افغانستان
مردم
تاریخ
و سیاست

دوکتور نوراحمد خالدی

Dr Noor Ahmad Khalidi

خالدی، نوراحمد، ۱۴۰۰ هجری شمسی
افغانستان، مردم، تاریخ و سیاست
با اضافات

مولف: دکتور نور احمد خالدی

زبان: دری

تعداد صفحات: 526

تعداد کلمات: 253000

فونت: آریل 12

قطع: W6.93” (176mm) by H9.84” (250mm)

کاغذ: 70gsm

جلد: قطعه جلادار 300gsm

ناشر: KRD Books

چاپ اول در برزبن، آستراليا: ماه مئ 2020

چاپ اول در کابل: ماه سمپتمبر سال 2020

چاپ الکترونیک: با اضافات 17 سپتمبر 2022

آدرس الکترونیکی : **noor.khalidi@gmail.com**



افغانستان

مردم، تاریخ، سیاست

(با اضافات حوادث بعد از سقوط دولت جمهوری اسلامی)

دکتور نوراحمد خالدی

چاپ الکترونیک 17 سپتمبر سال 2022

بسم الله الرحمن الرحیم

رهبری مؤثر دولت افغانستان

به حکمت، لیاقت، قاطعیت، عدالت، نجابت و شجاعت

رییس جمهور آن وابسته است!

اهدأ

این مجموعه را به محصلان پوهنتون کابل

و سایر پوهنتون های کشور تقدیم می کنم تا باشد جوانان این کشور در انکشاف

داشته‌های علمی خود مسائل سیاسی مبرم کشور را در روشنی شرایط تاریخی

افغانستان نگریسته، احساس وطندوستی و محبت به هموطن خود را، از هر دین و

تباری که باشند، در خود پرورش دهند!

فهرست مندرجات

پیشگفتار چاپ اول

تعداد زیادی از دوستان پیهم تقاضای تنظیم نوشته‌ها، مقالات و یادداشت‌های پراکنده اینجانب را در فیسبوک و سایر رسانه‌ها بصورت یک مجموعه نمودند تا برای علاقمندان موارد استفاده و مأخذ بهتری را فراهم نماید. با احترام به این تقاضا این مجموعه تنظیم شده است. امیدوارم این مجموعه طرف استفادهٔ آنعده از محصلان پوهنتون‌های مختلف داخل و خارج از کشور که با پیام‌های خود از من تقاضای روشنی انداختن بالای موضوعات مختلفه را کرده اند، قرار بگیرد.

قبل از همه از تمام دوستانی که نوشته‌ها، مقالات و یادداشت‌های اینجانب را در فیسبوک و سایر نشریه‌های چاپی و انترنتی تعقیب نموده، مطالعه و لایک می‌کنند و یا لطف مزید نموده بالای آنها ابراز نظر می‌کنند اظهار شکران می‌نمایم. همچنان از دوستانی که برنامه‌های "دورنما، ساعتی با داکتر نور احمد خالدی" را در تلویزیون جهانی زرین و برنامه "سخن روز" را در تلویزیون افغانستان تعقیب نموده اند، اظهار امتنان می‌کنم. تبصره‌ها و تشویق‌های مسلسل آنها سبب ادامهٔ علاقمندی من در نوشتن این مقالات بوده است.

همچنان لازم می‌دانم از مسوولین فیسبوک، یوتوب، نشریه‌های چاپی و انترنتی از جمله تاند، سباوون، دعوت میدیا، افغان جرمن آنلاین، آریانا افغانستان آنلاین، برنامهٔ "دورنما" از تلویزیون جهانی زرین محترم نور وجوهات، تلویزیون افغانستان به مدیریت محترمه سجیه کامرانی، رادیو صدای دوست (آشنا) و مجلهٔ چاپی افغان (گان) اظهار سپاسگذاری نمایم که این نوشته‌ها، مقالات و یادداشت‌ها را و همچنان مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی را نشر نموده اند.

یکتعداد عظیم موضوعات متنوع حاد سیاسی، امنیتی، اجتماعی، ادبی، فرهنگی و تاریخی در مورد افغانستان را که در مطبوعات و رسانه‌های کشور، تلویزیون‌های انترنتی، رسانه‌های انترنتی به شمول روزنامه‌ها، جریده‌ها، مجلات، وبسایت‌ها، وبلاگ‌ها، فیسبوک و یوتوب و امثالهم در طول سه سال گذشته مورد بحث بودند این مجموعه احتوا می‌نماید.

باید توجه کرد که این مجموعه شامل نوشته‌های پراکنده در زمان‌های متفاوت بوده آن طوری که لازم است نظر به محدودیت وقت بصورت یک کتاب منسجم ویرایش نشده است. از این رهگذر از تکراری بودن بعضی عناوین و مطالب قبلاً معذرت می‌خواهم.

امیدوارم با تقدیم این مجموعه خدمتی برای جوانان کشور که تشنهٔ آموختن و شناختن بهتر و عمیق‌تر کشور خود و مردم خود بدون استفاده از عینک قوم‌پرستی، زبان‌پرستی و تمایلات تنگ نظرانهٔ سمتی، حزبی و تنظیمی اند، کرده باشم.

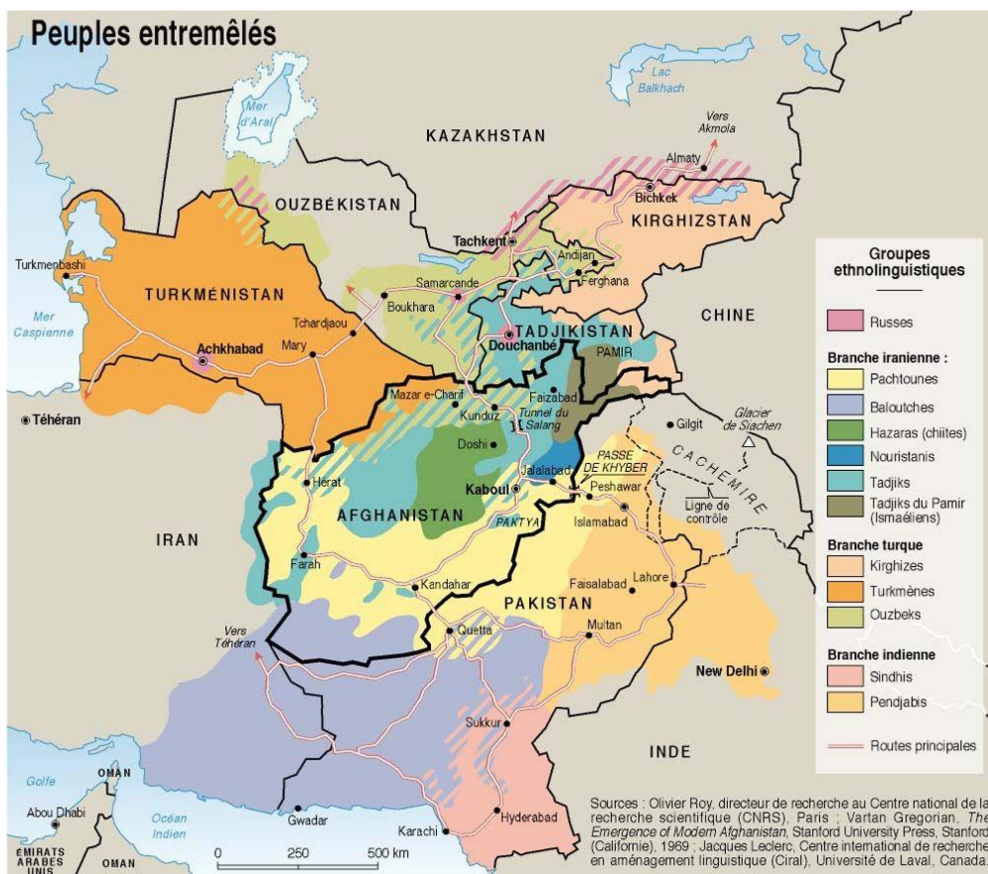
دکتور نور احمد خالدی

شهر برزبن، آسترالیا ششم سپتمبر 2020

بخش اول: سرزمین و مردم افغانستان

جغرافیای افغانستان

جغرافیای افغانستان معاصر شامل تمام یا بخشی ازحوزه ها و سرزمین‌هایی است که در گذشته‌ها بنامهای آریا، آریو، آریانا، ایران، خراسان، سیستان، غرجستان، زابلستان، کابلستان، گندارا، تخارستان، افغانستان و غیره در آثار استوره یی، افسانوی، تاریخی، جغرافیائی، جهانگردی و نقشه ها یاد شده اند.



سرزمین‌هایی که از "رئ" در غرب تا "تخارستان" در شمال شرق، از مرو (ترکمنستان امروزی) در شمال تا هرات و تا حوالی سیستان در جنوب امتداد داشت به نام خراسان یاد می‌گردید که شامل شهرهای معروف هرات، نیشاپور (ایران امروزی) و مرو بود. جورج فورستر انگلیسی در سفر خود از بنگال به لندن در زمان تیمورشاه درانی از طریق کشمیر، پشاور، کابل، قندهار، هرات و مشهد وقتی در حوالی شیندند امروزی کاروان حامل او رو به طرف شمال به جانب هرات می‌کند

می‌نویسد: "در روز بیست وچهارم، بعد از شش فرسنگ سفر، در غیرونی که یک قریه معروف و محصور در نزدیکی یک جریان آب است برای دادن حق‌العبور و تهیهٔ احتیاجات سفر سه روزه از طریق یک دشت که به حوالی خراسان می‌رسد، توقف کردیم. (ج فورستر، ص 113). در بابرنامه (1526م) بابر می‌نویسد که "راه از قندهار به خراسان صاف بوده کدام کوه و کوتل ندارد".

منطقة را که در زمان تیموریان هرات (1370 - 1500م) افغانستان نامیده می‌شد، ظهیرالدین محمد بابر وقتی کابل را اشغال کرد (1504م) در کتاب بابرنامه از آن به همین نام یادآوری می‌کند. همچنان در کتاب تاریخ فرشته (ابولقاسم فرشته، بیجاپور، هندوستان، 1606م) حدود آن بیان شده از جنوب کابل آغاز تا دریاهای هلمند و سند و اطراف کوه‌های سلیمان را در بر مي‌گرفت. از زمان سلطنت تیمورشاه این نام به مرور زمان بر تمام کشور اطلاق گردید.

هیچکدام از این حوزه‌های جغرافیایی که در بالا از آن‌ها نام گرفته شد به تنهایی خود تمام سرزمین افغانستان امروزی را احتوا نمی‌کرد. متأسفانه در هندوستان به تمام سرزمین‌های غرب دریای سند خراسان می‌گفتند و این اشاره نادرست سبب سؤ تفاهمات بیشماری میان یکتعداد از مؤرخین گردیده است.

افغانستان چهار راه مدنیت‌ها

در این شکی نیست که افغانستان با حدود اربعهٔ فعلی خود در حقیقت چهارراه مدنیت های کهن بود. راه ابریشم از همین سرزمین‌ها گذشته، راه‌های تجارت از هند به شرق میانه از اینجا گذشته، سرزمین‌های آسیای میانه، آریانای کهن که افغانستان جز آن است لشکر کشی‌های جهانگشایان زیادی را متحمل شده است. از این رهگذر تاریخ این مناطق تاریخ مشترک ملتهای زیاد امروزی را تشکیل میدهد.

هخامنشی‌های فارس چند هزارسال قبل این سرزمین‌ها را اشغال کردند و حتی تا مصر و ترکیهٔ امروزی حکومت کردند. متعاقباً اسکندر یونانی بالای این سرزمین‌ها حمله کرد و متعاقب او امپراطوری سیلوسید ایجاد گردیده دولت گریکو-باختری در شمال افغانستان امروزی ایجاد می شود. به تعقیب آن‌ها کوشانی‌ها مدنیت‌های بزرگ هندو و بودایی را ایجاد کردند که آثار آن‌ها در بامیان، کاپیسا، هده و لوگر وجود دارد و بعد از آنهاهون‌های سفید (یفتلی‌ها) و امپراطوری گوپتای هند در قدرت بودند. در عین زمان پارتیها یا اشکانیها که از پارته در جنوب- شرق بحیرهٔ کسپین (از خراسان دوران اسلامی) برخواسته بودند امپراطوری وسیعی را که غرب افغانستان امروزی و تمام فارس را احتوا میکند تشکیل کردند و برای نیم قرن در این سرزمینها حکومت کردند. متعاقباً ساسانی‌های فارس این سرزمین‌ها را اشغال می‌کنند.

در حدود یک‌هزار و چارصد سال قبل اعراب به این سرزمین‌ها حمله می‌کنند و تمدن اسلامی را در این سرزمین‌ها گسترش می‌دهند. به تعقیب اعراب دولتهای بومی طاهری و صفاری از خراسان و سیستان منشآ گرفته نفوذ خود را بالا مناطق وسیعی گسترش میدهند. در زمان طاهریان برای بار اول زبان دری رسم الخط عربی را میپذیرد و در زمان صفاریان اولین اشعار به زبان دری سروده میشوند. در زمان یعقوب لیث صفار شهر کابل توسط آنها فتح میگردد و دین اسلام در این سرزمین معرفی و نافذ میگردد. به تعقیب آنها سامانیها از مرکزیت بخارا حاکمیت صفاریهای سیستان را سرنگون میکنند و خلیفهٔ بغداد حاکمیت آنها را در این سرزمینها در حدود خلافت عباسی برسمیت میشناسد.

برای اولین بار یک دولت مستقل که مرکزیت آن در حدود افغانستان امروزی است در غزنی توسط ترکمن تبار های الپتگین و سبکتگین ایجاد میگردد و توسط سلطان محمودغزنوی به یک امپراطوری وسیعی مبدل میگردد که حدود آن از هندوستان تا فارس بود. غوری‌ها جهانگشایان بعدی هستند که همزمان با ترک تبارهای سلجوقی با ایجاد یک امپراطوری وسیعی که تا ترکیه و ایران امروزی را احتوا میکند، جانشین آنها میگردند. خوارزمشاهیان بعد از آنها بالای این سرزمین‌ها اثر می‌گذارند که به تعقیب آن‌ها مغول‌ها به این سرزمین‌ها سرازیر شده و به تاراج می‌پردازند. تیموری‌ها و بابری‌ها و صفوی‌ها آخرین جهانگشایان در کشور ما بودند. این جهانگشایان و دولتهای مربوطة آنها در پهلوی ویرانگریها، مدنیتهایی را هم ایجاد کرده و سبب مهاجرتهای نفوس به این مناطق و از این مناطق هم شده اند که اثرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قابل ملاحظة بجا گذاشته اند.

بنابر آن کشورمستقلی که در جهان امروز بنام افغانستان یاد میشود و تهداب آنرا قیامهای میرویس خان هوتکی در سال 1709م و احمدخان ابدالی در سال 1747م بر خرابه های امپراطوری های مغولی، صفوی و افشاری در این سرزمینها میگذارند، در گذشته مدنیت‌های زیادی را تجربه کرده که کاوش‌های باستانشناسی آثار آن‌ها را در دسترس ما قرار می‌دهد. مهاجرت‌های زیادی هم صورت گرفته و در این مورد تیوری‌هایی به ارتباط مهاجرت آریایی‌ها از شمال قفقاز، از اوکراین و سایبیریا به جنوب بطرف سرزمین‌های ما موجود است. تمام این لشکرکشی‌ها، مدنیت‌ها و مهاجرت‌ها بالای ساختمان نفوس این مناطق ناگذیر اثر گذاشته اند.

آریایی‌ها، حقیقت چیست و افسانه کدام است

برای بعضی‌ها مربوط ساختن تاجیک‌ها به "آریایی‌ها" و دیده پوشی از ریشة "آریایی" پشتون‌ها به حد تعصب بالا رفته است، اما حقیقت این است که هرگاه نژادی که ما امروز به نام آرین از خیرات نوشته یک دانشمند فرانسوی در اخیر قرن هژدهم می‌شناسیم وجود داشته باشد که در قرن بیستم معادل فارسی دری آن به نام "آریایی" به وسیله یک ناسیونالیست ایرانی به نام رضا شفق اختراع شد، اقوام پشتون و تاجیک هردو شامل آن اند.

پروفیسور نظروف منشأ مشترک آریایی اقوام پشتون و تاجیک را مطرح می‌کند. مرحوم میر غلام محمد غبار و احمدعلی کهزاد از آریائیهای پختانه و دادیک نامبرده اند. برای بعضی فعالین سیاسی تاجیک قبول چنین فرضیة، هم نژاد بودن پشتون و تاجیک، در حقیقت نقض کامل تهداب ایدیولوژیک برتری نژادی فرضی آن‌ها بر قوم پشتون محسوب گردیده شدیداً آن را رد می‌کنند. حالا جای دارد تحقیق کنیم تا بدانیم که آریایی یعنی چه؟ منشأ این نامگذاری زبانی است یا نژادی؟ آریایی‌ها کی‌ها بودند و در کجا زندگی می‌کردند؟ آریایی‌ها از کجا آمده اند؟ آیا فرضیة مهاجرت و کوچ آریایی‌ها از شمال قفقاز به جنوب به سرزمین‌های آسیای میانه، ایران امروزی، افغانستان امروزی و هندوستان حقیقت دارد؟ منشأ این فرضیه بر چه استوار است؟ آیا ایرانی‌ها آریایی هستند؟

در بیشتر از یک قرن اخیر بسیاری مؤرخین و جامعه شناس‌ها باور به کوچ یا مهاجرت آریایی‌ها از شمال قفقاز و جنوب روسیه به سه جانب، به غرب به جانب اروپا، جنوب به جانب ایران امروزی و جنوب شرق به جانب افغانستان و هند باور داشتند. باید اذعان کرد که این عقیده کوچ آریایی‌ها چندان سابقه تاریخی ندارد. برای بار اول سر ویلیام جونز انگلیسی در اواخر قرن هژدهم به شباهت‌های ریشه‌های زبان‌های هند و اروپایی پی می‌برد و اصطلاح زبان‌های هند و اروپایی را معرفی می‌کند. همزمان با او دانشمند فرانسوی به نام آدیپرون که اوستا شناس بود و اولین ترجمه اوستا را به زبان اروپایی (فرانسوی) انجام داد، در سال‌های 1760م می‌خواست اشاره بکند به

قومی که اوستا را نوشته اند. او با استفاده از کلمهٔ آریا ویجه که در اوستا بود معادل فرانسوی آن را به شکل آرین Arian اختراع کرد و این قوم را آرین نامید. در دهه‌های بعدی نویسندگان آلمانی به تدریج شباهت زبانی هند و اروپایی را به شباهت نژادی ارتقا می‌دهند چون به مساوات نژادی عقیده نداشتند و در جستجوی یک نژاد برتر بودند نژاد آرین را تبلیغ می‌کنند.

تا این زمان هنوز کسی اصطلاح فارسی دری "آریایی" را نساخته بود. در دههٔ آخر قرن نزدهم مرزا آقاخان کرمانی اولین شخص ایرانی است که به نژاد آرین اشاره می‌کند. رضا شفق در کتاب معروف "تاریخ ایران باستان" برای اولین بار از اصطلاح "آریایی" در قرن بیستم استفاده می‌کند. از آن به بعد اصطلاح "آریایی" به زیربنای ایدیولوژیک و نژادی ناسیونالیست‌های فارس، به مثابه یک نژاد برتر، با دنباله‌روی از آدولف هیتلر، مبدل می‌گردد که به موجب آن اسم رسمی فارس را به ایران مبدل می‌کنند، کتیبه‌های سنگی جعل شده هخامنشی‌ها از زیر خاک‌ها برون می‌آیند، پادشاهان هخامنشی آریایی می‌شوند، قبر کس دیگری را بنام کورو ش نامگذاری میکنند، آهورا مزدا خدای آن‌ها می‌شود و امثالهم.

امروزه بسیاری از محققین سرشناس در ایران به مهاجرت آریایی‌ها از شمال شرق به ایران امروز یا فارس باستان عقیده ندارند، کتیبه‌های هخامنشی را جعلیات ساخته شدهٔ دربار شاه می‌دانند، از جمله دکتور شاهرخ وفاداری پژوهشگر ایران باستان، رضا ضیا ابراهیمی پژوهشگر تاریخ ایران و استاد در دانشگاه آکسفورد در یک مصاحبه با تلویزیون فارسی بی بی سی در این مورد صحبت می‌کنند که به تیوری مهاجرت آریایی‌ها به عنوان یک نژاد عقیده ندارند. دکتور مازیار استاد ژنیتک در پوهنتون پورث سمث انگلستان در این مصاحبه می‌گوید: "همچون مهاجرتی را علم ژنیتیک تأیید نمی‌کند. آن‌ها می‌گویند اینکه آریا در اوستا به یک قوم یا یک طبقه خاص در جامعه و یا به زبان اطلاق می‌شده ما چیزی نمی‌دانیم."

بر همین منوال استاد معاصر ایرانی دکتور مرادی غیاث آبادی در یک مصاحبه با بخش فارسی رادیو فرانسه می‌گوید مردم ایران باشندگان بومی همین سرزمین ایران بوده اند و از جای دیگری به این سرزمین کوچ نکرده اند. در مورد آریایی‌ها او می‌گوید آریا در (اوستا) و آریو (کوشانی‌ها) مردم سرزمینی بوده در شمال و شمالغرب افغانستان امروزی بلخ و هرات.

در هماهنگی با این اظهارات این بار اول است که تحقیقات ژنیتیکی در مورد اقوام افغانستان منتشره جریده پلوس وان، چاپ بیست و هشتم مارچ سال ۲۰۱۲م به قرابت ژنیتیکی اقوام پشتون و تاجیک دلایل فزیکی ژنیتیکی ارایه می‌کند و تیوری مهاجرت آریایی‌ها را از شمال به جنوب بطور مستدل مورد سوال قرار می‌دهد.

تعداد نفوس افغانستان

اولین و آخرین سرشماری نفوس در سال ۱۳۵۸ (1979م) به کمک ملل متحد در افغانستان انجام شد. قبل از آن در سالهای 1972-73م پروژهٔ "سروی دموگرافی و رهنمای خانواده در افغانستان[1]" توسط وزارت پلان تکمیل گردید که نفوس مسکون کشور را 11.52ملیون نفر تخمین نموده بود[2].

---

[1] University of Buffalo. Afghanistan National Demographic and Family Guidance Survey 1972-1973. Funded by United States Agency for International Development (USAID).

[2] Spiter, James and Nancy Frank, 1977, *Afghanistan a Demographic Uncertainty, Research Not 6, Bureau of Census, Washington DC.*

سرشماری سال 1979م (۱۳۵۸شمسی) نفوس مسکون کشور را در سال مذکور به تعداد 13.05 ملیون نفر حساب و نفوس کوچی را در حدود 1.5 ملیون نفر تخمین میگردد. نفوس افغانستان برای تخمینهای پلان هفت ساله در سال 1975 به تعداد 16.6 ملیون نفر (14.2 مسکون و 2.4 کوچی) تخمین شده بود.[3]

برخلاف گفته‌های بعضی‌ها (از جمله امین فرهنگ وزیر اقتصاد در سال 2004) سرشماری سال ۱۳۵۸ (1979م) یک عمل نمایشی نبوده بلکه تهیه مقدمات آن سه سال را در زمان جمهوری داوود خان دربر گرفت. دوره های مقدماتی شامل نقشه‌کشی تمام دهات و شهرهای کشور، نمبرگذاری تمام دروازه‌ها و فهرست کردن تمام خانوارها در عقب این دروازه ها و فهرست برداری و نمره زدن خیمه‌های کوچی‌ها و تثبیت مسیر حرکت آن‌ها میباشد.

اصل سرشماری بیست روز را در سال ۱۳۵۸ در بر گرفت و بیش از دو میلیون پرسشنامه خانوارها را بیش از ده هزار سرشماران با انجام مصاحبه با بزرگان هر خانوار در تمام مناطق امن کشور تکمیل کردند. در مناطق صعب‌العبور کوهستانی و محلات بسیار نا امن، معمولاً دور افتاده، سرشماری انجام نشد. بر همین اساس چون کوچی‌ها معمولاً در همچو مناطق زنده‌گی می‌کنند، احتوای کامل نشدند. اما برای تخمین نفوس این مناطق از فهرست‌های خانوارها که در مراحل مقدماتی سرشماری تکمیل شده بودند و میزان رشد نفوس استفاده شد.

متعاقباً معلومات شامل پرسشنامه‌ها ادخال کمپیوتری شده و بعد از پروسس تمام پرسشنامه‌ها، نتایج مقدماتی آن در سال 1980م و نتایج نهایی در سال 1983 از طرف ادارهٔ مرکزی احصاییه، وقتی که من مدیر عمومی سرشماری نفوس و سروی‌های دموگرافیکی بودم، نشر گردیدند.

از سال ۱۳۵۸ به اینطرف سرشماری تازه در کشور انجام نیافته است. با وجودی‌که بعد از کنفرانس بن و ایجاد دولت جمهوری اسلامی در سال 2001م تطبیق پروژه سرشماری در دستور کار دولت جدید قرار گرفته و برای تطبیق آن اقدامات جدی و گستردهٔ به کمک صندوق نفوس ملل متحد از طرف اداره مرکزی احصاییه انجام پذیرفت، اما بنابر وخامت اوضاع امنیتی تا امروز دولت‌ها قادر به انجام این پروژه نشده اند. هر کودکی می‌داند برای سرشماری موجودیت امنیت اهمیت درجه اول دارد. هیچ رهبر سیاسی نمی‌تواند جان بیش از سی‌هزار سرشمار (معمولاً معلمین مکاتب) را به خطر انداخته آن‌ها را به دهات و قریه جات اعزام کند. حتی در سال ۱۳۵۸ که به مقایسه سال‌های اخیر امنیت نسبی در کشور موجود بود تعدادی از کارمندان ادارهٔ مرکزی احصاییه جان‌های خود را از دست دادند.

ادارهٔ مرکزی احصاییه در افغانستان مسوول جمع‌آوری و نشر احصاییه‌های نفوس در افغانستان می‌باشد. بر همین اساس این اداره همه ساله احصاییه‌های نفوس مسکون کشور را به تفکیک ولایات، ولسوالی‌ها، نواحی، شهری و دهاتی و جنس (ذکور و اناث) نشر می‌کند. تمام تخمین‌های سالانهٔ نفوس افغانستان در طی ۳۶ سال گذشته، که مورد استفاده دولت و مؤسسات می‌باشند همه عمدتاً بر پایه نتایج اولین سرشماری نفوس کشور در سال ۱۳۵۸ و بعضی سروی‌ها، فهرست برداریها، تخمین‌های محلی بعدی نفوس استوار اند. اخیرا ادارهٔ مرکزی احصاییه نفوس سال ۱۳۹۷ (2017 / 2018م) کشور را در حدود 31.6 میلیون نفر تخمین نموده که از جمله نفوس کوچی نسبت عدم موجودیت معلومات دقیق 5.1 میلیون نفر در نظر گرفته شده است (وبسایت ادارهٔ مرکزی احصاییه، احصایهٔ نفوس).

---

[3] Academia, Demographic Profile of Afghanistan, 1979, Dr Noor A Khalidi, https://www.academia.edu/11860590/Demographic_Profile_of_Afghanistan_1979.

بعضـی‌ها می‌گوینـد دولت‌هـای افغانسـتان سرشـماری‌های نفـوس را انجـام نمی‌دهنـد چـون مقامـات نمی‌خواستند نفوس اقوام کشور معلوم گردد. این برداشـت نادرسـتی اسـت. منظـور اولـی از اجـرای سرشماری معلوم کردن نفوس اقوام نیست. در هیچ قانون اساسی کشور در هیچ زمانی اقوام کشـور دارای امتیازات خاصی نبوده اند تا دانستن تعداد هر قوم برای پالیسـی‌های دولت‌هـا اهمیت خاصـی داشته باشد. همه مردم افغانستان در برابـر قـانون حقـوق، امتیـازات و مسـولیت‌های مسـاوی دارنـد. منظور از سرشماری‌ها دانستن تعداد نفوس کشور، مشخصـات دموگرفیکی آن ماننـد نسبت ذکـور و اناث، ترکیب سنی؛ مشخصـات اجتماعی مانند میزان سواد آموزی، حالـت مـدنی نفـوس؛ مشخصـات اقتصادی ماننـد کـار و اشـتغال و سـکتورهای تولیـدی، عایـد؛ و همچنـان دانسـتن تقسیمات شـهری، دهاتی، کوچی و جغرافیایی نفوس است. از اینگونـه معلومـات در پلان‌هـا و پروگرام‌هـای انکشـافی دولت و مؤسسات تجارتی استفاده به عمل می آید. دانستن تقسیمات قـومی و زبـانی نفوس نیـز مهم است اما در شرایط و جو نامسـاعد و بـی اعتمـادی سیاسـی موجـوده اینگونـه ارقـام و احصـاییه‌های حساس می‌تواند تنش‌های اجتماعی را مضاعف نماید.

عملیـات سرشـماری از مقـدمات تـا اجـرا، پروسـس ارقـام، تحلیـل و ارزیـابی و نشـر نتـایج بسـیار پرمصـرف، زمـان‌گیر، تخنیکـی، مسـلکی می‌باشـند. از ایـن لحـاظ در اکثـر کشـورهای جهـان سرشماری‌ها هر ده سال یکبار تکرار می‌گردند. تنها چند کشـور محـدود سرشـماری‌ها را هـر پـنج سال انجام می‌دهند. بطور مثال باآنکه آسترالیا در هر پـنج سـال سرشـماری می‌کنـد، بـا آنهـم از سـه سال به اینطرف مقدمات سرشـماری مـاه آگسـت سـال جـاری 2016 آن جریـان دارد و نشـر نتـایج کامل آن سه سال بعدی را در بر خواهد گرفت.

واقعیت این است که سیاستمداران ما تا هنوز پروسه های دموکراسی را از دل و جـان قبـول نکـرده اند، طوری‌که نتایج انتخابات سالهای 2014 و 2019 نشان داد، هنوز توان پذیرش و هضـم نتـایج سرشماری‌ها و انتخابات را ندارد. بطور مثال دولت‌های مجاهدین و دولت جمهوری اسلامی بعد از کنفرانس بن در نشرات خود از روی تعصب سیاسی یا از انجام سرشـماری نفـوس سـال ۱۳۵۸ کـه در زمان حفیظ‌الله امین اجـرا شـد انکـار مـی‌کننـد، یـا نادیـده می‌گیرنـد و یـا آن را کـم اهمیـت جلـوه می‌دهنـد. حتـی سرپرسـت اداره مرکـزی احصـاییه یـا از روی نـادانی یـا از روی اجبـار و تعصـب سیاسی می‌گوید سرشـماری در سـال ۱۳۵۸ شـروع شـد، امـا تکمیـل نگردیـد! در حالی‌کـه مـی‌دانیم سرشماری مذکور با مصرف میلیون‌ها دالر از شروع کارهـای مقـدماتی کـارتوگرافیکی، نمبـر زدن دروازه‌ها و فهرست برداری خانوارها تا اجرای عملیات ساحه، پروسس ارقام کمپیـوتری، تحلیـل و ارزیابی نتایج، تهیهٔ راپورهـا، تکمیـل و نشـر ارقـام در حـدود پـنج سـال را در بـر گرفتـه و تکمیـل گردید.

خوشبختانه در نتایج نشر شده سرشماری مـذکور چیـزی وجـود نـدارد تـا صـحت ارقـام آن را بنـابر ملحوظات قومی، زبانی و سیاسی خدشه دار سازد. اما از آنجائیکه سیاست‌مداران ما توان پـذیرش و هضـم ارقـام و اعـداد بدسـت آمـده از نفـوس کشـور را از نتیجـه عملیـات سـاحه کـه مطـابق بـه برداشت‌های خاص خودشان نباشد، ندارند؛ از این لحـاظ نبایـد در سرشـماری آینـده از قـوم و ملیـت مردم سوال کرد. با اطمینان می‌توانم بگویم که اگر دولت موفق به اجرای یک سرشماری نفـوس در آینده گردد و از مردم در مورد قومیت آن‌ها سوال گردد کسانی که خـود را در اقلیـت مـی‌یابنـد نتـایج سرشماری را قبول نخواهند کرد و با تحت سوال بردن نتایج یـک موضـوع، تمـام نتـایج سرشـماری مورد سوال قرار خواهد گرفت.

افغانستان توان آن را ندارد تا با شامل کردن سوال قومییت تمام نتایج یـک سرشماری خـود را مـورد سوال قرار داده مصارف گزاف آن را به هـدر دهـد. بـرای دانسـتن احصـاییه‌های نفـوس بـر اسـاس قومییت راه‌های دیگری موجود است که ارقام سرشماری‌های نفوس مـی‌توانند امکانـات آن را میسـر

سازند.

اجرای سرشماری نفوس در شرایط جنگ عملی نیست

محمد امین فرهنگ در مصاحبه با تلویزیون ای.تی.ان. ادعا کرده بود که حکومت کرزی (خودش در آن زمان وزیر پلان یا اقتصاد بوده) و دولت فعلی بخاطر اغراض قومی سرشماری نفوس را نخواستند و نمی‌خواهند اجرا گردد. صاف و پوستکنده این سخنان پوچ و بی معنی از طرف افراد غیر مسلکی است که از پروسه سرشماری و مغلق بودن آن چیزی نمیدانند. اجرای سرشماری بزرگترین عملیات ساحه در یک کشور است که در جریان آن هر دروازه در کشور باید باز شود و از خانوارهای عقب دروازه یک پرسشنامه که حد اقل نیم ساعت را در بر می‌گیرد تکمیل گردد. در کشوری که ۳۹هزار قریه دهاتی و هزاران ناحیه شهری وجود دارد این عملیات به حد اقل بیست هزار سرشمار و پنج هزار کنترولر ساحه نیاز دارد تا در مدت حد اقل یک ماه این عملیات را تکمیل کنند. در کشوری که در بیش از مناصفه قریه‌جات آن امنیت سرشماران را دولت تضمین کرده نمی‌تواند چگونه کسی و یا مقامی جرآت کند تا جان هزاران سرشمار را به خطر انداخته آن‌ها را به مناطق دور افتاده و پرخطر اعزام نمایند. سرشماری پلان شده سال 2008 بنابر نبودن فضای لازم امنیتی از طرف ملل متحد و دولت افغانستان به تعویق افتاد. این مشکلات امروز هم وجود دارد. من شخصاً در عمل مشکلات انجام سرشماری را تجربه کرده ام. من متخصص امور نفوس هستم و به همین صفت در چندین سرشماری آسترالیا و همچنان کشور مایکرونیشیا سهم گرفته ام. در عملیات اولین و آخرین سرشماری سال 1979 افغانستان به حیث ماستر ترینر سهم گرفته و به حیث مدیر عمومی سرشماری نفوس نتایج آن را تحلیل، ارزیابی و نشر کرده ام (۱۹۸۳م). در سال ۱۳۵۸ در زمان حفیظ الله امین که جنگ‌های مجاهدین تازه شروع شده بود و امنیت در مناطق دور افتاده کشور به خرابی امروز نبود با آنهم در جریان سرشماری صدها سرشمار و کارمند اداره مرکزی احصاییه جان‌های خود را باختند. بطور مثال من برای ارزیابی آمادگیهای ولایات نیمروز، فراه، هرات و بادغیس بیست روز قبل از آغاز عملیات ساحه به این ولایات سفر کردم. باوجود اطمینان های زیاد والیها و قوماندان‌های نظامی مربوطه هنوز به کابل بر نگشته بودم که خبر کشته شدن مرحوم آقای راد مدیر احصاییه ولایت بادغیس و همکاران او برای ما رسید. به تعقیب آن در اثر حمله مجاهدین به دفتر سرشماری لوگر تمام همکاران دفتر مذکور بشول مدیر آن که از همصنفی های زمان پوهنحئ اقتصاد پوهنتون کابل من بود جان‌های خود را باختند.

در اثر خرابی اوضاع امنیتی در ۳۵ درصد ساحات کشور سرشماری صورت گرفته نتوانست. حالا چطور یک عده آدمهای بی خبر و غیر مسلکی با ادعاهای منافقانه که رنگ قوم پرستی و تعصب در آن‌ها موج می‌زند، می‌خواهند اذهان عامه را مغشوش بسازند و رهبران پشتون تبار را متهم کنند که انجام سرشماری پلان شده ملل متحد را در سالهای ۲۰۰۸م و ۲۰۱۰م بنابر اغراض سیاسی اجرا نکردند؟ متاسفانه تعدادی می‌خواهند هر موضوعی را رنگ قومی بدهند و ذهنیتهای جوانان بیخبر را مخدوش نمایند.

تخمین‌های تازه نفوس افغانستان

اخیراً معلومات غلط و نادرست توسط طلوع نیوز نشر شده که گویا با استفاده از تخنیک ریموت سنسنگ (احساس کردن از راه دور) می‌توان در وقت کم و با هزینه اندک، روند سرشماری نفوس را در کشور عملی کرد.

بنده متخصص امور نفوس بوده و در این رشته دکتورا دارم. همچنان در سال‌های 1982- 1984 مدیر عمومی سرشماری نفوس در اداره مرکزی احصاییه افغانستان وظیفه اجرا کرده ام و به تازگی بر اساس یک قرارداد پیشبینی نفوس مردمان اولیه یا ابورجنی‌های آسترالیا را بر اساس نتایج سرشماری سال 2016 برای بیست سال آینده برای استفاده وزارت امور اجتماعی و مسکن ایالت نیو ساوث ولز تمام کردم. اگر در مورد نفوس افغانستان به دنبال حقیقت هستید به این توضیحات مسلکی توجه کنید.

- اداره مرکزی احصاییه کدام سرشماری جدید نفوس را اجرا نکرده و قرار نیست اجرا کند بلکه بر اساس نوشته وبسات خودشان "مودل که در نتیجهٔ تجدید روش برای برآورد نفوس در نظر گرفته شده است با بکاربرد ارقام موجود سرشماری نفوس سال 1358، فهرست برداری خانوار سال های 1383-85 کشور و همچنان سروی اقتصادی- اجتماعی و دموگرافیکی که در 13 ولایت کشور از طرف این اداره تطبیق گردیده، همچنان عکس های ماهواره یی که بدینمنظور از طرف نهاد های مختلف دولتی و غیر حکومتی بدسترس این اداره قرار داده شده و به نهاد فلومایندر شریک ساخته شده، صورت گرفته است."

- یعنی با استفاده از چهار منبع بشمول تخنیکهای ریموت سنسنگ اداره مرکزی احصاییه به کمک صندوق نفوس ملل متحد و موسسه فلومایندرز نفوس کشور را با یک مودل نو تخمین می‌کنند نه از طریق سرشماری که یک عملیات ساحوی وسیع پر مصرف (250 میلیون دالر امریکایی) است و در شرایط موجود امنیتی قابل اجرآ نیست. بنا به اظهارات احمد جاوید رسولی، رییس عمومی ادارهٔ مرکزی احصاییه: "ما این شیوه را ازسال ۲۰۱۶ آغازکردیم که بر بنیاد آن توانستیم اکنون نتایج بهتری را دریابیم. در برآورد نفوس و قراری که اطلاعات به دست آرودیم این شیوه تا ۹۵ درصد ارقام دقیق را به دست می‌دهد (ذبیح‌الله جهانمل ۶ قوس ۱۳۹۶ طلوع نیوز)".

- اما آنچه طلوع نیوز در ادامه می‌نویسد که: "با این همه، مزیت‌هایی که نرم افزار ریموت سنسنگ دارد، این است که می‌شود با آن در وقت کم و با هزینه اندک، روند سرشماری نفوس در کشور را عملی کرد." کاملاً نادرست بوده و گمراه کننده است. اول اینکه ریموت سنسنگ کدام "نرم افزار" یا سافت ویر کمپیوتری نیست بلکه یک سلسله تخنیکهای احصاییوی از طریق عکسبرداریهای فضایی است که تغییرات مسکونی، زراعتی، فزیکی را در دهات و شهرها در فاصله های زمانی مختلف ثبت می‌کنند. دوم آنکه از این تخنیک در بهبود نتایج سرشماری‌ها در جاهایی که عملی است و بهبود تخمین‌های نفوس در جاهایی که سرشماری عملی نیست استفاده می‌شود. بنابر آن ریموت سنسنگ برخلاف نوشته طلوع نیوز نمی‌تواند جای سرشماری را گرفته و نمی‌توان با استفاده از آن در وقت کم و با مصارف اندک روند سرشماری نفوس را در کشور عملی کرد.

- صندوق نفوس ملل متحد قرار است در دور سرشماری‌های سال 2020 که در بسیای کشورهای رو به انکشاف تطبیق می‌گردد با استفاده از تخنیک ریموت سنسنگ از طریق عکسبرداری‌های فضایی که تغییرات مسکونی، زراعتی، فزیکی را در دهات و شهرها در فاصله‌های زمانی مختلف ثبت می‌کنند. برعلاوه جمع‌آوری ارقام نفوس ساحه با اجرای سرشماری‌ها در بهبود نتایج سرشماری‌ها کمک کند. از این تخنیک در تخمین‌های تازه نفوس افغانستان به همکاری موسسه فلومایندر نیز استفاده شده است.

- باید توجه داشت که از سال 1386 (2005) به اینطرف نظر به حکم قانون اساسی همه ساله اداره مرکزی احصاییه تخمین سالانه نفوس را بر اساس دو منبع اول سرشماری سال ۱۳۵۸ و دوم فهرست برداری خانوار سال‌های 1383-85 کشور انجام داده و به دسترس حکومت قرار می‌دهد.

• طوری‌که در نوشته اداره مرکزی احصاییه تذکر بعمل آمده اولین (و آخرین) سرشماری در سال 1358(1979م) وقتیکه حفیظ الله امین در قدرت بود اجرا شد، اما کارهای مقدماتی آن در زمان داوود خان تکمیل شده بود. در زمان داوود خان تمام امور مقدماتی سرشماری به شمول نمبر زدن دروازه‌ها و فهرست برداری خانوارها در جریان سه سال تکمیل گردید و قرار بود که سرشماری بر اساس تقسیم اوقات زمانی پلان شده در سرطان سال ۱۳۵۷ اجرا گردد اما با کودتای ثور ۱۳۵۷ این پلان برای یکسال به تعوق افتاد. در سرشماری سال ۱۳۵۸ در حدود ۶۵ درصد ساحه کشور احتوا شد و معلومات در مورد ۳۵ درصد بقیه از فهرست های خانوار دور مقدماتی و رشد طبیعی نفوس به آن اضافه گردید. از سال ۲۰۰۱ تا امروز دوبار کوشش شد تا سرشماری صورت بگیرد اما نظر به خرابی اوضاع امنیتی این پروژه به تعویق افتاد. در این مدت فهرست برداری خانوارها در سال‌های 1383-85 که امنیت نسبی موجود بود انجام داده شد.

• در عوض اداره مرکزی احصاییه به کمک ملل متحد پروژه تدریجی سروی اقتصادی-اجتماعی و دموگرافیکی ولایات را از سال ۲۰۱۱ به اینطرف روی اجرا گرفت که تا کنون در 13 ولایت کشور از طرف این اداره تطبیق گردیده است. در این سروی سوال‌های مربوط به زبان و قومیت افراد شامل نمی‌باشند تا باحساسیت هاییکه در این دو موضوع موجود است نتایج این پروژه بزرگ ملی طرف سوال قرار نگیرد.

• سرشماری‌ها در دنیا نظر به مصارف هنگفت آن هر ده سال اجرا می‌شود این تنها آسترالیاست که با منابع هنگفت خود قادر است هر پنج سال اجرا کند. هیچ سیستم تذکره و تصدیق تولد جای سرشماری را گرفته نمی‌تواند. از روی تذکره نمی‌توان نفوس را در یک روز و ماه معین تعیین کرد. تولدات، وفیات و مهاجرت بالای آن تأثیر دارد. سرشماری‌ها در تمام کشورهای اروپایی و دنیا هرده سال اجرا می‌شود. در آسترالیا که کاملترین سیستم تصدیق تولدات و وفیات را دارد بازهم سرشماری در هر پنج سال تطبیق می‌گردد و مانند آن است که عکس نفوس کشور را در یک روز معین می‌گیرد.

اداره مرکزی احصاییه مصارف یک سرشماری را در افغانستان اگر شرایط امنیتی اجازه دهد در حدود ۲۵۰ میلیون دالر امریکایی تخمین کرده است.

ترکیب قومی نفوس افغانستان

موقعیت افغانستان به مثابه چهار راه مدنیت‌ها ناگزیر بالای ترکیب قومی نفوس کشور تأثیر نموده است. در افغانستان بیش از شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، پشه‌ای، عرب، قرغیز، ترکمن، بلوچ، قزلباش، بیات، هندو، سیک و غیره زندگی می‌کنند. هرکدام این اقوام بدون کدام فشار خارجی، هویت خاص قومی خودرا تا امروز حفظ نموده اند و هویت قومی آنها در تذکره نفوس هر فرد مشخص بوده مورد احترام افراد سایر اقوام بوده است. در مجموع این اقوام برادر و باهم برابر ملت افغانستان یا ملت افغان را تشکیل میدهند که مشخصات فرهنگی آن مبانی هویت ملی کشور را تشکیل داده به مثابه یک کتلۀ مردم از مردم کشورهای همسایه متمایز می‌سازد. اسم افغانستان، ملیت مردم افغانستان، زبان دری مروج در کشور، زبان‌های ملی کشور، ایجاد مملکت افغانستان و دولت افغانستان، گذشتۀ تاریخی کشور ما، مبارزات قهرمانانۀ نیاکان ما برای کسب استقلال سیاسی و ایجاد اولین دولت مستقل بومی در این سرزمین، حفظ استقلال و دفاع از آن در مقابل متجاوزین و گسترش نفوذ و منافع کشور ما در منطقه همه برخی از اجزای هویت ملی ما را می‌سازند.

نفوس اقوام در کشور هرگز بصورت رسمی از طرف دولت‌های افغانستان جمع آوری و نشر

نشده است. در سرشماری سال ۱۳۵۸ (اولین و آخرین سرشماری رسمی در افغانستان) با آنکه سوال قوم در آغاز شامل پرسشنامه شده بود اما با آغاز سرشماری دولت تصمیم گرفت برای جلوگیری از اخلال عملیات سرشماری و جلوگیری از خطر زیر سوال بردن صحت ارقام جمع آوری شده در آینده، سوال مربوط به اقوام افراد را حذف نماید. بنابر این تصمیم از قومیت مردم سوال نشد. اما در طول چند صد سال گذشته تخمین هایی در مورد نفوس اقوام کشور توسط مراجع مختلف صورت گرفته است. یکی از راه‌های تخمین تقریبی نفوس اقوام استفاده از احصاییه‌های نفوس دهات و ولسوالی‌ها و تخمین درصدی ترکیب نفوس مسکون اقوام به تفکیک ولسوالی‌ها بوده که بر اساس آن می‌توان نفوس اقوام ولایات و کشور را تخمین نمود.

اولین کسیکه برای بار اول به تخمین نفوس اقوام افغانستان دست زد مونت ستوارت الفنستون انگلیسی در سال ۱۸۰۹ میلادی بود. موصوف و تیم معیتی تحقیقاتی او بر اساس تخمین وسطی نفوس مناطق مختلف در فی کیلومتر مربع و با در نظر داشت ترکیب قومی مناطق مذکور؛ نفوس اقوام تحت حاکمیت دولت افغانستان را در کتاب خود تخمین و درج می‌کند. (الفنستون، گزارش سلطنت کابل و ملحقات آن در هندوستان، تارتاری و فارس). جدول ذیل عکس صفحة ۱۱۴ کتاب مذکور است:

114 MOUNTAINS—CASHMEER.

hundred to the square mile, was allowed to any large tract except Cashmeer, and sometimes (as in the whole country of the Hazaurehs) only eight souls were allowed to the square mile.

The different nations who inhabit the kingdom of Caubul were supposed to contribute to the population in the following proportions :—

Afghauns	4,300,000
* Beloches	1,000,000
* Tartars of all descriptions.	1,200,000
Persians (including Taujiks).	1,500,000
Indians (Cashmeerees, Juts, &c.)	5,700,000
Miscellaneous tribes . .	300,000

طوریکه می‌بینیم ارقام فوق ترکیب قومی نفوس مناطق تحت حاکمیت دولت افغان را در سال‌های (1809-1810) هنگام سفر الفنستون و هیات تحقیقاتی و تشریفاتی ۲۰۰ نفرة او به افغانستان نشان می‌دهد. هرگاه با استفاده از این معلومات بکوشیم ترکیب قومی نفوس افغانستان را در سال 1810 (زمان سفر دیورند به افغانستان) با نفوس سرحدات بعد از معاهدة دیورند تخمین و مقایسه کنیم جدول آتی بدست خواهد آمد:

خمین نفوس اقوام افغانستان توسط مونتستورات الفنستون سال 1810 م

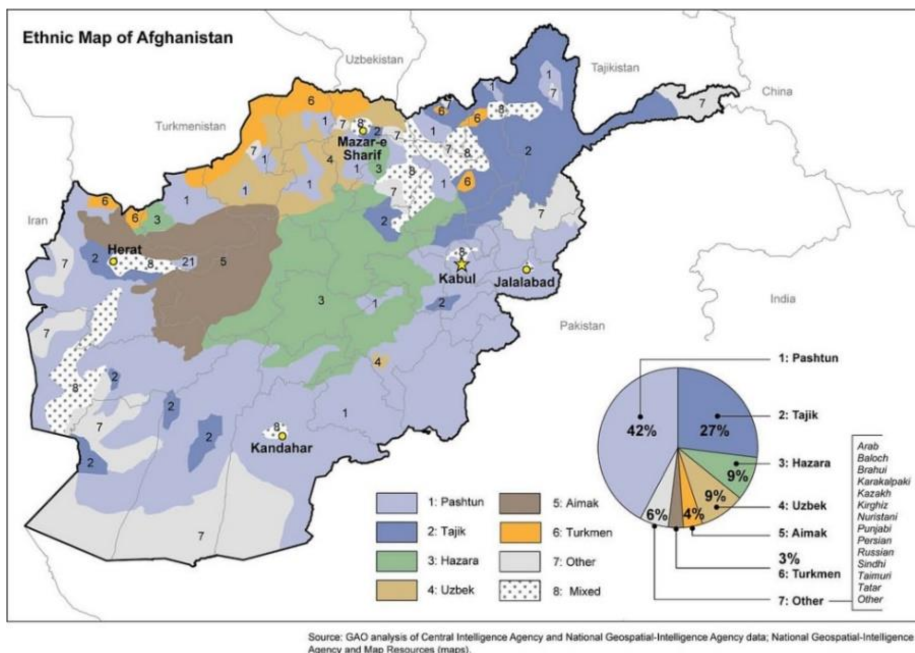
اقوام	تخمین نفوس سال 1810 بعد از خط دیورند (خالدی)		تخمین نفوس مطابق سرحدات سال 1810 (الفنستون)	
	فیصدی (٪)	تعداد (نفر)	فیصدی (٪)	تعداد (نفر)
پشتون‌ها	43.7	2150000	31.2	4300000
بلوچ‌ها	2.5	125000	7.2	1000000
تاتارها (تمام اقوام ترکتبار به شمول هزاره‌ها)	24.4	1200000	8.7	1200000
فارس‌ها (به شمول تاجیک‌ها)	26.4	1300000	9.4	1300000
هندی‌ها (کشمیری‌ها، جت‌ها، متفرقه ...)	0	0	41.3	5700000
اقوام متفرقه	3	150000	2.2	300000
مجموع	**100**	**4925000**	**100**	**13800000**

باتوجه به آن که در سرشماری سال۱۳۵۸ (1979) مجموع نفوس کشور 14.5 میلیون نفر تخمین گردید (مسکون 13 میلیون، کوچی 1.5 میلیون) تعداد تخمینی نفوس در سال 1810م مطابق جدول فوق که بالغ بر 4.9 میلیون نفر را نشان می‌دهد یک تخمین قابل دقت و قریب به یقین معلوم می‌گردد. برای آنکه بر اساس این سنجش‌ها در فاصله 169 سال که از سفر الفنستون می‌گذرد میزان متوسط رشد سالانه نفوس در حدود 0.67 درصد بوده است. این میزان با نرخ متوسط رشد نفوس هندوستان در سال‌های 1800 تا سال 1901 که 0.46 درصد بوده و از 1800 تا 2011 بطور متوسط 0.85 درصد تخمین شده (حد متوسط این دو فیصدی معادل 0.66 درصد است) قابل مقایسه میباشد. (مقایسهٔ تاریخ هندوستان و اندونیزیا، مجموعهٔ مقالات، بلوس و ان، نیویارک 1978، ص 2)

در سال‌های اخیر موسسات بین‌المللی نقشه‌های ترکیب نفوس قومی کشور را نشر کرده اند. از آن جمله نقشهٔ ۲ ترکیب قومی نفوس افغانستان و توزیع جغرافیایی اقوام توسط ادارهٔ مرکزی استخبارات امریکا (سی آی آی) و ادارهٔ مرکزی استخبارات جغرافیایی امریکا نشر شده است.

بر اساس تخمین‌های فوق ادارهٔ مرکزی استخبارات امریکا (سی آی آی) و ادارهٔ مرکزی استخبارات جغرافیایی امریکا ترکیب قومی نفوس افغانستان از قرار آتی می‌باشد: پشتون 42 درصد، تاجیک 27 درصد، هزاره 9 درصد، اوزبیک ۹ درصد، ایماق 4 درصد، ترکمن 3 درصد، سایر اقوام جمعاً 7 درصد نفوس افغانستان را تشکیل می‌دهند.

نقشهٔ ۲: ترکیب قومی نفوس افغانستان و توزیع جغرافیایی اقوام توسط ادارهٔ مرکزی استخبارات امریکا (سی آی آی) و ادارهٔ مرکزی استخبارات جغرافیایی امریکا



Source: GAO analysis of Central Intelligence Agency and National Geospatial-Intelligence Agency data; National Geospatial-Intelligence Agency and Map Resources (maps).

در جدول آتی تخمین‌های نفوس اقوام افغانستان از منابع مختلف تقدیم می‌گردد:

تخمین فیصدی‌های ترکیب قومی نفوس افغانستان توسط مؤلفین و منابع مختلف

مؤلف	منبع	پشتون	تاجیک	هزاره	اوزبیک	سایر	مجموع (درصد)
سروی و تحقیق شش ساله	بنیاد واک ناروی 1999	62.73	12.4	9	6	10	100
مکس کلومبرگ	افغانستان 1960	60	30	3	3	4	100
ویلیام میلی	تولد مجدد، افغانستان و طالبان/لندن 1998	62.7	12.4	9	6	9.9	100
محم محجوب و ف. باوری	جغرافیای دنیا چاپ پنجم ایران	60	20	5	5	10	100
پروفیسور سی آ. بروک	نفوس جهان 1981/اتحاد شوروی	52.8	18.6	8.6	8.6	11.4	100

پروفیسور محمد علی	افغانستان-کابل 1955		60	20		20	100
پروفیسور اسلانوف	زبان ملی افغانستان/اتحاد شوروی 1964	60				40	100
محمد انعام واک	سستم فدرالی در افغانستان/پاکستان 2000	62	12	9	6	11	100
شماره 42 – 43 جریده افغان ملت	پاکستان 1995	50	21	8	8	13	100
عبدال احمد المیر	تاریخ و ایجاد افغانستان/لندن 1980	58.7	28.7	2.7	8	1.9	100
عبدالعظیم ولیان	تاریخ و ایجاد افغانستان/ایران 1987	70	13			17	100
علی اکبر جعفریان	مجله سخن	50	20			30	100
لوی دوبری	افغانستان 1973 آمریکا	46	25	6	7	16	100
ورلد الماناک	افغانستان 1997 آمریکا	38	25	19	6	12	100
مکینزی	زبان‌های بزرگ دنیا 1987	55-65				35-45	100
انتونی	افغانستان	45	23	10	8	14	100
سی.آی.ای	Fact Book	۴۲	۲۷	۱۳	۹	۹	۱۰۰
انتخابات ۲۰۰۴ ریاست جمهوری[4]	نتایج نشر شده انتخابات	55.4	16.3	11.6	10	6.7	100
دکتور نور احمد خالدی	اکادمیا 2016	43.7	26.4	12.2	12	5.7	100

[4] حامد کرزی (پشتون) 55.4 درصد، یونس قانونی (تاجک) 16.3 درصد، محمد محقق (هزاره) 12.2 درصد، عبدالرشید دوستم (ازبک) 12 درصد

در نتیجه با استفاده از منابع مختلف ترکیب قومی نفوس افغانستان را می‌توان با در نظر داشت احصاییهٔ رسمی تخمین نفوس در سال (۱۳۹۷) 2017/2018 م در جدول ذیل خلاصه نمود:

تخمین تعداد و فیصدی نفوس افغانستان به تفکیک اقوام کشور

اقوام	فیصدی نفوس	تعداد نفوس 1397
پشتون	43.7	13809200
تاجیک	26.4	8342400
هزاره	12	3792000
اوزبیک	9	2844000
ترکمن	3	948000
بلوچ	2.5	790000
سایر اقوام	3.4	1074400
مجموع نفوس	**100**	**31600000**

منابع:

- *ترکیب قومی از دکتور نور احمد خالدی*
- *تعداد مجموع نفوس افغانستان از ادارهٔ مرکزی احصائیه*

منشأ اقوام افغانستان

در بالا دیدم که پشتون‌ها و تاجیک‌ها به ترتیب بزرگترین اقوام نفوس افغانستان را تشکیل داده در مجموع ۷۰ درصد نفوس کشور را می‌سازند. اگر اقوام اولی این سرزمین‌ها را بر اساس تمدن ویدی "آریایی" بگوییم این دو قوم هردو "آریایی‌های" اصیل همین سرزمین هستند. از جانب دیگر نظریات تاریخی، باستان‌شناسی و ژنیتیکی تازه تر بیانگر آن است که تاجیکان افغانستان تفاوت بسیار کمی از پشتون‌های این کشور داشته هردو منشأ نژادی واحدی دارند. مرحوم میرغلام محمد غبار درین مورد می‌نویسد: " تاجیک‌ها ... به تائید اقوال هرودوت و بیلیو و غیره ... معلوم می‌شود که مسکن تاریخی شعبه دادیکای قدیمی پختانه همان صفحات شرق و شمال افغانستان بوده و از آنجا به مرور زمان در سایر سرحدات داخل و خارج افغانستان مهاجرت اختیار کرده اند، که تا امروز در افغانستان و ماورالنهر و فارس به نام‌های تاجیک و دهگان" و دهوار یاد می‌شدند" (افغانستان در مسیر تاریخ). هدف از " دادیکای پختانه" توسط مرحوم غبار دقیقاً توضیح داده نشده است.

همین مفهوم را محقق هم عصر و زمان غبار، استاد کهزاد از قول هرودوت روایت کرده می‌نویسد: "دادیک‌ها Dadicae" (تاجیک) را هرودوت از شعب "پکتی" ها "پختون" ها می‌داند و متصل با "گنداهاری" ها ذکر نموده و با اهالی صفحات شرقی آریانا مخصوصاً گنداهاری ها

پیوستگی داشتند (احمد علی کهزاد، آریانا، ص85). کهزاد در ادامه می‌افزاید: "دادیک‌ها یا تاجیک‌ها عبارت از همین مردمانی هستند که در زبان "زند" آریانا که بیشتر مرکز نقل آن صفحات جنوب کشور بود به نام "داکیو Daqyou" یاد شده اند، یعنی کسانی‌که بیشتر به کشت و زراعت علاقه داشتند. به عقیده برخی از نگارشگران کلمه "دهقان" از همان کلمه "داکیو" به میان آمده است. کلمه "دهقان" توسط عرب‌ها پس از گسترش دین اسلام در خراسان به کار گرفته شد، درین زمان اصطلاح "دهگان" در گویش مردم خراسان مروج بود، که به صاحبان و ملوک ده و بلندترین عنوان نجابت و فضیلت گفته می‌شد. ازینکه حرف "گ" در زبان عربی وجود ندارد، به جای آن حرف "ق" را به کار برده اند.

همچنان مطالعات ژنیتیکی ثابت می‌کند که پروسه انتقال وراثت ژنیتیکی از هندوستان به افغانستان به اقوام پشتون و تاجیک جریان داشته است. نتایج فوق در حقیقت تایید نظریات میر غلام محمد غبار و احمد علی کهزاد در مورد قرابت اقوام پشتون و تاجیک مستقر در افغانستان است.

بر همین منوال پروفیسور حقنظر نظروف در مورد اصطلاح دادیک‌های پختون عقیده دارد که "... تاجیک‌ها و پشتون‌ها هردو از یک اصل و ریشه آریایی منشأ می‌گیرند. ...". (مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، دوشنبه، 1999)".

در ذیل به معرفی اقوام عمدهٔ افغانستان میپردازیم.

اول - پشتون‌ها

قوم پشتون، پختون (پشتانه یا پختانه در جمع) قوم بزرگی است که وطن اصلی شان سرزمین وسیعی از چترال و کنر و اتک و پشاور در شمال دریای سند تا ملتان و کویته، قندهار، هلمند و فراه، ارزگان، کابل و لغمان و ننگرهار میباشد. پشتون‌ها بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش از غور تا دریای سند هستند. در سال 2019م تعداد مجموعی نفوس پشتونها در افغانستان و پاکستان 50 ملیون تخمین شده است (در حدود 15 ملیون در افغانستان وحدود 35 ملیون نفر در آنطرف خط دیورند در پاکستان).

نقشهٔ مناطق پشتون نشین



پشتونها در هندوستان به نام پتان، افغان و همچنان روهیله معروف اند و در ایران بنام افغان شهرت دارند. بر اساس تحقیقات ژنیتیکی (مجله پلوس وان سال ۲۰۱۲م) پشتونها حد اقل از عصر شروع زراعت و تمدن مسی (از دوازده هزار سال به اینطرف) در سرزمین‌های واقع جنوب هندوکش تا دریای سند مسکون بوده اند. این مردم برای سرزمین خود اسم مشخصی نداشتند.

فارس‌ها، ترکتبارها و اعراب به پشتون‌ها که بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش از غور تا دریای سند بودند لقب آوه‌گان، اپگان و بالاخره افغان را که از زمانه‌های عتیق به سوارکاران و نجیب زادگان در این سرزمین‌ها داده می‌شد اعطا نموده و آن‌ها را "افغان" خطاب کرده و قلمرو شان را "افغانستان" نامیدند. در سفرنامهٔ ابن بطوطه حین سفرش به کابل آمده است: "پس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه‌ای از عجم زندگی می‌کند که افغان نامیده می‌شوند... کابل از قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است ... (ابن بطوطه متن عربی صفحه ۴۰۶ سفر به کابل 1320م)".
این برداشت ناشی از آن است که فارسها، ترکتبارهای شمال هندوکش و فارسیوان های ساکن شمالی و کابل و از زبان آنها اعراب پشتونها را "افغان" میگفتند. متعاقب او سیف هروی در کتاب تاریخ هرات که در قرن هفتم هجری (۷۲۱هجری شمسی معادل 1321م) نوشته شده از "رفتن ملک شمس الدین به افغانستان" به تفصیل یادآوری میکند.[5] به همین ترتیب در کتاب بابرنامه یا توزک بابری شخص ظهیرالدین محمد بابر از قول مردم کابل در سال 1528م مینویسد که جنوب کابل همه "افغانستان" است.

به تأسی از آن‌ها و با استفاده از کتاب‌هایی مانند کتاب ابن بطوطه، سیف هروی و بعداً تاریخ فرشته که در زمان مغول‌ها توسط یک نویسنده مهاجر فارسی زبان به نام ابوالقاسم فرشته در هندوستان چاپ شده بود و همچنان بابرنامه یا توزک بابری که در عصر امپراطوری اکبر در هندوستان چاپ شده بود انگلیس‌ها و سایر اروپاییان پشتون‌ها را "افغان" خطاب کردند و سرزمین آن‌ها را افغانستان گفتند.

اما باید توجه داشت که برای فارس‌ها (ایرانی‌ها) تمام مردم جنوب هندوکش "افغان" و قلمرو شان "افغانستان" بوده است. در کتب تاریخی ایرانی در اشاره به مردم افغانستان از اسم‌های پشتون و تاجیک هرگز استفاده نشده بلکه از کلمه افغان و جمع آن افاغنه استفاده شده است. بنابر آن طبیعی است که بعد از ایجاد دولت احمد شاه ابدالی اسم کشور افغانستان و ملت افغان در منطقه رواج یافت تا جایی که هفده سال بعد از وفات احمد شاه درانی حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در سال ۱۷۸۹م در مکتوب رسمی عنوانی وزیر اعظم زمانشاه از کشور افغانستان نام می‌برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر). تا جایی که من اطلاع دارم این اولین کاربرد رسمی اسم افغانستان توسط یک دولت خارجی است. به جواب این مکتوب رسمی در همان سال وفادار خان وزیر اعظم زمان شاه نیز در مکتوب رسمی خود از کشور افغانستان نام می‌برد (صدیق فرهنگ،

---

[5] تاریخنامه هرات، نویسنده سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (721-681؟ق)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. کتاب تاریخ‌نامه هرات را نخستین بار «محمد زبیر صدیقی»، مدرّس زبان‌های شرقی در پوهنتون کلکته بر اساس یگانه نسخه باقی‌مانده از آن در کتابخانه شاهی کلکته که گویا به قرن هشتم هجری تعلّق دارد، تصحیح و با مقدمه‌ای مبسوط به انگلیسی و فارسی و به کوشش «خان بهادر خلیفه محمد اسدالله» در سال 1362 در کلکته به چاپ رساند. سپس «غلامرضا طباطبایی مجد» بر اساس همین تصحیح دوباره این کتاب را در 1383 در تهران منتشر کرد.

افغانستان در پنج قرن اخیر)، که اولین کاربرد رسمی و ثبت شده اسم افغانستان توسط دولت افغانستان نیز شمرده می‌شود.

حامد نوید می‌نویسد: "با مراجعه به منابع دست اول تاریخی، کلمهٔ افغان ریشه گرفته شده از اصطلاح اسوه کان (Aśvakan) به معنی سوارکار در زبان سانسکریت، اوه گانا در زبان پرکریت، آوهگان در زبان کهن اوستایی، ابگان در زبان پهلوی ساسانی می‌باشد که در ادوار اسلامی به گونهٔ افغان تلفظ گردید و نگاشته شد و در هردو زبان یعنی پشتو و دری معمول گشت ... اصطلاح 'افغان' به اساس مطالعات مؤرخین و زبانشناسان معروفی چون جان مارتن *Martin John*، ایری کلیوس *Reclus-E* فرانسوی، کریستن لیسن *Lassen Christian* نارویجی، مک کرندل *McCrindle* و الکساندر کنینگهم *Cunningham Alexander* بریطانوی لقبی بود که از دیر زمانه‌ها به سوارکارن داده می‌شد، این نظر را *Agrawala* آگره وال محقق معروف هند در زبان سانسیکریت نیز تائید کرده و به نظر او کلمهٔ افغان معرف نام قوم و تباری خاص نبود. از اینرو در میان عشایر پشتون مانند زدران، منگل، غلزی، درانی، هوتک، اندر، کاکر، احمدزی، سربنی، پوپل، سوری، گدون، لودی، احمدزی، ستانکزی، محمدزی، یوسفزی، بنوچی، خروطی، سواتی، سهاک، شینوار، ابدالی، توخی، بارکزی و اقوام دیگر پشتون چون اروکزی، بامی زی، هوت خیل و تره خیل قبیله و یا قومی به نام افغان زی و یا افغان خیل وجود ندارد (حامد نوید، آریانا افغانستان آنلاین، ریشه یابی کلمه افغان، ۲۰۱۸/۲/۲۷م)".

در هندوستان کلمهٔ "افغان" مترادف است با "خان"، با مقام و منزلت و پادشاهی که سلطنت‌های غزنوی، غوری، لودی و سوری را در خاطر مردم هندوستان زنده می‌کند. در هندوستان تمام این سلسله‌ها به نام سلسله‌های "افغان" در مکاتب و پوهنتون‌ها درس داده می‌شوند. حتی در زمان سلسله‌های صفوی، افشاری و قاجاری ایرانی‌ها ما را خراسانی نمی‌گفتند بلکه افغان و جمع ما را "افاغنه" می‌گفتند. متأسفانه در ایران برعکس هندوستان از اسم افغان و افاغنه با نفرت و تحقییر و تبعیض ضد انسانی یاد می‌گردد و صد افسوس که در سال‌های اخیر افغان‌های هزاره تبار ما در معرض این این تنفر و تبعیض قرار گرفته اند.

امروز اسم "افغان" معرف تمام مردم افغانستان در دنیا است و هویت ملی کشور و دولت‌های "افغانستان" در بیش از سه صد سال گذشته، از زمان میرویس‌خان به اینطرف میباشد. دنیا ما را به این نام می‌شناسد، جنگ‌های سه گانهٔ انگلو-افغان، (1838-1842م، 1878م-1880م و 1919م) جنگ‌های انگلو-خراسان نبودند و در هیچ کتابی به عنوان جنگ‌های انگلو-خراسان درج نشده اند. نمی‌توان بالای تاریخ معاصر کشور خود بخاطر خوشنودی مشتی ستمی سکتاریست و جدایی‌طلب تازه به دوران رسیده خط بطلان کشید.

کریم پوپل در مورد قبایل پشتون در وبسایت مشعل (Mashal.org) می‌نویسد که:

"پخ یا پکت یکی از اقوام جنگجو هندو آریائی است که در کنار شرقی هندو اروپائی زیسته و از آنجا به اثر فشار دیگر اقوام بطرف جنوب هندوکش یورش بردند. بالاخره در محلی مسکن گزین شدند که به نام پکتیس، پکتین، پکتیا و مردم آن را پکتون (پختون) یا خانه پکت‌ها یاد می‌نمودند. پروفیسور مورگنسترن در مورد منشأی قبایل افغان نوشته است: پکتوکی برای اولین بار توسط هیرودت نوشته شده است. موصوف یاد آوری نموده است که پشتون‌ها یکی از یازده قبیله آریائی‌ها اند که از جنوب دشت‌های آسیای میانه مهاجرت را آغاز نموده پس از عبور از سلسله کوهای سرد هندوکش در حوالی دامنه‌های کوهای سلیمان جای گزین شدند. هیرودت می‌نویسد که مردم پکتیک مردمان جنگجو و دلاوری بودند. پشتون‌ها با بلوچ‌ها همیشه در هم زیستی قرار داشتند. مسیر احتمالی که پشتون‌ها داخل غزنی و پکتیا شدند دو نظر است. از راه مرو داخل سیستان قندهار غور

بامیان غزنی پکتیا. راه دوم آسیای میانه بلخ بامیان غـور غزنـی پکتیـا. پشـتون‌ها مردمـان مالـدار و خانه بـدوش بودنـد در تابسـتان‌ها در کـوه پایـه‌های هنـدوکش وبابـا بـه مالـداری می‌پرداختنـد. گـروه کوچک از این‌ها در قندهار بلوچستان ارزگان بامیان غور غزنی و پکتیا متوطن اصلی شدند. گـروه بـزرگ آن‌هـا خانـه بـدوش بـین غزنـی و سیسـتان بودنـد. ایـن قـوم الـی ورود اعـراب خـط ونوشـته نداشته‌اند. پشتون‌های قسمت غربی درسال‌های ورود عرب‌ها مسـلمان گردیدنـد. قسـمت شـرقی قـوم پکت همزمان با حملات اعراب به کابل مسلمان نگردیده پس از اینکه مردم کابل مسلمان شدند آن‌هـا مسلمان گردیدند. که مسلمان شدن این قوم مشکل بوده با شکنجه مسلمان گردیدنـد. کـه بـه نـام سـوته مسلمان می‌گفتنـد. نشـانه دیگـر ایـن قـوم اینسـت کـه بعضـی از پشـتون‌ها دارای چشـمان سـبز، آبـی می‌باشـند. در زبـان قـدیم پکتهـا حـرف ف و غ وجـود نداشـته اسـت. چنانچـه تـا اکنـون مـردم پکتیـا افغانستان را اوگانیستان می‌گویند. پس از اینکه تعداد این قوم ازدیاد یافـت بـه ولایـات قنـدهار هلمنـد لهوگر کابل هجرت نمودند. اعراب، سلطان محمود غزنوی، غوریان در جنگ‌ها از گـروه ایـن قـوم (سـوری‌ها) در لشـکر خـود اسـتفاده نمودنـد. اولاده‌هـای شنسـب (فخرالـدین)، امیـر پـولاد امیـر امیرکرورو باقی شاهان سوری در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشـتند و به نام غرشاه یاد می‌شدند. امکان آن می‌رود که غرزوی، غـرزی و غلجـی از همـین دودمـان نـام گرفته باشد. اکثرا سوریان غور با غزنویان متحد شده در لشکر کشائی غزنویان به هندوسـتان سـهیم بودند. دریـن لشکرکشـائی غوریـان (متشـکل از چنـدین ملیـت) صـاحب قـدرت شـده نسـل آن‌هـا تـا هندوستان رسید. کنون تعداد شاخه‌های ملیت پشتون زیاد بوده در هرگوشه وکنار افغانستان پاکسـتان وهندوستان زندگی دارند." (کریم پوپل، افغان، وبسایت مشـعل). بایـد نوشـت کـه تیـوری مهـاجرت اجداد پشتونها را از آسیای میانه به سـرزمینهای جنـوب هنـدوکش الـی کنـار دریـای سـند هـیچ منبـع باستانشناسی، زبانشناسی و ژنیتیک تأیید نمیکند. بر عکس معلومات ژنیتیکی اقدامت موجودیت ایـن مردم را در این سرزمینها به بیش از دوازده هزار سال ثابت مینماید.

در مورد منشأ اقوام پشتون یک دوست فیسبوکی سوال کرد:

سوال: ”خالدی صـاحب بزرگوار بعضـی از پشتون‌ها خودشان ادعا دارند که ما از قوم بنـی اسـراییل هستیم و ادعا آن‌ها مبنی از اسـتناد کتـاب بـه نـام خورشـید جهـان اسـت ... نویسـنده‌های معاصـر مـا پشتون‌ها را آریایی معرفی نموده به دلیل اینکه از لحاظ زبـان شناسـی هـیچ حـرف عبـری در زبـان پشتو یافت نمی‌شود، درحالیکه کلمات آریایی فروان اسـت تـا در مـورد رد ویـا تأیید ایـن ادعـا یـک مقاله بنویسید با احترام.“ (عبدالله حبیب سرحدی).

حقیقت آنست که ادعاهای فوق با معلومات دست داشتهٔ تـاریخی، مهاجرت‌هـا و معلومـات ژنیتیکـی تطابق ندارد که در زیر به اختصار به آن پرداخته می‌شود:

اول - افرادی بنابر عقاید مذهبی اسم‌های قیس و خالد را که اصلاً دو قومانـدان عـرب در خراسـان بودند و بعد از ختم ماموریت شان در منـاطق پشـتون نشـین اقامـت گـزین شـده در همـین منـاطق بـا پشتونها ازدواج کرده از بازگشت به عربستان خودداری کردند و از آنها نسـلهای بعـدی باقیمانـد؛ بـا خالد بن ولید یکی فرمانـدهان معـروف صـدر اسـلام اشـتباه گرفتـه و شـایعات بـی اسـاس منشـأ بنـی اسراییلی بودن قوم پشتون را بنیاد نهادند.

دوم - مطالعات ژنیتیکی (سلول شناسی) سالهای اخُیر موجودیت پشتون‌ها را در تمـدن وادی سـند و شـمال هنـد و پاکسـتان در هـزاران سـال گذشـته ثابـت کـرده اسـت. از کوه‌هـای غـور تـا چتـرال و بلوچستان اقوام پشتون مسکن دارند. مطالعـات ژنیتیکـی قرابـت اجـدادی پشـتونها را در تمـدن وادی سند و شمال هند و پاکستان ثابت کرده است. این مردم حد اقل از دوازده هزارسال به اینطرف یعنی از شروع زراعت در این سرزمین‌ها بوده اند.

سوم - تعداد نفوس پشتون‌ها در افغانستان و در پاکستان به بیش از پنجاه میلیون نفر می‌رسد و در حدود ده میلیون پشتون مزید نیز در سایر کشورها منجمله هندوستان، ایران، امارات متحده و سراسر جهان زندگی می‌کنند. با این حساب نفوس پشتون‌ها در جهان در حدود شصت ملیون نفر تخمین می‌گردد. در حالیکه تمام نفوس یهودیان در اسرائیل و سراسر جهان به بیش از پانزده میلیون نمی‌رسد. چگونه امکان دارد که یک شاخه کوچک یک قوم بیشتر از پنج برابر تمام یک قوم باشد و تاریخ شاهدی برای مهاجرت این کتله بزرگ انسانی از مصر و فلسطین به حوزه دریاهای هلمند و سند نداشته باشد؟

چهارم - از جانب دیگر تاریخ نشان می‌دهد که پشتون‌ها و غوری‌ها دین اسلام و زبان دری را به شمال هند گسترش دادند و در سال ۱۲۲۰م اولین زمامدار پشتون تبار، سلطان جلال الدین (که شهر جلال آباد بنام او مسمی است) ، در هندوستان به قدرت می‌رسد یعنی در کمتر از ۶۰۰ سال بعد از معرفی اسلام. این خود نشان می‌دهد که اقوام پشتون از نظر تعداد نفوس و سابقه زندگی و نفوذ سیاسی در سرزمین‌های میان دریاهای هلمند و دریای سند آن قدامت و پختگی لازم را داشته بودند که آنها را قادر به تشکیل حکومت در هندوستان ساخت.

بنابر آن با توجه به دلایل فوق نظریهٔ بنی اسراییلی بودن قوم پشتون با مهاجرت از شرق میانه به این سرزمین‌ها اساس علمی ندارد.

پنجم - بعضی محققین، از جمله کهزاد و ارغندیوال، به این عقیده هستند که قهرمان اسطورهٔ "گرشاپ" گرشاسپنامه اسد طوسی و شاهنامه فردوسی طوسی همان چهرهٔ افسانوی "غرغشت" پشتون است. علاوه بر آن این‌ها معتقد اند که صفاری‌ها از اقوام پشتون بودند.

تصادفی نیست که در سرزمین‌های ما پشتون‌ها جاگزین دولت‌های مغولی، صفوی و نادر افشار شدند. آن‌ها بزرگترین کتلهٔ واحد قومی این سرزمینها را تشکیل داده قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال در هندوستان حکومت کردند و حکومت‌های آن‌ها از غلجی‌ها تا لودی‌ها و سوری‌ها، از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. این پشتون‌ها بودند که به عنوان نظامیان غوری‌ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند.

پشتون‌ها سیستم بهتر مالیاتی را در هند ایجاد کردند. سلطهٔ آخرین سلطان پشتون شیرشاه سوری توسط همایون پسر بابر بادشاه مغولی هند به حمایت صفوی‌های فارس ساقط شد. دولت‌های پشتون هند از قندهار تا بنگال راه تجارتی را امتداد دادند و در فرسنگ‌های مناسب سرای‌های پیشوازی ایجاد کردند. پشتون‌ها زبان فارسی دری را که زبان تفاهم مردمان اقوام مختلف منطقه بود، مانند زبان اردو در هندوستان، زبان رسمی اداری خویش انتخاب کردند. آن‌ها در شگوفایی این زبان در هند سهم بزرگ گرفتند که به پیروی از پشتون‌ها متعاقباً مغول‌های بابری زبان فارسی دری را همچنان زبان رسمی خود ادامه دادند.

فرهنگ پشتون‌ها

احمد شاه مسعود در یک جلسهٔ تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود که پشتون‌ها یک قوم بی‌فرهنگ و عقب مانده هستند! علاوه بر آن در سال‌های اخیر بعضی نویسندهگان هزاره و تاجیک با به کار بردن اصطلاحات دولت قبیله و یا قبیلوی در معرفی دولت‌های افغانستان اصطلاحات قوم، اقوام، قبیله و قبایل را در حالهٔ مفاهیم تحقیر آمیز "عقب افتاده"، "بی فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" و غیره به کار می‌گیرند. تکرار این برداشت‌های نادرست قوم‌پرستانه اثرات مخربی در تکامل ذهنیت‌های جوانان تاجیک و هزاره و بخصوص در طرز دید و رفتار آن‌ها در مقابل قوم پشتون در مجموع و افراد پشتون‌تبار بخصوص برجا گذاشته که در رسانه‌ها و

بخصوص رسانه‌های اجتماعی و انترنتی همه روزه شاهد آن هستیم. این طرز دید مخرب تا جایی پیش رفته که شخصی با سطح علم و دانش رییس جمهور اشرف غنی را که از چند نسل در شهر کابل تولد شده و با فرهنگ شهری کابلی و همچنان متعاقباً پیشرفته‌ترین شهرهای دنیا، بزرگ شده در عالیترین پوهنتون‌های دنیا درس خوانده و تدریس کرده "کوچی" و "قبیله‌یی" خطاب می‌کنند. بیایید ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ پشتون‌ها در مقایسه با فرهنگ تاجیک‌ها و هزاره‌ها کدام است!

از میان صدها تعریف بسیط و مغلق موجودهٔ فرهنگ "Culture"، تعریف ترکیبی آتی فکر می‌کنم حاوی عصارهٔ تعریف‌های با اعتبار موجوده است: "فرهنگ مجموعهٔ دانش، عقاید، ارزش‌ها، رفتار و وسایلی است که جوامع بشری در حیات روزانه خود و در رابطه به همدیگر بکار می‌گیرند که متکی به آموختن متداوم بوده و به انتقال این دانش به نسل‌های بعدی می‌انجامد."

آیا پشتون‌ها همانطوری‌که احمد شاه مسعود در یک جلسهٔ تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود یک قوم بی‌فرهنگ و عقب‌مانده هستند؟

اتفاقاً بررسی این مسئه آسان است. انعکاس فرهنگ بالاتر در چه چیزهایی است؟ آیا سیستم‌های زراعتی در مناطق تاجیک نشین (پروان، کاپیسا، پنجشیر، غوربند، سالنگ و بدخشان) بهتر و پیشرفته‌تر از ننگرهار، کنر، لغمان، پکتیا، قندهار و هلمند می‌باشد؟ جواب این سوال منفی است. آیا مناسبات زراعتی در مناطق تاجیک نشین بهتر از مناسبات زراعتی در مناطق پشتون‌نشین است؟ بازهم جواب آن منفی است. آیا خلاقیت‌های هنری در مناطق تاجیک نشین پروان و بدخشان بهتر از ننگرهار و کندهار است؟ بازهم جواب آن منفی است. آیا روابط اجتماعی در مناطق تاجیک نشین بهتر از روابط اجتماعی در مناطق پشتون‌نشین است؟ بازهم جواب آن منفی است.

بنابر آن این ادعای برتری فرهنگی تاجیک‌ها در برابر پشتون‌ها در افغانستان در چه عناصری انعکاس یافته است؟ طورکه قبلا اشاره گردید مثال احمد شاه مسعود موضوع شهر نشینی تاجیک‌ها در مناطق پشتون‌نشین اورگون و گردیز می‌باشد. آیا این درست است؟ باید یادآوری کرد که تاجیک‌ها در ارگون و گردیز جوامع اقلیت قومی را تشکیل می‌دهند و این جوامع اقلیت به زمین دسترسی نداشتند. تاجیک‌ها در ارگون و گردیز مانند هر جامعهٔ اقلیت در جوامع فیودالی در سراسر دنیا ناگذیر به مشاغل حرفوی، تجارت و صنعت پرداختند. به هندوها و سیک‌ها در ننگرهار، پروان و کندهار توجه کنید. به یهودی‌های در سراسر دنیا توجه کنید. همهٔ این اقلیت‌ها شهرنشین و تاجر پیشه بوده اند چون به زمین دسترسی نداشتند. بنابر آن این فرضیه درست نیست.

آیا پشتون‌ها یک جامعهٔ شگوفان فرهنگی خراسانی را درهم شکسته و بر خرابه‌های آن یک دولت بی‌فرهنگ عقبگرای قبیلوی ایجاد کردند؟ داکتر صاحب‌نظر مرادی در مقالهٔ تحت عنوان از "احمد شاه ابدالی تا عبدالرحمن خان" در جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش. می‌نویسد که:

" مرگ نادر افشار خراسانی در سال1747م منجر به بروز تحولات تازه سیاسی و قبض و بسط جغرافیایی در قلمرو ایران و خراسان بزرگ و به دنبال آن در هند و ماورالنهر گردید و... احمدخان ابدالی ثم درانی رئیس قبیله غلجی... حکومت افغان‌ها متشکل از چند قبیله پشتون را در قندهار اساس گذاشت. از آن به بعد حاکمیت سیاسی خراسان در محوریت قندهار... قرار گرفت؛ که روند شکل‌گیری و توسعه نظام قبیله‌ای آن‌ها را به تصاحب کشوری که بعدها به اسم "افغانستان" مسمی شد، مساعد نمود... احمد شاه ابدالی با فراخواندن کنسرواسیونی متشکل از اقوام و قبایل پشتون اساس‌گذار حکومت قبیله‌ای بر بخشی از خراسان بزرگ گردید [صاحب‌نظر مرادی، جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش]".

در این برداشت کاربرد اصطلاحات قوم، قبیله‌ای و قبایل در حالهٔ مفاهیم تحقیرآمیز "عقب افتاده"، "بی‌فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" کاملاً واضح است. در حالی که موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله‌ای با یک کود اجتماعی پشتون‌والی به مثابه یک پدیده مثبت به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی آن‌ها را فراهم می‌کرد.

واقعیت آن است که در دو صد سال قبل از قیام میرویس‌خان و ایجاد سلسله هوتکی و متعاقب او احمد شاه درانی در این سرزمین‌ها مغول‌ها و صفوی‌ها و نادر افشار حکومت کردند. با مطالعه نوشته صاحب نظر مرادی یک جوان کم اطلاع تاجیک و هزاره فکر خواهد کرد که گویا پشتون‌ها یک دولت عقب افتادهٔ قبیلوی را در خراسان بزرگ و ایران به عوض یک دموکراسی پیشرفتهٔ جفرسونی که با احترام به موازین حقوق بشردر زمان صفوی‌ها و نادر افشار اداره می‌شد، برقرار کردند! واقعیت آن بود که شاه اسماعیل صفوی به درباریان خود هدایت داد تا گوشت بدن مردهٔ شیبک خان اوزبیک را بخورند! به تأیید محقق و گوینده تلویزیونی ایرانی (بهرام مشیری) دولت صفوی به گورگین خان هدایت داده بود که از هیچ ظلمی بالای افغان‌های سنی مذهب فروگذاشت نکند. همچنان نادر افشار"خراسانی" آنقدر در خراسان و سایر بلاد ظلم کرد و آدم کشت، از جمله پسر خود را کشت و به قتل عام مردم دهلی پرداخت، که بالاخره اطرافیانش سرش را ازتنش جدا کردند و لاشه اش را در بیابان انداختند!

امروز هیچ شاعر، نویسنده، معمار، افسر نظامی، رهبر ضد استعماری، عالم دینی تاجیک تبار و هزاره را که در این دوران میزیسته و از خود اسمی بجا گذاشته باشد بخاطر نداریم. برعکس این میرویس‌خان هوتکی، شاه محمود هوتکی، شاه اشرف هوتکی و احمد شاه ابدالی بود که اقوام خود را در مقابل استیلای بیگانه تجهیز کردند و سلطه بیگانه را نه تنها خاتمه دادند بلکه امپراطوری صفوی را نیز ساقط کردند. آیا مؤفقیت قیام رهبران پشتون تصادفی بود و یا نتیجه طبیعی و منطقی تکامل قبایل پشتون و نقش تعیین کنندهٔ آن‌ها در این سرزمین‌ها می‌باشد؟

عوامل مؤفقیت قیام رهبران پشتون چه بود؟ آیا سیستم پیشرفته روابط قبیلوی آن‌ها در پیروزی شان سهم داشت؟ اولین مزیت میرویس‌خان و متعاقب او احمد شاه ابدالی تفوق عددی قوم پشتون به حیث بزرگترین قوم ساکن این سرزمین‌ها از خراسان تا قندهار، کابل و پشاور بود. مزیت دوم او آگاهی رهبران پشتون از شرایط مسلط در امپراطوری‌های پوسیده صفوی و مغولی و افشاری بود که توانستند از آن به نفع مردم خود استفاده کنند. مزیت سوم موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله‌ای با یک کود اجتماعی پشتونوالی بود که به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی را فراهم می‌کرد. مزیت چهارم آن بود که اقوام ساکن کشور به درجات مختلف از شرایط مسلط اجتماعی و سیاسی مسلط استیلای مغولی هند و صفویان فارس راضی نبوده یک زعامت بومی را ترجیح دادند. رهبران اقوام تاجیک، اوزبیک و هزاره در بطن حوادث آن‌زمان فعالانه و یا خاموشانه رهبری پشتون‌ها را با آگاهی عملی از این که بزرگترین قوم ساکن این سرزمین‌ها اند پذیرفته در طول سه صد سال هیچ جنبش قابل ملاحظهٔ جدایی طلبی در این کشور به ظهور نرسید.

بعد از تأسیس دولت مستقل افغان بر خرابه‌های بابری، صفوی و افشاری در سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود، پشتون‌ها زبان دری را همچنان زبان رسمی خود ادامه دادند. سلاطین افغان مانند احمد شاه، تیمورشاه و شاه شجاع به زبان دری شعر می‌گفتند.

بعضی‌ها به جنگ‌های خانوادگی حکام پشتون که در طول سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۸۰م واقع شد اشاره نموده این جنگ‌ها را نشانه‌هایی از فقدان یک فرهنگ پیشرفته می‌دانند. بدون شک این جنگ‌ها به برادرکشی‌ها و نابینا کردن بعضی از نزدیکان و حکام انجامید و برای بیش از هفتاد

سال کشور را دستخوش هرج و مرج کرد، اما فراموش نکنیم که این حوادث با قیام شهزاده شاه محمود برضد برادر خود زمانشاه به تحریک مستقیم انگلیس‌ها و حمایت لشکریان قاجاری فارس شروع شد، با جنگ‌های اول و دوم انگلیس‌ها برضد افغانستان مصادف شد و با به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان خاتمه یافت.

تعدادی هم از کُندی پروسهٔ پیشرفت و ترقی اقتصادی و اجتماعی کشور در سه‌صد سال گذشته شاکی هستند. نباید فراموش کنیم افغانستان درگیر بازی‌های استعماری دو ابر قدرت، انگلیس و روسیهٔ تزاری شد، جنگ‌های اول و دوم با انگلیس‌ها را سپری کرد و زمانی‌که به استقلال رسید جنبش تجدد و ترقی‌خواهانه و معارف پرور امانی اول با شورش ارتجاعی ملای لنگ در پکتیا و متعاقب آن با یک جنبش ارتجاعی ضد ترقی و ضد معارف سقوی مواجه شده متوقف شد. افغانستان محاط به خشکه برعکس همسایگان از منابع سرشار نفت و گاز برخوردار نیست. استفاده تجارتی از سایر منابع معدنی مانند آهن و مس از یک‌طرف به سرمایه‌گذاری هنگفت نیاز دارد و از جانب دیگر به بازارهای قابل ملاحظه داخلی و خارجی و زیربناهای حمل و نقل مانند سرک‌ها و خطوط راه آهن و دسترسی به بنادر بحری ضرورت دارد. ادامه جنگ در چهل سال گذشته تطبیق پروژه‌های انکشافی را متوقف کرده است. در عین زمان این دولت مجاهدین ربانی-مسعود بود که با تبانی با دولت پاکستان به انحلال دولت افغانستان و اردوی افغانستان دست زده ملیشیای قومی آن‌ها تمام سرمایه‌های منقول و قابل فروش دولت را با تمام سلاح ثقیله اردوی کشور در بازارهای پاکستان به فروش رساندند.

دولت‌های پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سایر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آن‌ها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل می‌گردید، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانی‌ها، عرس بیدل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه‌ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیک‌ها ادامه داشت.

حکام پشتون دولت‌های افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والی‌های جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچی‌ها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آن‌ها به بهانه‌های مختلف مانع ایجاد کردند.

باید فراموش نکنیم اگرحکام پشتون دولت‌های افغانستان به تعدادی خانواده‌های ناقلین پشتون از مناطق کم زمین جنوبی و مشرقی به قطغن، ترکستان افغانی و فاریاب اجازه دادند، همچنان بدون تبعیض به هزاران خانواده مهاجر تاجیک، اوزبیک و ترکمن اجازه دادند که برای نجات شان از تجاوز روس‌های تزاری و بالشویک‌ها به بدخشان، قطغن، ترکستان و فاریاب مسکن گزین شوند.

سیستم روابط قبیلوی پشتون‌ها

اصول پشتونولی

اولیور روی در کتاب اصلی و معروف خود راجع به افغانستان (اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، کمبریج، چاپ دوم 1990) کود مدنی پشتون‌ها یا "پشتونولی را "دموکراتیک" خوانده (ص 36) می‌نویسد "در زون‌های قومی یک سیستم مثبته که شامل کود مدنی پشتونولی و سیستم جرگه‌ها اند موجود می‌باشد. پشتونولی از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهٔ حقوق مدنی را تشکیل می‌دهد. کود مدنی قبایلی در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون، پشتونولی و شریعت حتی مخالف همدیگر اند". اولیور روی می‌نویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل می‌دهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آن را بگیرد" (ص 35). نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون‌نشین به‌وجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی می‌باشد که اشکال افراطی آن را در دهات هزاره‌نشین هزاره‌جات مشاهده می‌کنیم.

صاحب‌نظر مرادی می‌نویسد:

"احمدخان فرزند زمان خان رئیس قبیله ابدالی هم برای کسب رضائیت و جاری نمودن اقتدار سیاسی خود در برابر رقبایش در سال 1747 در قندهار از شیوه تدویر این نوع "جرگه" ها استفاده نمود، به فیصله آن صبغه قانونی و ملی بخشید.... احمد خان با توجه به مناسبات جامعه قبیله‌ای وضع مقرراتی را روی دست گرفت و... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی‌آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است [صاحبنظر مرادی، خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰]".

مرادی می‌افزاید: "در هرحال پادشاه متعلق به قبیله خاصی است (تا سال1818 از طایفه "سدوزایی" و تا سال 1878 از طایفه "بارکزایی" و بعداً محمد زایی) با برقراری پیوندهای زناشویی میان قبیله‌ای است، که تعیین کننده حلقه مراقبت‌ها و زدو بندهایی که پای قبایل غیر درانی را به بازی قدرت می‌کشاند و این امر عموماً به واسطه مادران مدعی سلطنت برای پسران شان تحقق می‌یابد. پست‌های میان خانواده‌ها و قبایل درانی تقسیم شده اند، انتخاب چه از طریق توافق (جرگه بزرگ) و چه با کشیدن اسلحه بروی هم‌دیگر، انجام می‌شود. این جنگ‌ها غالباً جنبه سمبولیک دارند و نظر به این که همه مدعیان (قدرت) درانی هستند، تصمیم‌گیری توسط قبایل پشتون غیر درانی انجام می‌شود". [همانجا]

در این شکی نیست که جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها سنت‌های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچکسی هم ادعا ندارد که این سازمان‌های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند. اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیم‌گیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال 2004م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت‌های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چین تحریم از طرف داکتر عبدالله عبدالله در سال 2013 در مقابل لویه جرگهٔ مشورتی که از طرف رییس جمهور حامد کرزی

دعوت شده بود صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و ذلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آن را در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنهٔ مردود قبیلوی خواندند. عبداله و حامیان آن‌ها فکر می‌کردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطهٔ آن‌ها معاهدهٔ امنیتی با امریکا را رد کند. با وجود آن که حامد کرزی چنین توقعی داشت، اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهدهٔ امنیتی با امریکا را تأیید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از هدف حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتی‌های روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبدالله عبدالله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگهٔ بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه می‌تواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدراعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقش او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

آنانی که جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون می‌دانند از تضاد نهفته درونی میان ارزش‌های کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی‌خبر اند. در بالا به نقل از صاحب‌نظر مرادی خواندیم که "احمد خان... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی بر می‌آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمد شاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" طوری‌که در بالا از قول اولیور روی دیدیم در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. در جوامع سنتی پشتون‌ها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون‌نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آن را همه روزه در بوسیدن دست‌های محمد محقق توسط هواداران هزارهٔ او در صفحات تلویزیون‌ها مشاهده می‌کنیم. مقام ملا و روحانی در هزارهجات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه‌های قومی دعوت نمی‌شوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتون‌ها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم‌گیرینده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها موجود است.

فراموش نکنیم که طالبان دست‌آورد مدرسه‌های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون‌نشین در پاکستان می‌باشند. اکثر این افراد در کمپ‌های مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای"شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزش‌های ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آن را در تخریب مجسمه‌های بودایی بامیان می‌توانیم ببینیم. مجسمه‌های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولت‌های عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبول‌های ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالی که طالبان بنابر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آن‌ها لذت بردند. با آن‌هم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون‌نشین اداره و اجرا می‌گردید، نداشتند.

باید در نظرداشت که دولت‌های متکی به نظام به اصطلاح قبیلوی در یک کشور کثیرالقومی افغانستان که شامل سرزمین‌های تاریخی خراسان، سیستان، بلوچستان، زابلستان، کابلستان، ترکستان، بدخشان، غرجستان، افغانستان و غیره بود توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است که در برنامه سیاسی و اجتماعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در آخرین انتخابات ریاست جمهوری (2014م) نه تنها تجزیه طلبی بلکه حتی موضوع فدرالیزم گنجانیده نشده بود. عوامل این استقرار سیاسی را توماس بارفیلد در مقدمهٔ

کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، که "سلاطین درانی از سال 1747 تا 1778م با وجودی که از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخواسته بودند، اما تسلسل زمامداری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب درونی خانوادگی خود تنظیم می‌کردند. این زمامداران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجود بود، خودداری کردند (توماس بارفیلد، ص 4)." با این شیوه زمامداران پشتون قادر شدند مدعیان سلطنت و زمامداری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خاص خانوادگی محدود بسازند و بالقوه سطح مخاصمات ممکنه را کاهش دهند.

این واقعیت‌های تاریخی بر خلاف تبلیغات دروغین پشتون‌ستیزها نشان می‌دهد که هیچ نشانه‌ای از رفتار فاشیستی در حکام پشتون تبار دیده نشده است. بعضی‌ها به حملات امیر عبدالرحمن خان در هزاره‌جات اشاره نموده بخصوص سهم‌گیری ملیشه‌های قومی را در جنگ سوم که سبب زیاده‌روی‌ها و به اسارت گرفتن‌ها انجامید، اشاره می‌کنند. این حوادث بدون شک، همانند حمله دولت ربانی-مسعود بر افشار کابل، سبب جنایات نابخشودنی بر ضد قوم هزاره شده است. در عین زمان فراموش نکنیم که ما این حوادث ۱۲۰ سال قبل را در روشنی آگاهی ما از منشور حقوق بشر و احترام ما به اصول عدالت اجتماعی و آزادی‌های تضمین شده قانون اساسی امروزی انجام می‌دهیم. امیر عبدالرحمن خان همچنان بالای اقوام قلات غلزایی، اقوام پشتون پکتیا و ننگرهار لشکر کشید در نورستان لشکرکشی کرد. بنابر آن طوری‌که می‌بینیم اهداف این لشکرکشی‌ها اعمال حاکمیت فاشیستی یک قوم و یا قشر اجتماعی نبوده بلکه تحکیم حاکمیت دولت افغانستان بالای قلمرو خود و ختم استیلای ملوک‌الطوایفی در کشور و تأمین امنیت برای تمام مردم کشور بود. فراموش نکنیم که رهبران هزاره در پاسخ به مکتوب التیماتوم امیر عبدالرحمن خان قبل از حمله سوم از هزاره‌جات به عنوان یک مملکت مستقل نام برده بودند (کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان).

تعدادی هم طالبان و تفکر طالبانی را تبیین فرهنگ قوم پشتون قلمداد کرده این گروه را مبین اهداف سیاسی و اجتماعی قوم پشتون می‌دانند. واقعیت آن است که در طی بیست و دو سال گذشته جنبش طالبان به مثابه یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی در افغانستان فعال بوده بالای اوضاع امنیتی، سیاسی و اجتماعی کشور اثرگذار می‌باشد. گروه طالبان از نظر سیاسی و فکری پیروان یک اندیشهٔ افراطی عقبگرا اند که با موازین پیشرفتهٔ علوم و تمدن درعرصه های تعلیمی، اجتماعی، حقوقی، دولتداری، بشری زمان جاری سازگار نیستند. نه تنها طالبان مبین آرزوها و اهداف قوم پشتون در ایجاد یک جامعه پیشرفته نیستند بلکه طرز تفکر و شیوه حکومتداری آن‌ها از ریشه با زعامت تاریخی دولت‌های افغانستان متفاوت است.

بر هیچکس پوشیده نیست که جنبش طالبان و گروه حقانی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان با سؤ استفاده از موجودیت میلیون‌ها کودک و نوجوانان مهاجر افغان در پاکستان و طلاب مدارس افراطی مذهبی ایجاد، تجهیز و تربیه شده و هدایت می‌گردند. مزید بر آن این گروه‌ها از حمایت مالی، جانی، تبلیغاتی، تعلیماتی و پناه‌گاه‌های امن احزاب و سازمان‌های افراطی مذهبی پاکستان برخوردار بوده که با تأسیس هزاران مدرسهٔ تروریست پرور در مناطق سرحدی قبایلی پشتون‌نشین، ایجاد فضای اختناق و نا امن در مناطق موازی به آن‌ها در داخل خاک افغانستان، تمام این مناطق را از تعلیم و تربیه و تمدن معاصر به دور نگهداشته به خندق پرورش ویروس تروریزم جهانی مبدل کرده اند.

در این شکی نیست که دولت سال‌های 1996-2001م طالبان یک رژیم قرون وسطایی، غیر متمدن مذهبی بود که با سؤ استفاده از شرایط مسلط انارشی دولت وقت مجاهدین در افغانستان حاکم شد، اما این رژیم قرون وسطایی عملاً افغانستان را به یک کشور عقبگرا، وابسته و مزدور برای

تأمین عمق استراتژیک مورد نیاز پاکستان برای مقابله با تهدید خیالی هندوستان مبدل نموده بود، ولی در عین زمان دولت طالبان امنیت جانی و مالی مردم را تأمین کرده، ناموس مردم را از تجاوز اوباش که در دوران حکومت انارشی ربانی-مسعود مستولی بود اعاده کرد و به انارشی تنظیمی خاتمه داد.

متأسفانه کنفرانس بن دولت افغانستان را عمدتاً به گروه‌هایی که با امریکا در سرنگونی دولت طالبان کمک کرده بودند، بخصوص شورای نظار، سپرد. این اغماض سیاسی، جنبش طالبان و اردوی پاکستان را فرصت داد تا افغانستان را یک کشور اشغال شده و دولت آن را یک دولت اقلیت قومی دست‌نشانده خوانده فعالیت‌های تروریستی خود را به عنوان یک جنبش آزادی‌بخش ملی قلمداد نمایند.

دانسته یا نادانسته تعدادی از احزاب و فعالین سیاسی ضد پشتون در افغانستان عوامل ادامهٔ جنگ و بحران در افغانستان را مبارزه قومی قلمداد کرده عمداً عملیات طالبان را عکس‌العمل قوم پشتون برای کسب مجدد مقام رهبری تاریخی خود در دولت افغانستان به حساب می‌آورند. این افراد برای کسب هژمونی بیشتر و ادامهٔ انحصار قدرت دولتی موجودیت پشتون‌های معتدل، تحصیل یافته، مسلکی و مترقی را در جامعه و دولت افغانستان که مخالف تفکر طالبانی اند نادیده گرفته به تبلیغات ناسالم علیه قوم پشتون دست می‌زنند.

متأسفانه فیسبوک و سایر نشرات و رسانه‌ها مملو از نشرات پشتون‌ستیزانه، تحقیر و توهین آمیز در مقابل قوم پشتون و فرهنگ پشتون‌ها از جانب ستمی‌ها، جمعیتی‌ها، شورای نظاری‌ها، هزارستانی‌ها و فارسیست‌هاست. هر چندگاهی اوباشان مسلح این گروه‌ها سوار بر وسایط نقلیهٔ دولتی طعم فاشیزم را به شهریان کابل می‌چشانند. رهبران سیاسی و نظامی این گروه‌ها در طول شانزده سال انحصار قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی به سؤ استفادهٔ تاریخی از سرمایه‌های ملی، عواید گمرکی، استخراج غیر قانونی معادن، اختلاس قراردادهای دولتی، اختلاس کمک‌های خارجی، غضب زمین‌های دولتی، فروش املاک دولتی، اختلاس بودجه دولتی، فروش و قاچاق اسلحه و مواد مخدر و اجرای معاملات پر از فساد تجارتی به زر اندوزی شخصی و فامیلی پرداخته در مقامات مهم دولتی اقارب و دوستان خود را بدون در نظر گرفتن اصل شایستگی گماشته و در نتیجه به گنج‌های قارونی دست یافته اند. همهٔ این‌ها و به اضافه تجربه دولت‌های حبیب الله کلکانی و ربانی-مسعود هرگز نشانه‌های یک فرهنگ بالا نمی‌باشند.

دوم- تاجیک‌ها

در افغانستان نفوس تاجیک‌ها بین هفت تا هشت میلیون نفر تخمین می‌گردد که دومین گروه نفوسی را بعد از پشتون‌ها می‌سازند. نفوس تاجیک‌های آسیای میانه (عمدتاً تاجیکستان و اوزبیکستان) نیز در حدود شش میلیون سنجش شده است. در مجموع نفوس تاجیک‌ها را به شمول ساکنان تاجیکان سایر ممالک می‌توان در حدود پانزده میلیون نفر تخمین کرد. بر همین منوال پروفیسور حق‌نظر نظروف عقیده دارد که "مؤرخان تاجیکستان تاریخ خلق تاجیک را در محدوده ماورالنهر و آسیای میانه محدود ساخته اند... در حالی‌که 62 درصد تاجیک‌ها در افغانستان زندگی می‌کنند... سهم آنها در آفرینش فرهنگ مادی و معنوی خلق تاجیک به مراتب از مردم تاجیک ماورالنهر زیادتر می‌باشد (مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، دوشنبه، 1999)".

در مورد نام، ریشه‌های قومی، اجداد، هویت تاریخی تاجیک‌ها تاکنون آثار فراوانی از سوی مؤرخین، پژوهشگران و دانشمندان منطقه و جهان تألیف گردیده اند.

دکتـور احمـد جاویـد نوشـته اسـت کـه: "در صـفحات تـاریخ و ادب مـا ملیـت تاجیـک در منـاطق و دوره‌های مختلف به نام‌های زیر یاد شده اند، که هرکدام به جای خود دارای توضیح و تفسیر اسـت: تاژیک، تازیک، تژیک، تات، ابناءالاحرار، بنی احـرار، احـرار و ابنـای آزاده، آزاد زادهگـان، آزاد نژاد، دهقان، دهگان، غلچه، دهـوار، فارسـیوان، سـرت یـا سـارت و غیـره ". (جاویـد، عبدالاحمـد، اکادیمسین دکتور، اوستا، کابل 1383).

ساکنان آسیای مرکزی در آغاز نام تازیک (تاجیک) را در برابر مسلمانان به کـار بـرده انـد. همـین که ترکان ظاهر شدند، ایـن کلمـه را در بـاره طایفـه‌ای کـه تـرک نبـوده انـد، اسـتعمال می‌کـرده انـد. مغولان غیر خود را تازیک (تاجیک) می‌گفتند.

در فرهنگ‌ها و قاموس‌های زبان فارسـی دری چـون "لغتنامـه دهخـدا"، "برهـان قـاطع"، "فرهنـگ معین" و "فرهنگ نفیسی" تاجیک به معنی غیرعرب، غیرترک و غیرمغول آمـده اسـت. در برهـان قاطع معنی تاجیک یا تازیک، زاده شده از عرب، یا اولاد عرب در خراسان ذکر شده اسـت (تجدیـد چاپ محمد معین سال 1330م، تهران). باید یادآور شد که ترکی شده کلمه "تاژیـک" تاجیـک اسـت و ما می‌دانیم که در پارسی دری به فرد عرب نژاد "تازی" گفته می‌شود زبان عربـی بـه نـام "زبـان تازی" یاد می‌گردد.

و بـر همـین اسـاس در افغانسـتان کنـونی بـه کسـانی‌که پشـتون، هـزاره و تـرک نیسـتند "تاجیـک" می‌گویند.

میرزا شکورزاده، پژوهشگر تاجیـک و نویسـنده کتـاب "تاجیکـان در مسـیر تـاریخ" می‌نویسـد: "بـر اساس پژوهش‌های انجام شده، در بسیاری نقاط آسیای میانه، مـردم پارسـی‌گوی، ایـران، افغانسـتان، تاجیکستان و حتی کشمیر و کاشغر خود را "تاجیک" معرفی کرده اند.

همچنان عدهیی بر آن اند کـه تاجیکـان قبـل از ظهـور ترکـان (در قـرن ششـم مـیلادی) دریـن ناحیـه زنده‌گی می‌کرده اند... تاجیک‌هـا در منـاطق آسـیای میانـه، افغانسـتان و مـاوراالنهر سـکونت داشـتند (مـریم میـر احمـدی، قـوم تاجیـک و هنـر تـاجیکی در آسـیای میانـه، تاجیکـان در مسـیر تـاریخ، تهران1373،ص238).

بر اساس این عقیده یکی از طایفه‌های بـومی آسـیای مرکـزی "دادیـک" نـام داشـت، کـه دو هـزار و پنجصد سال پیش در همین سرزمین می‌زیستند. بـا گذشـت زمـان بـا اقـوام هـم تبـار خـود سـارت‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و مانند این‌ها آمیزش یافته، تدریجاً نام "تاجیک" را در ترادف به "دادیک" با اضافه مفاهیم تاجدار و تاجپوش، پس از دورهٔ زردشتیان مشهور گردیدند، چون که زردشـتیان کـلاه تاج مانندی می‌پوشـیدند و آنهـا را "تـاجی" یـا "تاجیـک" می‌گفتنـد (از کتـاب "تاجیکـان"-آریایی‌هـا و فلات ایران، اثر میرزا شکورزاده، تهران1380).

ولادیمیر بارتولد مستشرق شهیر روس گزینش کلمه "تاج" را در ابتدای ترکیب نام "تاجیک" عربـی و زمـان آن را پـس از هجـوم اعـراب بـاین منطقـه خوانـده اسـت (ولادیمیـر بـار تولـد، در میـرزا شکورزاده، تهران 1380).

عبدالغازی تاجیکـان خـوارزم را "سـارت" و تاجیکـان بخـارا را "تاجیـک" نامیـده اسـت. بعضـی‌ها معتقدند که "تاجیک" صورت تحول یافته "تاژیـک" کـه لفظ پهلـوی بـوده اسـت، می‌باشـد. صـورت قدیمتر تاجیک به شکل "تاژیک" همان اصطلاح "دادیک"های هـرودوت بـه سلسـله واژه‌هـای "پـارا داتا- پرادادیک و پیشدادی" دوره اساطیری به پیشـینیان ایـن قـوم بی‌رابطـه نمی‌باشـد. بـر ایـن مبنـی دادیک‌ها اجداد تاجیکان می‌باشند. کلمه "دادیک-DODIK " کـه بـه معنـی "دادگـر" و"عـادل" آمـده است، مشتمل بر متون فقهی در کتاب اوستا است" که "DO-TIK" هم خوانده می‌شود، کـه تعبیـری

بـر رود مقـدس (آمـو) و جغرافیـای بدخشـان در "آریانـا ویجـه" گردیـده اسـت (پروفیسـور حـق‌نظر نظروف، 1382).

نام تاجیک گاهی از سوی ترکان به تاجیکان، زمانی به تازیان و اعراب و برعکس استفاده شده اند. استاد میرزا تورسن زاده می‌گوید که نام "تاجیک" از آغاز پیدایشـش نسـبت بـه تمـام پارسـی گویـان عجم به کار رفته است.

در افغانستان تاجیک‌هـا عمـدتاً بـه گروه‌هـای آتـی منقسـم می‌شـوند: تاجیک‌هـای شـهر نشـین (کابـل، غزنی، بلخ و هرات)، تاجیک‌های کوهستان (پروان، نجراب، پنجشیر و غوربنـد)، تاجیک‌هـای بـره کی (بره کی برک، لوگر و بتخاک در همسایگی با غلزایی‌ها)، تاجیک‌هـای فورمـولی (در اورگـون در میان قوم خروتئ)، تاجیک‌های سرده (جنوب-شرق غزنی) زنده‌گی می‌کنند.

گفته می‌شود در بدخشان تاجیک‌ها (غلچه‌ها) در قراء مرتفع‌تر پشت کوه در شـهر بـزرگ، رسـتاق، چاه آب، یفتل، راغ و... زنده‌گی می‌کنند. منطقه ارگو بین کشم و فیض آبـاد و قـرای پـر جمعیـت آن عمدتاً ترک نشین هستند. در منطقـه شـرق فـیض آبـاد ارتفاعـات بیشـتر می‌شـود، کـه در آن نـواحی تاجیکان بیشتر به سـر می‌برنـد. بنـابرین زمین‌هـای نسـبتاً حاصـل‌خیز در طـول دو رودخانـهٔ بسـیار بزرگ بدخشان (قندوز و کوکچه) به وسیله مردمان مختلـف تـرک و هـزاره فـرا گرفتـه شـده اسـت. سکونت تاجیک‌ها در ارتفاعات و در کوه‌ها پیشوند و مفهوم "غرچه- کوه نشـین" را بـه‌خوبی تمثیـل می‌نمایند.

در مورد کلمه "غلچه" (تاجیکان کوه نشین) به معنی نام ساکنان دره پامیر اشاره بر آن اسـت کـه بـه هردو گویش (فارسی و پامیری) سخن می‌گویند. در چند سال اخیـر گروهـی عقیـده بـرین دارنـد کـه روشانی‌ها، شغنانی‌ها، یزغلامی‌ها، دینی‌ها و وخی‌ها تاجیک نیستند.

دکتور عنایت‌الله شهرانی تاجیک‌ها را "از نسل تورکان قرقیز و قره قلپاق" خوانده اند. این منسـوبیت تاجیک‌ها از لحاظ دی ان ای (DNA) به ترک‌های قرقز، قره قلپاق، قزاق و ترکمن نتیجه تحقیقـات علمی علمای غرب به رهبری عالم فرانسوی می‌باشد که نتیجه این تحقیقات به روز پنجشـنبه تـاریخ سوم سپتمبر ۲۰۰۹ میلادی از رادیو بـی بـی سـی و بعـداً از سـایت‌های بـی بـی سـی بـه زبان‌هـای اوزبیکی، پشتو و فارسی برای افغانستان تحت عنوان (پـژوهش تـازه ژن شناسـی: تـرک و تاجیـک یکی هستند) به نشر رسید. این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت‌های داخل قومی بیشتر از تفاوت‌هـای بین قومی میان اقوام ترک‌تبار و تاجیکان است. پژوهش تازه حاکیست اقوام ترک و تـاجیکی کـه در امتداد راه ابریشم سکونت دارند، از نگاه شجره شناسی زیست شناسی از هـم چنـدان تفـاوتی ندارنـد. این پژوهش که با نمونه‌برداری ژن شناسـی یـا DNA از بـیش از 1000 نفـر از میـان 24 قـوم و قبیله و مردم ترک و تاجیک در آسیای میانه انجام شده است، نشان می‌دهـد کـه از نگـاه ژن شناسـی تفاوت قومی میان این دو گروه زبانی چندان زیاد نیست و کمتر از یـک درصـد را تشـکیل می‌دهـد. بر خلاف این، آشکار شده است که تفاوت‌های داخل قومی، بـه ویـژه در میـان تاجیکـان، بـه مراتـب بیشتر از تفاوت‌های میان قومی بین گروه‌های فارسی زبـان تاجیـک و اوزبیـک و قرقیـز و قـزاق و ترکمن و قره قلپاق در آسیای میانه بوده است. این پـژوهش حاکیسـت کـه اقـوام تـرک و تاجیـک در طول قرن‌ها به هم آمیخته و گروه‌های بزرگتری را تشکیل داده اند تا زمانی که بـه دو گـروه اصـلی تاجیکان و ترک‌ها جدا شدند.

پژوهش "تفاوت ژنیتیکی و پیدایش اقـوام در آسـیای میانـه" را گـروه بین‌المللـی از پژوهشـگران بـه رهبری "اولین هی‌یر"، (Evelyn Heyer)، مردم شناس معروف فرانسوی، انجـام داده و فشـردهٔ آن در اول سپتامبر در مجله انترنتی "BMC Genetics" منتشر شده است.

با در نظر داشت نتیجه فوق نکته دیگری که زبان شناسان همواره بر آن تأکید می‌کنند، باید بخاطر داشت این است که زبان یک پدیده اجتماعی است و از مردمی به مردمی دیگر، صرف‌نظر از تفاوت‌های نژادی تحویل می‌شود.

عده‌یی از نویسنده‌گان از **عدم تبارز تاجیک‌ها در حوادث تاریخی** بعد از معرفی اسلام در منطقه اظهار تعجب می‌کنند. پروفیسور جاوید در این مورد می‌نویسد که تاجیکان همچون مردمان اصیل زاده و دهگان زاده، آزاده و احرار وصف شده اند. معروفست که برای مردم دهقان، تجار و هنرپیشه با اصول صلح خواهی و روش‌های همزیستی مسالمت آمیز، عنصر اصلی زنده‌گی آنها در روند حیات به شمار می‌رفته است و آن‌ها استیلاگری، تجاوز کاری و کنش‌های بد را زشت و منفور می‌دانسته اند. ازین لحاظ در مقابل بادیه نشینان عرب و ترک و مغول که با همین وسیله زنده‌گی می‌کردند، به عوض مقابله به دره‌های عمیق و کوهستان‌های صعب العبور عقب نشینی می‌کرده اند (جاوید، عبدالاحمد، اکادیمسین دکتور، اوستا، کابل 1383). شاید گزینش نام غرچه (کوه نشین) به بخشی از تاجیکان برهمین منوال صورت گرفته باشد و دال سکونت آنها در کوهستانهای بدخشان و دره های پنجشیر، غوربند، تگاب و نجراب همین امر باشد.

سوم- هزاره‌ها

هزاره‌ها، که در ایران به آنها بربری و خاوری نیز میگویند، طوری‌که در بالا دیدیم در حدود ۹ الی ۱۲ درصد نفوس افغانستان را تشکیل می‌دهند. وطن اصلی آن‌ها ولایات مرکزی بامیان، غور، دایکندی و غزنی می‌باشد. به همین دلیل در گذشته‌ها مناطق مرکزی افغانستان را هزاره جات می‌گفتند. از یکجانب انزوا، عدم موجودیت منابع اقتصادی و تجارتی، عدم موجودیت راه‌های مناسب مواصلاتی و در نتیجه عدم تعاملات گسترده با سایر مناطق کشور سبب عقب ماندگی تاریخی این مناطق شده است. از جانب دیگر در افغانستان هزاره ها که برای قرنها در آنجا زندگی می‌کرده‌اند از دو نظر یک اقلیت هستند؛ مذهب آنها با مذهب بیشتر مردم افغانستان متفاوت است، و همچنان ظاهر هزاره‌ها نیز با سایر مردم افغانستان متفاوت است. این عوامل در انکشاف هزاره ها و نقش آنها در جامعه تأثیر بسزایی داشته است. اما در ۱۸ سال گذشته به تدریج هزاره‌ها نقش مهمی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایفا نموده اند و نفوس آن‌ها به شهرهای بزرگ مانند کابل، مزار شریف و هرات گسترش یافته است. بنابر موجودیت فضای مناسب فرهنگی در جامعه هزاره امکانات سهم‌گیری زنان و دختران هزاره در مکاتب و مؤسسات تعلیمات عالی روز به روز چشمگیرتر می‌گردد، که آیندهٔ درخشانی را گواهی می‌دهد.

در مورد منشأ نژادی اقوام هزاره متأسفانه تحقیق لازم صورت نگرفته است. در آثار تحقیقی دست داشته هم توافق نظر لازم در مورد موجود نیست. در این مورد آقای سید محمد رضا علوی در وبسایت "سادات افغان" به تاریخ ۱۶ حوت سال ۱۳۹۱ می‌نویسد که:

"آنهایی که ادعای تحقیق در مورد تبار و نژاد هزاره دارند، امروزه این وضع را سر هزاره‌ها آورده اند:

الف- هزاره از نسل مغول است: محمد افضل ارزگانی، یونس طغیان، عزیز طغیان، حسن فولادی، عیسی غرجستانی، حسین‌علی یزدانی، سید عسکر موسوی و... "ازره گون" کویته از پیشگامان این نظر اند.

ب- هزاره تیرهٔ از ترک است: اکبر خان نرگس، ناصری داوودی، اسدالله ولوالجی، سیرت طالقانی، بصیر احمد دولت آبادی و غالب هزاره‌های سمت شمال (که در مجاورت اوزبیک‌ها نشسته‌اند) به این باور اند.

ج- هزاره اصل نژاد آریایی است: محمد علی افتخاری ورسی (آریانپور) فاضل کیانی جاغوری، شوکت علی محمدی جاغوری، چمن‌علی گرشستانی و غالب هزاره پژوهان مناطق مرکزی به این باور هستند. چگونه می‌تواند "آریایی" باشد، در حالی که به لحاظ فیزیولوژیک با آریایی تباران اصیل متفاوت است؟!

د- هزاره مرکب از ترک و تاجیک است: " شیخ نظر علی موحدی کیسوی" (شخصاً تاجیک تبار) در ارجوزه‌ی با عنوان "قصیده‌ی افغانستان" (ص: 5)

در این مورد نظرات بسیار زیاد و متناقض ابراز شده است. علی نجفی در کتاب افغانستان رنگین کمان اقوام، حدود ده نسبت قومی برای هزاره میشمارد و احتمال غالب می‌دهد که هزاره از اقوام تبتی باشد مانند اقوام تبتی در نواحی لاداخ کشمیر، اسکاردو و بلتستان در پاکستان... آن مردمان شباهت‌های بسیار نزدیک با هزاره‌های افغانستان دارند.

به هرصورت هیچ یک از این نظرات به اثبات نرسیده است و همه هم غیر علمی و بدون کدام اساس محکم بلکه فقط از روی احساسات، ذوقی، بی‌اعتبار و انحرافی میباشند.

آیا میتوان یک حکم را بر همه گروههای قوم هزاره جاری کرد؟ لازم بود گروههای هزاره را جدا جدا بررسی کرده گفته شود این تیره ترک است، آن تیره مغول است، آن یکی تاجیک است، آن هم بیات است، آن ترکمن.

بعضی نویسندگان هزاره سوالات آتی را در مورد منشأ خود مطرح کرده اند:

- آیا هزاره ها از ساکنین بومی این سرزمین هستند؟
- کدام تیره‌ی هزارگی بومی است و کدام مهاجر، یا برده؟
- اگر هزاره‌ها بومی هستند چرا شهر و تمدن هزارگی ندارند؟
- چرا زبان، ادبیات و صنایع هزاره گی موجود نیست؟

هزاره زبان خودرا، که تعدادی از هزاره گان آنرا "هزاره گی" مینامند، از زبان دری تاجیکان عاریت گرفته اند. برای هر قوم و ملت وقتی زبان نیست، تمدن نیز شکل نمی‌گیرد، زیرا زبان و فرهنگ اساس تمدن است و جامعه شناسان را عقیده براین است که: "هر حکمی را که زبان یک ملت دارد؛ نفس همان حکم بر تمدن آن ملت نیز صادق است." به گفته ی آکادمیسین دکتور "اسدالله حبیب" "زبان یک ارگانیسم زنده است مانند هر موجود زنده دارای ویژگی تولد، رشد، مریضی، سلامت، قوت، ضعف و حتی مرگ می‌باشد." زایش و رشد یک زبان از پیدایش یک تمدن مژده می‌دهد، کما این که ضعف و مرگ یک زبان، خبر از مرگ یک تمدن می‌آورد.

لذا گرشستانی در جزوه‌های منتشره تحت عنوان "ضرورت شناخت هویت ملی و تاریخی جامعه هزاره" تماماً از گمشده گی انسان هزاره سخن می‌گوید، مطالب خیلی مفصل و صریح است. از جمله در شماره سوم (صص: 39 21 و 40) چنین می‌نگارد:

"اندیشیدن دربارهٔ این‌که ما "کی" بوده ایم؟ در "کجا" حیات اجتماعی و سیاسی داشته ایم؟ اکنون "کی" هستیم؟ و چرا به این روز و حال اسفبار گرفتار آمده ایم؟! اندیشیدن دربارهٔ خویشتن خود؛ دربارهٔ خویشتن ملی و تاریخی، دربارهٔ هویت و شخصیت فرهنگی و دربارهٔ ریشه‌ها، نشانه‌ها، علامت‌ها، نمادها و سمبل‌ها از روزگاران کهن انسان هزاره؛ اندیشیدن دربارهٔ این‌که اجداد و نیاکان جامعهٔ که امروز به نام هزاره شناخته می‌شود "کی‌ها بوده‌اند؟! ..."

رضا علوی مینویسد که "پیدا است که هیچ یک از آن نظرات پایهٔ محکم ندارد و جامعهٔ هزاره را راضی نکرده است، زیرا مستند و متکی بر اسناد و مدارک نیست، هرکدام معجونی است از یک رشته تمایلات شخصی، عاطفی و مصلحتی که برگشت همگی به ظواهر و یا چند فقره لفظ مشترک است. آن هم الفاظ و اسامی که از خود صاحب دارند" (سید محمد رضا علوی، منتشره ۱۶/۱۲/۱۳۹۱ جریده انترنتی سادات افغان /

"!(http://sadateafghan.persianblog.ir/post/6

تعدادی از درس خوانده های هزاره می‌کوشند هویت ژنیتیکی، گذشته تاریخی و اجدادی خود را در تاریخ مدفون کرده هویت تازهٔ برای خود بتراشند، یک هویت جعلی خراسانی و آریایی که حتی طرف تمسخر دانشمندان ایرانی از عقب صفحات تلویزیون ایران قرار گرفته است. کار به جایی رسیده است که امروز اگر کسی اصل و نصب یک فرد هزاره را مغولی بگوید مانند این است که به او توهین کرده باشد. در حالیکه درست 411 سال قبل وقتی ظهیرالدین بابر در کابل بود و هزاره‌های مقیم هزاره‌جات را معرفی می‌کرد نوشت که "اکثر مردم هزاره هنوز هم از زبان و اصطلاحات مغولی استفاده می‌کنند (بابر نامه، متن انگلیسی ترجمه انت سوزانا بیوریج، لندن 1922)". باید به‌خاطر داشت که بابر خودش از قوم مغولی برلاس بود، به زبان بومی خود خاطرات خود را در بابرنامه می‌نوشت و با افتخار از اصل و نصب مغولی خود که بزرگترین امپراطوری خشکه را در جهان ایجاد کردند یادآوری می‌کرد.

نفوس هزاره ها به تناسب تمام نفوس افغانستان!

یک برادر هزاره ما بنام دور اندیش دوراندیش از من در فیسبوک سوال کرد که آیا قتل عام شش میلیون انسان هزاره را بدست عبدالرحمن محکوم کردی؟

صرف نظر اینکه من بارها در نوشته های خود از تجاوزاتیکه بالای قوم هزاره در آنزمان صورت گرفت انتقاد کرده ام این سوال آقای دور اندیش لازم به دقت زیاد است. بیایید باهم حساب کنیم که تعداد واقعی هزاره ها چند نفر است و چند نفر در زمان امیر عبدالرحمن خان به قتل رسیده اند؟

اگر ۱۳۰ سال قبل شش ملیون هزاره یا به ادعاهایی شصت فیصد نفوس هزاره ها را عبدالرحمن خان کشت نفوس هزاره ها در آنزمان باید ده ملیون نفر بوده باشد! اگر فرض کنیم هزاره ها ده فیصد نفوس را تشکیل میدادند به این حساب تمام نفوس افغانستان در وقت عبدالرحمن خان یا ۱۳۰ سال قیل باید صد ملیون نفر بوده باشد. با این حساب با توجه به رشد سالانه دو فیصد نفوس بعد از یکصد و سی سال تمام نفوس افغانستان باید به بیش1.36بلیون نفر رسیده باشد که از واقعیت بدور است. باید قبول کنیم که با این حساب کشته شدن شش ملیون هزاره توسط عبدالرحمن خان به حساب ریاضی درست معلوم نمیشود!

در جای دیگری آقای دور اندیش نفوس امروزی هزاره ها را در افغانستان هشت ملیون نفر تخمین میکنند و میگویند که عبدالرحمن خان شصت و چهار فیصد هزاره هارا قتل عام کرده است! بیایید این ادعا را ارزیابی کنیم:

با این حساب اگر قتل عام عبدالرحمن خان نمیبود نفوس امروزی هزاره ها باید به ۲۲ ملیون و دوصد هزار نفر (۲۲،۲ملیون نفر) بالغ میگردید. هرگاه این درست باشد در آنصورت تمام نفوس هزاره ها یکصد و سی سال قبل باید یک ملیون و ششصد و پنجاه هزار نفر بوده باشد و بر اساس آن تمام نفوس افغانستان در یکصد و سی سال قبل باید 16.5 ملیون نفر بوده باشد که با این حساب و با رشد سالانه دو فیصد نفوس امروزی افغانستان به حدود 221 ملیون نفر یا بیشتر

از نفوس پاکستان و ایران میرسد

طوریکه دیده میشود احصائیه های قتل عام شصت فیصد نفوس هزاره ها توسط عبدالرحمن خان یکصد و سی سال قبل با منطق ریاضی و با منطق علم نفوس صحیح معلوم نشده بسیار مبالغه آمیز معلوم شده حد اقل شش و نیم چند واقعیت در آن مبالغه شده است.

بهترین تخمین ها تعداد نفوس کشور را در سال 1890م یا سال امارت عبدالرحمن خان پنج ملیون نفر حساب میکند که با تعداد 35 ملیون نفر یکصد و سی سال بعد مطابقت دارد. هرگاه تمام نفوس افغانستان در سال 1890م پنج ملیون بوده باشد تعداد نفوس هزاره ها در آنسال پنجصد هزار نفر خواهد بود که قتل عام و بیجا شدن 9.4% این تعداد در حملات عبدالرحمن خان معادل 45هزار نفر خواهد بود با آنکه با احصائیه های تعداد سربازان و ملیشیای قومی آنمان دولت بسیار مبالغه آمیز معلوم میشود، اما یک مصیبت بزرگ برای جامعه هزاره بوده از هر نگاه قابل تقبیح و نکوهش میباشد.

شباهت‌های ژنیتیکی هزاره‌ها با مغول‌ها

زمانی محمد محقق پرسیده بود آیا کدام مطالعة دی ان ای شده که هزاره‌ها را از نژاد مغولی می پندارید؟ اتفاقاً پوهنتون اکسفورد انگلستان به این سوال محمد محقق پاسخ داد. نتیجه مطالعات دی ان ای پوهنتون مذکور که تحت سرپرستی پروفیسور سایمن مایرز انجام یافت و نتایج آن در سال 2016 در لندن نشر شد شباهت‌های ژنیتیکی هزاره‌ها و بعضی ترک‌ها را با مغول‌ها نشان داد و زمان یکجا شدن ژن‌ها را با زمان حمله و مهاجرت مغول‌ها در قرن 13 ثابت کرد. همچنان شباهت‌های ژنیتیکی کلاش‌های شمال غرب پاکستان را با مردم مقدونیه و زمان حمله اسکندر و ایجاد دولت‌های یونانی باختر تثبیت کرد. همچنان شباهت‌های ژن‌های ایرانی‌ها را با مردم ترکیه نشان داد.

در این مطالعه 95 گروه نفوس در سراسر دنیا مورد مطالعه قرار گرفت از جمله هزاره‌های پاکستان، پتان‌های پاکستان، کلاش‌های شمال پاکستان، ایرانی‌ها، ترک‌ها، مردم مغولستان، انگلیسی‌ها، چینایی‌ها و غیره شامل مطالعه بودند.

چهارم- ترک‌تباران افغانستان

ترک‌ها یا ترکتباران یکی از اقوام بزرگ و از ساکنین تاریخی افغانستان به شمار می‌روند. اوزبیک‌ها و ترکمن‌ها بخش عمدة ترکتباران نفوس افغانستان را تشکیل داده در حالی‌که تعدادی (منجمله الفنستون، ۱۸۱۰م) هزاره‌ها و مغول‌ها را هم در جملة ترکتباران شامل می‌کنند. قیرغیزها، قزلباش‌ها، ایماق‌ها و بیات‌ها را نیز می‌توان در جملة اقوام ترک‌تبار شامل نمود.

اوزبیک‌ها و ترکمن‌ها در حدود ۹-۱۲ درصد نفوس افغانستان را می‌سازند. اکثریت نفوس ترک تباران از شمالشرق تا شمالغرب کشور (بدخشان، تخار، بغلان، سمنگان، بلخ، سرپل، جوزجان و فاریاب) متوطن می‌باشند. در ولایت‌های بادغیس، هرات، کابل و سایر مناطق نیز کتله‌های کوچک ترک‌تباران زندگی می‌کنند.

ترکتباران یکی از محروم‌ترین و عقب‌مانده‌ترین اقوام افغانستان به شمار می‌روند. به نوشتة نقیب الله عبید " عمده‌ترین دلیل عقب ماندگی و محرومیت این قوم بزرگ را در نبود ظرفیت سیاسی نماینده‌گان سیاسی شان و در سیاست‌هاي تبعیض‌آمیز دولت مرکزی جستجو کرد... اما در استخدام

کارکنان دولتی سهم این ملت کمتر از 2 فیصد می‌باشد، آن هم در پایین‌ترین بست و رتبه‌ها، از 120 ریاست وزارت مالیه یکي از آن هم از قوم ترکتبار نیست. وزارت‌هایي که تشکیلات مرکزی شان بیشتر از 500 است، 10 ترکتبار را نمی‌توان یافت. تقریباً نیم فیصد بست‌هاي 1، 2، 3 را ترک‌ها تشکیل می‌دهند. این خود نیز بیانگر سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت مرکزی و نبود ظرفیت سیاسی در رهبری و نمایندگان سیاسی ترک‌ها می‌باشد (نقیب الله عبید، پتانسیل ملی و بین المللی ترکتباران افغانستان ۱۳۹۵)".

ترکتباران افغانستان نقش مهمی در تاریخ باستان این سرزمین و حوادث چهل سال اخیر بازی کرده اند. از سلسله‌های باستانی ترکتبار می‌توان از غزنویان، تیموریان هرات و دولت بابری کابل یادآوری کرد. همچنان از نقش جنرال عبدالرشید دوستم و همقطاران او در جنبش ملی در حوادث سیاسی و نظامی چهل سال اخیر می‌توان یادآوری نمود.

ترکیب ژنیتیکی نفوس افغانستان

ژنتیک (به فرانسویGénétique، ژنتیک) (به انگلیسیGenetics، جِنِتیکس) (از ریشهٔ یونانی*γενετική*؛ به معنای آفریدن) یا **آفرینش‌شناسی** بخشی از دانش زیست‌شناسی یا حیات شناسی است که به وراثت و تفاوت‌های جانداران می‌پردازد.

مطالعات بسیار دقیق ژنیتیکی نفوس افغانستان توسط دانشمندان پوهنتون پورت سموث انگلستان بالای اقوام افغانستان در سال‌های اخیر انجام یافته و نتایج آن در یک مقاله تحلیلی درجریده پلوس وان بتاریخ هشتم مارچ سال ۲۰۱۲م، به نشر رسیده نشان می‌دهد که ساختمان ژنیتیکی اقوام پشتون و تاجیک افغانستان شباهت‌های بسیار زیاد باهم داشته و همچنان نشان می‌دهد که اقوام پشتون و تاجیک افغانستان از لحاظ ژنیتیک با نفوس‌های اقوام شمال و غرب هند بسیار نزدیکتر اند تا اقوام شمال ققفاز، اروپا و ایران امروزی.

این مطالعه برای اولین بار تنوع کروموزم‌های Y "ی" را میان بزرگترین اقوام افغانستان مورد بررسی قرار می‌دهد. در این مقاله ساختمان ژنیتیکی افغان‌های مدرن مورد بررسی قرار گرفته و تنوع ترکیب ژنیتیکی آن‌ها در ارتباط با وقایع شناخته شده تاریخی و حرکات نفوس‌های همسایه‌ها ارزیابی شده است.

مقایسه ساختمان ژنیتیکی اقوام پشتون و تاجیک افغانستان شباهت‌های بسیار زیاد آن‌ها را باهم نشان میدهد. هم چنان این مطالعات ثابت می‌کند که اقوام پشتون و تاجیک افغانستان شباهت‌های بیشتر با مردم شمال هند دارند تا ترکتباران و هزاره ها وهمسایه های آن‌ها در ایران امروزی و شمال ققفاز. همچنان از شباهتهای نزدیک ژنیتیکئ آنها با نفوس‌های اقوام شمالغرب هند به مقایسة اقوام شمال ققفاز، اروپا و ایران امروزی میتوان به این نتیجه رسید که تیوری قبلی مهاجرت آریاییها از شمال ققفاز به ایران و افغانستان امروزی و از آنجا به هندوستان نادرست می‌باشد.

این مطالعات نشان داد که یک ساختمان خاص ژنیتیک نفوسی هند و افغان وجود دارد که اوزبیک‌ها و هزاره‌ها در آن شامل نیستند. همچنان معلوم می‌شود که پروسه جریان ژن از هندوستان به افغانستان صرف مربوط به اقوام پشتون و تاجیک افغانستان بوده و حد اقل از زمان ایجاد اولین مدنیت‌های بشری در منطقه یا تمدن وادی سند و تمدن باختر- مارجینیا (تمدن اطراف دریای آمو و دریای مرغاب) برقرار بوده است. مطالعات نشان می‌دهد که باشندگان اولیه‌ی افغانستان با نفوس شمال و غرب هند، آسیای میانه، ایران و مردم شمال ققفاز تا ختم عصر جمع آوری و شکار و شروع زراعت یعنی بین ۱۲۰۰۰ تا ۸۰۰۰ سال قبل همه دارای اجداد مشترک

بودند. با شروع عصر زراعت است که خصوصیات ژنیتیکی باشندهگان اولیه سرزمینی که ما افغانستان مینامیم از خصوصیات ژنیتیکی مردمان هندوستان و ایران متمایز میگردند. تکامل و جدایی اقوام و سیستمهای اجتماعی، بخصوص پشتون و تاجیک، در افغانستان از عصر تمدن مسی (برونز) یعنی با شروع شهر نشینی پدید میگردد.

مطالعات نشان میدهد که مهاجرتهای تاریخی و لشکرکشیها بالای ساختمان قومی در افغانستان اثرات متفاوت داشته اند. این مطالعات وقوع مهاجرتهای تاریخی و لشکر کشیهای هخامنشیهای فارس و یونانیهای مقدونی، با آنکه اثرات ژنیتیکی محدودی میان اقوام افغانستان و اقوام آسیای میانه بخصوص، فارسها دیده شده اما هیچ ارتباط قابل ملاحظه با مقدونیه و بالکان به مشاهده نرسیده است.

مطالعات همچنان نشان میدهد که لشکر کشیهای اعراب در قرن هفتم میلادی و ادعاهای مهاجرت و سکون گزینی اعراب در این سرزمینها با آنکه از لحاظ فرهنگی تاثیرات عظیمی در منطقه بجا گذاشته است، اما اثرات ژنیتیکی این لشکر کشیها بالای نفوس محلی این مناطق مشاهده نمیگردد.

توزیع جغرافیایی و قومی زبانهای مروج در افغانستان نیز یک پدیده مغلق بوده است. در حالیکه ساختمان ژنیتیکی نفوس اقوام هزاره و اوزبیک را باهم ارتباط میدهد اما این دو قوم از لحاظ زبانی به دو گروه جداگانه مربوط میشوند. زبان مردم هزاره مانند پشتونها و تاجیکها وابسطه به گروه زبانهای هندو آریایی است در حالیکه زبان اوزبیکها مربوط به فامیل زبانهای ترکی میباشد. طوری معلوم میشود که زبان اوزبیکی مروج در افغانستان وارث مستقیم یک زبان ترکی منقرض شده ایست که در قرن پانزدههم میلادی ایجاد شده بود. این در حالی است که جدایی ارتباطات ژنیتیکی میان هزارهها و اوزبیکها قبل از این زمان بوقوع پیوسته است. این امر نشان میدهد که اختلافات زبانی میان اقوام افغانستان معرف بروز تغییرات فرهنگی در زمانهای متاخر باشند.

طوریکه میبینیم نتایج این مطالعات با آنچه از تاریخ این سرزمینها میدانیم مطابقت دارد. بطور مثال با حمله مغولها و استیلای طولانی آنها و بازماندگان تیموری شان در ماوراالنهر، خراسان، سیستان، اراکوزیا، فارس، تخارستان، زابلستان، کابلستان و غیره سرزمینها تغییرات بزرگ فرهنگی و جمعیتی در این سرزمینها بوقوع پیوسط و تعداد کثیری از مردمان اقوام مهاجم در این مناطق مسکن گزین شدند که از لحاظ ژنیتیکی با مردمان محل متفاوت بودند. این مهاجرین در مناطق مرکزی کشور در نتیجه اقامت طولانی و آمیزش با مردم محل زبانهای اصلی خود را از دست داده زبانهای محلی را پذیرفتند. با آمدن صفویها؛ قزلباشها و فارسها هم در این مناطق مسکون شده مذهب شیعه را بین مردم محل شایع کردند.

ترکیب زبانی نفوس افغانستان

خوشبختانه در مورد ترکیب زبانی نفوس کشور معلومات احصاییوی دست اول موجود است. در سرشماری سال ۱۳۵۸ زبان تکلم خانوار از مردم پرسیده شد. با آنکه ارقام حاصله از این سوال نشر نشد اما این معلومات در ادارۀ مرکزی احصاییه موجود است. این اداره به همکاری صندوق ملل متحد برای نفوس یو ان اف پی ای UNFPA در جریان اجرای امور مقدماتی برای اجرای سرشماری آینده افغانستان در سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ به جمع آوری فهرست خانوارها در تمام دهات و قریه جات کشور مبادرت ورزید و در جریان آن به جمع آوری یک سلسله معلومات کلی

راجع به تعداد مجموعی نفوس خانوارها، زبان روزمره، محاورة خانوارها، موجودیت مراکز صحی، مکاتب، راه‌ها، پیداوار عمده و غیره در بیش از ۳۸ هزار قریه کشور در تمام ولایات مبادرت ورزید. نتایج این عملیات در یک نشریة مشترک از جانب ادارة مرکزی احصاییه و اداره ملل متحد در کابل تحت عنوان "معلومات دموگرافیکی نفوس افغانستان سال‌های 2003-2005 " به زبان انگلیسی به نشر رسید.

این معلومات نشان می‌دهد که در دهات افغانستان کمی بیشتر از ۹ میلیون نفر به زبان پشتو صحبت می‌کنند، کمی بیشتر از 7 میلیون نفر به زبان دری، 1.3 میلیون نفر به زبان اوزبیکی، ۳۲۹ هزار نفر به زبان ترکمنی، ۹۷ هزار نفر به زبان بلوچی، ۲۴۹ هزار نفر به زبان پشه یی، 127 هزار نفر به زبان نورستانی و 153 هزار نفر به سایر زبان‌ها صحبت می‌کنند. 146 هزار نفر در این مورد معلومات نداده بودند. باید توجه داشت که زبان هزاره گی در فوق شامل زبان دری می‌باشد.

معلومات در مورد زبان‌های محاورة خانوارها را نباید معرف تعداد اقوام کشور دانست. در طول صدها سال جابجایی اقوام و خانوارهای کشور در مناطق مختلفه دور از محل سکونت تاریخی قومی آن‌ها و هم چنان در اثر ازدواجهای مختلط مردم زبان‌های معمول منطقه جدید زندگی خود را به حیث زبان معمول محاوره فامیلی قبول کرده وحتی یکتعداد زبان‌های اصلی قومی خود را فراموش کرده اند. در این زمره میتوان از هزاره‌های افغانستان نام برد که امروز به زبان دری البته با لهجة مشخص هزاره گی حرف می‌زنند، از اقوام نورزایی و ابدالی در هرات یاد کرد که به زبان دری صحبت می‌کنند، از اقوام بارکزایی، محمدزایی، سدوزایی وغیره در کابل یاد کرد که به زبان دری تکلم می‌کنند. همچنین هزاران خانوار از اقوام پشتون ننگرهار، لغمان، کنرها، نورستان، پکتیا، پکتیکا، لوگر، وردک و غیره در شهر کابل زنده‌گی می‌کنند که امروز نظر به ازدواج‌های مختط در منازل خود به زبان معمول شهر کابل که دری است مکالمه می‌کنند.

بخش دوم: مروری بر تاریخ افغانستان

عصر تاریخ مشترک منطقه

در حالی‌که دوران ماقبل تاریخ، تاریخ قدیم و تاریخ دوران باستان سرزمین‌هایی که امروز به نام افغانستان شناخته می‌شوند جزء تاریخ مشترک منطقه اند که امروز متشکل از کشورهای هندوستان، پاکستان، افغانستان، ایران، تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان می‌باشند؛ دوران معاصر تاریخ افغانستان با وحدت سیاسی کشور در یک دولت مستقل بومی باهویت اسلام حنفی و فرهنگ افغانی آغاز می‌گردد. در این جا کوشش می‌شود این دو عصر تاریخ کشور به اختصار معرفی گردند.

در اینجا تاریخ یک سرزمین و همهٔ مردم آن مورد بحث است نه تاریخ یک قوم. اگر کسی بخواهد تاریخ پشتون‌ها را بنویسد دولت‌های پشتون هند که بیش از سه صد سال دوام کردند و در سایر مناطق نیز حکومت کردند بخش بزرگ آن را تشکیل خواهد داد. تاریخ تاجیکان دوران حکومت سامانی آسیای میانه را در محراق مطالعات خود خواهد داشت و تاریخ ترکتباران تمام تاریخ ترک‌ها و مغولان در هند، تاریخ دولت عثمانی و تاریخ فارس را از زمان غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولان، قراقویلو، صفویان، افشاریان، زندیان و قاجاریان تا آغاز دولت پهلوی که اولین دولت فارسی بعد از سامانی‌ها بود در بر خواهد گرفت. در این نوشته تاریخ سرزمین‌هایی مورد بحث است که امروز افغانستان نامیده می‌شود و تاریخ مشترک مردمی‌که در آن زندگی می‌کنند.

دوران ماقبل تاریخ و تاریخ قدیم

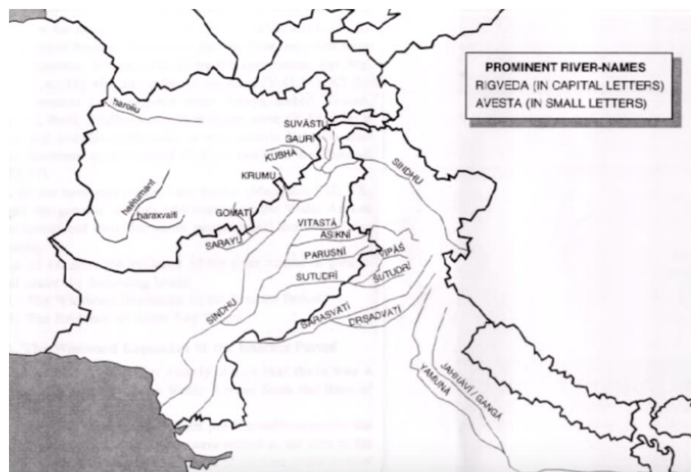
کاوش‌های باستان شناسی از موجودیت یک مثلث تمدنی که سرزمین‌های افغانستان امروزی در قلب آن واقع شده پرده برمی‌دارند. این مثلث تمدنی شامل مدنیت های باختر و مرغاب (مدنیت دریاهای آمو- مرغاب و هریرود) Bactria-Margiana Civilisation در شمال و شمالغرب کشور و مدنیت وادی دریاهای سند The Indus Valley Civilisation و سراسواتی (هرپه و موهینجو دارو) در جنوب و شرق در پاکستان امروزی می‌باشد. این دو مدنیت قدامت 5300 ساله دارند. مدنیت دریاهای آمو، مرغاب و هریرود شامل تمدن‌های ماورالنهر و خراسان باستان اند و مدنیت هرپه و موهینجارو شامل تمدن‌های شمال هند، پاکستان و افغانستان شرقی و جنوبی می‌باشند.

هماهنگ با این کشفیات باستانشناسی، مطالعات ژنیتیکی اخیر (پروفیسور مازیار، پوهنتون پورتسمث انگلستان) ریشهٔ اقوام پشتون و تاجیک افغانستان را در تمدن وادی سند تثبیت می‌نماید و ریشه‌های اقوام ترکتبار (ترکتبارها عمدتاً شامل اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها و ایماق‌ها می‌گردند) کشور را در مدنیت‌های ماورالنهر (آسیای میانه)، مغولستان می‌یابد.



از جانب دیگر این کشفیات باستان شناسی و ژنیتیکی به اسطوره‌های شامل ریگـویدا و اوستا کـه قدیمترین منابع تاریخی و مذهبی مردم منطقه در عصر عتیق می‌باشند مهر تایید می‌زنـد. ریگـویدا سلسلة کتاب‌های مذهبی براهمنة هندوها است که به زبان سانسکریت نوشته شده است. سرودهای ویدی که بین سال‌های ۲۵۰۰ الی ۱۵۰۰ قبل از میلاد قسماً در سرزمین‌هایی کـه امـروز افغانستان نامیده می‌شود، وجود داشته و بعد در هندوستان تکمیل گردیده اند، به‌حیث مأخذ و منبع مهم تـاریخ قدیم منطقه به شمار می‌رود و ما گفته مي‌توانیم که دوره تاریخی در این مناطق بـا سـرودهای ویدی آغاز گردیده است. در سرودهای ریگـویدا از موجودیت مـردم آریـایی از هنـدوکش در افغانسـتان امروزی تا شمال هندوستان اطلاع داده که در وادی‌های هفت دریـا زنـدگی می‌کردنـد کـه از جملـه آن‌ها از دریاهای کنر، کابل، سند و هلمند نام می‌گیرد.

در نقشة آتی اسم دریاهایی‌که در کتاب ریگـویدا از آن‌ها نامبرده شده به حروف درشت انگلیسـی و دریاهایی که در کتاب اوستا از آن‌ها نام برده شده به حروف کوچک انگلیسی نوشته شده اند:



در این سرودها از مهاجرت این اقوام یادآوری شده که تعدادی از دانشـمندان جهت ایـن مهاجرت‌هـا

را از شمال افغانستان امروزی به هندوستان و تعدادی دیگر با زوال تمدن دریای سراسواتی که به دلایلی خشک شد، از هندوستان به جانب افغانستان تثبیت می‌کنند. مطالعات اخیر ژنیتیکی ریشهٔ اقوام پشتون و تاجیک افغانستان را نیز مدنیت دریای سند می‌داند از این جهت به تیوری مهاجرت از شرق به غرب و شمال بیشتر وزنه می‌دهد.

با استفاده از سانسکریت و ریگویدا دانشندان بهتر به تفسیر سرودهای شامل اوستا نایل شدند. اوستا که کتاب مذهبی زردشتیان باختر زمین است و قدامت 3600 ساله دارد. بلخ محل نزول اوستا توسط زردشت می‌باشد. در اوستا از آریاناویجه یا مهد مردم آریو، که دانشمندان موقعیت آن را در بدخشان تثبیت می‌کنند صحبت شده و از مهاجرت مردم آریانا ویجه به شانزده شهر اوستایی، که بیشترین آن‌ها در سرزمین افغانستان امروزی تا وادی سند موقعیت دارند، تذکر به‌عمل آمده است.

کتاب‌های ریگویدا و اوستا دو گنجینه تاریخی اند که گذار از مرحلهٔ استوره به مرحلهٔ تاریخ در واقعیت با این دو اثر در کشور ما آغاز یافته و بیشترین متکای اکثر پژوهش‌های استاتید تاریخ باستان را نیز، در شرق و غرب، همین دو اثر تشکیل می‌دهند. باید بخاطر داشت که تاریخ کهن مردم سرزمین فارس یا پرشیا را هیچ‌یک از این گنجینه‌های تاریخی احتوا نمی‌کند.

در عصر قبل از تاریخ سرزمین‌های افغانستان امروزی در بر گیرنده دو مدنیت شگوفان بشری بوده اند که عبارتند از مدنیت بیش از چهار هزار سال قبل دریاهای آمو و مرغاب

Civilisation Bactria-Margiana و مدنیت دریای سند The Indus Vally Civilization (BCE 1300-3300)، که از شمال و شرق افغانستان تا شمال هند امتداد داشت.

کتاب‌های ریگویدا و اوستا دو گنجینه تاریخی اند که قدامت هزاران ساله دارند. گذار از مرحلهٔ استوره به مرحلهٔ تاریخ در واقعیت با این دو اثر در کشور ما آغاز یافته و بیشترین متکای اکثر پژوهش‌های اساتید تاریخ باستان را نیز، در شرق و غرب همین دو اثر تشکیل می‌دهند. حالا، تاریخ کهن مردم سرزمین فارس یا پرشیا را هیچ یک از این گنجینه‌های تاریخی احتوا نمی‌کند.

سرزمین‌های افغانستان امروزی موطن باشندگان نه (9) ولایت از این شانزده (ولایت) اهورایی اوستا است (بدخشان، بلخ، فاریاب، هرات، قندهار، کابل، بامیان، هلمند، غزنی) که مردمان آن‌ها در استوره و تاریخ همه باهم یکجا زندگی کرده اند. تنها ری از سرزمین امروزه فارس جز ولایات اهورایی نامیده شده است. بدخشان مرکز "ایرانویجهٔ" اوستا است و بلخ محل نزول اوستا توسط زردشت می‌باشد. اگر ما به فرض مردم ولایات اهورایی اوستا و ویدا را "آریایی" بنامیم، مردم فارس در این تعریف شامل نیستند؛ ولایت آریا در اوستا که به وضاحت در نقشه‌های قبل از میلاد یونانی‌ها نشان داده شده شامل مناطق جنوب‌غرب کوه‌های هندوکش بوده هریوا و هرات امروزی است؛

ایران شاهنامه همان اران‌شهر اوستایی است که کاملاً در افغانستان امروزی واقع شده است؛ شاهان اسطوره پیشدادی و کیانی همه مربوط به سرزمین‌های افغانستان امروزی و بخصوص بلخ بوده قهرمانان اسطورهٔ رستم، سهراب و گرشاسپ همه از این سرزمین‌ها بوده اند. گرشاسپنامه اسد طوسی و شاهنامه فردوسی طوسی در توصیف پادشاهان و قهرمانان افسانوی ایران یا سرزمین‌های افغانستان امروزی اند، نه از فارس.

زبان اوستایی همان زبان باختری، بلخی تخاری است که در حوزه باکتریا و بلخ به میان آمده است. زبان اوستایی زبان کهن آریاییان باختر است. اساساً زبان آریاییان حوزه باختر "آری" گفته می‌شده که پس از نوشتن کتاب اوستا در هزاره یکم قبل از میلاد بدان زبان، معروف به زبان اوستایی

گردید؛

وقتی یونانی‌ها در ۳۳۰ قبل از میلاد به باختر زمین رسیدند با استفاده از این اسطوره‌ها و سرودها سرزمین‌های شمال دریای آمو را باکتریانا و سرزمین‌های افغانستان امروزی را آریانا و سرزمین‌های شمال غرب یا خراسان را پارتیا نام دادند و در نقشه‌های خود به همین نام‌ها یادداشت کردند (اراتوستین قرن سوم قبل از میلاد). اراتوستین قدیم‌ترین نقشهٔ جهان قرن سوم قبل از میلاد را ترسیم کرده که در کتابخانهٔ اسکندریه در مصر موجود بود.

در جدول آتی سلسله‌هایی که بالای سرزمین‌های افغانستان امروزی در اعصار ماقبل اسلامی حکومت کرده اند معرفی شده است:

افغانستان: دوران ماقبل اسلام

سلسله‌ها	مرجع/تمدن	طول دوران (سال)	دوران	مناطق تحت سلطه و تأثیر
هند و اروپاییان (آرین‌ها)	آسیای مرکزی	1500	از 550 ق م الی 2000 م	شمال و غرب
امپراطوری هخامنشی‌ها	فارس	216	از 550 ق.م الی 334 ق.م	تمام مناطق
اسکندر مقدونی	یونان و آریایی	4	از 334 ق.م الی 330 ق.م	تمام مناطق
سلوسید	یونان و آریایی	250	(250 سال) از 63 ق.م الی 312 ق.م	شمالغرب
امپراطوری یونان و باختری	یونان و آریایی	275	از 256 ق.م الی 10 م	شمالغرب
امپراطوری موریای هند	هندی	136	از 185 م الی 321 م	جنوبشرقی
هند و پارتی‌ها و هند و شیتن‌ها (سکه)	آسیای مرکزی/آرین	112	از 12 ق.م الی 100 م	تمام مناطق
امپراطوری کوشانی	آسیای مرکزی/ترکتبار	315	از 60 م الی 375 م	تمام مناطق
یفتلی‌ها (هون‌ها) توخاران سترابی	آسیای مرکزی/ترکتبار	147	از 420 م الی 567 م	شمال و شرق
یفتلی‌ها (هون‌ها) توخاران سترابی	آسیای مرکزی/ترکتبار	83	از 567 م الی 650 م	شمال و شرق

ساسانی‌ها	فارس	397	از 224 تـــا 621 میلادی	جنـــوب و غرب
هندو (کابل) شاهان	آســـــــــــیای مرکزی/ترکـتبار/هندی	1588	از 565 ق.م الـــی 1026 م	کابـــــل و منـــــاطق شرقی

در هیچ اثر اسطوره یی، افسانوی، تاریخی، حماسی، مذهبی (اوستا) و شعری (شاهنامه ها) محلـی، از زمان اشکانیها و ساسانیها و دوران اسلامی، اسمی از هخامنشیها و پادشاهان آنها مانند کوروش و داریوش برده نشده است. هر آنچه ما از تاریخ استیلای هخامنشی‌های فارس بر این سرزمین‌ها می‌دانیم ناشی از نوشته‌های مؤرخین و جهانگردان یونـانی است. بـر اساس نوشته هـای یونانیهـا، بخش‌های شمال و غرب سرزمین‌های افغانستان فعلی برای بیش از دوصد سال (550-334 قبل از میلاد) توسط هخامنشی‌ها اداره میگردید.

متعاقب هخامنشی‌های فارس، دولت‌هـای یونـانی بـاختر و سلوکی‌ها بـالای سـرزمین‌های افغانسـتان امروزی که یونانی‌ها آن را آریانا می‌گفتند از BC 330 ق م تـا CE 200 بعد از میلاد حکومت کردند. متعاقب و موازی به آن‌ها پارتی‌ها کـه در شـرق کسپین یـا خراسـان عهد اسلام می‌زیستند بالای بخش‌های زیاد سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت کردند. پارت‌ها که بـه نـام اشـکانی‌ها هم معروف هستند با تسخیر فـارس و سـایر منـاطق ایـران امـروزی دیـن زردشتـی و زبـان پـارتی (پهلـوی اشـکانی) را بـه آن منـاطق بردنـد و بـرای پنجصد سـال ازBC190 ق م تـا - CE300 میلادی حکومت کردند.

ساسانی‌ها که مرکز شان تیسفون در حوالی بغداد امروزی بود سلطهٔ پارت‌ها را برانداختند و حدود ۳۹۷ سال از ۲۲۴ تا ۶۲۱ میلادی بالای فارس و پارتیا و بخش‌های غربی سرزمین‌های افغانستان امـروزی حکومـت کردنـد. در ایـن زمـان در بخش‌هـای شـمالی و شـرقی سـرزمین‌های افغانسـتان امروزی کوشانی‌ها از سال بیست تا ۲۸۰ مـیلادی، یفتلی‌هـا و هون‌هـای سـفید از ۴۵۵م تـا ۴۸۴م، متعاقباً هندوشاهان و کابل شاهان تا ۸۶۵م از بامیان، کاپیسا و کابل حکومت می‌کردند.

تاریخ باستان

اگر ما آغاز دوران باستان تاریخ سرزمین‌های کشور خود را از زمان هجوم اعراب و معرفـی دیـن اسلام به این سرزمین‌ها قبول کنیم این دوران را بـه دو دوره می‌تـوان تقسیم کـرد: دوران حاکمیت مستقیم اعراب و دوران حاکمیت دولت‌های غیرعرب.

استیلای اعراب مسلمان (671م تا 821م)

اعراب مسلمان در سال 651 میلادی حکومت ساسانی‌ها را در فارس بر انداختند. بیست سـال بعد لشکریان اعراب مسلمان کابل را در سال 671 میلادی فـتح کردنـد و هندوشـاهان و کابل‌شـاهان بـا حفظ حکومت خود حاضر به دادن باج به اعراب شدند.

در طی دو قرن بعد از استیلای اعراب بالای سـرزمین‌های ایـران امـروزی و افغانسـتان امـروزی،

در زمان‌های حکومت خلفای راشدین، اموی‌ها و عباسی‌ها، لااقل چهل امیر عرب از مرکزیت‌های مرو، بلخ، هرات، طوس، جرجان و نیشاپور حکومت کردند و ولایات ماورالنهر از جمله بخارا و سمرقند را هم شامل می‌شد.

دودمان‌های غیر عرب

سلسله دودمان‌هایی که بعد از اعراب بالای سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت کردند شامل طاهریان (821م تا 873م)، صفاریان (861م تا 1003م)، سامانیان (874م تا 1004م)، غزنویان (977م تا 1186م)، غوری‌ها (1148-1215م)، امپراطوری سلجوقی (1037-1194م)، خوارزمشاهیان (1098م تا 1219م)، مغول‌ها (1219م تا 1270م)، تیموریان (1270م تا 1507م)، شیبانی‌ها (1500م تا 1510م)، دولت بابری (1504م تا 1530م)، دولت مغولی هند (1530-1709م) و صفویان (1510م -1709م) را در بر می‌گیرد.

از این میان سلسله‌های صفاری، غزنوی، غوری، تیموری هرات و بابری مرکز حکومت آن‌ها در محدودهٔ جغرافیای افغانستان امروزی قرار داشتند. اما دولت‌های غزنوی، تیموریان هرات، بابری کابل از یکطرف پایتخت‌های شان در خاک افغانستان امروزی بود و از جانب دیگر مستقل از خلافت عباسی بغداد و متعاقب آن ایل خانان مغول بودند.

متعاقباً دولت‌های مغولی بعد از بابر از دهلی بالای کابل و قسمت‌های شرق و شمال افغانستان حکومت می‌کردند و دولت صفوی با هویت شیعه که مذهب اکثریت قاطع مردم سرزمین‌های افغانستان امروزی نبود از مرکزیت اصفهان بالای قندهار، هرات و سایر قسمت‌های غرب افغانستان برای نزدیک به دوصد سال حکومت کردند. بعضی بخش‌های شمال هندوکش نیز زیر تأثیر دولت بخارا قرار داشت. بدین‌سان برای یک مدت طولانی دوصد ساله سرزمین‌های افغانستان امروزی توسط دولت‌های بیگانه که مراکز آن‌ها دهلی، اصفهان و بخارا بودند، اداره می‌شد.

گذشته از اصل و نصب قومی فرمانروایان گذشتهٔ این سرزمین، برای روشنی مطالب سلسله‌هایی را که مرکز حکومت شان در یکی از شهرهای افغانستان امروزی قرار داشته فرمانروایان بومی این سرزمین می‌نامیم. مطابق به این تعریف آخرین فرمانروایان مستقل بومی سرزمین افغانستان قبل از ایجاد دولت مستقل میرویس‌خان هوتک در سال 1709، دولت بابر در کابل (1511 - 1530) و تیموریان هرات (1370-1500م) بودند.

دولت‌هاي مستقل قدیم در این سرزمین به ترتیب قدامت عبارت بودند از: طاهریان هرات (819-1003م)، صفاریان زرنج (861 - 1003م)، غزنویان غزنی (975- 1187م)، غوری‌های غور و هرات (1146-1206م)، تیموریان هرات (1370- 1500م)، بابری‌های کابل و دهلی یا حکومت گورگانی هند (1505-1530م).

قبل از سامانیان سرزمین‌های افغانستان امروزی، ماورالنهر یا آسیای میانه و ایران امروزی جزء قلمروهای تحت حاکمیت خلفای عباسی عرب بود که از بغداد حکومت می‌کردند. با آن که طاهریان از خراسان بودند و مستقلانه حکومت می‌کردند، اما دولت خود را تحت قیمومیت خلافت عباسی می‌دانستند.

آنچه از لحاظ فرهنگی از طاهریان خراسان برای ما به ارث رسیده رسم‌الخط یا شیوهٔ نوشتاری امروزی زبان فارسی دری است که برای اولین بار طاهریان حروف عربی را جایگزین حروف پهلوی کرده شیوهٔ نوشتاری فارسی دری امروزی را به‌وجود آوردند. سامانی‌ها این فرهنگ را

بیشتر غنامند ساخته و گسترش دادند.

در زمان ایجاد دولت معاصر افغانستان، هنگامي که احمد شاه در جرگـه شیر سرخ قنـدهار توسـط سران اقوام به عنوان شاه انتخاب شد، سرزمینی که به تدریج بـه نـام افغانسـتان شـناخته شـد وحـدت سیاسي و اداري نداشت. حدود دو قرن مردم این سرزمین در مقابل حملات لشکریاني کـه از خـارج این مرز و بوم هجوم می‌آوردند، نظاره‌گر بودند. گاهي به دفاع روي مي‌آوردند و گـاهي هـم امـاکن و اموال شان مورد تخریب و چپاول قرار مي‌گرفت.

طوری که در بالا گفته شد، پروسهٔ تشکیل دولت مستقل معاصر افغانستان در سـال 1709م بـا قیـام مؤفقانهٔ میرویس‌خان هوتکی در برابـر سـلطهٔ صـفوی‌ها در قنـدهار آغـاز گردیـده بـه خودمختـاری قندهار می‌انجامد، متعاقب او ابدالی‌های هرات این خطـه را مستقل اعـلان کـرده تـا مـاورای مشـهد امتداد می‌دهند، با سقوط امپراطوری صفوی و گرفتن شهر اصفهان توسط شاه محمود هوتکی، پسـر میرویس‌خان (1722م)، استحکام یافته و این پروسه با اعلان پادشاهی احمد شـاه ابـدالی در قنـدهار در سال 1747م و تشکیل یک دولت مستقل در این سرزمین‌ها تکمیل می‌گردد.

دوران معاصر تاریخ افغانستان

طوری‌که گفته شد برای یـک مـدت طـولانی دوصـد سـاله سـرزمین‌های افغانسـتان امـروزی توسـط دولت‌های بیگانه که مراکز آن‌ها خـارج از قلمـرو افغانسـتان امـروزی در دهلـی، اصـفهان و بخـارا بودند اداره می‌گردید. دوران معاصر تاریخ افغانستان در سـال 1709م بـا خـتم سـلطهٔ بیگانگـان بـا ایجاد یک دولت متمرکز، قدرتمند و مسـتقل و بـا یـک هویـت نـوین بـالای تمـام سـرزمین‌های فعلـی افغانستان پایه‌گذاری شده و از سال 1747م به بعد به امپراطوری ابـدالی و کشـور افغانسـتان مبـدل گردید که تا امروز با وجود فراز و نشیب‌های بیشمار هنوز هـم بـدون وقفـه پابرجاسـت. ایـن دولـت زمانی از بحیره کسپین در شمال ایران امروزی تا دهلی و از دریای آمو تـا بحیره عرب در سـواحل پاکستان امروزی قلمرو داشت.

در این بخش می‌کوشیم به پرسش‌های آتی تا جای امکان پاسخ‌های مستدل ارائه کنیم:

- کشور افغانستان چگونه ایجاد شد و نقش پشتون‌ها در ایجاد آن چه بود؟
- آیا پشتون‌ها با سایر اقوام ساکن این سرزمین روابط خصمانه داشتند؟ حکومت‌هایی آن‌ها ظالمانه و فاشیستی بوده است؟
- روابـط دولت‌هـایی افغـان بـا هندوسـتان، انگلیس‌هـا، فارس‌هـا و خـان نشـین‌های آسـیای میانـه و روسیه چگونه بود و چه تأثیری بالای افغانستان به‌جا گذاشت؟

سرزمین افغانستان امروزی در اوایل قرن هژدهم میلادی

بعـد از دوران تیموری‌هـای هـرات (1370 - 1500م)، بخصـوص بعـد از شکسـت و کشـته شـدن شـیبانی خـان اوزبیـک (1510م)، ظهیرالـدین بـابر (1530-1504م)، منـاطق غربـی افغانسـتان امروزی از هرات تا حوالی قندهار به دست صفوی‌های فارس اداره می‌شد. مناطق شرقی کشور به شمول کابل و برخی از شمال زیر دست امپراطوری مغولی (بابری، تیموری، گورگانی) هند بود.

پروسهٔ تشکیل دولت مستقل معاصر افغانستان در سال 1709م با قیام مؤفقانهٔ میرویس‌خـان هـوتکی در برابر سلطهٔ صفوی‌ها در قنـدهار آغـاز گردیـده، بـا سـقوط امپراطـوری صـفوی و گـرفتن شـهر

اصفهان توسط شاه محمود هوتکی، پسر میرویس‌خان، در سال 1722م استحکام یافته و این پروسه با اعلام پادشاهی احمد شاه ابدالی در قندهار در سال 1747م و تشکیل یک دولت مستقل در این سرزمین‌ها تکمیل می‌گردد.

از جانب دیگر در این مجموعه ما در جستجوی پیدا کردن یک هویت تاریخی و جغرافیایی خود از یک دیدگاه نشنالیستی لجام گسیخته افغانستان بزرگ نیستیم و علاقمندی ما بررسی تاریخ وقایعی است که در گذشته در همین حدود افغانستان فعلی اتفاق افتاده اند و بالای تحولات جاری در کشور اثر دارند. می‌خواهیم بدانیم قبل از ایجاد دولت افغانستان چه دولت‌هایی از همین سرزمین برخواسته و حکومت کرده اند.

دولت‌های هوتکی برای 20 سال بالای بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت کردند و برعلاوه قادر شدند امپراطوری صفوی را ساقط نموده برای هشت سال بالای قلمروهای آن نیز حکومت کنند.

شرایط منطقه در زمان تأسیس حکومت‌های هوتکی و ابدالی

چگونه افغان‌ها قادر شدند یک هویت مستقل ملی برای خود ایجاد کرده و برای اولین بار یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین ایجاد نمایند.

در زمان قیام میرویس‌خان هوتک و متعاقب او احمد شاه ابدالی، افغانستان در میان سه قدرت منطقوی قرار داشت. این قدرت‌ها عبارت بودند از امپراطوری مغولی هند در شرق، امپراطوری صفوی در غرب و دولت جنیدی بخارا در شمال.

در شرق امپراطوری مغولی هند رو به انقراض بود. بخصوص بعد از حملهٔ نادرشاه افشار به دهلی از طریق سرزمین‌های افغانستان امروزی، با تاراج دهلی و قتل عام مردم دهلی توسط نادرشاه افشار (1739م) این انقراض به مرحلهٔ می‌رسد که عملاً شیرازهٔ دولت مرکزی مغولی هند از هم گسیخته و بعد از مراجعت نادرشاه به ایران، دولت مغولی هندوستان قدرت مرکزی آن به حدی ضعیف می‌گردد که به حوزه‌های نفوذ مهاراجه‌ها، سک‌ها و راجپوت‌ها تنزیل می‌یابد.

در غرب در فارس و ایران امروزی صفوی‌ها در قدرت هستند. دولت صفوی ترکتبار با زوال قدرت تیموری‌های هرات توسط شاه اسمعیل صفوی در کردستان عراق امروزی نطفه گرفته در تبریز ظهور می‌کند (1501م) و بعد از گرفتن اصفهان پایتخت خود را به این شهر منتقل می‌کنند (1598م). در سال 1510م شهر هرات و سایر نقاط خراسان را با شکست دادن شیبانی خان اوزبیک تصرف می‌کنند.

شاه عباس صفوی در سال 1545م قندهار را از امپراطوری مغولی هند می‌گیرند و در سال 1598م شهر هرات را دوباره از اوزبیک‌های شیبانی می‌گیرد. شاه عباس برای ایجاد مانع بر سر راه اوزبیکان چندین هزار خانوار کُرد را از آذربایجان غربی و کُردستان به خراسان کوچاند (هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳). سرانجام، شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ه.ق (۸۸۹ خ) با لشکر بسیار به خراسان تاخت و شیبانی‌خان از بیم او به قلعهٔ مرو پناه برد و محاصره شد. شاه اسماعیل عاقبت او را به حیله از قلعه بیرون کشید و به جنگ وادار ساخت. در نبرد مرو که در نزدیک قریه محمود آباد در سه فرسنگی مرو میان دو حریف درگرفت، پس از کشتار هولناک، اوزبیکان را شکست داد. شیبانی‌خان با گروهی از همراهان در چهار دیواری‌یی محصور شدند و خان در زیر سم اسبان لشکر خود پایمال گردید و جسدش را نزد

شاه اسماعیل بردند و سرش را از تن جدا کردند و پوست سرش را پر از کاه کرده برای سلطان بایزید دوم عثمانی فرستادند و استخوان سرش را طلا گرفتند و از آن برای شاه اسمعیل جام شراب ساختند (محمد مهدی، دانشنامهٔ آریانا، شیبک خان اوزبیک).

شاه عباس در گذار زندهگی یکی از فرزندانش را کشت و دو تن دیگر را کور کرد و دو پسر دیگرش نیز در کودکی مردند؛ بدین شیوه در هنگام مرگ جانشین شایستهای از خود باز نگذاشت و به ناچار نوه او با نام شاه صفی به پادشاهی رسید. تنها یک اتفاق تاریخی بود که باعث شد خود عباس از دچار شدن به سرنوشت عموها و دیگر خویشانش که حداقل نه تن از آنان توسط عموی تاجدارش اسماعیل دوم کشته یا کور شده بودند، نجات یابد.

صفویها یک گروه مذهبی صوفی شیعه به نام قزلباش بودند بعد از به قدرت رسیدن با افراطیت و تعصب شدیدی به ترویج مذهب شیعه در میان مردمان ایران و سایر اقوام و توابع خود از طریق اردوی قزلباش ترک میپردازند. از همین جهت است که کشور آذربایجان امروزی صفویها را دولت آذری ترک میدانند. صفویها قادر شدند امپراطوری بزرگی را از سوریه و عراق امروزی تا قندهار در شرق و تمام خراسان در شمال تشکیل دهند.

وقتی میرویسخان هوتک در قندهار بر ضد صفویها قیام میکند، امپراطوری صفوی در حال زوال بود. در مغرب و شمال غرب ترکهای عثمانی مناطق آذربایجان، ارمنستان، گرجستان قفقاز، سوریه و عراق امروزی را از صفویها گرفته تا همدان پیشروی میکنند. در شمال روسها اطراف بحیره کسپین را در سال 1724 اشغال میکنند. اوزبیکهای بخارا همچنان از شمال شرق بالای خراسان حمله میکردند.

قیام میرویس خان هوتکی و ایجاد دولت هوتکی



میرویس خان مشهور به میرویس نیکه در سال 1673م در یک قبیله هوتکی غلجایی در قندهار تولد یافت- پدرش خالم خان و مادرش نازو دختر یکی از خان های قوم توخی بود. میرویس سه برادر داشت بنام های میرعبدالعزیز میر یحیی و عبدالقادر و هم وی دو پسر داشت بنام های میر حسین و میر محمود و زوجه میرویس دختر جعفر خان از قبیله سدوزایی بود. میرویس در محیط شهر قندهار رشد و نمو کرد و دربار صفوی او را به کلانتری همان شهر گماشت و شاه صفوی ریاست او را در قبایل غلجایی رسما تصدیق نمود.

میرویس خان نقش حماسی در تاریخ افغانستان معاصر دارد. تعدادی دانسته از روی فتنه انگیزی و یا نادانسته از روی غفلت میرویس خان را تاتار بخارایی قلمداد میکنند تا به تعبیر خودشان نقش حماسی میرویس خان هوتکی را در تاریخ افغانستان و در حماسۀ قوم پشتون کمرنگ جلوه دهند. از یک طرف پشتونها را قبیلوی میگویند بعد یادشان میرود که یک فرد قبیلوی پشتون تا چند نسل شجره خودرا میداند. هیچ آدم غیر پشتون نمیتواند به دروغ خودرا پشتون قلمداد کند ورییس قبیله هم شود بخصوص شخص معروفیکه از فامیل امرای بخارایی بوده باشد.

"شهزاده پارسي" نام قهرمان یک کتاب داستانی و تخیلی بنام "کروموپل پارسی" نوشته یک افسر سویدنی بی نام است که هم عصر میرویس خان بوده در سال ۱۷۲۴م در لندن چاپ شده است. این کتاب را عبدل لعلزاد در سال ۲۰۱۲ به دری ترجمه کرده است . نویسندۀ کتاب در مقدمه مینویسد که به قسطنطنیه سفر کرده بود و در ارزروم ترکیه توسط رهزنان داغستانی و تاتاتر گرفتار شده و به قسم تحفه به شهزادۀ پارسی که باقر پادشاه داستانی قندهار و پدر داستانی میرویس خان است به قندهار ارسال شده است. این شهزاده پارسی به اساس داستان کتاب پسر یکی از امرای بخارا بوده که سرزمین خودرا از دست داده و به بلخ فراری بود. بر اساس این داستان تخیلی پدر بخارایی میرویس (باقر یا شاهزاده پارسی) شهر قندهار را بعد از یک جنگ از پارسیان میگیرد و پادشاه قندهار میشود و بعدا میرویس در سال ۱۶۸۷م تولد میشود و بعد از فوت پدر زمام امور قندهار را بدست میگیرد و میرویس در سال ۱۷۲۲م شهر اصفهان را تسخیر میکند. درحالیکه میرویس خان در سال ۱۷۱۵م در قندهار چشم از جهان پوشیده بود. در این کتاب اسمی از گرگین بیگلربیگی (والی) صفوی گرفته نشده است

در این کتاب حوادث حقیقی تاریخی با چهره ها و افسانه های تخیلی نویسنده مخلوط شده و مانند سناریوی یک داستان خیالی فلمی به خواننده عرضه شده است. اگر کسی به استناد به این کتاب به اصلیت قومی میرویس خان شک کند در حقیقت ناآگاهی مطلق خودرا از تاریخ نمایش میدهد!

وقتی میرویس خان هوتک در قندهار بر ضد صفویها قیام میکند (1709م) ، امپراطوری صفوی در حال زوال بود. در مغرب و شمال غرب ترکهای عثمانی مناطق آذربایجان، ارمنستان، گرجستان قفقاز، سوریه و عراق امروزی را از صفویها گرفته تا همدان پیشروی

میکنند. در شمال روسها اطراف بحیره کسپین را در سال 1724 اشغال میکنند. ازبکهای بخارا همچنان از شمال شرق بالای خراسان حمله میکردند.

بعد از اینکه میرویس خان هوتک اعلان خودمختاری میکند (1709م) اقدامات مکرر شاه حسین صفوی برای پس گرفتن شهر ناکام میماند. شاه حسین حتی تا فراه برای گرفتن دوباره قندهار پیشروی کرده بود. بالاخره با لشکر کشی شاه محمود هوتکی پسر میرویس خان به ایران و اشغال اصفهان در سال 1722م که شاه حسین صفوی تاج و تخت ایران را به او واگذار میکند امپراطوری دوصد ساله صفوی سقوط میکند.

با استفاده از همین ضعف دولت صفوی، ابدالیهای هرات نیز در سال 1717م تحت قیادت اسدالله خان ابدالی در هرات قیام کرده حاکم صفوی را میکشند و اعلان خودمختاری میکنند. آنها تا ماورای مشهد را اشغال میکنند.

راجع به اینکه قبل از احمدشاه، میرویس خان هوتک در قندهار اعلان پادشاهی کرده بود یانه روایات مختلف موجود است. از آنجمله سر جان ملکم در کتاب تاریخ ایران مینویسد از قول هانوی که معاصر میرویس بود مینویسد که میرویس خان اعلان پادشاهی کرد و دستور داد بنامش سکه ضرب بزنند (سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول ص 606). و ترجمه انگلیسی بیت سکه اش را هم ذکر میکند. مضمون بیت بزبان دری تا این اواخر مجهول بود تا اینکه در سال 1974م استاد خلیل اله خلیلی که در بغداد سفیر بود مضمونی را در مجله ژوندون از قول تذکره نویسان عرب نشر میکند که مضمون شعر چنین است:

"سکه زد بردرهم دارالقرار قندهار – خان عادل شاه عالم میرویس نامدار"

بنابر آن طوریکه میبینیم پروسهء ایجاد دولت مستقل در افغانستان امروزی با میرویس خان هوتک آغاز گردیده توسط احمدشاه ابدالی تکمیل میگردد.

نادرقلی یکی از افسران اردوی صفوی از قوم ترکمن افشار بعد از هشت سال حکومت افغان‌ها در ایران ظاهراً به کمک شاه طهماسب پسر شاه حسین صفوی آمده شاه اشرف هوتکی را شکست داده (1730م) و تا دهلی سپاهیان شاه اشرف را تعقیب کرده به بهانه این که به افغان‌ها پناه داده اند، دهلی را تاراج کرده مردم دهلی را قتل عام می‌کند (1739م).

نادرقلی افشار متعاقباً شاه طهماسب را برکنار کرده طفل کم سن او را به پادشاهی می‌گمارد و بالاخره در سال 1736م خودش اعلان پادشاهی می‌کند. نادر شاه افشار تمام دوران زمامداری خود را به مقابله با عثمانی‌ها می‌پردازد. گرچه در اوایل محبوب بود، اما در اواخر زمامداری خود بسیار خشن شده بود که حتی دستور کور کردن فرزند خود را صادر کرد.

نادرشاه افشار در سال 1747م در نزدیکی‌های مشهد کشته می‌شود. در مورد جریان قتل او در سایت انترنتی ایرانی (http://tamadonema.ir/نادرشاه-افشار) چنین می‌خوانیم:

"نادرشاه در اواخر عمر تغییر اخلاق داد و پسر خود رضاقلی میرزا را کور کرد. سپس از کار خود پشیمان شد و برخی از اطرافیان خود را که در این کار آن‌ها را مقصر می‌دانست کشت. نادر برای تأمین هزینه جنگ‌های خود مجبور بود تا مالیات گزافی از مردم بگیرد، به همین دلیل شورش‌هایی در جای‌جای کشور روی می‌داد. زمانی که نادر برای رفع یکی از این شورش‌ها به خراسان رفته بود جمعی از سردارانش به رهبری علی‌قلی‌خان شبانه به چادر وی حمله کردند و او را به قتل رساندند. به گفته لارنس لاکهارت مورخ انگلیسی ماجرا از این قرار بوده: نادر در ماه‌های پایانی عمر در اوج خشونت حکومت می‌کرد و به دلایلی چند به تمامی سرداران اش

سوءظن داشت. نادر شبی رئیس آن‌ها را احضار کرد و چنین گفت: "من از نگهبانان خود راضی نیستم و از وفا و دلیری شما آگاهم. حکم می‌کنم فردا صبح همه آنان را توقیف و زنجیر کنید و اگر کسی مقاومت کند ابقا نکنید. حیات من در خطر است و برای حفظ جان فقط به شما اعتماد دارم." نوکر گرجی این موضوع را به اطلاع سرداران نادر رساند و ایشان مصمم شدند تا دیر نشده نادر را از میان بردارند. تا پاسی از شب رفت، مواضعین به خیمه چوکی، دختر محمد حسین خان قاجار، که نادر آن شب را در سراپرده او بود رو آوردند. ترس به آنان چنان غلبه کرد که اکثرشان جرأت ورود به خیمه نکردند. فقط محمد خان قاجار، صالح خان و یک شخص متهور دیگر وارد شدند و چوکی تا متوجه آن‌ها شد نادر را بیدار کرد. نادر خشمناک از جای برخاست و شمشیر کشید. پایش در ریسمان چادر گیر کرد و در افتاد. تا خواست برخیزد صالح خان ضربتی وارد آورد و یک دست او را قطع کرد. سپس محمد خان قاجار سر نادر شاه را از تن جدا ساخت. (بامداد یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ قمری/۲۸ خرداد ۱۱۲۶ شمسی، لاکهارت از قول جیمز فریزر انگلیسی)."

نادر زمینه را برای جانشینی مناسب از بین برده بود. او بسیاری از اطرافیان خود را از پای درآورد. پس از مرگ وی سرداران او نیز در گوشه و کنار علم استقلال بر افراشتند. در خراسان نیز علی‌قلی‌خان افشار (برادرزاده نادر) بسیاری از اولاد و خانواده نادر را قتل‌عام کرد و خود را "عادلشاه" نامید و شروع به حکومت کرد. وی که مردی خونریز و عیاش بود، محمدحسن خان قاجار را شکست داده، پسرش آقامحمد خان را مقطوع‌النسل کرد، اما سرانجام توسط برادر خود ابراهیم خان، کور و سپس کشته شد. بزرگان افشار، نوه نادر به نام شاهرخ میرزا را به قدرت رساندند. او نیز یکسال بعد مخلوع و کور شد اما دوباره به قدرت رسید، ولی این بار توسط شاه سلیمان ثانی (از خاندان صفوی که مورد احترام عموم بود) شکست خورد. شاهرخ نابینا چهل و هشت سال سلطنت کرد، اما فقط بر خراسان. پس از مرگ کریم خان، آقا محمدخان به قدرت رسید و به خراسان حمله کرد و شاهرخ را با شکنجه کشت. نادر میرزا فرزند شاهرخ، پدر پیر و نابینا را در دست آقا محمدخان رها کرد و به افغانستان گریخت و در زمان فتح‌علی شاه ادعای سلطنت کرد که دستگیر و کور شد. زبانش را بریدند و او را کشتند و آخرین مدعی سلطنت از خاندان افشار از میان برداشته شد (سایت http://tamadonema.ir /نادرشاه-افشار).

در این شرایط است که احمدخان ابدالی یکی از سپهسالاران سپاه نادر افشار که قوماندانی لشکریان افغان و اوزبیک را به دوش داشت عازم قندهار می‌گردد و کشور مستقل افغان را در آنجا تشکیل می‌دهد.

سلسله هوتکیان

شماره	نام پادشاه	نسبت با پادشاه قبلی	مرکز حکومت	دوره حکومت (میلادی)
۱	میرویس خان هوتک	مؤسس سلسله هوتکیان	قندهار	1709-1715
۲	امیر عبدالعزیز هوتک	برادر میرویس خان هوتک	قندهار	1715-1717
۳	شاه محمود هوتکی	پسر میرویس خان هوتک	قندهار-اصفهان	1717-1725
۴	شاه اشرف هوتکی	پسر امیر عبدالعزیز هوتک	اصفهان	1725-1729
۵	شاه حسین هوتکی	پسر میرویس خان هوتک	قندهار	1729-1738

تشکیل دولت معاصر افغانستان توسط احمد شاه ابدالی



احمد شاه فرزند زمان خان ابدالی، در سال ۱۷۲۲ میلادی، همزمان با مرگ پدر در قبیله ابدالی قوم پشتون، در شهر هرات زاده شد. زمانی که محمد خان ابدالی، رقیب پدرش، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و در آنجا حکومت می‌کرد، مادر احمد شاه همراه با کودک خود به شــهر فراه کوچ کرد. وی در همان شــهر به فراگیری دانش پرداخت و به هر دو زبان دری و پشــتو مســلط شــد. چنان که به‌گفتهٔ میر غلام‌محمد غبار، حتی در زبان پشــتو شــعر می‌سرود.

احمد شاه بعد از يك دوره فتور دو قرنه در تاریخ سیاسي افغانستان ظاهر شد و مؤسس دولت مستقل در افغانستان گردید. وي امپراطوري عريض و طويلي را از خراسان تا هندوستان تأسيس نمود.

احمد شاه برادر كوچك‌تر ذوالفقار خان سدوزايي بـود كـه در دوره ابداليان هرات، رياست آن شهر را براي مـدت كوتـاه بـه عهـده داشـت. مـادر او "زرغونـه الكوزي" خواهر "عبدالغني" بود كه از جانب نادر شاه پس از فتح قندهار به حكومت آنجـا منصـوب گرديد. وي در آوان جواني در اردوي نادرشاه داخل شد و به تدريج تا درجه نـايبي قـواي پاسـداران افغان كه تعداد آن‌ها به چهار هـزار نفر مـي‌رسيد، ارتقـاء پيدا كـرد. البتـه رجـال نـامي هـوتكي و ابدالي در افغانستان قبل از زمان احمد شاه، استقلال را در قندهار و هرات اعلام نمودند، ولي مؤفق نشدند در داخل كشور يك اداره سياسي منسجم را به‌وجود آورند.

بعد از قتل نادر شاه افشار در يكي از شب‌هاي ماه جون سـال 1747م در منطقـه خبوشـان (قوچـان فعلـي) خراسـان طـوری کـه در بـالا بـه تفصـیل توضـیح شـد، قشـون افغـانی کـه مرکـب از چهـار هزار غلجـایی و دوازده هـزار ابدالی و اوزبیـک بـود، بـه صـوابـدید قومانـدان عمومی نورمحمـد غلجایی و احمـدخان ابـدالی بـه طـرف قنـدهار حرکـت کردنـد. در قنـدهار کـه مرکـز بـین الاقـوامی افغانسـتان بـود، نورمحمـد خـان بـه خان‌هـای غلجـایی و اوزبیـک و ابـدالی و هـزاره و بلـوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه‌یی تشکیل و پادشاهی انتخاب شود.

بعد از رسيدن احمد خان به قندهار جرگهٔ با شركت عده‌اي از سران قبايل افغـان دايـر گرديـد و پـس از مذاكرات طولاني به پيشنهاد يك نفر از درويشان عارف مسلك بـه نـام "صـابر شـاه كـابلي" احمـد خان به پادشاهي انتخاب گرديد و اين درويش خوشه گنـدمي را بـه عـوض تـاج بـه كـلاه احمـد خـان نصب كرد.

وي بعد از تشكيل دولت و اداره نظامي و نظم و نسق لشكر به جمع‌آوري سپاهيان زيادي اقدام كرد. در سپاه احمد شاه از همه اقوام افغانسـتان اعـم از بلـوچ، پشـتون، ازبـك، قزلبـاش، هـزاره و تاجيـك حضور داشتند. احمد شاه فتوحات زيادي را در هند و بلاد ديگر نصيب خود كرد و از نظـر مسـايل نظامي مردي شجاع، مدير و با تجربه بود كه بـر اثـر ايـن فتوحـات؛ قلمـرو وسـيعي تشكيل داد كـه علاوه بر افغانستان كنوني شامل كشمير، لاهور و سند نيز مي‌شد.

احمد شاه در ارتباط با مسايل فرهنگي، اقتصادي، عمران و آباداني كشـور توجـه چنـداني نكـرد. در طول 25 سال سلطنت وي در جهت تأسيس مدرسه، تعليمگاه و كتابخانه و آموزش و توليد اقتصـادي

و صنعت، اقدامي صورت نگرفت.

چرا میرویس‌خان هوتکی و احمد شاه ابدالی را مؤسسین کشور افغانستان می‌دانیم؟

شخصی به نام عبدالحی خراسانی اخیراً کشف تازه کرده و نوشته که احمد شاه ابدالی آخرین شاه خراسان بود نه مؤسس دولت و کشور افغانستان. این یک حُقه بازی و جعلکاری تازه ایران‌پرستان و دشمنان افغانستان و دشمنان بانیان و مؤسسان دولت افغانستان است که در صدد صدمه زدن به ریشه‌های دولت افغانستان می‌باشند.

فراموش نکنیم که این ماهیت استقلال سیاسی، اسلام حنفی و فرهنگ افغانی است که مشخصه دولت‌های افغانستان از زمان میرویس‌خان هوتک تا اشرف غنی می‌باشد، نه اسم کشور. قبل از احمد شاه ابدالی نادر افشار شاه ایران بود نه شاه خراسان که سرزمین افغانستان امروزی را نیز در تصرف داشت. در وقت احمد شاه ابدالی خراسان یک ولایت شامل قلمروهای او بود. نواسه نادر افشار اسمش شاهرخ بود و از طرف احمد شاه ابدالی به حیث والی خراسان مقرر شده بود.

اگر احمد شاه ابدالی آخرین شاه خراسان باشد آیا کسی گفته میتواند قبل از احمد شاه ابدالی کدام شخص آخرین شاه کشور خراسان مستقل بود؟

حقیقت آن است که قبل از احمد شاه بابا نادر افشار این مناطق را از تصرف شاه اشرف هوتکی خارج کرد به امپراطوری هوتکی پایان داد و به عنوان شاه ایران حکومت می‌کرد. طوری که می‌بینیم هرگز در تاریخ کدام کشور مستقل به نام خراسان و کدام شاه مستقل خراسان وجود نداشته است. خراسان یک منطقه وسیع جغرافیایی است که نواحی مرو (ترکمنستان)، نیشاپور (ایران) و هرات (افغانستان) را در بر می‌گیرد.

ایجاد امپراطوری ابدالی (درانی)

احمدشاه ابدالی با استفاده از ضعف دولتهای فالرس و هندوستان به ایجاد یک امپراطوری وسیعی دست زد که از نُیشاپور در خَراسان ایران تا لاهور و کشمیر و سند حدود قلمرو آن بود و این امپراطوری با این وسعت برای نیم قرن تا ختم دوره سلطنت نواسهٔ او زمانشاه در 1790م ادامه داشت.

روابط احمد شاه با دولت‌های همسایه

هندوستان

طوری‌که قبلاً دیدیم نادر شاه افشار اشرف افغان را شکست می‌دهد، افغان‌ها را تا دهلی تعقیب می‌کند. در دهلی به بهانهٔ این که چرا به افغان‌ها پناه دادید ثروت آن‌ها را غارت می‌کند و به ایران می‌آورد و به قتل عام دربار مغولی و مردم دهلی می‌پردازد. در نتیجهٔ این حمله نادر شاه افشار اقتدار مرکزی امپراطوری مغلی هند از میان رفته قدرت عملاً به راجپوت‌نشین‌های محلی انتقال می‌یابد که در اخیر راه را به استعمارگران انگلیس آسان می‌سازد.

به این اساس وقتي که احمد شاه دراني به قدرت رسید، سلسله کورگاني در هند بسیار ضعیف شده بود. "محمد شاه" پادشاه هند هنگامي که در سال 1747م احمد شاه دراني به طرف هند لشکر کشید

وفات يافت و به جاي پدر "احمد شاه مغولي" قدرت را به دست گرفت. اما احمد شاه دراني در عمر وي دهلي را فتح كرد.

بعد از فتح دهلي احمد شاه دراني از سرزمين هند ماليات مـيگرفت و بـا حـاكم هنـد روابـط حسنه برقرار نمود و دختـر خانـدان شـاهي كورگـاني (گوهرنسـاء) را بـراي پسـرش تيمـور شـاه بـه زنـي گرفت. دولت‌هاى دراني با خانواده شاهي مغولی هند نيز روابط نسبتاً دوستانه داشت تـا ايـن كـه بـا ورود نيروهاي انگليس به هند خانواده شاهي مغولی هند به كلي منقرض شدند.

روابط با ايران

احمد شاه به ارزش سیاسی ازدواج‌های خانوادهگی با قبایل دیگر آگاه بـود، از ایـن رهگـذر بـرعلاوة عقد دختر سلطان کورگانی با تیمورشاه، دختر شاهرخ شـاه ازدودمـان نادرشـاه افشـار را نیـز بـرای فرزندش تیمورشاه عقد کرد و بدین‌گونه براستحکام موقف خاندانی اش افزود.

احمد شاه شاهرخ نواسة نادر را بـه حکومـت خراسـان می‌گمـارد. جـورج فورسـتر انگلیسـی کـه در زمان تیمورشاه از بنگال به لندن از طریق کشمیر، پشاور، کابل، قنـدهار، هـرات، مشـهد و روسـیه سفر می‌کند بعد از ارزیابی شرایط و اوضاع و احوال خراسان تحت حاکمیت دولت افغـان در کتـاب سفرنامة خود می‌نویسد که دولت افغان با مردم شیعة فارسی خراسان رفتار بسیار مناسب می‌نمایند و این مردم را در امور اجتماعی، مذهبی و فرهنگی خود کاملاً آزاد گذاشته اند در حالی که شیعیان افغان‌های سنی مذهب را حتی "مسلمان" هم قبول نداشتن (جورج فورستر، چاپ لندن 1798م، جلد دوم ص 148).

طوری‌که قبلاً متذکر شدیم همزمان با به قدرت رسیدن احمد شاه دراني در قندهار، کشور ایـران در هرج و مرج كامل به سر ميبرد. سران قبايل مختلف و قوماندان‌هاي نـادر هـر يـك منطقـه‌اي را بـه دست گرفتند. بعد از به قتل رسيدن نادر شاه يك برادرش خود را شـاه خراسـان خوانـد و ديگـري او را كور كرد و سپس مردم هر دو را از ميان برداشتند. مناطق مختلف ايران از هم جدا شـده بـود تـا اين كه "كريم خان زند" يكـي از قومانـدان‌هاي بـا تـدبير نـادر در سـال 1757 م بـه ايـن پراكنـده‌گي خاتمه داده و به نام "وكي الرعيا" قدرت را به دست گرفته، حكومت مركزي را به‌وجود آورد.

روابط با آسياي مركزي

در اين زمان بر آسياي مركزي خانواده جنيدي در بخـارا حكـم مـي‌راندنـد. ايـن حاكميت تقريبـاً از ابتداي قرن 17 ميلادي آغاز شده بود و تا زمان تيمور شاه فرزنـد احمـد شـاه دوام پيدا كـرد. شـمال افغانسـتان مـورد حمـلات لشكريان جنيـدي قـرار داشـت تـا اينكـه در سـال دوم پادشـاهي احمـد شـاه (1749م) "شاه وليخان وزير" به شمال كشور فرستاده شد و دولت جنيدي تعهد كرد كه به سـرزمين افغانستان حمله نكند و در مقابل دولت افغانستان تعهد نمود تا از آنان حمايـت كنـد. در سـال 1767م طي موافقتنامه‌اي درياي آمو به عنوان سرحد افغانستان و امارت بخارا به رسـميت شـناخته شـد. در سال 1785م دولت جنيدي از بين رفته و دولت منغيته ازبكي بر آسـياي ميانـه مسلط گشـت. بعدها همچنان كه افغانستان مورد تهديد انگليس قرار گرفت، دولت اوزبیک‌های بخارا نيز با فشار و تهديد روس‌ها مواجه گشتند تا اين كه آخرين پادشاه آنان بر اثر فشار روس‌ها به افغانسـتان پناهنـده شـده و حكومت بخارا از بين رفت (1868م).

استحکام دولت افغان

احمد شاه ملت افغانستان را در حالي ملاقات كرد كه در احساسات و ديانت مشترك، ولـي از جهت منـافع متشـتت و از نظـر اقتصـادي در تنگنـا قـرار داشـتند. احمـد شـاه بعـد از پادشـاه شـدن، ثابـت کرد که آگاه از اوضاع داخلی کشور و همچنان مطلع از اوضاع سیاسی و نظـامی ممالـک همجـوار افغانستان است، هم قادر است که از این اوضاع به نفع افغانستان عملاً استفاده کند. طوری که دیـدیم شرایط داخلی و اوضاع ممالک همجوار نیز برای تشـکیل یـک دولـت مسـتقل در افغانسـتان مسـاعد بود.

در داخل کشور طبقه دهقان و مالدار یعنی اکثریت ملت با طبقـه شـهری و پیشـه‌ور، همـه سـال‌های متمادی در زیـر اداره ملوک‌الطـوایفی و لشکرکشـی‌های داخلـی و خـارجی و مالیـات و عـوارض و گمرکـــات گونـــاگون، کوفتـــه شـــده و طالـــب یـــک دولـــت مقتـــدر مرکـــزی و امنیـــت بودند. در غرب و شرق و جنوب کشور نیز، سال‌ها مردم برضد استیلای خارجی و بـرای حصـول آزادی ملی مبارزه کرده و اینک برای حفظ و تقویت یـک دولـت ملـی در برابـر خـارجی‌هـا آمـاده و حاضر بودند.

قسمت مرکـزی کشـور، هزاره‌جـات بیشـتر از هرجـای دیگـر تحـت نظـام فیـودالی و مطلق‌العنـانی ملوک‌الطوایفی سائیده می‌شد و فیودال‌های مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت دارای اختیـارات نامحـدود بودنـد. لهـذا بیشـتر از یـک میلیـون نفـوس زحمـتکش و کـارکن هـزاره- کـه از هجوم چنگیزخان به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند- برای اعاشه و تفریح عدهٔ انگشت شمار ارباب و میر و بیگ و روحانی، جان می‌کندند. فیودال‌های مسلط ایـن منطقـه، بـا اطاعت و تادیه مالیات به دولت‌های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خود تا اواخر قرن نزدهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سرسـختی نشـان دادنـد و هـم مـردم خـود را از سیر متوازن با انکشاف بطی سایر حصص کشور باز داشتند. بعدها عوامل دیگر اقتصادی و فقـر و فشار سیاسی دولـت مرکـزی، عمـر ایـن توقـف و انجمـاد را تـا اوایـل قـرن بیسـتم بـه درازا کشـاند. همچنین به درجه دوم مردم ولایـات شـمالی افغانسـتان نیـز در مضـیقه نظـام فیـودالی سـخت فشـرده می‌شدند.

در هندوستان جنوبی، در عهد سلطنت اورنگـزیب "حکومت مرتهه" به رهبری "سـیواجی" تأسـیس شده بود، که بعد از مرگ اورنگـزیب قوی شده و مالک تقریباً تمام شبهه جزیره جنوبی هند گردیـده بود. از اینرو دولت بابری هند دیگر قادر نبود که در افغانستان مثل سابق فشار وارد کند. خصوصـاً که در جبهه شمال هم یک قوه جدیدالظهور و مخالف به نام "سکهه" به وجود آمده بود. محمد شاه به نام شهنشاه هندوستان بود، والیـان بـزرگ او در اوده و بنگـال و حیـدرآباد دکـن و کرناتـک و غیـره همه مستقل بوده و تنها خراجی بـه پایتخـت می‌پرداختنـد. نواب‌هـا نیـز اسـماً خـود را مـادون والیـان بزرگ (صوبه دار) می‌دانستند.

در این زمان در هندوستان استعمارگران انگلیسی در لباس تاجران مثل اختاپوس سرطانی مجهـز بـا تکنالوژی عصر، فتنه‌گری و فساد در حـال دوانـدن ریشـه‌های شـوم خـود بـود. همچنـین یـک قـوت دیگری هم در هند وجود داشت که عبارت بود از نفوذ سیاسی و نظامی افغان‌ها در دربار هند و در ولایات مربوط به هند. در دربار دهلی مثل نجیب الدوله افغان (نجیب خان یوسفزائی) افسر مقتـدری بود و در ولایـت کتـرا و فرخ‌آبـاد و ملتـان سلسـله هـای حکمـران روهیلـه و بـنگش و ابـدالی افغـان (سعدالله خان روهیله احمد خان بنگش و زائد خان ابـدالی) بـا قـوای زیـادی قـرار داشـتند. تمـام ایـن اوضاع احمد شاه را از طرف هندوستان مطمئن می‌ساخت و در تأسیس و تحکیم دولـت سرتاسـری

افغانستان، زمینه مساعد به دست می‌داد. این است که احمد شاه در اندک مدتی به آسانی توانست قلمرو تحت نفوذ خود را از جیحون تا بحیره عمان و از ولایات خراسان و سیستان تا گجرات وسعت بخشیده اقوام این سرزمین را وحدت سیاسی بخشد.

احمد شاه، مرکزیت دولت و امنیت عمومی، را طوری قائم کرد که فیودال و ملاک در رفتار خود نسبت به دهقان، مسوولیت خود را در برابر دولت احساس کرد. طبقه متوسط و شهری و تاجر نیز آزادتر شرایط فعالیت به دست آوردند. این اوضاع در داخل سیستم فیودالی متمرکز اسباب استحکام دولت را فراهم نمود. از طرف دیگر احمد شاه، فیودال‌های مقتدر را به واسطه اشتراک در امور مسلکی و نظامی ارضا نمود، به نظریات آنان در جرگه‌هایکه وقتا فوقتا دایر میکرد اعتنا مینمود، هم آنان را بیشتر در سفرهای جنگی مشغول نگهداشت. این است که بدون یکی دو بار، با عصیان آن‌ها دچار نگردید. شدیدترین این مخالفت‌ها از طرف مقتدرترین فیودال‌های قندهار (چون نورمحمدخان میر افغان، عثمان خان توپچی باشی، کدوخان و محبت خان پوپلزائی و غیره) به عمل آمد. این‌ها که در روز انتخاب احمد شاه به پادشاهی، تصور می‌کردند تنهائی احمد شاه و ضعف قبیله اش مانع مطلق‌العنانی ایشان نخواهد شد، وقتی که دیدند احمد شاه سیطره دولت را در تمام شئون اجتماعی پهن کرده و در دهن فیودال‌های قوی و قدیم لگام زده است، برآشفتند و هنگامی‌که احمد شاه مشغول سفر به خارج بود، توطئه قتل او و انهدام دولت مرکزی نمودند، ولی احمد شاه که استخبارات مفصلی داشت، تمام آن دسته بزرگ را در قندهار اعدام نمود. این حرکت احمد شاه حساب آینده دولت را با فیودال‌های بزرگ روشن نمود.

از آن بعد گرچه احمد شاه فیودال‌های طرفدار دولت را آرام نگه‌می‌داشت و عناوین و منصب و گاهی هم اقطاعی به آن‌ها می‌داد و حتی بعد از مرگ فیودال، پسرش را بجای او می‌شناخت، معذا فیودال‌های بزرگ قبایل را دور از قبیله شان، در دربار نگه‌می‌داشت و در جنگ‌ها سوق می‌نمود، اما نمی‌گذاشت که در پایتخت قطعات مسلح قبیلوی داشته باشند. احمد شاه فوج‌های قبایلی را از مرکز دور کرد، جای شان را به سپاه تنخواه‌خوار داد. این سپاه که معاش معین از دولت می‌گرفت، نمی‌توانست که مثل عساکر قبیلوی با مردم و رعایا در تماس باشد. همچنین احمد شاه حتی‌المقدور فیودال را در منطقه قبیلوی او به حکومت مقرر نمی‌کرد، بلکه حکام تنخواه‌خوار دولت را که از طبقه متوسط بودند، در علاقه‌های قبایلی می‌گماشت. قشر روحانی هم از احمد شاه راضی بود، زیرا احمد شاه به آن‌ها احترام می‌گذاشت و تمام محاکم قضائی و مساجد در دست آنان بود.

احمد شاه را به واسطه خدمات و اخلاق و تقوای شخصی او پدر می‌خواندند و غازی خطاب می‌کردند. زیرا احمد شاه تنها پادشاهی بود که در افغانستان تاج بر سر نمی‌نهاد، دستار می‌بست و چپن و موزه می‌پوشید و در عوض تخت بر زمین مفروش می‌نشست. او مستقیماً با مردم در تماس می‌شد، با تواضع و پیشانی گشاده سخن می‌زد، در حل و فصل قضایا انصاف را مدنظر می‌گرفت، در عین حال از قوانینی که خود گذاشته بود، جداً پیروی می‌نمود. احمد شاه در طول سلطنت خود به عیاشی و تجمل نپرداخت و حریص نبود. او در هیچ جنگی از مقابل دشمن فرار نکرده بود، در برابر اهالی کشور متواضع و ملایم بود. مثلاً قطع اعضای انسانی را در مجازات، خشوع و خمیدن را در تشریفات، تحریم نمود.

احمد شاه خانواده و اقارب خود را از مداخله و اشتراک در امور دولت دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خود را در زیر هدایت جهان خان پوپلزائی، در حواشی غربی و شرقی مملکت در حالت مشق و تمرین امور سیاسی و نظامی می‌گذاشت. این تجرید خانوادهٔ او تا جایی بود که تاریخ و مردم، غیر از تیمور و سلیمان، دیگر اولاد احمد شاه را کامل نمی‌شناختند، درحالیکه او هشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب و پرویز).

احمد شاه مصارف دربار را کمتر کرد و معاش کارکنان دولت و سپاه را در سر وقت می‌پرداخت. دفاتر مالی و معاش و دخل و خرچ دولت وسیع و منظم بود. او همچنین در پایتخت دوایری تشکیل کرد. از قبیل وزارت (در منزله صدارت)، دیوان اعلی (وزارت مالیه)، خزانه داری، دفتر ضبط بیگی (امنیه و کوتوالی)، نسقچی باشی گری (تطبیق کننده مجازات)، داروغه‌گی، دفتر اخبار و هرکاری باشی (ضبط احوالات و استخبارات)، میرآخور باشی (حمل و نقل حیوانی)، چند دایره کوچک دیگر مانند باجگیر، میراب، خالصه جات، کلانتر شهری و غیره. همچنین در ولایات دوایر زیر مشغول کار شد: حاکم، پیشکار (معاون)، امیر لشکر، مستوفی، قاضی، قلعه‌دار، باجگیر، مامور ثالثات، میرآخور، میراب و کلانتر. همچنین در دربار دیوان انشا، عوض بیگی، مهماندار باشی، پیشخانه چی باشی، ناظر کارخانه طعام و در اردو، لشکر نویس، (دفتری نظام)، اردو باشی، جارچی باشی، سیورسات چی و قورخانه موجود بود. محاکم شرعی در پایتخت و ولایات در منزلت قوه قضائی کشور بود و هم جرگهٔ از روسای قبایل بزرگ و افسران و مامورین عالی رتبه، وقتاً فوقتاً در پایتخت منعقد شده، در مسایل مهم نظامی و سیاسی و اداری غور کرده، نظر خود را به پادشاه می‌دادند.

وي به علت داشتن بيماري قند خون بعد از برگشتن از هند و پنجاب روز به روز ضعيفتر شد و زخمي هم كه بر اثر افتادن از اسب روي بيني اش ايجاد شده و ناسور گشته بود در سن 51 سالگي در "كوه توبه" در جنوب شهر قندهار به خاطر استغفار گناهان رفته بود، وفات يافت (23 اکتبر 1772 م).

روابط با اقوام ساکن کشور

در این جای شکی نیست که سلاطین افغان از جمله امیر عبدالرحمن خان و سلاطین قبل و بعد خانواده او افراد مستبدی بودند. این استبداد بالای تمام مخالفین بالذات و بالقوه صرف‌نظر از قوم و نسب اجرا می‌گردید. بسیاری بزرگان قوم پشتون از خانه و ماوای خود به سایر نقاط کشور تبعید شدند. حتی در زمان نادر خان و برادران او اشخاصی مانند ملک قیس از مردم خوگیانی ننگرهار در تبعید در سایر نقاط کشور به سر می‌بردند.

در سال‌های نزدیک حملات طالبان و کشتار مردم هزاره در یکاولنگ و بامیان و مزارشریف را می‌توان ناشی تعصب مذهبی ضد شیعه که با تعصب قومی آن‌ها گره خورده، دانست. همچنان آتش زدن باغ‌ها و مزارع مردم شمالی توسط طالبان از جنایات دیگری است که لکهٔ ننگ آن بر جبین طالبان برای ابد باقی خواهد ماند. اما رهبران طالبان کسانی هستند که بسیاری در کمپهای مهاجرین در ماورای خط دیورند زیر حاکمیت دولت پاکستان تولد و بزرگ شده و در مدرسه های دیوبندی ضد شیعه پاکستانی درس خوانده اند و در فرهنگ آنها اثری از وطن دوستی ملت افغان موجود نیست تا اقوام غیر پشتون ساکن افغانستان را با احترم به مذاهب آنها برادر خود بدانند.

باید بخاطر داشت که در طول نزدیک به سه صد سال حکومت‌های افغانستان از بدو تأسیس تنها دو واقعة را مؤرخین نوشته اند که در آن‌ها حکومت مرکزی با اقوام غیر پشتون درگیر شده اند: واقعة اول حملة امیر عبدالرحمن خان به هزاره جات، واقعة دوم حملة امیر عبدالرحمن خان به کافرستان سابق و معرفی دین اسلام به مردم این منطقه که امروز آن را به نام نورستان یاد می‌کنیم.

سؤال این است که آیا این دو لشکرکشی اعمال خصمانه فاشیستی قوم حاکم پشتون بالای اقوام غیرپشتون بوده اند و یا اقدامات یک دولت مستبد برای تحکیم قدرت مرکزی بالای ولایات و تضعیف و نابودی سیستم مسلط ملوک‌الطوایفی؟

در این شکی نیست که در حملة امیر عبدالرحمن خان به مناطق مرکزی افغانستان قوم هزاره

کشور مورد ستم قرار گرفت جان و مال آن‌ها به وسیلهٔ ملیشه‌های قومی پشتون تاراج گردید در نتیجهٔ این عملیات تعداد زیادی از خانواده‌های هزاره از مناطق مرکزی به سایر نقاط کشور، و خارج از کشور پراکنده شدند. این زیاده روی‌ها به حدی بود که بعد از عبدالرحمان خان پسرش امیر حبیب الله خان با صدور فرمانی خطاب به مردم هزاره از عمل پدر خود پوزش خواست و از آن‌ها دلجویی نمود که به خانه های خود برگردند.

اما در عین زمان این عمل امیر عبدالرحمن خان یک عمل فاشیستی یک قوم بالای یک قوم دیگر نبوده بلکه اقدام دولت مرکزی برای تحکیم و گسترش قدرت دولت به ولایات محسوب می‌گردد زیرا هزاره‌ها حاکمیت دولت مرکزی را قبول نداشته در مناطق خود خودمختاری می‌خواستند (کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان). این اقدام عبدالرحمن خان هم تفاوتی با لشکرکشی احمد شاه مسعود در سال ۱۹۹۳م بالای هزاره ها و شیعه های در افشار کابل ندارد.

در واقعهٔ افشار احمد شاه مسعود که وزیر دفاع حکومت برهان‌الدین ربانی بود، به حمایت نزدیکان خود مانند داکتر عبدالله، بسم الله خان و غیره مقاومت هزاره‌های افشار را در هم شکست و حاکمیت دولت را در افشار و غرب کابل تآمین نمود. اما در عین زمان قوای مسعود در جریان ایم لشکرکشی جنایات غیر بخشودنی را در افشار مرتکب شدند.

واقعهٔ نورستان نیز ستم یک قوم حاکم بالای یک قوم محکوم نبوده، بلکه عبدالرحمن خان مانند هر سلطان مستبد مسلمان قبل از خود به گسترش اسلام در کشور پرداخته است.

در مورد روابط با هزاره‌ها محمد سعیدی در مقاله تحقیقی اش زیر نام "هزارستان، از اقتدار تا افتخار" و داکتر سید عسکر موسوی در کتاب "هزاره‌های افغانستان چنین نوشته اند: " درویش علی خان هزاره که تا آخرین روزهای حیات احمد شاه ابدالی نایب السلطنه هرات بود در استحکام حکومت درانی‌ها در هرات نقش عمده‌ای داشته است.

- در سال 1231 هجری قمری بنیاد خان گروهی از جنگاوران هزاره جمشیدی و فیروزکوهی را به اطراف خود جمع کرد و ولایت جام و باخرز را تسخیر کرد و تا حوالی مشهد پیش راند.
- در سال 1232 هجری قمری در جنگ میان ایران و افغانستان وزیر فتح خان جراحت برداشت، اما بنیاد خان هزاره در دقایق اخیر جنگ عبدالوهاب معتمد الدوله اصفهانی را که دومین شخص مهم قاجار بود به اسارت گرفت و بعداً رها کرد و در بدل آن شجاع السلطنه حکومت جام باخرز و غوریان را به بنیاد خان سپرد.
- در سال 1254 هجری کرنیل شیر محمد خان هزاره چهارهزار نفر قوای جنگی را تجهیز و به قوای کامران والی هرات ملحق کرد و جلو پیشروی آصف الدوله ایرانی را به سمت قلعه نو گرفت و در سال 1255 در یک جنگ پارتیزانی شش صد رأس اسب از قوای دشمن را به تصرف درآورد.

درویش علی خان هزاره اولین حاکم هرات در جغرافیایی به نام افغانستان بوده که در زمان احمد شاه بابا ابدالی به این سِمَت منسوب شده و تا آخرین روزهای عمر احمد شاه ابدالی نایب السلطنه هرات بوده است (سایت انترنتی http://urozgan.org/fa-AF/article/8284/).

الفنستون در کتاب "گزارش پادشاهی کابل" می‌نویسد که در مراسم تاج‌گذاری احمدخان ابدالی نمایندگان اوزبیک‌ها، قزلباش‌ها، هزاره‌ها و تاجیک‌ها حضور داشتند.

آقای حمید مبارز رییس اتحادیهٔ ژورنالیستان لست والی‌های احمد شاه بابا را در یک مصاحبه تلویزیونی چنین می‌خواند: "هرات، درویش علی خان هزاره، نیشاپور عباسقلی خان بیات، قلات

اشرف خان غلزایی، شکارپور دوست محمد خان کاکر، مشهد شاه رخ افشار (نواسه نادر افشار)، کشمیر خواجه عبدالله، پتیاله امیر سنگ، بلوچستان نصیرخان بلاض، پنجاب زین خان مهمند، سند نورمحمد خان سندی، دیره اسمعیل خان موسی خان، ملتان شجاع خان ابدالی و در مرکز دارالانشاء میرزا هادی خان قزلباش بود. به این ترتیب تنوع اقوام کشور را در اداره کشور در زمان احمدشاه ابدالی می‌بینیم".

شیوه حکومت داری و رفتار سلاطین پشتون

آیا شیوة حکومت‌داری پشتون‌ها از شیوه‌های متداول زمان در کشورهای همسایه متفاوت بود؟ دولت‌های پشتون با سایر اقوام و ملل زیر قیمومیت خود چه کردند؟

بیایید شواهد حکومت‌داری سلاطین پشتون را مرور کنیم:

- با لشکر کشی شاه محمود هوتکی پسر میرویس‌خان به ایران و اشغال اصفهان در سال 1722م که شاه حسین صفوی تاج و تخت ایران را به او واگذار می‌کند امپراطوری دوصد ساله صفوی سقوط می‌کند. شاه محمود هوتکی بر خلاف رسم سلاطین فاتح در فارس از کشتن شاه حسین صفوی و خانواده اش اباء ورزیده آن‌ها را تحت نظارت نگه می‌دارد.
- شاه محمود هوتکی برای کسب دوستی با فامیل شاهی صفوی با دختر و خواهر شاه حسین صفوی ازدواج کرد و.
- بعد از فتح دهلي احمد شاه دراني از سرزمین هند ماليات مي‌گرفت، اما با حاكم هند روابط حسنه برقرار نمود و دختر خاندان شاهي كوركاني (گوهرنساء) را براي پسرش تيمور شاه به زني گرفت. دولت‌های دراني با خانواده شاهي مغولی روابط نسبتاً دوستانه داشت تا این‌که با ورود نيروهاي انگليس به هند خانواده شاهي مغولی هند به كلي منقرض شدند.
- احمد شاه به ارزش سیاسی ازدواج‌های خانوادگی با قبایل دیگر آگاه بود، از این رهگذر بر علاوه عقد دختر سلطان کورگانی با تیمورشاه، دختر شاهرخ میرزا نواسه نادرشاه افشار را نیز برای فرزندش تیمورشاه عقد کرد و بدینگونه بر استحکام موقف خاندانیش افزود.
- احمد شاه شاهرخ نواسة نادر را به حکومت خراسان می‌گمارد.
- جورج فورستر انگلیسی که در زمان تیمورشاه از بنگال به لندن از طریق کشمیر، پشاور، کابل، قندهار، هرات، مشهد و روسیه سفر می‌کند بعد از ارزیابی شرایط و اوضاع و احوال خراسان تحت حاکمیت دولت افغان در کتاب سفرنامة خود می‌نویسد که دولت افغان با مردم شیعة فارسی خراسان رفتار بسیار مناسب می‌نمایند و این مردم را در امور اجتماعی، مذهبی و فرهنگی خود کاملاً آزاد گذاشته اند در حالی‌که شیعیان افغان‌های سنی مذهب را حتی "مسلمان" هم قبول نداشتند٠(جورج فورستر، چاپ لندن 1798م، جلد دوم ص 148).
- در اين زمان بر آسياي مركزي خانواده جنيدي در بخارا حکم مي‌راندند. این حاکمیت تقریباً از ابتداي قرن 17 ميلادي آغاز شده بود و تا زمان تيمور شاه فرزند احمد شاه دوام پیدا کرد. شمال افغانستان مورد حملات لشكريان جنيدي قرار داشت تا اينكه در سال دوم پادشاهي احمد شاه (1749م) "شاه وليخان و زير" به شمال كشور فرستاده شد و دولت جنيدي تعهد كرد كه به سرزمين افغانستان حمله نكند و در مقابل دولت افغانستان تعهد نمود از آنان حمایت كند. در سال 1767م طي موافقتنامة درياي آمو به عنوان سرحد افغانستان و امارت بخارا به رسميت شناخته شد.

این شیوة حکومتداری احمدشاه ابدالی بی تآثیر از شیوه های دولتهای تاریخی پشتونها در هندوستان نمیتواند باشد. پشتون‌ها قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال تجربه حکومت داری در هندوستان داشتند. از خلجی‌ها و لودیها تا شیرشاه سوری در هندوستان حکومت کردند و حکومت آن‌ها از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. تا امروز مردم هندوستان از زمامداری آنها با احترم یاد میکنند. قبل از آن هم این پشتون‌ها بودند که به عنوان نظامیان غوری‌ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند.

دولت‌های پشتون هند از قندهار تا بنگال راه تجارتی را امتداد داند و در فرسنگ‌های مناسب سرای‌های پیشوازی ایجاد کردند. پشتون‌ها زبان فارسی دری را زبان رسمی اداری خویش انتخاب کردند. حالا اگر پشتون‌ها تعصب قومی در مقابل تاجیک‌ها می‌داشتند چگونه زبان زبان آن‌ها را زبان دومی خود قبول کردند؟ آن‌ها در شگوفائی این زبان در هند سهم بزرگ گرفتند که به پیروی از پشتون‌ها متعاقباً مغول‌های بابری زبان فارسی دری را همچنان زبان رسمی خود ادامه دادند. علاوه بر آن بعد از تأسیس دولت مستقل افغان، پشتون‌ها زبان فارسی دری را همچنان زبان رسمی خود ادامه دادند. سلاطین افغان مانند احمد شاه، تیمورشاه و شاهشجاع به زبان دری شعر می‌گفتند. شاه شجاع یک دیوان به زبان دری دارد. در مساجد دهات مناطق پشتون‌نشین افغانستان با چشم‌دید نویسنده تا سال‌های ۱۹۶۰م کتاب‌های بوستان و گلستان سعدی به اطفال تدریس می‌شد و اشعار حافظ حفظ می‌گردید. پشتون‌ها سیستم‌های اداری، نظامی و مالیاتی دولت‌های مغولی هند و دولت فارس را در کشور جدیدالتأسیس خود اقتباس کردند.

پشتون‌ها سیستم بهتر مالیاتی را در هند ایجاد کردند. سلطة آخرین سلطان پشتون شیرشاه سوری توسط همایون پسر بابر پادشاه مغولی هند به حمایت صفوی‌های فارس ساقط شد.

شیوه حکومت داری و رفتار سلاطین ممالک همسایه

در مجموع شیوه های حکومتداری پشتون‌ها نه تنها از سلاطین سایر ملل هم‌عصر خود بدتر نبود بلکه در موارد بسیاری بهتر و عادلانه تر هم بود. این موضوع با یک مرور مختصر به شیوه های حکومتداری سلاطین و سلسله‌های کشورهای همسایه روشنتر می‌گردد. مثال‌های آتی نمونه هاییست از شیوه‌های حکومتداری در ممالک همسایه:

- شاه اسماعیل موسس سلسلة صفویه در سال ۹۱۶ ه.ق (۸۸۹ شمسی) با لشکر بسیار به خراسان تاخت و شیبانی‌خان اوزبیک کشته شد جسدش را نزد شاه اسماعیل بردند دستور داد سرش را از تن جدا کردند و پوست سرش را پر از کاه کرده برای سلطان بایزید دوم عثمانی فرستادند و استخوان سرش را طلا گرفتند و از آن برای شاه اسمعیل جام ساختند (دانشنامة آریانا، شیبک خان اوزبیک)؛
- شاه اسمعیل دستور داد درباریان گوشتهای جسد شیبانی خان ازبیک را بخورند؛
- شاه عباس کبیر چشمان پسرانش را کور کرد؛
- شاه عباس کبیردستور داد شاهزادگان را به چرس و بنگ معتاد کنند و در میان زنان پرورش دهند تا کسی برای پادشاهی او خطر ایجاد نکند. سلاطین صفوی از این سیاست زاده شدند؛
- شاه عباس صفوی برای ایجاد مانع بر سر راه اوزبیکان چندین هزار خانوار کرد را از آذربایجان غربی و کردستان به خراسان کوچاند (هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳)؛
- شاه عباس در گذار زندگی یکی از فرزندانش را کشت و دو تن دیگر را کور کرد.

- تنها یک اتفاق تاریخی بود که باعث شد خود عباس از دچار شدن به سرنوشت عموها و دیگر خویشانش که حداقل نه تن از آنان توسط عموی تاجدارش اسماعیل دوم کشته یا کور شده بودند، نجات یابد؛
- نادر قلی بیگ افشار بعد از این که موفق می‌شود افغان‌ها را از ایران بیرون کند شاه طهماسب را دستگیر می‌کند و خودش مدعی حکومت می‌شود. پسر او را که طفلی بود به عنوان جانشین او تعیین می‌کند و چون نمی تواند چیزی را اداره کند خودش امورات را بر عهده می گیرد؛
- نادر قلی بیگ افشار در سال 1148 در دشت مغان اعلام سلطنت کرد و انقراض صفویه را در شورایی اعلام کرد. البته برخی اعضاء در این شورا بودند که مخالفت کردند که نادر آن ها را کشت؛
- نه سال بعد نادر افشار به هندوستان حمله کرده دهلی را تاراج و مردم مردم دهلی را قتل عام می‌کند (1739م)؛
- نادر شاه افشار گرچه در اوایل محبوب بود اما در اواخر زمامداری خود بسیار خشن شده بود که حتی دستور کور کردن فرزند خود رضاقلی میرزا را صادر کرد؛
- نادر تا سال 1160 قمری زنده است و قدرت را در دست دارد و عمده حکومتش به درگیری با عثمانی و شورش های داخلی گذشت، آن قدر شورش اتفاق افتاد که دیوانه شد؛
- بعد از به قتل رسیدن نادر شاه افشار يك برادرش خود را شاه خراسان خواند و ديگري او را كور كرد و سپس مردم هر دو را از میان برداشتند؛
- شاهان ایران بسیار بی‌رحم بودند و هر چه که میزان قدرت آن‌ها بیشتر بود این بی‌رحمی بیشتر می‌شد، در نتیجه پس از هر شاه قدرتمند شاهان ضعیف ظاهر می‌شدند؛
- در خراسان علیقلی‌خان افشار (برادرزاده نادر) بسیاری از اولاده و خانواده نادر را قتل‌عام کرد و خود را "عادلشاه" نامید و شروع به حکومت کرد؛
- علی‌قلی‌خان افشار که مردی خونریز و عیاش بود، محمدحسن خان قاجار را شکست داده، پسرش آقامحمد خان را مقطوع‌النسل کرد؛
- علیقلی‌خان افشار سرانجام توسط برادر خود ابراهیم خان، کور و سپس کشته شد؛
- نوه نادر به نام شاهرخ میرزا که توسط احمد شاه ابدالی به ولایت مشهد رسیده بود توسط نزدیکان خود یکسال بعد مخلوع و کور شد اما دوباره به قدرت رسید، شاهرخ نابینا چهل و هشت سال سلطنت کرد اما فقط بر خراسان؛
- بعد از نادر مناطق مختلف ايران از هم جدا شده بودند تا اينكه "كريم خان زند" يكي از قوماندان‌هاي با تدبير نادر در سال 1757 م به اين پراكندگي خاتمه داده و به نام "وكي الرعيا" يا قدرت را به دست گرفته، حكومت مركزي زنديه به وجود آورد؛
- پس از مرگ کریم خان زند، آقامحمدخان قاجار به قدرت رسید و به خراسان حمله کرد. نادر میرزا فرزند شاهرخ، پدر پیر و نابینا را در دست آقامحمدخان رها کرد و به افغانستان گریخت. آقامحمدخان شاهرخ را با شکنجه کشت؛
- نادر میرزا فرزند شاهرخ در زمان فتحعلی شاه ادعای سلطنت کرد که دستگیر و کور شد، زبانش را بریدند و او را کشتند؛
- در ترکیهٔ عثمانی رفتار سلاطین از این هم بدتر بود. سلاطین عثمانی بعد از به قدرت رسیدن تمام برادران خود را، حتی کودکان شیر خواره را، در حرمسرا می‌کشتند تا رقیبی برایشان موجود نباشد؛
- از آنجاییکه سلاطین عثمانی در حرمسراهای خود ده ها زن شرعی و غیر شرعی می‌داشتند تعداد برادرها بسیار زیاد می‌بود، این شاهزاده گان را با ریسمان‌های ابریشمی خفک می‌کردند؛

- در سال‌های اخیر امپراطوری عثمانی این رواج کشتن برادران کودک و نوجوانان به زندانی کردن عمری آن‌ها در "قفس‌های طلایی" در داخل حرمسرا مبدل گردید؛
- در هندوستان اورنگزیب برادر خود را کشت و پدر خود شاه جهان را زندانی کرد.

رفتار زمامداران غیر پشتون در افغانستان

بسیاری افغان هایی که در سال‌های ۱۹۹۲-۹۳م در کابل نبودند، یک تصویر روشن از وقایع جنگ‌های تنظیمی در افغانستان ندارند و به درستی علل، عاملین و نتایج و عواقب این جنگ‌های خانمانسوز را که در آن‌ها خون‌های هزاران هموطن ما ریخته شد و هزاران خانواده بیگناه کشور را آواره و دربدر ساخت نمی‌دانند. در اینجا سعی شده خلاصه واقعات فوق از دیدگاه کسانی‌که در متن حوادث بوده اند بیان گردد، بخصوص از زبان، یا به قلم، نویسندہ‌گان هزاره و یا سادات شیعه، دو قومی‌که که بزرگترین مصیبت‌ها نصیب آن‌ها شده است.

یک مرور اجمالی جنگ‌های تنظیمی بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی مطابق به 1992 میلادی که در همهٔ آن‌ها حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری یک جناح متخاصم را تشکیل می‌داده وقایع آتی از همه برجسته‌تر نمایان می‌گردند:

- به توپ بستن چنداول از سوی نظامیان شورای نظار در خزان ۱۳۷۱؛
- وقایع ۲۳ سنبله ۱۳۷۳یا یک خانه جنگی به تمام معنی در خانه شیعیان یا کودتای حزب وحدت؛
- فاجعه افشار که به تاریخ ۲۱ دلو ۱۳۷۱ شمسی (فبروری سال 1993م) بر مردم منطقه افشار کابل تحمیل شد، در واقع یکی از وحشتناک ترین و خونین ترین فاجعه‌ها در تاریخ معاصر افغانستان می‌باشد. استاد (صباح) در مقالهٔ تحت عنوان “مستنداتی برسه و نیم دهه جنایت و آدمکشی در کشور” در مجلهٔ انترنتی "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013 می‌نویسد: "این تراژدی غمناک که توسط اشخاصی چون، احمد شاه مسعود رهبر شورای نظار، عبدالرب رسول سیاف رهبر گروه اتحاد اسلامی، محمد قسیم فهیم رییس استخبارات حکومت ربانی، داکتر عبدالله رییس دفتر وزارت دفاع ملی و فرمانده لوای راکت، یونس قانونی قوماندان عمومی گارنیزیون کابل و رییس عمومی سیاسی وزارت دفاع ملی، بسم الله محمدی مسوول و فرمانده میدان هوایی بگرام، سید حسین انوری، رییس شورای مرکزی حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، اکبری و سید مصفی کاظمی از تنظیم وحدت، برای نابودی بخشی از مردم افغانستان که هزاره بودند، طراحی و اجرا شد و اکنون به عنوان جنایتی مسلم و انکار ناپذیر در حافظه تاریخ افغانستان درج شده است (استاد صباح، "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013 www.esalat.org)." حزب وحدت عبدالعلی مزاری.
- او می‌نویسد: "ساعت یک بامداد ۱۱ فبروی و زمانی که ساکنان افشار در بستر خواب بودند، مؤسسهٔ علوم اجتماعی از سه طرف مورد حمله قرار گرفت؛ از غرب توسط نیروهای اتحاد اسلامی سیاف، از شمال و جنوب توسط نیروهای "دولتی" (به کمك خیانت کارانی در حزب که قبلاً خریداری شده بودند) منطقه را مورد هجوم قرار دادند. آنان تا ۲۴ ساعت بعد به قتل و کشتار، تجاوز و آتش زدن خانه‌ها پرداخته و دختران و پسران جوان را اسیر کردند. خبر این اعمال در همان زمان در کابل و در روزهای بعد در سطح دنیا پخش شد. در این جریان بر اساس براوردها حدود ۷۰۰ نفر به قتل رسیده و یا ناپدید شدند. یك سال بعد که حزب وحدت این ناحیه را بازپس گرفت، چندین گور دسته جمعی کشف کرد که در آن‌ها ۵۸ جسد یافت شد. این قتل عام توسط کشورهای همسایه و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر محکوم گردید؛ اما عاملان آن هیچ

وقت محاکمه و یا دست گیر نشدند. اگرچه شخص ربانی قتل عام را به عنوان یکی از اشتباهات حکومتش محکوم کرد، حادثه به گردن سربازانش انداخته شد؛ که چنین سربازانی در هیچ کجا مسوول چنین جنایات جنگی شناخته نمی‌شوند. آن‌روز، افشار به یک منطقه ارواح شباحت داشت و تمام ساکنان آن پس از قتل عام از آنجا گریختند. اما خاطرات تلخ آن در مغزها و قلب‌های مردم به یادگار باقی مانده و به تشدید اختلافات قومی – مذهبی دامن زده است." او ادامه می‌دهد: "در افشار برعلاوه کشتار دسته جمعی، به زنان و کودکان نیز تجاوز شد. جنایتکاران در افشار، با خون اطفال شش ماه روی دیوار یادگاری نوشتند و گهواره‌های آنان را تیر باران کردند، بر زنان و دختران تجاوز نموده، بخاطر به دست آوردن یک حقله انگشتر، ناخن و برای گوشواره، گوش‌های زنان را بریدند. اما متأسفانه امروز همین جنایت کاران جنگی در پست‌های بلند دولتی ایفای وظیفه می‌کنند (استاد صباح، "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013)".

- سید محمد علی جاوید یکی از متهمین فاجعه افشار در جریده انترنتی "جمهوری خراسان" تاریخی ۲ دلو ۱۳۹۴ می‌نویسد: "در چنداول در خزان ۱۳۷۱ احتمالاً به تعداد مردم افشار به خاك و خون غلطیدند و در فاجعة ۲۳ سنبله، چند هزار تن کشته شدند. در مزارشریف در ماه اسد ۱۳۷۷ ه ش هزاران نفر هزاره توسط طالبان به قتل رسیدند و در فاجعة یکاولنگ در زمستان ۱۳۷۹ چند صد نفر غیر نظامی و بی‌گناه به دست طالبان به رگبار بسته شده، به خون خویش غلطیدند و در جنگ‌های غرب کابل و غیره ده‌ها هزار نفر کشته شدند".
- سید محمد علی جاوید می‌نویسد که "در اوایل خزان سال ۱۳۷۱ که سید منصور نادری به کابل آمد، تعدادی از نظامیان فرقة هشتاد که در کابل مستقر بودند، به استقبال سید منصور، مسلح به فرودگاه کابل رفتند. هرچند میدان هوایی در کنترول نیروهای جنرال دوستم بود، اما در اطراف میدان قوای مسعود استقرار داشتند. آنان نیروهای سید منصور را نگذاشتند مسلحانه وارد میدان شوند و در نتیجة جدال لفظی، میان آن‌ها بر خورد نظامی پیش آمد و به زودی این جنگ تا حوالی تایمنی و کارتة پروان گسترش یافت. متأسفانه هر دو طرف غیر نظامیان را دستگیر می‌کردند. افراد مسعود هرکسی که قیافة هزارگی داشت به ظن این‌که از هزاره‌های اسماعیلی و طرفدار فرقة ۸۰ است بازداشت و زندانی می‌نمودند و نیروهای فرقة ۸۰ هم هرکس شباهتی با تاجیك داشت به حبس می‌انداخت. در نتیجه تعدادی از هزاره‌های حزب وحدت و حرکت اسلامی توسط نیروهای مسعود به حبس رفتند (محمد علی جاوید، جمهوری خراسان، ۲ دلو ۱۳۹۴).

دولت و سیستم قومی و قبیلوی پشتون‌ها

آیا سیستم قومی و قبیلوی پشتون‌ها ناشی از عقب ماندەگی اجتماعی و فرهنگی آن‌هاست و یا برعکس این سیستم قومی و قبیلوی مبانی تشکل اجتماعی، آن‌ها بوده مبانی قدرت سیاسی آن‌ها را تشکیل می‌دهد؟

همه روزه در مطبوعات و رسانه‌های تصویری و رادویی و انترنتی به اصطلاحات حکومت قبیله، فاشیزم قبیلوی، افراد قبیله، برداشت‌های قبیلوی، قوم انتحار و انفجار در اشاره به قوم پشتون، دولتمردان پشتون، پشتون‌ها در مجموع بر می‌خوریم. مدعیان این برداشت‌های قوم‌پرستانه عمدتاً کسانی اند که از لحاظ سیاسی در اطراف شورای نظار و حزب جمعیت اسلامی حلقه زده اند و یا حامیان سیاسی آن‌ها مانند حزب وحدت محمد محقق می‌باشند. در عین زمان، اکثر نوشته‌ها و تبصره ها در مورد تاریخ، ساختار و روش دولت‌های گذشته افغان در سال‌های اخیر توسط محققین هزاره مقیم ایران، یا درس خواندەگان هزاره در ایران منتشر شده اند. بر علاوه از علایق و همبستگی های مذهبی شیعه که هزاره‌های ما را با ایرانی‌ها نزدیک میسازد، با توجه به عدم

دسترسی به زبان انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی، تمام مأخذ این نویسنده‌گان آثاری است که یا توسط دانشمندان ایرانی نوشته شده و یا توسط آن‌ها بصورت انتخابی ترجمه شده اند. از این جاست که خواننده به آسانی می‌تواند تاثیرات شوونیستی ناسیونالیزم ایرانی ضد عرب، ضد افغان و ضد ترک را در نوشته‌های آن‌ها مشاهده کند بخصوص بر ضد افغان‌ها و کشور افغانستان، که ایرانی‌ها آن را کتله جدا شده از پیکر ایران بزرگ می‌دانند.

اینکه جامعهٔ هزاره افغانستان روز بروز محققین، سیاست‌مداران، تکنیشن‌ها، صنعتگران، ورزشکاران، هنرمندان بیشتری را به جامعه تقدیم می‌کند جای خوشی و قابل تقدیر است که سبب سربلندی کشور افغانستان در دنیا می‌گردند، اما متأسفانه از جانب دیگر در نوشته‌ها، تبصره‌ها و موضعگیری‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از این محققین، سیاسیون و نویسنده‌گان یک خصومت آشکاری در مقابل دولت‌های گذشتهٔ افغانستان به مشاهده می‌رسد. از نوشته ها و موضعگیری‌های این نویسنده‌گان و فعالین سیاسی بر می‌آید که می‌کوشند برای خود یک محیط فرهنگی تازه‌ای ایجاد کنند.

از این دیدگاه و از این هویت جعلی خراسانی و آریایی است که این نویسنده‌گان برای تحقییر دولت‌های افغان از دولت قبیله و قبیلوی به تکرار یادآوری می‌کنند و افسوس خراسان بزرگ را می‌خورند. داکتر صاحب‌نظر مرادی در مقالهٔ تحت عنوان از "احمد شاه ابدالی تا عبدالرحمن خان" در جریده انترنتی خراسان زمین، چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش. می‌نویسد: "مرگ نادر افشار خراسانی در سال1747م منجر به بروز تحولات تازه سیاسی و قبض و بسط جغرافیایی در قلمرو ایران و خراسان بزرگ و به دنبال آن در هند و ماورالنهر گردید و... احمدخان ابدالی ثم درانی رئیس قبیله غلجی... حکومت افغان‌ها متشکل از چند قبیله پشتون را در قندهار اساس گذاشت. از آن به بعد حاکمیت سیاسی خراسان در محوریت قندهار در قبضه قبایلی چند مثل بارکزایی‌ها، سدوزایی‌ها و محمدزایی‌ها با مناسبات ناسازگاری قبایل افغان در برابر هم قرار گرفت؛ که روند شکل‌گیری و توسعه نظام قبیله‌ای آن‌ها را به تصاحب کشوری که بعدها به اسم افغانستان مسمی شد، مساعد نمود... احمد شاه ابدالی با فراخواندن کنسرواسیونی متشکل از اقوام و قبایل پشتون اساس‌گذار حکومت قبیله‌ای بر بخشی از خراسان بزرگ گردید [صاحب‌نظر مرادی، جریده انترنتی خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش]".

در مثال بالا نویسنده اصطلاحات قوم، اقوام، قبیله و قبایل را در حالهٔ مفاهیم تحقیرآمیز بیان نشده "عقب افتاده"، "بی‌فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" و غیره به کار می‌گیرد. این درست همان مفاهیمی است که استعمارگران انگلیسی در تفسیر و بیان جوامع سنتی آسیایی و افریقایی از آن‌ها استفاده می‌کردند. این در حالی است که برای پشتون‌ها، همانند اعراب، تعلق داشتن به یک قوم و قبیله نشان افتخار، داشتن یک مقام بالای اجتماعی، وابستگی به یک نظام اجتماعی قانونمند، مسوولیت در مقابل یک نظم اجتماعی، اطاعت از یک نظم اجتماعی و غیره است که افراد خارج از این تعلقات را از این نعمت‌ها محروم می‌دانند. این نظم اجتماعی در جامعهٔ پشتون را اصول "پشتونوالی" یا کود مدنی جامعهٔ پشتون‌ها تنظیم می‌کند که خارج از محدودهٔ احکام "شریعت اسلامی" در جامعه عمل می‌کند. اولیور روی جامعه‌شناس فرانسوی می‌نویسد: "این امر ناشی از تفسیر جداگانهٔ و متفاوت از احکام شریعت نبوده بلکه دو سیستم مثبته اند که در مقابل هم واقع شده، هرکدام برداشت جداگانه از یک نظم اجتماعی را انعکاس می‌دهند [اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، متن انگلیسی، چاپ دوم، یونیورستی کمبرج، 1990م ص36]".

نویسنده‌گان هزاره و تاجیک با به کار بردن اصطلاحات دولت قبیله، دولت قبیلوی به مفهوم تحقیر آمیز آن‌ها در معرفی دولت‌های افغان، فراموش می‌کنند که تمام دولت‌های قرون نزدهم و ماقبل مانند بابری‌ها، تیموری‌ها، صفوی‌ها، افشاری‌ها، زندی‌ها، قاجاری‌ها و امثال‌هم، در تمام کشورهای

همسایه طوری‌که از نام‌های آن‌ها پیداست، دولت‌های متکی بر مناسبات قومی و قبیلوی بوده اند. حتی اکثر سلاطین کشورهای شمال اروپا باهم روابط فامیلی و قومی داشتند. نزدیک به یکصد سال بعد از احمد شاه ابدالی دولت‌های اروپایی در قبضـهٔ یک فامیل بود که اعقاب ملکه ویکتوریای انگلستان (1832-1901م) و کریستیان نهم پادشاه دنمارک (1818-1906م)؛ خانواده‌های سلطنتی انگلستان، بلجیم، دنمارک، لوکزامبورگ، ناروی، سویدن و هسپانیه را حتی امروز در قرن بیست و یکم تشکیل می‌دهند.

اکثر این نویسنده‌گان شرایط موجود در سرزمینی را که امروز کشور افغانستان می‌شناسیم در زمان ایجاد آن کاملاً نادیده گرفته این حقیقت را کتمان می‌کنند که احمد خان ابدالی بنای حکومت را در سرزمینی گذاشت که طی بیشتر از دو قرن قبل از آن فاقد هر گونه حکومت و حاکمیت خودی و باجگاه بیگانگان بود. حتی سرزمین خراسان که این نویسنده‌گان سنگ وفاداری به آن را به سینه می‌زنند، در زیرسم اسپ‌های سلاطین غیر خراسانی؛ مغول‌ها، تیموری‌ها، صفوی‌ها و اوزبیک‌ها قرار داشت و مناسبات مستبدانه قبیلوی فیودالی مشخصـهٔ تمام این دولت‌ها بود و بخصوص در ایران با تعصب افراط‌آمیز مذهبی شیعه در زمان صفوی‌ها مدغم گردیده بود. نادرقلی افشار که اخیراً او را نویسنده‌گان هزارهٔ ما به عوض ایرانی "خراسانی" خطاب می‌کنند، در حقیقت آخرین زمامداری بود که از خراسان برخواسته بود، در قوم ترکمن بود که اجداد او از جاهای دیگری به خراسان کوچیده بودند. این شخص آنقدر خشن بود و بر اطرافیان خود ظلم روا داشت که حتی پسر خود را کور کرد تا اینکه محمد خان قاجار یکی از نزدیکترین رجال او سرش را از تنش جدا کرد و بعدها کریم خان زند میت بی‌سرش را از گور بیرون کرده به دور انداخت.

منتقدین هزاره و تاجیک دولت‌های افغان اوایل قرن هژدهم تا شروع قرن بیستم را با معیارهای قرن بیست و یکم ارزیابی کرده فراموش می‌کنند که در آن زمان داشتن اسم معین، حدود اربعهٔ معین و فرهنگ معین مشخصـهٔ ایجاد دولت‌ها نبودند. از اصطلاح حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی در آن زمان خبری نبود. در چنین شرایطی بود که احمدخان ابدالی دولت افغان را تأسیس و آن را به یک امپراطوری بزرگی مبدل می‌کند که از نیشاپور تا کشمیر و سند وسعت داشت. مبرهن است که اساسات دولت افغان را نظام اجتماعی قبیلوی پشتون که بر مبانی پشتونولی، یا کود مدنی جوامع پشتون‌ها، استوار بود موازی به احکام شریعت اسلامی تشکیل می‌داد. مگر می‌توان انتظار داشت که در سال 1747م احمد شاه ابدالی یک قانون اساسی جفرسونی تدوین می‌کرد یا اصول دموکراتیک حاصله از انقلاب کبیر فرانسه را که بیش از سی سال بعد معرفی گردید در سرزمین‌های تحت قیمومیت خود تطبیق می‌کرد؟ در شرایط آن زمان "پشتونولی" یا کود مدنی قبایل پشتون یک نظم اجتماعی منحصر به فرد زمان خود را به جامعه عرضه می‌کرد که در کنار احکام شریعت اسلامی، برای اداره امور دولت به مراتب دموکراتیک‌تر از شرایط حاکم بر کشورهای همسایه بود که بر اساس اراده مطلقانه حکام زمان و شریعت اسلامی اداره می‌شدند.

داکتر صاحبنظر مرادی از اولیور روی، افغانستان‌شناس فرانسوی، در مورد مشخصات جامعه قبیله‌ای افغان‌ها بطور ذیل نقل قول می‌کند: "یکی از مسایل جالبی که در استخدام و گماریدن سران عشایر و قبایل پشتون در زعامت‌های محلی آن‌ها به کار گرفته می‌شد، با راه‌اندازی "جرگه" ها به حیث سنت قبیلوی افغان‌ها بوده است. کسانی که از دور با واقعیت این جرگه‌ها آشنایی ندارند، از فحوای تبلیغات دولت‌ها چنین می‌پندارند که شاید لویه جرگه‌ها با پیروی از اصل دموکراتیک مشارکت مردم در انتخاب زعامت دولتی شان که در دنیای معاصر امروز معمول گردیده است، می‌باشد. در حالی که برعکس، این جمع آمدها که "جرگه عالی" نام گرفته اند، در واقع یک سنت عقب افتاده محلی قبایل در نمایش به خاطر جلب حمایت سران قبیله‌ها از فیصله‌های پادشاهان و

نوعی سازش باج‌گیرانه بین سران (مشران قبایل) اقوام پشتون است، که در طول سال‌ها و سده‌های متمادی به صورت عنعنه قبیله‌ای و محلی از انتصاب ارباب قریه یا خان قوم به کار گرفته می‌شد (خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه. ش).

من مطمین نیستم که اولیور روی "جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها"را آنطوری‌که صاحبنظر مرادی می‌نویسد "یک سنت عقب افتاده محلی قبایل پشتون‌ها نوشته باشد. کتاب "Afghanistan: Islam et modernité politique" اولیور روی به زبان فرانسوی نوشته شده و با وجود کوشش فراوان متن انگلیسی آن را به دست آورده نتوانستم. شک من در اصالت این نقل قول برای آن است که اولیور روی در کتاب اصلی و معروف خود راجع به افغانستان (اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، کمبریج، چاپ دوم 1990) کود مدنی پشتون‌ها یا "پشتونولی را "دموکراتیک" خوانده (ص 36) می‌نویسد: "در زون‌های قومی یک سیستم مثبته که شامل کود مدنی پشتونولی و سیستم جرگه‌ها اند موجود می‌باشد. پشتونولی از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهٔ حقوق مدنی را تشکیل می‌دهد. کود مدنی قبایلی در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون، پشتونولی و شریعت حتی مخالف همدیگر اند". اولیور روی می‌نویسد: "در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل می‌دهد، اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آن را بگیرد (ص 35). نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون‌نشین به‌وجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی می‌باشد که اشکال افراطی آن را در دهات هزاره‌نشین هزاره‌جات مشاهده می‌کنیم.

صاحب‌نظر مرادی می‌نویسد: "احمدخان فرزند زمان خان رئیس قبیله ابدالی هم برای کسب رضائیت و جاری نمودن اقتدار سیاسی خود در برابر رقبایش در سال1747در قندهار از شیوه تدویر این نوع جرگه‌ها استفاده نمود و به فیصله آن صبغه قانونی و ملی بخشید.... احمد خان با توجه به مناسبات جامعه قبیله‌ای وضع مقرراتی را روی‌دست گرفت و... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی بر می‌آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است [صاحبنظر مرادی، خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰]".

مرادی می‌افزاید: "در هر حال پادشاه متعلق به قبیله خاصی است (تا سال 1818 از طایفه سدوزایی و تا سال 1878 از طایفه بارکزایی و بعداً محمد زایی) با برقراری پیوندهای زناشویی میان قبیله‌ای است، که تعیین کننده حلقه مراقبت‌ها و زدوبندهایی که پای قبایل غیر درانی را به بازی قدرت می‌کشاند و این امر عموماً به واسطه مادران مدعی سلطنت برای پسران شان تحقق می‌یابد. پست‌های میان خانواده‌ها و قبایل درانی تقسیم شده اند، انتخاب چه از طریق توافق (جرگه بزرگ) و چه با کشیدن اسلحه به روی هم‌دیگر، انجام می‌شود. این جنگ‌ها غالباً جنبه سمبولیک دارند و نظر به این که همه مدعیان (قدرت) درانی هستند، تصمیم‌گیری توسط قبایل پشتون غیر درانی انجام می‌شود [همانجا]".

شکی نیست که جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها سنت‌های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچ‌کسی هم ادعا ندارد که این سازمان‌های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند، اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیم‌گیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال 2004م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی

از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت‌های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند.

از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها موجود است. طوریکه قبلاً گفته شد، فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه‌های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون‌نشین در پاکستان می‌باشند. اکثر این افراد در کمپ‌های مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزش‌های ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آن را در تخریب مجسمه‌های بودایی بامیان می‌توانیم ببینیم. مجسمه‌های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولت‌های عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبول‌های ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالی‌که طالبان بنابر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آن‌ها لذت بردند. با آن‌هم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون‌نشین اداره و اجرا می‌گردید، نداشتند.

تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها

آنانی که جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون می‌دانند از تضاد نهفته درونی میان ارزش‌های کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی‌خبر اند. یک محقق هزاره به نام صاحبنظر مرادی در مورد مقررات وضع شده توسط احمد شاه ابدالی نوشته بود که: "احمد خان ...برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی بر می‌آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمد شاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" به قول اولیور روی، که از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعة حقوق مدنی را تشکیل می‌دهد، در ذات خود غیر مذهبی بوده و درسطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند.

اولیور روی می‌نویسد: "در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل می‌دهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آن‌را بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون‌نشین به‌وجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی می‌باشد که اشکال افراطی آن را در دهات هزاره‌نشین هزاره‌جات مشاهده می‌کنیم.

موجودیت پشتونوالی خود از فرهنگ غنی مردم پشتون حکایت می‌کند. در جوامع سنتی پشتون‌ها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون‌نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد که مظاهر آن را همه روزه در بوسیدن دست‌های محمد محقق توسط هواداران هزارة او در صفحات تلویزیون‌ها مشاهده می‌کنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره‌جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه‌های قومی دعوت نمی‌شوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتون‌ها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم‌گیرینده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها موجود است. در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله

در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون‌نشین اداره و اجرا می‌گردید، نداشتند.

گذشته از حوادث بالا، تاریخ نزدیک به سه صد سال دولت‌های افغان از همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام کشور حکایت می‌کند. در این هیچ جایی شکی نیست که سلاطین افغان از جمله امیر عبدالرحمن خان و سلاطین قبل و بعد خانواده او افراد مستبدی بودند. این استبداد بالای تمام مخالفین بالذات و بالقوه صرف نظر از قوم و نصب اجرا می‌گردید. بسیاری بزرگان قوم پشتون از خانه و ماوای خود به سایر نقاط کشور تبعید شدند. حتی در زمان نادر خان و برادران او اشخاصی مانند ملک قیس از مردم خوگیانی ننگرهار در تبعید در سایر نقاط کشور بسر می‌بردند، ملک خان وزیر مالیه بیشتر عمر خود را در زندان سپری کرد.

دولت‌ها مستبد بوده اند، اما این استبداد بالای همه اقوام و مذاهب صورت گرفته است. مناطق پشتون‌نشین کشور در طول زمامداری به اصطلاح سلاطین پشتون از لحاظ اقتصادی و جتماعی و زیربناهای مواصلاتی و مخابراتی و انرژی به مقایسهٔ مناطق غیر پشتون‌نشین کشور نه تنها در وضع بهتری قرار ندارند بلکه در وضع برتری هم هستند.

بخش سوم: افغانستان معاصر تا ختم نظام سلطنتی

شروع تاریخ معاصر افغانستان

آغاز تاریخ معاصر کشور ما ایجاد یک کشور مستقل با حاکمیت دولتی جدید و هویت مستقل ملی است که امروز در جهان به نام افغانستان یاد می‌گردد. یکی از وسایل و عواقب هجوم فرهنگی ایران در افغانستان ایجاد ناباوری‌ها و قیام در برابر سمبول‌های ملی کشور افغانستان بخصوص درمیان اقلیت‌های قومی و یا هم مذهب ایران است تا این کشور هویت مستقل ملی خود را از دست دهد. هجوم بر این سمبول‌ها با حمله بر مصطلحات ملی علمی و اداری آغاز شده و روزبه‌روز به سمبول‌های کلان ملی مانند مؤسسین دولت افغانستان، تاریخ ایجاد کشور افغانستان، شاهان و امیران افغانستان، زبان دری، ملیت افغان، قانون اساسی و بالاخره اسم افغانستان و تمامیت ارضی آن گسترش یافته است. این هجوم فرهنگی بخصوص از طریق چهره‌هاییکه در ایران تحصیل نموده اند و با استفاده وسیع از دستگاه‌های خبری، ادبی، مذهبی رسانه‌یی مانند روزنامه‌ها، مجله‌ها، تلویزیون‌ها و رادیوها که به پول و سرمایه‌گذاری مستقیم و غیر مستقیم ایران ایجاد شده و فعالیت دارند، اجرأ می‌گردد. در این نوشته اسم افغانستان را که ایران‌پرستان شناخته شده داخلی تحمیل اسم اقلیت بر اکثریت می‌پندارند به بررسی می‌گیریم.

ایجاد یک کشور با حاکمیت دولتی جدید که امروز در جهان به نام افغانستان یاد می‌گردد با قیام میرویس‌خان هوتکی بر ضد صفوی‌های فارس در سال 1709 م در قندهار پایه‌گذاری شده و بعد از اخلال مختصر اشغال توسط نادرشاه افشار، دوباره با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی 1747م، که بعداً به درانی معروف شد، تحکیم یافته تا امروز بلاوقفه اول در مرکزیت قندهار و متعاقباً در مرکزیت کابل با حدود جغرافیایی مختلف ادامه داشته است. هویت مشخصه این دولت جدید را ماهیت استقلال سیاسی در مقابل دو قدرت منطقوی آن وقت که عبارت بودند از دولت مغولی هند و دولت صفوی فارس، اسلام حنفی و فرهنگ افغانی (افغانیت و اسلامیت) تشکیل می‌دهد که از زمان میرویس‌خان هوتکی تا رییس جمهور اشرف غنی تا امروز تغییر نیافته است. افغانیت نه تنها شامل کود مدنی پشتونوالی است بلکه فرهنگ خراسانی را هم در بر می‌گیرد. در طول این ۳۰۹ سال تغییر حدود جغرافیایی، تغییر پادشاهان به امیران و برعکس و تغییر رژیم‌ها در هویت مشخصهٔ این کشور و دولت جدید تغییری وارد نکرده است.

"افغانستان، پیش از قرن 18، دو دوره را پشت سر گذاشته است: دورهٔ پیش از اسلام، یعنی عصر هخامنشی، یونان و باختري، کوشانی، یفتلی و ساسانی؛ و دورهٔ بعد از اسلام، یعنی عصر خلفاي راشدین، امویان، عباسیان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و غیره ... .

این دوره‌ها، در حقیقت تاریخ مشترك منطقه بوده و خارج از بحث ما است. آنچه مورد توجه این بحث است، دورهٔ پس از قرن 18 و ظهور افغانستان نوین است (سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، چاپ انتشارات سینا، ۱۳۸۹، ص ۱۹۹)."

نویسنده‌گان ایرانی طرد سلطهٔ بیگانه‌گان، ایجاد دولت متمرکز، قدرتمند و مستقل در سراسر کشور، بخشیدن یک هویت نوین شیعه و استمرار این نظم را برای مملکت شان از عوامل شمرده شده که دولت صفویان را "شروع ایران معاصر" دانسته اند که تا امروز با سلسله‌های افشاریان، زندیان و

قاجاریان، بالاخره پهلوی و جمهوری اسلامی ادامه یافته است.

هرگاه ما این تعریف از دوران معاصر یک دولت را در مورد افغانستان تطبیق کنیم، افغانستان معاصر با ایجاد دولت هوتکی‌ها توسط میرویس‌خان آغاز می‌گردد. این دولت با ختم سلطهٔ صفوی‌ها در غرب و سلطهٔ امپراطوری مغولی هند در شرق کشور حکومت خود را بالای تمام سرزمین‌های فعلی افغانستان ایجاد نموده و با ایجاد یک دولت متمرکز، قدرتمند و مستقل با هویت نوین به سرعت به امپراطوری ابدالی، امپراطوری افغان و مملکت افغانستان مبدل شد.

این دولت با آن که در طول سه صد سال تا امروز درگیر جنگ‌های تدافعی متعددی با سه قدرت جهانی و منطقوی هند برطانوی، روسیهٔ تزاری و ایران قاجاری برای دفاع از استقلال خود قرار داشته و سرحدات آن کوچک و کوچکتر شده، هنوز هم ادامه دارد.

هرگاه هویت دولت صفوی را مذهب شیعه و تأکید بر ناسیونالیزم ایرانی شکل می‌دهد و سبب ایجاد ملت ایران گردید، هویت دولت‌های افغان، هوتکی، ابدالی و اعقاب آن‌ها را اسلام سنی حنفی و تکیه بر ناسیونالیزم افغانی شکل می‌دهد که سبب ایجاد ملت افغانستان شده است که هر فرد هر قوم متشکله آن از نظر قانون و دولت "افغان" نامیده می‌شود.

مؤرخین افغان بلا استثنی از فیض محمد کاتب هزاره، احمد علی کهزاد، عبدالحی حبیبی، میر غلام محمد غبار تا صدیق فرهنگ همه ریشه‌های تاریخ معاصر افغانستان را به عنوان:

- یک کشور جداگانه؛
- یک دولت مستقل و واحد؛ و
- یک هویت مستقل ملی افغانی.

که تا امروز پا برجاست از قیام میرویس‌خان هوتک در سال 1709م در قندهار، ابدالی‌های هرات در سال 1717م و متعاقب آن با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی در سال 1747م در قندهار مربوط دانسته اند. هوتکی‌های قندهار حتی قادر شدند امپراطوری صفوی را در سال 1722م ساقط کنند و تمام کشور فارس را شامل قلمرو خود نمایند.

وقتی میرویس‌خان هوتک با قیام خود بر ضد سلطهٔ صفوی‌ها، سه صد و هشت سال قبل از امروز، در اوایل قرن هژدهم میلادی (1709م)، شالوده یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین نهاد، سرزمینی را که امروز به نام افغانستان می‌شناسیم اسم مشخصی نداشت و شامل بخش‌هایی از خراسان، ترکستان، بدخشان، کابلستان، افغانستان، سیستان، غرجستان، زابلستان و قندهار و بلوچستان می‌گردید.

این سرزمین‌ها از زمان تیموری‌های هرات به بعد برای نزدیک به دو قرن از شرق تا غزنی، کابل توسط امپراطوری مغولی هند از دهلی اداره می‌شد و از غرب تا هرات، بادغیس و قندهار توسط امپراطوری صفوی فارس اداره می‌شد. شهر قندهار بارها میان این دو قدرت منطقوی دست بدست میگشت.

در آن سرزمین بیش از شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، پشه‌ای، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ، قزلباش، بیات و غیره زندگی می‌کردند.

حقیقت تاریخی آن است که دولت هوتکی‌ها بعد از صفاریان زرنج و غوری‌ها اولین دولت بومی است که از خود مردم این سرزمین برخواسته و به قدرت رسیده اند و قادر شدند دولت مقتدر صفوی فارس را منهدم و ضم قلمروهای تحت حاکمیت خود سازند.

این دولت بطور تصادفی ایجاد نگردید بلکه با مبارزه شدید و طولانی مردم این سرزمین برضد ظلم و سیاست‌های شیعه‌سازی اجباری استیلاگران صفوی با طرد سلطهٔ آن‌ها ایجاد شد. در این مورد مبصر ایرانی بهرام مشیری در برنامهٔ تلویزیونی خود می‌گوید: "به گرگین دستور داده بودند تا از ظلم و ستم بالای این مردم کمی نکند و از همین جهت این مردم به جان رسیدند و قیام کردند."

دولت هوتکی‌ها یا اولین دولت مستقل بومی در این سرزمین بیست سال بعد توسط نادرقلی افشار سرنگون شد، اما بعد از کشته شدن نادر افشار توسط درباریان خودش، دوباره به همت احمد شاه ابدالی و سایر افسران و بزرگان افغان احیا گردیده و تحکیم یافت.

در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ میر غلام محمد غبار می‌خوانیم که (صفحه 354):

"همین که نادرشاه خراساني کشته شد و اختلال در اردوي بزرگ او پدید آمد، قشون افغاني که مرکب از چهارهزار غلجائي و دوازده هزار ابدالي و اوزبیک بود، به صوابدید قوماندان عمومي نور محمد غلجایي و احمد خان ابدالي به طرف قندهارحرکت کردند.

در قندهار که مرکزبین‌الاقوامي افغانستان بود، نورمحمد خان به خان هاي غلجائي و اوزبیک و ابدالي و هزاره و بلوچ و تاجيك پیشنهاد کرد که جرگه‌یي تشکیل و پادشاهي انتخاب شود."

احمد شاه ابدالی توسط یک جرگه بعد از مباحثه هشت روزه به حیث پادشاه انتخاب شد.

در مراسم تاج‌گذاری او سران اقوام پشتون، تاجیک، هزاره و قزلباش حضور داشتند (مراجعه شود به کتاب الفنستون، گزارش سلطنت کابل، جلد دوم).

سرور دانش می‌نویسد: "به این ترتیب براي اولین بار دولتی به نام افغانستان، در جغرافیاي سیاسی منطقه ظهور کرد و دولت سدوزایی به قیادت احمد شاه تشکیل شد. احمد شاه در جون 1773 بعد از 25 سال سلطنت، در سن 50 سالگی، بدرود حیات گفت (سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، جاپ ۱۳۸۹، ص ۲۰۰)".

بازهم در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ میر غلام محمد غبار می‌خوانیم که (صفحه 361):

" احمد شاه در اوایل سال 1749به استقامت غرب حرکت کرد و به هرات رسید. حاکم نادري امیرخان عرب با بهبودخان مروي برخلاف تمایل مردم تسلیم نشده و قلعه‌بندي اختیار کردند. در حالیکه خان بزرگ دیگر (درویش علي خان هزاره) به طرفداري احمد شاه قیام کرد. همین که حملات عسکري احمد شاه آغاز شد، مردم شهر برج خاکستر را به قشون احمد شاه داده و به مدافعین هرات حمله نمودند. احمد شاه شهر را گرفته امیرخان را اعدام و حکومت را به درویش علي خان هزاره داد."

احمد شاه ابدالی اقوام این کشور را متحد نمود و به سرعت دولت مقتدر را که در تاریخ به نام امپراطوری ابدالی معروف است ایجاد کرد. در ادارهٔ دولت احمد شاه ابدالی بسیاری از اقوام کشور سهیم بودند. طوری‌که دیدیم در اردوی او هزاره‌ها، اوزبیک‌ها، غلجایی‌ها و ابدالی‌ها شامل بودند.

با آن که احمد شاه ابدالی/درانی از سران قبایل گوناگون در ادارهٔ دولت خود استفاده می‌کرد اما او بیشتر بر پایهٔ حمایت فیودال‌های قومی و لشکرهای قومی مانند لشکرهای ابدالی، غلجایی، هزاره، اوزبیک و غیره متکی بود. مرکزیت این دولت در قندهار هم آن را بیشتر جنبهٔ قومی داده بود. اعلیحضرت تیمورشاه تصمیم گرفت قدرت فیودال‌های محلی را در دولت کم کرده دولت خود را به یک دولت ملی مبدل نماید. از اینرو پایتخت را از قندهار به کابل منتقل کرد و به عوض یک اردوی قومی، یک اردوی تنخواه خوار ایجاد کرد. فیودال‌های محلی مجبور بودند برای ادامهٔ

قدرت خود در قندهار بمانند. در دولت تیمورشاه نفوذ بیات‌ها و قزلباش‌ها بیشتر شد و موجودیت مرکز در یک منطقهٔ غیر زبان پشتو سبب آن شد تا زبان دری به زبان تفاهم اقوام و زبان اداری دولت و فرهنگ ملی مبدل گردد.

بنابر آن شالودهٔ یک دولت ملی در این زمان در افغانستان گذاشته می‌شود و سهم اقوام مختلف در ادارهٔ دولت افغانستان ازدیاد می‌یابد.

آیا هرگز کسی به نام شاه یا امیر خراسان مستقلانه حکومت کرده است؟

ساسانی‌ها بخش‌های غرب سرزمین‌های افغانستان امروزی را در جمله ولایت خراسان خود قلمداد کردند. با فتح این مناطق توسط اعراب مسلمان در سال‌های بعد از 651 میلادی و استقرار محل حکومت خود در مرو که مرکز خراسان بود ولایت خراسان قلمروهای فتوحات شرقی خود را تشکیل کردند. در زمان خلافت عباسی خراسان شامل تمام مناطق افغانستان امروزی نمی‌گردید. به نقل از زین‌الاخبار گردیزی که در عهد مسعود غزنوی نوشته شده، اسم ولایات و حکام آن‌ها (پسران هارون الرشید) در عهد هارون‌الرشید عبارت بودند از: ۱– محمد الامین: عراق (ایران و عراق امروزی) یمن و حجاز و برخی از شام ۲- عبدالله مامون: خراسان و ماورالنهر و هند و سند و نیمروز و کابل و زابلستان،۳-موتمن: برخی شام، مغرب، آذربایجان، روم و زنج و حبش.

طوری‌که می‌بینیم ماورالنهر، نیمروز، کابل و زابلستان (از قندهار تا کابل) قلمروهای خارج از ولایت خراسان عرب‌ها بودند.

حقیقت آن است که قبل از احمد شاه بابا، نادر افشار این مناطق را از تصرف شاه اشرف هوتکی خارج کرده به امپراطوری هوتکی پایان داد و به عنوان شاه ایران حکومت کرد نه شاه خراسان.

قبل از هوتکی‌ها هم شاهان صفوی به عنوان شاهان ایران (فارس) حکومت می‌کردند نه شاهان خراسان. قبل از صفوی‌ها نیز شابک خان اوزبیک و تیموریان از سمرقند و هرات حکومت کردند و اسم واحدی برای قلمروهای وسیع خود نداشتند که از ماواالنهر تا دریای سند و تا فارس و ترکیه عثمانی را در بر می‌گرفت.

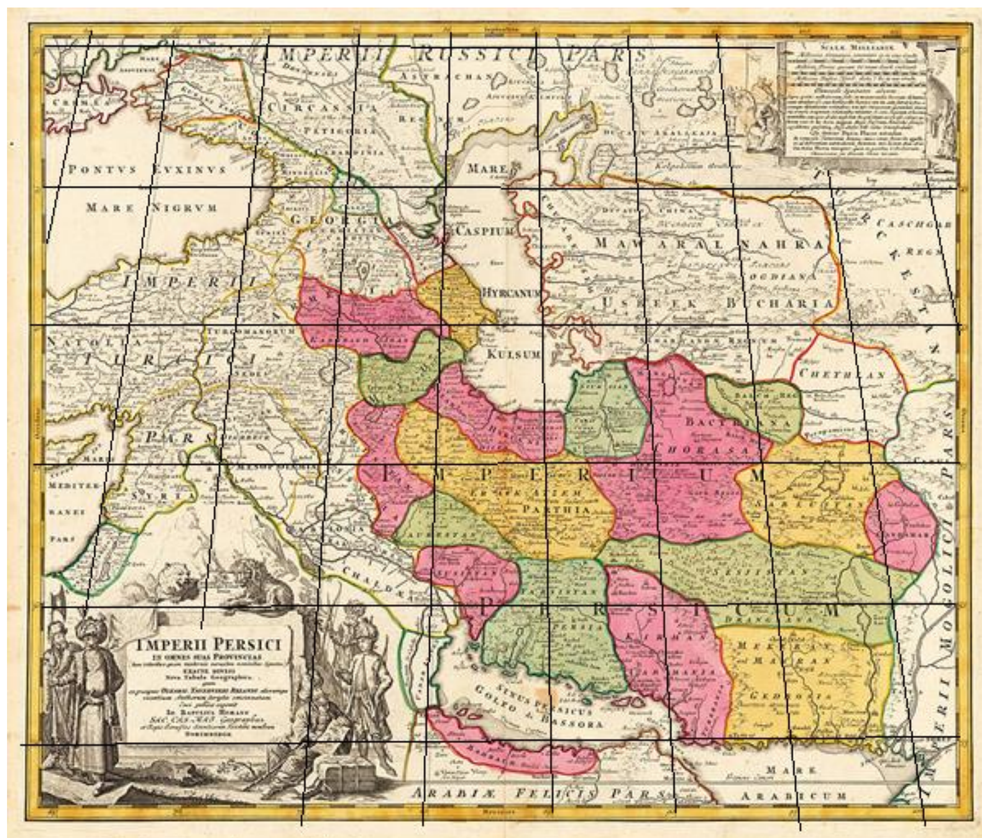
خراسان شامل مناطق مرو، هرات، بادغیس و نیشاپوریکی از ولایات متبوعهٔ تیموریان را و سلسله های مغولی، خوارزمی، سلجوقی، غزنوی، سامانی، صفاری و طاهری ماقبل آن‌ها را تشکیل می‌داد. طوری‌که می‌بینیم در تاریخ کدام کشور مستقل به نام خراسان و کدام شاه مستقل خراسان هرگز وجود نداشته است. خراسان یک منطقه وسیع جغرافیایی است که نواحی مرو (ترکمنستان)، نیشاپور (ایران) و هرات (افغانستان) را در بر می‌گیرد. جالب این است که در تشکیلات ملکی صفوی‌ها هیچ ولایتی به نام خراسان موجود نبود. در هیچ کتابی مربوط به عصر صفوی به قندهار و هرات به نام خراسان اشاره نشده است.

احمد شاه ابدالی همانطور که شاه خراسان بود شاه کابل و قندهار هم بود. در زمان احمد شاه ابدالی خراسان یکی از ولایات شامل قلمروهای او بود که شاهرخ نواسه نادر افشار از طرف احمد شاه ابدالی به حیث بگلربیگی خراسان مقرر شده بود. حدود آن شامل ولایات خراسان موجوده ایران بود و هرات را شامل نمیگردید. هرات ولایت دیگر قلمروهای دولت درانی بود که درویش علی خان هزاره از طرف احمد شاه ابدالی به حیث اولین بگلربیگی (والی) مقرر شده بود.

بسیاری‌ها حوزهٔ جغرافیایی خراسان را با حوزهٔ تمدن فرهنگ خراسانی اشتباه می‌کنند. حوزه تمدن فرهنگ خراسانی به مراتب وسیع‌تر بوده از ماورالنهر تا دهلی، سند و عراق را تحت تأثیر قرار

داده است. این امر در اولین مرحلـه ناشـی از پیدایش و تکامـل زبـان دری و ادبیـات وابسـته بـه آن (سبک خراسانی) در خراسان و گسترش آن به غرب به ایران امروزی و تکامل آن به عنوان زبـان فارسی و همچنان گسترش بعدی این ادبیات به آسیای صغیر (ترکیه عثمانی) و نیمقارهٔ هند میباشد.

حدود خراسان در زمان صفویها در نقشهٔ آتی که در زمان صفویها توسط جغرافیـه دانهـای اروپـائی ترسیم شده بخوبی مشخص گردیده است:



تعمیم اسم افغانستان

این اشتباه و همچنان مغرضانه است که به دنبال کدام فرمان رسمی از جانب میرویسخـان یـا احمـد شاه ابدالی بگردیم که اسم افغانستان را رسماً بالای قلمروهـای سـلطنت خـود گذاشـته باشـند. طبیعـی است که دولتها به اسم قومی که بیشترین نفوس را دارد و قوم حاکم اسـت نامیـده میشـود. درسـت است که قلمرو سلاطین ابدالی در اول افغانستان نامیده نمیشد، امـا ایـن اسـم بصـورت طبیعـی بـه تدریج بالای سرزمینهای تحت قیومیت شـان بـه رسـمیت شـناخته شـد و در اسـناد رسـمی مـنعکس گردید. فراموش نکنیم کـه ایـن ماهیـت اسـتقلال سیاسـی، اسـلام حنفـی و فرهنـگ افغـانی اسـت کـه مشخصه تداوم دولتهای افغانستان از زمان میرویسخان هوتک تا امروز میباشـد نـه اسم کشـور. بسیاری کشورها اسم پرنفوسترین قوم (و یا دین) خود را بالای خـود گذاشـته انـد ماننـد هندوسـتان، تاجیکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان، قزاقستان، عربستان، ترکیه، جرمنی، فرانسه، روسیه و غیـره

و سایر اقوام ساکن این کشورها کدام مشکلی با این نامگذاری طبیعی ندارند.

طوری‌که قبلاً نوشتیم سه صد و نه سال قبل، در اوایل قرن هژدهم میلادی، وقتی میرویس‌خان هوتک با قیام خود بر ضد سلطهٔ صفوی‌ها شالوده یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین نهاد، و به تعقیب او در سال ۱۷۴۷م احمدشاه ابدالی یک دولت مستقل در این سرزمین ایجاد کرد، سرزمینی را که امروز به نام افغانستان می‌شناسیم اسم مشخصی نداشت بلکه متشکل از حوزه های مختلف جغرافیایی بود. نام افغانستان فقط از اواسط قرن هیجدهم میلادی یعنی از هنگامی که وحدت سیاسی کشور در یک دولت مستقل با هویت افغانی میسر گشت به واسطه کثرت نفوس قوم پشتون به مرور زمان به تمام کشور اطلاق شد و سرانجام در قرن نوزدهم میلادی شهرت یافت. اگرچه اصطلاح افغانستان، به عنوان نام رسمی این کشور بار اول در سال 1782 میلادی در کتاب سفرنامهٔ جورج فورستر، در مورد قلمرو دولت درانی به کار رفته، اما کلمهٔ افغانستان، به مثابهٔ جا و مکان قبایل افغان (پشتون‌ها)، نخستین‌بار در تاریخنامهٔ هرات، تألیف سیف هروی در اوایل سدهٔ چهاردهم میلادی، ذکر شده است.

کرونولوجی مختصر اشاره به اسم کشور، ملت و دولت افغانستان

1) در سال ۱۷۸۲م در زمان سلطنت تیمورشاه جورج فورستر حین عبور از افغانستان از کشور و ملت افغانستان نام می‌برد (جورج فورستر، مسافرت از بنگال به انگلستان از طریق شمال هندوستان، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹م).
2) در سال ۱۷۸۹م حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در مکتوب رسمی از کشور افغانستان نام می‌برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
3) در سال ۱۷۸۹م وفادار خان وزیر اعظم شاه زمان در مکتوب رسمی به پاسخ وزیر اعظم قاجار از کشور افغانستان نام می‌برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
4) میرزا اسدالله خان غالب شاعر شهیر هندوستان و همچنان تاریخنگار دربار مغولیه که در اواخر قرن هژده تقریباً ۲۵ سال بعد از وفات احمد شاه بابا کبیر تولد شده، در یکی از نامه‌های خود به زبان اردو (که به نام «خطوط غالب» شهرت دارند) شرح کلمه "خان" را بیان می‌کند و می‌نگارد که: "خان" به صورت عام به مردمان افغانستان اطلاق می‌شود.
5) در سال ۱۸۸۰م در معاهده دولت قاجار با انگلیس‌ها از دولت افغانستان نام می‌برد (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نزدهم).
6) در سال ۱۸۰۹م الفنستون از کشور افغانستان نام می‌برد (مونتستوارت الفنستون، گزارش سلطنت کابل و قلمروهای تابعهٔ آن در فارس، کشمیر و تاتاری، چاپ لندن ۱۸۴۲م).
7) در سال ۱۸۳۷م شاه قاجاری در هنگام عزیمت بعد از شکست محاصره هرات در منشور خود از افغانستان نام می‌گیرد (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نزدهم).
8) در سال ۱۸۳۸م وایسرای هند بریطانوی قبل از شروع جنگ اول افغان و انگلیس از کشور و دولت افغانستان نام می‌برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).

مداخلات استعماری انگلیس در افغانستان

مداخلات استعماری انگلیسها در امور افغانستان از سال 1796م در زمان سلطنت زمانشاه نواسهٔ احمدشاه بابا آغاز گردیده و برای 123 سال بعدی تا سال 1919م ادامه می یابد. در طول این مدت سیاست انگلیسها در برابر افغانستان سه مرحلهٔ آتی را در بر داشت:

1. تضعیف، گسست و زوال امپراطوری ابدالی از داخل و با کمک رقبای منطقوی آن (1798-1837م)؛

2. اقدام مستقیم در مستعمره ساختن افغانستان (1838-1842، و 1878-1880م)و

3. تبدیل افغانستان به یک کشور حایل تحت الحمایه (1881-1919م).

مرحله اول- (1798-1837م)؛

بر خورد اول افغانها با استعمارگران انگلیسی با آنکه بصورت غیر مستقیم صورت گرفت اما برای ملت افغانستان مرگبار بود.

در سال 1798م مردم هندوستان و مهاراجه های آن از گسترش استعمار انگلستان توسط کمپنی هند شرقی در بنگال، مدراس، میسور و بمبئ به تشویش بوده از زمانشاه پادشاه افغانستان دعوت میکنند تا برای راندن انگلیسها از هندوستان به هند لشکرکشی کند. مهارجه های هندوستان حاظر شدند روزانه یک لک روپیه مصارف اردوی زمانشاه را بپردازند. زمانشاه با قوای بزرگی به هند لشکر کشی میکند.

انگلیسها دست و پاچه شده به فکر چاره می افتند و آنها مهد علیخان بهادر جنگ را با اعتبارات زیاد به دربار فتح علیشاه قاجار به ایران اعزام میکنند و از شاه قاجاری میخواهند تا بالای افغانستان لشکر کشی کند. در این زمان شاه قاجار از حکومت درانی بالای مشهد و خراسان ایران نیز ناراضی بود و در صدد بهانه میگشت. مهدعلی خان خودش مینویسد که او از شاه خواست تا شاهزاده شاه محمود برادر زمانشاه و پسر او کامران را کمک کند تا جانشین زمانشاه گردد. قوای زمانشاه در نزدیکی های دهلی رسیده بود که خبر لشکر کشی ایرانیها به قندهار به او میرسد. او ناگذیر به قندهار بر میگردد که در آنجا گرفتار و از دوچشم نا بینا شده شاه محمود به عوض او به تخت مینشیند.

بدین سان با توطئهء انگلیسها و کمک ایرانیها برادر کشیها و جنگهای خانگی میان شاهزاده گان و بزرگان قومی سدوزاییها، بارکزاییها در افغانستان آغاز و دامن زده میشود و برای چهل سال تا جنگ اول افغان و انگلیس در سال 1838م در زمان پادشاهی امیر دوست محمد خان ادامه میابد.

استعمار گران انگلیسی بعد از چهل سال دسیسه، و اتحادهای نامقدس با همسایگان منجمله رنجیت سنگ در شرق، دولت قاجاری فارس در غرب، و تحریک شاهزاده گان برضد یکدیگرموفق به تضعیف دولت مقتدر ابدالی میگردند. رنجیت سنگ در طول 16سال از 1818م تا 1834م به کمک انگلیسها کشمیر، ملتان، سند را تصرف کرده در سال 1820م از دریای سند عبور میکند مناطق پشتون نشین دیره غازی خان، را تصرف میکنند تا اینکه در سال 1834م پشاور را اشغال میکنند.

در سال 1838م از امپراطوری ابدالی چهار قدرت محلی باقیمانده بود: کابل، امیر دوست محمد خان، قندهار سردار کهندل خان، هرات شهزاده کامران میزا (پسر شاه محمود) و ترکستان افغانی که از دریای آمو تا کوههای هندوکش بود بدست حکام محلی افتاده بود. به اینصورت در سال 1839م شرایط برای اشغال افغانستان توسط انگلیسها کاملاً فراهم بود.

مرحلۀ دوم – 1838-1842، و 1878-1880م

انگیسها دوبار کوشیدند افغانستان را مانند هندوستان به یک مستعمرۀ تمام عیار مبدل نمایند.

بار اول انگلیسها به بهانهء پیشگیری از روسها، در ماه مارچ سال 1839م جنگ اول افغان و انگلیس را برای اشغال و مستعمره ساختن بالای افغانستان تحمیل میکنند.

نتیجه نهایی آن شد که در نتیجه مقاومت مردم افغانستان انگلیس ها در سال 1842م مجبور به عقب نشینی بسوی جلال آباد میشوند که در منطقهء گندمک از طرف افغانها طرف حمله قرار گرفته همه به استثنی محدودی زندانی کشته میشوند و تنها شخصی بنام داکتر برایدن خودرا به جلال اباد رسانیده خبر نابودی قوای انگلیسی را به قوای انگلیسی مستقر در آنجا میرساند.

افغانها اختلافات قومی و زبانی خودرا یکطرف گذاشته و برای اخراج انگلیسها از پایتخت خود متحد شدند.

در کابل شاه شجاع کشته میشود و انگلیسها ناگذیر امیردوست محمد خان را از اسارت ازاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد.

امیردوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز میکند و ترکستان افغانی را در سالهای1850م تا 1855 دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت، متعاقباً در سال 1861م بالای هرات لشکر کشیده بعد ازده ماه محاصره شهر را تسلیم میشود و به اینصورت اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان بار دیگر تآمین میشود.

بار دوم انگلیسها مطابق استراتژی استعماری فوروارد پالیسی خود خواستند بزور سفیر خودرا در کابل مستقر کنند. بیاد بیاوریم که در سپتمبر سال 1878م امیر شیرعلی خان، به پیروی از امیر دوست محمد خان (1843م)، بازهم از قبولی سفیر انگلستان بدربار کابل اجتناب میکند. با وجود آن لارد لایتن وایسرای هند برطانوی بدون موافقهء امیر به اعزام سفیر خود به کابل اقدام میکند. مآمورین سرحدی افغان در شرق درهء خیبر از ورود نیول چمبرلن Neville Bowles Chamberlain که، بعدها صدراعظم بریتانیای کبیر شد، به عنوان نمایندهء اعزامی دولت انگلستان به خاک افغانستان جلوگیری میکنند. در مقابل لارد لیتن وایسرای هند برطانوی میخواهد بزور سفیر خودرا در کابل نصب کرده افغانستان را به یک مستعمرهء تمام عیارمبدل نماید. برای این منظور قوای برطانوی از سه محاذ مشرقی، جنوبی و قندهار در سال 1878 بالای افغانستان حمله نموده و با آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس کابل را در محاصره میگیرند. امیر شیرعلی خان برای جلب حمایت روسها به بخارا میرود اما مآیوسانه به مزارشریف برگشته در همانجا وفات میکند وپسرش محمد یعقَوب خان در کابل جانشین او میگردد.

انگلیسها به خونخواهی نابودی کامل اردوی انگلستان در جنگ اول افغان و انگلیس که در سال 1842م درمنطقهء گندمک بین کابل و جلال آباد واقع شده بود، در همان محل خیمه زده و معاهدهء گندمک را در28 میٔ 1879 بالای امیرمحمد یعقوب خان تحمیل کردند.

معاهدهء گندمک دو شرط اساسی داشت:

۱ دولت افغانستان سفیر دولت هند برطانوی را که اروپایی نژاد خواهد بود در کابل قبول کند؛ و

۲ دولت افغانستان روابط خودرا با کشور های خارجی به مشوره سفیر انگلیسی اجرآ نماید و در بدل آن دولت هند برطانوی سالانه یک سبسدی به افغانستان میپردازد.

سر لویی کیوناری که معاهده گندمک را با امیر امضا کرده بود با حمایت قوای انگلیسی به حیث سفیر بریتانیا وارد کابل میشود. طئ دو ماه اقامت خود در کابل، کیوناری به وضاحت نشان داد که نقش او نه تنها مشوره دادن در امور خارجی بوده بلکه در عمل به مثابه زمامدار اصلی فعالیت خواهد کرد. به این ترتیب شرایط تبدیل کشور به یک مستعمره مستقیم بریتانیا فراهم شده بود.

اما مردم افغانستان خیالات دیگری داشته دست به قیام زدند و با تار و مار کردن قوای انگلیسی مقیم کابل و کشتن سر لوئی کیوناری، دو ماه بعد از آمدن او، پاسخ لازم را به بریتانیا دادند. خارجیها نمیتوانند بالای مردم افغانستان مستقیما حکومت کنند!

متعاقبا قوای انگلیسی وارد کابل شده به تنبیه مردم شهر میپردازند. امیرمحمد یعقوب خان از سلطنت دست شسته و انگلیسها اورا به هندوستان تبعید میکنند. اغتشاش و نا آرامی ادامه می یابد و در این گیرو دار سر کلاوه از دست انگلیسها گم میشود.

مردم شمالی و رهبرانی مانند میرمسجدی خان و برادرش میر درویش به جمع آوری قوا میپردازند و تحت زعامت میر بچه خان قوای انگلیسی را در شمالی مورد حمله قرار میدهند در حالیکه برادران جنوبی آنها به رهبری ملا مشک عالم از جنوب شهر کابل را طرف حمله قرار میدهند.

تا آنکه انگلیسها در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش به امارت عبدالرحمان خان برادر زاده امیر شیرعلی خان بالای تمام کشور موافقه نموده موصوف از بخارا بکابل آمده در جولای سال 1880م به حیث امیر زمام امور کشور را بدست میگیرد. به تعقیب آن انگلیسها در جنگ میوند شکست فاحش خورده از افغانستان خارج میگردند.

در مقایسه با شرایط هرج و مرج و اغتشاش در سرحدات شمال غرب هند برطانوی انگلیسها ناگذیر امارت امیر عبدالرحمان خان را ترجیح داده از تاکید به داشتن سفیر در کابل صرف نظر کرده اما نظارت بر امور خارجی افغانستان را به عهده میگیرند.

مرحلهٔ سوم – (1881-1919م).

سیاست انگلیسها در مقابل افغانستان که عبارت از ایجاد یک دولت حایل و تحت الحمایه است از این زمان آغاز میگردد. متاسفانه پیروزی افغانها در جنگ دوم افغان و انگلیس به پیروزی دپلوماتیک مبدل نگردید و به عوض آنکه امیر عبدالرحمان خان شرایط افغانستان را به انگلیسها دیکته نماید از انگلیسها خواست که آنها چه میخواهند. در نتیجه انگلیسها قادر شدند با وجود شکست در جنگ، افغانستان را به یک کشور حایل تحت حمایت خود مبدل نمایند که این حالت تا 8 آگست 1919 و امضای معاهده راولپندی ادامه یافت.

در این مرحله انگلیسها منجمله تعیین سرحدات کشوررا با توافق امیر عبدالرحمن خان به عهده میگیرند و در مقابل به پرداخت سبسدی سالانه برای ۳۹ سال آینده تا معاهده راولپندی ادامه میدهند.

بر همین اساس در زمان امیر عبدالرحمان خان و متعاقب او امیر حبیب اله خان انگلیسها در تعیین خطوط سرحدی افغانستان با همسایگان به حکمیت میپردازند اما در ادارهء امور داخلی کشور نقشی ندارند.

تبدیل افغانستان به قلمرو تحت الحمایه بریتانیا

امیر عبدالرحمن خان



امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان۱۸۸۰ –۱۹۰۱، سومین پسرامیر محمدافضل خان، نواسهٔ امیر دوست محمدخان، از دودمان بارکزایی که در سال ۱۸۴۰ متولد شد. وی در زمان زمامداری پدرش بحیث والی قطغن و بدخشان ایفای وظیفه می کرد. وی بر ضد کاکایش (عمویش) امیر شیرعلی خان برخاست و پس از شکست به بخارا فرار نمود. در سال ۱۸۶۶ به افغانستان بازگشت و شیر علی خان را شکست داده، پدرش محمد افضل خان را بر تخت سلطنت نشاند. پس از سه سال شیر علی خان بار دوم قدرت را بدست گرفت وی پا به فرار نهاد. پس از وفات شیر علی خان و استعفای پسرش محمد یعقوب خان از سلطنت در سال ۱۸۸۰ با لقب "ضیاءالمله والدین" (روشنی بخش ملت ودین) زمام امور کشور را در دست گرفت.

قسمیکه قبلاً گفته شد متاسفانه پیروزی افغانها در جنگ دوم افغان و انگلیس به پیروزی دپلوماتیک مبدل نگردید و به عوض آنکه امیر عبدالرحمان خان شرایط افغانستان را به انگلیسها دیکته نماید از انگلیسها خواست که آنها چه میخواهند. در نتیجه انگلیسها قادر شدند با وجود شکست در جنگ، افغانستان را به یک کشور حایل تحت حمایت خود مبدل نمایند که این حالت تا 8 آگست 1919 و امضای معاهده راولپندی ادامه یافت.

امیر عبدالرحمن خان که به امیر پنجه آهنین معروف است در دوران بیست سال سلطنت خود به تنظیم ادارهء دولت پرداخت، سیستم مالیات را اصلاح کرد، اردوی نظامی قوی و منظم ایجاد کرد، تقویت دولت مرکزی پرداخت و در زمان او کشور از لحاظ اداری به ولایات و حکومت های کلان تقسیم شد که نائیب الحکومه ها و حکمرانان از مرکز تعیین میشدند و به این ترتیب به استیلای ملوک الطوایفی در اطراف کشور پایان داده شد و رهبران قومی را که سرکشی کردند با زور مطیع ساخت، مناطق هزاره جات را که دعوی خودمختاری داشتند به زیر اداره دولت مرکزی آورد. پس از چندی بر ضد کافرستان که درآنزمان مسلمان نبودند، لشکر کشی نمود و آنها را جبرا به دین اسلام وادشت و مناطق آنها را "نورستان" نامید. در دوران سلطنت وی معاهده خط دیورند در سال 1893م با هند برطانوی عقد شد، روسهای تزاری پنجده را اشغال کردند و خطوط سرحدات افغانستان با روسها و ایران در زمان سلطنت او ترسیم و تعیین گردید. وی در سال 1901م در باغ بالای کابل درگذشت و در آن شهر دفن گردید.

عبدالرحمان با چتر مشروعیت الهی، عهده‌دار تاج و تخت کشوری گردید که سرحدات مشخصی نداشت، منازعات داخلی به شدت دوام داشت، مراکز و راه‌های تجارتی از طرف قبایل به طور دایم در تهدید بود. تمام سیستم نیم بند حکومتی توسط افراد ذی نفوذ، مذهبیون، فئودال‌ها و سران قبایل از بین رفته بود. به عبارتی اقتدار حکومت تنها در چند نقطه متمرکز بود و مرکز دیگر

توانایی کنترل را نداشت. روح حاکم بر سرزمین آنروز ملوک‌الطوایفی بود. مهم‌تر از همه اینکه جنگ بر سر تقسیم قدرت میان دربار به صورت متداوم حکومت را فلج کرده بود. امیر عبدالرحمان خان در بدل انصراف از آزادی خارجی خودرا از تشویش مداخلات انگلیس ها رهانید و به تثبیت موقعیت داخلی خویش پرداخت. همین همسویی‌ها باعث گردید که افغانستان شاهد گذار از بی ثباتی و هرج و مرج به ثبات نسبی باشد.

شیوه حکومتداری عبدالرحمان

بعد از شکست جنگ اول و دوم انگلیس ها به سیاست تفرقه انداز و حکومت کن در افغانستان رو آوردند که در این مرحله فئودالیسم را در افغانستان تقویت کردند. تقویت فئودال‌ها به دو رویه انجام یافت؛ یکی از طریق مخالفت با انگلیس و دیگری از راه موافقت با انگلیس. عده‌ای با جنگ انگلیس به نان و نوایی رسیدند و عده‌ای با موافقت در انعام گیری سبقت می‌جستند. علت تمایل انگلیس به این نوع سیاست استفاده ابزاری خوانین علیه هم دیگر بود تا با این نوع سیاست بتواند مرام‌های خویش را بر جامعه افغانی تحمیل نماید. با روی کار آمدن عبدالرحمان خان سیاست حکومت مرکزی و تمرکز قدرت دنبال شد و این سیاست با تضاد قدرت سران و خوانین محلی روبرو گردید که در صدد حفظ موقعیت خویش بودند.

امیر با اداره سازی مستحکم و متمرکز توانست اصلاحات اداری، قانونی و اجتماعی را صورت بندی کند. «امیر» برنامه فروش مقام‌های عمومی را متوقف کرد. کشور به چهار ولایت بزرگ ترکستان، هرات، قندهار و کابل و همچنین به هفت حکومت کلان (ولسوالی) تقسیم گردید و بدی سان افغانستان نوین در حقیقت ظهور نمود. در این زمینه امیر به توفیقاتی دست یافت که در نوع خود بی سابقه بود. عبدالرحمان شفافیت در تقسیم کار را با ایجاد ضابطه‌هایی مثل اساس‌القضات، نصایح‌الصبیان، شهاب‌الحساب و غیره را بنیان نهاد و توانست فقدان قانون در ادارات گذشته را جبران کند.

پایه‌های قدرت عبدالرحمان زور بود که با آن توانست حکومت استبدادی خویش را ادامه دهد. ابزار پایداری حکومت نیز اردو بود. عبدالرحمان توانست برای استحکام پایه های قدرت آهنینش یک اردوی قوی به وجود آورد که قبلاً اسلافش از آن محروم بود. قبل از امیر اردو شکل فئودالی و قبیلوی داشت که به نیروی انسانی سران قبایل، زمین داران و ملاها متکی بود که با فرمان خدمت می‌توانست مقداری نیروی مسلح آماده سازد. امیر عبدالرحمان با حفظ این شیوه به مدرن کردن اردو نیز پرداخت. او اردو را به سه شاخه تقسیم کرد: توپچی، سواره نظام و پیاده نظام. این اصل روش‌های قبلی اردو ملغی گردید و سیستم هشت نفری اجباری از هر قبیله را برای اردو منظم ساخت. بدین ترتیب امیر برای هر سرباز مقداری وجه نقد و لباس نیز تدارک دید.

عبدالرحمان برای حفظ سلطنت خود حدوداً (به گفته کتاب ظهور افغانستان نوین- گریگوریان وارتان) 50000 تا 60000 نیروی آماده به خدمت و انبارهای نظامی کافی در اختیار داشت. عبدالرحمان بعد از سرکوب قبایل و اقوام غلزائی که مطیع نبودند تلاش داشت اردویی یک میلیون نفری داشته باشد که به بهترین و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها مجهز باشد.

در بعد اقتصادی می‌توان بر افزایش مالیات مستقیم اشاره کرد که مردم پنجشیر، پکتیا و قبیله غلزایی را وادار به قیام کرد. مردم غلزایی که قبلاً هیچ وقت مالیات مستقیم به دولت نپرداخته بود، بلکه مالیات توسط خان‌ها حاصل می‌شد و متنفذین و ملاها نیز از مالیه معاف بودند. اما این

بار امیر مالیات مستقیم سه کوت در مورد زمین‌های کاریزی، زکات، مالیات ازدواج و مالیات میراث را وضع کرد و همین امر زمینه ساز قیام‌های گسترده گردید.

امیرشمشیرخودرا علیه ملاها که اوآنان را "رهبران دروغین دین، ودلیل آفت ملت های مسلمان درتمام کشورها" می خواند، بکارگرفت. امیر"آهنین" دوراه دربرابرآنان قرارداد، تسلیم یا ترک کشور: "یکی ازین دو، درتبعید بودن، یا کوچیدن به جهان دیگر". ملاهای که اطاعت امیرراپذیرفتند ومطابق هدایت او وعظ وتبلیغ می کردند، برایشان معاش مقرر نمود؛ مدارس دینی با مصارف دولتی تعیین کرد.

با تلاش های امیر عبدالرحمن خان پروسه "ملت سازی" براساس سرزمین مشترک ما افغانستان- دین مشترک ما اسلام، وزبان های ملی ما پشتو و فارسی (دری) تحکیم یافت. به قول بارفیلدازسال 1881 تا سال 1888عبدالرحمان خان بیشترین عملیات خودرامتوجه عناصر یاغی های پشتون، بخصوص غلزایی ها کرد. · بعد آن، عملیات خودرامتوجه غیرپشتون ها درمناطق شمال وغرب و مرکز کشورساخت. درکتاب تاج التواریخ فرهنگ سیاسی که دولت افغان ظاهرساخته ودرباره جامعه افغان، بسیارغنی وآگاهی دهنده است. درین آئینه اواستعاره "بناکردن یک خانه" رابکارگرفته به عقیده او "ضروربودکه خانه مذکورازوجودعقرب های مضروموذی که درآن جاگرفته اند، پاک سازی گردد...تمام آن صدها سردسته خورد وکوچک، غارتگران، دزدان وآدم کشان، آنانی که موجودیت شان موجب زحمت ورنجوری همیشگی افغانستان بود".

اولویت حکومتداری امیر بهم آوردن قطعات اراضی بامردم سرکش آن به منظور تاسیس یک دولت متمرکز ویک پارچه بود. طی دودهه حکومت چندین تهاجم رادرساحات مختلف کشوراززابل و قلات تا بدخشان تاهزاره جات ونورستان به خاطرختم ملوک الطوایفی و تحکیم حکومت مرکزی انجام داد.

دردوره او نظام های پراگندهء ملوک الطوایفی به دولت متمرکز فیودالی تغیر یافت، وامیرنشین های شمال کشور (بدخشان، قطغن وبلخ) ومردمان هزاره که تابعیت حکومت مرکزی افغانستان را قبول نداشتند، به اطاعت ازدولت اودرآورده شدند. ومردم کافرستان بالشکرکشی های متعدد بنام مسلمان سازی به تابعیت از حکومت مرکزی مجبور شدند ونام سرزمین شان از"کافرستان" به "نورستان" تبدیل گردید.

امیر عبدالرحمن خان تمامیت ارضی کشورش را از سه طریق استحکام بخشید: وی متعاقب احراز قدرت از طریق اسکان مجدد و اجباری، با تطبیق سزای شدید، حتی اعدام، توانست تمام نیرو های یاغی، متمرد و مرکز گریز را سرکوب نماید. امیرعبدالرحمن از طریق پالیسی ناقلین کمر نیرومند ترین مرکز اقوام پشتون را در هم شکستاند .غلجی ها یکی از رقبا و دشمنان سرسخت امیر بودند؛ امیر از طریق انتقال اجباری آنها از جنوب و صفحات مرکزی –جنوبی به شمال کوهپایه های هندوکش، که عمدتاً ساحات غیر پشتون نشین بود، توانست این دژ مقاوم را ضعیف سازد. سرانجام امیر توانست دژ های اتحاد قومی قدیم را در هم شکسته و جای آنرا به سیستم تازهٔ ولایتی بسپارد .والیان، دارای نیروی نظامی قوی ساحوی بودند که از مرکز اداره می شدند و درقسمت جمع آوری مالیات و کوبیدن یاغیان و معاندین دولت مرکزی سعی می کردند. امیر عبدالرحمن خان تمام والیان کشور را از طریق سیستم استخباراتی خیلی مستحکم و مؤثر از نزدیک زیر کنترول خود داشت. در زمان امیر عبدالرحمن خان بود که سیستم قدیمی حکومات محلی - قومی به فرسایش گرایید و درواقع از طریق همین سیستم بود که اقوام از مرز

های اداری قومی خود بیرون آمده و درتحت سیستم جدید ولایتی در محوطه دولت وارد عرصه داد وستد گردیدند.

مدرنیزه ساختن و انکشاف بنیاد های اقتصادی کشور علی الرغم یک افغانستان متلاشی و کوبیده شده، امیرعبدالرحمن خان دست به ایجاد یک نظام عسکری و نظم اداری مدرن کشور زد. امیر عبدالرحمن خان علی الرغم شخصیت اتوکراتیک خویش لویه جرگه را فراخواند که در آن شهزاده ها، شخصیت های ناب و متنفذ و روحانیون شرکت داشتند. مطابق به سطور زندگینامهٔ امیر عبدالرحمن خان، سه هدف عمده دردایر نمودن آن در نظر بود: سرکوبی اقوام یاغی، بسط و استحکام دولت مرکزی از طریق یک اردوی قابل روئیت و تقویت حکام و خانوادهٔ سلطنتی. امیر عبدالرحمن خان توجه خاصی به ابعاد انکشافی و تنکالوژی در کشور مبذول داشت. موصوف اطبأ، انجنیران (به خصوص معدن شناسان)، زمین شناسان و متخصصین مطابع خارجی را به کشور دعوت نمود. امیر ماشینری اروپایي را وارد کشور ساخت و دست به ایجاد فابریکه های کوچک صابون سازی، شمع سازی، تولیدات چرمی و اسلحه سازی زد. امیر به جلب تکنیشن ها و مشاورین صنعتی، ارتباطات، مواصلات و آبیاری به سیستم های اروپایي توجه خاص مبذول نمود.

از لحاظ تاریخی تنها دو حادثه قوم پشتونرا در مقابل سایر اقوام قرار داد. یکی از این حوادث حمله امیرعبدالرحمن خان به هزاره جات بود و حادثه دومی حمله امیرعبدالرحمن خان به کافرستان که امروز بنام نورستان یاد میگردد. باوجودیکه هردو عملیات در حقیقت در قطار سایر عملیات امیرعبدالرحمن خان در سایر نقاط کشور برای تحکیل سلطه دولت مرکزی و ایجاد یک اداره ملکی سرتاسری در کشور بود، بآنهم در این دو عملیات، بخصوص در حمله به هزاره جات نیروهای محلی قومی پشتون در مقابل مردم هزاره دست به جنایات بسیاری زدند و قوم هزاره صدمه های جبران ناپذیری خورد. این زیاده رویها تا جایی بود که بعد از به قدرت رسیدن امیر حبیب الله خان در نامهء عنوانی خانوده های هزاره رسماً از آنها معذرت خواسته از آنها دعوت کرد دوباره به حانه های شان برگردند.

در سالهای نزدیک حملات طالبان و کشتار مردم هزاره در یکاولنگ و بامیان و مزارشریف را میتوان ناشی از تعصب قومی آنها که با تعصب مذهبی ضد شیعه گره خورده دانست. همچنان آتش زدن باغها و مزارع مردم شمالی توسط طالبان از جنایات دیگری است که لکهء ننگ آن بر جبین طالبان برای ابد باقی خواهد ماند. در زمان امیر عبدالرحمان خان و متعاقب او امیر حبیب اله خان انگلیسها در تعیین خطوط سرحدی افغانستان با همسایگان به حکمیت میپردازند اما در ادارهء امور داخلی کشور نقشی ندارند.

اشغال پنجده توسط روسهای تزاری

وزرای خارجه انگلستان و روسیه تزاری به ترتیب (لورد گرینویل) (Lard Granville)و (پرنس گورچکوف)برای تثبیت سرحدات افغانستان و روسیه تعیین گردیده در سال 1873م مطابق با 1290هـ به موافقه رسیدند و مرزهای شمالی افغانستان با روسیه تزاری روی کاغذ تثبیت گردید. زمانیکه امیر عبدالرحمن خان در سال (1880م) مطابق (1297هـ) به اقتدار رسید در دوران حکمروایی او مرزهای افغانستان تعیین و تثبیت شد بدین ترتیب با انگلیس و روسیه تزاری مذاکره آغاز شد و موافقه به عمل آمد تا هیأت مشترک سه کشور فوق الذکر در مان نومبر سال (1884م) در سرخس حاضر شوند. مگرعساکر تزاری پیشروی خودرا در آسیای میانه ادامه دادند تا به نزدیک پنجده رسیدند واز پل خاتون که بالای دریای هریرود

موقعیت دارد به حیث یک پایگاه نظامی استفاده کردند. در سال (1885) پنجده و آقتیپه توسط عساکر روسی اشغال گردید . پس از این واقع برای بار دوم مذاکرات میان نماینده گان بریتانیا و روسیه تزاری در لندن آغاز شد و برای تثبیت مرزهای شمالی افغانستان چندین بار میان هیأت های کشورهای مذکور مذاکره صورت گرفت . تا بالآخره در سال (1887م) پروتوگول شش فقره یی به امضاء رسید که به اساس آن سرحدات شمال غربی که به نام خط ریجوی Ridge) (wayموسوم است توسط هیأت تزاری وانگلیس (کاپیتان کامروف و چارلس یت) برای مدت چهار سال به طول (560) کیلومتر از دره ذوالفقار تا خماب توسط خط کوتاهی ذریعه نصب پیلرها تثبیت و تعیین گردید.

معاهدۀ خط دیورند[6]

معاهده دیورند بتاریخ 12 نوامبر 1893م میان امیر عبدالرحمن خان و سر هنری مورتمر دیورند، وزیر خارجه دولت هند برطانوی در کابل به امضا رسید. در آن زمان مطابق به معاهده تحمیلی استعماری سال 1879م گندمک، افغانستان در اعمال امور سیاست خارجی خود وابسته به هند برطانوی بود. معاهده دریورند 7 ماده دارد و حوزه های نفوذ دو دولت را بالای اقوام قبایلی که در غرب دریای سند از چترال تا بلوچستان زندگی میکردند، تعیین میکند. با آنکه این مناطق در حقیقت قبلاً با تجاوزات رنجیت سنگ و انگلیسها از زیر ادارهء دولت افغانستان بیرون شده بودند اما در آنزمان این مناطق از لحاظ اداری شامل هند برطانوی نبودند.

معاهده 1921م کابل که بعد از حراز استقلال سیاسی میان دولت بریتانیا و افغانستان عقد شد معاهدهء دیورند را تآیید میکند اما این معاهده صرف برای سه سال مدار اعتبار بود و بعد از سه سال هرکدام جانبین میتوانند با یکسال اطلاع قبلی این معاهده را فسخ نمایند. افغانستان در لویه جرگهء 26 جولای سال 1949 این معاهده را یکجانبه فسخ کرد. این ادعا که افغانستان مطابق کنوانسیون جنیوا در مورد معاهدات بین المللی حق ملغی کردن یکطرفه معاهده سال 1921م کابل را ندارد نیز نادرست است زیرا کنوانسیون جنیوا در سال 1969م منعقد شد و به معاهدات بعد از آن تاریخ اعتبار دارد و به ماقبل خود رجعت نمیکند. بنابر آن افغانستان هرگز حق خودرا در باز گرفتن مناطق از دست رفته پشتون نشین غرب دریای سند از دست نداده است.

دوران عبدالرحمان در واقع دوران ثبات توأم با خشونت بود. انعقاد معاهده دیورند زمینه های تسلط داخلی را بدون تشویش از مداخات انگلیسها فراهم نمود. با از بین رفتن آزادی خارجی افغانستان زمینه ساز ثبات همه جانبه داخلی گردید. تأثیرات سیاست سرکوب، از بین رفتن نظم ملوک الطوایفی، کمرنگ شدن نظم فئودالی، رنگ باختن نقش روحانیت به دلیل ایجاد اساس-القضات (بدست گرفتن اوقاف) بود. امیر قوی پنجه توانست با متمرکز کردن قدرت، ساختن اداره مستحکم، اردوی پایدار نظم دولتی را در جامعه متکثر القوم افغانستان به یادگار بگذارد.

[6] معاهدۀ دیورند نظر به اهمیت آن در تاریخ افغانستان و اثرات آن بالای روابط افغانستان با پاکستان در فصل دوازدیم این کتاب به تفصیل مورد ارزیابی قرار گرفته است،

امیر حبیب الله خان



امیر حبیب‌الله خان (ملقب به سراج الملة و الدین)، پسرامیر عبدالرحمن‌خان .امیرافغانستان، در سال ۱۲۸۸ هـ.ق مطابق سوم جون 1872م در سمرقند متولد و در ۱۳۱۹ هـ.ق مطابق اکتوبر 1901م به جای پدر بر کرسی امارت نشست. حبیب‌الله در دوره پادشاهی‌اش با شورش‌هایی در مناطق پکتیا (۱۹۱۲–۱۳) و قندهار (۱۹۱۲) روبرو شد.

در ۱۹۱۸ توطئهٔ سوء قصد علیه امیر حبیب‌الله خان در شهر کابل صورت گرفت.مستوفی الممالک محمدحسن‌خان در پایان عهد امیر حبیب‌الله خان گزارش سرّی به شاه تقدیم و نقشهٔ سوء قصد علیه امیر حبیب‌الله خان را بیان کرده بود. به‌طوری‌که شهزاده امان‌الله خان و علیا حضرت مادر وی در آن دخیل بودند. امیر این گزارش را بی‌اهمیت تلقی کرد و سرانجام در شب 19 فبروری 1919م در هنگام شکار در کله‌گوش لغمان به قتل رسید. هرچندامان‌الله خان فرزند وی شخصی به اسم کلنل علیرضا خان را به جرم قتل حبیب‌الله خان محکوم و اعدام کرد اما بعضی مورخین شجاع الدوله خان فراشباشی و سردار نادر خان را از متهمان قتل وی می‌دانند. این دو شخص پس از ترور حبیب الله خان به ترتیب سمت های ریاست امنیت کابل و وزارت دفاع رسیدند.

امیر حبیب الله خان مدت ۱۸ سال در افغانستان حکمرانی کرد. او برخلاف پدرش نرم خو، حلیمتر و انسانی فرهیخته بوده و بقول میر محمد صدیق فرهنگ، «از نظر دانش شخصی امیر باسوادترین و با مطالعه ترین پادشاه سلسه محمدزایی از عصر امیر دوست محمد خان تا به امیر امان الله خان بود.»

از جمله کارهای قابل تذکر امیر حبیب الله خان عفو زندانیان و قربانیان استبداد امیر گذشته بود. چنانچه وی طی فرمانی «مقرر نمود تا کسانی که در دوره امیر ماضی به داخل یا خارج تبعید گردیده و یا از ترس متواری شده بودند، به وطنشان مراجعه نمایند و نه تنها کسی از بابت اتهامات گذشته مزاحم ایشان نشود بلکه ملک و جایداد شان هم اعاده گردد.

راجع به مردم هزاره که از همه بیشتر زجر و عقوبت کشیده بودند، فرمان جداگانه مورخ دوازدهم رمضان ۱۳۲۲ (۱۹۰۴میلادی) صدور یافت در آن تذکار رفته است: «ملک و زمین شما مردم که تا حال به مردمان مهاجر و ناقل داده می شد، حکم کردیم که بعد از این به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلا به افغان داده شده باشد... در بدل آن از زمینهای خالصهء نو آباد سرکاری ملک و زمین داده شود.».

او انسانی با دید گسترده تر نسبت به مسایل خارجی و داخلی بوده ولی شوربختانه در زندگی شخصی اش عیاش، زنباره و خوشگذران بود.

کارهای برجستهٔ امیر حبیب الله خان را میتوان بطور آتی خلاصه کرد که اثرات آنها سالهای سال و حتی تاکنون در افغانستان باقیمانده اند:

۱. گشایش نخستین مکتب رسمی دولتی بنام حبیبیه در کابل در سال ۱۹۰۳م: در این مکتب برعلاوهء معلمین داخلی برخی معلمینن خارجی (از هند برتانیایی) نیز مشغول تدریس بودند. بتدریج مکتب حبیبیه مورد توجه روشنفکران وآزادیخواهان قرار گرفته و در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ به مرکز فعالیتهای سیاسی موسوم به جنبش مشروطیت افغانستان تبدیل شد.

۲. شاه نامبرده همچنان نخستین دستگاه برق آبی و فابریکهء نساجی را در «جبل السراج» در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۵ بنا نهاد که در واقع آغاز تولید انرژی برق و بکارگیری کارخانه های نساجی در کشور بود.

۳.افغانستان تا سال ۱۹۰۶ در عرصهء مطبوعات دستآوردی نداشته (باستثنای چند شماره شمس النهار در دورهء سلطنت امیر شیر علیخان) و اطلاعات و اخبار دولتی توسط فرمانهای جداگانه و یا بگونه شفاهی (بوسیلهء جارچیها) به آگهی مردم رسانیده میشدند. مگر به اجازهء امیر حبیب الله خان در ماه جنوری سال ۱۹۰۶ نخستین جریدهء رسمی بنام «سِراج الاخبار» انتشار یافت ولی نشر آن فقط به یک شماره محدود شد، چون شاه مواد منتشرهء آنرا نپسندیده اجازهء انتشار بعدی آنرا تا سال ۱۹۱۱ نداد.

۴. درسال ۱۹۰۹ نخستین بار دولت سراجیه اقدام به ایجاد تعلیمگاه عسکری زده در همان سال مکتب حربیه توسط امیر حبیب الله خان بنیانگذاری شد. درمیان استادان این مکتب استادان از هندوستان و ترکیه بودند. بنیانگذاری این تعلیمگاه نظامی نقش مهمی در راستای تقویت اردوی منظم افغانستان داشت.

۵. در سالهای آغازین قرن بیست امیر حبیب الله نخستین موترها را از هند برتانیایی برای استفادهء دربار وارد کرد. همچنان او به بهبود راههای مواصلتی توجه کرده و بدین منظور راههای خامه (خاکی) کابل- جلال آباد (از راه لته بند) ، کابل- پروان (تا غوربند) و همچنان کابل- غزنی تا قندهار را برای استفاده موتری آماده ساخت. این کار در واقع آغاز فعالیت ترانسپورت زمینی افغانستان بود.

۶. امیر عبدالرحمن خان در اواخر سلطنتش که صلاحیتهای دربار و حکومت را به فرزندانش و در گام نخست به شهزداه حبیب الله خان واگذار کرده بود، زمینهء برگشت یکی از سرداران تبعیدی محمد زایی یعنی سردار غلام محمد خان (طرزالدوله) و اخلافش را که در راس فرهیخته گان شان محمودبیگ طرزی بود، از دمشق و سایر نقاط دولت عثمانی به کابل، مساعد ساخت. سردار محمود بیگ طرزی بعد از آمدن به کابل با اتکا به دانش و تجربهء اندوخته در شرق میانه و بخصوص در ترکیه (او همسر ترکی- شامی داشته و جهانبینی اش متاثر از جریانهای فکری آنزمان ترکیه بود) خود، بسرعت در دربار امیر حبیب الله سراج الملته والدین نفوذ کرد. یکی از عوامل نزدیکی بیشتر این سردار با امیر نامبرده برعلاوهء دانش و توانایی های شخصی اش، پیوندهای زنا شویی وی با دربار بود. چنانچه محمود بیگ طرزی دو دخترش را به حبالهء نکاح دو پسر امیر یعنی شهزاده عنایت الله خان و شهزاده امان الله خان در آورد. او پسانها بکمک دامادش شهزاده عنایت الله خان که سرپرستی امور فرهنگی و معارف کشور را دارا بود، دست به کارهای با ارزش روشنگرانه از طریق جریدهء سراج الاخبار زد.

محمود بیگ طرزی که نویسنده ماهری بوده و در ادبیات و ترجمه دست توانایی داشت، اعتماد بیشتر امیر حبیب الله را بدست آورده و شاه نامبرده در سال ۱۹۱۱ وی را به مدیریت سراج الاخبار گماشت. او در نبشته ها، برگردانها و سرودههایش مسایل استقلال، ترقی و معارف را تبلیغ میکرد که در آنزمان از جذبهء بالایی برخوردار بوده و حتی باعث هراس انگلیسها در هند برتانوی میشد. از لابلای نبشته ها و تصنیفهای طرزی خصلت ضدانگلیسی و روحیهء

آزدایخواهی وی آشکاراست. بیجا نیست که به دلیل نقش برجسته طرزی در مطبوعات نوپای آنزمان افغانستان (بخصوص نشر فعالانه سراج الاخبار) محمود طرزی را «پدر ژورنالیزم» افغانستان نامیده اند.

محمود طرزی باآنکه مانند بسیاری از محمد زاییها شخصا بر پشتو تسلط نداشت اما اولین خدمات ارزنده را برای تقویت زبان پشتو (که آنرا بنا برسم معمول آنزمان دری زبانها زبان افغانی میگفت) رویدست گرفت. وی در یکسلسله مقالات خود در سراج الاخبار به ترویج کتبی و رسمی زبان پشتو باری نوشته بود:

«از آغاز تاسیس دولت افغانیه، زبان دولتی ما زبان فارسی شده مانده است. بعد از اینها هم بسبب بعضی عوامل خارجی، و اختلافات داخلی، هیچ کس در پی اصلاح و ترقی زبان افغانی و تبدیل دادن رسومات دولتی را از زبان فارسی بزبان افغانی و زبان رسمی ساختن آن نیافتاده اند.. طرزی در یک مقالهء دیگرش در مورد «ملت افغان» چنین اشاعه مینماید:

«مارا ملت افغان، و خاک پاک وطن عزیز ما را افغانستان میگویند. چنانچه عادات، اطوار، اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوصی را نیز مالک میباشیم که آن زبان را «زبان افغانی» میگویند. این زبان را مانند حرزجان باید محافظه کنیم، در ترقی و اصلاح آن جدا کوشش کنیم. تنها مردمان افغانی زبان نی، بلکه همه افراد اقوام مختلفه ملت افغانستان را واجب است که زبان افغانی وطنی ملتی خود را یاد بگیرد. در مکتبهای ما، اهمترین آموزشها، باید تحصیل زبان افغانی باشد. از آموختن زبان انگلیزی، ترکی و حتی فارسی تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم باید شمرد.

متاسفانه از چند سال به اینطرف و بخصوص بعد از به قدرت رسیدن جمعیت اسلامی و شورای نظار در سال 1992م تعدادی از روی تعصب در مقابل زبان پشتو این پندار محمود طرزی و این اقدامات بسیار ابتدائی در راه انکشاف زبان پشتو را نادرست دانسته و اورا به ترویج "سیاستهای تبعیضی و فارسی- دری ستیزانهء دولتهای بعدی افغانستان" متهم میکنند. در حالیکه در حقیقت امر زبان دری/فارسی همچنان به عنوان زبان رسمی خط و کتابت دولت افغانستان و زبان تعلیمی مؤسسات تعلیمات عالی در کشور تا امروز پا بر جا بوده است.

۷. بر علاوهء خاندان طرزی امیر حبیب الله سراج الملته والدین یک خاندان دیگر محمدزایی را نیز اجازهٔ برگشت به وطن داد که بنام آل یحیی مشهور اند. این خاندان که در راس آن سردار یحیی خان بود، با فرزندان و نبیره گانش از دیره دون هند برتانوی برگشتند که مهمترین آنها سردار نادر خان بود که پس از برگشت بکابل با اتکا به تواناییها و اندوخته های خود و برادرانش به دربار حبیب الله خان نفوذ ریشه یی کرد. نادر و برادرانش (شامل سردار محمد عزیز خان، سردار محمد هاشم خان، سردار شاه محمود خان و سردار شاه ولیخان) که همه زاده در هند بودند، بسرعت پستهای مهم دربار را بدست آورده و از رازداران و مشاوران خاص امیر نامبرده شدند. از همینجا بود که آنها بنام «مصاحبان خاص» امیر شهره گردیدند. در نزدیکی بیش از حد «مصاحبان» با امیر حبیب الله نقش مهمی را وصلت خانوادگی یعنی ازدواج خواهر آنها با امیر حبیب الله (مشهور به علیاجانب که همچنان زادهء دیره دون هند بوده و از زیبایی و دانش کافی بر خوردار بود میباشد. امیر حبیب الله خان معاهدهء دیورند را با انگلیسها تآیید کرد.

امیر امان الله خان



امیر امان‌الله خان مشهور به غازی امان‌الله خان فرزند سوم امیرحبیب‌الله خان و نواسهٔ امیرعبدالرحمان خان و نبیره‌ی امیردوست‌محمد خان از دودمان بارکزایی بود .وی در اول ماه جون 1892 میلادی در پغمان کابل به دنیا آمد . اماناالله در لیسهء افسری آموزش دید و با اردو ارتباط نزدیک داشت. وی پس از کشته شدن پدرش حبیب‌الله خان در۲۸ فبروری 1919م به قدرت رسید.

وی در سال 1919 میلادی جنگ استقلال و سومین جنگ افغان- انگلیس را آغاز کرد که منجر به معاهدهء راولپندی شد و بربنیاد آن بریتانیا افغانستان را به حیث یک کشور مستقل به رسمیت شناخت.

سلطنت شاه امان‌الله در ۱۹۲۰ میلادی پیمان دوستی با شوروی و سپس با ایتالیا، ترکیه و ایران امضا کرد. شاه امان‌الله سپس در سال ۱۹۲۱ میلادی پیمانی با دولت شوروی بست و امتیاز خط تلگرافی کشک هرات، قندهار و کابل را به روسیه داد. وی در ۱۰ دسامبر ۱۹۲۷ سفری ۶ ماهه را به کشورهای آسیایی اروپایی و آفریقایی آغاز کرد و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی از راه ایران به افغانستان بازگشت و دست به اقدامات اصلاحی زد.

امان الله در ۱۹۲۶ سلطنت مشروطه اعلام نمود و خودش را شاه اعلام کرد.

برگزاری لویه جرگه و تصویب نخستین قانون اساسی، از میان رفتن برده داری، استقرار نظام شاهی مشروطه، تفکیک قوا، اجباری شدن آموزش، آوردن اصلاح در نظام مالی، ممنوع شدن کار اجباری. فرستادن شماری از محصلین به خارج کشور به منظور ادامه تحصیل، تأسیس نخستین کتابخانه عامه در کابل، افزایش چشمگیر روزنامه نگاری و مانند این‌ها از مهمترین تحولات این دوره خوانده می‌شوند و در کل از دوره شاه امان‌الله خان به حیث یک دوره درخشان کشور یاد می‌شود.

از آنجایی که اقدامات اصلاحی وی با تندروی‌هایی همراه بود و با روحیه بعضی از اقشار جامعه و مردم سازگاری نداشت، زمینه را برای شورشگری در برابر سلطنت وی فراهم ساخت و حبیب‌الله کلکانی بر او شورید و او را وادار به کناره گیری کرد و به ایتالیا رفت.

باید بخاطر آورد که قبل از حبیب الله کلکانی، در سال ۱۳۰۳ (1924م) شماری از ملاها و روحانیون افراطی به سرکردگی ملا لنگ علیه دولت امان‌الله خان دست به تبلیغ زده مردم را به شورش واداشتند. آنان تمامی اصلاحات دوره امانی را خلاف دین اسلام خوانده، این شاه مترقی و وطندوست را کافر و جهاد علیه او را فرض اعلان کردند. مگر این ملا در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزاء امان اله خان را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی‌بهره بودند فریاد نمیزدند که: کدامیک را قبول دارید! قرآن یا قانون را؟ و طبعاً مردم میگفتند: قرآن را. باید بخاطر آورد که انگلیسها که خود را در این توطئه پیروز می‌دانستند دست به مداخله مستقیم زده و یک تن هندو به نام عبدالکریم را زیر نام پسر امیر محمد یعقوب خان داخل قوم ځدران پکتیا نموده که رهبری اغتشاش را به دست گرفت. در آغاز جنگ به نفع شورشیان پیش می‌رفت چون از یک سو بودجه دولت به اتمام رسید و از سوی دیگر ۸۰۰ عسکر دولت به

یکبارگی کشته شدند که این ضربه سختی بر پیکر رژیم نوپای امانی بود. **در همین دوره بود که عبدالکریم با حمایت انگلیس‌ها در پکتیا دعوای امارت نمود.** از آنجایی که اکثریت مردم افغانستان از خدمات دولت امانی راضی بودند، جمع وسیع یک‌صدا علیه این اغتشاش جاهلان برخاستند که منجر به سرکوب آن شد. میر غلام محمد غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» (جلد اول، ص ۸۰۹) می‌نویسد: «...همینکه دانستند اغتشاش پکتیا ماهیت مذهبی نی، بلکه ماهیت سیاسی و آنهم به مداخله دولت انگلیس دارد، همه به حمایت دولت برخاستند و بر ضد نفوذ خارجی متحد گردیدند." مهار این شورش که بیش از یکسال به طول انجامید بار سنگینی بر دولت امانی بود. تقریبا مالیات یکساله در آن به هدر رفت و متعاقبا در لویه جرگه پغمان شاه امان‌الله مجبور شد که با روحانیون مرتجع از راه مماشات پیش رفته بخشی از برنامه اصلاحاتش را کنار گذارد. در نتیجه این زحمات و همکاری وسیع مردم، شورش سرکوب و سران باغی فراری شدند. درین میان ملای لنگ و ملا عبدالرشید که به کوه‌ها پناه برده بودند توسط مردم دستگیر و تسلیم دولت داده شدند. به تاریخ ۴ جوزای ۱۳۰٤ ملای لنگ و ملا عبدالرشید با ۵۱ تن از همدستان شان بعد از اینکه حکم اعدام بر آنان صادر شد، طی مراسمی در تپه مرنجان اعدام شدند و چندصد تن دیگر به ولایات شمالی تبعید شدند.

شاه امان الله در 22 جون 1927 منار یاد گاری بنام "منار علم وجهل"را که دردهمزنگ کابل درکنار دریای کابل بخاطرختم شورش ملای لنگ بناکرده بود دریک طرف آن این شورش توضیح شده ودرسه طرف دیگرآن اسامی سه صد نفرافسرانی که در جنگ شهید شده بودند تحریر گردیده است.

از شاه امان الله به عنوان شاه روشنفکر و ترقی خواه یاد می‌شود و افغانستان در دوران وی شاهد اصلاحات و تحولات بزرگی بوده است. سرانجام وی در ۲۵ اپریل ۱۹۶۰ در زوریخ سوئیس در گذشت. جنازه وی به جلال‌آباد انتقال داده شد و در کنار مزار پدرش به خاک سپرده شد.

وقتی در سال 1919 امان اله خان به پادشاهی رسید دولت هند برتانوی حتی سفارت در کابل نداشت صرف یکنفر بنام حافظ سیف اله تحت عنوان "واقعه نگار" حافظ منافع انگلستان در کابل بود و او هم در حالت نظر بند بسر میبرد. در حالیکه شخصی بنام سردار عبدالرحمان در مقام رسمی سفیر افغانستان در دهلی ایفای وظیفه میکرد.

افغانستان چگونه مستعمرهء بود که استعمار گران در این کشور نه نمایندهء داشتند و نه سربازی و نه کدام اداره چی؟ در حالیکه در هندوستان مامور مالیه، مدیر گمرک، قومندان امنیه و حتی مامور پوسته خانه همه انگلیس بودند!

پاسخ به این سوال را در شرایط ختم **جنگ دوم افغان و انگلیس ومعاهدهء گندمک** باید جستجو کرد.

حصول استقلال سیاسی

جنگ سوم افغان و انگلیس که از دوم میٔ تا دوم جون سال 1919م دوام کرد، با امضای توافقتنامهء آتش بس به تاریخ هشتم اگست سال 1919 در راولپندی، رسماً به پایان میرسد.

سر هملتن گرانت رییس هیات انگلیسی که وزیر خارجه حکومت هند برطانوی نیز بود طیٔ مکتوبی عنوانی علی احمد خان وزیر داخله و رییس هیات افغانی تآیید میکند که حکومت انگلستان استقلال افغانستان را در امور داخلی و خارجی برسمیت میشناسد. او هم چنان در این

نامه تآکید میکند که "با این جنگ و این موافقتنامه، تمامی معاهدات قبلی میان دوجانب فسخ شده محسوب میگردند".

به این اساس امان الله خان وعده ایرا که حین تاجگذاری خود در ۳ مارچ ۱۹۱۹ به مردم افغانستان داده بود جامهٔ عمل میپوشاند. امان اله خان گفته بود:

"به آن شرط این تاج و تخت را میپذیرم که شما با اندیشه ها و افکار من همکاری کنید. حکومت افغانستان باید از نگاه داخلی و خارجی کاملاً مستقل و آزاد باشد."

مردم افغانستان همه ساله از ۲۸ اسد به عنوان روز استقلال کشور تجلیل نموده و معمولا مراسم جشن را در ماه سنبله برپا میکنند.

با آنکه موضوع استقلال افغانستان و جنگ سوم افغان-انگلیس از سوی بریتانیا کم اهمیت و خیلی کوچک جلوه داده شد، باوجود آن این جنگ از جمله جنگهای بزرگ به شمار میرود که دران بیش از ۱۶ میلیون پاوند خسارات مالی به هند برطانوی وارد شد و حدوداً ۲۰۰۰ افراد نظامی آنها نیز درین جنگ هلاک شدند.

تعدادی در مورد تاریخ استقلال افغانستان فتنه انگیزی کرده و با بیشرمی میکوشند در مورد ابهام ایجاد کرده جوانان کشور را فریب دهند. حقیقت آن است که معاهده راولپندی و ضمایم آن بتاریخ ۸ آگست سال ۱۹۱۹م استقلال افغانستان را تایید کرد که ۱۶ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی میشود به برش زیرین از روزنامه آنروز لندن توجه کنید. و متعاقب آن امان اله خان 12 روز بعد ۲۸ اسد ۱۲۹۸ را روز رسمی استقلال و رخصتی عمومی اعلان کرد

در تمام معاهده راولپندی کلمه استقلال نیست. استقلال در مکتوب رسمی سرهملتن گرانت رییس هیات انگلیسی و وزیر خارجه هند برتانوی عنوانی علی احمد خان رییس هیات افغانی تایید شده که به حیث ضمیمه رسمی معاهده 8 آگست سال 1919 راولپندی است. معاهده سال 1921 کابل معاهده دوستی بوده معاهده راولپندی وضمایم آن را تکرار و تایید میکند

تاریخ ۸ آگست سال ۱۹۱۹م که ۱۶ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی میشود روز برسمیت شناختن استقلال توسط انگلستان است،. تایید پیمان صلح راولپندی از جانب امان‌الله خان ۲۸ اسد ۱۲۹۸ بوده و تصدیق استقلال است. چون امان‌الله خان این پیمان را در ۱۹ آگوست ۱۹۱۹ برابر با ۲۸ اسد ۱۲۹۸ تایید کرد به دلیل این که برای نخستین بار نماینده انگلیس در سند پیوست این پیمان، استقلال افغانستان را پذیرفته بود. به همین استدلال مبنای انتخاب ۲۸ اسد به عنوان روز استقلال تاریخ درست است. بیانات قبل از آگست امان اله خان در حوت و حمل قبل از تصدیق استقلال توسط انگلستان بوده و منطقا مبدآ استقلال شده نمیتوانند. این بیانات تبلیغات برای احراز استقلال بودند.

در حقیقت ۲۸ اسد روز خلاصی ملت افغانستان از شر 123ساله استعمار گران برطانوی است.

حصول استقلال خارجی به قهرمان استقلال شاه امان الله خان اجازه داد تا به تطبیق پروگرامهای گستردهٔ انکشاف ساختمانی، فرهنگی، اجتماعی-سیاسی و دیپلوماتیک دست زند تا افغانستان بتواند در قطار کشورهای پیشرفته جهان عرض وجود نماید.

در این روز بالاخره بزرگترین قدرت استعماری جهان قبول کرد که ملت افغان را نمیتوان مانند دگران مستعمره ساخت!

28 اسد سمبول ناسیونالیزم یک قوم نیست، سمبول وحدت ملی و پیروزی یک ملت است، در دفاع از وطن مشترک. سمبول ناسیونالیزم ملت افغانستان است. صرف نظر از اختلافات طبیعی

سیاسی و سلیقوی و محلی، تجلیل از استقلال افغانستان، تجلیل از روز ملی افغانستان واحد ووحدت مردم آنست در زیر یک بیرق ملی.

احترام به استقلال ملی، احترام به تمامیت ارضی، احترام به قانون اساسی و احترام به بیرق ملی،از وجایب هر شهروند افغانستان است. هرگاه ما با استفاده از نعمت دموکراسی تضمین شده در قانون اساسی حقوق مساوی شهروندی را برای هر فرد این کشور تقاضا داریم در عین زمان نمیتوانیم وجایب خودرا در برابر این قانون اساسی در احترام به استقلال کشور، در احترام به قانون اساسی کشور، احترام به ملت افغانستان، و احترام به بیرق ملی کشور نادیده بگیریم!

نهال استقلال به خونهای پاک افراد این کشور چه پشتون، چه تاجیک، چه هزاره، چه ازبک و چه سایر اقوام برادر آبیاری شده است. از این جهت در افتخارات این کشور هم همه سهم دارند. جا دارد در این روز ملی در کنار شهدای راه استقلال از تمام شهدای مردم افغانستان، بدون توجه به عقاید سیاسی، مذهبی و تنظیمی، چه سرباز و پولیس، مجاهد و بیگناهانیکه تصادفآ شهید شده اند یاد کنیم.

حتی امیر حبیب الله کلکانی که دولت امان الله خان را ساقط کرد باآنکه مخالف دولت و اصلاحات امان الله بود ولی بعد از این که به قدرت رسید در سخنرانی خود از پادشاه سابق به خاطر تلاش در جهت گرفتن استقلال افغانستان از او ستایش کرد ولی گفت که: "استقلال نه از من است و نه از امان الله، بلکه از شما مردم است."

امروز صد سال بعد از حلول استقلال ما با همان مسایلی و همان عناصری روبرو هستیم که سبب شکست پروگرامهای اصلاحی شاه امان الله خان گردید. جا دارد این مطلب مورد دقت و ارزیابی قرار بگیرد که چرا زمان در افغانستان منجمد شده است؟

با آنکه موضوع استقلال افغانستان و جنگ سوم افغان-انگلیس از سوی بریتانیا کم اهمیت و خیلی کوچک جلوه داده شد، باوجود آن این جنگ از جمله جنگهای بزرگ به شمار میرود که دران بیش از ۱۶ میلیون پاوند خسارات مالی به هند برطانوی وارد شد و حدوداً ۲۰۰۰ افراد نظامی آنها نیز درین جنگ هلاک شدند.

سوالی که نزد بسیاریها مطرح است و بخصوص در سالهای اخیر مورد مباحثه زیاد قرار دارد این است که آیا افغانستان هرگز مستعمره بوده است یا خیر؟ حتی شخصیتهایی در سطح جواهر لعل نهرو در آنزمان تعجب کرده بود که چرا افغانستان بالای هند برطانوی حمله کرده بود (نهرو، نگاهی بتاریخ جهان).

وقتی در سال 1919 امان اله خان به پادشاهی رسید دولت هند برتانوی حتی سفارت در کابل نداشت صرف یکنفر بنام حافظ سیف اله تحت عنوان "واقعه نگار" حافظ منافع انگلستان در کابل بود و او هم در حالت نظر بند بسر میبرد. در حالیکه شخصی بنام سردار عبدالرحمان در مقام رسمی سفیر افغانستان در دهلی ایفای وظیفه میکرد.

افغانستان چگونه مستعمرهء بود که استعمار گران در این کشور نه نمایندهء داشتند و نه سربازی و نه کدام اداره چی؟ در حالیکه در هندوستان مامور مالیه، مدیر گمرک، قومندان امنیه و حتی مامور پوسته خانه همه انگلیس بودند!

با این سابقه میتوان به وضاحت گفت که افغانستان هرگز مستعمره به تعریف کلاسیک آن نبوده است.

نهضت تجدد طلبی یا مدرنیته

روند تجدد طلبی، ترقیخواهی یا "مدرنیته" همزمان با پیشرفتهای علمی و تخنیکی در سه قرن گذشته در تمام جهان سرعت واهمیت بیشتر یافته است. وقتی شاه امان الله خان خواست بعد از حصول استقلال در سال 1919م نهضت تجدد طلبی را در کشور توسعه دهد افغانستان دو قرن از این جنبش بدور مانده بود. دست آوردهای نهضت مدرنیته در کشورهای پیشرفته که عموماً کشورهای غربی بشمول امریکا بودند عبارت بود از:

- استفاده وسیع از تکنولوژی در تولید محصولات، امتعه، ترانسپورت، تولید و مصرف انرژی، اتصالات؛

- استفاده وسیع از تکنولوژی در زندگی روزمره مردم؛

- الغای بردگی، مبارزه علیه تبعیض نژادی؛

- داخل شدن زن در جامعه وتساوی حقوقی زن و مرد؛

- اشاعهٔ دموکراسی و حقوق شهروندی، سهمگیری بیشتر مردم در دولت، مکلف ساختن دولت ها و سازمانها به رعایت ازحقوق بشر و آزادیهای فردی و تهیهٔ وسیع خدمات اجتماعی و خدمات صحی از طرف دولت؛

- جدایی دین از دولت و رسیدن به عصرحاکمیتْ قوانین مدنی در جامعه؛

نتایج نهضت مدرنیته سبب بهبود قابل ملاحظهٔ سطح زندگی مردمان کشورهای غربی و غنی شدن دولتهای آنها شده و این کشورها را قادر ساخت با استفاده از تکنولوژی به قدرت نظامی خود پرداخته مستعمرات وسیعی را در جهان بدست آورند که بذات خود سبب افزایش ثروت ش شدرت آنها گردید.

از جمله کشورهای شرقی یگانه کشوری که اهمیت تجدد طلبی یا مدرنیته را درک کرد و کوشش کرد با استفاده از آن با کشورهای پیشرفته صنعتی غربی همگام شود کشور جاپان بود.

تجدد خواهی منحصر به تمدن غرب نیست ودر فرهنگ اصیل جامعهء ما نیز ریشه و پایه دارد و نباید آن را در انحصار تمدن غرب قرار داد. فراموش نکنیم اسلام زمانی به اوج قدرت خود رسید که از سرزمینهای عرب به سرزمینهای مشرق زمین منجمله سرزمینهای افغانستان و آسیای میانه رسید و با تمدن تاجر پیشه این سرزمینها آشنا شد و دوران شگوفان خلافت عباسی را به میان آورد که دانشمندان بیشماری را به جهان ساینس و معرفت ، منجمله بزرگترین مفسرین اسلامی را، ارزانی داشته است. بیجهت نیست که گروههای تکفیری سلفی عرب مخالف سرسخت این دوران میباشند.

این موضوع را باید بخاطر داشت که عقاید اسلامیستها و طالبان در بر خورد با مظاهر تمدن بشر از سنتهای عنعنوی مردم این سرزمینها نمایندگی نمیکند. به قول میر عبدالواحد سادات "اسلام سنتی افغانستان در بیشتر از هزار سال و تا آمدن پای استعمار و تاسیس مدرسه دیوبند، اسلام متساهل و آمیخته با عرفان بوده است و به شهادت تاریخ بزرگترین فرهنگ سالاران که در عین حال شخصیت های بزرگ اسلامی نیز میباشند همانند حضرت سنایی، مولانا ، جامی و ... رحمن بابا، امیر علی شیر نوایی و ... بستر فرهنگی را بوجود آوردند که تساهل ، تسامح ، تحمل و ... مظاهر عالی آن بوده و باعث همدیگر پذیری در جامعه ایکه بذات متکثرو کثیرالقوامی است، گردیده است . در صد سال اخیرو با خلق اسلام سیاسی و بخصوص در اوج جنگ سرد که افغانستان بحیث میدان آن جنگ استعمال گردید و تا کنون، ما شاهد دگرگونی

دراسلام واقعی و سنتی افغانستان و منطقه میباشیم وضرور است تا این موضوع مورد نقد گسترده دانشمندان ما قرارگیرد وبه این سوال پاسخ داده شود که اسلام سیاسی همان دین اسلام است؟ و یا ایدیالوژی سیاسی میباشد؟"

مردم سرزمین افغانستان با آنکه به دین اسلام مشرف شدند اما در برابر سلطه جویی های فرهنگی اعراب مهاجم مقاومت نموده و نگذاشتند که به عوض زبانهای مادری شان، لسان عربی ترویج و رسمیت بیآبد. در هرات، بلخ و غزنی آثارمهم علمی وفرهنگی به رشتهءتحریر درآمد ودانشمندانی چون ابوریحان بیرونی، بوعلی سینای بلخی و صدها ادیب و شاعربزرگ در آنجاها زنده گی داشتند که دست آورد های علمی و فرهنگی شان، در مجموع تمدن بشری قابل درک بوده و امروز هم میتواند راه مارا به سوی تمدن و تجدد بگشاید.

همچنان در عرصه اجتماعی جرگه و مشوره از عصر تمدن بلخ در تاریخ این سرزمین وجود داشته جرگه ها در نقش محاکم عمل کرده، مسئلهء جنگ و صلح و انتخاب پادشاه از صلاحیت های آن بود. به عبارت دیگر، جرگه نوعی از نمایندگی مردم در حل مسایل مربوط به سرنوشت شان بود. طوریکه میدانیم جرگه ها که خود نوعی از تبارز دموکراسی قومی و و لویه جرگه ها که تبارز دموکراسی در سطح ملی است در فرهنگ پشتونولی و در مجموع در فرهنگ مردم افغانستان مقام بالایی دارد و مرجع مشروعیت اقدامات زعیم کشور و دولت را فراهم میکنند.

همچنان تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتونها را نباید از نظر انداخت. آنانیکه جنبش طالبان را جنبش متکی بر فرهنگ قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. یک محقق هزاره تبار بنام صاحبنظر مرادی در مورد مقررات وضع شده توسط احمدشاه ابدالی نوشته بود که: "احمد خان ...برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، ونظامی به کارگرفت. ازتدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه وشریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمدشاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" به قول اولیور روی، که از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهء حقوق مدنی را تشکیل میدهد، در ذات خود غیر مذهبی بوده و درسطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم.

در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزارهء او در صفحات تلویزیوبها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتونها موجود است. فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه های دیوبندی در مناطق قبایلی و پشتون نشین در پاکستان میباشند. اکثر این افراد در کمپهای مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای "شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی

و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار کرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزشهای ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آنرا در تخریب مجسمه های بودایی بامیان میتوانیم ببینیم. مجسمه های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولتهای عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبولهای ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آنها لذت بردند. باآنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرآت مداخله در اموری راکه بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون نشین اداره و اجرا میگردید، نداشتند.

بنابر آن با توجه به این سابقهٔ تاریخی تجدد خواهی نباید پیشرفت و اصلاح جامعه را منحصر به تمدن جوامع غربی نمود.

در عصر امان الله خان در میان کشورهای اسلامی در منطقهٔ ما دوکشور دیگر نیز در راه تجدد طلبی گام برداشته بودند: ترکیه تحت رهبری کمال اتاتورک و فارس تحت رهبری رضا خان.

شاه امان الله خان از اهمیت نهضت تجدد طلبی در ترکیه و فارس بخوبی مطلع بود. خانم او ملکه ثریا در سوریه تولد شده بود که همراه با فامیل روشنفکر خود (فامیل طرزی) در شکل گیری نهضت تجدد طلبی دوره امانی نقش بسیار برازنده داشت. از فیض رهنمایی های سید جمال الدین افغان، شناخت پدر محمود طرزی و خودش از ماهیت استعمار به درجهء کمال رسیده بود. مادر ملکه ثریا اولین جریده نسوان کشور (سراج النسوان) دوره امانی را نظارت میکرد.

پروگرامهای تجدد طلبی دوره امانی شامل ساحات متعدد میگردید که منجمله میتوان از اینها نام برد:

- توسعهٔ تعلیم و تربیه برای همه بشمول زنان؛
- اعزام شاگردان افغان، منجمله دختران، به اروپا برای کسب دانش عصر از جمله طبابت؛
- سهم دادن زنان در امور اجتماعی و رفع حجاب؛
- انکشاف مطبوعات؛
- اصلاحات مالیاتی؛
- اعمار ساختمانهای ادارات دولتی؛
- معرفی خط آهن؛
- معرفی قانون اساسی جدید؛
- معرفی قوانین مدنی جزائی؛
- ترویج پوشیدن لباسهای اروپائی بخصوص در میان مامورین دولت؛

پروگرامهای مدرنَته دورهٔ امانی با سه قیام ارتجاعی مواجه شد:

1. قیام 1924م ملای لنگ در جنوبی؛
2. قیام قوم شینوار در سال 1928 در مشرقی؛ و
3. شورش حبیب الله کلکانی سال 1929

شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید. امان الله خان از حکومت دست کشید و به قندهار رفت. باآنکه در قندهار کوشید با جمع آوری قوه دوباره کابل را اشغال کند اما در غزنی شکست خورد و مجبور به ترک کشور گردید.

تمام این شورشها یک وجهه مشترک باهم داشتند؛ مخالفت با اقدامات اصلاحی و بازگشت به حاکمیت شریعت! در تمام این شورشها شاه را کافر و منحرف از دین اسلام مي دانستند. هیچکدام جنبش طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نبودند. در صفوف آنها افراد وابسته به اقوام مختلف شرکت داشتند و حامیان آنها را ملاها و رهبران عنعنوی مذهبی تشکیل میدادند. بیشتر سران قبایل پشتون به اسم مبارزه با پادشاه کافر، با حبیب الله تاجیک تبار همکاری کرده بودند .در حالیکه شورشهای جنوبی و مشرقی سرکوب شدند، شورش حبیب الله کلکانی که از حمایت نزدیک رهبران عنعنوی مذهبی در شمالی و منجمله فرقه نقشبندیه مستقر در شوربازار کابل بر خوردار بود موفق گردید.

شورش مردم شینوار بسرکردگی دو نفرخان بنامهای محمدعلم ومحمدافضل آغاز گردید. نیروهای نظامی کابل به آنسو سوق شدند. و وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، آنگاه حبیب الله کلکانی (بچهٔ سقاو) از سمت دست به اغتشاش زد و با نیروهای خود برکابل حمله کردند. مطابق کتاب فیض محمد کاتب بتاریخ 12 دسمبر 1928وقتی که بچهٔ سقو برکابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت وعبدالعزیز وزیردفاع ، فقط 80 نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل 2000 نفر لشکر ایلجاری سقاوی که 200 تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت بپردازند!

تهداب گذاران کشور افغانستان معاصر

در ختم این فصل کتاب جا دارد تا از پنج بنیان گذار یا تهداب گذارمملکت افغانستان معاصر که ازآنها در این فصل و فصلهای قبلی نام گرفته شد یاد کنیم. هریک به نحو چشمگیری در ظهور این کشور در جهان معاصر بر خرابه های امپراطوریهای صفوی و مغولی و تحکیم آن و هویت مشخص آن نقش داشته اند.

اول - میرویس خان هوتکی: میرویس خان در حقیقت جورج واشنگتن افغانستان است که به استیلای دوصد سالهٔ امپراطوریهای صفوی و مغولی در سرزمین ایکه امروز بنام افغانستان در جهان معروف است خاتمه داد و یک قدرت سیاسی به زعامت افغانی ایجاد نمود؛

دوم – احمدشاه ابدالی: با استفاده از ضعف دولتهای صفوی و مغولی به ایجاد امپراطوری ابدالی با هویت مشخص افغانی و اسلام حنفی پرداخت که افغانستان امروزی وارث آن بوده تا امروز بعد از نزدیک به سیصد سال همچنان پابرجاست؛

سوم – امیردوست محمد خان: افغانستان را که با دسایس انگلیسها، ایرانیها و روسها به حکومتهای خودمختار در قندهار، مزارشریف و هرات تقسیم شده بود و به حکومت مرکزی در کابل وفادار نبودند دوباره متحد ساخت و وحدت و تمامیت ارضی کشور را اعاده نمود؛

چهارم – امیر عبدالرحمان خان: شیرازهٔ مملکت را که با جنگ دوم انگلیسها بر افغانستان از هم گسیخته بود دوباره یکجا نموده سیستم ملوک الطوایفی را با یک زعامت پنجه آهنین از میان برداشته یک دولت مرکزی با نظام اداری ملکی وعسکری مطابق نیازمندیهای عصر ایجاد نمود؛

پنجم – امیر امان الله خان: وقتی به امارت رسید مملکت یک کشور تحت الحمایهٔ بریطانیای کبیر محسوب میگردید که تمام روابط خارجی و امور مربوط به سرحدات آن توسط دولت هند برطانوی اداره میشد. امان الله خان با اعلان استقلال کامل سیاسی کشور و شناخت رسمی آن توسط بریطانیا به این حالت برای همیشه خاتمه داد.



اغتشاش سقوی

اقدامات اصلاحی امان‌الله شاه با تندرویهایی همراه بود و با روحیهٔ مردم ده نشین و سنتی افغانستان سازگاری نداشت، به شورش قبایل، مخالفت روحانیان و مردم و سرانجام سقوط او انجامید که در عوام بنام "اغتشاش سقوی" معروف است. حبیب‌الله کلکانی، که بنابر پیشهٔ سقاوی پدر به بچهٔ سقأ یا عامیانه "بچهٔ سقاو" معروف است، در اول یک سرباز معمولی در اردوی شاه امان‌الله بود عملکردهای امان‌الله خان را مغایر سنتها و ارزش‌های مردمی دانسته و با پشتیبانی علما و رهبران نقشبندیه که نفوذ بسیار داشتند، دست به شورش زده و در کلکان خود را فرمانروای افغانستان خواند و با قوای خود روی به کابل نهاد. از این‌رو، امان‌الله از مواضع خود دست برداشت و اصلاحات را متوقف کرد. امان‌الله خان برای اولین بار در تاریخ کشور زنش را با لباس به سبک اروپایی روی صحنه آورد و از مردم خواست تا آن شیوهٔ را به عنوان الگو بپذیرند. اما با واکنشهای مردمی مواجه شد.

شورشیان حملهٔ نهایی بر کابل را در شب (۱۴ جنوری ۱۹۲۹) آغاز کردند. شاه سلطنت را به برادرش عنایت‌الله سپرد و خود به قندهار رفت. عنایت‌الله خان هم سرانجام پس از سه روز پادشاهی با خانواده‌اش کابل را ترک گفت. از آن سوی حبیب‌الله مقر سلطنت را متصرف شد و در ۲۸ جدی (دی) ۱۳۰۷ (18 جنوری 1929) بر تخت سلطنت نشست و خود را به امیر حبیب‌الله مسمی‌کرد. امان‌الله کوشید تا دوباره خود را به کابل برساند، اما شکست خورد. حضرت نورالمشایخ مجددی د رپکتیا با چند هزار مرید مسلح خود امرمارش به استقامت غزنی و حمله

علیه نیروهای نظامی امان الله را که به صوب کابل درحالت پیشروی بودند، شکست داد. قوای اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) درغزنی بر روی قوت های تعرضی امان الله خان آتش کشودند و بدستیاری سبوتاژکننده گان داخل دربار، اردوی شاه را ازپیشروی به سمت کابل باز داشته، تبلیغاتی را سازمان دادند که درنتیجه قوای وفاداربه شاه امان الله پراگنده شده وخودش مجبوربه عقب نشینی گردید و سرانجام از طریق هند به ایتالیا رفت.

عوامل شکست نهضت امانی

بسیاریها علل سقوط نهضت امانی را کاملاً بسته به دسایس استعمارگران انگلیسی میدانند. انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها در میان تعداد زیادی از نویسندگان افغان و سایر کشورهای رو به انکشاف به یک عنعنهٔ مبدل شده است. به وفرت خوانده میشود که انگلیسها عبدالرحمان خان را آوردند، انگلیسهاامان الله خان را ساقط کردند، انگلیسها نادر خان را به قدرت رسانیدند، شورویها در کودتای داوود خان دست داشتند، شورویها کودتای هفتم ثور را طرح ریزی کردند، پیلوتهای روسی بر ارگ حمله کردند، امریکاییها طالبان و داعش را ایجاد کرده اند و غیره از این قبیل. در بسیاری از نوشته ها به حد مشمئز کننده اینگونه برداشتها و برجسته کردن آنها به عنوان عوامل تعیین کننده حوادث داخلی تکرار میگردند. به یقین که در تاکید بی اینگونه برداشتها ما افغانها تنها نیستیم، دیگران، بخصوص ایرانیها، نیز دست کمی از ما ندارند.

در این هیچ جای شکی نیست که استعمار و امپریالیزم در امور ممالک رو به انکشاف همیشه مداخله میکنند و در بیانات فوق نیز شمه هایی زیادی از حقایق نهفته اند. تا صد سال قبل، استعمار کهن با توجه به منافع استعماری خود در تقابل با بنیادگرائی مذهبی از روش دوگانهٔ مقابله و حمایت کار میگرفتند. از یکطرف با مدرسه های دیوبندی در هندوستان مخالفت میکردند اما از روحانیون وابسته به همان مکتب فکری با جنبشهای ترقیخواهانه در افغانستان مخالفت میکردند. اما انداختن گناه تمام بدبختیهای یک کشور به گردن خارجیها پندار ساده لوحانه و دگم بوده عوامل، محرکها و دینامیزم داخلی وقایع را نادیده گرفته و کمرنگ جلوه میدهد.

در رابطه با عوامل شکست نهضت ترقیخواهانهٔ امان الله خان نیز تاکید بر همچو برداشتها عوامل عینی داخلی را کمرنگ جلوه داده سبب انحراف فکری و در نهایت خود فریبی میگردد. واقعیت آنست که متاسفانه مغالطه و اختلاط و درهم آمیختن مفاهیم و اهداف تجدد طلبی Modernism دورهٔ امانی با Western-ism یا غرب زدگی و شتابزدگی در تطبیق برنامه ها، در کنار دسایس آشکار و پنهان استعمارگران انگلیسی که پیشرفت یک افغانستان مستقل را خطر برای ادامهٔ تسلط استعماری خود در هند میدانستند، عوامل شکست نهضت ترقیخواهانهٔ امان الله خان فراهم نمود. کشور جاپان دست به تجدد طلبی وسیع زد بدون آنکه مظاهر غرب زدگی را در جامعهٔ عنعنوی خود معرفی کند و از همین جهت پیروز شد.

در حالیکه برنامه های تجدد طلبی در ترکیه با موفقیت مورد تطبیق قرار گرفته بود، آنچه را امان الله خان و همکاران او نتوانستند تشخیص نمایند این بود که در ترکیه، تحولات اجتماعی سابقه داشته و طبقهء متوسط از یک توانمندی معین بر خورداربود. همین طوریک اردوی منظم در اختیار دولت قرارداشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقهء پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت.

یک مثال از وقایع عینی انزمان را که نمونهٔ از درک نادرست مفاهیم و اهداف تجدد طلبی Modernism دورهٔ امانی با Western-ism یا غرب زدگی است از قول فیض محمد کاتب در کتاب تذکرالانقلاب چنین میخوانیم: "احمدعلی خان (رییس بلدیه شهر کابل) اهالی شهر را از

قوی وضعیف ووضیع وشریف ودکاندار وحرفه ور بازار و ذکور واناث عرصهٔ دو هفته در زیر انواع فشار وانزجار پوشیدن لباس رسمی وکلاه اروپائی وغیره وغیره آورده عموم را دست دعا به درگاه کبریا برداشتن و زوال سلطنت امیر امان الله خان را از اوتعالی خواستن،کشانیده بود،« (فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، علی امیری کلن آلمان).

جای تعجب نیست که در چنین حالت که فرهنگ عنعنوی عوام طرف تحقییر قرار میگیرد روحانیون بنیاد گرا فرصی میبابند تا علیه اصلاحات امانی وارد میدان شده وبا تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراگنده و بعداً سرتاسری را به وجود آورند. به یقیین که عمال استعمار انگلیس نیز از همچو شرایط استفادهٔ سؤ نموده به آتش طغیان مردم هیزم میریزند.

امیران خانوادهٔ سراج

شماره	نام امیر	نسبت با امیر قبلی	پایتخت	دوره حکومت (میلادی)
۱۱	امیر عبدالرحمن‌خان	پسر محمدافضل‌خان	کابل	1880-1901
۱۲	امیر حبیب‌الله خان ملقب به سراج الملة و الدین	پسر عبدالرحمن‌خان	کابل	1901-1919
۱۳	امیر نصرالله خان	پسر عبدالرحمن‌خان	جلال آباد	1919 چند روز
۱۴	امیر امان‌الله شاه	پسر حبیب‌الله خان	کابل	91919-192
۱۵	سردار عنایت‌الله خان	پسر حبیب‌الله خان	کابل	9192) سه روز(

امیر حبیب الله کلکانی



حبیب اله کلکانی (مشهور به بچهٔ سقآو نظر به کسپ پدر) در سال ۱۳۰۸ ه ش (1929م) دولت امیر امان اله خان را که نزد عامهء مردم افغانستان تا امروز به عنوان شاه آزادی خواه، تجدد طلب، و ترقی خواه شهرت دارد با شعار های "کفر" و "لاتی" سرنگون کرد.

امیر حبیب‌الله کلکانی پادشاه تاجیک تبار افغانستان بود. وی در سال 1929 میلادی، با شورش علیه حکومت امان الله خان و با خلع امان‌الله خان به مدت ۹ ماه قدرت را در افغانستان در دست گرفت، اما پس از به قدرت رسیدن نادرخان، با وجود داشتن عهد نه کشتن شان و مهر نمودن در قرآن باهمراه جمعی از یارانش اعدام شد و این گونه نادرخان در میان هواخواهان حبیب الله کلکانی لقب غدار کسب نمود.

امیر حبیب الله کلکانی یگانه پادشاه تاریخ معاصر تاجیکان در افغانستان بود که تاجیکان را بعد از هفت صد سال در راس قدرت سیاسی آورد.

حبیب‌الله کلکانی پس از به قدرت رسیدن، قانون اساسی وقت افغانستان را لغو کرد و خواستار اعمال قوانین شریعت اسلامی شد چونکه امان‌الله خان می‌خواست فرهنگ غربی را در افغانستان ترویج دهد و او قیام نمود چون این عمل را مخالف فرهنگ و ارزش‌های اسلامی می‌دانست.

امیر حبیب‌الله خان کلکانی که خود را «خادم دین رسول‌الله» می‌گفت، بر اصلاحات غربگرایانه امان‌الله خط بطلان کشید. قوانین مصوب بخصوص قانون اساسی را ملغی ساخت و مالیات و عوارض را غیرشرعی خواند و همه را برچید. در آغاز کار بیشتر مردم به امید ادارهٔ اسلامی‌تر کشور از حبیب‌الله استقبال کردند؛ اما مشکلات اقتصادی و امنیتی کشور به تدریج باعث آشفتگی اوضاع شد.

بازگشت به عصر افراطیت مذهبی

در دوران حکومت 9 ماهه‌ء امیر حبیب اله کلکانی زیر القاب "خادم دین رسول اله" تمام پروَگرامهای اصلاحی و انکشافی امان اله خان متوقف شد، قوانین مصوب به خصوص قانون اساسی را ملغی ساخت و مالیات و عوارض را غیرشرعی خواند و همه را برچید. در آغاز کار مردم به امید ادارهٔ اسلامی‌تر کشور از حبیب‌الله استقبال کردند؛ اما مشکلات اقتصادی و امنیتی کشور به تدریج باعث آشفتگی اوضاع شد. معارف و تعلیم و تربیه عصری و مکاتب ممنوع اعلان گردید. در طول تاریخ افغانستان چیزی شبیه این نوع سیاست رسمی دولت حاکم تنها در دوران حاکمیت استبدادی پنجساله‌ء طالبان در سالهای 1996-2001م میتوان مشاهده کرد باآنکه در دوران حاکمیت آنها حد اقل حق معارف و تعلیم و تربیه برای پسران و مردان ممنوع اعلان نشده بود. همانگونه که برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم محبوبیت امیر امان اله خان ناشی از استقلال طلبی، تجدد خواهی و ترقی پسندی اوبود نه وابستگی قومی موصوف، که حتی قادر به تکلم بزبان پشتو نبود، به همان اندازه تنفر از طالبان برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم، ناشی از خصلت ارتجاعی ضد تجدد و ضد ترقی آنها بود تا وابستگی آنها به عنوان عناصر سنتی قوم پشتون. همانطوریکه امروز تعداد معدودی از شورش ارتجاعی "سقاوی" بخاطر وابستگی حبیب اله کلکانی و سایر رهبران آن به قوم تاجیک حمایت میکنند، هستند تعداد افرادیکه از طالبان بخاطر پشتون بودن آنها حمایت میکنند.

تعدادی زمامدادی حبیب الله کلکانی معرف به "بچهٔ سقآو" را بخاطر پایان بخشیدن به حالت "حذف در تاریخ" هزار ساله تاجیکان تمجید میکنند (رزاق مآمون۱۳۹۵). این مطلب اشاره به ظهور مجدد قوم تاجیک به قدرت سیاسی بعد از حاکمیت سامانیان ماوراالنهر، هرچند کوتاه نه ماهه میباشد. رزاق مآمون بتاریخ شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی در سایت انترنتی خود "گزارش نامه‌ء افغانستان" در مقاله‌ء تحت عنوان **"تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال"**، اصطلاح "سقاوی" را به عنوان یک جنبش سیاسی "در **استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف درتاریخ"** بیان میکند.

او مینویسد "درحال حاضر، **نسل جدید "سقاوی"** از مقاومت همه جانبهٔ سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری نسب میگیرد و بدین سان، ترمینولوژی یک مجموعهٔ فراگیر با همین واژه استفهام می شود. **اختراع کلمه "سقاوی"** برسبیل کم زنی، دشمن شماری ونجس پنداری مخالفان در زمان نادرخان، و سپس احیای آن در ادبیات قدرت در دورهٔ طالبان، به جای آن که دربرابر ذخیره بغض و سرکوفت خورده گی ده ها سال مردم، بازدارنده باشد، به نمادی از**پیگیری وعزم در گفتمان قدرت**، بازبینی تاریخ، به پا ایستاندن تاریخ جعلی به فرق ایستاده، بازی درمیدان «تاج وتخت» وپایان ابدی سنت تک اندیشی سیاسی مبدل گشته است. این واژه در شرایط کنونی و اوج گیری مطالبات **"عصری برای عدالت"** از زهر طعن وترس، تهی گشته است." رزاق مآمون " بدون ترس از "زهر طعن"، نسل خودرا "نسل پسین سقاوی" میداند که رسالت دارند اصطلاح "سقاوی" را " به رمز عبور هویت سیاسی و گفتمان تاریخی ریشه دار وضد تک قطبی" مبدل کنند.

سوال این جاست که این، به گفتهء رزاق مأمون، "حذف در تاریخ" و یا بهتر تر بگوییم کمرنگی نقش تاجیکها در تاریخ هزار سالهء سیاسی این سرزمین ناشی از چه عواملی است؟ آیا ناشی از کمتر بودن نسبی تعداد نفوس آنهاست؟ مبرهن است که تعداد نفوس تاجیکها کمتر از نفوس پشتونها است اما نفوس تاجیکها به مراتب بیشتر از ترکتبارها میباشد در حالیکه ترکتبارها نقش بسیار برازنده تر و چشمگیری در تاریخ این سرزمین بازی کرده اند. بنابر آن علل آنرا در سایر زمینه ها باید جستجو کرد که این خود یک مباحثهء جدی و مهمی را نیاز دارد و باید بر اساس یک تحقیق دقیق حوادث تاریخی و اجتماعی به آن پرداخته شده عوامل ان مشخص شوند. اما آنچه از بررسی تاریخ یکهزار سالهء منطقه مبرهن است این کمرنگی ناشی از تخویف و اعمال سیستماتیک زور و تشدد توسط قوم پشتون نبوده است.

بر اساس نوشتهء رزاق مأمون جنبش "سقاوی" را به چهار مرحله آتی میتوان تقسیم کرد:

1. سقاوی اول (جدی ۱۳۰۷- میزان ۱۳۰۸ ه ش) یا زمان حاکمیت حبیب اله کلکانی؛
2. سقاوی دوم (۱۳۷۵-۱۳۷۱ ه ش) حکومت ربانی-مسعود؛
3. سقاوی سوم (۱۳۹۳-۱۳۸۰ ه ش) دوران مقاومت ضد طالبان شورای نظار؛ و
4. سقاوی چهارم (۱۳۸۱ ه ش -) بازگشت شورای نظار و شرکت در قدرت سیاسی.

به گفتهء رزاق مأمون "پیدایش «سقاوی اول» در شرایط ویژه سیاسی و اجتماعی دهه اول 1300 خورشیدی، چیزی در مقیاس **نخستین اقامۀ نیم بند و**توان سوز تاریخی (کمترآگاهانه) در نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود. سقاوی اول، برای پاشیدن خشم و خروش، و خط سرنوشت خویش، **تئوری مدون** نداشت؛ واکنون که قریب نود سال از آن می گذرد، نیز از داشتن تئوری مبتنی بر**ارزیابی انتقادی و طبقه بندی شده** محروم است. درآن ایام، ابزار نقد وضعیت و روش مقابله، با یک رشته قواعد مذهبی وعامیانه صورت می گرفت."

آیا این تئوری بافی درست است؟ آیا شورش "سقاوی اول" واقعآ "نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود" یا یک شورش ضد ترقی و ضد تجدد ارتجاع سیاه مذهبی که برای برگرداندن چرخ زمان و چرخ معارف و تعلیم و تربیه عصری بدوران تاریک پندارهای قرون وسطایی؟ این شورش از شورش سلف خود شورش ملای لنگ در پکتیا در سال 1924م چه تفاوتی داشت؟ حالا اگر ما شورش "سقاوی اول" را "نبرد عدالت خواهانه" میدانیم آیا شورش سلف او شورش ملای لنگ هم نبرد عدالت خواهانه است یا خیر؟ یا اینکه افتخار "نبرد عدالت خواهانه" را تنها یک تاجیک میتواند داشته باشد و نه سایر اقوام؟

سقوط دولت حبیب الله کلکانی

در زمان شورش سقوی بر ضد امان الله خان جنرال محمد نادرخان، وزیر دفاع پیشین که از وزیر مختاری در فرانسه استعفا کرده بود و در شهر نیس زندگی می‌کرد، به کمک برادرانش قصد کابل کرد و سرانجام به کمک قبایل مخصوصاً افراد دو قبیلۀ جاجی و وزیری در ۲۱ میزان ۱۳۰۸ (13 اکتبر 1929م) خود را به آنجا رسانید و شهر را در اختیار گرفت. حبیب‌الله و یارانش به شمالی فرار کردند و باآنکه نادر خان به آنها به شرط تسلیمی وعدۀ عفو داده بود، اما به دستور نادرخان همه به دار آویخته شدند، از همین جهت است که نادر شاه را طرفداران کلکانی نادر غدار می‌گویند.

حکومت نه ماهۀ حبیب الله کلکانی با آنکه یک دورۀ کوتاه اختلال در مسیر طبیعی زعامت عنعنوی دولت افغانستان محسوب میگردد اما موجودیت یک زیربنای گستردۀ بنیادگرایان را در

افغانستان بر ملا کرد. بچهٔ سقاو از حمایت علمآ (ملاها) در شمالی و سائر نقاط کشور و بخصوص در مناطق تحت نفوذ فرقهٔ نقشبندیه برخوردار بود. همچنان ابراهیم بتگ رهبر جنبش باسمچی های آسیای مرکزی که به افغانستان فراری شده بود در سال 1929 از قیام بچهٔ سقاو حمایت کرد. پیر تگاو که بچهٔ سقاو را به عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله اعلان نمود پسر سید جان پاچا بود که خود در سال 1919م نصرالله خان کاکای امان الله خان را در جلال آباد پادشاه اعلان کرده بود.

بچهٔ سقاو خود مرید شمس الحق مجددی، *پیر گلبهار*، بود. ورود او به کابل مورد تآیید خانوادهٔ مجددی مقیم شوربازار قرار گرفته بود.

بنیادگرایان مذهبی کسی را میخواستند بر تخت سلطنت کابل ببینند که حاکمیت شریعت را دوباره احیا نماید و تمام اصلاحات امان الله خان را لغو نماید.

حمایت عامه از قیام بچهٔ سقاو دلایل فرهنگی داشت. این قیام هرگز مبنای سیاسی، طبقاتی، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد برتری جویی و حاکمیت قومی نداشت.

در طول نه ماه حکومت حبیب الله کلکانی تمام پروگرامهای اصلاحی امان الله خان متوقف شد. قانون اساسی و قانون جزا لغو گریدند. مکاتب مسدود شدند، اصلاحات مالیاتی و اصلاحات در ساحهٔ قضائیه متوقف گردید، پروگرامهای ساختمانی لغو شدند. کشور دوباره به اصول بنیادگرائی و حاکمیت شریعت با تفسیر شاگردان مدرسه های دیوبندی واقع در هندوستان برگشت. بیجهت نبود که امان الله خان اعزام طالبان افغان را به این مدرسه ها لغو کرده بود و از ورود ملاهای درس خوانده در این مدرسه ها جلوگیری میکرد.

دولت حبیب الله کلکانی که در آغاز مالیات قانونی را نیز بخشیده بود، بعد ها مالیات چند برابر از مردم می گرفت، راه های تجاری با خارج از افغانستان بسته شده بود و اوضاع اقتصادی بیش از هر زمان دیگری رو به خرابی می رفت.هزاره های افغانستان نیز به علت لغو آئین بردگی از سوی امان الله، به او وفادار مانده بودند و به مخالفت با حکومت حبیب الله کلکانی پرداختند.

با آنکه بچهٔ سقاو با حمایت وسیع روحانیون منجمله فرقهٔ نقشبندیه و خانواده مجددی (نور المشایخ، شمس المشایخ) به قدرت رسید اما بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باقی ماند و توسط محمد نادر خان و برادران او به حمایت اقوام سرحدی و اقوام جنوبی و سایر اقوام پشتون سقوط کرد و نادر خان بتاریخ 15 اکتوبر سال 1929 توسط سران این اقوام به عنوان پادشاه اعلان گردید.

شاید جای تعجب باشد که با وجود حمایت روحانیون از حکومت حبیب الله کلکانی چرا حکومت او بیش از نه ماه نتوانست در قدرت باشد؟

دو عامل مهم در سقوط حکومت حبیب الله کلکانی دخیل بود: عکس العمل اقوام پشتون برای احیای دوبارهٔ زعامت عنعنوی اریستوکراسی دولت افغانستان و تغییر موقف خانوادهٔ مجددی در کابل.

در حالیکه مخالفت با برنامه های تجدد طلبی بعضی اقوام پشتون را ترغیب به قیام نمود، اما نمیتوان انتظار داشت تمام اقوام پشتون به مدت طولانی آرام نشسته شاهد از دست رفتن زعامت قدرت دولتی از اریستوکراسی درانی/بارکزائی باشند. بنابر آن به مجردیکه یک اریستوکرات صاحب نام، در این مورد جنرال محمد نادر خان بارکزائی، وارد صحنه گردید تمام اقوام دو طرف سرحد با او همکاری کرده اورا به سلطنت رساندند.

علاوه بر آن، زمانیکه خانواده با نفوذ مجددی مستقر در کابل که با اشرافیت دولتی عنعنوی افغانستان روابط بسیار نزدیک داشتند متوجه شدند که انارشی حاکم در دوران حکومت حبیب الله کلکانی ضامن منافع دراز مدت آنها نیست، از حمایت او رو گرداندند. به قول مارشال شاه ولیخان از کتاب "یادداشتهای من" در جریان تدارکات حمله بر کابل، نور المشایخ مجددی بدیدار او در اورگون میرود و همچنان بدیدار نادر خان در پکتیا میرود.

سلطنت محمد نادر خان



در دوران اغتشاش سقوی جنرال محمد نادرخان، وزیر دفاع پیشین که از وزیر مختاری در فرانسه استعفا کرده بود و در شهر نیس زندگی می‌کرد، به کمک برادرانش قصد کابل کرد و سرانجام به کمک قبایل مخصوصاً افراد دو قبیلهٔ جاجی و وزیری در ۲۱ میزان ۱۳۰۸ (13 اکتبر 1929م) خود را به آنجا رسانید و شهر را در اختیار گرفت. حبیب‌الله کلکانی و یارانش به شمالی فرار کردند و باآنکه نادر خان به آنها به شرط تسلیمی وعدهٔ عفو داده بود، اما به دستور نادرخان همه به دار آویخته شدند، از همین جهت است که نادر شاه را طرفداران کلکانی نادر غدار می‌گویند.

محمد نادر خان در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ هجری شمسی در قصر سلام‌خانه ارگ کابل در برابر اعیان و سران قبایل اعلام کرد که برای انتخاب پادشاه جدید، باید لویه جرگه تشکیل شود؛ اما سران قبایل تشکیل لویه جرگه را لازم ندیدند و به پادشاهی او سر فرود آوردند. نادر خان رأی این مجمع را پذیرفته و در 15 اکتبر 1929 م به‌عنوان نادرشاه به تخت پادشاهی افغانستان نشست. این اقدم نادر خان به مذاق حامیان شاه امان الله خان خوش نیامد چون آنها انتظار داشتند نادر خان پادشاهی را برای امان الله خان تفویض نماید.

نادرشاه پسر محمد یوسف‌خان نواسهٔ سردار یحیی خان است. جد بزرگ این خاندان سردار سلطان محمد خان طلایی حکمران پشاور و برادر امیردوست محمد خان بود. سرداریحی خسرامیرمحمد یعقوب خان بود و حینیکه امیرمحمد یعقوب اسیر وبه هندوستان اعزام شد سرداریحی خان وبرادرش سردار زکریا نیز به هندوستان در"دیره دون" تبعید شده وباپسران شان سردارمحمدیوسف و سردار محمدآصف و نواسه های شان تقریبا دونیم دهه (1879-1901) درآنجا مقیم بودند.

یحیی خان دو پسر داشت به نام های سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان. سردار محمد یوسف خان با سه زن ازدواج نمود. زن اولش یک دختر (محبوب سلطان، یک تن از خانم های امیر حبیب الله خان) و سه پسر به دنیا آورد. محمد نادر، شاه محمود و شاولی.

محمد نادر خان در (21 حمل 1362هـ.ش.) م1883 دردیره دون هند تولد شد. محمد نادر 18 سال عمر خویش را در هند سپری نمود. در آنجا درس خواند و با زبان های هندی، انگلیسی و دری/فارسی آشنا شد. سردار یحیی خان هفتهٔ دو بار جوانان خانواده را گرد می آورد و به آنها دربارهٔ افغانستان معلومات می داد .

اعضای خانوادهٔ او در سال 1901 پس از دریافت اجازه نامهٔ امیرعبدالرحمان خان به افغانستان برگشتند و مورد احترام او قرارگرفتند. درهفته های آغازین برگشت که در باغ علیمردان به سر می بردند. با دیدار ها ی مکرر با امیرآنها آن خانواده به "خانوادهٔ مصاحبان" و یا مصاحبان خاص نیز شهرت یافتند و به تشویق امیر عبدالرحمن خان، سردارمحمد یوسف و سردار محمد آصف خان نزد سردار حبیب الله خان پسر امیر میرفتند و مصاحب او بودند. از این جهت پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان، رفتن سردارمحمد یوسف و سردار محمد آصف، نزد سردار حبیب الله خان و صحبت های آنها با امیرحبیب الله خان سبب شد که مردم آنها رامصاحبان بنامند. برعلاوه از آنجایی که سردار محمد یحیی خان پسر سلطان محمد خان مشهور به طلایی بود، این خانواده را خاندان طلایی نیز نامیده اند.

نادر خان در بیست و نه سالگی به خدمت قشون درآمد و در 1907 م. به مقام نائب سالاری و بعدها به مقام سپهسالاری رسید. سپه سالارمحمد نادر که آدم مستعدی بودوهوس پادشاهی را ازجدش سردارسلطان محمد طلایی بارث برده بود. اوبا پیروزی شاه امان الله، درسالهای اول سلطنت او، منتظر اوضاع بوده با دولت جدید همکاری کرد.چنانچه در قیام مسلحانه ملی برای حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان, درکنارمردم کشور، همراه با برادرانش در یکی از جبهات یعنی پکتیا سهم گرفت ومورد تقد یرشاه امان الله واقع شد ومناره استقلال بنامش ساخته شد.

در جریان توطئه هایی که بعدها رخ داد، شاه امان الله برسپه سالار محمد نادر مشکوک شد وشک اووقتی به یقین مبدل گشت که به حیث وزیرحربیه ازرفتن به پکتیا غرض رفع شورش منگل امتناع ورزید و بعوض اش رقیب سیاسی او جنرال محمد ولی خان دروازی گما شته شد. بگفته سرهمفریز باوجود فعالیت بین امیر ومحمد نادر، وافسردگی سپه سالارمذکوربرای امیر مشکل بود محمد نادر را که نماینده بزرگ خانواده سلطان محمد طلایی است بدون تکلیف بگذارد همان بود که بحیث وزیر مختار افغانستان درپاریس تعیین شد.

در سومین جنگ انگلیس و افغان، به هند حمله کرد و تل و وانه را گرفت و وقتی که صلح برقرار شد به وزارت دفاع رسید. در زمان قتل امیر حبیب الله خان قوماندان قوا و در رکاب امیر در جلال آباد بود. در سال 1924م وزیر مختار افغانستان در پاریس گردید. در سال 1926م نادر خان شغل سیاسی خود را ترک گفت و مدتی در نیس گذراند.

دومین قانون اساسی افغانستان

محمد نادرشاه چون قدرت را به دست گرفت، اصلاحات و نظامنامه‌های دورهٔ امان‌الله خان را به کنار نهاد و محاکم را دوباره به عالمانِ دین سپرد؛ زنان را نیز به رعایت حجاب مکلف ساخت. در دورهٔ او اردوی منظمی بنیاد نهاده شد و با تأسیس فاکولته طب هستهٔ اصلی نخستین پوهنتون کشور ایجاد گردید

هرچند او عضوی از جناح جنگ ضد بریتانیایی بود و خودش را به حضور در جنگ استقلال مفتخر می‌دانست، مشروطه‌خواهان و هواداران امان‌الله، شاه معزول، او را یک طرفدار بریتانیا

می‌دانستند و نسبت به انتصاب او به سلطنت به جای امان‌الله، اعتراض کردند. نادر زمانی در سرکوب مخالفت‌ها موفق بود. در ۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱، قانون اساسی جدید (اصول اساسی دولت عالیهٔ افغانستان)، توسط لویه‌جرگه تصویب شد. تفاوت‌های عمدهٔ این قانون اساسی از قانون اساسی یک‌دهه پیش در مورد حساب‌دهی کابینه (به استثنای صدراعظم) به مجلس منتخب شورای ملی و مجلس اعیان که اعضای آن توسط شاه انتخاب می‌شدند، از این قرار است: در عمل، هیئت‌ها برای انتخابات مجلس نیز دست‌چین حکومت بودند. دیگر انحراف، رسمیت بخشیدن برتری مکتب فقه حنفی و تضمین استقلال محکمه شریعت بود (گریگوریان، ص ۳۰۵). برای اولین‌بار، رهبران مذهبی در شماری از پست‌های وزارت گماشته شدند. با این وجود، قدرت حکومتی در انحصار کار خاندان سلطنتی قرار داشت و افغانستان تنها به نام سلطنت مشروطه بود.

محمد نادرشاه برای مطبوعات ارزش خاصی قائل بود. روزنامه اصلاح را در ۱۳۰۸ ش / 1929 م در کابل بنیاد نهاد و روزنامهٔ انیس را دولتی ساخت. دیگر انتشارات دولتی را تقویت کرد. انجمن ادبی کابل هم در همین دوره تأسیس شد که مجلهٔ ماهانهٔ کابل را نیز انتشار می‌داد. سالنامه افغانستان هم از ۱۳۱۱ش به انتشار آغاز کرد. جاده‌های کهنه تعمیر و جاده‌های نو تأسیس گردید. نخستین بانک کشور در ۱۳۱۰ ش/ 1931م تأسیس شد.

سرانجام محمد نادرشاه در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ ش/ 8 نوامبر 1933 م به ضرب گلولهٔ یک متعلم لیسه امانی (نجات) بنام عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه‌ها به خون خواهی غلام نبی خان چرخی کشته شد. عبدالخالق که در قوم هزاره بود یکی از نوکران غلام نبی خان چرخی بوده که از طرفداران امان الله خان و بخاطر مخالفت آشکار با به تخت نشستن محمد نادر خان از طرف نادر خان به قتل رسیده بود.

در سال 1929م دیدیم که دولت امانی به اثر تبانی نیروهای مرتجع و عقبگرا و همکاری استعمار از بین رفت و دوره امارت ۹ ماهه امیر حبیب الله کلکانی به پایان خونینی رسید. نیروهای آزادیخواه، مشروطه خواهان ملی گرا و تجدد طلبان از عرصه سیاسی رانده شدند و در عوض رهبران محافظه کار مذهبی، روسای قبایل، زمینداران بزرگ، اشرافیت درباری ضد شاه امان الله در کنار و در راس آن خانواده سپه سالار نادر خان گرد آمدند.

نادر خان به قول میر محمد صدیق فرهنگ مورخ افغان، شخصیت ممتاز گروه محافظه کار در دولت امانی بود و همچنین اطرافیان مذهبی، قومی و درباری او مخالف بخش اعظم اصلاحات حقوقی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی شاه امان الله بودند. مخالفت با بسیاری از آزادی های اساسی مندرج در نظامنامه اساسی دولت و به ویژه مخالفت با آزادی مطبوعات در میان آنها آشکار بود.

تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصاً در دورهٔ صدارَت هاشم خان هر روشنفکری که پیدا میشد از بین می رفت و یا زندانی میشد .

میر غلام محمد غبار در این خصوص نکته جالبی را حکایت می کند و می گوید که حکومت افغانستان امر کرد که : " در آینده در مطبوعات افغانی عکس هیچ افغان سر برهنه چاپ نشود. و هنگام ناچاری توسط آقای برشنا رسام دولتی، عکس های سر برهنه با کلاه مرسومه پوشانیده شود. هکذا تمام مراسم ارتجاعی و خرافاتی زنده و تشویق گردید".

در این دوره به جراید آزاد و شخصی اجازه انتشار داده نشد. شماری از روزنامه نگاران آزاد اندیش زندانی و اعدام شدند. حبیب الله رفیع روزنامه نگار و پژوهشگر افغان می گوید که با

وجود که در آن زمان امکان نشر برای هر کسی داده نمی شد ولی مبارزانی بودند مانند عبدالرحمان لودین که در مقابل نادرخان مقاومت کرد و بالاخره کشته شد و دیگران نیز بودند که آنها زندانی شدند. "تعدادی زیادی از روشنفکران در دوره نادر خان زندانی شدند و خصوصا در دورۀ هاشم خان روشنفکری که پیدا می شد از بین می رفت و یا زندانی می شد".

اما علی رغم آنچه گفته شد برخی از پژوهشگران تاریخ و افرادی که شاهد حوادث آن روزگار بودند، تصویر دیگری از نادرشاه و عصر او ارائه می کنند. و به این نظر اند که خط مشی او به تناسب وضعیت آن زمان مترقی بود. در خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا یکی از صاحبنظران افغان، می خوانیم:

"در این شکی نیست که خط مشی محمد نادر شاه طوری ترتیب یافته بود تا با افکار مردم محافظه کار تصادم نه کرده باشد. اما اساسا استقامت مترقی داشته و اساسات عمده ای را که عبارت از توجه به معارف و توسعه عمومی مملکت باشد در بر می گرفت. اما جوانانی که خاطره دوران پر هیجان امان الله خان را بیاد داشتند و طبعا ملاحظات محیطی و مقتضیات وقت را درست درک نمی توانستند، نسبت به این خط مشی به هر وسیله ای که می توانستند، در مجالس و محافل با گفتار ها و نوشته ها و بعضا ذریعه شبنامه ها اظهار عدم موافقت می کردند."

به قول عبدالله شادان گویندهء بی بی سی "عزیز نعیم برادر زاده نادرشاه که از استادان رشته تاریخ سیاسی در پوهنتون کابل بود به این عقیده بود که در داوری بر وضعیت مطبوعات این دوره باید وضعیت کلی آن زمان و تغییرات و تحولات تاریخی و اولی بودن ثبات و استقرار سیاسی باید در نظر گرفته شود". اما برخی دیگر او را فرد منتقم، خشن و بیرحم توصیف کرده اند که از کشتار مخالفان خود هراسی نداشت.

قتل شخصیت های نامداری چون غلام نبی خان چرخی، عبدالرحمان خان لودین و شمار دیگری از آزادیخواهان و مشروطه طلبان و همین گونه زندانی شدن صدها تن دیگر در زندان های مخوف آن دوره به نا آرامی های سیاسی افزود و سر انجام خود نادر خان در ۱۶عقرب ۱۳۱۲ نوامبر ۱۹۳۳ به ضرب گلوله عبدالخالق از شاگردان لیسه نجات، به قتل رسید و پسرش محمد ظاهر شاه بر تخت نشست و دوره جدیدی آغاز شد.

سلطنت محمد ظاهر شاه



محمد ظاهر در ۲۲ میزان ۱۲۹۳ هجری شمسی مطابق ۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۴ میلادی در کابل تولد یافت. وی پس از ترور پدرش نادرشاه در سال ۱۹۳۳ در سن ۱۹ سالگی به سلطنت رسید. چند ساعت پس از آن که محمد نادر شاه به قتل رسید، برادرش سپهسالار سردار شاه محمود خان وزیرحربیه، محمد ظاهر یگانه فرزند شاه مقتول را به حیث پادشاه معرفی کرد. آن روز، ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ شمسی بود. هنگام انتخاب محمد ظاهر به مقام پادشاهی، مرد قدرتمند دربار صدراعظم سردار محمد هاشم خان در مسافرتی که به سوی صفحات شمال داشت، به مزار شریف رسیده بود.

پس از مرگ نادرشاه تا صدارت دکتور محمد یوسف خان، قدرت اصلی حکومت در دست صدراعظم ها بود. در زمان زمامداری چهل سالهٔ ظاهرشاه سه صدراعظم خاندانی و شش صدراعظم غیرخاندانی، مجموعاً نه صدراعظم، به وظیفهٔ صدرات پرداختند.

محمد ظاهردر شش سالگی به مکتب رفت. سه سال نخستین را در لیسه حبیبیه درس خواند. با بنیانگذاری مکتب استقلال، تا سال ۱۳۰۳ در آن مکتب به آموزش ادامه داد. هنگامی که پدرش محمد نادربه حیث سفیر افغانستان در پاریس تعیین شد، با او روانهٔ فرانسه شد (۱۹ سرطان ۱۳۰۳). درفرانسه نیز در چندین مکتب درس خواند. دو سال در مکتب "اینه ژانسون ده سالی" شاگرد بود. پس از آن که محمد نادر خان از عهده داری سفارت افغانستان در فرانسه/ پاریس، کناره گرفت و به جنوب فرانسه رفت، مدت یک سال و شش ماه همراه با او بود. متعاقب آن به پاریس برگشت، در مکتبی به نام "باستور" به فراگیری درس ادامه داد. مدتی هم در مکتب" کولیژ دومون پی نی" شامل شد. در آن هنگام که محمد نادرخان و برادرانش هنوز در جنوب فرانسه بودند، محمد ظاهر با یک خانوادهٔ فرانسوی، موسوم به " دانیه لو" زندگی می‌نمود.

محمد ظاهر چندی پس از تصاحب قدرت به وسیلهٔ نادرخان، در حالی که ۱۶ ساله بود، به تاریخ ۲۰ میزان سال ۱۳۰۹ شمسی به افغانستان برگشت. در تعلیمگاه پیادهٔ عسکری که تازه تأسیس شده بود، یک سال آموزش نظامی دید. با فراغت از آن تعلیمگاه در هفده سالگی کفالت وزارت حربیه به او سپرده شد. وزیر حربیه عمویش شاه محمود خان بود. افزون بر آن وکالت وزارت معارف افغانستان را نیز عهده داربود.

شهزاده محمد ظاهر۱۷ ساله بود که با حمیرا، دختر وزیر دربار وقت سردار احمدشاه خان ازدواج نمود. یک برادر و دو خواهر داشت. برادرش محمد طاهر در زمان امارت امیر حبیب الله کلکانی در کابل فوت نمود. دو خواهرش با پسران عمویش سردار محمد داوود خان و سردار محمد نعیم خان فرزندان سردار محمد عزیز خان، ازدواج نموده بودند.

شایان یادآوری است که محمد ظاهر بیشتر زبان فرانسوی را می‌دانست تا زبان دری. با زبان پشتو آشنایی نداشت. هنوز شهزادهٔ جوان مشق لازم را برای حکومت کردن فرا نگرفته بود که او را بر تخت نشاندند.

نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در افغانستان ، دوره ۴۰ ساله سلطنت محمد ظاهر را "دوره صلح و آرامش افغانستان» نامیده است. ادرین ادوارزد، سخنگوی نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در افغانستان می گوید: «محمد ظاهر هدایت یکی از دوره های باثبات و امن در تاریخ معاصر افغانستان را داشته است. او در سال های اخیر این نقش مثبتش را ادامه داد. نمایندگی سیاسی سازمان ملل در افغانستان از نقشی که ظاهرشاه در پروسه بن بازی کرده ، ستایش می کند".

دوره فرمانروایی ظاهر شاه بر افغانستان، دوره آرامش بود و در این مدت، برخلاف دوره‌های قبل و بعد از ظاهرشاه، افغانستان درگیر هیچ جنگی نشد و هم‌چنین در جنگ جهانی دوم (1939-1945) اعلام بی‌طرفی کرد.

ظاهرشاه در سال 1963م قانون اساسی جدید کشور را انتشار داد. این قانون، بعدها در سال 2001م با سقوط طالبان به‌عنوان قانون اساسی موقت (با حذف مواد مربوط به سلطنت) پذیرفته شد. کلمهٔ "افغان" برای نخستین‌بار در سال 1964م و در قانون اساسی تصوییی محمد ظاهرشاه با تعریفی جدید و به‌معنی همه اتباع کشور افغانستان به‌کار رفت.

وی به قصد مدرنیزه کردن افغانستان، به اصلاحات سیاسی و اقتصادی، احداث زیربناهای مواصلاتی و بندهای برق تأسیس سیستم قانون‌گذاری دموکراتیک، ترویج نظام آموزش و پرورش مدرن، تأسیس پوهنتونها و آموزش برای زنان اقدام کرد.

محمد ظاهر تا سال 1973م پادشاه افغانستان بود. او در جریان ۴۰ سال سلطنت خود قانون اساسي دموکراتیک کشور را تسوید نمود، یک پارلمان مستقل را تاسیس کرد و رهبري مساعي ترویج حقوق زن را بعهده داشت . در سال 1973 زمانی که محمد ظاهر شاه در ایتالیا به سر می برد، سردار محمد داود خان که یکی از صدراعظمان سابق و پسر کاکای شاه با انجام یک کودتای نظامی، شاه را خلع کرد و با پایان دادم به نظام شاهی، در افغانستان نظام جمهوری اعلام کرد. پادشاه سابق افغانستان پس از کودتا در ایتالیا در تبعید زندگی می کرد و این دوره زندگی او ۲۹ سال را در بر می گیرد.

ظاهر شاه پس از سقوط طالبان "پدر ملت" لقب گرفت.

محمد ظاهرشاه آخرین پادشاه افغانستان، ساعت 5:45 تاریخ 23 جولای سال 2007م (۱۳۸۶ ه ش) در کابل پس از یک بیماری طولانی وفات نمود.

مشخصات حکومتداری محمد ظاهر شاه

هنگام شروع پادشاهی محمد ظاهر، مرد قدرتمند صدراعظم کشور سردار محمد هاشم خان بود. اجرای امور به گونهٔ مطلق العنانی در دست او بود. در سیزده سال اول سلطنت ظاهرشاه، محمدهاشم خان، صدراءظم و کاکایش، قدرت واقعی را در دست داشت. پیروی از قانون به یک نگرانی بزرگ تبدیل و حقوق تضمین‌شدهٔ اشخاص در قانون اساسی پایمال شد. بسیاری از دیگراندیشان سیاسی زندانی شدند که بیشترشان بیش از یک‌دهه در کنج زندان بدون محاکمه رنج کشیدند. در عین‌زمان، طرح‌های نوسازی و گسترش تدریجی نظام آموزشی روی دست گرفته شد (دوپری، ۱۹۸۰، صص ۴۹۸-۴۶۴؛ گریگوریان، صص ۳۷۴-۳۴۲).

مشروطیت اول: صدارت شاه محمود خان (1946-1953) و دومین تجربهء مطبوعات آزاد درافغانستان

در ۱۳۲۵ خ/۱۹۴۶، محمدهاشم خان جایش را به برادرش شاه محمود خان به‌عنوان صدراعظم داد که در دوران تصدی او دموکراسی نیم‌بندی به میان آمد. در ۱۳۲۶خ/۱۹۴۷ انتخاباتی برای شاروالیها برگزار شد. دو سال بعد، انتخابات مشابهی برای شورای ملی تدویر یافت. مجلس زیر نفوذ اکثریت دموکرات‌های لیبرال قرار داشت که برای سلطنت مشروطه ایستادگی کردند. احتمالاً در ۱۳۲۹ خ/۱۹۵۰، قانون رسانه‌های آزاد تصویب شد و دوره‌ای از جوشش سیاسی به وجود آمد که تعدادی از هفته‌نامه‌های خصوصی کوشیدند رؤیاهای روشنفکران لیبرال را به تصویر بکشند. با این‌حال، این نشریه‌ها، به میزان چشم‌گیری به‌عنوان انجمن‌های تازه شکل‌گرفته، احزاب سیاسی کم‌وبیش سازمان‌یافته بودند تا ابزارهای تبلیغات در میان جمعیت بیشتر بی‌سواد. اعضای اصلاح‌طلب شورا از طریق رسانه‌ها به مبلغان آزاد واقعیتهای جامعه تبدیل شدند که شاه و صدراعظم احساس کردند که با این وضعیت به ادامهٔ پیشبرد حکومت، آزادتر نیستند. (دوپری، ۱۹۸۰، صص ۴۹۸-۴۹۴).

دومین قانون مطبوعات به سال 1950 درشرايطي در افغانستان نافذ گرديد که کشور بار ديگر آبستن تحولات سياسي- اجتماعي شده بود. انفاذ اين قانون نه تنها زمينهء فعالي محدود نشريه هاي غير دولتي را به وجودآورد؛ بلکه درجهت ديگر روشنفکران و رده هاي آموزش ديدهء کشورعملاً آماده شده بودند تاهسته هاي سازمانهاي سياسي خود را پايه گذاري کنند.

نشريه هاي انگار، نداي خلق، وطن، نيلاب، ولس، و آيينه، مطبوعات آزاد و غير دولتيي اين دوره به شمار مي آيند که در شهر کابل به نشر مي رسيدند. به همينگونه نشريه ء غير دولتي اتوم درشهرميمنه مرکز ولايت فارياب به چاپ مي رسيد. نشريه هاي دولتي پامير، صداي ملت، پيام افغان، الفبا، و ژوندون نيز در اين دوره در مرکز ولايات کشور به نشرات آغاز کردند که بيانگر ديدگاه ها و سليقه هاي سياسي - اجتماعي دولت بودند. در اين دوره درافغانستان تلاش هايي نيز در جهت ايجاد احزاب و سازمانهاي سياسي به وجود آمده بود. چنان که « ويش زلميان » يا جوانان بيدار نخستين حلقهء سياسيي بود که در کابل پايه گذاري گرديد. نشريهء انگار به مديريت مسوول فيض محمد انگار و ولس به مديريت مسوول گل پاچا الفت ارگان هاي نشراتي ويش زلميان بودند.

حزب يا حلقهء سياسي وطن نشريه ء وطن را به مديريت مسوول مير غلام محمد غبار انتشار مي داد و به همين گونه نشريه ء نداي خلق ارگان نشراتي حزب خلق بود که به صاحب امتيازي دکتر محمودي به نشرات آغاز کرد.

خصوصيات مطبوعات دوره ء شاه محمود خان :

دردوران شاه محمود خان نخستين بار نشريه هاي حزبي درکشور به وجود آمد. مير محمد صديق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخير مي نويسد : هرچند اين هر سه جمعيت [ويش زلميان، حزب وطن و حزب خلق] اصولاً از دموکراسي به شکل دولت شاهي مشروطه طرفداري مي کردند ؛ اما ازنگاه اسلوب و نحوهء تبليغات تفاوتهاي بارزي در بين ايشان به نظر مي رسيد. به اين معني که مضامين " وطن " و "ولس " معتدل و استدالي و طرز بيان "نداي خلق " تند جذباتي و بود، درحالي که " انگار" اسلوب خاصي نداشت.»

اين نشريه ها چنان کانونهاي پرورش افکار سياسي توانستند يک نسل سياسي در کشور را پرورش دهند. نسل سياسي پرورش يافته به وسيلهء اين نشريه ها بعداً در رويداد هاي سياسي –

اجتماعي دههء دموکراسي (1963-1973) نيز نقش برجسته يي داشتند . حتي مي توان گفت که مبارزات سياسي و مطبوعات سياسي دهه ء دموکراسي ادامهء همان تجربهء هايي سياسي دوران شاه محمود خان است.

آگاهي و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان درارتباط به مفاهم حزب سياسي و مبارزهء سياسي سازمان يافته به وسيلهء همين نشريه ها دست کم در ميان اقشار آموزش ديدهء کشور گسترش پيدا کرد.

دريغا که تجربه ء مطبوعات آزاد در اين دوره عمر درازي نداشت و در سال 1951 نه تنها دروازه هاي تمام اين نشريه ها بدون هيچگونه دلايل قانوني به وسيلهء دولت بسته شد؛ بلکه احزاب و سازمانهاي سياسي نيز منحل گرديدند. دولت براين هم بسنده نکرد و شماري از اعضاي رهبري سازمانها و احزاب سياسي وطن، خلق و ويش زلميان را دستگير و به زندان افگند. بدينگونه تا ده سال ديگر در دورهء صدارت داودخان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمانهاي سياسي بي بهره باقي ماند.

شاه در سال ۱۳۳۲ خ/۱۹۵۳ سردار محمدداوود، پسر کاکایش را به‌عنوان صدراعظم معرفی کرد. داوود خان طرفدار نوسازی بود، ولی او به قیمت دموکراسی و آزادی‌های فردی، اقتدار و نظم داخلی را اولیت داد. وقتی او به قدرت رسید، انتشار هفته‌نامه‌های جدید متوقف شد و احزاب سیاسی فعالیت‌های عمومی‌شان را متوقف کردند؛ هرچند انتخابات شورای ملی هنوز با دست‌کاری در نتایج آن برگزار می‌شد. در سال ۱۳۳۶ خ/۱۹۵۷ پولیس با اتهام‌های بی‌اساس و واهی، اول عبدالمالک عبدالرحیم‌زی و سپس تعدادی از دیگراندیشان دیگر را بازداشت کرد. در نتیجه احساس امنیت آن‌ها که در جریان دورۀ کوتاه دموکراسی به میان آمده بود، نابود شد.

با اين حال در دوران صدارت داود خان نيز نه تنها نشريه هاي دولتي گذشته به کار خود ادامه دادند؛ بلکه نشريه هاي دولتي ديگري چون کابل تايمز، هيواد، ستوري، سره مياشت، افغانستان، پيام حق، تعليم و تربيه، الفلاح، آريانا، کانو او صنايعو و مهري در کابل و بعضي از ولايات کشور پايه گذاري شدند. بايد ياد آوري کرد که داود خان نيز به مانند هاشم خان به آزادي مطبوعات و آزادي بيان اعتقاد و باوري نداشت. ازهمين جهت مطبوعات در دورهء او متکي برنظام استبدادي بود و ديدگاه هاي روشنفکران ونياز هاي مردم در آن مجال بازتاب نداشت.

در حکومت محمد داوود که با تبلیغ و ترویج افکار دموکراتیک مخالف بود، دموکرات ها سرکوب شده بودند و عظیم ترین بخش هایی از مردم جامعه در نا آشنایی با آن به سر می بردند. آن بی علاقگی و ناآشنایی با انتخابات و در واقع با یکی از ارکان مهم دموکراسی، محصول چنان سیاست آسیب زای پیشینه یا یکی از عوامل مهم آن بود.

با این وجود، پیشرفت‌های اقتصادی از طریق یک‌رشته پلانهای پنج‌ساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی در داخل نظام اقتصاد دولتی به میان آمد. در عین‌زمان، گسترش نظام آموزش جدید و کشف تدریجی حجاب به افزایش صفوف روشنفکران ناامید کمک کرد.

دهۀ دموکراسی در افغانستان (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ هـ ش)

بعد از سالها حکومتهای دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان، مردم افغانستان برای اولین بار با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادی‌های سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردیده. شاه با کسب موقف غیرمسوول و واجب‌الاحترام در رأس دولت و

قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسی‌های صدارت و وزارت ممنوع نمود. در طول ده سال متعاقب آن که به دههٔ دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سال‌های اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی در کشور به حساب می‌آید. ده‌ها حزب سیاسی و ده‌ها روزنامه و جریده آزاد غیردولتی سیاسی و اجتماعی عرض وجود کرده زمینه‌های تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعلهٔ جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان‌المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو (مانند افغان ملت، مساوات) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظمان متعددی آمدند و رفتند (دکتور یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نور احمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران با همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان مؤسسات صنعتی.

متأسفانه کودتای بدفرجام ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ سردار محمد داوود به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دههٔ دموکراسی انجامید. این کودتا سر آغاز دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور است که تا امروز ادامه دارد. این کودتا، بدون توجه به شرایط تغییر یافته در کشور، جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و منجر به استقرار یک دولت دیکتاتوری یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده‌های شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی کوشید افسران و عناصر چپی را که عامل به قدرت رسیدن او بودند از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

مطبوعات در دههٔ دیموکراسی

مطبوعات غیر دولتی

اتحاد ملی - محل نشر کابل، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۴۸ ـ ۱۳۵۱ هـ ش، صاحب امتیاز عبدالحکیم مژده، زبان: دری و پشتو

افغان - محل نشر کابل، هفتگی، از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ نشر یافت و صاحب امتیاز آن محمد حسن اولس مل بود، زبان دری و پشتو

افغان ملت - محل نشر کابل، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: انجنیر غلامحمد فرهاد، زبان: دری و پشتو

افغان ولس - محل نشر: کابل، هفتگی، تاریخ نشر: ۱۳۴۸ ـ ۱۳۴۸ صاحب امتیاز: قیام الدین خادم, زبان: پشتو.

افکارنو؛ محل نشر کابل، هفتگی, تاریخ نشر ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: نورالله، زبان دری و پشتو.

برید -

پرچم - محل نشر: کابل، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۲' صاحب امتیاز و مدیر مسوول: سلیمان لایق، اما از تاریخ دوشنبه ۶ اسد ۱۳۴۸ شماره ۷۱ صاحب امتیاز کمافی السابق سلیمان لایق و مدیر مسوول آن میراکبرخیبر گردید. زبان: دری و پشتو

پروانه، محل نشر: کابل، هفتگی، تاریخ نشر: ۱۳۴۷ هـ ش، صاحب امتیاز که امان‌الله پروانه، زبان: دری و پشتو

پکتیکا - محل نشر: کابل، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۴۸ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: شاه زمان وریح ستانیزی، زبان: دری و پشتو

پیام امروز- محل نشر کابل، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۴۴ ـ ۱۳۴۷، صاحب امتیاز: غلام نبی خاطر، زبان: دری و پشتو

پیام وجدان - محل نشر: کابل، هفتگی, ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: عبدالروف ترکمنی, زبان: دری و پشتو

پیکار - کابل، هفته‌گی، ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: غلام محمد الماسک, زبان: دری و پشتو.

ترجمان - کابل هفتگی، ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: دکتور عبدالرحیم نوین, مدیر مسوول: علی اصغر بشیر هروی

جبهه ملی؛ کابل، هفتگی، ۱۳۴۷ ـ'۱۳۵۲ صاحب امتیاز: عبدالرب اخلاق، زبان: دری و پشتو، اشتراک سالانه: در داخل ۱۶۰ افغانی در خارج ۸ دالر.

خلق – کابل، هفتگی تاریخ انتشار ۱۳۴۵ هـ ش, صاحب امتیاز نور محمد تره‌کی مدیر مسوول: بارق شفیعی، زبان: دری و پشتو

خیبر - کابل، هفتگی، ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: محب الرحمن هوسا، زیان: پشتو

روزگار - کابل، هفتگی، ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: محمد یوسف فرند، زبان: دری و پشتو.

سپیده دم - کابل، هفتگی، ۱۳۴۸، صاحب امتیاز: سید محمد بامداد، زبان: دری و پشتو.

شعلهٔ جاوید - کابل هفتگی، ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: رحیم محمودی، زبان: دری و پشتو

شوخک - کابل، هفتگی، ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: عبدالعزیز مختار، زبان: دری و پشتو

صدای عوام - کابل، هفتگی، ۱۳۴۷، صاحب امتیاز: عبدالکریم فرزان.

کمک - کابل، هفتگی، ۱۳۴۷ ـ ۱۳۴۷، صاحب امتیاز: یعقوب کمک، زبان: دری و پشتو

گهیز - کابل، هفتگی، ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۱، صاحب امتیاز: منهاج الدین گهیز و عبدالسلیم فرقانی

مردم - کابل، هفتگی، ۱۳۵۴، صاحب امتیاز: سید مقدس نگاه، زبان: دری و پشتو

معرفت - کابل، هفتگی، ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: غلام معصوم اخلاص، زبان: دری و پشتو

ملت - کابل، هفتگی، ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: فدا محمد فدایی، زبان پشتو و دری

ندای حق - کابل، هفتگی, ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: عبدالستار صدیقی، زبان: دری و پشتو

وحدت - کابل، هفتگی, ۱۳۴۴ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: خال محمد خسته، زبان: دری و پشتو

هدف - کابل، هفتگی, ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: غلام محمد اورمر، زبان: دری و پشتو

سبا - کابل، روزنامه, ۱۳۴۷ ـ ۱۳۴۷، صاحب امتیاز: غلام نبی خاطر، زبان: دری و پشتو

کاروان؛ کابل، روزنامه, ۱۳۴۷ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: صباح الدین کشککی، مدیر مسوول: عبدالحق واله، زبان: دری و پشتو

مساوات - کابل، روزنامه, ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۲، صاحب امتیاز: محمد شریف ایوبی، مدیر مسوول: پوهاند محمد رحیم الهام، زبان: دری و پشتو

جراید دولتی

انیس و اصلاح و ادغام روزنامه‌های دولتی اصلاح – انیس

روزنامه هیواد

کابل تایمز (به زبان انگلیسی)

مجله مصور خانوادگی "ژوندون" که در این دوره تیراژ آن از ۲۰۰۰ به ۶۰۰۰ شماره بالا رفت.

ضمناً پیام حق، پشتون ژغ، انیس اطفال، ننگرهار، کندهار، آریانا و افغانستان، هرات و کمکیانو انیس در کابل، يك مجله در هرات و هجده جریده دولتی در ولایات افغانستان منتشر شد.

مخالفان دهۀ دموکراسی

اخیرا داکتر سید عبدالله کاظم مقاله‌یی را در مورد رشد زمینه‌های دموکراسی در وبسایت افغان-جرمن آنلاین خاصتاً به پاسخ یک مقالهٔ اینجانب تحت عنوان "توضیحات در مورد عواقب کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲" نشر کردند. محترم داکتر کاظم در مقالهٔ خود آرزومندی داوود خان را برای تکامل زمینه‌های قبلی مورد لزوم برای استقرار یک دموکراسی سالم توضیح می‌کنند که برای خوانندگان برای درک پروسهٔ فکری داوودخان بسیار مفید است. ایشان از آرزومندی و کوشش‌های داوود خان در ایجاد یک حزب واحد ملی گرا در بهبوهه لویه جرگه ۱۳۵۵، قبل و بعد از آن، یادآوری می‌کنند.

قبلاً طی یک مقاله تحت عنوان "دو برداشت از دموکراسی" کوشیدم بطور خلاصه در مورد تبصره نموده برداشت‌های خود را از دموکراسی توضیح نمایم. چون فکر می‌کنم این موضوع برای بسیاری دوستان فیسبوک جالب باشد این تبادل نظر را در اینجا تقدیم میدارم.

ایکاش قدرت آن موجود می‌بود که تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بر اساس یک ماستر پلان از قبل حساب شده صورت بگیرند. به گفته محترم کاظم تحقق دموکراسی واقعی نیازمند مؤلفه‌ها و شرایطی است که باید قبلاً و یا به تدریج به سمت سالم به پیش برده شوند... آوردن این تحولات که لازمه تحقق دموکراسی در کشور می‌باشد، کار ساده نیست و یک شبه در میان صورت گرفته نمی‌تواند. محترم کاظم می‌نویسند که "شهید محمد داوود طی یک بیانیه خود تذکار داده اند که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی، اجرای ریفورم‌های بنیادی و تأمین دیموکراسی واقعی، باهم ارتباط نزدیک دارد".

بر اساس نوشتهٔ محترم کاظم برداشت من این است که بطور ساده داوود خان آرزو داشته تا دوره صدارت موصوف برای حد اقل بیست سال بعدی تمدید می‌گردید تا بعد از تعمیم سواد همگانی، رشد اقتصادی و آمادگی فرهنگی، دموکراسی آنهم بطور تدریجی معرفی می‌گردید. مشکل این استراتیژی آن است که زمان این اجازه را برای معرفی تدریجی دموکراسی دلخواه داوود خانی نمی‌دهد. بیایید تجربه ایران را در نظر بگیریم. محمد رضا شاه در عمل مودل پیشنهادی داوود خان را می‌خواست تطبیق کند: اول پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بعد دموکراسی. نتیجه آن شد که با سرمایه گذاری‌های هنگفت عواید نفتی در واقع سطح زندگی، رفاه، سواد، صحت به سطوح عالی رسیدند در عین زمان نظام اختناق سیاسی ساواک بیداد می‌کرد. مردم منتظر نشدند تا شاه دموکراسی موعود را معرفی کند و انقلاب اسلامی به عوض دموکراسی بدترین نوع دیکتاتوری و ارتجاع را برقرار کرد. اگر خمینی اختناق مذهبی را برقرار نمی‌کرد الترناتف دومی استقرار یک نظام کمونیستی از بطن انقلاب مردمی بود.

اگر مودل معرفی تدریجی دموکراسی یا مودل داوودخانی منجر به استقرار اختناق مذهبی در ایران شد امکانات تکرار این تجربه در افغانستان و یا استقرار یک نظام کمونیستی تا چه حدودی بود؟ آیا می‌توان نقش تعمیم معارف را در تشدید خواسته های آزادی خواهی و دموکراسی طلبی در ایران دست کم گرفت؟ همین اصل در افغانستان نیز صادق است.

اصول اساسی داشتن عقیده به دموکراسی، معرفی دموکراسی و تعهد قبول عواقب و نتایج آن است. دستگاه سلطنت دموکراسی را بر اساس قانون اساسی سال ۱۳۴۳ (1964) معرفی کرد اما از عواقب آن در هراس بود و تعهدی در قبال پذیرفتن نتایج آن نداشت. در نوشتهٔ محترم کاظم تشویش داوود خان از به قدرت رسیدن چپی‌ها و یا راستی‌های افراطی از مجرای انتخابات پارلمانی در غیاب یک حزب میانه‌رو ملی‌گرا توضیح شده است. این همان هراسی است که مانع انفاذ قانون احزاب سیاسی توسط ظاهرشاه نیز شد. نتیجه را همه دیدیم که بلا تکلیفی بود. مشاهده کردیم، نه دموکراسی تمام عیار و نه مطلق العنانی داوودخانی که در نهایت به کودتای داوود خان انجامید.

بیایید ببینیم اگر به تجربه دموکراسی ظاهرشاه اجازه تکامل می‌دادند چه واقع می‌شد؟ من یقیین کامل دارم هرگاه دولت از یکجانب نهادهای دولتی، سیستم اداره دولت (Public Service)، اردو، پولیس، قوهٔ مقننه، را از طریق مسلکی ساختن این نهادها (غیر سیاسی ساختن) آنها، تعلیمات بهتر، تجهیزات بهتر و دادن آگاهی بهترو با معرفی قوانین لازمه تقویت مینمود و از جانب دیگر قانون احزاب را نافذ می‌کرد و نهادهای دموکراتیک را حمایت و تقویت می‌کرد و ترسی از نتایج دموکراسی نمیداشت به یقیین دموکراسی با گام‌های استوار به مرور زمان در جامعه به پختگی لازم می‌رسید و به یک نهاد اساسی اخلاق سیاسی جامعه مبدل می‌گردید. با اجازه دادن به دموکراسی به احتمال زیاد در یک انتخابات پارلمانی دوره بعدی، بطور مثال سال ۱۳۵۶ یک حزب متحده اسلامی افراطی و یا حزب دموکراتیک خلق پیروز می‌شدند. آیا این پیروزی نشانه بروز قیامت بود؟ نخیر! پیروزی این احزاب در چوکات قانون احزاب و در چوکات قانون اساسی به معتدل شدن روش‌های این احزاب و اتکای شان به راه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت به بلوغ و پختگی سیاسی جامعه کمک می‌کرد. تجربه عینی مردم از دستآوردها حکومتداری این احزاب خود بخود و بطور طبیعی به گسترش نفوذ احزاب میانه‌رو مساوات، افغان ملت، صدای عوام، غورزنگ ملی و غیره کمک می‌کرد و روزی شاید این احزاب قدرت حکومتی را از طریق انتخابات پارلمانی به دست می‌گرفتند. هندوستان، تا حدودی هم پاکستان، این راه را انتخاب کردند و منتظر نشدند مردمشان همه مرفه و با سواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند و امروز ثمر آن را در نهادینه شدن دموکراسی در تار و پود این کشورها به چشم سر مشاهده می‌کنم. این راهی بود که اکثریت کشورهای دموکراتیک مانند بریتانیا، فرانسه و امریکا آن را تجربه کردند. آن‌ها منتظر

نشدند مردمشان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند در عوض نهادهای دولت و نهادهای دموکراتیک را تقویت کردند و به نتایج و دست‌آوردهای دموکراسی احترام گذاشتند.

از اینجاست که برای من یک دموکراسی غرق در گل ولای که ضامن آزادی بیان و آزادی سهمگیری مردم در پروسه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت دولتیست هزار باراز یک دیکتاتوری که برای مردم پل و تونل بسازد ارزش دارد.

دو برداشت متفاوت از پروسه گسترش دموکراسی در افغانستان

بعضی‌ها عقیده دارند که داوود خان آرزو داشته تـا دوره صدارت موصوف بـرای حد اقل بیست سال بعدی تمدید می‌گردید تا بعد از گسترش سواد همگانی، تأمین رشد اقتصادی و آمادگی مردم از نظر فرهنگی، دموکراسی آنهم بطور تدریجی معرفی می‌گردید. مشکل این استراتیژی آن است کـه زمان این اجازه را برای معرفی تدریجی دموکراسی دلخواه داوودخانی نمی‌دهد. بیایید تجربه ایران را در نظر بگیریم. محمد رضا شاه در عمل مودل پیشنهادی داوود خان را می‌خواست تطبیق کند: اول پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بعد دموکراسی. نتیجه آن شد کـه بـا سرمایه گذاری‌های هنگفت عواید نفتی در واقع سطح زندگی، رفاه، سواد، صحت به سطوح عالی رسیدند در عین زمان نظام اختناق سیاسی ساواک بیداد می‌کرد. مردم منتظر نشدند تا شاه دموکراسی موعود را معرفی کند و انقلاب اسلامی به عوض دموکراسی بدترین نوع دیکتاتوری و ارتجاع را برقرار کرد. اگر خمینی اختناق مذهبی را برقرار نمی‌کرد، الترناتیف دومی استقرار یک نظام کمونیستی از بطن انقلاب مردمی بود.

اگر مودل معرفی تدریجی دموکراسی یا مودل داوودخانی منجر به استقرار اختناق مذهبی در ایران شد امکانات تکرار این تجربه در افغانستان و یا استقرار یک نظام کمونیستی تا چه حدودی بود؟ آیا می‌توان نقش تعمیم معارف را در تشدید خواسته‌های آزادی خواهی و دموکراسی طلبی در ایران دست کم گرفت؟ همین اصل در افغانستان نیز صادق است.

دموکراسی فرصتیست برای تکامل ذهنی و سیاسی جامعه. تمام سیاست‌مداران پنجاه سال اخیر افغانستان در دهۀ دموکراسی ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ پرورده شدند. اگر بـه تجربـه دموکراسی ظاهرشاه اجازه تکامل داده می‌شد، هرگاه از یکجانب نهادهای دولتی، سیستم اداره دولت (Public Service)، اردو، پولیس، قوۀ مقننه از طریق مسلکی ساختن این نهادها (غیر سیاسی ساختن) آنها، تعلیمات بهتر، تجهیزات بهتر و دادن آگاهی بهتر و با معرفی قوانین لازمه تقویت می‌گردید و از جانب دیگر قانون احزاب نافذ می‌شد و نهادهای دموکراتیک حمایت و تقویت می‌گردید و ترسی از نتایج دموکراسی وجود نمی‌داشت بـه یقیین دموکراسی بـا گام‌های استوار بـه مرور زمان در جامعه بـه پختگی لازم می‌رسید و بـه یک نهاد اساسی اخلاق سیاسی جامعه مبدل می‌گردید. هندوستان، تا حدودی هم پاکستان، این راه را انتخاب کردند و منتظر نشدند مردم‌شان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند و امروز ثمر آن را در نهادینه شدن دموکراسی در تار و پود این کشورها به چشم سر مشاهده می‌کنیم. این راهی بود که اکثریت کشورهای دموکراتیک مانند بریتانیا، فرانسه و امریکا آن را تجربه کردند. آن‌ها منتظر نشدند مردم شان همه مرفه و باسواد شوند تا دموکراسی را معرفی کنند در عوض نهادهای دولت و نهادهای دموکراتیک را تقویت کردند و به نتایج و دست‌آوردهای دموکراسی احترام گذاشتند.

از اینجاست کـه بـرای من یک دموکراسی غرق در گل و لای کـه ضامن آزادی بیان و آزادی سهمگیری مردم در پروسه‌های دموکراتیک گرفتن قدرت دولتیست، هزار بار از یک دیکتاتوری

که برای مردم پل و تونل بسازد ارزش دارد. فراموش نکنیم که یک دموکراسی لنگ لنگان هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری‌که از همچو امنیت و مصونیت در دهۀ دموکراسی ظاهرخان مستفید بودیم!

فراموش نکنیم که یک دموکراسی لنگ لنگان هم قادر است امنیت مردم را تأمین کند طوری‌که از همچو امنیت و مصؤنیت در دهۀ دموکراسی ظاهرخان مستفید بودیم!

منابع و مآخذ این بخش:

1. محمد صدیق فرهنگ "افغانستان در پنج قرن اخیر"، عرفان، تهران بهار ۱۳۵۸
2. لودویک ادامک، دایرۀ المعارف ایرانیکا،
3. اولیور روی، *اسلام و مقاومت در افغانستان*، 1990
4. رفیعه ذکریا، روزنامه انترنتی "اوون"، 19 جولای 2016،
5. آرشیف ملی هندوستان، متن معاهده کابل 1921،
6. لودویک ادامک، افغانستان 1900-1923، تاریخ دیپلوماسی،
7. بریل اورمانی، و ف لدویک، 2006، تاریخ سیاسی و دیپلوماتیک افغانستان، 1863-1901، لندن
8. شاه ولی خان، یادداشتهای من
9. میرعبدالواحد سادات، *ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی و* ...، سایت انترنتی هود)
10. صاحبنظر مرادی، از احمدشاه ابدالی تا عبدالرحمان خان، وبسایت خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰.
11. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران.

بخش چهارم: افغانستان زیر آماج ناسیونالیزم ایرانی

مبانی ناسیونالیزم ایرانی کدام‌ها اند؟

ناسیونالیزم ایرانی فارس بر مبنای مذهب شیعه اثنی عشری از زمان صفوی‌ها در اوایل قرن شانزده میلادی شکل گرفت و با اعتقاد غلط به موجودیت نژاد برتر آریایی و بخصوص ایرانی در سال‌های 1930م به پیروی از آلمان هتلری در زمان رضاخان، که اولین شاه فارس تبار در سرزمین ایران امروزی بعد از بیش از هزار سال از زمان یزد گرد دوم شاه ساسانی به بعد بود، تکامل یافت. بر همین اساس در سال 1935م اسم ایران به عوض فارس به عنوان اسم رسمی دولت تعیین شده از تمام کشورهای جهان خواسته می‌شود که بعد از آن کشور فارس را ایران خطاب کنند.

اصطلاح آریایی و ایران بزرگ برای اولین بار در آنزمان در مطبوعات و نوشته های ایرانی‌ها ظاهر شد و کوشش گستردهٔ برای فراهم نمودن زمینه های تاریخی و تیوریک این ناسیونالیزم آغاز گردید که توسط بعضی حلقه ها هنوز هم ادامه دارد. به سلسلهٔ این کوشش‌ها به ایجاد کتیبه‌های جعلی هخامنشی اقدام می‌شود و به پیدایش قبر جعلی کوروش، منشور کوروش که در حقیقت یک استوانه با نوشتهٔ معمولی برای گذاشتن در تهداب ساختمان‌ها است پرداخته می‌شود.

در ناسیونالیزم ایرانی از شاهنامهٔ فردوسی و اشعار حماسی آن که هیچ ارتباطی به فارس ندارد به مثابهٔ زمینهٔ حماسی تاریخی برای این جعل بزرگ استفاده می‌گردد در حالیکه ایران شاهنامه و قصه‌ها و افسانه‌های حماسی آن همه و همه مربوط به سرزمین و مردم افغانستان امروزی می‌باشد. مبنای اعتقاد به برتری فرهنگی ملت ایران در مقابل اعراب، ترک‌ها و افغان‌ها از عناصر ناسیونالیزم ایرانی بوده و خصومت بیدریغ ایرانی‌ها را با اعراب، افغان‌ها و ترک‌تبارها را از همین زاویه باید نگریست. در این ارتباط نسبت دادن تمام چهره‌های ادبی، علمی، فرهنگی، هنری، سیاسی و نظامی گذشتهٔ منطقه به کشور ایران از دست‌آوردهای این ناسیونالیزم محسوب می‌گردد. بی‌جهت نیست که برای استفاده از زبان فارسی آنهم با لهجه و استندرد و واژه‌های متداول در ایران به مثابه زبان برتر و یگانه زبان ملی منطقه کوشش صورت گرفته به خالص سازی زبان فارسی با زدودن کلمات و اصطلاحات عربی، ترکی، پشتو، غیره از آن و تعویض آن‌ها با استفاده از کلمات و اصطلاحات زبان عتیقهٔ پهلوی اقدام بعمل می‌آید.

در زمرهٔ عناصر این ناسیونالیزم اعتقاد به ایران بزرگ، از ترکیه و دجله و فرات در غرب تا دریای سند در شرق و از بحیرهٔ آرال در شمال تا بحیرهٔ عرب و خلیج فارس و اعتقاد به اینکه این ایران بزرگ توسط استعمار از هم فروپاشیده و کشورهای تازهٔ ظهور کرده اند نه نظر به قیام‌های مردمان این کشورها. فساد این اعتقاد و میان خالی بودن آن زمانی به وضوح به نمایش گذاشته می‌شود که در تاریخ ایران معاصر حاکمیت افغان‌ها در زمان شاه محمود هوتکی و شاه اشرف هوتکی در زمره افرادی مانند چنگیز خان مغول، به مثابه اشغالگران غیر ایرانی معرفی شده نادر افشار که قادر شد به این حاکمیت خاتمه دهد به مثابهٔ قهرمان ملی ایران محسوب می‌گردد.

بر همین اساس با کاربرد اسم آریانا در اشاره به اسم باستانی سرزمین‌های افغانستان امروزی مخالفت صورت گرفته و در عوض استفاده از اسم ایران بزرگ تبلیغ گردیده، تشریح و تفسیر تاریخ گذشتهٔ منطقه از دیدگاه ایران بزرگ و ناسیونالیزم ایرانی و قبولی خط فکری و هژمونیزم ایران در مسایل منطقوی تبلیغ می‌گردد.

در این زمینه پول‌های هنگفتی از طریق پروژهٔ یورش فرهنگی ایران بخصوص در کشورهای

تاجیکستان و افغانستان با ایجاد دستگاه‌های تبلیغاتی تلویزیون‌ها، رادیوها، مطبوعات چاپی و رسانه‌های انترنتی به مصرف می‌رسد. در کشور تاجیکستان در مقابل این یورش فرهنگی بصورت رسمی مقاومت صورت گرفته اما این یورش همچنان با تمام قوت خود در افغانستان ادامه دارد.

اهدف هجوم فرهنگی ایران

اهداف هجوم فرهنگی ایران شامل نابودی فرهنگ مستقل متداول در افغانستان و جایگزینی آن با فرهنگ متداول در ایران و بازنویسی تاریخ افغانستان بر اساس بخشی ازشوونیزم فارسی-ایرانی در منطقه میباشد.

ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان با هویت مستقل افغانی آن که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است، نه تنها با آرمان‌های ناسیونالیزم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان‌ها و اهداف سیاسی آن نیز می‌باشد.

اگر تغییر موجودیت دولت افغانستان در شرایط جهان معاصر برای ایرانیها مقدور نیست، آنها به کمک مستقیم عمال خود و کمک غیر مستقیم ستمیها، شورای نظاریها، و تنظیمهای جهادی هزاره شیعی که از ایران کمک پولی، نظامی، تعلیمی و تبلیغاتی میشوند در صدد تغییر هویت دولت افغانستان به نفع منافع ستراتژیک خود هستند. این کار را از طریق یک هجوم گستردهٔ فرهنگی انجام میدهند.

این هجوم با سرمایه گذاری در مطبوعات کشور، با ایجاد رسانه‌های جمعی تلویزیون‌ها، رادیوها، روزنامه ها و مجلات، سایت‌های انترنتی، ایجاد حساب‌های جعلی فیسبوکی، با سرازیر کردن کتب و مطبوعات ۱۸ سال قبل آغاز شده است. بازگشت هزاران هموطن مهاجر ما، بخصوص جوانان هزاره، بعد از زندگی طولانی در ایران و شست وشوی مغزی، زبانی و فرهنگی تعدادی از آن‌ها در مؤسسات تعلیمی آن کشور به این پروسه امکانات بیشتری را فراهم کرده است. می‌گویند تلویزیون طلوع در اعلانات استخدام خود دنبال فارغان مؤسسات تعلیمی ایران میباشد.

تقلاها برای تغییر این هویت مشخص اخیراً با طرح شعارهای 'من افغان نیستم' تشدید یافته و با کمپاین تغییر اسم افغانستان به خراسان توسط لطیف پدرام نماینده اسبق مردم بدخشان در پارلمان علناً و رسماً به راه انداخته شد.

چند سال قبل در جریان یک تبادل نظر با من یکی از این ایران‌پرستان راه مقابله با تروریزم طالبانی را ایجاد یک سد شکست ناپذیر فارسی تعریف کرد! فکر می‌کنم که این بهترین تعریفی است از مقاصد و اهداف ایران‌پرستان افغان!

فرد دیگری از این گروه دو سال قبل بازهم در جریان یک تبادل نظر با من اظهار داشت که او نمی‌تواند ریشه‌های ملیت ایرانی خود را نادیده بگیرد!

ما نادرستی این برداشت را وقتی دیدیم که مازیار یک دانشمند علم ژنیتیک ایرانی در پوهنتون پورت سموث انگلستان ثابت نمود که تاجیک‌های افغانستان از لحاظ خونی و دی ان ای به مراتب مشابهت نزدیکتر با اقوام پشتون افغانستان و شمال هند دارند تا با مردم ایران امروزی (مجلهٔ پلوس وان سال 2012).

بیایید ببینیم که این سد شکست ناپذیر فارسی چگونه می‌تواند ایجاد شود؟

طبیعتآ این سد فارسی تنها با قبولی تمام اساسات، زیربناهای تیوریک، فکری و موازین ناسیونالیزم ایرانی می‌تواند ایجاد شود!

این زیربناهای ناسیونالیزم ایرانی کدام‌ها اند؟

- اعتقاد به ایران بزرگ، که از ترکیه و دجله و فرات در غرب تا دریای سند در شرق، از بحیرة آرال در شمال تا بحیرة عرب و خلیج فارس امتداد داشت؛

- اعتقاد به این که این ایران بزرگ توسط استعمار از هم فروپاشیده و کشورهای تازه ظهور کرده اند نه نظر به قیام‌های مردمان این کشورها؛

- اعتقاد به احیای مجدد این ایران بزرگ با اشتراک کشورهای تاجیکستان، افغانستان و ایران؛

- مخالفت با کاربرد اسم آریانا در اشاره به تاریخ باستان کشور و استفاده از اسم ایران بزرگ در عوض؛

- اعتقاد به برتری فرهنگی ملت ایرانی در مقابل اعراب، ترک‌ها و افغان‌ها؛

- اعتقاد به قبولی و رسمیت شناختن و استفاده از زبان فارسی آنهم با لهجه و استندرد واژه‌های متداول در ایران به مثابه یگانه زبان ملی؛

- نسبت دادن تمام چهره‌های ادبی، علمی، فرهنگی، هنری، سیاسی و نظامی گذشتة منطقه به کشور ایران؛

- خالص سازی زبان فارسی با زدودن کلمات و اصطلاحات عربی، ترکی، پشتو، غیره از آن و تعویض آن‌ها با استفاده از کلمات و اصطلاحات زبان عتیقة پهلوی؛

- تشریح و تفسیر تاریخ گذشتة منطقه از دیدگاه ایران بزرگ و ناسیونالیزم ایرانی؛ و

- قبولی خط فکری و هژمونیزم ایران در مسایل منطقوی.

وقتی چنین یک چوکات فکری-سیاسی را در نظر بگیریم ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان مستقل با ایدیولوژی ناسیونالیستی افغانی آن نه تنها با آرمان‌های ناسیونالیزم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان‌ها و اهداف سیاسی آن نیز می‌باشد.

با توجه به چوکات فکری-سیاسی ناسیونالیزم ایران بزرگ واضح می‌گردد که چرا ایران‌پرستان افغانستان:

- ایجاد کشور افغانستان را ساخته و پرداختة استعمار انگلستان می‌دانند؛
- امپراطوری ابدالی تا قبل از امیر عبدالرحمن خان را بدون ارتباط با دولت معاصر افغانستان می‌دانند؛
- تاریخ افغانستان را مسخ می‌کنند؛
- به تحقیر و توهین چهره‌های تاریخی سیاسی این کشور منجمله میرویس نیکه، احمد شاه بابا، امیر عبدالرحمن خان، امیر امان‌الله خان و غیره می‌پردازند؛
- اسم افغانستان را نشانه تحمیل اسم یک قوم توسط استعمار می‌دانند؛
- با ملیت "افغان" مخالفت دارند؛
- از موجودیت ملت افغانستان انکار می‌کنند؛
- با توهین به قوم پشتون وحدت و برادری اقوام این کشور را نشانه گرفته اند؛
- قوم پشتون را یک قوم بی فرهنگ، بدوی و قبیلوی خطاب می‌کنند؛

- طالبان و قوم پشتون را مترادف هم دانسته هر پشتون را طالب و یا طالب پرست تصور می‌کنند؛
- بی‌اعتبار ساختن چهره‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی پشتون را در پیش گرفته اند؛
- ترکیب قومی شناخته شدۀ نفوس این کشور را مورد سوال قرار می‌دهند؛
- تمامیت ارضی این کشور را نشانه گرفته اند؛
- رهبران اقوام غیر پشتون را ترغیب می‌کنند تا با استفاده از امکاناتی‌که موجودیت نیروهای بین‌المللی فراهم کرده اند در مناطق خود خودمختاری اعلام کنند؛
- از تغییر سمبول‌های ملی سخن می‌زنند؛
- از کاربرد اسم دری نفرت دارند و ترجیح می‌دهند فارسی گفته شود؛
- به ترویج اصطلاحات مروج در ایران به عوض مصطلحات مروج ملی و اداری در افغانستان می‌کوشند؛
- قانون اساسی کشور را نشانه گرفته اند تا آن را بی اعتبار کنند و بالاخره
- این خاک را بخش شرقی ایران زمین و خود را ایرانی می‌دانند.

ایران‌پرستان وطنی در افغانستان به سلسلۀ کوشش برای تخریب تاریخ این کشور تاریخ معاصر ما را به دو دوره احمد شاه ابدالی تا شروع امارت امیر عبدالرحمن خان و بعد از آن تقسیم می‌کنند. چرا؟ برای اینکه اگر تاریخ افغانستان را از زمان احمد شاه ابدالی قبول کنند در آنصورت نمی‌توانند بگویند دولت و کشور افغانستان را استعمار انگلستان از پیکر ایران جدا ساخته است! برای آن که در سال 1747م زمانی که احمد شاه ابدالی کشور و دولت مستقل را در این سرزمین اعلان کرد هنوز استعمار انگلیس در هندوستان شکل نگرفته بود.

اخیرا سوال‌های بسیار غرض آلودی در مورد کشور افغانستان، دولت افغانستان و ملت افغانستان بخصوص از جانب دشمنان و مخالفین دولت افغانستان مطرح می‌گردد. در این بخش کوشش می‌شود تا به این سوال‌ها پاسخ‌های مستدل ارائه گردد.

- آیا این ادعا که هویت سیاسی افغانستان توسط استعمار شکل گرفت و رقابت امپراطوری انگلستان و روسیه سبب ایجاد دولت افغانستان شد درست است؟
- آیا موقعیت جغرافیایی افغانستان موجب حایل شدن طبیعی این کشور میان امپراطوری تزاری و هند برتانوی بود و یا سیاست‌های این دو قدرت؟
- آیا اسم افغانستان گذاشتن اسم جزء به کل است که توسط استعمارگران انگلستان بالای این سرزمین و بالای دولت افغانستان گذاشته شده است؟

از چند سال به اینطرف یک دکتورین (طرز دید و تفکر سیاسی) سیاسی تازه، بخصوص در میان رهبران و فعالین سیاسی اقوام تاجیک و هزاره، شکل گرفته است. این طرز دید و تفکر سیاسی در بحبوحه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م افغانستان و بخصوص بعد از آن به شکل جدی از طریق رسانه‌های راجستر شده کشور و رسانه‌های انترنیتی یا سوشیل میدیا وابسته و یا طرفدار به گروه‌های سیاسی که در اطراف شورای نظار حلقه زده اند، بطور گسترده شایع می‌گردد. این گروه‌ها شامل حزب جمعیت اسلامی، دسته‌هایی از جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، افراد، اعضأ و حامیان گروه سیاسی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) است که در جامعه به اسم "گروه ستم ملی" معروف بوده خودمختاری ولایات غیرپشتون‌نشین را تبلیغ می‌کنند و گروه‌هایی از فعالین سیاسی هزاره می‌باشد. هدف از این تبلیغات در حقیقت دادن پایه‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی به ادعاهایی است که لبۀ تیز آن متوجه تزلزل آنچه آن‌ها هویت سیاسی نشنلیزم پشتون در وجود سمبول‌های دولت افغانستان می‌دانند، می‌باشد.

بعد از واقعهٔ سقوط شهر قندز بدست طالبان لطیف پدرام در یک مصاحبهٔ تلویزیونی اظهار داشت که افغانستان را باید بصورت رادیکال عوض کنیم و با استفاده از فرصت‌هایی که نیروهای بین‌المللی برای ما فراهم کرده سمبول‌های ملی را بشکنیم، ساختمان دولت افغانستان را بشکنیم، نیروهای محلی ایجاد کنیم و در ولایات غیر پشتون اعلان خودمختاری کنیم. پدرام می افزاید که در این کشور "ستم ملی" وجود داشته، انحصار طلبی ملی وجود داشته و جنوساید یا نسل‌کشی ملی وجود داشته و با آوردن نفوس یک قوم معین می‌خواهند ساختمان نفوس ولایات غیر پشتون را تغییر دهند و نسل‌کشی کنند. احمد شاه مسعود نیز گفته بود در افغانستان قدرت در دو سه صدسال گذشته قبیلوی، فامیلی و ظالمانه بوده و حالا مردم مسلح هستند و ما هرگز نمی‌خواهیم مانند گذشته آن را قبول کنیم. مجیب رحیمی نیز اظهار داشته بود که هویت سیاسی افغانستان توسط استعمار شکل گرفته است. او می‌گوید رقابت امپراطوری انگلستان و روسیه سبب ایجاد دولت حایلی شد که اسمش را گذاشتند افغانستان.

مطابق به نظر مبلغین این طرز تفکر سیاسی؛ جنگ موجوده در افغانستان جنگ میان قومی بین پشتون‌ها از یکطرف و تاجیک‌ها و هزاره‌ها در جانب دیگر می‌باشد. این همان نظری است که پرویز مشرف رییس جمهور اسبق پاکستان تبلیغ می‌کند و مطابق به آن امریکا و انگلستان را قانع ساخت طالبان را دشمن ندانند. برای مبلغین این تفکر سیاسی تمام پشتون‌ها طرفدار طالب هستند، تمام رهبران پشتون در دولت طالب‌پرست هستند. حمایت از پشتون‌ها مساوی به حمایت از طالب است. مبلغین این طرز دید و تفکر سیاسی به تعریف ملیت "افغان" در قانون اساسی کشور که در برگیرنده افراد تمام اقوام برادر کشور است عقیده نداشته موجودیت ملت افغانستان را انکار کرده خود را "افغان" نمی‌دانند.

چیزی را که این مبلغین فراموش می‌کنند آن است که قوم پشتون از دست طالبان بیشترین صدمه را دیده اند. هرگاه اقوام پشتون از طالبان حمایت می‌کرد جنگ افغانستان بیشتر از یک ماه هم دوام نمی‌کرد مانند سال ۱۹۹۶م اما خوشبختانه قوم پشتون به مثابه یک کتله از طالبان حمایت نمی‌کند. یک نظر به نقشه امنیتی افغانستان نشان می‌دهد که نفوذ طالبان در ولایات پشتون‌نشین شرقی و جنوب شرقی، بجز هلمند که در آن موضوع تولید تریاک و تمویل عملیات نظامی یک فکتور عمده محسوب می‌گردد، اختلاف چشمگیری با سایر نقاط کشور ندارد.

سعی درمغشوش ساختن هویت ملی اتباع افغانستان

ادعا میگردد که هویت های مستقل اقوام افغانستان در هویت پشتونها استحاله میگردد. ادعای استحالهٔ هویت سایر اقوام کشور در هویت قوم پشتون یک دروغ محض است. در تذکرهٔ تابعیت افغانستان در تمام دوره ها هویت قومی هر فرد بطور واضح و مشخص درج میگردید. فرد پشتون، پشتون بود هزاره هزاره و تاجیک تاجیک. اینکه در قوانین اساسی هویت ملی یا شهروندی (ستیزنشپ) تمام مردم افغانستان "افغان" مشخص شده یک امر کاملاً طبیعی و مطابق عرف تمام کشور های جهان که اسم قومی دارند میباشد. به یک تبعهٔ ترکیه "ترک یا تورکش" خطاب میشود، به یک فرد روسیه، "روسی". تبعهٔ تاجیکستان "تاجیک" است و یک تبعهٔ جرمنی "جرمن" گفته میشود. اگر کسی از اسم "افغان" خوشش نمی آید از بخت بد خود اوست که در کشور افغانستان تولد شده است. این هیچ چارهٔ ندارد و هیچ کلمهٔ دیگری نمیتواند جانشین آن گردد. اصطلاح نامأنوس، نامناسب و غلط "افغانستانی" که تعدادی هزاره های افغانستان از آن استفاده میکنند به مثابه یکی از حربه های هجوم فرهنگی هویت زدودنی برای اولین بار توسط یک ایرانی بنام چنگیز پهلوان در کتاب "شعرای معاصر افغانستان" بکاربرده شد.

اخیراً تعدادی بخصوص هزاره‌هاییکه از ایران برگشته اند از اصطلاح ترکیبی نادرست

"افغانستانی" به عوض افغان استفاده می‌کنند. در این مورد سیف فاضل مقالهٔ در رسانه‌های اجتماعی دارد که استفاده از آن در اینجا مفید است. موصوف می‌نویسد: "اطلاق و استفاده از (ی نسبتی) با کلمهٔ "افغان" دارای معنی و تابع دستور زبان است مانند "افغانی" یعنی آن شی یا چیزی که به "افغان" نسبتی داشته باشد. اما نسبت دادن "اشخاص" به کلمهٔ افغان، نادرست است چون لغت افغان قبلاً اسم خاص و صفت فاعلی دارد. از پیوند (ی نسبتی) با کلمهٔ "افغانستان" لغت "افغانستانی" به دست می‌آید که آنهم به معنای "چیزی" است که به افغانستان نسبت دارد. از آنجایی که (افغان + استان) به معنای سرزمین افغان است نسبت دادن شخص سوم به کشور افغانان، "مهاجر" معنا می‌پذیرد یا می‌دهد. به عبارت ساده‌تر: افغانستانی کسی است که از "بیرون" نسبتی با سرزمین افغانان "درونی" داشته باشد یعنی، این سرزمین اصلاً از افغان است، اما من "افغانستانی"، ام چون افغان نیستم، ناچار به نسبت داشتن به این مردم و کشورشان اعتراف و اکتفا می‌کنم."

موصوف ادامه داده می‌نویسد: "در مورد هویت... بطور مثال: 1- هویت فردی یا شخصی: حمید، 2- هویت فامیلی و یا خانوادەگی: عیار، 3 هویت منطقه‌یی: مثلاً شهرنو، 4- هویت شهری: مثلاً کابلی، 5 - هویت سمتی: مثلاً شمالی - هویت قومی: تاجیک، 7 - هویت ملی: افغان (جغرافیه محور است؛ که متشکل از اقوام و ادیان و مذاهب مختلف می‌باشد که در یک ساحه جغرافیایی مشترکاً زندگی می‌کنند) 10 - هویت نژادی:" سفید پوست"، 11 هویت طبیعی: انسان."

درین رابطه آقای جالل بایانی محقق در رسالهٔ منتشرهٔ .2015-08-25 Larawbar.com می‌نگارد: "نام افغان نام بسیار قدیمی چند هزار ساله است که در منابع مهم و معتبر تاریخی جهان مثل الکامل ابن اثیر؛ تاریخ بیهقی؛ تاریخ یمینی و حدودالعالم و نوشته‌های بطلیموس آمده و بخصوص در سفرنامهٔ ابن بطوطه به کرات ذکر شده، این در حالی است که در همین منابع هیچ اسمی از کشوری به نام ایران برده نشده."

بنابر آن طوری‌که می‌بینیم این یک امر کاملاً طبیعی است که بعد از ایجاد امپراطوری ابدالی، در سرزمین‌های خراسان، سیستان، کابلستان، ترکستان، غرجستان و غیره، که اکثراً آن را امپراطوری افغان در اشاره به باشندەگان آن هم می‌گفتند، به تدریج استفاده از اسم افغانستان به عنوان سرزمین افغان‌ها بسیار عام شده به اسم رسمی آن مبدل گردد با آن که هیچ زمامدار این خطه رسماً چنین اسمی را بالای قلمرو خود انتخاب نکرده باشد.

وحدت ملی افغانستان در مقایسه با دیگران

بیایید افغانستان را با کشور ایران در سه صد سال گذشته مقایسه کنیم:

در سه صد سال گذشته در ایران صفوی‌ها، افشاری‌ها، زندی‌ها، قاجاری‌ها، بختیاری‌ها سلطنت کرده و با روی کار آمدن هرکدام تمام خاندان سلطنتی قبلی را از تیغ کشیده اند.

در حالی‌که برعکس در افغانستان تا امروز، به استثنای سال‌های معدودی، قدرت در دست بازماندەگان دولت‌های میرویس‌خان هوتک و احمد شاه ابدالی قرار داشته است و به جز از موارد انگشت شمار رهبران بعدی خاندان قبلی را از تیغ نکشیده اند!

در ایران در سه صد سال گذشته هویت‌های غیر "فارسی" از نظر فرهنگی به شدت سرکوب شده اند. امروز در ایران هویت‌های قومی ترکی، عرب، کرد و غیره هیچ تبارز رسمی فرهنگی ندارند.

در حالی که در افغانستان در سه صد سال گذشته با وجود حاکمیت رسمی اقوام پشتون، زبان دری به عنوان زبان پیوند دهندهٔ اقوام کشور رسماً حاکم بوده است و زبان پشتو بالای سایر اقوام تحمیل

نشده است.

بعضی‌ها می‌گویند در افغانستان هویت اتنیکی به مفهوم اروپایی آن وجود ندارد. یعنی چه؟ در هر کشور اروپایی اتنیک‌ها یا اقوام متنوعی زندگی می‌کنند. در انگلستان انگلیس‌ها، اسکتلندی‌ها، ویلش و آیرش زندگی می‌کنند که هرکدام از لحاظ فرهنگی گذشته خود را دارند و هیچ تفاوتی با پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک در افغانستان از لحاظ تنوع فرهنگی خویش ندارند. همانگونه بلجیم، سویس، هسپانیه و غیره ... .

جالب است که در طول سه صد سال در افغانستان کدام جنبش جدی جدایی طلبی وجود نداشته در حالی‌که همین سال گذشته در انگلستان اسکاتلندی‌ها برای جدایی ریفراندوم کردند و در هسپانیه باسک و کاتالونیا استقلال می‌خواهند.

حالا بعضی‌ها می‌گویند در افغانستان ملت ساخته نشده در حالی که ساخته شده و از آزمون زمان هم پیروز بدر شده متأسفانه این افراد خبر ندارند و یا نمی‌توانند قبول کنند.

منافع اقوام این کشور با وجود تمام اختلافات در اتحاد ملی شان بوده و سه صد سال بعد هم افغانستان خواهد بود و همین اقوام.

تاریخ گواه است که با تجاوز بیگانگان بر این سرزمین، تمام ملیت‌های آن اعم از پشتون و غیرپشتون یک دل و یک جان باهم از یکپارچگی و استقلال خانه مشترک شان افغانستان دفاع کرده اند. متأسفانه سیاست‌های نفاق افگنانه بخصوص در زمان جهادی‌ها و طالبان از قوام همبستگی ملی کشور جلوگیری کرد و نگذاشت کشور در عرصه‌های متعدد منجمله تکامل اقوام آن به ملت واحد با منافع مشترک به جلو رود.

یکی از دوستان فیسبوکی، آقای فرید بهمن، می‌نویسد: "مبارزین و زبده مردان/ زنان زیاد از زمان شکل‌گیري دولت- ملت افغانستان- و ساختار سیاسي مدرن تا امروز در این مرز و بوم که نامش شناخته شده اش در سطح بین‌المللي شناخته شده است -خوب یا بد - گذشته است اما هیچ‌کدام نگفته اند "من افغان نیستم": مشروطه خواهان اول و دوم، مبارزین دوران تجدد خواهي اماني، مبارزین ضد استبداد نادري، مبارزین ضد استبداد هاشم خاني، فرهنگیان، هنرمندان، نخبه‌گان، بیروکرات‌ها، رهبران احزاب و تنظیم‌هاي کودتاچي، جهادي و مبارز: ببرك، سلطان علي کشتنند، فرید مزدك، دستگیر پنجشیری، رباني، مسعود، دوستم، بدخشي، باعث، مزاري، اکبري، خلیلي، محقق، عبدالله، فهیم و غیره هیچکدام نگفته بودند "من افغان نیستم".

تنها لطیف پدرام و عناصر مانند او و جمهوري سکوتي‌ها تبار نفرت هزارگي لقمة گندیدة "من افغان نیستم" را نوشخوار مي‌کنند. باقي جوان‌هاي احساساتي و کم مطالعه و بي‌خبر از دینامیزم تاریخي فقط به خاطر نشان "حضور" شان در رسانه‌هاي مجازي "من افغان نیستم" را بلغوز مي‌کنند. در این میان این تیشه‌هاي فاجعه‌آفرین فاشیست‌هاي پشتون و هزاره و تاجیك که در خدمت مافیاي قدرت و طالبانیزم استند دسته پیدا مي‌کند."

کوشش برای بازنگری تاریخ افغانستان

ایرانی‌ها تا امروز به حسرت از جدایی افغانستان از ایران یاد می‌کنند و هیچ ایرانی را به یاد ندارم که افغانستان را بخش جدا شده از پیکر ایران نداند. خصومت و عناد ایران‌پرستان وطنی ما با میرویس نیکه و احمد شاه ابدالی بانیان دولت افغانستان نیز در همین حسرت نهفته است. ایران‌پرستان وطنی ما به توهین و تحقیر این شخصیت‌های ملی که برخی از سمبول‌های ملی ما را می‌سازند، پرداخته اند. اخیراً جعلیاتی را در این که میرویس‌خان پشتون نبوده منتشر ساخته و پیهم

از دولت‌های هوتکی و ابدالی بخاطر جهانگشایی‌های آن‌ها در فارس و هندوستان انتقاد می‌کنند.

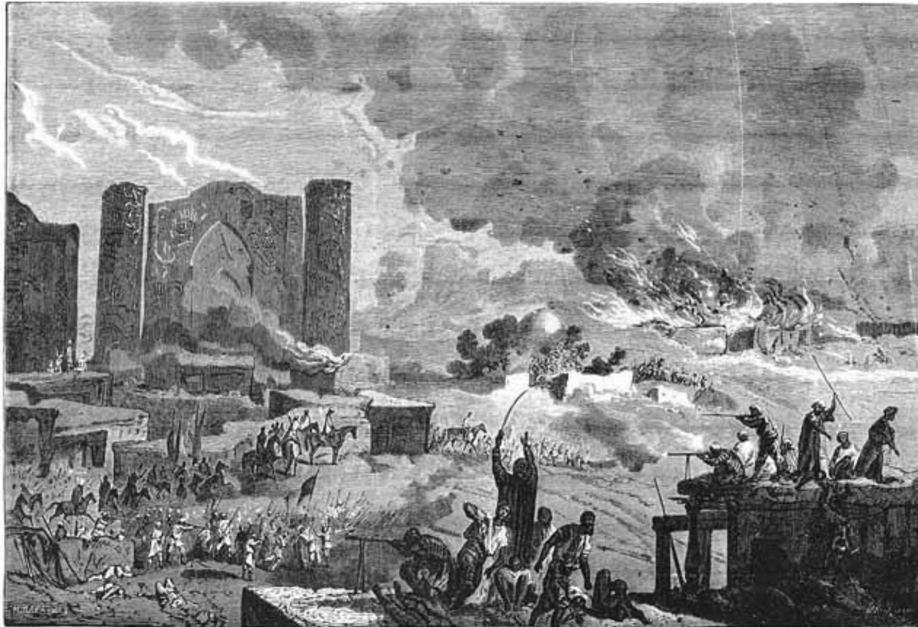
مؤرخین ناسیونالیست ایرانی سرزمین افغانستان امروزی را شامل قلمروهای شرقی ایران بزرگ دانسته و موجودیت کشور و دولت مستقل افغانستان را ناشی از بازی‌های استعمار انگلستان در قرن نزدهم دانسته و معتقد اند که افغانستان در سال 1857م بعد از عقد معاهدهٔ پاریس میان انگلستان و دولت قاجاری فارس از پیکر ایران جدا گردید چون انگلیس‌ها با امضای این معاهده از دولت فارس تعهد گرفتند که از هرگونه ادعای ارضی بالای افغانستان صرف‌نظر نموده استقلال آن را به رسمیت بشناسند.

حقیقت آن است که دولت فارس 110 سال قبل از سال 1857 تسلط خود را بالای سرزمین‌های افغانستان از دست داده بود و این کشور بصورت مستقل توسط دولت‌های بومی خودش اداره می‌گردید و دولت استعماری انگلستان هیچ نفوذی بالای این کشور نداشت و در حقیقت اولین اقدام انگلیس‌ها برای تحت تسلط آوردن این کشور در سال‌های 1838-1842 م که به عنوان اولین جنگ افغان و انگلیس معروف است با شکست فاحشی روبرو گردید و صرف یک افسر انگلیسی داکتر برایدن از این کشور جان سالم به در برد.

این که انگلیس‌ها 20 سال بعد از آن می‌کوشند دست ایرانی‌ها را از افغانستان دور نگهدارند ناشی از نگرانی آن‌ها از پلان‌های جهانگشایی روسیهٔ تزاری بود که با تبانی با دولت فارس کوشیدند شهر هرات را اشغال کنند و خود را به نزدیکی سرحدات هند برطانوی برسانند. فارس‌ها بعد از یکسال محاصره هرات نتوانستند این شهر را فتح کنند و مجبور به عقب نشینی شده حمله سه کشتی انگیسی را به بندر بوشهر بهانهٔ شکست خود آوردند. انگلیس‌ها در آن زمان هیچ نفوذی بالای دولت افغانستان نداشتند.

عناصر ایران‌پرست در افغانستان مذبوحانه می‌کوشند تاریخ افغانستان را با برداشت ایرانی‌ها تطابق دهند. از این جهت دولت افغانستان را ساخته و پرداخته استعمار انگلیس دانسته ایجاد آن را در قرن نزدهم با تثبیت سرحدات آن که با حکمیت انگلیس‌ها در زمان دولت امیر عبدالرحمن خان صورت گرفت، مربوط سازند. بدین ترتیب ایران‌پرستان افغان دولت‌های هوتکی و امپراطوری ابدالی را یکسره نادیده می‌گیرند چون اگر مبدأ تاریخ افغانستان سال‌های 1709 یا 1747 باشد در آنصورت تیوری استعمار و نقش استعمار در ایجاد دولت مستقل افغانستان باطل می‌گردد، زیرا در آن سال‌ها هنوز استعمار بریطانیه بالای هندوستان شکل نگرفته بود.

یکی از اشخاصیکه در بررسی تاریخ افغانستان از پس منظر ناسیونالیزم ایرانی عمل میکند شخصی بنام مجیب الرحمان رحیمی است که از سال 2013 به اینطرف به حیث سخنگوی عبدالله عبدالله ایفای وظیفه مینماید. مجیب رحیمی ادعا می‌کند که رقابت امپراطوری انگلستان و روسیه منجر به ایجاد دولت حایلی می‌شود که اسمش را گذاشتند افغانستان؛ آیا این برداشت درست است؟ نخیر به هیچوجه درست نیست به این عکس توجه کنید:



Защита Самаркандской цитадели. [illegible]

در این عکس بالاحصار شهر سمرقند دیده میشود که در سال ۱۸۶۸م مورد هجوم سربازان روسیهٔ تزاری قرار گرفته و شهر به دست روس‌ها می‌افتد. سال ۱۸۶۸م یعنی درست ۵۹ سال بعد از سفر مونت ستوارت الفنستون به افغانستان. در وقت سفر الفونستن به افغانستان هنوز روس‌ها به آسیای میانه حمله نکرده بودند. هنوز حکومت بخارا بر سر قدرت بود و با دولت‌های افغان روابط دوستانه داشت. باید یادآوری کرد که در آن زمان این روسیه نبود که خطری برای نفوذ انگلیس‌ها در هند ایجاد کرده بود بلکه فرانسه رقیب اصلی انگلستان بود.

آقای رحیمی به راحتی فراموش می‌کند که سفر سال ۱۸۰۹م مونتستورات الفنستون به کابل در حقیقت سفر به دربار یک پادشاه مقتدری بود که توابع آن شامل قلمروهای ترکستان در شمال، فارس در غرب و هندوستان نیز بود. به اسم کتاب الفنستون در این مورد توجه کنید (گزارش حکومت کابل و توابع آن در فارس، تارتاری و هندوستان، چاپ لندن، 1842م). این پادشاهی، به هر اسم و رسمی که یاد می‌شد، دولت مقتدری بود که انگلیس‌ها می‌خواستند تا حمایت آن را در مقابل خطر احتمالی تجاوز فرانسه از طریق ایران و افغانستان به هند جلب نمایند. چنین پیمانی را طوری‌که قبلاً دیدیم هشت سال قبل از آن انگلیس‌ها با شاه قاجاری ایران هم امضأ کرده بودند. یکی از اهداف دیگر سفر الفنستون نقشه کردن دقیق حدود قلمرو تحت قیمومیت این پادشاهی بود.

باید بخاطر داشت که در آن‌زمان هنوز بقایای امپراطوری مغول در شمال هند پابرجا بود، هنوز دولت انگلستان رسماً زمام امور هند را در اختیار نداشت صرف کمپانی هند شرقی در بنگال، مدراس و بمبیی منافع انگلستان را توسعه می‌داد. درست پنجاه سال بعد از سفر الفنستون به کابل است که دهلی (مرکز امپراطوری مغول) به دست انگلیس‌ها می‌افتد.

الفنستون بنابر تعامل اروپایی‌ها که از دولت‌ها با نام پایتخت شان یاد می‌کنند؛ مانند لندن چنین گفت و واشنگتن چنان اقدام کرد، اسم کتاب خود را "گزارش حکومت کابل و توابع آن در فارس، تارتاری و هندوستان" می‌گذارد در حالی که در هر صفحهٔ کتاب اسم افغانستان بارها تکرار شده

مانند دریاهای افغانستان، کوه‌های افغانستان، نفوس و اقوام افغانستان، حدود اربعهٔ افغانستان و غیره ... .

اما آقای رحیمی صرف عنوان کتاب را برای اثبات ادعای خود کافی می‌پندارند. حکومت انگلستان الفنستون را به دربار پادشاه افغان؛ که از کشمیر و پنجاب تا نیشاپور و از دریای آمو یا جیحون تا بحیرهٔ عمان قلمرو و توابع تحت نفوذ داشت با سه صد عسکر تشریفاتی و گارد احترام و ده‌ها دانشمند مؤرخ، جغرافیه‌دان، نقشه‌کش، محققین نباتات، محققین زراعت، مردم شناسان و غیره فرستاده بود.

این دولت وجود داشت و به هر اسمی که در آن زمان یاد می‌شد هیچ اهمیت عملی ندارد. انگلیس‌ها این دولت را در مقابل توسعهٔ نفوذ خود در هندوستان خطرناک می‌دانستند و آرزو داشتند تا از قدرت این دولت برای جلوگیری از حمله احتمالی فرانسوی‌ها بالای هندوستان به نفع خود استفاده کنند. از این لحاظ می‌خواستند با نشان دادن احترام لازم به شاه شجاع با دولت او روابط دوستانه برقرار نمایند.

آقای رحیمی کتاب الفنستون را به عنوان معاهده با شاه شجاع می‌خواند. این کاملاً اشتباه است. کتاب الفنستون ۳۶ سال بعد از سفر او به کابل به چاپ می‌رسد (1842م) و یک کتاب علمی تحقیقی بر اساسات علم انتروپولوژی یا مردم شناسی است که در آن مردم، اقوام، دولت، آب و هوا، پیداوار زراعتی، نفوس، جغرافیه، کوه‌ها، راه‌ها و غیره مشخصات کشور را احتوا می‌کند و معلومات مورد نیاز به واسطه اعضای هیأت تحقیقی مفصل او در ظرف یکسال در تمام کشور جمع‌آوری شده و از ریفرنس‌های متعدد دست اول هم استفاده شده است. معاهدهٔ الفنستون با شاه شجاع سند جداگانهٔ است که در مورد جلوگیری از خطر احتمالی فرانسوی‌ها بود، اما این معاهده قبل از اجرا شدن، با خلع شاه شجاع به دست برادر خود از دربار کابل، ملغی می‌گردد.

وقتی کتاب "گزارش حکومت کابل و توابع آن در فارس، تارتاری و هندوستان، چاپ لندن، 1842م" را می‌خوانید تعجب می‌کنید که آیا آقای مجیب رحیمی کتاب را خوانده است و یا صرف از عنوان پشتی آن برای ذلیل کردن امپراطوری افغان خوشش آمده و آن را کافی دانسته است؟

آقای مجیب رحیمی ادعا می‌کند که الفنستون در این سفر خود تنها و تنها علاقمند مطالعه افغان‌ها یعنی به برداشت شخص او پشتون‌ها است و آن‌ها را طرف مطالعه قرار می‌دهد. این یک ادعای کاملاً نادرست است. الفنستون در فصل دوازدهم کتاب بیش از ۱۳صفحه را به مطالعه مفصل تاجیک‌های افغانستان اختصاص می‌دهد که در آن تاجیک‌های کوهستان، برکی و فرمولی‌ها به تفصیل معرفی شده اند. همچنان در این کتاب هزاره‌های افغانستان و اوزبیک‌های افغانستان معرفی شده اند.

مجیب رحیمی می‌گوید "الفنستون دید که افغان‌ها برای کشور خود اسم مشخصی نداشتند و بعضی‌ها آن را خراسان می‌نامند. این مردم از جنوب کابل تا دریای سند زندگی می‌کنند و من اسم کشور شان را افغانستان می‌نامم". این یک نقل قول غلط از الفنستون است. الفنستون در کتاب خود می‌نویسد که "افغان‌ها برای کشور خود اسم مشخصی ندارند بعضی‌ها آن را خراسان می‌گویند بعضی‌ها افغانستان و برخی هم پختون‌خوا. خراسان درست نیست چون بخش کم آن در این قلمرو است. پختونخوا را هم من شخصاً نشنیده ام." الفنستون هیچ اسمی را پیشنهاد نمی‌کند، اما در سراسر کتاب خود به قلمروهای تحت حاکمیت شاه کابل را از قول جورج فورستر که ۲۶ سال قبل از او در سال‌های 1782 – 1783م به این سرزمین‌ها سفر کرده بود "افغانستان" می‌گوید. الفنستون در هر فصل کتاب خود اسم افغانستان را به کار می‌برد.

مجیب رحیمی می‌گوید: "اسم افغانستان از منطقهٔ گرفته شده که فعلاً خارج از محدودهٔ هویت سیاسی افغانستان امروزی است. او می‌گوید این عمل گذاشتن اسم جز بر کل است." آیا این ادعاها درست اند؟ نخیر! جورج فورستر انگلیسی که در زمان تیمورشاه به کابل، قندهار و هرات سفر کرد در کتاب خود قلمرو دولت افغانستان را شامل مناطقی می‌کند که در آن‌ها در وقت نماز جمعه خطبه به نام تیمورشاه خوانده می‌شود.

جورج فورستر انگلیسی در سال‌های ۱۷۸۳ - ۱۷۸۲م یعنی درست ۲۶سال قبل از الفنستون در زمانی پادشاهی تیمورشاه از طریق کشمیر-کابل-قندهار-هرات، مشهد به روسیه و لندن سفر کرده بود. عنوان کتاب اوست: "سفر از بنگال به انگلستان از طریق شمال هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه".

نه تنها اسم افغانستان در عنوان کتاب سفرنامه جورج فورستر مشخص است بلکه در داخل کتاب بارها اسم افغانستان نوشته شده است. جورج فورستر می‌نویسد "افغان‌ها مردمان بومی کشوری هستند که از کوه‌های تارتاری تا خلیچ کامبای (نزدیک گجرات در هند)، رود سند و فارس امتداد می‌یابد (جورج فورستر، ص ۷۴ جلد دوم)." توجه کنید که فورستر در اینجا تمام اقوام این سرزمین را "افغان‌ها" خطاب می‌کند. در جای دیگر فورستر می‌نویسد که: "نادر افشار بعد از ختم زمامداری افغان‌ها بر فارس شاه طهماسب صفوی را خلع می‌کند و با قوای بزرگی وارد افغانستان می‌گردد (جورج فورستر، ص ۹۲ جلد دوم)". این نقل قول بخاطری مهم است که فورستر قلمرو زیر نام "افغانستان" را از خراسان افغانی به حساب می‌آورد.

محمود محمود مؤرخ ایرانی در کتاب، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس اعلامیه شاه قاجاری ایران را نشر می‌کند که شاه قاجار بعد از عدم پیروزی در محاصره هرات و گرفتن آن از دست ابدالی‌های هرات برای مردم خود منتشر می‌کند و در آن واضحاً از کشور افغانستان اسم می‌برد (به کتاب محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس توجه کنید). حالا می‌توان ادعا کرد که شاه ایران را انگلیس‌ها گفته بودند به قلمرو افغان‌ها "افغانستان بگوید؟" واضح است که نخیر.

در کتاب بابرنامه توزک نوشته ظهیرالدین محمد بابر اولین پادشاه مغولی هند ساحة را که پشتون‌ها در آن زندگی می‌کنند افغانستان می‌نامد و حدود آن منطقه را از جنوب کابل تا دریای سند یاد می‌کند. این کتاب در سال ۱۵۳۰م نوشته شده و هنوز انگلیس‌ها بالای هند حاکم نشده بودند.

مطلب مهم این است که نام‌گذاری کشورها به شکل فعلی آن تعامل اروپایی‌ها است. کسی می‌تواند بگوید کشور سلطان محمود غزنوی به چه نامی یاد می‌شد؟ کسی می‌تواند بگوید کشور غوری‌ها به چه نامی یاد می‌شد؟ تیموری‌ها مناطق تحت حاکمیت خود را چه می‌گفتند؟ ما تا امروز از مملکت بخارا یاد میکنیم در حالی‌که بخارا شامل فرغانه و سمرقند یعنی شامل کشورهای قرغیزستان، تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان فعلی بود.

وقتی بابر در کابل حکومت می‌کرد قلمرو او از هرات تا دره سند و از دریای آمو تا بلوچستان بود. بابر این کشور را به چه نامی یاد می‌کرد؟ بنابر آن از میرویس‌خان هوتک و به تعقیب آن احمد شاه ابدالی توقع گذاشتن یک اسم رسمی بالای قلمرو تحت حاکمیت شان یک اشتباه محض است. دولت به مفهوم اروپایی آن که شامل یک قلمرو معین، محدودهٔ جغرافیائی با اسم معین و ملت معین باشد یک پدیده ناشناخته در مشرق زمین بود.

قلمروهای احمد شاه ابدالی از نیشاپور در غرب تا پنجاب در شرق و از دریایی آمو تا بحیرهٔ عمان وسعت داشت. درین قلمرو بخش‌های جنوب شرقی خراسان شامل بود. بخش شمال آن جز قلمرو اوزبیک‌ها بود و بخش غربی آن مربوط ایران افشاری و متعاقباً ایران قاجاری بود. شمال افغانستان

که از فاریاب تا بدخشان امتداد داشت به نام ترکستان معروف بود که در سال‌های بعد از استحکام دولت افغانستان به نام ترکستان افغانی در نقشه‌های دنیا موجودیت داشت.

کابلستان را بابر در خاطرات خود از پنجشیر تا لغمان، ننگرهار، پشاور و سوات یاد می‌کند. افغانستان بابری هم قبلاً گفتیم که از جنوب هندوکش تا دریای سند شامل تمام مناطق کوهستانی شرقی افغانستان فعلی و مناطق قبایلی پاکستان فعلی بود. البته کشمیری‌ها، پنجابی‌ها و سندی‌ها هم در قلمرو احمد شاه ابدالی زندگی می‌کردند، اما این مناطق حوزه‌های زیر نفوذ بود.

پشتون‌ها که آن‌ها را فارس‌ها و اعراب افغان می‌نامیدند و به تقلید از آن‌ها، ترک‌ها، اوزبیک‌ها و مغول‌ها آن‌ها را افغان خطاب کردند و قلمرو شان را "افغانستان" نامیدند برای سرزمین خود اسم مشخصی نداشتند. بر اساس تحقیقات الفنستون در اول در کوهستان‌های غور جاگزین بودند که به تدریج به سایر نقاط کوچیدند و در زمان ایجاد دولت افغانستان توسط میرویس‌خان هوتک و احمد شاه ابدالی نفوس قابل ملاحظهٔ پشتون‌ها بر علاقه سرزمین‌های اصلی جنوب شرق هندوکش در خراسان، سیستان (ولایت فراه فعلی) و شمال کشور نیز مسکونی شده بودند. ابدالی‌های هرات و قدرت حکومت شان در خراسان در زمان صفوی‌ها به همه معلوم است. تعداد کثیر ابدالی‌ها در ملتان که در پاکستان فعلی موقعیت دارد نیز مسکونی بود از این گسترش پشتون‌ها یا بقولی افغان‌ها را بر اکناف کشور مجیب رحیمی هم طوری‌که شنیدیم تائید می‌کند. الفنستون در کتاب خود اقوام تحت قلمرو پادشاهی شاه شجاع را در سال ۱۸۰۸م بر اساس تخمین تعداد متوسط نفوس در یک کیلومتر مربع تخمین می‌کند که در جدول الفنستون مشاهده می‌کنیم (الفنستون، گزارش پادشاهی کابل...، چاپ لندن 1942م ص 114). حالا اگر ما کشمیری‌ها، هندوها و سندی‌ها که قلمرو تحت نفوذ خارج از حوزه طبیعی افغان‌ها بودند در نظر نگریم می‌بینیم که نفوس افغان‌ها پشتون‌ها به مراتب بیشتر از سایر اقوام است.

طبیعی است که دولت‌ها به اسم قومی که بیشترین جمعیت را دارد و قوم حاکم است نامیده می‌شود. درست است که قلمرو سلاطین ابدالی در اول افغانستان نامیده می‌شد، اما این اسم بصورت طبیعی به تدریج بالای سرزمین‌های تحت قیومیت شان به رسمیت شناخته شد و در اسناد رسمی منعکس گردید.

در کتاب "تاریخ روابط ایران و انگلیس" محمود محمود می‌نویسد که بزرگترین خطر برای هند برتانوی بعد از گرفتن دهلی؛ افغانستان بود. برای این که مهاراجه‌های هندوستان بارها از پادشاه افغانستان تقاضا کرده بودند تا برای راندن انگلیس‌ها بالای آن‌ها حمله کند. مهاراجه‌های هندوستان حاضر بودند تمام مخارج اردوی افغان را در مقابله با انگلیس‌ها بپردازند. بنابراین دعوت هندی‌ها بود که زمانشاه افغان بالای هند لشکرکشی کرد و تا دروازه‌های دهلی پیشروی نمود، اما انگلیس‌ها با فرستادن یک نماینده به دربار شاه قاجار او را وادار کردند تا از غرب بالای افغانستان حمله کند. زمان شاه مجبور به بازگشت به قندهار شد.

این که افغانستان بعدها در قرن نزدهم بعد از اشغال بخارا توسط روسیه تزاری و پیشروی هند برتانوی تا دریای سند و سرحدات فعلی افغانستان بعد از معاهده دیورند، عملاً از لحاظ جغرافیایی به یک کشور حایل میان امپراطوری انگلیس آنوقت و روسیه تزاری مبدل گردید موضوع جداگانه است. این زمانی که دولت افغانستان به تدریج تضعیف شده و حدود جغرافیایی آن کوچک و کوچکتر شده است. پنجده آخرین ساحهٔ بود که از افغانستان جدا ساخته شد و توسط روسیه تزاری در سال ۱۸۸۵م اشغال گردید.

موضوع مهم این است که دولت مقتدر افغانستان، به هر اسم و نامی که یاد می‌شد، قبل از آغاز "بازی بزرگ" The Great Game میان انگلستان و روسیه تزاری وجود داشت و دولت

انگلستان آن را خطری برای هند برتانوی می‌دانست. افغانستان در جریان این بازی بزرگ و تا امروز عملاً به عنوان یک کشور حایل باقیمانده است. امروز افغانستان یک کشور حایل میان گروه‌های بین‌المللی افراطی مذهبی (جیش محمدی/لشکر طیبه/طالبان/گروه حقانی/القاعده) مستقر در پاکستان از یکطرف و آسیای میانه از طرف دیگر هستیم. کوشش های روسیه را در جهت توافق با طالبان باید در همین راستای حفظ موقف حائل افغانستان ملاحظه کرد.

اختراع یک هویت جعلی

اخیرا مقامات ایرانی قصد کرده اند تاریخ سلاطین و شاهان را از کتب آموزشی خود حذف نماید. بنظر می‌رسد که این یک اقدامی سنجیده است. به نوشته سید محمد رضا علوی (سایت انترنتی سادات افغانستان):

"طراحان این تیوری خیلی درست متوجه شده اند که سلسله سلاطینی که در تاریخ ایران به ثبت رسیده همان ساسانی، صفاری، سامانی، غزنوی، غوری، سلجوقی، تیموری، خوارزمشاهی، مغولی ... هستند که خاستگاهای هیچ یک از آن‌ها در چوکات جغرافیای کنونی ایران نیست و تاریخ ایران نمی‌تواند ادعا کند که فلان سلطان و فلان شاه و امیر، بچه‌ی تهران، یا یزد و اصفهان و کرمان بوده‌اند. بنابراین توصیف از آن‌ها نه تنها نمی‌تواند افتخاری برای این کشور باشد؛ که احساس عکس نیز به‌دست می‌دهد. در تاریخ چارچوب ایران کنونی دو سلسله خودنمایی می‌کنند: یک، ارباب شوش و تخت جمشید (که هردو یکی هستند) دو، سلسله‌ی صفویه؛ که همآن‌ها نیز از ماورای قفقاز آمده اند و در ناحیت ایران کنونی حکومت به پا کردند در وسط این دو سلسله، بریدگی بسیار طولانی (2000 ساله) وجود دارد که افسانهٔ "شاهنشاهی دوهزار و پانصد ساله" را بی اتبار میسازد.

باز هم بعد از صفویه، نادر شاه افشار نیز از قلمرو ایران کنونی نیست، نادر شاه متولد ابیورد است که اکنون بخشی از قلمرو اوزبیکستان است. اوضاع در ابعاد فرهنگی نیز عین چیز است. اکثریت قریب به اتفاق شخصیت های تاریخی که ایرانیان از خود می‌شمارند، خارج از قلرو ایران کنونی بوده اند... مثلاً مولوی بلخی، فارابی جوزجانی، ناصر خسرو بلخی قبادیانی، ابو علی سینا بلخی، رودکی سمرقندی، جامی هروی، ابو مسلم انباری خراسانی مروزی ...

هکذا شاهنامهٔ فردوسی، سند هویت ایرانی که در غزنه سرایش شد! از این منظر، ایرانیان نوادگان افغانان اند. این هیچ تعارف و پرده پوشی نمی‌خواهد، از قدیم و جدید از زردشت بلخی حساب کن تا علامه طباطبایی و مرتضی مطهری... اگر این‌ها را از ایران کنونی بگیریم چه می‌ماند؟ بفرمایید، فقط حافظ و سعدی می‌مانند!"

به ارتباط سوال محترم خلیل ولی در مطبوعات ایرانی می‌خوانیم که: "سرزمینی که بعدها افغانستان نامیده شد بخشی از ایالت بزرگ خراسان بود که اقوام افغانی در آن ساکن و جزیی از قلمرو تاریخی و فرهنگی ایران بودند. با عقد معاهده 4 مارس 1857م پاریس، ایران استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و بدین شکل خاطر انگلیس‌ها برای دفاع از هندوستان راحت شد (نویسنده: محمود رضا جعفریان، معاهده پاریس، جدایی کامل افغانستان از ایران، 4 مارس1857م، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 12 اسفند 1391)". "افغانستان بخشی از سرزمین‌هایی است که به لحاظ تاریخی و فرهنگی در گستره سرزمین‌های ایرانی قرار می‌گرفته و در قرون 18 و 19 میلادی، به تدریج در پی سیاست‌های حایل‌سازی انگلستان میان هند و سرزمین‌های مجاورش، از ایران تجزیه گردید (یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۹۵. خبرگزاری فارس)".

متأسفانه برداشت‌های کاملاً دور از واقعیت فوق ناسیونالیست‌های فارس توسط آنعده افغان‌هایی که

در ایران امروزی درس خوانده اند، یا به دلایل قومی، زبانی، فرهنگی، سیاسی یا مذهبی خود را با موقف تاریخی فارس‌ها نزدیکتر می‌دانند، نیز تکرار می‌گردند. این اشخاص نادانسته تمام افتخارات تاریخی، فرهنگی و زبانی مردم خود را دو دسته به بیگانگان تقدیم می‌کنند. در این مقاله این موضوع با استفاده از منابع معتبر تاریخی به بررسی گرفته شده است. در تاریخ می‌خوانیم که:

محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می‌نویسد: "زمانشاه پسر تیمورشاه پسر و جانشین احمدخان درانی که یک شهریار جنگجوی و جهانگیر به شمار می‌رفت در این هنگام ۱۷۹۹-۱۷۹۸ جداً در صدد بود سرحدات پادشاهی خود را تا رود گنگ امتداد دهد، به سبب عدم رضایت راجه‌های هند از تجاوزات انگلیس‌ها در هندوستان زمانشاه را به داخل هندوستان دعوت می‌نمودند و حاضر بودند از روزی که زمانشاه وارد هندوستان شود روزانه یک لک روپیه مخارج جنگی او را بدهند. زمانشاه نیز مرد میدان این مبارزه بود و با قشون‌های نیرومند به هندوستان حمله‌ور می‌شود تا لاهور پیش رفته بود. پادشاه افغانستان در این تاریخ بزرگترین خطر برای دوستان انگلیس به شمار می‌رفت و نزدیکی او به هندوستان ابگلیس‌ها را فوق‌العاده به وحشت انداخت. چارهٔ که به نظر آن‌ها رسید فرستادن یک نمایندهٔ فوق‌العاده بود که با اعتبارات مالی زیاد به دربار شاهنشاه ایران روانه شد... که زمامدار ایران را به جلوگیری از زمانشاه بر انگیزد و... اظهار دوستی و مودت کرد و ضمناً تمنی نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه بهیه انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که به فکر عزیمت هندوستان در افتد. خود مهد علی خان می‌نویسد: "اگر پادشاه ایران از تجاوزات پادشاه افغان جلوگیری کند به خداوند لایزال و عالم انسانیت خدمت کرده است". زمانشاه به پشت دروازه‌های هندوستان رسیده بود که خبر حملهٔ فتح علیشاه قاجار به طرف افغانستان به او می‌رسد (محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نزدهم، چاپ انتآارات اقبال، تهران اول جلد چهارم صفحات ۱۱- ۱۴)."

محمود محمود در جای دیگر کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران می‌نگارد: "باید که این حقیقت مسلم را در خاطر داشت که به عقیده انگلیس‌ها ایران و افغانستان هردو برای هندوستان خطرناک بودند. چشم سکنه هند به طرف ایران و افغانستان بود تا شاید روزی افغان‌ها یا ایرانی‌ها برای استخلاص آن‌ها قدم بردارند به همین دلیل محو و زوال قدرت ایران و افغان هردو لازم بود (ص ۳۷۵)". تنها با توجه به دو یادداشت بالا از خود منابع ایرانی می‌توانیم به وضاحت ببینیم که صرف یک مغز مریض می‌تواند بگوید کشور افغانستان در پی سیاست‌های حایل‌سازی انگلستان میان هند و سرزمین‌های مجاورش، از ایران جدا گردید.

چرا فارس‌ها به چنین جعلیاتی دست می‌زنند؟ یافتن پاسخ به این سوال ایجاب می‌کند تا پژوهشگر به تاریخ ایران از منابع مستقل توجه دقیق کند. این توجه دقیق نتایج شگفت باری را در پی دارد که مشتی از مثال‌های آن را برای نمونه در اینجا می‌آوریم:

- گذاشتن اسم "ایران" بر سرزمینی که امروز "ایران" گفته می‌شود جعلی است؛ ایران ماقبل تاریخ، اسطوره‌یی و افسانوی، هرگاه هرگز هم وجود داشته بوده باشد، به شهادت اشعار شاهنامه (دانشمند معاصر ایرانی علی میرفطروس) عمدتاً سرزمین افغانستان امروزی است؛

- اسم سرزمین امروزی ایران در زمان تسلط دوصد سالهٔ اعراب و تا زمان به قدرت رسیدن صفوی‌ها "عراق عجم" بود و این سرزمین توسط سلاطینی که مقر سلطنت آن‌ها عمدتاً در خارج از سرحدات ایران فعلی در بغداد، مرو، سمرقند، بخارا، هرات، بلخ، زرنج، غزنی و خوارزم بود اداره می‌گردید؛

- به کشور امروزی ایران تا سال 1932م در جهان "فارس" می‌گفتند، در آنسال دولت رضاشاه

از کشورهای جهان تقاضا کرد اسم "ایران" را بکار گیرند؛

- فارس‌ها "آریایی" نیستند؛ به شهادت دانشمندان تاریخ و ژنیتیک ایرانی (رضا ابراهیمی، مازیار، دکتور مرادی غیاث آبادی) هیچگونه مهاجرت "آریایی‌ها" از خارج محدودهٔ ایران امروزی به آن سرزمین صورت نگرفته است؛

- کوروش آخرین شهنشاه هخامنشی و سایر هخامنشی‌ها "آریایی" نبوند؛

- مقبره ایکه امروز در فارس به نام مقبرهٔ کوروش مسمی شده از او نمی‌باشد؛ کوروش در بلخ به وسیهٔ پادشاه بلخ کشته شد؛

- جملاتی راکه به کوروش نسبت می‌دهند کاپی و تصرف شده از دانشمندان متأخر اند: "دستانی که کمک می‌کنند پاک ترند از دستانی که رو به آسمان دعا می‌کنند" (از رابرت گرین اینرسول (1833-1899) وکیل و خطیب آمریکایی)، "فرمان دادم بدنم را بدون تابوت و مومیایی به خاک بسپارند تا اجزاء بدنم ذرات خاک ایران را تشکیل دهد." (از وصیت برتراند راسل، فیلسوف معروف)؛

- "منشور حقوق بشر کوروش" که به خط میخی بروی یک استوانهٔ سفالین حک شده به نظر باستان شناسان نه منشور است، نه قانون، نه فرمان؛ یکی از بسیار متونی است حاوی جملاتی رایج که در شالودهٔ بناها می‌گذاشتند؛.

- وصیت‌نامه کوروش جعلی است؛ وصیت‌نامه با این جمله ختم می‌شود: «اینک بروید و مرا تنها بگذارید زیرا احساس می کنم مرگم نزدیک شده است.» (انسان را بیاد شعر معروف مولانای بلخ می اندازد که نوشته بود: «رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن...»)؛

- وصیت‌نامه داریوش هم جعلی است؛ برای داریوش کبیر هم مثل کوروش وصیت‌نامه‌هایی ساخته شده که متن هیچ کدامش در بین کتیبه‌های خود او یا منابع کهن نیست؛

- هیچکدام از امرا و پادشاهانی‌که بعد از شکست ساسانی‌ها در نزدیک به ۱۳۰۰سال اخیر در فارس "ایران امروزی" تا زمان رضا خان حکومت کردند از فارس یا فارسی نبودند؛

- زمامداران ایران بعد از به قدرت رسیدن همه اعضای خاندان سلطنتی قبلی را از تیغ کشیده اند تا داوطلبی باقی نماند؛

- زمانشاه پادشاه افغانستان به دعوت مهاراجه‌های هند برای ختم استیلای انگلیس‌ها در هندوستان لشکرکشی می‌کند (1779م). قشون‌های زمانشاه به پشت دروازه‌های لاهور رسیده بود که خبر حملهٔ فتح علیشاه قاجار به کمک و تحریک مستقیم انگلیس‌ها به طرف افغانستان به او می‌رسد و ناچار به قندهار بر می‌گردد؛

- اصطلاحات "فارسی قدیم"، فارسی میانه" و "فارسی جدید" همه ساخته و پرداخته و جعلی بوده همچو دوره‌هایی وجود نداشته است؛

- زبان مردم فارس در عصر کوروش و هخامنشی‌ها (330 - 550 ق.م) عیلامی بود نه "فارسی"؛ و زبان ساسانی‌ها (224 - 651م) هم "پهلوی" بود نه فارسی؛

- بعد از حملهٔ اعراب به ایران مردم ایران زبان خود را زبان پهلوی را از دست دادند. اعراب با زبان پهلوی که زبان اوستا و زبان گبری بود خصومت خاصی داشتند. کتاب‌سوزی‌های زیادی توسط اعراب رخ داد و استفاده از پهلوی جبراً محدود شد. زبان اصلی سعدی و حافظ پهلوی بود. در عوض مردم ایران زبان دری یا زبان مردم بلخ و خراسان را پذیرفتند آن را "فارسی" نامیده از

خود ساختند. فارسی نامیدن دری هم از نظر محیط پیدایش و هم از نظر محیط تکامل آن نادرست می‌باشد. زبان دری در اصل از زبان‌های کهن تخاری (کتیبه‌های سرخ کوتل بغلان و رباطک)، سغدی و پارتی اشکانی تکامل یافته است و در زمان طاهریان هرات (873-821م) خط و کتابت عربی را پذیرفته و در زمان صفاریان زرنج ولایت نیمروز (861 – 1002م) به آن زبان برای بار اول شعر سروده شده است؛

سوال اینجاست که معمولاً کشورها و اقوامی که تاریخ کم و هویت تازه‌ای دارند، برای خودشان تاریخ و پیشینه فرهنگی می‌سازند و دست به جعل سند یا مصادره مفاخر دیگران به نفع خودشان می‌زنند، اما چرا فارس‌ها، یا بهتر بگویم ناسیونالیست‌های فارسی، با داشتن یک تمدن 2500 ساله کشورشان، بازهم به این کار مبادرت می‌ورزند؟ در پاسخ باید گفت که ناسیونالیست‌های فارسی از عقده‌های عمیق حقارت هویتی رنج برده و برای ارضای عطش خود بزرگ‌بینی، به گذشته‌های بسیار دور تاریخی و افسانه‌های اساطیری شاهنامه پناه برده اند. دلایل این عقده‌های عمیق حقارت هویتی را در گذشتهٔ بیش از یک‌هزار و سه صد سال زندگی در زیر یوغ مستقیم اعراب، خراسانی‌ها، سیستانی‌ها، ترک‌های سمرقند، سامانی‌های ماورالنهر، غزنوی‌ها، غوری‌ها، ترکان سلجوقی‌ها، ترکان خوارزمی، هلاکو خان و ایلخانان مغول، تیموری‌های سمرقند و هرات، ترکان صفوی، افغان‌ها، افشاری‌های ترکمن، ترکان قاجاری، ترکان زندی و غیره جستجو کرد. در زمان حاکمیت مستقیم اعراب دختران و پسران ایرانی برای دوصد سال در بازارهای بغداد، بصره و دمشق به کنیزی و غلامی فروخته می‌شدند.

با به قدرت رسیدن رضاخان پهلوی (1925-1941م) برای اولین بار بعد از یزدگرد ساسانی یک نفر فارسی به پادشاهی فارس می‌رسد. اخیراً این مطلب را رییس دفتر شهبانو فرح پهلوی شخصاً حین ملاقات تصادفی بالای مقبرهٔ محمد رضا شاه در قاهره به نگارنده تأکید کرد (موصوف برای تهیهٔ مقدمات سفر شهبانو فرح دیبا به آرامگاه شوهرش به قاهره آمده بود و زمینهٔ صحبت تلفونی مختصر نگارنده را با شهبانو فرح در پاریس هم همانجا میسر ساخت). بعد از اشغال فارس در سال 1941م توسط قوای روسی و انگلیسی، رضا خان معزول و پسرش محمد رضاشاه (1941-1980م) به پادشاهی می‌رسد. این سال‌هاست که با حمایت دربار، ناسیونالیست‌های ایرانی با تطمیع یکتعداد مؤرخین و باستان‌شناسان خود فروختهٔ غربی در جستجوی ایجاد یک هویت جعلی، به جعلکاری‌های تاریخی دست می‌زنند. در این زمان است که برای اولین بار اصطلاحات "آرین" و "آریایی" در ایران اختراع شده تا با جنبش فاشیستی آریایی هیتلری‌ها همگام گردند. در آن زمان در اروپا نژادپرستان فاشیست بعد از کشف مشابهت زبان‌های هند و اروپایی، یک نژاد برتر هم از لابلای متون ویدی و اوستا ایجاد کردند و اسمش را گذاشتند "نژاد آریایی" و ملت آلمان را بدان منصوب کردند. زمانی محمد رضاشاه پهلوی گفته بود: "ما از همان نژاد اروپایی آلمان هستیم منتهی جبر جغرافیا ما را در منطقه‌یی از جهان قرار داده است". برای این نژاد برتر آریایی یک کشور برتر هم نیاز بود و آن همان "ایران" افسانوی شاهنامه بود با قهرمانان افسانوی رستم، سهراب، فریدون، جمشید. برای این کار دولت ایران در سال 1932م از جهان می‌خواهد آن کشور را بعد از آن فارس نه بلکه "ایران" بنامند.

ناسیونالیست‌های فارسی با این کار تیشه به ریشهٔ خود زدند، زیرا جهان غرب، از طریق آن، تمام جهان متمدن، ایران را نمی‌شناخت، اما با پرشین امپایر و تمدن فارسی از زمان یونانی‌ها و رومی‌های باستان آشنایی داشت. امروزه در اخبار رادیوها و تلویزیون‌های جهان از اسم‌های مسخ شدهٔ آیران در اشاره به ایران می‌شنویم.

ناسیونالیست‌های فارسی، حالا ایرانی، در جستجوی اختراع یک هویت جعلی ناگهان به کشف مقبرهٔ کوروش کبیر نایل می‌گردند، وصیتنامهٔ کوروش را از بابل پیدا می‌کنند و بالاخره کتیبهٔ

"منشور حقوق بشر!" کوروش کشف می‌شود، سنگ نبشته‌هایی کشف می‌شوند که در آن کوروش اعلام می‌کند که او "آریایی" است و در این سنگ نبشته‌ها عکس "اهورامزدا" یا خدای زردشتی‌های آتش پرست، بر بالای سر کوروش قرار دارد! حالا این همه جعلکاری کافی نبود که یک قصر ناتمام با فیلپایه‌ها و تاق‌های سنگی به سبک روم و یونان قدیم در پاسارگاد به نام تخت جمشید کشف می‌شود (ساخته می‌شود)! برای این که این نمایشنامه به اوج منطقی خود برسد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران با نام رسمی "۲۵۰۰مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به دست کوروش بزرگ" در زمان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی از تاریخ ۱۲ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ برابر با ۲۰ تا ۲۴ مهر ۱۳۵۰در تخت جمشید برگزار شد. در این جشن‌ها، سران حکومتی و پادشاهان ۶۹ کشور جهان دعوت شدند. به یاد دارم که اعلیحضرت محمد ظاهر پادشاه افغانستان از اشتراک در این جشن‌ها امتناع کرد و در عوض دختر خود شاهدخت بلقیس را فرستاد. این همان زمانی بود که ورود مجلهٔ تهران مصور به افغانستان به خاطر چاپ یک نقشهٔ جعلی امپراطوری ایران که افغانستان را جز قلمرو ایران نشان می‌داد، ممنوع گردید.

ایران و شاهنامهٔ فردوسی

فردوسی بزرگترین افسانه نویس و اسطوره نویس خراسان زمین است. بزرگی او در همین افسانه حماسی نویسی است، اما افسانه‌های او شرح تاریخ خراسان‌زمین نیستند، او مؤرخ نبوده و افسانه‌های او، که اتفاقاً از دیگران گرفته، ارزش تاریخی ندارند، عطار، فرخی و معزی این افسانه‌ها را در همان زمان قبول نکردند. فردوسی مانند سادوها در بازارهای افغانستان قصه‌پرداز حماسی بود. به برداشت‌های عطار، فرخی و معزی که او را بدعتگرا، دروغگو و افسانه‌نویس نامیدند دقت کنید. "ایران" شاهنامه ایران افسانوی است، واقعیت عینی ندارد. بی‌دلیل نیست که بعد از مرگ او برای بیش از دو صد سال اسمی از او برده نمی‌شود. اگر حرف فردوسی را قبول کنیم سرحد غربی ایران دریای نیل در مصر و سرحد شمالی آن رود جیحون است (علی میر فطروس)!

در عصر فردوسی یا عصر سلطان محمود، ایران امروزی عراق نام داشت، کتاب‌های نظامی را بخوانید که همیشه با حسرت از عراق یاد می‌کند و نامی از ایران نمی‌گیرد. بعضی‌ها از کاه کوهی می‌سازند. در عصر ساسانی‌ها از اران نام گرفته می‌شود و در اوستا از آریاویجه و عصر کوشانی‌ها از اریوا. تمام آنچه از به اصطلاح "ایران باستان" می‌دانیم همین هاست و تازه معلوم نیست این اشارات به کدام قوم، منطقه، قشر اجتماعی بوده یا چیز دیگر. بعد از اختراع کلمه فارسی شده نژاد "آریایی" در قرن بیستم توسط آقای رضا شفق در ایران و متعاقباً تبدیل اسم کشور فارس به ایران در زمان هتلر است که جعلیات آریایی بودن فارس‌ها، مقبره کوروش، کتیبه‌های جعلی تخت جمشید رواج می‌یابد و افسانه‌های فردوسی بستر مناسب حماسی تاریخی جعلی را برای ناسیونالیزم ایرانی می‌سازد.

ایرانیها برای ما معادل فارسی برای لغات خارجی میسازند!

هجوم فرهنگی ایران خاموشانه و غیر مستقیم نیست بلکه بسیار هم مستقیم، حکمانه دستور داده و عمل میشود. یکی از مثالهای آن در سال گذشته هدایات رییس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی دولت ایران برای تاثیر مستقیم بالای نوجوانان و جوانان متعلم و محصل ما بود. بلی ایرانیها در عجله هستند تا شیرازهٔ این کشور را در دوران بلوغ دستکاری کنند.

به گزارش بی بی سی فارسی اخیرا غلامعلی حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی دولت ایران گفته است که این فرهنگستان حاضر است به دولت افغانستان در زمینه تقویت ذخیره واژه‌های فارسی در این کشور کمک کند. به قول بی بی سی آقای حداد عادل که در نخستین همایش گفت‌وگوی فرهنگی ایران و افغانستان در تهران صحبت می‌کرد، گفت: "فرهنگستان زبان و ادبیات

فارسی در ایران در طول فعالیت خود توانسته است بیش از ۵۵ هزار معادل فارسی را برای لغات خارجی پیدا کند و ما آماده‌ایم این کلمات را در اختیار دولت افغانستان قرار دهیم تا آموزش زبان فارسی در مدارس این کشور راحت‌تر شود."

سوال اساسی این است که **آیا پیدا کردن معادل دری برای لغات خارجی ضروری است؟** آیا این کار به نفع تعلیم و تربیهٔ جوانان ما در دنیای امروز است که روز بروز از نظر ارتباطات و تبادلهٔ معلومات کوچک و کوچکتر شده می‌رود؟ آیا بهتر نیست پدیده‌های صنعتی را که در سایر کشورها اختراع شده و رواج یافته اند به همان نام‌های اصلی بین‌المللی آن‌ها یاد کنیم؟ آیا به نفع جوانان ما است که با استفاده از کلمات ساخته شده فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در ایران به عوض کمپیوتر "رایانه" بگویند، به عوض انترنت "تارنما" و به عوض فیسبوک "رخنما" بگویند؟ صدها مثال این قبیل. آیا به عوض نزدیکتر شدن با جهان با استفاده از کلمات ساخته شده مانند فوق جوانان ما از همقطاران خود در دنیای خارج دورتر نمی شوند؟ بر علاوه ایرانی‌ها درصدد حذف کلمات عربی از زبان فارسی هم هستند. چرا؟

زبان یک پدیدهٔ زنده و در حال رشد بوده که با توسعهٔ ارتباطات در سطح منطقه و جهان و نزدیکی فرهنگها روز بروز غنی تر شده میرود. یکی از عوامل پیشرفت علم و صنعت در کشورهایی مانند بنگله دیش، سریلانکا، هندوستان و پاکستان وحضور گستردهٔ دانشمندان، سیاست‌مداران، اداره چیان و مشاورین آن‌ها در سطح بین‌المللی، به مقایسهٔ افغانستان و ایران دسترسی آن‌ها به زبان انگلیسی و استفاده از انگلیسی در موسسات تعلیمی آن‌ها می‌باشد. با افزایش ارتباطات با جهان خارج زبان دری با استفاده از سایر زبان‌های زندهٔ دنیا غنی تر شده است. کلمات محصل، معلم، تحصیل، متعلم، مکتب، کتاب، کتابچه، حساب، هندسه، الجبر، والی، ولایت، نجوم، منجم و هزاران کلمه مشابه به یقیین ریشه در زبان عربی دارند اما در طول یک‌هزار و سیصد سال شامل زبان دری شده و اجزای لایتجزای زبان دری را می‌سازند. همچنان‌که هزاران کلمهٔ لاتین، فرانسوی، عربی، هندی، سانسکریت، آلمانی و غیره شامل زبان انگلیسی شده و امروز بدون هیچگونه تبعیضی توسط انگلیسی زبان‌ها طرف استفاده قرار دارند و هیچ کوششی برای بیرون کردن آن‌ها از زبان انگلیسی صورت نگرفته و نمی‌گیرد. تنها متعصبین و ملی گرایان شوونیست کور ذهن و کور مغز درصدد حذف کلمات متداول خارجی از زبان خود بوده تیشه به ریشهٔ زبان خود می‌زنند و نادانسته مردم خود را و بخصوص جوانان تشنهٔ علم و معرفت را از دنیای خارج دور می‌سازند.

زبان شیوا و شیرین دری مروج در افغانستان جز لایتجزای هویت ملی افغانستان است. دری زدایی با تبدیل کردن اصطلاحات مروج در افغانستان با اصطلاحات من درآوردی و خود ساخته فرهنگستان ایران و آن اصطلاحات فارسی مروج در ایران که در افغانستان بین مردم مروج نیست در حقیقت خیانت ملی است. به گفته یک دوست در فیسبوک **"جاسوس و چاپلوس ایران را از روی حساسیت با کلمه افغان و استعمال کلمات مروج در ایران به عوض کلمات زیبای زبان دری مروج در افغانستان بشناسید".**

زبان مروج دری در افغانستان زیر خطر است!

فارسیستها زبان دری مروج در افغانستان را هدف قرار داده اند. شخصی به نام عبدالحئ خراسانی بمناسبت روز "زبان مادری" یونسکو در فیسبوک می‌نویسد: "زبان پارسی از عصر سامانیان تا ابدالیان همواره به عنوان تنها زبان رسمی، ملی و فرهنگی تمام امپراطوری های خاندانی کل بلاد خراسان ... بوده است و این رسمیت و عظمت تا پایان سلطنت امان‌الله خان به رغم تمام فراز و فرود ها همچنان باقی ماند و از هیچ باد و باران و طوفان، گزندی به او نرسید.... متأسفانه در یك

قرن اخیر دشمنان سوگند خورده ای زبان فارسی از هیچ ظلمی مضایقه نکردند تا شاخه های این درخت کهن را از بیخ و بن برکنند و هویت اش را مسخ نمایند ".

آقای خراسانی از کدام ظلم در حق زبان فارسی (دری) صحبت می‌کند و این دشمنان قسم خوردهٔ زبان فارسی (دری) چه کسانی بوده اند؟ آیا نامگذاری چند جاده و چند موسسهٔ اداری و علمی به زبان پشتو و دایر کردن کورس‌های تدریس زبان پشتو برای کارمندان دولت در بدل حقوق امتیازی مضایقه نکردن از هیچ ظلمی است تا شاخه های زبان درخت کهن "پارسی" را از بیخ و بن برکنند؟ مگر کوشش در راه آموزس، تقویت و افزایش ظرفیت زبان پشتو حق مسلم پشتوزبان‌های افغانستان نیست؟ آیا این کوشش موازی و در سایهٔ شکوفانی و گسترش زبان دری صورت گرفته است و یا در ضدیت و مخالفت با آن؟ آیا محمود طرزی، عبدالحئ حبیبی، داکتر احمد جاوید، نادرخان، محمد ظاهر شاه، محمد داوود خان و اعضای خانواده های آن‌ها دشمنان قسم خوردهٔ زبان فارسی (دری) بوده اند؟ مگر زبان مادری اکثریت این اشخاص زبان دری نبوده است؟ مگر خط و کتابت رسمی اداری دولت افغانستان تا امروز زبان دری نیست؟ مگر نام "دری" نام اولی و تاریخی زبانی نیست که در تاجیکستان به نام "تاجیکی" و در ایران به نام "فارسی" معروف است؟ آیا موجودیت این سه نام بصورت مترادف تیشه به ریشهٔ درخت کهن زبان "پارسی" میزند؟

حتی یکتعداد دانشمندان ایرانی از دری یا فارسی بصورت مترادف یاد می‌کنند. ابراهیم پورداود، استاد دانشگاه تهران می‌نویسد که کتاب‌های شاهنامه ابو منصوری (۳۴۶هجری)، ترجمه تفسیر طبری (۳۶۵ هجری)، اشعار رودکی سمرقندی (۳۲۹هجری)، شهید بلخی (۳۲۵ هجری)، دقیقی طوسی (۳۷۰ هجری)، شهنامه فردوسی (۴۰۰ هجری) "همه به زبان فصیح و استوار و پختهٔ دری یا پارسی نوشته و گفته شده است"[7]. زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز همزمان با پهلوی وجود داشته است. قراینی که این عقیده را حمایت می‌کنند موجودیت آثار کتبی (منثور و منظوم) از زمان نوح سامانی (۳۶۵-۳۵۰ ه ق) و غیره است و دلالت به آن می‌کند که در ظرف دو سه قرن بعید است زبانی باین فصاحت و بلاغت رسیده باشد. ابراهیم پورداود می‌نویسد که "باید پایه و شالوده این زبان قرن‌ها پیش از اسلام ریخته شده و زبان مزبور با زبان پهلوی متوازیاً پیش می‌رفته است"[8]. همین نویسنده در پاورقی همان صفحه می افزاید که "منتهی چون زبان پهلوی زبان رسمی بوده کتیبه ها و رسایل بدان زبان باقیمانده و از زبان دری پیش از اسلام – اگر هم آثارمکتوب وجود داشته- چیزی بما نرسیده است". بر همین اساس استاد ملایری می‌گوید بکاربردن اصطلاحات فارسی قدیم، فارسی میانه و فارسی جدید کار متاخرین است که هیچ ریشه تاریخی ندارد.

ابن الندیم از قول عبداله بن المقنع می‌گوید دری لغت مردم شهرهای مداین، دربار پادشاه، لغت مردم مشرق اهل بلخ است (الفهرست جاپ قاهره ص ۱۹). **بنابر آن وقتی در سال 1964م دولت افغانستان کاربرد زبان "دری" را به عوض "فارسی" بصورت رسمی مروج ساخت عملی در مسخ هویت اش نبوده بلکه برعکس استفاده از نام درست تاریخی و اولی این زبان است.**

کار خستگی ناپذیر محققین افغان در معرفی درست ریشه ها و تکامل زبان دری به فهم بهتر مردم منطقه اعم از افغانستان، ایران و تاجیکستان از این زبان انجامیده است. دانشمندان افغانستان می‌گویند زبان اصلی مردم خراسان و ماورالنهر زبان "دری" بود که در این سرزمین‌ها در کنار زبان پارتی (پهلوی اشکانی) موجود بوده و گسترش یافت و دوصد سال بعدتر به فارس که زبان

---

[7] محمد معین، "برهان قاطع"، دیباچه صفحه بیست وهفت جلد اول-۱۳۳۰ تهران

[8] همانجا

مادری آن‌ها "پهلوی ساسانی" بود معرفی شد. ناگفته نماند که زبان هخامنشی‌ها هم عیلامی بود. این برداشت مسخ هویت زبان "فارسی" نیست بلکه برعکس معرفی درست ریشه های زبانی است که امروز در ایران به آن فارسی در تاجیکستان، تاجیکی و در افغانستان به آن دری می‌گویند.

بیشتر ایرانی‌ها معتقد اند که دری مروج در افغانستان و لهجهٔ رسمی مروج در افغانستان به مقایسهٔ آنچه در ایران رواج دارد اصالت بیشتر داشته و زبان معیاری محسوب می‌گردد. **کوشش دری زبانان افغانستان در محافظت شیوه های گفتاری و نوشتاری زبان مروج در کشور نه ایران ستیزی و نه پارسی ستیزی بلکه حق آن‌ها در حفظ و گسترش زبان مادری آنهاست.**

به نوشتهٔ محمد حیدری خبرنگار بی بی سی "ما زبان که می‌آموزیم، تنها اصواتی که جایگزین مفاهیم شوند را یاد نمی‌گیریم. "فرهنگ" نیز با زبان، در جان ما سرازیر می‌شود. با زبان است که تفکر می‌کنیم و هر زبانی با تاریخ کهن گذشته‌اش و با سرمایه‌های معنوی فرهنگ‌اش، زمین‌های برای فکر می‌شود. زبان تنها برای ارتباط با دیگران نیست، زبان راهی برای پیمودن گذشته نیز هست. گویی تاریخ در آن جاری است. زبان چیزی فراتر از کلمات است. زبان سرچشمه فرهنگ ما است."

این درست است که ما مشترکات فرهنگی زیادی با ایرانیان داریم. اما در طول تاریخ صدها سال در شرایط متفاوت حاکمیت ها تکامل کرده حیات بسر برده ایم و حالا نزدیک به سه صد سال است که راه‌های جداگانه حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را پیموده دست‌آوردهای متفاوت و مشخص و منحصر به خود داریم. بنابر آن حفاظت از شیوه های گفتاری و نوشتاری زبان مروج دری در افغانستان حق مردم افعانستان در حفظ و گسترش زبان مادری آن‌ها و فرهنگ مشخص و متمایز شان است.

زبان دری مروج در افغانستان مادر زبان فارسی ایران است؟

زبان دری یکی از زبان‌های بومی مردم افغانستان امروزی وزبان پیوند دهنده اقوام این سرزمین است. به گفته الیور روی و سایر دانشمندان بلخ، خراسان و آسیای میانه مهد پیدایش زبان دری امروزی به شمول فارسی ایران می‌باشد. این زبان از ترکیب زبان‌های کهن پهلوی اشکانی، تخاری، سغدی و غیره به وجود آمده است. زبان دری دنباله زبان پهلوی یا پارتی نبوده، همزمان و موازی با آن وجود داشت و از آن متاثر بود و در طول قرن‌ها با استفاده از زبان‌های سانسکرت، هندی، پشتو، ترکی و عربی غنی تر شده است. بعد از معرفی اسلام در باختر، خراسان و ماورالنهر، زبان دری رسم الخط عربی را در عصر طاهریان هرات پذیرفت.

وقتی لشکریان مسلمان عرب به عراق عجم (ایران امروزی) حمله کردند مردم آن سرزمین به زبان پهلوی ساسانی حرف میزدند در حالی‌که مردم خراسان، تخارستان، کابلستان، سیستان، ماورالنهر و غرجستان به زبان دری تکلم می‌کردند. زبان مادری سعدی و حافظ پهلوی ساسانی بود. با آمدن اعراب مردم سرزمین‌های ایران امروزی زبان خود را یا زبان پهلوی را به تدریج از دست دادند. به قول استاد ملایری عرب‌ها با زبان پهلوی خصومت خاص داشتند چون زبان پهلوی زبان امپراطوری ساسانی بود و زبان مذهبی گبری‌ها یا آتشپرستان بود. عرب‌ها کتابسوزی‌های زیادی کردند و موفق شدند زبان پهلوی رادر طی 200 سال از استفاده بر اندازند. بی جهت نیست که امروزه ایرانی‌ها خصومت خاصی با عرب‌ها داشته و درصدد زدودن آثار زبان عربی از زبان فارسی دری امروزی هستند و می‌کوشند که افغان‌ها نیز در این مبارزهٔ نامقدس و بیلزوم با آن‌ها شریک شوند.

در بالا گفتیم که وقتی لشکریان مسلمان عرب به عراق عجم (ایران امروزی) حمله کردند مردم آن سرزمین به زبان پهلوی حرف میزدند در حالی‌که مردم خراسان، تخارستان، کابلستان، سیستان، ماورالنهر و غرجستان به زبان دری تکلم می‌کردند. به مرور زمان زبان دری با به قدرت رسیدن خراسانی‌ها و غیر عربها به جای اعراب وبخصوص از زمان صفاریهای نیمروز به بعد، جای عربی را به عنوان زبان رسمی مکاتبات در دربار سلاطین این سرزمین‌ها گرفت. به تدریج با جهان‌گشایی سلجوقی‌ها و خوارزم‌شاهیان از ماورالنهر به سرزمین‌هایی‌که امروز ایران نامیده می‌شود زبان دری به این سرزمین‌ها گسترش یافت و مردم ایران **زبان دری** یا زبان مردم بلخ، ماورالنهر و خراسان را به عوض زبان پهلوی پذیرفته و آن را "پارسی" نام دادند زیرا بانام زبان پارتی/پارثی زمان حکومت اشکانیان آشنا بودند و اعراب چون حرف (پ).ندارند آنرا "فارسی" خواندند.

چرا در سرزمین‌های غیر فارس به نام فارسی معروف شده است؟ استاد ملایری دلیل اسم فارسی را سابقه تاریخی حکومت‌های هخامنشی و ساسانی فارس‌ها را بر سرزمین‌های شرق یا مردم بلخ، ماورالنهر و خراسان و اثرات فرهنگی آن بیان میدارد. اثرات فرهنگی سلطهٔ سیاسی و نظامی صفوی‌ها و افشاری‌ها را بالای سرزمین‌های افغانستان امروزی و بخصوص بالای رهبران افغانستان مستقل نیز نباید نادیده گرفت. علاوه بر آن در زمان صفوی‌ها، قاجاری‌ها و متعاقبین توجه به دانشمندان و ادبا در فارس کم بود و بسیاری از آن‌ها به دیار هند و به آغوش سلاطین بابری هندوستان پناه بردند و این در بکارگرفتن اصطلاح فارسی در هند بی اثر نبوده است در حالی‌که خود پارسیان هند که بعد از حملهٔ اعراب صدها سال قبل از این ادبا و دانشمندان به هندوستان مهاجرت کرده بودند در بمبی و سایر نقاط هند زبان خود را همین امروز دری می‌گویند. یک استاد من در انستیتوت بین‌المللی نفوس در بمبی، خانم شیرین جی جی بوی که اولاده پارسیان هند بود، این مطلب را در سال ۱۹۸۰م به من واضح ساخت. هر دلیلی که باشد، این یگانه زبانی است که به گفته یک دوست فیسبوکی اسم فرزند، "فارسی"، اسم پدر، "دری"، را تحت شعاع قرار داده است.

باید بخاطر داشت که به گفتهٔ استاد ملایری زبان دری (یا آنچه در ایران فارسی می‌گویند) همزمان با زبان پهلوی موجود بود و اصطلاحات "فارسی قدیم"، "فارسی میانه" و "فارسی جدید" به قول ایشان ساخته و پرداخته سالیان اخیر بوده کدام اساس علمی تاریخی ندارند. با توجه به اینکه زبان مردم فارس در زمان هخامنشی‌ها "زبان ایلامی یا عیلامی" بود نه پهلوی اشکانی در حقیقت بکار بردن این اصطلاحات دروغین برای آن است تا با تزویر به نحوی بالای زبان دری/فارسی امروزی مالکیت موروثی خود را قایم سازند.

زبان دری در سرزمین‌های افغانستان امروزی و تاجیکستان امروزی و سایر مناطق ماورالنهر مانند بخارا، سمرقند، ترمذ و خراسان (مرو، نیشاپور، بادغیس و هرات) و غیره به بلوغ رسید. ادبا و شعرای اولیه از جمله حنظله بادغیسی، رودکی سمرقندی در خراسان، بلخ و باختر زنده‌گی می‌کردند. اولین آثار نظم و نثر زبان دری در ناحیه خراسان پیدا شد بیجهت نیست که سبک این آثار خراسانی نامیده می‌شود. پس سبک خراسانی یعنی سبک آثار نخستین و کهن زبان دری که در مشرق یا افغانستان امروزی و ماورالنهر یا آسیای میانه شکل گرفته است. از نظر تاریخی این سبک سلسله‌های طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی را شامل می‌شود که سده‌های سوم تا ششم هجری را احتوا می‌کند.

با گسترش سلطهٔ سلجوقیها و خوارزمشاهیان به غرب و جنوب غرب، ترکیه و آذربایجان امروزی و عراق عجم (ایران امروزی) به مرور زمان ادبیات دری در آن سرزمین‌ها گسترش یافت و سه صد سال بعد از آغاز سبک خراسانی، سبک شعری عراقی به میان آمد. سبک عراقی محدوده

زمانی قرون ۷، ۸ و۹ را در بر می‌گیرد و اوایل قرن ۷ زمانی است که مغول‌ها به آسیای میانه (ماورالنهر)، باختر وخراسان حمله کرده دانشمندان و ادیبانی که جان به سلامت بردند ناگزیر به قونیه، تبریز، اصفهان، شیراز، بغداد و دیگر مناطقی که رفاه مادی و ذخایر معنوی آن‌ها از نهب و غارت مغولان در امان مانده بود گریختند.

فارسی زبان اصلی مردم فارس نیست!

به گواهی معتبر ترین فرهنگ‌های زبان چاپ ایران مانند فرهنگ دهخدا، فرهنگ معیین، غیره فرهنگ‌ها زبان دری زبانیست که در آغاز معرفی اسلام در خراسان و ماورالنهر مروج بود و با اندک تغییری فارسی مروج امروزی از آن تکامل کرد.

آنچه امروز به نام زبان دری یا فارسی دری و یا به تنهایی به نام فارسی می‌شناسیم زبان اصلی مردم فارس نبوده بلکه زبان اصلی مردم ماست که قبل از اسلام موجود بوده، بعد از اسلام رسم الخط عربی را پذیرفته، رشد کرده واز این جا صدها سال بعد به فارس انتشار یافته و زبان مردم ایران منجمله سعدی و حافظ شده است. پس چرا به نام فارسی معروف شده است؟

در یک ویدیو کلپ که در یوتوب موجود است یک استاد معروف زبانشناس ایرانی، محمد حیدری ملایری، در مورد زبان‌های ایلامی، پارتی، پهلوی و دری صحبت می‌نماید. از توضیحات استاد ملایری و سایر منابع می‌توانیم چنین خلاصه کنیم که:

- زبان رسمی امپراطوری هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) دیلمی یا ایلامی بود؛

- زبان رسمی اشکانیان (۲۴۷ ق م ت۲۲۴ بعد از میلاد) پارتی یا (پهلوی اشکانی) بود، آن‌ها از پارت (یا خراسان بعد از اسلام) در شرق بحیره کسپین برخواسته بودند؛

- زبان رسمی ساسانیان که متعاقب اشکانیان (۲۲۴ الی اواخر ۶۵۱ بعد از میلاد) برفارس حکومت کردند پهلوی بود،

- پارتی زبان مردم پارت در شرق ایران امروزی و شمال غرب افغانستان امروزی و پهلوی زبان مردم در غرب یا سایر نقاط ایران امروزی (فارس، آذربایجان) بود؛

- ساسانی‌ها به تدریج پهلوی را جایگزین زبان پارتی کردند؛

- زبان‌های پارتی و پهلوی از هم متفاوت اند؛

- وقتی لشکریان مسلمان عرب به عراق عجم (ایران امروزی به استثنای خراسان) حمله کردند مردم آن سرزمین به زبان پهلوی حرف میزدند؛

- زبان دری دنباله زبان پهلوی نیست و همزمان با آن وجود داشت و از آن متاثر بود؛

- در زمان حملة اعراب زبان مردم تخارستان، مردم بلخ، ماورالنهر و خراسان زبان دری بود؛

- با آمدن اعراب مردم سرزمین‌های ایران امروزی زبان خود را یا زبان پهلوی را به تدریج از دست دادند و به تدریج زبان دری یا زبان مردم بلخ، ماورالنهر و خراسان را پذیرفتند؛

- به گفته الیور روی بلخ، خراسان و آسیای میانه مهد پیدایش زبان فارسی دری امروزی می‌باشد؛

- زبان دری زبان بومی برخی از مردم افغانستان امروزی وزبان پیوند دهنده اقوام این سرزمین

است که از ترکیب زبان‌های کهن پهلوی اشکانی، تخاری، سغدی و غیره به وجود آمده و در طول قرن‌ها از زبان‌های سانسکرت، ترکی و عربی غنی شده است؛

- بعد از معرفی اسلام در باختر، خراسان و ماورالنهر، زبان دری رسم الخط عربی را پذیرفت و به مرور زمان، بخصوص از زمان طاهریان به بعد، جای عربی را به عنوان زبان رسمی مکاتبات در دربار سلاطین گرفت؛

- زبان دری در سرزمین‌های ما به بلوغ رسید، ادبا وشعرای اولیه از جمله حنظله بادغیسی، رودکی سمرقندی در خراسان، بلخ و باختر زندگی می‌کردند. سبک شعری خراسانی درسده های سیصد تا ششصد هجری در این سرزمین‌ها شگوفا شد. اولین آثار نظم و نثر زبان دری پس از ورود اسلام در ناحیه خراسان پیدا شد، به سبک این آثار خراسانی گفته می‌شود. پس سبک خراسانی یعنی سبک آثار نخستین و کهن زبان دری که در مشرق یا افغانستان امروزی و ماورالنهر یا آسیای میانه شکل گرفته است. از نظر تاریخی این سبک سلسله های طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی را شامل می‌شود که سده های سوم تا ششم هجری را احتوا می‌کند.

- با جهانگشایی سلجوقی‌ها و خوارزمشاهیان به غرب و جنوب غرب، ترکیه و آذربایجان امروزی و عراق عجم (ایران امروزی) به مرور زمان ادبیات دری در آن سرزمین‌ها گسترش یافت و سه صد سال بعد از آغاز سبک خراسانی، سبک شعری عراقی به میان آمد. سبک عراقی محدوده زمانی قرون ۷، ۸ و۹ را در بر می‌گیرد و اوایل قرن ۷ زمانی است که مغول‌ها به آسیای میانه (ماورالنهر)، باختر وخراسان حمله کرده دانشمندان و ادیبانی که جان به سلامت بردند ناگزیر به اصفهان، شیراز، بغداد و دیگر مناطقی که رفاه مادی و ذخایر معنوی آن‌ها از نهب و غارت مغولان در امان مانده بود گریختند.

- آنچه امروز به نام زبان دری یا فارسی دری و یا به تنهایی به نام فارسی می‌شناسیم زبان اصلی مردم فارس نبوده بلکه زبان اصلی مردم ماست. پس چرا به نام فارسی معروف شده است؟

- استاد ملایری دلیل اسم فارسی را سابقه حکومت‌های هخامنشی و ساسانی فارس بر سرزمین‌های شرق یا مردم بلخ، ماورالنهر و خراسان و اثرات فرهنگی آن بیان میدارد؛

- برعلاوه ناشی از اثرات سلطه حکومت‌های صفوی و افشاری نیز باید دانست.

مهد پیدایش زبان دری (فارسی)

وقتی لشکریان مسلمان عرب به عراق عجم (ایران امروزی به استثنای خراسان) حمله کردند مردم آن سرزمین به زبان پهلوی حرف میزدند. مؤرخین عرب در سده‌های اول اسلامی از زبان دری به عنوان زبان مردم بلخ و خراسان و از زبان پهلوی به عنوان زبان مردم عراق عجم یادآوری می‌کنند. به گفته الیور روی بلخ، ابوسعید عبدالحی بن محمود گردیزی، در تاریخ زین الاخبار که بیش از یک هزار سال قبل تالیف کرده، چنین می نویسد: "بهرام گور به هر زبان سخن گفتی، به وقت چوگان زدن، پهلوی گفتی و اندر حربگاه، ترکی گفتی و اندر مجلس، با عامه دری گفتی... ".

بنابر آن طوری‌که می‌بینیم کدام مردم دیگری زبان دری را برای ما نیاورده اند بلکه زبان بومی مردم ماست که از ترکیب زبان‌های کهن پهلوی اشکانی، تخاری، سغدی و غیره به وجود آمده و در طول قرن‌ها از زبان‌های سانسکرت، ترکی و عربی غنی شده است. این غنی شدن زبان همچنان ادامه دارد. بعد از معرفی اسلام در باختر، خراسان و ماورالنهر، زبان دری رسم الخط

عربی را پذیرفت و به مرور زمان جای عربی را به عنوان زبان رسمی مکاتبات دربار سلاطین گرفت و این مقام را تا امروز در افغانستان دارد. زبان دری در سرزمین‌های ما به بلوغ رسید، ادبا وشعرای اولیه از جمله حنظله بادغیسی، رودکی سمرقندی در خراسان، بلخ و باختر زندهگی می‌کردند. سبک شعری خراسانی درسده‌های سیصد تا ششصد هجری در این سرزمین‌ها شگوفا شد.

اولین آثار نظم و نثر زبان دری پس از ورود اسلام در ناحیه خراسان بزرگ پیدا شد، به سبک این آثار خراسانی گفته می‌شود. پس سبک خراسانی یعنی سبک آثار نخستین و کهن زبان دری که در مشرق یا افغانستان امروزی و ماوراالنهر یا آسیای میانه شکل گرفته است. از نظر تاریخی این سبک سلسله های طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی را شامل می‌شود که سده های سوم تا ششم هجری را احتوا می‌کند. با جهان‌گشایی سلجوقی‌ها و خوارزمشاهیان به غرب و جنوب غرب، ترکیه و آذربایجان امروزی و عراق عجم (ایران امروزی) به مرور زمان ادبیات دری در آن سرزمین‌ها گسترش یافت و سه صد سال بعد از آغاز سبک خراسانی، سبک شعری عراقی به میان آمد. سبک عراقی محدوده زمانی قرون ۷، ۸ و۹ را در بر می‌گیرد و اوایل قرن ۷ زمانی است که مغول‌ها به آسیای میانه (ماورالنهر)، باختر وخراسان حمله کرده و آسیب‌های بسیاری به نظام اقتصادی، زراعتی و فرهنگی این سرزمین‌ها رسانیدند. زمانی که مغولان خراسان را به خاک و خون کشیدند دانشمندان و ادیبانی که جان به سلامت بردند ناگزیر به اصفهان، شیراز، بغداد و دیگر مناطقی که رفاه مادی و ذخایر معنوی آن‌ها از نهب و غارت مغولان در امان مانده بود گریختند.

هیچ دلیلی وجود ندارد تا افغان‌ها میان دری و فارسی تقسیم شوند. فارسی دری و یا دری افتخار همه است. اینکه دری، فارسی و تاجیکی همه یک زبان اند یا سه یا دو زبان، یا لهجه های متفاوت، یک مباحثه اکادمیک بوده اهمیت عملی در زندهگی روزمره ما ندارد. زبان رسمی دری مروج در افغانستان، که در عوام به آن فارسی هم می‌گویند، یکی از زبان‌های ملی ماست، زبان کهن مردم بلخ و خراسان است، در باختر زمین تولد یافته بزرگ و شگوفان شده است. افتخارات زبان دری از رودکی سمرقندی، مولانا و فردوسی و تا امروز افتخارات همه مردم ماست. اینکه در عوام زبان فارسی میگوییم آنهم ناشی از حکومت صفوی‌ها بر این سرزمین در قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸م و اثرات فرهنگی آن است. اسم درست منشأ آن پارتی است و نه فارسی و زبان اصلی مردم بلخ و خراسان بود نه زبان مردم فارس که زبان آن‌ها آرامی بود. تنها کم سوادها و ایرانی پرستان زبان خود را و افتخارات آن را دو دسته به ایرانی‌ها تقدیم می‌کنند.

موضوع اساسی این است که هرگاه افغانستان را به عنوان یک کشور مستقل قبول داریم بنابر آن این کشور هویت مشخص ملی خود را هم ناگذیر دارد که ما را از همسایگان ما مجزا و مشخص میسازد. زبان دری مروج در کشور، شیوه گفتاری و نوشتاری آن، اصطلاحات دری مروج در کشور همه و همه اجزای لایتجزای هویت ملی ما را می‌سازند. حفظ و تقویت این زبان و لهجه های محلی آن در افغانستان در مقابل هجوم فرهنگی شوونیست‌های ناسیونالیست ایرانی که در فکر نابودی آن هستند وظیفه هر یک ماست. ما با آنکه هیچ مشکلی با ایرانی‌ها در مورد زبانشان نداریم، اما در کوشش بی‌مورد عرب زدایی، ترکی زدایی، اردو زدایی، انگلیسی زدایی وغیره از زبان دری با آن‌ها شریک نبوده ونباید شریک شویم. مشکلات ایرانی‌ها با اعراب و ترک‌ها بالاتر از محدوده زبان است که به مردم افغانستان هیچ ارتباطی ندارد. زبان فارسی دری مروج افغانستان در طول قرن‌ها با استفاده اززبان‌های هندی، اردو، ترکی، عربی، پشتو و زبان‌های اروپایی غنی تر شده و مانند سایر زبان‌های زنده دنیا روزبروز با ورود اصطلاحات علمی، ترانسپورتی، اداری، نظامی، فرهنگی و غیره که در زبان ما معادل آن‌ها وجوود ندارند غنی تر شده میرود. اصطلاحاتی مانند کمپیوتر، انترنت، فیسبوک، گوگل، لپ تاب، نوت بوک، تابلیت، راکت، لاری،

موتر، رادیو، کست، تلویزیون، اس یو وی، جیپ، از این قبیل به اصطلاحات جهانی تبدیل شده ودر زبان ما معادل ندارند. ساختن کلمات تازه برای اینگونه اصطلاحات از یکطرف عمل اضافی است و از طرف دیگر ما را از جامعة جهانی دور می‌کند. ما می‌خواهیم مشخصات زبان دری خودرا، شیوه گفتاری و نوشتاری زیبا، فصیح و روان آن را حفظ و تقویه کنیم.

سنایی غزنوی میفرماید: شکر لله که ترا یافتم ای بحر سخا از تو صفت زمن اشعار به الفاظ دری عنصری بلخی می‌گوید: آیا به فضل تو نیکو شده معانی خیر ویا به لفظ تو شیرین شده زبان دری سعدی بزرگ شیراز میفرماید: هزار بلبل دستان سرای عاشق را بباید از تو سخن گفتن دری آموخت حافظ شیرین سخن می‌گوید: ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند از اقبال لاهوری می‌شنویم که: گرچه اردو در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است.

سرنوشت زبان دری (فارسی) در دوقرن حاکمیت صفوی‌ها

آیا سوال بر انگیز نیست که در زمان حاکمیت غزنویان ترکمن (از قوم اوغوز ترکمن) ما صدها شاعر، ادیب و دانشمند دری زبان داشتیم اما در 200 سال حاکمیت فارس‌ها قبل از قیام میرویس‌خان هوتکی هیچ خراسانی دری/فارسی زبان را که سرش به تنش به ارزد نمی شناسیم تا نام ببریم. بر عکس در آن دوران نهضت‌های روشانی و خوشحال خان ظهور کرد که متوجه استعمار زدایی مغولان هند بر مناطق پشتون‌نشین بودند و در عین زمان میرویس‌خان، شاه محمود هوتکی و ابدالیان هرات به حاکمیت صفوی‌ها خاتمه دادند.

صادقانه در جستجوی علل این عصر تاریک در فرهنگ غنی و درخشان خراسانی هستم که در عصر حاکمیت تیموریان ترکتبار آثار جاودان آفرید اما در عصرحاکمیت پارسی زبانان فارس در عمق تاریکی‌های تاریخ فرورفت! درمورد دو قرن تاریخ سرزمین خود طالب معلومات هستم!

محترم فرید بهمن در مورد علل این دوران سیاه فرهنگی می‌نویسد: "دوره صفوي‌ها دوره تاريك ادبي بود. اين همان دوره است كه "دهلوي" بودن مروج مي‌شود و شعراي فارسي زبان رو به هند مغلي ميكنند و صاحب عزت ميشوند به شمول صايب تبريزي. بعضي افغان و افغانستان ستيزان بسيار هم "أگاه" چنان از "قبل از سلطه قبيله، ٣٠٠ سال پيش" سخن مي‌گويند تو گويي سرزمين فارس و خراسان ان عصر در أوج شكوه ادبي، علمي و سياسي بوده است و با سلطه دودمان "افاغنه" ان شكوه به خاك يكسان شده كه تا امروز ادامه دارد. انتباه كه جوانان گوشه گير تنبل فكر ميگيرند اين است كه گويا در قبل از ٣٠٠ سال پيش، دودمان هاي باشكوه و با فرهنگ "پيشرفته!!!!؟" تاجيك و هزاره قدرت داشتند و شكوه مي افريدند."

از شگفتی‌های روزگار آن است که امروز خراسان طلبان دوآتشه دفاع از زبان اصیل دری را که در خراسان، بلخ و بدخشان تولد شده پرورش یافته و صدها سال بعد به ایران گسترش یافته و فارسی ایرانی را به میان آورده به دری زبانان قوم پشتون افغانستان وا گذاشته اند. خراسان طلبان ناجوانمردانه با ایرانی‌ها در هجوم کلمات و واژه‌های نامنوس تهرانی و واژه‌های ساخته شده در فرهنگستان ایران برضد زبان دری مردم بدخشان، بلخ، کابل و هرات پا استفاده از مشتی پول همکاری می‌کنند. لطیف پدرام وکیل بدخشان در ولسی جرگه فریاد میزند که سرزمین من خراسان و زبان من فارسی است. در حالی‌که بدخشان مهد تولد زبان اصیل دری است که تا چند صد بعد از آن در ایران کسی به فارسی تکلم نمیکرد. این خیانت ننگین در تاریخ ثبت خواهد شد.

بخش پنجم: آغازبی‌ثباتی سیاسی در افغانستان

حوادث سیاسی امروز انعکاس تاریخ نزدیک و تاریخ دور ماست. از این رهگذر قرار دادن و تفسیر حوادث امروزی بر مبنای حوادث تاریخی کشور در دانستن بهتر حوادث و یافتن راه‌های گذر از پرتگاه فعلی کمک می‌کنند. جوانان ما حق دارند تاریخ کشور خود را بدون تعصب و بدون مداحی از حکمرانان وقت بدانند.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲

در نتیجه این کودتا نظام شاهی مشروطه بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قومانده شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت.

جمهوری محمد داوود خان



سردار محمد داوود خان بنیانگذار نظام جمهوری و نخستین رئیس جمهور (رییس دولت) افغانستان بود. او همچنین یکی از قدرتمندترین زمامداران افغانستان در چند دهه اخیر شمرده می شود. داوود خان با یک کودتای نظامی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شمسی مطابق به 1973م به قدرت رسید و کودتای پیروزمند خود را "انقلاب" نامید. داوود خان با سرنگون کردن محمد ظاهر شاه، پسر کاکا/عموی خود نظام سلطنتی را در افغانستان پایان داد و در نخستین پیام رادیویی خود، پس از پیروزی در کودتا، روی کار آمدن نظام جمهوری را اعلام کرد.

سردارمحمد داوودخان پسرسردارمحمد عزیزخان فرزند محمد یوسف خان پسرسرداریحیي خان فرزند سلطان محمد خان طلایي واولاد سردارپاینده محمد خان محمد زايي مي باشد. داوود خان درسال ۱۲۸۸ هجري شمسي مطابق 18 جولای 1909 میلادی درشهرکابل پابه عرصه وجود گذاشت تحصیلات ابتدایي خود را درلیسه حبیبیه ، تحصیلات عالي خود را درفرانسه تکمیل وتحصیلات نظامي را درلیسه حربیه بپایان رسانید.

داوود خان پیش از آن که به مقام صدارت عظمی منصوب شود، در سمت های گوناگون نظامی و امنیتی، منجمله لایت قندهار و وزیر حربیه کار کرد. او برای مدتی در پست وزارت داخله هم کار کرد. اما او به اینها قناعت نکرد و در سال 1953 به مقام صدراعظم منصوب شد و ده سال در این مقام بود. داوود خان آزادی نسبی را که در زمان صدارت شاه محمود خان، به میان آمده بود محدود کرد و یک "حکومت پولیسی" را در کشور برقرار کرد.

اما داوود خان در زمینهٔ احداث زیربناهای اقتصادی در کشور کوشید، پلانهای پنجسالهٔ اقتصادی و اجتماعی را اول و دوم را طرح و تطبیق کرد که به بهبود شاهراههای عمده کشور و احداث بندهای برق و آبیاری انجامید. همچنان بعد از سرنگونی نظام سلطنی به طرح و تطبیق پلان هفتساله در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی اقدام کرد اما بعد از دوسال در هفتم ثور ۱۳۵۷ (27 اپریل 1978م) رژیم او سرنگون شد.

سردار محمد داود خان بعد از احراز قدرت سیاسی در اولین بیانیه رادیویی خویش در رابطه به شکل نظام سیاسی گفت "من برای سعادت اینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس ان بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم به نظر بنده تهداب چنین یک وضع اجتماعی تامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خلل وارد نشود".

اظهارات فوق که انعکاس نیت پاک و احساس میهن پرستانه محمد داود بود نباید مورد سوال قرار داد، اما نسبت عوامل معین که شاید عدم تکوین و رشد سیاسی و بیسوادی گسترده در جامعه ویا هم مصلحت زمان باشد سردارمحمد داود خان انچه در مورد دموکراسی و حاکمیت ملی دراول تعهدکرده بود حین تدوین قانون اساسی طفره رفت ارزیابی مواد مبنی بر وظایف و صلاحیت های ریس جمهور در قانون اساسی حوت 1355 جمهوری افغانستان نشان میدهد که بیشترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری که خود در ان قرار داشت متمرکز شده بود.مسلم است که ملت و مردم از طریق نماینده گان یعنی اعضای پارلمان یا ولسی جرگه در حاکمیت کشور سهم میگیرند اما در قانون اساسی حوت 1355 جمهوری محمد داود حکومت مکلف به اخذ رای اعتماد از پارلمان یا ولسی جرگه نبود،ولسی جرگه یا شورای ملی نمیتوانست از حکومت یا اعضای کابینه سلب اعتماد نماید ،با این اساس مردم نمیتوانست از طریق نماینده خود در اداره کشور سهم بگیرد و اراده خود را در حاکمیت دولتی تمثیل نماید .تعیین ،برطرف ساختن و قبول استعفای مامورین ریس جمهور و اعضای کابینه طبق ماده (87) و قسمت یازدهم ماده قانون اساسی از وظایف وصلاحیت های ریس جمهور به شمار میرفت .از همین جهت ماده 21 قانون اساسی جمهوری افغانستان که حکم میکرد"حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد "عملا تحت سوال قرار میگرفت.

در قانون اساسی محمد داود خان جز حزب انقلاب ملی که مربوط به سردار محمد داود بود سایر احزاب اجازه فعالیت نداشت . این موضوع در ماده چهلم قانون اساس چنین توضیح گردیده است.

"به خاطر روشنی خواست های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانیکه این ارزو براورده میشودو به شد طبیعی خود میرسد تحت رهبری حزب انقلاب ملی که بناد گذار و پیش اهنگ انقلاب ملی و مترقی 26 سرطان مردم افغانستان است در کشور صرف سیستم یک حزبی مستقر میباشد." بدین ترتیب از نظر سردار محمد داود خان تا زمانیکه جامعه افغانستان به رشد و پخته گی معین سیاسی میرسد برای دولت افغانستان شکل حکومتی یک حزبی را برگزیده بود.

صرف نظر از شخصیت قابل احترام و تقوای تحسین آفرین سردار محمد داووِد خان و آرزوهای ایشان برای پیشرفت اقتصادی کشور، نتایج این کودتا از لحاظ سیاسی و امنیتی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور فاجعه بار بوده اند. عواقب فاجعه بار کودتای داوود خان، که نقطهٔ چرخش سیاسی در تاریخ افغانستان است.

بیایید نتایج و عوقب این کودتا را بطور خلاصه جمعبندی کنیم :

1 - در نتیجه این کودتا نظام شاهی بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قومانده شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت؛
۲ .نظام شاهی مشروطهٔ پارلمانی متکی به قانون اساسی و دموکراسی ساقط شد و بجای آن یک رژیم دیکتاتوری یکنفره متکی بر فرمان رییس دولت کودتا در کشور حاکم شد و نام آنرا جمهوری گذاشتند؛
۳ -نه تنها هیچ تحول مثبت در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و کشوربوجود نه آورد بلکه برعکس مردم افغانستان را از تمام دست آوردهای سالها مبارزات اجتماعی و سیاسی محروم ساخت
۴ -مقام صدراعظم که در برابر پارلمان مسول بود لغو شد؛
۵ -پارلمان لغو شد؛
۶ -استقلالیت قوهٔ قضاییه لغو شد،
۷ -آزادی مطبوعات لغو شد،
۸ .با لغو مقام صدراعظم، پارلمان، لغواستقلالیت قوه قضاییه و لغو آزادی مطبوعات تمام ارگانهای دولت در دست یک نفر تمرکز نمود؛
۹ -استقلالیت پوهنتونها در انتخاب رییس پوهنتون و روسای پوهنحئ ها بر اساس انتخابات آزادانهٔ کدرها علمی پوهنتونها و پوهنحئ ها لغو شد،
۱۰ -آتحادیهٔ استادان لغو شد، اتحادیهٔ محصلان لغو شد، حق و آزادی بیان لغو شد، آزادی اجتماعات لغو شد.
۱۱ -کودتای ۲۶ سرطان شیرازه تاریخی نظام دولت افغانستان را برهم ریخت و به تمام عناصر مخالف این نظام از یک طرف فرصت سرنگونی آنرا میسر ساخت و از جانب دیگر راههای پیروزی وامید پیروزی را فراهم ساخت؛
۱۲ -رژیم کودتا به سرکوب خونین مخالفین بالقوه و بالفعل دست زد که تعداد زیاد افراد قربانی این سرکوب شدند؛
۱۳ -در این سرکوب گروههای راستگرای مذهبی و روشنفکران دموکرات میانه رو هدف قرار گرفتند. از جمله محمد هاشم میوندوال صدراعظم روشنفکر و دموکرات در زیر شکنجه جلادان رژیم جان داد و تعداد دیگری اعدام شدند؛
۱۴ -در نتیجه این کودتا رهبران گروههای افراطی راست مذهبی مانند ربانی، گلبدین و مسعود از کشور فرار نموده به آغوش سازمان استخبارات نظامی پاکستان پناه بردند که نتایج فاجعه بار آن تا امروز ادامه دارد؛
۱۵ -با استفاده از فرصت گروههای کمونیستی پرچم و خلق خودرا جانشین منطقی رژیم کودتا دانسته مجددا متحد شدند و برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند و در نتیجه با اولین فرصت رژیم را ساقط کردند؛
۱۶ -اگر تمام دستآورد دوران صدارت داوود خان تطبیق پلانهای پنجساله اول و دوم بود در دوره دموکراسی بعد از او نیز پلانهای پنجساله سوم و چهارم طرح و تطبیق شدند.
۱۷ -رژیم کودتا ناگزیر بدست همان کودتاچیان اولی و رفقای آنها ساقط شد.
۱۸ -کسانیکه حقوق و آزادیهای دوره دموکراسی، آزادی مطبوعات، استقلالیت قوهء اجراییه، قوهء مقننه و قویهء قضاییه و سیستم مشروطه پارلمانی قدرت دولتی را محکوم کرده شرایط بحران امروزی را ناشی از آن آزادیها میدانند باید بدانند که به حکم روند طبیعی تکامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری
ملتها دیر یا زود این آزادیها را میخواهند و بدست می آورند و کسانیکه این آزادیها را از مردم

سلب میکنند در هر فرهنگ و قاموس سیاسی به عنوان دیکتاتور شناخته میشوند!
۱۹ -کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در عمل نظام شاهی مشروطه متکی به دموکراسی پارلمانی را ساقط کرد و بجای آن یک نظام حاکمیت مطلقه سیاسی را نصب کرد و اسم آنرا جمهوریت گذاشت تا حدیکه دورنمای سیاسی آن نیز یک دیکتاتوری یک حزبی (حزب غورزنگ ملی) بدون آزادی مطبوعات و دموکراسی را نوید میداد.

با آن که بسیاریها معتقدند که داوود خان با حمایت شوروی پیشین و حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید، اما نیرومند شدن روز افزون رهبران حزب دموکراتیک خلق در سالهای آخر حکومت داوود خان برای او خوشایند نبود. **داوود خان** در اوائل سال ۱۳۵۷ شماری از رهبران عمده این حزب را زندانی کرد. ولی هواداران حزب دموکراتیک خلق با نفوذ زیادی که در بدنه دولت، به خصوص در اردو و پولیس داشتند، دست به کودتا زدند. کودتا علیه داوود خان بامداد هفتم ثور به رهبری حزب دموکراتیک خلق آغاز شد و تا پایان روز همه چیز تغییر کرد. داوود خان با ۱۸ تن از اعضای خانواده خود در داخل کاخ ریاست جمهوری کشته شدند و قدرت به دست حزب دموکراتیک خلق افتاد.

سلسله بارکزایی-خانواده آل یحیی

شماره	نام شاه/رییس دولت	نسبت با امیر قبلی	پایتخت	دوره حکومت (میلادی)
۱	محمد نادرشاه	محمد نادر خان پسر محمد یوسف خان، نواسهٔ سردار یحیی خان و کواسهٔ سردار سلطان محمد خان طلایی حکمران پشاور اولاد سردارپاینده محمد خان محمد زايي برادر امیردوست محمد خان بود.	کابل	1929-1933
۲	محمد ظاهر شاه	پسر محمد نادر خان	کابل	1933-1973
۳	محمد داوود خان (رییس دولت)	برادر زادهٔ نادر خان پسرسردارمحمد عزیزخان فرزند محمد یوسف خان	کابل	1973-1978

فهرست منابع مآخذ این بخش

1. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۵ هجری شمسی، عرفان، تهران.
2. جواهر لعل نهرو، نگاهی بتاریخ جهان.
3. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر.

4.فکرت هروی، محمدآصف (به کوشش)، 1369، عین‌الوقایع، تاریخ افغانستان در سال‌های 1207-1324 ه ق، محمدیوسف ریاضی هروی، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

5.محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تهران: دنیای کتاب، 1367، ج3، ص1454.

6.افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلم محمد غبار،جلد اول چاپ کابل.

7.سیدال یوسفزئ، نادر چگونه به پادشاهی رسید، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۸

8.شهرت ننگیال، شاه سابق محمد ظاهر شاه، ترجمهء نصیر احمد نشاط، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۹

9.محمد نجیم آریا، محمد هاشم میوندوال، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، پشاور، ۱۳۷۸

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان (1978-1992م)

خلاصه

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چهارده سال، از هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی معادل 27 اپریل 1978 تا هشتم ثور ۱۳۷۱ یا 28 اپریل سال 1992م در قدرت بود. در این مدت چهار رهبر حزب دموکراتیک خلق در مقام رییس دولت و منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق دولت را رهبری نمودند که عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله.

گروههای کمونیستی پرچم و خلق، که صاحبمنصبان وابسته به آنها در پیروزی کودتای سردار محمد داوود خان نقش اساسی داشتند خودرا جانشین منطقی رژیم کودتای داوود خان میدانستند. بعد از اتحاد مجدد پرچم و خلق، که به تحکیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و صفوف آنها منجر شد، برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند. در نتیجه با اولین فرصت که داوود خان با زندانی نمودن رهبران این حزب بتایخ ششم ثور فراهم کرد، افسران وابسته به حزب دولت جمهوری داوود خان رابتاریخ هفتم ثور سال ۱۳۵۷ ه ش مطابق 27 April 1978 ساقط کردند.

در مدت کوتاهی بعد از بدست گرفتن قدرت خلقی‌ها و پرچمی‌ها با تطبیق الگوی انقلاب اکتوبر و ایجاد ساختمان سیاسی حزب-دولت مطابق آن مؤفق شدند تمام اقشار جامعه را برضد خود قرار دهند و بالاخره با دعوت از مداخلۀ اتحاد شوروی، یک مبارزه ایدیولوژیک را به جنگ آزادی‌بخش ملی مبدل سازند. اخیراً فرید مزدک معاون داکتر نجیب در مصاحبۀ با بی بی سی اظهار داشت، ای کاش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت نمی‌رسید. به نظر من آرزوی منطقی نیست باید می‌گفت که رهبری حزب با از دست دادن یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک جامعۀ واقعی دموکراتیک که در نشرات حزب همیشه منعکس می‌گردید، از جمله ایجاد پلورالیزم سیاسی، تحقق آزادی‌های دموکراتیک به مردم منجمله آزادی بیان و ایجاد سازمان‌های اجتماعی، به صفوف خود و به مردم افغانستان خیانت کرد و الگوی دیکتاتوری اتحاد شوروی را در عوض تطبیق کرد و با شوروی یکجا به زباله‌دان تاریخ فرو رفت!

بعد از خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م و قطع کمک‌های اقتصادی آن‌ها دولت داکتر نجیب الله سه سال دوام آورد و در این سه سال توانست مؤفقانه از سقوط دولت به دست مجاهدین جلوگیری کند و بالاخره با ختم منابع مالی، عدم تحقق یک توافق سیاسی با گروه‌های مجاهدین برای ختم جنگ و ایجاد یک دولت ملی، دوام دولت امکان نداشته جبراً آماده به تسلیمی قدرت به مجاهدین گردید. داکتر نجیب الله در آخرین اجلاس کابینه از ختم منابع مالی به وزرای خود اطلاع داد و با شکست کوشش‌های او برای رسیدن به یک توافق سیاسی در ژنیوا با گروه‌های مجاهدین به آخر کار دولت خود رسیده بود از این جهت به رفقا و وزرای خود اجازه داد تا در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند و خود نیز خواست تا به دهلی نزد فامیل خود برود، اما ملیشه‌های دوستم که امنیت میدان هوایی کابل را به دست داشتند از پرواز او جلوگیری کرده موصوف ناگذیر به دفتر ملل متحد در کابل پناهنده شد.

با اعلان خاتمه کار حکومت به مجلس وزرا و متعاقباً ناکامی داکتر نجیب الله برای خروج از کشور، بی‌جهت نیست که رفقا و وزرای دولت نجیب الله در مورد آیندۀ خود، خود تصمیم گرفتند و هر که به راهی رفت. در این بحبوحه جانبداری فرصت‌طلبانه جنرال عبدالرشید دوستم از احمد شاه مسعود و تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله توسط تعدادی عناصر پرچمی دولت او

مانند وکیل، فرید مزدک، جنرال نبی عظیمی، جنرال علومی و غیره در سال ۱۹۹۲م، به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا با نادیده گرفتن توافقات میان گروه‌های مجاهدین تمام قدرت را به دست گرفته حاکم مطلق گردند.

کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی

به تاریخ 7 ثور 1357 هجری شمسی (27 اپریل 1978 میلادی)، حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا) با کودتای خونینی به جمهوری محمد داوود خان پایان داد و شورای انقلابی کودتا چیان دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را اعلام کرده نور محمد تره کی را به ریاست شورای انقلابی و حکومت برگزید و ببرک کارمل به حیث معاون او و حفیظ الله امین به حیث وزیر خارجه موظف گریدند.

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چهارده سال، از هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی معادل 27 اپریل 1978 تا هشتم ثور ۱۳۷۱ یا 28 اپریل سال 1992م در قدرت بود. در این مدت چهار رهبر حزب دموکراتیک خلق در مقام رییس دولت و منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق دولت را رهبری نمودند که عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله.

مبنای فکری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ایئولوژی مارکسیزم-لنینیزم تشکیل داده و از الگوی حکومتداری و سیاستهای حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی و حمایت میکرد.

خلقیها و پرچمیها با تطبیق الگوی انقلاب اکتبر و ایجاد ساختمان سیاسی حزب-دولت مطابق آن موفق شدند در مدت کوتاهی تمام اقشار جامعه را برضد خود قرار دهند وبا دعوت از مداخلهٔ اتحاد شوروی، یک مبارزه ایدیولوژیک را به جنگ آزادیبخش ملی مبدل سازند. اخیراً فرید مزدک معاون داکتر نجیب در مصاحبهٔ با بی بی سی اظهارداشت ای کاش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت نمی رسید و دولت و حزب را باهم مدغم نمیکرد. به نظر من آرزوی منطقی نیست باید میگفت که رهبری حزب با از دست دادن یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک جامعهٔ واقعی دموکراتیک که در نشرات حزب همیشه منعکس میگردید، از جمله ایجاد پلورالیزم سیاسی، تحقق آزادیهای دموکراتیک به مردم منجمله آزادی بیان و ایجاد سازمانهای اجتماعی، به صفوف خود و به مردم افغانستان خیانت کرد و آلگوی دیکتاتوری یک حزبی و مدل ادغام دولت در حزب اتحاد شوروی را در عوض تطبیق کرد و با شوروی یکجا به زباله دان تاریخ فرو رفت!

عوامل کودتای هفت ثور

علل و عوامل کودتا، کارروایی ها، نتایج و پیامدهایی که حکومت 14 سالۀ حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر جای نهاد، وسیعترین برگ های تاریخ معاصر افغانستان را احتوا می نمایند. قتل رمزآمیز میراکبر خیبر، یک تن از رهبران حزب (25 حمل 1357هجری شمسی)، تظاهر قدرت نمایانۀ حزب هنگام تشییع جنازه و خاکسپاری او، و اقدام داوود خان که چند تن از رهبران حزب را دو روز پیش از کودتا توقیف نمود همه عوامل ظاهری کودتا را نمایش میدهند.

داوود خان طی چرخشی به امید کمکهای ملیارد دالری شاه ایران و عربستان سعودی همکاران پرچمی خویش را از کابینه اخراج کرد و مورد بی لطفی قرار داد. همزمان با آن، اتخاذ سیاست تشنج زدایی با پاکستان، گسست از میزان سیاست اتکأ پیشین به شوروی، روابط نزدیک با ایران

و عربستان سعودی، کوششها در جهت ایجاد یک حزب واحد "غورزنگ ملی" همه نشانه های اقدام قریب الوقوع مستقیم بر ضد عناصر سیاسی دست چپی میداد.

این بود که حزب آمادگیهای لازم را بخصوص در اردو اتخاذ کرده بود. از آنجمله بود اقدام در اتحاد مجدد دو جناح "خلق" به رهبری نورمحمد تره کی و جناح "پرچم" به رهبری ببرک کارمل و ایجاد مجدد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (ح. د. خ. ا) در سال 1977م. باری نور محمد تره کی گفته بود: آمادگی ها برای سرنگونی جمهوری داوود خان پیشتر از کودتای ثور (تره کی همواره آن را انقلاب ثور می نامید) در دستور کار قرار داشت. در واقع "چپی ها"- خلقی ها و پرچمی ها- بدون بروز حادثهٔ مرگ خیبر نیز آماده بودند که جلو حرکت داوود خان را بگیرند. کودتای ثور به قوماندهٔ حفیظ الله امین، پاسخ به آن نیاز اساسی، افزون بر ضرورت نجات رهبران حزبی بود. به نظر نصیر مهرین "عوامل پیروزی کودتا را در موجودیت تشکیلات منظم نظامیان در اردو، توسل به اعمال خشونت بار و ضعف و ناکارآیی نظام جمهوری، و نظاره گری مردم می توان نشانی نمود". (دویچه ویلی زبان دری).

زمانی حفیظ الله امین گفته بود که "انقلاب ثور به همان اندازه که واشنگتن را غافلگیر کرد به همان پیمانه ماسکو را هم متعجب ساخت". به قول جاناتان ستیلل خبرنگار سابقهء گاردین (کتاب ارواح میدانهای جنگ افغانستان، چاپ لندن سال 2012م بزبان انگلیسی) مسئولان شوروی، مشخصا اعضاء «KGB» مأمور خدمت در کابل، از وقوع کودتای هفتم ثور غافلگیر شدند. به باور آنها نه افغانستان برای نیل به سوسیالیسم به پختگی رسیده و نه بیش از آن حزب دموکراتیک خلق مهیای زمامداری بود. در واقع حزب را شکافی میان دو جناح، از هم می درید. «خلق»، جریان تندرو برخوردار از اکثریت، دسیسه کودتا را چیده بود. این شاخه از پشتیبانی گروهی از مردم «پشتو» زبانی برخوردار یود که به جستجوی کار یا دسترسی به نظام آموزشی در شهرها سکنی گزیده بودند. «پرچم» جناح اقلیت و میانه رو، هم، به طبقات متوسط شهرنشین «دری» زبان دلگرمی داشت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

میرغلام محمد غبار، نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، میراکبر خیبر، صدیق الله روهی و علی محمد زهما، از نخستین کسانی بودند که در کمیته تدارکات برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق تلاش می کردند. بعد از مدت کوتاهی طاهر بدخشی نیز به این کمیته پیوست و لی غلام محمد غبار از این کمیته کنار رفت وعلی محمد زهما وصدیق الله روهی نیز به خارج از افغانستان رفتند.

این افراد که بعضی از آنها از طرف اعضای خاندان شاهی نیز حمایت می شدند، توانستند در سال ۱۳۴۲ خورشیدی اولین هسته تشکیلاتی را که به "کمیته اول" معروف شد، به وجود آورند. با استفاده از فضای نسبتاً آزادی که در دهه چهل شمسی (دهه دموکراسی افغانستان) بوجود آمده بود، اعضای این کمیته در تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ اولین گنگره حزب دموکراتیک خلق را به صورت غیرعلنی در منزل نور محمد تره کی، در کارته چهار شهر کابل دایر کردند. در این گنگره که بیش از ۲۷ نفر از اعضای حزب شرکت داشتند، طاهر بدخشی نخست زندگینامه نورمحمد تره کی و ببرک کارمل را که از اعضای ارشد حزب بودند قرائت کرد و بعد یکی از کهنسال ترین افراد جلسه، آدم خان جاجی بعنوان رئیس موقت جلسه انتخاب شد. در این جلسه پس از سخنرانی هر یک از اعضا، اساسنامه حزب دمکراتیک خلق، به تصویب رسیده و گروه ۱۸ نفره به عنوان "پلنیوم" حزب انتخاب شد. این پلنیوم، کمیته مرکزی حزب را که مرکب از ۷ عضو اصلی و چهار عضو علی البدل بود انتخاب کرد. نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی، سلطانعلی کشتمند، شهرالله شهپر و دستگیر پنجشیری از اعضای اصلی و دکتر شاه ولی، ظاهر افق، دکتر ظاهر و نوراحمد نور، به عنوان اعضای علی البدل انتخاب شدند.

همچنین کمیته مرکزی حزب، نورمحمد تره کی را به سمت منشی عمومی و ببرک کارمل را بعنوان معاون منشی انتخاب کرد.

این حزب، در اولین حرکت جدی خود، توانست چند نفر از اعضای حزب را به عنوان نماینده در دور دوازدهم شورای ملی، وارد پارلمان افغانستان کند. در آن انتخابات، ببرک کارمل، آناهیتا راتبزاد، نوراحمد نور و فیضان الحق فیضان توانستند به شورا راه پیدا کنند ولی نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین از راهیابی به شورا باز ماندند.

هیچ یک از این نامزدها، در تبلیغات انتخاباتی، خود را طرفدار اندیشه های مارکسیستی معرفی نکردند. کارمل و راتبزاد، که از کابل به مجلس رفتند خود را طرفدار دموکراسی و نوراحمد نور که از پنجوایی قندهار رفته بود از نفوذ پدرش که ملاک بزرگی در آن منطقه بود استفاده کرد.

پس از آغاز کار شورای ملی، ظاهر شاه، برای بار دوم محمد یوسف را به مقام صدارت پیشنهاد کرد. دکتر یوسف پس از رای اکثریت اعضای شورا، توانست این مقام را بدست آورد. اعضای حزب دموکراتیک خلق که می خواستند جلسات شورا، برای رای به اولین صدراعظم قانون اساسی علنی بر گزار شود در سوم عقرب سال ۱۳۴۳ خورشیدی، دست به تظاهرات زدند. در نتیجه این تظاهرات، درگیری خونینی بوجود آمد و فضای سیاسی افغانستان متشنج شد و دکتر یوسف مجبور شد چهار روز پس از رای اعتماد استعفاء دهد.

در۲۲ حمل سال ۱۳۴۵ خورشیدی، اولین نشریه حزب دموکراتیک به نام "خلق" به صاحب امتیازی نور محمد تره کی و مدیریت بارق شفیعی، در کابل آغاز به انتشار کرد. نشریه خلق بیشتر به دنبال تبیین اهداف سیاسی و ایدئولوژی حزب بود و به صورت غیرمستقیم اندیشه های مارکسیستی را نشر و تبلیغ می کرد.

این نشریه در جوزای همان سال، به دلیل وجود مطالب یاد شده خشم مردم و پارلمان را برانگیخت و پس از تصویب پارلمان، در حالی که تنها شش شماره آن منتشر شده بود، از سوی دولت توقیف شد. ولی پس از توقیف به صورت غیر قانونی و پنهانی منتشر می شد.

صدیق وفا یکی از عضای سابقهء حزب دموکراتیک خلق در یک مباحثهء فیسبوکی با تعدادی از رفقای سابقهء خود مینویسد: "حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه پیشاهنگ طبقه کارگر (زحمتکشان) بادرنظرداشت اوضاع عینی وتحلیل مشخص از وضعیت سیاسی واجتماعی همان زمان (۱۱ جدی ۱۳۴۳) بنیاد گذاشته شد. این حزب برای بارنخست مسایل بنیادی جامعه افغانی را ازدیدگاه جامعه شناسی علمی (ماتریالیسم تاریخی) مطرح کرد انقلابیون آنزمان با تکیه بر بینش ایدیالوژی مترقی تضادهای اساسی زنده گی اجتماعی رانشان دادند ودگرگونی انقلابی رابحیث وظیفه تاریخی مطرح ودرکلیت اهداف وبرنامه حزب منطبق به رهنمودهای پذیرفته شده جهانی انترناسیونال کارگری وکنفرانسهای بین المللی) برای بسر رسانیدن انقلاب ملی دموکراتیک ازطریق جبهه گسترده نیروهای ملی وانقلابی وگزینش راه رشد غیر سرمایه داری فورمول بندی وپیشکش نمود که درهمان وقت نجاب بخش و انقلابی خوانده شد واکثریت ماوشما (کسانی که در این صفحه شامل اند ودیگران که عضو حزب بودند اما در این جا حضورندارند) باشور وشوق انقلابی ووطنپرستانه آن مرام راپذیرفتیم و در راه تحقق آن رزمیدیم، بدون اینکه کدام نگاه انتقادی ویا وبحث بر انگیز داشته باشیم، یا اینکه معلومات من تکمیل نیست ممکن شماری از دوستان از این حلقه ازجمله مخالفان مخفی ویاعلنی آن مرام وآن خط مشی بودند که من آگاهی ندارم بهرحال؛ اینکه چنین جبهه یی درافغانستان شکل نگرفت، شیوه تولید ماقبل فئودالی وفئودالی ومناسبات اجتماعی مبتنی براین شیوه ها وهمچنان شتابزده گی وچنددسته گی رهبران مانع تحقق تحول ملی دموکراتیک گردید ودرعوض کودتا جاگزین انقلاب شد، وطبقه کارگر نسبت میزان پایئن رشد صنایع به وجود نیامد، رهبران حزب ازپخته گی لازم سیاسی وایدیالوژیک برخوردارنبودند وتفکر حاکم درحزب مجموعه ای ازذهنی گری ها وتوجیهات نادرست ازتئوری ها بود که درخورد صفوف داده میشد، ودر نهایت حقایق رامسخ مینمودند وبالاخره اینکه بعد از احراز قدرت سیاسی حزب بحیث یک ساختار ناشناخته درتاریخ افغانستان عرض اندام وحزب دولت شد، دیگر نقد از این نکته باید آغازشود نه از انجایی که نیاز به ایجادحزب نبود ویا اینکه چرا جزب ایجاد شد؟"

انشعاب حزب

هنوز از تشکیل حزب زمان زیادی نگذشته بود که در ماه ثور ۱۳۴۶ خورشیدی، این حزب دستخوش جدایی گردید و به دو گروه تقسیم شد. پس از انشعاب، هر یک از دو گروه خود را حزب واقعی دموکراتیک خلق می شمردند. در حوت سال ۱۳۴۶ خورشیدی، نوراحمد اعتمادی صدراعظم وقت، اجازه انتشار نشریه "پرچم" را به ببرک کارمل داد و این نشریه به صورت هفتگی، با صاحب امتیازی میراکبر خیبر و مدیر مسئولی سلیمان لایق منتشر می شد. بعد از انتشار نشریه پرچم، گروه تره کی به نام خلق و گروه کارمل به نام پرچم مشهور شد.

اختلاف بین خلق و پرچم ، بیشتر به خاطر تضادهای قومی و محلی بود از این رو بیشتر اعضای پشتو زبان که دارای پایگاه قبیله ای و روستایی بودند درگروه خلق و بیشتر فارسی زبانان که دارای پایگاه شهری بودند در گروه پرچم جمع شدند. اختلافات در حزب دموکراتیک خلق فقط به جناح خلق و پرچم خلاصه نشد و عده ای نیز به رهبری طاهر بدخشی از شاخه پرچم جدا شده و حزب تازه ای را به نام "سازمان زحمتکشان افغانستان" که به "ستم ملی" معروف شد بوجود آوردند.

طاهر بدخشی که از قوم تاجیک بود اعتقاد داشت که تضاد عمده و اساسی فعلا تضاد قومی و ملیتی است و بر سر مسایل قومی و زبانی با سران حزب دمکراتیک خلق اختلاف پیدا کرد. از این جهت جناح او بنام گروه "ستم ملی" معروف شد که امروز داکتر لطیف پدرام از پیروان آن میباشد. بعدها ستم ملی نیز به دو جناح انشعاب پیدا کرد، گروه سازا (سازمان زحمت کشان افغانستان) به رهبری طاهر بدخشی و گروه و "سفزا" (سازمان فدایی زحمت کشان افغانستان) به رهبری "باعث بدخشی" اعلام موجودیت کرد.

در اواسط سال 1977م، طی جلسۀ مشترک مقامات رهبری‌کنندۀ پرچم و خلق ارگان‌های رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشکیل شدند. نورمحمد تره‌کی به‌صفت منشی عمومی کمیتۀ مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان انتخاب گردید. ببرک کارمل و دو نفر دیگر (یکی از گروه پرچم و دیگری از گروه خلق) به‌حیث منشی‌های کمیتۀ مرکزی برگزیده شدند. بدین گونه اتحاد مجدد دو جناح حزب تآمین گردید.

نور محمد تره کی



نور محمد تره کی فرزند نظرمحمد تره کی به تاریخ ۲۳ سرطان سال ۱۲۹۶ هجری شمسی در قریه سور کلی ولسوالی ناوه ولایت غزنی در یک خانواده فقیر کوچی بزگر تولد یافت. خانواده تره کی از راه مالداری دهقانی و گاهی هم بصورت کوچی زنده گی نموده و برای امرار معاش و دوام زنده گی کار و زحمت شاقه را متحمل میشدند.

تره کی در سن پنج سالگی به کار و مزدوری نزد بیوه زنی پرداخت تا از این راه به خانواده خویش کمک مالی برساند. پدر نور محمد تره کی از جمله اشخاص محدود دوران خویش بود که علاقه وا فر به درس و آموزش اطفال خویش ابرازمینمود. در اثر توجه پدر وی به مکتب ابتدایی ولسوالی ناوه غزنی شامل شد. بعد از فراغت از مکتب تره کی معه برادرانش بواسطه پدر خویش به کندهار و بعدا به کویته جهت تحصیل و کار هجرت نمودند. به اساس گفته های برادر بزرگ تره کی مرحوم سلطان محمد تره کی آنها در شهر کویته که در آنزمان یک کشورجداگانه تحت الحمایه بریتانیا بود به کار های شاقه برای امرار حیات و ادامه تحصیل پرداختند. زمانی هم برادربزرگ شان برای مدت معین بحیث کارگرخرید و فروش شده اند. مشکلات خانوادگی و فشار روزگار تره کی را مجبور نمود تا از منتهی ذکاوت و پشت کار استفاده نموده و در کار های اداری خویش تلاش موثر را در کار گیرد. بعد از مدت چندی وی مورد توجع مسولان اداره شرکت پشتون قرار گرفته و بحیث نماینده این شرکت به شهر بمبّی هند رهسپار گشت. در همین ایام نور محمد تره کی پدر خویش را در زلزله مشهور شهر کویته که بتاریخ 31 مه می 1935 بوقوع پیوست از دست داد. در زمان مرگ پدرش تره کی در شرکت تجارتی پشتون مصروف کار بود .زنده گی در هند تغیر کلی در روان تره کی ایجاد نمود. درین سالها هند دستخوش تغییرات ضد استعماری قرار گرفت. وی اولین بار با افکار ضد استعماری از راه عدم تشدد آشنا شد. تجربه هند تره کی را وا داشت تا شیوه زنده گی خویش را تغییر دهد. وی درین راه از رابطه فکری خویش با حزب کانگرس هند که در آنزمان یک حزب ضد استعمار و چپ گراه بود استفاده جست. این زمان آ غاز فعالیت های ادبی وژورنالیستیک وی میباشد.

نور محمد تره کی در سال 1316 (1937) بوطن باز گشت. این بازگشت از لحاظ ماهیت و شکل به مهاجرت های قبلی فرق داشت. این بار او مصمم بود تا افکار آموخته در هند را در وطن خود بگوش هموطنان خویش برساند. تره کی بزودی در حلقات ژورنالیستیکی نام و جایی یافت و در اداره مطبوعات کشوربه کار آ غاز نمود. بزودی مقالات عدالت خواهی ومترقی تره کی او رامظنون آزار و اذیت بوروکراتان گردانید. تا اینکه بخاطر آرامش از درد سراز مقالات تره کی او را به منطقه بروغل ولایت بدخشان تبدیل نمودند.

در سال 1324 (1945) با استفاده از دوره نسبتا نرم تر صدارت شاه محمود خان تره کی در ایجاد هسته ویش زلمیان (جوانان بیدار) کمک کرد. تره کی که درین هنگام مبارزه سیاسی را پیشه خویش قرارد اده بود با روشنفکران زمان خویش دید و بازدید های مکرری انجام داد. این دید و بازدید هادر سال 1327 (1948) منجر به تاسیس حزب ویش زلمیان (جوانان بیدار) شد. نخستین مجلس موسس این جریان مترقی در منزل تره کی واقع چاردهی کابل با شرکت عده کثیری از روشنفکران افغانی اعم از شاعر نویسنده ژورنالیست تاجر و مامور دولت برگزارگردید. تره کی در اخبار نشراتی حزب یعنی جریده انگار(شعله) تاثیر فکری عمیق داشت و مقالات متعددی در آن بچاپ رسانید. بین سالهای 1327(1948) و 1332(1953) تره کی نخستین آثار ادبی سوسیالیستی رابزبان پشتو تحریر نمود.این آثار عبارت اند از "د غوایی لاندی" "دادی خدمت" "ژرنگه آزادی"و "ماکسیم گورکی". درین جریان نورمحمد تره کی از طرف حکومت شاه محمود خان بحیث نماینده کلتوری و مطبوعاتی افغانستان به ایالات متحده امریکا فرستاده شد.

نورمحمد تره کی از این زمان به نفع خویش استفاده نموده و تماس های خویش را با رفقای خویش سریع تر ساخت. با استفاده از شرایط نسبتاً دموکراتیک دهه دموکراسی وی توانست زمینه تدویر نخستین مجمع حزب جدید را همراه با همفکران خویش بوجود بیاورد. در یازدهم جدی 1343 مطابق اول جنوری 1965 تره کی یکبار دیگر میزبان حزب سیاسی جدیدی شد.این حزب که حزب دموکراتیک خلق نام نهاده شد از لحاظ کمی و کیفی با حزب ویش زلمیان فرق داشت.این حزب دارای یک اساس محکم انظباط درون حزبی و یک نهاد با پایه وسیع بود. افراد وابسطه به اقوام مختلف به رهبری حزب راه یافتند.اینبار جوانان روشنفکر و با انرژی فراوان به رهبری حزب برگزیده شدند.

نورمحمد تره کی در سال 1344 وقتی خویش را در ناوه غزنی برای عضویت در شورای ملی کاندید نمود اما به شکست مواجه گشت. به انتشار هفته نامه "خلق" دست زد ولی بزودی از طرف وزارت کلتورمسدود گردید.

در جریان ده سال بعدی وی در صدد جلب و جذب در اردو بر آمد. به نظر وی دیموکراسی سالهای چهل تنها پوششی بود بروی حکومت دربار. وی به این نتیجه رسید که دربار در نظر ندارد تا قدرت سیاسی را با احزاب سیاسی تقسیم نماید.این یکی از دلایل عمده نفوذ در قوای مسلح بشمار میآید. تا سال 1352 که سردار محمد داود طی کودتاهی به قدرت رسید حزب خلق افراد کافی را در اردو به نفع خویش جذب نموده بود. اسناد و شواهد نشان میدهد که یک تعداد افسران اردوی عضو احزاب خلق و پرچم در کودتای سردار محمد داود رول عمده بازی کرده اند.

در جریان حکومت پنج ساله محمد داود حزب خلق رشد وسیعی نمود. خلقی ها و پرچمی ها توانستند در قصبات دور دست کمیته های حزبی بر پا کنند. خلقی ها بطور موثر در اردو راه

یافتند. در آن دوران به مشکل میتوان حزبی را در افغانستان به بزرگی و قدرت تشکیلاتی حزب خلق سراغ داشت.

بعد از پیروزی کودتای 7 ثور 1357 هجری شمسی (27 اپریل 1978 میلادی) که به جمهوری محمد داوود خان پایان داد شورای انقلابی کودتا چیان دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را اعلام کرده نور محمد تره کی را به ریاست شورای انقلابی و حکومت برگزید.

فرامین رژیم جدید

سه روز بعد از کودتا طی فرمان شماره اول شورای انقلابی اعلام شد که ریاست شورای انقلابی و صدارت به نور محمد تره کی رهبر حزب (1917/ 1979) سپرده شد .پیرامون شکل نظام چنین ابلاغ گردید: "بعد از این تاریخ (10 ثور 1357 مطابق 30 اپریل 1978) افغانستان از لحاظ سازمان سیاسی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد."

در ضمن همین فرمان مقررات نظامی اعلام شد و شورای انقلابی که متشکل از اعضای رهبری حزب و قوماندانهای کودتاچی بود، به صدور قطعنامه ها پرداخت.جمهوری دموکراتیک افغانستان فیصله های حزبی را طی فرمان های آتی اعلام کرد:

در فرمان شماره 2 معاونین شورای انقلابی و اعضای حکومت اعلام شد. نکتهٔ مهم در آن، دست بالا داشتن جناح خلقی ها بود.

در شماره 3 ابلاغ شد که شورای انقلابی "به مقصد تنظیم وظایف ارگان های دولتی ... به استثنای قانون اساسی مورخ 5 حوت 1355 که قبلاً ملغی اعلام شده، سایر قوانین، مقررات و فرامین نافذه به شرطی مرعی الاجرا شمرده می شود که با اهداف جمهوری دموکراتیک افغانستان موافق" باشد.

طی همین فرمان از "محکمهٔ نظامی انقلابیِ شورای انقلابی " نیز خبر داده شد.

در فرمان شماره 4 نشان دولتی و تغییر بیرق به رنگ سرخ و در وسط آن کلمهٔ خلق اعلام گردید.

فرمان شماره 5 سلب تابعیت 23 نفر اعضای خاندان سلطنتی را خبر داد.

در فرمان شماره 6 منظور خویش را از " ... رهایی میلیون ها دهقان زحمتکش از یوغ استثمارگران ستمگر. . ." بیان داشتند.

فرمان شماره 7 "در جهت تأمین تساوی حقوق زن با مرد" و مواردی چون ازدواج های اجباری، تعیین مهریه و ... (ماه عقرب 1357) صادر گردید.

و فرمان شماره 8 (ماه قوس 1357) از جمله چنین اهدافی را ابراز داشت: 1- "امحای مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی از نظام اجتماعی، اقتصادی کشور. 2- تعمیم، تحکیم و تعمیق اتحاد طبقهٔ کارگر و طبقهٔ دهقان به منظور نیرومندی هرچه بیشتر وحدت خلق افغانستان در جهت اعمار جامعهٔ بدون طبقات متخاصم و فارغ از هر نوع استثمار فرد از فرد، و 3- بلند بردن حجم تولیدات زراعتی به منظور تهیهٔ غذای کافی و متنوع به خلق، تهیهٔ مواد خام برای صادرات زراعتی و صنایع "...

پیش از ابلاغ برخی از فرمان ها، نورمحمد تره کی "خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" را به حیث خط مشی و با ادعای ایجاد تحولات اجتماعی به نفع اکثریت مردم اعلام داشت .

در خلال ابلاغ چنان فرمان ها، اعمال روزانۀ حزب یا آنچه که برای مردم ملموس بود، ستمگرانه و آزار دهنده بود. یادآوری این موضوع از آن روی حایز اهمیت است که سرکوب ها محور اصلی حیات جمهوری دموکراتیک افغانستان را تشکیل داد. بسیاری از مخالفت ها و هراس ها از ناحیۀ همان سرکوب های مهار نشدنی تبارز یافت. در حالی که 9000 زندانی جنایی از زندان ها از طرف تره کی عفو و رها شدند.

اما صدور فرمان ها، به بخصوص فرمان های 7 و 8 تنها از منظر چگونگی پیاده نمودن آنها، مطرح بحث نیست. فرمان 8 حاکی از فقدان معرفت و اطلاع حزب از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و تحمیل ارادۀ چند تن از خوش باوران، سطحی نگر بود.

افرادی که پنداشته بودند، جامعه فیودالی است، برای محو آن به دهقانان زمین داده شود و اسثمار از بین می رود، (در این جا بگذریم از این که نابودی چنان مناسبات در کشورهایی زمینداری فیودالی را با چنان شعارها شکسته اند، پایان دهی بی عدالتی نبوده بلکه دولت ها نیز شیرۀ جان دهاقین را مکیده اند.) از فقدان تجانس ساخت اقتصادی در سراسر افغانستان نیز بی بهره بودند. زیرا در بسا از نقاط افغانستان زمینداری خرده مالکی حضور داشته و در برخی مناطق فیودالی وجود نداشت. پس اتخاذ چنان تصامیم فقط می توانست به درد اغواگری و اقناع اذهان قرار داشته باشد. این منظور هم حصول نشد..

از سوی دیگر رهبران صادر کنندۀ فرمان ها ندانستند که تحولات اجتماعی و اقتصادی افغانستان با صدور چنان فرمان ها و اعمال متحقق نمی گردند. اگر حزبی زیر نام خدمت به مردم فرمان صادر کند، ولی عملا در حیات روزمره مردم را به اعدام گاه ها و شکنجه گاه ها بفرستد، مردم را بر علیه خویش بر می انگیزد. دقیقاً همان نتایجی که سرنوشت جمهوری دموکراتیک افغانستان را به عنوان سرکوبگر مردم تعیین نمود. زیرا چنان سرکوب ها نتیجۀ منطقی ساختار سیاسی آن جمهوری بود. حزبی که با تصرف قدرت از راه کودتا در پی تحکیم مواضع بود، حد اقل مظاهر موقع دهی به بقیه اجزای سیاسی جامعه را به رسمیت نمی شناخت و دیگران را ملزم به اطاعت از خویش می نمود، مسلم بود که خشونت و خونریزی را اعمال می کرد.

رهبران جمهوری دموکراتیک افغانستان با وضاحت گفته بودند که"تبعۀ افغانستان مؤظف است که از دستاوردهای بزرگ و شکوهمند ثور دفاع و پشتیبانی کند" (از اجزای فرمان5).

پس لزوماً (یا آنچه را که آنها اصولاً می نامیدند)، بحث چنان فرمان ها و نتایج آن مطرح نبود زیرا تحمیل ارادۀ حزبی، به عنوان شکل و الگوی استبداد حزبی شوروی آن را مطالبه می نمود و دهقانان تا آن که حتا در چارچوب همان طرح های دور از واقعیت صاحب زمین شوند، حیات خویش را در معرض از دست دادن می دیدند. بقیۀ مردم تا آن که از زندگی بهتر بهره مند شوند، برای نجات از شر سرکوب ها به مخالفت و مهاجرت روی آوردند. دولت به تبلیغات روی آورد که گویا فیودال ها و ضدانقلابی ها اشرار شده اند. در حالی که شهرها فیودال نداشت و تعداد فیودال ها هم اندک بود.

ساختار دیکتاتورانۀ حزبی، با همجوشی و همسویی که با اتحاد شوروی داشت، به سرکوب ها عامل و بُعد خارجی هم بخشید. از آن رو اتحاد شوروی وقت در همه فعالیت ها و منجمله سرکوب های مردم سهیم گردید.

دیکتاتوری حزبی جمهوری دموکراتیک افغانستان فرهنگ مورد نیاز چنان ساختار را اشاعه می داد. افکار واندیشه های اختناق آمیز و کسالت آور، کیش شخصیت نور محمد تره کی و حفیظ الله امین در همه ادارات، موسسات تعلیمی و حتا موسسات سواد آموزی حاکم بود. تنها روزنامۀ

انقلاب ثور نبود که چنان وظیفه را عهده دار بود. در تاریخ افغانستان برای نخستین بار تیراژ بیشتر از صدها هزار به سود فرهنگ اختناق آمیز به خدمت گرفته شد. افتتاح تلویزیون که کار آن در زمان جمهوری داوود خان آغاز شده بود، وسیلهٔ دیگری در اختیار پخش چنان فرهنگ نهاد. وادار سازی متعلمین و محصلین به تظاهرات بیهوده، شعاربازانه و بی محتوی هر چه بیشتر به تنزل سطح معارف می انجامید. افزون بر آن تعدادی از استادان و معلمین پوهنتون و مکاتب اعدام و یا زندانی شدند. گزینش هایی که با معیارهای حزبی عملی می شد، به تنزل بیشتر آموزش و آموزگاری انجامید.

با استیلای چنان فضا از سیاست های دیکتاتورانه و سرکوبگرانه، مخالفت ها نیز وسعت یافت و به گونهٔ فزاینده یی تشدید گردید. اما انگیزه های مخالفین یکسان نبود و مخالفت ها خاستگاه مشترک نداشتند. مخالفت ها از انگیزه های عقیده یی تا ضدیت با استبداد و وابستگی، از تبارز نارضایتی کتله هایی که خود و یا نزدیکان شان خویش را در معرض ستم می دیدند،... گسترش پیدا نمود. نظامیان مخالف بارها به قیام ها و تشبثات سرنگون کنندهٔ جمهوری د. ا دست زدند.

روابط با پاکستان به تنش های بی سابقه یی رسید و آن کشور را برای مقابله و استفاده هایی برانگیخت که برای مردمان افغانستان و پاکستان مصیبت آمیز و اندوهبار شد. قتل دابس، سفیر امریکا در کابل (14 فبروری 1979)، به تیره گی بیشتر روابط افغانستان و امریکا انجامید .

مجموع اوضاع که از نخستین روزهای حیات جمهوری د.ا بحران آمیز بود، افزون بر پرورش تحولات تکان دهنده و گذاشتن افغانستان در مسیر ستیزه های مختلف، بر روابط حزبی افراد و جناح های حزبی نیز تأثیر پرتنش می نهاد. تنش های داخلی پرچمی ها و خلقی ها بار دیگر به نقطهٔ حادی رسید. ببرک کارمل و چند تن دیگر نخست به حیث سفیر و متعاقب آن به عنوان جاسوس و توطیه گر از حزب اخراج شدند. اوضاع در سال 1358 شمسی، چنان بود که هردم تصور احتمال از میان رفتن دولت می رفت. برای مقابله با آن وضع و اتخاذ راه های جبران کننده، مقام های شوروی در غیاب حفیظ الله امین، سعی نمودند توافقی را میان نور محمد تره کی و ببرک کارمل در ماسکو به وجود آورده و امین را به زودی بکشند. اما حفیظ الله امین که در دستگاه حزبی نفوذ بیشتر داشت، از طرح آگاهی یافت. (امین از اول فبروری 1979 به حیث صدراعظم تعیین شده بود) طرح کشتن او ناموفق بماند و تره کی خود از طرف امین خلع و بعد وسیلهٔ بالشتی که روی دهنش گذاشته بودند، خفک گردید (25 سنبلهٔ 1358) .

حفیظ الله امین



حفیظ الله امین از قوم خروتی پشتون در سال 1929م (1308 شمسی) در پغمان تولد شد. درس های مقدماتی را در مکاتب پغمان و کابل فرا گرفت. به منظور تحصیل بیشتر به ایالات متحدۀ امریکا فرستاده شد و بعداً مدیر لیسه دارلمعلمین کابل مقرر شد. در سال 1344عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را حاصل کرد. پس از انشعاب ببرک کارمل و رفقایش، جانب نور محمد تره کی را گرفت. در دور سیزدهم شورای ملی از پغمان به عنوان نماینده تعیین شد و تبارز بیشتر سیاسی پیدا نمود. مسوول امور سازمان نظامیان "خلق" دراردو بود. هنگام وحدت مجدد گروههای خلق و پرچم عضویت بیروی سیاسی را گرفت. پس از توقیف برخی رهبران حزب از طرف محمد داوود خان، با استفاده از فرصت ها و امکانات، رهنمودهایی را به افسران حزبی در اردو داد که پیروزی کودتای ثور را در قبال داشت. با اعلام اعضای کابینۀ نور محمد تره کی، امین سِمت معاونت دوم شورای انقلابی، معاونت دوم صدارت و وزیر خارجه را به عهده گرفت. در ثور سال 1358 مقام صدارت را نیز به دست آورد.

ساحۀ قدرت حزبی، بیشتر در حیطۀ شخصی و فراکسیونی او محدودتر شد. به دنبال راندن برخی اعضای رهبری جناح پرچم و سرکوب آنها، وقتی نور محمد تره کی را زندانی کرد، چند تن از طرفداران او که در حکومت و اردو نفوذ داشتند، برای حفظ جان به سفارت اتحاد شوروی پناه بردند. امین، برادر، برادرزاده و افراد مطمین خویش رادر پُست های مهم گماشت. در واقع افزون به برانگیخته شدن دشمنی مردمان وسیع در برابر اعمال حزب و دولت، دامنۀ مخالفت های جدی درون حزبی هم به سوی دشمنی با امین سمت یافت.

مناسبات با اتحاد شوروی با بی اطمینانی و بی اعتمادی آمیخت. زیرا شوروی طرفدار مرگ تره کی نبود. وحدت و تفاهم پرچم و خلق را می خواست. اما امین به این نتیجه رسیده بود که در پشت طرح توطیۀ قتل او دست اتحاد شوروی و سفیر وقت (پوزانف) نهفته است. همچنان آگاه بود که چند تن از مخالفین او به سفارت شوروی پناه برده اند. این بود که به زودی پوزانف را روانۀ شوروی نمود. عملی که برای مقامات ماسکو و بخصوص شخص برژنف بسیار ناخوشایند و اهانت آمیز تلقی شد.

هنگامی که حفیظ الله امین قدرت را رسماً به چنگ آورد، اوضاع افغانستان از حالت نخستین ماه های بعد از کودتای ثور، تفاوت های بسیار کرده بود. زیرا مظالم و ناهنجاری ها و مخالفت های گوناگون دامن گسترده بود. هزاران تن به قتل رسیده بودند، هزاران تن دیگر در زندان ها بودند.عده یی که تعداد شان به شدت رو به افزایش بود، مهاجرت کرده بودند. پس مسلم بود که نه تنها از تحقق برنامه ها و فرمان های ابلاغ شده حتا با همان شیوه های قبلی خبری نبود؛ بلکه جنگ و خونریزی و ابقای قدرت در دستور کار بود.

در چنان اوضاع که شیرازه های پیشین نیز فرو می پاشید، وضعیت معیشتی- اقتصادی، آموزشی و روانی جامعه شاهد یکی از دردآمیزترین لحظات بود.

حفیظ الله امین یک رژیم به تمام معنی دیکتاتوری استالینی را ایجاد کرد. نه تنها تعداد زیادی از اعضای حزب خودرا که وابسته به جناح پرچم بودند یا زندانی کرد یا اعدام نمود بلکه هر مخالف بالقوه را از سر راه خود بر میداشت.

اما قیامهای مردم بر ضد دولت دیکتاتوری در تمام کشور افزایش یافتند. از جمله در بادغیس و در لوگر به قتل تمام کارمندان دولت توسط شورشیان انجامید و در هرات با شورش سربازان فرقه و قیام مردم انجامید که بشدت سرکوب شدند.

حوادث ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی

حفیظ الله امین در رابطه با اتحاد شوروی به رغم بی اطمینانی، سعی کرد که بر نیازهایی که شوروی در افغانستان داشت اتکا کند. این بود که تا آخرین لحظهٔ حیات نیز از درخواست کمک ابا نورزید. او در واقع بدون توجه به آن بخش از مصالح شوروی که حزب و دولت یک پارچه را برای تحقق اهداف خود در افغانستان می خواست، شوروی را می ستود و پشتیبانی اش را برای خویش مطالبه می نمود. گره اصلی جنجال امین و شوروی در این نکته نهفته بود. بر همین اساس حفیظ الله امین نا گذیر برای مقابله با آنچه او عناصر ضد انقلابی میخواند از اتحاد شوروی تقاضای کمک نظامی کرد و قوای کوماندوی اردوی سرخ در طول یک هفته تا ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری شمسی با ایجاد یک پل هوائی به میدان هوائی کابل فرود آمدند.

این قوا در شام شش جدی شهر کابل را اشغال کردند بخصوص جنگهای شدیدی در اطراف دستگاه رادیو و تلویزیون و هم چنان محل رهایش حفیظ الله امین در قصر تپهء تاج بیگ در عقب قصر دار الامان به وقوع پیوست که در نتیجهء آن امین کشته شد و ببرک کارمل توسط قوای شوروی بکابل آورده شد و به عنوان رییس شورای انقلابی و رییس دولت قدرت را بدست گرفت. به تعقیب آن قوای اتحادشوروی در ابعاد بزرگی از بنادر مختلف وارد افغانستان گردید و در اطراف و اکناف شهرهای بزرگ کشور مستقر شدند.

ببرک کارمل



ببرک کارمل در اوایل جدی سال ۱۳۵۸ (دسمبر 1979م) توسط قوای شوروی از ماسکو بکابل آورده شد و بعد از کشته شدن حفیظ الله امین و سقوط حکومت او به عنوان رییس شورای انقلابی و رییس دولت قدرت را بدست گرفت.

ببرک کارمل فرزند حسین به تاریخ 6 جون 1929 مطابق ۱۳۰۸ هجری شمسی در قریه کمری واقع جنوب شرق کابل زاده شده است اجداد کارمل از حاشیه سرینگر کشمیر هندوستان به افغانستان مهاجرت کرده اند. عده ای از مورخین این روایت را نیز مطرح نموده اند که او مربوط به قوم کاکر که شاخه ای از اقوام پشتون است میباشد، در حالیکه هوا خواهانش او را تاجك معرفی میکنند، ولی اسمای مروج در این خانواده بجز نام پسرش وستوك که یك نام روسی است اکثراً اسما پشتو اند که روایت دوم را قرین واقعیت میسازد. عده ای هم عقیده دارند که جنرال حسین بخاطر تقرب به سردار داوود و کسب حمایت او که به عنوان یك پشتون متعصب شهرت داشت به نامگذاری پشتو به اعضا خانواده اش مبادرت ورزیده است. متاسفانه مدارك و مستندات قاطع برای اثبات این روایات وجود ندارد ولی

آنچه که کاملاً مسلم است و روایت اولی را بیشتر نزدیك به یقین میسازد اینست که در سیستم ثبت احوال نفوس کشور بجز از نام ببرك و پدرش حسین کس دیگری قید نشده است یعنی اینکه از پدر بالا تر ریشه ای در این سرزمین ندارد

پدرش محمد حسین در اردوی ظاهر شاه به درجه جنرالی رسیده است. ببرك در لیسه نجات شهر کابل درس خوانده و در سال 1951 مطابق ۱۳۳۸ شامل پوهنزئ حقوق پوهنتون کابل شد. او در زمان تحصیل تحت تاثیر اوجگیری مبارزات ضد استعماری جهانی به مفکوره های کمونیستی و فعالیتهای چپی رو آورد و در مظاهرات و فعالیتهای ضد دولتی اشتراک داشت. ببرك از سالهای۱۳۳۱ تا۱۳۳٦ به خاطر فعالیتهای چپی اش تحت تعقیب دولت وقت قرار داشت اما بخاطر رابطه نزدیك پدرش با داود از مجازات در امان ماند هر چند بعد ها در همین راستا زندانی گردید کارمل در سال ۱۳٤۳ با نورمحمد تره کی و ۲۹ تن از یاران همفکرش در ایجاد حزب دیموکراتیك خلق شرکت فعال داشت که بعد ار مصادره جریده خلق او برای اولین انشعاب اقدام نموده با جدا کردن نیم اعضا انشعاب را به آن حزب تحمیل و خود را به عنوان رهبر پرچم معرفی کرد. کارمل در سال 1965م از ناحیه شیر شاه مینه کابل کاندید و به حمایت حزب به حیث وکیل در پارلمان راه یافت. در جمهوری داود او با دولت روابط نزدیك داشت.

در سال ۱۳٥٦ گروه های جدا شده خلق و پرچم مجدداً وحدت نمودند، تره کی بحیث منشی عمومی حزب و کارمل به حیث معاون او مورد توافق قرار گرفتند. بعد از پیروزی کودتای 7 ثور 1357 هجری شمسی (27 اپریل 1978 میلادی) که به جمهوری محمد داوود خان پایان داد شورای انقلابی کودتا چیان ببرک کارمل را به عنوان معاون شورای انقلابی و معاون رییس دولت اعلام کرد.

ببرك کارمل در 2 دسمبر 1996 وفات نموده ودر حیرتان دفن شد که جسدش بعداً توسط. طالبان به دریا آمو انداخته شد.

تشدید جهاد

این اشتباه خواهد بود که قیام مردم افقانستان برضد حاکمیت جمهوری د خ را به نتیجهء تجاوز اتحادشوروی خلاصه کنیم. حقیقت آن است که شش ماه قبل از شش جدی ۱۳۵۸ و ورود قوای شوروی به افغانستان، دولت کنترول بیش از 35 فیصد کشور را در مناطق کوهستانی و دور افتاده از دست داده بود. مطابق احصاییه های رسمی اداره مرکزی احصائیه در جریان سرشماری سال ۱۳۵۸ این مناطق که ۳۵ فیصد نفوس در آنجاها زندگی میکردند از لحاظ امنیتی امن نبودند تا عملیات سرشماری در آنها تکمیل گردد. اما ورود قوای اتحاد شوروی به وسعت و کیفیت این قیام افزود و آنرا به یک جنبش آزادی بخش ملی مبدل کرد. قیامهای خونین لوگر، بادغیس و هرات (1979 اسماعیل خان) اتفاق افتاد.

سید محمدباقر مصباح‌زاده مینویسد (پیام آفتاب، ۱۳۹۶) "در بهار سال ۱۳۵۸ جهاد مقدس اسلامی به صورت گسترده، مردمی و خود جوش بدون کوچکترین اثری آشکار از گروه‌ها و احزاب سیاسی و نشانه‌ای از دخالت خارجی در هزارستان آغاز شد. جهاد در تاریخ ۱۸حمل ۱۳۵۸ به فرماندهی شیخ محمدحسین صادقی نیلی با شرکت حدود دو هزار مجاهد از مرکز ولسوالی خدیر در ولایت دایکندی (سابق بخشی از ولایت بزرگ ارزگان بود) و همزمان به فرماندهی سید محمدعلی لم‌لم در بلخاب آغاز شد و به مناطق لعل و سرجنگل در ولایت غور، ورس و پنجاب در ولایت بامیان، شهر بامیان و نیز بهسود در ولایت میدان وردک گسترش یافت. ولسوالی مرکز بهسود در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۸ توسط مجاهدین پنجاب، شهرستان و دایکندی و با همکاری مجاهدین و مردم بهسود فتح شد، و ولسوالی حصه اول بهسود در تاریخ

۱۳۵۸/۳/۲۰ توسط مجاهدین پنجاب به فرماندهی استاد محمد اکبری و مجاهدین بهسود به فرماندهی ارباب غریبداد از سلطه کمونیست‌ها خارج ساخته شد. پس از آزادسازی بهسود، ارباب غریبداد و نیروهایش از طریق کوه زنبورک وارد درهٔ حصار در سنگلاخ شدند. مردم سنگلاخ با شور و شوق از مجاهدین بهسود استقبال کردند و مرحوم حجت الاسلام سید میرآقا موحدی از علمای سنگلاخ، مجاهدین سنگلاخ را سازماندهی نموده و قرارگاه مشترک تحت ریاست ارباب غریبداد در منطقهٔ آهنگران در خانهٔ مرحوم رئیس میراحمدشاه تأسیس نمود. مجاهدین سنگلاخ به فرماندهی مرحوم موحدی همراه با مجاهدین بهسود در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۷ ولسوالی جلریز را فتح کردند و به سوی میدان شهر در درهٔ میدان پیشروی نمودند. مجاهدین سنگلاخ و بهسود در جنگ کوه مارشال در تاریخ ۱۳۵۸/۶/۲۳ نیروهای دولت کمونیست‌ها را شکست دادند و پس از فتح کوته عشرو، مرکز سابق ولایت میدان وردک، بسوی ارغندی و پغمان حرکت کردند و برخی مناطق پغمان را تا آخر ماه سنبله (شهریور) از لوث وجود نیروهای تحت امر دولت کمونیست‌ها پاکسازی نمودند."

هفت گروه جهادی سنی مذهب مجاهدین در خاک پاکستان تنظیم شدند و هشت گروه شیعه بخصوص گروههای هزاره در ایران تنظیم شده بر ضد دولت جمهوری دموکراتیک در افغانستان به اجرای عملیات جهادی پرداخته این فعالیتها را به کمک کشورهای پاکستان و ایران از یکطرف، عربستان سعودی، امریکا انگلستان و غیره تشدید نمودند. مداخلهء مستقیم اتحادشوروی منجر به توسعهء کمکهای این کشورها به مجاهدین افغان گردید و جنگ داخلی افغانستان را ابعاد بین المللی بخشیده به نیروهای افراطی جهادی کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی فرصت مناسب بدست داد تا در جهاد در کنار مجاهدین افغان سهم بگیرند. در این باره برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کرتر رییس جمهور وقت امریکا در مصاحبه‌ای می‌گوید: «روزی که روس‌ها بطور رسمی از مرز [افغانستان] گذشتند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم که ما هم اکنون این فرصت را داریم که به روس‌ها جنگ ویتنامشان را عرضه کنیم. واقعاً این طور بود، برای مدت ده سال، مسکو مجبور بود در جنگی وارد شود که حکومتش توانایی پیش برد آنرا نداشت" (یاسین رسولی، بی بی سی فارسی). زبیگینو برژینسکی، دیپلمات و استراتژیست آمریکایی پولندی الاصل، دانش‌آموخته هاروارد، شوروی شناس برجسته و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر و مشاور دولت ریگن بود. او استفاده از نیروهای جهادی علیه کمونیسم را وارد سیاست خارجی آمریکا کرد.

بدون شک برژینسکی را باید معمار ظهور و رشد جهادیست‌های اسلامی در سیاست بین‌المللی دانست. برژینسکی نظریه‌های ژئوپلیتک‌های قبلی را به‌روز نمود و قابلیت کاربردی در سیاست خارجی آمریکا در برابر شوروی داد. او در کتاب «برنامه بازی، چارچوب رویارویی آمریکا و شوروی» نشان داد که برخورد ابرقدرت‌ها امر «ناگزیر» است و «انتخاب» آنها نیست اما ماهیت منازعه میان دو ابرقدرت تحول یافته است. سه منطقه اوراسیا، ژاپن و کره در شرق دور، افغانستان در مرکز اوراسیا و لهستان در شرق اروپا محل‌های منازعه و رویارویی آمریکا و شوروی است. از آنجا که افغانستان به عنوان یک «کشور ارتباط دهنده» میان مناطق در قلب اوراسیا است، آشفتگی در افغانستان تمام منطقه را ناآرام و بی‌ثبات می‌سازد.

از نظر او، شوروی همواره یک کشور «محاط به خشکی» بوده است و در طول تاریخ روسیه و پسان شوروی در پی دستیابی به دریای آزاد تلاش کرده است. تئوری محاصره شوروی بعد از جنگ دوم جهانی در سیاست خارجی آمریکا تطبیق می‌شد و برژینسکی نوآرری‌های بیشتر وارد این سیاست نمود و از طرح کمربند سبز دور شوروی دفاع می‌کرد؛ بنابراین، برژینسکی تئوری اتحاد آمریکا با کشورهای رقیب نزدیک شوروی مانند چین و ژاپن و کشورهای اطراف شوروی

در جنوب و غرب آسیا و اوروپای شرقی را تکمیل و به روز نمود و با توجه به ماهیت ضد دینی کمونیسم و دشمنی عقیدتی مسلمانان با کمونیسم بهره‌برداری نموده و توصیه کرد که یک «کمربند سبز» از نیروهای جهادی مسلمان در برابر شوروی ایجاد شود.

برژینسکی در اواخر دهه ۱۹۸۰، در تقویت و تنظیم گروه‌های جهادی افغانستان نقش تاریخی بازی کرده است. برژینسکی به عنوان مشاور امنیت ملی آمریکا نقش محوری در هماهنگی گسترده استخباراتی با کشورهای مسلمان مانند پاکستان، مصر، عربستان و کشورهای غربی و اسرائیل و رقبای شوروی مانند چین و ژاپن برای تمویل تسلیحاتی و بشردوستانه مجاهدین افغانستان را بازی کرد. عملیات سایکلون سیا در افغانستان با مصرف حدود ۵ میلیارد دالر، بزرگترین و گسترده‌ترین عملیات تحت پوشش استخباراتی سیا تا آن زمان بود که به گفته برژینسکی از ۳ جولای یعنی شش ماه پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ آغاز شده بود. گرچه آمریکا دخالت مستقیم در توزیع کمک‌ها به مجاهدین نداشت و تنها تعداد انگشت شمار مأموران سیا از ساحات هم سرحد میان افغانستان مرتباً بازدید می‌نمودند.برژینسکی انتقادهایی که طرح و نظر وی سبب رشد گروهای جهادی شده است را نپذیرفته و می‌گفت: «چه چیزی در تاریخ مهمتر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟ وجود یک تعداد مسلمان‌های به هیجان آمده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

با گسترش قیام ضد دولت و مصارف هنگفتی که برای مقابله با آن اتحادشوروی متحمل میشد دولت شوروی در صدد تغییرات در اداره دولت افغانستان گردید و داکتر نجیب‌الله به عوض ببرک کارمل به قدرت رسید.

داکتر نجیب الله



در چهارم می 1986برابربا 13ثور 1365 داکتر نجیب الله به عوض ببرک کارمل به مقام منشی عمومی کمیته مرکزی و رییس دولت برگزیده شد.

نجیب الله در سال ۱۳۲۶ خورشیدی 1947م در کابل به دنیا آمد، ولی پدر او، اختر محمد، اصلاً از قوم احمدزی پشتون های غلجایی پکتیا بود. قریه ایکه نیاکان او متعلق به آن بودند در بین شهرهای گردیز در ولایت پکتیا و «سید کَرَم» قرار داشت. او در لیسه حبیبیه تحصیل کرد و از پوهنتون کابل با درجه دکترا در طبابت در سال 1975م فارغ‌التحصیل شد. پدر نجیب الله در سالهای دهه ۱۳۴۰ خورشیدی وابسته تجاری کنسولگری افغانستان در پشاور پاکستان بود.

نجیب الله در سال ۱۳۴۴ به حزب دموکراتیک خلق پیوست، به خواندن آثار مارکسیستی آغاز کرد و در سخنرانی در همایش های دانشجویی و حزبی مهارت یافت. او بزودی در میان اعضای حزب درپوهنتون کابل به فرد شناخته شده ای مبدل شد و با پیشرفت سریع در تشکیلات سازمانی بزودی در حلقه افراد بسیار نزدیک به ببرک کارمل، رهبر بخش جناح پرچم حزب درآمد. نجیب الله سخنران ماهری بود و زمانی که هنوز محصل پوهنتون کابل بود، دولت ظاهر شاهی او را دو بار زندانی کرد و نشریه پرچم، تنها نشریه حزب دموکراتیک خلق در آن زمان خبرهای زندانی شدن او و دیگر اعضای حزب را منتشر می کرد.

بعد از طرد رهبران پرچمی از مقامات عالیرتبه دولتی، او را در ماه سرطان ۱۳۵۷ به سفارت افغانستان در تهران فرستادند، ولی دیری در مقام سفارت نماند و به کشور فراخوانده شد. نجیب الله برای مدتی به ماسکو رفت و در جدی سال ۱۳۵۸ با اشغال افغانستان توسط اردوی سرخ شوروی سابق، به کشور بازگشت.

او این بار به ریاست سازمان نیرومند اطلاعاتی دولت تحت حمایت شوروی موسوم به خدمات امنیت دولتی (خاد) رسید و بسیاری از افغانها از سازمان خاد در این دوره خاطرات بدی به یاد دارند.

تعیین داکتر نجیب الله به رهبری حزب و دولت

انتخاب نجیب الله در رهبری حزب دموکراتیک خلق به عنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب ظاهراً از طریق پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب تحقق یافت. پلنوم متذکره که در چهارم می 1986برابربا 13ثور 1365 تدویر گردید استعفای ببرک کارمل را از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی پذیرفت و بجای اونجیب الله رادراین مقام برگزید.

گورباچف بلافاصله بروز پنجم می 1986 انتخاب نجیب الله را به حیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تبریک گفت و در نامه ای به اونوشت: «سهم شما در تحکیم دوستی شوروی- افغان، رشد و توسعه همکاری همه جانبه و ثمر بخش میان اتحاد شوروی سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک افغانستان به خوبی آشکار است. به شما رفیق نجیب و تمام اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مؤفقیت های جدید را در امر تحقق اهداف و وظایف انقلاب ثور آرزو می نمایم".

نجیب الله نه تنها از زاویه قابلیت های او در رهبری و ریاست سازمان استخباراتی دولت (خاد) و کسب اعتماد بازیگران مهم و مقتدر در مراکزاصلی قدرت درشوروی موردتوجه بود، بلکه از لحاظ هویت قومی او نیز اهمیت داشت. سفیر شوروی به"دیه گوکوردووز" نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان گفته بود که به رهبری یک عنصر پشتون به جای ببرک کارمل در حزب و دولت نیاز است. پاکستان نیز به چنین تعویضی تمایل داشت. سلیک هریسن متخصص امریکایی امور شوروی نیز به این نکته انگشت میگذارد:

"این واقعییت که نجیب الله یک پشتون بود، او را در نظر دیپلماتهای شوروی جالب توجه داد. چرا که کارمل یک پشتون "واقعی" نبود و سیاست های قومی رژیم او نارضایتی وسیعی در میان پشتونها ایجاد کرده بود. کارمل اگر چه خود را منسوب به پشتون میدانست، اغلب پشتونها با اشاره به منشأ فرهنگی او در میان نخبگان کابل او را جزئی از خود نمیدانستند". افزون براین ها، شوروی تمایل جناح خلق را در انتخاب رهبری جدید حزب و دولت مد نظر داشت. روس ها فکر می کردند که نجیب الله بیشتر از هر کس دیگر درمیان جناح پرچم برای جناح خلق با توجه به هویت اتنیکی او قابل پذیرش و اعتماد است. نجیب الله نیز در دوران ریاست خاد این اعتماد خلقی ها را جلب کرده بود. مؤلفین افغانستان در منگنه ژئوپولوتیک به این نکته اشاره کرده می نویسند: «فراکسیون بازان حزبی هم از شاخه پرچم و هم ازشاخه خلق می دیدند که نجیب تمایلات فراکسیونی ندارد (چون او مستقیماً درکشمکش بر سر رهبری در حزب میان تره کی و کارمل در سالهای 60 -70 دست نداشت.) در دستگاه دولت روشن بودکه نجیب درکرسی رهبر خاد جلو تمایلات موجود ضد خلقی کارمندان ارگانهای امنیت دولتی را میگرفت، با آنکه خود در نهانخانه دل به پیمانه یی با آنان همنوا بود. به یاری این گونه رفتار او توانست مناسبات شخصی خوبی با شماری از خلقیهای برجسته چون نظر محمد، تنی، وطنجار و گلابزوی داشته باشد.

پلنوم هژدهم کمیته مرکزی حزب در واقع انجام کودتای بدون خون ریزی نجیب الله علیه ببرک کارمل در درون حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود که در نتیجه حضور نظامی شوروی تحقق یافت. زیرا سناریوی این کودتا در مسکو نگاشته شده بود؛ برغم آنکه پلنوم هژدهم به آن نمایی از یک دگرگونی عادی در تغیر تشکیلاتی حزب ارائه کرد.

نجیب الله در آغاز رهبری حزب از رهبری جمعی سخن می گفت و تلاش میکرد تا در گام نخست از تشدید وگسترش اختلافات درون حزبی بکاهد واعتماد دو جناح اصلی خلق و پرچم و فراکسیونهای مختلف این جناح ها را بسوی خود بکشاند. او حتا به هوادارن ببرک کارمل مراجعه میکرد و باسیاست ترعیب و ترغیب در صدد آن می شد تا از مخالفت آنها در برابر خود بکاهد. نکته درخور توجه آن بود که نجیب الله در جهت متقاعد کردن هواداران ببرک کامل به پذیرش تغیر در رهبری حزب، این تغیر را خواستِ رهبری شوروی و زاده تحولات در شوروی تلقی می کرد .

بعد از خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م و قطَع کمکهای اقتصادی آنها دولت داکتر نجیب الله سه سال دوام آورد و در این سه سال توانست موفقانه از سقوط دولت بدست مجاهدین جلوگیری کند و بالاخره با ختم منابع مالی، عدم تحقق یک توافق سیاسی با گروههای مجاهدین برای ختم جنگ و ایجاد یک دولت ملی، دوام دولت امکان نداشته جبراً آماده به تسلیمی قدرت به مجاهدین گردید. داکتر نجیب الله در آخرین اجلاس کابینه از ختم منابع مالی به وزرای خود اطلاَع داد و با شکست کوششهای او برای رسیدن به یک توافق سیاسی در ژنیوا با گروههای مجاهدین به آخر کار دولت خود رسیده بود از این جهت به رفقا و وزرای خود اجازه داد تا در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند و خود نیز خواست تا به دهلی نزد فامیل خود برود اما ملیشه های دوستم که امنیت میدان هوایی کابل را بدست داشتند از پرواز او جلوگیری کرده موصوف ناگذیر به دفتر ملل متحد در کابل پناهنده شد.

اصلاحات و سقوط دولت نجیب الله

نجیب الله در دوره ریاست جمهوری خود دست به اصلاحات گسترده ای در نظام و سیاست های حزبی وارد کرد، حتی نام حزب را تغییر داد و حزب دموکراتیک خلق را به حزب "وطن" تغییر نام داد.

او لویه جرگه را در سال ۱۳۶۶ برگزار کرد و این جرگه قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند. در این قانون اساسی آزادی های زیادی برای شهروندان کشور، از جمله آزادی رسانه ها و تشکیل احزاب سیاسی تضمین شد. احترام به "دین مقدس اسلام" و پیروی از آن برای دولت الزامی شد و نجیب الله حتی خود در برخی از گردهمای های مذهبی در کابل شرکت می کرد.

خروج اردوی شوروی سابق از افغانستان، ۲۶ دلو ۱۳۶۷ و کودتای نافرجام شهنواز تنی، وزیر دفاع دولت نجیب الله در ۱۶ دلو ۱۳۶۸، از مهمترین رویدادهای نظامی دوره ریاست جمهوری او شمرده می شود.

نجیب الله با خروج نیروهای شوروی از افغانستان با سخنرانی های مردم پسند خود از طریق رادیو و تلویزیون دولتی با لحن صمیمانه و خودمانی تلاش کرد سیاست آشتی جویانه خود را توسعه دهد. اما گروههای مجاهدین مستقر در پاکستان و ایران این سیاست او را ناشی از ضعف دولت کابل و نوعی نیرنگ تلقی کردند و در سال ۱۳۶۸ خورشیدی عملیات بزرگی را با هدف سقوط دولت نجیب الله در جلال آباد در شرق افغانستان آغاز کردند. ولی این عملیات با شکست

سختی مواجه شد و این شکست نظامی به نحوی این پیام را به مجاهدین رساند که دولت او علی رغم خروج اردوی شوروی سابق از افغانستان، همچنان به قوت خود باقی است.

با این همه، نجیب الله به ادامه سیاست آشتی ملی خود تشکیل اداره موقت و حتی برگزاری انتخابات را پذیرفت، اما اختلافات درونی در سالهای آخر حکومتش، او را در آستانه سقوط قرار داد. دولت نجیب الله با مخالفت ژنرال عبدالرشید دوستم، از فرماندهان عمده شبه نظامیان طرفدار دولت نجیب در شمال افغانستان، با فروپاشی حتمی مواجه شد. در نخستین ماه سال ۱۳۷۱ خورشیدی نجیب الله تصمیم به کناره گیری از قدرت و خروج پنهانی از کشور گرفت، اما سربازان تحت امر ژنرال دوستم در فرودگاه کابل مانع خروج او از کشور شدند. زمانی که راه خروج از کشور هم بروی نجیب الله بسته شد، او به دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل پناه برد و حدود پنج سال در آنجا بود.

گروههای مجاهدین در هشتم ثور ۱۳۷۱ خورشیدی وارد کابل شدند؛ پس از آن بزودی درگیری های مسلحانه در شهر کابل آغاز شد و این جنگ ها تا پنج سال در کابل و تا ده سال دیگر در مناطق مختلف افغانستان ادامه یافت. ویرانی، خونریزی و آوارگی که این جنگ ها برای مردم در پی آورد، شماری از مردم به یاد سخنان نجیب الله افتادند که گفته بود اگر قدرت به یک اداره مورد توافق همه افغانها منتقل نشود، در کشور "حمام خون" جاری می شود.

طالبان به محض ورود به شهر کابل نجیب الله و برادرش، ژنرال احمدزی را از دفتر سازمان ملل در کابل بیرون کردند و در چهار راه آریانا به برج مراقبت ترافیک آویختند. طالبان جسدهای آنها را در همانجا گذاشتند تا همه کسانی که از آن جا می گذشتند، ببینند. در باره انگیزه و عاملان قتل نجیب الله مطالب زیادی منتشر شده است. از جمله، برخی گفته اند که او را عوامل با نفوذ پاکستانی در درون گروه طالبان به دلیل مخالفت نجیب با موافقتنامه دیورند کشتند، اما برخی نوشته اند که او را مخالفان حزبی او، که در آن زمان با طالبان همنوا بودند، به دار آویختند. قابل یادآوری است که در آستانهء ورود طالبان به شهر کابل نجیب الله به خانم خود در دهلی پیام کرده بود که نگران نباشد طالبان از خود هستند! این میرساند که کسانی در مقامات بلند همراه با طالبان پیام نادرستی را به او داده بوند.

پس از سقوط طالبان در خزان سال ۱۳۸۰ خورشیدی، که بازار عکس های رهبران مجاهدین، به بخصوص حامد کرزی، رئیس جمهوری دولت پس از طالبان و احمد شاه مسعود، فرمانده مشهور مجاهدین گرم شد، عکس های نجیب الله هم در کنار عکس های آنها قرار گرفت. در سالهای اخیر مجموعه سخنرانی ها و تصاویر ویدئویی او بر روی سایت های اینترنتی و کتابفروشی های کابل و تقریباً همه شهر های افغانستان پیدا می شود. حتی عکس های او با عنوان "قهرمان شهید" در سالنامه ها به چاپ می رسد.

با این همه، سایه سنگینی که ریاست او در سازمان خاد بر شخصیت نجیب الله افگند، از ذهن بسیاری از افغانها زدوده نشده و آنها هنوز هم او را با همین تصویر و از همین زاویه می شناسند.

یکتعداد عوامل سقوط دولت داکتر نجیب الله

در سال ۱۹۸۵، هنگامی که آقای «میخائیل گورباچف» به دبیر اولی حزب کمونیست اتحاد شوروی گمارده شد، زمامداران، دیگر آنوقت به لزوم عقب نشینی از افغانستان پی برده بودند. کارزار گسترده ای علیه جنگ، که خانواده سربازان، جنگجویان پیشین و حتی افسران زیر پرچم براه انداخته بودند مسکو را بدان سمت راند. دور نبود که نسیم «perestroïka»پربرسترایکا و گلازنوست «glasnost» بوزد. در افغانستان، «نجیب الله» که تازه به مقام ریاست جمهوری برگمارده شده بود، به سودای ناسیونالیسمی عمل گرا، بیش از پیش از مارکسیسم – لنینسم فاصله می گرفت. در سال ۱۹۸۸ او نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به «وطن» تغییر داد. در فرجام دوران مأموریت خود، حتی در نظر داشت که مقام وزارت دفاع را به «احمد شاه مسعود» بسپارد.

این نرمش پذیری ها، که از هنگام عزیمت «ببرک کارمل» و صعود «نجیب الله» احساس می شد، سهمی در اتخاذ سیاستی رسمی موسوم به «آشتی ملی » داشت. Artemy» . Kalinovsky«تاریخدان در اثر خویش با عنوان «بدرودی طولانی» چشم انداز اجمالی خوبی از این جنبه های دیپلوماتیک به دست می دهد. او می نویسد: "از سال ۱۹۸۵ تا سال ۱۹۸۷ سیاست مسکو در باره افعانستان را عزم پایان بخشیدن به جنگ بدون تن دادن به شکست پیش می برد. "گورباچف" کمابیش به همان اندازه پیشینیانش از گزندهای عقب نشینی شتابزده ای که ممکن بود حیثیت شوروی را خصوصا نزد شرکای جهان سومی اش خدشه دار سازد بیمناک بود. با اینهمه او به تعهد پایان بخشیدن به جنگ نیز کمر بسته بود، و هیئت سیاسی حزبش نیز در این سمت و سو پشتیبان وی بود. این جهت گیری متضمن جستجوی رویکردهای تازه ای بود تا رژیم ماندگاری را در کابل بر جای بگذارد که پس از خروج سپاهیان شوروی بتواند دوام آورد".

برای توفیق در سیاست «آشتی ملی» به همکاری ایالات متحده، نخستین پشتیبان مجاهدین نیاز بود. از بخت بد افغانستان و شوروی، دولت «ریگان» آنوقت میان «Bleeders» («خونریزان») و «dealers» («آشتی جویان») به دو دستگی افتاده بود. «جرج شولتز « (George Shultz)وزیر امور خارجه در میان مصالحه جویان اصلی هوادار کنار آمدن با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جای داست. موضع گیری آنها ساده بود: معتقد بودند که چنانچه ارتش سرخ از افغانستان عقب نشیند، ایالات متحده باید از کمک به مجاهدین دست بردارد. اما «خونریزان» که در صحن «CIA» و «لابی افغان» در کنگره آمریکا حضوری پر رنگ داشتند، گوششان به این حرف ها بدهکار نبود: آنها پایان کمک به مجاهدین را به توقف صاف و ساده هر گونه پشتیبانی شوروی از دولت «نجیب الله» مشروط می ساختند. آنها بودند که سرانجام به مقصود رسیدند.

در ماه فبروری ۱۹۸۹ آخرین تانک شوروی پل دوستی در شمال رود آمو دریا را پشت سر نهاد. با اینحال، مسکو از یاری دادن به «نجیب الله» دست نکشید. در ماه مارچ ۱۹۸۹ وقتی سپاهیان دولت افغانستان، که آنگاه دیگر به تنهائی می جنگیدند، محاصره مجاهدین را در جلال آباد در نزدیکی مرز پاکستان شکستند، همه را به شگفتی انداختند. چنانچه شورشیان موفق می شدند این شهر را بگیرند، دور نبود که کابل مقصد بعدی آنان باشد. پس از آن، هفت حزب محاهدین، به رغم فن آوری نظامی عالی شان، همچنان از هم دریده و گرفتار ناساگاری های راهبردی ماندند.

به عقیده «بریث ویت»، «ادوارد شواردنادزه (Edouard Chevardnadze) «که نمی خواست نخستین وزیر امور خارجه شوروی باشد که به شکست تن در می دهد، پرشور و حرارت ترین پشتیبان «نجیب الله» بود. او مجاب شده بود که افغان ها قادر خواهند بود به لطف جریان نفت و تسلیحاتی که از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می رسید تا ابد بجنگند. در حقیقت، «نجیب الله» توانست سه سال بیش دوام آورد. در پایان سال ۱۹۹۱ وقتی «بوریس یلتسین(Boris Eltsine) «، »گورباچف» را برکنار کرد و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرو پاشید، جریان حیاتی کمک ها نیز قطع شد.

با بودن «یلتسین» در مسند قدرت در روسیه، رژیم «نجیب الله» از پای در افتاد. اگر گفته «بریث ویت» را ملاک گیریم، گویا «یلتسین»، در مقام رئیس جمهور فدراسیون روسیه، حتی پیش از سقوط آقای «گورباچف» رشته های پیوندی را با مجاهدین افغان به هم بافته بود. از دیگر سو به محض آنکه عرضه لوازم و ضروریات روسی قطع شد، آقای «عبدالرشید دوستم» یکی از حامیان نظامی اصلی «نجیب الله»، به اردوگاه شورشیان پیوست.

با اعلان خاتمه کار حکومت به مجلس وزرآ و متعاقباً ناکامی داکتر نجیب الله برای خروج از کشور، بیجهت نیست که رفقا و وزرای دولت نجیب الله در مورد آینده خود خود تصمیم گرفتند و هرکه به راهی رفت. در این بحبوحه جانبداری فرصت طلبانه جنرال عبدالرشید دوستم از احمدشاه مسعود و تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله توسط تعدآدی عناصرپرچمی دولت او مانند وکیل، فرید مزدک، جنرال نبی َعظیمی، جنرال َعلومی و غیره در سال ۱۹۹۲ع، به احمدشاه مسعود و حزب جمعیت به مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا با نادیده گرفتن توافقات میان گروههای مجاهدین تمام قدرت را بدست گرفته حاکم مطلق گردند.

دستآوردهای جمهوری دموکراتیک افغانستان

اثرات سیاسی و اجتماعی

آغاز زمامداری جناح «خلق» حزب، خونبار بود. چهل تن ژنرال و همپیمانان سیاسی «داوود»، که دو صدراعظم پیشین نیز در میان آنان بودند بدون محاکمه اعدام شدند. جزو دیگرانی که به زندان افتادند یا به قتل رسیدند، اسلامگرایان، مائوئیست ها و حتی اعضای جناح «پرچم» نیز دیده می شدند.

خشونتی که «خلق» بدان دست زد، زمامداران شوروی را نگران کرد. باهمه اصلاحات ترقیخواهانه گوناگون –ممنوعیت ازدواج کودکان، کاهش میزان جهیزیه، حذف قروض رهنی روستائی، پیکار با بیسوادی مردان و زنان (با آموزش جداگانه برای هر گروه)، اصلاحات ارضی، و جز اینها–، خطاهای مدیریت آنان، واکنش های خشن بخشی از مردم را برانگیخت.

آقای «صالح محمد زیرئ»، یکی از مسئولان کهنسال کمونیست که «ستیل» توانسته بود رد پای وی را در ساختمانی ساده و معمولی در لندن پیدا کند، مقاومت مردم را به این عبارات شرح می داد: «در آغاز، روستائیان خشنود بودند، اما وقتی فهمیدند که ما کمونیست هستیم، رفتار وسلوکشان را [نسبت به ما] عوض کردند. سرتاسر جهان علیه ما بود. مردم می گفتند که ما به اسلام ایمان نداریم، و [البته] پر بیراه هم نمی گفتند. آنها به خوبی می دیدند که نماز نمی خوانیم. زنان را از سنگینی بار جهیزیه رهانیده بودیم و همین مردم می گفتند که ما هوادار بی بند و باری هستیم». عضو پیشین دیگر حزب دموکراتیک خلق افغانستان که او نیز در پایتخت بریتانیا رحل اقامت افکنده است، بیاد می آورد که رهبران حزبی که به قدرت رسیده بود «می خواستند

بیسوادی را در ظرف پنج سال ریشه کن سازند؛ خواب و خیالی مسخره. مردم به طرح اصلاحات ارضی دل نمی دادند. حاکمان فرمانهای با ظاهر انقلابی صادر می کردند که می خواستند به زور به کار بندند. جامعه آماده نبود. با مردم مشوره نکرده بودند.

اصلاحات حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در اضطرار بدان پرداختند از گزند شکاف و گسل کهن میان شهرها و روستاها در جامعه افغانی برکنار نماند. جوانان شهرنشین آرمان گرا و درسخوانده چیزی از سپهر روستائی سر در نمی آوردند و می خواستند ترکیب دیگری بدان بخشند، در حالی که ساکنان دهکده ها با دیوارهائی از خشت خام، هیچگونه همدلی با دیوانسالاری شهری نشان نمی دادند. از اینرو جای شگفتی نبود که ابعاد اجتماعی و فرهنگی اصلاحات کسانی را خوش نیاید، زیرا امتیازات ملایان و مالکان و صاحبان اراضی گسترده را تهدید می کرد؛ اما آزار دهنده تر آن یود که دهقانان مؤمن، جنبه های اقتصادی ترقیخواهانه برنامه را نیز یکسره بر نمی تافتند.

افغانستان سال های دهه ۱۹۷۰ هرچند فقیر و بی بهره از مساوات بود، اما از آنگونه تمرکز کشاورزی، به طور مثال، همچون عصر پیش از انقلاب های چین و مکزیکو رنج نمی برد. همانگونه که «جاناتان ستیل» تشریح می کند، رعایا غالبا «حلقه ها و پیوندهای مذهبی، عشیره ای و خانوادگی با مالکان خویش داشتند و حاضر نبودند که از اقتدار آنان سرپیچی کنند». جامعه روستائی که هموار نسبت به کابل به گونه ای خودمختار بود، احساس می کرد که دستخوش تهدید است. ناگزیر رفته رفته به مقاومت مسلحانه روی آورد و به احزاب اسلامی پیوست که در دوران سرکوبی که «داوود» پیش می برد به پاکستان گریخته بودند.

برخی خطاهای فنی بازهم بیشتر به وخامت وضعیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان دامن زد. کمونیست های کابل در شتابزدگی خویش زمین ها را تقسیم کردند، ولی مالکیت آب را به حال خود وانهادند: اشتباهی که از بی خبری آنها از کشاورزی بومی پرده بر می داشت. نظام سودخوری ناعادلانه بازارها را ملغی کردند، ولی برنامه رهنی قرضه های زراعتی جایگزینی را به منظور کمک به روستائیان تنگدست برپا نساختند. از آنسو دولتمردان شوروی هم از دعوت کابل به رها کردن یا به تعویق انداختن تندرو ترین اصلاحات باز نمی ایستادند.

کمونیست ها نخستین تجددخواهان افغان نبودند که طعم ناکامی ها را چشیدند. امان الله خان نیز با شورشی عشیره ای در مخالفت با سیاست تجددگرای وی به الهام از اصلاحات «مصطفی کمال اتاتورک»، از سلطنت برافتاد. او اصلاحات کشاورزی حداقلی را روا داشته، به زنان حق رأی داده و آموزش دختران را آغاز کرده بود. نخبگان روستائی جاده های زیبا را ارج می نهادند، اما دریافت مالیات برای تأمین هزینه آنها را نمی پسندیدند؛ روستانشینان بهبود کشاورزی و آموزش را می پذیرفتند، اما تعدی به نظامی مردسالار را بر نمی تافتند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالیکه از آغازین روزهای حیات خویش، مظالم حکومت های پیشینه را نکوهش می گرفت، استبداد و گونه های دیده شدۀ آن را محکوم می کرد، اما همین حزب همزمان با تبلیغاتی که در این زمینه داشت، با اعمال ظالمانه دل های مردم افغانستان را به سختی آزرد و در ژرفای جامعه تخم دشمنی کاشت. رهبران حزب هرگز سر در گریبان فرو نبردند که ببینند، کجای تاریخ افغانستان حکایتگر چنان جفایی در حق مردم افغانستنان است. آنها تا این که سیاست های غلط و اعمال جفاآمیز خود را منشأ بروز ناهنجاری ها ارزیابی کنند، مخالفین شوروی را محکوم کردند. گویی مخالفین شوروی هم از خدا بروز چنان روزی را مطالبه می کردند تا اسباب مشغولیت نظامی برای شوروی و حکومت جمهوری د. ا با بهره برداری های مختلف سیاسی و "ایدیولوژیک" مساعد شود. حکومت 17 ماهۀ نورمحمد تره کی

مقدمات چنان بازی دردآمیز برای مردم افغانستان را ایجاد کرد. دیکتاتوری و مظالم اعمال شده از طرف دولت آن حزب یک بار دیگر به این تجربهٔ گرانبها و نتیجه گیری برای کشور ما افزوده است که نظام یک حزبی و متکی به بیگانگان، ظلم مضاعف را در حق مردم یک جامعه اعمال می کند. با بسا نتایج دیگری که در فرجام بررسی 14 سالهٔ حیات آن، باید گفته شود.

شایان یادآوری است که آن تعداد از رهبران حزب .د. خ ا که زنده هستند، و چند تنی که تا حال کتاب ها و نوشته هایی راپیرامون زمانهٔ مورد بررسی انتشار داده اند، برداشت دیگری ارایه می دهند. آنها منشأ اصلی آن همه تبهکاری در افغانستان را، در ساختار استبداد آمیز حزب وعقاید حاکم بر آن نمی بینند. همچنان اتحاد شوروی را به عنوان دوست خلق های جهان و منجمله خلق افغانستان معرفی می کنند. برخی به بخصوص جناح پرچم در ارزیابی از ستم های زمانهٔ تره کی، حفیظ الله امین را مقصر می دانند. البته به عنوان گماشتهٔ "سی .آی .ای". همه همنظر اند، که نیات خوبی برای مردم افغانستان داشتند. بر این مبنا از دید آنها این "ارتجاع داخلی و جهانی" بود که مانع تحقق نیات و برنامه های خوب گردید. اما هستند تعدادی از اعضای حزب که از بیان حقایق حاکمیت ح. د. خ. ا ابآ ندارند.

عبدالله نایبی یکی از تیوریسن های پرچمی اخیراً در وبسایت "حزب نوین مردم افغانستان" زیر عنوان مقالهء "انحطاط جامعهء افغانی" در مورد عوامل ناکامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بخصوص عوامل داخلی حزب مینویسد: "... این جا روی کاستیهای سرشتی حزب مکث میکنم که چگونه در امتدادِ چهارده سالِ حاکمیتش نقش بارزی را (خواسته یا ناخواسته) در استقرارِ انحطاط در جامعه بازی کرد.

اصل «زرینِ» **مرکزیت دموکراتیک** که جوهرِ آرمانیِ زنده گیِ درون - حزبی پنداشته میشد، هیچ گاهی از «اصل مرکزیت» فراتر نرفت. اگر از یک سو شرایطِ عینیِ اختناق و ناعلنی بودن حزب عامل بودند، از سوی دیگر رهبریِ حزب، آگاهانه یا ناآگاهانه، برای ایجاد و تقویت دموکراسی در درون حزب برنامه یی را اجرا نکرد. انسجام و یک پارچه گیِ ظاهریِ حزب و تعمیل جانبازانهٔ اوامرِ مقامهای بالایی از سوی رزمنده گانِ صف، این پندار واهی را در رهبری و در صفوف حزب به وجود آورده بود که گویا روح و ایمانِ انقلابی یگانه غنایِ زنده گیِ درون حزبی را میسازند و آن را از خطرهای هجومِ هیئت حاکمه از یک سو و چند پارچه گیِ درونی از سوی دیگر، در امان میدارند. این از نخستین و بزرگترین اشتباههای رهبری ح. د. خ. ا بود. اولین پیامدِ نبودِ دموکراسی در درونِ حزب، برعکسِ انتظار، انشعابِ حزب بود. اما آنچه مهمتر از انشعاب تبارز کرد دیکتاتوریِ آغازِ احرازِ قدرتِ سیاسی بود. حزبی که زنده گیِ درونیِ غیردموکراتیک داشت، نمیتوانست (با حاکمیت بر دولت) دولتِ دموکراتیک را بُنیاد گذارد.

بُعد دموکراسی در اصلِ مرکزیتِ دموکراتیک به معنای ابرازِ عقیده و اندیشه یا به سخنِ دیگر کاربُردِ "آزادی" است. "مانیفست" جامعهٔ فارغ از بهره کشی را «فرمانروایی آزادی» تعریف کرد و سارتر بر آن بود که "آزادی" (اختیار) بنیادی ترین و نخستین ارزشِ بشری است زیرا تنها با کاربَستِ اختیار است که میتوان دیگر ارزشها را برگزید. اگر آزادی یا اختیار نباشد هرگز نمیتوان یاری رساندن به یک "ناتوان" را به حیثِ یک ارزشِ هومانیستی برگزید. آنچه در حزب دموکراتیک خلق افغانستان از اعضای آن سلب شده بود آزادی بود بخصوص آزادیِ داوری! اعضای حزب ناگزیر چون رهبری داوری می کردند و این داوری همه امورِ زنده گی به شمولِ داوری در موردِ ارزشها را در بر می گرفت. حزبی ها در ژرفای وجدان شان زنده گی خود را وقفِ دفاع از انسان مظلوم کرده بودند و حزب را شرفِ هستی خود و معنای زیستنِ خود تلقی میکردند. نخستین حادثه یی که روحیهٔ "فداکاریِ" اعضای حزب را به حیثِ یک "ارزشِ بزرگِ اجتماعی" ضربه زد، استقرارِ دیکتاتوریِ یک گروه کوچک بر تمام حزب و از طریقِ آن بر

حزب – دولت و سپس بر جامعه بود. رفاقتِ حزبی که برترین رابطهٔ اجتماعی و غنی ترین ارزش سیاسی تلقی می شد در پای سلطه و قدرتِ یک گروهِ کوچک قربانی شد و جای آن را کدورت، دشمنی، تفتین و توطئه گرفت. حزب دموکراتیک خلق افغانستان با آمیزش در دولت از پیِ رویداد 7 ثور از "ماهیت انقلابیِ" خود بیگانه گردید و از معنویتِ انقلابی خود تهی شد. دیگر از "رفاقت" که بنیادِ هستیِ حزب به حیث یک سازمانِ رهایی بخشِ وابسته به دنیای کار پنداشته می شد، خبری نبود

رویدادِ 6 جدی که به دیکتاتوریِ خونینِ یک گروه در حزب - دولت پایان بخشید، همراه بود با تعمیقِ "از خود بیگانه گیِ" حزب -دولت که دیگر کاملاً در اختیارِ حزب -دولتِ شوروی قرار داشت. در 7 ثور حزب به حیثِ یک "ارادهٔ دسته جمعی" در دولت مستحیل گردید و در 6 جدی حزب- دولت به حیثِ یک ارادهٔ اجتماعی افغانی در ارادهٔ حزب- دولت شوروی مستحیل گردید. آن بخشهایی از جامعهٔ افغانی که زیرِ اداره ، نفوذ و عملکردِ حزب- دولت قرار داشتند توانِ تعیین سرنوشت خود را از دست دادند. از این قرار سلب ارادهٔ بخشی از جامعهٔ افغانی - یعنی سلبِ آزادیِ انتخاب - رکودِ ارزشها را شتابان تر ساخت. این بخشِ جامعهٔ افغانی هویتِ "جمعیتِ گیرافتاده یی" را به خود گرفت که آزادی را چونان رؤیایی دست نیافتنی در پروازگاه تخیل خود تصویر می کرد! "زد و بند" های درونِ حاکمیت بر اساسِ منافع گروهی (خانواده گی، فراکسیونی، جناحی، قومی، زبانی، سمتی و ...) آن بخش از اعضای حزب را که هنوز پابندِ ارزشهای هومانیستی بودند و با دشواری توانسته بودند دستان خود را در زیرِ شادُروانِ شفافِ آرمانهای والای بشری پاکیزه نگه دارند، کاملاً به حاشیه بُرد

گسترشِ دامنهٔ جنگ و افزایشِ سرسام آورِ تلفات انسانی در دو سویِ خطِ کارزار بارآورِ روحیهٔ کین توزی و انتقام جویی و بی ارزش ساختنِ "زنده گی انسانی" گردید. در سالهای پسینِ حاکمیتِ حزب دولت برخی از اعضأ، سپهبدان و گروه های حزبی نی تنها روی اصولِ حزبی شان پا گذاشتند، بل، با در غلتیدن در لجنِ خیانت با دشمنان پیشین شان همدست شدند و بر رفقای شان تاختند!

آن بخش از جامعه که با حزب دولت پیوند داشت باور و اعتقاد خود را نسبت به ارزشهایی که حزب در آیین نامهٔ رسمیِ خود درج کرده بود و خود را ممثلِ آنها در پهنهٔ زنده گی اجتماعی جلوه می داد، کاملاً از دست داد. "سیاست بازیِ" گِره یافته با فریب و نیرنگ جای کنشِ سیاسی را به حیثِ پراتیکِ ارزشمندِ اجتماعی گرفت. تسلیم دهی "قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان" یگانه عامل فروپاشیِ نظام نبود، بل، این فروپاشیِ نظامِ ارزشی و استقرارِ انحطاط بود که عواملِ تسلیم دهی قوای مسلح و افول حزب-دولت را ساختند. ارزش ها دیگر از ذهن ها کوچ کرده بودند و "معنویت" چیزی جز یک مفهومِ میان تهی نبود. اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان که دیگر در چرخهای دولت گیر مانده بودند محراب های مقدسِ گذشتهٔ شان را هیکل های مقواییِ آلوده به پلشتیها یافتند! چنین است که امروز (پس از ربع قرن از فروپاشی حزب - دولت) به جز شمارِ اندکی از حزبی های وفادار به آن ارزشهای والای انسانی ، دیگران در بسترِ پیامد های انحطاط به سر می برند !"

باید بر ابعاد منطقه ای و جهانی جهاد افغانستان نیز تاکید کرد. در نتیجهء جنگ 14 ساله در افغانستان و مداخلهء اتحاد شوروی در آن به فروپاشی نظام فرسودهء اتحاد شوروی کمک کرد و در نتیجه جنگ سرد پایان یافت. این جنگ بساط کمونیزم را جمع کرد و ضربهء جبران ناپذیر به تیوری حقانیت و موثریت سیستم سوسیالیستی و کمونیستی در سطح ملی و بین المللی وارد نمود و جنبشهای چپگرا را در تمام منطقه و جهان دستخوش بحرانی بزرگ ساخت.اعتماد و اعتقاد به

کمونیزم و سوسیالیزم به مثابه دورنمای نجات کشورهای عقب مانده از فقر و بی عدالتی و نابرابریهای سیاسی برای همیشه خدشه دار شد.

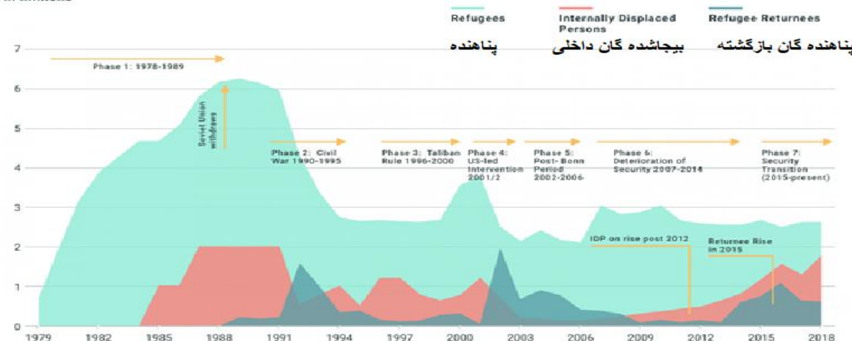
اثرات و مصارف انسانی

اتحادشوروی سابق سالانه پنج ملیارد دالر و در مجموع در مدت 9 سال 45 ملیارد دالر در افغانستان مصرف کرد در حالیکه امریکا، عربستان سعودی، کشورهای اسلامی و اروپایی جمعاً به ارزش ده ملیارد دالر کمک و سلاح از سال 1980م تا 1992م در اختیار مجاهدین گذاشتند (احمد رشید، طالبان، 2000). مصارف حکومت افغانستان را در راه ادامهء جنگ باید به این مبالغ افزود.

نتایج و اثرات انسانی ایجاد جمهوری دموکراتیک افغانستان میلیون‌ها شهید و معلول و مهاجر میباشد. در طول ده سال اول 1978-1987 حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان جمعاً 876,825 نفر افغان منجمله 650،056 مرد و 227،769 زن در افغانستان حیات خودرا در نتیجهء جنگها از دست دادند (نوراحمد خالدی، 1991م، ص 106) . به این حساب در این مدت بطور متوسط سالانه نزدیک به 88 هزار نفر جان خودرا از دست داده اند. اگر این رقم را بالای 14 سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسعه دهیم تعداد مجموعی کشته شدگان افغان در جنگهای زمان زعامت جمهوری دموکراتیک افغانستان به 1.32 ملیون نفر بالغ خواهد شد.

مزید بر تعداد کشته شده گان، ملیونها نفر افغان نظر به سیاستهای دولت، نظر به حملات مجاهدین به دهات و شهر ها و نظر به جنگهای میان قوای دولتی و مجاهدین مجبور به ترک خانه ها ، دهات و شهرهای خود شده به مناطق امن تر در داخل شهرها پناه بردند و یا به خارج از کشور مهاجرت نمودند. تعداد پناهنده گان به کشورهای پاکستان و ایران سر به ملیونها نفر زد. احصائیه های شامل گراف زیرین که از منابع ادارهء پناهندگان ملل متحد ترتیب شده نشان میدهد که در سال 1988م تعداد پناهندگان (رفیوجی ها) و بیجا شده گان داخلی به بیش شش ملیون نفر بالغ میگردید:

در مدت کوتاهی



منبع: ادارهء پناهندگان ملل متحد (یوان اچ سی آر)

در حالیکه پناهنده گان مستعد شهری به امید متوطن شدن به کشورهای امریکا، آسترالیا و اروپا رو به پاکستان و هندوستان نهادند، پناهندگان دهاتی سنی مذهب در کمپهای مهاجرین در پاکستان و شیعه مذهبان بخصوص هزاره ها به ایران مهاجر گردیدند. بازگشت تعداد زیاد این پناهنده گان دهاتی به افغانستان از سالهای 2002م به بعد اثرات قابل ملاحظه ذهنیتی و فرهنگی در کشور بوجود آورد که به مشکلات کشور افزود.

علاوه بر آن ساختمان دموگرافیکی نفوس افغانستان در نتیجهٔ این جنگها بطور قابل ملاحظه دستخوش تغییر گردید و بخصوص اکثریت نفوس اولیهٔ شهرها مجبور به مهاجرت شدند و نفوس دهاتی جای آنها را اشغال نمود. بدین ترتیب در ترکیب و کیفیت نفوس شهرها تغییرات قابل ملاحظه به وجود آمد و موازی به آن فرهنگ شهری نیز دستخوش تغییر شد.

فهرست منابع مآخذ این بخش

1. جاناتان ستیل، ، کتاب ارواح میدانهای جنگ افغانستان، چاپ لندن سال 2012م : (بزبان انگلیسی)

2. نوراحمد خالدی، عواقب دموگرافیکی جنگ در افغانستان، مجلهٔ سروی آسیای مرکزی، انجمن مطالعات آسیای مرکزی، جلد 10، شماره 3 سال 1991، آکسفورد. (بزبان انگلیسی)

3. بصیراحمد حسین زاده وبسایت بی بی سی فارسی

4. سلطان علی کشتمند، یادداشهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ناشر نجیب کبیر، سال 2002.

5. صدیق وفا، مباحثات فیسبوکی.

6. لوموند دپلوماتیک، **بازنگری تجربه کمونیستی در** افغانستان، 2012م

7. فرید مزدک، مصاحبه با بی بی سی فارسی.

8. خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۲، هامبورگ.

9. صباح الدین کشککی، **دههٔ قانون اساسی،** ناشر مرکز نشراتی میوند، چاپ سوم، ۱۳۷۷، پشاور

10. عبدالله نایبی وبسایت "حزب نوین مردم افغانستان" عنوان مقالهٔ "انحطاط جامعهٔ افغانی"

11. نصیر مهرین – صدای آلمان

12. Artemy Kalinovsky, A Long Goodbye:The Soviet Withdrawal from Afghanistan, Harvard University Press, Cambridge, 2011

13. یاسین رسولی دیپلمات پیشین افغانستان در لندن / بی‌بی‌سی، / برژینسکی؛ چه چیزی در تاریخ مهمتر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟، سه شنبه ۲۳ جوزا ۱۳۹۶.

14. سید محمدباقر مصباح‌زاده (پیام آفتاب، ۱۳۹۶)

15. ادارهٔ پناهنده گان ملل متحد UNHCR

16. جریده انترنتی پیام آفتاب، ۸ ثور ۱۳۹۵

17. احمد رشید، طالبان، اسلام نظامیگر، نفت و بنیاد گرائی در آسیای مرکزی، چاپ مطبعهٔ یوهنتون یل، ایالات متحدهٔ امریکا، 2000 (بزبان انگلیسی).

حکومت مجاهدین (1992-1996م)

مقاومت علیه رژیم جمهوری دموکراتیک

در جامعهٔ عمیقاً عنعنوی افغانستان رهبری مقاومت در مقابل رژیمهای، تره کی، امین، کارمل و نجیب الله متآسفانه بدست نیروهای سیاسی اسلامگرای جامعه افتاد. این نیروها به دو گروه بودند: گروه اسلامگرایان مکتبی (مکتب اخوان المسلمین محمد قطب) مانند گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و گروه اسلامگرایان سنتی افراطی مانند مولوی یونس خالص، محمدی، حقانی، سید احمد گیلانی و مجددی. در میان گروه دومی همچنان میتوان گروه وهابی عبدالرب سیاف و همچنان گروههای شیعی حزب حرکت و وحدت هزاره ها امثالهم را شامل نمود. در پاکستان و ایران روحانیون مردم را به ادامه قیام علیه حکومت "کمونیستی" تشویق می‌کردند. با آنکه هستهء اصلی این احزاب مانند حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی از زمان جمهوری داوود خان در پاکستان مستقر بودند اما برعلاوه رفته رفته سائر احزاب جهادی از بطن روحانی‌ها و روشنفکران و مهاجرین بوجود آمد. در پاکستان ۷ گروه که بعدها به ائتلاف هفتگانه مشهور شد محور فعالیت‌های مهاجرین و مجاهدین شدند و در ایران شورای احزاب هشتگانه که مهم‌ترین شان حزب حرکت اسلامی افغانستان بود و سازمان نصر که شدیدا به ایران وابسته بودند.

تمام این احزاب و گروهها ریشه های سربازگیری آنها به وابستگی های قومی و زبانی و مذهبی آنها مربوط میگردد و از اینجاست که سیاست در افغانستان از جنبش روشنفکری سالهای 1960-1980م به وابستگیهای مذهبی و قومی نزول میکند. البته سیاسیهای فعال و انتخابی قومیگرانه و مذهبی دولت های پاکستان و ایران و جریان دادن انتخابی کمکهای پولی، نظامی و سیاسی به گروههای معین مورد نظر در تشکل و رشد این جهت گیریها نقش برازنده دارند.

ائتلاف هفتگانه پشاور

مهمترین ائتلاف مجاهدین شامل هفت گروه می‌شد که در سال (1985م)۱۳۶۴ در شهر پشاور پاکستان با یکدیگر متحد شدند. همه این گروه‌ها از مسلمانان سنی مذهب تشکیل شده و به جز جمعیت اسلامی بقیه آن‌ها عمدتاً شامل مجاهدین پشتون میباشند:

- حزب اسلامی - شاخه حکمتیار به رهبری گلبدین حکمتیار - عمدتاً پشتون
- حزب اسلامی - شاخه خالص به رهبری یونس خالص - عمدتاً پشتون
- جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود - عمدتاً تاجیک
- اتحاد اسلامی افغانستان به رهبری رسول سیاف - عمدتاً پشتون با گرایش وهابی
- محاذ ملی اسلامی افغانستان به رهبری پیر سیداحمد گیلانی - عمدتاً پشتون با گرایش صوفی
- جبهه ملی نجات افغانستان به رهبری صبغت‌الله مجددی - عمدتاً پشتون
- حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری محمدنبی محمدی - عمدتاً پشتون
- گروه حقانی

از نظر اعتقادات سیاسی چهار گروه اول به اسلام سیاسی مکتبی و برقراری حکومت مبتنی بر شریعت معتقد بودند و سه گروه آخر بیشتر به اسلام عنعنوی متداول در افغانستان تعلق داشته و رابطه خوبی با ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان داشتند. جالب این است که هیچکدام این تنظیمهای هفتگانه از سوی یک پشتون درانی رهبری نمیشد. بخصوص بعد از تعیین حامد کرزئ به حیث رییس جمهور افغانستان در سال 2001م ناگذیر این بیت پشتو که نمیدانم کی سروده است مصداق واقعی پیدا میکند:

توره به غلجی کوی پاچاهی به دورانی کوی

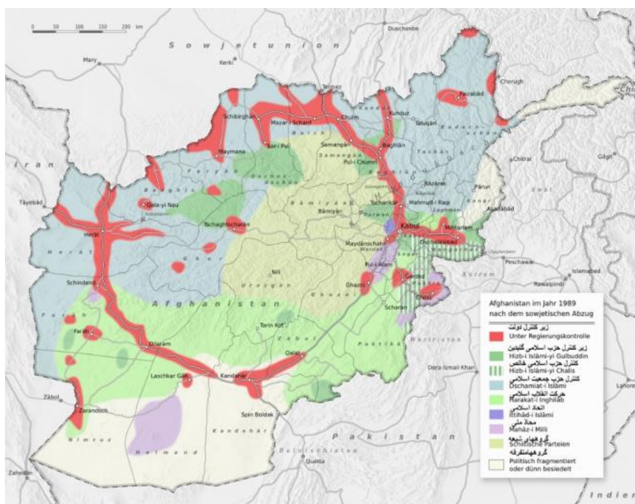
ائتلاف هشتگانه

ائتلاف هشتگانه مستقر در ایران شامل مجاهدین شیعه می‌شد که بیشتر متعلق به قوم هزاره بودند:

- حزب‌الله افغان
- سازمان نصر به رهبری سید حسین حسینی دره صوفی و عبدالعلی مزاری
- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری محمد اکبری
- شورای انقلابی اتفاق اسلامی به رهبری سید علی بهشتی
- جنبش انقلاب اسلامی به رهبری نصرالله منصور
- حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آصف محسنی و شیخ صادق هاشمی
- اتحاد مبارزان اسلامی به رهبری مصباح زاده
- حزب رعد افغانستان عبدالجعفر نادری و اسماعیل بلخی

اغلب احزاب شیعه با تشکیل حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری در سال 1989م جذب آن شدند و پس از آن حزب وحدت به عنوان نماینده اصلی هزاره‌های افغانستان عرض وجود کرد.

مناطق تحت نفوذ تنظیمهای جهادی در افغانستان



منابع بین المللی تمویل کنندهٔ پولی این جنگ دولت عربستان سعودی، دولت امریکا (سی.آی.ای (شیخ های عرب و... و غیره بوده) و اسلحه و مهمات، توسط (سی.آی.ای)، از کشور های

مصر، ترکیه، انگلستان، چین و دولت اسرائیل و شبکه های بین المللی قاچاق اسلحه تهیه گردیده است. مجموع کمکهای مراجع فوق را به بیش از ده ملیارد دالر تخمین کرده اند.

نقش کلیدی سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) را در رهبری نظامی و سیاسی مجاهدین افغانستان میتوان از نوشته های نویسندگان کتاب "تلک خرس" بهتر دانست. در کتاب مذکور میخوانیم که: "جنرال اختر (جنرال عبدالرحمن اختر) طی هشت سال کار به حیث رئیس عمومی (آی.اس.آی) در واقعیت طراح وسازمانده جهاد افغانستان بود. وی توانست با رهبری همه جانبه جهاد، زمینه را برای پیروزی نهایی مجاهدین آماده سازد. جنرال اختر با ارائه اولین پیشنهادات وتوصیه ها برای رئیس جمهور در حقیقت امر در عقب پشت پرده جهاد و جنگ چریکی (در افغانستان) قرار گرفت. او در عرصه سیاسی توانست اتحاد نسبی بین تنظیم های مجاهدین به میان آورد .وی با درک دقیق از روحیات افغانها، میدانست که قبل از بلند کردن سرو صداهای سیاسی، باید پیروزی های نظامی را به دست آورد. او عقیده داشت که رهبران و قوماندانان مجاهدین باید جهاد را نسبت به سیاست ترجیح دهند .از نظر وی پیروزی های زودرس وناتوان سیاسی، جهاد را به شکست حتمی مواجه میسازد." (تلک خرس" یا حقایق پشت پردهٔ جهاد در افغانستان، تألیف دگروال یوسف افسر متقاعد آی. اس. آی. اردوی پاکستان و آقای مارک ادکین امریکایی، ترجمه محمد قاسم آسمایی، نشر الکترونیکی:2015م) به قول نویسندهء کتاب " وظیفهٔ من در (آی.اس.آی) سوق واداره امور "دفترافغانستان" بود. این اداره مسؤولیت پیشبرد جنگ علیه افغانستان را به عهده داشت" (همانجا).

مترجم کتاب بالا مینویسد: "نقش پاکستان وبه صورت مشخص (آی.اس.آی) در این جنگ عبارت بود از سازماندهی وتعیین خط مشی برای تنظیم های جهادی، تلاش برای وحدت آن، ایجاد کمپ های تربیوی وآموزش مجاهدین، تمویل پولی آنان، نقل و انتقال سلاح، مهمات وتجهیزات، دیپو ساختن وتوزیع آن به تنظیم های جهادی، تهیه وتأمین وسایل ارتباطی ومخابروی، تهیه اطلاعات از طریق کانالهای استخباراتی واطلاعاتی پاکستان وسی.آی.ای، تهیه وتدوین پالانهای عملیاتی برای تخریب وانفجار اهداف ستراتیژیک مانند پل وپلچک، بندهای برق، ذخایرآب، تونل سالنگ، پایپ لین تیل وصدها وهزاران موسسهٔ عامل المنفعه دیگر مانند مکتب ومدرسه، شفاخانه ومرکز صحی و اشتراک وهمکاری شانه به شانه با مجاهدین در اجرای پلانهای تخریبی در داخل افغانستان". (محمد قاسم آسمایی. دوم اکتوبر2012م، همانجا).

بنا به نوشتهء کتاب تلک خرس، شهر کابل هدف اولی واساسی در استراتیژی جنرال اختر بود؛ اما او نمیخواست که آن را با یک حمله تصرف نماید؛ بلکه خواست وهدف نهایی وی آن بود تا تمام هست و نیست کابل اعم از تأسیسات سیاسی، اقتصادی، نظامی و خدمات اجتماعی آن نابود گردد. شعار او چنین بود «کابل باید بسوزد»، باید تمام خطوط ارتباطی واکمالاتی آن قطع ودائماً تحت فشار باشد. او میدانست که در اینصورت شهر را میتوان به سهولت وبدون مقاومت تصرف کرد. بزرگترین آرزوی وی این بود تا بعد از سقوط وویرانی کابل از آن بازدید بعمل آورده و"نماز شکرانه" را در آنجا ادا نماید که این آرزوی او برآورده نشد .. در کتاب تلک خرس میخوانیم که "جهت دوم استقامت کار او در عرصهٔ دیپلوماتیک وسیاسی بود. البته نه دپلوماسی وسیاست بین المللی، بل کاربرد دیپلوماسی درامورداخلی مجاهدین.. از نظر من جنرال اختر یگانه کسی بود که میتوانست تا اندازه یی وحدت را در بین گروپ های متعدد مجاهدین که دشمن سرسخت یکدیگر بودند، تأمین نماید. او میتوانست ولو برای مدت کوتاهی هم که شده، رهبران جهادی را باهم نزدیک سازد. از نظر او بدون این اتحاد، امکان وصول پیروزی در جبهه جنگ موجود نبود. او میتوانست برای منافع جهاد، افرادی را که حوصلهٔ دیدن چهره یکدیگر را نداشتند؛ با یکدیگر متحد سازد .علت عمدهٔ موفقیت او در این بود که میتوانست بطور دوامدار

اضالع متحده امریکا را تحت فشار قرار دهد تا ماشین جنگی جهاد را طبق دلخواه او تقویه نماید. امریکا از طریق (سی.آی.ای) همیشه تالش میورزید تا کانالهای اکماالتی، تجهیزاتی، آموزش وتوزیع سالح به مجاهدین را در کنترول خویش داشته باشد واین از برکت مهارت جنرال اختر بود که آنها نتوانستند آنرا طبق دلخواه خود عملی نمایند. بنابر همین ملحوظ، جنرال اختر زمانی از رهبری (آی.اس.آی) سبکدوش گردید که مجاهدین در آستانه پیروزی قرار داشتند." (همانجا)

موافقتنامه جنیوا

بنن سوان دیپلمات قبرسی و مشاور ارشد و نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد در امور افغانستان از طراهان . موافقتنامه جنوا (ژنو) بود. در زمان ماموریت آقای سوان، موافقتنامه‌هایی میان افغانستان و پاکستان با نظارت شوروی و آمریکا، برای پایان جنگ در افغانستان بتاریخ 14اپریل 1988م در جنیوا امضاء شد . بر اساس این توافق قوای اتحادشوروی به خارج کردن قوای خود از تاریخ 15 مئ 1988 آغاز کرد و خروج کامل بتاریخ 15 فبروری 1989 تکمیل گردید.

شوروی ها در واقع نخستین گام را در رویگردانی از نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق با امضای توافقنامه ژنو و سپس خروج قوای خود برداشتند. ادوارد شوارد نادزه وزیر خارجه شوروی که در پای این توافقنامه با همتای امریکایی خود به عنوان تضمین کنندگان امضاء گذاشت، بعداً از خیانت با نجیب الله سخن گفت: "من در وقت امضای این قطع نامه احساس بدی داشتم و این کار برایم به شدت مشکل می نمود. و در راه برگشت در طیاره فهمیدم که ما با نجیب الله خیانت کردیم." (گروگانهای تاریخ، بخش دوم، مزوروف، فارسی روwww.farsi.ru).

اما ایالات متحدهء امریکا برخلاف تعهدات جنیوا همچنان به ارسال اسلحه و مهمات به مجاهدین از طریق پاکستان ادامه داد. با توجه به ادامهء کمکهای نظامی و سیاسی امریکا و پاکستان، گروههای مجاهدین که در مذاکرات و عقد توافقات جنیوا استراک نداشتند از قبولی این توافقات اجتناب کردند.

عواقب سبوتاژ پروسهء مصالحهء ملی

جنگهای داخلی معمولاُ به دو طریق خاتمه میابند: پیروزی کامل نظامی یکی از جانبین، ویا از طریق رسیدن به یک مصالحهُ ملی. ختم جنگهای سریلانکا (18 مئ 2009) و توافق اخیر (5 اگست 2016م) صلح در کولمبیا مثالهای زنده این دو طریق میباشند. قرار بود جنگهای جهادی که از سال 1979م در افغانستان جریان داشت در ماه اپریل سال 1992م با یک مصالحهٔ ملی و انتقال قدرت به یک حکومت موقت مجاهدین خاتمه یابند. اما در آخرین لحظات، به گفتهء احمد شاه مسعود، او تصمیم گرفت که از تطبیق این پروسه جلوگیری نموده قدرت را بصورت یکجانبه توسط نیروهاییکه از طرف مردم شمالی ایجاد شده بود بدست گیرد و به گفتهٔ او "از تطبیق یک توطئهء بین المللی جلوگیری بعمل آمد". ناگفته نماند که پیوستن فرصت طلبانهٔ تعدادی از عوامل پرچمی دولت داکتر نجیب الله و هم چنان جنرال دوستم با ملیشه های احمدشاه مسعود این امکان را برای مسعود فراهم نمود و در نتیجه فرصت صلح در کشور از دست رفته کشور غرق در جنگهای تنظیمی گردید.

توافقنامهء پشاور

احزاب هفتگانهء جهادی مستقر در پیشاور پاکستان در 24 اپریل 1992 مطابق به ششم ثور ۱۳۷۱ توافق کردند که یک شورای رهبری متشکل از رهبران جهادی به ریاست جمهوری موقت صبغت الله مجددی برای دو ماه از تاریخ ۸ ثور ۱۳۷۱ تا ۷ سرطان ۱۳۷۱ همان سال تشکیل شود. پس از اتمام دوره دو ماهه صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی رهبر حزب جمعیت اسلامی تا ۸ ثور ۱۳۷۱ به عنوان رئیس‌جمهور موقت انتخاب می‌شد، و همچنین توافق شده بود در سال 1992م یک شورای ملی برای تصویب قانون اساسی موقت تشکیل شود و پس از آن یک دولت موقت برای ۱۸ ماه فعالیت می‌کرد و سپس انتخابات برگزار می‌ش.د در این توافقنامه، گلبدین حکمتیار به عنوان صدراعظم، احمد شاه مسعود به عنوان وزیر دفاع دولت صبغت الله مجددی تعیین شده بود. متن توافقنامه پشاور چنین است:

"ساختار و روند برای دوره موقت *"دولت اسلامی افغانستان"* به صورت زیر تنظیم گردید:

تصمیم گرفته شد که هیئت ۵۱ عضوی به رهبری صبغت الله مجددی وارد افغانستان شوند و قدرت را از حاکمان فعلی کابل بدون قید و شرط برای مدت دو ماه در اختیار بگیرند. رئیس این تشکیلات مثل «رئیس جمهور» در این دو ماه خواهد بود. پس از این دوره این نهاد به عنوان یک هیأت موقت مشورتی باقی خواهد ماند. ریاست این دوره انتقالی را مجددی در اختیار خواهد داشت و دوره این شورا برای چهار ماه می‌باشد.

تصمیم گرفته شد که برهان‌الدین ربانی برای چهار ماه به عنوان رئیس دولت موقت اسلامی افغانستان و رئیس شورای رهبری تعیین و کار خود را پس از اتمام دوره دو ماهه انتقال قدرت آغاز کند.

دوره مذکور حتی یک روز تمدید نخواهد شد.

سمت صدارت و اعضای کابینه از افراد درجه دوم تنظیمات توسط رهبران تنظیمها انتخاب گردد.

سمت صدارت به حزب اسلامی اختصاص داده شده‌است.

سمت معاون صدارت و وزیر داخله به حزب اتحاد اسلامی اختصاص می‌یابد.

سمت معاون صدارت و وزیر معارف به حزب اسلامی مولوی خالص تعلق می‌یابد.

سمت معاون صدارت و وزارت خارجه به حزب محاذ ملی اسلامی افغانستان (پیر احمد گیلانی) تعلق می‌گیرد.

سمت وزارت دفاع به حزب جمعیت اسلامی تعلق می‌یابد.

ستره محکمه کشور به حزب حرکت اسلامی (محمد آصف محسنی تعلق می‌گیرد.

همچنین تصمیم گرفته شد که شورای رهبری علاوه بر تقسیمات و تعیینات در وزارتخانه‌ها برای حزب وحدت و شورای ایتلاف مولوی منصور و سایر برادران نیز وزارتخانه ها را تعیین نماید.

مدت این دوره شش ماه خواهد بود و در این مدت دربارهٔ حکومت انتقالی آینده که دوره آن ۲ ساله خواهد بود شورا به اتفاق آرآ تصمیم می‌گیرد.

افرادی که این توافق‌نامه را امضا کردند.

- مولوی محمد نبی محمدی
- صبغت الله مجددی
- عبدالرب رسول سیاف
- قطب الدین هلال از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار
- برهان‌الدین ربانی
- مولوی محمد یونس خالص
- پیر سید احمد گیلانی

جدول زمانی به قدرت رسیدن دولت اسلامی مجاهدین:

- ۱۹۹۲/۱/۱ افسران و سربازان اردوی حکومت افغانستان در شهرک مرزی حیرتان به رهبری جنرال عبدالمومن علیه حکومت داکتر نجیب الله قیام کردند.
- ۱۹۹۲/۳/۱۵ ولایت سمنگان بدست مجاهدین سقوط کرد.
- ۱۹۹۲/۳/۱۸ شهر مزار شریف با همکاری جنرال دوستم و مجاهدین از تصرف حکومت مرکزی افغانستان بیرون شد.
- ۱۹۹۲/۳/۲۰ گروه‌های مخالف داکتر نجیب در شهر مزار شریف تجمع و سازمان جنبش اسلامی افغانستان را به رهبری جنرال دوستم بنهاد نهادند.
- ۱۹۹۲/۴/۱۴ مجاهدین تحت فرمان قهرمان احمدشاه مسعود کنترل میدان نظامی بگرام را بدست گرفتند.
- ۱۹۹۲/۴/۱۶ عبدالوکیل وزیر خارجه حکومت کابل به پروان رفت تا با احمدشاه مسعود دربارهٔ انتقال قدرت به مجاهدین مذاکره نماید.
- ۱۹۹۲/۴/۱۶ داکتر نجیب الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد.
- ۱۹۹۲/۴/۱۸ ولایت هرات بدست مجاهدین به رهبری امیر اسماعیل خان فتح شد.
- ۱۹۹۲/۴/۲۰ مجاهدین از گروه‌های مختلف شهر قندهار را تسلیم شدند.
- ۱۹۹۲/۴/۲۳ شهرهای جلال‌آباد، گردیز، مهترلام و قلعه نو تسلیم مجاهدین شد.
- ۱۹۹۲/۴/۲۴ رهبران مجاهدین افغانستان بالای طرحی موافقت کردند که به اساس آن صبغت الله مجددی برای دو ماه به حیث رئیس حکومت انتقالی افغانستان تعین شد.
- ۱۹۹۲/۴/۲۵ گروه‌های مختلف مجاهدین اداره شهر کابل را بدست گرفتند و همزمان به آن دور جدیدی از جنگ‌های داخلی بر سر قدرت شروع شد.
- ۱۹۹۲/۴/۲۵ اولین اعلامیه دولت موقت اسلامی افغانستان مبنی بر امنیت شهر کابل صادر شد. همزمان با صادر شدن ا علامیه جنگ میان نیروهای حزب اسلامی و متحدین جمیعت در اکثر نقاط جنوبی شهر کابل شروع شد و حزب اسلامی مجبور به

عقب‌نشینی با اطراف کابل گردی و نیروهای احمدشاه مسعود، جنرال دوستم و حزب وحدت کنترول کامل شهر هابل را در اختیار گرفتند.

- ۱۹۹۲/۴/۲۸ صبغت الله مجددی رئیس دولت موقت اسلامی افغانستان با کاروان مجاهدین وارد شهر کابل شد.
- ۱۹۹۲/۴/۲۸ مراسم انتقال قدرت به مجاهدین در تالار و زرات خارجه گشایش یافت و فضل حق خالق‌یار صدراعظم دوران حکومت داکتر نجیب الله رسماً حکومت را به آقای مجددی تسلیم کرد.
- ۱۹۹۲/۵/۲ کابینه جدید حکومت مجاهدین اعلان شد.
- ۱۹۹۲/۵/۲۲ صبغت الله مجددی رئیس حکومت موقت افغانستان به ولایت مزار شریف رفته و در آنجا رتبه سترجنرالی را به عبدالرشید دوستم اهدا کرد.
- ۱۹۹۲/۶/۲۸ صبغت الله مجددی زمام امور را به شواری قیادی تسلیم کرد و شورای قیادی برهان الدین ربانی را به حیث رئیس حکومت موقت مجاهدین برگزید.
- ۱۹۹۲/۱۲/۱۱ روز ماتم ملی بخاطر کشته شدگان جنگ‌های اخیر ایکه بین مجاهدین در شهر کابل اتفاق افتاد تجلیل شد.
- ۱۹۹۲/۱۰/۳۱ مدت ریاست جمهوری استاد ربانی خاتمه یافت ولی انتقال قدرت تا برگزاری شورای اهل حل و عقد به تأخیر افتاد.
- ۱۹۹۲/۱۲/۲۹ شورای اهل حل و عقد در شهر کابل دایر گردید.
- ۱۹۹۲/۱۲/۳۰ شورای اهل حل و عقد استاد برهان الدین ربانی را به حیث رئیس‌جمهور حکومت مجاهدین انتخاب نمود.
- ۱۹۹۳/۳/۸ رهبران مجاهدین افغانستان بعد از امضا موافقتنامه اسلام‌آباد عازم مکه مکرمه شدند.
- ۱۹۹۴/۲/۲۱ سه تبعه افغان بس حامل شاگردان یک مکتب در پیشاور را به گروگان گرفتند.
- ۱۹۹۴/۲/۲۲ ربایندگان بس حامل هفتاد و چهار شاگرد مکتب که به اسلام‌آباد رسیده بودند خواستار ارسال مواد غذائی به شهر جنگ زده کابل شدند.
- ۱۹۹۴/۷/۲۰ به ابتکار امیر اسماعیل خان والی هرات شورای با اشتراک شخصیتهای سیاسی علمی فرهنگی و نظامی خارج و داخل کشور در شهر هرات دایر شد تا راه‌های بیرون رفت از بحران افغانستان را بررسی کنند.

چهارده روز حساس در تاریخ معاصر افغانستان

یک خبرنگار سعودی بنام جمال احمد خاشقجی (همان کسیکه در سال 2018م در قنسولگری سعودی در استانبول توسط عمال دولت سعودی سلاخی شد) در اپریل 1992م به همراهی قوای جهادی گلبدین حکمتیار در ولسوالی سرخاب ولایت کابل در انتظار تصرف کابل از طرف قوای حکمتیار بود. موصوف در روزنامه "الوطن" چاپ ریاض، ۲۰۰۶/۵/۹م مینویسد: "روزهای سرخاب با همهٔ محدودیت و گُمنامی آن، در واقع یک نقطهٔ تحول مهم و قابل توجه در مسیر تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌رود. به دلیل اینکه اگر آنچه ما در خلال این روزها شاهد بودیم

به‌وقوع نمی‌پیوست، مجاهدین افغانستان هرگز دستاوردهای جهاد یک‌ونیم دهه و پیامدهای قربانی دومیلیونیِ یک ملت در راه آزادی دین و وطن را از دست نمی‌دادند. همین روزهای سیاه بود که امیدواری‌ها را به خاک زد، اهداف و برنامه‌های مجاهدین در قبال ایجاد یک دولت عدالتمند اسلامی را برباد داد" (ترجمهٔ عبدالاحد هادف، جیو هزاره Geo Hazara, October 17, 2018).

خاشقجی ادامه میدهد: "گلبدین حکمتیار که اخیراً منحیث قهرمان جدید افراطگرایانِ امروزی تبارز کرد، در آن زمان نیز قهرمان نسلِ ما جوانان پُرحماسه بود که همه شیفته و کشتهٔ شخصیت به‌اصطلاح قوی و متحرک او بودیم. ولی واقعیتِ او زمانی برای ما آشکار گردید که موشک‌ها و خمپاره‌های او کابل و مردم بی‌پناهِ آن را به کام آتش فرو برد و خودش علیه برادرانِ خود تیغ کشید و با لجاجت زایدالوصفی به جانِ مسلمانان افتاد و در عین حال، ما از نزدیک خود شاهد چندگانه‌گی‌ها، خلاف‌ورزی‌ها و کارشکنی‌های مداومِ او بودیم تا بالاخره کارش به پناهنده‌گی در ایران کشید.

من او را در سرخاب در حالی همراهی می‌کردم که در اوج غرور و نخوتِ خود قرار داشت و به توان و قدرتِ خود سخت می‌بالید و به پند و اندرزِ نزدیکانِ خویش هرگز گوش نمی‌داد، حتا به نصایح بزرگان نهضت اسلامی که در آن زمان در شهر پشاور بهخاطر جلوگیری از بروز تشنج و جنگ میان مجاهدین حین تجمع نیروهای‌شان در اطراف کابل پس از آغاز فروپاشی رژیم کمونیستی گردهم آمده بودند، با بی‌اعتنایی پشت پا می‌زد.

بنده در کنار حکمتیار به گوش خود صدای شهید احمدشاه مسعود را می‌شنیدم که از طریق مخابره با کمال تواضع از حکمتیار خواهش می‌کرد تا به پشاور برگشته و در تفاهم با سایر رهبران احزاب جهادی، یک حکومت مشترک و وسیع‌البنیاد را تشکیل داده و یک‌جا باهم و بدون کدام جنگ و درگیری وارد شهر کابل شوند... اما حکمتیار لجوجانه به او جواب رد می‌داد و مکرراً تأکید می‌ورزید که می‌خواهد با غرور سلاح و بیرق‌های سبز وارد کابل شود.

البته در آن زمان، دلایل او برای ما خیلی موجه به نظر می‌رسید، چون ما از اول به آن تسلیم بودیم و هیچ‌یک از ما جرأت نمی‌کرد تا برای او حرفی را که مسعود می‌گفت، تکرار کرده و یا لااقل از بابت نصیحت اسلامی یادآور شود که سنت نبوی برای ما سفارش می‌کند که تا زمانی که می‌توان از راه‌های مسالمت‌آمیز به هدف نایل آمد، نباید با دشمن وارد جنگ شد. لذا همیشه مهر سکوت بر لب داشتیم و یک‌جا با حکمتیار صاحب خواب و خیال ورود فاتحانه به شهر کابل طی یکی - دو روز آینده را در سر می‌پروراندیم.
در روز بعدی جریان گفت‌وگوی مخابروی شیخ محمدقطب (برادر سیدقطب) با حکمتیار را دنبال می‌کردم که به او توصیه می‌کرد تا از اقدام یک‌جانبه در قبال فتح کابل دست بردارد و در تفاهم با سایر مجاهدین، روی تشکیل یک حکومتِ عبوری جهت تسلیم‌گیری صلح‌آمیز قدرت در کابل موافقه کند. استاد محمدقطب که در صحبتش با حکمتیار اندکی تند و جدی بود، به او می‌گفت که نباید تنها خود را برحق و دیگران را یکسره باطل تصور کرد. چون انسان هر اندازه که صادق، دوراندیش و پاک‌نفس باشد، بازهم ممکن است اشتباه کند و به خطا رود. ولی حکمتیار که دارای هیچ یک از این خصلت‌ها نبود، به او اطمینان می‌داد که گویا مجاهدین هرگز باهم نخواهند جنگید. این در حالی بود که افراد مسلح او برای حمله در برابر کابل آماده گی می‌گرفتند و خودش هم می‌دانست که در آن‌جا حتماً با مجاهدین تحت فرمان احمدشاه مسعود درگیر خواهند شد.

حالا من اعتراف می‌کنم که خودم نیز همان روز با حکمتیار در جرم دروغ و فریب‌کاری شریک شدم و از او خواستم تا به استاد محمدقطب پیشنهاد کند تا مجدداً با سایر خیرخواهان در پشاور گردهم آمده و طرح تازه‌یی را تصویب و بعداً با حکمتیار در تماس شوند. حکمتیار بلافاصله این نظر را به شیخ محمدقطب منعکس ساخت تا بتواند آن‌ها را برای مدتی دیگر مصروف نگه داشته و خودش با کسب وقت طبق برنامهٔ قبلی، در روز مابعد نیروهایش را وارد کابل ساخته و بدین ترتیب، همه را در مقابل یک عملِ انجام شده قرار دهد.

پیش از پایان تماس مخابروی فوق الذکر، اسامه بن‌لادن نیز که در آن زمان یک‌جا با سایر میانجی‌گران عرب در پشاور بسر می‌برد، روی خط آمده و مراتب نگرانی خود را از بابت حتمیت بروز جنگ داخلی میان مجاهدین در صورتِ ورود جداگانه و بدون توافق قبلی به شهر کابل به حکمتیار ابراز داشت. حکمتیار به او اطمینان داد که گویا احتمال بروز جنگ میان مجاهدین وجود ندارد و همان‌دم صحبتِ خود را با بن‌لادن قطع کرد. در اثنایی که حکمتیار از دستگاه مخابره دور می‌شد، هنوز صدای بن‌لادن به گوش می‌رسید که به تکرار می‌گفت: "انجنیرصاحب! می‌شنوید". اما حکمتیار به او اعتنایی نکرد و راهِ خود را پیش گرفت. این‌جا یکی از همکاران حکمتیار گوشی را برداشت و به بن‌لادن گفت که انجنیرصاحب رفت. درست در روز مابعد بود که دروازه‌های جهنم به روی شهر کابل گشوده شد. شاید این آخرین صحبت میان حکمتیار و بن‌لادن بوده باشد." (جمال احمد خاشقجی، روزنامه "الوطن" چاپ ریاض، ۲۰۰۶/۵/۹م، ترجمه عبدالاحد هادف، جیو هزاره)

فرصت طلبی دوستم و برخی از رفقا و یاران پرچمی و تسلیمی آنها به احمدشاه مسعود امکانات ایجاد یک دولت ملی مابعد داکتر نجیب الله را مطابق به توافقهای ژنیوا از میان برداشت و سر آغاز جنگهای تنظیمی، تخریب شهر کابل و ایجاد یک سیستم ملوک الطوایفی قوماندانهای جهادی بر مبنای خطوط قومی در سراسر افغانستان گردید.

تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا از یک نیروی محدود محلی به یک قدرت حاکم در کشور مبدل گردند. در نتیجه برای دومین بار در تاریخی کشور، بعد از حکومت نه ماهء حبیب الله کلکانی در سال ۱۹۲۹م، رهبری سیاسی کشور کاملاً بدست تاجیکها قرار گرفت. این نفوذ غیر متوازن در قدرت سبب بروز جنگ های خانگی خانمانسوز میان گروههای مجاهدین گردیده ملیشه های حزب اسلامی حکمتیار در مقابل جمعیت و دوستم و بعداً ملیشه های مسعود و سیاف در مقابل ملیشه های نظامی هزاره به رهبری مزاری، و متعاقباً جنگ ها میان گروهها مختلف هزاره در شهر کابل هرکدام برای توسعهء نفوذ خود در دولت وافزایش ساحه مناطق تحت کنترول شان کشور را به ویرانهء مبدل گردیده، نفوذ دولت مرکزی وحاکمیت قانون از میان رفته کشور عملاً میان جنگسالاران جهادی منقسم گردید.

احساسات قوم پرستانه و پشتون ستیزی در کشور با به قدرت رسیدن اولین حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲ع با کودتای جنرال دوستم و تسلیم دهی دولت داکتر نجیب الله و اردوی افغانستان توسط عوامل پرچمی دولت وقت به احمدشاه مسعود، اوج گرفته و منجر به حاشیه راندن انزوای سیاسی قوم پشتون، بزرگترین قوم از میان اقوام برادر کشور گردید.

در عین زمان در طول ۲۴ سال گذشته هیچگونه سازمان متشکل سیاسی ملی که از آرمانهای سیاسی و اجتماعی ملیت پشتون بدون دخالت دگم مذهبی نمایندگی کند وجود نداشته است. باید اظهار نمود که بدلایل اوضاع نا مساعد سیاسی سالهای جهاد، حزب افغان ملت نتوانست این خلا

را پرکند. متاسفانه این خلای سیاسی را افراطیون مذهبی از جمله حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ع و بعد از آن جنبش طالبان پر کرده اند.

درتمام این قوم تاجیک وملیت هزاره از داشتن احزب متشکل و نیرومند مانند جمعیت و وحدت که ممثل خواسته های قومی، سیاسی، سمتی، اجتماعی و تاریخی آنها میباشند برخوردار بوده اند. در حالیکه تنظیمهای جهادی، مانند سیاف، محمدی، خالص، حقانی، گیلانی و حکمتیار درمناطق پشتون نشین بیشتربر ایدیولوژی مذهبی متکی بر خطر کمونیزم و مقابله با آن تکیه داشتند، در مقابل حزب جمعیت اسلامی، رهبر و تشکیلات آن برای احمدشاه مسعود وهمفکران معتقد به مفکورهء ستم ملی او یک پوشش مناسب و یک فرصت مطلوب برای خاتمه دادن به حاکمیت سیاسی پشتونها، بخصوص در مناطق تاجیک نشین، محسوب میگردید. بیمورد نیست که سایر تنظیمها احمدشاه مسعود را به عقد توافقهای سری با قوای اتحاد شوروی و دنبال کردن مقاصد قومی، زبانی و سمتی متهم میکنند.

صبغت الله مجددی



صبغت الله مجددی فرزند ملا میا محمد معصوم در سال 1926م معادل ۱۳۰۵ شمسی در یک خانواده روحانی در شهر کابل به دنیا آمد. صبغت الله مجددی اهل هرات و از خانواده مشایخ طریقت نقشبندیه و منتسب به شیخ احمد سرهندی، مشهور به مجدد الف ثانی بود. حضرات مجددی از اولاده ی امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی الشیخ احمد سرهندی (رحمة الله علیه) می باشند که سلسله ی نسب وی به خلیفه ی دوم اسلام عمر بن الخطاب (رض) می رسد. امام ربانی (که عموماً به لقب حضرت صاحب یاد می شود)، در جمله ی مشهورترین علما و شخصیت های مذهبی قرون دهم و یازدهم هجری به شمار می رود. ایشان لقب مجدد (مجدد اسلام در هزاره ی دوم) را از جانب علما و مجتهدین اهل سنت درآن زمان به دست آورد.

حضرت شمس المشایخ فضل محمد مجددی، جد حضرت صبغت الله مجددی و حضرت محمد صادق مجددی، دو شخصیت مشهور خاندان پروفسور مجددی خدمات مهمی را در جهاد برای آزادی افغانستان و همچنین سر و سامان بخشیدن به وضع سیاسی، اجتماعی و اداری افغانستان انجام دادند.

حضرت صبغت الله مجددی بعد از اکمال دوره ثانوی در مکتب حبیبیه و کسب مبادی علوم اسلامی به صورت تعلیمات خصوصی، وارد پوهنتون الازهر مصر در قاهره شد (1948م) و تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و فقه اسلامی تا سطح فوق لسانس با کسب درجه «شرف» به پایان رساند. مجددی بعد از برگشت به افغانستان در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی (مطابق ۱۳۵۲ میلادی) در پوهنتون کابل و در مؤسسات عالی تربیه ی معلم و دارالعلوم عربی کابل و نیز در لیسه های عالی در پایتخت کشور مشغول تدریس شد.

مجددی در دوران سلطنت حفیظ الله امین در اواخر سال 70 به شدت مورد سرکوب قرار گرفت و در سال 1979 افغانستان را ترک و جبهه ملی را برای نجات افغانستان(NFSA) در پاکستان تاسیس کرد.

پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ که حزب دموکراتیک خلق افغانستان طرفدار شوروی سابق در نتیجه آن به قدرت رسید، مجددی به پاکستان رفت و با ایجاد حزب جبهه نجات ملی افغانستان به مبارزات سیاسی و مسلحانه علیه دولت کابل آغاز کرد. اعضای حزب او را عمدتا افراد حامیان و طرفداران سنتی، نحله‌ای طریقتی که به آن منتسب است، تشکیل می‌دهند. آقای مجددی در میان رهبران جهادی افغان به میانه‌رویی و رک‌گویی شهرت داشت.

در سال‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ شمسی که حکومت در تبعید مجاهدین در پاکستان ساخته شد، صبغت‌الله مجددی به عنوان رئیس دولت اسلامی افغانستان تعیین شد. پس از پیروزی مجاهدین، صبغت الله مجددی در تاریخ 28 اپریل سال 1992 به عنوان رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان معرفی شد. برای دو ماه به عنوان رئیس دولت موقت مجاهدین انتخاب شد و دولت را رسما از فضل الحق خالقیار، نخست‌وزیر دولت نجیب الله تحویل گرفت. صبغت الله مجددی پس از دو ماه، زمامداری سکان دولت اسلامی را براساس توافقات اسلام‌آباد به برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی سپرد.

در دوران حکومت آقای مجددی و پس از آن، کابل به دلیل ورود جناح‌های مختلف مجاهدین به بخش‌های مختلفی که در اختیار یکی از تنظیم‌های مجاهدین قرار گرفته بود، تقسیم شد. جنگ‌های میان‌گروهی بین احزاب مختلف مجاهدین از مهم‌ترین رویدادهای این دوران است.

پس از سقوط دولت مجاهدین به‌وسیله طالبان آقای مجددی دوباره به پاکستان بازگشت با آن که از طالبان انتقاد می‌کرد، اما عملا به جبهه شمال به عنوان مهم‌ترین گروه مخالف طالبان در درون افغانستان که توسط احمد شاه مسعود رهبری می‌شد، نپیوست. در دوران حکومت دو ماهه آقای مجددی، تنش‌هایی میان او و گلبدین حکمتیار و سپس میان او و برهان‌الدین ربانی به وجود آمد.

آقای مجددی پس از برکناری از مقامش گفته بود که اختیار چندانی در دولت نداشته است. پس از سقوط رژیم طالبان آقای مجددی به روند بن پیوست و در تعاملات مختلف سیاسی این کشور نقش فعال داشت. او ریاست لویه جرگه قانون اساسی را پس از فروپاشی طالبان به عهده داشت که منجر به تصویب قانون اساسی کنونی این کشور شد.

حامد کرزی رئیس‌جمهوری پیشین افغانستان به آقای مجددی به دلیل این که یکی از اعضای حزب او در دوران جهاد بود، ارادت خاص نشان می‌داد. حامد کرزی در سال‌های جهاد رئیس دفتر صبغت الله مجددی در پاکستان بود.

صبغت الله مجددی به عنوان رئیس مجلس سنای افغانستان نیز کار کرده و همچنین ریاست کمیسیون تحکیم صلح را به عهده داشت. صبغت الله مجددی به دلیل مواضع معتدلانه خود، به اسلام میانه‌رو گرایش داشت و به دلیل انتقادهای تند از برخی از سران مجاهدین و دولت پاکستان به صراحت لهجه معروف بود.

او برخلاف برخی از رهبران تندرو مجاهدین، مخالف حضور زنان در حیات سیاسی کشور نبود و دست دادن با زنان را حرام نمی‌دانست. آقای مجددی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، حمایت خود را از نامزدی حامد کرزی اعلام کرد و گفت که در این مورد "استخاره" کرده است. او در دور قبلی انتخابات نیز از محمد اشرف‌غنی، رئیس جمهوری برحال افغانستان

حمایت کرد. همچنین وی در سال 2004 به عنوان رئیس لویه جرگه افغانستان نیز کار کرد و در سال 2005 ریاست کمیسیون تحکیم صلح را نیز به عهده داشت.

صبغت الله مجددی به سن 93 سالگی بعد از یک مریضی طولانی به تاریخ 11 فبروری 2019 م در شهر کابل دار فانی را وداع گفت.

برهان الدین ربانی



ربانی سیاست‌مدار تاجیک تبار افغانستان، یکی از رهبران مجاهدین و رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان بود. آقای ربانی در سال 1940م در فیض آباد ولایت بدخشان، در شرق افغانستان بدنیا آمده است. او مکتب را در زادگاه خود، ولایت بدخشان و یک مدرسهٔ دینی را در کابل تکمیل کرد و پس از آن وارد پوهنځئ شرعیات پوهنتون کابل شد. آقای ربانی در سال 1968م از پوهنتون معتبر الازهر مصر، در رشته فلسفه اسلامی درجه مافوق لیسانس گرفت و به کابل بازگشت. وی در مصر تحت تأثیر اندیشه‌های اخوان المسلمین قرار گرفت. در سال ۱۳۳۶ در پوهنځئ شرعیات پوهنتون کابل همراه دیگر استادان نظیر استاد غلام محمد نیازی، سید محمد موسی توانا، وفی‌الله سمیعی (آخرین وزیر عدلیهٔ حکومت ظاهرشاه) استاد محمد فاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان و هدایت نهضت جوانان مسلمان را تأسیس کردند که با استعفای غلام محمد نیازی از رهبری آن در سال ۱۳۵۱، ربانی رهبری آن را با نام جمعیت اسلامی افغانستان به دوش گرفت. حزبی که فراز و فرودهای زیادی را در سالهای جنگ داخلی افغانستان تجربه کرد. پس از کودتای محمد داوود خان علیه ظاهر شاه و ایجاد دولت جمهوری در افغانستان، آقای ربانی به پاکستان رفت و سازماندهی حملات مسلحانه علیه دولت داوود خان را شروع کرد. اما او مشخصا پس از ورود قوای شوروی سابق به افغانستان به شهرت رسید و در همین زمان بود که توانست حزب جمعیت اسلامی را از طریق پاکستان، با مقدار زیادی از سلاح و پول مجهز کند.

بدنبال سالها جنگ علیه دولت وقت، گروه های مجاهدین در سال 1992م وارد کابل شدند و نخستین دولت مجاهدین را به ریاست صبغت الله مجددی برای دوماه ایجاد کردند که به تعقیب او برهان الدین ربانی به عنوان رییس جمهور به قدرت رسید.

اما توافق هفت حزب جهادی بر اینکه دولت مجاهدین به شکل دوره ای از سوی این احزاب رهبری شود، رضایت خاطر آقای ربانی را جلب نکرد. زمانی که آقای ربانی رئیس جمهور دولت مجاهدین شد، به نظر می رسید که تمایلی به کناره گیری از قدرت پس از تکمیل دوره ریاست جمهوری خود ندارد. او قادر شد که زمان انتقال قدرت را در پایان دوره ریاست جمهوری خود برای چندین ماه با ارایه این دلیل که مشکلات امنیتی وجود دارد، به تاخیر بیاندازد و پس از آن به توافقی رسید که خود همچنان به عنوان رییس جمهور باقی بماند و رقیب عمده ای او، گلبدین حکمتیار، صدراعظم افغانستان شود.

افغانستان از سال 1992، وارد جنگ خونین داخلی شد که تلفات سنگینی را بر غیرنظامیان وارد کرد و از کابل، پایتخت افغانستان، یک ویرانه ساخت. سازمانهای بین المللی حقوق بشری، از جمله سازمان عفو بین الملل می گویند که احزاب و گروه های درگیر در جنگهای داخلی افغانستان، مسئول کشته شدن بیست و پنج هزار غیرنظامی هستند. براساس نهادهای حقوق بشری، در این سالها موارد زیادی از قتل، ناپدید شدن افراد، شکنجه و تجاوز جنسی نیز صورت گرفته است.

وی در ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ هجری شمسی یک حمله انتحاری در خانه‌اش در محله وزیر اکبرخان کابل کشته شد. ربانی در زمان مرگ رئیس شورای عالی صلح در افغانستان و مذاکره‌کننده ارشد دولت با گروه طالبان بود.

جنگهای تنظیمی 1992-1996

بسیاری افغانها ییکه در سالهای 1992-1993م در کابل نبودند، یک تصویر روشن از وقایع جنگهای تنظیمی در افغانستان ندارند و به درستی علل، عاملین و نتایج و عواقب این جنگهای خانمانسوز را که در آنها خونهای هزاران هموطن ما ریخته شد و هزاران خانواده بیگناه کشور را آواره و دربدر ساخت نمیدانند. اکثر رسانه‌های جهان در جریان چهار سال (۱۳۷۵-۱۳۷۱) افغانستان را به باد فراموشی سپرده بودند و به‌جز چند رسانه محدود بین‌المللی، رسانه‌های طراز اول جهان نه دفتری در افغانستان داشتند و نه خبرنگاری. اما باوجود آن، شمه‌ای از جنایات به وقوع پیوسته در این چهار سال به آژانس‌های خبری و رسانه‌ها درز نموده که از آن میان چند مطلب از این قرار اند: (جنگ و وحشت تنظیمی کابل بر اساس گزارش رسانه‌های جهان، حزب همبستگی افغانستان سه شنبه، 08 ثور 1394)

گزارش «اسوشیتید پرس» منتشره روزنامه «دی نیوز» (۱۴ مارچ ۱۹۹۴ – ۲۳ حوت ۱۳۷۲): بیش از ۱۰۰۰ تن در کابل کشته شدند و براساس اظهارات سازمان‌های خیریه، جنگ در حدود پنجصدهزار تن را مجبور به ترک کاشانه شان نموده‌است.

- گزارش «آژانس خبری فرانسه» منتشر روزنامه «دی نیوز» (۲ فبروری ۱۹۹۴ – ۱۳ دلو ۱۳۷۲): روز سه‌شنبه، سازمان «صلیب سرخ» اظهار نمود که در جریان جنگ تنظیمی بر له و علیه رییس‌جمهور ربانی، آمار تلفات به ۱۲۰۰۰ می‌رسد که ۸۰۰ تا ۹۰۰ تن آن کشته شده‌اند. این سازمان علاوه می‌کند که در ۲۸ روز نخست جنگ، ۱۲۲۰۰ تن در جمع تلفات ثبت شده و در حدود ۳۰۰۰ که در گذشته نیز زخمی شده بودند، برای مداوای زخم‌های جدید مراجعه نموده‌اند.
- گزارش «اسوشیتید پرس» منتشره روزنامه «دی پریسکوت کوریر» (۱۵ جون ۱۹۹۳): در شدیدترین جنگهای امسال، بین ۱۲ الی ۲۳ می، روزانه تا صد راکت باریدن گرفت که صدای مهیب آن انفجار وحشتناک و ویرانی و کشتار را به تعقیب داشت. از قدرت رسیدن جنگجویان اسلامی بعد از سقوط کمونیست‌ها در اپریل ۱۹۹۲ بیش از ۱۱۵۰۰ تن در کابل کشته شده اند. در مناطق جنوبی و جنوب غربی هیچ تعمیری وجود ندارد که سالم مانده باشد.
- روزنامه «نیویارک تایمز» (۱۸ می ۱۹۹۳): جنگ شش روزه در کابل۷۰۰ تن را کشت... بر اساس گفته کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در کابل، از آغاز مجدد جنگ، حداقل ۷۰۰ تن از مردم کشته و بیش از ۳۰۰۰ تن زخمی گردیده اند .

• بی.بی.سی از کابل گزارش داد که در طول روز، نیروهای وفادار به وزیر دفاع احمد شاه مسعود، در بخش جنوبی شهر در جنگ کوچه به کوچه مصروف بودند. نیروها تلاش داشتند که مناطق تحت کنترول گلبدین حکمتیار را که صدراعظم نامیده شد اما هیچگاه نتوانست این پست را اشغال کند، پس بگیرند.

• گزارش خبرگزاری «رویترز» منتشره روزنامه «دی فرنتیر پست» (۲۹ جون ۱۹۹۲ – ۸ سرطان ۱۳۷۱): مجددی در آخرین لحظات مقام خود، امضاکنندگان معاهده پشاور را متهم به نقب حکومتش کرد. او کارکرد وزیر دفاعش، احمدشاه مسعود که متحد ربانی است، را تقبیح نموده گفت که وی اجازه داد تا نظم و قانون کابل وخیم‌تر گردد.

• گزارش خبرگزاری‌ها منتشره روزنامه «دی نیوز» (۱۰ جون ۱۹۹۲ – ۲۰ جوزا ۱۳۷۱): او (گلبدین) اخطار داد که شهر یک‌ونیم میلیونی را ویران خواهد کرد و در ماه گذشته سلسله حملات راکتی را انجام داد که صدها تن کشته و زخمی که اکثریت شان را افراد غیرملکی می‌سازد، بر جا گذاشت.

• گزارش «آژانس خبری فرانسه» منتشره روزنامه «دان» (۱۹ جون ۱۹۹۲ – ۲۹ جوزا ۱۳۷۱): در تازه‌ترین سلسله حملات بر هندوها، براساس گفته‌های منابع، روز پنجشنبه جنگجویان گروه نامعلوم مجاهدین یک خانواده سه نفری اهل هنود را با کیبل برق بسته و آنان را در شهر کابل بی‌پولیس به برق دادند.

• روزنامه «دی نیوز» (۱۷ جون ۱۹۹۲ – ۲۷ جوزا ۱۳۷۱): در حال حاضر، آلات موسیقی غارت‌شده توسط مجاهدین افغان از شهر کابل، جلال‌آباد و شهرهای دیگر در شهر پشاور به فروش می‌رسند. بعضی از این آلات موسیقی به نرخ پایین در بازار دبگری شهر پشاور فروخته می‌شوند.

• گزارش «آژانس خبری فرانسه» منتشره روزنامه «دی نیشن» (۳ جون ۱۹۹۲ – ۱۳ جوزا ۱۳۷۱): شاهدان عینی می‌گویند که در جریان جنگ بین حزب وحدت طرفدار ایران و اتحاد اسلامی، راکتّها بر نواحی کوت سنگی در نزدیکی پوهنتون کابل اصابت نمودند. شلیک تانک و توپخانه نیز بر آن علاوه گردید که زنان و کودکان وحشت‌زده را مجبور به فرار از این ساحه نمود. حینی که صفیر رگبار مسلسل‌ها فضا را در خط اول جنگ پاره می‌کرد، زنی که چهار کودکش را با خود حمل می‌نمود، فریاد می‌کشید: «لطفا، مرا کمک کنید«.

• گزارش «آژانس خبری فرانسه» منتشره «دی نیوز» (۲۷ اپریل ۱۹۹۴ – ۷ ثور ۱۳۷۳): ۹۰۰ تن در جنگ اخیر کابل زخمی شدند. روز سه‌شنبه منابع شفاخانه گفتند که بیشتر از ۹۰۰ شهروندان ملکی افغان و مجاهدین در جریان جنگ شدید تنظیمی در شمال کابل زخمی شدند ولی از تعداد کشته‌شدگان آمار دقیق در دست نیست.

واقعهٔ افشار و جنگهای داخلی حزب وحدت

در اینجا سعی شده خلاصه واقعات فوق از دیدگاه کسانیکه در متن حوادث بوده اند و بخصوص از زبان، یا به قلم، نویسنده گان هزاره و یا سادات شیعه، دو قومیکه که بزرگترین مصیبتها نصیب آآنها شده است بیان گردد.

یک مرور اجمالی جنگهای تنظیمی بعد از به قدرت رسیدن مجاهدین در کابل در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی مطابق به 1992 میلادی که در همهٔ آنها حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری یک جناح متخاصم را تشکیل میداده وقایع آتی از همه برجسته تر نمایان میگردند:

- به توپ بستن چنداول از سوی نظامیان شورای نظار در خزان ۱۳۷۱

- وقایع ۲۳ سنبله ۱۳۷۳: یک خانه جنگی به تمام معنی در خانه شیعیان یا کودتای حزب وحدت
- فاجعه افشار که به تاریخ ۲۱ دلو ۱۳۷۱ شمسی (فبروری سال 1993م) بر مردم منطقه افشار کابل تحمیل شد، در واقع یکی از وحشتناک ترین و خونین ترین فاجعه ها در تاریخ معاصر افغانستان می باشد. استاد (صباح) در مقالهء تحت عنوان «مستنداتی برسه و نیم دهه جنایت و آدم کشی در کشور» در مجلهء انترنتی "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013 مینویسد: "این تراژدی غمناک که توسط اشخاصی چون، احمد شاه مسعود رهبر شورای نظار، عبدالرب رسول سیاف رهبر گروه اتحاد اسلامی، محمد قسیم فهیم رییس استخبارات حکومت ربانی، داکتر عبدالله رییس دفتر وزارت دفاع ملی و فرمانده لوای راکت، یونس قانونی قوماندان عمومی گارنیزیون کابل و رییس عمومی سیاسی وزارت دفاع ملی، بسم الله محمدی مسوول و فرمانده میدان هوایی بگرام، سید حسین انوری، رییس شورای مرکزی حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، اکبری و سید مصفی کاظمی از تنظیم وحدت، برای نابودی بخشی از مردم افغانستان که هزاره بودند، طراحی و اجرا شد و اکنون به عنوان جنایتی مسلم و انکار ناپذیر در حافظه تاریخ افغانستان درج شده است." (استاد صباح، "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013 www.esalat.org). حزب وحدت عبدالعلی مزاری،
- او مینویسد: "ساعت یک بامداد ۱۱ فبروی و زمانی که ساکنان افشار در بستر خواب بودند، مؤسسهٔ علوم اجتماعی از سه طرف مورد حمله قرار گرفت؛ از غرب توسط نیروهای اتحاد اسلامی سیاف، از شمال و جنوب توسط نیروهای" دولتی" (به كمك خیانت کارانی در حزب که قبلا خریداری شده بودند) منطقه را مورد هجوم قرار دادند. آنان تا ۲۴ ساعت بعد به قتل و کشتار، تجاوز و آتش زدن خانه ها پرداخته و دختران و پسران جوان را اسیر کردند. خبر این اعمال در همان زمان در کابل و در روزهای بعد در سطح دنیا پخش شد. در این جریان بر اساس براورد ها حدود ۷۰۰ نفربه قتل رسیده و یا ناپدید شدند. يك سال بعد که حزب وحدت این ناحیه را بازپس گرفت، چندین گور دسته جمعی کشف کرد که در آنها۵۸ جسد یافت شد. این قتل عام توسط کشورهای همسایه و سازمانهای بین المللی حقوق بشر محکوم گردید؛ اما عاملان آن هیچ وقت محاکمه و یا دست گیر نشدند. اگرچه شخصا ربانی قتل عام را به عنوان یکی از اشتباهات حکومتش محکوم کرد، حادثه به گردن سربازانش انداخته شد؛ که چنین سربازانی در هیچ کجا مسئول چنین جنایات جنگی شناخته نمی شوند .آنروز، افشار به یک منطقه ارواح شباحت داشت و تمام ساکنان آن پس از قتل عام از آنجا گریختند. اما خاطرات تلخ آن در مغزها و قلبهای مردم به یادگار باقی مانده و به تشدید اختلافات قومی – مذهبی دامن زده است." او ادامه میدهد: " در افشار برعلاوه کشتار دسته جمعی، به زنان و کودکان نیز تجاوز شد. جنایتکاران در افشار، با خون اطفال شش ماه روی دیوار یادگاری نوشتند و گهواره های آنان را تیر باران کردند، بر زنان و دختران تجاوز نموده، بخاطر بدست آوردن یک حلقه انگشتر، ناخن و برای گوشواره، گوش های زنان را بریدند. اما متاسفانه امروز همین جنایت کاران جنگی در پست های بلند دولتی ایفای وظیفه می کنند." (استاد صباح، "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013).
- سید محمد علی جاوید یکی از متهمین فاجعه افشار در جریده انترنتی "جمهوری خراسان" تاریخی ۲ دلو ۱۳۹۴ مینویسد در چنداول در خزان ۱۳۷۱ احتمالاً به تعداد مردم افشار به خاك و خون غلطیدند و در فاجعه ی ۲۳ سنبله، چند هزار تن کشته شدند.در

مزارشریف در ماه اسد ۱۳۷۷ ه ش هزاران نفر هزاره توسط طالبان به قتل رسیدند و. در فاجعه ی یکاولنگ در زمستان ۱۳۷۹ چند صد نفر غیر نظامی و بی گناه به دست طالبان به رگبار بسته شده، به خون خویش غلطیدند و در جنگ های غرب کابل و غیره ده ها هزار نفر کشته شدند.

- سید محمد علی جاوید مینویسد که "در اوایل خزان سال ۱۳۷۱ که سید منصور نادری به کابل آمد، تعدادی از نظامیان فرقه ی هشتاد که در کابل مستقر بودند، به استقبال سید منصور، مسلح به فرودگاه کابل رفتند. هرچند میدان هوایی در کنترول نیروهای جنرال دوستم بود اما در اطراف میدان قوای مسعود استقرار داشتند. آنان نیرو های سید منصور را نگذاشتند مسلحانه وارد میدان شوند و در نتیجه ی جدال لفظی، میان آنها بر خورد نظامی پیش آمد و به زودی این جنگ تا حوالی تایمنی و کارته ی پروان گسترش یافت. متأسفانه هر دو طرف غیر نظامیان را دستگیر می کردند. افراد مسعود هر کسی که قیافه ی هزاره گی داشت به ظن اینکه از هزاره های اسماعیلی و طرفدار فرقه ی ۸۰ است باز داشت و زندانی می نمودند و نیرو های فرقه ی ۸۰ هم هر کس شباهتی با تاجيك داشت به حبس می انداخت. در نتیجه تعدادی از هزاره های حزب وحدت و حرکت اسلامی توسط نیرو های مسعود به حبس رفتند."(محمد علی جاوید، جمهوری خراسان، ۲ دلو ۱۳۹۴)

طوریکه دیده میشود لشکرکشی در سال ۱۹۹۳م (۱۳۷۱ ه. ش.) بالای هزاره ها و سائر شیعیان مستقر در افشار کابل، و متعاقب ان بالای چنداول در شهر کابل هیچ اختلافی با اقدام امیر عبدالرحمن خان در هزاره جات ندارد. اختلاف در آنجاست که استاد ربانی و احمدشاه مسعود صرف یکسال بعد از به قدرت رسیدن به این عمل دست زدند در حالیکه بیش از یکصد سال بعد از ایجاد دولت ابدالیها امیرعبدالرحمن خان به این کار دست زد.

جریده انترنتی کابل پرس در مقالهء زیر عنوان " غارت دارایی های مردم در جنگهای تنظیمی افغانستان" بتاریخ ششم اپریل 2006م مینویسد: "جنایاتی ضد بشری که در جریان جنگهای تنظیمی احزاب جهادی افغانستان صورت گرفته،در تاریخ جوامع انسانی کمترنظیر آن دیده شده است. احزاب و گروه های مسلح که با اشغال کشور توسط اتحاد شوروی سابق مخالفت میکردند و بنام جهاد (جنگ مقدس) به کمک ممالک غربی و متحدین منطقه ی شان مبارزه مسلحانه را علیه اتحاد شوروی و دولت دست نشانده آن آغاز نموده بودند،بعد ازسقوط دولت داکتر نجیب الله این آخرین مهره شورروی ها به جان هم افتادند وجنایات هولناکی را انجام دادند که در قاموس انسانیت بی مانند خوانده شده است. یکی از این جنگها در شهر مزار شریف بین حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم درزمستان سال 1372 صورت گرفت. یک تن از اشتراک کننده گان **این درگیری می گوید که این جنگ توسط رسول پهلوان معاون اول نظامی دوستم آغاز شد. محمد شریف در باره آغاز و غارت اموال مردم درین جنگ چنین گفت:"جنگ جمعیت و جنبش آغازاش از مرکز شد،بلاخره جنگ در مزارشریف شروع شد؛جنگ تقریبا سه روز دوام کرد؛حزب وحدت باآنها همکار شد؛ مناطق چون کوچه مارمول کوچه دروازه شادیان،کوچه چغدک از طرف قوماندانهای اطراف درگیر در جنگ چپاول شد".**

آقای شریف از اموال مانند چاینک نکل،قالین،گلیم و غیره درین غارت نام برد. اومدعی

شد که اموال فوق الذکر بصورت تقریبا کامل از خانه های مردم به یغما برده شده است.
غارت در جنگهای بین التنظیمی افغانستان بسیار معمول بوده و اکثر تنظیم ها بعد از تسخیر مناطق گروه متخاصم دست به چور و چپاول اموال مردم زده اند و ازین غارت ها قصر های افسانوی ساخته اند قصر های که در شیر پور کابل توسط قوماندان ها وسر کرده گان گروه های مسلح آن وقت بعد از برقراری صلح در زمان حاکمیت آقای کرزی ساخته شده است. به باور بعضی از کارشناسان سرمایه های آن ازغارت مردم در جریان جنگهای تنظیمی بدست آمده است. میرزا محمد شاهدعینی این جنگ که کار مند یک شرکت تجارتی میباشد چشم دید خود را چنین بیان میدارد:"اموال مارا جنبش چور کرد،یعقوب کچوک قوماندان جنبش 120تن روغن ،چار موتر چای سیاه چینایی که 1500 کارتن بود چور کرد". آقای میرزا ادعا کرد که درین جنگ رهبران در گیر به سربازان شان امر کرده بودند که" سرمردم از ما و مال شان ازشما".

کنوانسیون 1949ژینو غارت اموال مردم را درسه کلمه خلاصه کرده است"غارت ممنوع است" این کنوانسیون هاهم چنان متقاضی اند که قیمت عادلانه برای اموال مورد ضرورت نظامی ها که از مردم تقاضا میکنند باید پرداخته شود.

شرکت کننده دیگر این جنگ قوماندان فرقه 01جهادی علم خان آزادی یکی از مهره های مهم جنگی جمعیت اسلامی در شمال، که سمت ریس ارکان قطعه ثقیله را به عهده داشت، خاطرات خود را چنین حکایت کرد :"شورای هماهنگی در کابل ساخته شده بود ،دوستم با شورای هماهنگی خود جنگ با جمعیت اسلامی را شروع کرد.نیرو های جنبش،حزب اسلامی و حزب وحدت مشرکاشورای هماهنگی ساخته بودند که با نیرو های جمعیت جنگیدند".

آقای ریس حسن میزان وحشت وقساوت علیه مردم بی دفاع این جنگ را چنین تعریف کرد: "مردم بی غرض و بی دفاع را اسیر گرفتند اطفال زنان در حال فرار به نهر های آب غرق شد ،مال و حال به مردم نماند حتی سگها را به مرمی زدند وبه حیوانات دیگر هم رحم نکردند".

تنظیم های جهادی وقتی افراد یکدیگر را اسیر می گرفتند خلاف تمام موازین انسانی با اسرای جنگی برخورد میکردند نه تنها با اسرای جنگ حتی با مردم ملکی که در ساحه حزب رقیب زنده گی میکردند مخالف قوانین جنگ و کنوانسیون های بین المللی عمل صورت میگرفت . که از جمله دها نقض حقوق بشری ادرار خوراندن ،میخ کوبیدن در سر، سینه بریدن ،رقص بسمل،تجاوزجنسی،قتل های دستجمعی،سنگ بستن به آله تناسلی و غیره در رسانه ها بازتاب داده شده است.

برعکس اظهارات آقای حسن که شورای هماهنگی را مسول جنگ سال 1372 میداند آقای سردار سعیدی مسوول شمال حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان نمی پذیرد که نیرو های شان در جنگ مذکور سهیم بوده

تنظیمهای به اصطلاح جهادی به کرات علیه یک دیگر مصاف داده اند بعد از هشتم ثور سال 1371که زمام امور بدست احزاب جهادی رسید و برهان الدین ربانی بر اریکه قدرت تکیه زد جمعیت اسلامی او در یک ایتلاف بااتحاد اسلامی رسول سیاف، جنبش ملی اسلامی دوستم وحزب وحدت اسلامی عبدالعلی مزاری علیه حزب اسلامی گلبدین حکمتیار جنگ های خونیین را در کابل براه انداختند و بعد از یکسال جنگ وخونریزی جنبش اسلامی و وحدت اسلامی با حزب اسلامی گلبدین شورای هماهنگی بنانموده بر ضد متحد دیروزی زور آزمایی کردند که دامنه این جنگ بزودی از کابل به ولایات شمال کشور کشانده شد.

وابسته گان جنبش و تعدادی از قوماندانهای جنگی نیرو های مربوط به جنرال دوستم از صحبت با گزارشگران درمورد جنگ با جمعیت اسلامی که امروز حاکمیت مزار را در اختیار دارند خود داری میکنند و فقط با گفتن این نکته زمان صحبت نیست بسنده می کنند.

گل محمد پهلوان برادر رسول پهلوان که بعد از مرگ برادر ارشد خود وظیفه نظامی او را عهده دار شد در یک تماس تیلفونی به گزارشگر گفت :"که من در آنوقت کدام وظیفه نظامی نداشتم ."ا و از جنگ سال 1372 اظهار بی اطلاعی کرد.

نه تنها افراد وابسته به جنبش جنرال دوستم بل تعدادی از شهروندان عادی و حتی بعضی صاحب نظران با قضایایی مربوط به عدالت انتقالی محافظه کارانه برخورد می نمایند تا خطری توسط جنگ سالاران متوجه شان نگردد.

فعال جامعه مدنی در مزار شریف که نخواست نامش افشا شود در پاسخ به پرسشی گفت:"من شاهد عینی جنگ جمعیت و جنبش بودم نیروهای که بعد از جنگ از کوچه مارمول برمیگشتند اموال مردم و حتی کم ارزش ترین چیز ها چون قفس کبک را هم می بردند".

بنابر شرکت جنگسالاران در دولت آقای کرزی به بسیاری از جنایت آنها پرداخته نشده است و تصویب سند بنام منشورمصالحه ملی از طرف پارلمان فرهنگ معافیت را در کشور ما ترویج نموده سبب ادامه جنایات و فساد در جامعه ما گردیده است.

منشور مصالحه ملی در یازدهم دلو 1385ازطرف پارلمان افغانستان تصویب شد و پیگیری پروسه عدالت انتقالی را به چالش بزرگ مواجه نمود. دراین منشور جنایات 28ساله حاکمان برسرقدرت و اپوزیسون قدرت بخشیده شده است."

شرایط افغانستان و سقوط دولت مجاهدین

در واقعیت تبارز جنبش طالبان دراواسط سالهای 90م که به تسلط مجاهدین در افغانستان در جریان سالهای 1994-1996م پایان داد، نتیجه ی سوء استفاده دولت پاکستان از استیلای انارشی حکومت مجاهدین در افغانستان وسؤ استفاده از احساسات نشنالیستی پشتونها در کشور میباشد. از این رو بی جهت نیست که ظهور طالبان در سال 1995م و پیروزی چشمگیر آنها در سقوط حکومت مجاهدین و گرفتن کابل و ولایات در سال 1996م، اکثراً بدون جنگ، در حقیقت عکس العمل نشنلیزم پشتونها از یک طرف و نا رضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی امنیتی مستولی در کشور بود.

پیش از ظهور طالبان در سال 1994م افغانستان بالقوه در حالت تجزیه قرار داشت و میان جنگسالاران تقسیم شده بود:

- حکومت ربانی-مسعود کابل و اطراف آنرا تحت کنترول داشتند؛
- سه ولایت غربی در دست اسماعیل خان قرار داشت؛

- سه ولایت شرقی پشتون نشین همسرحد با پاکستان، ننگرهار، لغمان و کنرها، از طرف شورای مشرقی ادارم میشد؛
- یک منطقهء در شرق و جنوب کابل در دست گلبدین حکمتیار بود؛
- جنرال رشید دوستم شش ولایت شمال را در دست داشت؛
- گروههای هزاره ولایت بامیان را در افغانستان مرکزی در اختیار داشتند؛
- افغانستان جنوبی و قندهار در بین جنگسالاران خورد و گروههای سارقین تقسیم شده بودند.

این جنگسالاران هر آن وفاداری خودرا به یکدیگر تغییر میدادند. دوستم در جنوری 1994 اتحاد خودرا با حکومت ربانی-مسعود شکست و با حکمتیار پیوست و کابل را مشترکآ مورد حمله قرار دادند. پشتونها نتوانستند یک رهبری واحد داشته باشند. به گفتهء احمد رشید "پاکستان نمیخواست کمکهای نظامی خودرا در اختیار پشتونهای درانی بگذارد. باین کار فقط حکمتیار را تعیین کرده بود. پشتونهای جنوب باهم در جنگ وستیز بودند" (احمد رشید، طالبان، 1990).

به گفته احمد رشید در قندهار شهر میان جنگسالاران تقسیم شده بود، تمام داراییها به تاجران پاکستانی فرخته شده بود بشمول سیمهای تلفون، پایه های برق، فابریکه ها و مشینها، حتی رولرهای سرکسازی به پاکستان منتقل شده بود، خانه ها، باغها، و زمینهای مردم به حامیان و جنگسالاران توزیع شده بد. قومندانها مردم را مورد ظلم و ستم قرار داده دختران و پسران جوان را اختطاف میکردند. تجار در بازار آرامنبودهموردس دستبرد قرار میگرفتند و دوام اینگونه شرایط موج جدیدی از مهاجرین را به کویته جاری گردانید. با استیلای اینگونه حالات راههای ترانسپُرتی امنیت نداشتند، مافیای ترانسپورت و انتقالات را که در کویته و قندهار مستقر بودند به ستوه آورد.احمد رشید میگوید "در سال 1993م من فاصله 130 مایل کویته و قندهار را با موتر طئ میکردم حد اقل از طرف بیست گروه در طول راه توقف داده شدم و از ما پول حق العبور خواسته شد." (احمد رشید، طالبان، 2002، ص 36).

حکومت مجاهدین و عروج جمعیت اسلامی

در جامعة عمیقاً عنعنوی افغانستان عنان مقاومت در مقابل رژیم‌های، ترهکی، امین، کارمل و نجیب الله متأسفانه به دست ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی جامعه افتاد. این نیروهای ارتجاعی به دو گروه بودند: گروه اسلامگرایان مکتبی (مکتب اخوان المسلمین محمد قطب) مانند گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و گروه اسلامگرایان سنتی افراطی مانند یونس خالص، محمدی، حقانی، سید احمد گیلانی. در میان گروه دومی همچنان می‌توان گروه وهابی عبدالرب سیاف و همچنان گروه‌های شیعیة حزب وحدت هزاره‌ها امثال‌هم را شامل نمود.

تمام این احزاب و گروه‌ها ریشه‌های سربازگیری آن‌ها به وابستگی‌های قومی و زبانی و مذهبی آن‌ها مربوط می‌گردد و از اینجاست که سیاست در افغانستان از جنبش روشنفکری به وابستگی‌های مذهبی و قومی نزول می‌کند. البته سیاست‌های فعال و انتخابی قومیگرانه و مذهبی دولت‌های پاکستان و ایران در تشکل و رشد این جهت‌گیری‌ها نقش برازنده دارند.

فرصت طلبی دوستم و برخی از رفقا و یاران پرچمی و تسلیمی آن‌ها به احمد شاه مسعود امکانات ایجاد یک دولت ملی مابعد داکتر نجیب الله را مطابق به توافق‌های ژنیوا از میان برداشت و سر آغاز جنگ‌های تنظیمی، تخریب شهر کابل و ایجاد یک سیستم ملوک‌الطوایفی قوماندان‌های جهادی بر مبنای خطوط قومی در سراسر افغانستان گردید.

تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا

از یک نیروی محدود محلی به یک قدرت حاکم در کشور مبدل گردند. در نتیجه برای دومین بار در تاریخی کشور، بعد از حکومت نه ماه حبیب‌الله کلکانی در سال ۱۹۲۹م، رهبری سیاسی کشور کاملاً به دست تاجیک‌ها قرار گرفت. این نفوذ غیر متوازن در قدرت سبب بروز جنگ‌های خانه‌گی خانمانسوز میان گروه‌های مجاهدین گردیده، ملیشه‌های حزب اسلامی حکمتیار در مقابل جمعیت و دوستم و بعداً ملیشه‌های مسعود و سیاف در مقابل ملیشه‌های نظامی هزاره به رهبری مزاری و متعاقباً جنگ‌ها میان گروه‌های مختلف هزاره در شهر کابل هرکدام برای توسعهٔ نفوذ خود در دولت و افزایش ساحه تحت کنترول شان، کشور را به ویرانه مبدل ساخته، نفوذ دولت مرکزی و حاکمیت قانون از میان رفته و کشور عملاً میان جنگ‌سالاران جهادی منقسم گردید.

احساسات قوم پرستانه و پشتون ستیزی در کشور با به قدرت رسیدن اولین حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲م با کودتای جنرال دوستم و تسلیم دهی دولت داکتر نجیب الله و اردوی افغانستان توسط عوامل پرچمی دولت وقت به احمد شاه مسعود، اوج گرفته و منجر به حاشیه راندن انزوای سیاسی قوم پشتون، (بزرگترین قوم از میان اقوام برادر کشور) گردید.

در عین زمان در طول ۲۴ سال گذشته هیچگونه سازمان متشکل سیاسی ملی که از آرمان‌های سیاسی و اجتماعی ملیت پشتون بدون دخالت دُگم مذهبی نماینده‌گی کند، وجود نداشته است. باید اظهار نمود که به دلایل اوضاع نامساعد سیاسی سال‌های جهاد، حزب افغان ملت نتوانست این خلا را پرکند. متأسفانه این خلای سیاسی را افراطیون مذهبی از جمله حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۶م و بعد از آن جنبش طالبان پر کرده اند.

در میان این‌ها قوم تاجیک و ملیت هزاره از داشتن احزب متشکل و نیرومند مانند جمعیت و وحدت که ممثل خواسته‌های قومی، سیاسی، سمتی، اجتماعی و تاریخی آن‌ها می‌باشند برخوردار بوده اند، در حالی‌که تنظیم‌های جهادی، مانند سیاف، محمدی، خالص، حقانی، گیلانی و حکمتیار در مناطق پشتون‌نشین بیشتر بر ایدیولوژی مذهبی متکی بر خطر کمونیزم و مقابله با آن تکیه داشتند، در مقابل حزب جمعیت اسلامی، رهبر و تشکیلات آن برای احمد شاه مسعود و همفکران معتقد به مفکورهٔ ستم ملی او یک پوشش مناسب و یک فرصت مطلوب برای خاتمه دادن به حاکمیت سیاسی پشتون‌ها، بخصوص در مناطق تاجیک نشین، محسوب می‌گردید. بی‌مورد نیست که سایر تنظیم‌ها احمد شاه مسعود را به عقد توافق‌های سری با قوای اتحاد شوروی و دنبال کردن مقاصد قومی، زبانی و سمتی متهم می‌کنند.

فهرست منابع و مآخذ این فصل

1. جمال احمد خاشقجی، روزنامه "الوطن" چاپ ریاض 9 مئ 2006م، ترجمه عبدالاحد هادف، جیو هزاره هGeo Hazara October 2018م.
2. "تلک خرس" یا حقایق پشت پردهٔ جهاد در افغانستان، تألیف دگروال یوسف افسر متقاعد آی. اس. آی. اردوی پاکستان و آقای مارک ادکین امریکایی، ترجمه محمد قاسم آسمایی، نشر الکترونیکی:2015م The Bear Trap: Afghanistan's Untold Story
3. گروگانهای تاریخ، بخش دوم، مزوروف، فارسی روwww.farsi.ru.
4. استاد صباح، «مستنداتی برسه و نیم دهه جنایت و آدم کشی در کشور»، مجلهء انترنتی "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر2013
5. وب سایت خبری آریانا نیوز،
6. احزاب سیاسی افغانستان،جلد دوم، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴ ، کابل، وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان،
7. پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب، انترنت

8. سید محمد علی جاوید، جریده انترنتی "جمهوری خراسان" تاریخی ۲ دلو ۱۳۹۴
9. جنگ و وحشت تنظیمی کابل بر اساس گزارش رسانه‌های جهان، حزب همبستگی افغانستان سه شنبه، 08 ثور 1394
10. جریده انترنتی کابل پرس " غارت دارایی های مردم در جنگهای تنظیمی افغانستان" ششم اپریل 2006م
11. محمدحسین جعفریان، جریدهء انترنتی "مشرق"؛
12. دویچه ویلی دری؛
13. احمد رشید، طالبان، ترجمهء عبدالودود ظفری، المیدا کلیفورنیا، 2002.
14. احمد رشید، طالبان، اسلام نظامیگر، نفت و بنیاد گرائی در آسیای مرکزی، چاپ مطبعهء پوهنتون یل، ایالات متحدهء امریکا، 2000 (بزبان انگلیسی).

حکومت دور اول امارت اسلامی طالبان (1996-2001م)

طالبان بتاریخ 26 سپتامبر 1996 کابل پایتخت افغانستان را تصرف کردند. سپس نام حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان گذاشته و تشکیلات خود را از طریق رادیو افغانستان اعلان نمودند. کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی تنها سه کشوری بودند که طالبان را به رسمیت شناختند.

برای یک ربع قرن اخیر، از سال 1994م که برای اولین بار نام تحریک طالبان در مطبوعات سر زبانها افتاد تا امروز که 25 سال از آن میگذرد تحریک طالبان نقش بارزی در شکل گیری حوادث افغانستان و سرنوشت آن بازی کرده اند. از این جهت مطالعۀ چگونگی تشکیل، تبارز، به قدرت رسیدن طالبان سیاستها اهداف آنها و حوادث مابعد آن، که همچنان امروز نیز فعالانه در حیات سیاسی کشور مطرح اند، از یک دید گاه تاریخی بیطرفانه برای نسل جوان افغانستان بسیار ضروری پنداشته میشود.

در دوران حکومت طالبان، کریکت تنها ورزش مجاز در افغانستان به‌شمار می‌رفت. اما طالبان با دیدگاهی بسته و افکاری متفاوت با محیط و جهان برخورد کردند و به نوعی با بازگشت به نگرش‌های مذهبی و با زیر فشار قرار دادن مردم موجبات نارضایتی قشر کثیری از مردم افغانستان را فراهم ساختند. آن‌ها نام حکومت افغانستان از جمهوری اسلامی به "امارت اسلامی افغانستان" تبدیل نموده و رهبر خود ملا محمد عمر را به عنوان "امیرالمؤمنین" معرفی نمودند. قطعنامه‌های پیاپی شورای امنیت را نادیده گرفتند و تعدادی از خارجیان را از کشور اخراج نمودند. حکومت طالبان با رادیو، تلویزیون، موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی و آثار هنری مخالف بودند و مجسمه‌های بودا در بامیان را که از جمله غنائم فرهنگی و باستانی افغانستان بود منهدم ساختند.

آن‌ها به زنان اجازه نمی‌دادند تا به تنهایی از خانه‌هایشان بیرون روند. مجازات لواطکاران و زناکاران مرگ بود و دست کسانی که دزدی می‌کردند باید قطع می‌شد. مردم را برای ادای نماز، بزور از مغازه‌هایشان به مساجد می‌فرستادند. ریش مردان در نظام طالبانی باید دراز می‌بود و موهای سرشان را می‌باید کوتاه می‌کردند.

تأمین امنیت شاهراه ترانسپورتی میان پاکستان و آسیای مرکزی از طریق کویته، قندهار و هرات و همچنان تمدید پایپلاینهای نفت و گاز از ترکمنستان به پاکستان از اهداف بزرگی بود که بر اساس آنها حکومت بینظیر بوتو در پاکستان و حکومت امریکا به حمایت مستقیم و غیر مستقیم از طالبان دست زدند. در زمان حکومت طالبان کمپنی بزرگ امریکائی یونیکال و بریداس ارجنتاین کوششهای وسیعی برای جلب حمایت طالبان و کشورهای ذیدخل برای احداث این پایپلاینها انجام دادند ودر آنزمان بود که نامهای زلمئ خلیلزاد و حامد کرزئ به عنوان مشاورین و کارمندان این شرکتها روی زبانها افتاد. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی و استقلال کشورهای آسیای میانه ترکمنستان درصدد صدور منابع سرشار گازش به جنوب آسیا شد. دو شرکت بریداس آرژانتینی و یونوکال آمریکایی برای اجرا این طرح به رقابت افتادند. طرح عبور خط لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان و هند در سالهای 1994 میلادی بیشتر سر زبانها افتاد. گفته می‌شود که ظهور گروه طالبان با حمایت سازمان اطلاعات اردوی پاکستان در این راستا بوده است. مشکل اصلی ترکمنستان این بود که حضور شرکت آرژانتینی را آمریکا نمی‌خواست و حضور شرکت یونوکال آمریکایی درمنطقه باعث می‌شد که آمریکا مسایل حقوق بشری را مطرح کند.

براساس گزارشها در دسامبر 1997م نمایندگان طالبان به دعوت یونوکال به شهر هوستون آمریکا رفتند تا با آنان درباره کشیدن خط لوله گاز مذاکره شود. قرار معلوم زلمی خلیل زاد، میزبان هیات طالبان بود. آقای خلیل زاد نیز تایید می‌کند که در نشست طالبان و مسئولین یونوکال حضور داشته و صحبت‌های تندی نیز با امیرخان متقی، از رهبران طالبان درباره برخورد آنان با زنان داشته است. خلیل زاد در کتابش(نماینده) نوشته که در اواسط دهه 1990م نهاد انرژی کمبریج از او خواسته بود که در یک تحقیق امکان سنجی شرکت نفتی یونوکال شرکت کند.

نزدیکی گروه طالبان با اسامه بن لادن، رهبر شبکه القاعده باعث شد که آمریکا به گروه طالبان به دیده شک نگرد و بعدا طالبان را به دلیل نقض حقوق بشر و ممانعت از کار زنان و آموزش آنان تحریم کند. یونوکال که به امید بدست آوردن این پروژه دفتر خود را به ریاست عبدالسلام عظیمی، رئیس پیشین قوه قضایه افغانستان در کابل باز کرده بود، بعد از فشار فزاینده آمریکا به دلیل رفتار طالبان با زنان و نقض حقوق بشر دوباره بست و افغانستان را ترک کرد.

شرایط افغانستان و ظهور طالبان

در واقعیت تبارز جنبش طالبان دراواسط سالهای 90م نتیجه ی سوء استفاده دولت پاکستان از استیلای انارشی حکومت مجاهدین در افغانستان، سؤ استفاده از طلاب افغان شامل مدارس دینی در پاکستان وسؤ استفاده از احساسات نشنالیستی پشتونها در کشور میباشد. از این رو بی جهت نیست که ظهور طالبان در سال 1995م و پیروزی چشمگیر آنها در سقوط حکومت مجاهدین و گرفتن کابل و ولایات در سال 1996م، اکثراً بدون جنگ، در حقیقت عکس العمل نشنلیزم پشتونها از یک طرف و نا رضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی امنیتی مستولی در کشور بود.

در آستانهء ظهور طالبان در سال 1994م افغانستان بالقوه در حالت تجزیه قرار داشت و میان جنگسالاران تقسیم شده بود:

- حکومت ربانی-مسعود کابل و اطراف آنرا تحت کنترول داشتند؛
- سه ولایت غربی در دست اسماعیل خان قرار داشت؛
- سه ولایت شرقی پشتون نشین همسرحد با پاکستان، ننگرهار، لغمان و کنرها، از طرف شورای مشرقی ادارم میشد؛
- یک منطقهء در شرق و جنوب کابل در دست گلبدین حکمتیار بود؛
- جنرال رشید دوستم شش ولایت شمال را در دست داشت؛
- گروههای هزاره ولایت بامیان را در افغانستان مرکزی در اختیار داشتند؛
- افغانستان جنوبی و قندهار در بین جنگسالاران خورد و گروههای سارقین تقسیم شده بودند.

این جنگسالاران هر آن وفاداری خودرا به یکدیگر تغییر میدادند. دوستم در جنوری 1994 اتحاد خودرا با حکومت ربانی-مسعود شکست و با حکمتیار پیوست و کابل را مشترکآ مورد حمله قرار دادند. پشتونها نتوانستند یک رهبری واحد داشته باشند. به گفتهء احمد رشید "پاکستان نمیخواست کمکهای نظامی خودرا در اختیار پشتونهای درانی بگذارد. باین کار فقط حکمتیار را تعیین کرده بود. پشتونهای جنوب باهم در جنگ وستیز بودند" (احمد رشید، طالبان، 1990).

هنوز سه ماه از صدارت بینظیر بوتو در پاکستان سپری نشده بود که کابل در آغاز زمستان 1994 در یک جنگ خونین و ویرانگر دیگر فرو رفت؛ جنگی که دستان دولت پاکستان با صدارت بینظیر بوتو در پشت سر آن قرار داشت. احمدرشید نویسنده و ژورنالیست پاکستانی در

مورد دخالت و نقش پاکستان در این جنگ می نویسد: "در جنوری 1994 همه گروه های اپوزیسیون دست به دست هم داده و حمله ی مشترکی را علیه ربانی تدارک دیدند. حکمتیار، ژنرال عبدالرشید دوستم فرمانده ازبک شمال و هزاره های مرکز افغانستان که بخشی از کابل را نیز در اختیار داشتند، با هم متحد شدند. پاکستان به اتحاد جدید کمک کرد؛ زیرا حکمتیار هنوز دوست پاکستان به شمار می رفت. در آغاز همان سال حکمتیار مقدار زیادی راکت برای گلوله باران شهر کابل از پاکستان دریافت نمود".

جنگ حکمتیار در ائتلاف شورای همآهنگی که برای تصرف کابل براه انداخته شده بود، منجر به تصرف پایتخت و تصاحب قدرت از سوی او نشد. در حالیکه این جنگ ویرانی و کشتار زیادی بار آورد و هنوز شعله های آتش آن زبانه می کشید که اسلام آباد به آزمایش راهکار جدیدی در دخالت به افغانستان و در جنگ افغانستان پرداخت. زیرا به قول احمدرشید تحلیلگر پاکستانی : "پاکستان رغبتی به حمایت از یک شکست خورده (گلبدین حکمتیار) نداشت و در جستجوی نیروی بالقوه جایگزین پشتون بود. هنگامیکه بینظیر بوتو در سال 1993 به صدارت رسید، همچنین مشتاق بود مسیری به آسیای مرکزی باز کند".

اشتیاق بینظیر بوتو در کرسی صدرات پاکستان برای گشودن مسیری بسوی آسیای میانه او را به حمایت از شکل گیری و ظهور گروه طالبان در افغانستان برد. هرچند که در این اشتها و اشتیاق موصوف را حلقه ها و گروه های زیادی در داخل پاکستان و بیرون از پاکستان به خصوص گردانندگان سیاست در واشنگتن، لندن و ریاض همراهی میکردند. آنگونه که وی در مصاحبه با نشریهٔ لوموند در سال 2002 گفت: "فکر روی کار آوردن طالبان ازانگلیس هابود، مدیریت آنرا امریکائیها کردند، هزینهٔ آنرا سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرافراهم آوردم و طرح را اجرا کردم."

اسلام‌آباد ادامهٔ جنگی پیچیده در افغانستان و نبردهای تمام‌نشدنی میان جناح حکمتیار و جبهه‌ی ربانی را به لحاظ استراتژیک و اقتصادی به سود خود نمی‌دید. آن‌ها علاقه‌مند بودند تا افغانستان به نوعی ثبات دست یابد تا پاکستان بتواند از این کشور راهی به سمت بازارهای آسیای میانه پیداکند. راهی که با ادامهٔ جنگ داخلی در افغانستان کاملا مسدود به نظر می‌رسید. پاکستان ثبات در افغانستان را می‌جست و دریافت که بنیادگرایان طالبان احتمالا همان حلقه‌ی مفقوده‌ای است که قادر است سقوط کابل را رقم زند و به اهداف اسلام‌آباد جامه‌ی عمل بپوشاند.

به گفته احمد رشید در قندهار شهر میان جنگسالاران تقسیم شده بود، تمام داراییها به تاجران پاکستانی فرخته شده بود بشمول سیمهای تلفون، پایه های برق، فابریکه ها و مشینها، حتی رولرهای سرکسازی به پاکستان منتقل شده بود، خانه ها، باغها، و زمینهای مردم به حامیان و جنگسالاران توزیع شده بد. قومندانها مردم را مورد ظلم و ستم قرار داده دختران و پسران جوان را اختطاف میکردند. تجار در بازار آرامنبودهموردس دستبرد قرار میگرفتند و دوام اینگونه شرایط موج جدیدی از مهاجرین را به کویته جاری گردانید. با اسیلای اینگونه حالات راههای ترانسپُرتی امنیت نداشتند، مافیای ترانسپورت و انتقالات را که در کویته و قندهار مستقر بودند به ستوه آورد.احمد رشید میگوید "در سال 1993م من فاصله 130 مایل کویته و قندهار را با موتر طئ میکردم حد اقل از طرف بیست گروه در طول راه توقف داده شدم و از ما پول حق لعبور خواسته شد." (احمد رشید، طالبان، 2002، ص 36).

حوادث آتی در بقدرت رسیدن طالبان نقش اساسی دارند:

- بروز 12 اکتوبر 1994 در حدود 200 طالب از مدارس قندهار و پاکستان وارد سپین بولدک شهرک سرحدی میان افغانستان و پاکستان شدند. این شهرک در آنزمان در

اختیار افراد گلبدین حکمتیار بود. قوای طالبان به سه دسته تقسیم شده بالای قوای حکمتیار حمه کردند هفت نفرشانرا در بدل یکنفر کشتند و قوای حکمتیار فرار کرند در نتیجه سپین بولدک و دیپوی بزرگ مهمات حکمتیار که در نزدیک آنجا قرار داشت بدست طالبان افتاد که در آن برعلاوه 18000 کلاشنکوف مقدار زیادی مهمات و تعدادی عراده جات بود نیز بود؛

- روز 20 اکتوبر 1994م نصیرالله بابر وزیر داخلهء پاکستان با شش سفیر کشورهای غربی مقیم اسلام آباد بدون اطلاع حکومت ربانی-مسعود به قندهار و هرات سفر نمود. او گفته بود که 300 ملیون دالر از موسسات بین المللی جمع آوری کرده شاهراه کویته-هرات را باز سازی نماید؛
- بتاریخ 28 اکتوبر 1994م بینظیر بوتو صدراعظم پاکستان با اسمعیل خان و جنرال دوستم در عشق آباد مرکز ترکمنستان دیدار کرده تآکید کردند که راههای ترانسپورتی بروی کاروانهای تجارتی پاکستانی از کویته از طریق قندهار و هرات بصوب ترکمنستان در بدل حق العبور باز نگهداشته شود؛
- بتاریخ 29 اکتوبر 1994 کاروان موترهاییکه متعلق به یونت لوژستیکی ملی اردوی پاکستان، که در دهه هشتاد توسط آی اس آی ایجاد شده بود تا سلاح و مهمات امدادی را به مجاهدین برساند، بود و توسط 80 دریور سابقه سردوی پاکستان از کویته بسوی هرات براه افتاد. کرنیل امام افسر عالیرتبه آی اس آی و جنرال قونسل پاکستان در هرات با دو قوماندان جوان طالبان بنام ملا بورجان و ملا ترابی کاروان را رهبری میکردند. کاروان در نزدیکی میدان هوایی قندهار توسط قوماندان لالئ و منصور اچکزئ و قومندان استاد حلیم توقف داده شد و آنها تقاضای پول و سهم از اموال حامل کاروان کردند.
- روز دول نوامبر طالبان به حمله دست زدند قوماندانهای قندهار به فکر اینکه اردوی پاکستان حمله کرده از صحنه فرار کردند. منصور تعقیب شد دستگیر و با ده نفر محافظین او بقتل رسید. جسد قوماندان منصور اچکزئ از میله یک تانک آویزان شد؛
- شام همانروز طالبان به قندهار وارد شدند و بعد از دو روز جنگهای پراگنده قوماندانها را شکست دادند. ملا نقیب الله عمده ترین قوماندان شهر قندهار که 2500مجاهد داشت با دریافت پول از آی آس آی با افراد خود به صفوف طالبان پیوستند؛
- حکومت و جماعت الملاهای اسلام پاکستان سقوط قندهار را بدست طالبان با شادمانی جشن گفتند، نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان کریدت پیروزی طالبان را از آن خود ساخته به خبرنگاران گفت: "طالبان از خود ما هستند" (احمد رشید، طالبان، 2002، ص 47).

متعاقب این پیروزی طالبان:

- ۱۹۹۴/۱۱/۵ اکثر مناطق ولایت قندهار را تصرف نمودند.
- ۱۹۹۴/۱۱/۱۲ کنترل کامل ولایت قندهار را بدست گرفته و مجاهدین قندهار به طرف هرات فرار نمودند.
- ۱۹۹۵/۲/۱۰ ولایت میدان بعد از درگیری مختصری به دست طالبان سقوط کرد.
- ۱۹۹۵/۲/۱۱ کنترل کامل ولایت لوگر را به دست گرفتند.
- ۱۹۹۵/۲/۱۹ کنترل شهر خوست را بدست گرفتند.

- ۱۹۹۵/۳/۱۱ عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی که به اسارت طالبان درآمده بود در ولایت میدان به قتل رسید.
- ۱۹۹۵/۴/۱۷ حمله وسیع را بخاطر تصرف ولایت فراه آغاز کردند.
- ۱۹۹۵/۹/۵ شهر هرات بدست طالبان سقوط کرد.
- ۱۹۹۶/۶/۲۶ گلبدین حکمتیار که به حیث صدراعظم افغانستان تعین شد ه بود به شهر کابل رسید.
- ۱۹۹۶/۹/۱۱ شهر جلال‌آباد بدست طالبان افتاد.
- ۱۹۹۶/۹/۲۷ شهر کابل توسط طالبان فتح شد. داکتر نجیب الله رئیس‌جمهور پیشین افغانستان توسط چند مرد مسلح از دفتر سازمان ملل متحد در کابل بیرون کشیده داکتر نجیب الله و برادرش احمدزی و یاوراش به قتل رسیده و اجسادشان در چهارراهی آریانا بدار آویخته شد.
- ۱۹۹۶/۱۲/۱ ببرک کارمل رئیس سابق جمهور افغانستان در شهر مسکو وفات یافت.
- ۱۹۹۷/۵/۱۸ جنرال عبدالملک ر ئیس سیاسی جنبش اسلامی افغانستان علیه جنرال دوستم رهبر آن گروه قیام نمود و اداره مزار شریف را بدست گرفت.
- ۱۹۹۷/۵/۲۴ شهر مزار شریف بدست طالبان افتاد.
- در سال 2001م طالبان صرف یک گوشهء کوچک ساحهء کشور در اطراف خواجه بهاولدین ولایت تخار و بدخشان در کنار دریای آمو خارج از حوزهء نفوذ طالبان در دست طرفداران احمدشاه مسعود و برهان الدین ربانی باقیمانده بود بقیه تمام کشور در دست طالبان بود.

با سقوط شهر مزارشریف و بعداً قندز طالبان حکومت خودرا بالای بیش از 90 فیصد خاک افغانستان ایجاد کردند. دولت طالبان به انارشی تنظیمهای جهادی و ملوک الطوایفی زمان حکومت مجاهدین در افغانستان خاتمه داد و امنیت جان و مال مردم را تآمین نمود. اما متأسفانه طالبان یک رژیم اختناق مذهبی قرون وسطائی را در کشور برقرار ساخته هیچ اقدامی در راه عرضهء خدمات صحی، تعلیماتی، تجارتی، صنعتی، ترانسپورتی، مخابراتی، اجتماعی، فرهنگی برای استفاده مردم کشور انجام ندادند و هر آنچه هم از دوران قبل از مجاهدین بجا مانده بود تعطیل یا با بی توجهی فرسایش یافتند. طالبان به تخریب آثار گرانبهای تاریخی پرداخته از جمله مجسمه های بودائی دو هزارسالهء بامیان را تخریب کردند.

ملا محمد عمر



افراد بسیار کمی ملا محمد مجاهد را از نزدیک دیده اند. در جمله این اشخاص میتوان از نصیرالله بابر وزیر داخله سابقه پاکستان، رحیم الله یوسفزئ خبرنگار پاکستانی، و دو نفر خبرنگار ایرانی نام برد. به نقل از جریدهء انترنتی "مشرق" محمدحسین جعفریان یکي از این خبرنگاران جنگي ایرانی است که بخشي از خاطرات جنگي اش را در روزنامه خراسان منتشر کرد، او مینویسد "دو خبرنگار از روزنامه الپاییس کشور اسپانیا به تهران آمده بودند، اتفاقا به این دلیل که شنیده بودند که دو خبرنگار ایراني مدعي اند که ملامحمد عمر را دیدند آن ها این عکس را با خودشان آورده بودند و به ما نشان **دادند و این تصویر دقیقا همان آدمي بود که من و آقاي برجي در مسیر بازگشت از قندهار او را دیدیم."**

عمر در حوالی سال 1959م در قریه نوده نزدیک قندهار در یک خانواده بی بضاعت دهاتی مربوط قوم هوتک غلجائی پا به عرصه وجود گذاشت. در دهه هشتاد دوران جهاد خانواده عمر به به ترنک ولایت اروزگان نقل مکان نمود. پدرق زمانی وفات کرد که عمر هنوز نیمچه جوان بود و مسولیت مادرو فامیل بدوش او افتاد. بنمظور پیدا کردن کار عازم قریه سنگ حسار در ولسوالی میوند ولایت قندهار شد ووظیفه امامت مسجد را حاصل نمود و یک مدرسه کوچک را نیز تاسیس کرد. عمر به حزب اسلامی مولوی خالص پیوست و در تحت قوماندانی نیک محمد علیه رژیم داکتر نجیب الله از سال 1989 تا سال 1992 جنگید.

اطلاعات ضد و نقیضی در مورد زمان و مکان تولد ملا عمر وجود دارد، اما براساس زندگی‌نامه او که توسط طالبان نشر شده، او در سال 1960 در ولسوالی خاکریز ولایت قندهار به دنیا آمد و در جریان جنگ علیه قشون سرخ شوروی یک چشمش را از دست داد. براساس این زندگی‌نامه، ملا عمر در سن پنج سالگی پدرش را از دست داد و به ولایت ارزگان نقل مکان کرد تا زیر سرپرستی کاکاهای خود زندگی کند. او تحصیلات دینی اش را در مدارس دینی ارزگان سپری کرد و پیش از ختم تحصیلات به جنگ علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق پیوست که در سال 1979 وارد افغانستان شده بودند.

خبرنگار ایرانی محمدحسین جعفریان مینویسد " در اسفند سال 73 ما به مناطق تحت کنترل طالبان رفتیم. آن زمان شش ماه از تشکیل حکومت طالبان مي گذشت و ما در حال تولید مستندي با عنوان سفر به جمهوري طالبان بودیم. به همین مناسبت با چند نفر از مسئولان سرشناس افغاني که بعدها در بین طالبان صاحب مقامات مهمي شدند گفت وگو کردیم. در قندهار دیدیم لقب امیرالمؤمنین را براي ملامحمد عمر به کار مي بردند و مي گفتند نمي شود وي را دید. ضمن اینکه اجازه تصویربرداري در شهر هم به ما داده نشد. گفتند از حیث مذهبي درست نیست. به سختي گاهي تصویربرداري مي کردیم. وقتي کارمان تمام شد و از قندهار به سمت هرات بر مي گشتیم در جاده ماشیني از روبه رو مي آمد که راهنما گفت: ماشین ملامحمد عمر است. ماشین آن طرف جاده نگه داشت و کسي از آن پیاده شد، ما هم پیاده شدیم. راهنماي طالباني مان به او توضیح داد که این دو نفر، خبرنگار ایراني هستند و مهمان ما بوده اند. او هم به فارسي خیلي بدي سوالاتي کرد. حدود پانزده دقیقه صحبت کرد و ما فقط صداي او را ضبط کردیم."

او مینویسد " ملا محمد عمر ابتدا از راهنما سؤال کرد آيا به اين دوستان ايراني ما رسيده‌ايد؟ آنها جاي خوب و غذاي خوب داشته‌اند؟ بعد از ما سؤال کرد که به شما بد نگذشته است؟ شما را آزار نداده‌اند؟ و سؤالاتي از اين دست.. پاي چپ و يک چشمش آسيب ديده بود." اين خبرنگار ايرانی ادامه ميدهد " اصلا فرصت سوال و جواب به ما داده نشد. چيزي که در آن لحظه براي ما جالب بود خود او بود به تعبير ما فيلم بردارها دقايقي طول کشيد که ما فوکوس کنيم که آيا اين آدم واقعا ملامحمد عمر است يا نه؟ نکته عجيبش هم اين بود که او خودش راننده بود يعني وقتي ماشين ايستاد يک ماشين دو کابين خالي که هيچ محافظي در آن نبود و اين آدم خودش پشت فرمان نشسته بود. راهنماي ما توضيح داد که اين عادي است و او با خودش محافظ نمي برد. قبلا هم وقتي ما دنبال ملامحمد حسن والي قندهار (استاندار قندهار) مي گشتيم که معاون ملا عمر و نفر دوم طالبان بود، در خيابان کسي را ديديم که پاچه هاي شلوار افغاني اش را بالا کشيده بود پياز و سيب زميني خريده بود که ما با او حرف زديم. از اين جهت هم خيلي عجيب نبود ولي در وهله اول وقتي ما اين آدم را ديديم، حيرت کرديم که آيا واقعا اين آدم ملامحمد عمر است که تنها پشت فرمان نشسته و از اين مسير خلوت دارد مي رود." او مینويسد: " از حيث ظاهري آدم چهارشانه و چاقي بود. پاي چپش و يک چشمش آسيب ديده بود که اتفاقا چشم چپش هم بود گويي که ترکش خورده بود. ريش بسيار انبوه و عمامه اي هم به سر داشت شبيه اغلب چهره هايي که از طالبان ديده ايم."

اطلاعات زیادی در مورد ملا عمر، رهبر سابق طالبان وجود ندارد. ابتدا علیه تهاجم نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق در تنظیم جهادی "حزب اسلامی" مولوی یونس خالص جنگید و بعد یک جنگ طولانی را علیه نیروهای امریکایی، ناتو و حکومت افغانستان به پیش برد. ملا عمر که در سال‌های آخر دهه 1990 حدود 90 درصد خاک افغانستان را زیر کنترول خود داشت، بخش اعظم زندگی خود را در اختفا به سر برد. در زمان جهاد در قندهار تنظیمهای قومی بیشتر نفوذ داشتند مانند حزب اسلامی مولوی خالص، حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی محمدی و تنظیم محاذ اسلامی به رهبری پیر سید احمد گیلانی.

زمانی که نیروهای شوروی سابق در سال 1989 از افغانستان خارج شدند ، ملا عمر مانند دیگر مجاهدین که از حمایت ایالات متحده امریکا و کشورهای عربی برخوردار بودند، علیه حکومت داکتر نجیب الله جنگید. او مستقردر پاکستان بود.

براساس گزارش‌ها، ملا عمر به زبان عربی نیز صحبت می‌کرد که در جریان آموزش‌های دینی فرا گرفته بود. افراد محدودی که با ملا عمر دیدار کرده بودند، او را یک مرد ساده تعریف کرده اند که امور را از طریق دیگر ملاهای نزدیک با طالبان مدیریت می‌کرد.

اقدامات دولت امارت اسلامی طالبان

نیروی طالبان به محض ورود به کابل، در نخستین اقدام خود گستاخانه وارد حریم سازمان ملل متحد شده و دکتورنجیب الله رئیس جمهور پناه گرفته در دفتر سازمان ملل متحد در کابل را به همراه برادرش احمد زی به اسارت گرفتند، آنها درست به شیوه های قرون وسطایی و بربریت عمل کردند و دکتور نجیب الله و برادرش را طناب پیچ کرده و در طول چند جاده شهر به مقصد میدان آریانا، با ریسمان بر روی زمین کشیدند و در پی شکنجه های وحشتناک در برابر انظار مردم این دو را تیر باران و جسد شان را در برابر مقر ریاست جمهوری آویزان کردند.

بااستقرار نیروی طالبان در کابل، اوج فاجعه ای بود که سالها سایه ننگ آن بر پیشانی افغانستان سایه افگنده بود و مصیبت افغانستان بلا زده هر گز چنین ابعادی به خود نگرفته بود و آسمان تیره افغانستان هیچگاه چنین ظلمانی نشده بود. چنانچه اقدام بعدی طالبان اعلام موازین شرع در

شهر کابل بود، طبق مقررات اعلام شده طالبان که نظارت بر اجرای آنها بر عهده یک هیئت شش نفری بود، از این پس زنان حق اشتغال در ادارات را ندارند و هر زنی که بدون رعایت حجاب کامل شرعی از منزل بیرون بیاید طبق دستورات شرع به سختی مجازات خواهد شد. بدین ترتیب حقوق ابتدایی زنان و دختران به شمول کار در بیرون از خانه و رفتن به مکتب از آن‌ها گرفته شد.

رژیم ملا عمر به نقض حقوق بشر و قتل عام در شمال افغانستان متهم است. در زمان ملا عمر بود که افغانستان تبدیل به پناهگاه امن القاعده شد. ظاهراً اسامه بن لادن، رهبر مقتول شبکه القاعده در قندهار زندگی می‌کرد و رابطه نزدیک با ملا عمر داشت.

به قول خانم بینظیر بوتو صدراعظم سابق پاکستان، که به خبر نگار بی بی سی اظهار داشته بود "گروه طالبان به کمک دولت های ایالات متحده امریکا، انگلستان و عربستان سعودی چند سال قبل در پاکستان ایجاد گردیده که چهره های اساسی را طالبان مدارس دینی ازجمله مهاجران افغان تشکیل میدهد که بعداً گروپ فوق به نیروی طالبان مسلح مبدل گردید و رهبری آنها را رهبران سازمان بنیادگرای پاکستان (جمعیت العلما) بدوش داشته و.. سلاح طالبان از امریکا و انگلستان و پول از جانب سعودی اکمال میگردد". (بی بی سی).

مبانی فکری تحریک طالبان

جنبش طالبان، جنبشی است تشکیل‌یافته ازملاها و طلاب افغان که در مدارس دینی عمدتا در پاکستان‌تحصیل کرده‌اند. تعداد این محصلین علوم دینی که در سالهای 1980-2000م داخل شهرهای پاکستان و اردوگاههای متعلق به مهاجرین در دوایالت «بلوچستان» و «سرحد» مشغول فراگیری علوم قرآنی وحدیثی بوده‌اند، به هزاران نفر می‌رسد. پس از کودتای سال ۱۳۵۷ صدها هزار اتباع افغانستان ازشهرها و روستاهایشان به جانب پاکستان مهاجرت کردند. این‌مهاجرین، اکثرا در داخل اردوگاههایی که از طرف دولت پاکستان وسازمان ملل متحد با حمایتهای وسیع مالی کشورهای غربی و عربی تاسیس‌شده بود، اسکان داده شدند. نسل جدید این مهاجرین که دراردوگاهها و یا شهرهای پاکستان نشو و نما یافته بودند، به راحتی‌جذب مدارس دینی موجود در این کشور گردیده و در آنجا مشغول‌فراگیری علوم دینی گردیدند.

طالبان به معنای طلبه‌ها (جمع: طلاب) دارای عقاید دگماتیسم مذهبی و دارای ریشه‌هایی در مکتب حنفی دیوبندی و دیدگاه‌های جهادگرایی در دین اسلام است. البته نمی‌توان ادعا کرد که طالبان متأثر از یک مکتب ایدئولوژیک خاصی بودند؛ بلکه ذهنیت و رفتار آنان آمیزه‌ایی از چند مکتب افراطگرای دینی است. علاوه بر تأثیرپذیری از دو مکتب سلفی‌گری و دیوبندی طالبان تحت تأثیر وهابیت نیز قرار داشت. طالبان بیشتر از اینکه دیوبندی عمل کنند قشری و قبیله ای برخورد می‌کنند. آن‌ها حتی با اخوانی‌ها و جماعتی‌ها و مودودی‌ها سر سازش ندارند و عرف عشیره و قبیله بر دین برتری دارد.

بیشتر افراد گروه طالبان پشتونهایی هستند که در مناطق شمال غربی پاکستان و دو سوی خط دیورند، زندگی می‌کنند. علاوه بر آن تعدادی از پشتونهائی که از تمرکز یکجانبهٔ قدرت بدست حزب تاجیک تبار جمعیت اسلامی ربانی-مسعود و بخصوص انحصار دولت در دست پنجشیریها ناراضی بودند و همچنان خلقیهای سابق نیز از طالبان حمایت کردند. رهبر کنونی طالبان پس از کشته شدن ملا اختر منصور، مولوی هیبت‌الله آخوندزاده است.

هجوم گسترده مهاجرین به پاکستان، محدودیتهای فراوانی را در زمینه مدارس‌جدید داخل اردوگاهها ایجاد نمود، به طوری که امکانات محدوداین مدارس جدید، توان پوشش‌دادن کامل

نوجوانان و جوانان مهاجررا دارا نبود. این در حالی بود که مدارس دینی با کمترین‌امکانات خویش، می‌توانست‌بیش از ظرفیت واقعی خود، طلبه ودانش‌آموز دینی جذب نماید. احزاب تندرو اسلامی پاکستان مانند جمعیة العلمای اسلام. جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، تحت تاثیرانگیزه‌های دینی و قومی (پشتون‌گرایی) به کمك مهاجرین افغان شتافته و مدارس و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آنهاتاسیس نمودند و یا اینکه آنها را در مدارس وابسته به خود، درشهرهای مختلف پاکستان جذب کردند. دهها مدرسه که به وسیله‌جمعیةالعلمای بنیادگذاری شده بود، جوانان افغان را به خود جذب کردند. افغانها نیز از اینکه مدارس فوق الذکر، مجانی بوده و در آن قرآن کریم و مسایل دینی تدریس می‌شد، به این مدارس‌پیوستند. بنابر این، اولین آموزه‌های فکری طالبان در این‌مدارس انجام گرفت و طالبان نیز شدیدا تحت تاثیر مواد آموزشی‌آنها واقع شدند.

احمد رشید در مورد طالبان مینویسد: **"بسیاری از طالبان در کمپهای مهاجرین در پاکستان بدنیا آمده و در مدارس آنجا آنجا درس خوانده اند، و مهارت جنگی را در دوران جهاد کسب کرده اند. طالبان جوان بسیار اندک از کشور خود و تاریخ آن اطلاع دارند ولی دربارهء جامعه مطلوب و دلخواه اسلامی که در زمان حضرت محمد علیه و سلم ۱۴۰۰ سال پیش ایجاد شده بود از مدارس خود معلومات کافی حاصل کرده و تطبیق آنرا اکنون خواهانند."** (همانجا، ص 37).

بی‌نظیر بوتو دلایل خود را برای امتناع از مبارزه با مدارس طلبگی که بسیاری از طالبان، دانش‌آموخته و تربیت شده‌ی آنجا بودند چنین توجیه می‌کرد: "ما نمی‌توانیم به یکباره مدارس را تعطیل کنیم و به این مردمان - طلبگان- اجازه‌دهیم که در سطح کشور گسترش یابند. ما ترجیح می‌دهیم آنان را محدود نگاه داریم." (سخنان بوتو در مانیلا پایتخت فلیپین).

نقش جریان های فکری اسلامی پاکستان بر طالبان

مذاهب چهارگانۀ اهل سنت

با توجه به اختلافات فقهی فراوانی که در بین مذاهب متعدد اهل سنت وجود داشت، نوعی مقبولیت عمومی برای محدود کردن این مذاهب در بین مردم ایجاد شده بود. البته نباید نقش حکومت را در تعیین مصادیق مذاهب چهار گانه نادیده گرفت. این مردم نبودند که می توانستند مذاهب را در تعداد معینی محدود کنند، بلکه حکومت و دولت بود که مصادیق این انحصار را مشخص می کرد و در برخی از اوقات یکی از مذاهب را بر دیگری ترجیح می داد و گاهی اگر پیروان یک مذهب به مقام فتوا و قضاوت می رسیدند، مذهب مورد نظرشان را گسترش داده و در صدد عمومی کردن آن بر می آمدند. به طور مثال مذهب حنفی به علت قدرت و امکانات پیروانش، بیشترین گسترش را در بین اهل سنت پیدا کرد، ابو یوسف، قاضی القضاة دولت عباسی که مورد احترام آنان بود، این مذهب را ترویج می کرد و عملاً کسانی که منسوب به مذهب حنفی بودند، منصب قضاوت را احراز می کردند. امامان مذاهب اهل سنت به ترتیب از این قرار است:

۱. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (م 150ق)

۲. مالک بن انس (م 179ق)

۳. شافعی، محمد بن ادریس (م 204ق)

۴. احمد بن حنبل (م 240ق)

شاگردان هر مذهب به آثار و آرای رئیس مذهب بسیار تعصب ورزیده و هر گونه مخالفت با آن را جایز نمی دانستند. این عامل بعد از عصر رؤسای مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت: احمد بن حنبل، محمّد بن ادریس شافعی، ابوحنیفه و مالک بن انس، اثر خود را به طور ملموس در جامعه اهل‌سنت و حوزه‌های علمی آنان گذاشت. گاهی در احکامی که محاکم مختلف صادر می کردند، اختلافات شدیدی پیش می آمد، به طوری که اگر قاضی یک محکمه مجتهد بود، با توجه به اجتهاد خودش فتوا می داد. این امر موجب انتقاد های زیادی از طرف مردم شد؛ زیرا دیده می شد که در هر محکمه برای یک موضوع خاص احکام گوناگونی صادر می شود، لذا حکومت بر آن شد که جهت مقبولیت احکام نزد مردم و جلوگیری از برخی نزاع ها و درگیری ها، **قضات را موظف کند که به یکی از مذاهب چهار گانه فتوا دهند** (اسلام کوست نت، ۱۳۹۱ ه ش).

تفکر طالبانی و وهابیت

برای شناخت اندیشه سیاسی طالبان شناخت اندیشه سیاسی افرادی چون احمد ابن حنبل، ابن تیمیه، محمد ابن عبدالوهاب و مکتب دیوبندی همراه با دو عنصر سلفی گری ضروری به نظر می رسد. بطور خلاصه **تفکر دینی طالبان درحقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی‌گری» درشبه قاره هند به شمار می‌رود.** اندیشه سیاسی طالبان بازتاب دقیق اندیشه های سلفی گری است. **ابن حنبل، ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب از بنیانگذاران حدیث نگری و جنبش سلفیه هستند.** طالبان همان طلبه های پشتون افغان هستند که توسط گروههای دیوبندی تعلیم دیده اند. ریشه های فکری آنها را باید ابتدا در **وهابیت عربستان** و سپس در **دیوبندی پاکستان** جستجو کرد. دسته های دیگر جریان تشکیل دهنده طالبان، پشتونهای ناسیونالیست ویک دسته هم پشتونهای خلقی بودند که پس از شکست دولت نجیب الله و بخصوص با تبارز افکار پشتون ستیزانهٔ و انحصاری اقشاری در حاکمیت ربانی-مسعود، شورای نظار، ستمیها و اتحاد شمال، به جرگه طالبان پیوستند.

تفکر طالبانی و وهابیت، به عنوان یکی از تاثیرگذارترین باورها در سه دهه اخیر، تفسیر جدیدی از اسلام سنی است که محمد پسر عبدالوهاب سردمدار آن بود. وی طرفدار و بسط دهنده اندیشه های ابن تیمیه بود و بر اساس بنیانهای فکری او مکتب وهابیت بنا شد. در حال حاضر طرفداران القاعده و سلفی های جهادی یا تکفیری خود را پیروان راستین ابن تیمیه می شمارند .

افکار ابن تیمیه روشن و صریح است، او با اندیشه و عقل به کلی مخالف است! و خواستار الغای عملکرد عقل از تمام شئون زندگی روزانه است و با فکر کردن و اندیشیدن دشمن است، مگر اینکه آن فکر و اندیشه در راستای تایید نقل باشد. در واقع او همه نمادها و مظاهر زندگی این عصر را نفی می کند. به نظر او مهمترین مصلحت در این است که با کفار دشمن باشیم. برای او مهم نیست که در این راه غیرمسلمانان اذیت و آزار شوند و مسلمان نیز ضرر اقتصادی ببینند. او با این کار، افکار تندروانه و نژادپرستانه و کراهیت را مورد تایید قرار می دهد و می گوید: اینکه برخی از پیامبر نقل کرده اند که هرکس کافری را آزار دهد، من را آزار داده، این یک دروغ بزرگ است. شاگرد او ابن القیم الجوزی روایت کرده است: در اینکه یهودیان می توانند بر دین خود باقی بمانند می توان به این آیه استناد کرد ":قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لاانتم عابدون ما اعبد و ..و" این آیه از محکمات است و منسوخ نیست، ولی باهمه احوال او با آنها در مورد تفسیر این آیه به جدل برخواست و گفت: آنها کافر هستند و جایگاه ابدی آنها جهنم است. ابن تیمیه می گوید: کسانی که به دین اسلام پایبند نیستند، دو دسته اند: یا کافرند یا منافق و مردم پس از هجرت پیامبر(ص) تاکنون سه طبقه هستند: مومن، منافق و کافر. سپس او خون غیرمومن (منافق و کافر) را حلال شمرده و حتی در این راه دسته دیگری از مسلمانان مانند شیعیان دوازده امامی را که از شیوه و روش فهم او از اسلام پیروی نمی کنند نیز در زمره

منافقان و کافران قرار می دهد. ابن تیمیه از نظر شرعی، قتل و سلب و اغتصاب و مصادره اموال و آزار زنان و کودکان و... را حلال اعلام می کند. اما در مورد مسلمانان مانند شیعه بر حسب ابن تیمیه، کفر آنها بزرگتر و گناه آنها عظیم تر از کفار اصلی است و بنابراین مجازات آنها هم شدیدتر از مجازات کفار اصلی است. به هر حال این برداشت فکری، برای فکر و فرهنگ و تمدن احترامی قائل نیست .

فرقهٔ "اهل سنت" که نسبش را به ذالثدیه رئیس فرقه خوارج رسانده اند، تندرو ترین و خشنترین نظریه پرداز سیاسی اهل سنت است. وی از عمده ترین پیروان اهل حدیث است. او از عقل و رای بیزاری جست و در استناد به حدیث هرچند ضعیف و غیرمستند بسیار مبالغه کرد به طوری که بزرگان او را از ائمه حدیث شمرده اند و نه از فقها. (سیداحمد موثقی- جنبشهای اسلامی معاصر).

مذهب ابن حنبل با گرایش شدید به ظواهر و قشری گری و اجتناب از هر گونه تاویل و حتی تفسیر و نوآوری، شکل جمود و تحجر به خود گرفت. علاوه بر تشیع، این مکتب با دیگر جریانهای فکری دارای گرایشهای عقلی، استدلالی و روشنفکری آزاداندیش نظیر معتزله نیز مخالفت می ورزد.

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد تمیمی (1111-1207ق) بنیانگذار جنبش وهابیت در عربستان از فقهای حنبلی مذهب بود که آثار ابن تیمیه بیشترین تاثیر را در وی گذاشت. وی با اعتقاد به سلفی گری و بازگشت به اصول اولیه و سنتی اسلام، مذهب وهابیه را پایه گذاری کرد. پس از آشنایی و تحت تاثیر قرار دادن ابن سعود حاکم منطقه نجد عربستان، این دو حکومتی تشکیل دادند که امور فکری و سیاستگزاری برعهده محمد ابن عبدالوهاب و امور سلطنتی و حکومتی بر عهده ابن سعود قرار گرفت. جنبش وهابیه و خاندان آل سعود با کشتار و قتل عام مردم مسلمان و بی گناه به جرم نپیوستن به وهابیت و تسخیر سرزمینها یکی پس از دیگری پس از مدتی بر کل عربستان چیره شدند.

ضعف امپراتوری عثمانی به دلیل بی کفایتی خلیفه و جنگهای پی در پی، حمایت انگلستان از وهابیت به خاطر تضعیف تنها دولت مقتدر اسلامی (عثمانی) و همچنین ایجاد تفرقه در دنیای اسلام و در نهایت نفت عربستان و حیله های استعمارگران و ضعف دنیای اسلام و ناتوانی در برابر جنبش وهابیت را از هر لحاظ می توان از عمده ترین دلایل موفقیت وهابیت دانست .
وهابیت که توانسته بود با پول و قدرت و همراهی استعمارگران اندیشه خود را به سراسر جهان گسیل دارد هند را نیز از این امر مستثنی نکرد .

از آثار وهابیت در هند تشکیل نهضت اصول گرایی- سنت گرایی شاه ولی الله دهلوی (1703-1763م) و پسرش شاه عبد العزیز(1746- 1824م) و نوه اش شاه اسماعیل (1781-1831م) و تاسیس مدرسه معروف دیوبند توسط قاسم نانوتوی در سال 1867م بود که بنیانگذاران آن حنفیانی سختگیر و دقیق بودند که در مبانی تعلیم دگماتیسم و جزم اندیشی پیشرو و دانشهای جدید را از مواد درسی خود حذف کردند.

جریانهای عمدهٔ فکری اسلامی در پاکستان

از مهمترین مسائلی که در چند دهه ی اخیر امنیت داخلی پاکستان را به تهدید کرده و سیاست خارجی این کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داده، رشد و گسترش احزاب و گروه های تندرو اسلامی است. این حالت از یکطرف ناشی از خصلت بوجود آمدن پاکستان زیر شعار اسلام و از جانب دیگر ناشی از استفاده ابزاری دولت پاکستان بخصوص از زمان ضیاالحق به بعد از

جنبشهای افراط گرای مذهبی زیر پوشش جهاد برای رسیدن به مقاصد سیاست خارجی پاکستان میباشد.

به نقل از سایت انترنتی "الوهابیت" **محمد اکرم عارفی در مقالۀ** "مبانی مذهبی و قومی طالبان" بحث مفصلی در مورد جریاهای عمده فکری اسلامگراهای پاکستانی و اثرات آنها روی شکل گیری "تفکرطالبانی" دارد که مرور آن در اینجا بطور فشرده برای شاگردان تاریخ معاصر افغانستان مفید میباشد. عارفی مینویسد که بصورت عمومی می‌توان **سه جریان فکری اسلامی** عمده را در پاکستان ملاحظه نمودکه منشا اولیه تمامی آنها، در تفکر اسلامی مستولی در هندوستان (قبل ازتجزیه به هند، پاکستان و بنگلادش) برمی‌گردد که خود ناشی از تکامل تفکر وهابیت در عربستان سعودی بحساب می آید. در اینجا ذکر مختصر برخی وقایع و تاریخ اندیشه سیاسی اسلام ضروری به نظر می رسد. مذهب سلفیه، سنیان حنبلی مذهب پیرو ابن تیمیه هستند که از جمله آنها می توان به وهابیت عربستان، دیوبندی هند و پاکستان، طالبان و القاعده و داعش اشاره کرد .

جریان اول، جریان‌بنیادگراي افراطی است که ریشه در افکار و اندیشه‌های شاه‌ولی‌الله دهلوی (1703 - 1762) دارد. یکی از علمای برجسته پیرو نهضت‌شاه‌ولی‌الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در سال 1284 ه (1867م) مدرسه معروف «دیوبند» را در قصبه‌ای به همین نام، در ایالت‌اتارپرادیش هند بنیانگذاری کرد. مدرسه «دیوبندی» به تدریج‌تبدیل به یك مکتب فکری به همین نام گشت که تا امروز، به افراد تحصیل کرده در آنجا و یا وابسته به طرز **تفکر آن عنوان «دیوبندی» اطلاق می‌شود.** «بنیان‌گذاران این مدرسه، حنفیانی‌سخت‌گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم‌اندیشی، برعقاید و مذاهب کلامی اشعریه و ماتریدیه مشی می‌کردند.... مدرسه آنها دانشهای جدید را از مواد درسی خود حذف کرد.

مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی نیز پیدا نمود، ملاهای‌وابسته به آن با همکاری تعدادی از ملاهای وابسته به جناحهای‌دیگر، گروه «جمعیة العلمای هند» را در سال 1919 به وجودآوردند. پس از تجزیه هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخه‌انشعابی آن، تحت عنوان "جمعیة العلمای اسلام"، فعالیتهای خودرا در پاکستان فعلی ادامه داد. « جمعیة العلمای اسلام» به‌رهبری مؤسس جدید خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به حزب سیاسی‌مذهبی دیوبندی‌ها تبدیل شد. این حزب، امروز به دو گروه اکثریت‌و اقلیت تقسیم گردیده است. رهبری جناح اکثریت را مولانا فضل‌الرحمان و رهبری جناح اقلیت را مولانا سمیع الحق به عهده دارد. این دو رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، طرفداران سرسخت قرآن و سنت و سیره خلفا و صحابه و معتقدبه نظریات ملاهای سلف و مخالف با اجتهاد و تجدد به شمارمی‌روند. روابط این دو رهبر«پشتون تبار دیوبندی» با گروه‌طالبان بسیار عمیق و ریشه‌دار است.

دومین جریان فکری در پاکستان، جریان مولاناابو الاعلی مودودی (1903 - 1979) است که با اندك‌تسامح می‌توان آن را جریان «اخوانی» در این کشور نامید. مولانا مودودی علی‌رغم اینکه شخصیتی بنیادگرا و تا حدودی متاثراز افکار اصلاحی شاه ولی‌الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی است، اما با وجود این، میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیة العلمای اسلام تفاوت زیادی مشاهده می‌شود. مودودی معتقد به‌برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام بوده و در باره نوع حکومت‌اسلامی، از «جمهوری الهی» (تئوکراسی جمهوری) نام برده است. مودودی در کنار تفکر سلفی‌گری، از نوعی پذیرش روشهای معاصردر نظام سیاسی غافل نمی‌باشد. او به نظام چند حزبی و انتخابات‌آزاد اعتقاد کامل داشته و استفاده از شیوه‌های دولت‌داری مدرن‌را در حکومت دینی تجویز می‌نمود و می‌گفت: "تشخیص دادن افراد مورد اطمینان در محیط ما، با آن راهی که مسلمانان اولیه اسلام می‌پیمودند، امکان ندارد...بنابراین، باید طبق مقتضیات زمان‌خود،

راههایی را به کار بریم..." مودودی در سال 1941 میلادیگروه «جماعت اسلامی پاکستان» را بنیانگذاری نمود. این حزب امروز بزرگترین حزب اسلامی در پاکستان به شمار میآید. رهبریکنونی «جماعت اسلامی» را قاضی حسین احمد به عهده دارد. قاضیحسین احمد طرفدار وحدت اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است اما روش مبارزاتی او کاملا مسالمتآمیز و غیرنظامی بوده وتحول فکری فرهنگی را قبل از هر نوع تحولی در نظام سیاسی،لازم و ضروری میشمارد. "جماعت اسلامی" در دوران جهاد افغانستان از جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی و حزب اسلامیحکمتیار قویا حمایت مینمود.

سومین جریان اسلامی در پاکستان جریان سید احمدخان (1817 - 1898) است. سید احمدخان الگوی مسلمان لیبرال در محافل روشنفکری پاکستان شناخته شدهاست. او معتقد به مراجعه مستقیم و بدون واسطه به قرآن بهعنوان بهترین راه شناخت دین بوده و نقش «سنت» و «اجماع»را در منبعشناسی دین مورد تردید قرار میداد. سید احمدخان تحتتاثیر مکتب عقلگرایی و فلسفه طبیعی قرن نوزدهم اروپا قارارداشت و قرآن را تفسیر علمی مینمود. مهمترین خصوصیت در تفکراحمدخان، گرایش او به نوگرایی غرب بود. گرایش غربی گرایانهسید احمدخان، انگیزه خصومت مسلمانان سنتگرا با او گردید وسرانجام او را متهم به ارتداد و انحراف از دین نمودند . مسلمانان روشنفکر و تا حدودی «مسلم لیگ» (اگر آنرا يك حزب صرفا ملی ندانیم) از هواداران جریان سوم به شمارمیروند.

این سه جریان فکری همان طوری که اشاره گردید، هر يكبه نحوی ریشه در افکار علمای مسلمان هند در دوران تحتسلطهبریتانیا داشت که منشا پیدایش گرایشهای متعدد ومختلف در شبه قاره شد. اما آنچه پایه واقعی اندیشه دینی شاهولیالله را تشکیل میداد، سلفیگری یا بنیادگرایی از نوع مشابهوهابیتبود تا آنجا که دولت استعماری بریتانیا او را متهم بهوهابیت کرد. این سه جریان فکری اسلامی به طور کل، اکثریت عمدهمسلمانان پاکستان را در برمیگیرند و از لحاظ صنفی، دربرگیرنده اصناف حوزوی، پوهنتونها و بازاری هر سه میباشد. اما با وجود این تقسیم بندی سهگانه از جریانهای فکری اسلامیدر این کشور که جنبه عمومی داشت، تقسیمبندی دیگری نیز وجوددارد که مربوط به مدارس دینی و ملاها و روحانیون مذهبی میشود. شهرت و رسمیت تقسیم بندی دوم در خصوص محافل حوزوی و مذهبی،بسیار قابل توجه میباشد.

در این تقسیم بندی اخیر، اکثر مدارسو ملاهای دینی سنتی، از لحاظ گرایشهای کلامی و فقهی به دو گروهعمده و مهم تقسیم میشوند، **گروه «دیوبندی» و گروه «بریلوی».** این دو گروه، نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی (در چارچوب فقه حنفی) است که هر يك به تدریج دارای حزب سیاسیمستقلی نیز گردیدند. **دیوبندیها از نظر اعتقادی، شباهت کلی بهوهابیت پیدا کردهاند.** آنها مانند وهابیت، در برابر سایرفرقههای اسلامی، حساسیت زیادی نشان داده و از «توحید و شرك» تفسیر مخصوصی ارائه میدهند. اما بریلویها حالت انعطاف پذیریبیشتری داشته و از «توحید و شرك» هیچگاه تفسیر سختگیرانه و مغایر با مشهور ارائه نمیدهند. بریلویها تا حدودی، گرایشهایصوفیانه دارند.

مؤسس مکتب بریلوی، شخصی به نام احمد رضاخانبریلوی (1856 - 1921) بود. **"مکتب بریلوی در واکنش نسبتبهجنبش محمد بن عبدالوهاب و در مخالفت با عقاید دینی شاه ولیالله، شاه اسماعیل و ملاهای دیوبندی پدیدار شد."** نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه «جمعیة العلمای پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی میباشد. مکتب «دیوبندی» در پاکستان کنونی، نماینده «دین رسمی» بهشمار میآید و دارای اکثریت در میان مسلمانان اهل سنت است. طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بودهاست. در دو دهه اخیر، رشد دیوبندیها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه گذاریهای

وسیع عربستان وهمچنین حمایتهای دولت ضیاءالحق و جناح او از آنها، سرعت‌بیشتری یافت. عمده‌ترین گروههای وابسته به مکتب دیوبندی‌در پاکستان عبارتند از: «جمعیة العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی‌واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که « جمعیة العلمای اسلام» به رهبری فضل الرحمان و سمیع الحق، به‌صورت يك حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده‌است در صورتی‌که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیتهای‌نظامی و فرهنگی روآورده‌اند.

جنبش طالبان با هر سه گروه نامبرده ارتباط نزدیک دارد و ازحمایتهای معنوی و مادی و حتی انسانی همه آنها در این سالها برخوردار بوده است. در عین حال، این ارتباط با « جمعیة العلمای اسلام» به دلیل عوامل فرهنگی، زبانی و نژادی و نیز تجربه سیاسی در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست. مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، هر دو پشتون‌تبار بوده و در ایالتهای‌بلوچستان و پشتونخوا که موطن اصلی پشتونهای پاکستان به شمارمی‌آید، دارای نفوذ فوق العاده‌ای هستند. طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. قبل از تجزیه هند و به وجود آمدن کشوری بنام پاکستان در سال 1947، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای‌ادامه تحصیل به مدارس دیوبندیه در هند می‌رفتند.

عزیزالرحمان سیفی از مترجمین معروف آثار سلیمان ندوی و شبلی‌نعمانی، نقش مهمی در این امر داشته و ترجمه‌های او در دهه 1340و 1350 به وسیله «پشتو تولنه» در کابل انتشار یافت. رگه‌های‌تفکر دیوبندی از این زمان به تدریج وارد افغانستان گردید، اما بیگانگی آن با دین رسمی افغانستان، مانع از مقبولیت آن درسطح وسیع می‌گردید. آلیورروی محقق و کارشناس غربی مسائل‌افغانستان درباره نفوذ تفکر دیوبندی در این کشور در قبل ازانقلاب چنین می‌نویسد:«بعد از تجزیه هند در سال 1947، بسیاری‌از طلاب افغانی به مدارسی که در نزدیك آنها در ایالت‌سرحد شمال‌غربی ایجاد شده بود، رفتند. آنها عمدتا پشتون و بعضا نورستانی‌و بدخشانی بودند. برخی از آنان به ایدیولوژی اهل حدیث گرویدندو هنگام بازگشت به افغانستان، در مقابل تصوف و مذهب حنفی‌مبارزه کردند. مثلا زیارتهای محلی را تخریب می‌نمودند. حنفي هامعمولا آنها را «وهابی» می‌نامیدند لیکن آنها، خود را سلفی‌می‌خواندند.» ارتباط فکری بین طلاب و ملاهای افغانستان از يك‌طرف و مدارس تحت نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان از طرف دیگر،در طول دهه‌های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این ارتباط، تاقبل از دوران جهاد افغانستان، حالت طبیعی و آرامی داشت اماپس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شده و روند شتاب‌آلودی به خودگرفت.

شتاب این روند زمانی بیشتر محسوس گردید که پاکستان وعربستان تصمیم گرفتند به جای حمایت از احزاب میانه رو اسلامی‌در قضیه افغانستان، از احزاب تندرو اسلامی حمایت به عمل آورند. پس از همین مساله بود که جمعیة العلمای اسلام و اهل حدیث باپشتوانه مالی و سیاسی قوی، طرحهای بنیادی و درازمدتی را برای‌مهاجرین و مجاهدین افغانی روی دست گرفته و با حوصله‌مندی تمام، برای اجرای کامل آن وارد عمل شدند. «اهل حدیث» با حمایتهای‌مالی و فکری مؤسسات خیریه عربستان، علاوه بر توسعه برنامه‌های‌فرهنگی و آموزشی خود در داخل پاکستان، و در ولایتهای شرقی‌افغانستان نیز وارد فعالیت گردید.

رفتار خشونت‌آمیز وسخت‌گیرانه طالبان و حرکت انقلاب اسلامی در برخی مناطق افغانستان در زمان جهاد زبانزد همگان بود. اما آنچه سرانجام‌از طالبان و حامی پاکستانی آنان، « جمعیة العلما» چهره‌ای‌قهرمان و ناجی به تصویر کشید، تحولاتی بود که پس از سال1992م صحنه نظامی سیاسی افغانستان نمایان گشت. در این تحولات « جمعیة العلما » از لحاظ فکری و

ایدیولوژیکی و حتی عملی نقش‌کلیدی در بسیج طالبان به عهده داشته و دارد زیرا « جمعیة العلمای اسلام» نقش مؤثری را در زمینه تعلیم و تربیت‌اطفال و نوجوانان، تحت نام عقیده و مذهب، ایفا کرد.»

مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله‌ای سبب جذب جوانان افغان در مدارس جمعیة العلمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه‌های دیوبندی جمعیة العلمای اسلام نیزگردید. **طالبان که بینش وسیع نداشته، از قراء و قصبات، راسابه مدارس جمعیة العلمای اسلام پیوسته اند یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند. لذا تعبیر سخت‌گیرانه طالبان ازاسلام و تعصب دیوانه وار آنها در برابر زنان از آنجا ناشی شده است.** به طورکلی، مدارسی که متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان بوده و طلاب‌دینی را در آنها بر اساس آموزه‌های دیوبندی آموزش می‌دهند، بعضاقرار ذیل هستند: دارالعلوم حقانیه اکوره ختك در ایالت صوبه سرحد، مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه بنوری تاون ودارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندو الله یارخان در سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیرالمدارس ملتان و چندین مدرسه‌مهم دیگر در کوئته بلوچستان. با توجه به مطالبی که پیرامون منابع تاثیرگذار بر اندیشه‌طالبان و زمینه و بستر آموزش و پرورش آنان بیان گردید سیر تفکردینی طالبان نیز تا حدودی روشن خواهد شد.

جهت روشن شدن بهتر مبانی فکری‌طالبان و دیوبندی، چند محور را در اندیشه آنان مورد ارزیابی‌قرار می‌دهیم. مهمترین اصل در اندیشه‌سیاسی دیوبندی و سایر گروههای بنیادگرای افراطی از جمله‌طالبان، احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی سر سلسله نهضت‌بیداری اسلامی در شبه قاره که مکتب بنیادگرای دیوبندی نیز متاثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی رارکن اساسی در اسلامی شدن جامعه دانسته است. شاه ولی‌الله مانندااکثر دانشمندان اهل سنت، شیوه ایجاد خلافت اسلامی را در چهارمورد خلاصه می‌کند: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه.جالب اینجاست که شاه ولی‌الله یکی از ویژگیهای خلیفه را«شرافت نسبی و قومی» دانسته که این امر با تفکر امروزی‌طالبان که خود را منتسب به یك گروه قومی برتر (پشتون) می‌داند،کاملا سازگاری دارد.

طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل ازدستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، عجولانه خلیفه‌دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نموده و باالگوپذیری از ابوالکلام آزاد تئوریسین جمعیة العلمای هند تئوری «امارت اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشت. تئوری «امارت اسلامی» اولین‌بار در تاریخ معاصر شبه قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد وجمعیة العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروههای‌وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی ولایات شرقی و جنوب‌شرقی کشور تجربه نمودند و هم اینك، طالبان نیز که از اعقاب‌فکری جمعیة العلمای هند به شمار می‌رود، این طرح را در افغانستان‌پیاده نمودند.

در تئوری «خلافت» و «امارت» آن طوری که‌طالبان آن را می‌خواهد، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی‌از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان اهل حل و عقد گرد هم‌آمده و فردی را برای این پست نامزد می‌نمایند و آنگاه تمام‌اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیر المؤمنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده است که «در افغانستان انتخابات‌برگزار نخواهد شد، چون انتخابات یك تقلید غیر اسلامی است.» مخالفت‌با مفاسد فرهنگ‌و تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروههای اسلامی‌است، **اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه‌گروههای اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله‌آنهاست.** گروههای دیگر اسلامی مانند اخوانیها با دید نقادانه به‌تمدن غربی نگریسته و ضمن رد جنبه‌های منفی آن، از پذیرش‌جنبه‌های مثبت آن استقبال می‌نمایند در صورتی که طالبان و مکتب‌دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به‌مخالفت‌برخاسته و

سپس به تدریج‌به سوی محافظه کاری تمایل پیدامی‌کنند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ‌غربی، مشکلات بیشماری را به همراه دارد. مخالفت تعصب‌آمیزطالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما وامثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه‌جویی آنان با مظاهرتمدن غربی است.

چه اینکه تلویزیون و سینما در نزد طالبان از «ابزار شیطانی» به حساب آمده و در ردیف آلات لهو و لعب که‌مشروعیتی در دین ندارد، قرار می‌گیرد. وزیر امر به معروف و نهی‌از منکر طالبان در باره اقداماتش درخصوص جمع‌آوری دستگاههای تلویزیون از شهر کابل گفته بود: «ظرف دوروز گذشته، از فروشگاههای نقاط مختلف شهر بیش از یکصد دستگاه‌تلویزیون مصادره شده است» او گفت «دستگاههای مصادره شده‌سوزانده و یا منهدم می‌شود». مخالفت طالبان با ابزار تصویری‌تا آنجا شدت و جدیت‌یافته است که امیرخان متقی، وزیر اطلاعات وفرهنگ طالبان می‌گوید: «پس از این، مردم عکسها و آلبومها را درخانه‌های خود نگه‌داری نکنند، زیرا این مساله با اسلام در تضاداست». به نظر می‌رسد که طالبان در امر مبارزه با مظاهر تمدن‌غربی، دچار نوعی تناقض گردیده اند. چرا که آنها از یك طرف‌مخالفت آشکار خود را با مظاهر فرهنگ و تمدن غربی ابرازمی‌دارند و از طرف دیگر، به طور وسیع در فعالیتهای روزانه خودعملا از آنها سود می‌جویند. یکی از پیچیدگیهای اساسی در بینش طالبان به طور اخص و بنیادگرایی‌افراطی به طور اعم، روح تعبد گرایی به دستاوردهای کلامی و فقهی پیشینیان می‌باشد.

بنیادگرایی افراطی، دوران صدر اسلام و میانه را دوره طلایی و مصون از هر نوع خطاتلقی نموده و راجع به تفاسیر و تاویلهای دینی این دوره، اعتقاد جزم‌گرایانه دارد. اجتهاد و استنباط تازه، در این مکتب‌جایگاهی ندارد و مردم عموما موظف به پیروی نقادانه از کلمات وگفتار ملاهای سلف می‌باشند. برداشت صرفا تقلیدگرایانه اینها ازدین، سبب بدبینی و حتی دشمنی آنان با الگوهای زندگی رایج دردنیای معاصر جهان اسلام گردیده است.

تنها الگوی مطلوب در نزدبنیادگرایان افراطی، الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه‌اسلامی می‌باشد و رفتار خشك و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش‌شان‌نسبت‌به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین‌روح سلفی‌گری آنها دارد که با ضروریات زندگی کنونی کاملابیگانه است. همچنین تفسیر آنان از مفاهیمی مانند «توحید وشرك» که بنیاد اندیشه کلامی بنیادگرایی افراطی را تشکیل‌می‌دهد، در مغایرت آشکار با تفاسیر رایج آن مفاهیم در نزد سایرمکاتب اسلامی است. شاه ولی‌الله هندی، رهبر فکری بنیادگرایی‌افراطی در شبه قاره، دایره «توحید» را تا آنجا تنگ می‌نمایدکه حتی هر نوع استمساك ظاهری به وسایل دیگر را که در راستای‌قدرت الهی در نظر گرفته شده باشد، شرك به شمار می‌آورد.

ازدیدگاه شاه ولی‌اللهدهلوی ، نذر کردن برای ائمه و سوگند یاد نمودن به اسامی آنان و نیز نامگذاری فرزندان به اسامی‌ای مانند «عبدالشمس» و غیره، از مصادیق شرك به شمار می‌آید. جلوه‌های همین نوع طرز تفکر، در سران طالبان نیز مشهود است. طالبان با تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی‌افراد را تحت نظارت دقیق مامورین خود گرفته و از «درازی موی‌سر» تا «کوتاهی موی صورت» و از حمام عمومی تا تردد زن درمحیط بیرون از منزل، عموما تحت ضوابط و مقررات حکومتی آنها درآمده است. و همچنین در مساله اعتقاد به توحید و مبارزه بامظاهر شرك، تا آنجا شدت عمل به خرج داده که حتی نگه‌داری عکس‌و اسباب‌بازی کودکان در منزل را مغایر با عقاید توحیدی اسلام‌اعلام کرده است.

بنیادگرایی افراطی از نوع‌وهابی، با توسل به حربه «تکفیر»، به مبارزه با تمامی مذاهب‌و فرق اسلامی غیر از خود رفته و به جز خویشتن، سایر گروهها رایکسره بر باطل و حتی کافر می‌پندارد. مکتب دیوبندی در پاکستان،جناح فکری رقیب خود «بریلوی» را که حلقه دیگری از سنیان حنفی مسلك است، کافر قلمداد نموده و مخالفت‌با آن را از وظایف‌شرعی خود می‌پنداشت چنانکه «سپاه صحابه» در اوان ظهورش،مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، از اهداف اصلی‌خود قرار داده بود اما پس از سیاسی شدن گروه مذکور، شیعیان‌به عنوان تنها دشمن اصلی برای آنها مطرح گردید. دشمنی با شیعه‌در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه‌ای دارد.

جنبش طالبان در افغانستان‌نیز دارای چنین تفکر ضد شیعی می‌باشد. طالبان پس از تصرف شهرمزارشریف در سال 1377، دستور قتل عام وسیع شیعیان‌را صادر کرده و نظامیان آن، گروه گروه شیعیان را به عنوان «رافضی» و «کافر» به خاك و خون کشیدند. افراد طالبان که‌در جنگ اول مزار شریف (1376) به اسارت نیروهای حزب وحدت‌اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» علیه ازبکهای سخن بر زبان آورده و کشته شدن در مقابل«جبهه متحد» را «شهادت» در راه خدا می‌دانستند. دشمنی‌طالبان با ایران نیز ریشه در همین باور نادرست آنها دارد;چنانکه همفکران آنها (دیوبندیها) در پاکستان، خصومت آشکارشان‌را با ایران شیعی از کسی مخفی نمی‌دارند. وجود پندار خود حق‌مداری همراه با اعمال روشهای ستیزجویانه علیه افکار و جناحهای‌دیگر، تصویری کاملا خشن و انعطاف‌ناپذیر از طالبان ارائه داده‌است. حاکمیت‌یافتن کامل این تفکر در عرصه سیاسی و اجتماعی،خطر بزرگی برای آزادی اندیشه، اعتقاد و بیان و در نتیجه، رشدعلم و دانش و خلاقیت در پی خواهد داشت.

معمولا در نظامهای تحت‌اداره بنیادگرایی افراطی، بدیهی‌ترین حقوق عمومی مردم درزمینه‌های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و تشکلهای مستقل‌در سایه آن می‌خشکد; چنانکه امروز در شهرهای تحت اداره جنبش‌طالبان، نمونه‌های آن به وضوح به مشاهده می‌رسد. احزاب وگروههای نامدار جهادی و شخصیتهای علمی و سیاسی مستقل، کمترین‌جایگاهی در نظام سیاسی اداری طالبان ندارند. رسانه‌ها ونشریه‌های مخالفین علی‌رغم حفظ هویت اسلامی و علمی به تعطیلی‌کشیده شده است و سرمایه‌های علمی و باستانی، قربانی تعصبهای‌ناروا گردیده و اکثرا به نابودی کشیده شده و یا در معرض‌نابودی قرار گرفته است.

میزان تاثیرپذیری فرهنگ عمومی پشتونها از آداب و رسوم قبایلی، بسیار بیشتر از آن است که در فرهنگ سایر گروههای نژادی این‌کشور دیده می‌شود. پشتونهای افغانستان دارای آداب و رسوم متشکل و شناخته شدهٔ هستند که به نام «پشتون ولی » یاد می‌شود. «پشتون‌ولی» در عرف پشتونها «هم مجموعه قوانین و هم ایدیولوژی‌است.» «قوانین و احکام پشتون ولی حوزه وسیعی از رفتار وروابط انسانی پشتونها را در بر می‌گیرد. مهمترین اصول این‌مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، و مهمان‌نوازی‌اند.» با توجه به پیوندهای پایدار قبیله‌ای و استحکام سنتهای ملی پشتونی در جامعه پشتونها، این گروه نژادی دارای‌احساس تعلق شدیدی نسبت‌به هم‌نژادان خود بوده و همدردی وهمیاری یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله‌ای خود می‌دانند. وجوداین «احساس تعلق» شدید نسبت‌به همدیگر، باعث گردیده که این‌قوم علی‌رغم نزاعهای ممتد داخلی، این خصومتها را در شرایطحساس و بحرانی کنار گذاشته و موقتا در موضوع مربوط به سرنوشت‌مشترك، به دور هم گرد آیند.

جریان تاریخی مساله «پشتونستان» در پاکستان، ریشه در پیوندهای خونی این مردم دارد که پشتونهای‌دو طرف «خط دیورند» علی‌رغم دوگانگی در تبعیت و شهروندی،هیچ‌گاه همدیگر را به فراموشی نسپرده‌اند. اگر امروز «جمعیةلعلمای اسلام» به رهبری مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق ودیروز «جماعت اسلامی» به رهبری قاضی حسین‌احمد، با تمام‌امکانات و علی‌رغم

مصالح عمومی ملت و مردم پاکستان، به حمایت‌از گروههای اسلامی در افغانستان شتافتند، بی تاثیر از تمایلات‌قومی، قبیله‌ای و پشتونی آنها نبوده است. چه اینکه، هر سه رهبرنامبرده و منحصرآ فعال در قضایای افغانستان، وابسته به قوم پشتون می‌باشند. بنابراین، می‌توان مدعی شد که «عرف وسنت» جایگاه بس مهمی در جامعه پشتونها داشته و دارد.

اکنون‌که جایگاه سنت و عرف را در فرهنگ و اندیشه پشتونها متوجه شدیم تاثیر این سنت را بر افکار دینی و سیاسی سران جنبش طالبان‌به طور فشرده مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. جنبش طالبان به عنوان‌یك جنبش برخاسته از جامعه پشتون افغانستان، آن هم از دل‌مردمان روستایی و غیرشهری که دارای تعلقات سنتی و قبیله‌ای‌شدیدتری هستند، نمی‌تواند از تاثیرپذیری به دورباشد.

اساس تاثیرپذیری طالبان از فرهنگ پشتونها، در نوع‌تفسیر آنها از مفاهیم و قوانین دینی، کاملا محسوس است. اولین ومهمترین گام در تاثیر فرهنگ پشتونها بر اندیشه دینی طالبان، در نوع گزینش الگوی نظام سیاسی و راههای مشروعیت‌دهی به آن به‌وسیله آنها مشاهده می‌شود، مثلا مدل نظام «خلافت» در تفکرسیاسی طالبان اگر چه در اصل، خود یك مدل اسلامی است که هیچ‌مسلمانی در اسلامی بودن آن تردید به خود راه نمی‌دهد..

جایگاهی که «زن» در سایه حکومت دینی طالبان کسب نموده است، غیر از جایگاهی است که «زن» در نزد دیوبندیان پاکستان احرازکرده است. بدون شك، اصل مکتب دیوبندی طرفدار عدم حضور زن درمحیط خارج از منزل است اما با وجود آن، محدودیتهایی که ازسوی طالبان در حق زنان اعمال می‌شود، هرگز قابل مقایسه باسیاستهای جمعیة العلمای اسلام در پاکستان نیست. عبدالحکیم‌مجاهد، سفیر طالبان در پاکستان درباره نوع نگرش سنتی طالبان‌نسبت‌به آموزش دختران چنین می‌گوید: «تمام اردوی ملی و نیروی‌پلیس ما، داوطلبانی از مناطق پیر و سنتی هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه، کاری بی‌شرمانه است.» «خشونت وانعطاف‌ناپذیری» دو ویژگی دیگر در شیوه سیاستمداری طالبان‌است.

جنبش طالبان، جنبشی است که از لحاظ فکری، از خارج از مرزهای افغانستان تغذیه می‌شود. تفکر مذهبی‌سیاسی کنونی طالبان، ریشه در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده درداخل جامعه افغانستان ندارد. تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از نوع خردگرایانه آن است وبنیادگرایی افراطی نوع طالبانی، صرفا در مناطق روستایی در حدانسجام نیافته، حضور داشته که به عنوان یك اندیشه جدی هیچ‌گاه‌قابل توجه نبوده است. اما تحولات سه دهه اخیر با توجه به‌زمینه‌های تاریخی، سبب شکل‌گیری و رشد نوع تفکر طالبانی در این‌کشور گردید.

تفکر طالبانی اگر چه در ظاهر به عنوان تفکر خالص‌اسلامی در افغانستان تبلیغ می‌گردد و حتی بعضی از کشورهای‌همجوار را نیز تحت تاثیر ماهیت اسلامی خود قرار داده است، امابا یك ارزیابی عمیق از سنتهای قبیله‌ای افغانستان و نقش عرف و«عنعنات» در فرهنگ روستایی و قبایلی این کشور، درمی‌یابیم که‌تفکر جدید به همان اندازه که ماهیت مذهبی دارد، ماهیت قبایلی‌نیز دارد. درستی این ادعا با تحلیل مقایسه‌ای بین تفکر طالبان‌در داخل جامعه افغانستان و الگوی مادر در دو کشور پاکستان وعربستان، بیش از پیش روشن می‌گردد. در عین حال، اندیشه جنبش‌طالبان به دور از ویژگیهای محلی و تفسیرهای متاثر از فرهنگ‌داخلی، اندیشه‌ای است که در شبه قاره هند و برخی از کشورهای‌حاشیه خلیج فارس به صورت اندیشه رسمی مطرح بوده و در میان‌توده‌های مردم (نه نخبگان) ریشه عمیقی پیدا نموده است.

تضاد درونی جنبش طالبان با سیستم عنعنوی قومی پشتونها

اما نباید فراموش کرد آنانیکه جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون میدانند از تضاد نهفته درونی میان ارزشهای کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. یک محقق هزاره بنام صاحبنظر مرادی در مورد مقررات وضع شده توسط احمدشاه ابدالی نوشته بود که: "احمد خان ...برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی، ونظامی به کارگرفت. ازتدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان به فقه وشریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمدشاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" به قول اولیور روی، که از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهء حقوق مدنی را تشکیل میدهد، در ذات خود غیر مذهبی بوده و درسطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. اولیور روی مینویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل میدهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آنرا بگیرد". نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون نشین بوجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی میباشد که اشکال افراطی آنرا در دهات هزاره نشین هزاره جات مشاهده میکنیم. موجودیت پشتونوالی خود از فرهنگ غنی مردم پشتون حکایت میکند.

در جوامع سنتی پشتونها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آنرا همه روزه در بوسیدن دستهای محمد محقق توسط هواداران هزارهء او در صفحات تلویزیوبها مشاهده میکنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، و مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه های قومی دعوت نمیشوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتونها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتونها موجود است.

فراموش نکنیم که طالبان دست آورد مدرسه های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون نشین در پاکستان میباشند. اکثر این افراد در کمپهای مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای"شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار کرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزشهای ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آنرا در تخریب مجسمه های بودایی بامیان میتوانیم ببینیم. مجسمه های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولتهای عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبولهای ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آنها لذت بردند. باآنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرآت مداخله در اموری راکه بر

اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون نشین اداره و اجرا میگردید، نداشتند.

حملات تروریستی یازدهم سپتمبر در امریکا و حکومت طالبان

ارتباط ملا عمر با القاعده و رهبر سابق آن برای گروه طالبان حیاتی بود، زیرا القاعده در بدل به دست آوردن پناهگاه به رژیم طالبان کمک مالی فراهم می‌کرد. امریکا مسؤلیت حمله بر برج‌های دوگانه مرکز تجارت جهانی را در نیویارک به عهدهء اسامه بن لادن گذاشت. بر اساس آن ایالات متحده خواستار تسلیمی اسامه بن لادم از ملا عمر شد. ملا عمر به این تقاضا پاسخ منفی داد و در نتیجه، ایالات متحده امریکا علیه رژیم طالبان حمله کرد که سرآغاز یک جنگ طولانی دیگر برای ملا عمر و افرادش شد.

سقوط طالبان و ایجاد دولت جدید

سرنگونی دولت طالبان در سال 2001م توسط قوای هوایی امریکایی با استفاده از ملیشه های محلی در بدل هزارها ملیون دالر نقد، کمکهای تسلیحاتی و با همکاری نزدیک قوتهای خاص امریکایی یکبار دیگر افغانستان را به حوزه های نفوذ جنگ سالاران مبدل ساخت. در بلخ، سمنگان، جوزجان و فاریاب ملیشه های دوستم، عطامحمد نور و محمد محقق به قدرت رسیدند، در هرات اسمعیل خان، در قندهار ملیشه های حامد کرزی و گل آغا شیرزی، در ننگرهار ملیشه های شورای مشرقی (حاجی قدیر، حضرت و غیره) و با خروج عجولانهء طالبان از کابل، ملیشه های شورای نظار شهر را بدون جنگ اشغال کرده زمام قدرت رابدست گرفتند.

دولت حاصله از کنفرانس بن در حقیقت انعکاس سیاسی این تقسیم بندی منطقوی قدرت در کشور میباشد و تا امروز بعد از ۱۴سال دولت مرکزی نتوانست حاکمیت مرکزی را در کشور تامین نماید.

با اشغال کابل توسط شورای نظار و همکاری دوامدار نیروهای بین المللی با آنها شرایطی را فراهم ساخت تا شورای نظار و حامیان محلی آنها بصورت غیر متوازن به قوی‌ترین نیروی سیاسی و نظامی در کشورمبدل گردند. تمام قوماندان های جهادی شورای نظار به جنرالهای اردوی ملی ارتقاء یافتند و پست های کلیدی سیاسی، اداری و نظامی را در طول ۱۴سال گذشته در اختیار گرفتند و طوریکه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م نشان داد به هیچوجه حاظر به از دست دادن این قدرت سیاسی، اداری و نظامی و حتی شراکت متناسب دیگران در آن نیستند.

سقوط طالبان درسال 2001م توسط قوای امریکایی به کمک ملیشه های محلی و ایجاد یک دولت مبنی بر اساسات دموکراسی و قانون اساسی بر مبنای توافقات بن با استقبال عظیم مردم کشور و بخصوص روشنفکران مواجه گردید. استیلای دولت مذهبی فاشیستی و قرون وسطائی طالبان در سالهای 1996-2001م به کمک مستقیم پاکستان، لکه ی ننگی بر دامان ملت افغان و بخصوص ملیت پشتون محسوب میگردد و بزرگترین قربانی تداوم تروریزم و جهل پرستی این گروه تمام پشتونهای ساکن ولایات پشتون نشین کنار سرحد با پاکستان است.

وفات ملا عمر رهبر طالبان

ریاست جمهوری افغانستان به صورت رسمی تایید کرده است که ملا محمد عمر، رهبر گروه طالبان، در پاکستان وفات کرده است. دفتر ریاست جمهوری افغانستان در اعلامیه ای گفته است که ملا عمر در ماه حمل 1392 مطابق ماه اپریل سال 2013م در پاکستان مرده است.

بعد از مرگ ملا عمر ملا اختر منصور رهبری طالبان را بدوش گرفت که موصوف در ماه مئ 2016م با حمله یک طیاره بدون سر نشین امریکائی در نزدیکی کویته کشته شد و به تعقیب او مولوی هیبت الله به عنوان رهبر تحریک طالبان برگزیده شد. ملا هیبت الله آخندزاده از قوم نورزی از قندهار است. ملا منصور و ملا عمر، دو رهبر پیشین طالبان نیز از قندهار بودند. به گزارش گروه وبسایت باشگاه خبرنگاران جوان، رهبر جدید طالبان به فرماندهان و شورای عالی رهبری این گروه اعلام کرده است که "هیچ مذاکرات صلحی با دولت افغانستان در کار نخواهد بود." این مطلب را یک منبع در درون طالبان از طریق یک واسطه به شبکه سی ان ان خبر داد . این منبع گفته که "هیبت الله آخوندزاده"، همان مشی نظامی را ادامه خواهد داد که توسط بنیانگذار طالبان، ملاعمر، در پیش گرفته شده بود. ملا هیبت الله یک عالم دینی از نسل بنیان‌گذاران طالبان و از نزدیکان ملاعمر میباشد. از این رو احتمالا او می‌تواند نسل جوان تر و جنگنده‌تر طالبان را متحد کند. سید محمد اکبر آغا، از اعضای موسس طالبان که در کابل زندگی می‌کند، می‌گوید که رهبر جدید طالبان را به خوبی می‌شناسد. به ادعای او، ملا هیبت الله انسانی تحصیل کرده در علوم دینی و مورد احترام است که جایگاه مذهبی او بر جایگاه نظامی‌اش در گروه غلبه دارد. طبق گفته اکبرآغا، مذاکره برای صلح با هیبت الله سخت تر از ملا منصور کشته شده است .

الجزیره در گزارش خود از سوابق هیبت الله نوشت که در زمان حمله اتحاد شوروی به افغانستان در اواخر دهه 1970، او با خانواده خود به پاکستان مهاجرت کرد. خود او به عنوان مجاهد سال‌ها با نیروهای شوروی جنگید. پس از جنگ در شهر کویته پاکستان تحصیلات دینی خود را تکمیل کرد و با تشکیل حکومت امارت اسلامی افغانستان توسط طالبان، او مسوول امور قضایی این امارت شد. در پی حمله نیروهای ائتلاف به افغانستان در سال 2001 و سرنگونی حکومت طالبان، او به همراه بیشتر رهبران طالبان دوباره به کویته بازگشت و از آن جا به عنوان عضو شورای کویته، در رهبری گروه نقش آفرینی می‌کرد .«تامس روتیگ»، عضو «شبکه تحلیل گران افغانستان»، اخوندزاده را یک «انتخاب طبیعی» برای جانشینی منصور می‌داند: "ملا هیبت الله معاون ارشد ملامنصور بود. انتخاب هوشمندانه او به این دلیل است که او یک عالم دینی از نسل بنیان گذاران طالبان و از نزدیکان ملاعمر بوده است". منبع درون طالبان از دو جلسه سری درون شورای کویته، برای انتخاب رهبری جدید به CNN خبر داد. این دو جلسه در روزهای شنبه و سه‌شنبه برگزار شد. به ادعای او، در جلسه اول تمایل اعضاء به انتخاب «سراج الدین حقانی»، رهبر شبکه حقانی، به رهبری بود. در جلسه روز سه شنبه، حقانی به نفع ملا هیبت الله از پذیرش رهبری خودداری کرد. در نهایت در جلسه سه شنبه، ملاهیبت الله به عنوان رهبر و ملامحمد یعقوب و حقانی به عنوان معاونین او انتخاب شدند. این منبع معتقد است که انتخاب ملا یعقوب (پسر ملا عمر رهبر سابقه و موسس تحریک طالبان) برای کسب وجهه و مشروعیت در خاستگاه اصلی طالبان، یعنی

ولایت قندهار و انتخاب حقانی برای تحقق همین هدف در ولایات مرزی با پاکستان چون خوست، پکتیکا و پکتیا انجام گرفته است.

با وجود مطرح بودن نام ملایعقوب و سراج الدین حقانی، وجود برخی فاکتورها، عدم انتخاب آن‌ها را برای برخی کارشناسان قابل پیش‌بینی می‌کرد. ملایعقوب، حدود 25 ساله، به شدت کم تجربه است. او تازه چند ماه است که به عضویت شورای رهبری درآمده است. شورا به او فرماندهی اسمی 15 ولایت افغانستان را سپرده است . حقانی، رهبر شبکه حقانی، هم که تجربه نظامی بالایی دارد و در یک سال گذشته بیشتر عملیات نظامی طالبان را فرماندهی کرده، به دلیل ارتباطات نزدیک و عمیقش با سازمان اطلاعات نظامی پاکستان، چندان مورد وثوق شماری از فرماندهان گروه نیست . در نهایت، بنا به اعلام ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان، 24 عضو دایم شورای رهبری، به همراه 12 نفر از شیوخ متنفذ گروه، روز سه شنبه هیبت‌الله را به رهبری برگزیدند.

جدول زمانی ظهور و سقوط طالبان:

- ۱۹۹۴/۱۰/۱ کاروان مواد تجارتی پاکستان از طرف قوماندانان مجاهدین قندهار توقف داده شد.
- ۱۹۹۴/۱۰/۱۰ گروهی که خود را طالبان می‌نامیدند به شهر سرحدی اسپین بولدک حمله کرده و آ نرا تصرف نمودند.
- ۱۹۹۴/۱۱/۵ گروه نو بنهاد طالبان اکثر مناطق ولایت قندهار را تصرف نمودند.
- ۱۹۹۴/۱۱/۱۲ گروه طالبان کنترل کامل ولایت قندهار را بدست گرفته و مجاهدین قندهار به طرف هرات فرار نمودند.
- ۱۹۹۵/۲/۱۰ ولایت میدان بعد از درگیری مختصری به دست طالبان سقوط کرد.
- ۱۹۹۵/۲/۱۱ طالبان کنترل کامل ولایت لوگر را به دست گرفتند.
- ۱۹۹۵/۲/۱۹ طالبان کنترل شهر خوست را بدست گرفتند.
- ۱۹۹۵/۳/۱۱ عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی که به اسارت طالبان درآمده بود در ولایت میدان به قتل رسید.
- ۱۹۹۵/۴/۹ طیارات روسی بازار تالقان را به شدت بمباران کردند.
- ۱۹۹۵/۴/۱۷ طالبا ن حمله وسیع را بخاطر تصرف ولایت فراه آغاز کردند.
- ۱۹۹۵/۹/۵ شهر هرات بدست طالبان سقوط کرد.
- ۱۹۹۶/۶/۲۶ گلبدین حکمتیار که به حیث صدراعظم افغانستان تعین شد ه بود به شهر کابل رسید.
- ۱۹۹۶/۷/۶ صدراعظم و وزرا جدید اهدا سوگند را به جا آوردند.
- ۱۹۹۶/۹/۱۱ شهر جلال‌آباد بدست طالبان افتاد.

- ۱۹۹۶/۹/۲۷ شهر کابل توسط طالبان فتح شد. داکتر نجیب الله رئیس‌جمهور پیشین افغانستان توسط چند مرد مسلح از دفتر سازمان ملل متحد در کابل بیرون کشیده و به محل نامعلوم برده شد.
- ۱۹۹۶/۹/۲۷ داکتر نجیب الله و برادرش احمدزی و یاوراش به قتل رسیده و اجسادشان در چهارراهی آریانا بدار آویخته شد.
- ۱۹۹۶/۱۲/۱ ببرک کارمل رئیس‌جمهور افغانستان در شهر مسکو وفات یافت.
- ۱۹۹۷/۵/۱۸ جنرال عبدالملک ر ئیس سیاسی جنبش اسلامی افغانستان علیه جنرال دوستم رهبر آن گروه قیام نمود و اداره مزار شریف را بدست گرفت.
- ۱۹۹۷/۵/۲۴ شهر مزار شریف بدست طالبان افتاد.
- ۱۹۹۷/۵/۲۶ قیام عمومی علیه طالبان در شهر مزار شریف آغاز گردید.
- ۱۹۹۷/۵/۲۷ طالب‌ها بعد از تلفات سنگینی که بر نیروهای شان بوجود آمد از ولایات شمالی کشور عقب‌نشینی کردند.
- ۱۹۹۷/۱۰/۲۶ اداره طالب‌ها نام رسمی کشور را به امارات اسلامی افغانستان تبدیل کردند.
- ۱۹۹۸/۱/۱۳ یک فروند طیاره مسافربری مربوط آریانا در نزدیکی شهر کویته پاکستان سقوط کرد.
- ۱۹۹۸/۱/۲۳ داکتر محمد یوسف صدراعظم سابق افغانستان در آلمان وفات یافت.
- ۱۹۹۸/۲/۴ در اثر زلزله شدید در ولایت تخار حداقل پنج هزار تن جان خود را از دست دادند.
- ۱۹۹۸/۳/۱۹ یک بال طیاره بوئینگ مربوط شرکت هوائی آریانا در جنوب ولایت کابل سقوط کرد.
- ۱۹۹۸/۴/۲۹ مذاکرات میان نمایندگان طالبان و ملاهای جبهه متحد در اسلام‌آباد آغاز شد.
- ۱۹۹۸/۸/۸ طالبان برای بار دوم کنترل شهر مزار شریف را بدست گرفتند.
- ۱۹۹۸/۸/۸ نه دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی در کنسولگری آن‌ها در شهر مزار شر یف توسط طالبان به قتل رسیدند.
- ۱۹۹۸/۸/۱۱ شهر تالقان ولایت تخار بدست طالبان افتاد.
- ۱۹۹۸/۸/۸ طالبان دست به قتل‌عام اهالی و افراد مسلح مزار شریف زدند.
- ۱۹۹۸/۸/۲۰ دو اردوگاه نظامی در ولایت خوست و ننگرهار هدف حملات موشکی آمریکا قرار گرفت.
- ۱۹۹۸/۹/۱ دولت اسلامی ایران اعلان کرد که یک مانور بزرگ نظامی را در سرحدات افغانستان اجرا خواهد کرد.
- ۱۹۹۸/۹/۱۳ ولایت بامیان بدست طالبان تصرف شد.

- فوریه ۱۹۹۹ طالبان دو مجسمه بامیان را منهدم ساختتند.
- ۱۹۹۹/۷/۱۸ ملا محمد عمر رهبر طالبان طی اعلامیه‌ای تحریم آمریکا علیه طالبان را محکوم کرد
- ۱۹۹۹/۷/۲۷ طالبان حمله وسیع را بخاطر تصرف ولایات شمال کابل براه انداختند.
- ۱۹۹۹/۱۰/۱۵ به‌دنبال تحریم اقتصادی طالبان پرواز هواپیماهای آریانا به خارج کشور ممنوع اعلان گردید.
- ۱۹۹۹/۱۰/۲۵ سازمان ملل متحد اعتبار حکومت برهان الدین ربانی را به حیث دولت قانونی افغانستان برای یکسال دیگر تمدید کرد.
- ۲۰۰۰/۳/۱۸ رادیوی طالبان در کابل اعلان کرد که مراسم سال نو خلاف شریعت اسلامی است و نباید تجلیل گردد.
- ۲۰۰۰/۳/۲۶ امیر اسماعیل خان والی سابق هرات از زندان طالبان در قندهار فرار کرد.
- ۲۰۰۱/۲/۲۶ رادیو طالبان در کابل فتوایی را به نشر رسانید که بر اساس آن باید تمام مجسمه‌ها در افغانستان نابود گردد.
- ۲۰۰۱/۳/۹ طالبان مجسمه‌های بامیان را که یکی از جمله آثار باستانی نایاب در جهان بود تخریب کردند.
- ۲۰۰۱/۴/۳ احمد شاه مسعود به دعوت مقامات پارلمان اروپائی به آن قاره سفر کرد.
- ۲۰۰۱/۹/۹ احمد شاه مسعود در منطقه خواجه بهاالدین ولایت تخار توسط دو نفر عربی که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند به قتل رسید.
- ۲۰۰۱/۹/۲۵ طالبان سفارت آمریکا را در کابل به آتش کشیدند.
- ۲۰۰۱/۱۰/۷ تهاجم آمریکا به افغانستان
- ۲۰۰۱/۱۰/۲۶ طالبان عبدالحق قوماندان سابق مجاهدین را اسیر و با همراهانش در ولایت لوگر اعدام کردند.
- ۲۰۰۱/۱۱/۹ شهر مزار شریف بدست نیروهای جبهه متحد ملی افغانستان فتح شد.
- ۲۰۰۱/۱۱/۱۲ آخرین پایگاه‌های نظامی طالبان در اطراف شهر کابل از دستشان درآمد.

در واقعیت تبارز جنبش طالبان در اواسط سال‌های ۱۹۹۰م نتیجۀ سؤ استفاده دولت پاکستان از استیلای انارشی حکومت مجاهدین در افغانستان و سؤ استفاده از احساسات نشنالیستی پشتون‌ها در کشور می‌باشد. از اینرو بی‌جهت نیست که ظهور طالبان در سال ۱۹۹۵م و پیروزی چشمگیر آن‌ها در سقوط حکومت مجاهدین و گرفتن کابل و ولایات در سال ۱۹۹۶م، اکثراً بدون جنگ، در حقیقت عکس‌العمل نشنلیزم پشتون‌ها از یک طرف و نارضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی‌امنیتی مستولی در کشور بود.

اما متأسفانه طالبان یک رژیم اختناق مذهبی قرون وسطایی را در کشور برقرار ساختند که سقوط آن‌ها در سال ۲۰۰۱ توسط قوای امریکایی به کمک ملیشه‌های محلی و ایجاد یک دولت مبنی بر

اساسات دموکراسی و قانون اساسی بر مبنای توافقات بُن با استقبال عظیم مردم کشور و بخصوص روشنفکران مواجه گردید. استیلای دولت مذهبی فاشیستی و قرون وسطائی طالبان در سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۱ به کمک مستقیم پاکستان، لکهٔ ننگی بر دامان ملت افغان و بخصوص ملیت پشتون محسوب می‌گردد و بزرگترین قربانی تداوم تروریزم و جهل پرستی این گروه تمام پشتون‌های ساکن ولایات پشتون‌نشین کنار سرحد با پاکستان است.

احمد رشید در مورد طالبان مینویسد: **"بسیاری از طالبان در کمپهای مهاجرین در پاکستان بدنیا آمده و در مدارس آنجا درس خوانده اند، و مهارت جنگی را در دوران جهاد کسب کرده اند. طالبان جوان بسیار اندک از کشور خود و تاریخ آن اطلاع دارند ولی درباره‌ء جامعه مطلوب و دلخواه اسلامی که در زمان حضرت محمد علیه و سلم ۱۴۰۰ سال پیش ایجاد شده بود از مدارس خود معلومات کافی حاصل کرده و تطبیق آنرا اکنون خواهانند."** (احمد رشید، طالبان، ص 37).

حوادث آتی در بقدرت رسیدن طالبان نقش اساسی دارند:

- بروز 12 اکتوبر 1994 در حدود 200 طالب از مدارس قندهار و پاکستان وارد سپین بولدک شهرک سرحدی میان افغانستان و پاکستان شدند. این شهرک در آنزمان در اختیار افراد گلبدین حکمتیار بود. قوای طالبان به سه دسته تقسیم شده بالای قوای حکمتیار حمه کردند هفت نفرشانرا در بدل یکنفر کشتند و قوای حکمتیار فرار کرند در نتیجه سپین بولدک و دیپوی بزرگ مهمات حکمتیار که در نزدیک آنجا قرار داشت بدست طالبان افتاد که در آن برعلاوه 18000 کلاشنکوف مقدار زیادی مهمات و تعدادی عراده جات بود نیز بود؛
- روز 20 اکتوبر 1994م نصیرالله بابر وزیر داخلهء پاکستان با شش سفیر کشورهای غربی مقیم اسلام آباد بدون اطلاع حکومت ربانی-مسعود به قندهار و هرات سفر نمود. او گفته بود که 300 ملیون دالر از موسسات بین المللی جمع آوری کرده شاهراه کویته-هرات را باز سازی نماید؛
- بتاریخ 28 اکتوبر 1994م بینظیر بوتو صدراعظم پاکستان با اسمعیل خان و جنرال دوستم در عشق آباد مرکز ترکمنستان دیدار کرده تآکید کردند که راههای ترانسپورتی بروی کاروانهای تجارتی پاکستانی از کویته از طریق قندهار و هرات بصوب ترکمنستان در بدل حق العبور باز نگهداشته شود؛
- بتاریخ 29 اکتوبر 1994 کاروان موترهاییکه متعلق به یونت لوژستیکی ملی اردوی پاکستان، که در دهه هشتاد توسط آی اس آی ایجاد شده بود تا سلاح و مهمات امدادی را به مجاهدین برساند، بود و توسط 80 دریور سابقه سردوی پاکستان از کویته بسوی هرات براه افتاد. کرنیل امام افسر عالیرتبه آی اس آی و جنرال قونسل پاکستان در هرات با دو قوماندان جوان طالبان بنام ملا بورجان و ملا ترابی کاروان را رهبری میکردند. کاروان در نزدیکی میدان هوایی قندهار توسط قوماندان لالئ و منصور اچکزئ و قومندان استاد حلیم توقف داده شد و آنها تقاضای پول و سهم از اموال حامل کاروان کردند.
- روز دول نوامبر طالبان به حمله دست زدند قوماندانهای قندهار به فکر اینکه اردوی پاکستان حمله کرده از صحنه فرار کردند. منصور تعقیب شد دستگیر و با ده نفر محافظین او بقتل رسید. جسد قوماندان منصور اچکزئ از میله یک تانک آویزان شد؛
- شام همانروز طالبان به قندهار وارد شدند و بعد از دو روز جنگهای پراگنده قوماندانها را شکست دادند. ملا نقیب الله عمده ترین قوماندان شهر قندهار که 2500مجاهد داشت با دریافت پول از آی آس آی با افراد خود به صفوف طالبان پیوستند؛

- حکومت و جماعت العلمای اسلام پاکستان سقوط قندهار را بدست طالبان با شادمانی جشن گفتند، نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان کریدت پیروزی طالبان را از آن خود ساخته به خبرنگاران گفت: "طالبان از خود ما هستند" (احمد رشید، طالبان، 2002، ص 47).

بخش ششم: مداخلۀ نظامی امریکا در افغانستان و دولت پسا طالبان

"دنیای غرب در تعقیب منافع خود ازافراطی ترین جهادیون اسلامگرا در افغانستان، عراق، سوریه، یمن و لیبیا حمایت کرد و آنها را به قدرت رسانید! مجاهدین در سال 1992، طالبان در سال 1996 و ائتلاف شمال در سال 2001 مثالهای بارز آن در افغانستان اند. منافع غرب مطابق به زمان و مکان تغییر میابند و هماآهنگ به آنها، دوستان و دشمنان غرب در تغییر اند. اگر کسی این الفبای سیاستهای جهان غرب را نداند،همیشه در تعجب، سردرگمی و گمراهی خواهد بود!"

(دوکتور نوراحمد خالدی)

کنفرانس بن، قانون اساسی و امیدواری‌ها

دویچه ویلی یا صدای آلمان در 2011 نوشت: " شهر بن در غرب آلمان با آن که با افغانستان هزاران کیلومتر فاصله دارد، ولی حوادث ده سال گذشته نام آن را با سیاست این کشور جنگ زده گره زده است. یک دهه پیش در سال 2001 سرنوشت افغانستان در یکی از هوتل های این شهر رقم خورد."

سرنگونی طالبان در سال 2001م، تشکیل کنفرانس بن، ایجاد دولت مؤقت به اشتراک تمام نیروهای ضد طالبان و بالاخره تصویب قانون اساسی نوین "جمهوری اسلامی افغانستان" در سال 2003 توسط لویه جرگه با حمایت قاطع تمام نیروهای سیاسی و ملی شامل لویه جرگه، و وعدۀ کمک‌های ملیاردها دالر انکشافی از طرف کشورهای ایتلاف ضد طالبان، برای مردم بلا کشیده و ستمدیدۀ ما مانند نسیم فرح‌بخشی نوید یک دورنمای درخشان، یک دورنمای پر از صلح، صفا، آرامش و رونق می‌داد.

کنفرانس بن سال 2001 یک کنفرانس نهادساز برای افغانستان بود. در متن موافقتنامه کنفرانس بن به این توجه شده بود که با ایجاد ساختارهای اساسی برای افغانستان، زمینه برای ایجاد و شکل گیری دولت قوی و فراگیر ایجاد شود و از این طریق ثبات سیاسی در افغانستان به وجود بیاید. در کنفرانس بن اول در سال 2001 میلادی، تعدادی از سیاستمداران افغان، از آدرس های متعددی گرد هم آمده بودند تا در سایه همکاری بین المللی و با تکیه به سازمان ملل متحد، پلان جدیدی را برای گریز از بحران تهیه کنند .

شرکت کننده گان کانفرانس بن

در کنفرانس بن قانونی، فهیم، داکتر عبدالله، حاجی قدیر، عباس کریمی، حسین انوری، عارف نورزی، مصطفی کاظمی، آمنه افضلی، میرویس صادق از جبهۀ متحد؛ نماینده گان جریان روم به رهبری ظاهر شاه: عبدالستار سیرت، عزیز الله واصفی، هدایت الله امین ارسلا، محمد اسحاق نادری، رلمی رسول، محمد امین فرهنگ، مصطفی طاهری، سیما ولی، رنا منصوری؛ از جریان صلح قبرس : همایون جریر و اسحاق گیلانی بود و از جریان صلح پشاور انورالحق احدی بود . این کنفرانس تحت نظر دهها نفر مشاور به رهبری لخضر ابراهیمی نمایندۀ خاص سازمان ملل در امور افغانستان و نماینده گان سایر کشور ها برگزار گردید.

تصامیم کنفرانس بن

در سیزدهم دسمبر سال ۲۰۰۱ میلادی به دنبال ۹ روز بحث و مشاجره، شرکت کنندگان نشست بن در آلمان، یک توافقنامه دو مرحله ای را امضا کردند که سنگ بنای ایجاد نظام جدید را پس از بیست سال جنگ داخلی در افغانستان گذاشت.

براساس این توافقنامه تاریخی، چهره ها و گروه های کلیدی درگیر در مسایل افغانستان روی ایجاد یک حکومت موقت شش ماهه توافق کردند و همچنین پذیرفتند که برای کمک به تامین امنیت در افغانستان، پس از سالها بی ثباتی، نیروهای بین المللی حافظ صلح در افغانستان مستقر شوند.

جناح های مختلف شرکت کننده در این نشست، از جبهه متحد شمال گرفته تا سایر گروه های جهادی و نیز افراد طرفدار محمد ظاهرشاه این توافقنامه را امضا کردند.

توافقنامه بن، توانست به یکی از جنجالی ترین معضل سیاسی افغانستان در سه دهه گذشته که تقسیم قدرت سیاسی بود پایان دهد و با انتخاب حامد کرزی، از چهره های جهادی پشتون تبار به عنوان رئیس اداره موقت، روند جدیدی را در افغانستان آغاز کند.

ترکیب قومی کابینه موقت

کابینه ای به رهبری حامد کرزی، ۳۰ کرسی داشت که با توجه به ترکیب قومی میان گروه های سیاسی افغان، تقسیم شد. از این جمع، یازده کرسی به پشتونها رسید، هشت کرسی را تاجکها اشغال کردند، پنج کرسی دیگر به هزاره ها داده شد، سه کرسی به افراد وابسته به قوم ازبک تعلق گرفت و بقیه کرسیها به سایر اقلیت های قومی رسید.

دو زن - سیما سمر و سهیلا صدیق – نیز به کابینه موقت راه یافتند و وزارتهای امور زنان و صحت به آنها داده شد. علاوه بر این، خانم سمر، به عنوان یکی از پنج معاون آقای کرزی نیز تعیین شد.

آزادی های اجتماعی و حقوق بشر

از نکات مهم توافقنامه بن، تاکید بر آزادی های اجتماعی افغانها، از جمله آزادی بیان و همچنین حقوق زنان و حقوق بشر بود.

در این توافقنامه تصریح شده است که "حق مردم افغانستان به انتخاب آزادانه آینده سیاسی کشورشان براساس اصول اسلامی، دموکراسی، پلوراليسم و عدالت اجتماعی" تضمین شود.

به سازمان ملل متحد در این توافقنامه صلاحیت داده شد تا موارد نقض حقوق بشر را تحقیق کرده و پیشنهادات و توصیه های خود را در این رابطه ارائه کند.

این توافقنامه همچنین در سطح بین المللی، کرسی دائمی افغانستان در سازمان ملل متحد را احیا کرد و در بعد داخلی، خلع سلاح عمومی گروه های مسلح غیرمسئول را منظور کرده و تمامی کنترل بر اوضاع کشور را به حکومت "موقت" مرکزی واگذار کرد.

اداره انتقالی

براساس این توافقنامه، اداره موقت شامل کابینه ای با ۳۰ کرسی و رئیس، کمیسیون مستقل تدویر لویه جرگه اضطراری، بانک مرکزی و دادگاه عالی بود.

همچنین توافق صورت گرفت که یک کمیسیون عدلی، برای بازسازی و احیای سیستم عدلی و قضایی افغانستان "مطابق با احکام اسلامی و قواعد بین المللی" تشکیل شود.

برگزاری لویه جرگه اضطراری برای ایجاد اداره انتقالی و تعیین رئیس اداره انتقالی ششماه پس از تشکیل اداره موقت و برگزاری لویه جرگه دیگری برای تصویب قانون اساسی جدید افغانستان، هجده ماه پس از ایجاد اداره انتقالی، از دیگر نکات مهم توافقنامه بن بود.

توافقنامه بن اول همچنین تصریح شده است که همزمان با انتقال قدرت، تمامی گروه های جهادی، نیروهای مسلح افغانستان و سایر گروه های مسلح "تحت کنترل اداره موقت درآمده و مطابق با نیازمندی های امنیتی نیروی مسلح افغانستان شناخته شوند".

حضور سربازان بین المللی

در بخش دیگر توافقنامه بن، از سازمان ملل متحد خواسته شد تا با حضور نظامیان بین المللی در کابل و مناطق اطراف آن توافق کند.

این نیروها باید برای کمک به امنیت به افغانستان اعزام می شدند. و (ISAF) نیروهای یاری امنیتی، نام گرفتند.

گروه های حاضر در اجلاس بن اول، توافق کردند که تمامی واحدهای نظامی خود را از کابل و سایر مناطقی که نیروهای تحت حمایت سازمان ملل متحد در آن حضور می یابند، بیرون کنند.

برای حضور نیروهای بین المللی در افغانستان اما، تعداد دقیق این نیروها و زمانبندی برای حضور آنها مشخص نشد.

همچنین توافق شد که حضور این نیروها با توجه به ضرورت، به سایر مناطق افغانستان گسترش یابد.

عواقب کنفرانس بن

در متن موافقتنامه کنفرانس بن به این توجه شده بود که با ایجاد ساختارهای اساسی برای افغانستان، زمینه برای ایجاد و شکل گیری دولت قوی و فراگیر ایجاد شود و از این طریق ثبات سیاسی در افغانستان به وجود بیاید.

اما دریغا که گردانندگان کنفرانس بن و لویه جرگه با نادیده گرفتن و حذف یکی از بازی‌گران مهم سیاسی آن زمان در وجود طالبان دانسته یا نادانسته تخم ناآرمی را در این سرزمین کاشته بودند. سوال‌های زیادی در این مورد می‌توان مطرح کرد:

- آیا این نادیده گرفتن تصادفی بود، غفلت بود و یا قصدی و حساب شده؟
- چه کسانی در این توطیه دخیل بودند؟
- آیا کسی نبود که فکر کند چطور ممکن است یک نیرویی که در بیش از 80 درصد این

خاک حکومت می‌کرد با فرود آمدن چند بمب از طیارات بی 52 عمدتاً بدون مقاومت به زمین فرو رفتند!

- این دایرکتران دورنمای حیات سیاسی کشور چگونه نتوانستند موجودیت قویترین قدرت منطقوی را که حامی این نیروی سیاسی است نیز در معادلات خود در نظر بگیرند؟
- آیا به فکر کسی خطور نکرد این دیوی که با سلاح خود و موتر سایکل‌های خود و جیپ‌های پیکپ خود آب شدند و به زمین فرو رفتند بالاخره از جایی سر بر آوردنی هستند!؟
- با وجود آن وقتی این نیروی سیاسی پیشنهاد می‌کند که حاضر است در دولت افغانستان سهم بگیرد این پیشنهاد نادیده گرفته می‌شود.

مهرالدین مشید در مجله انترنتی آریایی نوشت: **"**از همه مهمتر... بی باوری امریکا به سخت جانی نیرو های جنگی وکم بها دادن به ویژه گی های تاریخی افغانستان بود و فکر میکرد که مخالفان مسلح به زودی سرکوب و مهار می شوند . در این رابطه مداخلات کشور های همسایهٔ افغانستان بویژه ایران و پاکستان را با توجه به استراتیژی های بلند پروازانه و سیطره طلبانهٔ آنان در افغانستان نیز کم بها کم گرفت . در کنار این سطحی نگری ها می توان, از چشم پوشی از نقش نماینده گان طالبان دراین نشست سخن گفت که دلایل شماری به بهانهٔ بوجود آمدن این کنفرانس بخاطر سرنگونی طالبان نمی تواند, این خلای اشتباه آلود را پر کند . کشته شدن هشت هزار نیروی طالبان در شمال افغانستان بوسیلهٔ نیرو های دوستم در محضر امریکایی عمل اشتباه آلودی بود که هرچه بیشتر خشم طالبان را برانگیخت . در این میان فیصله های یک جانبهٔ بن و واگذاری قدرت بیشتر برای گروهٔ رقیب طالبان از جمله اشتباهات بزرگتری بود که هر نوع امید واری صلح و ثبات در افغانستان را به یاس مبدل کرد . غارت های مافیایی زمین و تاراج های سازمان یافتهٔ اقتصادی این ها با رفقای شریک قدرت آنان بعدتر تمامی خوش بینی های مردم برای آیندهٔ مرفه را به خاک یکسان کرد ".

فرود آمدن ۲۵۰ سرباز امریکایی در شمال همزمان با سقوط زود هنگام طالبان ناشی از یک نوع دست پاچگی های نظامی آنان به گونه یی پنتاگون را اغفال کرد و از سویی هم گوش دادن امریکا به مشوره های شماری تازه به میدان سیاست آمده ها سبب شد که طالبان را دست کم گرفته و در سال ۲۰۰۳ متوجه عراق شد.

تشکیل حاکمیت موقت

ایجاد و تاسیس اداره موقت برای رهبری سیاسی افغانستان و سازماندهی این کشور برای گذار به سوی ثبات و دموکراسی، یکی از اولین و مهم ترین موضوعاتی بود که از سوی شرکت کنندگان در کنفرانس بن بدان توجه گردیده بود. در اولین بند از ماده اول مربوط به احکام عمومی موافقتنامه بن، تاسیس حاکمیت موقت مورد توجه قرار گرفت. شرکت کنندگان در این موافقت نامه تصریح کرده بودند که یک حاکمیت موقت با کسب قدرت رسمی به تاریخ 22 دسمبر 2001 تأسیس خواهد شد.

با تشکیل اداره موقت و قرار گرفتن حامد کرزی، در راس این اداره، جناح های سیاسی متعدد در افغانستان نیز که خستگی مردم از جنگ را درک می کردند، از آن استقبال کردند. برهان الدین ربانی، رییس جمهور وقت دولت مجاهدین که نمایندگانش با اشتراک در کنفرانس، معاهده بن را امضا کرده بودند، به تاریخ اول ماه جدی سال 1380 برابر با 22 دسامبر سال 2001 میلادی، در یک مراسم رسمی، قدرت را به حاکمیت موقت ایجاد شده تسلیم داد. تسلیم قدرت از سوی برهان الدین ربانی به حامد کرزی، در نوع خود در افغانستان بی نظیر بود. این برای

اولین بار بود که در تاریخ افغانستان، قدرت - در بلندترین سطح- بدون خونریزی، بدون کودتا و بدون شورش و در آرامی از یک مرجع به مرجع دیگری سپرده می شد.

در کنفرانس بن، دولت موقت به اشتراک تمام نیَروهای ضد طالبان که با امریکا در سقوط طالبان همکاری کردند تآسیس شد. گردانندگان کنفرانس بن، امریکا و بخصوص زلمئ خلیلزاد، بخوبی از ترکیب قومی نفوس افغانستان باخبر بودند. بر اساس تخمینهای ادارهء مرکزی استخبارات امریکا (سی آی آی) وادارهء مرکزی استخبارات جغرافیایی امریکا ترکیب قومی نفوس افغانستان از قرار آتی میباشد: پشتون 42 فیصد، تاجیک 27 فیصد، هزاره 9 فیصد، ازبک ۹ فیصد، ایماق 4 فیصد، ترکمن 3 فیصد، و سایر اقوام جمعآ 7 فیصد نفوس افغانستان را تشکیل میدهند. بنابر آن تعیین حامد کرزئ که یک پشتون متجدد، وابسطه به یک خانواده صاحب رسوخ و همچنان یکی از چهره های حکومت مجاهدین که در سال 1992م قدرت را در کابل بدست گرفت میباشد قابل توجیه است چهره ایکه بتواند با رهبران تنظیمهای جهادی متحد امریکا در سقوط دولت طالبان که حالا قدرت واقعی را در دولت در دست دارد یک حکومت موتر را ایجاد کند. قابل تذکر است که زلمئ خلیلزاد گرداننده کنفرانس بن بعدها تأیید نمود که اسم حامد کرزئ برای زعامت حکومت موقت از جانب عبدالله عبدالله به او پیشنهاد گردید.

ریاست جمهور حامد کرزئ



(زندگینامه حامد کرزئ از جریده انترنتی حقیقت اقتباس شده است)

[حامد کرزی فرزند عبد الاحد کرزی نواسهٔ خیر محمد خان به تاریخ ۳ جدی ۱۳۳۶هجری شمسی مطابق ۲۴دسامبر ۱۹۵۷میلادی در قریهٔ کرز در نزدیکی شهر قندهار متولد گردید. جد بزرگوار حامد کرزی در دوران جنگ استقلال افغانستان و مبارزات بعد از آن سهم فراوان گرفته و مدتی به حیث معین مجلس اعیان افغانستان مصدر خدمت شده است. عبدالاحد کرزی پدر حامد کرزی، از روسای قوم پوپلزایی و از جملهٔ رهبران سیاسی کشور بوده که در دهه شصت میلادی به حیث معین شورای افغانستان مصروف خدمت بود.

وقتی عبدالاحد کرزی عضو پارلمان گردید با خانواده به کابل نقل مکان کرد. حامد کرزی در آن وقت در مکتب ابتدایی محمود هوتکی، سید جمال الدین افغانی و بعداً به لیسهٔ عالی حبیبیه شامل شد. موصوف بعد از فراغت از لیسهٔ حبیبیه در سال 1355 مطابق ۱۹۷۶جهت ادامهٔ تحصیل به هندوستان رفت و در پوهنتون سمله آن کشور در رشته روابط بین المللی و علوم سیاسی تحصیل را آغاز کرد.

حامد کرزی در رشتهٔ متذکره به اخذ درجهٔ ماستری نایل آمد و در سال ۱۳۶۲هجری شمسی مطابق ۱۹۸۳میلادی از هند به پاکستان رفت و در صفوف مجاهدین بخاطر نجات وطن از تجاوز شوروی شامل گردید و به جهاد و به مبارزه آغاز نمود.

حامد کرزی در سال ۱۳۶۴هجری شمسی مطابق ۱۹۸۵میلادی برای یك دورۀ آموزشی در رشتۀ ژورنالیزم عازم فرانسه گردید و پس از تکمیل کورس سه ماهه در شهر لیل فرانسه به پشاور عودت نمود و بحیث آمر ادارۀ رسانه ها و بعداً به صفت معاون دفتر سیاسی تنظیم جبهۀ ملی نجات افغانستان به رهبری پروفیسور صبغت الله مجددی ایفای وظیفه نمود.

حامد کرزی با تشکیل حکومت موقت مجاهدین در سال 1368 مطابق ۱۹۸۹مسئولیت ریاست امور روابط خارجی دفتر رئیس حکومت موقت را در پشاور عهده دار شد.

حامد کرزی بعد از تاسیس حکومت مجاهدین در افغنستان در سال ۱۳۷۱هجری شمسی مطابق ۱۹۹۲میلادی به حیث معین سیاسی وزارت امور خارجه افغانستان مقرر گردید.

دو سال بعد، زمانی که جنگ های داخلی میان گروه های مجاهدین در کابل شدت گرفت حامد کرزی مقام دولتی را ترك نمود و برای تدویر نمودن لویه جرگه فعالیت های خویش را آغاز کرد.

قابل یاد آوری است، وقتی که حل منازعات در افغانستان به بن بست می رسید، حامد کرزی یگانه کلید حل منازعات را تدویر لویه جرگه می دانست و به همین خاطر موصوف از سال ۱۹۸۶الی تشکیل ادارۀ موقت پیوسته بر تدویر یافتن لویه جرگه های عنعنوی افغانستان تاکید نموده و آن را برای نجات افغانستان حیاتی پنداشته است.

در سال ۱۳۷۹هجری شمسی مطابق آگست سال ۲۰۰۰میلادی پدر حامد کرزی که در شهر کویته – پاکستان اقامت داشت ... ترور گردید.

کرزی به ادامۀ مبارزات خویش در اوایل اکتوبر سال ۲۰۰۱میلادی که مطابق ماه میزان 1380 با سه تن از هم فکرانش به ولایت ارزگان رفته و در بسیج مردم کوشید و تا سرنگونی رژیم طالبان در ولایات مرکزی افغانستان به مبارزه ادامه داد[9].

حامد کرزی بتاریخ 14 قوس 1380 مطابق ۵ دسامبر سال ۲۰۰۱میلادی، از طرف اشتراك کننده گان جلسۀ بن – آلمان به حیث رئیس ادارۀ موقت انتخاب شد و بتاریخ ۲۲دسامبر همان سال با اعضای کابینه حلف وفاداری را یاد کرد.]

دولت پسا طالبان

سرنگونی دولت طالبان در سال ۲۰۰۱ توسط قوای هوایی امریکایی با استفاده از ملیشه‌های محلی در بدل هزارها میلیون دالر نقد، کمک‌های تسلیحاتی و با همکاری نزدیک قوت‌های خاص امریکایی یکبار دیگر افغانستان را به حوزه‌های نفوذ جنگ سالاران مبدل ساخت. در بلخ، سمنگان، جوزجان و فاریاب ملیشه‌های دوستم، عطا محمد نور و محمد محقق به قدرت رسیدند، در هرات اسمعیل خان، در قندهار ملیشه‌های حامد کرزی و گل آغا شیرزی، در ننگرهار ملیشه‌های

---

[9] حامد کرزئ در ارزگان یک گروپ ملیشیه ضد طالبان را ایجاد کرد که از جانب یک تیم قوای خاص امریکائی حمایت، تجهیز و تربیه شده و حمایت هوایی تامین گردید که در نتیجه ارزگان را از دست طالبان بیرون کرده وجانب قندهار سوق داده شدند. در نزدیکی قندهار طالبان با حامد کرزئ برای خروج و تسلیمی شهر مذاکره و توافق کردند که بر اثر این توافق طالبان از جنگ دست کشیده حامد کرزئ و گل آقا شیرزئ که از یک جهت دیگر به کمک امریکاییها بسمت قندهار در حرکت بود شهر قندهار را تسلیم شدند .(نویسنده).

شورای مشرقی (حاجی قدیر، حضرت و غیره) و با خروج عجولانهٔ طالبان از کابل، ملیشه‌های شورای نظار شهر را بدون جنگ اشغال کرده و زمام قدرت را به دست گرفتند.

دولت حاصله از کنفرانس بن در حقیقت انعکاس سیاسی این تقسیمبندی منطقوی قدرت در کشور می‌باشد و تا امروز بعد از ۱۴سال دولت مرکزی نتوانست حاکمیت مرکزی را در کشور تأمین نماید.

با اشغال کابل توسط شورای نظار و همکاری دوامدار نیروهای بین‌المللی با آن‌ها شرایطی را فراهم ساخت تا شورای نظار و حامیان محلی آن‌ها بصورت غیرمتوازن به قوی‌ترین نیروی سیاسی و نظامی در کشور مبدل گردند. تمام قوماندان‌های جهادی شورای نظار به جنرال‌های اردوی ملی ارتقاء یافتند و پست‌های کلیدی سیاسی، اداری و نظامی را در طول ۱۴سال گذشته در اختیار گرفتند و طوری‌که انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م نشان داد به هیچوجه حاضر به از دست دادن این قدرت سیاسی، اداری و نظامی و حتی شراکت متناسب آن نیستند.

با توجه به ترکیب قومی فوق با توجه به ماهیت تاریخی زعامت دولتهای افغانستان امریکاییها حامد کرزئ را که یک سیاستمدار پشتون تبار است و امریکاییها با اعزام یک تیم قوای اختصاسی نظامی در پس گرفتن ارزگان و قندهار از طالبان با موصوف همکاری کرده بودند برای زعامت دولت جدید مابعد طالبان انتخاب کردند. باید متذکر شد که این انتخاب با توافق شورای نظار و اتحاد شمال که در کنفرانس بن به رهبری یونس قانونی حاظر بودند به شرطی پذیرفته شد که پستهای کلیدی دولت به آنها تفویض گردد. **تقسیم قدرت میان جناح های جهادی، و بخصوص نقش انحصاری شورای نظار و اتحاد شمال، یکی از انتقادها اساسی بر کنفرانس بن سال 2001 میلادی است.**

لویه جرگه اضطراری

برگزاری لویه جرگه اضطراری برای تشکیل اداره انتقالی دومین دست آورد مهم کنفرانس بن 2001 می باشد. تشکیل کمیسیونی برای برگزاری لویه جرگه اضطراری و برگزاری این جرگه برای تشکیل دولت انتقالی، از جمله موضوعات مورد تعهد رهبران شرکت کننده در کنفرانس بن بود.

لویه جرگه اضطراری که از تاریخ (1381/3/20 – 1381/3/28) در تالار خیمه لویه جرگه در کابل برگزار شد، یکی از تاریخی ترین رخدادهای افغانستان و از دست آوردهای مثبت افغانستان محسوب می گردد. زیرا این جرگه از این جهت ارزش داشت که در چند دهه اخیر تاریخ افغانستان، برای اولین بار بود که بیش از یک هزار و پنجصد تن از افغان ها با زبانی غیر از زبان تفنگ در رابطه به تعیین سرنوشت سیاسی کشور به بحث می پرداختند.

شمار اعضای لویه جرگه اضطراری یک هزار و شش صد و پنجاه و دو عضو اعلام شده است که از میان مردم در داخل افغانستان و مهاجران افغان در کشورهای خارجی شرکت کرده بودند. از این میان 50 عضو انتصابی بودند که از سوی رییس اداره موقت تعیین شده بودند. به عنوان نخستین جرگه ی انتخابی در افغانستان، لویه جرگه اضطراری توانست از اقشار مختلف ملت افغانستان، به شمول مهاجرین نمایندگی کند. در این جرگه که توجه کشورهای مختلف دنیا را نیز با خود داشت، حضور زن های افغان علی الخصوص بسیار چشمگیر بود.

اداره انتقال با ترکیب نا متوازن

شرکت کنندگان در لویه جرگه اضطراری رییس دولت انتقالی افغانستان را انتخاب کردند. حامد کرزی رییس اداره موقت در رقابت با داکتر مسعوده جلال، توانست آرای بیشتر شرکت کنندگان در این جرگه را به دست بیاورد.

اداره انتقالی دومین گامی بود که در راستای گذار افغانستان به دموکراسی و ثبات سیاسی در کنفرانس بن در نظر گرفته شده بود. در بند چهارم ماده اول از احکام عمومی معاهده بن، اداره موقت به عنوان مسوول گذار افغانستان به سمت و سوی ثبات و دموکراسی معرفی شده بود. در بخشی از این بند آمده است:" این اداره – اداره انتقالی - در مدت دو سال از تاریخ دایر شدن لویه جرگه زمینه را برای ایجاد یک حکومت کاملاً نماینده که در نتیجه انتخابات آزاد و مناسب منتخب خواهد گردید آماده مي سازد".

در سال 2002 لویه جرگه اضطراری برگزار شد و حامد کرزی به عنوان رییس دولت انتقالی انتخاب شد.

حکومت موقتی که برای دوره شش ماهه در نظر گرفته شده بود، هدفش این بود که حاکمیت ملی را در افغانستان متمرکز سازد. پیش از ایجاد حاکمیت موقت، افغانستان شاهد پراکندگی قدرت بود. رهبران متعدد در نقاط متعدد افغانستان بر اساس صلاح دید خویش می توانستند قدرت را اعمال کرده و مبادرت به جنگ و صلح کنند. حاکمیت موقت توانست به این مشکل پایان دهد. اداره انتقالی در گستره وسیع تری قرار بود فعالیت کند. این اداره مسوولیت داشت تا راه هایی را جستجو کند که بتواند به صلح و ثبات دایمی در افغانستان برسد. یکی از مهم ترین این راه ها قانونمند سازی جامعه می توانست باشد. تیمور شاران در سال 2009 در بی بی سی مینویسد:

"توافقات بن در سال 2001 روی کاغذ بستری را برای یک حکومت دارای پایه های وسیع، چند قومی و متوازن سیاسی به وجود آورد. با این وصف، قدرت عملاً به صورت عمده در اختیار آنچه که "ائتلاف شمال" خوانده می شد و بویژه میان شاخه کوچک نظامی حزب جمعیت متشکل از چهره های موسوم به 'پنجشیری' قرار داشت".

ائتلاف شمال، 17 پست مهم از میان جمعاً 30 پست را از آن خود کرد که وزارتهای مهم دفاع، داخله، خارجه، پلان، تجارت و ریاست امنیت ملی جزو آنها می شد. در این میان تنها دو پست ریاست دولت و وزارت مالیه در اختیار گروه به اصطلاح "روم" متشکل از طرفداران ظاهرشاه قرار گرفت.

بدین ترتیب، ائتلاف شمال، که به دنبال سقوط طالبان کابل را در کنترل خود گرفته بود، برنده تمام عیار بازی بود. این کابینه متوازن نبود، چرا که در آن به برخی از گروهها بیش از اندازه لازم سهم داده شده بود و برخی دیگر از سهم واقعی برخوردار نشده بودند. کوتاهی در عملی کردن توافقات بن در زمینه برقراری مناسبات مبتنی بر تسهیم متناسب قدرت، کشمکش داخلی شدیدی را میان چهره های مختلف داخل حکومت به دنبال داشت.

آقای کرزی که می توان گفت به نوعی در احاطه "جنگسالاران" نیرومند بود و حوزه نفوذش به کابل محدود می شد، از سال 2003 سیاست کنارزدن حریفان از قدرت را در پیش گرفت و تلاش کرد تا سهم ائتلاف شمال را در کابینه خود محدود سازد.

به همین دلیل دوره بین سالهای 2002 تا 2005 شاهد کشمکشها و منازعه شدید داخلی بین نخبگان گوناگون دولتی بود که در جریان آن رییس جمهور و با متحدان نزدیک خود در یک طرف و "جهادیهای" ائتلاف شمال در طرف دیگر قرار داشتند.

قانون اساسی جدید

برای نیل به حاکمیت قانون، دولت انتقالی موظف شده بود تا لویه جرگه تصویب قانون اساسی را دایر کرده و قانون اساسی جدیدی را برای افغانستان به تصویب برساند. در بند ششم ماده اول از بخش احکام عمومی موافقتنامه بن، دولت انتقالی موظف شده بود که لویه جرگه قانون اساسی را طی هجده ماه از تأسیس حاکمیت انتقالی دایر کند تا قانون اساسی را برای افغانستان تصویب کند. البته برای گریز از مواجهه با خلای قانونی در افغانستان، قانون اساسی 1343 به عنوان قانون اساسی نافذ بر افغانستان معرفی شده بود.

تدوین و تصویب قانون اساسی یک گام مهم در پیش برد پروسه ملت سازی در افغانستان بود که به عنوان یکی از مهم ترین بخش های موافقت نامه بن محسوب می گردد. تهیه یک سند مشترک به عنوان مظهر خواسته مشترک تمام مردم افغانستان، می توانست به خستگی مردم خسته از جنگ افغانستان پایان دهد.

در موافقتنامه بن تصریح شده بود که قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه قانون اساسی که در ظرف 18 ماه بعد از تأسیس اداره انتقالی دایر می گردد، تصویب گردد. همین موافقتنامه پیش بینی کرده بود که یک کمیسیون قانون اساسی از سوی دولت انتقالی به همکاری ملل متحد تأسیس خواهد شد.

بر اساس این تعهدات، حامد کرزی رییس دولت انتقالی به تاریخ 13 میزان 1381 برابر با 5 اکتوبر سال 2002 میلادی، نه نفر را به عنوان اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی تعیین کرد. این کمیسیون تحت رهبری نعمت الله شهرانی، معاون رییس دولت، مسوده ابتدایی قانون اساسی را تهیه و به کمیسیون تدقیق قانون اساسی سپرد.

قانون اساسی جدید در لویه جرگه قانون اساسی که در ماه های قوس و جدی 1382 برگزار گردید به تصویب رسید. تصویب قانون اساسی مهم ترین و نهایی ترین گامی بود که برای گذار افغانستان به ثبات و دموکراسی در توافقنامه بن پیش بینی شده بود. تصویب قانون اساسی زمینه را برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و حاکم شدن یک دولت مقتدر، مردمی و مشروع در افغانستان مساعد ساخت. در پرتو قانون اساسی 1382 انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال 1383 و انتخابات پارلمانی در سال 1384 برگزار شد و پروسه واگذاری قدرت به مردم و ملی سازی حاکمیت که به عنوان زمینه رسیدن به ثبات در معاهده بن در نظر گرفته شده بود، به اجرا گذاشته شد.

محتویات قانون اساسی چیست ؟

اکثراً قوانین عصری و از جمله قانون اساسی افغانستان مسایل ذیل را در بردارد.

– ارزش ها و اصول اساسی که برای مردم یک کشور ضروری است (این مسایل اکثراً در مقدمه قانون اساسی تحریر می گردد)؛

– ساختار دولت؛

– حدود صلاحیت ها و اقتدار دولت؛

– حقوق و مکلفیت های اتباع (که اکثراً در فصل حقوق وآزادی های افراد توضیح داده میشود)؛

– شورا؛ – لویه جرگه؛ – حکومت؛ – قضأ؛ – اداره؛ – حالت اضطرار؛ – تعدیل قانون اساسی، – احکام انتقالی تصویب قانون اساسی نوین "جمهوری اسلامی افغانستان" در سال 2003 توسط لویه جرگه با حمایت قاطع تمام نیروهای سیاسی و ملی شامل لویه جرگه، که اکثریت آنها در حکومت وحدت ملی فعلی هم شامل هستند، و وعدهء کمکهای ملیاردها دالر انکشافی از طرف کشور های ایتلاف ضد طالبان، برای مردم بلا کشیده و ستمدیدهء ما مانند نسیم فرحبخشی نوید یک دورنمای درخشان، یک دورنمای پر ازصلح، صفا، آرامش و رونق میداد.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان ۱۳۸۳ (2004)

این انتخابات قرار بود در تاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۸۳ برگزار شود اما برای دو بار به تعویق افتاد. یک بار در ماه سنبله و بار دیگر به ماه میزان. طبق ماده شصت قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، به همراه رئیس‌جمهور دو فرد دیگر به عنوان معاون رئیس‌جمهور نامزد شدند. بعضی کاندیداها برای کسب آراء بیشتر معاونین خود را از اقوام مختلف انتخاب می‌کردند. اگر کاندیدی نمی‌توانست آراء بیش از ۵۰ درصد افغانستان را کسب کند،

انتخابات سال 2004 اولین انتخاباتی ریاست جمهوری در تاریخ افغانستان بود که مردم برای تعیین رئیس‌جمهور و دو معاون وی به پای صندوقهای انتخابات رفتند. این انتخابات در تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۸۳ برگزار شد و **حامد کرزی** با کسب ۵۵،۴ درصد آرا به عنوان اولین رئیس‌جمهور منتخب افغانستان برگزیده شد.

این انتخابات با حضور گسترده ناظران داخلی و بین المللی برگزار شد. مسئولیت برگزاری این انتخابات را کمیسیون یازده نفری برعهده داشت که براساس فرمان رییس جمهور دوره انتقالی تشکیل شده و پنج نفر از اعضای آن را که کارشناسان بین المللی امور انتخاباتی بودند، نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در کابل تعیین کرده بود.

حامد کرزی توانست در این انتخابات ۳ برابر بیشتر از بقیه نامزدها رأی مردم را کسب کند. دوازده نامزد دیگر در انتخابات کمتر از ۱ درصد آراء را به خود اختصاص داده بودند. تخمینها نشان می‌دهد بیش از سه چهارم از جمعیت تقریبی ۱۲ میلیونی واجد شرایط در این انتخابات حضور پیدا کردند. این انتخابات تحت نظارت سازمان مشترک انتخابات که به ریاست زکیم شاه و معاون ارشدی ری کندی که آمریکایی کارمند سازمان ملل هست بود.

نامزدها و مسائل

در این انتخابات ۲۳ نفر کاندید شدند. پنج تن از کاندیداها کنار گذاشته شدند.

- **حامد کرزی** رئیس‌جمهور موقت افغانستان بود. گرچه وی در این انتخابات به صورت مستقل حضور یافت اما حمایت چند حزب سیاسی از جمله حزب افغان ملت که حزب سوسیال دموکرات هست را داشت .احمد ضیاء مسعود و محمد کریم خلیلی معاونین وی در این انتخابات بودند.

- در ابتدا، جنرال **عبدالرشید دوستم**، رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان و عضو اردوی ملی افغانستان در دوره دولت موقت کرزی را رقیب اصلی کرزی پیش‌بینی می‌کردند اما در

ادامه مبارزات انتخاباتی معلوم شد که محبوبیت وی محدود است. شفیقه حبیبی ومصطفی کمال مخدوم معاونین وی در این انتخابات بودند .

- **یونس قانونی،** که در چندین پست برجسته در دولت موقت فعالیت کرده بود، در این انتخابات خود را رقیب حامد کرزی و از مخالفین وی نشان داد. قانونی از اعضای برجسته ائتلاف شمال بود و با حمایت محمد قسیم فهیم، معاون اول رئیس‌جمهور موقت که از تیم کرزی کنار گذاشته بود حضور یافت. قانونی ادعای میراث داری احمد شاه مسعود را می‌کرد همانند برخی نامزدهای دیگر از جمله احمد ضیاء مسعود که در تیم حامد کرزی حضور داشت. معاونین یونس قانونی در این انتخابات تاج محمد وردک و سید حسین عالمی بلخی بودند.

- **محمد محقق** رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان، وزیر در دوران حکومت حامد کرزی و دولت برهان‌الدین ربانی و از متحدین عبدالرشید دوستم بود. وی در دوران مبارزات انتخاباتی کرزی را به عنوان یک رهبر ضعیف مورد انتقاد قرار می‌داد و تعهد کرده بود که با جناح‌های مختلف متحد شده و به تجارت مواد مخدر پایان دهد. معاونین وی نصیر احمد انصاف و عبدالفیاض مهرآیین بودند.

- **عبدالحفیظ منصور** با ۴۱ سال سن جوانترین کاندید انتخابات ریاست جمهوری بود. وی از اعضای ائتلاف شمال بود و ادعای میراث احمد شاه مسعود را داشت. وی سابقه فعالیت روزنامه‌نگاری و وزیر اطلاعات و فرهنگ را داشت. در طول مبارزات انتخاباتی وی حامد کرزی را برای تلاش دیکتاتوری انتخاباتی متهم کرد. معاونین وی محمد اقبال منیب و محمد ایوب قاسمی بودند.

- **احمدشاه احمد زی** نامزد اصلی جناح راست دینی بود. وی در دوران اشغال افغانستان توسط شوروی صدراعظم دولت در تبعید در پاکستان بود. احمدزی قبلاً رهبری یک گروه رادیکال اسلامی که با مجاهدین، طالبان و القاعده همکاری داشت را رهبری می‌کرد، اما از آن زمان هرگونه ارتباط با آن‌ها را رد کرد. معاونین وی عبیدالله عبید و عبدالمنان ارزگانی بودند.

- **همایون شاه آصفی** نمایندگی گروه های سلطنت طلب را داشت، هرچند پادشاه پیشین افغانستان، محمد ظاهر شاه، این ادعا را رد کرد. معاونین وی محمد هاشم عصمت الله و نیلاب مبارز بودند.

- **عبدالستار سیرتکه** در دهه ۱۹۷۰ در چندین پست وزارت فعالیت داشت بعدها نماینده پادشاه در تبعید افغانستان فعالیت کرد. وی در ابتدا به عنوان رئیس دولت موقت تعیین شد اما به نفع کرزی کنار رفت. معاونین وی محمد امین وقاد و عبدالقادر امامی بودند.

- **مسعوده جلال** داکتر طب و تنها زن در میان کاندیداها بود. گرچه دو معاون زن نیز در این انتخابات حضور داشتند (نیلاب مبارز و شفیقه حبیبی). معاونین خانم جلال در این انتخابات میر حبیب سهیلی و سید محمد عالم امینی بودند.

- **عبدالطیف پدرام** شاعر، روزنامه‌نگار و رهبر حزب کنگره ملی افغانستان در انتخابات از حقوق پناهندگان افغانستان حمایت می‌کرد. معاونین وی احمد نیرو و محمد قاسم معصومی بودند.

- **اسحاق گیلانی** وابسته به حزب همبستگی ملی افغانستان و نماینده اقلیت مسلمانان صوفی در این انتخابات بود. معاونین وی محمد اسماعیل قاسمیار و بریالی نصرتی بودند.

- **غلام فاروق نجرابی** داکتر کودکان، وابسته به حزب استقلال افغانستان بود. وی خواستار پایان دادن به تبعیض قومی، مذهبی و جنسی در افغانستان بود و ادعا می‌کرد که می‌تواند با طالبان پل ارتباطی بسازد. معاونین وی عبدالفتاح و عبدالحنان بودند.

- **عبدالهادی دبیر** به صورت مستقل در این انتخابات حضور یافت. وی دولت را به انتصابات قبیله‌ای متهم کرد و خواستار تشکیل بخش علمای ملی در پارلمان افغانستان شد. معاونین وی عبدالرشید و داد محمدبودند.

- **عبدالهادی خلیلزی** نامزد مستقل بود. معاونین وی خدای نور مندو خیل و خداداد عرفانی بودند.

- **میر محفوظ ندایی** نامزد مستقل وی سابقه وزیر معادن و صنایع را در دولت موقت در کارنامه داشت. او دیگر کاندیداها را به قوم‌گرایی و حزب گرایی متهم کرد که موفق به ارائه یک برنامه درست وحدت ملی نشدند. معاونین وی محمد عارف ابراهیم خیل و محمد حکیم کریمی بودند.

- **محمد ابراهیم رشید** نامزد مستقل بود و از حامیان حقوق پناهندگان افغانستانی بود. معاونین وی سید محمد هادی و حمید طاهری بودند.

- **وکیل منگل** نامزد مستقل وی در دوران مبارزات انتخاباتی از حقوق زنان دفاع می‌کرد. معاونین وی محمد یونس مغول و دینه گل بودند.

- **عبدالحسیب آرین** نامزد مستقل. وی که با ۷۲ سال سن پیرترین کاندید در این دوره از انتخابات بود از حقوق زنان حمایت می‌کرد و ادعا داشت که حقوق زنان در قانون اساسی، اسلام و فرهنگ مردم افغانستان امری پذیرفته شده‌است. معاونین وی دل آقا شکیب و سید محمد زمان احمد یار بودند.

با همکاری سازمان مهاجرت (IOM) بیش از دو میلیون مهاجر در کشور ایران و پاکستان در انتخابات حضور یافتند. در پاکستان تحت رهبری استوارت پوچر یک تیم کوچک از سازمان ملل در کمتر از دو ماه ۴۰۰ مأمور ارشد و ۶۰۰۰ مأمور رأی دهی را برای آموزش دادن به ۸۰۰ هزار مهاجر برای رأی دادن استخدام کرد. بیش از نیمی از این مهاجرین در انتخابات حضور یافتند.

طالبان ادعا کردند که برگزاری این انتخابات جلوگیری می‌کنند. آن‌ها آمریکا را متهم به تسلط بر منطقه می‌کردند. در طی فرایند انتخابات، پنج سرباز اردوی ملی افغانستان به علت نا آرامی و توسط مین‌های زمینی جان خود را از دست دادند. ۱۵ تن از کارمندان اداره مشترک انتخابا کشته و ۴۶ تن دیگر نیز زخمی شدند. دو پیمانکار بین‌المللی که در نورستان مشغول فعالیت بودند نیز کشته شدند.

نتایج انتخابات 2004 ریاست جمهوری

خلاصه نتایج انتخابات ریاست جمهوری افغانستان تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۸۳

کاندیداها	نامزد حزب/حزب	قومیت	تعداد آرا	فیصدی از مجموع آرا
عبدالرشید دوستم	مستقل/جنبش ملی اسلامی افغانستان	ازبکها	804,861	%10.0
عبدالستار سیرت	مستقل	ازبکها	30,201	%0.4
		مجموع رای ازبک	835,062	%10.4
حامد کرزی	مستقل	پشتون	4,443,029	%55.4
اسحاق گیلانی	همبستگی ملی	پشتون	80,081	%1.0
احمدشاه احمدزی	مستقل/حزب اتحاد اسلامی افغانستان	پشتون	60,199	%0.8
همایون شاه آصفی	مستقل/Unity Party National	پشتون	26,224	%0.3
عبدالهادی خلیلزی	مستقل	پشتون	18,082	%0.2
میر محفوظ ندایی	مستقل	پشتون	16,054	%0.2
محمد ابراهیم رشید	مستقل	پشتون	14,242	%0.2
وکیل منگل	مستقل	پشتون	11,770	%0.1
		مجموع رای پشتون	4,669,681	%58.2
یونس قانونی	حزب افغانستان نوین	تاجیک	1,306,503	%16.3
لطیف پدرام	کنگره ملی	تاجیک	110,160	%1.4
مسعوده جلال	مستقل	تاجیک	91,415	%1.1
غلام فاروق نجرابی	حزب استقلال افغانستان	تاجیک	24,232	%0.3
سید عبدالهادی دبیر	مستقل	تاجیک	24,057	%0.3
عبدالحفیظ منصور	مستقل/جمعیت اسلامی افغانستان	تاجیک	19,728	%0.2
عبدالحسیب آرین	مستقل	تاجیک	8,373	%0.1
		مجموع رای تاجیک	1,584,468	%19.7
محمد محقق	حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان	هزاره	935,326	%11.7
		مجموع رای هزار	935,327	%11.7
مجموع آرا صحیح (مشارکت ٪۷۰)			8,024,537	%100.0
آرا باطل			104,404	%1.3

کل آرا			8,128,940	%101.3

منبع: نتایج نهایی شمارش آراء انتخابات افغانستان، وبسایت بی بی سی فارسی، چهارشنبه 03 نوامبر 2004

یاداشت: ۱/۳ ٪ کل آراء باطل گردید. چندین نامزد به عنوان مستقل در این انتخابات شرکت کرند، به رغم شناخت وابستگی به احزاب یا گروه‌های سیاسی، مسعوده جلال به عنوان تنها کاندید زن در این انتخابات حضور داشت، تمامی رای‌ها به صورت دستی شمرده شدند، ۷۰ ٪ افرادی که ثبت‌نام کرده بودند، در انتخابات حضور یافتند.

تقلب

در این انتخابات نزدیک به پانزده تن از رقیبان حامد کرزی ادعای وجود تقلب در این انتخابات را مطرح کردند. معترضان، پاک شدن جوهر رنگی رای‌دهندگان و دخالت پولیس و نیروهای خارجی به نفع حامد کرزی را دلایل اعتراض به وجود تقلب در این انتخابات، بیان کردند و خواهان تحریم انتخابات و نتایج آن شدند. در حالیکه سازمان امنیت و همکاری اروپا و مقامات انتخاباتی بر صحت این انتخابات تأکید داشت.

اما برکناری چهره های مهم "جهادی" از پستهای فعال دولتی می تواند نقش آنها را به عنوان حریف آقای کرزی در انتخابات ریاست جمهوری سال 2004 توجیه کند. یونس قانونی، محمد محقق و ژنرال دوستم همگی با حامد کرزی از در رقابت وارد شده و تلاش کردند تا از گروههای مختلف قومی در این انتخابات نمایندگی کنند.

آقای کرزی از سال 2006 و با برکناری حریفان "جهادی" از دولت، درعین حال سیاست کنارزدن مخالفان را با سیاست مدارا و دلجویی عجین کرد و طی آن شبکه پیچیده ای از روابط با فرماندهان، رهبران قومی و دیگر بازیگران قدرت به وجود آورد. انتخابات سال 2009 بازتاب همین سیاست است که براساس آن وی با بازیگران عمده قدرت چون ژنرال دوستم، محمد محقق و دیگران به معامله روی آورد تا در ازای حمایتشان پستهای دولتی و دیگر امتیازات را در اختیار آنان قرار دهد. یعنی همان کسانی را که پیش از این تلاش کرده بود تا موقعیت شان را در جامعه و سیاست افغانستان تضعیف کند.

2006 و شروع دوبارهء ناآرامیها

متاسفانه درست در سال 2006م، اولین فیر مرمیها و انفجار بمبهای دشمنان ترقی، آزادی و سعادت مردم، سایهء شومی بالای امیدواری مردم افگند، سایهء سیاه و شوم جنگ باز در افق کشور از شرق ظاهر شدند. آن دیوی که به زمین فرو رفته بود باز سر بر افراشت!

دشمنان کمین کردهء مردم ما بازهم از غفلت ما و از نفاق ما سو استفاده کردند و مارا بجان هم انداختند. بهانهء یافتند و تیشهء تیزی بدست این بازیگران فراموش شده دادند تا با آن دورنمای امیدواری مردم مارا با خون رنگین کنند. این خونریزی تا امروز با قوت هرچه بیشتر آن ادامه دارد.

انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 افغانستان

برگزاری دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان را کمیسیون مستقلی به عهده داشت که تمامی اعضای آن افغان بودند. کمیسیون مستقل انتخابات (IEC) که براساس فرمان رییس جمهوری افغانستان در نوزدهم جولای سال ۲۰۰۵ تشکیل شده، ۹ عضو، به شمول یک رییس و یک معاون دارد و دو عضو آن زنان هستند.

عزیزالله لودین که لیسانس در رشته حقوق و علوم سیاسی و دکترا در اقتصاد دارد، رییس این کمیسیون و جنرال ایوب اصیل که ماستری در رشته پولیس و عدالت دارد، معاون این کمیسیون بود. تعیین رییس کمیسیون انتخابات، براساس فرمان رییس جمهور صورت می گیرد.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در ۲۹ اسد ۱۳۸۸ هجری شمسی برگزار شد.در ابتدا میزان آرای حامد کرزای حدود پنجاه و پنج درصد آرای واجدین شرایط اعلام شد ولی با برررسی تقلب در انتخابات آراء کرزی به زیر پنجاه درصد رسید و انتخابات به دور دوم کشید، عبدالله عبدالله رقیب کرزی اعلام کرد که در اعتراض به عملکرد نادرست حکومت و عملکرد نادرست کمیسیون انتخابات، در انتخابات شرکت نخواهد کرد [۱] لو در نتیجه کرزی رئیس‌جمهور منتخب اعلام شد.

در پی این انتخاب و ابراز نگرانی‌ها در مورد سلامت این انتخابات کمیسیون رسیدگی به شکایات انتخابات بازشماری آرا را آغاز کرد. به گزارش بی‌بی‌سی مبتنی بر اینست که در پی بازشماری آرا رای‌های حامد کرزی به زیر ۵۰ ٪ سقوط کرده‌است[۰]طبق قوانین انتخاباتی افغانستان در صورتی که هیچکدام از کاندیدها قادر به کسب ٪۵۱ آرا نشوند انتخابات به دور دوم کشیده میشود.

در جریان مبارزات انتخاباتی، یازده نامزد ریاست جمهوری به نفع نامزدهای دیگر کنار رفتند: مولوی محمد سعید هاشمی ,باز محمد کوفی ,نصرالله بریالی ارسلایی ,عبدالمجید صمیم ,حکیم تورسن ,یاسین صافی ,نصیر صافی ,هدایت امین ارسلا شاه محمود پوپل، محمد نصیر انیس ,،سن علی سلطانی ,عبدالقادر امامی غوری ,محمد داود میرکی.

نتیجه انتخابات

در اول نومبر، داکتر عبدالله اعلان کرد، ازینکه شرایطش برای برگذاری دور دوم انتخابات برآورده نشده است، او در دور دوم انتخابات که قرار بود بتاریخ هفتم نومبر برگذار شود، شرکت نخواهد کرد. تقاضا ها وشرایط داکتر عبد الله عبارت بودند از: سبکدوشی عاجل رئیس کمیسیون مستقل انتخابات، و معطل قرار دادن کار بعضی از اراکین دولت به شمول وزیر داخله، وزیر معارف و وزیر سرحدات و اقوام وقبایل. او همچنان نظارت بر اعمال وزارت مالیه، اطلاعات و فرهنگ، حج و اوقاف و رادیو وتلویزیون ملی را تقاضا کرده بود .

به این ترتیب عبدالله عبدالله روش ناپسند و غیر دموکراتیک نه پذیرفتن نتایج انتخابات را آغاز کرده و در دو انتخابات بعدی همچنان ادامه میدهد. او همچنان ادعای غیر معمول تغییر روسای کمسیون انتخابات را در جریان سه انتخابات ریاست جمهوری بعمل می آورد. مانند این است که کپتان تیم حریف در جریان یک مسابقه فوتبال خواهان تغییر ریفری بازی گردد!

در هیچ یک از قانون اساسی افغانستان، قانون انتخابات و طرزالعملهای کمیسیون انتخابات در مورد انصراف یک کاندید قبل از انتخابات دور دوم چیزی ذکر نشده است، بر علاوه دور دوم با نگرانی های امنیتی مواجه بود که امکان بر کذاری آن را مورد سئوال قرار میداد و پیشبینی شده بود که در صورت برگذاری، تلفاتی را در قبال خواهد داشت.

در 2 نومبر کمیسیون مستقل انتخابات رئیس جمهور کرزی را که در دور اول پیشتاز بود و یگانه کاندید دور دوم بعد از انصراف داکتر عبد الله بود، برنده اعلان نمود. این کمیسیون برای این اقدام خود به ماده 61 قانون اساسی اتکا نموده گفت که: برگذاری انتخابات دور دوم در صورتی امکان دارد که حد اقل دو کاندید پیشتاز در آن به رقابت پردازند.

داکتر عبد الله به تاریخ 4 نومبر یک کنفرانس مطبوعاتی را فرا خواند که در آن او گفت که این تصمیم کمیسیون انتخابات کدام اساس قانونی ندارد و غیر قانونی میباشد.

ستاد انتخاباتی حامد کرزی، بر استقلال کمیسیون انتخابات افغانستان تاکید نموده گفتند که این کمیسیون هیچ گونه جانبداری از آقای کرزی در انتخابات بیستم آگوست نکرده است.

نتایج نهائی انتخابات در جدول آتی به تفکیک کاالندیدان ارائه شده است.

نتایج نهائی تصدیق شده انتخابات ریاست جمهوری

کمسیون مستقل انتخابات چهارشنبه ۲۹ میزان ۱۳۸۸ 2009

اسم کاندید	قومیت	مجموع آرأ	فیصدی %
میرویس یاسینی	پشتون	47,511	1.00%
الحاج عبد الغفور (زوری)	پشتون	9,283	0.20%
حامد کرزی	پشتون	2,283,907	49.70%
اشرف غنی احمدزی	پشتون	135,106	2.90%
شهنواز تنی	پشتون	29,648	0.60%
ملا عبد السلام (راکتی)	پشتون	19,997	0.40%
داکتر حبیب منگل	پشتون	18,747	0.40%
معتصم بالله مذهبی	پشتون	18,248	0.40%
محمد سرور احمدزی	پشتون	14,273	0.30%
الحاج رحیم جان شیرزاد (فی سبیل الله)	پشتون	7,197	0.20%
عبدالجبار ثابت	پشتون	6,190	0.10%
محمد اکبر (اوریا)	پشتون	2,991	0.10%
هدایت امین ارسلأ	پشتون	2,346	0.10%
	مجموع پشتون	2,595,444	%56.40
عبد الله عبدالله	تاجیک	1,406,242	30.60%
داکتر فروزان (فنا)	تاجیک	21,512	0.50%
عبداللطیف (پدرام)	تاجیک	15,462	0.30%
محبوب الله (کوشانی)	تاجیک	10,255	0.20%
پروفیسور دوکتور غلام فاروق (نجرابی)	تاجیک	4,528	0.10%
عبدالحسیب (آرین)	تاجیک	4,472	0.10%
محمد هاشم توفیقی	تاجیک	5,043	0.10%
بشیر احمد بیژن	تاجیک	2,457	0.10%

	مجموع تاجیک	1,469,971	%32.00
سید جلال کریم	سادات	13,489	0.30%
شهلا (عطا)	ازبک	10,687	0.20%
ذبیح الله غازی نورستانی	نورستانی	6,284	0.10%
رمضان بشردوست	هزاره	481,072	10.50%
بسم الله شیر		4,880	0.10%
انجنیر معین الدین الفتی		3,518	0.10%
گل احمد (یما)	تاجیک	3,221	0.10%
ملا غلام محمد (ریگی)		3,180	0.10%
سنگین محمد (رحمانی)		2,434	0.10%
عبدالمجید صمیم		2,198	0.00%
ضیأ الحق حافظی		1,679	0.00%
	مجموع سائر/نامعلوم	21,110	%0.50
مجموع آرأ		4,598,057	100.00%

منبع: کمسیون مستقل انتخابات افغانستان.

اما آنگونه که سپنتا در کتاب "روایتی از درون" می نویسد، حامد کرزی در سال های آخر حکومتش، "از یک آدم صبور به آدمی بیشتر خودمحور، یکدنده و ناشکیبا" بدل می شود. بخصوص پس از جنجال‌های انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۹، کرزی چنان به آمریکا و غرب بدبین می‌شود که به گفته سپنتا "همواره منتظر توطئه‌ای از جانب آمریکا" است.

دولت پسا طالبان وگسترش فساد اداری و مالی در افغانستان

نقل قول آتی از مهرالدین مشید، برگرفته از جریده انترنتی آریایی، سرآغاز مناسبی برای دانستن ابعاد گسترده فساد در افغانستان میتواند باشد. او نوشته است:

"دشواری های بزرگی مانند فساد بانکی ومالی، حق کشی ها، قانون ستیزی ها، تاراج دارایی های بزرگ مالی، غضب زمین های عامه و دولتی به مثابهٔ انبانی بر گلوی مردم ما سنگینی دارند که هر دولتمردان فاسد و زمامداران معامله گربا چنگ و دندان بیشنر آنرا می فشارند و حتا آرمان آه گفتن را هم از مردم ما ربوده اند. مافیای برخاسته از بستر سه دهه حواث خونین کشور اعم از مافیای قاچاق مواد مخدر، مافیای قدرت و سیاست، مافیای فساد اداری، مافیای مالی و اقتصادی، مافیای سازمان یافتهٔ تاراج زمین های عامه و دولتی، مافیای بیوروکراسی، مافیای تکنو کراسی و حتا مافیای پست مدرن، مافیای مدرن و مافیای های دیگر چنان دست بر دست مافیای بین المللی مواد مخدر، مافیای اقتصادی و مالی، مافیای فساد اداری بالاخره با مافیای مدرن بین المللی وتمامی مافیای جنگ افروز جهانی دست به دست هم داده اند که تمامی ارزش های بزرگ ملی و تاریخی افغانستان را به قربانی گرفته اند و حتا جهاد گران دیروزی را که خیلی ها مومنانه هست و بود خویش را در پای باور های دینی خویش برای ازادی میهم در کاسهٔ اخلاص گذاشته بودند، چنان در تور خویش افگندند که بزرگترین ارزش های جهاد که فراتر از"در دری" و به تعبیری "قند پارسی" است، نه در پای خوکان؛ بلکه مانند خوکان در پای خوکان ریختند. .. نسل کنونی اعم از وارثان جهاد و غیر جهاد همه به نسل مافیا پیوسته یا مافیایی زده شده اند. چنان سایهٔ ثروت های ننگین بر ذهن و روان شان سنگینی دارد و

خانه های مجلل سوار بر شاخهٔ خرمای خلیج روح عصیانی آنان را به گروگان گرفته است که تا مرگ از آن رهایی ندارند." (مهرالدین مشید، جریده انترنتی آریایی)

بر اساس گزارش‌های نهادهای بین المللی، افغانستان پس از حمله نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۱ در فهرست فاسدترین کشورهای جهان از نظر مالی و اداری معرفی شده است. افغانستان طی ۱۸ سال گذشته با سرازیر شدن صدها میلیارد دالرکمک های خارجی و حضور صدها موسسه بین المللی و توصیه های مدیریتی نهادهای خارجی باید به یک کشور مدرن و رو به توسعه مبدل می شد، برعکس با گسترش فساد ناشی از عدم طرح و برنامه های درست و عدم مدیریت مناسب کمکها و عدم موجودیت سیستم های موثر مراقبت و حسابدهی مالی به یکی از فسادخیزترین کشورهای جهان مبدل شده است.

مهرالدین مشید در آریایی مینویسد: **"**بعد از کنفرانس توکیو، لندن، پاریس، کابل، استانبول و ... اضافه تر از۶۷ ملیارد دالر برای افغانستان وعده داده شد که بیشتر از۴۵ ملیارد دالر آن به آدرس افغانستان آمده است و اما معلوم نیست که در کجا و چه پروزه هایی بوسیلهٔ کی ها به مصرف رسیده اند... ۸۰ درصد پول های کمک شده برای مردم افغانستان حیف و میل مافیایی داخلی و بین المللی شده و در پشت این تاراج دلالان خارجی و غارتگران داخلی را به تماشا میگیری که با نوشیدن خون مردم فربه تر شده اند. به عکس مردم افغانستان گرسنه تر شدند**"**.

سیگار، یا اداره تفتیش مالی مصارف دولت امریکا در افغانستان در یکی از گزارشهای خود از یک شرکت سویسی و یک شرکت راجستر شده در امارات متحده عرب نام میبرد که در سالهای 2001-2014م وزارت دفاع امریکا را در قرارداهای تهیهٔ مواد غذائی و آب برای سربازان امریکائی مستقر در افغانستان دوصد ملیون دالر اضافه چارج کرده بودند. این شرکتها در محکمه به جرم خود اعتراف کرده و به پرداخت حد اکثر جریمه محکوم شدند[10].

با تأیید موجودیت فساد گسترده مالی و اداری در افغانستان، حامد کرزی رییس جمهور وقت، که در زمان زمامداری سیزده 2001-2014 سالهٔ او افغانستان به خندق فساد مبدل گردید، دریک گردهمایی به مناسبت روز جهانی مبارزه با فساد بتاریخ 22 دسمبر سال 2012 در کابل با تایید اظهار داشت که "فساد در افغانستان یک حقیقت است، یک حقیقت تلخ است. قسمتی از این فساد که در ادارات ما است، فساد کوچک است ــ رشوه است و از خود ما است. قسمت دیگر فساد که فساد بزرگ است و به صدها میلیون دالر می‌رسد، از ما نیست **که با خروج خارجی‌ها ریشه‌های اصلی فساد خشک خواهد شد** (بی بی سی فارسی)**.**

به ارتباط فساد اداری و موجودیت و یا عدم موجودیت تفتیش و حسابدهی مالی و اخلاق مسولیت در برابر بودجه دولت و دارائی های عامه، به روشنی موضوعی را بخاطردارم که در دفتر علی احمد خرّم وزیر پلان دولت جمهوی داوود خان واقع شد. سال 1977 بود ودرمقام مدیر عمومی پروگرامهای انکشاف دورنمایی در دفتر وزیر پلان با ایشان ملاقات کاری داشتم. دت جریان این ملاقات مدیر عمومی اداری وزارت نیز داخل شد و به وزیر پلان از چگونگی ملاقات خود با عبدل الله وزیر مالیه به ارتباط بودجه سال مالی آینده وزارت پلان گزارش داد. موصوف در

---

[10] Supreme Foodservice GmbH, a privately held Swiss company, and Supreme Foodservice FZE, a privately-held United Arab Emirates (UAE) company, pled guilty to a major fraud against the United States and agreed to resolve civil violations of the False Claims Act, in connection with a contract to provide food and water to the U.S. troops serving in Afghanistan. (Corporate Crime Reporter, December 8th, 2014).

ضمن از وزیر پلان خواهش کرد تا تلفونی از وزیر مالیه بخواهد یکی از اقلام شامل بودجه را که وزیر مالیه حذف کرده بود دوباره منظور نماید. این قلم بودجوی خریداری یک عراده موتر تیز رفتار مرسدس بنز برای استفاده مقام وزارت بود که جایگزین موتر موجوده بنزکه بعد از شش سال استفاده کهنه شده بود و قرار بود لیلام شود میگردید. علی احمد خان خرم بعد از اینکه از مخالفت وزیر مالیه برای خریدای موتر نو مطلع شد به مدیر اداری گفت که موضوع را فراموش کند و از خریداری موتر نو صرف نظر کرده است. علی احمد خرم در مقام یک وزیر بانفوذ دولت که صلاحیت مصرف دالری تمام بودجه انکشافی افغانستان بدست او بود قادر نشد یک موتر کهنه وزارت را فروخته و یک موتر جدید بنز برای مقام وزارت خریدای کند. حالا این را با سالهای 2001 تا 2014 حکومتهای پسا طالبان با اختیارات و صلاحیتها و اضافه خرجیهای وزرای حکومتهای حامد کرزی و حتی کسانیکه در دولت مقام رسمی نداشتند اما از امتیازات دولت سؤ استفاده میکردند، و حتی حالا هم استفاده میکنند مقایسه کنید.

برای مثال، در کتاب سپنتا وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی کرزئ زیر عنوان "روایتی از درون" آمده است که جنرال دوستم میخواست برای شرکت در مراسم فارغ التحصیلی پسرش باتور از اکادمی نظامی به ترکیه سفر کند. چون عارش می آمد با طیارات شرکتهای هوایی مسافرت کند میخواست یک طیاره خاص کرایه کند. در آن زمان دوستم هیچ کار و وظیفه رسمی در دولت نداشت. کسی برایش پیشنهاد کرد تا به رییس جمهور حامد کرزئ زنگ بزند و از او کمک بخواهد. دوستم این کار را میکند و کرزئ به او وعده میکند که کمک خواهد کرد. یکساعت بعد از دفتر کرزئ به دوستم زنگ زده شد که یک طیارۀ کام ایر برای او اجاره شده است که او و همراهانش را به ترکیه برده و بعد از ختم مراسم و اقامت دوستم در ترکیه موصوف را دوباره به کابل بیاورد و در عین زمان بیشتر از هشتاد هزار دالر هم مصارف خرج سفر او منظور شده است!

دو مثال بالا نشانۀ دو طرز حکومتداری با دو موازین اخلاق مالی و اداری و احساس مسولیت در مقابل خزانه دولت را به وضاحت نشان میدهند.

مثال سومی از فساد در شورای ملی حکایت میکند که مبین گفته معروف زور بالای زور در شبکۀ فساد است. عبدالباری جهانی که برای یکی دوسال در کابینۀ اول اشرف غنی به حیث وزیر اطلاعات و کلتور وظیفه اجرا نمود پرده از رشوه ستانی وکلای ولسی جرگه ازکاندید وزرأ در مقابل تأیید کاندیداتوری آنها توسط پارلمان پرده بر میدارد. به قرار یک نوشته در روزنامه اطلاعات روز دوشنبه 12 سرطان 1396 (2017م) زیر عنوان "خاطره‌ی تلخ و فراموش‌ناشدنی عبدالباری جهانی" موصوف نوشته است که:

"اول صبح چهارم اپریل، غلام‌نبی فراهی، وزیر دولت در امور پارلمانی، از طریق تلفن به من گفت که شام با هیچ‌کسی قرار نگذارم، چون جای مهمی می‌رویم. شام همان روز به من گفت که برای صرف نان شب، مهمان حاجی ظاهر قدیر، معاون اول مجلس نمایندگان هستیم. حوالی ساعت هفت شام همان روز، به خانه‌ی حاجی ظاهر در شیرپور رفتیم. در سرک‌ها و خانه آن‌قدر موتر ایستاد بود که پیاده‌روی هم امکان نداشت. در منزل آخر، قبل از ورود به اتاق جلسه، تلفن‌های تمام کاندیدوزیران گرفته شد، سپس به اتاق جلسه رهنمایی شدیم ... دو ساعت ما به‌شمول نان خوردن در این خانه سپری شد. تمامش را حاجی ظاهر سخن گفت. حقیقت این است که من چیزی از تقریباً یک ساعت سخنرانی حاجی ظاهر نفهمیدم تا این‌که او به ما گفت که اعضای کابینه برای به‌دست آوردن رای اعتماد از پارلمان، با مشکل بسیار بزرگی مواجه‌اند. پارلمان به گروه‌های جداگانه تقسیم شده؛ احتمال رد شدن اکثریت کاندیدوزیران وجود دارد و اگر چنین شود، هم به حیثیت رییس‌جمهور صدمه می‌رسد و هم بحرانی به‌میان خواهد آمد که هیچ‌کسی نخواهد فهمید که چه ممکن است اتفاق بیفتد. او گفت که رییس‌جمهور سه-چهار بار تقاضا کرده است. دست زیر الاشه گرفته و با زاری و عذر برایش گفته است که بچه‌ی ماما! هر قسمی که می‌شود حل‌اش کن! حاجی ظاهر بعد از صرف غذا، هنگام نوشیدن چای با اطمینان

گفت که برادران و خواهران! در ولسی جرگه، بدون کار گرفتن از پول نقد، امکان اخذ رای اعتماد وجود ندارد. او گفت که من می‌دانم که تمام کاندیدوزیران آن‌قدر پول ندارند که به وکلا بدهند و رای بیاورند. در همین زمان، رویش را به طرف من چرخاند و با قیافه‌ی حق‌به‌جانب گفت که شما چه فکر می‌کنید؟ من همین‌طور مفت معاون اول مجلس نمایندگان شده‌ام؟ من برای تصاحب این چوکی، سیصدوهفتاد هزار دالر مصرف کرده‌ام. حاجی ظاهر گفت که برای گرفتن رای هر وکیل، از پنج تا ده هزار دالر ضرور است، با این حساب هر کاندیدوزیر باید برای به‌دست آوردن رای اعتماد از پنجاه تا صدهزار دالر مصرف کند. او گفت که من می‌فهمم تمام کاندیدوزیران نمی‌توانند این پول را فراهم کنند؛ ما برای آن‌عده وزیرانی که پول ندارند، همین لحظه یک میلیون دالر در موتر خود آورده‌ایم (خدا کند که کسی نشنود و موترم را دزدی نکند، چون‌که پول بسیاری است. هرچند که موترم را جای درستی ایستاد کرده‌ام) هر وزیر، هر مبلغ پولی که ضرورت داشته باشد، من برایش می‌دهم. وزیرانی که خود پول دارند، چاره‌ی خود را بکنند."

داکتر طاووس وردگ طئ مقالهٔ در جریده انترنتی مشعل مثالی از فساد توسط موسسات معتبر بین المللی در پرداخت کمکهای خارجی به افغانستان ارائه میکند. او نوشته است که:

"بطور مثال سرک حلقه وي کابل به سرمایه ۲ ملیارد دالر باید ساخته شود و (یو اس آی ډي) شخص را برنده اعلان می کند که مبلغ ۵۰۰ ملیون دالر را فورا به حساب بانکی مخصوص در دوبی ویا در غرب تحویل نماید ومتباقی پول به اقساط به شرکت قراردادی می دهد ودرین جا قراردادی برای اینکه لا اقل ۵ملیون عاید خالص داشته باشد باید اول کارگران ارزان را باید استخدام نمایند وبعدا مواد بي کیفیت را در اعمار این پروژه به مصرف برسانند و به این شکل که قراردادنموده بود از ان نیز یک اندازه کمتر مواد و .مساله باب استعمال می نمایند که این پروژه بعد از یک سال ازبین می رود ، چرا این کار می شود وچرا جلو این نوع فساد را کسي گرفته نمی تواند اول به خاطر اینکه دردولت کسانی نیست که چنین جرات داشته باشد که علیه امریکا ویا غرب اقدام نمایند ویا با انها استدلال نمایند دوم انهایکه تمویل کننده است به کسي حق نمی دهند که در امورات وپلان گذاری شان مداخله نمایندسوم موسسه ویا اداره نورم وستندرد در کشور وجود نه دارد که از پروژه های که غرب خودشان می سازد وارسی وتفتیش نمایند." (جریده مشعل)

طوریکه قبلا نوشتیم براساس گزارش سازمان شفافیت بین الملل، افغانستان در سال ۱۳۹۶ در فهرست فاسدترین کشورهای جهان شناخته شد بطوریکه در بین ۱۸۷ کشور جهان در رتبه ۱۸۴ قرار گرفت که به این ترتیب جایگاه سومین کشور فاسد جهان را به خود اختصاص داد.

آمریکا مدعی است که بیش از یک تریلیون دالر در این کشور مصرف کرده است اما فساد اداری و مالی باعث شده که از این کمک ها استفاده نادرست صورت گرفته و پیشرفت ها در این کشور قابل ملاحظه نباشد. اما حقیقت آن است که آمریکایی ها با نحوه مصرف و کمک های خود در ترویج فساد در افغانستان نقش داشته اند .

متاسفانه آنچه گزارشهای بین المللی نمی نویسند عبارت از موجودیت شبکه و سیستم اجرائی فاسد برای تطبیق کمکهای خارجی بخصوص کمکهای امریکا میباشد. بیش از 20 فیصد این کمکها از خود امریکا خارج نمیشوند و این پولهایی است که به حساب کمک به افغانستان از بودجه های پروژه های منظور شده به شرکتهای امریکایی به عنوان مصارف حقوقی، مصارف مشاورتی و مصارف نظارتی و اجرای پروژه ها پرداخته میشود. کشورهای کمک کننده بخش اعظم کمکهای خودرا به افغانستان از طریق موسسات دولتی و خصوصی خود مستقیما به شرکتهای قراردادی افغانی که خود انتخاب میکنند و موسسات ان جی او (NGO) که بازهم خود انتخاب میکنند میپردازد نه از طریق دولت افغانستان و مسولیت تفتیش و حساب دهی هم بدوش خود این موسسات خارجی است.

تا سال 1992م که مجاهدین به قدرت رسیدند کمکهای خارجی به افغانستان به حساب هر پروژه به د افغانستان بانک انتقال می یافت و یا از بانک کشور کمک دهنده به قراردادی خارجی با تصدیق وزارت پلان پرداخته میشد. در داخل مصارف از این پولها که برای خریداری ماشین آلات از خارج و یا پرداخت مصارف پرسونل خارجی و یا خدمات پروژه سازی و تطبیق پروژه

ها به شرکتهای خارجی بود در مقابل اسناد حسابی و اسناد گمرکی از بودجه انکشافی دالری دولت با تصدیق وزارت پلان صورت میگرفت طوریکه هر دالر مصرف شده قابل تفتیش و حسابدهی بود و از این کمکها به هیچصورت سؤ استفاده شخصی شده نمیتوانست. در معاهده بن مادهٔ گنجانیده شد که به موجب آن اقتصاد افغانستان را "اقتصاد بازار آزاد رقابتی" توصیف کردند و زیر این عنوان کوشیده شد تا نقش دولت افغانستان را در تطبیق کمکهای خارجی به حد اقل آن پایان بیاورند. مادر مشکلات حساب دهی مصارف کمکهای خارجی در افغانستان در همین موضوع نهفته است.

آقای کرزی عامل افزایش فساد در دولتش را قراردادهای میلیارد دالری خارجی‌ها خواند که به باور او، نهادهای بین‌المللی بدون مشورت با حکومت افغانستان با شرکت‌های مختلف عقد کرده‌اند.

آقای کرزی گفت که فساد توسط نیروهای خارجی با "تبلیغات گسترده" علیه حکومت او براه انداخته شده است. او افزود که اگر این کار از سر "اشتباه" باشد، افغانها آن را می‌بخشند، اما اگر به هدف تضعیف حاکمیت و استقلال حکومت افغانستان به راه انداخته شده باشد "در آن صورت مقابله می‌کنیم، مبارزه می‌کنیم و حق داریم که این کار را بکنیم و رسوا می‌کنیم".

به باور حامد کرزی، با خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان ریشه‌های "فساد بزرگ" خشک خواهد شد و حکومتی که پس از ۲۰۱۴ در افغانستان روی کار خواهد آمد با فساد مبارزه خواهد کرد. رئیس جمهوری افغانستان گزارش اخیر سازمان بین‌المللی شفافیت را که افغانستان را در شمار فاسدترین کشورهای جهان قرار داده، مورد شک و تردید قرار داد و آن را ناشی از اهداف سیاسی دانست. (بی بی سی فاَسی).

با این حال، عزیزالله لودین رئیس اداره مبارزه با فساد اداری افغانستان گفت که به پرونده‌های فساد در نهادهای دولتی رسیدگی نمی‌شود و در یک سال گذشته هیچ یک از متهمان این پرونده‌ها در دادگاه محاکمه نشده است.

آقای لودین پرسید که چرا حتی به دوسیه های عادی فساد اداری هم رسیدگی نشده و نتایج آن به مردم گفته نشده است. به نظر او، پاسخ این پرسش در مسایلی نهفته است که به گفته او، از "چالش‌های اساسی" مبارزه با فساد شمرده می‌شود.

رئیس اداره مبارزه با فساد این چالش‌ها را چنین برشمرد: "اولا سیستم مبارزه با فساد اداری کارآمد نیست. ثانیاً وجود ادارات موازی با دستگاه مبارزه با فساد اداری، عدم اجرای یکسان قانون در مورد همه، ضعف اراده سیاسی برای پیگرد و به محاکمه کشاندن عاملان جرایم بزرگ، عدم کفایت حقوق کارمندان دولت".

به قول مهرالدین مشید یکی از نویسندگان افغان:

> "فساد اداری در کشوربه هیولای قدرتمند و غیر قابل کنترل مبدل شده است که نگرانی های جدی و شدید برانگیخته است. وی افزوده است که فساد به صورت مافیایی در رگه های حکومت خانه کرده است و در پیوند با شبکه های اطلاعاتی و مافیای مواد مخدر، غصب و غارت زمین های شخصی و دولتی و تمامی تبهکاران به اژدهای هزار سر و هزار پای در کشور بدل شده است. فساد اداری در افغانستان علل آشکار سیاسی دارد که رفع آن نیز با شیوه های اداری ناممکن بوده وتنها با تحولات سیاسی میسر است.مبارزه با عوامل فساد اداری عزم و اراده جدی و برنامه عملی می خواهد که شواهدی از این عزم و اراده در دولت افغانستان کنونی دیده نمی شود. چون با گذشت دواز ده سال از حکومت کنونی هنوز هم تشکیل و ساختار ادارات دولتی ترکیب های قومی و منطقوی رنگ و بوی تبعیض و تعصب را به خود دارد. تمرکز گرایی بیش از حد حکومت و ضعف ها و کاستی هایی که در سیستم اداری کشور وجود دارد زمینه را برای فساد اداری فراهم می کند." (آریایی)

در حکومت ها در بسا از موارد مقرری های پست های مهم و کلیدی از دوستان و اقارب و وابستگان نزدیک آمرین اعطا در ادارات دولتی میباشد مخصوصا پست هاخریداری میشود و پست های پر منفعت به لیلام گذاشته شده و مزایده کنندگان داوطلب، برنده میگردند. میزان فقر، فساد در ادارات و موجودیت قراردادی ها سیاسی، نظامی ، بیکاری، معاش کم مأمورین دولتی، سیاست غلط کادری متکی به روابط جیبی، فامیلی و استخباراتی عوامل است که در فساد اداری جدا تأثیر گذارند.اما عدم موجودیت اراده سیاسی برای تطبیق قانون، خفه کردن هر صدای ,عدم تطبیق قانون، به قدرت رسیدن افراد و اشخاص که خود از قانون تخلف کردند عوامل است که مانع از بین بردن فساد اداری، ظلم و بی عدالتی و حیف و میل کمک های خارجی و دهها معضله دیگر در کشور گشته و وضع را روز به روز به بحران میکشاند. با این روش در داخل یک اداره روحیه مسئولیت و اجراآت سالم بر هم خورده، نفاق، شقاق و بدبینی ها را بین مردم کشور به وجود می آورد و از اینجاست که اعتماد مردم به موسسات و ادارات دولتی از بین میرود.

دفتر UNODC سازمان ملل متحد در افغانستان اعلام داشت، که فساد اداری به 3.9 میلیارد دالر امریکایی افزایش یافته و 40 درصد افزایش بین سالهای 2009 و 2012 رونما گردیده است در ضمن سازمان دیده‌بان شفافیت افغانستان، گفته است که اقتصاد افغانستان در تصرف تیم حاکم وشماری از وزیران کابینه، نمایندگان شورای ملی، والی ها، فرماندهان پولیس و معاونان وزیران، است که سیستم اقتصادی را در این کشور قبضه کرده اند واین افراد قراردادهای بزرگ ساختمانی، واردات مواد نفتی و مواد غذایی را در انحصار خود گرفته اند. فساد اداری ریشه در عمیق ترین لایه های قدرت دولتی در افغانستان دارد و عوامل اساسی و عمده آن کسانی اند که موفقیت و پیشرفت هرگونه مبارزه ای مشروط به همکاری آنان است. **در ضمن مسئولان شبکه نظارت بر منابع طبیعی نیزمدعی شدند که بیش از ۱۴۰۰ شرکت که فهرست آنها از سوی وزارت معادن منتشر شده و بیشتر این شرکت‌ها متعلق به زورمندان، فرماندهان محلی و اعضای پارلمان هستند و در برخی مناطق مخالفان حکومت هم از پول آن استفاده می‌کنند.** زورمندان در قسمت تعیین قیمت امتعه، بخصوص قیمت مواد نفتی در بازار نقش اساسی را دارند با دخالت در قیمت اجناس سالانه میلیاردها دالر از این طریق به مردم ضرر می‌رساند. افراد زورمند برای دستیابی به ثروت به فعالیت‌های متنوع قانونی و غیر قانونی و به تجارتهای متنوع رو آورده اند. این افراد باعث محدودیت رقابت دربازار شده و زورمندان تعیین کنندگان قیمتهای امتعه عمده هستند.

محمد عوض نبی زاده در جریده انترنتی مشعل مینگارد:

"در صورت عزم، داشتن قاطعیت و جسارت لازم سیاسی و حاکمیت قانون بخاطر برطرف کردن فساد اداری با یک نیک نگری و نیک اندیشی راه های عملی برای نایل شدن به آن وجود دارد. برحاکمیت است تا سطح صلاحیت، اتوریته، ظرفیت ها و امکانات ارگانهای عدلی و قضایی کشور را بلند برده و حین تطبیق عدالت با قاطعیت تام برای تأمین عدالت عمل و کار عملی انجام دهد.مسلما منظور از به تندور انداختن، سربریدن و هر گونه افراط و تفریط در برابر عمل کرد متخلف نیست. بلکه تطبیق قانون به صورت پیگیر وبا حوصله مندی است.مبارزه با فساد ، جرایم ، مواد مخدر و دیگر پدیده های منفی اجتماعی با اجرای دو اسلوب عمده اقتصادی و اداری ممکن است. ریشه کن ساختن فساد اداری با کاربرد اقتصادی در صورتی برآورده می شود که کارمندان دارای بیمه های اجتماعی ، انواع تضمین های اجتماعی ، تقاعد ، حق تشکیل اتحادیه های مسلکی و دفاع از حقوق آنها در مقابل دسایس عاملین جرایم سازمان یافته و تضمین های مادی و اجتماعی برای خانواده های کارمندان در حیات و بعد از مرگ قابل اجرا باشد. موثر ترین شیوه در مبارزه با فساد اداری شیوه های اقتصادی است .شیوه دیگر مبارزه با فساد اداری شکل اداری یا اجباری است که با بکاربرد جبر و قیودات قابل تطبیق است. استفاده از اجبار مانند تفتیش ، تهدید ، استخبارات و تبدیلی موثریت کمتر از اسالیب اقتصادی را دارد. استفاده از هردو شیوه با یک موازنه درست و معقول موثریت کار را دو چندان می سازد و بکاربرد شیوه

اجباری بدون اقتصادی تاثیرات منفی خواهد داشت. درضمن مبارزه با فساد و جرایم در افغانستان به اصلاحات سیاسی و اداری ضرورت دارد."

موصوف در ادامه مینگارد که:

"مبارزه علیه فساد اداری به فرمان نمیشودکه برای انجام این امر و هر امر دیگر نیت و اراده نیک ضرورت است با ایجاد سیستم بهتر وتنظیم قوانین جدید مدرن و عامل انسانی ,سیاست کادری , نیز در هر نظام مهم و کلیدی است.معافیت ، تروریستان، آدم کشان، قاچاقبران، دزدان، انتحار کنندگان، مفسدین اداری، تولید کنندگان مواد مخدر، قانون گریزان عدم ارادهٔ نیرومند سیاسی در امر مبارزه علیه فساد اداری در کشور ونهادینه شدن فرهنگ معافیت برای مجرمان که دارای پشتیبانی های سیاسی اند و محاکمه نشدن آنها ، از دیگر مشکلات جدی بر سر راه مبارزه علیه فساد اداری می باشند. باید عوامل کلیه بحران های داخلی و به خصوص عاملین فساد اداری با زیر بنای آگاهی دینی، دانش، منطق و عقلانیت به طور اساسی شناخته شوند و بعد توسط یک حاکمیت شایسته سالار، مدیریت و با حمایت مردمی در برابر همه نابسامانی ها و بحران های موجود مبارزه منظم و طولانی مدت صورت گیرند؛ تا ریشه های آنها خشکانیده شوند."

گزارشها و مقالات زیاد در مورد موجودیت فساد اداری و مالی در افغانستان موجود اند از جمله الی سال 2014 گزارشها و مقالات زیرین قابل یادآور میباشند: **گزارش واشنگتن پُست – ماموریــن حکومت کرزی بکرات تحقیقات فساد اداری را منحرف ساخته اند.** گزارش سازمان دیده‌بان شفافیت افغانستان، **در باره نقش زورمندان دررشد فساد اداری.** صحبت محترم دوکتور عزیزالله لودین رئیس عمومی ادارهٔ عالی مبارزه علیه فساد اداری. **مقاله در مورد رشد فساد اداری نشر شده در روزنامه افغانستان نویسنده :داکتر حسین علی یاسا.** مقاله درباره ستراتیژی وطرزالعمل اصلاح اداره ومبارزه علیه فساد اداری»**نویسنده : *غلام سخی ارزگانی.*** مقاله درباره مبارزه علیه فساد اداری نویسنده :پروفیسور دکتور حسین علی راموزی لعلی/ کابل 1388. **مقاله در مورد عوامل فساد اداری در افغانستان نویسنده : محمد رضا هویدا.**

انواع فساد اداری از نظر داکتر طاووس وردگ عبارت اند از:

"فساد تصادفی است - فساد تنظیم شده است - فساد کلان است - فساد خورد است - اختلاس است - سرقت است - ازبین بردن اوراق واسناد است - تجاوز از حدود وصلاحیت های قانون است استفاده از موقف ومقام است - دوری از وظیفه دولتی به خاطر انجام کارهای شخصی است - کتمان حقایق است - جعل اسناد است - اخذ تحایف به خاطر اجرای کارهای مردم - رشوت است - تعلل بي مورد در اجرای دوسیه های بندیها ومردم - رویه غیر انسانی ونادرست با مراجعن و عارضین - واسطه شدن به مقامهای بلند پایه به خاطر کارهای مردم در بدل پول که این کار را اعضای پارالمان کشور زیاد مروج ساخته است - دخیل ساختن ملاحظات قومی ، زبانی ، سمتی ، جنسي مخصوصا واسطه شدن دختران وزنان مقبول به خاطر انجام کارها". (مشعل)

داکتر طاووس وردگ در جریده انترنتی مشعل نوشته است که:

"در افغانستان فساد اداری از طرف (حامد کرزئ وبرادرانش در قدم اول و بعدا از طرف معاونین کرزئ و ثالثا از طرف وزرای کابینه کرزئ ومشاورين وي هم چنان والي ها وولسوالها تا امروز به حيث يگانه منبع و سلاح بران علیه مردم عام افغانستان) استعمال و استفاده می نمایند. ...این فاسد شدن تمام بدنه کشور از شرق تا غرب از شمال تا جنوب را دربرگرفته موسسه (یو ایس ای ډي) امریکا در مقام اول وبعدا انجیو ها و سفارت های مختلف غربی که تمویل کننده پروژه های مختلف در افغانستان می باشند برای خود شان سرمایه اندوزی می نمایند واز هر قرارداد نصف پول سرمایه گذاری شده خود شان به حساب خودشان ویا حساب بانکی کشورهای شان دو باره ری اکسپورت می نمایند وبعدا قراردادیان افغانی از یک دست به دست دوم فروخته ومفاد هنگفت را به دست می اورندو همین علت است که همیشه کیفیت کار بسیار پایین می باشد.... ادارات دولتی و وزرا نیز قبلا حق خود را اخذ نموده ودهان شان قلف وخاموش است به مختصر باید اذعان کرد که تمام ادارات دولتی و بعدا تمام موسسات خارجی و غربی ها در (کرپشن) یعنی فساد اداری دست باز دارندودخیل می باشند و از داخلی کرده خارجی ها زیاد متهم می باشند ودر قدم دوم وسوم موسسات و شرکت های ساختمانی و اکمال کننده در ان دست دارند."

به این ارتباط مهرالدین مشید در مقله خوددر سایت "آریایی" زیر عنوان "قصرهای مافیایی از شیرپورتا جمیرا نمادی از فساد واشنگتن در کابل" مینویسد:

"نظام ... افغانستان، سیستم مافیایی در حوزه های گوناگون اقتصادی، مالی، سیاسی و اجتماعی را در این کشور بوجود آورده است که اقتصاد مافیایی و مناسبات مالی مافیایی استوار بر ساختار قدرتمند سیاسی در این کشو نمونه های بارز آن است. این مافیا چنان نیرومند شده، بی باکانه قد راست کرده است و درحال توسعه است ... که روز نامۀ واشنگتن پست امریکایی در این اواخر اندکی از چون و چند آن پرده برداشته است. سر این نظام مافیایی در امریکا ، بدنه اش در بستر اوقیانوس های جهان، دست هایش در اروپا و تنها پا هایی آن نیم بند و لرزان در افغانستان شناور است." (آریایی)

او ادامه میدهد که:

"شگفت آور اینکه هیکل این مافیا از شهرک زیبا و جزیرۀ نخل مانند " جمیرا"[11] بالاخره بوسیلۀ "اندری وگنز" روزنامه نگار واشنگتن پست آشکار گردید و این روزنامه نگار با کار تحیقیقاتی و خستگی ناپذیر پرده یی از صد ها پردۀ مافیایی که به گونۀ تار عنکبوت و بد تر از کابوس بر روان مردم افغانستان سایه افگنده است ، بیرون بدر آورد. ...یا بنا بر دلایلی که شاید عدم دستیابی او به اسناد دیگر باشد، نتوانسته است تا از عهدۀ وصل کردن این مثلث با مافیای اصلی مواد مخدر، مافیای قدرت و سایر شرکای مافیایی بیرون بدر شود. او ناگزیر شده تا با اکتفا کردن به این سه نمونه (سمپل)، اشاره یی به نمونه های فساد "مشت نمونۀ خروار" آنان در شهرک های نخلی جمیرا نماید... اینکه این آقایان با شرکای مافیای قدرت در کابل به شمول تکنوکرات ها این مافیای بوروکراسی اعم از وزرا، معینان ، والیان ، شماری نماینده گان ولسی جرگه و مشرانو جرگه و یک رتبه بالاتر ها و یک ربته پایینتر های دیگر چه "آرگاه (آرامگاه) و بارگاه" های افسانه یی دیگری در سایر جزیره ها و سایر شهر های امارات، دوبی، لندن، دهلی و جاهای دیگر دارند تا باشد که این تاراجگری ها نمونۀ آشکاری از یغماگری های دیگر در شاخه های زیبای نخلی خلیج در سیمای ویلا های ننگین آنان باشد و شمار شان از حساب انگشتان بالا و بالا تر برود. باز هم روزنامه نگار امریکایی با وجود دشواری هایی که برای دستیابی اسناد موثق فراه راهش قرار داشت. کاربزرگی انجام داده و دست به افشاگری بی نظیری زده است . او که در این گزارش **از مناسبات کابل بانک با مقامات ارشد دولتی زیر نام "**علایم **نظام کاپیتالیزم استوار بر روابط صمیمانه" یاد آور شده که رابطۀ محکمی را میان دولت و سکتور خصوصی برقرار گردانیده و مشکل گشایی میکند سخن گفته است** و دراین گزارش آمده است: محمود کرزی برادر رییس جمهور و احمد ضیأ مسعود در گذشته معاون اول رییس جمهور خانه هایی به ارزش ملیون ها دالر در دوبی دارند که به نام خود شان ثبت نه؛ بلکه به نام شیرخان فرنود موسس مالک کابل بانک ثبت شده اند که او قرضه های چندین ملیون دالری را به خانواده های حامد کرزی، اعضای حکومت و هوادارانش داده است تا در دوبی برای خویش خانه های مجلل بخرند. او در پاسخ این سوال که چرا پول های گزافی را دراختیار این ها قرار داده است؟ اینها نمی خواهند به نام خود در دوبی خانه بخرند؛ اما محمود کرزی که هوتلی در شهر بلتیمور امریکا دارد، این حرف ها را تکذیب کرده و با روزنامه نگار گفته بود که این خانۀ 5 میلیونی و 500 هزار دالری را به کرایه گرفته است وبا کابل بانک یک قرار داد رهنی غیر رسمی دارد که ماهانه 7000 دالر بطور سود به این بانک می پردازد؛ ...او در پاسخ این سوال که ملیون دالر از کابل بانک قرضدار است، گفت: یک ملیون دالر در کابل بانک سهمدار هستم و قسمت دیگرش قرض کابل بانک است.

این روزنامه همچنین از خانه یی به قیمت 2 ملیون دالر در پام جومیر متعلق به احمد ضیا مسعود سخن گفته است که به نام شیرخان فرنود ثبت شده است. این خانه در سال 2007 به ارزش 2 ملیون 300 هزار دالر خریداری شده بود که ابتدا این خانۀ مجلل به نام همسر او ثبت شده بود و بعد آنرا به نام شیرخان فرنود مالک کابل بانک ثبت کرده است. احمد ضیا مسعود در پاسخ به خبرنگار گفته است که فرنود دوست او است و با او فوتبال و شطرنج بازی میکرده است.

در این گزارش از حسین فهیم برادر مارشال فهیم نیز ذکر شده است که به واشنگتن پست گفته است: دو شرکتش از کابل بانک 70 ملیون دالر قرض دریافت کرده اند؛ اما اینکه آیا دادن این گونه قرضه ها به مقامات فعلی و قبلی به چه حدی می توانند مایۀ نگرانی باشند. این ها در برخی کشور ها می توانند مایه نگرانی باشند. بویژه آن گونه پول هاییکه مخفی نگهداری می شوند، به این دلالت میکند که با استفاده از نفوذ شان در بدل گرفتن قرضه به شکلی از اشکال به بانک کمک بکنند؛ اما در کشوری مانند افغانستان که در فساد در سطح

---

[11] یکی از سه جزیرۀ مشهور پالم جمیرا، دیرا و جبل علی در آب های خلیج فارس ساحل دوبئ است.

جهان مقام دوم را کمایی کرده و شاه، دربان، حاجب و پرده دارش دزد و قاضی اش مرتشی است، شاید کمتر و حتا هیچ مایهٔ نگرانی باشد. بویژه زمانیکه دستان این ها از پشت با دستان خارجی ها زنجیر شده باشد... **اما حسین** فهیم گوید: گرفتن قرضه های داخلی اجتناب ناپذیر و حتا مطلوب است. البته به باور او در عدم موجودیت یک نظام حقوقی نیرومند و یک پارچه بیشتر داد و ستد ها روی اعتماد طرفین استوار است تا اسناد رسمی. **او میگوید**: افغانستان امریکانیست، افغانستان از صفر شروع میکند.

یاران و فرماندهان مسعود حتی در زمان حیاتش ... به تاراج زمین های دولتی پرداخته و به پارک ها وساحات سبز دولتی یورش بردند و همه را بعد از اشغال بفروش رساندند و خانه های مجللی هم برای خود در آنها اعمار کردند و این روند نامیمون بعد از سقوط طالبان به شیوهٔ هنجاز شکنانه تر ازگذشته سرعت یافت و زمین های دولتی در دامنه های کابل از سوی قوماندان های شورای نظار و جمعیت اسلامی اشغال و به فروش رسانده شدند.

محمود کرزی هم به گونهٔ حسین فهیم نگرانی ییرا دراین باره احساس نمیکند و در گفت و گو با رادیو آزادی نه تنها از خود برای دفاع ضعیف پرداخت، یک گام پیشتر نهاد و از برادر فهیم شریک قدرت برادرخود نیز دفاع کرد.

اما فرنود که با رادیو آزادی حاضر نشد، سخنی بگوید اما با روزنامهٔ واشنگتن پست گفته بود: افغانستان نباید به اساس معیار های خارجی مورد قضاوت قرار بگیرد، آنچه که من میکنم نادرست است و درواقع نباید بکنم اما این جا افغانستان است. آری آقای فرنود راست گفته است که اینجا افغانستان است آنهم افغانستان بیمار، جنگ زده و فاقد ادارهٔ نیرومند و مدیر توانا که فساد در دم و دستگاهٔ آن مانند شعله های آتش زبانه میکشد وهر آن فریاد مظلومی در گلو اش شکسته می شود. پس در چنین کشوری که هر ناروایی در آن مجاز و هر ستمی درآن توجیهٔ شرعی میگردد . آقای فرنود حق بحانب است که با جرئت عام و تام می تواند ملیون ها دالرغارت شده را بدون حساب و کتاب از افغانستان خارج کند؛ زیرا او هراسی از قانون و بازپرس ندارد، در یک کنارش برادر کرزی، درکنار دیگرش برادر مارشال و درعقب او هم احمدضیا مسعود، برادر شهید مسعود قرار دارند. چنین آدمی که از حمایت همچو اشخاص برخوردار است، هر نوع قانون شکنی را برای خود نه تنها حق میداند؛ بلکه می تواند که زبان بازپرس را از کامش در آورد.

در چنین کشوری پیدا کردن سر نخ پول های غارت شده کار ساده یی نیست. **گیریم** به قول رییس بانک، واشنگتن پست شایعه ییرا در مورد معاملات ملکیت ها انعکاس داده یا در حقیقت دلیل موجهی را در مورد نگران بودن از "علایم نظام کاپیتالیزم بر پایهٔ روابط صمیمانه" برملا ساخته است؛ اما یک چیز را در گزارش تحقیقی خود به اثبات رسانده است که کابل بانک 150 ملیون دالر رادر دوبی سرمایه گزاری نموده است. اینکه این پول ها را در بستر داد وستد های ننگین و شرمبار جانانه از پیش چشمان این آقایان عبور داده و به آنجا برده یا آنها را فریب داده و موفقانه تیر را به هدف زده است. درهر دو حالت این آقایان نمی توانند با این گفته های خویش رفع مسؤولیت نمایند. چنانکه چندی پیش رسانه ها گزارش دادند که طی سه ماه 180 ملیون دالر از افغانستان بیرون شده است و این پول از پیش چشمان مسؤولان میدان هوایی و وزارت مالیه به دوبی انتقال داده شده است.

از این پیشترهم سلطان بچه های جهادی، شاه طلبان، دموکرات ها، تکنوکرات ها و بیورو کراتها در زیر ریش قدرت جناب کرزی به غصب زمین های دولتی پرداخته و بدون در نظر داشت مقررات شهرداری و شهرسازی به بهای آواری گردانیدن شماری محروم ترین مردم این شهر، قلعهٔ تاریخی شیرپور را تخریب و از پول حرام بدست آمده از معامله با اشغالگران، قاچاق هیرویین ، فروش سلاح و رشوت روی آن بنا های مجللی اعمار کردند. از همین رو روزنامهٔ نیویارک تایمز در گزارش از زبان مردم نوشته است که مردم این خانه ها را "خانه های مواد مخدر" میگویند. بی سبب نبوده است که اشرف غنی احمدزی در سال 2004 گفت: ازحکومت کناررفت که دولت دردست تاجران موادمخدرافتاده بود.

این مافیا ها به گونهٔ آمیب پا های کاذب دارند در زمان مناسب برای اخذ طعمه یی به هر سو دست و پا میکشند و از این هم خطرناک تر چون عنکبوت به دور انسان مظلوم تار می تنند و تا زمانی که آخرین قطره های خون او را نه مکند ، رهایش نمی سازند... این عنکبوت های موزی چنان خود را به بدنهٔ قدرت می چسپانند که حتا برای نصب فاسد ترین افراد مهارت عجیبی از خود نشان داده و با تار های خویش مهره های مورد نظر خود را در بدنهٔ قدرت می چسپانند . گاهی چنان شریک بلا منازعهٔ قدرت می شوند و سکان قدرت را بدست میگیرند که هر کاری دل شان بخواهد، انجام میدهند. وزرای بی سوادی را به اریکهٔ قدرت می نشانند و با عقد قرار داد های دولتی از آنها بهرهٔ اقتصادی میگیرند یا شهر داری را به شکل فرمایشی تعیین و با استفاده سؤ از قدرت او حتا آبروی او را به بازی میگیرند. ورنه چه کسی باور کرده می تواند که شهر دار

شهر ویرانی زیر ریش حاکمیت کابل در هفته چند بار به دوبی میرود و دوباره برسر کارش به کابل باز گردد. این بیچاره که در اصل طعمهٔ چربی برای مافیای قدرت و مواد مخدر بود، بزودی در دام افتاد و به جرم سؤ استفاده از قدرت دولتی به چهار سال زندان تنفیذی محکوم گردید؛ اما او بعد از مداخلهٔ کرزی در امور قضا و به مسخره گرفتن فیصلهٔ محکمهٔ ابتدائیهٔ کشور، از حبس رها شد . معلوم می شود که از قبل معامله یی در کار بوده است چگونه می توان باور کرد که شهر داری با این همه وظیفه نشناسی باز هم بر سکوی قدرت برای مدتی باقی بماند. آشکار است که زیر کاسه نیم کاسه یی وجود داشت وبعید نیست که نیم کاسهٔ آن در جزایر نخلی خلیج در میان کاخ های افتاده بر شاخهٔ خرما موجود بوده باشد. با افشای این رسوایی سر نخ شماری معما ها گشوده شده و از این به بعد هم گشوده خواهد شد (مهرالدین مشید، جریده انترنتی آریایی[12]).

نقل قول های انتخابی و خلاصه شده بالا از مضمون مهرالدین مشیط افشاگر موجودیت روابط گستردهٔ فساد مافیایی در دولت افغانستان بوده و در حقیقت دلایل اساسی نه پذیرفتن پیهم نتایج سه انتخابات و هیاهو و جار و جنجالهای بیشرمانه برای باقیماندن در قدرت دولتی توسط یک گروه مشخص ملیونرهای جهادی را بخوبی بیان میدارد. شگفت آور آن است که این همه فساد و تاراج در پیش چشمان امریکاییها و با تایید آنها صورت گرفته است ورنه چگونه امریکاییها بعد از سه انتخابات پیهم ریاست جمهوری از تجرید این ملیونرهای مافیایی از قدرت دولتی جلوگیری کرده و به ادامه شمولیت آنها در قدرت دولتی تاکید نمودند. بیجهت نیست که واشنگتن پوست در یک مقاله به قلم کریگ ویتلاک بتاریخ نهم دسمبر 2019م نوشت[13]: "دولت امریکا در مقابله با این واقعیت که مسولیت تشویق فساد را در افغانستان بدوش میکشد ناکام ماند".

نخستین محاکمه علنی یک وزیر به اتهام 'فساد

بر اساس گزارشهای منابع خبری 2 جنوری 2018 **عبدالرزاق وحیدی**، وزیر مخابرات افغانستان در **حکومت وحدت ملی** بود که در زمستان سال ۱۳۹۵ به اتهام فساد وظیفه‌اش به تعلیق درآمد. شاه حسین مرتضوی، معاون سخنگوی ریاست جمهوری افغانستان اعلام کرد که در راستای مبارزه با فساد، برای اولین بار یک عضو قبلی کابینه در محکمه خاص و علنی حضور خواهد یافت.

مهمترین اتهام‌های آقای وحیدی "حیف و میل ۱۶ میلیون افغانی عواید محصول مخابراتی و استخدام ۳۷ کارمند بالمقطع در اداره تنظیم مخابراتی افغانستان (اترا)" است.

محمدعلی فرهنگ، وکیل آقای وحیدی در جلسه علنی درباره استخدام‌ها گفت که باید در این مورد یک هیات **بی‌طرف روند استخدام در تمام وزارتخانه‌ها** را بررس کند.

آقای وحیدی هزاره است و از تیم عبدالله‌عبدالله، رئیس اجرایی افغانستان به کابینه معرفی شده بود. از این جهت محمد محقق، معاون ریاست اجرایی بعد از اعلام آغاز محاکمه علنی آقای وحیدی، در اعلامیه‌ای شدیدالحن به آقای غنی حمله کرده و گفته "جمع‌آوری ده درصد مالیات مخابرات وظیفه آقای اکلیل حکیمی بود که انجام نداد، چون وزیر مالیه در حلقه خبیثه فساد سیاسی و مالی ارگ شامل بود، نه تنها محاکمه نشد که مدال امان‌الله خان غازی دریافت کرد".

---

[12] مهرالدین مشید گرفته شذه از سایت "آریایی" زیر عنوان "قصرهای مافیایی از شیرپورتا جمیرا نمادی از فساد واشنگتن در کابل".

[13] About halfway into the 18-year war, Afghans stopped hiding how corrupt their country had become. Dark money sloshed all around. Afghanistan’s largest bank liquefied into a cesspool of fraud. Travelers lugged suitcases loaded with $1 million, or more, on flights leaving Kabul. By Craig Whitlock Dec. 9, 2019.

آقای محقق با انتقاد از محاکمه آقای وحیدی گفته که "جناب آقای غنی احساس می‌کند که هزاره‌ها در این کشور هیچ پناه گاه سیاسی، امنیتی، حقوقی و قضایی ندارد و نیز انگیزه اصلی این نمایش مسخره فقط می‌تواند، از حس عقده‌مندی وانتقامجویی شخص آقای غنی از رای یک پارچه مردم هزاره در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ باشد. این حرکتها سر آغاز رویارویی با هزاره‌ها است و ما هم تدابیر لازم سیاسی و مدنی را خواهیم گرفت".

از خبر فوق سه مطلب عمده را میتوان برجسته ساخت:

ا- در مبارزه با فساد اداری رییس جمهور غنی یکی از وزرای سابقهٔ کابینهٔ خودرا به محاکمه سوق داده است

۲- وکیل مدافع به عوض آنکه بکوشد با دلایل به محکمه اثبات نماید که اقدامات وزیر متهم همه در چوکات قوانین و مقررات دولت صورت گرفته و هیچگونه فساد و اختلاس صورت نگرفته، برعکس او به محکمه میگوید تا باید " **روند استخدام در تمام وزارتخانه‌ها** را بررس کند". این در حقیقت اعتراف به جرم است که دیگران میکنند ماهم کردیم! این وکیل یک اصل بسیار ابتدایی قضایی را فراموش میکند و آن اینکه در این محکمه اتهام بالای **عبدالرزاق وحیدی**، وزیر سابق مخابرات طرف رسیدگی قرار دارد نه از دیگران!

۳. آقای محقق معاون رییس اجراییهٔ حکومت وحدت ملی به عوض آنکه قضاوت بالای اتهامات **عبدالرزاق وحیدی**را به محکمه واگذارد فورا مظلوم بودن وزیر هزاره متهم را برخ کشیده رییس جمهور را تهدید میکند که این عمل "سر آغاز رویارویی با هزاره‌ها است و ما هم تدابیر لازم سیاسی و مدنی را خواهیم گرفت." این به این معنی است که دستگاه قضایی کشور حق ندارد اتهام بر یک سیاستمدار هزاره را بررسی کند و اگر کرد دست به بلوا میزنیم!

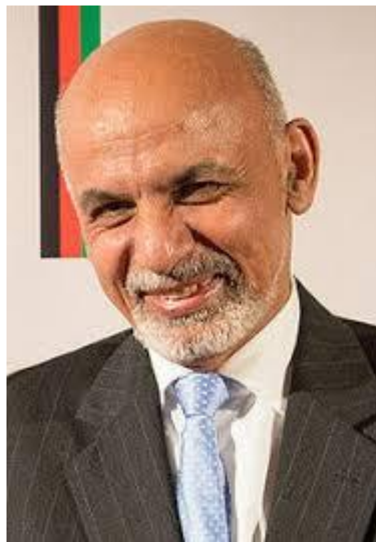
مبارزه جدی و عملی با فساد اداری باید از جایی آغاز گردد. اینکه اشرف غنی مبارزه با فساد اداری در سطح بالایی دولت را از یکی از وزرای حکومت وحدت ملی آغاز کرده است قابل درک است. زیرا به یقیین که همه حکومت حامد کرزئ غرق در فساد بود و به محاکمه کشانیدن آنها شاید در ردیف بعدی باشد. باشد که این محاکمه درس عبرتی باشد به سایر اراکین بلن پایه دولت. متآسفانه برچسپ قومی زدن بر این پروسه توسط محقق هیچ کمکی در جلوگیری از فساد نمیکند.

عبدالرزاق وحیدی، وزیر پیشین مخابرات و فناوری که حدود یک سال قبل از طرف محمد اشرف غنی، رئیس جمهوری افغانستان کارش به تعلیق درآمده بود، بعد از سه جلسه حضور در "محکمه اختصاصی وزیران" امروز (سه‌شنبه، چهارم 25دسامبر 2018 - 04 جدی 1397) بی‌گناه شناخته شد و برائت گرفت. مهمترین اتهام‌ها علیه آقای وحیدی "حیف و میل میلیون‌ها افغانی برای استخدام ۳۷ کارمند بالمقطع (موقت) در اداره تنظیم مخابراتی افغانستان (اترا)" است. در حکم امروز محکه آمده که هیأت قضایی "محکمه خاص وزیران" با حضور طرفین دعوا بعد از بررسی به این نتیجه رسیده که به دلیل موجود نبودن "دلایل کافی الزام" در مورد ادعای دادستان به برائت عبدالرزاق وحیدی حکم می‌کند.

اما مطابق اخبار رسانه ها در هشتم اپریل 2019 – 19مطابق نزدهم ثور 1398 جمشید رسولی، سخنگوی لوی ثارنوالی به رسانه‌ها خبر داد که آقای وحیدی در دوم ماه دلو ۱۳۹۷ در محکمه ابتدایی در مرکز عدلی و قضایی مبارزه با جرایم سنگین فساد اداری غیابی محاکمه شده و به جرم "سوء استفاده از صلاحیت وظیفوی هنگام مأموریت در وزارت مالیه "به سه سال زندان محکوم شده است".

ریاست جمهوری اشرف غنی

زندگی نامه رئیس جمهور اشرف غنی



(اشرف غنی همصنفی صنف 12 لیسه حبیبیه نویسنده در سال ۱۳۴۷هجری شمسی معادل 1968م بوده و این زندگینامه از صفحه انترنتی پژواک افغان نیوز اقتباس شده است).

[اشرف غنی فرزند شاه جان احمدزی در ۲۹ ماه ثور، سال ۱۳۲۸ ه ش در کابل تولد شده است. دوره ابتدایه را درلیسه عالی استقلال ، متوسطه را درلیسه عالی حبیبیه و صنف یازدهم را تحت پروگرام یک ساله در ایالات متحده امریکا (AFS) نیزفرا گرفته است .

موصوف دورۀ لیسانس را برای مدت شش ماه درپوهنتون کابل و بعدا دوره مکمل لیسانس را در پوهنتون امریکایی بیروت در رشته علوم سیاسی پشت سرگذشتانده است. اشرف غنی اسناد ماستری در رشته علوم سیاسی از پوهنتون امریکایی بیروت ، در رشته راوبط بین المللی و انسان شناسی از پوهنتون کولمبیا امریکا و در رشته روابط بین المللی از پوهنتون کولمبیا امریکا بدست آورده است .

وی همچنان در رشته انسان شناسی (انترپولوجی) ازپوهنتون کولمبیا امریکا سند دوکتورا دارد . نامبرده همچنان دوکتورای افتخاری از پوهنتون سکرانتن ایالات متحده امریکا درسال 2007 ، ازپوهنتون گیلف کانادا در سال 2008 م کمایي کرده است . قابل تذکر است که دوکتور اشرف غنی از طفولیت تا امروز در کسب تعلیمات اسلامی سعی و کوشش ورزیده است که از ان جمله حصول معلومات در باره سیرت نبوی در مدارس کراچی ولاهور از سال 1985الی 1986 قابل یادوریست وبه گفتی وی این تعلیمات برایش ارزش ویژه داشت. همچنان از طرف پوهنتون تفت امریکای برای اشرف غنی یک جایزه ممتازجهانی تحت عنوان وطندار جهانی اهدا گردیده .

وظایف

به صفت استاد در رتبه پوهیالی و پوهنیار در پوهنځی ادبیات دیپارتمنت علوم بشری ان زمان پوهنتون کابل ایفای وظیفه نموده است.

به صفت پروفیسور مهمان در پوهنتون آروس دنمارک در سال 1977 م برای مدت کم تدریس در پوهنتون معروف بکلی ایالات متحده امریکا برای یک سال. تدریس در پوهنتون مشهور جانز هوپکنز امریکا به مدت 8 سال.

اشرف غنی در بخش ساختن پالیسی و ستراتیژی بانک جهانی در یک سمت مهم برای مدت 10 سال ایفای وظیفه نموده است که در پنج سال اول برای کشورهای اسیای جنوبی وشرقی کارمیکرد و در پنج سال اخر درساختار مسایل گوناگون اقتصادی جهان دخیل بوده که از ان جمله ریفورم اقتصادی روسیه شامل آن میباشد .

اشرف غنی مقالات زیادی را در زبان انگلیسی در باره افغانستان نوشته که دررسانه های معتبر ان وقت به نشر رسیده است.

در زمره تحقیقات دوکتور اشرف غنی یکی از کارهای بزرگ و مهم این است که درباره تاریخ چهارصد ساله افغانستان تحقیق نموده است و اکثر موارد قرن پانزدهم میلادی گرفته تا قرن نوزدهم میلادی را تحت پوشش تحقیق قرار گرفته است که این تحقیق مدت ده سال را دربر گرفته است.

درین اواخر یک کتاب دوکتور اشرف غنی تحت عنوان (دول ناکام وستراتیژی موفقیت انها) از طرف پوهنتون اکسفورد انگلستان در اروپا و امریکا به نشر رسیده است که رسانه های جهانی بالای شان تبصرهای گرمی داشتن.

دوکتور اشرف غنی بعد از یازده سپتمبر سال 2001 که بیم یک فاجعه بزرگ دیگر در افغانستان میرفت ، از بانک جهانی رخصتیهای بدون معاش گرفت و در یک تعداد مطبوعات ازاد جهانی مقالات خود رابه نشر رساند و مصاحبه ها را انجام داد .دراین زمان جهانیان تشویشها و نگرانیهای زیادی در باره افغانستان داشت. سرمنشی ملل متحد ان وقت اقای کوفی عنان از دوکتور غنی خواست تا در باره پیدا کردن حل بحران افغانستان همراه با مسول بلند پایه ملل متحد و نماینده با صلاحیت این سازمان برای افغانستان لخضدر ابراهیمی به صفت مشاور همکاری نماید. داکتر غنی پیشنهاد اقای عنان را پذیرفت ودر نتیجه سعی و تلاشهای پی یکی دیگر توانست تا در ترتیب نمودن موافقه بن سهیم شود و جهانیان را به این وادار سازد که افغانها می تواند مشکلات و مسایل خود را در چوکات لوی جرگه عنعنوی حل وفصل نماید و قدرت را از یک گروه منطقوی (سمتی) که نه میتواند از تمام کشور نماینده گی کند از طریق همین جرگه به ملت منتقل سازد و در نتیجه همین فهماندن مراحل تعیین شد و بعدا اداره موقت به میان امد.

اقای اشرف غنی یک ماه بعد از ختم دوره موقت به ده ولایت افغانستان عزیز سفرهای کاری انجام داد. و حالات جاری را تحت بررسی قرار داد که بعدا به پیشنهاد اداری موقت از سمت های خود در بانک جهانی و ملل متحد استعفی داد وبدون از هر نوع امتیاز مالی مشاور خاص ریَس جمهور تعیین گردید موصوف این مسولیت را برای یک مدت به بسیار موفقیت انجام داد وبعدا ریْس اداره انسجام کمک ها در افغانستان گردید . غنی کارهای مهم را درین اداره انجام داد که از ان جمله اولتر ازهمه نهادینه ساختن بازسازی ملی سرتاسری وساختن اصول و مقررات ان بود وبعدا برای کنفرانس جذب کمک های جهانی برای افغانستان که در ماه حمل همان سال درکابل تدویر گردید اماده گی گرفت ، درین کنفرانس داکتر غنی اولیت های مردم وحکومت افغانستان را به جهانیان تشریح نمود ویک طرح سالم زمانی رابه انان تقدیم کرد. بعد از کنفرانس داکتر اشرف غنی از طرف همین اداره به صفت وزیر مالیه به لوی جرگه معرفی گردید که این پیشنهاد انها از طرف اراکین جرگه قبول و نامبرده در اداره انتقالی به صفت وزیر مالیه مقرر گردید.

د رکنفرانس برلین دنیا می خواست که به افغانستان تنها یک میلیارد دالر کمک نماید اما در نتیجه سعی وتلاش خسته نا پذیر وزیر مالیه وقت در همان کنفرانس دنیا حاضر شد که به حکومت افغانستان وعده 8.2 میلیارد دالر را بدهد و در همین زمان دنیا قبول کرد در افغانستان به 26.5 میلیارد دالر سرمایه گزاری ضرورت است در طول تاریخ افغانستان این یک کنفرانس بی نظیر بود که یک کشور غریب وجنگدیده توانست که پروگرامهای بازسازی خود را به جهانیان پیش و انرا قانع سازد.

در نتیجه این موفقیت های بزرگ دوکتور غنی در سال 2003 میلادی موفقترین وزیرمالیه به سطح اسیا معرفی گردید که جایز وزیر سال را نیز از ان خود نمود.

وقتیکه در سال 2004 میلادی دوره انتقالی به پایان رسید دوکتور اشرف غنی نخواست که در کابینه دیگر اشتراک نماید و به هدف اصلاحات در نظام تحصیلات عالی کشور و بازسازی پوهنتون کابل رو اورد و به مدت یک سال با محصلین و استادان پوهنتون کابل دیدار و گفتگو های کاری داشت .

داکتر اشرف غنی در سال 2006 میلادی از طرف رسانه های بین المللی به کاندیداتوری سمت سرمنشی ملل متحد مطرح گردید وبعدا این پیشنهاد رسما از طرف حکومت افغانستان به ملل متحد فرستاده شد. و در سال 2007 میلادی رسانه های جهانی انرا به صفت رئُس بانک جهانی پیشنهاد کرد. همچنان درماه نومبر سال 2010 ازایشان خواسته شد که رهبری برنامه انتقال مسولیت امنیتی از قوای بین المللی به قوای افغان را به عهده بگیرد که این کار را نیز به خوبی انجام داد.

اشرف غنی در انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 اشتراک کرد اما موفقیت بدست آورده نتوانست، به تعقیب آن به موجب نتایج نهائی انتخابات ریاست جمهوری سال 2014م[14] موصوف با کسب 55.27 فیصد آرآ در مقابل 44.73 فیصد به پیروزی چشمگیر بررقیب انتخاباتی خود عبدالله عبدالله که از محوریت تاجیکها و هزاره ها کاندید بود دست یافت. در جریان شمارش آرآ بعد از آنکه عبدالله عبدالله از شکست فاحش خود مطلع شد، همانند انتخابات سال 2009م، نتایج انتخابات را نه پذیرفته شکست خودرا نتیجه تقلب گستردهٔ حریف وانمود ساخت و به مبارزهٔ گسترده برای کسب امتیازات به خود، جمعیت اسلامی و شورای نظاروشمولیت در اداره دولت پرداخت.

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ هجری شمسی (2014م)

داکتر اشرف غنی احمدزئ در انتخابات ریاست سال 2014م به حیث کاندید مقام ریاست جمهوری در یک تکت انتخاباتی با جنرال عبدالرشید دوستم (ازبک) در مقام معاونیت اول و سرور دانش (هزاره) در مقام معاونیت دوم اشتراک کرد. شمولیت دوستم با سایهٔ تعقیب ممکنه قضائی به اتهامات جنایات جنگی سبب ابراز نارضایتیهای زیادی از جانب هواخواهان اشرف غنی که نامزدی اورا از سنگر مخالفت با مافیای جنگسالار و مافیای فساد اداری و مالی میدیدند گردید. اما مبرهن بود که شهرت دوستم به عنوان بانک رأی بالای تصمیم اشرف غنی اثر مستقیم داشته است.

[14] نتایج نهایی انتخابات سال 2014 بتاریخ 24 فبروری سال 2016 توسط کمسیون مستقل انتخابات اعلام شد.

نتایج دور اول انتخابات ریاست جمهوری سال 2014 افغانستان

کاندید	قومیت	تعداد آرأ	فیصدی آرأ
عبدالله عبدالله (1)	تاجیک	3,097,274	44.9%
اشرف غنی (2)	پشتون	2,172,921	31.5%
زلمی رسول	پشتون	793,289	11.5%
عبدرب‌الرسول سیاف	پشتون	489,769	7.1%
قطب‌الدین هلال	پشتون	186,250	2.7%
محمدشفیق گل آقا شیرزی	پشتون	110,371	1.6%
داوود سلطان زوی	پشتون	34,491	0.5%
هدایت امین ارسلا	پشتون	13,796	0.2%
	مجموع آرأ	6,898,161	100.0%
	مجموع تاجیک/هزاره	3,097,274	44.9%
	مجموع پشتون/ترکتبار	3,800,887	55.1%

(1) عبدالله عبدالله آرای هزاره ها را هم نظر به کاندیدی محمد محقق به حیث معاون دوم خود دارد.

(2)اشرف غنی آرای ترکتبار های افغانستان را نظر به کاندیدی جنرال رشید دوستم به حیث معاون اول با خود دارد.

منبع: بی بی سی 26 آپریل 2014 - 06 ثور 1393

عبدالله عبدالله با گرفتن 44.9 فیصد و اشرف غنی با اخذ 31.5 فیصد به عنوان کاندیدهای پیشتاز که نتوانستند معیار 50+1 را برای پیروزی در دور اول تکمیل کنند به دور دوم انتخابات رفتند.

انتخابات و برجستگی خطوط قومی

با آنکه عبدالله عبدالله، با درک ساختار قومی نفوس کشور، برخلاف انتخابات سال ۲۰۰۹، خود را به عنوان پشتون معرفی کرد[15]، اما ایشان در طول حیات سیاسی خود عملاً به مثابه محور تجمع خواسته‌های سیاسی و اجتماعی تاجیک‌ها تبارز نموده است. مزید بر آن، داکتر عبدالله نزد جامعه پشتون و غیر پشتون چه در داخل افغانستان و چه در خارج افغانستان یک فرد تاجیک بوده و تجمع چهره‌های شناخته شده ضد پشتون، مانند مجیب رحیمی، به حیث سخنگو، مشاور و همکار دست اول او به این برداشت مشروعیت می‌دهد. از جمله هشت کاندید که در دور اول انتخابات در مرحله رایگیری اشتراک کردند، عبدالله عبدالله یگانه کاندید تاجیک تبار بود و متباقی همه کاندیدان از قوم پشتون بودند.

15 هویت قومی عبدالله عبدالله موضوع مورد اختلاف میباشد. بر اساس معلومات منتشره در رسانه های اجتماعی والدین پنجشیری تاجیک موصوف در عنفوان کودکی او از هم رسماً جدا شده و مادر موصوف بعداً با یک فرد صاحب رسوخ قندهاری ازدواج میکند و عبدالله عبدالله زیر قیمومیت پدر خوانده پشتون تبار خود بزرگ میشود.

نتایج دور اول انتخابات ریاست جمهوری سال 2014 افغانستان از تقسیم آرا بر اساس خطوط قومی و نژادی حکایت کرد:

1 . ولایاتیکه اکثریت باشنده گان آنها **اقوام غیر پشتون** هستند به علاوه ولایت وردک (۲٪ آرا) به **عبدالله عبدالله** رای داده اند. طوریکه دیده میشود**آقای محمد محقق** در جلب حمایت رای دهنده گان به داکتر عبدالله نقش تعیین کننده داشته است در حالیکه کاندید معاونیت دوم میباشد. در مقایسه کاندید معاونیت اول**عبدالله** نقش بسیار ناچیزی در گرفتن آرا به نفع او داشته است. طوریکه دیده میشود محمد محقق حتی رای مردم سرپل را از جنرال دوستم گرفته به عبدلله تقدیم کرده است. در حدود **چهل وپنج فیصد مجموع آرا به عبدالله عبدالله داده شده است.**

2 . در ولایاتیکه اکثریت باشنده گان**آنها اقوام پشتون هستند**، به استثنای ولایت پشتون نشین قندهار، اکثریت رای دهنده گان **به داکتر اشرف غنی** رای داده اند. **به علاوه جنرال دوستم** موفق شد ولایات جوزجان و فاریاب را نیزبه اشرف غنی تقدیم کند (پنج فیصد آرا). **تنها ولایت پشتون نشین وردک از این جریان مستثنی است که من دلیلی برایش ندارم. قرار معلوم در حدود سی و دو فیصد** مجموع آرا **به** اشرف غنی داده شده است.

3 . **درولایت پشتون نشین قندهار** اکثریت رای دهنده گان به **داکتر زلمئ رسول** رای داده اند که موصوف قادر شد **دوازده فیصد** مجموع آرا.را بدست آورد.

4 . محمدشفیق گل‌آغا شیرزی ۱.۴ فیصد مجموع آرا را به خود جلب کرده است که عمدتآ از ولایات پشتون نشین است.

5 . به مقایسهٔ سایر ولایات، **فیصدی کمتر مردم ولایات پشون نشین** شرقی، جنوبی و جنوب غربی که همسرحد با پاکستان هستند **نظر به خطر تروریزم طالبان در انتخابات سهم گرفتند.**

6 . آرای **رای دهنده گان پشتون (۴۵ فیصد مجموع آرا بدون پنج فیصد آرا ازبکها و ترکمنهای جوزجان و فاریاب)** میان اشرف غنی، زلمئ رسول، گل آقا شیرزئ، رسول سیاف و هدایت ارسلا تقسیم شده اند در حالیکه **داکتر عبدالله تمام آرایی را که انتظار داشت از ملیتهای غیر پشتون شامل تاجک، هزاره، بدخشی، ایماق، نورستانی، ازبک و ترکمن (به استثنای پنج فیصد آرای جوزجان و فاریاب) از آن خود ساخته است.**

7 . بر اساس حساب سادهٔ ریاضی در دور دوم باید انتظار داشت که اشرف غنی حد اقل ۵۵ فیصد آرا را از آن خود سازد. و **هرگاه قادر شود باشندگان ولایات پشتون نشین را تشویق به سهمگیری بیشتر در دور دوم انتخابات نماید،** بدست آوردن **بیش از ۶۰ فیصد آرا** توسط داکتر اشرف غنی دور از احتمال نیست.

با دانستن این واقعیت حامیان دکتور عبدالله از رفتن انتخابات به دور دوم کاملاً ناراضی بودند. داکتر عبدالله در دور اول تمام آرای ممکنه حامیان خود را بدست‌آورد. با متمرکز شدن آرای هشت کاندید پشتون در دور دوم انتخابات برای داکتر اشرف غنی، پیروزی او حتمی بود. باید توجه داشت که حمایت گل آقا شیرزئ و زلمئ رسول کاندیدان پشتون تبار دور اول از داکتر عبدالله در دور دوم صرف جنبه سمبولیک داشته به معنی انتقال آرای پشتون‌ها به عبدالله نمی‌باشد. یک تحلیل بی‌طرفانه و آگاهانه از نتایج دور اول انتخابات توسط یک مبصری که به ترکیب قومی نفوس کشور آگاه باشد به سادگی پیروزی اشرف غنی را در دور دوم می‌توانست پیشبینی کند. اتفاقا چنین پیشبینی را این نویسنده بتاریخ ۲۷ اپریل ۲۰۱۴ در یک مقالهٔ در فیسبوک انجام دادم.

نتایج نهایی تفتیش شده دور دوم انتخابات

در حالیکه اقوام پشتون و تاجیک از لحاظ سهم خود فیصدی های بزرگ اول و دوم نفوس کشور را تشکیل می‌دهند، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ افغانستان دو کاندید، یکی از قوم پشتون و دیگری ممثل تمایلات سیاسی تاجیک‌ها، در مقابل همدیگر قرار گرفتند. علاوه بر آن، داکتر اشرف غنی تکنوکرات، متخصص اقتصاد و سیاست بین‌المللی بدون تعلق به کدام تنظیم جهادی با عبدالله عبدالله، سمبول قدرت و ثروت نامشروع جنگسالاران و سمبول تباهی جنگ‌های تنظیمی، مقابل هم قرار گرفتند. برای نسل جوان رایدهنده که خاطره خوشایندی از جنگهای تنظیمی و سیاستهای مافیای تنظیمی نداشتند، انتخاب میان این دو کار ساده بود.

طوریکه بعد از دور اول پیشبینی کرده بودم، اشرف غنی در دور دوم انتخابات، در نتیجه تمرکز آرای پشتونها، با اخذ 56.40% فیصد آرأ در مقابل 43.60 فیصد آرأ بر عبدالله پیروز شد و به مقامریاست جمهوری رسید.

نتایج نهایی تفتیش شده دور دوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان سال ۱۳۹۳ هجری شمسی، 2014م

	مجموع	اشَرف غنی	عبدالله عبدالله
تعداد آرأ	7,509,245	4,258,740	3,250,505
فیصدی	**%100.00**	**%56.40**	**%43.60**

منبع: کمیسیون مستقل انتخابات

صرف نظر از نتایج انتخابات در مناطق پشتون‌نشین، ولایت کابل آیینه بسیار خوبی است که می‌توان در آن بدون هیاهوی تقلب کاری نتایج آرای مردم را مشاهده کرد. در دور دوم انتخابات در انتخاب میان داکتر اشرف غنی تکنوکرات، متخصص اقتصاد و سیاست بین‌المللی، داکتر عبدالله، سمبول قدرت و ثروت نامشروع جنگسالاران و سمبول تباهی جنگ‌های تنظیمی، اکثریت مردم کابل به اشرف غنی رای دادند.

اشرف غنی مشروعیت مقام ریاست جمهوری خود را مدیون رای ملت و پیروزی قاطع خود در دور دوم انتخابات سال 2014م می‌داند. طوری‌که می‌دانیم این پیروزی با حمایت یکپارچه قوم پشتون، روشنفکران ناراضی سائر ملیت‌ها از تداوم استیلای قدرت جنگسالاران و با حمایت ترکتباران کشور در حمایت ازجنرال دوستم که در تکت انتخاباتی غنی به حیث معاون اول معرفی شده بود صورت پذیرفت.

در حالیکه داکتر عبدالله، حزب جمعیت و جنگسالاران سابق در وجود عطا محمد نور، محقق، سیاف، اسمعیل خان و غیره با احساس خطر از دست دادن موقف برجسته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سیزده ساله خود، این مشروعیت سیاسی را در حقیقت مشروعیت دادن به برگشت دوران تفوق سیاسی پشتون‌ها در جامعه دانسته آن را به رسمیت نمی‌شناسند.

طوری‌که دیدیم در ماه‌های بعد از انتخابات در نتیجه هیاهوی این عوامل که در تمام زوایای دولت افغانستان و رسانه‌های خبری و جامعه مدنی کشور از برکت سیاست‌های سازشکارانه حامد کرزی نقش یکجانبه نا متعادل دارند با تهدید های آشکار به بغاوت و حمله بر ارگ، توهین و بد و بیراه گفتن به رییس جمهور حامد کرزی، تحقیر و تخریب ارکان دولت افغانستان از جمله کمسیون مستقل انتخابات، حتی توهین و بد و بیراه گفتن به سازمان‌های بین‌المللی بعد از انجام تفتیش کامل توسط مفتشین بین‌المللی، سر انجام منجر به ایجاد دولت ائتلافی اشرف غنی و عبدالله عبدالله گردید.

افغانستان یک کشور کثیرالقومی بوده و از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقا یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی‌های قومی می‌باشد. بر علاوه، سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه‌یی، تنظیمی و مداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است. در یک کشور عنعنوی هرگاه به مردم بصورت دموکراتیک حق انتخاب داده شود آن‌ها بلا درنگ به کاندید قوم مربوطهٔ شان رای می‌دهند. نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته‌تر ساخت. صرف نظر از مشتی روشن‌فکر، پشتون به پشتون رای داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و اوزبیک به ازبیک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند.

تفکیک آرأی نتایج نهایی دور دوم انتخابات سال 2014م به ترکیب قومیت که بر اساس نفوس ولایات بطور تخمینی توسط نویسنده صورت گرفته است.

ولایت	مجموع	اشَرف غنی	عبدالله عبدالله
مجموع آرآ	**7,509,245**	**4,258,740**	**3,250,505**
مجموع پشتون	43.20%	61.20%	19.60%
مجموع تاجیک	28.40%	17.70%	42.30%
مجموع ترکتبار	13.60%	12.70%	14.90%
مجموع هزاره	9.40%	5.40%	14.70%
مجموع سایر اقوام	5.40%	3.10%	8.50%
مجموع فیصدی	**100.00%**	**100.00%**	**100.00%**

(ارقام به تفصیل ولایات در جدول بعدی درج است)

نتایج انتخابات عملاً نشان داد که مردم افغانستان، صرف نظر از هیاهوی تقلب انتخاباتی، عمدتاً بر مبنای خطوط قومی و نژادی رای دادند. مطابق تخمینهای جدول بالا در حدود 61.2 فیصد آرای غنی را آرای پشتونها، 17.7 فیصد از تاجیکها، 12.7فیصد از ترکتبارها، 5.4 فیصد از هزاره ها و 3.1 فیصد از سایر اقوام تشکیل میدهد. در مقابل 42.3 فیصد آرای عبدالله را آرای تاجیکها، 19.6 فیصد را آرای پشتونها، 14.9 فیصد را آرای ترکتبارها، 14.7 فیصد را آرای هزاره ها و 8.5 فیصد را آرای سائر اقوام تشکیل میدهد. مطلب مهم دیگر این است که در حمایت از غنی کمی کمتر از 39 فیصد آرای غیر پشتونها شامل است در حالیکه برای عبدالله آرای غیر تاجیکها بیشتر از 57 فیصد مجموع آرای او را میسازد. به بیان دیگر عبدالله بیشتر مدیون حمایت محقق هم تکت هزاره خود است تا اینکه غنی مدیون دوستم باشد. این حقیقت در رفتار غنی در طول 5 سال ریاست جمهوری دور اول او و در انتخاب همکاران تکتهای انتخاباتی سال 2019 مشهود است.

پشتون‌ها و ترکتبارها به اشرف غنی و جنرال دوستم رای دادند در حالی‌که تاجیک‌ها و هزاره‌ها به داکتر عبدالله و محقق رای دادند. حتی یک فرد غیر مسلکی با یک شناخت عامیانه از مردم افغانستان می‌تواند حساب کند که در افغانستان تعداد پشتون‌ها و ترکتبارها به مراتب بیشتر از تعداد تاجیک‌ها و هزاره‌ها می‌باشند. حتی با ارزیابی نتایج دور اول انتخابات که در آن هشت کاندید پشتون اشتراک داشتند، نتایج دور دوم قابل پیشبینی بود. نویسنده این مقاله در ۲۷ اپریل سال ۲۰۱۴ در فیسبوک پیشبینی کرد که با تمرکز آرای رای دهندگان پشتون، اشرف غنی در دور دوم انتخابات با بدست‌آوردن ۵۶ تا ۶۰ درصد آرا پیروز خواهد شد.

قابل توجه است که در رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۱۴م هیچگونه مباحثه از طرف جناح داکتر عبدالله در جهت مخالفت با سیاست‌ها و پلان‌های اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و سیاسی داکتر اشرف غنی مطرح نگردید. بر عکس، لبه تیز حملات از جانب حامیان دکتور عبدالله متوجه شخصیت کشی با تمثیل داکتر اشرف غنی به عنوان کوچی، قومپرست، پشتون متعصب، فاشیست، زبانپرست، حامی طالبان و اتهاماتی از این قبیل گردید که نشان می‌دهد حامیان دکتور عبدالله رقابت دور دوم را رقابت بین یک کاندید تاجیک در مقابل یک کاندید پشتون می‌دانستند.

حامیان دکتور عبدالله با شناخت از ساختار قومی نفوس کشور می‌دانستند هرگاه انتخابات دور دوم در فضای دموکراتیک انجام شود و به صندوق‌های آرای مردم دستبرد صورت نگیرد، نتیجه نهایی به نفع داکتر عبدالله نخواهد بود. داکتر عبدالله این واقعیت تلخ را در همان شب ختم دور دوم انتخابات چند ساعت بعد از شروع شمارش آرا در تمام حوزه‌های انتخاباتی دانست. او هرگاه به دموکراسی معتقد می‌بود، با برداشتن گوشی تلیفون موفقیت داکتر اشرف غنی را به او تبریک می‌گفت. اما این کار، با توجه به صلاحیت‌های وسیع رییس جمهور در قانون اساسی، از نظر رهبران حزب جمعیت و حزب وحدت به معنی شروع پروسه انتقال دوباره قدرت سیاسی به اکثریت پشتون بود، قدرت سیاسی که به گفته پروفیسور امین صیقل در سال ۲۰۰۱ توسط قوای امریکایی به اقلیت‌های غیر پشتون واگذار شده است. از این جاست که کمپاین بی اعتبار سازی انتخابات و کمسیون‌های انتخاباتی و سائر ارگان‌ها و مقامات دولت افغانستان توسط تیم انتخاباتی داکتر عبدالله و حامیان ایشان در رسانه‌ها آغاز می‌گردد.

افغانستان در نتیجه سی و پنج سال جنگ به حوزه‌های نفوذ جنگسالاران مبدل شده است. برای کمسیون مستقل انتخابات نظارت لازم بالای پروسه اجرای انتخابات در این مناطق یک امر ناممکن است. اکثریت حوزه‌های انتخاباتی ولایت بلخ در اختیار مطلق جنگسالاران محلی وابسته به معلم عطا محمد نور است. در بدخشان فامیل ربانی در حاکمیت کامل حکومت می‌کند و در هرات جنگسالاران وابسته به اسمعیل خان. در پروان، پنجشیر و کاپیسا حاکمیت مطلق حامیان احمد شاه مسعود و حزب جمعیت استیلای بلا منازع بالای همه امور منجمله امنیتی، سیاسی، اجتماعی و انتخاباتی دارند. مناطق مرکزی کشور منجمله بامیان و دایکندی را حامیان محمد محقق هزارستان می‌نامند و حاکمیت دولت مرکزی را در این مناطق برسمیت نمی‌شناسند. هرگاه کسی نتایج انتخابات در خوست و پکتیا را لکه دار از تقلب می‌خواند چگونه می‌تواند از وجود تقلب مشابه انتخاباتی در پنجشیر، بلخ، بدخشان، هرات، بامیان و دایکندی انکار کند؟ در واقع مفتشین بین‌المللی میزان نسبی تقلب را در تمام مناطق دور افتاده کشور مشابه هم یافتند.

نتایج نهایی تفتیش شده دور دوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان سال ۱۳۹۳ هجری شمسی

Afghanistan 2014 Presidential election final audited results

(تفکیک آرأ به ترکیب قومیت نفوس ولایات بطور تخمینی توسط نویسنده صورت گرفته است)

عبدالله عبدالله	اشَرف غنی	مجموع	قومیت اکثرت نفوس	ولایت
39,893	21,016	60,908	ایماق	بادغیس 40 %
166,812	63,344	230,156	ایماق	غور 70%
10,970	20,668	31,638	بلوچ	نیمروز
8,865	4,670	13,535	پشتون	بادغیس 20 %
40,133	35,252	75,385	پشتون	فراه
18,083	40,943	59,026	پشتون	هلمند
95,011	102,217	197,227	پشتون	کابل 45%
51,186	268,946	320,132	پشتون	کندهار
11,628	388,532	400,160	پشتون	خوست
25,521	186,697	212,218	پشتون	کنرها
81,375	110,742	192,117	پشتون	کندز
16,986	102,556	119,542	پشتون	لغمان
8,722	86,567	95,289	پشتون	لوگر
91,738	318,348	410,086	پشتون	ننگرهار
26,960	307,445	334,405	پشتون	پکتیا
47,389	357,173	404,562	پشتون	پکتیکا
6,709	13,922	20,631	پشتون	ارزگان
49,281	186,382	235,663	پشتون	وردگ
4,446	55,408	59,854	پشتون	زابل
54,537	38,744	93,281	پشتون	غزنی 30%
39,893	21,016	60,908	تاجیک	بادغیس 40 %
247,637	64,578	312,215	تاجیک	بدخشان
212,223	172,317	384,540	تاجیک	بغلان

هرات	تاجیک	511,961	186,118	325,843
کابل 45%	تاجیک	197,227	102,217	95,011
کاپیسا	تاجیک	85,120	10,756	74,364
پنجشیر	تاجیک	64,299	4,085	60,214
پروان	تاجیک	144,331	20,044	124,287
تخار	تاجیک	306,866	146,648	160,218
غزنی 20%	تاجیک	62,187	25,829	36,358
بلخ	ترکتبار	355,765	131,259	224,506
فاریاب	ترکتبار	331,123	217,895	113,228
جوزجان	ترکتبار	130,136	104,957	25,179
سمنگان	ترکتبار	141,103	51,962	89,141
سرپل 50%	ترکتبار	66,474	35,415	31,059
نورستان	نورستانی	80,915	23,722	57,193
کابل 10%	هزاره	43,828	22,715	21,113
غور 30%	هزاره	98,638	27,147	71,491
سرپل 50%	هزاره	66,474	35,415	31,059
بامیان	هزاره	167,328	40,758	126,570
دایکندی	هزاره	176,522	39,743	136,779
غزنی 50%	هزاره	155,469	64,573	90,896
تمام ولایات		7,509,245	4,258,740	3,250,505
فیصدی		**100.00%**	**56.40%**	**43.60%**
مجموع ایماق		291,064	84,360	206,705
مجموع بلوچ		31,638	20,668	10,970
مجموع پشتون		3,243,113	2,604,544	638,570
مجموع تاجیک		2,129,655	753,608	1,376,047
مجموع ترکتبار		1,024,601	541,488	483,113
مجموع نورستانی		80,915	23,722	57,193
مجموع هزاره		708,258	230,351	477,907
مجموع قومیت		**7,509,245**	**4,258,740**	**3,250,505**
مجموع ایماق		3.9%	2.0%	6.4%

مجموع بلوچ		0.4%	0.5%	0.3%
مجموع پشتون		43.2%	61.2%	19.6%
مجموع تاجیک		28.4%	17.7%	42.3%
مجموع ترکتبار		13.6%	12.7%	14.9%
مجموع نورستانی		1.1%	0.6%	1.8%
مجموع هزاره		9.4%	5.4%	14.7%
مجموع قومیت		**100.0%**	**100.0%**	**100.0%**

منبع ارقام انتخابات: کمسیون مستقل انتخابات افغانستان

منبع تفکیک تخمینی قومیت دوکتور نوراحمد خالدی

Source: IEC of Afghanistan Website: http://www.iec.org.af/results/en/runoff

حکومت وحدت ملی غنی-عبدالله

این حقیقت را باید دانست که برخلاف تبلیغات مغرضانۀ جمعیتی‌ها و شورای نظاری‌ها، مشروعیت حکومت وحدت ملی ناشی از نتایج انتخابات بود نه توافق سیاسی چون این توافق میان دو کاندید نهائی انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته نه میان افراد خارج از انتخابات.

بخاطر بیاوریم که جان کیری وزیر خارجه امریکا که موقف میانجی را در کابل بازی کرد در حضور اشرف غنی و عبدالله در واشنگتن تاکید نمود که رییس جمهورغنی به میل و رغبت خود در حالی‌که هیچ اجباری نداشت به ایجاد حکومت وحدت ملی توافق کرد. همچنان بخاطر بیاوریم که متعاقب تشکیل حکومت وحدت ملی کمسیون انتخابات نتایج نهایی تفتیش شده بین‌المللی را نشر نمود که مطابق آن اشرف غنی با کسب ۵۶ درصد برنده انتخابات اعلان شد. اشرف غنی و عبدالله عبدالله دو کاندید دور دوم انتخابات ریاست جمهوری بودند. صرف نظر از اینکه داکتر عبدالله نتایج انتخابات را در آغاز قبول نکرد، به مجرد آنکه تقرر اشرف غنی را به حیث رییس جمهور پذیرفت و خود با فرمان رییس جمهور به عنوان رییس اجرائیه مقرر شد، در عمل به معنی پذیرفتن پیروزی اشرف غنی درانتخابات می‌باشد. بنابرآن اگر بدون در نظرداشت نتایج انتخابات یک حکومت وحدت ملی، میان دو شخص ثالث که در دور دوم اشتراک نداشتند با میانجیگری جان کیری، میداشتیم، در آنصورت حکومت حاصله خارج ازانتخابات و خارج از چوکات قانون اساسی ناشی از توافق سیاسی می‌بود!

تبلیغات نادرست که گویا با ایجاد حکومت وحدت ملی صلاحیت‌های رییس جمهور مندرج قانون اساسی محدود شده و یا اینکه باخروج احتمالی عبدالله عبدالله از حکومت ائتلافی وحدت ملی در نتیجه اختلاف در تطبیق تذکره‌های برقی جدید بالای ملیت افغان، مقام ریاست جمهوری مشروعیت خود را از دست می‌دهد؛ کاملاً برداشت‌های مغرضانه، فتنه انگیز و نادرست می‌باشند.

بزرگترین اشتباه سیاسی اشرف غنی قبل از امضای توافق حکومت وحدت ملی عدم تاکید او بر پذیرش نتایج انتخابات از جانب عبدالله بعد از ختم پروسه تفتیش بین‌المللی بود. در آنزمان مشوره من به اشرف غنی چنین بود: "شرط تشکیل حکومت اتحاد ملی قبولی بلادرنگ و بی قید و شرط نتیجۀ انتخابات از جانب کاندید بازنده است. هرچه غیر از این، خرید کرسی‌های دولتی به قیمت

پذیرش نتیجهٔ انتخابات تلقی خواهد شد و زیربنای یک حکومت متزلزل را پیریزی خواهد کرد."

انتخابات سال ۲۰۱۴ ریاست جمهوری با سهم‌گیری قهرمانانه نزدیک به هفت میلیون افغان با رای پاک و تفتیش شده بین‌المللی بعد از باطل کردن بیش از یک میلیون رای مشکوک، بهترین انتخابات در شرایط یک کشور جنگزده و عقب مانده بود. اگر در خوست و قندهار تقلب صورت گرفته باشد به همان میزان در پنجشیر و مزارشریف هم واقع می‌شود. باید فراموش نکرد که حتی با باطل کردن تمام آرای پکتیا و خوست باز هم غنی برنده بود.

شرم آور است که مافیای شورای نظار و جمعیت شکست کاندید خود را نه پذیرفت و به بدنامی انتخابات کوشید و با تهدید شورش و حمله بر ارگ کشور را دچار بحران مصنوعی نمود.

ائتلاف‌های سیاسی معمولاً میان سازمان‌های سیاسی بروز می‌کند و دوام آن به شناخت و احترام به موقف و قدرت سیاسی جناح‌های ذیدخل در جامعه و اهداف مشترک اصلاحی و انکشافی بستگی دارد. شناخت دو قطب ائتلافی دولت وحدت ملی افغانستان از قدرت‌های همدیگر و موقف اجتماعی-سیاسی آن‌ها و دورنمای اصلاحات در نظام دولتی مملو از نواقص ذاتی است.

در طول حیات دولت دو قطبی "وحدت ملی" بارها به وضاحت عدم موجودیت اتحاد سیاسی میان طرفین ائتلاف را تبارز داد. با وجود شراکت داکتر عبدالله، رییس اجراییه دولت، در تمام تصامیم، حامیان او نه تنها از هیچ ابتکار دولت چه در ساحهٔ سیاست خارجی و چه در امور داخلی حمایت نمی‌کنند، بلکه آشکارا این ابتکارات را تحقیر نموده به باد انتقاد می‌گیرند. بدتر آن که با بروز کوچکترین مشکلی انگشت انتقاد را متوجه رییس جمهور اشرف غنی نموده خود را از مسوولیت مبرا می‌سازند.

دوسال از عمر حکومت وحدت ملی نگذشته بود که عبدالله عبدالله و شرکأ از ایفای نقش دوم در دولت خسته شدند، خواستند خودشان حکومت ایجاد کنند. بهانهٔ آنها اجرا نشدن مواد توافقنامهٔ حکومت وحدت ملی بود. اساسی ترین ماده این توافقنامه اصلاح سیستم انتخاباتی در کشور است. پیشنهادات اصلاحی آن‌ها برای اصلاح سیستم انتخاباتی کدام‌ها اند؟ تمام مرام از اصلاح سیستم انتخاباتی برای آنها انتصاب طرفداران شان در نقش رهبری کمسیون مستقل انتخابات خلاصه می‌گردید. آنها با تمام کوشش‌ها برای معامله قانونی با مفسدین اداری، بطور مثال بسم الله محمدی، ضیأ مسعود، عطا محمد نور، امثال‌هم مخالفت کردند و با تقرر هر شخصی‌که وابسته به جمعیت و شورای نظار نباشد مخالف هستند. کسب تفاهم عبدالله برای تقرر یک مقام یا اجرای یک عمل اصلاحی، در بهترین حالت، ماه‌ها را در بر می گیرد. آن‌ها از خلع سلاح گروه‌های شبه نظامی واهمه دارند و حکومت قانون را مخالف آرمان‌های خود می‌دانند.

جمعیت و شورای نظار نمایندهٔ قوم بزرگ، روشن‌فکر و شریف تاجیک نیستند همانطوری‌که طالبان تروریست و قرون وسطایی نمایندهگان قوم پشتون نبوده بلکه لکه ننگ بدامان پشتون‌ها می‌باشند. این گروه اخیرا خودشان اصطلاح عام "سقوی" را بمثابه اشاره به یک جنبش سیاسی نیمهٔ اول قرن بیستم که خصلت ارتجاعی ضد ترقی، ضد تمدن و ضد حکومت قانون داشت و در جامعه به نام جنبش "سقوی" معروف است، با بزرگداشت از حبیب‌اله کلکانی سبب افتخار دانستند ورنه من چنین لقبی را بر هیچ شخصی روا نمی‌دانم. فراموش نکنیم که سقوی‌ها در گذشته با مرام مخالفت با آزادی زنان، مخالفت با تعلیم و تربیه، مخالفت با تمدن و حکومت قانون به قدرت رسیدند.

دست‌آورد غم انگیز و فاجعه بار دولت ربانی-مسعود درهم شکستن ساختمان دولت افغانستان و خلع اردوی مسلح و مسلکی کشور، آغاز جنگ‌های تنظیمی و جنگ ضد قوم هزاره آن‌ها بود که

هنوزهم بیاد ملت افغانستان است. سقوی‌های امروزی به دموکراسی و حکومت قانون احترام و پا بندی ندارند. عبدالله در نقش شخص دوم مملکت رییس جمهور خود را بی‌کفایت خطاب کرد، یک والی در وجود عطا محمد نور به رییس جمهور کشور گفت تو صلاحیت برطرفی مرا نداری و بعداً امان‌الله گذر اعلان کرد که کابل را به خاک و خون می‌کشد! از این بیشتر انارشیگری را هیچ دولتی نمی‌تواند و نباید قبول کند. سقوی‌ها زمزمه اغتشاش، کودتا و ایجاد حکومت موازی را چندبار سر دادند. جلوگیری از به قدرت رسیدن مجدد سقوی‌ها وظیفهٔ هر روشن‌فکر افغانستان است.

ائتلاف‌های سیاسی معمولاً میان سازمان‌های سیاسی بروز می‌کند و دوام آن به شناخت و احترام به موقف و قدرت سیاسی جناح‌های ذیدخل در جامعه و اهداف مشترک اصلاحی و انکشافی بستگی دارد. شناخت دو قطب ائتلافی دولت وحدت ملی افغانستان از قدرت‌های همدیگر و موقف اجتماعی-سیاسی آن‌ها و دورنمای اصلاحات در نظام دولتی مملو از نواقص ذاتی است. در حالی‌که برنامه‌های اصلاحی و انکشافی پیشنهادی رییس جمهور غنی به جلوگیری از فساد اداری، بازپرسی و به قانون سپردن کسانی‌که به فسادهای بزرگ مالی با استفاده از موقف دولتی خود در گذشته دست زده اند، تأمین حاکمیت دولت مرکزی بالای قدرت‌های محلی، ختم قدرت‌های نیمه مسقل محلی وابسته به جنگ‌سالاران گذشته، جوابدهی اداری و مالی ارگان‌های محلی به دولت مرکزی و غیره ابتکارات مورد نیاز ضرورت دارد این ابتکارات در بسیاری موارد با منافع حامیان رییس اجراییه در تناقض واقع شده با مقاومت شدید رییس اجراییه در نطفه کشته می‌شوند. بطور مثال عطا محمد نور سرپرست فعلی ولایت بلخ که در طول یازده سال گذشته با خود مختاری کامل والی ولایت بلخ بوده است آشکارا از تقرر شخص دیگری به این مقام جلوگیری کرده و داکتر عبدالله از این موقف تمردی او حمایت می‌کند.

دو صف بندی مشخص نیروهای سیاسی شامل حکومت وحدت ملی

عبداله عبداله:	اشرف غنی:
کسانیکه در محور رییس اجراییه داکتر عبداله عبداله قرار دارند، فعالانه یا غیر فعالانه ازاو حمایت میکنند در قبال مسایل سیاسی، تاریخی واجتماعی کشور بیش و کم دارای موقف آتی اند:	کسانیکه در محور رییس جمهور داکتر اشرف غنی قرار دارند، فعالانه یا غیر فعالانه ازاو حمایت میکنند در قبال مسایل سیاسی، تاریخی واجتماعی کشور بیش و کم دارای موقف آتی اند:
1. شکست در انتخابات را ناشی از موجودیت تقلب گسترده دانسته نتایج انتخابات را قبول ندارند	1. نتایج انتخابات را قبول دارند
2. تقرر اشرف غنی را به مقام ریاست جمهوری ناشی از توافق سیاسی میدانند	2. تقرر اشرف غنی را به مقام ریاست جمهوری ناشی از پیروزی قاطع او در انتخابات میدانند.
3. اسم افغانستان را قبول نداشته خواهان تغییر آن به خراسان میباشند	3. اسم افغانستان را تغییر ناپذیر میدانند
4. دولت افغانستان را ساخته استعمار انگلستان میدانند	4. ایجاد دولت مستقل افغانستان را نتیجه طبیعی تکامل سیاسی و فداکاری ملت افغان و درایت بانیان اینکشور دانسته و تداوم آنرا تا امروز نتیجه مبارزه قهرمانانهء ملت افغان در سه جنگ ضد استعمار انگلیس و همبستگی منافع ملی تمام اقوام ساکن این سرزمین میدانند
5. معتقد اند که اسم افغانستان را انگلیسها در قرن نزدهم بالای این کشور گذاشتند	5. معتقد اند که اسم افغانستان نظر به سابقه تاریخی آن بصورت طبیعی طرف استفاده عموم قرار گرفته و شامل قاموسهای سیاسی شده است و جهانگردان و مورخین از این کشور و دولت در قرن هژدهم میلادی بنام افغانستان
6. به موجودیت ملت افغان معتقد نیستند، خودرا افغان نمیدانند و ملت افغان را معادل قوم پشتون دانسته و از تعریف قانون اساسی در این مورد حمایت نمیکنند	

7. دولتهای گذشته افغانستان را به استثنای دولت حبیب اله کلکانی و دولتهای مجاهدین، دولتهای قبیله یی فاشیستی میخوانند و معتقد اند که این دولتها ممثل ناسیونالیزم پشتون و اعمال ستم ملی پشتونها بالای سایر اقوام کشور اند

8. از بانیان دولت افغانستان، میرویس خان هوتک، احمدشاه ابدالی و سایر زمامداران افغان به حقارت و توهین یادآوری میکنند

9. افتخارات تاریخی ملت افغان را تبارز نشنلیزم پشتون دانسته خودرا در آن شریک نمیدانند

10.قوم پشتون را از نظر فرهنگی عقب مانده میپندارند

11.پشتونها را از نظر نفوس بزرگترین قوم کشور قبول ندارند

12.رهبران، سیاستمداران و کارمندان عالیرتبه پشتون را بخاطر پشتون بودن شان حامی طالبان میدانند

13.زبان دری را با زبان فارسی یکی دانسته از بکار بردن اسم دری خودداری میکنند

14.افغانستان را شامل قلمرو فرهنگی ایران زمین میدانند

15.استفاده از اسم ها و اصطلاحات فارسی مروج در ایران را به عوض اسمها و اصطلاحات مروج دری درافغانستان ترجیح میدهند

16.از دوام و تقویت ملیشه های تنظیمهای جهادی در کشور حمایت میکنند

17.با هرگونه پالیسی و اقدام دولت که موجب تضعیف نقش قوماندانهای ملیشه هایسابق تنظیمی جهادی گردد مخالفت میورزند

18.با هرگونه پالیسی و اقدام دولت در جهت محاسبه فساد مالی، غضب زمینهای دولتی، اختلاسهای بزرگ توسط قوماندانهای ملیشه های تنظیمی جهادی بعد از احراز مقامات بزرگ دولتی میباشند

19.با تهدیدهای پنهان و آشکار از برکناری قوماندانهای سابق جهادی از مقامهای ولایت جلوگیری میکنند

20.از تامین حاکمیت دولت مرکزی بالای ولایات جلوگیری میکنند

21.طرفدار ایجاد یک دولت فدرالی و استقلال محلی ولایات از نفوذ دولت مرکزی هستند

22.خواهان ایجاد پست صدارت عظمی و تقلیل اختیارات مقام رییس جمهور میباشند

23.مصالحه با طالبان را قبول نداشته و مخالف سهمگیری طالبان در دولت میباشند

یاد آوری کرده اند

6. به موجودیت ملت افغان معتقد بوده و از تعریف قانون اساسی در این مورد حمایت میکنند

7. دولتهای گذشته افغانستان را دولتهای ملی دانسته کوششهای دولتها را در استفاده نظامی در ولایات سعی در جهت تحکیم پایه های دولت مرکزی، برانداختن نظام ملوک الطوایفی و ایجاد یک اداره دولتی موثر قلمداد میکنند

8. بانیان دولت افغانستان، میرویس خان هوتک واحمدشاه ابدالی قهرمانان ملی وواجب احترام میپندارند

9. افتخارات تاریخی ملت افغان را متعلق به تمام اقوام واقشار کشور میدانند

10.قوم پشتون را یکی از اقوام برادر کشور میپندارد که وارث یک فرهنگ اجتماعی و سیاسی غنی بوده و استیلای سیاسی و نظامی بیش از پنجصد ساله آنها را در نیمقاره هند و سهم پیشتاز آنها را در ایجاد و تداوم سه صد سالهء دولت افغانستان ممثل این غنای فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی میدانند

11.پشتونها را از نظر نفوس بزرگترین قوم کشور قبول داشته موجودیت ولایات پشتون نشین کشور را از کنرها تا ارزگان و هلمند مبین این حقیقت میدانند

12.رهبران، سیاستمداران و کارمندان عالیرتبه پشتون به قانون اساسی وفادار بوده و مخالف افکار و سیاستهای افراطی طالبان میباشند

13.مطابق به قانون اساسی زبان دری را یکی از زبانهای ملی کشور دانسته جز لایتجزای هویت ملی کشور میدانند

14.افغانستان را شامل قلمرو فرهنگی آریانای باستان میدانند

15.حمایت از اسمها و اصطلاحات مروج دری درافغانستان در مقابل هجوم فرهنگی ایرانی را یک وظیفه ملی میدانند

16.دوام و تقویت ملیشه های تنظیمهای جهادی در کشور را مخالف مصالح مردم کشور میدانند

17.تضعیف نقش قوماندانهای ملیشه های سابق تنظیمی جهادی را در دولت یک وظیفه و هدف مهم در راستای ایجاد یک دولت مسلکی و نظام اداری سالم و حاکمیت قانون میدانند

18.خواهان طرح پالیسی و اقدام دولت در جهت محاسبه فساد مالی، غضب زمینهای دولتی، اختلاسهای بزرگ توسط مقامات سابقه دولتی، قوماندانهای ملیشه های تنظیمی جهادی بعد از احراز مقامات بزرگ دولتی

24. طرفدار برسمیت شناختن خط دیورند از جانب دولت افغانستان هستند	میباشند 19.برکناری قوماندانهای سابق جهادی را از مقامهای ولایات و اداره محلی گامی ضروری برای تامین حکومت قانون و ایجاد عدالت اجتماعی میدانند 20.تامین حاکمیت دولت مرکزی را بالای ولایات و ادارات محلی نیازمندی حاکمیت قانون میدانند 21.طرفدار دوام سیستم اداره ریاستی مطابق به قانون اساسی میباشند 22. ایجاد پست صدارت عظمی را را قابل قبول میدانند مشروط بر اینکه صلاحیتها و اختیارات اساسی مقام رییس جمهور بمثابه رییس دولت محفوظ باشند 23.مصالحه با طالبان را در چوکات احترام به قانون اساسی، آزادیهای دموکراتیک و حقوق زنان قبول داشته و طرفدار سهمگیری طالبان در دولت میباشند 24.مخالف برسمیت شناختن خط دیورند از جانب دولت افغانستان هستند.

دوسال قبل یکی از دیپوهای بزرگ اسلحه که توسط یکی از قوماندان‌های سابق حزب جمعیت در قریهٔ بایان ولایت پروان در نزدیکی پایگاه بگرام نگهداری می‌شد توسط قوای امریکایی منهدم گردید. این عمل می‌باید در تمام کشور تکرار شده و تمام سلاح کوت‌های قوماندان‌های سابق تنظیمی از میان بروند. در حالی‌که چنین برنامهٔ کاملاً مطابق اهداف اصلاحی رییس جمهور غنی بوده و اقدام قوای امریکایی به احتمال زیاد با اشاره او صورت گرفته بود، اما تخریب این دیپو با عکس‌العمل بسیار شدید داکتر عبدالله و سایر رهبران و قوماندان‌های جهادی شورای نظار واقع گردید. تفتیش‌های مالی از اختلاس‌های بسیار بزرگ در عقد قراردادهای سابق وزارت دفاع ملی در زمان وزارت جنرال بسم اله خان، یکی از جنگ‌سالاران سابق حزب جمعیت، حکایت می‌کند اما قراین نشان می‌دهد که دولت زیر فشار داکتر عبدالله قدرت بازپرسی این اختلاس‌ها را ندارد.

تزلزل ائتلاف سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله ناشی از بی موازنگی ساختمان سیاسی دولت ائتلافی آنهاست. در یک قطب داکتر عبدالله رییس اجراییه از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی-نظامی در وجود حزب جمعیت و حزب وحدت وحامیان جهادی آن‌ها در داخل ساختمان دولتی سیزده ساله، در رسانه‌های وابسته، جامعه مدنی وابسته، در وجود وکلای وابسته در پارلمان و تمام عناصریکه در سیزده سال اخیر با استفاده از قدرت دولتی به جاه و منال رسیده اند بر خوردار است. در قطب دیگر داکتر اشرف غنی بدون برخورداری از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی حزبی به حمایت روشنفکران و سازمان‌های خورد و ریزه غیر جهادی و افراد عامهٔ ملت که از استیلای جنگ‌سالاران در ۲۴ سال اخیر به ستوه رسیده اند، دل بسته است.

مضاعف بر آن، امتیاز دهی‌های سخاوت‌مندانه اشرف غنی به داکتر عبدالله در توافقنامه سیاسی و دادن سهم پنجاه - پنجاه در دولت سبب نارضایتی عمومی پشتون‌ها شد و اشرف غنی را از حمایت مورد نیاز بسیار نزدیک بسیاری از سیاست‌مداران پشتون محروم ساخت. این امتیاز دهی‌ها عملاً

امروز حکومت او را فلج نموده و در گروگان داکتر عبدالله قرار داده است. از بیانات اشرف غنی در زمان تشکل توافق سیاسی معلوم بود که در دادن امتیازات به داکتر عبدالله، موصوف به صراحت صلاحیت‌های وسیع رییس جمهور مندرج در قانون اساسی و حمایت نیروهای بین‌المللی از پروسه قانونی در کشور تکیه می‌کرد. در کشوری که هنوز حاکمیت قانون در دوران طفولیت خود قرار دارد و حمایت نیروهای خارجی بسته به تظمین منافع مشخص آن‌ها توسط گروه‌های سیاسی-نظامی موجود در کشور است، حساب کردن بالای عوامل مذکور نتایج مطلوبی ندارد. اخطار نماینده ملل متحد در جلوگیری از نشر نتایج تفتیش شده انتخابات قبل از توافق سیاسی باید به اشرف غنی از متزلزل بودن موقف حامیان خارجی کشور و نقش سازشکارانه آن‌ها هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت. در نهایت طوری‌که دیدیم با وجود پیروزی قاطع اشرف غنی که بزرگترین تفتیش انتخاباتی در جهان آن را تأیید نمود، موقف متزلزل و سازشکارانه امریکا سبب تحمیل ائتلاف ۵۰-۵۰ بالای اشرف غنی شد که نتایج نامیمون آن را امروز در کشور مشاهده می‌کنیم.

ایجاد یک دولت واقعا اتحاد ملی به اشتراک متوازن و نسبی نیروهای سیاسی شامل قدرت دولتی نیاز دارد. امروز اهم ایجاد توازن سیاسی در کشور بردوش روشنفکران و سیاستمداران ساکن ولایات پشتون‌نشین قرار دارد. از امروز تا انجام انتخابات پارلمانی آینده فرصتی است تاریخی برای سیاستمداران و روشنفکران ساکن ولایات پشتون‌نشین کشور تا با تعیین اهداف ترقی‌خواهانه برای رسیدن به آرمان‌های ملی که متضمن سعادت تمام اقوام کشور باشد تشکل و رهبری سیاسی اقوام ساکن ولایات خود را هدف قرار داده این تشکل ترقی‌خواهانه سیاسی را در یک جبههٔ متحد به پارلمان آینده کشور منتقل نمایند. تنها در چنین حالتی است که می‌توان درائتلاف با نماینده‌گان سائر احزاب در پارلمان منجمله جمعیت، وحدت، جنبش ملی و سائر نیروهای وطنپرست، یک دولت واقعا موفق وحدت ملی ضامن منافع مشروع تمام ملیت‌ها و اقوام کشور را تشکیل داد.

اوضاع سیاسی کشور آنقدر وخیم بود که من هرگز حتی در خوفناکترین کابوس‌هایم فکر نمیکردم روزی شمولیت حزب اسلامی به قیادت گلبدین حکمتیار را در حیات سیاسی کشور و دولت افغانستان به مثابه یک وزنه لازم برای ایجاد توازن در دولت مفید بدانم و از آن استقبال کنم. امروز اهم ایجاد توازن سیاسی در کشور بردوش روشنفکران و سیاستمداران ساکن ولایات پشتون‌نشین قرار دارد. طرد و دوری کردن از هرگونه تفکر طالبانی وظیفهٔ هر روشن‌فکر پشتون است. از امروز تا انجام انتخابات پارلمانی آینده فرصتی است تاریخی برای سیاستمداران و روشنفکران ساکن ولایات پشتون‌نشین کشور تا با تعیین اهداف ترقی‌خواهانه برای رسیدن به آرمان‌های ملی که متضمن سعادت تمام اقوام کشور باشد تشکل و رهبری سیاسی اقوام ساکن ولایات خود را هدف قرار داده این تشکل ترقی‌خواهانه سیاسی را در یک جبههٔ متحد به پارلمان آینده کشور منتقل نمایند. تنها در چنین حالتی است که می‌توان در صورت امکان با کسب اکثریت پارلمانی یک حکومت مشروع و هدفمند را ایجاد کرد که در پیشگاه مردم، پارلمان و رییس جمهور انتحابی کشورمسوول و متعهد باشد، یا در ائتلاف با نماینده‌گان سائر احزاب در پارلمان، منجمله جمعیت، وحدت، جنبش ملی، حزب اسلامی و سائر نیروها یک دولت واقعا مؤثر وحدت ملی ضامن منافع مشروع تمام ملیت‌ها و اقوام کشور را تشکیل داد.

انتخابات سال 2019 ریاست جمهوری و تشدید بحران

کمسیون مستقل انتخابات افغانستان (نوت: که به آرای کاندیدان مقام ریاست جمهوری تعیین شده بودند) به روز سه‌شنبه ۲۹ دلو ۱۳۹۸ مطابق 18 فبروری 2020، محمد اشرف غنی را برندهٔ انتخابات ریاست جمهوری 2019 اعلام کرد و وثیقه قانونی مقام ریاست جمهوری را به او اعطأ نمود. متآسفانه رقیب اصلی انتخاباتی او آقای عبدالله، کاندید دسته ثبات و همگرایی، به عوض پذیرش مردانه وار نتایج انتخابات و تبریک گفتن به رییس جمهور منتخب مطابق عرف

پذیرفته شده در جهان دموکراسی، نتیجه انتخابات را همانند دو شکست قبلی خود "تقلبی" خواند و با شورش آشکار خودش اعلام پیروزی کرده گفت "حکومت همه‌شمول" تشکیل می‌دهد. حدود سه هفته پس از اعلام نتیجه انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان، محمد اشرف غنی رسما به عنوان رئیس‌جمهور در "ارگ" سوگند ادا کرد. در عین حال عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی پیشین که خودش را پیروز انتخابات می‌داند، نیز در یک شورش آشکار در برابر پروسه های قانونی به طور جداگانه در قصر سپیدار (محل کارآقای عبدالله) مراسم تحلیف برگزار کرد. شرکای اصلی دستهٔ انتخاباتی "ثبات و همگرایی" را احزاب جمعیت به رهبری صلاح الدین ربانی، جنبش به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم و حزب وحدت به رهبری محمد محقق تشکیل میدهند. در سال 2001 این گروهها "اتحاد شمال" را ایجاد کرده بودند که برای بر انداختن طالبان از قدرت سیاسی کمکهای هنگفت مالی و نظامی از امریکا دریافت کرده و در نتیجه کنفرانس بن قدرت سیاسی و نظامی در کشور عمدتاً به آنها تفویض گردید.

حقیقت آن است که انتخابات تکمیل شد و برنده مطابق احکام قانون اساسی توسط رییس کمسیون انتخابات اعلام گردید و مراسم تحلیف اشرف غنی رییس جمهور منتخب انجام شد که رییس ولسی جرگه، رییس مشرانوجرگه، قاضی القضات و اعضای ستره محکمه، دیپلوماتهای خارجی بشمول نماینده رییس جمهور امریکا و قوماندان قوای ناتو در افغانستان در مراسم تحلیف اشتراک داشتند. این که انتقال قدرت مطابق به احکام قانون اساسی از مجرای دموکراسی صورت گرفت نه از طریق معاملات پشت پرده و تحمیلی مانند دولت موقت و یا ادامه حکومت وحدت ملی مطابق منافع ملی کشور است. به این صورت تمامیت نظام محفوظ و احترام شد.عبدالله و گروهش با اجرای مراسم تمردی تحلیف جعلی خلاف قانون خودرا در معرض تعقیب عدلی به جرم خیانت ملی قرار دادند. با تکمیل مراسم تحلیف دولت افغانستان در موقف مستحکم برای مذاکرات صلح باطالبان قرارگرفته است. حالا طالبان چارهٔ بجز مذاکره بادولت ندارند! هر تصمیمی در مورد ترکیب حکومت بعد از تحلیف توسط رییس جمهور صورت بگیرد معامله گفته نمیشود بلکه صوابدید رییس جمهوربخاطر مصالح ملی مطابق صلاحیتهای شامل قانون اساسی خواهد بود.

گفته میشود رییس جمهور غنی برای تطمیع شورش عبدالله و خواسته های دستهٔ ثبات و همگرایی حتی پست ریاست و رهبری پروسه صلح با امتیازات یک معاون رییس جمهور را به عبدالله پیشنهاد نموده به شرطیکه عبدالله نتیجهٔ اعلام شده رسمی انتخابات را قبول نماید (هفتم اپریل 2020م). با وجودیکه حامیان رییس جمهور غنی معتقد اند نباید به هیچ قیمتی سه بار نپذیرفتن نتایج انتخابات به بهانه تقلب به یك سنت زورگویی برای باج گیری سیاسی و بدنامی انتخابات مبدل شود، با آنهم این این پیشنهاد رییس جمهور با آنکه به معنی احیای شراکت در قدرت رهبری نیست، یک پیشنهاد بسیار سخاوتمندانه تلقی میشود و تقاضاهای امریکاییها را برای ایجاد یک دولت همه شمول باید مرفوع کرده باشد. اما شورای رهبری ثبات و همگرایی بر لغو نتیجه انتخابات تأکید دارد. در حالیکه به موجب احکام قانون اساسی هیچ مرجع بشمول رییس جمهور صلاحیت ابطال نتایج انتخابات را ندارد. یگانه امکان استعفای رییس جمهور است!

نگرانی اصلی نهفته در این موقف دستهٔ انتخاباتی ثبات و همگرایی و قبول شکست انتخاباتی به معنی به حاشیه رفتن از قدرت سیاسی برای اتحاد شمال (جمعیت-جنبش-وحدت) و کوبیدن آحرین میخ بر تابوت تنظیمهای سیاسی نهفته است. نگرانی آنها در این است که پذیرفتن این شکست آغاز پروسه های قانونی بازپرسی و جواب دادن به اتهامات نقض حقوق بشر، غضب زمینهای دولتی، اختلاس در قرادادهای دولتی، حیف و میل کمکهای خارجی و غیره میباشد.

اصرار عبدالله و تیم او بر ابطال نتایج انتخابات نشان میدهد که اینها در رسیدن به خواسته های خودهیچ احترام و اعتنایی به پروسه های قانونی ندارند! در حالیکه رییس جمهور غنی اقدامات فراقانونی و نادیده گرفتن قانون اساسی را رد کرده است. باید بخاطر داشت که حتی ریاست اجراییه حکومت وحدت ملی سابقه نیز در چوکات قانون اساسی با اولین فرمان رییس جمهور غنی بعد از اجرای مراسم تحلیف به حیث رییس جمهور ایجاد شده بود. اما طوریکه مبرهن است، با پافشاری بالای ابطال نتیجه انتخابات، گروه عبدالله تمام راههای تفاهم سیاسی را مسدود کرده و در نتیجه دولت را به مقابله نهایی دعوت کرده است!

در هیاهوی این خیالپردازیهای سکناریستی تجزیه طلبانه؛ نباید روشنفکران تاجیک، هزاره و ترکتبار فراموش کنند که آینده با عزت مترقی و عادلانه مردم این کشور در همبستگی آنها با روشنفکران پشتون نهفته است نه در تقابل و مخاصمت با آنها.

حالا با شکست میانجیگری وزیر خارجه امریکا به وضاحت معلوم گردید که نظام سیاسی دولت افغانستان با دو خطر جدی مواجه است. خطر مافیای جهادی جنگسالاران که با جوهر نظام و حاکمیت قانون در تقابل قرار دارند و خطر سقوط به جهنم امارت اسلامی طالبان.

در این شرایط حساس تاریخی حمایت وطن دوستان که معتقد به حاکمیت قانون اساسی و دفاع از حقوق اساسی مردم در یک نظام جمهوری میباشند از دولت متکی به نتایج اعلام شده انتخابات اخیر یک امر ضروری است.

تحول ستراتژیک در بیلانس حاکمیت سیاسی

نتیجهٔ این انتخابات حایز اهمیت زیاد برای کشور بوده یک تحول ستراتژیک در بیلانس حاکمیت سیاسی محسوب میگردد. در فرجام نسل جوان روشنفکر توانست با حمایت از یک رهبر هدفمند اکادمیک مافیای قومی جهادی تفنگسالاران را با آنهمه سرمایه های بی حساب و ملیشه های مسلح مزدور شان با پشتوانهٔ مردم، قلم ودموکراسی از صحنه سیاسی عقب زند! مافیای قومی جهادی تفنگسالاران و کاسه لیسان شان از این تحول استراتژیک بسیار ناراضی هستند. بیجهت نیست که عبدالله در طرح پیشنهادی "مصالحهٔ ملی" خود برگشت قدرت را به مافیای قومی جهادی تفنگسالاران پیشنهاد میکند "شورای عالی رهبری دولت همه شمول، متشکل ازرهبران احزاب تاثیرگذار سیاسی و شخصیت های ملی می‌باشد". بنابر آن لازم است روشنفکران این پیروزی را ارج گذارند واجازه ندهند این زراندوزان تاریک اندیش که با حاکمیت قانون و دموکراسی بیگانه اند دوباره قدرت سیاسی را قبضه کنند!

در کشور ما، به گفتهٔ فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسي میراثي" شکل گرفته است (از صفحهٔ فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل 2020م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریع نمی ورزند.

متأسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانهٔ و بیدریغ پشتون-نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه های متکی به سرمایگذاری ایرانیها، بشمول رسانه های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقآ همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی

انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محورمیباشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت-سیاسی-تنظیمی-قومی عبدالله محور همدست میباشند. یگانه دلیل مشترک این اتحاد نامقدس برداشت همگون آنها از خصلت جنگ جاری در افغانستان است که آنرا جنگ قومی میان طالبان به نمایندگی از پشتونها و ائتلاف شمال (جمعیت-جنبش-وحدت) به نمایندگی ازغیر پشتونها برای احراز قدرت و برتری سیاسی در افغانستان میدانند. به این حساب، در این مبارزهٔ قدرت، روشنفکران پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی مخالف طالبان و حمایت روشنفکران پشتون تبار خارج از قدرت سیاسی از آنها، همانند انگشت ششم به یک نیروی ارتعاش آور، بطور یکسان برای اتحاد شمال و طالبان و حامیان خارجی آنها منجمله امریکا و پاکستان مبدل شده اند. عدم پذیرش دولت حامد کرزئ و متعاقب او دولت اشرف غنی از طرف طالبان به عنوان یکطرف قضیهٔ افغانستان را باید از همین زاویه ارزیابی کرد.

به دلایل نامعلومی این اشرافیت سیاسی-تنظیمی-قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخورداراست. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آیندهٔ سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد.

در حالیکه امریکاییها این برتری و تفوق سیاسی را بدون در نظر داشت ترکیب قومی افغانستان و سابقهٔ تاریخی زعامت سیاسی کشور در کنفرانس بن به اتحاد شمال ارزانی کردند، از سال 2009 به اینطرف آشکارا از زدودن پایه ها و اثرات تفوق سیاسی اتحاد شمال در قدرت سیاسی ناراضی اند. در نتیجهٔ پایه گرفتن روند های دموکراسی در کشور واقعیتهای عینی ترکیب قومی نفوس در جامعهٔ سنتی قوم محور افغانستان در نتایج انتخابات منعکس شده سبب شکست پیهم انتخاباتی عبدالله به عنوان کاندید دلخواه اتحاد شمال در سه انتخابات پیهم گردید. امریکاییها آشکارا از این روند ناراضی بوده ناگذیر بر خلاف روحیهٔ حمایت از خصلت دولت پسا طالبان در مخالفت با روند انکشاف دموکراسی در کشور قرار گرفته اند. امریکاییها آشکارا در انتخابات 2009 برای شکست حامد کرزئ سرمایه گذاری و مداخله کردند که این مخالفت آنها در کتب و نوشته های متعدد مقامات مسول و دخیل امریکایی تآیید شده است. امریکاییها این مداخله را در سال 2014 تاسرحد ایجاد حکومت وحدت ملی و شمولیت ۵۰/۵۰ عبدالله در دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی ادامه دادند. اخیراً با وجود پیروزی آشکار رییس جمهور غنی در انتخابات سال 2019، با پافشاری و ایجاد فشار بالای غنی برای تشکیل دولت همه شمول به معنی شراکت مجدد عبدالله و همراهان در قدرت سیاسی پنجسال آینده بدون در نظر داشت نتایج انتخابات، حمایت آشکار خودرا از اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور-پشتون ستیز ابراز میکنند.

بالاخره یکی از تئوری پردازان شورای نظار بنام آصف منصوری در صفحه فیسبوک خود (24 مارچ 2020م) نقاب و فریب "تقلب انتخاباتی" تیم عبدالله را بدور انداخت و واضح و پوست کنده با تکیه به تعصب قومی این گروه نوشت که "رهبران داخلی و جهادی باید از دو دهه ... سیر نزولی عبرت گرفته باشند که در این کشور قدرت از میله تفنگ ... حاصل میشود نه از کار مدنی یا مجرای پارلمان و انتخابات که ما فرسنگ ها از آن فاصله دا.ریم. کسی باید به این آقا یادآوری کند که سیر نزولی سهم اتحاد شمال .در قدرت سیاسی و اداری کشور ناشی از استفاده

از تفنگ توسط مخالفین سیاسی آنها نبوده بلکه این سیر نزولی ناشی از انتخابات و آگاهی مردم و نفرت روز افزون از استیلای قدرت مافیایی جنگسالاران در جامعه بوده است.

این برداشتی بود از طرز تفکر عبدالله و شورای نظار که تحلیلگران واقع بین برای توجیه موضع گیریهای غیر دموکراتیک آنها ها بالای آن تاکید میکردند و حالا از زبان خودشان میشنویم. مافیای جهادی و جنگسالار و بخصوص شورای نظار که در بعد از ۲۰۰۱ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداری را قبضه کرده بودند با وجود شکست فاحش در سه انتخابات پیهم، هرگز راضی به آن نیستند که این قدرت را در پای صندوقهای رای و اراده مردم از دست بدهند با هزار حیله و توطئه همچنان به قدرت چسپیدند در حالیکه جوهر نظام متکی به قانون اساسی موجوده را اراده آزادانه مردم و انتخابات تشکیل میدهد.

پس منظر بغاوت و ستون فقرات دولت تخیلی همه شمول عبدالله را تنظیمهای جمعیت، وحدت و جنبش تشکیل میدهند. بخصوص با فروپاشی جمعیت این ملیشه های وحدت و جنبش اند که با خیالپردازی برگشت به دوران خودکامگی کامل در مناطق نفوذی خود به پشتوانه و تکیه گاه بغاوت عبدالله مبدل شده اند. دلیل اصلی این بغاوت را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره چنین خلاصه میکند: "جان گپ این است که اگر در این مرحله‌ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می‌شود بسیج شوید."

در غیاب چهره های مطرح تاجیک مانند احمدشاه مسعود، قسیم فهیم، قانونی و امثالهم این عناصر ستمی سکتاریست اند که با طرح های ضد پشتون و ضد افغانی و مرکز گریز خود زمینه های فکری شورش و بغاوت عبدالله را شکل داده رهبری میکنند. این سه عنصر متشکله بغاوت هرکدام با اهداف مشخص خود که داغها و تجربه جنگهای خانمانسوز برتری طلبی فرقوی میان خودرا هنوز بخاطر دارند برای یک سازش تاریخی با طالبان به قیمت تمامیت دولت افغانستان، آزادیهای مردم، دموکراسی و ترقی آمادگی کامل دارند. بیجهت نیست که قریشی وزیر خارجه پاکستان از نقش مهم عبدالله در آینده افغانستان صحبت میکند.

توافقنامه سیاسی میان رییس جمهور اشرف غنی وعبدالله عبدالله

از آنجاییکه نگرانیها در مورد توافقنامه سیاسی میان رییس جمهور اشرف غنی د عبدالله عبدالله مورخ هفدهم ماه مئ سال جاری 2020 میلادی بصورت عام در میان قشر عظیمی از روشنفکران کشور موجود بود لازم است این موافقتنامه را مورد ارزیابی قرار دهییم. طوریکه قبلاً گفته شد عبدالله حکومت موازی اعلام کرد، خواهان ابطال نتایج انتخابات و محاکمهٔ اعضای کمیسیون مستقل انتخابات شد، سازش خودرا با غنی موکول به گرفتن شصت فیصد قدرت دولتی و مقام صدراعظم اجرایی نمود. اما بالاخره به تقرر در پست رییس شورای مصالحهٔ ملی و سهم 50 فیصد همکاران خود در حکومت و اعطای رتبهٔ اعزازی مارشالی به دوستم و شمولیت او در کابینه و شورای امنیت ملی موافقه نمود.
اول – از اینکه با حصول توافق سیاسی میان رییس جمهور غنی و داکتر عبدالله عبدالله بحران ناشی از عدم پذیرش نتایج انتخابات ریاست جمهوری اخیر توسط داکتر عبدالله عبدالله در فضای مسالمت آمیز خاتمه یافت و در نتیجه بعد از این دولت قادر به عطف توجه کامل به وظایف اصلی خویش میگردد موجب تأیید شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور میباشد.
دوم – امضای این توافقتنامه، و پذیرش مقام اشرف غنی به عنوان رییس جمهور کشور، در حقیقت تأیید نتایج رسمی اعلان شدهٔ انتخابات ریاست جمهوری اخیر از جانب داکتر عبدالله

عبدالله بوده که طرف تأیید شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور میباشد و آنرا برای استحکام نظام جمهوری در افغانستان یک امر مثبت و طرف تأیید تلقی مینماید.
سوم – در عین زمان نگرانی شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور آن است که اگر قرار باشد حکومتها بر اساس توافقهای سیاسی ایجاد شوند، اصل انتخابات و مصارف هنگفت آن مورد سوال قرار میگیرند. بنابر آن شورای همبستگی انعقاد این توافقنامه را مخالف اساسات دموکراتیک شامل قانون اساسی که متکی به انتخابات زیر رهبری و مدیریت کمیسیون مستقل انتخابات است میداند.
چهارم – شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور انعقاد این توافقنامه را دادن پاداش به شورش و بغاوت برای اشتراک در اداره دولت و حکومت زیر فشار ایجاد یک بحران مصنوعی دانسته و آنرا مخالف پروسه های دموکراسی در کشور و تحکیم حکومت قانون دانسته و ایجاد یک عنعنهٔ نا پسند میپندارد.
پنجم – شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور **سه مادهٔ کلیدی** مربوط به **ایجاد شورای عالی مصالحهٔ ملی، تقرری داکتر عبدالله عبدالله به حیث رییس** شورای مصالحهٔ ملی و مادهٔ مربوط به **تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحهٔ ملی** شامل این توافقنامه را خارج از چوکات قانون اساسی کشور پنداشته و بدین وسیله نگرانی عمیق خودرا از عواقب آنها ابراز میدارد.
ششم – در توافقنامه گفته شده که: **"با امضاء این سند شورای عالی مصالحه ملی بر اساس توافق سیاسی میان طرف‌ها ایجاد می‌گردد. محترم داکتر داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس شورای عالی مصالحه ملی پروسه صلح را رهبری می‌نماید."** به موجب مادهٔ فوق ایجاد **"شورای مصالحه ملی"** و تقرر عبدالله عبدالله به حیث **"رییس شورای مصالحهَ ملی"** بدون صدور فرامین مقام ریاست جمهوری صورت میگیرد. در عمل داکتر عبدالله خودش را خود مقرر کرده است. این دو عمل خارج چوکات قانون اساسی بوده اعمال غیر قانونی میباشند. خطر آن موجود است که مقام عالی ستره محکمه افغانستان در هرزمانی با صدور حکم لازم تشکیل این شورا و مقرری داکتر عبدالله را به حیث رییس آن یک عمل غیر قانونی پنداشته این شورا را فسخ نماید.
هفتم – در یک ماده توافقنامه سیاسی آمده است که **"تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحه ملی نهایی بوده و در پرتو قانون اساسی کشور عملی نمودن آن الزامی می‌باشد"**. شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور این ماده را نفس خود متضاد دانسته آنرا خارج از چوکات قانون اساسی و غیر قانونی میپندارد. نهایی بودن تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحهٔ ملی در پرتو قانون اساسی کشور نبوده هیچ مقامی بشمول رییس جمهورخلاف قانون اساسی نمیتواند چنین صلاحیتی به یک ارگان دولت که در قانون اساسی موجودیت حکمی ندارد اعطأ نماید.
هشتم – تصامیم و تصاویب شورای عالی مصالحهٔ ملی به امر خطیر ختم جنگ و پیشنهادات لازمه برای تعدیل نظام برای شمولیت طالبان در پروسه سیاسی و اجتماعی کشور سر و کار دارد. اینگونه تصامیم و تصاویب در درجهٔ اول به منظوری رییس جمهور و متعاقب آن به تأیید مجلسین شورای ملی و تصویب آن از طرف لویه جرگه نیاز دارند. این مادهٔ توافقنامهٔ سیاسی نقض واضح صلاحیتهای مقام رییس جمهور بَوده تجرید و نادیده گرفتن شورای ملی کشور در مهمترین مسائل مربوط به ساختار نظام و آیندهٔ کشور است.
نهم – با توجه به توضیحات فوق تشکیل شورای عالی مصالحهٔ ملی درمغایرت با صلاحیتهای مقام ریاست جمهوری و مقام شورای ملی افغانستان بوده خارج از چوکات قانون اساسی و غیر قانونی میباشد.

بخش هفتم: شورای نظار فرصت طلبیهای سیاسی، تمامیت خواهی

طوریکه قبلاً دیدیم بر اساس توافق بن در سال 2001م جمعیت اسلامی و شورای نظار که ضلع عمده اتحاد شمال را در جنگ امریکا برضد طالبان تشکیل میداد، به نقش کلیدی در دولت پسا طالبان دست یافت که درکابینهٔ حامد کرزئ فهیم وزیر دفاع، قانونی وزیر داخله و عبدالله عبدالله پست وزارت خارجه رااشغال کردند.

این گروه توانستند در همان سالهای اول دولت پسا طالبان قدرت اقتصادی کشور را با ایجاد شرکتهای تجارتی، ترانسپورتی، بانکی، ساختمانی، مخابراتی، خدماتی و غیره بنام اعضای فامیل و اقارب، همفکران و حامیان خود "شرکتهای شورای نظاری" بدست گیرند و با استفاده از کمکهای هنگفت دالری خارجی و سرازیر کردن این پولها از طریق اعانات، کمکهای بلاعوض، قراردادهای بزرگ و کوچک به شرکتهای شورای نظاری به سرمایه های قارونی نایل گردند.

اما این ترکیب نامتعادل قدرت دولتی نمیتوانست زیاد ادامه یابد و ناگزیر با گذشت زمان نقش شورای نظار در پوستهای کلیدی دولتی به تدریج رو به زوال گذاشت و همزمان با آن ترس شورای نظار و جمعیت از رسیدن روز بازخواست و حساب دهی سبب آن شد تا چسپیدن به مقامهای دولتی به هر قیمت از اهداف درجه اول پالیسی جمعیت و شورای نظار باشد. در شرایطیکه مردم با استفاده از دموکراسی و انتخابات بیش از پیش به سهمگیری همه شمول در قدرت دولتی تاکید میکردند، ایجاد بحران‌های ،مصنوعی پیهم و مدیریت این بحران‌ها به هدف تضعیف دولت مرکزی افغانستان استراتژی اعلان شده مافیای شورای نظارو جمعیت است.

در هر کشور دیگری در شرایط جنگ تروریستی نیروهای سیاسی و اجتماعی ضد جنگ اختلافات خودرا کنار میگذاستند و با هم دست بدست داده جبههء واحدی در مقابل دشمان ترقی و پیشرفت میگشودند.

در عین زمان تمام کوشش خودرا انجام میدادند تا با درک نارسایی پروسه صلح و دولت سازی در سالهای 2001-2003 به اصلاح نواقص بپردازند، کوشش کنند دولت جدید افغانستان همه پذیر و همه شمول گردد. اما نه!

در افغانستان کسانیکه با بمبهای طیارات بی 52 امریکایی، دالرهای سی آی ای، اسلحهء بی حد و حسر اردوی امریکا به قدرت رسیدند، امروزه به فرعون های سیاسی-اقتصادی در کشور مبدل شدند، راضی به همه پذیری نبودند، راضی به شراکت دیگران در قدرت نبودند و تمام قدرت را برای خود میخواستند و میخواهند.

دولت پسا طالبان و تنظیم جمعیت اسلامی

در سال 2018 جمعیت تلاش کرد با سؤ استفاده از حالت ایجاد شده حملات تروریستی و زیر فشارهای گروه‌های معین امتیازات سیاسی کسب نمایند و از رییس جمهور خواهان برکناری مشاور امنیتی رییس جمهور و مقامات رهبری ارگان‌های امنیتی گردید.

اما معادله طوری دیگر تغییر کرد. حرکات و اظهارت اخیر جمعیت نه تنها که قومی بودن نگرش سیاسی این حزب را بازتاب داد بلکه این را نیز نشان داد که جمعیت هنوز هم حزب ملی و قابل اعتماد برای مردم نشده است.

وقتی جمعیت با همان بزرگی خود می‌آید و استعفای یک مشاور غیر اجرایی رییس جمهور را می‌طلبد در حالی‌که کشور در وضعیت بحرانی قرار دارد و انتظار مردم از جمعیت جستجوی راه حل‌های منطقی برای بیرون رفت از بحران حاضر و همچنان حفظ اتحاد و اتفاق در بین مردم بود؛ نه تنها شکست سیاسی جمعیت بلکه یک تصویر ضعیفی و قومی را از جمعیت بازتاب می‌دهد.

صلاح الدین ربانی حزب جمعیت را یکطرف شریک حکومت وحدت ملی تعریف کرد در حالی‌که توافق حکومت وحدت ملی میان اشرف غنی و داکتر عبدالله امضأ شده و اسمی از حزب جمعیت در توافق موجود نیست و اخیرا خود حزب جمعیت اسلامی داکتر عبدالله را در هیأت رهبری خود شامل نکرده است.

انتقاد از نیروهای امنیتی از جانب صلاح الدین ربانی نیز برای ملتی که همه روزه قربانی می‌دهد خوشایند نبود و بوی حمایت مخالفین را می داد. در نهایت از شخصیکه عملاً در حکومت بعنوان یک وزیر ایفای وظیفه می‌کند، انتقاد کردن از وضعیت رقم خورده در حالی‌که نماینده جمعیت در حکومت هنوز هم موجود و از حکومت حمایت می‌کند، قطعاً انتظار نمی‌رفت.

به گزارش شبکهٔ اطلاع رسانی افغانستان گفته می‌شود مقام های ارشد حزب جمعیت اسلامی برای گرفتن قدرت رهبری حزب دندان را تیز کرده اند. در راپوری شخصی به نام منجم زاده اخیرا می‌نویسد طوری‌که در رسانه‌های مجازی دیده و شنیده می‌شود مقام های جمعیت هر روز درخانه فردی جمع شده و به اصطلاح استراتیژی می سازند و علیه همدیگر جبهه ساخته و همدیگر را به همکاری به اشرف غنی متهم می‌سازند.

جمعیت اسلامی که در دهه‌های اخیر بنا به زورگویی‌ها و وحشت و دهشت افگنی‌های گروه معینی از قلدران معلوم الحال (اکثرا) پنجشیری حیثیت و محبوبیت سیاسی اش را در میان مردم عوام به شدت از دست داده است، اینک باید بیشتر از پیش بترسد! تجرید عینی این حزب از طرف مردم عوام و موجودیت بحران درون حزبی این تنظیم، عوامل دیگری اند که رهبرانش را بیشتر از پیش بفکر فرو برده است تا بتوانند خود را جمع نمایند.

گفته می‌شود هریک از رهبران جمعیت اسلامی گروه‌های عملیاتی خود را دارند و در برخورد با معاملات دولتی نیز از همین گزینه‌ها کار گرفته اند. جابجایی اعضای خانواده، اقارب، خویشاوندان و در نهایت همفکران شان از طرف رهبران تنظیم جمعیت در نهادهای دولتی دلایل دیگری اند که فراگیر بودن و همه‌گیر بودن این تنظیم را زیر سوال برده و وسعت محبوبیتش را تا سطح یکی دو ولایت پایین آورده است. در وزارت داخله، بطور مثال، اکثریت کامل مقام‌ها و پست‌ها توسط باشنده‌گان پنجشیر، تخار و پروان اشغال شده اند.

بحران در حزب جمعیت اسلامی

امضای توافقنامه صلح حکمتیار با دولت، بیرون شدن نام حکمتیار از لیست سیاه شورای امنیت سازمان ملل متحد و بیرون کشیدن اعضای حزب اسلامی از محابس افغانستان، انکشافات دیگری اند که جمعیت اسلامی را بیشتر به بحران کشیده اند، هرچند جمعیتی‌ها این موضوع را بخود نگرفته و تلاش دارند با تلاش های ناکام برای احیای موقف سیاسی حزب شان دست و پا نمایند اما از کجا معلوم که رهبران متفرق این حزب بتوانند حداقل پراگندگی خود را جمع و جور نمایند؟

جمعیت اسلامی که زمانی یک حزب تمام عیار راستگرای افراطی مذهبی بود، حالا مشاهده می‌شود که موضعگیری راستگرایانه افراطی مذهبی را کنار گذاشته و موضع گیری اش بیشتر

قومی و سمتی است و تلاشش را به نفع گروه های سکتاریستی رقم میزند واین امر اگر در شمالی و بدخشان و تخار علاقمندانی داشته باشد، به حیثیت سیاسیش در سایر ولایات کشور بیشتر ضربه زده است. گفته می‌شود تعدادی از اعضای حزب با تمایلات سیکولار کوشیدند پساوند اسلامی را از نام جمعیت بر اندازند.

این امر جمعیت اسلامی را در دو راهه قرار داده و انزوا تشکیلاتی اش را حتمی می‌سازد. سکتاریستان بی مایه که تعدادشان انگشت شمار و اکثرا پرچمی‌های سابقه بوده و ساحه فعالیت شان از یکی دو ولایت شمال کشور فراتر نبوده است، این وضعیت جمعیت اسلامی را برای خود یک شانس طلایی پنداشته و تلاش دارند از تنور داغ بحران جمعیت اسلامی به نفع خود سود ببرند اما سکتاریستان (چپگرا دیروز) کجا و جمعیتی‌های (راستگرای افراطی) کجا؟ اخیرا لطیف پدرام اعلان کرد که افکارش با عقاید احمد شاه مسعود همنوایی زیادی داشت.

آیا همانطوری‌که بعضی‌ها ادعا می‌کنند جمعیت اسلامی به مرحلهٔ آخر از همپاشی اش رسیده است؟

مشکلات درون حزبی، چند دستگی رهبران و مهمتر از همه دوری جستن اعضا و هواداران از تشکیلات حزبی این‌ها همه از مسایل و عواملی فرعی اند که جمعیت را از هم پاشانده و جز حضور حباب گونه چیزی بیشتری در بدنه ندارد. اما عامل اصلی ریخت و شکست در این حزب و دیگر احزاب جهادی ریشه از بیرون دارد. اینان با افکار وارداتی طرح ریزی شده در استخبارات غربی و نه بر اساس نیاز جامعه ما سمارق وار سر بلند کردند و اگر پشتیبانی طولانی غرب و بخصوص امریکا نمی‌بود جز نام چیزی از اینان در جامعه وجود نداشت.

جمعیت اسلامی افغانستان عملاً تنها راهی که برایش مانده بازی با احساسات قومی و زبانی و سمتی مردم است تا برای مدتی بتواند آنان را فریفته به دامش اندازند.

رزاق مامون از فرهنگیان مشهور جمعیت که با داشتن روابط نزدیک با تنظیم‌های جهادی، خوبتر از همه از مسایل درونی حزب جمعیت آگاه است در ویبلاگ شخصی اش نوشت:

«جمعیت اسلامی در ظاهر امربه طور رسمی دستخوش انشعاب نشده؛ مگر از نظرعملی به پیکر پارچه پارچه شده‌ای شباهت دارد که هر پارچه اش در مسلخ چند "فرد" آویزان است؛ علامتی که در دیگر جریان های جهادی مشاهده نمی‌شود. ویژه گی فاجعه ای که جمعیت اسلامی را در برگرفته، آن است که پنج یا شش "نخبه" درعین حالی که تعلقیت اسمی خود را از جمعیت می‌گیرند، خود، احزاب یا تشکیلات سیاسی جداگانه ای را رهبری می‌کنند و از جمعیت اسلامی در مواقع بحران یا شکست به مثابهٔ انبار تبلیغاتی استفاده می‌کنند.»

این «نخبه» ها کی‌ها اند؟

- عبدالله عبدالله با تقلید از اوباما نام «تغییر و امید» را بر تشکل نوبنیادش نهاد اما نتوانست کسی را بفریبد؛
- امرالله صالح که بیش از دیگران مورد توجه امریکا و سی.آی.ای است، جریانی را به نام «روند سبز» راه انداخته که با صرف دالر و فریب یک تعداد جوانان و کودکان ناآگاه و مظلوم اینجا آنجا کمپاین‌های لوکس راه می‌اندازد؛
- یونس قانونی چیزی به نام «افغانستان نوین» ساخت، حزبی که در آن جز همان افکار بنیادگرایی جمعیت هیچ چیز «نوین» عرضه نمی‌دارد؛
- ضیا مسعود با چند نفر دیگر «جبهه ملی» را ساخت و با باد کردن دالر فعالیتش به چند گردهمایی جهت نمایش نیرو در اینجا و آنجا خلاصه می‌شود.

- ولی مسعود سرگرم تجارت از «بنیاد احمد شاه مسعود» شد که پس از مرگ مسعود منبع و مرجع اصلی ثروت این خانواده به حساب می‌آید.
- عطا محمد نور به فکر غضب کامل جمعیت، هرچند حزبی نساخت، اما با توسل به افراد مسلح خود امپراطوری اش را در بلخ بنا نهاد و سرگرم سرمایه اندوزی شد.
- اسماعیل در هرات «شورای مجاهدین» را ساخت و همراه با فهیم برای نصب افراد شان در پست‌های مهم و سودآور ولایت، ریاست، گمرک، قوماندانی امنیه و غیره در سراسر افغانستان شدند.

- تعدادی از جمعیتی‌ها نیز با استفاده از زور و تقلب کرسی‌های پارلمان را غصب کرده از آن طریق به ستمگری و معامله‌گری شان ادامه دادند.

«نخبه» های جمعیت خوب می‌دانند که با هویت فعلی و صدها دوسیه جنایت و آدم کشی و قتل و چپاول دیگر نمی‌توانند تحت نام «جمعیتی» نسل جوان را فریب داده مثل دوران جهاد بر شانه های آنان سوار شوند. به همین علت اینان پیاپی نهادهای جدیدی می‌سازند و با علاوه نمودن کلمه «ملی» در نام آن‌ها می‌خواهند عوام‌فریبی نموده ضد ملی بودن و قومی بودن حرکت شان را پنهان کنند.

حامد کرزی در دوازده سال با پرورش و نوازش گروه ها و احزاب جهادی و روی قدرت آوردن رهبران این گروه ها تلاش زیاد به خرج داد تا پیشینۀ جنایات جهادی‌ها را مستور نماید و از آن‌ها به منظور حفظ قدرت شخصی در ارگ کار بگیرد. او ابتدا ضیاء مسعود را معاونش ساخت و بعد هم فهیم و متعاقب او قانونی را در کنارش نشاند و اردوی تازه ایجاد شدۀ ملی را تحت امر فرماندهان جهادی جمعیت با اعطای رتبه‌های بلند نظامی در آورد. اما روزی رسید که با فحش و ناسزا گویی همین افراد روبرو شد، عکس‌هایش را پاره کردند و از پشت کمره‌های تلویزیون‌های سرتاسری توسط افرادی مانند مجیب رحیمی به او اهانت شد. در (27 سپتمبر 2016) شورای نخبگان جوان ولایت پنجشیر خواهان محاکمۀ حامد کرزی رییس جمهور پیشین افغانستان به اتهام «حامی» گروه تروریستی طالبان شد. مصلحت گرایی حامد کرزی بالاخره دامنش را گرفت.

اتفاقاً من هم موافقم که محاکمه شود مگر نه به اتهام اینکه حامی گروه طالبان بود بلکه محاکمه شود به جرم مصلحت گرایی و اینکه رشد دهنده عناصر شر و فساد گروه نظاری بوده واست.

حزب جمعیت اسلامی و سیاست‌های قومی و سمتی

به وضاحت مشاهده می‌گردد که حزب جمعیت اسلامی هنوز هم در بند سیاست‌های قومی و سمتی شورای نظار زمان مقاومت برضد رژیم اختناق قرون وسطایی طالبان است. متأسفانه با گذشت هر روز با تشدید فعالیت‌های تروریستی طالبان، حزب جمعیت اسلامی بیش از پیش در گرداب سیاست‌های قومی و سمتی در حال غرق شدن بوده و هرگاه این سیاست‌ها ادامه یابند کشور را بسوی فاجعه و مصیبت سوق خواهد داد. استفاده از سیاست‌های زمان مقاومت در برابر طالبان در برابر دولت موجوده، که خود شریک پنجاه درصد آن اند، از ریشه نادرست می‌باشد.

مشکل جمعیت این است که بخش عمدۀ نفوس کشور پشتون است و جمعیت عملاً خلاف پشتون‌ها مبارزه می‌کند.

در حال حاظر استراتژی سیاسی حزب جمعیت اسلامی شامل عناصر تخریبی آتی می‌باشد:

- تحقیر آشکار قوم پشتون، زبان پشتو، فرهنگ پشتون‌ها؛

- مساوی قرار دادن قوم پشتون با طالبان؛
- اتهام همکاری زعامت پشتون در رهبری دولت با طالبان و داعش؛
- دامن زدن و توسعهٔ دایم تشنج با شرکای خود در دولت ایتلافی وحدت ملی؛
- ادامهٔ نقش اپوزیسیون در داخل دولت؛
- عدم رضایت به سهم 50 درصد خود در دولت و مبارزهٔ روزانه برای توسعهٔ نفوذ خود؛
- بهره برداری سیاسی از هرگونه عمل تروریستی دشمنان کشور و تحریک مردم به اغتشاش و قیام در برابر دولت و بالاخره
- عدم موجودیت یک مرام سیاسی-نظامی روشن برای مقابله با تهدید تروریزم.

در این حال بعید می‌دانم روزی برسد که جمعیت قدرت را توسط یک پروسه دموکراتیک بدست بیاورد.

تعقیب این گونه سیاست‌ها به تحکیم موقف جمعیت اسلامی در جامعه، به استثنای مشتی افراد قوم‌پرست، زبان پرست و اوباشان، کمک نمی‌کند. اگر این حزب علاقمند تبدیل شدن به یک حزب ملی مطابق به نیازمندی‌های تمام جامعه است، نیاز عاجل به تجدید نظر در اولویت‌های سیاسی خود دارد.

اطلاعات ارسال شده به گزارشنامه افغانستان از سوی مراجع ناظر بر فعالیت های جمعیت اسلامی، تصویری از یک سردرگمی و بحران رهبری را به نمایش می گذارد.

به نظر می‌رسد گره اصلی بحران، در قدم اول، حسابگیری، برخورد شفاف با سرمایه های «تنظیم» است و این مسأله تنش سخت اما اعلام ناشده یی را دامن زده است.

درگزارش آمده است که دایرهٔ رهبری جمعیت از چندین نقطه شکسته شده و صلاح الدین ربانی به علت گیرمانده گی در کشاکش‌های خانوادگی، نداشتن تجربهٔ مبارزه و رهبری و هنر کنار آمدن با کادر های برجسته این تشکیلات در داخل و خارج، بحران تصمیم‌گیریی را حاد تر کرده است. مضاف برین، نخستین شکست سیاسی صلاح الدین در ولسی جرگه، او گیج و حواس پرت ساخته است.

ناظر ارسال کننده موضوع مورد بحث، می‌گوید که انتصاب صلاح الدین به «ریاست مؤقت» زمینه ایجاد یک کشمکش خاموش و ظاهراً دوستانه بین افراد ردهٔ اول را سبب شده و شخصیت های پنجشیری از همان اول با نصب مصلحتی صلاح الدین به مقام رهبری جمعیت، دست به مخالفت زده بودند.

درسوی دیگر ماجرا، درحالی یک سر طومار کشمکش در دست استاد عطا محمد «نور» وسر دیگرش در دست امیراسماعیل خاناست، پروسه برگذاری کنگرهٔ جمعیت با سبوتاژ چند سویه مواجه شده است. درین جریان، چهره‌های بارز و بخشی از آرمان گرایان جمعیتی که در خارج از افغانستان زندگی به سر می برند؛ از هرگونه تحولات و تصمیم‌گیریی های اتخاذ شده و اتخاذ نشده، به طور بایسته آگاه نشده اند و دقیقاً نمی‌دانند این کشتی سرانجام در چه مسیری لنگر می‌گیرد.

صلاح الدین دردو راهه قرار دارد که رهبری این تشکیلات سیاسی- نظامی نیم قرنه را تحت چه شرایطی و با چه تضمین‌هایی، به چه کسی تحویل دهد.

در خبر واصله اشاره شده است که امیر اسماعیل خان محاسن سپید جمیعت مایل است تا رفع بحران و احیای یک نظم جدید برای جمیعت از سوی جناح های جدا افتادۀ جمیعت بر سکوی رهبری بالا آورده شود. در جلسات داخلی جمیعت اسلامی عدهیی از کادرهای میانه پایه، بحث تغییر در متن اساسنامه را پیش کشیده اند و حتی برخی به دلایلی که هنوز در افکار عمومی واضح نشده، از حذف «پسوند اسلامی» سازمان حمایت کرده اند. این طور پیداست که نوعی گرایش های سکولاریستی درجمیعت رخنه انداخته است. تجدید نظر طلبان، برآموزه‌های دشوار چند مرحله از جنگ و دفاع در بیست و پنج سال اخیر استناد دارند. سکولارها ممکن است بهترین گزینه شان دکتور عبدالله باشد.

اکنون خطری که جمیعت را هدف گرفته، آمدن حکمتیار درصحنه است. حکمتیار ممکن است شاخه‌های قبلاً بریده شدۀ حزب اسلامی را پیوند داده و جمیعت را در بستر اصلی (شمال) نفس‌گیر کند. این درحالی است که جمیعت، بین سنت فکری و مدرنیته گرایی پس از قدرت، درجولان است؛ اما شاخه اسماعیل خان، برخی فرماندهان گسترۀ کوهدامن و شماری از میانه پایه‌های پنجشیر با حزب اتحاد اسلامی (دعوت اسلامی) به رهبری استاد سیاف ملحق شوند.

در گزارش قید شده است که عطا محمد نور سرگرم ساختن یک حزب سیاسی تحت رهبری خودش است که بتواند با جناح‌های رقیب زانو به زانو در معامله بنشیند.

صلح با حکمتیار عملاً جمعیت را بیشتر تقسیم نمود که بالاخره بعد از گفتگوها و نشست‌های زیاد سران جمعیت، جمعیتی‌ها خواستند یک سلسه تغییرات را در حزب به‌وجود بیاورند تا بتوانند با حزب اسلامی رقابت سیاسی کنند.

هرچند به‌وجود آوردن وحدت نظر در بین سران جمعیت در شرایط کنونی دشوار بنظر می‌رسد اما آن‌ها ظاهراً سعی کردند یک توحید سیاسی را به‌وجود بیاورند. آن‌ها تجویز بزرگ کردن شورای رهبری جمعیت را کردند تا خود را بزرگتر نشان بدهند اما نا آگاه که یک اشتباه سیاسی بزرگ استراتیژیک را مرتکب شدند:

بزرگ کردن شورای رهبری عمل نادرست است: احزاب سیاسی مقتدر و بزرگ هیچگاه خواهان بزرگ کردن شورای رهبری خود نیستند. به هر اندازه که شورای رهبری کوچک باشد احزاب بیشتر می‌توانند به توحید برسند و از پرستیژ برخوردار باشند. بزرگ کردن شورای رهبری نه‌تنها که توحید نظر و اجماع را به مشکل مواجه می‌سازد بلکه عملاً ریسک فروپاشی و توطیه را در بین حزب فراهم خواهد کرد.

آیا جمعیت یک حزب قومی است؟

اگر شما تشکیل شورای رهبری جمعیت را مطالعه کنید می‌یابید که جمعیت برعکس ادعاهای‌که می‌کردند یک حزب قومی است بنظر می‌رسد. مثلاً در شورای رهبری ۲ هزاره وجود دارد و ۱۷ پشتون در حالیکه پشتون‌های جمعیت نیز اشخاص خریداری شده و از تفکر آزاد برخوردار نیستند. به همین شکل اوزبیک، ترکمن و سایر اقوام افغانستان در جمعیت جای لازم را ندارند. نشر لیست شورای رهبری بزرگ جمعیت قومی بودن این حزب را عملاً ثابت کرد. این موضوع مشروعیت سیاسی و شهرت این حزب را صدمه میزند.

جالب آن بود که چهره‌هایی مانند داکتر عبدالله و امرالله صالح شامل هیات رهبری نبودند.

دمیدن روح پدرام در کالبد جمعیت و شورای نظار

سوالی در فیسبوک مطرح شد که چرا جمعیت دنباله رو سکتاریزم ستم ملی پدرام شده و این‌ها چه

تفاوتی از هم دارند؟ چگونه خواست‌های شکستن و تعویض سمبول‌های کلان ملی پدرام امروز به اهداف سیاسی جمعیت و شورای نظار مبدل شده اند؟ تاریخ افغانستان را قبول نداریم، بیرق ملی را قبول نداریم، افغانیت را قبول نداریم، نام افغانستان را قبول نداریم، سرود ملي را قبول نداریم، احکام رئیس جمهور را قبول نداریم، دولت مرکزی را قبول نداریم، در مکاتب تدریس پښتو را قبول نداریم، وحدت ملي را قبول نداریم، قانون اساسي کشور را قبول نداریم، با طالبان صلح را قبول نداریم، زبان دری را قبول نداریم؟ خلاصه هرچه به نام و مربوط افغانستان است قبول نداریم!

بخصوص اگر به سخنان و موضع گیری‌های مرحوم فهیم قسیم توجه کنیم موصوف ملی می‌اندیشید، افغانستان را قبول داشت و مخالف فدرالیزم و تجزیه طلبی هم بود. چه واقع شد که همقطاران قسیم فهیم دنباله رو پدرام شدند؟

از پاسخ‌های رسیده تا حال می‌توان چنین جمعبندی کرد: فطرت افغان می‌نویسد پدرام نخست پرچمی بود بعداً عضو جمیعت ربانی و عضو شورای نظار گردید فعلاً مسوول حزب کنگرس تاجیکان و وکیل در پارلمان می‌باشد.

به تأیید سپنتا پدرام سر سپرده منافع رژیم اخوندی ایران است و مشاهده شده که قبل از مسایل مهم از سفارت ایران دستور می‌گیرد. موصوف در عین زمان چیز فهم و زیرک است. چونکه شورای نظار از خود کدام چیزی در راستای تیوری پردازی ندارند، بنا بر این هرچه که پدرام برایشان می گوید قبول دارند. اما اکثر پاسخ دهندەگان یك تفاوت اساسی میان پدرام و جمعیت را برملا کرده اند اینکه؛ جعمیت دنبال پول و پدرام دنبال مقاصد خاص سیاسی خود است. طوری‌که تجربه نشان داده جمعیتی‌ها بخاطر قدرت و ثروت حاضر به هر کار هستند.

احمد شاه می‌نویسد جمعیت اسلامی وشورای نظار بخاطر رسیدن به قدرت و بقا در قدرت با چهار حزب مدغم شده است که عبارت اند از ستم ملی، پرچم، ماوویست‌ها واخوانی های جمعیتی. اختلاف گروه جمعیتی نورالله عماد هم ناشی از این فرصت طلبی و زراندوزی جمعیت و شورای نظارمی‌باشد.

مهجان دو می‌نویسد موضوع اساسی آن است که گروه‌های جهادی (هفتگانه + هشتگانه) در بازی‌های سیاسی همیشه از دو کارت استفاده کرده و می‌کنند؛ یکی "جهاد" و دیگری قوم‌گرایی است. درشرایط امروزی جهان و افغانستان شعارهای "جهاد" آنقدر موثر نیست بنابر آن این‌ها از کارت قوم‌گرایی برای بقای خود استفاده می‌کنند.

تعدادی از پاسخ‌ها به این نکته نیز اشاره می‌کنند که اصلاً خط مشي جمعیت به اساس تعصب قومی به میان امده است، مسعود نخستین کسی بود که افکار قومپرستانهٔ تاجیک و احساسات ضد پشتون را در صفوف مجاهدین به میان آورد.

نباید فراموش کرد که احمد شاه مسعود با کودتای هشت ثور به کمک پرچمی‌ها و دوستم از انتقال مسالمت آمیز قدرت از حکومت داکتر نجیب به حکومت منتخبه مجاهدین طبق معاهده جنیوا جلوگیری کرد و یک حکومت یک حزبی تاجیک تبار ایجاد کرد که باعث آغاز جنگ‌های تنظیمی در کابل گردید.

از قول فرید بهمن "براي حزب و دولت خلق-پرچم-وطن سقوط ساختار دولتي-حزبي شان بحران ايديالوژيك خلق کرد و يك شبه عريان بودن اصليت شان را عيان ديدند. براي خيل‌هاي مجاهدين پيروزي در تصرف قدرت بحران هويت را به وجود اورد و يك شبه به اسلام که تعريف مي‌کردند محکم ترين لگد را زدند. اين خلاها-هردو طرف- را اسان ترين و بي درد سرترين ايديالوژي به سرعت پر کرد، تبار گرايي منتج شده به تبارنفرتي. به همين در صبح روز پيروزي، سگ جنگي

کابل به نمایندگي از "اقوام" شروع شد. حالا، در عصر ديموکراسي وارداتي، توافق ها و قراردادها بين "سران" اقوام محور سياست را تشکيل مي‌دهد که به ان "ديموکراسي توافقي" (از يعقوب ابراهيمي) قراردادي مي‌توان گفت، علت همين است. تفاضاي بازار سياست تباري همين است".

غرزئ لایق در دعوت میدیا می‌نویسد: "در پرخاش شرم آور تباری و برپایی ناميمون جنگ قوم‌ها، شماری تاجیک تباران به «آگاهی رسیده» و آموزش یافته برازندەگی ویژه نمایش داده و در آزمون افغان ستیزی، مرکز گریزی و جدایی خواهی، از دیگران، به فرسخ‌ها پیشی گرفته اند. این گروه تاجیک تباران مکتبی، از «چپ» افراطی تا «راست» افراطی، از «پرچمی» و «خلقی» و «شعله یی» و «جمعیتی» تا «اخوانی» و «ستمی» و «جهادی»، «افغانستانی» یا «خراسانی» و یا «آریایی»، دولتی و یا غیر دولتی، فرا ویا فرو افغانی، در یک سمفونی واحد و پناه بردن به سخیف ترین اسلوب ها و نازل ترین فرهنگ گفتمان و زبان چرکین، استناد های پایداری حاکمیت و یگانه‌گی افغانستان را مورد هجوم قرار داده، کتله های گسترده‌ی باشنده‌گان زیستگاه ما را آماج نکوهش و سرزنش قرار می‌دهند."

غرزئ ادامه داده می‌نویسد: "پشتون ستیزی متعرض و کینه جو جوهر اصلی پویندەگی‌های همین بدنۀ گمراه و فاسد شدۀ مکتبی‌های تاجیک تبار را می‌سازد که با تولید و باز تولید پندارهای سقیم و جعلی و به راه اندازی ترفندهای عوام فریب، تأریخ، معنویت و سربلندی‌های باشنده‌گان سرزمین ما را مسخره می‌سازند.... در پیشینۀ نه چندان دور، از صبحدم هجوم نیرو های نظامی ناتو به سرکرده‌گی ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ تا همین امروز، چهره‌های بدنام وشناخته شده‌ی تاجیک تبار، همگام با یورش دیوانه وار بر سنت‌ها، ارزش‌ها، تاریخ، ثقافت و سربلندی‌های پشتون‌ها و در همچشمی کینه توزانه با آنها، گهشماری، جبود فرهنگ و معنویت شریف و بلند پایۀ تاجیک‌ها را در پای رهزنان «سقاوی» با سخاوت ریختند و از کیش ننگین حبیب الله کوهدامنی، آن خصم آدم و آدمانه زیستن، فقط به پاداش عقیم ساختن «حاکمیت سه صد سالۀ پشتون‌ها»، هیکل «خادم دین رسول الله» تراشیده و در «اعزاز» روی سیاه وی، سنت پرستش باغی‌ها و یاغی‌ها را رونق تازه بخشیدند. چنین چهره‌ها و باندها، در آگاهانه‌گی عمل و اندیشه، سرگذشت پر غرور و با فرهنگ تاجیک‌های افغانستان را با ابزار جانبداری لجوجانه از دزدان و آدمکشان شهرۀ «جهادی» و قارون‌های مافیایی تبار خویش لکه دار ساخته و به تاجیک‌های سربلند افغانستان ذلت و شرمساری بار می‌آورند. اینها، ابهت و عظمت تاجیک تبارهای زادگاه ما را تا سطح حقیر و فرومایۀ چند چورگر و چند دزد حرفوی سقوط می‌دهند." لایق می‌نویسد: گمراه شده‌های تاجیک تبار، همین هایی‌که به ناجوری مدهش پشتون ستیزی سردچار اند، ... باور دارند که فرآیندهای طبیعی گذار به آدمانه زیستن را با تازیانۀ زبان و ادبیات آلوده و کثیف، در پناه فریب و خدعه، به بهای هویت همه گانی، به سود کوچه و بازار محل خویش سمت و سو می‌بخشند. در کنش جاری این گروه، جای درکي قانونمندی های زندەگی و گذار عقلایی به دولت مدنی و ضمانت سالاریت مردم را شیوه‌های نازل و بدوی سر به سنگ زدن، خشونت مآبی و گریز از گفتمان سازنده و هدفمند تسخیر نموده و در لحظه‌های کوتاهی در فرنودآوری، به فحش و دشنام و تحقیر دگر اندیشان چنگ می‌اندازند. قانون گریزی و لجاجت در برابر راستینه‌گی‌های جامعۀ افغانی و زیاده خواهی و اضافه ستانی در وهله‌های ناچاری‌های حاکمیت‌ها، سرشت چنین آدم‌ها و خمیر ضمیر گنه‌کار شان را می‌سازد. ... یکی از برآیندهای سر راست جنبش‌های جاری افغان ستیز و مرکز گریز و سرکشی در برابر حاکمیت به بهانۀ ناروای پشتونیزه سازی ساختار قدرت، بیگمان، در بستر سازی برای دوام دست اندازی‌های خارجی و دنباله دار شدن و گسترش جنگ در ابعاد تازه تر، بازتاب ویژه دارد".

آیا مجموعة تفکر سیاسی به نام تاجیکیزم وجود دارد؟

بسیاری نویسندهگان سیاسی تاجیک از اصطلاحات پشتونیزم و پشتونیزه بیدریغ استفاده می‌کنند. در این رابطه یک تیوریسن ضد پشتون تاجیک به نام عبدالحئ خراسانی در فیسبوک نوشت: "..رهبری افغانیسم، هم حامدکرزی و هم محمداشرف غنی در این سال‌ها شبکه‌های ارتباطی با طالبان ایجاد کرده اند و حتی حکمتیار با بدنه طالبان در ارتباط منظم به سر می‌برد. در این میان ما تاجیک‌ها... طالبان تاجیک را فراموش کردیم و در ایجاد هیچگونه رابطهٔ سیاسی با آن‌ها نبوده‌ایم حالا زمان آن رسیده است که این ارتباط و شبکه هر چه زودتر ایجاد گردد و از آنان حمایت صورت گیرد ...اکنون اولویت صلح مهمتر از انتخابات ریاست جمهوری است، ضرورت استراتیژیک ما اتحاد تمام نیروهای جهاد و مقاومت در بعد سیاسی و نظامی می‌باشد... بهتر است یک اطاق فکر سیاسی، نظامی و راهبردی تشکیل شود. لندکروزر سواران ارجمند ما باید بدانند که اگر بخود نیایند، فردا زود است که قطار لندکروزرهای شان توسط خرسواران طالب به گورستان تاریخ هدایت گردد."

فرید بهمن در پاسخ نوشت "از دایره خبیثه جهاد و امارت و طالب و افغانیزه و تاجکیزم رها "نمیشوند". خلیل دهقانزاده منکرموجودیت عنصر "تاجیکیزم" شده نوشت " تاجیکیزم واژه تازه استفاده شده است که بار اول توسط خودتان استفاده شده ولی اصلاً چنین رفتاری وجود ندارد". فرید بهمن پاسخداد "وجود دارد و شما نميخواهید ببینید"! دهقان‌زاده بجواب نوشت "اگر باشد حتما می‌خواهم ببینم!"

سؤال این است که آیا رفتاری یا دکتورینی موجود است که "تاجیکیزم" نامیده شود؟ هرگاه چنین رفتاری یا طرز دیدی موجود باشد اصول، موازین و اهداف آن کدامها اند؟

عناصر شناخته شدهٔ تاجیکیزم:

عنصر اول: زمانی احمد شاه مسعود گفته بود "تاجیک‌ها اصیل ترین مردم این سرزمین می‌باشند"! (به نقل از ویدیوی سخنرانی احمد شاه مسعود به شاگردانش). این برداشت را می‌توان اولین عنصر تفکر "تاجیکیزم" حساب نمود.

عنصر دوم: بی فرهنگ خواندن قوم پشتون (به نقل از ویدیوی سخنرانی احمد شاه مسعود به شاگردانش)، حقیر شمردن پیهم زبان، ادب و ادبای پشتو توسط ادیبان تاجیک؛

عنصر سوم: مخالفت با افغانستان، ملیت افغان و اساسات تاریخ افغانستان از دیدگاه ناسیونالیزم ایرانی؛

عنصر چهارم: منحصر شمردن زبان و ادب دری/فارسی به قوم تاجیک و کمک در هجوم فرهنگی ایران برای زدودن هویت مستقل ملی زبان دری در افغانستان و جایگزینی آن با فارسی مروج در ایران؛

عنصرپنجم: انحصار قدرت سیاسی ودر غیر آن حضور در قدرت دولتی و حفظ آن که برای دست‌یابی، کسب و حفاظت از سرمایه های غیر مشروع به هر قیمت؛

عنصر ششم: زر اندوزی بی‌باکانه با استفاده از فساد و قدرت و امکانات دولتی

عنصر هفتم: نا امیدی از راه‌های دموکراتیک انحصار قدرت؛ قبول نقش دومی در میان رهبران جهادی تاجیکو تبارز این نا امیدی در نزد روشنفکران تاجیک در شعار غیر عملی خراسان طلبی؛

عنصر هشتم: سیاست بحران سازی پیهم و مدیریت بحران با استفاده از زورگویی، بالاتر از قانون شمردن خودی، تهدید حمله بر ارگ، اوباشی گری تنظیمی، هجوم‌های مسلح اوباشانه در شهر و بحران سازی پیهم!

عنصر نهم: مساوی قرار دادن و یکی شمردن روشنفکران پشتون با طالبان؛

عنصر دهم: چسپیدن به شعارهای "جهاد و مقاومت" برای توجیه استمرار رهبری شورای نظار و جمعیت و جلوگیری از تکامل مستقلانهٔ جناح روشن‌فکر ملی اندیش از میان قوم تاجیک؛

عنصر یازدهم: استفاده از کارت‌های "جهاد" و قوم‌گرایی بخصوص اینکه درشرایط امروزی جهان و افغانستان شعارهای "جهاد" آنقدر موثر نیست بنابرآن استفاده گسترده از کارت قوم‌گرایی برای بقای جمعیت و شورای نظار.

گستردگی تبارز عناصر فوق در نوشته‌ها، اعمال و تفکر بسیاری نویسنده‌گان، سیاست‌مداران و فعالین اجتماعی تاجیک مانع بزرگی در راه ایجاد و تقویت وحدت ملی مردم افغانستان در مقابله با تروریزم و بی امنیتی می‌باشد.

در حالی‌که تروریزم طالبان بیشترین صدمه ها را در قدم اول به قوم پشتون وارد کرده و مانع انکشاف اقتصادی و اجتماعی مناطق پشتون‌نشین گردیده، روشنفکران پشتون‌را مانع راه خود می‌دانند؛ انکار و نادیده گرفتن قصدی این حقیقت توسط نویسندهگان و سیاست‌مداران تاجیک هیچ کمکی در هدف شکست و غلبه بر طاعون طالبانی و حتی در مذاکرات آینده صلح نمی‌کند.

پشتونیزم به مفهوم تفوق طلبی قومی و تاجیکیزم دو طرف یک سکه اند و از موجودیت یکدیگر تغذیه می‌کنند. یگانه راه در مقابل مردم افغانستان ملی اندیشی است بر مبنای قانون اساسی کشور.

جمعیت اسلامی، شورای نظار و سقاوی چهارم

مفهوم نوین اصطلاح "سقاوی"

دیده می‌شود که بسیاری‌ها معنی اصطلاح "سقوی" را نمی‌دانند و کامنت می‌نویسند. سقوی اشاره به جنبش سیاسی برهبری حبیب‌اله کلکانی برای سقوط دولت امان‌الله خان، ختم برنامه‌های اصلاحی او، تأمین سلطه ارتجاع مذهبی بود که در میان عامه مردم اعم از تاجیک، پشتون، هزاره و اوزبیک در نزدیک به صد سال گذشته به همین نام مشهور بوده است. به کتاب تاریخ فیض محمد کاتب هراره، تاریخ غبار، هروی و غیره مراجعه کنید. این جنبش مرام‌های سیاسی و اجتماعی داشت مانند جنبش بلشویکی، پرچمی، مجاهدین، باسمچی، طالبی و غیره. هرگاه کسانی درصدد اعاده حیثیت و اعمار آبده یادگار و آرامگاه به حبیب‌اله کلکانی هستند بنابر آن با اهداف و نتایج جنبش او یا جنبش سقوی موافق هستند و اطلاق لقب سقوی برای آن‌ها کاملاً مجاز بوده جای گله و شرم نیست.

دوسال قبل با تجلیل رسمی شورای نظار و حزب جمعیت اسلامی از امیر حبیب‌اله کلکانی، اصطلاح "سقاوی" بار دیگر سر زبان‌ها افتاد. این موضوع برای رهبران و تیوری پردازان شورای نظار واضح ساخت که نمیتوان این اصطلاح صد ساله را که در افغانستان نزد عامه مردم و روشنفکران تمام اقوام و قشر های جامعه با خصلت و سرشت ارتجاع سیاه مذهبی ضد ترقی و ضد هر نوع نهضت اجتماعی و ضد معارف گره خورده است از سر زبان‌ها بر انداخت. بنابرآن قرار معلوم تصمیم بر آن شده تا بهتر است این "مشکل" تاریخی را به یک "فرصت" مبدل کرده سر و صورت و خصلت "ارتجاعی و ضد ترقی" اصطلاح "سقاوی" را با آرایش و مکیاژ عوام‌فریبانهٔ روشنفکری، قسمیکه رزاق مامون می‌گوید، یک جنبش "... در استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف درتاریخ" لقب داد. به این ارتباط رزاق مامون می‌نویسد: "از میرغلام محمد غبار تا فیض محمد کاتب درخواب هم نمی دیدند که روزی، نسل های پسین سقاوی،

در عصر ارتباطات دیجیتالی، این واژه را به یک ارادۀ عظیم سیاسی ترجمه خواهد کرد".

در حالی‌که سکتاریست‌های چپگرای اوایل سال‌های 70 میلادی میکوشیدند شورش سقاوی را جنبۀ طبقاتی داده به عنوان جنبش دهقانی به جوانان انقلابی تبلیغ کنند، تیوری پردازان امروز شورای نظار، بدون هرگونه معذرت خواهی و خجالت پذیری، از ماهیت قومی این شورش به وجد آمده هیچ واهمۀ از خصلت عمیقا ارتجاعی ضد ترقی آن ندارند.

رزاق مامون بتاریخ شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی در سایت انترنتی خود "گزارش نامۀ افغانستان" در مقالۀ تحت عنوان "تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال" اصطلاح "سقاوی" را به عنوان یک جنبش سیاسی "در استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف درتاریخ" بیان می‌کند.

او می‌نویسد "در حال حاضر، نسل جدید "سقاوی" از مقاومت همه جانبۀ سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری نسب می‌گیرد و بدین سان، ترمینولوژی یک مجموعۀ فراگیر با همین واژه استفهام می‌شود. اختراع کلمه "سقاوی" برسبیل کم زنی، دشمن شماری و نجس پنداری مخالفان در زمان نادرخان، سپس احیای آن در ادبیات قدرت در دورۀ طالبان، به جای آن که دربرابر ذخیره بغض و سرکوفت خوردهگی دهها سال مردم، باز دارنده باشد، به نمادی از پیگیری و عزم در گفتمان قدرت، بازبینی تاریخ، به پا ایستادن تاریخ جعلی به فرق ایستاده، بازی در میدان «تاج وتخت» و پایان ابدی سنت تک اندیشی سیاسی مبدل گشته است. این واژه در شرایط کنونی و اوج گیری مطالبات "عصری برای عدالت" از زهر طعن و ترس، تهی گشته است."رزاق مامون" بدون ترس از "زهر طعن"، نسل خود را "نسل پسین سقاوی" می‌داند که رسالت دارند اصطلاح "سقاوی" را " به رمز عبور هویت سیاسی و گفتمان تاریخی ریشه دار و ضد تک قطبی" مبدل کنند.

بدون شک اشارۀ رزاق مامون به "سقاوی" شهرت عامۀ حبیب‌اله کلکانی به ارتباط پیشۀ "سقاوی" پدر او بود که در میان عامه مردم افغانستان به عنوان"بچۀ سقاء" در زمان امان‌الله خان و نادر خان و متعاقب شناخته می‌شد و شورش او را به عنوان شورش "سقاوی‌ها" یاد می‌کردند. در مورد اشارۀ او به "پس از هزار سال" فاصلۀ تقریبی زمان ایست که از ختم دوران حاکمیت سامانی‌ها در ماورالنهر تا حاکمیت نه ماهۀ حبیب‌اله کلکانی می‌گذرد. در "ویکی پدیا دانشنامۀ آزاد" از قلم یک ایرانی می‌خوانیم که "امیرحبیب‌الله کلکانی تاجیکان افغانستان را بعد از تقریباً یک هزار سال در محور قدرت سیاسی قرار داد، ازاین نگاه دارای اهمیت فراوان تاریخی و هویتی مي‌باشد، امیر حبیب الله کلكاني بعد از نادر افشار دومین کسي بود که حکومت تك قومي پشتون‌ها را در هم شکست و يك حکومت مردمي را ایجاد کرد". اشاره به نادرشاه افشار، اگر از موضوع درهم شکستن حاکمیت پشتون‌ها بگذریم، اشارۀ نادرستی است زیرا نادر افشار خودش ترکمن بود نه تاجیک و فارسیوان.

حبیب‌اله کلکانی در سال ۱۳۰۸ ه ش (1929م) دولت امیر امان‌الله خان را که نزد عامۀ مردم افغانستان تا امروز به عنوان شاه آزادی خواه، تجدد طلب و ترقی خواه شهرت دارد با شعارهای "کفر" و "لاتی" سرنگون کرد. در دوران حکومت 9 ماهۀ امیر حبیب‌اله کلکانی زیر القاب "خادم دین رسول‌اله" تمام پروگرام‌های اصلاحی و انکشافی امان‌الله خان متوقف شد، معارف و تعلیم و تربیه عصری و مکاتب ممنوع اعلان گردید. در طول تاریخ افغانستان چیزی شبیه این نوع ارتجاع سیاه را به عنوان سیاست رسمی دولت حاکم تنها در دوران حاکمیت استبدادی پنجسالۀ طالبان در سال‌های 1996-2001م می‌توان مشاهده کرد با آنکه در دوران حاکمیت آن‌ها حد اقل حق معارف و تعلیم و تربیه برای پسران و مردان ممنوع اعلان نشده بود.

همان‌گونه که برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم محبوبیت امیر امان‌الله خان ناشی

از استقلال طلبی، تجدد خواهی و ترقی پسندی او بود نه وابستگی قومی موصوف، که حتی قادر به تکلم به زبان پشتو نبود، به همان اندازه تنفر از طالبان برای اکثریت قاطع مردم افغانستان اعم از هر قوم، ناشی از خصلت ارتجاعی ضد تجدد و ضد ترقی آن‌ها بود تا وابستگی آن‌ها به عنوان عناصر سنتی قوم پشتون. همانطوری‌که امروز تعداد معدودی از شورش ارتجاعی "سقاوی" بخاطر وابستگی حبیب‌اله کلکانی و سایر رهبران آن به قوم تاجیک حمایت می‌کنند، هستند تعداد افرادی‌که از طالبان بخاطر پشتون بودن آن‌ها حمایت می‌کنند.

بدون تردید منظور رزاق مامون از "حذف در تاریخ" هزار ساله، که شورش "سقاوی" به آن پایان بخشید، ظهور مجدد قوم تاجیک به قدرت سیاسی بعد از حاکمیت سامانیان ماورالنهر، هرچند کوتاه نه ماهه می‌باشد. آیا این حذف تاریخی هزار ساله تاجیک‌ها از قدرت سیاسی توسط قوم پشتون عملی شده بود؟ واضح است که جواب این سوال منفی است زیرا از احراز زعامت سیاسی پشتون‌ها صرف سه صد سال می‌گذرد. در هفتصد سال قبل از آن‌ها چه کسانی قوم تاجیک را از حاکمیت سیاسی حذف کردند؟ حاکمیت سامانی‌ها را که اتفاقا بالای تمام سرزمین‌های افغانستان امروزی نیز شامل نمیشد، غزنوی‌ها بخصوص سلطان محمود غزنوی خاتمه بخشید. غزنوی‌ها ترکمن اوغوز بودند از ماورای سرحدات افغانستان امروزی آمدند و برای بیش از دوصد سال (977م تا 1186م) در این سرزمین‌ها حکومت کردند. متعاقب آن‌ها غوری‌ها به قدرت می‌رسند که در اتحاد سیاسی و نظامی با پشتون‌ها حاکمیت خود را برای 67 سال (1215م تا 1148م) نه تنها بالای تمام سرزمین‌های امروزی افغانستان بلکه بالای تمام شمال هندوستان نیز گسترش دادند. همزمان و به تعقیب غوری‌ها، سلجوقی‌های ترک‌تبار قدرت را بدست گرفته برای 157 سال (1037 تا 1194م) بالای مناطق غربی افغانستان امروزی و تمام اسیای میانه، آسیای صغیر و فارس حکومت کردند. به تعقیب آن‌ها خوارزم‌شاهیان به قدرت می‌رسند که از ماورالنهر بالای غرب سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت می‌کنند و حاکمیت آن‌ها در سال 1220م توسط چنگیز خان مغول بر انداخته می‌شود. مغول‌ها و به تعقیب آن‌ها تیموریان ترک‌تبار تا سال 1510م با کشته شدن شیبانی خان اوزبیک در مرو بدست شاه اساعیل صفوی بالای تمام ماورالنهر و سرزمین‌های افغانستان امروزی حکومت می‌کنند. متعاقب آن‌ها سرزمین‌های افغانستان امروزی از غرب تا قندهار توسط صفویان ترک‌تبار فارس و از شرق و جنوب توسط دودمان‌های بابری دهلی اداره می‌شود.

پشتون‌ها برای بار اول در سال 1709م توسط میرویس‌خان هوتک به تسلط دوصد سالهٔ صفوی‌ها و بابری‌ها خاتمه داده یک دولت پشتون را در این سرزمین‌ها ایجاد می‌کنند که بعد از یک توقف دورهٔ نادر شاه افشار، با ایجاد دولت احمد شاه ابدالی و به تعقیب او پسرش تیمورشاه به عنوان یک دولت ملی تا امروز ادامه دارد. تیمورشاه پایتخت را ز قندهار به کابل که شهر تاجیک نشین است انتقال می‌دهد تا دولت او از نفوذ فیودال‌های پشتون دور شود. با این عمل در طول چند نسل در نتیجهٔ ازدواج‌های مختلط قشر جدیدی از پشتون‌ها دری زبان به وجود می‌آیند که از لحاظ فرهنگی آنقدر که به تاجیک‌ها نزدیک اند به همان میزان از پشتون‌ها سنتی بدور هستند. این قشر جدید بیروکرات است که در حقیقت زمام امور دولت‌های افغانستان را از امیر دوست محمد خان به بعد در همکاری با روشنفکران تاجیک و سایر اقوام در اختیار دارند. بنابر آن به دولت‌های افغانستان از زمان امیر دوست محمد خان به این طرف برچسپ قبیلوی زدن به نادانی و بی‌خبری نویسنده‌گان از ساختمان اجتماعی و سیاسی اقشار حاکم کشور نمایندگی می‌کند.

سوال این جاست که این، به گفتهٔ رزاق مامون، "حذف در تاریخ" و یا بهتر تر بگوییم کمرنگی نقش تاجیک‌ها در تاریخ هزار سالهٔ سیاسی این سرزمین ناشی از چه عواملی است؟ آیا ناشی از کمتر بودن نسبی تعداد نفوس آن‌هاست؟ مبرهن است که تعداد نفوس تاجیک‌ها کمتر از نفوس

پشتون‌ها است اما نفوس تاجیک‌ها به مراتب بیشتر از ترکتبارها می‌باشد در حالی‌که ترکتبارها نقش بسیار برازنده و چشمگیری در تاریخ این سرزمین بازی کرده اند. بنابر آن علل آن را در سایر زمینه‌ها باید جستجو کرد که این خود یک مباحثهٔ جدی و مهمی را نیاز دارد و باید بر اساس یک تحقیق دقیق حوادث تاریخی و اجتماعی به آن پرداخته شده عوامل ان مشخص شوند. اما آنچه از بررسی تاریخ یک‌هزار سالهٔ منطقه مبرهن است این کمرنگی ناشی از تخویف و اعمال سیستماتیک زور و تشدد توسط قوم پشتون نبوده است.

بر اساس نوشتهٔ رزاق مامون جنبش "سقاوی" را به چهار مرحله آتی می‌توان تقسیم کرد:

1. سقاوی اول (جدی ۱۳۰۷- میزان ۱۳۰۸ ه ش) یا زمان حاکمیت حبیب‌اله کلکانی؛
2. سقاوی دوم (۱۳۷۵-۱۳۷۱ ه ش) حکومت ربانی-مسعود؛
3. سقاوی سوم (۱۳۹۳-۱۳۸۰ ه ش) دوران مقاومت ضد طالبان شورای نظار؛ و
4. سقاوی چهارم (۱۳۸۱ ه ش -) بازگشت شورای نظار و شرکت در قدرت سیاسی.

سقاوی اول (جدی ۱۳۰۷- میزان ۱۳۰۸ ه ش) یا زمان حاکمیت حبیب‌اله کلکانی

به گفتهٔ رزاق مامون "پیدایش «سقاوی اول» در شرایط ویژه سیاسی و اجتماعی دهه اول 1300 خورشیدی، چیزی در مقیاس نخستین اقامهٔ نیم بند وتوان سوز تاریخی (کمترآگاهانه) در نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود. سقاوی اول، برای پاشیدن خشم و خروش، خط سرنوشت خویش، تئوری مدون نداشت؛ اکنون که قریب نود سال از آن می‌گذرد، نیز از داشتن تئوری مبتنی بر ارزیابی انتقادی و طبقه بندی شده محروم است. در آن ایام، ابزار نقد وضعیت و روش مقابله، با یک رشته قواعد مذهبی و عامیانه صورت می‌گرفت."

آیا این تئوری بافی درست است؟ آیا شورش "سقاوی اول" واقعا "نبرد عدالت خواهانه برای اثبات حضور و سهم در قدرت بود" یا یک شورش ضد ترقی و ضد تجدد ارتجاع سیاه مذهبی که برای برگرداندن چرخ زمان و چرخ معارف و تعلیم و تربیه عصری بدوران تاریک پندارهای قرون وسطایی؟ این شورش از شورش سلف خود شورش ملای لنگ در پکتیا در سال 1924م چه تفاوتی داشت؟

باید بخاطر آورد که در سال ۱۳۰۳ (1924م) شماری از ملاها و روحانیون افراطی به تحریک انگلیس‌ها علیه دولت امان‌الله خان دست به تبلیغ زده مردم را به شورش واداشتند. آنان تمامی اصلاحات دورهٔ امانی را خلاف دین اسلام خوانده، این شاه مترقی و وطندوست را کافر و جهاد علیه او را فرض اعلان کردند. مگر این ملا در دستی قرآن و در دست دیگر قانون جزاء امان‌الله خان را گرفته در میان قبایل که متأسفانه از سواد و دانش بی‌بهره بودند فریاد نمی‌زدند که: کدام‌یک را قبول دارید! قرآن یا قانون را؟ طبعاً مردم می‌گفتند: قرآن را. باید بخاطر آورد که انگلیس‌ها که خود را در این توطئه پیروز می‌دانستند دست به مداخله مستقیم زده و یک تن هندو به نام عبدالکریم را زیر نام پسر امیر محمد یعقوب خان داخل قوم خُدران پکتیا نموده که رهبری اغتشاش را به دست گرفت. در آغاز جنگ به نفع شورشیان پیش می‌رفت چون از یک سو بودجه دولت به اتمام رسید و از سوی دیگر ۸۰۰ عسکر دولت به یکبارگی کشته شدند که این ضربه سختی بر پیکر رژیم نوپای امانی بود. در همین دوره بود که عبدالکریم با حمایت انگلیس‌ها در پکتیا دعوای امارت نمود. از آن‌جایی که اکثریت مردم افغانستان از خدمات دولت امانی راضی بودند، جمع وسیع یک‌صدا علیه این اغتشاش جاهلان برخاستند که منجر به سرکوب آن شد. میر

غلام محمد غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» (جلد اول، ص ۸۰۹) می‌نویسد: «...همین‌که دانستند اغتشاش پاکتیا ماهیت مذهبی نی، بلکه ماهیت سیاسی و آنهم به مداخله دولت انگلیس دارد، همه به حمایت دولت برخاستند و بر ضد نفوذ خارجی متحد گردیدند." مهار این شورش که بیش از یکسال به طول انجامید بار سنگینی بر دولت امانی بود. تقریبا مالیات یکساله در آن به هدر رفت و متعاقباً در لویه جرگه پغمان شاه امان‌الله مجبور شد که با روحانیون مرتجع از راه مماشات پیش رفته بخشی از برنامه اصلاحاتش را کنار گذارد. در نتیجه این زحمات و همکاری وسیع مردم، شورش سرکوب و سران باغی فراری شدند. درین میان ملای لنگ و ملا عبدالرشید که به کوه‌ها پناه برده بودند توسط مردم دستگیر و تسلیم دولت داده شدند. به تاریخ ۴ جوزای ۱۳۰۴ ملای لنگ و ملا عبدالرشید با ۵۱ تن از همدستان شان بعد از اینکه حکم اعدام بر آنان صادر شد، طی مراسمی در تپه مرنجان اعدام شدند و چندصد تن دیگر به ولایات شمالی تبعید شدند. حالا اگر ما شورش "سقاوی اول" را "نبرد عدالت خواهانه" می‌دانیم آیا شورش سلف او شورش ملای لنگ هم نبرد عدالت خواهانه است یا خیر؟ یا اینکه افتخار "نبرد عدالت خواهانه" را تنها یک تاجیک می‌تواند داشته باشد و نه سایر اقوام؟

سقاوی دوم (۱۳۷۱-۱۳۷۵ ه ش) حکومت ربانی-مسعود

رزاق مامون می‌نویسد که "«سقاوی دوم» شصت وسه سال بعد از سرکوب دولت اضطراری «سقاوی اول»، در یک نبرد سرنوشت ساز، قدرت سیاسی را دراختیار خود گرفت. ظهور دوبارهٔ خود را با جنگ تعریف کرد و دورهٔ چهار ساله حکومت گری را با جنگ پایان داد و به فاز پنج سالهٔ «مقاومت تاریخی» گذر کرد؛ مقاومتی که حبیب الله بالاثر اشتباه بزرگ، مختومه اعلام کرده بود."

این " نبرد سرنوشت ساز" که سقاوی دوم در نتیجهٔ پیروزی در آن "قدرت سیاسی را در اختیار خود گرفت" کدام نبرد است؟ آیا منظور در این جا نبرد با دولت‌های حزب دمکراتیک خلق و حامیان اردوی سرخ آن است؟ به یقیین که چنین نیست. در هشت سال از حاکمیت 14 سالهٔ حزب دمکراتیک خلق ببرک کارمل و بیروی سیاسی عمدتاً غیر پشتون او قدرت سیاسی را بدست داشتند و همچنان به گواهی اکثر مجاهدین آنزمان و اسناد محرم که امروز از محرمیت خارج شده اند احمد شاه مسعود سال‌های زیاد این دوران را در تبانی با اردوی سرخ در حالت آتش بس سپری نمود.

به تعریف رزاق مامون «سقاوی دوم» "ظهور دو بارهٔ خود را با جنگ تعریف کرد". از احمد شاه مسعود ویدیو کلیپی در یوتیوب موجود است که در آن به صراحت اعلام می‌کند در بحبوحهٔ انتقال قدرت از داکتر نجیب اله به دولت ائتلافی مجاهدین مطابق به توافق جنیوا، با اقدام یکجانبهٔ خود در بدست گرفتن قدرت دولتی به کمک جنرال دوستم "از یک توطئه بین‌المللی جلوگیری کرد". به این‌صورت احمد شاه مسعود از شراکت قدرت دولتی با سائر احزاب ائتلاف جهادی جلوگیری نموده تمام قدرت نظامی را در اختیار خود گرفته سبب مشتعل شدن یک جنگ خانمان‌سوز تنظیمی در کابل شد که به قیمت هزاران باشندهٔ شهر کابل، جنوساید افشار و تخریب شهر انجام یافت. بنابر آن طوری‌که می‌بینیم منظور نویسنده از "نبرد سرنوست ساز" نبردیست که احمد شاه مسعود در مقابل سایر گروه‌های جهادی منجمله حزب اسلامی و حزب وحدت انجام داد. نا گفته پیداست که در این تخریب شهر کابل و کشتار هزاران باشندهٔ بیگناه شهر نقش گلبدین حکمتیارو راکت اندازی‌های بیدریغ او بالای شهریان بیدفاع را نیز نمیتوان نادیده گرفت.

حاکمیت "سقاوی دوم" بجز درد، رنج و بی عدالتی چور و چپاول و بی امنیتی و استقرار مجدد حکومت‌های ملوک‌الطوایفی ارتجاعی، عقب گرا و ضد ترقی دست‌آورد دیگری برای مردم کشور

اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک و سایر اقوام نداشت. به جهت نبود که سقوط ناگذیر این رژیم انارشی با تأیید اکثریت کافهٔ مردم کشور روبروشد.

نباید فراموش کرد که پیروزی سهل و سادهٔ جنبش طالبان در برابر انارشی "سقاوی دوم" قبل از همه چیز ناشی از خصلت خراب‌کارانه، چپاول‌گرانه، هرج و مرج، انارشی، بی‌امنیتی، بی‌حرمتی، بی‌دولتی، بی قانونی و شرایط ملوک‌الطوایفی است که در دوران حاکمیت "سقاوی دوم" در افغانستان حکمفرما بود. مردم افغانستان از دولت قبل از همه چیزامنیت می‌خواستند و این امنیت را دولت طالبان برایشان به قیمت استیلای یک رژیم دراکونی اسلام قرون وسطایی فراهم کرده به آرزوی آنانی‌که استقرار حاکمیت صدر اسلام را تمنا داشتند جامهٔ عمل پوشانید.

سقاوی سوم (۱۳۸۰-۱۳۹۳ ه ش) دوران مقاومت ضد طالبان شورای نظار

رزاق مامون می‌نویسد: "در فاز سوم «سقاوی»، همزمان با سقوط جبههٔ قومی- نظامی طالبان، برآیندی با محتوای پخته تر، از شکم جنگی ریشه‌دار به مشاهده رسید. در اردوگاه کلاسیک قدرت «پشتون»، تغییری به وجود آمد. ملاهای ساخت پاکستان، بافتار رهبری قبیله‌یی در شرق و جنوب مملکت را که همواره بر سکوی جرگه و خود گردانی قومی استوار بود، به هم زد و به جای بزرگ قبیله، ملای افراطی نشست. یکی از دلایل پا برجا ماندن مقاومت «سقاوی سوم» تنها بیداری و تجربه جنگ نبود؛ این نکته نیز مطرح بود که ملاهای پشتون، فقاهت غنی شدهٔ مذهبی را جایگزین اصول مدارا و تدبیر قبیله یی کردند."

در این تفسیر رزاق مامون از خصلت اجتماعی و سیاسی حاکمیت طالبان و اختلاف فاحش آن با اردوگاه کلاسیک قدرت «پشتون»، به نکتهٔ جالبی، یا بهتر بگوییم به اعتراف مهمی بر می‌خوریم. موصوف در ضمن تئوری پردازی ناخواسته تأیید می‌کند در حالی‌که اردوگاه کلاسیک قدرت «پشتون»، همواره بر سکوی جرگه و خود گردانی قومی و اصول مدارا و تدبیر قبیله یی به زعامت بزرگ قبیله استوار بوده است. ناگذیر این اصول مدارا و تدبیر قبیله یی عامل مهمی در عدم موجودیت جنگ‌های قومی و مذهبی سنی و شیعه در طول سه صد سال گذشته بوده است. برعکس در رژیم طالبان این نظم اجتماعی برهم خورده به جای بزرگ قبیله، ملای افراطی پشتون تبار ساخت مدارس پاکستان با "فقاهت غنی شدهٔ مذهبی" نشست که در غیاب اصول مدارا و تدبیر سنتی قبیله یی پشتون‌ها یکی از عوامل بروز جنگ‌های قومی و مذهبی شیعه و سنی و در نتیجه تداوم مقاومت "سقاوی سوم" محسوب می‌گردد.

سقاوی چهارم (۱۳۸۱ ه ش -) بازگشت شورای نظار و شرکت در قدرت سیاسی

رزاق مامون می‌نویسد که: "عصر «سقاوی» چهارم، هم اکنون نیمی از قدرت سیاسی را در دست دارد و از نظر تئوری، بر کارشیوه های مقاومت مستمر برای تقسیم عادلانهٔ قدرت در آینده تکیه دارد." او می‌نویسد که: "استراتیژی نسل تازهٔ «سقاوی» تسجیل هویت سیاسی پایدار در منازعهٔ قدرت، با تکیه بر آموزه‌های منفی و مثبت «سقاوی اول»است؛ ورنه، حاکمیت تک قومی از بهار سال1371 به بعد دفن شده است." رزاق مامون بطور ناگهانی دوران پنجسالهٔ حاکمیت "تک قومی" طالبان را به فراموشی سپرده با بی مروتی از کمک بزرگی که طیارات بی 52 امریکایی، قطعات خاص قوای امریکایی، میلیون‌ها دالر سی آی ای و وسایط و تجهیزات نظامی امریکایی در باز گرداندن "سقاوی چهارم" به قدرت ایفا کرد اظهار امتنان نمی‌کند.

رزاق مامون اضافه می‌کند که "درایام حاضر، جامعه از حالت انجماد بیرون آمده و دوام حکومت گری تک قطبی زیرسوال رفته است." او می‌نویسد: "مانور اجتماعی- تباری امروز، «سقاوی ها» معطوف بر درس گیری از فرهنگ سیاسی عقب گرایانهٔ پیشین و تلاش برای انجماد آن است تا دو

باره مکرر نشود. حبیب‌الله دانش سیاسی بر مقتضای موقعیت خویش نداشت،... شاهکار تاریخی او، شکستن بنیاد یک سو پنداری قدرت بود و او خیلی ساده اثبات کرد که «حق پادشاهی» از بارگاه عرش برای کسی وکسانی نازل نشده است. مهم ترین مؤلفهٔ ماندگار کارنامه او، مقاومت سرسختانه درجنگ گرم، تا آخرین نفس بود؛ به همان میزانی که تسلیم شدن ناگهانی اش به سوگند نادرخان، سخت بیهوده و غیرقابل جبران بود. در این قضیه معلوم می‌شود که بر عکس حبیب‌اله کلکانی، سلف همفکر و هم عقیدهٔ او ملای لنگ و همراهانش تسلیم نشدند بلکه دستگیر شده و همانند کلکانی و همراهان او اعدام شدند. بنابر آن اگر شاهکار تاریخی کلکانی، شکستن بنیاد یک سو پنداری قدرت بوده باشد در شکستن این قدرت ملای لنگ و همراهان او هم کوشیدند اما بدون پاداش پادشاهی و بدون پاداش احیای حیثیت و تدفین مجدد.

رزاق مامون می‌نویسد "ما شاهد بودیم که «سقاوی دوم» ازنظر سیاسی و مذهبی به همان خط حبیب‌الله قدم گذاشت؛ مگر بخش آخر داستان تسلیمی وی به دشمن را از کارنامه خود حذف کرد. احمد شاه مسعود باری دربارهٔ امیرحبیب الله خان با سخنانی مملو از حس دریغ چنین گفت: « آدم به دشمن تسلیم می‌شود؟ هیچ جنگی اگر نمی‌کردی و فقط در دامنه های شمالی گشت می زدی و هر یک ماه یا سه ماه بعد یک تک تفنگ می کردی، سرنوشت نظام وسیاست درافغانستان دربست دردست یک خاندان باقی نمی ماند.»]

برنامهٔ سیاسی عصر "سقاوی چهارم"

اما آنچه را رزاق مامون نمی‌گوید آن است که عصر«سقاوی» چهارم، اکنون به ظاهر نیمی از قدرت سیاسی را در دست دارد و از نظر تئوری وشیوهٔ کار، برای باز گرفتن تمام قدرت که در دوران "سقاوی دوم" در اختیارش بود در یک مبارزهٔ مداوم بر ضد حرکت زمان در تکاپو است. بدنام کردن انتخابات سال 2009 و به تعقیب آن بدنام کردن انتخابات بعدی سال 2014 و سال 2019 به بهانه های تقلب، تهدید حمله بر ارگ، سرازیر کردن اوباشان مسلح در سالگرد شهادت احمد شاه مسعود، تهدید قیام‌های سبز، نارنجی و گلابی. تهدید آوردن صد هزار نفر به کابل، ایجاد ائتلاف‌های سیاسی با بازیگران تاریخی شورای نظار، شعارهای تغییر نظام سیاسی، سیستم فدرالی و غیره همه در جهت تأمین هژمونی قدرت یکه تاز سیاسی اعمال می‌شود.

نباید فراموش کرد که بعد از به قدرت رسیدن مجدد شورای نظار در سال 2001 با مداخلهٔ نظامی امریکا، سقاوی چهارم، اگر ترمینالوژی رزاق مامون را بکار گیریم، قدرت حقیقی مطلقهٔ سیاسی، نظامی و فرهنگی را در افغانستان بدست گرفت و تا امروز در دست دارد. بطور نمونه در یک مرحله احمد ضیا مسعود معاون اول رییس جمهور بود، فهیم قسیم وزیر دفاع، یونس قانونی وزیر داخله، داکتر عبداله وزیر خارجه و امراله صالح رییس عمومی امنیت ملی. سقاوی چهارم در عقب چپن حامد کرزی، که از پشتیبانی کدام حزب سیاسی متشکل و تنظیم جهادی برخوردار نبود، به اعمال قدرت مطلقهٔ خود میپرداخت. اقمار محلی قدرت در ولایات دوباره احیا شد، در نتیجهٔ فساد گسترده مالی، اقتصادی، غضب زمین‌های دولتی، سوء استفاده از قراردادهای دولتی، چپاول عواید گمرکی، چپاول ملیاردها دالر کمک‌های خارجی از طریق ایجاد سازمان‌های غیر دولتی (ان جی او ها) که این کمک هارا تطبیق می‌کردند، رهبران شورای نظار یا سقاوی چهارم به فرعون‌های زمان مبدل شدند. خانواده های ربانی، مسعود، فهیم، عطا محمد نور، اسماعیل خان، قانونی، غیره با ایجاد صدها شرکت خصوصی، شهرک‌های رهایشی، بلند منزل‌ها، شرکت‌های ترانسپورتی، دستگاه‌های تلویزیونی و رسانه یی و غیره اقتصاد کشور را دربست در اختیار خود گرفتند.

تمام استراتیژی نسل تازهٔ «سقاوی» را تحکیم قدرت سیاسی یکه تاز قوم تاجیک تشکیل داده با هرگونه احیای مجدد و شراکت در قدرت توسط پشتون‌ها مخالفت می‌کنند. به این ارتباط فراموش

نکنیم اخطار های مکرر لطیف پدرام را که

"با استفاده از امکاناتی که موجودیت نیروهای بین‌المللی برای ما فراهم کرده باید کار را یکطرفه کرد و سمبول‌های بزرگ ملی را در افغانستان تغییر داد و افغانستان را از ریشه عوض کرد."

در این گیر و دار سقاوی چهارم در تلاش شکستن تمام سمبول‌های ملی افغانستان، از جمله اسم، ملیت، هویت و تاریخ، زبان، لهجه، مصطلحات ملی و تمامیت ارضی آن گام برداشته شعارها طوریست که اگر تمام قدرت سیاسی دوباره حاصل نشود، فدرالیزم قومی و تجزیهٔ کشور راه حل ثانی خواهد بود.

امیدوارم هرگز استیلای فاشیزم و استبداد قومی را تجربه نکنیم

در یک مقالهٔ کوتاهی در فیسبوک نوشته بودم که در اکثر مناطق پشتون‌نشین افغانستان، منجمله در خوگیانی ننگرهار، در مساجد تمام قریه جات به کودکان اعم از پسر و دختر در کنار کتاب‌هایی مانند قرآن شریف، پنج کتاب، کتاب‌های بوستان و گلستان سعدی شیرازی و همچنان اشعار حافظ تدریس می‌گردید و ملاها به حافظ و سعدی با القاب حظرت خطاب می‌کردند.

هدف از آن نوشته من در مورد هم پذیری فرهنگی، کوششی صادقانه برای نزدیکی و تفاهم اقوام برادر کشور بود. برای دست یافتن به این هدف، اشاعه فرهنگ خوب و دانستن بهتر همدیگراز دوران کودکی لازم است. تعامل نیکوی مساجد در قریه‌های پشتون‌نشین مثال خوبی بود که مطابق آن از صدها سال به اینطرف شاگردان پشتو زبان در پهلوی قرآن شریف و پنج کتاب، با کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی و اشعار حافظ آشنا می‌شوند. ایکاش چنین عملی در قرا و قصبات غیر پشتون‌نشین هم رواج یابد و شاگردان با نوشته‌های پشتون‌هایی مانند رحمان بابا و خوشحال خان نیز اشنا شوند.

متأسفانه از میان صدها کامنت رسیده، حتی یک تاجیک شناخته شدهٔ روشن‌فکر پیدانشد که تجربهٔ مدارس مناطق پشتون‌نشین را به دیده تحسین بنگرد. برای این متعصبین ضد قوم پشتون، پشتو و پشتون همسان با زبان دری و قوم تاجیک نیست و نمی خواهند پروسهٔ هم پذیری موجود باشد. این متعصبین فکر می‌کنند از یک قوم برتر و نژاد بالاتر هستند و پشتون‌ها را بدیدهٔ حقارت می‌نگرند. خدا را شکر که پشتون‌ها یک قوم بسیار شریف، با ادب وبردبار هستند و 15 سال می‌شود که هر روز توهین‌های این متعصبین را می‌شنوند اما بازهم تحمل می‌کنند.

زبان دری را پشتون‌ها فرا قومی ساختند، با خود به هندوستان بردند (اکثریت افراد اردوی غزنوی‌ها و غوری‌ها را پشتون‌ها تشکیل می‌دادند)، در افغانستان زبان دری را زبان رسمی اداری ساختند. اگر پشتون‌ها متعصب و فاشیست می‌بودند و زبان خود را بر مردمان غیر پشتون تحمیل می‌کردند امروز بعد از 300 سال حکومت کردن کسی در افغانستان دری را یاد نمی‌داشت همه مجبور بودند پشتو تکلم کنند. مانند عرب‌ها که در ظرف دوصد سال استیلای فاشیستی خود بالای فارس زبان آن‌ها را، زبان پهلوی را، از استفاده بر انداختند تا آنکه فارس‌ها ناگذیر زبان مردم خراسان، زبان دری را زبان خود ساختند. متأسفانه ایرانی‌ها امروز همان کار را با ترک‌ها، کردها و عرب‌ها می‌کنند در تمام ایران نشرات ترکی، کردی و عربی وجود ندارد میدانید چرا؟ برای اینکه فاشیزم فارس کردی، ترکی و عربی را اجازه نمی‌دهد. هزاره‌ها در ایران حق دخول به پارک‌ها و بعضی شهرها را ندارند، در گورستان ایرانی‌ها دفن شده نمی‌توانند، در شفاخانه‌ها با آن‌ها با تعصب برخورد می‌گردد.

خوشبختانه پشتون‌ها متعصب نبودند، به ارزش دری بیشتر از نظاری‌های امروزی پیٔ برده بودند و آن را طرف استفاده قرار دادند. متأسفانه این به قیمت نادیده گرفتن انکشاف زبان خودشان، زبان

پشتو تمام شد و این در حقیقت خیانت زمامداران پشتون به فرهنگ خودشان بود. اگر زمامداران پشتون در ۳۰۰ سال متعصب و فاشیست می‌بودند این‌همه هنرمند طراز اول، دانشمند، داکتر، انجنیر، متخصص، کارمندان عالیرتبه دولتی، دیپلمات، سفیر، وزیر و صدراعظم غیر پشتون در کشور موجود نمی‌بود. اینهمه وصلت‌های خانوادگی با غیر پشتون‌ها انجام نمیشد.

در طول 300 سال حکومات افغان به استثنای حادثه هزاره‌جات در زمان عبدالرحمن خان، هیچ واقعهٔ قابل تذکر سرکوب قومی در کشور صورت نگرفته است. تمام اقوام کشور در کنار هم با برادری و صلح زندگی کرده اند. قریه‌ها و شهرهای پشتون‌نشین. نه‌تنها رنگ و رونق بهتری از قریه ها و شهرهای غیر پشتون‌نشین ندارد بلکه خرابتر هم هستند. سطح تعلیم و تربیه در مناطق پشتون‌نشین بهتر از سایر مناطق نیست، ثروت در دست پشتون‌ها نیست. بلند منزل ها، گنج‌های قارونی، ملیشه‌های مسلح، ماشین دولتی در اختیار پشتون نیست. پس این فاشیزم پشتون که می‌گویند در 300 سال در افغانستان پا برجا بوده در چه مظاهری امروز خود را نشان می‌دهد و در چه مظاهری به نفع قوم پشتون تمام شده است که روشنفکران تاجیک و هزاره دهل به گردن آویخته روز و شب در کوچه و بازار جار می‌زنند؟ آنچه در افغانستان موجود بود استبداد و بی‌عدالتی بود، عدم موجودیت دموکراسی بود، فساد اداری بود، عقب ماندگی مزمن اقتصادی و فرهنگی بود، جهل و بیدانشی بود که عواقب آن را تمام اقوام برادر کشور تجربه می‌کردند.

از 15 سال به اینطرف، بطور مثال، که در هزاره‌جات قدرت محلی عملاً بطور خود مختار بدست احزاب جهادی هزاره است و از بخش بزرگ کمک‌های بین‌المللی نیز برخوردار بوده اند چه دستآورد قابل ملاحظهٔ به مقایسه زمامداران گذشته افغانستان دارند؟

تعدادی پیوسته از ناقلین پشتون در صفحات شمال به عنوان یک عمل فاشیستی یاد آوری می‌کنند. این اشخاص فراموش می‌کنند که در عین زمان صدها هزار خانواده ناقل تاجیک، اوزبیک و ترکمن بعد از استیلای بخارا و سمرقند و خیوه و مرو در دو موج، اول بعد از استیلای روسیهٔ تزاری بالای این سرزمین‌ها و بار دوم بعد از انقلاب بالشویکی روسیه به صفحات شمال کشور سرازیر شدند و زمامداران افغانستان با آغوش باز آن‌ها را پذیرفته خانه و زمین در اختیار آن‌ها قرار داده اند. من حتی یک روشن‌فکر تاجیک را ندیدم که از این ناقلین یاد آوری نمایند.

هرگاه بجای حامد کرزی مصلحت گرا یک سیاستمدار دیگر پشتون، مثلاً اشرف غنی، با دید روشن سیاسی استراتژیک در قدرت می‌بود امروز این شورای نظاری‌ها به گنج‌های قارونی از راه‌های غیر قانونی دست نمی یافتند، امروز این متعصبین قدرت دولتی را به قیمت نادیده گرفتن پشتون‌ها، اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها و غیره اقوام در اختیار نمیداشتند، امروز جنگسالاران جهادی سلاحکوت‌ها و اردوهای شخصی نمیداشتند، امروز تلویزیون‌ها، رادیوها، روزنامه‌ها و مجلات شخصی با پول سپاه انقلاب ایران به تهاجم فرهنگی خود در کشور ما فعال نمیبودند.

به گفته آقای شفیع اعظم یک دوست فیسبوکی "در 15 سال متواتر توسط افغان و خارجی بمبارد شدیم خانه زمین و اطفال ما اینده ما دور از تعلیم شد و این‌ها هنوز هم بر این فکر است که ما بر ایشان حاکمیت داریم و حکمرانی. ای کاش زندگی پشتون را با دیگران مقایسه می‌کرد در میافت که ما مظلوم بوده ایم یا حاکم!" آقای روشان خادم می‌نویسد: "تمام کامنت‌ها را خواندم به دو چیز تاسف کردم اول به نظر تنگ و فاشیستی و از اخلاق دور بعضی غیر پشتون‌ها و دوم تاسف به خوش‌باوری پشتون‌ها که هنوز هم شما فاشیست‌های پوچ مغز غیر پشتون را برادر می‌دانند. یک روز این پلنگ از خواب بیدار می‌شود".

آن کسی راکه ما روشن‌فکر غیر پشتون تصور می‌کردیم روز و شب در فکر نوشتن جعلیات ایست تا چهره‌های فرهنگی پشتون‌ها را شخصیت کشی کند، تا از قوام فرهنگی قوم پشتون جلوگیری کند،

تا فرهنگ آن‌ها را به‌باد تمسخر بگیرد. تاکیٔ این فتنه‌گری ادامه خواهد یافت؟ آن یکی دیگری تاریخ کشور خود را به تمسخر می‌گیرد، به توهین بانیان اینکشور می‌پردازد زیرا اتفاقا آن‌ها پشتون بوده اند.

هرگاه این وضع ادامه یابد، در نتیجۀ دامن زدن به تعصبات ضد پشتون، به احتمال زیاد در انتخابات بعدی یک پشتون‌خواه شناخته شده مقام ریاست جمهوری را با بیش از دو میلیون رای اضافی از آن خود خواهد ساخت و اینبار بهانۀ تقلب هم مانند قصۀ چوپان و گرگ، گوش شنوایی نخواهد یافت. حتی اگر پشتون‌ها متفق شوند و یک کاندید در دور اول معرفی کنند انتخابات آینده در دور اول تمام خواهد بود. می‌گویند جواب بی پیر را بی مذهب می‌دهد. آنوقت به ارزش پشتون‌های دموکرات معتدلی مانند ظاهرشاه، میوندوال، اعتمادی، شفیق، داکتر نجیب، کرزی و اشرف غنی پی برده خواهد شد.

شاید هم این رییس جمهور جدید اسماعیل یون یا حکمتیار باشد!

سپوتنیک دری در مقالۀ بتاریخ اول جوزا می‌نویسد به گزارش رسانه‌های هندی و هورا مانپرید سفیر هند در کابل دیداری با گلبدین حکمتیار داشته و این دیدار را یک دیدار «به یادماندنی» و تاریخی خوانده و گفته است که حکمتیار اکنون سکوی اصلی رقابت بین هند و پاکستان است.

این ناظر هندی با صراحت نوشته است که برای «بازگشت دوباره حکمتیار» دهها سال سرمایه گزاری شده و او به بزرگ ترین قدرت در افغانستان مبدل خواهد شد. اما از منابعی که چنین سرمایه گزاری را انجام داده اند، نامی نبرده است.

نویسنده هندی گفته است که دیدار سفیر هند با رهبر حزب اسلامی اسباب شگفتی آی اس آی نشده است زیرا آی اس آی همه روزه از تمامی فعالیت‌های حکمتیار به طور منظم مطلع است و آن را زیر نظر دارد.

وی زمان برگشت حکمتیار به کابل را به دلیل ضعف سیاسی حکومت «وحدت ملی»، تغییر وضع امنیتی به نفع طالبان، نتیجه گیری امریکا در مورد برنده نشدن در جنگ و نیاز به یک چهره ای قدرت مند در افغانستان، بسیار با اهمیت خوانده است.

این منبع در مورد جزئیات و موضوع اصلی دیدار سفیر با حکمتیار معلومات نداده است؟ اما دیدار رهبر حزب اسلامی با سفیر هند در کابل را یک دیدار تاریخی خوانده شده است."

متأسفانه با گفتار و اعمال متعصبین تاجیک و هزاره یکروز به گفتۀ برادر هزاره ما احمد سعیدی: "این دیو پشتون بیدار شدنی است" و آنروز شما معنی سلطۀ استبدادی و فاشیزم را خواهید دانست و تفاوت انسان فاشیست را از انسان دموکرات خواهید شناخت. خدا کند هرگز استیلای استبداد و فاشیزم قومی را تجربه نکنیم.

چرا یک تعداد برای تغییر نظام در عجله هستند؟

فرصت طلبان سیاسی از این حالت بهره برداری سیاسی نموده با براه اندازی حرکت "رستاخیز تغییر"علناً سقوط دولت را شعار روز ساخته، با اشاعۀ دروغ، تفتین، فریب مردم را به اغتشاش، برهم زدن نظم و امنیت عامه تشویق کرده و دامنۀ این فعالیت‌ها را توسعه دادند.

طوری‌که دیده می‌شود، صلح با حکمتیار و ظهور مجدد او در کابل معادلات قدرت را در افغانستان تغییر داده است. جمعیت اسلامی، شورای نظار، سکتاریستان ستم ملی به همکاری جامعۀ مدنی

وابسته و مطبوعات ومبصرین سیاسی وابسته برای تغییر نظام در عجله هستند. به گفتهٔ لطیف پدرام می‌خواهند "تا دیر نشده کار را یکطرفه کنند!"

موصوف به تاریخ دوم ماه ثور سال جاری یک بیانیهٔ مطبوعاتی به دفتر منطقه‌ای خبرگزاری ایرانی تسنیم، فرستاد و در آن نکات ضمن سایر مطالب یاد آور شد که:

- " در برابر انحصارگری‌های دولت می‌ایستد و ساختار سیاسی افغانستان باید تغییر کند؛
- حکومت افغانستان بگذارد که اقوام این کشور مسوولیت حفظ مناطق محل سکونت‌شان را خود به عهده بگیرند؛
- زمانی که از اهمیت تغییر در ساختار سیاسی افغانستان سخن به میان می‌آید و راه حل‌ها برای رسیدن به صلح و ثبات شناسایی می‌شود، هم خودی‌ها و هم انحصار طلبان به برگزاری انتخابات وعده می‌دهند؛
- در کشوری که نهادهای دموکراتیک هنوز شکل نگرفته اند چگونه به انتخاباتی که تبلیغ می‌کنند باید امیدوار بود؛
- در انتخابات افغانستان از خاک پاکستان ده‌ها هزار نفر بیگانه شرکت می‌کنند و سرنوشت انتخابات این کشور را رقم می‌زنند؛
- تلاش‌هایی وجود دارد تا در انتخابات آینده افغانستان زمینه تک قومی شدن پارلمان فراهم شود؛
- برای یک مقاومت سراسری آمادگی خواهیم گرفت؛"

پیشنهاد او در مورد اجازه دادن دولت افغانستان "به اقوام این کشور برای مسئولیت حفظ مناطق محل سکونت‌شان" ماهیت سیستم فدرالی او را بر ملاء می‌سازد. برای یک لحظه فرض کنیم دولت چنین اجازه را به زون قطغن که شامل ولایات قندز، تخار، بدخشان و بغلان است به عنوان یک واحد فدرالی داد و اقوام این زون خود را مسلح ساختند؟ آیا می‌توان نتایج فاجعه بار تطبیق این پیشنهاد را تصور کرد؟

اگرچه پدرام تأیید می‌کند که در انتخابات شرکت خواهد کرد اما طوری‌که از بیانیهٔ او دیده می‌شود از همین حالا زمینه‌های تکرار شعارهای "تقلب انتخاباتی" را فراهم می‌سازد تا در صورت شکست خود و همفکران او بهانه‌های مطلوب داشته باشد. او به انتخابات و پروسهٔ دموکراسی عقیده ندارد. بنابر آن سوء استفاده از هر مصیبتی، هر فاجعهٔ ایکه او بتواند خشم مردم را به عوض تروریستان متوجه دولت کند و دولت را ضعیف سازد برای او غنیمت است.

اجندای نظام فیدرالی قابل پذیرش افغان‌ها نیست

یکی از علت‌های دیگر شکست و ناکامی جمعیت مبارزه برای اهداف غیر قابل پذیرش در کشور است. خراسان خواهی جمعیتی‌ها یکی از این مثال‌هاست که خلاف احکام قانون اساسی در ضدیت با قوم پشتون خواهان تغییر اسم افغانستان، باز نگری به تاریخ افغانستان، تغییر هویت ملی افغانستان بوده هویت "افغان" را که معرف تمام مردم این سرزمین باشد قبول ندارند. همچنان جمعیت می‌خواهد افغانستان دارای نظام فیدرالی باشد در حالی‌که اکثریت مردم با این اجندای جمعیت نه تنها که مشکل دارند بلکه آن را تلاش برای تجزیه کشورشان تلقی می‌کنند.

اتحاد های موقت تنظیم ها

بحرانهای سیاسی در افغانستان بطور مصنوعی ایجاد میشوند، ریشه در قدرت طلبی و ترس از دست دادن قدرت‌های انحصاری شانزده سال اخیر دارد.

بر اساس گزارش‌های مطبوعات عطا محمد نور از حزب جمعیت اسلامی و محمد محقق از حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در مراسم نامزدی باتور دوستم پسر جنرال عبدالرشید دوستم رهبر حزب جنبش اسلامی در شهر انقره ترکیه ائتلاف کرده و مجموعه از خواست ها و مواضع مشترک شان را اعلام داشته اند.

این سه تن که هم اکنون عضو دولت می باشند، از جمله جنرال عبدالرشید دوستم که فعلا در ترکیه به سر می برد، معاون اول ریاست جمهوری، محمد محقق معاون دوم ریاست اجرائیه افغانستان و عطا محمد نور نیز والی بلخ می‌باشد. گفته می‌شود که صلاح الدین ربانی وزیر خارجه افغانستان و احمد ضیا مسعود اعضای حزب جمعیت اسلامی نیز از این ائتلاف حمایت می‌کنند. از سخنان اخیر احمدولی مسعود هم بر می‌آید که او هم کلاه خود را در معرکه به نفع "اتحاد جدید شمال" انداخته است.

این ائتلاف جدید توسط کسانی که خودشان را در تشکیل حکومت "به حاشیه رانده شده و منزوی" می‌دانند و محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان را به "انحصار قدرت" متهم می‌کنند ایجاد شده است.

تشکیل این ائتلاف جدید این را می رساند که آن‌ها از کاخ سپیدار نیز نا امید شده اند و خود برای آنچه حق شان در ساختار نظام می‌خوانند، آستین بر زده اند. رئیس اجرائیه که مشکلات خودش را با ریاست جمهوری دارد، هنوز در مورد این ائتلاف اظهار نظر نکرده است.

به وضاحت معلوم است که تمام اختلافات بر سر تقسیم قدرت است. تمام این جناه‌ها از سهم خود در دولت ناراضی هستند. این آقایان مردانگی و شهامت آن را هم ندارند که از مقام‌های خود استعفا داده و یک اپوزیسیون سیاسی را در مقابل دولت تشکیل داده برای پیروزی در انتخابات بعدی دست بکار شوند.

آنچه را این آقایان فراموش می‌کنند این است که در یک نظام ریاستی مجریان ادارهٔ دولت مرکزی تنها و تنها به سلیقه و نظر رییس جمهور انتصاب می‌شوند تا رییس جمهور قادر باشد برنامهٔ دولت خود را به میل خود عملی نماید. این سیاست‌ها و برنامه‌ها است که باید ملی بوده منافع تمام اقوام را در نظر بگیرند نه اینکه چند نفر از چند قوم که صلاحیت نمایندگی از قوم خود را ندارند، در رأس امور باشند.

مهمتر از همه آنکه برای ولینعمت دولت موجوده، یعنی حکومت امریکا، دانستن و تأیید موقف رییس جمهور غنی هیچ مشکلی ندارد زیرا این سیستم مطابق نورم‌های سیستم ریاست جمهوری امریکا طراحی شده است.

این مثلث ائتالفی جدید سال‌ها را در اتحاد و هم در مخاصمه با هم گذشتانده اند. دوستم، محقق و عطا محمد نور در رأس سه قوای ملیشهٔ ضد طالبان به پول و اسلحهٔ سی آی ای و با کمک قوای اختصاصی امریکایی و بمب‌های طیارات اف 18 در ماه‌های اکتوبر تا دسمبر سال 2001 از استقامت‌های کیشنده، بامیان و سر پل بالای مزارشریف هجوم آوردند. این‌ها در حدود دهدادی رسیده بودند که طالبان شهر مزارشریف را تخلیه کرده عقب نشینی کرده و شهر را بدون جنگ به این سه نفر واگذاشتند. متعاقباً عملکرد این سه جنگسالار در کشتار تسلیم شدهگان و زندانیان در مکتب سلطان رضیه، در قلعهٔ جنگی مزارشریف و در دشت لیلی، هرسه را متهمین درجه اول نادیده گرفتن حقوق بشر و اجرای جنایات جنگی قابل کیفر در محاکم بین‌المللی میسازد.

اتحاد این سه در مزارشریف تا سال 2003 دوام کرد و در آنسال در مزارشریف در یک بازی قدرت باهم درگیر شدند که عطا از آن پیروز سر بدر کرد. آخرین برخوردهای آتشدار دوستم و عطا محمد نور نزدیک به یکنیم سال قبل بود.

موقف سیاسی ایتلافیون از چه قرار بود

· دوستم در معرض بررسی قضایی اتهامات تجاوز جنسی توسط او بالای ایشچی والی سابق جوزجان قرار دارد. دوستم می‌خواهد طراح و مجری پالیسی‌های امنیتی دولت غنی باشد. درحالیکه اشرف غنی رییس جمهور است و حق دارد سیاست‌های استراتژیکی امنیتی خود را و تیم اجرایی خود را طوری‌که دلش می‌خواهد انتخاب کند. یک کودک هم می‌تواند بفهمد که حذف دوستم و تضعیف او که کمر رییس جمهور را در انتخابات بسته کرد، بیش از همه به ضرر خود اشرف غنی است. متأسفانه این عملکردهای غیر مسوولانه و تفنگسالارانهٔ خود دوستم است که او را با افراد قوم خودش در گیر کرده و امروز تجریدشده از ترس پیگرد قضایی در تبعید داوطلبانه بسر می‌برد.

· محمد محقق رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان چندی قبل شکایت کرد که مقام‌های پولدار را به دیگران می‌دهند. موقف موصوف به عنوان رهبر سیاسی قوم هزاره با بروز جنبش روشنایی شدیداً در معرض خطر قرار گرفته است!

· بعد از تشدید اختلافات عطا محمد نور با داکتر عبداله و عدم شامل کردن عبداله در هیآت رهبری حزب جمعیت اسلامی، عطا محمد نور تهدید کرد که با صدهزار نفر بکابل خواهد آمد تا خواسته های جمعیت را بر آورده سازد! این خواسته ها را عطا محمد نور مدتی قبل 30 سفیر و 30معین، چندین رییس مستقل و 15 سناتور انتصابی برای جمعیت اسلامی خوانده بود. والی بلخ اخیرا هم از گسترش دولت (تعداد وزرآ) سخن گفته است تا تعدادی را او نامزد کند.

بنابر آن این ایتلاف نه کسی را غافل گیر می‌کند و نه وزن زیادی را به همراه دارد.

راه حل بحران چگونه پیشبینی میشد؟

صرف دوسال از میعاد پنج سالهٔ دورهٔ ریاست جمهوری اشرف غنی باقیمانده بود و قرار بود در سال آینده انتخابات شورای ملی و شورا های ولسوالی‌ها برگزار گردند. وخامت بیشتر فضای سیاسی اگر رییس جمهور اشرف غنی را به اعلان حالت اضطرار وادار کند به نفع مخالفین سیاسی دولت نیست.

من فکر نمی‌کنم اعلان حالت اضطرار به نفع حزب جمعیت، شورای نظار، حزب وحدت، جنبش اسلامی دوستم و جنبش روشنایی و سائر مخالفین دولت باشد برای اینکه مردم عادی که از حالت موجود و مانور های سیاست بازان تبارگرا خسته شده و بازگشت به زندگی عادی روزمره را خواهان اند از اعلان حالت اضطراری استقبال خواهند کرد.

با اعلان حالت اضطرار، رییس جمهور اشرف غنی چیزی را از دست نخواهد داد. از روز اول ریاست جمهوری تا امروز او را فاشیست، تمامیت خواه، قومپرست، طالب و داعش می‌گویند واز این‌ها بدتر صفتی باقی نمانده تا به او نسبت دهند.

بنابر آن نباید وخامت اوضاع سیاسی را بطور مصنوعی تا آنجا بالابرد که رییس جمهور مجبور به استفاده از آخرین حربهٔ قانونی که در اختیارش است گردد.

پایین بودن سطح درک افراد از دموکراسی و عملکرد غیر دموکراتیک مقامات مسوول که داد از دموکراسی می‌زنند نیز یکی از دلایل اساسی ناموفق بودن پروسهٔ دموکراتیزه ساختن جامعه است. صلاح الدین ربانی با حفظ مقام وزارت خارجه از اشتراک در یک جلسهٔ بین‌المللی که وزارتخانهٔ خودش دعوت کرده بود خود داری می‌کند. عطا محمد نور مکرر به دولت مرکزی التیماتوم صادر کرده دست زدن به اغتشاش‌های رنگارنگ را تهدید می‌کند. دوستم معاون اول ریاست جمهوری تقاضاهای مکرر مقام لوی ثارنوالی را برای انجام تحقیق در قضیهٔ ایلچی نادیده گرفته خود را تبعید کرد.

من شخصاً برای موجودیت میکانیزم‌های مناسب قانونی برای تضمین سهمگیری متناسب اقلیت‌های قومی، اجتماعی، مذهبی در امور ادارهٔ دولتی، چه در سطح ملی و چه درسطوح ولایتی و محلی مخالف نیستم. بطور مثال در سیستم ریاستی فدرالی امریکا رییس جمهور بر اساس مجموع آرای مستقیم مردم انتخاب نمی‌گردد بلکه رییس جمهور بطور غیر مستقیم توسط یک کالج انتخاباتی انتخاب می‌گردد. هر واحد فدرال (ایالت) دارای یک سهمیهٔ معینی از اعضای کالج انتخاباتی است که متناسب با درصدی نفوس ایالت مربوطه نمی‌باشد. این عدم تناسب که در ظاهر یک بیعدالتی آشکار است بخاطر جلوگیری از نفوذ بیش از حد ولایات پرنفوس مانند کالیفورنیا، نیویارک، ماساچوست و غیره بالای نتایج انتخابات ریاست جمهوری وضع شده و امکان آن را فراهم کرده تا ایالات مرکزی کم نفوس نیز در انتخاب رییس جمهور نقشی داشته باشند.

در قانون اساسی موجودهٔ افغانستان میکانیزم لازم برای دادن صلاحیت‌های بیشتر به ولایات موجود است (میتوان زونهای اداره ملکی منطقوی مانند زون مرکز، مشرقی، جنوبی، شمالی، قطغن، ترکستان، هرات، هزارهجات یاهزارستان، سیستان، لوی کندهار ایجاد کرد). لویه جرگه آینده می‌تواند سیستم‌های انتخابی شوراهای ولایتی و محلی را تقویت نموده و مقام‌های وزیر اعلای هر ولایت را از میان اعضای شورای ولایتی در نظر بگیرد تا امور اجرایی و انکشافی ولایات را مطابق به نیازهای محلی هدایت نمایند اما تعیین مقام والی ها باید از صلاحیت‌های رییس جمهور باقی بماند.

با موضوع تعدیل قانون اساسی برای ایجاد مقام "صدراعظم اجرایی" و یا آنطوری‌که یونس قانونی تصریح کرد، ایجاد یک "نظام پارلمانی"، باید بسیار مسوولانه برخورد کرد. لازم است هرنوع اقدام از مجرای میکانیزمی که در خود قانون اساسی تصریح شده صورت بگیرد. این وظیفهٔ حکومت وحدت ملی است تا کمسیونی را از اهل خبره در مورد تعیین نماید تا این کمسیون تمام جوانب قضیه را، نظریات موافق و مخالف و عوقب آن‌ها را ارزیابی کند. کمسیون باید:

اول: از تمام احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی مدنی، اهل خبره و شخصیت‌های ملی تقاضا نماید تا پیشنهادات خود را در مورد تا یک زمان مشخص به کمسیون ارایه نمایند؛

دوم: کمسیون پیشنهادات رسیده را جمعبندی و ارزیابی نموده از مجموع آن‌ها چند امکان مشخص تغییر در مواد مربوطهٔ قانون اساسی را تنظیم نموده به مباحثه همگانی برای مدت معین و محدودی از طریق مجالس مستقیم گفت و شنود درمرکز و ولایات و هم توسط رسانه‌ها قرار دهد؛ و

سوم: کمسیون نتایج نهایی مباحثات و عکس‌العمل عامه را که در رسانه‌ها انعکاس یافته اند جمعبندی و ارزیابی نموده از مجموع آن‌ها چند امکان مشخص تغییر در مواد مربوطهٔ قانون اساسی را که جامعه بر آن‌ها تاکید نموده اند تنظیم نموده به حکومت وحدت ملی تقدیم نماید.

چهارم: حکومت وحدت ملی بعد از ارزیابی نظریات کمسیون تعدیل قانون اساسی، پیشنهادات لازمه را (پیشنهادات مواضع متفاوت) را برای مباحثه در لویه جرگه تنظیم نموده لویه جرگه را

برای مباحثه و تصمیم‌گیریی در مورد آن‌ها دعوت نماید.

با پیروی از اینگونه یک پروسهٔ تفاهم ملی می‌توان راه‌های حل به مسایل ملی پیدا کرد.

گسترش ابعاد مذهبی جنگ در افغانستان

قرار اطلاعات در حمله دو انتحار کننده بر مسجد الزهرا در غرب کابل، این دو انتحاری با شجاعت یک افسر پولیس نتواسنتند داخل مسجد شوند، در نتیجه یکی از این حمله کنندگان کشته و حمله کننده دیگر خود را در داخل آشپزخانه این مسجد منفجر کرد که ۴ کشته و ۸ زخمی برجای گذاشته است. حمله کننده گان را بعضی‌ها دو و بعضی دیگر سه نفر نوشته اند که در شام‌گاه بیستمین روز ماه مبارک رمضان انتحاری‌ها بر نمازگزاران مسجد الزهرا در غرب کابل حمله کردند.

تروریست ها به کمک هوشیاری و بیداری نیروهای امنیتی، نتوانستند به هدف اصلی خود که هدف قرار دادن وحشیانه جماعت نماز گزار بود، دست پیدا کنند؛ اما با این وجود، شماری نظامی و غیر نظامی، از جمله حاجی رمضان حسین زاده یک متنفذ قومی در جریان این رویداد به شهادت رسیدند.

داعش مسوولیت عملیات را بر عهده گرفت.

تروریست‌ها به کمک هوشیاری و بیداری نیروهای امنیتی، نتوانستند به هدف اصلی خود که آماج قرار دادن وحشیانه جماعت نمازگزار بود، دست پیدا کنند؛ اما با این وجود، شماری نظامی و غیر نظامی، از جمله یک متنفذ قومی در جریان این رویداد به شهادت رسیدند و این حمله، بازتاب‌های وسیعی را در سراسر کشور بر انگیخت.

باید به خاطر داشت که اینگونه حملات سال‌ها قبل از بروز داعش با اوج‌گیری جنبش تکفیری وهابی در پاکستان در سی سال گذشته به تکرار واقع شده بود. حالا با صدور جنبش تکفیری وهابی داعش به افغانستان، ما شاهد اینگونه حملات هستیم.

هدف از این حملات اشاعه نوعی رویارویی فرقه ای و جنگ مذاهب اسلامی در افغانستان است. این اصلی ترین هدفی است که دشمن تروریستی با حمله مکرر بر مساجد و مراکز مذهبی در افغانستان در پی دست یافتن به آن است.

حمله بر عزاداران حسینی در زیارتگاه سخی در کابل و بلخ، حمله بر عزاداران اربعین حسینی در مسجد باقرالعلوم کابل، حمله بر مسجد جامع هرات، حمله بر مسجد الزهرای کابل و چندین حمله دیگر از این نوع در غزنی، ننگرهار و... همه این‌ها تنها به این هدف صورت می‌گیرد که شیعه و سنی به عنوان دو فرقه بزرگ و مهم اسلامی در افغانستان، رویاروی همدیگر قرار بگیرند و تجربه تلخ جنگ فرقه‌ای در عراق و لبنان و پاکستان، این بار در افغانستان نیز عملیاتی شود.

وهابیون و تکفیری‌های سلفی، بارها به صورت آشکار، اذعان کرده اند که امام ابوحنیفه را قبول ندارند و با اهل سنت حنفی از اساس و در اصول، مشکل دارند.

با این حساب، وضعیت امروز جهان اسلام و در این مورد خاص، سرنوشت مشترک مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی، تقابل تاریخی با وهابیت تکفیری است.

شخصی با تخلص قزلباش چه خوب در فیسبوک نوشت:

"مذهب حنفی بهترین مذهب اهل سنت و اهل سنت افغانستان بهترینی اهل تسنن دنیا اند.

منحیث يك شيعه من تا ساليان زياد فرق شيعه و سنی را نميدانستم و همه دوستانم از اهل تسنن بودند.

این خودش نمایانگر اتحاد و یکدلی ما بود.

امروز هم بهترین دوستانم سني اند و به وجود هر يك شان افتخار ميكنم.

نخير ایران به هيچ صورت رهبر ما شيعيان افغان شده نميتوانند و نه وهابی های سعودي رهبريت سنیهای افغان را دارند، چون این دو کشور مذهب را با سیاست یکی نموده تجارت مذهبی ميكنند"!

واقعا همين طور است اگر اسلام گرايان سياسی بگذارند مردم ما از هر مذهب هيچ مشکلی با همدیگر ندارند.

در قدم نخست باید این حقیقت را روشن کرد که وهابیت تکفیری و تروریزم برآمده از آن، نه به شیعه ارتباطی دارد و نه به سنی. آنها عمال و ایادی استکبار، صهیونیزم و مسیحیت صهیونیستی هستند که هدف شان، در نهایت نابودی اسلام و استیلای کفر بر سرنوشت جمعی مسلمین است.

خوشبختانه واکنشهای خردمندانه ای که از سوی مراجع و مجامع مختلف سیاسی و مذهبی و مردمی در سراسر کشور نسبت به حمله اخیر تروریزم وهابی بر مسجد الزاهرای غرب کابل نشان داده شد، این امیدواری را ایجاد کرد که شیعه و سنی باهم برادر اند و میدانند که وهابیت تکفیری دشمن مشترک هردو است و باید دست به دست هم با این تهدید فراگیر و در حال شیوع، مبارزه کرد و این مهم به کمک حرکتهای جوانان آگاه و بیدار کشور مانند حرکت زیبایی که از سوی دانشجویان شیعه و سنی دانشگاه پولی تخنیک کابل نشان داده شد، موضع گیریهای صریح، بی پرده و شجاعانه علما و مراجع معتبر مسلمان و همراهی و حضور به هنگام و فراگیر مردم، به سرعت محقق خواهد شد و حامیان صهیونیست و استکباری ایدئولوژي منحط و انحرافی تکفیر و ترور و رژیمهای مزدور و دست نشانده منطقه را از رسیدن به اهداف شوم شان برای همیشه ناامید و سرخورده خواهد کرد. باید خاطر نشان کرد که:

- اینجا ایران نیست که سنیها حتی یک مسجد نداشته باشند؛
- اینجا عربستان نیست که شیعهها حق عبادت نداشته باشند؛
- اینجا بحرین نیست که اکثریت شیعه از تمام حقوق سیاسی و اجتماعی محروم باشند؛

اینجا افغانستان است که از سالهای سال مسجد و تکیه خانه در یک کوچه اعمار و مردم اش برادرانه مصروف عبادت اند ودر مقابل قانون حقوق، وجایب ومسوولیت های هردو برابر است.

پس زنده باد افعانستان و زنده باد مردم نجیب و شریف ان به هر قوم و مذهبی که هستند نور چشم یک دیگر هستند.

عنصر حکمتیار

هر چند بسا از تحلیلگران و صاحب نظران، در مورد صلح با حکمتیار دیدگاههای مختلفی را ارایه میدارند و هریک از این دیدگاهها نشاندهنده علایق این تحلیلگران نسبت به حکمتیار میباشد.

با آنکه حکمتیار اعلان داشت که در حال حاطر در فکر شمولیت در دولت نیست اما آنچه واضح

است این است که آمدن حکمتیار به کابل در نهایت بر هم خوردن فرمول 50-50 شراکت قدرت دولتی حتمی است که در این میان جمعیت اسلامی از همین حالا نمی‌تواند بر هم خوردن این فرمول خود ساخته خاینانه را تحمل نماید.

در عین زمان بعضی اعضای بلند پایهٔ دولت تمامیت داخلی دولت را برهم زده علنا، با حفظ مقام خود در دولت، خلاف احکام قانون اساسی به فعالیت‌های حزبی، سمتی و قومی ضد دولت می‌پردازند و به دولت اولتیماتوم صادر می‌کنند. امراله صالح با حفظ مقام وزارت به انتقاد شدید از گلبدین حکمتیار پرداخت و صلاح الدین ربانی وزیر خارجه از تریبیون حزب جمعیت به دولت اولتیماتوم داد تا رییس جمهور حنیف اتمر مشاور امنیتی و سائر مقامات رهبری ارگان‌های امنیتی را برکنار کند و هم چنان بر اساس فیصلهٔ حزب جمعیت از اشتراک در اجلاس بین‌المللی صلح کابل خودداری کرد.

بخش هشتم: مسائل مبرم سیاسی امروزی و ریشه های آن

مسائل مبرم سیاسی کدامها اند؟

سوال‌هایی که به تکرار در مطبوعات، رسانه ها و بخصوص رسانه های انترنتی اجتماعی مطرح گردیده مورد مباحثه قرار میگیرند عبارت اند از اینکه:

- ریشه‌های بی‌ثباتی سیاسی در کشور کدام‌ها اند؟
- آیا در شرایط جنگ تحمیلی طالبان، دفاع از جمهوریت و ارزشهای دموکراتیک آن ارجحیت دارد یا پرداختن به مسائل ملی و نابرابریهای سمتی، قومی و زبانی؟
- آیا ما یک ملت واحد از مجموع اقوام کشور داریم یا خیر، مانند ملت ایران، ملت پاکستان، ملت هند؟
- هرگاه قبول کنیم که ملت واحد از مجموع اقوام کشور داریم که در جهان به نام "ملت افغان" معروف است، آیا این ملت با وجود داشتن مشخصات قومی، زبانی، مذهبی و سمتی اقوام متشکله خود آیا دارای هویت مشترک ملی است یا خیر؟
- هرگاه ملت مشترک داشته باشیم، هویت ملی ما در بر گیرنده کدام عناصر می‌باشند؟
- آیا انکار کردن از موجودیت ملت واحد و هویت مشترک ملی راه و اقدام مناسب برای مرتفع کردن نابرابری‌های ملی گذشته است؟
- ریشه‌های موضع‌گیری‌های ضد ملی در کجاها نهفته اند؛
- واقعیت‌های تاریخی، آریانا، ایران، خراسان و افغانستان کدام‌ها اند؛
- آیا تأسیس این کشورناگذیر بود؟
- آیا بانیان دولت افغانستان برخلاف خواسته‌های اقوام کوچکتر کشور عمل کردند؟
- آیا می‌شد اسم دیگری بالای این کشور در وقت تأسیس آن گذاشت؟
- آیا شیوهٔ حکومتداری سلاطین ما متفاوت از همسایگان بود؟
- پشتون‌ها چه نقشی در دولت‌های افغانستان داشته اند و آیا نقش آنها در مقابل سایر اقوام کشور ظالمانه و خصمانه بود؟
- چگونه میتوان جلو افراط گرائی مذهبی را گرفت؟
- چگونه می‌توان این جنگ تباهکن را ختم کرد؟
- چگونه می‌توان یک دولت مؤثر را که برابری اجتماعی، آزادی سیاسی و حاکمیت قانون را تأمین کرده راه را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور هموار کند ایجاد کرد؟

این‌ها از جمله سوال‌هایی هستند که جوانان ما درصدد پیدا کردن پاسخ‌های مستدل به آنها هستند. در این مجموعه کوشش می‌گردد تا جای امکان پاسخ‌های لازم به این سوالات و ده‌ها سوال دیگر پیدا گردد.

ریشه‌های بی‌ثباتی سیاسی در کشور

کودتای نظامی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ نقطهٔ عطفی در تاریخ معاصر کشور ما محسوب میگردد.

با این کودتا دولت شاهی مشروطه متکی به قانون اساسی در افغانستان سرنگون شد و یک دولت جمهوری مطلقه به زعامت سردار محمد داوود خان صدر اعظم اسبق و پسر کاکای شاه جانشین آن گردید. دوران پنجسالهٔ بعدی باآنکه یک دوران سرکوب و خفگان آزادیهای سیاسی محسوب میگردد اما از نظر امنیت، آرامش و رفاه اجتماعی و بنیان گذاری زمینه های انکشاف اقتصادی یک دوران استثنایی طلایی را در کشورتشکیل میدهد. متاسفانه عمر این دوران توأم با امنیت کوتاه بود. با توجه به ترکیب نیروهای درونی بنیان گذار نظام جمهوری داوودخان و نادیده گرفتن داوود خان به خطریکه کنار زدن این نیروها میتوانست برای رژیم او فراهم کنند میتوان این دوران را دوران آرامش قبل از توفان نامید. بخصوص با توجه به آن سهلی که عاملین کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ قادر به سرنگونی نظام جمهوری داوود خان شدند میتوان باور داشت که این توفان اجتناب ناپذیر بود.

اگر کودتای داوود خان شیرازهٔ نظام تاریخی-عنعنوی سیاسی کشور را که از زمان احمدشاه ابدالی ادامه داشت با یک ایدیولوژی ملی گرایانه برهم زد، کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ شیرازه نظام سیاسی و اجتماعی کشور را با تکیه بر یک ایدیولوژی طبقاتی تهدید کرد و با اقدامات ناشیانه، ظاهری، و دنباله روی از الگوی نظام پوسیدهٔ سیاسی یک حزبی اتحاد شوروی تمام عناصر سازندهٔ جامعهٔ افغانستان را به خطر انداخت. در نتیجه مقاومت در برابر آن همگانی شد تا جاییکه یک و نیم سال بعد از کودتا دولت بالای 35 فُیصد ساحهٔ کشور حاکمیت خودرا از دست داده بود (در زمان سرشماری سال ۱۳۵۸هجری شمسی در زمان حکومت حفیظ الله امین در 35 فیصد مناطق کشور امنیت موجود نبود). اقدامات داکتر نجیب الله برای برگشت به ارزشهای ملی گرایانه در شرایط بی تفاوتی جامعهٔ جهانی بشمول اتحاد شوروی سابق و خشکیدن منابع مالی دولت پسا اتحاد شورَی در افغانستان بسیار دیر و بسیار کم بود.

بنابر آن در نتیجهٔ دو کودتای نظامی پیهم ثبات سیاسی افغانستان برهم خورد و افغانستان دچار یک بحران سیاسی شد که امروز 42 سال است ادامه دارد.

دو طرز دید متفاوت از دولت افغانستان

در فضای پر دود سیاسی و اجتماعی امروز کشور ما دو طرز دید بسیار متفاوت از دولت افغانستان وجود دارد. طرز دید اولی طرز دیدیست که در طول حیات دولت افغانستان تا امروز نزد مردم موجود بود و در قوانین اساسی گذشته و حال کشور منعکس شده است. در این طرز دید هیچ قوم کشور بالای دیگران برتری ندارد.

در طرز دید مقابل، یا طرز دید شورای نظار و حامیان آنها به شمول تعداد قابل ملاحظهٔ پرچمی‌های تاجیک‌تبار که امروز به فارسیستهای طراز اول مبدل شده اند، تاریخ سیاسی و دولتی کشور و همسانی اقوام برادر کشور مورد سوال قرار می‌گیرد.

طوریکه قبلاً اشاره شد، امروز بعضی‌ها برداشت‌های نادرستی را در مورد تاریخ کهن و تاریخ نوین افغانستان مطرح می‌کنند. تعدادی افغانستان امروزی را قبول نداشته این سرزمینها را "ایران زمین" دانسته (مجیب الرحمان رحیمی، عزیز آرینفر، عبدالحی خراسانی، عبدل لعلزاد، آصف منصوری، حفیظ منصور، فضل احمد معنوی، و امثالهم) خود را شهروندان خراسان بزرگ، حتی ایران بزرگ و فرزندان کوروش کبیر معرفی نموده در فکر ایجاد کشور تازهٔ به نام خراسان هستند.

عده‌یی هم تنها قوم تاجیک را آریایی دانسته و پشتون‌ها را خارج از آن می‌پندارند. تعدادی هم با آن که ریشه‌های قومی تاتاری-مغولی آنها مبرهن است تنها بر مبنای زبان محاورهٔ امروزی خود را به

آریایی‌ها مربوط می‌دانند. تعدادی با بد و بیراه گفتن به ظاهرشاه او را متهم می‌کنند که اسم "ایران" را که وابسته به افغانستان بود به شاه ایران در سال ۱۹۳۲تحفه داد. این اشخاص افسانه‌های شاهنامهٔ فردوسی را در مورد "ایران" به اشتباه متون تاریخی پنداشته در تخیل شاه فریدون هستند. تعدادی کوشیدند اصطلاح تاریخی "آریانای باستان"َعصر یونانو باختری را از رواج انداخته در عوض اسم نامسمی شووینیستی "ایران بزرگ" و "پشتهٔ ایران"، "ایران شرقی" پان ایرانیست‌ها را به کار گیرند (داکتر احمد جاوید، داکتر روان فرهادی و امثالهم). بر همین اساس لطیف پدرام در یک مصاحبه با یکی از تلویزیونهای ایرانی پیهم از"ایران بزرگ" حرف می‌زند.

احمد شاه مسعود زمانی در یک خطابه به شاگردانش گفته بود: " تاجیک‌ها اصلی‌ترین و اولین باشنده‌گان این سرزمین بوده، تمدن کوچکی پیدا می‌کنند و از همین جهت در شهرها هستند، بازار در هرجا در دست اینها است. در اورگون و گردیز بازارها در دست اینهاست. پشتون‌ها در جنوب این کشور زنده‌گی می‌کنند و یک قوم بی‌فرهنگ بوده و از تمدن عقب مانده اند و تا حال رفتار شان همانطور است. حکومت‌ها در دو سه صد سال گذشته قومی و فامیلی و ظالمانه بوده مردم دیگر آن را قبول ندارند، مردم امروز همه مسلح هستند."

بی‌جهت نیست که اخیرا یکی از شاگردان او، جاوید کوهستانی، به صراحت پشتون‌ها را بی فرهنگ می‌داند و ادعا می‌کند که قوم اکثریت در این کشور وجود ندارد. این آقا فراموش می‌کند که تمام تیم‌های انتخاباتی در رآس خود یک پشتون را برگزیده بودند و حتی عبدالله عبدالله ناگهان به یاد نطفهٔ پشتون خود افتاد!

آیا پشتون‌ها همانطور که احمد شاه مسعود بیان داشت یک قوم بی‌فرهنگ و عقب مانده بودند؟ اتفاقا بررسی این مساله آسان است. انعکاس فرهنگ بالاتردر چه چیزهائی است؟ آیا سیستم های زراعتی در مناطق تاجیک نشین پروان، کاپیسا، پنجشیر، غوربند، سالنگ و بدخشان بهتر و پیشرفته تر از ننگرهار، کنر، لغمان، پکتیا، قندهار و هلمند می‌باشد؟ جواب این سوال منفی است. آیا مناسبات زراعتی در مناطق تاجیک نشین بهتر از مناسبات زراعتی در مناطق پشتون‌نشین است؟ باز هم جواب آن منفی است. آیا خلاقیت های هنری در مناطق تاجیک نشین پروان و بدخشان بهتر از ننگرهار و کندهار است؟ باز هم جواب آن منفی است. بنابر آن این برتری فرهنگی تاجیک‌ها در برابر پشتون‌ها در افغانستان در چه عناصری انعکاس یافته است؟ مثال احمد شاه مسعود موضوع شهر نشینی تاجیک‌ها در مناطق پشتون‌نشین اورگون و گردیز می‌باشد. آیا این درست است؟ باید یاد آوری کرد که تاجیک‌ها در ارگون و گردیز جوامع اقلیت قومی را تشکیل می‌دهند و این جوامع اقلیت به زمین درسترسی نداشتند. مانند هر جامعهٔ اقلیت در جوامع فیودالی در سراسر دنیا ناگذیر به مشاغل حرفوی، تجارت و صنعت دست میزندند. به هندوها و سیک‌ها در ننگرهار، پروان و کندهار توجه کنید. به یهودی‌های در سراسر دنیا توجه کنید. همهٔ این اقلیت‌ها شهرنشین و تاجر پیشه بوده اند چون به زمین دسترسی نداشتند. بنابر آن این فرضیه درست نیست.

اولیور روی در کتاب اصلی و معروف خود را جع به افغانستان (اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، کمبریج، چاپ دوم 1990) کود مدنی پشتون‌ها یا "پشتونولی را "دموکراتیک" خوانده (ص 36) می‌نویسد "در زون‌های قومی یک سیستم مثبته که شامل کود مدنی پشتون‌ولی و سیستم جرگه‌ها اند موجود می‌باشد. پشتون‌ولی از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعهٔ حقوق مدنی را تشکیل می‌دهد. کود مدنی قبایلی در ذات خود غیر مذهبی بوده و، در سطح قانون، پشتون‌ولی و شریعت حتی مخالف همدیگر اند". اولیور روی می‌نویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل می‌دهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آن را بگیرد" (ص 35). نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون‌نشین به‌وجود آمدن حاکمیت مطلقه

خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی می‌باشد که اشکال افراطی آن را در دهات هزاره‌نشین هزاره‌جات مشاهده مـی‌کنیم. موجودیت پشتون‌والی خـود از فرهنـگ غنـی مـردم پشتون حکایت می‌کند.

مجیب رحیمی ادعا می‌کند که رقابت امپراطوری انگلستان و روسیه منجر بـه ایجـاد دولـت حـایلی می‌شود که اسمش را گذاشتند افغانسان. پیروان این طرز فکر هویت سیاسـی دولـت افغانسـتان را از عصر امیر عبدالرحمن خان به بعد محسوب می‌کنند. ما در فصل قبلـی نادرسـتی ایـن نـوع تفکـر را ثابت کردیم.

لطیف پدرام در یک خطابهٔ تلویزیونی در سـال ۲۰۱۵ اظهـار داشـت: "افغانسـتان را بایـد بصـورت رادیکال عـوض کنـیم و بـا اسـتفاده از فرصـت‌هایی کـه نیروهـای بین‌المللـی بـرای مـا فـراهم کـرده سمبول‌های ملی را بشکنیم، ساختمان دولت افغانستان را بشـکنیم، نیروهـای محلـی ایجـاد کنـیم و در ولایات غیرپشتون اعلان خودمختاری کنیم."

لازم به یادآوری است که تیوری شکستن و انحلال ساختمان ملکی و نظامی دولت افغانستان بعـد از گرفتن قدرت توسط دولت مجاهدین برای بار اول، تاجاییکه مـن اطـلاع دارم، در نوشـته‌های داکتـر امین صیقل تاجیک تبار واستاد پوهنتون ملی آسترالیا در شهر کانبیرا در اواخر دههٔ هشتاد مـیلادی پیشنهاد گردید که بعداً توسط حکومت ربانی-مسعود عملـی شـد. بایـد بخـاطر داشـت کـه پروفیسـور امین صیقل در طول سال‌های گذشته به مثابهٔ یکـی از هواخواهـان و نظریـه‌پردازان حـزب جمعیت اسـلامی شـناخته شـده و عـلاوه بـر آن در شـمار مشـاورین و مبصـرین سرشـناس سیاسـی بـرای دولت‌های غربی به ارتباط افغانستان و شرق میانه محسوب مـی‌گردد و بـرادر کـوچکتر او محمـود صیقل یکی از حامیان دست اول داکتر عبدالله عبدالله در انتخابـات گذشـته در حکومـت وحـدت ملـی برای چندین سال به حیث نمایندهٔ افغانستان در ملل متحد ایفای وظیفه نمود.

حقیقت تلخ برای روشنفکران ما آن است که ریشه‌ی اصلی اختلافات سیاسی موجـوده نـه در تفـاوت نظر بالای پالیسی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی میان دو جناح دولت وحدت ملی و حامیان آنها، بلکه در شکل‌گیری ترکیب قومی حکومت بر سر اقتدار نهفته است. جناح عبدالله عبدالله، حتی بـدون شمولیت افراطیون قومی تاجیک، می‌کوشد به هر قیمتی از نفوذ مجدد پشـتون‌هـا در مقامـات کلیـدی قـدرت سیاسـی و نظـامی جلـوگیری نمایـد. دلایـل ایـن طـرز دیـد را در بحبوحـهٔ بحـران انتخابـات افغانستان به تاریخ ۵ ماه می سال ۲۰۱۴ داکتر امین صیقل پرفیسور علوم سیاسی در پوهنتون ملـی آسترالیا در ای بی سی نیوز آسترالیا چنین خلاصه می‌کند:

"این واقعیت‌های تاریخی به یکتعداد رهبران و چهره‌های پشتون آن‌گونه تفکری را ایجـاد نمـوده کـه تصور می‌کنند تفوق سیاسی حق طبیعی پشتون‌ها می‌باشد. برای آنها قبول این امر دشـوار اسـت کـه مداخلهٔ نظامی امریکا و متحدین آن سبب به قدرت رسیدن اقلیت‌های غیر پشـتون در افغانسـتان شـده و این اقلیت‌ها دیگر حاضر به قبول تفوق تاریخی سیاسی پشتون‌ها نیستند[16]."

حل مسئلهٔ ملی در افغانستان!

در فضای سیاسی و اجتماعی امروز کشـور مـا تعـدادی یـک طـرز دیـد مخربـی را، یـا طـرز دیـد شورای نظار و حامیان آنها، را به شدت اشاعه می‌کنند که اساسا بر بنیاد فکری "ستمی‌ها" (طـاهر بدخشی) استوار بوده با عقیده به موجودیت "سـتم ملـی" در کشـور موضـوع حل مسئلهٔ ملـی را در صدر مصائب کشور قرارداد میدهند. هدف از این موضع گیری تخریب اساسات تـاریخی، سیاسـی،

[16] ترجمه دری از نویسنده است.

فرهنگی دولت افغانستان و ایجاد نفاق غیر قابل آشتی میان اقوام برادر کشورو ایجاد زمینه های تجزیهٔ این کشور است.

این صف‌بندی‌ها امروز تا جایی پیش رفته که گروهی با وضاحت آنچه را که هویت ملی کشور می‌دانیم؛ مورد سوال قرار می‌دهند. تعدادی به موجودیت ملت در این کشور باور نداشته هویت قومی خود را بالاتر دانسته خود را "افغان" نمی‌دانند اسم افغانستان را اسم جز بر کل می‌پندارند. اینها به زبان دری مروج در افغانستان که یکی از مبانی هویت ملی مردم کشور افغانستان است با دیده تحقیر می‌نگرند و از استفاده از اصطلاحات مروج دری در کشور ابآ ورزیده، اصطلاحات مروج فارسی ایران را به کار می‌گیرند. در عین زمان جای تآسف در آن است که این اشخاص کوشش در جهت حفظ زبان دری و مصطلحات متداول در کشور را در مقابل این هجوم فرهنگی ایران "پارسی ستیزی" قلمداد می‌کنند. شگفت انگیز آن است که تعداد زیادی پرچمی‌های انترناسیونالیست دیروزی به یکباره در موضع "ستم ملی" طاهر بدخشی سکتاریست تاجیک ضد پشتون قرار گرفته و از جمله با خطاب کردن لفظ عامیانهٔ "اوغان" آشکارا به توهین قوم پشتون و پشتون‌ستیزی می‌پردازند.

مطابق به نظر مبلغین این طرز تفکر سیاسی؛ جنگ موجوده در افغانستان جنگ میان قومی بین پشتون‌ها از یک‌طرف و تاجیک‌ها و هزاره‌ها در جانب دیگر می‌باشد. این همان نظری است که پرویز مشرف رییس جمهور اسبق پاکستان تبلیغ می‌کرد و مطابق به آن امریکا و انگلستان را قانع ساخت طالبان را دشمن ندانند. برای مبلغین این تفکر سیاسی تمام پشتون‌ها طرفدار طالب هستند، تمام رهبران پشتون در دولت طالب‌پرست هستند. حمایت از پشتون‌ها مساوی به حمایت از طالب است. مبلغین این طرز دید و تفکر سیاسی به تعریف ملت "افغان" در قانون اساسی کشور که در برگیرنده افراد تمام اقوام برادر کشور است، عقیده نداشته موجودیت ملت افغانستان را انکار کرده خود را "افغان" نمی‌دانند.

سلیم آزاد در روزنامهٔ هشت صبح چهارشنبه ۴ سنبله ۱۳۹۴ پیشنهاد می‌کند تا عبدالله عبدالله و جناح وی لویه جرگهٔ قانون اساسی را دایر کند تا اسم افغانستان و ملت مردم افغانستان را تبدیل کند. مگر این آقایان همانهایی نبودند که همیشه "لویه جرگه" را یک مجمع، یک عنصر قبیله‌یی پشتون نامیده و دایر کردن آن را در شرایط امروزی بی‌لزوم می‌دانستند؟ حالا که منافع ایشان تقاضا می‌کند چگونه می‌خواهند از لویه جرگه سؤ استفاده کنند؟

نطاقان و خبرنگاران تلویزیون‌های طلوع و یک وغیره می کوشند با لهجه فارسی ایرانی صحبت کنند، از استفاده از اصطلاحات مروج دری در کشور اباء کرده، اصطلاحات مروج فارسی ایران را بکار می‌گیرند. تعادی کوشش در جهت حفظ زبان دری و مصطلحات متداول در کشور را در مقابل هجوم فرهنگی ایران "پارسی ستیزی" قلمداد می‌کنند. شگفت انگیز آن است که تعدادی از انترناسیونالیست‌های دیروزی ح.د.خ .ا نیزبه یکباره در همگام با شورای نظار در موضع "ستم ملی" طاهر بدخشی سکتاریست تاجیک ضد پشتون قرار گرفته آشکارا به توهین قوم پشتون و پشتون ستیزی می‌پردازند.

در تاریخ معاصر افغانستان سه دوران به مثابه مخرب ترین و تاریکترین، دوران درج شده است: حکومت کلکانی (۱۹۲۹م)، حکومت ربانی (۱۹۹۶-۱۹۹۲) و حکومت طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶م). حبیب‌اله کلکانی تمام اقدامات دولت امانی را برای ایجاد یک کشور متمدن آراسته به زیور علم و تکنالوژی معاصر متوقف ساخت و در نتیجه اثرات دولت نه ماهه او کشور ما دهها سال از تمدن متعارف زمان به عقب ماند. نفوذ غیر متوازن شواری نظاردر حکومت مجاهدین سبب بروز جنگ‌های خانمان‌سوز میان گروه‌های مجاهدین گردیده هرکدام برای توسعهٔ نفوذ خود در دولت و

افزایش ساحه مناطق تحت کنترول شان کشور را بـه ویرانـهٔ مبـدل گردیـده، نفـوذ دولـت مرکـزی و حاکمیت قانون از میان رفته کشور عملاً میان جنگـسالاران جهادی منقسم گردیـد. بـی جهـت نیـست که ظهور طالبان در سال ۱۹۹۵ و پیروزی چشمگیر آن‌ها در سقوط حکومت مجاهدین و گـرفتن کابل و ولایات در سال ۱۹۹۶م، اکثرا بدون جنگ، در حقیقت عکس‌العمل نشنلیزم پشتون‌ها از یـک طرف و نا رضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی امنیتی مستولی در کشور بود. امـا متأسفانه طالبان یک رژیم اختناق مذهبی قرون وسطائی را در کشور برقرار ساختند که سقوط آن‌هـا درسـال ۲۰۰۱ توسط قوای امریکایی به کمک ملیشه‌های محلی با استقبال عظیم مـردم کشـور و بخصـوص روشنفکران مواجه گردید. استیلای دولت مـذهبی فاشیسـتی و قـرون وسـطائی طالبـان در سـال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۱ به کمک مستقیم پاکستان، لکهٔ ننگی بر دامان ملت افغـان و بخصـوص ملیـت پشـتون محسوب می‌گردد و بزرگترین قربانی تداوم تروریزم و جهل پرستی این گروه در سیزده سـال اخیـر تمام پشتون‌های ساکن ولایات پشتون‌نشین کنار سرحد با پاکستان است.

سرنگونی دولت طالبان در سال ۲۰۰۱ توسط قوای هوایی امریکایی با استفاده از ملیشـه‌های محلـی در بـدل هزارهـا میلیـون دالـر نقد، کمک‌هـای تسـلیحاتی و بـا همکـاری نزدیـک قوت‌هـای خـاص امریکـایی یکبـار دیگـر افغانسـتان را بـه حوزه‌هـای نفـوذ جنـگ سـالاران مبـدل سـاخت. در بلـخ، سمنگان، جوزجان و فاریاب ملیشه‌های دوستم، عطامحمد نور و محمد محقق به قـدرت رسـیدند، در هرات اسمعیل خان، در قندهار ملیشه‌های حامد کرزی و گل آغـا شـیرزی، در ننگرهـار ملیشـه‌های شورای مشرقی (حاجی قدیر، حضرت و غیره) و بـا خـروج عجولانـهٔ طالبـان از کابـل، ملیشـه‌های شورای نظار شـهر را بـدون جنـگ اشـغال کـرده زمـام قـدرت رابدسـت گرفتنـد. دولـت حاصـله از کنفرانس بن در حقیقت انعکـاس سیاسـی ایـن تقسـیم بنـدی منطقـوی قـدرت در کشـور می‌باشـد و تـا امروز بعد از ۱۴سال دولت مرکزی نتوانست حاکمیت مرکزی را در کشور تأمین نمایـد. بـا اشـغال کابل توسط شورای نظار و همکاری دوامدار نیروهای بین‌المللی با آن‌ها شرایطی را فـراهم سـاخت تا شورای نظار و حامیان محلی آن‌ها یکبار دیگر بصورت غیر متوازن به قوی‌ترین نیروی سیاسی و نظامی در کشورمبدل گردند. تمام قوماندان های جهادی شورای نظار بـه جنرال‌هـای اردوی ملـی ارتقاء یافتند و پست هـای کلیـدی سیاسـی، اداری و نظـامی را در طـول ۱۴سـال گذشـته در اختیـار گرفتند و طوری‌که انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م نشان داد به هیچوجه حاظر به از دست دادن این قدرت سیاسی، اداری و نظامی و حتی شراکت متناسب آن نیستند.

اخیرا شواهد نشان می‌دهد که شورای نظار به سر کـرده گـی عبـدالله عبـدالله از ایفـای نقـش دوم در دولت خسته شده اند، می‌خواهند خودشان حکومت ایجاد کنند. ایـن گـروه بـه دموکراسـی و حکومـت قانون احترام و پا بندی ندارند. عبدالله در نقش شخص دوم مملکت رییس جمهـور خـود را بیکفایـت خطاب می‌کند، یک والی در وجود عطا محمد نور به رییس جمهـور کشـور می‌گویـد تـو صـلاحیت برطرفی مرا نداری و امروز امان‌الله گذر اعلان می‌کند که کابل را به خاک و خون میکشم. از ایـن بیشتر انارشیگری را هیچ دولتـی نمی‌توانـد و نبایـد قبـول کنـد. سـقوی‌ها زمزمـه اغتشـاش، کودتـا و ایجاد حکومت موازی را دوباره سر داده اند. جلوگیری از به قدرت رسـیدن مجـدد سـقوی‌ها وظیفـه هر روشنفکرافغانستان است!

مشکل افغانستان بی‌عدالتی، فساد، عقب ماندگی است نه قومی و زبـانی! فوزیـه افشـاری اخیـرا در فیسبوک نوشت: "جايي شنيدم كه حزب جمعيت اسـلامي و شـايد هـم حبيـب كلكـاني، رهبريـت هـاي مردمان فارسي زبان افغانسـتان بـوده انـد. اگـر قشـر كـم سـواد و بيسـواد فارسـي زبـان را در نظـر بگيريم، اين شايد به واقعيت نزديك باشد اما براي قشر روشنفكر فارسي زبانان كـه خيلـي هـم وسـيع است داشتن رهبر و دنباله رو شدن شخصيت ها نـه چنـدان رائـج اسـت و نـه چنـدان قابـل احتـرام". برای من نوشته بالا امیدواری داد که هنوز وجدان‌های بیدار و روشـنفکرانی کـه بیـرون از محـدوده

تنگ قومی فکر می‌کنند وجود دارند. خوانده بودم که صدها روشن‌فکر پشتون در فیسبوک عناصری مانند، امین، ملاعمر و حکمتیار را نماینده گان فکری خود قبول ندارند. امیدوارم روشن‌فکران زیادی از اقوام غیر پشتون با فوزیه افشاری همصدا شده و از عناصر ارتجاعی ضد دموکراتیک، جنگ‌سالار، زورگوی، دزد و چپاول فاصله گرفته برادری، خواهری و همکاری را میان اقوام ستمکشیده کشور تبلیغ کنند. مشکل این کشور قومی و زبانی نیست، بلکه بیعدالتی، فساد، دگم مذهبی، عقب ماندگی و ارتجاع است. همانقدر که مردم هزاره ما از بیعدالتی و عقب ماندگی در بامیان زجر میکشند به همان اندازه مردم پشتون و تاجیک در ننگرهار، پکتیا، پروان، بلخ و بدخشان زجر میکشند.

وابستگی های عنعنوی قومی

مطالعات بسیار دقیق ژنیتیکی نفوس افغانستان توسط دانشمندان پوهنتون پورت سموث انگلستان که بالای اقوام افغانستان در سال‌های اخیر انجام یافته و نتایج آن در یک مقاله تحلیلی در جریده پلوس وان بتاریخ هشتم مارچ سال ۲۰۱۲م، به نشر رسیده نشان می‌دهد که ساختمان ژنیتیکی اقوام پشتون و تاجیک افغانستان شباهت‌های بسیار زیاد باهم داشته و همچنان نشان می‌دهد که اقوام پشتون و تاجیک افغانستان از لحاظ ژنیتیک با نفوس‌های اقوام شمال و غرب هند بسیار نزدیکتر اند تا اقوام شمال قفقاز، اروپا و ایران امروزی.. این نتیجه می‌رساند که تیوری قبلی مهاجرت آریای‌ها از شمال قفقاز به افغانستان امروزی و از آنجا به هندوستان نادرست می‌باشد. این مطالعات برعکس قضیه را ثابت می‌کند به این معنی که اقوام پشتون و تاجیک افغانستان شباهت‌های بیشتر با مردم شمال هند دارند تا همسایه‌های آن‌ها در غرب و شمال قفقاز.

مناسبات قبیلوی پشتون‌ها یکی از پشتوانه های دوام دولت افغانستان در سه صد سال اخیر است. در این شکی نیست که جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها سنت‌های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچکسی هم ادعا ندارد که این سازمان‌های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند. اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیم‌گیریی مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال 2004م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت‌های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چنین تحریم از طرف داکتر عبداله عبداله در سال 2013 در مقابل لویه جرگهٔ مشورتی که از طرف رییس جمهور حامد کرزی دعوت شده بود صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و ذلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آن را در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنهٔ مردود قبیلوی خواندند. عبداله و حامیان آن‌ها فکر می‌کردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطهٔ آن‌ها معاهدهٔ امنیتی با امریکا را رد کند. با وجود آنکه حامد کرزی چنین توقعی داشت اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهدهٔ امنیتی با امریکا را تأیید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از نیت حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتی‌های روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبداله عبداله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگهٔ بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه می‌تواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدراعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقس او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

آنانیکه جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون می‌دانند از تضاد نهفته درونی میان ارزش‌های کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقا مذهبی جنبش طالبان بی خبر اند. صاحبنظر مرادی نوشت

بود که "احمد خان... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کارگرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی آید که احمد خان بـه فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش بـه وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است." دلیل وضع مقررات توسط احمد شاه ابدالی آن بود کـه اصـول "پشتونولی" طوریکه در بالا از قول اولیور روی دیدیم در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. در جوامع سنتی پشتون‌ها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست کـه در قرا و قصبات غیر پشتون‌نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آن را همـه روزه در بوسیدن دست‌های محمد محقق توسط هواداران هزارة او در صفحات تلویزیون‌ها مشاهده می‌کنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره‌جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه‌های قومی دعوت نمی‌شوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتون‌ها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم‌گیرینده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها موجود است. فراموش نکنیم کـه طالبان دست‌آورد مدرسه های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون‌نشین در پاکستان می‌باشند. اکثر این افراد در کمپ‌های مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و بـا ایدیولوژی وهابی تطبیق بدون چون و چرای"شریعت محمدی" تدریس شده اند کـه بـا پول عربستان سعودی و بـا امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار کرفتـه است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن بـه افغانستان، ارزش‌های ملـی افغانستان، اصـول پشتون‌ولی و ناسیونالیزم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آن را در تخریب مجسمه‌های بودایی بامیان می‌توانیم ببینیم. مجسمه‌های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولت‌های عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبول‌های ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالیکه طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی بـا متعصبین آی اس آی در ضدیت بـا هندوستان، از تخریب آن‌ها لذت بردند. با آنهم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرآت مداخلـه در اموری راکـه بـر اساس اصول پشتون‌ولی در دهات و روستاهای پشتون‌نشین اداره و اجرا می‌گردید، نداشتند.

باید در نظر داشت که دولت‌های متکی بـه نظـام بـه اصطلاح قبیلوی در یـک کشور کثیرالقومی افغانستان کـه شـامل سـرزمین‌های تـاریخی خراسـان، سیسـتان، بلوچسـتان، زابلسـتان، کابلسـتان، ترکستان، بدخشان، غرجستان، افغانستان و غیره بود توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است کـه در برنامـه سیاسـی و اجتمـاعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در آخرین انتخابات ریاست جمهوری (2014م) نه تنهـا تجزیـه طلبـی بلکـه حتی موضوع فدرالیزم گنجانیده نشده بود. در مورد عوامل این استقرار سیاسـی تومـاس بارفیلد در مقدمهٔ کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، می‌نویسد کـه "سلاطین درانـی از سال 1747 تا 1778م با وجودیکه از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخواسته بودند امـا تسلسل زمام‌داری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب درونی خانوادگی خود تنظیم می‌کردند. این زمام‌داران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجـود بود، خود داری کردند" (توماس بارفیلد، ص 4). با این شیوه زمام‌داران پشتون قـادر شدند مـدعیان سلطنت و زمام‌داری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خـاص خـانوادگی محدود بسازند و بالقوه سطح مخاصمات ممکنه را کاهش دهند.

تاریخ نزدیک به سه صد سـال دولت‌هـای افغـان از همزیسـتی مسـالمت آمیـز اقـوام کشور حکایت می‌کند. در این هیچ جایی شکی نیست که سلاطین افغان از جمله امیر عبدالرحمن خـان و سلاطین قبل و بعد خانواده او افراد مستبدی بودند. این استبداد بـالای تمـام مخـالفین بالـذات و بـالقوه صـرف نظر از قوم و نصب اجرا می‌گردید. بسیاری بزرگان قوم پشتون از خانـه و مـاوای خـود بـه سـایر

نقاط کشور تبعید شدند. حتی در زمان نادر خان و برادران او اشخاصی مانند ملک قیس از مردم خوگیانی ننگرهار در تبعید در سایر نقاط کشور بسر می‌بردند، ملک خان وزیر مالیه بیشتر عمر خود را در زندان سپری کرد. دولت‌ها مستبد بوده اند اما این استبداد بالای همه اقوام و مذاهب صورت گرفته است. مناطق پشتون‌نشین کشور در طول زمام‌داری به اصطلاح سلاطین پشتون از لحاظ اقتصادی و جتماعی و زیربناهای مواصلاتی و مخابراتی و انرژی به مقایسة مناطق غیر پشتون‌نشین کشور نه تنها در وضع بهتری قرار ندارند بلکه در وضع بدتری هم هستند.

هرگاه افغانستان یک کشور باسواد و پیشرفته صنعتی غیر عنعنوی می‌بود، انتقال حاکمیت سیاسی از پشتون‌ها به سایر اقوام می‌توانست بر مبنای اصول دموکراتیک از راه انتخابات آزاد صورت بگیرد. اما متأسفانه چنین نیست در افغانستان عمیقا عنعنوی به گفته پروفیسور امین صیقل "مداخله نظامی امریکا و متحدین آن سبب به قدرت رسیدن اقلیت‌های غیر پشتون در افغانستان شده" و حالا این اقلیت‌های غیر پشتون حاظر نیستند، طوری‌که اخیرا ملاحظه کردیم، این "قدرت سیاسی" را از راه انتخابات دوباره با پشتون‌ها شریک بسازند. بی‌جهت نیست که لطیف پدرام می‌گوید با استفاده از فرصت‌هایی که نیروهای بینالمللی فراهم کرده اند بهتر است کار را یکطرفه کنیم و در ولایات غیر پشتون اعلان خود مختاری کنیم. از محمد سعیدی در وبلاگ "هزاره پیوند" می‌خوانیم که: "تاکی باید خاموش باشیم تا مبادا دیو از خواب بیدار شود. دیو که بلاخره آخرش از خواب بیدار میشه". افغانستان از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقا یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی های قومی می‌باشد. بر علاوه، سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه یی، تنظیمی و مداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است. در یک کشور عنعنوی هرگاه به مردم بصورت دموکراتیک حق انتخاب داده شود آن‌ها بلا درنگ به کاندید قوم مربوطۀ شان رای می‌دهند. نتایج انتخابات 2014 ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته تر ساخت. صرف نظر از هیاهوی تقلب انتخاباتی، صرف نظر از رای مشتی روشنفکر، عمدتاً پشتون به پشتون رای داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و اوزبیک به ازبیک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند. در چنین شرایطی هرگاه کاندید غیر پشتون در دور اول انتخابات نتواند به اکثریت عددی1+ ۵۰ دست یابد امکان پیروزی این کاندید در دور دوم در مقابل یک کاندید واحد پشتون تبار ناممکن است. با ارزیانی نتایج دور اول انتخابات توسط یک ناظر بیطرف، آگاه از ساختمان دموگرافیکی و قومی کشور، نتایج دور دوم قابل پیشبینی بود. اینجانب نتایج دور اول انتخابات را ارزیابی نموده در فیسبوک بتاریخ ۲۷ اپریل سال ۲۰۱۴م نوشتم: " ...بر اساس حساب سادۀ ریاضی در دور دوم باید انتظار داشت که اشرف غنی حد اقل ۵۵ درصد آرا را از آن خود سازد. هرگاه قادر شود باشندگان ولایات پشتون‌نشین را تشویق به سهمگیری بیشتر در دور دوم انتخابات نماید، بدست‌آوردن بیش از ۶۰ درصد آرا توسط داکتر اشرف غنی دور از احتمال نیست."

طوری‌که ملاحظه شد ظاهراً تمام کاندیداهای مقام ریاست جمهوری در انتخابات 2014 از ترکیب ساختمان قومی و دموگرافیکی کشور و بخصوص تفوق عددی نفوس پشتون آگاه بوده و از عواقب آن در انتخابات مطلع بودند. همین آگاهی سبب آن شده بود که کاندید مقام ریاست جمهوری در تمام تیم‌ها پشتون تبار بود و این معاونین بودند که از اقوام مختلف برادر انتخاب شده بودند. داکتر عبداله بر اساس ریشه تباری پدر خود خود را پشتون معرفی کرد درحالیکه از نظر فرهنگی و سیاسی موصوف در انظار قوم پشتون و مجموع جامعه به تمام معنی یک تاجیک بوده و بخصوص که تمام فعالین سیاسی آشکار ضد پشتون و ضد افغانستان در اطراف او حلقه زده اند مانند مجیب رحیمی که سخنگو وریيس دفتر او است. از این جاست که بسیاری از فعالین سیاسی و مدنی شوونیست تاجیک و هزاره از روی ناچاری به آشتباه فدرالیزم و تجزیه طلبی را مطرح می‌کنند و

برای فراهم کردن زمینه های تاریخی، سیاسی و فرهنگی و فریب جوامع خود بخصوص روشنفکران که خواهان مرتفع کردن یک شبه نابرابری‌های اجتماعی هستند به جعل تاریخ کشور می‌پردازند، از موجودیت ملت در افغانستان انکار می‌کنند. این اشخاص پشتون‌ها را به گواهی اعمال و افکار طالبان، قبایل عقب افتاده و غیر متمدن می نامند، اقوام غیر پشتون را در سطحی بالاتر می بینید که راهی ندارند جز جدایی! در هر فرصتی و به هر دلیلی پشتون‌ها را مورد سرزنش قرار داده توهین می‌کنند تا زمینه های لازم تجزیه کشور فراهم گردد.

قومیگری پشتون نفرتی تا حد وطن ستیزی

کار ناسیونالیزم تنگ‌نظرانۀ قومی ضد پشتون تعداد زیادی از روشنفکران تاجیک به جایی رسیده است که امروز به وطن ستیزی تمام عیار مبدل شده و هدف آن تنها و تنها تخریب، ویران‌گری، ذلیل کردن و تحقییر کشور و دولت افغانستان و در نهایت تجزیۀ کشورچیز دیگری نیست. اگر ما آغاز این پروسۀ خراب‌کاری را با تخریب سازمان دولتی افغانستان و اردوی آن از زمان به قدرت رسیدن ربانی-مسعود به مشورۀ روشنفکران هم قوم و همفکر آن‌ها و مشاورین بین‌المللی شان (مراجعه کنید به نوشته‌های پروفیسور امین صیقل و بل میلی هردو از پوهنتون ملی آسترالیا در سال‌های 1990م) در نظر بگیریم هدف امروزی این تخریب‌کاری به فروریختن هویت تاریخی، هویت جغرافیایی و هویت ملی و ارزش‌های ملی، ادبی و فرهنگی کشور افغانستان انجامیده است.

فساد اندیشه و آرمان سیاسی این افراد وقتی مانند آفتاب برای ملت افغانستان هویدا شد که در تلسکوپ‌های جستجوگر تاریخ سیاسی گذشتۀ خود صرف حبیب‌اله کلکانی مشهور به بچۀ سقاو را تنها چهرۀ درخشان تاریخی یافته و استخوان‌های او را بردوش کشیدند. عدۀ هم کمی جلوتر رفته درصدد قهرمان سازی نادرشاه افشار به مثابه آخرین شاه خراسان بر آمدند در حالی‌که در جهان سیاست‌های منطقوی امروزی یگانه امید رسیدن به خراسان موعود هم پیوستن به صفوف داعش و ایجاد ولایت خراسان خواهد بود!

پروسۀ پشتون ستیزی ووطن ستیزی و تخریب وطن و هرچه در گذشته به نام افغانستان و افغان وجود داشته بخصوص بعد از شکستهای انتخاباتی مدهش عبدالله عبدالله کاندید مشترک شورای نظار تاجیک‌ها و حزب وحدت هزاره‌ها و هواخواهان چپی و راستی آن‌ها از تریبیون سیاسی ضد پشتون با وجود حمایت یک دستگاه عظیم تبلیغاتی رسانه یی وابسته و منابع پولی بی حساب، به اوج جنون آمیزی رسید. این اوجگیری پشتونستیزی و وطن ستیزی در میان ناسیونالیست‌های افراطی قومگرای تاجیک ناشی ازهضم نکردن این حقیقت تلخ است که قدرت سیاسی را در یک کشور عنعنوی مانند افغانستان، که عمدتاً معیار تعلق داشتن قومی کاندیدها محک انتخاب مردم است، یا باداشتن اکثریت قومی در پای صندوق‌های رایدهی، یا با پشتیبانی طیارات بی 52 امریکایی می‌توان بدست‌آورد. شورای نظار قدرت سیاسی را در سال 2001م به کمک طیارات بی 52 امریکایی بدست‌آورد (لطیف پدرام، امین صیقل) و داکتر عبداله عبداله قادر شد با مداخلۀ مستقیم وزیر خارجۀ امریکا مقام ریاست جمهوری اشرف غنی را نصف کند و خود را شریک او ساخته بدینگونه یک حکومت ناتوان و منقسم شده را در بدترین شرایط سیاسی، امنیتی و اقتصادی بالای مردم افغانستان تحمیل نماید.

شخصی بنام فیسبوکی مولوی "عبدالبصير بهراوي" خطاب به قوم پشتون در یک کامنت چنین نوشت: "با چه بی شرف قومی گرفتار آمده ایم"؛ شخص دیگری از زبان پشتو بنام "زبان دوزخی" یاد کرد. چون کامنت را حذف کردم اسمش را نمیدانم. به هیچ قوم و زبان مردم ما نباید توهین کرد. روزی خواهد رسید که در این مملکت کدام خلاص گیر موجود نخواهد بود!

محترم فرید بهمن در این مورد چنین مینویسند: "... فرقه هاي مشخص از ميان گروه هاي

سياسي هزاره تبار و تاجيك تبار با داشتن قدرت عظيم دسترسي به نشرات مجازي و با اتكا بر پشتيباني مافياي قدرت تبار خودشان و سپاه پاسدار ايران و اي آس اي سيل توهين و دروغ و تهمت و دشنام و نفرت را به ادرس مردم پشتون افغانستان جاري ساخته اند. اينها فرقه هاي كم تعداد اما به شدت متعصب و كونه انديش استند. بين أفراد اين گروه ها شدت تبارنفرتي درجات متفاوت دارند، بعضن به روشني و بدون اندك تأملي دست به نفرت پراگني عليه كتله فرهنگي پشتون ميكنند و تعدادي با مخفي گويي پنهان در روس ابراز مطالب نفرت پراگني ميكنند. اين را هم بايد متوجه باشيم كه هزاره هاي فرقه گراي كويته پاكستان در قدم نخست و بعد هزاره هاي فرقه گرا استراليا و كانادا فعال تر در اين عرصه هستند. ناگفته نماند كه اكثر اين هزاره هاي فرقه گرا مهاجر شده در استراليا و كانادا اصلن شهروندان پاكستاني هستند كه با استفاده از تذكره و پاسپورت افغاني خود را افغان جا زده اند. توجه كنيد كه فقط تعداد هزاره هاي فرقه گرا تبار نفرت مقصدم است. (صفحهٔ فیسبوک فرید بهمن 15 مارچ 2020م) "

بدبختانه این در حالی است که کشور در آتش تروریزم مذهبی طالبان میسوزد و اخیرا هیولای سیاه داعش به آن اضافه شده ودشمنان منطقوی تیغ‌های خود را برای تجزیهٔ این کشور نیز تیزتر کرده اند (اظهارات اخیر ضمیر کابلوف نماینده روسیه برای افغانستان پلان "ب" رابرت بلکویل سفیر سابق امریکا در دهلی و نک کلگ عضو پارلمان انگستان در سال 2011 و پلان سال 2008م امریکا و اسراییل در مورد تغییر نقشهٔ شرق میانه).

اشاعهٔ فدرالیزم وتجزیه طلبی بر مبنای خطوط قومی!

قوم‌پرستی از هر نوعی و زیر هر نامی منجمله «حل مسئله ملی» مخرب بوده و در نهایت هیاهوی تجزیه افغانستان را به میان می‌آورد بخصوص در شرایط جاری که تقسیم میهن‌ما را دشمنان ما آسان‌ترین راه برای غلبه برما برای مقاصد توسعه طلبانه و استعماری خود تشخیص کرده اند. بنابر آن حل مسئله ملی در افغانستان نه از راه برخورد قوم‌گرایانه، نه از راه تجزیه کشور، بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی، واقعبینی، اعتماد و همکاری اقوام، تأمین حکومت قانون، ختم استیلای مافیایی جنگ‌سالاران یا قوماندان‌های جهادی سابق که در مناطق زیر کنترول خود به فرعون‌های زمان مبدل شده اند میسر است.

سوال این است که جدایی شمال از جنوب چه نفعی برای باشندەگان ولایات تاجیک نشین و هزاره‌نشین کشور که در جنوب کوه‌های هندوکش زندەگی می‌کنند ببار می‌آورد؟ از لحاظ جغرافیایی ولایات پنجشیر، پروان، کاپیسا، بامیان، دایکندی و غزنی عمدتاً در جنوب کوه‌های هندوکش قرار دارند. تنها موجودیت تونل سالنگ و چندین گردنه صعب العبوری این ولایات را به ولایات واقع درشمال هندوکش وصل می‌کنند. دسترسی به ولایت هرات و بادغیس از جنوب به مراتب آسانتر از شمال-شرق کشور است. بنابر آن باشندەگان همه این ولایات به اجبار موقعیت طبیعی و جغرافیایی خویش از قرن‌ها به اینسو در ازدواج با باشندەگان ولایات پشتون‌نشین شرقی، جنوب شرقی و جنوب غرب کشور بوده و برای ابد شریک روزهای خوب و بد زندەگی همدیگر هستند. هرگاه آرمان ناسنجیده جدایی طلبان تاجیک و هزاره به حقیقت مبدل گردد، تاجیک‌ها و هزاره‌های ساکن ولایات جنوب هندوکش ناگزیر همچنان اتباع کشور افغانستان باقی خواهند ماند اما این بار با کم شدن درصدی نفوس شان به اقلیت کوچکتری مبدل خواهند شد. در عین زمان با تقسیم افغانستان به شمال و جنوب، تاجیک‌های ساکن ولایات شمالی خود را دفعتاً، شهروندان، به گفته خودشان، کشور جدیدالتأسیس "ترکستان" خواهند یافت. بلی ترکستان چون اسم تاریخی این ولایات در گذشته نه چندان دور "ترکستان افغانی" بود.

از جانب دیگر کسانی‌که به نادانی از تاریخ به ایجاد خراسان در شمال دل بسته اند باید بدانند که

آنچه از خراسان باستانی در افغانستان باقی‌مانده صرف شامل ولایات بادغیس و هرات و بخش‌هایی از غور می‌گردد در حالی‌که بلخ شامل تخارستان باستان است. در حقیقت از تقسیم افغانستان و ایجاد کشور "ترکستان" تنها کسانی‌که مستفید خواهند شد اقوام ترکتبار و مغولی اوزبیک، هزاره، ترکمن، یوغور، قرغیز ساکن شمال هندوکش خواهند بود. این اقوام به گواهی تاریخ مغول‌ها، سلجوقیان، خوارزم‌شاهیان، شیبانی‌ها، تیموری‌ها همه سرباز و با اسپ و شمشیر زاده می‌شوند و ناگزیر حاکمیت تاریخی خود را بالای این سرزمین‌ها دوباره اعاده خواهند کرد. در عمل بازنده گان حقیقی در این سناریو تاجیک‌های بدخشان و هزاره‌های مغولی دری زبان بلخ خواهند بود که با جدایی از پیکره اصلی هم نژادان خود در جنوب هندوکش دفعتاً به یک اقلیت بسیار محدود در کشور ترکتبار "ترکستان" به حاکمیت شیبانی خان های امروزی تن در خواهند داد.

اکرام اندیشمند می‌نویسد که: "اگر در یک احتمال فرضی نظام فدرالی در افغانستان محقق شود که بصورت طبیعی معیارهای قومی نقش اصلی را در شکل گیری واحدهای فدرال خواهد داشت، تاجیک‌ها و زبان فارسی دری بازندگان اصلی در این نظام هستند. تاجیک‌ها برخلاف سایر اقوام در بخش بزرگ جغرافیای افغانستان سکونت دارند. تاجیک‌ها به همان حدی که در شهرهای شمالی قندز و بغلان به سر می‌برند به همان حد در شهرهای جنوبی گردیز و غزنی زندگی می‌کنند. تاجیک‌ها به همان حدی که در ولایات شمال شرقی تخار و بدخشان هستند بیشتر از آن در ولایات غربی و شمال غربی بادغیس، فراه و هرات موقعیت دارند. تاجیک‌ها آنگونه که در ولایات شمالی فاریاب، جوزجان و سرپل زندگی می‌کنند در ولایات شرقی و جنوبی ننگرهار، لغمان و لوگر هم حضور دارند. حضور و سکونت تاجیک‌ها در مناطق مرکزی افغانستان و ولایات مرکزی نیز بسیار گسترده است. تشکیل نظام فدرالی و مرزبندی های ولایات در واحدهای فدرال شرایط بسیار دشواری را برای تاجیک‌ها تحمیل می‌کند. تاجیک‌ها در بسیاری از این واحد ها به اقلیت‌های قومی تحت فشار تبدیل می‌شوند. در حالی که هنوز هیچ نشانی از ایجاد نظام فدرال در افغانستان دیده نمی‌شود مرزهای که هواداران قومی این نظام به واحدهای فدرالی می‌کشند ترسیمی از بی عدالتی و تصویری از آتیهٔ تاریک سقوط در خصومت و منازعات قومی است. زیان و ضرر نظام فدرال برای زبان فارسی دری، زبان فراقومی و زبان تفاهم ملی در افغانستان جبران ناپذیر خواهد بود. کاربرد زبان فارسی دری که زبان اول و زبان مادری تاجیک‌ها و هزاره‌ها و زبان دوم تمام اقوام افغانستان است در نظام فدرالی محدود می‌شود. نه تنها زبان فارسی دری قلمرو حضور و نفوذ سرتاسری خود را در افغانستان از دست می‌دهد، بلکه مردم اقوام دیگر از بزرگترین زبان تاریخی و علمی سرزمین خود و از یگانه زبان تفاهم بین القومی محروم می‌شوند. این محرومیت برای جوامع اقوام دیگر که ظهور نخبگان آن‌ها در تاریخ کهن و معاصر این سرزمین پیوسته با زبان فارسی دری پیوند دارد غیر قابل جبران خواهد بود".

به گفته رزاق مامون (کابل پرس جون ۲۰۱۱) مشکل هزاره‌ها درین کشور و در کشورهای همسایه، "قومی" نیست؛ "بی عدالتی" است، حاصل ارادهٔ رهبران محلی، جامعهٔ مسلط روحانیت شیعه است، فرماندهان و معامله گران هم تبارخود شان است، نبودن منابع طبیعی است، نبودن زیربناهای اقتصادی و مواصلاتی است، نبودن زیربناهای تعلیمی و فرهنگی است، در اخیر محصور بودن جغرافیایی آن‌هاست، مشکل متفاوت بودن فزیکی آنهاست و بعضاً هم مسلهٔ متفاوت بودن مذهبی آنهاست در میان محیط بزرگتری که زندگی می‌کنند". آیا این مشکل با قطع وفاداری به افغانستان حل می‌شود؟ معلوم است که جواب منفی است چون اگر حل می‌شد در طول ۱۴ سال اخیر که مناطق هزاره نشتن عملاً با خود مختاری توسط احزاب و رهبران خودشان اداره می‌گردد حل می‌شد چون به منابع بزرگ کمک‌های جامعهٔ جهانی نیز دسترسی داشتند. آقای خلیلی برای ۱۲ سال معاون رییس جمهور کرزی بود اما هزاره‌جات صاحب برق نشد! در این زمینه تمام

دست‌آورد خلیلی برای هزاره‌جات چند تـا دستگاه بـرق آفتـابی و دیـزل جنریتـر بـود کـه قیمت فـی کلیوات برق آن ۴۵ افغانی است بـه مقایسـه ۲ افغـانی در کابـل. حـالا آقـای خلیلـی نبایـد دولت‌هـای افغانستان را مقصر بداند.

هویت ملی یک احساس تعلق داشتن به یک ملـت و یـک کشـور و احسـاس غـرور وطـن پرسـتی و احساس مباهات به افتخارات یک کشور بصـورت طبیعـی و داوطلبانـه میـان افـراد بـه‌وجود می‌آیـد. هرگاه افـرادی و قـومی بعـد از زنـدهگی سـه صدسـاله نتواننـد چنـین احسـاس تعلـق داشـتن بـه ملـت افغانستان و کشور افغانستان را در خود بیابند، مبارزات مردم آن در کسب خودمختـاری و اسـتقلال برایشان افتخار آفرین نبـوده باشـد، جنگ‌هـای میهنـی و مقاومـت در مقابـل اسـتعمارگران انگلیسـی غرور وطن پرستی را در آن‌ها به شور نیاورده باشـد و بـرعکس ایـن کشـور را سـاخته و پرداختـهٔ استعمار قلمداد کنند و کـوروش کبیـر را خراسـانی بخواننـد و در تخیـل افتخـارات کـوروش کبیـر و ایران بزرگ و ایران‌زمین در موجودیت دولـت موجـوده ایـران در همسـایگی مـا زنـدهگی کننـد، بـا حسـرت از نـادر شـاه افشـار و امپراطـوری صـفوی یـاد نماینـد، کوشـش مـردم افغانسـتان را بـرای حفاظت از زبان فارسی دری متداول در این کشور در مقابل هجوم فرهنگی ایران "پارسی ستیزی" قلمداد کنند، پیوسطه استبداد بیش از صدسال قبل امیرعبدالرحمن خـان را بـرخ بکشـند و در عـوض جنگ افشار و میخ کوبیدن بر سرها و رقص مرده را فراموش کننـد، ماننـد آن اسـت کـه ایـن افـراد عملاً دریک سرزمین بیگانه زندهگی کـرده ودر راه خطرنـاکی قـدم می‌زننـد. ایـن راه بـه بـن بسـت برمیخورد و مقصد دلخواه ندارد.

جیوپولیتیک افغانستان

کشور موجودهٔ افغانستان نظر به شرایط دشوار طبیعی و جغرافیـایی آن و پراگنـدگی محـل سـکونت اقوام آن قابل تجزیه نیست. اگر چنین تجزیه هم صورت بگیرد بازهم به مفاد قـوم تاجیـک و هـزاره که مدعیان اصلی تجزیه هستند هم نمی‌باشد و عملاً آن‌ها را به اقلیت‌های کـوچکتری در کشـورهای "افغانستان" در جنوب و "ترکستان" در شمال هندوکش مبدل خواهد سـاخت. جبـر زمـان و موقعیـت طبیعی و جغرافیایی اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک و غیـره را در ایـن کشـور در کنـار هـم قرار داده و باید راه‌های زندهگی باهمی را بیابند. آقای دسـتگیر روشـنایی در صـفحه فیسـبوک خـود بتاریخ ۱۴ مئ سال جاری می‌نویسد: " تا هنوز امکانات و ظرفیـت هـای جلـوگیری از حـوادثی کـه هیچ کس وقوع آن را آرزو نمی کند و هیچ کس نمی خواهد آن را ببینـد وجـود دارد. قـوم و قومیـت را سیاست نکنید. این کار نفرت انگیز فاجعه آور است. اگر در افغانستان چنـین فاجعـه ای رخ دهـد آنانی وارد عمل خواهند شد که تعصب ها و نفرت‌های کور قومی و مذهبی را تحریـک کننـد و آنـانی به میدان خواهند آمد که در انسان کشی و ریختاندن خون به مرحلهٔ جنون رسیده اند و آماده هستند تا هزارها انسان از جمله کودکان، زنان و مردان را به نام قوم، مذهب، زبـان و منطقـه بکشـند". نباید پل‌ها را در عقب خود تخریب کنیم.

حل مسئله ملی در افغانستان نه از راه برخورد قوم‌گرایانه، نه از راه تجزیه کشور، بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی، واقعبینی، اعتماد و همکاری اقوام، تأمین حکومت قانون، خـتم اسـتیلای مافیایی جنگ‌سالاران یا قوماندان‌های جهادی سابق که در مناطق زیـر کنتـرول خـود بـه فرعونهـای زمان مبدل شده اند میسر است. اصلاح سیستم اداره محلی، تجدید نظـر بـر حـدود جغرافیـه ادارات محلی بر اساس علایـق مشـترک قـومی، فرهنگـی و دادن اختیـارات لازم بـه باشـنده‌گان ولایـات در انتخاب رهبران خود و پیشبرد امور محلی با حفظ اقتدار و حاکمیت دولت مرکـزی، در حـل مسـایل ملی کمک می‌کند. سیستم اداره محلی مندرجهٔ قانون اساسی نافذه ششم دلو ۱۳۸۲ ه ش کشور زمینه های سهمگیری لازم مردم ولایات را در اداره امور محلی آن‌ها فراهم نمی‌کند. احترام به حق مـردم

ولایات در سهمگیری بیشتر در اداره امور محلی آن‌ها مردم و اقوام مختلف کشور را در اکناف کشور مالک سرنوشت خویش ساخته پروسهٔ انکشاف ملت واحد افغانستان را تحکیم می‌بخشد. می‌توان با تفاهم ملی این نقیصه را از طریق لویه جرگه بعدی مرتفع کرد.

اقدامات یک اقلیت فاسد در جهت تضعیف و بی اعتبار کردن ادارهء دولت، بی اعتبار کردن نظام دموکراسی و بی اعتبار کردن ساختارهای دموکراسی مستقیماً به ادامهء جنگ تروریستی در کشور توسط طالبان که به نیابت از استخبارات بیگانه جریان دارد کمک کرده و خروج نیروهای خارجی را از کشور به تعویق انداخته است. استخبارات پاکستانی دلایل این جنگ تروریستی را در افغانستان "جنگ بین القومی" تعریف نموده اند (پرویز مشرف، 2013) و این درست همان برداشتی است که اقلیتهای به قدرت رسیده توسط امریکاییها در افغانستان از این جنگ دارند و دینامیزم ادامهء جنگ را نه تروریزم صادر شده توسط استخبارات اردوی پاکستان برای تبدیل افغانستان به یک دولت تحت الحمایه، بلکه "مسائل ملی" حل ناشده در کشور بخصوص تلاش قوم پشتون برای اعادهء زعامت سیاسی تاریخی خود میدانند.

حوادث صد سال قبل و ارتباط آن با شرایط امروزی افغانستان

در صد سال اخیر در افغانستان تسلسل مبارزه میان خوب، بد و زشت بطور واضح مشهود است. از روز استقلال در سال 1919م تا امروز مبارزه میان جنگسالاران و زورگویان محلی و حکومت مرکزی و همچنان مبارزه میان عناصر بنیادگرای عنعنوی به رهبری روحانیون و نیروهای ترقیخواه که آرزومند پیشرفت کشور در قطار کشورهای پیشرفته دنیا میباشند همچنان جریان دارد. شباهت مسائل و عوامل شکست نهضت امانی با مسائل و عوامل ارتجاعی امروزی که در مقابل توسعهٔ دموکراسی، حقوق اساسی مدنی مردم، توسعهٔ حقوق بشر منجمله حق تعلیم و تربیه و حقوق و آزادیهای ابتدایی فردی مانند مساوات در برابر قانون، پوشیدن لباس، کار و اشتغال هنوز هم به همان شدت صد سال خود باقیست. حتی نسلهای امروزی افراد در همان نقشهای متخاصم پدران و پدر کلانهای خود قرار دارند. بطور مثال اگر نزدیک به صد سال قبل خلیل الله خلیلی به حمایت از حبیب الله کلکانی در کنار او قرار گرفت، پسر او امروز در کنار شورای نظار قرار دارد! امروز هم اشخاصی هستند که برای ادامهٔ سلطهٔ مافیای جهادی فرد مجاهد را برتر از سائر افراد جامعه پنداشته امتیازات بیشتر برای آنها تقاضا دارند. این تنها طالبان نیستند که مخالف مظاهر فرهنگ متداول امروزی در جهان اند و جز از شریعت هیچ قانون دیگری را برسمیت نمیشناسند بلکه هستند باندهایی از مجاهدین سابق که در شهرها، اطراف و اکناف کشور در مخالفت با مظاهر تمدن و فرهنگ متداول امروزی محاکم صحرایی برپا کرده فرمان به سنگسار مردم میدهند. مانند آنست که زمان در افغانستان منجمد شده است!

در طول یکصد سال گذشته عناصر متعصب مذهبی که در مخالفت با ترقیخواهی یا مدرنیزم قرار گرفتند شامل بنیادگرایان، اسلامگرایان، و اخیراً گروههای وهابی و تکفیری میباشند. کسانیکه با نهضت امانی مخالفت کردند در دههٔ دموکراسی 1964-1973 میلادی با آزادی های فردی و اجتماعی سر مخالفت گشودند. در این دوران تیزاب پاشیدنها بروی دختران مکاتب رواج یافت و عامل شهادت عبدالرحمن در لغمان، عبدالقادر در هرات و سیدال سخندان در پوهنتون کابل گردیدند.

اسلامگرایان متعاقباً بر مبنای فتوای به خطر افتیدن دین اسلام در مقابل جمهوری داوود خان بغاوت نموده در سال 1975 به اعزام گروپهای مسلح خرابکار از پاکستان اقدام کردند که ترور علی احمد خرم وزیرپلان در کابل و شورش پنجشیر را میتوان نام برد

بر همین تسلسل کسانیکه با نهضت امانی مخالفت کردند در دهه های 1980 و 1990 میلادی حیات دوباره یافته به عنوان تنظیمهای جهادی بنیاد گرا و اسلامگرا در صفوف قیامهای مردمی رخنه کرده رهبری مقاومت مردم را در برابر حکومتهای خود کامه کودتای هفتم ثور گرفته هزاران مکتب را ویران کردند و آتش زدند وهزاران معلم و متعلم بیگناه را به شهادت رسانیدند.

متاسفانه امروز بعد از گذشت 19 سال از سقوط حکومت قرون وسطایی طالبان و سپردن زمام امور افغانستان به گروههای جهادی بنیادگرایان و اسلامگرایان ذهنیت افراط گرایی مذهبی تکفیری مجاهد پرور در نصاب درسی مضامین دینی سیستم تعلیم و تربیهٔ کشور داخل شده است و تراوشات چنین ذهنیت مخرب از پشت تریبیونهای مهم از طریق رسانه های ملی در جامعه منتشر میگردد. به همین ارتباط میر عبدالواحد سادات مینویسد: "ذهنیت تکفیری ... مخالفان را «کافر» خوانده و برای مشروعیت «فتوای» خویش به آیات و احادیث استناد مینماید. این ذهنیت در طول تاریخ و از جمله درصد سال اخیربا الهام از مدرسه دیوبند وبه اشکال مختلف تاکنون، در جدل تاریخی علم و جهل و بعد از شمس النهار که تجدد و تقابل آن با سنت مطرح است و طی جنبش های مشروطیت اول و دوم و نهضت امانی و «لا تی» خواندن شاه امان اله و ... تا کنون از جهل پاسداری و برای بغاوت زمینه سازی نموده است... اعلام...در نهم سپتامبر و در خیمه لویه جرگه این ذهنیت بگونه دیگر و توسط یکی از بلند گویان ارشد این تفکر بیان گردید ، (تا جایگاه شکست خورده و تاریخ تیر شده ارستوکراسی «جهاد» و سیطره تسلط مافیایی آنان تحکیم یآبد) و صاف وساده شهروندان کشور به درجه یک و ثانوی تقسیم واعلام گردید که « مجاهد » برترو با دیگران مساوی نمی باشد و منکر آن « کافر باالله » است. (میر عبدالواحد سادات، *ذهنیت تکفیری و تداوم کشتار، سلاخی ارزشهای مدنی* و ...، سایت انترنتی هود).

طالبان و داعشیان نیز افراد خودرا "مجاهد" و عملیات خودرا "جهاد" مینامند. امروز مبارزه با طاعون طالب و داعش نباید منحصر به دفاع مسلحانه در برابر تجاوزات آنها و حملات مسلحانه برای نابودی آنها باشد. بنابرآن مبارزه با ذهنیت جهادی-طالبانی و ذهنیت تکفیری-داعشی که بر مبنای آنها تروریست در مدارس پاکستان و افغانستان تولید میگردد، باید در صدر پلان کاری ترقیخواهان قرار داشته باشد.

همانطوریکه تا صد سال قبل استعمار کهن در تقابل با بنیادگرائی مذهبی از روش دوگانهٔ مقابله و حمایت کار میگرفتند، امروز نیز استعمار نوین غربی با روش امپریالستی خود مطابق منافع روز و منافع دراز مدت استراتژیک خود به مقابله و یا حمایت از افراط گرائی میپردازند و در رشد و اشاعهٔ تروریزم افراط گرای مذهبی نقش مهمی داشته و با سرنوشت ملتها، منجمله سرنوشت ملت ما، به یک بازی بزرگ استعماری نوین مشغول اند.

چه راهی در مقابل وجود دارد؟

قومپرستان تنگ نظر ضد پشتون باید تا حال دانسته باشند که آرایش قومی و جغرافیایی ملت افغانستان طوری است که بدون مداخلهٔ مستقیم نظامی و سیاسی خارجی توان گرفتن قدرت سیاسی را نه با لولهٔ تفنگ دارند و نه از راه یک انتخابات آزاد و مستقل و نظارت شده. قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملی به انجماد هرچه بیشتر این حالت افزوده روشنفکرانی راکه خواهان تقویت بنیاد های ملی و مدنی دموکراتیک کثیرالقومی بر مبنای حقوق مساویانه افراد و اقوام اند از صحنه دور میسازد. باید پذیرفت که تجزیهٔ این کشور هم امکان پذیر نبوده و این کشور با همین جغرافیه واسم به مثابه وطن مشترک تمام اقوام برادر این سرزمین باقی خواهد ماند، همانطوری‌که در قانون اساسی کشور تصریح شده است. باید پذیرفت که مشکل افغانستان بی‌عدالتی و فساد است، مشکل این کشور قبضهٔ قدرت دولتی و اقتصادی توسط مافیای جهادی و قومی، از هر تباریکه هستند،

می‌باشد. بنابرآن اینرا هم باید پذیرفت که تنها از روی تفاهم صـادقانهٔ ملـی، تنهـا از راه دمـوکراتیزه کردن هرچه بیشتر حیات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور و حمایت از حاکمیت قانون می‌تـوان به حل مسایل ملی پرداخت از آن جمله است دادن قـدرت و امکانـات بیشـتر بـرای مـردم ولایـات و ولسوالی‌ها برای سهمگیری مستقیم و موثر در امور اداری و اقتصادی شان.

قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملـی بـه گسستن پیونـد هـای مشـترک ملـی انجامیـده آن نیروهـایی افراطی شوونیستی قومی را در صـف مقدم سیاسـت کشـورخواهد آورد کـه عواقـب آن بـرای همـه مرگبار خواهد بود.

اخیراً به سلسلهٔ ملای لنگها، بچهٔ سقاو ها و ملاعمرها یک ملای انصاری تازه در غرب کشـور بـه تبلیغ افکار افراطی مذهبی آغاز نموده و عناصر اخوانی معروف از جملـه اسـماعیل خـان و عبـدالله عبدالله بیدرنگ به حمایت از او پرداخته اند. آنچه این مبلغ مطـرح میکنـد همـان طـرز تفکـر منجمـد ضد کوششهای مدرنیته در کشور است که طالبـان و داعش میخواهنـد بـه زور تفنـگ تطبیـق کننـد. بااین طرز دید باید مبارزه کرد و هرگونه اغماض در این خصوص عواقب ناگواری دارد.

اتحاد در محور منافع ملی

بر خلاف تبلیغات زهرآگین مغرضین در صفوف جمعیت، جنبش، وحدت و شورای نظار که میگویند بجز از منافع قومی و سمتی، چیزی بنام منافع ملی وجود ندارد ؛ منافع ملی که برای پشتون، تاجک، ازبک و هزاره یکسان با ارزش باشد وجود دارند. دفاع ازتمامیت ارضی کشور، تأمین صلح، تحکیم حکومت قانون، بهبود امنیت جانی و مالی مردم، تحکیم دموکراسی، دفاع ازحقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی، زدودن فقر، افزایش عواید ملی و تولیدات ملی، افزایش فعالیتهای اقتصادی، زراعتی، تجارتی و صنعتی که به ارتقای استحدام و تقلیل بیکاری کمک کند، استفادهٔ موثر از منابع معدنی، نفتی و، آبی و گازی کشور، افزایش صادرات، جلوگیری از فساد اداری، بهبود صحت عامه، اصلاح افزایش موثریت و مسلکی ساختن ادارهٔ دولت و خدمات دولتی، انکشاف زیربناهای اقتصادی، مواصلاتی، ترانسپورتی، مخابراتی، گسترش مطبوعات و رسانه ها بر مبنای منافع ملی، و صدها موضوع مشابه در جملهٔ منافع ملی کشور اند که مفاد آنها برای هر فرد این کشور یکسان است.

وقت آنست که هواداران جمعیت، جنبش، وحدت و شورای نظار در فکر شخصیت سازی و تبارز چهره هایی با عقاید منافع ملی همه شمول مردم افغانستان از میان همقطاران خود باشند. با توجه به تجربهٔ 28 سالهٔ اخیر این تنظیمها، تأکید مزید بر دیدگاههای پشتون ستیزانه و تحقیرزبان، تاریخ و فرهنگ قوم پشتون و نفرت پراگنی بر ضد آنها به جز از تجرید مزید خود شان از سیاست و ادارهٔ کشور َعاقبتی نخواهد داشت. این واقعیت را از تجربه شکست پیهم عبدالله در سه انتخابات اخیر باید آموخت. نمیتوان برای همیشه در عقب نقاب دروغین تقلب انتخاباتی نارساییهای خودرا و ناتوانی خود را درجلب حمایت مردم پنهان کرد. عبدالله نتوانست نه تنها منافع ملی بلکه منافع جمعیت، جنبش، وحدت و شورای نظاررا تآمین نماید. همگامی با او دیگر هیچ سودی بجز بد نامی و نفرت برای هواداران خودشان بدست نمی آورد.

توجه کنید که روشنفکران پشتون چهره های جنگسالار، فاسد، جهاد فروش وقاچاقبر قوم خودرا تجرید کرده اند و هرگز از آنها دفاع نمیکنند. وقت آن است که روشنفکران غیر پشتون نیز همین کار را انجام دهند و چهره هایی با داشتن عقاید ملی همه شمول مردم افغانستان را از میان همقطاران خود تبارز دهند. منافع جمعیت، جنبش، وحدت و شورای نظار و سایر گروههای قومی در همکاری و همفکری با روشنفکران پشتون است نه در مخالفت با آنها. همین اکنون این روشنفکران پشتون اند که سد راه بازگست به جهنم امارت اسلامی طالبانی میباشند درحالیکه

رهبران جهادی این تنظیمها برای معامله با طالبان بر ضد منافع مردم افغانستان صف بسته اند.

بخش نهم: دیدگاه های قومی در برابر ملی گرایی

بحران سیاسی

همهٔ ما با نگرانی روز افزون از تداوم بحران و وخامت اوضاع سیاسی موجود کشور و ابهام در دورنمای سیاسی آینده آن رنج می‌بریم.متاسفانه انتخابات دو دوره اخیر ریاست جمهوری صف بندی‌های سیاسی و اجتماعی کشور را بر مبنای خطوط قومی، زبانی و سمتی برجسته تر ساخت. میلیون‌ها نفر از مردم کشور با شور و شوق در سایهٔ تهدید تروریستان به پای صندوق‌های آراء رفتند و در انتخابات سهم گرفتند. آنچه بررسی آرای ریخته شده به وضاحت نشان داد این بود که مردم ما بطور عمده، و گذشته از بعضی استثناآت محدود، همه بر اساس خطوط قومی، زبانی و سمتی رأی داده اند. بصورت عموم پشتون به پشتون رای داده، تاجیک به تاجیک و هزاره به هزاره، اوزبیک به اوزبیک. روشنفکران ما و حتی روشنفکران چپی ما از این امر مستثنی نبودند. از یک کشور عمیقاً عنعنوی نمی‌توان چیزی غیر از این توقع داشت، بخصوص که احزاب و تنظیم‌های جهادی در سال‌های مقاومت بر ضد اتحاد شوروی و دولت حزب دموکراتیک خلق و وارث آن حزب وطن، بر مبنای خطوط قومی، زبانی، مذهبی و سمتی تشکل یافته فعالیت می‌کردند.

وخامت اوضاع سیاسی موجود کشور و ابهام در دورنمای سیاسی آیندهٔ آن ناشی از دو پروسهٔ متفاوت است:

اول- تقلاو مقاومت مذبوحانهٔ تنظیمهای جهادی و جنگسالار در محوریت عبدالله عبدالله که از زدودن روز افزون نفوذ مافیایی خود در دولت بنابر گسترش روندهای دموکراسی و انتخابات در کشور شدیداً نگران هستند؛ و

دوم- روند صلح با طالبان و سرنوشت نظام جمهوریت در کشور.

در بخشهای زیرین این مسائل را به تحلیل میگیریم.

بحران افغانستان و منافع جهان غرب

دنیای غرب در تعقیب منافع خود از افراطی‌ترین جهادیون اسلام‌گرا در افغانستان، عراق، سوریه، یمن و لیبیا حمایت کرد و آن‌ها را به قدرت رسانید! مجاهدین در سال 1992، طالبان در سال 1996 و ائتلاف شمال در سال 2001 مثال‌های بارز آن در افغانستان اند.

منافع غرب مطابق به زمان و مکان تغییر می‌یابند و هماهنگ به آنها، دوستان و دشمنان غرب در تغییر اند. اگر کسی این الفبای سیاست‌های جهان غرب را نداند، همیشه در تعجب، سردرگمی و گمراهی خواهد بود! تشویش از آیندهٔ کشور از دور نمای حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور انگیزه نوشتن این پارچه شعر کوتاه در سال ۱۹۹۶م گردید. در آن‌زمان طالبان با حاکمیت استبداد مذهبی قرون وسطایی خود کشور را بالای ساکنین آن به جهنمی مبدل کرده بودند:

بخت ما

ابـر سـیه بـه حالـت مـا گریـه می‌کنـد — رعد از شتاب حادثه هـا نالـه می‌کند
فریـاد زدیـم و شـیون مـا ناشـنیده مانـد — گون و مکان به نالش ما خنده می‌کند
این کوله‌بار قامت ما را شکست و ریخت — هربند استخوان به خدا نوحـه می‌کنـد
ای بخت نامراد چه سیه کردی روز مـا — کزروزتار ما شب مـا قصـه می‌کنـد

ای "نـــــور" تــــــرا شــــــکوه از ایــــــن بخـــــــت مــــــا چـــــــه ســـــود
چـــــــون بخـــــــت مــــــــا ز کــــــــوری مــــــــا شــــــــکوه می‌کنـــــــــد

نوراحمد خالدی، کانبرا، آسترالیا، ۱۲ فبروری ۱۹۹۶

متأسفانه 24 سال بعد هنوز هم "ابر سیه به حالت مـا گریـه می‌کنـد و رعد از شـتاب حادثـه‌ها نالـه می‌کند" هنوز هم تشویش از دورنمای کشور همانند سال 1996م در تار و پود مردم مـا لانـه کـرده است. همه ساله مناطق سرخ رنگ و مناطق زرد رنگ که نقشه‌های امنیتی ولایـات و ولسـوالی‌های کشور را لکه‌دار کـرده انـد و نمایشـگر منـاطق تحـت اداره و منـاطق زیـر حملـهٔ طالبـان می‌باشـند، گسترش می‌یابند.

با سقوط دولت طالبان و ایجاد قانون اساسی جدیـد و تشـکیل حکومـت جمهـوری اسـلامی افغانسـتان (۲۰۰۳م) امیدواری‌های زیادی برای آینده موجود بود. سـوال ایـن اسـت کـه چـرا و چگونـه وضـع اینگونه شد؟

2006 و شروع دوبارهٔ ناآرامی‌ها

در سال 2005م به کابل مسافرت کردم، در همه جا شوق و امیدواری موجـود بـود، سـازندگی در شهر دیده می‌شد، جنگ نبود، آزادی بود و دورنمای کشور روشن و شگوفان معلوم می‌شد.

متأسفانه درست در سال بعدش، یعنی سال 2006م، اولین فیر مرمی‌ها و انفجـار بمب‌هـای دشـمنان ترقی، آزادی و سعادت مردم، سایهٔ شومی بالای امیدواری مردم افگند، سایهٔ سیاه و شوم جنگ بـاز در افق کشور از شرق ظاهر شدند. آن دیوی که به زمین فرو رفته بود باز سر بر افراشت!

دشمنان کمین کردهٔ مردم ما بازهم از غفلت ما و از نفاق ما سؤ استفاده کردنـد و مـا را بـه جـان هم انداختند. بهانهٔ یافتند و تیشهٔ تیزی بـه دسـت ایـن بـازیگران فرامـوش شـده دادنـد تـا بـا آن دورنمـای امیدواری مردم ما را با خون رنگین کنند. این خونریزی تا امـروز بـا قـوت هرچـه بیشـتر آن ادامـه دارد.

شکست‌های پیاپی در پروسه‌های دموکراتیک نه تنها چشمان این فرصـت طلبـان و تمامیـت خواهـان را باز نکرد بلکه تصمیم آن‌ها را در تخریـب شـالوده‌های تـاریخی و ملـی ایـن کشـور و ایـن دولـت جدی‌تر، راسخ‌تر و عاجل‌تر ساخت.

یا همهٔ قدرت در دست این فرعون‌ها باشد یا این که این کشور را خـراب مـی‌کننـد! اینهـا فکـر شـان اینست که سیاست همان جدایی است؛ بزن و خراب کن! هر چیز که دم دستت آمد، خراب کن!

بعد از حادثۀ سقوط قندز لطیف پدرام به وضاحت از رهبران اقوام غیرپشتون دعوت کرد تا سمبول‌های ملی این کشور را بشکنند. به گفتۀ او با استفاده از فرصت‌هایی که موجودیت نیروهای بین‌المللی برای آن‌ها فراهم کرده است باید این کار را یکسره کنند چون بعداً به گفتۀ آقای پدرام چنین فرصتی میسر نخواهد شد.

طوری‌که می‌بینیم هدف شکستن است، هدف تخریب و فروریختن هویت تاریخی، هویت جغرافیایی و هویت ملی و ارزش‌های ملی، ادبی و فرهنگی کشور افغانستان است.

یکی قبول ندارد که در این سرزمین از ده‌ها هزار سال به اینطرف انسان‌ها می‌زیسته اند، از پنج‌هزار سال به این‌سو تمدنی را ایجاد کرده اند که بعد از معرفی اسلام سلسله های معروف تاریخی از همین خطه بر منطقه حکومت کرده اند مانند غزنویها، غوریها، تیموریان هرات، بابریهای کابل، هوتکیها و از زمان احمد شاه ابدالی (سال 1747م) به اینطرف کشور و دولت مستقلی را بنیاد نهاده اند.

دیگری تاریخ سیاسی دولت افغانستان را از یکصد سال به اینطرف، از زمان امیر عبدالرحمن خان حساب می‌کند! گویا جنگ‌های اول و دوم انگلیس‌ها در این سرزمین با گله‌های مردم بدون رهبر و دولت بوده اند!

آن که چند کلمۀ در مورد پروسۀ تکامل دولت‌ها خوانده است با طمطراق استدلال می‌کند چون سرحدات کشور در زمان عبدالرحمن خان بصورت رسمی ترسیم و تسجیل شدند، پس آغاز دولت افغانستان هم از همین زمان است. اگر این منطق را قبول کنیم دولت‌های روسیه تزاری و ایران هم از زمان عبدالرحمن خان ایجاد شده اند!

دیگری کشور مستقل و دولت افغانستان را ساختۀ استعمار انگلستان می‌داند و با گستاخی امپراطوری ابدالی و سه جنگ قهرمانانۀ مردم افغانستان در مقابل تجاوزهای استعمار انگلیس را نادیده می‌گیرد.

هرات را جزٔ "ایران زمین" می‌نامند و افغانستان را "ایران شرقی". حتی اگر فرض کنیم این بیان بر اساس افسانه‌های شاهنامه حتی درست هم باشد آیا در موجودیت ادعای تاریخی دولت ایران و ایرانی‌ها برای مالکیت این شهر آیا همچو بیان از جانب شخص مهمی در دولت افغانستان کار مناسبی است؟

روشنفکرنمای دیگری به وضاحت در صفحۀ فیسبوک خود می‌نویسد که او ایرانی است (عزیز آریانفر) و جالب این که این شخص مدتی هم به عنوان سفیر کبیر افغانستان در یک کشور ایفای وظیفه کرده است.

شخص دیگری تا آنجا پیش می‌رود که مدعی است شعرای معروف از فرخی تا عنصری بلخی سلطان محمود غزنوی و شاهان بعدی را در اشعار خود شاه ایران می‌خواندند (چه شد ادعای خراسان!). در حالی که در زمان سلطان محمود غزنوی به سرزمین ایران امروزی عراق عجم گفته می‌شد (به اشعار نظامی گنجوی مراجعه کنید).

شخصی بنام همایون حامی Homayon Hami در فیسبوک مینویسد که "در هیچ کتاب تاریخی نیامده است که پشتونها قبل از حملات احمدشاه درانی در هند جایگاهی داشته اند. وهمچنان در هیچ کتاب تاریخی نیامده است که پشتون ها در گسترش زبان فارسی سعی کرده باشند."

شخص دیگری بنام عبید آرین Obaid Aryan مینویسد "یک سند هم ارائه کن که نشان بده

پشتون ها قبل از استعمار هند توسط انگلیس و ظهوراحمد شاه ابدالی وجود داشتن؟"

از دو حالت خارج نیست، یا این آقایان هیچ چیزی از تاریخ نمیدانند و هیچ مطالعه ندارند یا اینکه میدانند اما با تعصب ضد قوم پشتون جاهلانه مینویسند تا تعدادی مانند خودرا گمراه کنند. برای معلومات در مورد اثرات تاریخی پشتونها در منطقه از بغداد تا بنگال قبل از استعمار انگلیس در هندوستان، تنها کتابهای تاریخی ایرانیها در مورد سقوط امپراطوری صفوی بدست هوتکیها وکتابهای تاریخ هندوستان بخصوص تاریخ سلطنتهای دهلی مانند لودیها و سوریها و بابریها کفایت میکند و برای دانستن نقش زبان فارسی/دری در دربارهای لودی و سوری در هند تاریخ هندوستان را باید مطالعه کرد (مانند ثاریخ فرشته)، و همچنان برای دانستن نقش زبان دری به مثابه زبان دربار و خط و کتابت دولتی و زبان معارف کشور در عصر شاهان افغان از احمد شاه ابدالی تا محمد ظاهر شاه و جمهوری داوود خان تاریخ افغانستان معاصر (بطور مثال غلام محمد غبار، صدیق فرهنگ) را باید مرور نمود.

چهرهٔ دیگری موجودیت جنوساید قومی یا قتل عام را در افغانستان (مانند آنچه در کشور رووانـدا در افریقا اتفاق افتاد) جعل می‌کند و می‌کوشد اقوام کشور به جان هم افتاده در مناطق خود اعلان خود مختاری کنند.

عدهٔ در تلاش شخصیت کشی چهره‌های ملی ادبی و آثار ادبی و تاریخی پشتون‌ها اند.

یکی از همچو عناصر تعجب می‌کند که چرا ترکمنهای افغانستان در موجودیت کشور مستقل ترکمنستان تا حال به آن کشور نپیوسته اند!

فردی هم به تلخی از لغزیدن تدریجی قدرت مطلق دولتی ازپنجه‌های شورای نظار از سال 2001 به این‌سو شکایت می‌کند.

عدهٔ می‌گویند یا مرام ما بر آورده شود یا اینکه کشور را تجزیه مـی‌کنیم! بدون توجه به اینکه هر اقدامی در جهت تجزیه و فدرالیزم قومی، مصیبت بار خواهد بود زیرا به تصفیهٔ حساب با اقلیت‌های ناراض خواهد انجامید.

اخیراً تعداد دیگری از افغان بودن خود انکار می‌کنند و چون می‌دانند با موجودیت اسم افغانستان، ملیت مردم آن ناگذیر "افغان" خواهد بود بنابر آن ایجاد اتوپیای خیالی خود را با تغییر نام افغانستان می‌خواهند آغاز کنند!

تخریب کردن سمبول‌های ملی کار ناسیونالیزم تنگنظرانهٔ قومی ضد پشتون تعدادی افراد است.

این کار امروز به جایی رسیده که به وطن ستیزی تمام عیار مبدل شده و هدف آن تنها و تنها تخریب، ویرانگری، ذلیل کردن و تحقیر کشور و دولت افغانستان چیز دیگری نیست.

این پروسهٔ خراب‌کاری با تخریب سازمان دولتی افغانستان و اردوی آن از زمان به قدرت رسیدن دولت مجاهدین به مشورهٔ مشاورین خودی و بیگانه (مراجعه کنید به نوشته‌های پروفیسور امین صیقل و بل میلی هردو از پوهنتون ملی آسترالیا در سال‌های 1990م). آغاز می‌گردد.

این پروسهٔ پشتون ستیزی و وطن ستیزی و تخریب وطن و هرچه در گذشته به نام افغانستان و افغان وجود داشته بخصوص بعد از انتخابات سال 2014 به اوج جنون آمیزی رسید. یا ما یا هیچکس!

کسانی‌که در سال 2003 به قانون اساسی جدید رای دادند امروز در فکر تعدیل آن هستند.

در قانون اساسی مسجل شد که:

ملـت افغانسـتان متشـکل از اقـوام پشـتون، تاجیـک، هـزاره، اوزبیـک، تـرکمن، بلـوچ، پشـه‌يي، نورستاني، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوي و سایر اقـوام مي‌باشـد. برهـر فـردي از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق مي‌شود. (مادۀ چهارم).

امروز تعدادی از همان افراد مدعی اند که آن‌ها "افغان نیستند".

پیشنهاد می‌کنند تا داکتر عبدالله و جناح وی لویه جرگه قانون اساسی را دایر کند تا اسم افغانسـتان و ملیت مردم افغانستان را تبدیل کند.

آیا تبدیل کردن نام افغانستان و تبدیل کردن ملیت افغانستان از مسـایل مبـرم و ترجیحـی روز کشـور است؟

از قضا این همه هیاهو در حالی است که کشور در آتش تروریزم مذهبی طالبان می‌سـوزد و اخیـرا هیولای سیاه داعش به آن اضافه شده ودشمنان منطقوی تیغ‌های خود را برای تجزیۀ این کشـور نیـز تیزتر کرده اند.

آیا مدعیان تغییر نام کشور و تغییر ملیت کشور فکر کرده اند که ایـن عمـل شـان چـه تعدادی را بـه دامان طالبان می‌راند؟

ایکاش تغییر نام، حلال مشکلات ما می‌بود. برعکس هرگونـه اقـدام در ایـن جهـت، بـدون توجـه بـه اینکه قوم پشتون از لحاظ عددی قوم بسیار بزرگـی اسـت کـه در بیشـترین سـاحات جغرافیـایی ایـن کشور مسکون هستند؛ فاجعه آمیز خواهد بود.

به گفتۀ آقای حنیف معروف در فیسبوک: "گیریم کـه نـام را بـه آریانـا، خراسـان ووو تبـدیل کـردیم گیریم که دوباره آن جمشید را با نسیم وجشن ملایم نوروزی از زیر آوار ام البلاد بیـرون آوردیـم و بر تخت نشاندیم؟ کی ضمانت آوردن گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک را می‌کند؟ ما خو بد رقم پر عقده هستیم."

جریانهای فکری موجوده حاکم بر جامعهء ما

با به قدرت رسیدن مجدد جنگسالاران جهادی، بخصوص اتحـاد شـمال، در کشـور در سـال ۲۰۰۱، این بار به کمک طیارات بی ۵۲ و پول‌های بادآوردۀ امریکـایی احساسـات قوم‌پرسـتانه ضـد پشـتون چنـان اوج گرفـت کـه در دو انتخابـات اخیـر ریاسـت جمهـوری (۲۰۱۴م، ۲۰۱۹م) تمـام مظـاهر ناشایست آن را در تمام زوایای حیات سیاسی و اجتماعی و نظامی کشور برجسته سـاخت. از جملـه در عمل دیدیم که حتی روشنفکران، منجمله روشنفکران وابسته به احزاب چپی در وجـود ستمی‌ها، ماوویسـت‌ها، پرچمی‌هـا و خلقی‌هـا موضـع‌گیری‌های قوم‌پرسـتانه کردنـد. بطـور مثـال در حالیکـه خلقی‌های سابق عمدتاً به حمایت از اشرف غنی پرداختند، بسیاری از پرچمی‌ها به حمایت از عبـدلله عبدالله پرداختند. افرادی هم در نقاب "جامعه مدنی" هیچ فرصتی را برای کوبیـدن اشـرف غنـی از دست نمی‌دهند. تعدادی این موقف خود را تا سـرحد موضـع‌گیری ضـد پشـتون، ضـد دری حتـی تـا سرحد تجزیۀ افغانستان گسترش داده اند.

متأسـفانه این‌گونـه موضـع‌گیری‌های قوم‌پرسـتانه آنچنـان اوج گرفـت کـه تعـداد قابـل ملاحظـۀ روشنفکرنماهای تاجیک و هزاره امروز اسم افغانسـتان را قبـول ندارنـد، خـود را افغـان نمی‌داننـد، اصلیت خود را ایرانی و کوروشی می‌دانند، تاریخ شناحته شدۀ سیاسی کشور را قبول ندارند، دولـت افغانستان را ساخته و پرداختۀ استعمار انگلسـتان می‌داننـد، از بـه کـار گـرفتن اصـطلاحات متـداول دری و پشتو در کشور خـودداری کـرده از اصـطلاحات مـروج در ایـران اسـتفاده مـی‌کننـد و حتـی گوینده‌گان تعدادی رسانه‌ها، از جمله طلوع، کاملاً با لهجۀ ایرانی بی بی سی فارسی صـحبت نمـوده

و بدین‌گونه تغییر هویت مشخص فرهنگی کشور ما را هدف قرار داده اند. برای این افراد هر پشتون فاشیست، قبیله‌گرا، قوم‌پرست، طالب‌پرست و حتی طالب و ایجنت پاکستان است. این در حالیست که مناطق پشتون‌نشین و مردم آن بزرگترین قربانیان تروریزم طالبانی و مداخلات اجنبی بوده و در نتیجه نفوذ بلاانقطاع این نمایندگان جهل، مناطق پشتون‌نشین از مزایای پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی به مقایسهٔ سایر مناطق کشور به دور مانده اند.

در جوف سیاسی موجوده حاکم بر کشور جریانهای فکری آتی را میتوان تشخیص کرد:

۱. کشور اشغال شده است و بر ضد اشغال باید جنگید و دولت امارت اسلامی را دوباره تشکیل نمود؛ تحریک طالبان در این قطار اند.

۲ .کشور اشغال شده است، آمریکا خالق کل است و هرچه خواسته باشد همان میشود، از ما چیزی ساخته نیست بنابر آن در چیزی هم سهم نمی گیریم و حمایت نمیکنیم؛ (چپی های افراطی و ملی فکران مایوس و خارج نظام را میتوان در این سلسله شمار کرد).

۳ .از فرصتهای میسر شده توسط آمریکا برای انحصار قدرت سیاسی و حد اکثر سرمایه اندوزی از هر طریق و تجرید پشتون ها از قدرت سیاسی، با بازنگری تاریخ کشور و قبول اینکه دولت افغانستان توسط انگلیسها ایجاد شده است، استفاده اعظمی باید کرد؛

۴ .از فرصتهای میسر شده توسط آمریکا برای تغییر رادیکال افغانستان به خراسان و درهم شکستن سمبولهای بزرگ ملی بشمول هویت ملی افغانستان متکی به اهداف ایران بزرگ و ایجاد یک کشور فدرالی باید استفاده کرد؛

۵ .از فرصتهای موجود برای ایجاد یک جامعهء دموکراتیک مترقی متنوع القومی متکی به قانون اساسی وبا احترام به تاریخ سیاسی کشور و آموختن از آن، تجرید جنگسالاران و مفسدین، رشد جوانان وسهیم ساختن شخصیت های بیطرف ملی وعلمی در اداره دولت این مبارزه باید استفاده کرد؛

۶ .از فرصتهای میسر شده توسط آمریکا برای ایجاد حکومت تنظیمهای جهادی و تحکیم نقش آنها در دولت باید استفاده کرد؛

۷ .از فرصتهای موجود برای ایجاد لویه افغانستان از آمو تا ختک باید استفاده کرد؛

شاید جریانهای فکری دیگری هم موجود اند که شامل لست بالا نیست با مخلوطی از این حریانها میباشند.

تعلق داشتن به یکی از این جریانهای فکری تعیین کنندهٔ موضعگیری‌های ما در قبال حوادث و مسایل مبرم سیاسی موجود کشور میباشد.

بخش دهم: تحکیم یک نظام مستقر متکی به قانون

دموکراسی، انارشی، دیکتاتوری!

امروز تعدادی از انارشی ایجاد شده توسط بازماندگان جهادیون خسته شده اند اما با دموکراسی میجنگند و در آرزوی یک رژیم توتالیتر دیکتاتوری هستند تا حلال مشکلات ما باشد. اگر از انارشی خسته شده ایم باید با انارشی بجنگیم نه با دموکراسی! این افراد شاید از نام دموکراسی بدشان می‌آید.

هستند کسانی‌که تحمل آزادی‌های سیاسی و مطبواتی دهۀ دموکراسی ظاهرشاه را تحمل نتوانسته آن را دهۀ انارشی می‌دانند. در آنزمان نیز با انارشی نه جنگیدند، حاکمیت قانون را تقویت نکردند، نهادهای دموکراسی را تقویت نکردند اما دموکراسی را سر به نیست کردند! دریغا که شکستن و ریختن چه آسان است به عوض ساختن و پرورش دادن!

شکایت از قانون شکنان باید کرد از دولت بدون قاطعیت، از کسانی که نهادهای دموکراسی را تضعیف می‌کنند نه از نظام دموکراسی. تقویت دموکراسی یعنی تقویت حکومت قانون، یعنی یک نظام متکی به حاکمیت قانون. این جنگ را با تقویت نهادهای دموکراسی به پیش ببرید. دموکراسی در شرایط از قبل آماده شده ایجاد نمیشود. دموکراسی در بطن مشکلات و نارسایی‌ها باید پرورش یابد.

دموکراسی لنگ لنگان یا دموکراسی نیم بند، تکامل نیافته، در نطفه، پر از گل و لای هزاران بار بهتر از یک رژیم توتالیتر است. نظام دموکراسی دست و پا شکسته موجوده در افغانستان هزاران بار بهتر از انارشی زمان تیکه داران مجاهدین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۲ است و میلیون بار بهتر از رژیم جهنمی اختناق مذهبی طالبان ۲۰۰۱-۱۹۹۶م. این دموکراسی نیست که سبب بروز و ادامه جنگ موجوده در افغانستان شده بلکه موجودیت عناصر مخالف دموکراسی در وجود طالبان و موجودیت عناصر انارشی در وجود جنگسالاران و تیکه داران جهادی است که مسوول ادامۀ جنگ فعلی اند.

به نوشته محترم ملکیار "مشکل اکثر ما افغان‌ها این است که نظام را با تخلف از نظام قاطی می سازیم. بدین معنی که تخلف از قانون، دلیل معیوبیت قانون نیست، بلکه عیب در تطبیق کنندگان قانون است. بدیل بهتر برای دیموکراسی وجود ندارد، جز اصلاح و تطبیق متداوم قانون، تطبیق با دسیپلین آن."

بارور شدن دموکراسی در نظام توتالیتر میسر نیست. بارور شدن دموکراسی در موجودیت دموکراسی تحقق می‌یابد. دموکراسی یک نظام آماده شده پاک و صاف در طاقچه نیست که هر وقت از فقر بیرون رفتیم و با سواد شدیم میل کنیم و آن را تطبیق کنیم. دموکراسی در متن مشکلات، کم سوادی و فقر می‌تواند انکشاف کند. هندوستان بهترین مثال آن است .

با انارشی باید جنگید. دموکراسی را تقویت کرد. زمینه های دموکراسی سالم در یک رژیم توتالیتر رشد نمی‌کنند و به پختگی نمیرسند. شما نمی‌توانید یک توتالیتر و دیکتاتور خوب و مورد نظر تان را انتخاب کنید. داوود خان، حفیظ الله امین و ملا عمر نمونه هایی از دیکتانوران خوب و بد و بدتر بودند. این‌ها برای ما دموکراسی نه آوردند و نظام‌های متکی به قانون را ایجاد و تقویه نکردند درعوض شرایط نامطلوبی را ایجاد کردند که ملت افغانستان تا امروز دست به گریبان عواقب آن

است. دیکتاتور خودش می‌آید و دموکراسی هم نمی آورد!

چه باید کرد؟ چگونه باید به جلو رفت؟

کسانی پیشنهاد می‌کنند که برای بیرون رفت از بحران سیاسی موجود باید لویه جرگه دایر شده حکومت موقت ایجاد شود. آیا در شرایط موجوده لویه جرگه و ایجاد دوباره یک حکومت موقت می‌تواند حلال مشکلات باشد؟

قانون اساسی کشور درست با توجه به بروز شرایط بحرانی نظیر آنچه فعلا جریان دارد، اعلان حالت اضطرار را پیشبینی کرده و در جملهٔ صلاحیت‌های رییس جمهور شامل نموده است.

باید بخاطر داشت که صلاحیت‌های رییس جمهور مندرج در قانون اساسی بالاتر از هرگونه توافق سیاسی بوده به رییس جمهور اجازه می‌دهد که کشور را با فرمان اداره کند.

به یقیین وخیمتر شدن اوضاع سیاسی و نظم عامه اگر ادامهٔ نورمال وظایف دولت و زندەگی مردم را ناممکن سازد به رییس جمهور چارهٔ باقی نمی‌گذارد مگر اعلان حالت اضطراری. آیا همچو انکشافی به نفع مخالفین معلوم الحال دولت است؟

در حالت اضطرار، صلاحیت‌های پارلمان محدود می‌گردد، آزادی‌های مطبوعات محدود می‌شود، آزادی‌های تبارز حرکات سیاسی محدود می‌گردد.

من فکر نمی‌کنم اعلان حالت اضطرار به نفع حزب جمعیت، شورای نظار، جنبش روشنایی و سائر مخالفین دولت باشد برای اینکه مردم عادی که از حالت موجود و مانور های سیاست بازان تبارگرا خسته شده و بازگشت به زندەگی عادی روزمره را خواهان اند از اعلان حالت اضطراری استقبال خواهند کرد.

با اعلان حالت اضطرار، رییس جمهور اشرف غنی چیزی را از دست نخواهد داد. از روز اول ریاست جمهوری تا امروز او را فاشیست، تمامیت خواه، قوم‌پرست، طالب و داعش می‌گویند واز این‌ها بدتر صفتی باقی نمانده تا به او نسبت دهند.

تا جایی‌که به ثبات و موثریت دولت در مقابله با مشکلات متعدد مربوط است کلید حل آن بیشتر نزد حزب جمعیت اسلامی، شورای نظار بشمول داکتر عبدالله است.

اگر این جناح علاقمند تبدیل شدن به یک حزب ملی مطابق به نیازمندی‌های تمام جامعه است، خواسته باشد به یک شریک مطمن و موثر در دولت مبدل گردد نیاز عاجل به تجدید نظر در اولویت‌های سیاسی خود دارد که میباید شامل اهداف آتی باشند:

- تحکیم موقف خود در جامعه و دولت با برخورد مسوولانه و مثبت به نقش خود به مثابه شریک دولت؛
- حفظ وحدت و تمامیت دولت در مواقع مصیبت ملی و حملات تروریستی؛
- طرد عادت نامطلوب بهره برداری سیاسی در مواقع مصیبت ملی و حملات تروریستی؛
- تشویق مردم به حمایت از دولت در مقابل دشمن مشترک در وجود طالبان، گروه حقانی و سائر گروه‌های تروریستی و حامیان خارجی آنها؛
- تدوین یک استراتژی روشن سیاسی همه جانبه یا مانیفیست بشمول مرام سیاسی-نظامی روشن

برای مقابله با تهدید تروریزم، به مثابه رهنمود حزب و اعضا و طرفداران بخصوص به مقصد شرکت در انتخابات سال آیندهٔ شوراهای ولسوالی‌ها و ولسی جرگه؛

- طرد شیوهٔ مبارزات سیاسی منفی و شخصیت کشی مخالفین سیاسی-اجتماعی-فرهنگی رقیب به مثابهٔ یک حربهٔ انتخاباتی؛
- طرد عملی هر نوع قومیگری، سمت پرستی، زبان پرستی به مثابه حربه های مبارزات سیاسی-اجتماعی؛ و بالاخره
- کوشش در افزایش جذابیت حزب برای باشندهگان سائر ولایات برعلاوه از حوزهٔ شمال کابل و ولایات شمال شرق کشور.
- استقبال صادقانه و اشتراک در انتخابات سال آیندهٔ شوراهای ولسوالی‌ها و ولسی جرگه به منظور ایجاد یک دولت موثر و خدمتگزار مردم؛
- جستجو فعال در جهت یافتن یک راه حل سیاسی قابل قبول بره همه طرفین.

پارهٔ برداشت‌های نادرست

به وطندوستان هوشدار دادم که انتخابات آینده برای "افغانستان" به عنوان یک کشور با "هویت ملی مستقل" سرنوشت ساز است! سقاوی‌ها-ستمی‌ها-هزارستانیها-خراسان طلبان و فارسیستها در یک جبههٔ نامقدس برای خاتمه دادن به دولت افغانستان زیر شعارهای پوچ ودروغین مبارزه با فاشیزم و انحصار طلبی صف خواهند بست! شکست دادن به این توطئهٔ شوم وظیفه و مسوولیت هر افغان و طندوست است! وطن پرستان افغانستان در انتخابات آینده در مقابل دو جبهه مبارزه خواهند کرد: برای دفاع از افغانستان و هویت ملی ملت افغان؛ دوم در مقابل قدرت‌های مافیایی فساد، دزد، زورگو و چپاولگر!

پاسخ مرضیه سادات حسینی در حقیقت نشان داد که هوشدار بالایی من کاملاً به موقع است. او نوشـــــــت: "انتخابات پیش رو خيلي چيزها را تغيير خواهد داد، حكومت سيصدساله ي قبيله پايان خواهديافت و مليت هاي آزاده حكومت خود را خواهند ساخت. پيش بسوي كشور مستقل خراسان با اتكا به تاريخ پنج هزار ساله!"

در این اواخر به همین رابطه عبدالحیٔ خراسانی یکتن از تیوری پردازان جمعیت اسلامی نوشته بود: ”بیایید همه با هم قبول کنیم که همراه با انتخابات آینده ریاست جمهوری گزینه نام کشور و هویت ملی هم به ریفرندم برود و به گزینه یی که مردم افغانستان رأی دادند مورد قبول همه باشد."

هرگاه جمعیت و شورای نظار ظرفیت و قابلیت اخلاقی پذیرفتن نتایج انتخابات گذشته را که بالاخره از جانب بیش از ۳۰۰ مفتش بین‌المللی تأیید شد نداشتند چگونه انتظار داشت نتایج یک ریفراندم را بپذیرند!

به این ارتباط آقای کبیر قادر نوشت: "واقعا مبارزه دشوا ري در پيشرو است بسيج مردم به خاطر افغانستان متحد ويك پارچه ضروري است".

کسی تهدید کرد که " با این حساب باهشتاد درصد مردم افغانستان طرف هستید!"

رقیه باقر عزیزی جواب داد: "دروغ نگویید من یک هزاره هستم ولی طرفدار سر سخت افغانستان". من افزودم که اگر سقاوی‌ها-ستمی‌ها-هزارستانی‌ها-خراسان طلبان و فارسیست‌ها هشتاد

درصد نفوس افغانستان باشند در آنصورت نوش جان شان حق شان است که هر نامی می‌خواهند بالای این کشور بگذارند و هر دولتی را که خواسته باشند بسازند!

آقای عبدلغفور لطیفی به توضیح انحصار قدرت پرداخته نوشت: "انحصارگر و متعصب معلوم است، انحصارگران شورای نظار و تنظیم جمعیت است. در طول ۱۷ سال قدرت سیاسی را توسط غربی‌ها در اختیار داشتند همه چیز گل گلزار بود امروز که فهمیده اند که قدرت سیاسی از انحصارشان می براید، به همین خاطر غوغا را به راه انداخته اند که تعصب و هزاران تهمت دیگر میبستند. ... ملت افغانستان دیگران ملت ۳۰ سال قبل نیست این گروه بد نام نام افغانستان را نمی پزیرد قانون اساسی را نمی پزیرد افغانیت را نمی پزیرند افغان‌ها دیگر بیدار شده اند جلو این دانه سرطانی را ازخود سری ها حتما می گیرند."

شخص دیگری ادعا کرد که گویا: "طالبی ها، داعشی ها و فاشیست ها در جبهه مقدس برای تقویت نظام کار می‌کنند!"

پاسخ دادم که نخیر طالبی ها، داعشی ها و فاشیست ها در جنگ گرم رویا روی با نظام دولت افغانستان میجنگند نه مانند خفاشان سقاوی‌ها-ستمی‌ها-هزارستانی‌ها-خراسان طلبان و فارسیست‌ها که هم در داخل نظام هستند و عالیترین مقامات دولتی و نظامی را در اختیار دارند اما از داخل به نظام خنجر می‌زنند.

شخص دیگری می‌گوید: "پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری خواستن لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی و تغییر ساختار نظام متمرکز به غیر متمرکز ضروری است".

توضیح کردم در صورتی‌که انتخابات آیندهٔ پارلمانی و شوراهای ولسوالی‌ها تکمیل نشود یک سوم تعداد نماینده‌گان لویه جرگه موجود نمی‌باشد بنابر آن لویه جرگه تنها و تنها بعد از انجام انتخابات می‌تواند دایر گردد. در این لویه جرگه بر اساس توافق سیاسی میان غنی و عبدالله تنها می‌تواند روی تشکیل پست صدراعظم اجرایی فیصله صورت گیرد نه بالای تغیر نظام از ریاستی به صدارتی و یا متمرکز به غیر متمرکز.

شخص دیگری نوشت که: "هر زمانیکه افغان ملتی ها از بین بروند. افغانستان و افغان‌ها آرام خواهند شد زیرا همه گروه‌های فاشیستی دیگر از اثرات این گروه فاشیست به وجود آمده."

پاسخ دادم که چه کسی در حکومت موجوده مربوط حزب به افغان ملت است؟ هیچکدام! آیا با از بین رفتن حزب افغان ملت مردم از اسم افغانستان و ملیت افغان میگذرند؟ هرگز نه! آیا پافشاری بر رعایت قانون اساسی افغانستان و ارزش‌های مندرج در آن که شامل نام افغانستان و اطلاق "افغان" بالای تمام مردم کشور است و با توافق قسیم فهیم، قانونی، عبدالله عبدالله، خلیلی، محقق، دوستم، اسماعیل خان و امثال‌هم تدوین و نافذ شده عمل فاشیستی است؟

می‌نویسند "اگر در انتخابات آینده ریاست جمهوری تمام اقوام شریف کشور با یک دیدگاه وطندوستانه به یک شخصیت ملی رای بدهند و این شخص روانی، متعصب و قوم گرا که وطن را به پرتگاه نابودی کشانده است، از صحنه دور نمایند، بزرگترین موفقیت شان خواهد بود."

این شخص یا از روی تعصب و نادانی می‌نویسد و یا از روی فتنه گری! کدام عمل غنی قومگرایی بوده است؟ غنی با توافق به تشکیل حکومت ۵۰/۵۰ اکثریت حامیان خود را در قوم پشتون از دست داد. نیم حکومت او را حامیان جمعیت و شورای نظار می‌سازند!

کسی نوشت " آقای خالدی آیا من شما را یک فاشیست تفرقه انداز گفته می‌توانم؟"

پاسخ دادم مثل اینکه شما معنی تفرقه اندازی را نمی‌دانید! چه کسی تفرقه انداز است؟ آیا کسیکه

مردم را بدور ارزش‌های مندرج قانون اساسی کشور جمع می‌کند تفرقه انداز است و یا کسانی‌که مردم را برای نادیده گرفتن قانون اساسی ترغیب می‌کند؟ شما معنی فاشیزم و فاشیست را هم به یقین نمی‌دانید! امیدوارم فاشیزم را نه شما تجربه کنید و نه من. آیا حمایت از دولت افغانستان و قانون اساسی آن عمل فاشیستی است؟

آقای طاهر سالری افزود "معنی فاشیست را نمی دانند و خودشان از موضع فاشیستی که همان خودی و غیر خودیست به دکتور اشرف غنی ایراد می‌گیرند. اگر همین دروغ را هم نگویند چه بگویند اشرف غنی نه دزد است و نه هم اختلاس گر طرح های مختلف زیر بنایی برای آبادی کشور را یکی بعد از دگری پیاده می‌کند بساط شان بر اساس دروغ استوار است".

آقای جمشید سپین غرنوشت: "پشتون‌ها باید از این جوان مسود پشتون، منظور احمد، بیاموزد که در مقابل مقتدرترین دستگاه دولتی پاکستان و یا دولت که اردو باشد ایستاد و برای اولین بار پشتون قبایلی را با پشتون غیر قبایلی در مقابل این دستگاه بیرحم و ظالم متحد ساخت و به اردو گفت که اگر دهشتگرد است ان اردوی پاکستان است. اگر افغان‌ها در مقابل تجزیه طلبان و انانیکه سیاست شان بر نفرت بنا شده متحد نشده و عمل نه کنند روزگار پشتون را بد تر از انچه که هست میبینید".

آقای داوود کرانسائی نوشت که: "با عرض معذرت که اولا طرح انتخابات در چنین فضای آشفته پیش از وقت است حتما تدابیری اجرا وعملی خواهد شد که مردم چنان صف بندی را که شما کردید. نخواهند بطرف انتخابات رفت. دوم -این شعار ها وشعار های مقابل آن که عده ای به نام حمایت از پشتون والی براه می اندازند در سطح ساختار های اتنیکی مردم افغانستان قرار دارند نه در عمق توده‌ای مردم. بعضی تقاضاها وپیشنهادات مردم در مورد رشد همگون وهمزمان مناطق عقبمانده ای کشور حقایق انکار نا پذیر اند. که حتی مردم در مغاره‌ها زندهگی می‌کنند اگر کسی چنین مطرح کند حق است نباید به آن‌ها تاپه زد. این مشکل اقتصادی-اجتماعی است.نه هویتی و ملیتی. دلیل چنین مشکل در بامیان، کنر، نورستان بدخشان و فاریاب همگون است. که در آن محلات ملیت ها مختلف زندهگی می‌کنند... تبلیغات ما در مورد انتخابات باید بر مبنای رای دادن به انسان‌های شایسته وکارکن باشد تا مردم را متحد سازیم نه پراگنده."

پاسخ دادم هوشدار دادن به مردم در مورد انتخابات آینده باید دیروز صورت می‌گرفت تا تدابیر لازم قبل از آنکه وقت از دست برود انجام گیرد. موضوعات عقب ماندهگی‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه و مناطق مختلف در اینجا مورد مباحثه نیست و هیچ تقاضای مشروع را در این مورد کسی نمی‌تواند مردود بشمارد. من سال‌ها در وازارت پلان افغانستان کار کرده ام و منشی کمیته توحید و انسجام پلان هفت ساله داوود خان بودم. مسایل و مشکلات اقتصادی کشور را من بهتر از بسیاری میدانم. دشمنان نام و نشان افغانستان از مدت‌ها برای انتخابات آینده صف آرایی کرده اند. وطن پرستان افغانستان در انتخابات آینده درمقابل دو جبهه مبارزه خواهند کرد. در مقابل سقاوی‌ها- ستمی‌ها-هزارستانی‌ها-خراسان طلبان و فارسیست‌ها برای حفاظت از افغانستان و هویت ملی افغان دوم در مقابل قدرت‌های مافیای محلی دزد، زورگویی و چپاول.

اقدامات یک رییس جمهور با کفایت چه خواهد بود؟

یکی از دوستان فیسبوکی از من سؤال کرد اقدامات یک رییس جمهر باکفایت چه خواهد بود؟ به نظر من اقدامات آتی خطوط کلی و فشردهٔ پالیسی‌ها و احکام یک رییس جمهور خیالی با قدرت و دموکرات را در شرایط امروزی افغانستان خلاصه می‌کند. هدف نجات از انارشی و بی قانونی برای شکست تروریزم، مقابله با تخریب دولت افغانستان، دفاع از منافع ملی و ایجاد یک کشور

دموکراتیک و تابع قانون. هدف آن است تا سیاست را از ادارۀ دولت و نیروهای امنیتی جداکرده ادارۀ دولت و نیروهای امنیتی را مسلکی و غیر سیاسی ساخته زمینه های سهمگیری تمام اقوام و اقشار وولایات کشور را در یک پروسه قانونمند دموکراتیک در دولت مرکزی و ادارۀ محلی فراهم گردد، به جوانان تحصیل یافته مسلکی فرصت سهمگیری در دولت داده شود و از انارشی و فساد جلوگیری بعمل آید. بنابر آن اگر من رییس جمهور باشم:

1) با تعدیل قانون خدمات اداره ملکی، سازمان ادارۀ دولت افغانستان را با ارتقای کارمندان مسلکی غیر تنظیمی و با استخدام فارغان موسسات تعلیمات عالی در کشور، از مقام معیین تا پیاده، به یک سازمان مسلکی غیر حزبی و غیر سیاسی مبدل خواهم کرد، مانند پابلک سرویس در آسترالیا و انگلستان و امریکا تا سازمان ادارۀ ملکی دولت خدمتگذار مردم بوده از هرگونه فعالیت سیاسی کارمندان دولت در وقت تصدی وظیفه جلوگیری بعمل آید؛

2) با تعدیل قانون خدمات نظامی و امنیتی، اردوی ملی و پولیس ملی و امنیت ملی را، به استثنای مقام‌های وزیر دفاع و وزیر داخله که مقامات سیاسی اند، با ارتقای کارمندان و پرسونل مسلکی غیر تنظیمی و با استخدام فارغان موسسات تعلیمات نظامی و پولیسی در کشور از مقام لوی درستیز و معیین داخله و رییس امنیت ملی تا پیاده، به سازمان های مسلکی غیر حزبی و سیاسی مبدل خواهم کرد، مانند سازمان‌های امنیتی در استرالیا و انگلستان؛

3) کمسیون مستقل انتخابات را از رییس تا پیاده به یک سازمان مسلکی غیر حزبی و غیر سیاسی و تنظیمی مبدل خواهم کرد، مانند کمسیون‌های مشابه در آسترالیا، انگلستان و امریکا؛

4) با تعدیل قانون اساسی از طریق لویه جرگه، نظام ریاستی را با ایجاد مقام صدراعظم اجرایی گسترش خواهم کرد تا رهبری طرح و اجرای سیاست‌های اقتصادی، تجارتی، اجتماعی، تعلیمی، زیربنایی، انکشافی حکومت را عهده دار شود؛

5) صدراعظم اجرایی شخصی خواهد بود که با طرح سیاست‌های اقتصادی، تجارتی، اجتماعی، تعلیمی، زیربنایی، انکشافی حکومت به مشورۀ رییس جمهور قادر باشد از ولسی جرگه رأی اعتماد بگیرد؛

6) با تعدیل قانون اساسی از طریق لویه جرگه و برای جلوگیری از فساد در ولسی جرگه و جلوگیری از مداخلات روزانۀ وکلا در امور وزارت خانه ها، صلاحیت رأی اعتماد ولسی جرگه را به خط مشئ حکومت و کابینۀ پیشنهادی در کل محدود خواهم کرد و وزرا مجبور به گرفتن رأی اعتماد انفرادی از ولسی جرگه نخواهند بود؛

7) با تعدیل قانون اساسی از طریق لویه جرگه، به رییس جمهور در حالات اضطراری، صلاحیت عزل پارلمان و اعلان انتخابات جدید پارلمانی را در ظرف شش ماه بعد از آن، خواهم داد؛

8) وزرأ و هئیات کابینۀ مقامات سیاسی بوده از کسانی‌که از نظر سیاسی با پالیسی‌های اقتصادی، تجارتی، اجتماعی، تعلیمی، زیربنایی، ،انکشافی رییس جمهور و صدراعظم اجرایی توافق کامل داشته باشند، تعیین شده به ولسی جرگه معرفی خواهند شد؛

9) درمقام رییس جمهور تمام سیاست‌های امنیتی، دفاعی و خارجی کشور توسط وزرای مربوطه مستقیماً توسط رییس جمهور اداره خواهد شد؛

10) به کمک دوستان بین‌المللی درصدد خشک کردن تمام چشمه های تمویل و عایدات تروریستها و تجرید بین‌المللی دولت‌های حامی از تروریزم خواهم بود؛

11) با طرح و تطبیق قانون مبارزه با تروریزم به تعریف تروریزم، عمل تروریستی، تروریست

و اعمال دفاع و حمایت از تروریزم، از نظر مالی، تبلیغاتی، رسانه یی و غیره خواهم پرداخت تا صفوف مردم از تروریستها و حامیان آن‌ها جدا گردد؛

12) با طرح و تطبیق قانون "تعلیم و تربیه و تبلیغات مذهبی" مقام ملا را ارتقآ داده، از اشاعهٔ عقاید تروریستی در مساجد جلوگیری کرده، برای ملای مسجد از مساجد قریه تا مولوی در مساجد جمعه و عیدگاه سلسله مراتب تعیین نموده شامل بودجهٔ وزارت "حج، اوقاف و تعلیمات دینی" خواهم کرد؛

13) شرایط ملاّ شدن را داشتن تعلیمات عمومی تا ختم صنف نهم (دورهٔ ثانوی) از مکاتب عمومی قبل از پیگیری تعلیمات دینی در مدارس عالی دینی بالاتر از صنف نهم تعیین خواهم کرد؛

14) ۱۴ ملاهای فارغ از مدارس دینی پاکستان را اجازه ورود به مساجد افغانستان نخواهم داد؛

15) انتخابات پارلمانی را با تکت حزبی و تکت مستقل، تحت نظر مستقیم کمسیون مستقل، مسلکی و غیر حزبی انتخابات اجرآ خواهم کرد تا در پارلمان صفوف احزاب طرفدار حکومت و مخالف حکومت (اپوزسیون دولت) مشخص گردند؛

16) آزادی مطبوعات، رسانه‌ها و حرکات مدنی را در چوکات معیارهای منافع ملی، استقلال ملی، امنیت ملی، حفاظت از هویت ملی کشور طوری‌که در قانون اساسی تعریف و تصریح شده تنظیم و رهبری خواهم کرد؛

17) با تعدیل قانون اساسی از طریق لویه جرگه به ولایات در انتخاب رییس اجراییة و هیأت اجرایية ولایت از میان اعضای شورای ولایتی برای اجرای پالیسی‌ها و پروژه های اداری و انکشافی ولایتی صلاحیت خواهم داد، در حالی‌که انتصاب والی‌ها و قوماندان‌های امنیه را برای تأمین پالیسی‌های امنیتی در حدود صلاحیت‌های رییس جمهور حفظ خواهم کرد؛

18) با هرگونه فساد اداری سرسختانه مبارزه خواهم کرد و هرگونه عمل فساد، اختلاس، غضب دارایی‌های عامه و زمین‌های دولتی، را که در 16 سال اخیر صورت گرفته با قاطعیت تعقیب و از طریق ایجاد یک محکمهٔ باصلاحیت خاص قانوناً محاسبه خواهم کرد؛

19) با هرگونه تمرد در داخل دولت با قاطعیت برخورد خواهم کرد.

بخش یازدهم: موجودیت ملت و هویت مشترک ملی در افغانستان

تلاش‌های زیادی در جریان است که ما را بی‌هویت کنند

بعضی‌ها با شعف آشکاری از مؤفقیت استعمار بریطانیه در تضعیف دولت‌های افغان و قیچی کردن حدود آن یادآوری کرده تاریخ کشور را به دو دوره تقسیم می‌کنند: دوره بعد از جنگ‌های اول و دوم افغان و انگلیس، بخصوص از عبدالرحمن خان به بعد را مربوط دولت "افغانستان" دانسته و دوره ماقبل آن را "بخش انشعابی از قلمرو نادرشاه افشار"، "بخش وابسته به یک هویت سیاسی بزرگتر" و اگر سخاوت نمایند، "خراسان" می‌نامند. این کوشش‌هاییست مذبوحانه در جهت بی‌هویت کردن ملت افغانستان و کشور افغانستان. کوشش برای شکستن سمبول‌های ملی ما است و این کوشش برخی از اجزای هجوم فرهنگی هویت ایرانی است که بی‌امان از طریق رسانه‌های وابسته و افراد وابسته دنبال می‌گردد.

دوستی در فیسبوک نوشته بود: "تلاش‌های زیادی در جریان است که ما را بی‌هویت کنند، وقتی قومی بی‌هویت شد دیگر هر بلایی را می‌توان سر او آورد. لکن تا هنوز در این کار شان توفیقی نداشته اند. من وقتی در این موضوع فکر می‌کنم، بلافاصله یک کاریکاتور در نظرم مجسم می‌شود که در جریان جنگ دوم جهانی در مطبوعات بین‌المللی چاپ شد و تا هنوز در منابع تاریخی مربوطه ثبت است. آن کاریکاتور، اینگونه رسم شده بود که جوزف استالین رهبر وقت شوروی را به صورت یک مجسمه‌ی خیلی بزرگ پولادین در آورده بود و سربازان آدولف هیتلر را به صورت مورچه‌های ریزی که دسته دسته از هر طرف به آن مجسمه حمله برده و سر تا پای آن را پوشانیده بودند؛ آن مورچه‌ها هر کاری که می‌کردند، دندان شان به جای از این مجسمه‌ی پولادین کار نمی‌کرد. عاقبت‌الامر همینطور هم شد. هویت ملی مردم افغانستان هم یک مجسمهٔ پولادین است که دندان مورچه‌ها بالای آن کارگر نبوده و نخواهد بود."

در خارج از محدوده هویت سیاسی افغانستان ما هیچکسی نیستیم مگر این که هنوز هم بر انشعاب از قلمرو نادرشاه افشار اشک‌ریزی کنیم و هنوز هم وفادار به ایران بزرگ باشیم یا از حاکمیت فرو ریخته امپراطوری مغولی بابری هند به حسرت یاد کنیم و یا خواب حاکمیت پنجصد سال قبل تیموریان هرات را بخوریم و یا هنوز هم خواب‌های ما را تخیل کوروش کبیر و افسانه‌های شاهنامه فردوسی رنگین بسازد. وفاداری ما در کجا است؟

متأسفانه این کشور در طول قرن نزدهم در میان بازی بزرگ دو امپراطوری استعماری زمان، یکی هند بریطانوی در شرق و جنوب و دیگری روسیهٔ تزاری در شمال، گیر افتاد، مواجه به لشکر کشی‌های متعدد استعمارگران گردید و سلاطین آن در دام دسایس آن‌ها گیر افتادند. در نتیجه قلمروهای تحت حاکمیت آن قیچی و از پیکرش جدا گردیده و سلاطین آن برای حفاظت نیم باقیمانده از سرزمین‌های تاریخی کشور خود، ناچار به قبولی معاهدات تحمیلی سرحدی دو امپراطوری بزرگ استعماری زمان، یعنی هند بریطانوی و روسیهٔ تزاری شدند. کشور عملاً به یک مملکت حایل مبدل شد.

گذشته از این فراز و نشیب‌های تاریخی، واقعیت پذیرفته شده بین‌المللی آن است که افغانستان امروزی میراث همان امپراطوری احمد شاه ابدالی است که با گذشت زمان اسم افغانستان، که اسم

مناطق پشتون‌نشین آن بود، به تمام کشور تعمیم یافته است. طبیعی است که دولت‌ها به اسم بزرگترین قوم آن بخصوص اگر این قوم حاکم هم باشد، نامیده می‌شوند. کشورهای روسیه، قزاقستان، ترکیه، عربستان، تاجیکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان و ده‌ها کشور دیگر همه به نام‌های بزرگترین اقوام ساکن آن کشورها نامیده شده اند. افغانستان استثنی نیست. مسخ تاریخ درد هیچکسی را دوا نمی‌کند. اسم سریلانکا در سال‌های ۱۹۷۰ بالای کشور سیلون گذاشته شد، اسم ایران در سال ۱۹۳۵ به سطح بین‌المللی بالای فارس گذاشته شد و اسم میانمار در سال‌های ۱۹۸۰ بالای برما گذاشته شد، اما این تغییر نام تغییر دولت نبوده ادامه همان هویت سیاسی دولتی سابق اند. ایران امروزی بازمانده همان دولت فارس تاریخی است و سریلانکا بازمانده همان سیلون است و میانمار ادامهٔ همان دولت برما می‌باشد.

آقای بگرامیان در کامنتی نوشت: "خالدي گرامي، خودت ميداني كه نام كشور ما بحث بر انگيز و چالش‌زا شده است. آیا ممکن است که ما هم نام کشور خویش را مانند ایران، میانمار، ایتوپیا. سریلانکا حتي پاكستان كه همه نام‌هاي غير قومي اند، تغيير دهيم و سرزمين خويش را براي هميشه از كشمكش‌هاي امروزي نجات بدهيم؟" پاسخ من آن بود که روشنفکران کشورهای تاجیکستان، ترکمنستان، اوزبیکستان، روسیه، قزاقستان، قرغیزستان، مغولستان، فرانسه، عربستان سعودی، صدها مثال مانند آن‌ها با مسئله ملی برخورد قومگرایانه نکرده اند. این اسم‌ها بصورت طبیعی در طول تاریخ بر این کشورها تعمیم یافته اند، فکر نمی‌کنم که ملت پشتون به این سادگی اجازه دهد مشتی قوم‌پرست اسم کشور آن‌ها را تبدیل کنند. هرگاه این مباحثه تبدیل اسم افغانستان خارج از محدوده قوم‌پرستی، مسخ کردن تاریخ، بی‌حرمتی و توهین به ملت پشتون و فرهنگ آن‌ها؛ خارج از کوشش برای بی‌هویت کردن کشور، خارج از محدوده هجوم فرهنگی ایران و کوشش در جهت تغییر زبان و مصطلحات مروج دری در کشور مطرح می‌شد اولین شخصی که به آن توافق می‌کرد و اسم تاریخی "آریانا" را ترجیح می‌داد من بودم آنچنانکه زمزمهٔ تغییر نام افغانستان به "آریانا" در زمان لویه جرگهٔ داوود خارج از محدودهٔ قوم‌پرستی به گوش‌ها رسید و من با آن موافق بودم.

تبارز هویت ملی

هویت ملی و احساس تعلق داشتن به یک ملت و یک کشور و احساس غرور وطن پرستی و احساس مباهات به افتخارات یک کشور، بصورت طبیعی و داوطلبانه میان افراد به‌وجود می‌آید. هرگاه افرادی و قومی بعد از زندگی سه صدساله نتوانند موجودیت ملت افغانستان را حس کنند و نتوانند احساس تعلق داشتن به ملت و کشور افغانستان را در خود بیابند چنین افراد و اقوام حیات بی‌هدفی را در این کشور به سر برده روزگار سختی داشته و خواهند داشت، زیرا تاریخ را نمیتوان عوض کرد و آینده را نیز می‌توان بر مبنای روندهای تاریخی، داشته‌های عینی و روند امروزی پیشبینی کرد. سوال این است که ملت افغانستان و کشور افغانستان چگونه تکامل کرد و به مرحلهٔ امروزی رسید که برخی از ساکنان این سرزمین آن‌ها را می‌بینند و لمس می‌کنند و خود را متعلق به آن می‌دانند درحالی‌که تعدادی آن‌ها را نمی‌بینند، خود را به آن‌ها متعلق نمی‌دانند و شاید هم هرگز در جستجویش نبوده و نیستند!

سه صد و هفت سال قبل، در اوایل قرن هژدهم میلادی، سرزمینی را که امروز به نام افغانستان می‌شناسیم اسم مشخصی نداشت و شامل بخش‌هایی از خراسان، ترکستان، بدخشان، کابلستان، افغانستان، سیستان، غرجستان و بلوچستان می‌گردید. درآن سرزمین بیش از شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، پشه‌یی، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ، قزلباش، بیات و غیره

زندگی می‌کردند. این سرزمین بعد از تیموریان هرات برای بیش از دوصد سال از غرب، شرق و جنوب و از شمال توسط سلاطینی اداره می‌شد که پایتخت‌های آن‌ها اصفهان، دهلی و بخارا بودند. با قیام میرویس‌خان هوتک بر ضد حاکمیت صفوی فارس در سال ۱۷۰۹م در قندهار و متعاقب آن با قیام ابدالی‌های هرات و اعلان خودمختاری اولین دولت بومی در این سرزمین‌ها ایجاد گردید که حتی قادر شد امپراطوری صفوی را در سال ۱۷۲۲م ساقط کند. این اولین دولت بومی در این سرزمین بیست سال بعد توسط نادرقلی افشار سرنگون شد. اما بعد از کشته شدن نادر افشار توسط درباریان خودش، دوباره به همت احمد شاه ابدالی و سایر افسران و بزرگان افغان احیا گردیده و تحکیم یافت. احمد شاه ابدالی توسط یک جرگه ملی بعد از مباحثه هشت روزه به حیث پادشاه انتخاب شد و در مراسم تاجگذاری او سران اقوام پشتون، تاجیک، هزاره و قزلباش حضور داشتند (مراجعه شود به کتاب الفنستون، گزارش سلطنت کابل).

در اول این کشور نو تأسیس اسم معین نداشت عدهٔ آن را خراسان، برخی افغانستان و عدهٔ هم پختونخوا (مراجعه شود به کتاب الفنستون، گزارش سلطنت کابل) می‌نامیدند. اما با گذشت زمان اسم افغانستان، که اسم مناطق پشتون‌نشین آن بود، به تمام کشور تعمیم یافت. طبیعی است که دولت‌ها به اسم قومی‌که بیشترین جمعیت را دارد و قوم حاکم است نامیده می‌شوند. کشورهای روسیه، قزاقستان، ترکیه، عربستان، تاجیکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان و ده‌ها کشور دیگر همه به نام‌های بزرگترین اقوام ساکن آن کشورها نامیده شده اند. افغانستان استثنی نیست. مورخ انگلیسی جورج فورستر که در سال ۱۷۸۲م یعنی ۲۳۴سال قبل از امروز از طریق کابل، قندهار و هرات از طریق فارس و روسیه به لندن رفت از این کشور به نام "افغانستان" در عنوان کتاب خود و هم چنان باربار در متن کتاب یاد می‌کند و حدود آن را از شرق کشمیر و ملتان، در غرب مشهد و در شمال از پنجده تا دریای آمو و در جنوب بحیره عرب می‌داند. به گفته جورج فورستر در این سرزمین‌ها خطبه نماز جمعه به نام تیمورشاه خوانده می‌شد (جورج فورستر، سفر از بنگال به انگلستان از طریق شمال هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن).

متأسفانه این کشور در طول قرن نزدهم در میان بازی بزرگ دو امپراطوری استعماری زمان، یکی هند بریطانوی در شرق و جنوب و دیگری روسیهٔ تزاری در شمال، گیر افتاد، مواجه به لشکر کشی‌های متعدد استعمارگران گردید و سلاطین آن در دام دسایس آن‌ها گیر افتادند. در نتیجه قلمروهای تحت حاکمیت آن قیچی و از پیکرش جدا گردیده و سلاطین آن برای حفاظت نیم باقیمانده از سرزمین‌های تاریخی کشور خود، ناچار به قبولی معاهدات تحمیلی سرحدی دو امپراطوری بزرگ استعماری زمان، یعنی هند بریطانوی و روسیهٔ تزاری شدند. کشور عملاً به یک مملکت حایل مبدل شد که استقلال خود را در امور خارجی از دست داد. موضوع مهم این است که آن دولت مقتدر افغان که دولت انگلستان آن را زمانی خطری برای هند بریطانوی می‌دانست و با تبانی با دولت قاجاری فارس کوشش به تضعیف آن کرد (محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران)، به هر اسم و نامی که قبل از آغاز The Great Game «بازی بزرگ» میان انگلستان و روسیه یاد می‌گردید، به کشور کوچک، حایل و ضعیفی مبدل گردید. افغانستان در جریان این بازی بزرگ و تا امروز عملاً به عنوان یک کشور حایل باقی‌مانده است. امروز ما یک کشور حایل میان گروه‌های افراطی مذهبی بین‌المللی مستقر در پاکستان از یکطرف و آسیای میانه هستیم. بالاخره در سال ۱۹۱۹م استقلال در سیاست خارجی دوباره توسط امیر امان‌الله خان اعاده گردید.

تجدد پسندی و اقدامات ترقی‌خواهانه شاه امان‌الله با مقاومت ارتجاع مذهبی به شکست انجامید. در دوران سلطنت نادر خان و متعاقب او پسرش ظاهرشاه از سال ۱۹۲۹م تا سال ۱۹۶۴م انکشاف اجتماعی و سیاسی در کشور بسیار بطی به جلو رفت تا آن که قانون اساسی سال ۱۹۶۴م و متعاقب آن دههٔ دموکراسی چهره سیاسی کشور را بصورت رادیکال عوض کرد، اما متأسفانه

سردار محمد داوود با کودتای نافرجام سال ۱۹۷۳م کشور را از مسیر طبیعی تکامل سیاسی و اجتماعی آن خارج کرده ثبات سیاسی و امنیت داخلی۳۴ ساله را برهم زد که با سرنگونی موصوف در سال ۱۹۷۸م افغانستان دستخوش طوفان سیاسی، اجتماعی و جنگ داخلی شد که با گذشت چهل سال هنوز هم ادامه دارد.

بعضی از نویسندهگان شرایط موجود در سرزمینی را که امروز کشور افغانستان می‌شناسیم در زمان ایجاد آن کاملاً نادیده گرفته این حقیقت را کتمان می‌کنند که احمد خان ابدالی بنای حکومت را در سرزمینی گذاشت که طی بیشتر از دو قرن قبل از آن فاقد هرگونه حکومت و حاکمیت خودی و باجگاه بیگانگان بود. حتی سرزمین خراسان که این نویسندهگان سنگ وفاداری به آن را به سینه می‌زنند، در زیر سم اسپ‌های سلاطین غیر خراسانی؛ مغول‌ها، تیموری‌ها، صفوی‌ها و اوزبیک‌ها قرار داشت و مناسبات مستبدانه قبیلوی فیودالی مشخصهٔ تمام این دولت‌ها بود و بخصوص در ایران با تعصب افراط آمیز مذهبی شیعه در زمان صفوی‌ها مدغم گردیده بود. نادرقلی افشار که اخیراً او را بعضی نویسندهگان ما به عوض ایرانی "خراسانی" خطاب می‌کنند، در حقیقت آخرین زمامداری بود که از خراسان برخواسته بود، در قوم ترکمن بود که اجداد او از جاهای دیگری به خراسان کوچیده بودند. این شخص آنقدر خشن بود و بر اطرافیان خود ظلم روا داشت که حتی پسر خود را کور کرد تا اینکه محمد خان قاجار یکی از نزدیکترین رجال او سرش را از تنش جدا کرد و بعدها کریم خان زند میت بی‌سرش را از گور بیرون کرده به دور انداخت.

بعضی نویسندهگان با به کار بردن اصطلاحات دولت قبیله، دولت قبیلوی به مفهوم تحقیرآمیز آن‌ها در معرفی دولت‌های افغان، فراموش می‌کنند که تمام دولت‌های قرون هژده و نزده میلادی و ماقبل مانند بابری‌ها، تیموری‌ها، صفوی‌ها، افشاری‌ها، زندی‌ها، قاجاری‌ها و امثالهم، در تمام کشورهای همسایه طوری‌که از نام‌های آن‌ها پیداست، دولت‌های متکی بر مناسبات قومی و قبیلوی بوده اند. حتی اکثر سلاطین کشورهای شمال اروپا باهم روابط فامیلی و قومی داشتند. نزدیک به یکصد سال بعد از احمد شاه ابدالی دولت‌های اروپایی در قبضهٔ یک فامیل بود که اعقاب ملکه ویکتوریای انگلستان (1832-1901م) و کریستیان نهم پادشاه دنمارک (1818-1906م)؛ خانواده‌های سلطنتی انگلستان، بلجیم، دنمارک، لوکزامبورگ، ناروی، سویدن، هسپانیه را تشکیل می‌دهند.

بعضی منتقدین دولت‌های افغان اوایل قرن هژدهم تا شروع قرن بیستم را با معیارهای قرن بیست و یکم ارزیابی کرده فراموش می‌کنند که در آن زمان داشتن اسم معین، حدود اربعهٔ معین و فرهنگ معین مشخصهٔ ایجاد دولت‌ها نبودند. از اصطلاح حقوق بشر، حقوق زنان و دموکراسی در آن زمان خبری نبود. در چنین شرایطی بود که احمدخان ابدالی دولت افغان را تأسیس و آن را به یک امپراطوری بزرگی مبدل می‌کند که از نیشاپور تا کشمیر و سند وسعت داشت. مبرهن است که اساسات دولت افغان را نظام اجتماعی قبیلوی پشتون که بر مبانی پشتونولی، یا کود مدنی جوامع پشتون‌ها، استوار بود موازی به احکام شریعت اسلامی تشکیل می‌داد. مگر می‌توان انتظار داشت که در سال 1747م احمد شاه ابدالی یک قانون اساسی جفرسونی تدوین می‌کرد یا اصول دموکراتیک حاصله از انقلاب کبیر فرانسه را که بیش از سی سال بعد معرفی گردید در سرزمین‌های تحت قیمومیت خود تطبیق می‌کرد؟ در شرایط آن زمان "پشتونولی" یا کود مدنی قبایل پشتون یک نظم اجتماعی منحصر به فرد زمان خود را به جامعه عرضه می‌کرد که در کنار احکام شریعت اسلامی، برای اداره امور دولت به مراتب دموکراتیک‌تر از شرایط حاکم بر کشورهای همسایه بود که بر اساس اراده مطلقانه حکام زمان و شریعت اسلامی اداره می‌شدند. با آنهم افغانستان به مقایسه همسایه های خود و بخصوص ایران در سه صد سال گذشته دولت‌های مستقر داشته در حالی‌که در طول این زمان در ایران صفوی‌ها، افشاری‌ها، زندی‌ها، قاجاری‌ها، پهلوی‌های بختیاری سلطنت کرده و با روی کار آمدن هرکدام تمام خاندان سلطنتی قبلی را از تیغ

کشیده اند.

بعضی‌ها دو هویت را در این جا مغشوش می‌کنند. اول هویت قومی اتباع افغانستان که شامل پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، نورستانی، ایماق، بلوچ می‌باشد و به گفته شما خدا داد است و دوم هویت ملی اتباع افغانستان که با یجاد دولت افغانستان به نام ملت واحد "افغان" شکل گرفته در قانون اساسی کشور درج است و چه بخواهیم و چه نخواهیم تا این کشور وجود دارد و نامش افغانستان است ملیت همه باشندهگانش"افغان" خواهد بود. جهان خارج همه ما را به نام افغان‌ها می‌شناسد. بطور مثال در ایران هر هزاره یک "افغان" است و مجموع هزاره‌ها به گفته ایرانی‌ها "افاغنه". حالا هر قدر این فرد هزاره بگوید من هزاره هستم و افغان نیستم ایرانی‌ها به رویش خواهند خندید. تمام اقوام افغانستان به جبر تاریخ و جبر موقعیت جغرافیایی ناگزیر شریک روزهای خوب و بد این سرزمین برای ابد خواهند بود. بنابر آن قبول اسم " افغان" به نام ملیت مشترک ما در کشور "افغانستان" یک مطلب اختیاری نبوده اجبار جغرافیا و تاریخ است. بنابر آن این موضوع نباید هرگز مجدداً مورد سوال و مباحثه قرار بگیرد.

تاریخ نشان داد که منافع اقوام این کشور، با وجود تمام اختلافات، در اتحاد ملی شان می‌باشد. افغانستان بنابر پراکندگی محل سکونت اقوام آن و ساختمان طبیعی و جغرافیایی خود قابل تجزیه نبوده و سه صد سال بعد، به گفته ریچارد ارمیتاژ معاون وزارت خارجه امریکا در زمان جورج دبلیو بوش، بازهم افغانستان خواهد بود با همین اقوام و همین حدود جغرافیایی. با آن که در افغانستان شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، پشه‌ای، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ و غیره زندگی می‌کنند و شمال و جنوب کشور را کوه‌های صعب‌العبور هندوکش از هم مجزا می‌کند، جنگ خانمان بر اندازی که نزدیک به چهل سال است دوام دارد به فروپاشی افغانستان نیانجامیده است. چه عواملی از فروپاشی افغانستان جلوگیری کرده اند؟ فکر نمی‌شود که اعتقاد بدین اسلام به عنوان ارزش کلیدی اجتماعی در حفظ وحدت مردم و اقوام کشور نقش تعیین کننده داشته باشد چون تمام گروه‌های متخاصم مسلمان هستند و این که این جنگ بعد از پیروزی مجاهدین شدیدتر و خانمان‌سوزتر شده است. از جانب دیگر تمام همسایه‌گان ما هم مسلمان اند. پس چه عواملی از فروپاشی این کشور جلوگیری کرده اند؟ به گفته رزاق مامون «سنت‌های درهم آمیخته»، احساسات و حالت روانی همسان در عمق لایه‌های تباری و انزوای اعتیادی به قدامت چندین قرن، عامل اصلی بقای افغانستان بوده است. "بنابر آن در عمل،" درهم آمیزی خونی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به عنوان ستون استوار در برابر ضربات جنگ و توطئه"، عمل کرده و با وجود انکار تجزیه طلبان سبب ایجاد ملت افغان گردیده که بر تمام اقوام برادر، با حفظ و احترام به مشخصات فرهنگی آن‌ها در کشور، همانند کشورهای‌که به سیاست‌های چند فرهنگی عقیده دارند، اطلاق می‌گردد.

تعدادی از فعالین سیاسی و مدنی پیوسته شعارهای پشتون‌ستیزی، جدایی طلبی و تجزیه طلبی را سر می‌دهند. می‌گویند "وقت آن است تا با این‌ها (طالب نکتایي‌دار و غیر نکتایي‌دار) و قبیله خانه جدا کرد، ما را راه مان و این‌ها را راه شان". لطیف پدرام گفته بود "تا با این‌ها راه جدا نشود سعادت نخواهیم دید"! از محمد سعیدی در وبلاگ "هزاره پیوند" می‌خوانیم که: "تا کی باید خاموش باشیم تا مبادا دیو از خواب بیدار شود. دیو که بالاخره آخرش از خواب بیدار می‌شه و همان طور که بارها ما را بلعیده بازهم خواهد بلعید. دیگر وفادار ماندن به افغانستان هیچ فایدهٔ ندارد". به گفتهٔ رزاق مامون (کابل پرس جون ۲۰۱۱) "مشکل بنیادین درین کشور، قومی نیست؛ بی‌عدالتی است. از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب و مناطق مرکزی هرآن چه بالای مردم در چهار گوشهٔ افغانستان می‌آید، حاصل ارادهٔ رهبران محلی، فرماندهان و معامله‌گران همتبار خود شان است".

بیایید هزاره‌جات یا با اسم مورد علاقهٔ فعالین هزاره "هزارستان" را بررسی کنیم. از سال ۱۷۴۷م

یا از تأسیس افغانستان تا زمان حمله امیر عبدالرحمن خان به هزارهجات در سال (۱۸۹۱م) این مناطق عملاً برای ۱۴۴ سال از خودمختاری کامل در چوکات دولت مرکزی افغانستان برخوردار بودند. خوانین و رهبران این مناطق بسیاری اوقات حتی از دادن مالیات به دولت مرکزی هم طفره میرفتند. از سالهای 1970م تا سقوط حکومت داکتر نجیبالله چهرههای سرشناس هزاره مانند یعقوب لعلی، عبدالواحد سرابی، سلطان علی کشتمند در دولتهای، ظاهرشاه، داوود خان، ببرک کارمل و داکتر نجیب در مقامات کلیدی وزارت پلان، صدارت عظمی و معاونیت رییس جمهور ایفای وظیفه کرده اند. داکتر سرابی هزاره تبار بود که به نمایندگی از دولت داکتر نجیبالله دولت را رسماً با یک بیانیه غرایی به مجاهدین در رأس صبغتالله مجددی در سال ۱۹۹۲م کابل تسلیم کرد. از آن زمان تا امروز، به استثنای زمان حکومت طالبان، هزارهجات توسط احزاب و رهبران هزاره مستقلانه اداره میشود. طوریکه میبینیم دیر زمانیست که این دیو پشتون به گفته فعالین هزاره در مناطق هزارهنشین راه ندارد. حاصل آن چه بوده است؟ آیا این دیو پشتون است که از ترس آن هزارهها در خیابانهای تهران به گفته سعیدی با سر های پایین راه میروند؟ آیا این دیو پشتون است که هزارهها را در گیتوهای کویته در پاکستان و یا حومههای اطراف مشهد محصور کرده است؟ واضح است که جواب این سوالها منفی است. مشکل هزارهها درین کشور و در کشورهای همسایه، مطابق گفته رزاق مامون "قومی" نیست؛ "بیعدالتی" است، حاصل ارادۀ رهبران محلی، جامعۀ مسلط روحانیت شیعه است، فرماندهان و معاملهگران هم تبارخود شان است، نبودن منابع طبیعی است، نبودن زیر بناهای اقتصادی و مواصلاتی است، نبودن زیربناهای تعلیمی و فرهنگی است و در اخیر محصور بودن جغرافیایی آنهاست، مشکل متفاوت بودن فزیکی آنهاست و بعضاً هم مسلۀ متفاوت بودن مذهبی آنهاست در میان محیط بزرگتری که زندهگی میکنند. آیا این مشکل با قطع وفاداری به افغانستان حل میشود؟ معلوم است که جواب منفی است چون اگر حل میشد در طول ۱۴ سال اخیر که مناطق هزارهنشین عملاً با خودمختاری توسط احزاب و رهبران خودشان اداره میگردد، حل میشد چون به منابع بزرگ کمکهای جامعۀ جهانی نیز دسترسی داشتند. اخیراً از محمد محقق شنیدیم که گفت آقای خلیلی برای ۱۲ سال معاون رییس جمهور کرزی بود، اما هزارهجات صاحب برق نشد! در این زمینه تمام دستآورد خلیلی برای هزارهجات چند تا دستگاه برق آفتابی و دیزل جنراتر بود که قیمت فی کلیوات برق آن ۴۵ افغانی است به مقایسه ۲ افغانی در کابل. حالا آقای خلیلی نباید دولتهای افغانستان را مقصر بداند.

قسمی که در بالا گفتیم هویت ملی یک احساس تعلق داشتن به یک ملت و یک کشور و احساس غرور وطنپرستی و احساس مباهات به افتخارات یک کشور بصورت طبیعی و داوطلبانه میان افراد بهوجود میآید. هرگاه افرادی و قومی بعد از زندهگی سهصد ساله نتوانند چنین احساس تعلق داشتن به ملت افغانستان و کشور افغانستان را در خود بیابند، مبارزات مردم آن در کسب خودمختاری و استقلال برایشان افتخار آفرین نبوده باشد، جنگهای میهنی و مقاومت در مقابل استعمارگران انگلیسی غرور وطنپرستی را در آنها به شور نیاورده باشد و برعکس این کشور را ساخته و پرداختۀ استعمار قلمداد کنند و کوروش کبیر را خراسانی بخوانند و در تخیل افتخارات کوروش کبیر و ایران بزرگ و ایرانزمین در موجودیت دولت موجوده ایران در همسایهگی ما زندهگی کنند و با حسرت از نادر شاه افشار و امپراطوری صفوی یاد نمایند، کوشش مردم افغانستان را برای حفاظت از زبان فارسی دری متداول در این کشور در مقابل هجوم فرهنگی ایران "پارسی ستیزی" قلمداد کنند، پیوسته استبداد بیش از صدسال قبل امیرعبدالرحمن خان را به رخ بکشند و در عوض جنگ افشار و میخ کوبیدن بر سرها و رقص مرده را فراموش کنند، مانند آن است که این افراد عملاً در یک سرزمین بیگانه زندهگی کرده و در راه خطرناکی قدم میزنند. این راه به بن بست بر میخورد و مقصد دلخواه ندارد. کشور موجودۀ افغانستان نظر به شرایط دشوار طبیعی و جغرافیایی آن و پراکندگی محل سکونت اقوام آن قابل تجزیه نیست. اگر چنین

تجزیه هم صورت بگیرد بازهم به مفاد قوم تاجیک و هزاره که مدعیان اصلی تجزیه هستند نمی‌باشد و عملاً آن‌ها را به اقلیت‌های کوچکتری در کشورهای "افغانستان" در جنوب و "ترکستان" در شمال هندوکش مبدل خواهد ساخت. جبر زمان و موقعیت طبیعی و جغرافیایی اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک و غیره را در این کشور در کنار هم قرار داده و باید راه‌های زندگی باهمی را بیابند.

آقای دستگیر روشنایی در صفحهٔ فیسبوک خود به تاریخ ۱۴ می سال جاری می‌نویسد: "تا هنوز امکانات و ظرفیت‌های جلوگیری از حوادثی که هیچکس وقوع آن را آرزو نمی‌کند و هیچکس نمی‌خواهد آن را ببیند، وجود دارد. قوم و قومیت را سیاست نکنید. این کار نفرت‌انگیز و فاجعه‌آور است. اگر در افغانستان چنین فاجعه‌ای رخ دهد آنانی وارد عمل خواهند شد که تعصب‌ها و نفرت‌های کور قومی و مذهبی را تحریک کنند و آنانی به میدان خواهند آمد که در انسان‌کشی و ریختاندن خون به مرحلهٔ جنون رسیده اند و آماده هستند تا هزارها انسان از جمله کودکان، زنان و مردان را به نام قوم، مذهب، زبان و منطقه بکشند".

نباید پل‌ها را در عقب خود تخریب کنیم. حل مسئلهٔ ملی در افغانستان نه از راه برخورد قومگرایانه، نه از راه تجزیه کشور، بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی، واقع‌بینی، اعتماد و همکاری اقوام، تأمین حکومت قانون، ختم استیلای مافیایی جنگسالاران یا قوماندان‌های جهادی سابق که در مناطق زیر کنترول خود به فرعون‌های زمان مبدل شده اند میسر است. اصلاح سیستم اداره محلی، تجدید نظر بر حدود جغرافیه ادارات محلی بر اساس علایق مشترک قومی، فرهنگی و دادن اختیارات لازم به باشندگان ولایات در انتخاب رهبران خود و پیشبرد امور محلی با حفظ اقتدار و حاکمیت دولت مرکزی، در حل مسایل ملی کمک می‌کند. سیستم ادارهٔ محلی مندرجهٔ قانون اساسی نافذه ششم دلو ۱۳۸۲ه. ش کشور زمینه‌های سهمگیری لازم مردم ولایات را در اداره امور محلی آن‌ها فراهم نمی‌کند. احترام به حق مردم ولایات در سهمگیری بیشتر در اداره امور محلی آن‌ها مردم و اقوام مختلف کشور را در اکناف کشور مالک سرنوشت خویش ساخته پروسهٔ انکشاف ملت واحد افغانستان را تحکیم می‌بخشد. می‌توان با تفاهم ملی این نقیصه را از طریق لویه جرگه بعدی مرتفع کرد.

یکی از دوستان در فیسبوک نوشت: "افغانیت چتری است که تمام اقوام کشور زیر ان همیشه با غرور زندگی کرده اند..." دوست دیگری به پاسخ او نوشت که: "... زمان این شعارهای میان خالی گذشته است. بهتر است به همدیگر احترام بگذاریم و اجازه دهیم هر کس با هویت خودش زندگی کند".

همه می‌دانیم که افغانستان یک کشور کثیرالقومی بوده و از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقاً یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی‌های قومی می‌باشد.

برعلاوهٔ سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه‌یی، تنظیمی و مداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است.

نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته‌تر ساخت. صرف نظر از مشتی روشنفکر، پشتون به پشتون رأی داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و اوزبیک به اوزبیک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند.

انتخابات ریاست جمهوری اخیر خطوط قومی را در کشور از هر زمانی بیشتر برجسته‌تر ساخت و فرصت مساعدی را به عناصر ضد وحدت ملی در کشور فراهم نمود تا در جهت برجسته کردن تفاوت‌ها بکوشند تا نزدیکتر کردن احتلافات و وصل کردن اقوام کشور.

در این امر شکی نیست که در نزدیک به سه صد سال گذشته اقوام کشور ما زیر سلطة یک دولت واحد و یک بیرق واحد با هم با در صلح زندگی کرده اند و شریک روزهای خوب و بد همدیگر بوده اند.

در این امر هم شکی نیست که در این سه صد سال نابرابری‌های ملی وجود داشته است و بعضی اقلیت‌های ملی ما در قدرت دولتی سهم مناسب نداشته اند.

در این امر شکی نیست که باید به همدیگر احترام گذاشت و هرکس حق دارد هویت خود را محفوظ نگهدارد. اما آیا قبول کردن یک هویت ملی طوری‌که بعضی‌ها فکر می‌کنند به معنی از دست دادن هویت قومی است؟ آیا در ملت روسیه هویت اقلیت‌های قومی مانند تاتار، اوکراینی، اوزبیک، تاجیک، قزاق از میان رفته است؟

دشمنان وحدت مرم افغانستان می‌خواهند اینگونه فکر کنیم.

می‌خواهند فکر کنیم که ما اتباع افغانستان در پهلوی هویت قومی، تباری، زبانی، مذهبی و سمتی خود دارای هویت مشترک ملی نیستیم!

می‌خواهند فکر کنیم که آنچه به عنوان هویت ملی وسمبول‌های ملی معرفی شده در حقیقت هویت یک قوم مشخص و سمبول‌های یک قوم مشخص است!

آیا این برداشت درست است؟

هرگاه هویت مشترک ملی نداشته ایم پس چه عناصری ما را قادر ساخته در طول نزدیک به سه صد سال باهم مشترکاً در زیر یک بیرق واحد و یک دولت واحد زندگی کنیم و خوشبختانه کدام جنبش جدی جدایی طلبی جدی نداشته باشیم مانند آنچه در کشورهای پاکستان، ترکیه، عراق، سریلانکا و غیره مشاهده شد.

طوری‌که می‌بینیم خلاف آنچه ادعا می‌شود در عمل کشور مشترک و دولت مشترک داشته ایم بنابرآن باید جستجو کنیم که هویت مشترک ملی ما چیست که اقوام ما را قادر ساخته در صلح باهم زندگی کنند؟

قبل از خود ما دیگران متوجه موجودیت این هویت مشترک ملی در این سرزمین‌ها شده بودند. در کتاب تاریخ فرشته که بیش از 400 سال قبل در سال 1606م در هندوستان توسط ابوالقاسم فرشته به رشتهٔ تحریر در آمد از مردم سرزمین‌های امروزی افغانستان به نام افغان‌ها یاد می‌کند.

صفوی‌ها مردم ما را افاغنه می‌گفتند بدون در نظر گرفتن خطوط قومی موجود در این سرزمین. حتی یک سند موجود نیست که در زمان حاکمیت صفوی‌ها از اقوام منفرد کشور مانند تاجیک‌ها در آن اسمی برده شده باشد.

جورج فورستر انگلیسی که در سال‌های 1782-1784م، در زمان سلطنت تیمورشاه، از هندوستان از طریق کشمیر، کابل، قندهار و هرات به فارس روسیه و انگلستان سفر کرد از مردم این سرزمین به نام افغان‌ها و از این کشور به نام مملکت افغانستان یاد می‌کند و حدود آن را قلمروهایی می‌داند که در آن در نمازهای جمعه خطبه به نام تیمورشاه خوانده می‌شد.

در معاهدهٔ 1801م میلادی میان دولت قاجاری فارس و دولت انگلستان که برای جلوگیری از حمله ناپلیون به هندوستان از طریق فارس عقد شده بود از کشور "افغانستان" اسم برده می‌شود. متعاقب او مونتستیوارت الفنستون در کتاب گزارش سلطنت کابل که در سال‌های 1809م – 1810م حین مسافرت او و هیات معیتی اش در کابل نوشته شده بود از "ملت افغان" و کشور "افغانستان" اسم

می‌برد.

افغانستان و مسئلهء ستم ملی

تاریخ نزدیک به سه صد ساله افغانستان به وضاحت نشان می‌دهدکه در افغانستان، علی‌رغم احساس نابرابری ملی، در طول قرن‌ها مبارزه اقلیت یک قوم معین برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود مسئله مبرم روز مانند آنچه در سریلانکا، هند، ایران، ترکیه، پاکستان، اوکرایین، عراق و غیره جاها دیدیم یا می‌بینیم نبوده است.

قوم‌پرستی از هر نوعی و زیر هر نامی منجمله «حل مسئله ملی» مخرب بوده و در نهایت هیاهوی تجزیه افغانستان را به میان می‌آورد بخصوص در شرایط جاری که تقسیم میهن ما را دشمنان ما آسان‌ترین راه برای غلبه برما برای مقاصد توسعه‌طلبانه و استعماری خود تشخیص کرده اند. بنابر آن حل مسئله ملی در افغانستان نه از راه برخورد قوم‌گرایانه بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی میسر است و بس.

ما بدون همدیگر پذیری راه دیگری نداریم. جغرافیهٔ ما (هرچند تحمیلی و استعماری)، برما حکم می‌کند که از این سرزمین نمی‌توان "پشتونستان بزرگ"، " تاجیکیستان یا اوزبیکستان بزرگ" و یا "هزارستان بزرگ" و "خراسان بزرگ" ساخت. لازم است اقلاً روشنفکران ما واقعاً به این نتیجه برسند و در فکر برتری و یا رهبری بلامنازغ اتنیکی و قومی خود نباشند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم تا این کشور وجود دارد و نامش افغانستان است، همه باشنده‌گانش مطابق قانون اساسی"افغان" خواهند بود. هرکسی فکر می‌کند می‌توان اسم افغانستان را عوض کرد و ملیت مردم آن را عوض کرد. توصیه می‌کنم بروند و خود را با جغرافیه و ترکیب مردم و توزیع جغرافیایی نفوس این کشور و آغاز پروسهٔ تاریخ معاصر کشور بهتر آشنا سازند. بنابر آن بر ما فرض است راه‌های استحکام پروسهٔ ملی و ملت‌سازی را جستجو کنیم.

ادعای موجودیت "ستم ملی" در صدر مصائب افغانستان حربه ایست که گروههای قوم گرای مربوط به بعضی اقلیتهای ملی در توجیه وضعیت خویش در عقب آن موضع گرفته اند. اینگونه ادعا ها از سال 1992 به بعد و بخصوص بعد از سقوط دولت طالبان در سال 2001م، به بستر فکری گسترش نفرت بر ضد قوم پشتون برای ادامه، کسب و ایجاد زمینه های هژمونی قومی، فدرالیزم خواهی، خراسان طلبی و تجزیه طلبی مبدل شده است.

در گسترش اینگونه ادعا ها و نفرت پراگنیها، سکتاریستهای ستمی جمعیت اسلامی، که در سال 1992م با استفاده از فرصت طلبی جنرال دوستم و خیانت تعدادی از مقامات بلندپایهء حزب دموکراتیک خلق (به تعقیب آن حزب وطن) ، و با استفاده از موقعیت مناسب استراتژیکی خویش در نزدیکی کابل موفق به غضب قدرت شدند، نقش درجه اول دارند. در این میان نباید فراموش کرد که روشنفکر نماهای برگشته از ایران مربوط قوم هزاره شریک اساسی جمعیتیها، ستمیها، و پرچمیهای فارسیست در گسترش اینگونه ادعا ها و نفرت پراگنیها میباشند.

این غضب قدرت توسط جمعیت اسلامی منجر به فروپاشی پلان بنین سیوان نمایندهء ملل متحد برای انتقال مسالمت آمیز قدرت دولتی از داکتر نجیب الله به یک دولت متحد مجاهدین گردیده سرآغاز جنگهای خانمانسوز تنظیمی، سقوط ادارهء دولتی و تخریب کشور گردید. این در حالیست که ادعا میشود حزب جمعیت اسلامی در جهاد مقابل دولت حزب دموکراتیک خلق، قوای اتحاد شوروی و دولت داکتر نجیب الله به تناسب سایر گروههای مجاهدین نه تنها نقش

درجه اول را بازی نکرده بودند بلکه برعکس با عقد پروتوکولها به تبانی با قوای شوروی هم متهم هستند. در نتیجهء این غضب قدرت بعد از شورش حبیب الله کلکانی (بچهء سقاو) برای دومین بار در تاریخ افغانستان قدرت سیاسی به یک اقلیت ملی انتقال میکند.

بعد از سقوط دولت طالبان در سال 2001م به کمک قوای امریکائی و در نتیجهء توافقهای نامتوازن کنفرانس بن، قدرت دولتی در افغانستان بار دیگر عمدتآ به مثلث تنظیمهای سابق جهادی جمعیت اسلامی، جنبش ملی جنرال دوستم و حزب وحدت محمد محقق (اتحاد شمال)، که شرکای جرم جنگهای تخریبی تنظیمی 1992-1996م بودند، انتقال میابد. در حالیکه در رآس این دولت، برای اغفای قوم پشتون، حامد کرزئ پشتون تبار بدون پشتیبانی کدام تنظیم جهادی قرارداده میشود، اما در عمل قدرت واقعی بدست قسیم فهیم وزیر دفاع، یونس قانونی وزیر داخله و عبدالله عبدالله وزیر خارجه، که هر سه وابسته به جمعیت اسلامی اند، قرار داده میشود.

در چهارده سال بعدی در حالیکه ادارهء دولت، ادارهء اردوی ملی، پولیس ملی، دپلوماسی خارجی، مطبوعات و سیستم تعلیم و تربیهء کشور دربست در اختیارتنظیمهای جهادی اتحاد شمال قرار دارند، این تنظیمها و شرکای جرم آنها در شرق، جنوب و غرب کشور به فساد گسترده مبادرت ورزیده با سوء استفاده از مقامهای دولتی به غارت عواید گمرکی، املاک دولتی، کمکهای بین المللی، اختلاس قراردادهای دولتی وغارت منابع معدنی کشور پرداخته از این طریق به زراندوزی و گنجهای قارونی دست میابند.

در این دوران به تجرید روشنفکران قوم پشتون از ادارهء دولت پرداخته شده و زمینه های هجوم فرهنگی ایران با سرمایه گذاری هنگفت در مطبوعات کشور بخصوص از طریق روشنفکر نماهای از ایران برگشتهء هزاره و عناصر قدرت طلب فارسیست فراهم میگردد. بیجهت نیست که امروز مطبوعات و رسانه های رادیویی، تلویزیونی و انترنتی کشور در بست در اختیار هزاره های تحصیل کرده در ایران قرار دارد.

هدف ازاین هجوم فرهنگی رالطیف پدرام "تغییر دادن سمبولهای کلان ملی" تعریف میکند (لطیف پدرام، 2015) که شامل متزلزل نمودن پایه های وحدت ملی، ایجاد ابهام در تعریف منافع مشترک ملی، مسخ تفسیر تاریخ کشور و افتخارات تاریخی، متزلزل نمودن پایه های ساختار دولت، تخریب مشروعیت نظام دولتی، تخریب خصوصیات مشخص فرهنگی کشور و زدودن هویت مشخص ملی افغانستان است. همهء این اقدامات به قول پدرام (همانجا) با استفاده از فرصتهایی است که موجودیت نیروهای خارجی در افغانستان برای گروههای اقلیت فراهم کرده است.

این هجوم فرهنگی از طریق مسخ تاریخ کشور و بیان آن بر طبق تفسیر ایرانی تاریخ، استفادهء وسیع و سیتماتیک از شیوه های گفتاری و نوشتاری زبان فارسی مروج در ایران در مقابل زبان و اصطلاحات مروج دری درافغانستان، با استفاده از دروغ پراگنیها، شایعه پردازیها، نفرت پراگنیها، بی اعتبار کردن ادارهء دولت، بی اعتبار کردن نظام دموکراسی و بی اعتبار کردن ساختارهای دموکراسی مانند ادارهء مستقل انتخابات و نظام قضایی کشور صورت میگیرد. عبدالحئ خراسانی (مقالات نشر شده در فیسبوک) هدف اساسی سیاست این گروه را، بعد از شکست در انتخابات ریاست جمهوری سال 2014م، ایجاد پیهم بحران و مدیریت بحران بیان میکند. بی جهت نیست که عبدالله عبدالله در رآس یک اقلیت مخالف نظام تاریخی دولت افغانستان به کمک حامیان بین المللی خویش به عدم پذیرش بیشرمانهء شکست فاحش خود در سه انتخابات متواتر گذشتهء ریاست جمهوری متوصل گردیده وسیعآ به بی اعتبار کردن نظام انتخاباتی کشور میپردازد. بیجهت نیست که در هرسه انتخابات این اقلیت با وجود در دست داشتن منابع وسیع

دولتی، ثروت بی حساب و پشتیبانی امریکائی ها از جانب اکثریت مردم افغانستان به حاشیه رانده شدند اما برای حفظ امتیازات نابرابر قدرت دولتی که بعد از کنفرانس بن به آنها ارزانی شده بود به چسپیدن به مقامات دولتی به قیمت به بحران کشیدن کشور حتی سقوط نظام دست زدند.

هواخواهان و مشاوران نزدیک عبدالله عبدالله که شامل عناصرافراطی پشتون ستیز، مخالف افغانستان و تاریخ آن بر مبنای برتری جویی قوم تاجیک، فارسیزم، خراسان طلبی و برانداختن آنچه نظام "فاشیزم قبیله" و "انحصار قدرت" توسط پشتونها می پندارند با انتخاب مجدد اشرف غنی مخالفت میکنند. صرف نظر از بی پایگی این پندارها، با این برداشت عبدالله عبدالله در رآس یک گروه اقلیت وظیفه تاریخی دارد که به هر قیمتی ولو به قیمت زیر پا کردن موازین دموکراسی و قانون در مقابل آن مقاومت نماید. چسپیدن به مقامهای دولتی، طوریکه در مثال عطا محمد نور وولایت بلخ دیده شد، و ایجاد بحرانهای پیهم و مدیریت این بحرانها از پایه های اساسی سیاست این گروه میباشد. بیدلیل نیست که رزاق مآمون، یکی از تیوری پردازان این گروه، از **"نسل جدید سقاوی"** و مقاومت همه جانبهٔ سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری **در مبارزه با غدر و حذف درتاریخ** سخن میگوید.

رزاق مآمون بتاریخ شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی در سایت انترنتی خود "گزارش نامهء افغانستان" در مقالهء تحت عنوان **"تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال"**، اصطلاح "سقاوی" را به عنوان یک جنبش سیاسی "در **استفاده از فرصت سیاسی در مبارزه با غدر و حذف درتاریخ**" بیان میکند.

او مینویسد "درحال حاضر، **نسل جدید "سقاوی"** از مقاومت همه جانبهٔ سیاسی چهل ساله علیه بیدادگری نسب میگیرد و بدین سان، ترمینولوژی یک مجموعهٔ فراگیر با همین واژه استفهام می شود. **اختراع کلمه "سقاوی"** برسبیل کم زنی، دشمن شماری ونجس پنداری مخالفان در زمان نادرخان، و سپس احیای آن در ادبیات قدرت در دورهٔ طالبان، به جای آن که دربرابر ذخیره بغض و سرکوفت خورده گی ده ها سال مردم، بازدارنده باشد، به نمادی از**پیگیری وعزم در گفتمان قدرت**، بازبینی تاریخ، به پا ایستاندن تاریخ جعلی به فرق ایستاده، بازی درمیدان «تاج وتخت» وپایان ابدی سنت تک اندیشی سیاسی مبدل گشته است. این واژه در شرایط کنونی و اوج گیری مطالبات **"عصری برای عدالت"** از زهر طعن وترس، تهی گشته است." رزاق مآمون " بدون ترس از "زهر طعن"، نسل خودرا "نسل پسین سقاوی" میداند که رسالت دارند اصطلاح "سقاوی" را " به رمز عبور هویت سیاسی و گفتمان تاریخی ریشه دار وضد تک قطبی" مبدل کنند.

در افغانستان طرح حل "مسئلهء ملی" به مثابه مهمترین مسئلهء سیاسی کشور به طاهر بدخشی بر میگردد. موصوف بعد از انشعاب از فراکسیون "خلق" حزب دموکراتیک خلق در سال 1968م به مثابه بنیان گذار تیوری موجودیت "ستم ملی" معروف است. به این ارتباط یکی از پیروان طاهر بدخشی بنام مجیب مهرداد مینویسد که طاهر بدخشی "مساله ملی را به عنوان اساسی‌ترین مساله افغانستان عنوان کرد." (روزنامهء هشت صبح، پنجشنبه, 19 جدی 1398). او مینویسد: " بدخشی در یادداشتی نوشته است 'مساله ملی در حال حاضر به صورت صدای ضعیف به نظر می‌رسد اما این صدای ضعیف فردا به غرش سهمگین بدل خواهد شد". جای تعجب نیست که ستمیها، اعم از عناصر راست و چپ، بعد از بدست گرفتن قدرت در سال 1992 تا امروز به "غرش سهمگین" برجسته کردن و حتی ایجاد اختلافات قومی در افغانستان پرداخته پشتون ستیزی، افغان ستیزی و افغانستان ستیزی را در زیر نقاب مبارزه در برابر دیو

پشتون (محمد سعیدی هزارستان) یا به عبارهء دیگر"فاشیزم پشتون"، "فاشیزم قبیله" در صدر برنامهء سیاسی واجتماعی خویش قرار داده اند.

دستگیر پنجشیری در کتاب «ظهور وزوال ح د خ ا » مینویسد که در دهه پایان نظام پادشاهی در افغانستان هرگز سازمانی بنام « ستم ملی » پایه گذاری نشده بود و طاهر بدخشی و بحرالدین باعث چنین سازمانی را رهبری نمی کردند. (به نقل از وبسایت آریائی، هفتم ثور 1382 مطابق 27 اپریل 2003 میلادی). او مینویسد که "در سال 1347 هجری شمسی بدخشی از فرکسیون «خلق» جدا گردید. «محفل انتظار» را تشکیل کرد. بعد از تدارک لازم ....« سازمان انقلابی زخمتکشان افغانستان » (سازا) را تاسیس نمود (کتاب ظهور وزوال ح د خ ا، ص 173) . اما مسئله این نیست که سازمان سیاسی بدخشی ستم ملی نام داشت یا چیز دیگر، بلکه مسئله ماهیت تفکر سیاسی طاهر بدخشی وپیروان او است. این نوشتهء دستگیر پنجشیری در حقیقت کوششی است در جهت خبط کردن موضوع و کاهش در اثر مخرب پیام نهفته در تیوری "ستم ملی" بدخشی در خواننده میباشد. به این ارتباط محبوب الله کوشانی در سخنرانی خود در محفل یادبود از طاهر بدخشی که در سال 2001 در تاجیکستان دایر شده بود حتی یکبار َعبارت "ستم ملی" را برزبان نیاورد.

باوجود آن در میان روشنفکران افغانستان بطور عام پیروان فکری طاهر بدخشی به نام "ستمی ها" مَعروف اند یعنی کسانیکه به موجودیت ستم ملی (حتی جنوساید ملی) در افغانستان معَتقد بوده .و حل مسئلهء ملی را به عنوان اساسی‌ترین مساله سیاسی-اجتماعی در صدر مسائل سیاسی افغانستان مطرح کرده و راه حل این معضله را در ایجاد یک سیستم ادارهء فدرالی واحد های خود محتار بر اساس خطوط قومی.پیشنهاد میکنند. (به مصاحبهء ویدیویی لطیف پدرام بعد از سقوط شهر قندز مراجعه کنید).

مجیب مهرداد مینویسد "..ستم ملی‌ای که بدخشی مطرح می‌کرد شامل عدم امکان دسترسی عادلانه اقوام در پروسه ایجاد حاکمیت ملی، دادن امتیازات ویژه در نظام عسکری و مالیاتی بر اساسات قومی از جانب نظام‌های سیاسی زمان، توزیع زمین‌های مردم در شمال، مناطق مرکزی به مردمی که از جنوب و آن‌سوی مرزها می‌آمدند، استحاله هویت اقلیت‌های افغانستان در هویت یک قوم، اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی در زمان شاه و تحمیل نشانه‌های هویتی بر سایر اقوام افغانستان که شامل تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان می‌شد و همچنین تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابرحقوق افغانستان بود.... به نظر او مساله اساسی افغانستان مساله انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیزی است که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد. به نظر بدخشی اقلیت‌های تحت ستم چه دهقان و چه فیودال چه غریب و چه سرمایه‌دار از ستمی مساوی رنج می‌برند. او گونه‌های ستم ملی را در تاریخ معاصر افغانستان با نشر مقالاتش با نام‌های مستعار خاطرنشان می‌ساخت." (روزنامهء هشت صبح، پنجشنبه, 19 جدی 1398).

دستگیر پنجشیری در وبسایت "آریائی" به ارتباط یاد بود از محمد طاهر بدخشی مینویسد ".. او بحق به این باور بود که فرزندان اقلیتهای ملی، مذهبی، اقوام تحقیرشده، اقشار و طبقات **تحت ستمهای گونه گون ملی** و اجتماعی مقدم برهمه به دانش و سنگر انقلابی و نجات بخش زحمتکشان روی می آورند. وبرای قربانی آمادگی روحی و روانی میداشته باشند." (وبسایت آریائی، هفتم ثور 1382 مطابق 27 اپریل 2003 میلادی).

محبوب الله کوشانی، که به ادامه دهندهء سنن بدخشی معروف است بدان باور است که "نادیده انگاشتن این درد استخوان سوز (یعنی درد ستم ملی-نویسنده) عمر فاجعه را طولانی تر خواهد

ساخت... ". او مینویسد: " چگونگی طرح و پاسخدهی بحل مساله ملی یکی از اساسی ترین محور تداوم جنگ و صلح در کشور بوده و همبستگی ملی ووفاق ملی، درگرو این پاسخ یابی است و تازمانیکه الترناتیف جامع تر، علمی تر و عملی تر ارایه نشده است ما با این دیدگاههای م ط بدخشی درین باب یعنی ایجاد نظام دولتی فدرال ...تاکید میداریم. " (به نقل از دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور 1382 مطابق 27 اپریل 2003 میلادی).

یکی از هواخواهان طاهر بدخشی تایید میکند که: "طاهر بدخشی نظریهٔ سیاسی «ستم ملی» را مطرح می‌کند؛ یعنی این‌که سیاست‌های قومی به ستم ملی می‌انجامد. این مردم، ملیت‌ها و ملت افغانستان استند که رنج و آسیب چنین سیاست‌های نادرستِ قومی را خواهند کشید و در سطح ملی مورد ستم قرار خواهند گرفت. نتیجه‌گیری طاهر بدخشی از هدفِ قومی پشتِ صحنهٔ اعضای حزب دموکراتیک این می‌شود که «بی پشتون نمی‌توان سیاست کرد، با پشتون نیز نمی‌توان سیاست کرد.» (این سخن منسوب به طاهر بدخشی است.)

عبدالله نایبی رهبر تازهء حزب دموکراتیک خلق مینویسد (شمارهٔ ۹ نشریهٔ «آینده»، میزان ۱۳۸۰ مطابق اکتوبر ۲۰۰۱):

" تلاشهایی که برای بازخوانی تاریخ افغانستان درجهت نفی وجود ستم ملی میشوند، در واقع یک اقدام سیاسیست که از یک سو حقانیت مطالبات دادخواهانهٔ ملیتهای اقلیت را رد میکند و از سوی دیگر به توجیه ایدیولوژیک حاکمیت فرادستان ملیت اکثریت میپردازند." او میبویسد: "انسان زحمتکش جامعهٔ افغانی در درازای تاریخ به سه گونه ستم مواجه بوده است: الف: ستم طبقاتی :بُنیادی ترین ستمی که بردنیای کار ازسوی طبقات فرادست) مالکان وسایل تولید (و حُکام جابر) جهت چرخاندن دستگاه های عظیم دولتی، دربار و ارتش های سرکوبگر خلقها) درتبانی با روحانیت وابسته به آن) که وظیفهٔ ایدیولوژیک تداوم سیادت فرادستان را عهده دار بودند) تحمیل شده است. ب :ستم ملی :زحمتکشان ملیتهای اقلیت، افزون برستم طبقاتی که درچوکات مناسبات استثماری تولید متحمل میشدند، زیر بار ستم حُکام ملیت حاکم نیز شانه خم میکردند. ج – ستم استیلاگران بیگانه درهنگام جنگها و تسلط نیروهای اجنبی ستم دیگری بردوش زحمتکشان تمام ملیتها افزون میشد. آنان دفاع مسلحانه از سرزمین را به عهده داشتند که درصورت پیروزی - به بهای قربانیهای بیشمار - به تداوم سلطهٔ فرادستان قبلی خلاصه میشد و درصورت شکست به پرداختن باجها و غرامتهای کمرشکن، درحالی که حُکام راه فرار را در پیش میگرفتند." او مینویسد: "جُنبش مترقی کشور اگر رفع این همه ستمها را درچشم انداز پراتیک خود مطرح نکند، به یقین نخواهد توانست به حیث یک نیروی عمیقاً دموکراتیک، دگرگونساز و مردمی، درآیندهٔ جامعه حضور داشته باشد". به‌َقیدهء او: "متکی برجهانبینی علمی، با بهره گیری ازتجارب کشورهای چند ملیتی و با نظرداشت واقعیت اتنیک و وضعیت سیاسی جامعهٔ افغانی میتوان اصول زیر را در رابطه با مسایل ملی افغانستان مطرح کرد:

یک - استقلال فرهنگی و **خودمختاری ارضی** حق طبیعی و جاویدان تمام خلقهاست. جلوگیری از تبارز این حق - یا سرکوب آن - زیر هرعنوانی که باشد، یک برخورد ضدبشری، جابرانه و مغایرحقوق بشر است.

دو - اقلیتهای ملی مانند ملیت اکثریت حق دارند به رشد آزادانهٔ فرهنگ، زبان و دیگر ویژه گیهای هویتی خود بپردازند.

سه - اقلیتهای ملی باید در اِعمال قدرت سیاسی به طورعادلانه سهیم باشند."

موصوف ادامه میدهد که: "براساس این اصول ...میشود گفت که حل مسألهٔ ملی در افغانستان ناگزیر با ماهیت دولت بعدی رابطه دارد .از نگاه محتوا تنها یک دولت دموکراتیک، مدافع منافع تمام زحمتکشان جامعه و مبتنی برقانون و از نگاه ساختار ملی ـ تنها یک دولت چندملیتی ظرفیت حل مسألهٔ ملی را خواهد داشت. دربارهٔ شکل این دولت نباید با پیشداوریهای ایدیولوژیک قضاوت کرد. برخیها از فدرالیزم یاد میکنند. به یقین اگر دولت فدرالیی مبتنی بر اصول دموکراتیک و ضامن دفاع از منافع تمام ملیتها به وجود آید، مؤثرترین شکل دولت در رابطه با انکشاف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیتها خواهد بود، ولی اگر زیرنام «دولت خود مختار این یا آن منطقه» احیای مناسبات جابرانهٔ ارباب ـ رعیتی درمناطق و محله ها منظور باشد. در واقعیت امر سو استفاده از مطالبات خلقها درجهت تداوم مناسبات استثماری طبقاتیست، که باید آن را با جدیت افشا کرد... در فرجام تأکید میورزیم که حل عادلانهٔ ملی در افغانستان یک روند طولانی خواهد بود که بسته به دگرشدن تناسب نیروهای سیاسی ـ اجتماعی به سود انسان زحمتکش، تحقق خواهد یافت. عناصر آگاه جامعهٔ ما حق ندارند به بهانهٔ وضعیت اسفناک کنونی و عاجل بودن مسایل دیگر، اصول عادلانهٔ حل مسألهٔ ملی را به فراموشخانهٔ تاریخ بسپارند."

تجربه چهارده سالهء دولت حزب دموکراتیک خلق نشان داد که در غیاب رشد همه جانبهء اقتصادی-اجتماعی-تخنیکی و مدرنیزه کردن کشور، مناسبات به اصطلاح جابرانهٔ ارباب ـ رعیتی و به تعقیب آن سرمایه داری درمناطق و محله ها به این زودیها از میان رفتنی نیست بنابران فدرالیزم زیرنام «دولت خود مختار این یا آن منطقه» در واقعیت امر سو استفاده از مطالبات خلقها درجهت تداوم مناسبات استثماری طبقاتی به نفع مافیا و زورگویان، تفنگسالاران محلی خواهد بود.

سوالات اساسی که باید پرسیده شود آن است که شواهد موجودیت ستم ملی در افغانستان کدامها اند؟ آیا در افغانستان یک قوم حاکم موجود بوده است یا خیر؟ آیا مردمی به صورت یک قوم در زیر ستم قوم حاکم و یابقیه ی اقوام و یا حکومت بوده اند یا خیر؟ و هرگاه شواهد موجودیت ستم ملی وجود داشته آیا این مصیبت در صدر مصائب کشور ما قرار دارد یا چنین برداشتی محیلانه، تفرقه افگن و تجزیه طلبانه است؟

طوریکه ملاحظه کردیم از قول مجیب مهرداد شواهد موجودیت "ستم ملی" آنطوریکه طاهر بدخشی مطرح مینمود شامل عناصر زیرین میگردد:

- عدم امکان دسترسی عادلانه اقوام در پروسه ایجاد حاکمیت ملی؛
- دادن امتیازات ویژه در نظام عسکری و مالیاتی بر اساسات قومی از جانب نظام‌های سیاسی زمان؛
- توزیع زمین‌های مردم در شمال، مناطق مرکزی به مردمی که از جنوب و آن‌سوی مرزها می‌آمدند؛
- استحاله هویت اقلیت‌های افغانستان در هویت یک قوم؛
- اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی در زمان شاه؛
- تحمیل نشانه‌های هویتی بر سایر اقوام افغانستان که شامل تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان می‌شد؛
- تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابرحقوق افغانستان؛
- انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیزی که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد.

بیائید شواهد یا اتهامات فوق را صادقانه بررسی کرده برروی اسناد و مدارک تاریخی ثابت نمائیم که آیا در افغانستان ستم ملی موجود بوده یا خیر؟ آیا دولتهای افغانستان به زعامت پشتونها فاشیستی عمل کرده اند یاخیر؟ و بالاخره اینکه آیا ستم ملی در صدر مصائب ما قرار دارد یا خیر؟

در تاریخ میخوانیم که در بازگشت احمدشاه ابدالی و قوماندان نورمحمد خان غلجائی به قندهاربعد از قتل نادرافشار توسط درباریان او، نورمحمد خان به خان‌های غلجایی و اوزبیک وابدالی وهزاره وبلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه‌یی تشکیل و پادشاهی انتخاب شود. مونستیوارت الفونستون تآئید میکند که در جرگه شیرسرخ قندهار که احمدشاه ابدالی به پادشاهی انتخاب شد سران اقوام یاد شده اشتراک داشتند (الفونستون، گذارش سلطنت کابل، لندن 1815م).

احمد شاه خانواده و اقارب خود را از مداخله و اشتراک در امور دولت دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خود را در زیر هدایت جهان خان پوپلزائی، در حواشی غربی و شرقی مملکت در حالت مشق و تمرین امور سیاسی و نظامی می‌گذاشت. این تجرید خانوادهٔ او تا جایی بود که تاریخ و مردم، غیر از تیمور و سلیمان، دیگر اولاد احمد شاه را کامل نمی‌شناختند، درحالیکه او هشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب و پرویز).

آقای حمید مبارز رییس اتحادیهٔ ژورنالیستان لست والی‌های احمد شاه بابا را در یک مصاحبه تلویزیونی چنین می‌خواند: "هرات، درویش علی خان هزاره، نیشاپور عباسقلی خان بیات، قلات اشرف خان غلزایی، شکارپور دوست محمد خان کاکر، مشهد شاه رخ افشار (نواسه نادر افشار)، کشمیر خواجه عبدالله، پتیاله امیر سنگ، بلوچستان نصیرخان بلاض، پنجاب زین خان مهمند، سند نورمحمد خان سندی، دیره اسمعیل خان موسی خان، ملتان شجاع خان ابدالی و در مرکز دارالانشاء میرزا هادی خان قزلباش بود. به این ترتیب تنوع اقوام کشور را در اداره کشور در زمان احمدشاه ابدالی می‌بینیم". درویش علی خان هزاره تا آخرین روزهای حیات احمد شاه ابدالی نایب السلطنه هرات بود در استحکام حکومت درانی‌ها در هرات نقش عمده‌ای داشته است (محمد سعیدی، هزارستان، از اقتدار تا افتخار).

دولت‌های پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سایر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آن‌ها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل می‌گردید، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانی‌ها، عرس بیدل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه‌ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیک‌ها ادامه داشت.

حکام پشتون دولت‌های افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والی‌های جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچی‌ها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آن‌ها به بهانه‌های مختلف مانع ایجاد کردند.

باید فراموش نکنیم اگرحکام پشتون دولت‌های افغانستان به تعدادی خانواده‌های ناقلین پشتون از مناطق کم زمین جنوبی و مشرقی به قطغن، ترکستان افغانی و فاریاب اجازه دادند، همچنان بدون تبعیض به هزاران خانواده مهاجر تاجیک، اوزبیک و ترکمن اجازه دادند که برای نجات شان از

تجاوز روس‌های تزاری و بالشویک‌ها به بدخشان، قطغن، ترکستان و فاریاب مسکن گزین شوند.

باید در نظرداشت که دولت‌هادر یک کشور کثیرالقومی افغانستان که شامل سرزمین‌های تاریخی خراسان، سیستان، بلوچستان، زابلستان، کابلستان، ترکستان، بدخشان، غرجستان، افغانستان و غیره بود توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است که در برنامه سیاسی و اجتماعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری (2014م و 2019م) نه تنها تجزیه طلبی بلکه حتی موضوع فدرالیزم گنجانیده نشده بود. عوامل این استقرار سیاسی را توماس بارفیلد در مقدمه کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، مینویسد که "سلاطین درانی از سال 1747 تا 1778م با وجودی که از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخواسته بودند، اما تسلسل زمامداری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب درونی خانوادگی خود تنظیم می‌کردند. این زمامداران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجود بود، خودداری کردند (توماس بارفیلد، ص 4)." با این شیوه زمامداران پشتون قادر شدند مدعیان سلطنت و زمامداری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خاص خانوادگی محدود بسازند و بالقوه سطح مخاصمات ممکنه را کاهش دهند (با مخاصمات سیاسی چهل سال اخیر مقایسه گردد).

نادر خان در میان آنهمه اقوام پشتون که در سرزمینهای وسیع از کنر تا هرات زندگی میکنند تنها جوانان اقوام پکتیا را به خاطر اشتراک پدران شان شان در جنگ استقلال در سال 1919م از خدمت اجباری دوسالهء عسکری معاف ساخت در حالیکه اکثریت جوانان پشتون همانند جوانان تاجیک، ازبک، هزاره و غیره خدمتَ عسکری را سپری میکردند. این امتیاز را کدام تبعیض در مقابل سائر اقوام برادر کشور نمیتوان دانست.

ادعای استحالهء هویت سایر اقوام کشور در هویت قوم پشتون یک دروغ محض است. در تذکرهء تابعیت افغانستان در تمام دوره ها هویت قومی هر فرد بطور واضح و مشخص درج میگردید. فرد پشتون، پشتون بود هزاره هزاره و تاجیک تاجیک. اینکه در قوانین اساسی هویت ملی یا شهروندی (ستیزنشپ) تمام مردم افغانستان "افغان" مشخص شده یک امر کاملاً طبیعی و مطابق عرف تمام کشور های جهان که قاسم قومی دارند میباشد. به یک تبعهء ترکیه "ترک یا ترکش" خطاب میشود، به یک فرد روسیه، "روسی". تبعهء تاجیکستان "تاجیک" است و یک تبعهء جرمنی "جرمن" گفته میشود. اگر کسی از اسم "افغان" خوشش نمی آید از بخت بد خود اوست که در کشور افغانستان تولد شده است. این هیچ چارهء ندارد و هیچ کلمهء دیگری نمیتواند جانشین آن گردد. اصطلاح نامآنوس، نامناسب و غلط "افغانستانی" که تعدادی هزاره های افغانستان از آن استفاده میکنند به مثابه یکی از حربه های هجوم فرهنگی هویت زدودنی برای اولین بار توسط یک ایرانی بنام چنگیز پهلوان در کتاب "شعرای معاصر افغانستان" بکاربرده شد.

واقعیت‌های تاریخی بر خلاف تبلیغات دروغین پشتون‌ستیزها نشان می‌دهد که هیچ نشانه‌ای از رفتار فاشیستی در حکام پشتون تبار دیده نشده است. بعضی‌ها به حملات امیر عبدالرحمن خان در هزاره‌جات اشاره نموده بخصوص سهم‌گیری ملیشه‌های قومی را در جنگ سوم که سبب زیاده‌روی‌ها و به اسارت گرفتن‌ها انجامید، اشاره می‌کنند. این حوادث بدون شک، همانند حمله دولت ربانی-مسعود بر افشار کابل، سبب جنایات نابخشودنی بر ضد قوم هزاره شده است. در عین زمان فراموش نکنیم که ما این حوادث ۱۲۰ سال قبل را در روشنی آگاهی ما از منشور حقوق بشر و احترام ما به اصول عدالت اجتماعی و آزادی‌های تضمین شده قانون اساسی امروزی انجام می‌دهیم. امیر عبدالرحمن خان همچنان بالای اقوام قلات غلزایی، اقوام پشتون پکتیا و ننگرهار لشکر کشید در نورستان لشکرکشی کرد. بنابر آن طوری‌که می‌بینیم اهداف این لشکرکشی‌ها اعمال حاکمیت فاشیستی یک قوم و یا قشر اجتماعی نبوده بلکه تحکیم حاکمیت دولت افغانستان بالای

قلمرو خود و ختم استیلای ملوک‌الطوایفی در کشور و تأمین امنیت برای تمام مردم کشور بود. فراموش نکنیم که رهبران هزاره در پاسخ به مکتوب التیماتوم امیر عبدالرحمن خان قبل از حمله سوم از هزاره‌جات به عنوان یک مملکت مستقل نام برده بودند (کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان).

تعدادی هم طالبان و تفکر طالبانی را تبیین فرهنگ قوم پشتون قلمداد کرده این گروه را مبین اهداف سیاسی و اجتماعی قوم پشتون می‌دانند. واقعیت آن است که در طی بیست و دو سال گذشته جنبش طالبان به مثابه یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی در افغانستان فعال بوده بالای اوضاع امنیتی، سیاسی و اجتماعی کشور اثرگذار می‌باشد. گروه طالبان از نظر سیاسی و فکری پیروان یک اندیشهٔ افراطی عقبگرا اند که با موازین پیشرفتهٔ علوم و تمدن درعرصه های تعلیمی، اجتماعی، حقوقی، دولتداری، بشری زمان جاری سازگار نیستند. نه تنها طالبان مبین آرزوها و اهداف قوم پشتون در ایجاد یک جامعه پیشرفته نیستند بلکه طرز تفکر و شیوه حکومتداری آن‌ها از ریشه با زعامت تاریخی دولت‌های افغانستان متفاوت است.

بر هیچکس پوشیده نیست که جنبش طالبان و گروه حقانی از جانب سازمان استخبارات نظامی پاکستان با سؤ استفاده از موجودیت میلیون‌ها کودک و نوجوانان مهاجر افغان در پاکستان و طلاب مدارس افراطی مذهبی ایجاد، تجهیز و تربیه شده و هدایت می‌گردند. مزید بر آن این گروه‌ها از حمایت مالی، جانی، تبلیغاتی، تعلیماتی و پناهگاه‌های امن احزاب و سازمان‌های افراطی مذهبی پاکستان برخوردار بوده که با تأسیس هزاران مدرسهٔ تروریست پرور در مناطق سرحدی قبایلی پشتون‌نشین، ایجاد فضای اختناق و نا امن در مناطق موازی به آن‌ها در داخل خاک افغانستان، تمام این مناطق را از تعلیم و تربیه و تمدن معاصر به دور نگهداشته به خندق پرورش ویروس تروریزم جهانی مبدل کرده اند.

در این شکی نیست که دولت سال‌های 1996-2001م طالبان یک رژیم قرون وسطایی، غیر متمدن مذهبی بود که با سؤ استفاده از شرایط مسلط انارشی دولت وقت مجاهدین در افغانستان حاکم شد، اما این رژیم قرون وسطایی عملاً افغانستان را به یک کشور عقبگرا، وابسته و مزدور برای تأمین عمق استراتژیک مورد نیاز پاکستان برای مقابله با تهدید خیالی هندوستان مبدل نموده بود، ولی در عین زمان دولت طالبان امنیت جانی و مالی مردم را تأمین کرده، ناموس مردم را از تجاوز اوباش که در دوران حکومت انارشی ربانی-مسعود مستولی بود اعاده کرد و به انارشی تنظیمی خاتمه داد.

دولت‌های پشتون در افغانستان به عناصر فرهنگی سایر اقوام و قشرهای اجتماعی در افغانستان احترام گذاشته و در حفاظت آن‌ها کوشیدند. فرهنگ تاریخی خراسانی در کشور همچنان ادامه یافت، نوروز در سراسر کشور آزادانه تجلیل می‌گردید، شب برات، شب یلدا، شاهنامه خوانی‌ها، عرس بیدل و همچنان احترام به ماه محرم، حفاظت از تکیه خانه‌ها و تجلیل از ویساک هندوها و سیک‌ها ادامه داشت.

حکام پشتون دولت‌های افغانستان آزادی رفت و آمد، آزادی انتخاب محل سکونت در تمام ولایات کشور، آزادی شغل و کار و پیشه، آزادی انتخاب همسر فراقومی، را برای تمام اقوام و قشرهای جامعه بدون تبعیض و امتیاز فراهم و تضمین کرده بودند. غنای فرهنگی امروز شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، مزارشریف، هرات و قندهار ناشی از همین سیاست آزادی رفت و آمد و انتخاب محل سکونت است. در مقایسه دیدیم که بعضی والی‌های جمعیتی تاجیک در این اواخر از مسافرت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری کردند. همچنان در مناطق مرکزی کشور در مقابل عبور و مرور و اسکان کوچی‌ها در مسیرهای حرکت تاریخی فصلی آن‌ها به بهانه‌های مختلف مانع ایجاد

کردند.

در این شکی نیست که جرگه‌ها و لویه جرگه‌ها سنت‌های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچکسی هم ادعا ندارد که این سازمان‌های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند. اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیمگیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال 2004م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت‌های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چین تحریم از طرف داکتر عبدالله عبدالله در سال 2013 در مقابل لویه جرگه مشورتی که از طرف رییس جمهور حامد کرزی دعوت شده بود صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و ذلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آن را در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنهٔ مردود قبیلوی خواندند. عبداله و حامیان آن‌ها فکر می‌کردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطهٔ آن‌ها معاهدهٔ امنیتی با امریکا را رد کند. با وجود آن که حامد کرزی چنین توقعی داشت، اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهدهٔ امنیتی با امریکا را تأیید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از هدف حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتی‌های روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبدالله عبدالله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگه بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه می‌تواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدراعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقش او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

با وقاحت مینویسند که **اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز زبانی** در زمان شاه از نشانه های "ستم ملی" میباشد! کدام سیاستهای تبعیض آمیز زبانی؟ اینکه جوانان پشتون مجبور بودند تحصیلات عالی را به زبان دری انجام دهند؟ اینکه پشتونها در سراسر کشور مجبور بودند مکااتبات رسمی اداری را به زبان دری انجام دهند؟ به یقین که این دو مثال نشانهء اعمال تبعیض در مقابل قوم پشتون است که در طول سه صد سال اعمال شده و صدای اعتراضی هم بلند نشده است! در مقابل تعدادی فتنه انگیزان طبل تبعیض زبانی را بخاطر پروگرام تدریس زبان پشتو در ادارات که بصورت مفت و مجانی برای تمام کارمندان دولت چه پشتون و چه غیر پشتون مهیا بود و در ختم موفقانهء آن مدد معاش اضافی هم میگرفتند تا فلک بلند کرده اند. تکمیل کورس پشتو تبعیض نیست اما اگر بخاطر ندانستن زبان پشتو از استخدام در ادارهء دولت جلوگیری میشد تبعیض میبود!

به همین ترتیب مینویسند که **تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان** از نشانه های ستم ملی محسوب میگردد! واقعآ؟ در طول سه صد سال دولتهای افغانستان آیا نام چند محل تاریخی به زبان پشتو تغییر یافته اند؟ من بجز از تغییر نام چند محل که بیشتر از تَعداد انگشتان دو دست هم نیستند، مانند "سبزوار" به شیندند و "فوشنج" به پشتون زرغون، از دیگر نامها مطلع نیستم در حالیکه در افغانستان مطابق به اتلس قریه جات کشور که در سال 1975م از طرف وزارت پلان نشر شد 35 هزار قریه وجود دارد.

همه روزه در مطبوعات و رسانه‌های تصویری و رادویی و انترنتی که در انحصار هزاره های تحصیل یافته در ایران قرار دارند به اصطلاحات حکومت قبیله، فاشیزم قبیلوی، افراد قبیله، برداشت‌های قبیلوی، قوم انتحار و انفجار در اشاره به قوم پشتون، دولتمردان پشتون، پشتون‌ها در مجموع بر می‌خوریم. در عین زمان، اکثر نوشته‌ها و تبصره ها در مورد تاریخ، ساختار و روش دولت‌های گذشته افغان در سال‌های اخیر توسط محققین هزاره مقیم ایران، یا درس خواندگان

هزاره در ایران منتشر شده اند. بر علاوه از علایق و همبستگی های مذهبی شیعه که هزاره‌های ما را با ایرانی‌ها نزدیک میسازد، با توجه به عدم دسترسی به زبان انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی، تمام مأخذ این نویسندگان آثاری است که یا توسط دانشمندان ایرانی نوشته شده و یا توسط آن‌ها بصورت انتخابی ترجمه شده اند. از این جاست که خواننده به آسانی می‌تواند تاثیرات شوونیستی ناسیونالیزم ایرانی ضد عرب، ضد افغان و ضد ترک را در نوشته‌های آن‌ها مشاهده کند بخصوص بر ضد افغان‌ها و کشور افغانستان، که ایرانی‌ها آن را کتله جدا شده از پیکر ایران بزرگ می‌دانند.

اینکه جامعه هزاره افغانستان روز بروز محققین، سیاست‌مداران، تکنیشن‌ها، صنعت‌گران، ورزشکاران، هنرمندان بیشتری را به جامعه تقدیم می‌کند جای خوشی و قابل تقدیر است که سبب سربلندی کشور افغانستان در دنیا می‌گردند، اما متأسفانه از جانب دیگر در نوشته‌ها، تبصره‌ها و موضعگیری‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از این محققین، سیاسیون و نویسنده‌گان یک خصومت آشکاری در مقابل دولت‌های گذشتهٔ افغانستان و قوم پشتون به مشاهده می‌رسد. از نوشته ها و موضعگیری‌های این نویسنده‌گان و فعالین سیاسی بر می‌آید که می‌کوشند برای خود یک محیط فرهنگی تازه‌ای ایجاد کنند اما در عین زمان به مجریان سیاست هجوم فرهنگی ایرانیها در افغانستان مندل شده اند. پر واصح است که یک دولت ملی و مسول در افغانستان ناگذیر است به این عمل که سوء استفاده از آزادی قلم و بیان است پایان بخشد.

در میان تمام ادعاهای موجودیت سیاستهای ستم ملی ادعای **"تقسیم ناعادلانه سایر نعمات مادی و معنوی این سرزمین بین اقوام برابرحقوق افغانستان"** مسخره تر و بی بنیاد تر هرگز وجود ندارد. بجز از قندهار و هلمند سائر مناطق پشتون نشین افغانستان در زمرهء فقیر ترین ولایات از لحاظ موجودیت زمینهای زراعتی هموارو پر اب و حاصل خیز میباشند. این مناطق از لحاظ منابع معدنی هم فقییر هستند. بنابر همین فقر زمینهای زراعتی هموار حاصل خیز و سایر منابع مردم ولایات کنر، ننگرهار، لغمان، لوگر، پکتیا، وردگ و پکتیکا برای کسب عاید بیشتربه اشتغال در ادارات دولتی، اردو و پولیس رو می آوردند. آیا میتوان موجودیت نعمات مادی را در ولایات شمال و غرب کشور با ولایات شرقی و جنوبی مقایسه کرد. واضح است که نمیتوان. اما با وجود آن تعدادی برای اغفال جوانان و مردم غیر پشتون و متزلزل کردن احساس وحدت ملی و برادری با سایر اقوام در میان آنها به همچو دروغ پراگنیها دست میزنند.

در این شکی نیست که دولتها در افغانستان استبدادی بوده اند که این استبداد را بالای تمام مخالفین خود صرف نظر از وابستگیهای قومی و مذهبی یکسان اعمال میکردند. اما ادعای موجودیت سیستماتیک ستم ملی یک قوم بالای اقوام دیگر فتنه انگیز و اغواکننده و مخالف حفظ وحدت ملی میباشد. اگر ستم ملی در صدر مصایب ملی در این کشور موجود میبود ناگذیر عکس العمل در برابر آن از طریق جنگهای بین القومی تبارز جنبشهای جدایی طلبی بظهور میرسید. تنها از زمان به قدرت رسیدن جمعیت اسلامی در سال 1992م و قدرت گرفتن حزب وحدت، و ظهور طالبان به اینطرف جنگهای بین القومی در کابل و مزارشریف و بعضی مناطق دیگر به مشاهده رسید و سروصداهای فدرالیزم و جدائی طلبی از جانب یکتعداد گروههای اقلیت به مشاهده رسیده است.

قانون اساسی موجودهء افغانستان ضامن تساوی حقوق تمام اقوام و اقشار افغانستان بوده پیروی و تطبیق موثر آن امکانات مساوی را برای تمام مردم ایکه در افغانستان زندگی میکنند بدون تبعیض و ستم فراهم حواهد ساخت.

هویت شخصی، هویت قومی و هویت ملی

انسان‌ها با توجه به هویت نفوسی (دموگرافیکی) آن‌ها با همدیگر گروه‌بندی شده و یا از همدیگر جدا می‌شوند. اگر ما از کوچک‌ترین واحد که فرد است آغاز و به بزرگترین واحد که انسان یا بشر است ختم کنیم، همانطوری که محترم سیف فاضل نیز معتقد اند، یک انسان دارای هویت فردی یا شخصی (احمد/ناهید/...)، هویت جنسی (مرد/زن) هویت فامیلی یا خانوادگی (شریفی/ امیری/...)، هویت دینی (مسلمان/هندو/عیسوی/...)، هویت مذهبی (سنی/شیعه/...)، هویت محلی (دهمزنگی/شهرنوی...)، هویت شهری (چاریکاری/قندهاری/هراتی...)، هویت سمتی (قطغنی/پکتیاوال)، هویت قومی (پشتون/تاجیک/هزاره/اوزبیک/...)، هویت ملی (افغان/جرمن/روس/...)، هویت قاره‌یی (اروپایی/افریقایی/...)، هویت جیوپولیتیکی (شرقی/غربی/...)، هویت نژادی (سفید/سیاه/زرد/...) و هویت طبیعی (انسان) می‌باشد.

در حالی که هویت قومی (پشتون/تاجیک/هزاره/اوزبیک/...) مبنای خون‌شریکی دارد، مبنای هویت ملی (افغان/جرمن/روس/...) را تعلق داشتن یک فرد یا تابعیت او به یک واحد جغرافیای سیاسی یا مملکت می‌باشد.

در دنیای امروز تمام کشورهای جهان از "اقوام" و گروه‌های مختلف انسانی تشکیل شده اند. در یکتعداد این کشورها کشور خود را به نام "یکی" از اقوام خود، معمولاً بزرگترین قوم مسما ساخته اند مانند تاجیکستان، اوزبیکستان، روسیه، جرمنی، فرانسه، ترکیه و غیره ... .

در افغانستان با آن که نام کشور از نظر ممالک همسایه و دور و نزدیک ریشهٔ قومی ندارد و مردم این کشورها (فارس‌ها، اعراب، هندی‌ها، ترک‌ها) بودند که تمام باشندگان این سرزمین را، در سه صد سال اخیر بدون تفکیک قومی آنها، "افغان" خطاب می‌کردند، اسم "افغانستان" به تدریج نظر به کاربرد روز افزون آن توسط خارجی‌ها (بخصوص فارس‌ها، هندی‌ها، انگلیس‌ها، روس‌ها، ترک‌ها) بالای این مملکت عام شد.

اما در داخل افغانستان اقوام غیر پشتون به یک فرد پشتون "افغان" و به وطن او (جنوب کابل تا دریای سند) "افغانستان" می‌گفتند که مثال‌های این نوع برداشت در کتاب‌های تاریخچهٔ هرات سیف هروی و بابرنامهٔ ظهیرالدین بابر که آن را واقعات بابری و توزک بابری نیز خوانده اند (حوادث سال‌های ۸۹۹ تا ۹۳۶ق) منعکس شده است. حتی درباریان کابل تا زمان امیرحبیب الله خان از زبان پشتو به عنوان زبان افغانی یاد می‌کردند. با آنکه پشتون‌ها معمولاً قوم خود را پشتانه/پختانه و زبان خود را پشتو/پختو می‌گویند اما نظر به عمومیت کلمه افغان از این کلمه نیز در معرفی خود استفاده کرده اند که در اشعار خوشحال خان و رحمان بابا منعکس است.

از سیف فاضل در فیسبوک نقل قول شده که: "اطلاق و استفاده از (ی نسبتی) با کلمهٔ افغان دارای معنی و تابع دستور زبان است مانند افغانی یعنی آن شی یا چیزی‌که به افغان نسبت داشته باشد. اما نسبت دادن اشخاص به کلمهٔ افغان، نادرست است چون لغت افغان اسم خاص و صفت فاعلی دارد. از پیوند (ی نسبتی) با کلمهٔ افغانستان، لغت افغانستانی به دست می‌آید که آنهم به معنای چیزی است که به افغانستان نسبت دارد. از آن‌جایی که (افغان + ستان) به معنای سرزمین افغانان است، نسبت دادن شخص سوم به کشور افغانان، مهاجر معنا می‌پذیرد یا می‌دهد. به عبارت ساده‌تر با این تعریف افغانستانی کسی است که از بیرون نسبتی با سرزمین افغانان داشته باشد. یعنی، این سرزمین اصلاً از افغانان است اما من افغانستانی ام، چون افغان نیستم، ناچار به نسبت داشتن به این مردم و کشورشان، اعتراف و اکتفا می‌کنم."

هویت قومی و هویت ملی مردم افغانستان در مادهٔ چهارم قانون اساسی نافذهٔ سال ۲۰۰۳م چنین

تعریف شده است: "حاکمیت ملي در افغانستان به ملت تعلق دارد که بطور مستقیم یا و توسط نمایندهگان خود آن را اعمال ميکند. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادي که تابعیت افغانستان را دارا باشند. ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، بلوچ، پشهیي، نورستاني، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوي و سایر اقوام ميباشد. بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق ميشود."

بنابر آن طوریکه میبینیم هویت قومی اشخاص در قانون اساسی محفوظ است و هویت ملی افغان بودن داشتن تابعیت افغانستان است نه کدام عنصر قومی. بر این اساس تا زمانی که اسم این سرزمین افغانستان است ناگزیر مردم آن افغان هستند و هرگونه تلاش برای نادیده گرفتن قانون اساسی در این مورد عبث و بیهوده بوده به جز از ایجاد بحران بیلزوم، گذاشتن لکههای بیاعتمادی و تنفر هیچ نتیجهٔ در بر ندارد.

دوستی در فیسبوک برایم نوشته بود: "بلی آقای خالدی عزیز میپذیرم که اکثریت قوم پشتون است. جای شک هم وجود ندارد، اما چرا روند تذکرهٔ الکترونی را مختل میسازند چرا خود را در عقب نام افغان پنهان میکنند و هزاران چرای دیگر ....؟؟"

پاسخ من چنین بود: "پشتونها خود را در عقب نام افغان قرار میدهند تا با سایر اقوام برادر کشور همه در عقب نام ملیت افغان از حقوق مساوی برخوردار باشند و هیچ قومی برتر از قوم دیگر نباشد".

دو هویت را در اینجا مغشوش نکنیم: اول هویت قومی اتباع افغانستان که شامل پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، ترکمن، نورستانی، ایماق، بلوچ میباشد که خدا داد است و دوم هویت ملی اتباع افغانستان که با ایجاد دولت افغانستان به نام ملت واحد "افغان" شکل گرفته در قانون اساسی موجوده و قوانین اساسی گذشتهٔ کشور درج شده است.

نظام فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر پلورالیزم قومی و زبانی

نظام فرهنگی اجتماعی افغانستان و هویت مردم ما، بر دو عنصر و پایهٔ اصلی استوار است: نخست، فرهنگ اسلامی؛ دوم، هویت ملی. به عبارهٔ دیگر اسلامیت و افغانیت دو عنصر جدایی ناپذیر نظام فرهنگی و هویت ملی ما را میسازد.

این دو عنصر در قانون اساسی در مورد نظام فرهنگی و اجتماعی افغانستان درج گردیده است. بدین ترتیب قانون اساسی موجودهٔ کشور طرح کاملاً نوینی را پیریزي کرده که در قوانین اساسی قبلی کشور سابقه نداشته است.

اول: فرهنگ اسلامی

امروز در افغانستان نیز، اسلام با هرسه بخش اعتقادي، اخلاقی و حقوقی و فقهی خود، رکن عمدهٔ نظام دولتی و فرهنگی و اجتماعی ما را تشکیل میدهد؛ رکنی که باعث استحکام خانواده، جامعه و کشور ما شده و از فروپاشی و از همگسستگی آن جلوگیري کرده است. البته بدون شک در این بخش، ما با تمام مسلمانان جهان روح فرهنگی مشترك داشته و در واقع، تمام مسلمانان از این جهت، برادر دینی همدیگر هستند.

دوم: هویت ملی (عنصر افغانیت)

اما افغانیت، هویت و عنوانی است که مردم ساکن این سرزمین را از سایر مسلمانان و ملت‌هاي دیگر متمایز می‌گرداند. روند ملت‌سازي، یکی از پیچیده‌ترین و مغلق‌ترین موضوعات تاریخی و فرهنگی و حقوقی است که هنوز هم در میان دانشمندان، مورد بحث و کنکاش قرار دارد. مغلق بودن و حساس بودن این موضوع آنگاه افزایش می‌یابد که در تعداد زیادي از کشورها، ساختار ملت‌ها، ترکیب ناهمگون دارد. یعنی در این کشورها، نژادها و اقوام مختلف با مذاهب و زبان‌هاي گوناگون، زیست مشترک تاریخ و فرهنگ مشترک یعنی "ملت واحد" را پدید آورده اند. بر اساس قانون اساسی معیار افغانیت داشتن تابعیت افغانستان است نه کدام عنصر قومی و زبانی و فرهنگی.

سرور دانش در کتاب حقوق اساسی افغانستان می‌نویسد:

"وحدت ملی چگونه ایجاد می‌شود؟

سوال اصلی این است که چگونه می‌توان در عین تعدد، وحدت ایجاد کرد؟ یعنی با چه معیاری می‌توان با وجود ناهمگونی نژادی و قومی، "وحدت ملی" را تأمین کرد؟ و مجموعة متفاوت و متنوع را به همدیگر مدغم ساخت و "ملت واحد" نام گذاشت؟ به طور مثال در جامعة مثل افغانستان که ترکیب چند قومی و چند زبانی دارد، چگونه می‌توان ملت واحد به نام "ملت افغانستان" را پدید آورد؟ و قانون اساسی در این رابطه چه روش یا راهکاری را پیش نهاده است؟"

در این مورد، چهار نظریة زیر قابل طرح است:

اول: نظریهٔ ادغام در قوم برتر یا اکثریت

دوم: نظریهٔ انترناسیونالیزم طبقاتی

سوم: نظریهٔ امت اسلامی

چهارم: نظریة وحدت ملی برمبناي حقوق شهروندي و پلورالیزم قومی و زبانی

به تأیید آقای سرور دانش نظریة مطرح شده در قانون اساسی 1382، در تأمین وحدت ملی و حل مناسبات تباري و قومی و زبانی، به عنوان بهترین نظر ارائه شده و در تاریخ سیاسی و حقوقی افغانستان تاکنون بی‌سابقه بوده است و در طول تاریخ سیاسی کشور ما، روابط بین اقوام با این صراحت و روشنی تبیین نشده است.

این نظر را سرور دانش امروز که معاون دوم رییس جمهور کشور است بیان نکرده بلکه این نظر را سال‌ها قبل در کتاب خود به نام "حقوق اساسی افغانستان" که در سال 2010م به چاپ رسیده ابراز کرده است.

بنابر آن تطبیق درست و خط به خط قانون اساسی راه درست رسیدن به وحدت ملی و قوام پروسة ملت‌سازی در کشور با در نظرداشت حقوق و منافع تمام اقوام برادر کشور است.

حالا سوال در آن است که با وجود صراحت قانون اساسی کشور در زمینهٔ هویت ملی مردم ما و راه‌های حل مسایل ملی از طرق دموکراتیک چرا بازهم عده‌ای به این راه باور ندارند و از موجودیت ملت افغانستان بر مبنای موازین قانون اساسی در کشور انکار می‌کنند؟

ریشهٔ انکار کردن از ملت افغانستان در دو برداشت متفاوت از تاریخ افغانستان نهفته است، یکی برداشت وطن‌پرستانة افغانی و دومی برداشت ناسیونالیستی ایرانی مخالف موجودیت یک افغانستان مستقل.

بخش دوازدهم: وحدت ملی، فدرالیزم و تجزیه طلبی

در این بخش میکوشیم پرسش‌های آتی را ارزیابی کنیم:
- عوامل وحدت ملی در کشور کدامها اند؟
- علل جنبش تجزیه طلبی چیست؟
- چه سناریوهای تجزیه طلبی موجود اند؟
- عواقب تجزیه افغانستان به شمال و جنوب چه خواهد بود؟
- آیا ایجاد یک سیستم فدرالی در افغانستان به مفاد ولایات است؟

عوامل وحدت کشور افغانستان

تاریخ نزدیک به سه صد ساله افغانستان به وضاحت نشان می‌دهدکه در افغانستان، علی‌رغم احساس نابرابری ملی، در طول قرن‌ها مبارزه اقلیت یک قوم معین برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود مسئله مبرم روز مانند آنچه در سریلانکا، هند، ایران، ترکیه، پاکستان، اوکرایین، سوریه، عراق و غیره جاها دیدیم یا می‌بینیم نبوده است. کسانی‌که پیوسته ستم زمان امیر عبدالرحمن خان را بروی همه میکشند اینرا فراموش می‌کنند که پسرش امیر حبیب‌اله خان بادرک این بی عدالتی با صدور فرمانی خطاب به فامیل‌های هزاره رسما از اعمال پدرش معذرت خواست و این فرمان را به تمام فامیل‌های هزاره ارسال کرد. با آنکه عمل امیر عبدالرحمن خان در جریان سعی او برای تحمیل حاکمیت مرکزی بالای مناطق مرکزی کشور بود اما همانند جنگ‌های ضد هزاره در گذشته بسیار نزدیک، در زمان حاکمیت ربانی-مسعود در افشار و چنداول شهر کابل بود که در آن بدون دخالت پشتون‌ها هزاران فرد هزاره کشته شدند، قابل نکوهش می‌باشد.

در بخش‌های قبلی دیدیم که نزدیک به سه صد سال قبل وقتی‌که حدود جغرافیایی نا مشخص و بی نام به "احمد شاه درانی" به میراث رسید؛ این خطه فاقد هرگونه ساختاردولت وحتی قوانین مرسوم آن زمان بود و از طرف صفوی‌ها، افشاری‌ها و دولت مغولی هند اداره می‌شد. احمد شاه ابدالی اقوام این سرزمین را متحد نمود و دولتی در آن خطه ایجاد کرد، آن را به امپرطوری بزرگی مبدل ساخت و به بازماندگان خود تحویل داد. بازمانده گان احمد شاه ابدالی برای حفظ این کشور و دولت آن از یکطرف در مقابل پیشروی‌های دولت‌های قاجاری ایران در غرب مقاومت کردند، با سه جنگ قهرمانانه در مقابل نیروی های استعماری بریطانیای کبیر در شرق و جنوب ایستادگی کردند و هم چنان جلو پیشرفت روسیهٔ تزاری را به جنوب گرفتند. در عین زمان با تمام دسایس این قدرت‌ها در جهت درهم شکستن پایه‌های دولت افغانستان توسط عمال آن‌ها از داخل جلوگیری کردند.

افغانستان به مقایسه همسایه های خود و بخصوص ایران در سه صد سال گذشته دولت مستقر داشته در حالی‌که در طول این زمان در ایران صفوی‌ها، افشاری‌ها، زندی‌ها، قاجاری‌ها، بختیاری‌ها سلطنت کرده و با رویکار آمدن هرکدام تمام خاندان سلطنتی قبلی را از تیغ کشیده اند. حالا بعضی‌ها می‌گویند در افغانستان ملت ساخته نمی‌شود در حالی‌که ساخته شده و از آزمون زمان هم پیروز بدر شده متأسفانه این افراد خبر ندارند و یا نمی توانند قبول کنند.

منافع اقوام این کشور با وجود تمام اختلافات در اتحاد ملی شان بوده و سه صد سال بعد هم افغانستان خواهد بود و همین اقوام. بعضی‌ها می‌گویند در افغانستان هویت اتنیکی به مفهوم اروپایی

آن وجود ندارد. یعنی چه؟ در هر کشور اروپایی اتنیک‌ها یا اقوام متنوعی زندگی می‌کنند. در انگلستان انگلیس‌ها، اسکتلندی‌ها، ویلش و آیرش زندگی می‌کنند که هرکدام از لحاظ فرهنگی گذشته خود را دارند و هیچ تفاوتی با پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک در افغانستان از لحاظ تنوع فرهنگی خویش ندارند. به همانگونه است بلجیم، سویس، هسپانیه و غیره. جالب است که در طول سه صد سال در افغانستان کدام جنبش جدی جدایی طلبی وجود نداشته در حالی‌که همین پارسال در انگلستان اسکاتلندی‌ها برای جدایی ریفراندوم کردند و در هسپانیه باسک و کاتالونیا استقلال می‌خواهند.

در افغانستان 16 قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک،"پشه ای"، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ و غیره زندگی می‌کنند. شمال و جنوب کشور را کوه‌های صعب العبور هندوکش از هم مجزا می‌کند. جنگ خانمان بر اندازیکه نزدیک به چهل سال است دوام دارد به فروپاشی افغانستان نیانجامید. من فکر نمی‌کنم که اعتقاد بدین اسلام به عنوان ارزش کلیدی اجتماعی کشورنقش کننده داشته باشد چون تمام گروه‌های متخاصم مسلمان هستند و اینکه این جنگ بعد از پیروزی مجاهدین شدید تر و خانمانسوز تر شده است. پس چه عواملی از فروپاشی این کشور جلوگیری کرده اند؟ به گفته رزاق مامون " سنت‌های درهم آمیخته، احساسات وحالت روانی همسان درعمق لایه های تباری وانزوای اعتیادی به قدامت چندین قرن، عامل اصلی بقای افغانستان بوده است." بنابر آن در عمل " درهم آمیزی خونی، اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی به عنوان ستون استوار دربرابر ضربات جنگ وتوطیه"، عمل کرده و باوجود انکار تجزیه طلبان سبب ایجاد ملت افغان گردیده که بر تمام اقوام برادر، با حفظ و احترام به مشخصات فرهنگی آن‌ها در کشور، همانند کشورهای‌که به سیاست‌های چند فرهنگی عقیده دارند، اطلاق می‌گردد.

تاریخ گواه است که با تجاوز بیگانگان بر این سرزمین، تمام ملیت‌های آن اعم از پشتون و غیرپشتون یک دل و یک جان باهم از یکپارچگی و استقلال خانه مشترک شان افغانستان دفاع کرده اند. متأسفانه سیاست‌های نفاق‌افکنانه بحصوص در زمان جهادی‌ها و طالبان از قوام همبستگی ملی کشور جلوگیری کرد و نگذاشت کشور در عرصه‌های متعدد منجمله تکامل اقوام آن به ملت واحد با منافع مشترک به جلو رود. بنابر آن طوری‌که در بالا دیدیم این کشور به دلیل عوامل جغرافیایی و تاریخی تجزیه ناپذیر می‌باشد.

در سال ۲۰۱۳م خبرنگاری از ریجارد ارمیتاژ معاون وزارت خارجه امریکا در زمان جورج دبلیو بوش و طراح پلان حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱م پرسید که هرگاه فردا با رییس جمهور اوبامه برای صرف نان چاشت دعوت گردی در مورد آینده افغانستان و پاکستان به رییس جمهور چه مشوره خواهی داد؟

ارمیتاژ پاسخ داد میگویم: "جناب رییس جمهور، من مطمن هستم که بیست و پنج سال بعد از امروز یک کشوری موجود خواهد بود به نام افغانستان با بیش و کم همین حدود جغرافیایی و همین ملت. اما در مورد پاکستان بسیار مطمن نیستم".

زمینه‌های تجزیه طلبی و ایجاد سیستم فدرالی

پیروزی نظامی مجاهدین در بهار 1992 همراه با ظهور متعدد مراکز قدرت شرایط را برای رشد نیروهای های محلی (ملیشه‌های محلی) مهیا کرده بود. این جبهه های فرماندهی محلی و غیرمتمرکز که از هم‌آهنگی سست منطقوی و معامله گری روی وفاداری‌های شکننده با یک یا چند حزب جهادی پشاور (یا ایران) شکل گرفته بود، در جنگ با دشمن مشترک خویش (بر ضد

نیروهای شوروی و دولت احزاب خلق و پرچم، وطن)، از نگاه نظامی فوق العاده موثر ثابت شده بود. اما به علت نبود یک دیدگاه سیاسی مشترک، ستراتژی های موثر و تعهدات لازم در میان رهبران سیاسی و مداخلات خارجی، ثمرهٔ موفقیت نظامی آن‌ها به پیروزی سیاسی برای برقراری یک نظام مناسب حکومت داری نه انجامید. جنگ‌های کشنده که چهار سال برای کنترول پایتخت ادامه یافت، کابل را به مخروبه تبدیل کرد.

بر این اساس کشور به اساس تمایلات قبیلوی، قومی- زبانی و جناحی به واحدهای خود مختار و دارای قلمرو کاملاً معین تقسیم شد:

- رشید دوستم بالای پنج ولایت شمال‌غربی عمدتاً ازبیک- نشین فرمان میراند.
- شورای مشرقی در جلال‌آباد بالای چند ولایت شرقی و جنوب‌شرقی افغانستان حکومت می‌کرد که باشندگان آن‌ها عمدتاً قبایل غلزی و پشتون‌های غیردرانی اند.
- منطقهٔ هزارهجات زیر کنترول حزب وحدت قرار گرفت که تمام جناح های رقیب شیعه را در زیر سایهٔ یک تنظیم واحد جمع کرده بود.
- اسماعیل خان کنترول هرات و چند ولایت همجوار غربی را بدست گرفته بود.
- احمد شاه مسعود و شورای نظار او کنترول شمال کابل تا وادی پنجشیر و سراسر هندوکش، بشمول مناطق زیر کنترول حکومت استاد برهان الدین ربانی را در اختیار داشت.
- گلبدین حکمتیار بر ساحات جنوب و شرق کابل غلبه داشت.
- کندهار و جنوب افغانستان که عمدتاً مسکونهٔ قبایل پشتون درانی است، در کنترول فرماندهان متعدد جهادی قرار داشتند که نتوانسته بودند با همدیگر روی رهبری مشترک موافقت کنند. با ظهور طالبان در 31 اکتوبر سال 1994م و متعاقب آن با خلع سلاح فرماندهان جهادی محلی و پاک کردن جاده‌ها و شاهراه‌ها از وجود دزدان و باجگیران این وضع عوض می‌شود و قندهار و ولایات مجاور آن در زیر کنترول واحد جنبش طالبان قرار می‌گیرد.

درحقیقت در سال 1994م تمام مناطق کشور یکبار دیگر به واحدهای اداری خود مختار تبدیل شده بودند. عروج دو بارهٔ این واحدهای سیاسی منطقوی بازتاب جهت‌گیری های تاریخی و فرهنگی در مناطق سرحدی خارج کشور و مناسبات قبیلوی، جناحی و قومی- زبانی قدرت در داخل کشور می‌باشد. این واحدهای اداری خود مختار یاد آور صف بندی‌های قدرت درعصر امپراطوری‌های پیشین اسلامی قبل از تحمیل قدرت دولت واحد مرکزی توسط عبدالرحمن خان و کنترول آن توسط جانشینان او برای هشت دههٔ سدهٔ بیستم می‌باشد. در سال 1994م هر واحد منطقوی به محور یک مرکز عمدهٔ تجارتی و فرهنگی با وابستگی معینی درخارج از کشور به‌وجود آمده بود و رهبران هرکدام غالبا به تفاهم آسانی با همسایگان خویش چه در داخل و یا خارج افغانستان رسیده بودند تا احساس خود مختاری نسبی همدیگر را تضمین کنند. هر واحد با کمترین قید و شرط و به خواست و دلخواه مرد قدرتمند (جنگ سالار) آن اداره می‌شد. حاکمیت قانون موجود نبود و تطبیق عدالت مطابق به موازین اسلامی بر بنیاد درک محلی از شریعت و عادات مرسوم محلی مروج گردیده بود.

در موجودیت چنین شرایط استیلای ملوک‌الطوایفی قرن بیستم در افغانستان بود که طالبان در سال 1994م با تصرف قندهار رسما در صحنه سیاسی کشور اعلام موجودیت نمودند. آن‌ها با استفاده از نارضایتی عمومی مردم از استیلای انارشی، بی قانونی و بی امنیتی لجام گسیخته در کشور و پشتوانه نظامی و تسلیحاتی آمریکا و پاکستان، در مدت بسیارکم ولایات جنوب غربی را به تصرف خود درآورده و در ظرف دوسال (1995-1996) خود را به دروازه‌های کابل رسانیدند و به زودی پایتخت افغانستان را در 26 سپتمبر 1996 تحت تصرف خویش قرارداده و تأسیس

حکومت اسلامی را به نام " امارت اسلامی افغانستان" اعلام نمودند. در سپتمبر 2001م بجز از یک منطقة کوچک که از پنجشیر تا بدخشان را در بر می‌گرفت سایر نقاط افغانستان همه در کنترول طالبان قرار داشت.

بدینگونه طالبان به حیات قدرت‌های خودمختار محلی در افغانستان خاتمه داده دوباره قدرت دولت مرکزی را در کشور تأمین کردند. بسیاری از مردم افغانستان از جمله سیاست‌مداران کارکشته ای، از جمله محمد ظاهرشاه پادشاه سابق و دکتور نجیب اله رییس جمهور مخلوع و محبوس، پیروزی‌های طالبان را در ایجاد امنیت در کشور و برداشتن گلیم قدرت‌های خودمختار محلی خوش آمد گفتند. متأسفانه طالبان یک رژیم اختناق قرون وسطایی مذهبی را در کشور ایجاد کردند و آزادی‌های اجتماعی و فردی مردم بخصوص زنان را محدود ساختند که سقوط نهایی آن‌ها بدست قوای امریکایی با استفاده از نیروهای محلی با استقبال همگانی مردم افغانستان بخصوص روشنفکران قرار گرفت.

از این جاست که می‌بینیم کسانی‌که در گذشته از تقسیم کشور به حوزه‌های خودمختار منطقوی به قدرت، جاه و منالی رسیده بودند بار دیگر با سرازیر شدن کمک‌های هنگفت پولی نقده و نظامی، امریکا به رهبران و جنگ‌سالاران محلی، برای کمک به سرنگونی دولت طالبان، در شرایطی قرار گرفتند تا مناطق خود مختار محلی خودها را دوباره احیا نموده و عملاً کشور را دو باره به حوزه‌های نفوذ جنگ‌سالاران مبدل سازند. این افراد با هرگونه اقدام برای ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر در افغانستان مخالفت می‌کنند.

دکتور محمد نظیف شهرانی در جریده انترنتی "خراسان زمین" با نارضایتی مشهود می‌نویسد: "نخبگان پشتون (و مشهور ترین ایشان حامد کرزی)، با نیروهای اشغالگر امریکا در اکتوبر 2001 یکجا گردیده و یک بخش بزرگ رژیم فعلی در افغانستان پسا- طالبان را تشکیل می‌دهند. کرزی بالای تحمیل یک قانون اساسی که دارای یک سیستم حکومتی قویا ریاستی متمرکز مانند قدرت اجرائیوی عصر پادشاهی می‌بود، اصرار ورزید. سر انجام، واقعیت‌های مبرم و ساختارهای خود- گردانی محلی در سراسر کشور نه‌تنها نادیده گرفته شد، بلکه حتی به شیوه های مختلف و اصولی آهسته آهسته تخریب گردید" (محمد نظیف شهرانی، خراسان زمین، ۲۱ جدی ۱۳۹۲).

علل تجزیه طلبی و سیستم فدرالی

تعدادی از فعالین سیاسی و مدنی در میان تاجیک‌ها و هزاره‌ها، پیوسته شعارهای پشتون ستیزی، جدایی طلبی و تجزیه طلبی را سر می‌دهند. می‌گویند "وقت ان است تا با اینها طالب نکتایي دار و غیر نکتایي و قبیله خانه جدا کرد، ما را راه مان و اینها را راه شان". لطیف پدرام گفته بود "تا با اینها راه جدا نشود سعادت نخواهیم دید"! از محمد سعیدی در وبلاگ "هزاره پیوند" می‌خوانیم که: "تاکی باید خاموش باشیم تا مبادا دیو از خواب بیدار شود. دیو که بالاخره آخرش از خواب بیدار میشه و همان طور که بارها ما را بلعیده بازهم خواهد بلعید. دیگر وفادار ماندن به افغانستان هیچ فایدۀ ندارد".

کابل پرس در سال ۲۰۱۱م طرح تجزیه کشور را با چنین مقدمه مملو از برداشت‌های ضد افغانی از تاریخ کشور براه می‌اندازد: "کشوری که اکنون افغانستان می نامندش خود پاره ای از جغرافیایی سیاسی بزرگتر بوده و در نتیجۀ تجزیه این نام بر آن نهاده شده و حکومت‌های آن با پشتیبانی قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای به‌وجود آمده، ادامه حیات داده و یا به زیر کشیده شده اند" و بعد میپرسد: آیا تجزیۀ افغانستان به چند کشور دیگر می تواند آغازی برای پایان رنج و ستم

تاریخی و ادامه دار در افغانستان باشد؟" در پاسخ به این درخواست، دهها مقاله در کابل پرس به نشر رسید. تعداد زیادی از اتباع افغانستان نیز در پای این مقالات و یا در صفحهٔ فیسبوک کابل پرس نظر خود را ارایه کرده اند .



دو شنبه 6 زوئن 2011، بوسیلهٔ کابل پرس | افغانستان پرس

به دنبال طرح افغانستان فدرال، کابل پرس طرح تجزیه افغانستان را با دیدگاه های مخالف، موافق و نه مخالف و نه موافق به بحث می گذارد. طرح تجزیه ی افغانستان در کابل پرس به معنای این نیست که این رسانه ی انترنتی با تجزیه ی افغانستان موافق است یا مخالف. هدف از طرح این بحث شاید عبور از خطوط ممنوع در کشوری باشد که سرکوب، خفقان، کشتار، تبعیض و چپاول بیداد می کند و این سرکوب، خفقان، کشتار، تبعیض و چپاول از حداقل 150 سال پیش تا دوره ی حکومت فاسد، طالبانی و مافیایی حامد کرزی با حضور حدود 150 هزار سرباز بین المللی بر چناره ی کشوری بنام افغانستان ادامه یافته است.

افغانستان در 150 سال اخیر قربانیان زیادی داشته و هر روز بر شمار این قربانیان افزوده می شود. میلیون ها تن تاکنون جانشان را از دست داده اند، میلیون ها تن ناچار به ترک خانه و کاشانه شده اند. میلیون ها تن زیر بار ظلم و ستم، زندگی خلاف تمام ارزش های انسانی را تجربه کرده اند و مانند میراثی ظلم و ستم از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده و می شود.

کشوری که اکنون افغانستان می نامندش خود پاره ای از جغرافیایی سیاسی بزرگتر بوده و در نتیجه ی تجزیه این نام بر آن نهاده شده و حکومت های آن با پشتیبانی قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای بوجود آمده، ادامه حیات داده و یا به زیر کشیده شده اند.

Kabul Press

جستجو:

در همان بخش

صاف و پوست کنده وقتی کابل پرس می‌نویسد "کشوری که اکنون افغانستان می نامندش خود پاره ای از جغرافیای سیاسی بزرگتر بوده..." اشاره به زمانی است که این خطه جزء قلمروشاهان صفوی و قاجاری فارس بود و مطابق تبلیغات شوونیست‌های ناسیونولیست ایرانی در نتیجه تجزیه "ایران" نام افغانستان بر آن نهاده شده و حکومت‌های افغانستان آن با پشتیبانی قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای به‌وجود آمده، ادامه حیات داده و یا به زیر کشیده شده اند". تکرار تبلیغات شوونیست‌های ناسیونالیست ایرانی توسط کابل پرس در مورد اینکه افغانستان پارهٔ جدا شده از پیکر ایران است می‌باشد. با این نوشته کابل پرس انزجار خود را از ایجاد دولت‌های مستقل بومی افغان‌ها در این سرزمین در سه صد سال گذشته توسط میرویس‌خان هوتک و احمد شاه ابدالی برملا نموده و آن را بدیدهٔ تحقیر می‌نگرند. کابل پرس در حقیقت بیاد دوران اشغالگران صفوی و قاجاری ایران اشک می‌ریزد. این اشک ریزی یا بر احساس همتباری قومی و زبانی مسوولین کابل پرس است و یا بر اساس همگونگی اعتقاد آن‌ها به مذهب شیعه می‌باشد. دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد.

براساس نتایج سروی کابل پرس، از میان کسانی‌که در سروی سهم گرفتند مخالفان تجزیه افغانستان ۱۹۸۳ نفر و موافقان تجزیه ۱۵۱۷ نفر می‌باشند.

پذیرش > اخبار و گزارش اختصاصی > تجزیه افغانستان: 1983 مخالف و 1517 موافق؛ همراه با برخی واکنش ها

Like Share 596 people like this. Be the first of your friends.



تجزیه افغانستان: 1983 مخالف و 1517 موافق؛ همراه با برخی واکنش ها

با هر حمله ی خونین گروه مسلح قومی طالبان، بر تعداد طرفداران تجزیه افزوده شده است.

جمعه 20 سپتامبر 2013، بوسیله‌ی کابل پرس خبری

Send

کابل پرس: دو سال پیش کابل پرس بحث تجزیه ی افغانستان را به نظرخواهی عمومی گذاشت و از صاحب نظران موافق و مخالف خواست نظرتان خود را در مورد ارایه کنند. در پاسخ به این درخواست ، ده ها مقاله در کابل پرس به نشر رسید. تعداد زیادی از شهروندان افغانستان نیز در پای این مقالات و یا در صفحه ی فیسبوک کابل پرس نظر خود را ارایه کرده اند.

افغانستان در دو قرن اخیر ↗ قربانیان زیادی داشته و هر روز بر شمار این قربانیان افزوده می شود. میلیون ها تن تاکنون جانشان را از دست داده اند، میلیون ها تن ناچار به ترک خانه و کاشانه شده اند. میلیون ها تن زیر بار ظلم و ستم، زندگی خلاف تمام ارزش های انسانی را تجربه کرده اند و مانند میراثی ظلم و ستم از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده و می شود.

باآنکه این ارقام از نظر احصاییوی نمونه های دقیق افکار عامه مطابق معیارهای علمی نمونه گیری علم احصاییه نیستند اما با آنهم بیانگر اهمیت موضوع در میان خوانندگان کابل پرس می‌باشد.

مخالفان و موافقان تجزیه افغانستان هر کدام از زاویه ای با موضوع برخورد کرده اند. مهمترین زاویه دید مخالفان این است که این طرح اهداف برخی از کشورهای منطقه و جهان را پیش می برد و طرح مساله مساوی با خیانت ملی می‌باشد. آنان طرفداران تجزیه را متهم به جاسوسی و فعالیت به نفع کشورهای دیگر می‌کنند. موافقان می‌گویند مخالفان از تحولات منطقه ای و جهانی بی اطلاع اند. آنان می‌گویند تجربهٔ چند قرن اخیر نشان داده که نمی‌توان با طرفداران خشونت و حکومت‌های خودکامه که انواع جنایات شدید را مرتکب می‌شوند و اشغال سرزمین غیر افغان‌ها را همراه با تخریب تاریخ و فرهنگ و ارزش‌های آنان به عنوان استراتژی انتخاب کرده اند زنده‌گی کرد.

یکی ازجوانان - به رزاق مامون نوشت: "... چه گفته در برابر تفکر تجزیه خواهی قد علم کردی. بمان که افغانستان تجزیه شود. ما از یک جا بودن با پشتون‌ها دریک مملکت چه خیری دیده ایم که تو شله هستی؟ اگر تو چیزی دیده ای به ما هم بگو... تجزیه شود که راحت شویم." کابل پرس یکشنبه 26 جون 2011م.

از فردای ختم رای دهی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ وقتی داکتر عبدالله عبدالله نتایج انتخابات را نه پذیرفته شکست انتخاباتی خود را ناشی از تقلب در آرای ولایت خوست دانست بسیاری از حامیان او به کوبیدن دهل جدایی شمال و ایجاد دولت موازی پرداختند. با رفتن انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ع به دور دوم، در اخیر با انتخاب اشرف غنی به حیث رییس جمهور، موج پشتون ستیزی در میان تعداد کثیری از فعالین سیاسی و اجتماعی بعضی از اقوام غیر پشتون کشور اوج بیشتر گرفته و حالا به مرحلهٔ خطرناکی بالا رفته است. این افراد هر پشتون را از رییس جمهور تا به یک فرد عادی فاشیست، طالب و قوم‌گرا نه بخاطر افکار و کردار شان بلکه صرف بخاطر پشتون بودن شان می‌گویند. این خود بیانگر احساسات ناسیونالیستی ناشی از قوم‌پرستی و زبان پرستی خود این افراد می‌کند. این افراد در حالی‌که در مقابل اعمال و کارهای خوب دولت وحدت ملی خاموش هستند، هر نارسایی و کوچکترین مشکلی را به رییس جمهور غنی نسبت داده از نثار کردن هرگونه بد و بیراه به رییس جمهور و تمام قوم پشتون خود داری نمی‌کنند.

حقیقت تلخ، برای روشنفکران ما، آن است که ریشهٔ اصلی این اختلافات نه در تفاوت نظرها بالای پالیسی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی میان جناح‌های شامل دولت و خارج از آن، بلکه در شکل گیری ترکیب قومی دولت بر سر اقتدار نهفته است. گروهی می‌کوشد بهر قیمتی از نفوذ مجدد پشتون‌ها در مقامات کلیدی قدرت سیاسی و نظامی جلوگیری نماید. این طرز دید را در بحبوحه بحران انتخابات افغانستان، بتاریخ ۵ ماه مئ سال ۲۰۱۴ داکتر امین صیقل پرفیسورعلوم سیاسی در پوهنتون ملی آسترالیا چنین خلاصه می‌کند: "این واقعیت‌های تاریخی به یکتعداد رهبران و چهره‌های پشتون آنگونه تفکری را ایجاد نموده که تصور می‌کنند تفوق سیاسی حق طبیعی پشتون‌ها می‌باشد. برای آن‌ها قبول این امر دشوار است که مداخله نظامی امریکا و متحدین آن سبب به قدرت رسیدن اقلیت‌های غیر پشتون در افغانستان شده و این اقلیت‌ها دیگر حاظر به قبول تفوق تاریخی سیاسی پشتون‌ها نیستند." (ترجمه دری از نویسنده است). چنن است تکیه گاه تیوریک اختلافات اصلی سیاسی در کشور. عدم قبول نتایج انتخابات و تهدید به ایجاد حکومت موازی که معنی آن تجزیهٔ شمال و جنوب بود نشان داد که شورای نظار و حامیان آن‌ها به هیچ قیمتی حاظر نیستند قدرت دولتی را که به کمک طیارات ب۵۲ امریکایی بدست‌آورده اند در پای صندوقهای

رای از دست دهند.

هرگاه افغانستان یک کشور باسواد و پیشرفته صنعتی غیر عنعنوی می‌بود، انتقال حاکمیت سیاسی از پشتون‌ها به سایر اقوام می‌توانست بر مبنای اصول دموکراتیک از راه انتخابات آزاد صورت بگیرد. اما متأسفانه چنین نیست در افغانستان عمیقا عنعنوی به گفته پروفیسور صیقل "مداخله نظامی امریکا و متحدین آن سبب به قدرت رسیدن اقلیت‌های غیر پشتون در افغانستان شده" و حالا این اقلیت‌های غیر پشتون حاظر نیستند، طوری‌که اخیرا ملاحظه کردیم، این "قدرت سیاسی" را از راه انتخابات دوباره با پشتون‌ها شریک بسازند. بیجهت نیست که لطیف پدرام می‌گوید با استفاده از فرصت‌هایی که نیروهای بینالمللی فراهم کرده اند بهتر است کار را یکطرفه کنیم و در ولایات غیر پشتون اعلان خود مختاری کنیم. به زبان محمد سعیدی در وبلاگ "هزاره پیوند" می‌خوانیم که: "تاکی باید خاموش باشیم تا مبادا دیو از خواب بیدار شود.دیو که بلاخره آخرش از خواب بیدار میشه".

افغانستان از لحاظ ساختمان اجتماعی و سیاسی عمیقا یک کشور عنعنوی متکی به وابستگی های قومی می‌باشد. بر علاوه، سی و پنج سال جنگ داخلی، فرقه یی، تنظیمی ومداخلات اجنبی اختلافات قومی، سمتی و زبانی را در افغانستان عمیقتر ساخته است. در یک کشور عنعنوی هرگاه به مردم بصورت دموکراتیک حق انتخاب داده شود آن‌ها بلا درنگ به کاندید قوم مربوطهٔ شان رای می‌دهند. نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری این حقیقت را برجسته تر ساخت. صرف نظر از هیاهوی تقلب انتخاباتی، صرف نظر از رای مشتی روشنفکر، عمدتاً پشتون به پشتون رای داد، تاجیک به تاجیک، هزاره به هزاره و اوزبیک به ازبیک. حتی تعداد کثیری از روشنفکران سرشناس از این قاعده مستثنی نشدند. در چنین شرایطی هرگاه کاندید غیر پشتون در دور اول انتخابات نتواند به اکثریت عددی پیش از ۵۰ دست یابد امکان پیروزی این کاندید در دور دوم در مقابل یک کاندید واحد پشتون تبار ناممکن است. با ارزیانی نتایج دور اول انتخابات توسط یک ناظر بیطرف، آگاه از ساختمان دموکرافیکی و قومی کشور، نتایج دور دوم قابل پیشبینی بود. اینجانب نتایج دور اول انتخابات را ارزیابی نموده در فیسبوک بتاریخ ۲۷ اپریل سال ۲۰۱۴م نوشتم: " ...بر اساس حساب سادهٔ ریاضی در دور دوم باید انتظار داشت که اشرف غنی حد اقل ۵۵ درصد آرا را از آن خود سازد. هرگاه قادر شود باشندگان ولایات پشتون‌نشین را تشویق به سهمگیری بیشتر در دور دوم انتخابات نماید، بدست‌آوردن بیش از ۶۰ درصد آرا توسط داکتر اشرف غنی دور از احتمال نیست.":

طوری‌که ملاحظه شد ظاهراً تمام کاندیداهای مقام ریاست جمهوری در انتخابات اخیر از ترکیب ساختمان قومی و دموگرافیکی کشور و بخصوص تفوق عددی نفوس پشتون آگاه بوده و از عواقب آن در انتخابات مطلع بودند. همین آگاهی سبب آن شده بود که کاندید مقام ریاست جمهوری در تمام تیم‌ها پشتون تبار بود و اینن معاونین بودند که از اقوام مختلف برادر انتخاب شده بودند. داکتر عبدالله بر اساس ریشه تباری پدر خود خود را پشتون معرفی کرد درحالیکه از نظر فرهنگی و سیاسی موصوف در انظار قوم پشتون و مجموع جامعه به تمام معنی یک تاجیک بوده و بخصوص که تمام فعالین سیاسی آشکار ضد پشتون و ضد افغانستان در اطراف او حلقه زده اند مانند مجیب رحیمی که سخنگو ورییس دفتر او است.

از این جاست که بسیاری از فعالین سیاسی و مدنی تاجیک و هزاره از روی ناچاری فدرالیزم و تجزیه طلبی را مطرح می‌کنند و برای فراهم کردن زمینه های تاریخی، سیاسی و فرهنگی و فریب جوامع خود بخصوص روشنفکران که خواهان مرتفع کردن یک شبه نابرابری‌های اجتماعی هستند به جعل تاریخ کشور می‌پردازند، از موجودیت ملت در افغانستان انکار می‌کنند. این اشخاص پشتون‌ها را به گواهی اعمال و افکار طالبان، قبایل عقب افتاده و غیر متمدن می نامند، اقوام غیر

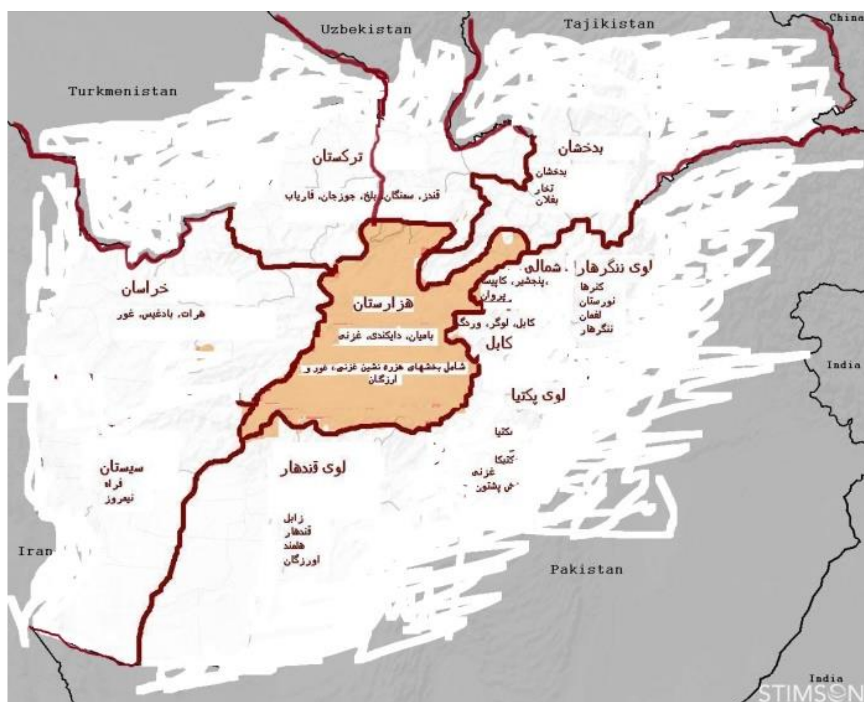
پشتون را در سطحی بالاتر می بینید که راهی ندارند جز جدایی! در هر فرصتی و به هر دلیلی پشتون‌ها را مورد سرزنش قرار داده توهین می‌کنند تا زمینه های لازم تجزیه کشور فراهم گردد.

سناریوهای تجزیه طلبی و یا ایجاد یک سیستم فدرالی

سناریوهایی تجزیه طلبی عبارتند از:

- انحلال کشور افغانستان و پیوستن به کشورهای همسایه برمبنای معیارهای قومی و زبانی،
- تقسیم کشور به شمال و جنوب و ایجاد کشور خراسان در شمال هندوکش،
- ایجاد کشور هزارستان در مناطق هزارەنشین مرکزی،
- ایجاد ایالات خودمختار فدرال با داشتن قوای امنیتی محلی
- ترسیم مجدد نقشه شرق میانه پیشنهاد دگروال رالف پیترز اردوی امریکا ۲۰۰۶م
- اول - انحلال کشور افغانستان و پیوستن به کشورهای همسایه برمبنای معیارهای قومی و زبانی،

خوشبختانه این سناریو را شخص مهمی پیشنهاد نکرده است. اما اگر تجزیهٔ کامل کشور از طرف پشون ستیزهای افراطی تاجیک و هزاره به مثابه یک پالیسی مطرح گردد و مناطق کشور بر اساس معیارهای قومی و زبانی و با نظرداشت دیوار طبیعی هندوکش با کشورهای همسایه مدغم گردند تنها بخشی که به عنوان یک کشور مستقل باقی خواهد ماند هزارەجات یا "هزارستان" خواهد بود.



تجزیه افغانستان به شمال و جنوب

به این نقشه نگاه کنید که در آن ولایات شمال هندوکش در گذشته ها از نظر فرهنگی باشندەگان

آن‌ها به مناطق یا واحدهای اداری بدخشان، قطغن و ترکستان تقسیم شده بودند و به نام‌های حکومت کلان بدخشان، حکومت کلان قطغن و حکومت کلان ترکستان یاد می‌شدند. اکثریت باشنده های قطغن و ترکستان را ترکتبار ها تشکیل می‌دادند.



Map I. Provinces of Northern Afghanistan

عواقب تجزیه افغانستان به شمال و جنوب

سوال این است که جدایی شمال از جنوب چه نفعی برای باشنده‌گان ولایات تاجیک نشین و هزاره‌نشین کشور که در جنوب کوه‌های هندوکش زنده‌گی می‌کنند ببار می‌آورد؟ از لحاظ جغرافیایی ولایات پنجشیر، پروان، کاپیسا، بامیان، دایکندی و غزنی عمدتاً در جنوب کوه‌های هندوکش قرار دارند. تنها موجودیت تونل سالنگ و چندین گردنه صعب العبوری این ولایات را به ولایات واقع درشمال هندوکش وصل می‌کنند. دسترسی به ولایت هرات و بادغیس از جنوب به مراتب آسانتر از شمال-شرق کشور است. بنابر آن باشنده‌گان همه این ولایات به اجبار موقعیت طبیعی و جغرافیایی خویش از قرن‌ها به اینسو در ازدواج با باشنده‌گان ولایات پشتون‌نشین شرقی، جنوب شرقی و جنوب غرب کشور بوده و برای ابد شریک روزهای خوب و بد زنده‌گی همدیگر هستند. هرگاه آرمان ناسنجیده جدایی طلبان تاجیک و هزاره به حقیقت مبدل گردد، تاجیک‌ها و هزاره‌های ساکن ولایات جنوب هندوکش ناگزیر همچنان اتباع کشور افغانستان باقی خواهند ماند اما این بار با کم شدن درصدی نفوس شان به اقلیت کوچکتری مبدل خواهند شد.

در عین زمان با تقسیم افغانستان به شمال و جنوب، تاجیک‌های ساکن ولایات شمالی خود را دفعتاً، شهروندان، به گفته خودشان، کشور جدیدالتأسیس "ترکستان" خواهند یافت. بلی ترکستان چون اسم تاریخی این ولایات در گذشته نه چندان دور "ترکستان افغانی" بود. نقشهٔ آتی در رسانه‌های انترنتی توسط فعالین ترکتبار نشر شده است:



از جانب دیگر کسانی‌که به نادانی از تاریخ به ایجاد خراسان در شمال دل بسته اند باید بدانند که آنچه از خراسان باستانی در افغانستان باقیمانده صرف شامل ولایات بادغیس و هرات و بخش‌هایی از غور می‌گردد در حالی‌که بلخ شامل تخارستان باستان است. در حقیقت از تقسیم افغانستان و ایجاد کشور "ترکستان" تنها کسانی‌که مستفید خواهند شد اقوام ترکتبار و مغولی اوزبیک، هزاره، ترکمن، یوغور، قرغیز ساکن شمال هندوکش خواهند بود. این اقوام به گواهی تاریخ مغول‌ها، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، شیبانی‌ها، تیموری‌ها همه سرباز و با اسپ و شمشیر زاده می‌شوند و ناگزیر حاکمیت تاریخی خود را بالای این سرزمین‌ها دوباره اعاده خواهند کرد. در عمل بازنده گان حقیقی در این سناریو تاجیک‌های بدخشان و هزاره‌های مغولی دری زبان بلخ خواهند بود که با جدایی از پیکره اصلی هم نژادان خود در جنوب هندوکش دفعتاً به یک اقلیت بسیار محدود در کشور ترکتبار "ترکستان" به حاکمیت شیبانی خان های امروزی تن در خواهند داد.

خوشبختانه ترکتباران کشور با آگاهی سیاسی چشمگیری تجزیه شمال-جنوب افغانستان را تبلیغ نمی‌کنند. بیاد بیاوریم که جنرال دوستم وقتی با اشرف غنی پیوند اتحاد سیاسی بست به صراحت اعلام کرد که هدف اصلی او از این کار جلوگیری از تجزیه کشور است. خوشبختانه روشنفکران آگاه قوم تاجیک و هزاره نیز حماقت تخیل جدایی شمال را به خوبی میبینند.

در عین زمان یک سناریوی سومی هم وجود دارد که توسط یکی از افسران اردوی امریکا برای تغییر جغرافیای سیاسی شرق میانه بشمول ایران، افغانستان و پاکستان مطرح شده، است.

MAP OF THE NEW MIDDLE EAST



(Map Lieutenant-Colonel Ralph Peters 2006)

محمد اکرام اندیشمند بتاریخ پانزدهم مارچ سال ۲۰۱۲م در کابل پرس در مقالهٔ تحت عنوان تاجیک‌ها و زبان فارسی دری؛ بازندهٔ اصلی نظام فدرالی در افغانستان، می‌نویسد که: "تشکیل نظام فدرالی در افغانستان با نگاه ها و دیدگاه های متفاوت و حتی متضاد به بحث و ارزیابی گرفته می‌شود. مخالفان و مدافعان پهلوهای منفی و مثبت این نظام را بررسی می‌کنند و هر کدام از سود و ضرر آن برای افغانستان سخن می‌گویند. اما اگر به استدلال هر دو طرف در این موافقت و مخالفت توجه شود، عدالت اجتماعی برای موافقان و خطر تجزیه برای مخالفان نکتهٔ محوری این بحث را شکل می‌دهد.". او می‌نویسد: "موافقان و مدعیان نظام فدرالی سیستم دولتی فدرال را در افغانستان موجب دستیابی اقوام به حقوق شان در جهت تحقق عدالت اجتماعی و زمینه ساز حل بحران در مسیر صلح و ثبات تلقی می‌کنند؛ در حالی که مخالفان نظام فدرال از زاویهٔ حل بحران، نظام مذکور را در شرایط فعلی ناکار آمد می‌خوانند و مخالفان از منظر قومی با نگاه نامساعد تر نظامی فدرالی را عامل تجزیه افغانستان ارزیابی می‌کنند. او می‌نویسد: " صرف نظر از بحث بر سر مخالفت و موافقت و درستی یا نادرستی استدلال دو طرف در مورد خوبی و بدی نظام فدرال، پرسش اصلی این است که کدام گروه قومی و زبانی بازنده اصلی در نظام فدرال احتمالی افغانستان خواهد بود؟

پاسخ به این پرسش از این جهت بسیار اهمیت میابد که موضوع اقوام در محور بحث نظام فدارلی قرار دارد. از یکسو نظام مذکور نسخهٔ حل معضل نابرابری و بی عدالتی قومی تجویز می‌شود و از سوی دیگر عامل تجزیه افغانستان در خط قومی تلقی می‌گردد. اکرام اندیشمند ادامه می‌دهد که:

"اگر در یک احتمال فرضی نظام فدرالی در افغانستان محقق شود که بصورت طبیعی معیار های قومی نقش اصلی را در شکل گیری واحدهای فدرال خواهد داشت، تاجیک‌ها و زبان فارسی دری بازندگان اصلی در این نظام هستند.

تاجیک‌ها برخلاف سایر اقوام در بخش بزرگ جغرافیای افغانستان سکونت دارند. تاجیک‌ها به

همان حدی که در شهرهای شمالی قندز و بغلان به سر می‌برند به همان حد در شهر های جنوبی گردیز و غزنی زندگی می‌کنند. تاجیک‌ها به همان حدی که در ولایات شمال شرقی تخار و بدخشان هستند بیشتر از آن در ولایات غربی و شمال غربی بادغیس، فراه و هرات موقعیت دارند. تاجیک‌ها آنگونه که در ولایات شمالی فاریاب، جوزجان و سرپل زندگی می‌کنند در ولایات شرقی و جنوبی ننگرهار، لغمان و لوگر هم حضور دارند. حضور و سکونت تاجیک‌ها در مناطق مرکزی افغانستان و ولایات مرکزی نیز بسیار گسترده است.

تشکیل نظام فدرالی و مرزبندی های ولایات در واحدهای فدرال شرایط بسیار دشواری را برای تاجیک‌ها تحمیل می‌کند. تاجیک‌ها در بسیاری از این واحد ها به اقلیت‌های قومی تحت فشار تبدیل می‌شوند. در حالی که هنوز هیچ نشانی از ایجاد نظام فدرال در افغانستان دیده نمی‌شود مرزهای که هواداران قومی این نظام به واحدهای فدرالی می‌کشند ترسیمی از بی عدالتی و تصویری از آتیهٔ تاریک سقوط در خصومت و منازعات قومی است.

زیان و ضرر نظام فدرال برای زبان فارسی دری، زبان فراقومی و زبان تفاهم ملی در افغانستان جبران ناپذیر خواهد بود. کاربرد زبان فارسی دری که زبان اول و زبان مادری تاجیک‌ها و هزاره‌ها و زبان دوم تمام اقوام افغانستان است در نظام فدرالی محدود می‌شود. نه تنها زبان فارسی دری قلمرو حضور و نفوذ سرتاسری خود را در افغانستان از دست می‌دهد، بلکه مردم اقوام دیگر از بزرگترین زبان تاریخی و علمی سرزمین خود و از یگانه زبان تفاهم بین القومی محروم می‌شوند. این محرومیت برای جوامع اقوام دیگر که ظهور نخبگان آن‌ها در تاریخ کهن و معاصر این سرزمین پیوسته با زبان فارسی دری پیوند دارد غیر قابل جبران خواهد بود. زیرا هیچ زبان دیگر قومی در واحدهای فدرالی که بر مبنای هویت قومی و زبانی تشکیل می‌شود خلای زبان فارسی دری را به عنوان زبان پر بار فرهنگی و علمی پر نخواهد کرد." او می‌نویسد: "در حالی که نظام فدرالی، تاجیک‌ها و زبان فارسی دری را در افغانستان متضرر می‌کند، منفعت آن برای اقوام دیگر نیز غیر قابل پیش بینی و ناروشن است. طرح و دیدگاه حل معضل بی عدالتی قومی و اجتماعی از راه فدرالی ساختن نظام سیاسی افغانستان مبتنی بر تجارب تاریخی و علمی نیست. در هیچ کشور و جامعهٔ چند قومی دارای نظام فدرال معضل نابرابری و تبعیض قومی در توسل به این نظام مرتفع نگردیده است. راه حل مشکلات قومی در تحول از جامعه قومی به جامعه شهر وندی، تغیر از جامعه سنتی به جامعه مدرن و در تغیر افراد جامعه از رعیت به شهر وند نهفته است. این تغیر و تحول مستلزم تحول در اندیشه و فرهنگ، پیشرفت در عرصه آموزش و پرورش و مستلزم توسعه در عرصه های حیات سیاسی و اقتصادی است. وقتی جامعه افغانستان و هر جامعه دیگر وارد این تحولات نشود، معضل بی عدالتی های اجتماعی و تبعیض قومی در نظام فدرالی هم راه حل پیدا نمی‌کند."

واقعیت‌های جغرافیایی و دموگرافیکی کشور طوری است که بازنده گان اصلی تجزیه افغانستان به شمال و جنوب کسانی خواهند بود که امروز از همه بیشتر به عملی شدن چنین تجزیه دلبسته اند و در راه آن تبلیغ می‌کنند. از این رهگذر این کشور نظر به عوامل جغرافیایی و تاریخی تجزیه ناپذیر است.

بنده هیچ برتری جویی قومی بر اقوام شریف دیگر را نمی پذیرم و شدیداً علیه هرنوع ستم قومی مبارزه نموده ام. باید بخاطر داشت که راه حل ستم ملی در افغانستان نه در جدایی اقوام و تقسیم کشور بلکه فقط و فقط در مبارزه تمام اقوام کشور در استقرار دموکراسی میسر است. مافیای مذهبی، نظامی، اقتصادی و سیاسی که تمام ثروت‌ها و منابع کشور را در دست اقلیت فرصت طلب انحصار نموده است دشمن مشترک تمام ما است، دشمن تمام کسانیست که به حکومت قانون، دموکراسی و حقوق افراد و اقوام کشور مطابق منشور جهانی حقوق بشر عقیده دارند. به گفته

رزاق مامون (کابل پرس جون ۲۰۱۱) "مشکل بنیادین درین کشور، "قومی" نیست؛ "بی عدالتی" است. از"شمال" تا "جنوب"، از"شرق" تا "غرب" ومناطق مرکزی هرآن چه بالای مردم درچهارگوشهٔ افغانستان می‌آید، حاصل ارادهٔ رهبران محلی، فرماندهان و معامله گران هم تبارخود شان است".

بیایید هزاره‌جات یا با اسم نوین آن، هزارستان، را بررسی کنیم. از سال ۱۷۴۷م یا از تأسیس افغانستان تا زمان حمله امیر عبدالرحمن خان به هزاره‌جات در سال (۱۸۹۱م) این مناطق عملاً برای ۱۴۴ سال از خودمختاری کامل در چوکات دولت مرکزی افغانستان برخوردار بودند. خوانین و رهبران این مناطق بسیاری اوقات حتی از دادن مالیات به دولت مرکزی هم طفره می رفتند. از سال‌های 1970م تا سقوط حکومت داکتر نجیب اله چهره‌های سرشناس هزاره مانند یعقوب لعلی، عبالواحد سرابی، سلطان علی کشتمند در دولت‌های، ظاهرشاه، داوود خان، ببرک کارمل و داکتر نجیب در مقامات کلیدی وزارت پلان، صدارت عظمی و معاونیت رییس جمهود ایفای وظیفه کرده اند.

این داکتر سرابی هزاره تبار بود که به نمایندگی از دولت داکتر نجیب اله دولت را رسما با یک بیانیه غرایی به مجاهدین در راس صبغت اله مجددی درسال ۱۹۹۲م کابل تسلیم کرد.از آن زمان تا امروز، به استثنای زمان حکومت طالبان، هزاره‌جات توسط احزاب و رهبران هزاره مستقلانه اداره می‌شود. طوری‌که می‌بینیم دیر زمانیست که این دیو پشتون به گفته فعالین هزاره در مناطق هزاره‌نشین راه ندارد. حاصل آن چه بوده است؟ آیا این دیو پشتون است که از ترس آن هزاره‌ها در خیابان‌های تهران با سرهای پایین راه میروند؟ آیا این دیو پشتون است که هزاره‌ها را در گیتوهای کویته در پاکستان و یا حومه‌های اطراف مشهد محصور کرده است؟ واضح است که جواب این سوال‌ها منفی است. مشکل هزاره‌ها درین کشور و در کشورهای همسایه، "قومی" نیست؛ "بی عدالتی" است، حاصل ارادهٔ رهبران محلی، جامعهٔ مسلط روحانیت شیعه است، فرماندهان ومعامله گران هم تبارخود شان است، نبودن منابع طبیعی است، نبودن زیربناهای اقتصادی و مواصلاتی است، نبودن زیربناهای تعلیلی و فرهنگی است، در اخیر محصور بودن جغرافیایی آنهاست، مشکل متفاوت بودن فزیکی آن‌هاست و بعضاً هم مسلهٔ متفاوت بودن مذهبی آن‌هاست در میان محیط بزرگتری که زندهگی می‌کنند". آیا این مشکل با قطع وفاداری به افغانستان حل می‌شود؟ معلوم است که جواب منفی است چون اگر حل می‌شد در طول ۱۴ سال اخیر که مناطق هزاره نشتن عملاً با خودمختاری توسظ احزاب و رهبران خودشان اداره می‌گردد حل می‌شد چون به منابع بزرگ کمک‌های جامعهٔ جهانی نیز دسترسی داشتند. آقای خلیلی برای ۱۲ سال معاون رییس جمهور کرزی بود اما هزاره‌جات صاحب برق نشد! در این زمینه تمام دست‌آورد خلیلی برای هزاره‌جات چند تا دستگاه برق آفتابی و دیزل جنریتر بود که قیمت فی کلیوات برق آن ۴۵ افغانی است به مقایسه ۲ افغانی در کابل. حالا آقای خلیلی نباید دولت‌های افغانستان را مقصر بداند.

شواهد نشان می‌دهد که طرح فدرالیزم را رهبری حزب جمعیت اسلامی و شورای نظار قبول ندارند. آقای میرعنایت الله آشفته در ۲۰ میزان ۱۳۹۴ بعد از واقعه قندز که لطیف پدرام خود مختاری ولایات را تاکید کرد به او می‌نویسد: "آقای پدرام: فدرال یک مرحله پیشرفته، تکامل یافته و پیچیده دیموکراسی می‌باشد. اگر مردم و دولت ما در این سطح پیشرفته، شرایط و امکانات قرار می‌داشت و مشکل ما با این پیشنهاد حل می‌گردید، باور کامل دارم هیچ وطن دوست آگاه و متعهد به منافع علیاء کشور؛ غفلت نمی‌کرد. آقای پدرام: جواب رد به شما را در یکی از صحبت‌های مارشال فهم فقید شنیده بودم؛ بناءً خاطرم از این بابت جمع بود. با تمام خوش خدمتی جناب تان؛ اگر نظر شما به برادران جمعیت اسلامی و شورای نظار قابل تأیید و ارزش می بود؛ نیازی نبود که شما داکتر صاحب جعلی بیگانه به ملت افغانستان، حزب !؟ دیگر با برنامه نفاق ملی؟ تشکیل

می دادید، این خود شکست دیگر شماست بین برادران تاجیک."

قومپرستی از هر نوعی و زیر هر نامی منجمله «حل مسئله ملی» مخرب بوده و در نهایت هیاهوی تجزیه افغانستان را به میان می‌آورد بخصوص در شرایط جاری که تقسیم میهن ما را دشمنان ما آسان‌ترین راه برای غلبه برما برای مقاصد توسعه طلبانه و استعماری خود تشخیص کرده اند. رابرت بلکویل سفیرسابق امریکا دردهلی می نویسد: "اکنون زمان آن فرا رسیده است تا بالای پلان (B) کار صورت گیرد." (پلان B برای افغانستان، رابرت بلکویل، ژورنال روابط خارجی، شماره جنوری/فبروری سال ۲۰۱۱م).



Plan B in Afghanistan

Why a De Facto Partition Is the Least Bad Option

By *Robert D. Blackwill*



Current U.S. policy toward Afghanistan involves spending scores of billions of dollars and suffering several hundred allied deaths annually to prevent the Afghan Taliban from controlling the Afghan Pashtun homeland -- with little end in sight. Those who ask for more time for the existing strategy to succeed often fail to spell out what they think the odds are that it will work in the next few years, what amount of casualties and resources they think the

پلان مورد اشارۀ رابرت بلکویل، تجزیۀ افغانستان به "شمال" و"جنوب" باواگذاری جنوب به طالبان است. این پلان برای بار اول توسط نک کلگ رهبر حزب لیبرال دموکرات و معاون صدراعظم بریتانیا در حکومت ائتلافی و پدی اشداون یکی از سیاست مداران کهنه کار بریتانیا و عضو حزب لیبرال دموکرات در سپتمبر سال 2009 در روزنامه گاردین به حیث پلان Bمطرح شد. رابرت بلکویل می افزاید: "درموجودیت این همه مشکلات، بهترین بدیل شکست ستراتیژی اوباما در افغانستان عبارت از راهی می‌تواند باشد که منجر به تقسیم عملی افغانستان شود."



Afghanistan
Opinion

We are on the brink of failure in Afghanistan. This is our last chance

Unless Obama and Brown tear up the current strategy, more lives will be needlessly lost and defeat is inevitable

Nick Clegg and Paddy Ashdown
Friday 18 September 2009 06.00 AEST

The crucial question on Afghanistan today is not whether this war is important. It is. It is not whether the consequences of failure are serious. They are. It is a much more brutal question: can we win? And the answer is

بیجهت نیست که رییس جمهور کرزی بعد از این تاریخ به ضرورت خروج قوای امریکایی از افغانستان تاکید کرد و مخالف امضای پیمان امیتی با آن کشور گردید. یکی از شخصیت‌های آگاه

منطقه که گام به جلو گذاشت و این پلان را رد کرد احمدرشید، کارآگاه و نویسندهٔ معروف پاکستان است. احمد رشید در اجلاس قونسل شیکاگو برای روابط جهانی خارجی در سال 2012م به جواب یک سوالی اظهار داشت:

"باید بگویم که بسیاری‌ها کوشیدند افغانستان را تجزیه کنند. شما اولین شخص نیستید. به یقین که انگلیس‌ها کوشیدند، شوروی‌ها کوشیدند، پاکستانی‌ها و ایرانی‌ها کوشیدند اما موفق نشدند. افغان‌ها قبول ندارند کشورشان تجزیه شود و این استقامت آن‌ها قابل تقدیر است. به اروپا نگاه کنید پنج دقیقه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یوگوسلاویا به بیش از یک درجن کشور مستقل تقسیم شد. افغان‌ها می‌خواهند کشورشان را داشته باشند. هرگز هیچیک از رهبران افغانستان صحبت از تجزیه نکرده که باقیمانده باشد. علاوه بر آن تجزیه افغانستان و یا مانند آن تجزیه پاکستان، به درهم شکستن سرحدات کشورهای منطقه مبدل می‌گردد. بخاطر باید داشت که سرحدات کشورهای منطقه از ایران گرفته، افغانستان، پاکستان و هندوستان سرحدات طبیعی نبوده بلکه ناشی از زد و بندهای استعماری می‌باشند. هرگاه شما با این سرحدات بازی کنید به عدم استقرار تمام این منطقه منجر خواهد شد. من مطمن هستم که هیچیک از کشورهای منطقه تجزیهٔ افغانستان را نمیخواهند چون به هرج و مرج عظیمی در منطقه مبدل خواهد شد."

احمد رشید درپاسخ به رابرت بلکویل نوشته بود: "در ظرف ۳۲ سال گذشته افغان ها جنگیده اند تا سرزمین خود را حفظ کنند." به نوشته احمد رشید علی رغم همه دسیسه های قدرت‌های بزرگ و کشورهای همسایه هیچ یک از جنگ سالاران و رهبران افغان تن به فشارهای خارجی برای تجزیه کشور شان نداده اند". احمد رشید ادامه می‌دهد که ترکیب قومی افغانستان بسیار پیچیده است. پشتون‌ها در شمال با اوزبیک‌ها و تاجیک‌ها زندگی می‌کنند و جنوب نیزسهم ساکنان غیر پشتون دارد. به نوشتهٔ احمد رشید " تجزیه افغانستان نتایج خونبار تر و وحشتناک تر از تجزیهٔ هند در سال ۱۹۴۷م در پی خواهد داشت. تجزیه همچنین، پشتون‌ها را در موقعیت رانده شده‌گان فراموش شده قرار خواهد دادکه به قول روبرت بلک ویل وقتی آمریکایی ها لازم ببینند طیارات بی سر نشین برای حمله به آن ها خواهند فرستاد. چنین سیاستی باعث شعله ور شدن جنگ داخلی خواهد شد و پاکستان را نیز به خطر خواهد انداخت. پشتون‌های پاکستان به پشتون‌های افغانستان خواهند پیوست و یک دولت افراطی قومی به وجود خواهد آورد و به تند روان پناه خواهند داد." احمد رشید که پیشنهاد تجزیه افغانستان از سوی سفیر پیشین آمریکا در هند را ساده دلانه می‌خواند، با اذعان به دشواری شدید وضعیت در افغانستان می‌گوید که یگانه راه حل این مشکل، مذاکره بین رهبری اصلی طالبان، کابل و واشنگتن، ایجاد اتفاق نظربین همسایه های افغانستان، تعهد دراز مدت برای بازسازی افغانستان و انتقال تدریجی قدرت به ارتش افغانستان است". او در پایان می نویسد سخن تجزیه را باید به زباله دان تاریخ افکند.

رزاق مامون می‌نویسد: "بیائید درین باره بیاندیشیم؛ اگر بنا به اشارهٔ احمد رشید درصورت "تجزیه ی" افغانستان، پشتون‌ها"درموقعیت رانده شدگان فراموش شده" قرار می گیرند؛ برسر "شمال" و"نواحی مرکزی" چه خواهد آمد؟ اطلاعات موجود می‌رسانند که مارشال فهیم و استاد برهان الدین ربانی علی رغم آن که سال‌ها در مخالفت با گروه طالبان "پشتون" قرار داشته اند، مخالف سرسخت "تجزیه" افغانستان اند. این دو هیچگاه از ایدهٔ "فدرالیزم" هم دفاع نکرده اند. مارشال فهیم باری دریک مجلس با اشاره به طرح "تجزیه" ی افغانستان درآستانهٔ سقوط حاکمیت طالبان درسال 2001 که در نتیجه توافق میان جورج بوش و ولادیمیر پوتین رئیس جمهور پیشین روسیه مطرح شده بود، گفت "در مذاکرهٔ رویاروی با پوتین این مسأله بالا شد. من یک مشت پسته از میان ظرف روی میز برداشتم و گفتم: حاضر نیستم به اندازهٔ یک مشت از خاک افغانستان کم شود". درماه آگست سال 1998 دربدترین شرایط جنگ و محاصره طالبان در شمال، سردار ناصری کنسول

نظامی ایران در مزارشریف طرح تجزیه افغانستان را پیش کشید که با مخالفت بسیار قاطع شادروان احمد شاه مسعود روبروشد و خونریزی های بی سابقه‌ای سراسرشمال را دربرگرفت. رزاق مامون صورت کامل ماجرا را درکتاب جنجال برانگیز"ردپای فرعون" شرح داده است.

بنابر آن حل مسئله ملی در افغانستان نه از راه برخورد قوم‌گرایانه، نه از راه تجزیه کشور، بلکه تنها از راه دموکراسی و مردم دوستی، واقعبینی، اعتماد و همکاری اقوام، تأمین حکومت قانون، ختم استیلای مافیایی جنگ‌سالاران یا قوماندان‌های جهادی سابق که در مناطق زیر کنترول خود به فرعونهای زمان مبدل شده اند میسر است.

سیستم متمرکز و یا غیر متمرکز دولتی؟

تغییر نظام دولتی یا ایجاد مقام صدراعظم اجرایی؟

در این شب و روز مباحثه بالای تغییر سیستم دولتی موجودۀ ریاستی متمرکز افغانستان بسیار حاد و داغ شده است. کار به مرحلۀ رسید که به دنبال اظهارات قبلی داکتر عبدالله عبدالله رییس اجرایی کشور مبنی بر ضرورت تعدیل قانون اساسی و تغییر نظام سیاسی از ریاستی به پارلمانی، اخیرا در شهر کابل بلبوردهای متعددی در این مورد از طرف ریاست اجراییه حکومت وحدت ملی به نمایش گداشته شد و آگاهان طوری استنباط کردند که داکتر عبداله عبداله، حزب جمعیت اسلامی و شورای نظار بالاخره یک کمپاین تبلیغاتی را برای وادار کردن رییس جمهور غنی برای تدویر لویه جرگۀ تعدیل قانون اساسی از طریق بلبوردها و رسانه‌ها آغاز کرده اند. در سلسلۀ این نوع تبلیغات اخیرا یونس قانونی معاون سابق ریاست جمهوری و یکی از اعضای برجستۀ حزب جمعیت اسلامی و شورای نظار در یک مصاحبۀ با تلویزیون طلوع ضرورت تغییر نظام ریاستی متمرکز را چنین توضیح کرد: " بحث تغییر نظام از گذشتۀ دور، از زمان تصویب قانون اساسی، تا امروز مطرح بود و مطرح است اما امروزه که بر اساس موافقتنامه سیاسی، که مبنای حکومت وحدت ملی است و تاکید به تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی دارد، بحث تعدیل قانون اساسی و تغییر ساختار نظام حقوقی سیاسی افغانستان شدت بیشتر پیداکرده بسا از احزاب سیاسی، شخصیت‌های صاحب فکر و اندیشمندان سیاسی به این باور هستند که برای دموکراتیزه کردن افغانستان، مشارکت عادلانۀ ملی در افغانستان، مقابله در برابر چالش‌ها و انتقال افغانستان به یک مرحله پیشرفته از امروز ...میباید نظام ریاستی متمرکز فعلی به نظام پارلمانی که ظرفیت مشارکت مردم و توسعه را داشته باشد تغییر پیداکند. مدلی را که در پانزده سال گذشته به تجربه گرفتیم احساس می‌کنیم که نتوانست زمینه مشارکت عادلانۀ مردم افغانستان را با توجه به بافتهای پیچیده اجتماعی و سازمان‌های مختلف سیاسی مساعد بسازد."

در حقیقت این مصاحبه اخیر یونس قانونی کوششی بود برای مقابله با سخنان روز قبل رییس جمهور غنی که در یک مصاحبه تلویزیونی مدعی شده بود: "موضوع تغییر نظام ریاستی به پارلمانی هرگز در موافقتنامۀ سیاسی با داکتر عبداله مطرح نشده بلکه آنچه بر آن توافق شده تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی وایجاد مقام صدراعظم اجراییه است، مانند آنچه در کشورهای روسیه و فرانسه وجود دارد." آقای غنی که قبلاً در شانزدهم جدی، در مراسم هفته قانون اساسی با حضور شماری از مقام‌های دولتی صحبت می‌کرد، گفته بود: "قانون اساسی افغانستان هویت اسلامی کشور را واضح ساخته، هویت ملی را تعریف کرده و طرزالعمل نظام را نیز مشخص ساخته است که بر اساس آن، نظام ما جمهوری اسلامی و حکومت ما بر پایه‌های مردم‌سالاری و آرای شهروندان استوار است. بنا بر این کسی نمی‌تواند با زور شمشیر و تفنگ، قدرت را تصاحب کند. صاحبان اصلی افغانستان، مردم شریف و باعزت افغانستان هستند و این حق مردم است که بر

اساس رایشان حکومت داشته باشند." (روزنامه ۸ صبح، شنبه ۱۸ اسد ۱۳۹۳).

در این زمینه لازم است بخاطر آورد که جان کری، وزیر امور خارجه سابق ایالات متحده امریکا، که در کنفرانس خبری در کابل بعد از امضای اعلامیه مشترک به‌منظور ایجاد حکومت وحدت ملی میان دو نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری صحبت می‌کرد از امضای این اعلامیۀ مشترک استقبال کرد و گفت که: "به بن‌بست کشیدن انتخابات، مردم افغانستان را متضرر ساخته است.... آقای کری افزود که امضای اعلامیه مشترک توسط هر دو نامزد انتخابات، منجر به تغییر نقش رییس‌جمهور جدید و تغییر نظام سیاسی از ریاستی به پارلمانی نمی‌شود " (امضای اعلامیه مشترک به‌منظور ایجاد حکومت وحدت ملی، روزنامه ۸ صبح، شنبه ۱۸ اسد ۱۳۹۳ - ظفرشاه رویی).

به ارتباط همین موضوع انورالحق احدی، رییس حزب افغان ملت در پاسخ به این پرسش وبسایت (افغانستان.رو) که توافق نامۀ سیاسی تشکیل دولت وحدت ملی بر برگزاری لویه جرگه و تغییر قانون اساسی تأکید ورزیده است، آیا رهبران حکومت می‌توانند و می خواهند لویه جرگۀ قانون اساسی برگزار شود و قانون اساسی تعدیل گردد، گفته بود: "آقای غنی در این توافق نامه تعهد نکرده که نظام سیاسی را تغییر می‌دهد. او تعهد کرده که لویه جرگه را برگزار می‌کند و این جرگه باید دربارۀ نظام تصمیم بگیرد. من شخصاً طرف دار این موضوع هم نبودم. رهبر حزب افغان ملت اضافه کرد که دکتور غنی به خاطر این‌که مشکل عدم شفافیت انتخابات را حل کرده باشد، امتیازات بی جا را به داکتر عبدالله داده است. اما بالافرض اگر لویه جرگه هم دایر شود، به این معنا نیست که نظام تغییر می‌کند. دکتور احدی تصریح کرد: ما خواهان یک نظام متمرکز و در نتیجۀ آن خواهان یک افغانستان واحد استیم. ما طرف دار سیستم فدرال نیستم. برخی از گروه های مجاهدین خواهان نظام صدارتی هستند. اما برخی دیگر از این گروه ها از نظام ریاستی حمایت می‌کنند. در عین حال، اکثر این گروه ها هنگام تصویب قانون اساسی حضور داشتند. همۀ این گروه ها به نظام ریاستی رأی مثب دادند. موضوعات ...گر هرچند سال بعد و در نتیجۀ انتخابات، قانون اساسی زیر سوال برود، استقرار سیاسی از بین می رود. من مخالف تعدیل در قانون اساسی نیستم. اما نباید این مسأله از جانب جناحی شود. به گفتۀ احدی، ادامۀ کار حکومت وحدت ملی مربوط به کارایی آن است. حکومت در دوسال اصلاحات انتخاباتی را نیاورده است، لویه جرگه را برگزار نکرده و سرنوشت ریاست اجرایی را مشخص نساخته است". (وبسایت افغانستان.رو، Afghanistan.ru. 2016/8/28).

دکتور محمد امین احمدی یکی از فعالان سیاسی، رییس و استاد دانشگاه کاتب، به همین ارتباط به یک نظام غیر متمرکز معتقد است. موصوف تأکید ورزیده که "نظام متمرکز سیاسی کنونی، انتخابات ریاست جمهوری را حساسیت زا کرده است؛ چنین نظامی سبب دو قطبی شدن مردم در محور قومیت شده است و اگر بتوانیم برای این مسأله راه حل پیدا کنیم، بسیار خوب خواهد بود. او تصریح کرد که نظام غیرمتمرکز توزیع قدرت را به صورت عمودی به وجود می‌آورد و این موضوع از حساسیت های فراوانی که بر سر کرسی ریاست جمهوری وجود دارد، می کاهد. در افغانستان بر سر کسب کرسی ریاست جمهوری همواره دعوا و جنجال وجود داشته است. دکتور احمدی خاطرنشان ساخت: در نظام غیر متمرکز، اگر کسی در مرکز ریاست جمهوری را نداشته باشد، در ولایت حکومت محلی را دارد. توزیع عمودی قدرت، توازن قدرت را به وجود می‌آورد" (وبسایت افغانستان.رو، 2016/8/28).

سیستم فدرالی و مشکلات افغانستان

مصطفی فرزاد در فیسبوک سوال می‌کند "کدام نوع نظام غیر متمرکز می‌خواهید؟ این روز ها از

عوام تا خواص روی غیر متمرکز شدن نظام بحث می‌کنند. به تازه‌گی آقای ملبین سفیر اتحادیه اروپا در تویتراش نوشت که نظام افغانستان غیر مترکز شود و قدرت در محلات باید تقسیم شود. این گفته آقای سفیر با واکنش سفیر افغانستان در امریکا مواجه شد که تأکید سفیر ملبین را در پی داشت. پیشتر یونس قانونی نیز بر غیر متمرکز شدن نظام تأکید کرده است. احمد ضیا مسعود نیز بار بار بر غیر متمرکز شدن نظام تأکید کرده است. استاد عطا همچنان غیر متمرکز شدن نظام را یکی از کلیدی ترین خواست هایش در مذاکرات با ارگ مطرح کرده است. در این میان لطیف پدرام کسیست که از سال‌ها بدین سو برای غیر متمرکز شدن نظام فعالیت می‌کند. اما هیچ یک از این‌ها ... روی جزیات یک نظام غیر متمرکز بحث نکرده اند و نگفته اند که کدام نوع نظام غیر متمرکز می‌خواهند. شما دوست دارید نظام ریاستی به کدام نوع نظام غیر متمرکز تغییر کند؟ 1- صدارتی 2- فدرالی 3- فدرالی–پارلمانی؟".

میرعنایت الله آشفته در ششم فبروری سال جاری در صفحهٔ فیسبوک خود می‌نویسد: "عواقب، ملوک‌الطوایفی، خطرناکتر از فرد گرا یی! وضع ناهنجار موجود، مولود سیستم ریاستی می‌باشد یا تقصیر از سیاسیون کشور است؟ یکبار دیگر، پس از ۱۶ سال حاکمیت انحصاری و باج گیری به نام جهاد، ملت مسلمان و فریب داده شده، توسط رهبران چپ و راست، شاهد بحث ها و ترفند های به نام تغییر نظام، تغییر قانون اساسی، تدویر لویه جرگه؛ نظام صدارتی، غیر متمرکز، پارلمانی و. .. سخیفانه توسط چهره‌های پشت کرده با مجاهدین؛ سرگرم چانه زنی بوده و خواهان تداوم قدرت انحصاری خویش با نیرنگ جدید؛ می‌باشند. نبود تعریف واحد از منافع ملی، تمامیت ارضی، وحدت آگاهانه اقوام برادر و برابر، انتقال سرمایه های هنگفت و عظیم کشور به خارج، توسط به اصطلاح بزرگ های دولت (دزد های به نام تیکه دار دین، قوم، زبان تنظیم، حزب و.. .) تحت حمایت قوای بیگانه؛ را چه استدلال می نمائید؟ و چه ربطی به نوعی نظام دارد؟ چه ضمانتی وجود دارد که با تغییر نظام؛ چنین قانون شکنی ها، سرقت ها، خیانت‌های ملی و زورگویی ها؛ صورت نگیرد؟ این موضع وطن خواهانه‌ای ما نه به دفاع از دیکتاتورها و نه تقابل با علاقمندان ملوک‌الطوایفی؛ می‌باشد."

آیا ایجاد سیستم فدرالی سپردن سرنوشت مردم واحدهای فدرالی برای همیشه بدست مافیای جنگسالار محلی، قومی و جهادی نیست؟ آیا اگر یک ایالت فدرال ترکستان در جوزجان، سرپل و فاریاب موجود می‌بود به وقوع حوادثی مانند اتهام تجاوز ایلچی می افزود یا جلوگیری می‌کرد؟ کدام واحد فدرال از لحاظ اقتصادی می‌تواند خودکفا باشد؟ سرنوشت اقلیت‌های قومی، مذهبی وزبانی در واحدهای فدرال چه خواهد شد؟ آیا این خانواده ها تصفیه و مجبور به مهاجرت خواهند شد؟ بر سر زبان دری در ولایات غیر دری زبان چه خواهد آمد؟ این زبان امروز زبان ارتباط اقوام در کشور است. آیا زبان دری موقف امروزی خود را در یک افغانستان فدرالی از دست نخواهد داد؟ این‌ها و ده‌ها مسلهٔ دیگر سوالاتی اند که باید قبل از همه در نظر گرفته شوند.

چرا حزب جمعیت و شورای نظار حالا به تغییر نظام رو آورده اند؟

سوال مهمی که مطرح است، اما کسی در مورد آن روشن صحبت نمی‌کند، این است که به مسألهٔ اکثریت و اقلیت در دموکراسی ریاستی مدل افغانستان چگونه بر خورد صورت گرفته و چگونه توجیه شده است؟ این سوال وقتی پیچیده می‌گردد که از یکطرف هیچ گروهی نمی‌خواهد خود را در اقلیت محسوب کند و از جانب دیگر می‌دانند در یک سیستم ریاستی که برنده انتخابات تمام صلاحیت‌ها را تصاحب می‌کند امکان برنده شدن آن‌ها بسیار کم است. در حقیقت حرف اصلی را قسمیکه در بالا دیدیم امین حمیدی، فعال سیاسی هزاره تبار ما، گفته است که: "نظام متمرکز

سیاسی کنونی، انتخابات ریاست جمهوری را حساسیت زا کرده است؛ چنین نظامی سبب دو قطبی شدن مردم در محور قومیت شده است". تاکید روز افزون حزب جمعیت اسلامی، شورای نظار و حامیان آن‌ها را برای تغییر نظام ریاستی به پارلمانی باید از همین زاویه ارزیابی کرد. بر همین اساس باید بدون هرگونه خود فریبی قبول کرد که موقف امروز اجتماعی، سیاسی و نظامی حزب جمعیت اسلامی و شورای نظار، ناشی از ریشه‌های قومی آن‌ها در جامعهٔ تاجیک‌های افغانستان است تا کدام برنامهٔ مشخص سیاسی و اجتماعی-اقتصادی. وقتی این مشخصه را در نظر داشته باشیم مبرهن است که دو تجربه اشتراک ناکام در انتخابات ریاست جمهوری (2009 و 2014) برای حزب جمعیت اسلامی و شورای نظار این موضوع را کاملاً روشن ساخته که در جامعهٔ عنعنوی افغانستان که محک اصلی و اولی انتخاب نزد رای دهنده گان تعلقات قومی می‌باشد، درهیچ انتخابات عمومی ریاست جمهوری، نظر به ساختمان قومی نفوس افغانستان، امکان پیروزی برایشان میسر نخواهد بود. این واقعیت تلخی است.

وقتی یونس قانونی می‌گوید "که برای دموکراتیزه کردن افغانستان، مشارکت عادلانهٔ ملی (منظورش مشارکت عادلانهٔ اقلیت‌های قومی است) در افغانستان، مقابله در برابر چالش‌ها و انتقال افغانستان به یک مرحله پیشرفته از امروز ...میباید نظام ریاستی متمرکز فعلی به نظام پارلمانی که ظرفیت مشارکت مردم (بخوانیدظرفیت مشارکت اقلیت‌های قومی) و توسعه را داشته باشد تغییر پیداکند." امید جمعیت و شورای نظار آن است که در یک سیستم دولتی پارلمانی که مقام رییس جمهور تشریفاتی بوده، با داشتن یک سازمان حزبی و تشکیلاتی گسترده و موجودیت آن‌ها در ارگان‌های قدرت و صلاحیت دولتی و امنیتی در مرکز و یکتعداد ولایات مهم (به عباره دیگر طوری‌که لطیف پدرام می‌گوید با استفاده از امکاناتی که نیروهای بین‌المللی برای آن‌ها فراهم نموده است) بتوانند اکثریت کرسی های شورای ملی را در ایتلاف با حزب وحدت محقق از آن خود ساخته و حکومت را بدون شراکت با دیگران تشکیل داده قدرت اجراییه را بدست گیرند.

طبقه بندی دولت‌ها بر حسب مشارکت مردم

بر حسب مشارکت مردم حکومات به دو بخش توتالیتر(دیکتاتوری) و دمکراسی طبقه بندی می‌شوند:

اول: دولت‌های دیکتاتوری: این نوع حکومات می‌توانند شاهی (مانند رژیم فعلی عربستان سعودی، رژیم محمد رضاشاه پهلوی در ایران)، یا جمهوری باشند (مانند جمهوری محمد داوود در افغانستان، رژیم صدام حسین در عراق، رژیم پینوچت در چیلی، جمهوری اسلامی ایران، کوریای شمالی)؛ و

دوم: دولت‌های دموکراسي: حکومات دموکراسی نیز می‌توانند شاهی و سلطنتی (مانند، بریتانیا، آسترالیا، کانادا، هالند، تایلند، دنمارک وغیره) باشند و یا جمهوری باشند (مانند فرانسه، روسیه، امریکا، ایتالیا، هندوستان، پاکستان، کوریای جنوبی، اندونیزیا و غیره).

علاقمندی ما در این مقاله ارزیابی سیستم‌های دولتی دموکراسی نوع جمهوری می‌باشد که افغانستان در این گروه دولت‌ها قرار دارد.

سیستم جمهوری

در حکومت جمهوری، اقتدار و مناصب دولتی از طرف مردم به صورت دموکراتیک طور مستقیم

یا غیر مستقیم به حکام واگذار می‌شود. حکومت جمهوری در مقابل حکومت سلطنتی است و به حکومتی اطلاق می‌شود که اولا رییس جمهور به طور مستقیم از سوی مردم و یا غیر مستقیم از طرف پارلمان انتخاب شود. حاکم برای مدت محدود انتخاب می‌شود. رییس جمهور هیچ امتیاز شخصی بر دیگران ندارد و در مقابل قانون مسوول است.

حکومت‌های جمهوری امروزه به اشکال گوناگونی در کشورها جریان دارد. در بعضی از کشورها رئیس جمهور مستقیماً از سوی مردم انتخاب می‌شود (امریکا، فرانسه، روسیه، ...) که به نام سیستم ریاستی معروف اند اما در برخی کشورها به طور غیر مستقیم، مثل هندوستان، پاکستان وترکیه که رئیس جمهور توسط آرای نماینده‌گان پارلمان انتخاب می‌شود. معمولاً در این سیستمها هر حزب سیاسی که اکثریت پارلمانی را بتواند فراهم کند، به تنهایی خود و یا با ایتلاف با سایر احزاب، حکومت را تشکیل داده و رییس جمهور به پیشنهاد صدراعظم با رای اعضای پارلمان تعیین می‌گردد این سیستم معمولاً به نام سیستم پارلمانی یاد می‌شود.

سیستم‌های ریاستی هم متفاوت می‌باشند. در سیستم ریاستی، رئیس جمهور عضو قوه مقننه نیست و تفکیک قوا حاکم است و قوه مقننه می‌تواند رئیس جمهور را به جهت خطاهایش که در قانون اساسی پیش بینی شده محاکمه کند. در سیستم ریاستی امریکا مقام صدراعظم وجود ندارد. در این سیستم، وزرا و رؤسای سازمان های اداری را رئیس جمهور انتخاب می‌کند و اعضای کابینه در برابر رئیس جمهور مسوول و پاسخ گو می‌باشند. در این سیستم وزرا مقام‌های مسلکی هستند تا سیاسی. در سیستمای ریاستی فرانسه و روسیه مقام صدارت اجرایی وجود دارد و اعضای کابینه در برابر رئیس جمهور مسوول و پاسخ گو می‌باشند.

در جمهوری پارلمانی که گاهی از آن به سیستم کابینه ای نیز یاد می‌شود، مقام ریاست جمهوری تشریفاتی از ریاست قوه اجرایه جدا است. کابینه در دست یک حزب یا ائتلافی از احزاب است و وزرا عضویت شورای مقننه را دارا هستند ووزارت مقام سیاسی است نه مسلکی. هم چنین کابینه وضع قوانین بودجه و انتصابات را به عهده دارد. کشورهای مشترک المنافع و تابع انگلیس سیستم پارلمانی دارند.

طبقه بندی دولت‌ها ها به متمرکز و فدرال

حکومت ها به لحاظ تمرکز قدرت در پایتخت یا پراکندگی آن در ایالت ها به دو دسته متمرکز و فدرال طبقه بندی می‌شوند.

در سیستم متمرکز، قدرت در پایتخت متمرکز است و حق اعمال قدرت به حوزه کوچک تری، مثل ایالت و شهر، تفویض نمی شود، گر چه ایالت ها و ولایات اختیارات خاصی دارند که در قوانین عادی پیش بینی شده است. از مزایای چنین حکومتی یک سان بودن قوانین و طرز اداره کشور است.

در سیستم‌های غیر متمرکز فدرالی قدرت بین دولت مرکزی و ایالات تقسیم شده است. حکومت مرکزی مسوولیت سیاست خارجی، دفاعی و اقتصادی کشور را به عهده داشته وهر ایالت سیاست های خاص خود را در ادارهٔ امور خود اعمال می‌کند. کشورهایی که دارای قلمرو وسیع، تنوع ناحیه‌ای و جغرافیایی، ناهمگونی نژاد، ملیت، زبان و دین هستند با این نوع حکومت سازگار ترند. در قانون اساسی کشورهای فدرال، به جز وظایف معین و مشخصی که برای دولت مرکزی در نظر گرفته شده، سایر اختیارات و وظایف به دولت‌های محلی واگذار شده است. (معمولاً امور بین‌المللی، جنگ ها، پول رایج و مهاجرت مربوط به دولت مرکزی است و سایر اختیارات بین

ایالت ها تقسیم می‌شود).

اصلاح سیستم اداره محلی در افغانستان

تعدادی با خوشبینی فدرالی شدن ولایات افغانستان را راه حل مشکلات می‌دانند. من با سیستم فدرال به معنی خود مختاری ولایات (واحدهای فدرالی) مخالف هستم زیرا نه تنها مشکلات کشور را حل نمی‌کند بلکه به مشکلات موجود می افزاید. اما با تغییر و بهبود تقسیمات ملکی بر اساس ترکیب قومی و زبانی نفوس کشور و با در نظرداشت ساختمان جغرافیایی طبیعی کشور که امکانات بیشتر انکشاف و تفاهم را میان ولایات همزبان و هم فرهنگ ایجاد کند موافق هستم. در چنین سیستم در هر واحد ادره ملکی مردم در انتخابات آزاد اعضای شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی‌های مربوطهٔ خود را انتحاب خواهند کرد. برای پیشبرد امور اداری و انکشافی محلی حکومت‌های ولایتی و حکومت‌های ولسوالی‌ها از میان اعضای شوراهای ولایتی و ولسوالی ایجاد خواهند شد که اداره امور ولایات و ولسوالی‌های مربوطه را بدوش خواهند داشت. مطابق این پیشنهاد سیستم اداره دولتی در افغنستان عبارت خواهد بود از:

1. حکومت مرکزی؛

2. حکومات ولایتی؛

3. حکومت‌های محلی ولسوالی‌ها؛ و شاروالی‌ها (در شهرهای بزرگ کابل، جلال آباد، مزارشریف، هرات، قندهار).

وظایف، اختیارات و مسوولیتهای هرکدام در قانون تصریح خواهند شد.

ولایات

در این سیستم تعداد ولایات از ۳۵ ولایت به ۱۱ ولایت بر اساس متجانس بودن ترکیب قومی و زبانی نفوس و ساختمان جغرافیایی طبیعی و مواصلاتی و گذشته تاریخی مناطق کشور تقلیل خواهد یافت تا با تراکم لازم تعداد نفوس امکانات بیشتر انکشاف هرولایت را میان مردمان همزبان و هم فرهنگ فراهم سازد. ولایات یازده گانه عبارت خواهند بود از:

1. ولایت کابل: کابل-لوگر-وردگ (کابل بزرگ)

2. ولایت پروان: پروان-کاپیسا-پنجشیر (شمالی سابق- پروان بزرگ)

3. ولایت قطغن: بدخشان-تخار-بغلان-کندز (قطغن سابق)

4. ولایت بلخ: سمنگان-بلخ

5. ولایت جوزجانان: جوزجان-سرپل-فاریاب (بخشی از ترکستان افغانی سابق)،

6. ولایت خراسان شرقی: بادغیس-غور-هرات (خراسان شرقی تاریخی)،

7. ولایت سیستان: فراه و نیمروز (سیستان تاریخی)،

8. ولایت لوی کندهار: هلمند، قندهار، ارزگان، زابل،

9. ولایت لوی پکتیا: پکتیکا-پکتیا-خوست-غزنی (جنوبی سابق)،

10. ولایت لوی ننگرهار: ننگرهار-لغمان-کنرها-نورستان (مشرقی سابق-لوی ننگرهار)،

11. ولایت هزارستان: بامیان-دایکندی- و باضمیمهٔ ولسوالی‌های هزارەنشین سرپل، غور، بغلان، وردگ، ارزگان و غزنی (هزارەجات سابق).

تقسیمات ملکی افغانستان در گذشته تا سال‌های 1950م بر اساس ترکیب قومی و زبانی نفوس کشور و ساختمان جغرافیایی طبیعی کشور نیز شبیه فوق بود.

مقام حکمران ولایت

حکومت‌های ولایتی را "حکمران" انتخابی از میان اعضای شورای ولایتی هر ولایت رهبری خواهد نمود که به شورای ولایتی مربوطه پاسخ ده بوده ادارهٔ امور اداری و انکشافی ولایت را عهده دار خواهد بود.

منابع عایداتی ولایات

مصارف اداره ولایات، ولسوالی‌ها و شاروالی‌ها از منابع صکوک، تعرفه های خرید و فروش جایداد و جوازهای تجارتی و صنعتی و سهمیهٔ ولایت از عواید ملی مطابق به درصدی نفوس ولایت تأمین می‌گردد.

مقام والی ولایت

مقام والی ولایت یک بست اداری حکومت مرکزی بوده و یک مقام غیر سیاسی می‌باشد.

والی‌ها از جانب رئیس جمهور برای تأمین وحدت ملی، تمامیت اداری، تمامیت ارضی، تمامیت عایداتی، تمامیت امنیتی کشور، تعیین گردیده به شخص رئیس جمهور پاسخ ده بوده مسوولیت ادارهٔ کلی و استراتژیک واحدهای دفاع ملی، امنیت ملی، پولیس ملی و عواید ملی حکومت مرکزی مستقر در ولایات را به عهده دارد. ادارهٔ امور روزانهٔ این واحدها مربوط وزارتخانه های مربوطه حکومت مرکزی می‌باشد.

پولیس ملی و پولیس سرحدی تحت اداره وزارت داخله خواهند بود. همچنان از آنجاییکه عواید منابع معدنی، مالیات بر عایدات شخصی و تصدیها، عایدات گمرکی مربوط به تمام ملت می‌باشد ادارهٔ تمام گمرکات کشور و عایدات ملی به عهده وزارت مالیه حکومت مرکزی باقی خواهد ماند.

تقسیمات فوق طبیعی ترین تقسیمات در خطوط قومی و زبانی نفوس کشور بادر نظر داشت جغرافیه و خطوط ترانسپورتی می‌باشد.

ایجاد چنین یک سیستم اداره محل با تعدیلات کمی در چوکات قانون اساسی موجوده از طریق یک لویه جرگه امکان پذیر می‌باشد. این زون‌ها در سال‌های قبل از 1960م به نام نایب ا لحکومتی ها موجود بودند و بطور طبیعی تا حدود زیادی منعکس کننده ساختمان قومی و زبانی نفوس کشور هستند. با این طرح کدام تقسیمات جدید قومی و زبانی صورت نمیگیرد بلکه ولایات موجوده به

واحدهای اداری محلی بزرگتر که سابقا مربوط بودند بر می‌گردند تا پروسه دموکراتیزه کردن اداره محلی از لحاظ تعداد لازم نفوس در چوکات افغانستان واحد و حاکمیت دولت مرکزی امکان پذیر شده بتواند.

مقام صدراعظم اجرایی

با موضوع تعدیل قانون اساسی برای ایجاد مقام "صدراعظم اجرایی" و یا ایجاد یک "نظام پارلمانی"، باید بسیار مسوولانه برخورد کرد. لازم است هرنوع اقدام از مجرای میکانیزمی که در خود قانون اساسی تصریح شده صورت بگیرد. این وظیفهٔ حکومت است تا کمسیونی را از اهل خبره در مورد تعیین نماید تا این کمسیون تمام جوانب قضیه را، نظریات موافق و مخالف و عوقب آن‌ها را ارزیابی کند. کمسیون باید:

اول: از تمام احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی مدنی، اهل خبره و شخصیت‌های ملی تقاضا نماید تا پیشنهادات خود را در مورد تا یک زمان مشخص به کمسیون ارایه نمایند؛

دوم: کمسیون پیشنهادات رسیده را جمعبندی و ارزیابی نموده از مجموع آن‌ها چند امکان مشخص تغییر در مواد مربوطهٔ قانون اساسی را تنظیم نموده به مباحثه همگانی برای مدت معین و محدودی از طریق مجالس مستقیم گفت و شنود درمرکز و ولایات و هم توسط رسانه‌ها قرار دهد؛ و

سوم: کمسیون نتایج نهایی مباحثات و عکس‌العمل عامه را که در رسانه‌ها انعکاس یافته اند جمعبندی و ارزیابی نموده از مجموع آن‌ها چند امکان مشخص تغییر در مواد مربوطهٔ قانون اساسی را که جامعه بر آن‌ها تاکید نموده اند تنظیم نموده به حکومت وحدت ملی تقدیم نماید.

حکومت وحدت ملی بعد از ارزیابی نظریات کمسیون تعدیل قانون اساسی، پیشنهادات لازمه را (پیشنهادات مواضع متفاوت) را برای مباحثه در لویه جرگه تنظیم نموده لویه جرگه را برای مباحثه و تصمیمگیریی در مورد آن‌ها دعوت نماید.

یکی از دلایل اساسی ناموفق بودن پروسهٔ دموکراتیزه ساختن جامعه، پایین بودن سطح درک افراد از دموکراسی است. سطح آگاهی افراد یک جامعه از دموکراسی باید افزایش یابد تا به صورت روشن جایگاه خود را در اجتماع دریافته، وجایب خویش را انجام و از حقوق خود دفاع نموده بتوانند. طوری که دیده می‌شود سطح برداشت و عملکرد افراد، بخصوص مسئولان امور ـ حتی آنهایی که در رأس نهاد ها و موسسات دموکراتیک قرار دارند، یک نوع بیگانگی و عدم درک از مفهوم و معنای دموکراسی به مشاهده می‌رسد. بدبختی تنها در اینجا ختم نمی شود؛ در درون جامعه، برداشت افراد، بخصوص در میان قشر پیشتاز و پیشگام آن، روشنفکران، با وجود اظهار علاقمندی به دموکراسی و نمایش رفتار دموکرات مآبانه، عملکرد غیر دموکراتیک سر می زند. عطا محمد نور می‌گوید پدر کسی مرا از مقام ولایت بلخ پس کرده نمی‌تواند. دوستم معاون اول ریاست جمهوری تقاضاهای مکرر مقام لوی ثارنوالی را برای انجام تحقیق در قضیهٔ ایلچی نادیده می‌گیرد.

من شخصاً برای موجودیت میکانیزمهای مناسب قانونی برای تضمین سهمگیری متناسب اقلیت‌های قومی، اجتماعی، مذهبی در امور ادارهٔ دولتی، چه در سطح ملی و چه درسطوح ولایتی و محلی مخالف نیستم. بطور مثال در سیستم ریاستی فدرالی امریکا رییس جمهور بر اساس مجموع آرای مستقیم مردم انتخاب نمی‌گردد بلکه رییس جمهور بطور غیر مستقیم توسط یک کالج انتخاباتی انتخاب می‌گردد. هر واحد فدرال (ایالت) دارای یک سهمیهٔ معینی از اعضای کالج انتخاباتی است

که متناسب با درصدی نفوس ایالت مربوطه نمی‌باشد. این عدم تناسب که در ظاهر یک بیعدالتی آشکار است بخاطر جلوگیری از نفوذ بیش از حد ولایات پرنفوس مانند کالیفورنیا، نیویارک، ماساچوست و غیره بالای نتایج انتخابات ریاست جمهوری وضع شده و امکان آن را فراهم کرده تا ایالات مرکزی کم نفوس نیز در انتخاب رییس جمهور نقشی داشته باشند.

در قانون اساسی موجودۀ افغانستان میکانیزم لازم برای دادن صلاحیت‌های بیشتر به ولایات موجود است (میتوان زون‌های اداره ملکی منطقوی مانند زون مرکز، مشرقی، جنوبی، شمالی، قطغن، ترکستان، هرات، هزارستان، سیستان، هزارجات یا لوی کندهار ایجاد کرد). لویه جرگه آینده می‌تواند سیستم‌های انتخابی شوراهای ولایتی و محلی را تقویت نموده و مقام‌های وزیر اعلای هر ولایت را از میان اعضای شورای ولایتی در نظر بگیرد تا امور اجرایی و انکشافی ولایات را مطابق به نیازهای محلی هدایت نمایند اما تعیین مقام والی ها باید از صلاحیت‌های رییس جمهور باقی بماند.

بخش سیزدهم: حل مسلهٔ جنگ در افغانستان

متأسفانه هر عمل تروریستی به دو گروه فرصت می‌دهد تا به مغشوش ساختن اذهان عامه بکوشند. گروه اول دشمنان وحدت مردم افغانستان اند که می‌کوشند اقوام کشور را بجان هم اندازند. سکتاریستان قومپرست هیچ فرصتی را از دست ندادند تا زعامت پشتون در دولت را مورد ملامت قرار داده و متهم سازند و به اینصورت جنایتکاران اصلی طالب و داعش را تبرئه کرده به تکرار عمل شان ترغیب نمایند. مزید بر آن، با سواستفاده از خشم و شوک عامه، این افراد آشکارا مردم را به قیام تحریک کردند!

از جانب دیگر افراد نا آگاه و تحلیلگران آماتور و شکاک سیاسی و نظامی اند که از جهان پیچیدهٔ سیاست‌های محلی، ملی، جهانی و منطقوی کشور ها و سازمان‌ها درک کودکانه، ساده لوحانه، سیاه و سفید دارند. عدهٔ از این‌ها این عمل تروریستی را شکست پروسهٔ صلح قلمداد کردند. عدهٔ دیگر تا جایی به مغشوش ساختن اذهان عامه جلو رفتند که این انفجار را، که قرار معلوم در داخل یک لاری تانکر جاه سازی شده بود، نتیجه پرتاب بمب یا فیر راکت توسط یک طیارهٔ جنگی امریکایی قلمداد کردند! برای این افراد تمام اعمال شیطانی دنیا توسط انگلستان و امریکا پلان و اجرا می‌گردد و ملت‌ها و کشورها و احزاب و افراد در کشورهای جهان سوم هیچ صلاحیت و مسوولیتی در سرنوشت خود ندارند!

نتیجه هردو برداشت یکی است و آن انعکاس هرچه بزرگتر یک عمل تروریستی و جنایتکارانه، مغشوش ساختن اذهان عامه، افزودن به خشم و غضب و دستپاچگی مردم!

بدون هیچ شکی ضعف و عدم موثریت حکومت وحدت ملی یکی از دلایل تشدید وخامت اوضاع امنیتی و سیاسی در کشور است. این موضوع نیز در این مقاله بررسی شده است.

وضع موجود چگونه است؟

انفجار در کابل به تعقیب، حادثهٔ تروریستی شفاخانهٔ سرادر محمد داوود، حادثهٔ فرقهٔ دهدادی مزارشریف و حادثهٔ خوست، از خرابی بسیار ناگوار اوضاع امنیتی در کشور حکایت می‌کند. هرسال با آمدن فصل گرما در افغانستان و باز شدن راه‌های صعب العبور، جنگ‌ها بیشترشده و اوضاع امنیتی خرابتر می‌گردد. بر اساس راپورهای رسمی مقامات امریکایی:

· نفوذ طالبان در دهات رو به افزایش است، در حدود 40 واحدهای اداری محلی یا کاملاً تحت کنترول طالبان قراردارند و یا در خطر نفوذ می‌باشند[17]؛

- بر اساس احصابیه‌های ملل متحد بیش از 11 هزار غیر نظامی در سال 2016 کشته شده اند (United Nations, February 6, 2017)
- قوای ملی امنیتی افغانستان نیز تلفات زیادی داده اند با ۶۷۸۵ کشته و بیش از ۱۱ هزار زخمی از ماه جنوری تا نوامبر سال 2016 (راپور سیگار، SIGAR,)؛

---

[17] ((SIGAR),Quarterly Report to the United States Congress (Washington, DC: SIGAR, January 30, 2017, p90).)

- بر اساس راپور سیگار دولت افغانستان کمی بیشتر از 60 نفوس و ساحهٔ کشور را تحت کنترول خود دارد؛
- افزایش نفوذ طالبان ناشی از عوامل متعدد است: ضعف قدرت دولت در ولسوالی‌ها و بخصوص در فراهم آوری خدمات به مردم، موجودیت و دسترسی به مناطق امن در خاک پاکستان، ضعف در امکانات جنگی قوای امنیتی ملی افغانستان بخصوص خارج از نیروهای خاص؛
- با آنهم طالبان از تداوم کنترول خود بالای مناطق مطمن نیستند؛
- حملات تروریستی بیشتر شده می‌رود؛
- داعش در صحنهٔ امنیتی کشور ظهور کرده است؛
- در عین زمان، اختلافات جناح‌های شامل دولت وحدت ملی همچنان موثریت دولت را محدود می‌کند؛
- اختلافات اشرف غنی و داکتر عبداله بیشتر بالای تعیینات و مقرری‌های مقامات بلند پایهٔ دولت و گسترش سهم هرکدام در دولت می‌باشد تا تفاوت‌ها در پالیسی‌های دولت در مقابل نقش قوای خارجی و در معامله با پاکستان؛
- تعیینات و مقرریها همچنان بر پایهٔ وابستگیهای فاسد قومی، حزبی، فامیلی، زبانی و سیاسی است تا شایستگی مسلکی؛
- مقامات بلند پایهٔ دولتی آشکارا از داخل به مخالفت با سیاستها و برنامه‌های دولت خود ادامه می‌دهند؛
- با آنهم حمایت از این دولت بهتر از آیندهٔ نامعلوم پنداشته می‌شود؛
- رشد اقتصادی کشور بنابر خروج قسمت عمدۀ نیروهای خارجی بطی شده است؛
- نیروها و احزاب سیاسی کشور به تقویت و تجدید آرایش خود بر مبنای خطوط قومی اقدام کرده اند؛
- روابط سیاسی با پاکستان در بدترین حالت آن قرار دارد؛
- هرگاه شرایط بالا بهبود نیابند، خطر تضعیف هرچه بیشتر دولت محسوس می‌گردد.

طرفین اصلی جنگ در افغانستان کدام‌ها اند؟

رئیس جمهور محمداشرف غنی در مراسم بزرگداشت از نهم حوت روز ملی نیروهای دفاعی و امنیتی اظهار داشتند که:

"- دشمن اول این سرزمین گروه های تروریست و دهشتگری به نام طالبان، داعش و ۲۰ گروه دیگری هستند که با حمله به حریم زندگی مردم ما، می خواهند هستی و حیات این ملت را به تاراج بگذارند.

دوم - قاچاقبرانی که بخاطر اهداف کثیف خود هم به امنیت کشور و هم به رونق اقتصادی آن

ضربه می‌زنند و سرمایه های ملی را که یکایک فرزندان این کشور در آن سهم دارند به باد می‌دهند.

سوم - مافیای مواد مخدر و دیگر حلقات مافیایی که بخاطر تداوم اقتصاد کثیف جرمی شان بار خیانت ملی را به دوش می‌کشند، دشمنان این سرزمین اند."

رییس جمهور غنی طالبان، داعش و 20 گروه افراطی دیگر را بطور واضح "گروه‌های تروریست و دهشتگر" نامید. این بذات خود یک قدم به پیش در جهت رفع ابهام در تعریف دوست و دشمن در افغانستان است.

طوری‌که می‌بینیم جنگ‌جویان متعددی با منافع متعددی در افغانستان فعال هستند. اما مهمترین طرف جنگ در افغانستان جنبش طالبان است که به بهانهٔ اشغال افغانستان توسط قوای امریکایی در سال 2001 و موجودیت قوای خارجی از سال 2006 به اینطرف در یک جنگ تروریستی در مقابل دولت افغانستان قرار دارد. این ادامهٔ جنگ توسط طالبان است که شرایط فعالیت سایر گروه‌ها را فراهم می‌کند.

علل تشدید جنگ در افغانستان چه است؟

طوری‌که می‌دانیم معمولاً حوادث و پدیده ها محصول علل و منشأ متعددی بوده که حتی ظاهراً متضاد به نظر می‌خورند. حوادث مربوط به افغانستان و نقش بازیگران آن‌ها را نیز نباید از مجرای یک علت و یک بعد ارزیابی کرد.

در خرابتر شدن اوضاع امنیتی در افغانستان چند موضوع را نباید نادیده گرفت:

1. خروج نیروهای ناتو از کشور به خصوص از شمال کشور و هلمند خلای بزرگ امنیتی را در این مناطق به وجود آورد و شمال کشور نا امن گردیده و اوضاع امنیتی هلمند خرابتر شد؛

2. از جانب دیگر نقش عملیات ضرب الغضب پاکستان را برضد طالبان پاکستانی نمی‌توان نادیده گرفت؛

3. ظهور داعش؛

4. استفادهٔ از طالبان در مقابله با تهدید داعش؛

5. ابهام در سیاست‌های امریکا در قبال مسلهٔ جنگ و صلح در افغانستان؛

6. سیاست‌های دوگانهٔ پاکستان در قبال افغانستان؛ و

7. ضعف و عدم موثریت حکومت وحدت ملی.

1 خروج قوای ناتو

در بحبوحهٔ خروج قوای ناتو از افغانستان در سال 2014 پاکستان به پیروزی قطعی طالبان دلبسته بود و از این رهگذر جنگ‌ها در کشور از سال 2014 به اینطرف اوج گرفته و شدید تر شده است.

اردوی پاکستان در طول حیات خود از گروه‌های افراطی مذهبی اول بر ضد هندوستان و متعاقباً

بر ضد افغانستان استفاده کرده خاک خود را به مرکز تربیه و هدایت تروریزم بین‌المللی مبدل نمود. امروز رهبری جنبش طالبان در وجود شورای کویته در پاکستان موقعیت دارد و طالبان از مناطق امن در خاک پاکستان برضد افغانستان استفاده می‌کنند.

2 عملیات ضرب الغضب پاکستان

با شکست افراطیون در کشمیر و ایجاد بن بست در افغانستان، به تدریج خود پاکستان به عنوان لقمۀ چربتری برای اسلام افراطی بروز نمود و طالبان پاکستانی به تهدید مستقیم و جدی برای دولت و اردوی پاکستان عرض اندام کردند.

اردوی پاکستان با اجرای عملیات ضرب العضب، از ماه جون سال 2014 به اینطرف، علاوه بر طالبان پاکستانی جنگ‌جویان یوغور، تاجیک، چیچین و اوزبیک را از مناطق قبایلی همسرحد با افغانستان بداخل افغانستان راند. این جنگ‌جویان، تعدادی با فامیل‌های خود، به مناطق تحت کنترول طالبان در افغانستان پراگنده شدند، از جمله ولایات شمالی همسرحد با کشورهای آسیای میانه از بدخشان تا فاریاب که روسیه آن‌ها را حوزه امنیتی خود بشمار می‌آورد.

اردوی پاکستان دولت و بخصوص ادارۀ امنیت ملی افغانستان را به حمایت از طالبان پاکستانی متهم می‌کند و چندین بار مناطق داخل خاک افغانستان را در کنرها مورد حملات راکتی خود قرار داده است. در حالی‌که به تأیید سفیر افغانستان در اسلام آباد دولت افغانستان تمام معلومات استخباراتی را در مورد طالبان پاکستانی در اختیار دولت پاکستان قرار داده و بعضی رهبران آن‌ها را توقیف کرده است.

گفته می‌شود در ولایت بدخشان حدود 500 جنگجوی خارجی اکثرا با فامیل‌های شان مستقر شده اند که بیشترین آنهارا تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند و به تعقیب آن‌ها جنگ‌جویان وابسته به جنبش اسلامی اوزبیکستان، چیچین ها و یوغورها هستند.

باآنکه طالبان افغان با این جنگ‌جویان در مناطق مورد کنترول خود همکاری می‌کنند و عملیات مشترک را با آن‌ها بر ضد نیروهای امنیتی افغان اجرا می‌کنند اما آهسته آهسته اختلافات زیادی میان این دو گروه به میان آمده است.

موضوع مهمتر این است که جنگ‌جویان خارجی رفته رفته با داعش و آرمان‌های آنان نزدیکتر می‌شوند که این خود موجب بروز اختلافات با طالبان محلی می‌گردد.

پاکستان می‌خواهد چند ولایت جنوبی و غربی افغانستان به مثابه شرط آغاز مذاکرات به طالبان داده شود.

February 1, 2014

راسموسن سرمنشی ناتو: ما رئیس جمهور افغانستان را نفهمیدیم، چرا تاخیر می‌کند

سرمنشی ناتو عدم امضای توافقنامه امنیتی میان امریکا وافغانستان را باعث کندی کار در برنامه‌های اینده ناتو وجامعه ؟جهانی در افغانستان خوانده می‌گوید که نمی‌داند چرا رئیس جمهور افغانستان در امضای پیمان امنیتی‌تأخیر می‌کند.

جواب:

فهمیدن این مطلب ساده است: بهتر است ناتو و امریکا اول دوست و دشمن خود را در افغانستان تعریف کنند و مشخص بسازند تا ما و جهان بدانیم که با کی در جنگیم و کی‌ها دوست و کی‌ها دشمنان ما هستند.. هرگاه طالبان دیگر دشمن امریکا نیستند و پاکستان دوست استرتژیکامریکا است بنابر آن بودن امریکا در افغانستان برای افغان‌ها چه نیازی است؟ کمک مالی؟ تعلیم و تجهیز نظامی؟ پاکستان می‌خواهد چند ولایت جنوبی و غربی افغانستان به مثابه شرط آغاز مذاکرات به طالبان داده شود. امریکا باید تظمین کند که به این شرط پاکستان هرگز توافق نخواهد کرد.

3 ظهور پدیدهٔ داعش

طالبان پاکستانی و جنگجویان خارجی روزبروز بیشتر با آرمان‌های ایجاد خلافت اسلامی داعش نزدیکتر می‌شوند. داعش با پیروزی‌های برق آسا در غرب عراق و شرق سوریه تشکیل خلافت اسلامی را اعلان کرد که شامل ولایات حجاز، شام، مغرب، خراسان، حبشه، اندلوس، کردستان، عراق و غیره بود. خلافت خراسان از ایران در غرب تا میانمار در شرق و از قزاقستان در شمال تا جنوب نیمقارهٔ هندوستان وسعت دارد. به تأیید از مقامات امریکایی و روسی از دو سال به اینطرف داعش مصروف سربازگیری در افغانستان است.

در حقیقت جنبش‌های "اخوانی" بستر طالبان امروزی و در نهایت داعش امروزی را هموار کردند. در افغانستان جنبش‌های سیاسی اسلامی مانند، حزب اسلامی گلبدین و جمعیت ربانی سال‌ها عرق ریحتند اما جنبش بدوی اسلامی طالبان - که تمام ایدیولوژی آن‌ها را برداشت عامیانه از اسلام و شریعت تشکیل می‌دهد و برای عامه مردم قابل فهم است - به سادگی و سرعت اعجاز آوری بدون جنگ همه آن‌ها را از قندهار تا جلال‌آباد و کابل و هرات تا مزارشریف کنار زد و رژیم قرون وسطایی خود را ایجاد کردند.

رژیم طالبان در اوایل برای امریکا قابل قبول بود اما به تدریج مانع رسیدن آن‌ها به اهداف اقتصادی آن‌ها گردید.

ایجاد داعش تکامل جنبش های مجاهدین و طالبان به مرحله عالیتر ایجاد خلافت منطقوی اسلامی است. اگر ایجاد چنین رژیمی منافع غرب و اسراییل را تأمین کند، از آن حمایت خواهند کرد. اما از قرار معلوم ایجاد یک خلافت بسیار نیرومند اسلامی با منابع سرشار نفت که آسیای میانه و شرق میانه را در بر گیرد با منافع علیای غرب و اسراییل مطابقت نخواهد داشت. بنابر آن با آن مخالفت وجود دارد.

همچنان آیا اردوی پاکستان حاظر است دولت مستقل خود را لغو کرده در یک خلافت اسلامی "خراسان" با افغانستان و آسیای میانه مدغم شود؟ به یقین که اردوی پاکستان چنین خیالی در سر نخواهد داشت. برای پاکستان داعش یک تهدید جدی است بخصوص که داعش خارج از کنترول استخبارات اردوی پاکستان ایجاد شده و در منطقه ریشه دوانیده و هژمونی اردوی پاکستان را با تهدید جدی روبرو کرده است.

بدون شک نفوذ روز افزون داعش در افغانستان سبب تشویش پاکستان، روسیه و چین شده است. در این هم شکی نیست که داعش تهدید جدی برای امنیت نه تنها این سه کشور بلکه افغانستان و تمام کشورهای منطقه منجمله ایران محسوب می‌گردد.

بی جهت نیست که جنرال حمید گل، این پدر معنوی گروه‌های تروریزم ساکن پاکستان، در یک مصاحبه چند روز قبل از مرگ خود به اردوی پاکستاان توصیه نمود تا از طالبان افغانستان برای

جلوگیری از نفوذ داعش به پاکستان کمک بگیرند.

عوامل ادامۀ بحران در افغانستان

علل دوام بحران و ادامۀ جنگ در افغانستان را می‌توان چنین خلاصه نمود:

- ادامۀ نفوذ فاسد جنگسالاران در دولت که از نام مقدس جهاد هنوز هم سؤ استفاده می‌کنند؛
- مبارزۀ قدرت توسط تعدادی گروه‌های قومی و جهادی برای تداوم قدرت انحصاری و یا کسب نفوذ بیشتر در دولت؛
- تلاش طالبان برای احیای امارت قرون وسطایی اسلامی؛
- تلاش اردو و دولت پاکستان برای تبدیل افغانستان به یک کشور وابسته و مزدور با استفاده از طالبان و گروه حقانی برای تأمین عمق استراتژیک دفاعی در مقابل تهدید خیالی هند؛
- کوشش دولت ایران برای گسترش نفوذ فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی در افغانستان؛
- کوشش دولت‌های روسیه، ایران و پاکستان برای استفاده از طالبان و کمک به آن‌ها در مقابل گسترش نفوذ داعش در منطقه؛
- کوشش دولت‌های ایران و روسیه برای تضعیف موقف امریکا در افغانستان؛
- استراتژی جهانی امریکا در مقابله با قدرت روز افزون روسیه و چین در سطح منطقه و در سطح جهانی،
- ادامۀ سیاست دوگانه امریکا وغرب در حمایت از دولت افغانستان و حمایت از دولت پاکستان؛
- موقف پاکستان به مثابه یک حامی استراتژیک در مقابله با روسیه؛
- استراتژی جهانی عربستان سعودی در حمایت و گسترش جنبش جهانی اسلام وهابی؛
- استراتژی عربستان سعودی و سائر کشورهای حوزۀ خلیج در باج دادن به گروه‌های تروریستی افراطی از طریق پرداخت اعانات دولتی، اعانات مساجد و اعانات انفرادی؛
- موجودیت تولید و قاچاق تریاک و سائر مواد مخدر و تمویل مصارف جنگی طالبان از این طریق؛

مشکلات مصالحۀ ملی

تجربۀ هفده سال گذشته مبرهن ساخت که طالبان و حامیان اصلی آن‌ها در وجود اردوی پاکستان و سازمان‌های سیاسی و مطبوعات آنکشور به ختم جنگ در افغانستان علاقمند نیستند. چندسال قبل عمران خان صدراعظم فعلی پاکستان جنگ طالبان را جهاد برحق برای آزادی افغانستان از اشغال امریکا تعریف کرد. یکی از رهبران احزاب مذهبی پاکستان در مصاحبه یی اظهار داشت که در حمایت از جنگ طالبان در افغانستان تمام احزاب سیاسی و مطبوعات پاکستان متفق القول هستند. چه عواملی سبب می‌شود تا در پاکستان حمایت از جنگ طالبان در افغانستان اینهمه گسترده باشد؟

- بیش از هفتاد سال است که دهل جهاد در مقابل اشغال کفر در پاکستان بحصوص به ارتباط کشمیر و هندوستان کوبیده می‌شود، جهاد در مقابل کافران اتحاد شوروی و حالا کفار امریکایی به آن افزوده گردید که سازمان‌های سیاسی مذهبی پاکستانی از آن‌ها به عنوان به ابزار سیاسی برای گسترش نفوذ خود استفاده می‌کنند؛
- پاکستان برای مقابله در برابر خطر احتمالی هند به عمق استراتژیک نیاز دارد که موجودیت یک افغانستان تحت الحمایه می‌تواند این عمق را فراهم سازد؛

- همانطوری‌که اتحادشوروی بعد از ده سال حضور نظامی افغانستان را ترک کرد همانطور نیز امریکا بالاخره این کشور را ترک خواهد کرد؛
- پاکستان و طالبان به پیروزی نظامی در افغانستان معتقد هستند.

تشدید اختلافات داخلی دولت افغانستان، اعتقاد به پیروزی نظامی و اعتقاد به خروج کامل امریکایی‌ها از افغانستان دلایلی است که پاکستان و طالبان را وامیدارد از هرگونه مذاکره با دولت افغانستان خودداری کنند. در چند هفته قبل خلیلزاد فرستاده خاص وزارت خارج امریکا نتوانست طالبان را وادار به مذاکره مستقیم با دولت افغانستان در امارات متحده نماید.

مبارزات انتخاباتی برای دور بعدی ریاست جمهوری آغاز گردیده است. مهمترین مسایل سیاسی امروز کشور عبارت از ختم جنگ و تحکیم بنیادهای دموکراسی در کشور با تحکیم حاکمیت قانون و ختم نفوذ مافیای جهادی در دولت و جامعه اند. وقت آن است که از روشنفکران دعوت کنیم که بیایید در امر تحکیم دموکراسی بکوشیم، دست بدست هم داده برضد جنگ، انتحار و انفجار مبارزه کنیم، دست بدست هم داده برضد زورگویان و تیکه داران جهاد مبارزه کنیم، دست بدست هم داده برضد فساد و غارت مبارزه کنیم، دست بدست هم داده در مقابل ارتجاع سکتاریستی جدایی طلب قوم‌گرایی مبارزه کنیم، بر ضد زورگویان محلی مبارزه کنیم.

متأسفانه بعضی‌ها تفاوتی میان ارتجاع قرون وسطایی طالبان که در خدمت منافع استراتژیک استخبارات نظامی پاکستان یک جنگ تحمیلی را برضد مردم افغانستان براه انداخته اند و روشنفکران پشتون که از دل و جان مخالف آنند نمیبینند. هدف آن‌ها تحکیم حکومت قانون نیست. هدف اصلی این اشخاص ختم جنگ، دست یافتن به صلح نیست بلکه ضدیت با قوم پشتون و بخصوص روشنفکران پشتون برای پاشیدن تخم کینه و نفرت قومی در جامعه بخاطر برتری جویی قومی و انحصار قدرت دولت است. با این برداشت و تا زمانیکه میان افراط گرایان پشتون و روشنفکران پشتون حد فاصل کشیده نشود به هیچ جایی نمیرسیم! راه دیگری وجودندارد. جغرافیای کشور سرنوشت ما را بهم گره زده است. یگانه راه برای دست یافتن به آیندۀ صلح آمیز و مترقی اتحاد روشنفکران تمام اقوام بر مبنای مخالفت با جنگ، ختم فساد، مبارزه با ائتلاف دزدان، حاکمیت مافیایی، تحکیم دموکراسی، تحکیم حکومت قانون، برابری و پیشرفت اجتماعی-اقتصادی است.

سوال اساسی آنست که دست یافتن به صلح چگونه میسر خواهد شد؟ تعدادی از تماس‌های اخیر امریکایی‌ها با طالبان ناراضی هستند. آینگونه تماسها میان طالبان با روس‌ها، ایرانی‌ها وچینایی‌ها نیز صورت گرفته و صورت خواهد گرفت. این مذاکرات در چوکات یک کنفرانس صلح نیست و به معنی شناخت رسمی دولت موازی طالبان هم نیست که بدون اشتراک دولت افغانستان سبب تشویش باشد. بالاخره باید دانست که طالبان یا به تعبیر دیگر آی اس آی چه می‌خواهند و چگونه! پروسۀ صلح بالاخره باید از یک طریقی آغاز یابد.

سیاست نزدیکی با پاکستان

جنگ موجوده در افغانستان را تنها دو کشور می‌توانند پایان دهند. پاکستان در قدم اول و عربستان سعودی در قدم دوم. پاکستان میزبان رهبران طالبان و خانواده های آنان است و جنگجویان آن‌ها در مناطق امن آن تجهیز، تربیه و تجدید نیرو می‌گردند و بیس از دوهزار کیلومتر سرحد مشترک با افغانستان دارد. عربستان سعودی بصورت غیر رسمی بزرگترین حامی مالی طالبان در سطح بین‌المللی است. ویکی لیکس افشا کرد که: "عربستان سالانه دو میلیارد دالر را صرف تجهیز طالبان و شبکه حقانی در افغانستان می‌کند."۳ گاردین، دسمبر ۲۰۱۰م .[i]

با درک اهمیت پاکستان و سعودی در منطقه و نقش انکار ناپذیر آن‌ها در جنگ افغانستان، رییس جمهور غنی بعد از به قدرت رسیدن کوشش کرد تا سیاست خارجی خود را در منطقه طوری عیار کند تا این واقعیتها در آن انعکاس یابند. محمد محقق معاون رییس اجراییه دولت وحدت ملی به این ارتباط اظهار داشت: "من به این باور دارم که نباید گذشته ها را در مسائل جدید دخیل ساخت چرا که شرایط جدید پاکستان را مجبور به مبارزه با افراطی گری کرده. چرا که این کشور هم از این ناحیه متضرر گردیده و همین مسئله موجب شده که این کشور اهدافش را با کشور افغانستان برای مقابله با تروریسم همسو سازد" (محمد محقق، شفقنا، دوشنبه, 18 اسفند 1393 .(www.shafaqna.com/persian.

این بر سیاست‌مداران افغانستان است تا پاکستان را در عمل قانع نمایند که افغانستان مدرن یک دوست طرف اطمینان او است. پاکستان باید قانع شود که دولت موجود افغانستان بهتر از طالبان مطابق به منافع استراتژیک پاکستان می‌باشد. پاکستان باید قانع شود که یک افغانستان پیشرفته با تسهیلات و امکانات مدرن ترانسپورتی، معدنی، انرژی، آب و صنعتی به مفاد پاکستان است. بالاخره سیاست‌مداران ما باید اثبات کنند که ادامهٔ معضله خط دیورند و همچنان دوستی تاریخی عنعنوی با هندوستان مانع انکشاف دوستی و همکاری میان دو کشور نخواهد شد.

این عمل شجاعانهٔ رییس جمهور غنی، نزدیکی با پاکستان، آزاد کردن زندانی‌های سیاسی بدون اتهام موجه و تثبیت جرم که سال‌ها در زندان‌های امریکایی‌ها بودند، با خشم شدید آنهایی در افغانستان مواجه شد که با هرگونه امتیاز دهی و راه حل سیاسی مسئلهٔ افغانستان که در آن عملاً تسلیمی کامل طالبان شامل نباشد مخالفت میورزند. رییس جمهور غنی و مشاوران ارشد او را طالب پرست و سر سپردهٔ پاکستان قلمداد کردند. به سخنان اخیر احمد ضیا مسعود در این مورد توجه کنید. به دست و پا زدن‌های سیاف برای زنده نگهداشتن موقف سران مجاهدین و ملیشه‌های آن‌ها در دولت توجه کنید، به چهار دست و پا چسپیدن عطا محمد نور به مقام ولایت بلخ توجه کنید، به تهدیدهای شرم آور جنرال رازق قوماندان امنیهٔ قندهار و همچنان تهدیدهای رییس شورای ولایتی قندهار توجه کنید و خودسری های آشکار حاجی قدیر و ملیشه‌های او را در ننگرهار بیاد آورید.

کسانی‌که به حمایت طیارات بی 52 امریکایی به قدرت رسیده اند و در سال‌های اخیر با سیاست‌های اغماض و مصلحت گرایانهٔ رییس جمهور کرزی زمام امور نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این کشور را در اختیار دارند از تأمین صلح در افغانستان که نتیجهٔ ناگذیر آن شمولیت طالبان در دولت افغانستان است واهمه دارند. این واهمه ناشی از خطر از دست دادن موقعیت ممتازی است که در دولت افغانستان دارند، خطر از دست دادن امتیازاتی است که در تشکیلات اردوی ملی، پولیس ملی و امنیت ملی کشور دارند. صدها نفر از فرماندهان بیسواد یا کم سواد تنظیمی در حالی‌که لباس‌های جنرالی و سترجنرالی به تن دارند هنوز هم سلاحکوت‌های تنظیمی خود را بطور غیر قانونی محفوظ نگهداشته و از هرگونه اقدام دولت برای نابودی آن‌ها جلوگیری می‌کنند. این واهمه در نهایت ناشی از خطر از دست دادن گنجها و سرمایه های قارونی است که با غضب زمین‌های دولتی، دارایی‌های مردم، امتیازات تجارتی، اختلاس قرادادهای دولتی و سؤ استفاده از ملیاردها دالر کمک‌های خارجی بدست‌آورده اند. این واهمه سبب می‌شود تا با پروسهٔ صلح محالفت کرده آن را سبوتاژ کنند.

در عین زمان مخالفت با پروسهٔ صلح می‌تواند نا آگاهانه و ناشی از بی اعتمادی مردم از عملکرد دست اندرکاران پروسه و نحوهٔ اجرای این پروسه باشد. در سیزدهم اگست سال قبل یک دوست محترم، انصارالله فوشنجی، در فیسبوک نوشتند که "من نمی دانم، شاید در هیچ جای دنیا، در هیچ نظامی، در هیچ اداره ای، در هیچ سازمانی هیچ سیاست مداری و یا سیاست گذاری بیشتر از ده

سال يك سياست شكست خورده و نا كارا را تجربه نكند. حكومت كارمل- نجيب، سال‌ها بر طبل پاره شده ای آشتی ملی کوفتند و کوچکترین صدای از مجاهدین بر نخاست، ده سال تمام و یا بیشتر از آن جناب حامد کرزی بر سرنای کر و لال صلح دمید و صدای جز انفجار و جوابی جز انتحار نشنیدیم، ملیيون ها دالر صرف شد،... شور بختانه هنوز که هنوز است ما بر همان أساطیر اولین باور داریم".

برداشت فوق در حقیقت خواسته یا ناخواسته دلایل مخالفین امرزی پروسهٔ صلح با طالبان را به خوبی منعکس می‌کند. این مخالفین صلح نیز می‌گویند که دولت افغانستان تعریف واضحی از دوست و دشمن در کشور ندارد. آیا دولت افغانستان از لحاظ سیاسی، نظامی و حمایت بین‌المللی درموقفی است که ابتکارات صلح آمیز را کنار زده به راه حل نظامی متوصل گردد؟ آیا دولت افغانستان می‌تواند دوست و دشمن خود را آنطور که خود میپندارد تعریف و اعلان کند.

اخیرا شخصی به نام جاوید نادر مقالهٔ بسیار چشم باز کنی در فیسبوک نشر کرده (سوم مارچ 2016م) زیر عنوان "ما و پاکستان: سه نکته". او می‌نویسد: "...کمتر می دانیم که پاکستانی‌ها تا کنون دو جایزه نوبل (فزیک و صلح) گرفته اند، دو روز پیش یک زن پاکستانی، شرمین عبید چنای، برنده جایزه اسکار شد. او بار دوم است این جایزه را در بخش مستند سازی کوتاه به دست می‌آورد. خلاصه، سیاست‌مداران. نظامیان، ساینس دانان، هنرمندان و مردم پاکستان بسیار پشرفته و پیچده تر از آن است که مردم افغانستان می‌پندارند. شاید این به خاطر تمدن کهنی باشد که پاکستانیان امروز در دامنش پرورش یافته اند؛ شاید میراث استعمار انگلیس باشد که آن‌ها را جهانی تر ساخته است؛ شاید میزان بالای داد و ستد تجارتی و فکری باشد؛ شاید زیرکی رهبران سیاسی؛ و یا رقابت های نظامی همسایگان اش ... و یا شاید همه اش. اکثرا زمانی که ما مردم افغانستان در مورد پاکستان فکر می‌کنیم، توجه ما را خاک و آب خیبر پختون‌خوا و بلوچستان و یا ملاهای تندرو و پیروان چشم بسته آن‌ها می برد. برخی از کهنه فکران ما فقط دال و دختران چاق سینمایی آن‌ها را به یاد می‌آورند. افغان ها اکثرا پاکستانی ها را بی فرهنگ و بی تاریخ گفته توهین می‌کنند. ما شدیداً ضرورت داریم تا به ملت و دولت پاکستان بنگیریم تا ضعف های مان را متوجه شویم. اگر اراده اش را داشتیم روزی این کاستی ها را پر کنیم."

ظاهراً رییس جمهور غنی با توجه به توانمندیهای پاکستان کوشید مناسبات دوکشور را بهم نزدیک کند. در صحنهٔ سیاسی ثمرات سیاست نزدیکی داکتر اشرف غنی با پاکستان و دادن امتیازات به آن کشور هرچند بطی بود اما تغییراتی در سیاست‌های متقابل پاکستان به مشاهده رسید. سرتاج عزیز مشاور امور خارجی صدراعظم پاکستان از موجودیت دیپوهای عظیم اسلحه، واسکتهای انفجاری، مهمات در زیرزمینی های مساجد مناطق قبایلی خبرداد و تأیید کرد که رهبران پاکستان و خانواده های آن‌ها در پاکستان زندگی کرده از خدمات صحی و غیره این کشور استفاده می‌کنند. پاکستان در گروه کشورهای چهارگانه افغانستان، امریکا و چین اقدامات مشخصی در جهت پروسهٔ صلح رویدست گرفته اولین نشست این گروه با طالبان را سازمان داد.

متأسفانه عمر این تغییرات مثبت کوتاه بود. مثل اینکه سیاست خارجی پاکستان مانند یک طیاره ایست که توسط اوتو پایلوت هدایت می‌شود. افشأ خبر مرگ دوسال قبل ملاعمر رهبر طالبان این پروسه را به بن بست مواجه کرد. این که چه کسی یا مقامی در پاکستان، بخصوص در اردوی پاکستان و سازمان آی اس آی تصمیم به سبوتاژ این پروسه گردید تا حال مشخص نمی‌باشد، نتیجه آن شد که رهبری جدید طالبان زیر نظر ملا اختر منصور ابتکارات صلح آمیز را رد نموده به تشدید حملات تروریستی در داخل افغانستان پرداختند. یک نگاه اجمالی به نقشهٔ مناطق تحت حاکمیت طالبان در افغانستان و مناطقیکه احتمال خطر سقوط آن‌ها از حاکمیت دولت پیشینی می‌گردد به وضاحت نشان می‌دهد که اردوی پاکستان و طالبان به پیروزی در جنگ اعتماد بیشتر

یافته اند و در نتیجه به پروسهٔ صلح علاقمندی ندارند.

ابهام در سیاست‌های امریکا

امریکا در افغانستان مصروف طولانی ترین جنگ تاریخ خود است و سالانه بیش از ده ملیارد دالر در آن مصرف می‌کند و در هژده سال گذشته بیش از ۲۵۰۰ نفر پرسونل خود را قربانی داده است. باوجود آن دونالد ترمپ رییس جمهور امریکا روز گذشته در بیانیه مهم خود در مجمع عمومی ملل متحد کوچکترین اشاره به سیاست دولت خود در مورد افغانستان نکرد! این امر بذات خود نشانهٔ از مقام معضلهٔ افغانستان در لست رجحانات سیاسی و نظامی حکومت امریکا می‌کند.

شواهد نشان می‌دهد که ابهام موجود در سیاست امریکا در مقابل طالبان در افغانستان درعدم وضاحت از تعریف دوست و دشمن بطور رسمی از جانب دولت افغانستان سهم عمده دارد. این سردرگمی ناشی از ابهام در خصلت مبارزه مسلحانه طالبان در افغانستان نیز نهفته است. چنین ابهامی بالای سیاست‌های دوستان بین‌المللی دولت افغانستان در مقابل دولت افغانستان و طالبان نیز نقش دارد. از جمله ابهام موجود در سیاست امریکا در مقابل طالبان در تصمیم روسیه برای باز کردن چینل های ارتباطی مستقیم با طالبان نقش داشته است.

در طول هژده سال گذشته امریکا حرف پاکستان را قبول می‌کرد نه از افغانستان را و حتی در زمان خروج بخش عمده قوای امریکا از افغانستان دو سال قبل تمام وسایط ترانسپورتی نظامی اش را به پاکستان واگذار کرد نه به افغانستان. پاکستان امریکا و غرب را قانع کرده که جنگ افغانستان یک جنگ میان قومی است که بهتر است امریکا و غرب از جانبداری در آن خودداری کنند. این برداشت بر آن است که برخلاف آنچه طالبان در ظاهر می‌گویند برای آزادی افغانستان از اشغال امریکا و ایجاد یک دولت مذهبی بر اساس احکام شریعت اسلامی میجنگند (مبارزه آزادیبخش ملی و ایدیولوژیک) جنگ افغانستان یک جنگ رهایی بخش نبوده بلکه یک جنگ قومی برای بدست گرفتن زمام امور سیاسی-نظامی-اقتصادی-فرهنگی افغانستان است. بر همین اساس دولت امریکا اعلان کرد که طالبان را دشمن نمی‌داند و رهبران آن را مورد حمله قرار نمی‌دهد

متأسفانه این برداشت پاکستان، که جنگ در افغانستان یک مبارزهٔ قومی و زبانی عمدتاً میان پشتون‌ها با تاجیک‌ها و هزاره‌ها است، از موضعگیری شورای نظار و حامیان آن‌ها در مقابل قوم پشتون ناشی می‌شود (به مصاحبه اخیر جنرال پرویز مشرف رییس جمهور اسبق پاکستان با تلویزیون طلوع مراجعه کنید). این افراد و گروه‌ها، چه در دولت و چه خارج از دولت، چه در لباس جامعه مدنی و چه از طریق مطبوعات و رسانه‌های وابسته تفاوتی میان پشتون‌ها و طالبان قایل نیستند و تمام رهبران پشتون شامل دولت و خارج از دولت را بشمول رییس جمهور غنی طالب یا طالب پرور می‌دانند و بر همین اساس گسترش چنگ را در شمال کشور ناشی از حمایت این افراد می‌دانند. تجربه ۱۴ سال گذشته نشان می‌دهد که ولایات پشتون‌نشین کشور از همه بیشتر از تروریزم طالبان صدمه دیده اند، اطفال آن‌ها از خدمات معارف محروم گشته دسترسی مردم به خدمات صحی محدود شده و از نعمات پیشرفت های اقتصادی اجتماعی محروم شده اند.

دولت امریکا در زمان بارک اوبامه اعلان کرده بود که طالبان را دشمن نمی‌داند و رهبران آن را مورد حمله قرار نمی‌دهد، این مطلب را جنرال جان کمپل قوماندان قوای امریکا و ناتو درا فغانستان در مجلس سنای مریکا دوباره تأیید کرد، اما موصوف یک هفته بعد در کابل اظهار داشت که طالبان دشمن مشترک افغانستان و امریکا هستند! ابهام در سیاست‌های ناتو به اندازهٔ بود که به گفته یکی از افسران آن بعضاً آن‌ها نقش "آتش بس وحفظ صلح" را میان قوای دولتی و طالبان

بازی می‌کردند.

صدای امریکا بتاریخ 16 جون سال 2016 اطلاع داد که جنرال جان نیکلسن قوماندان جدید نیرو های امریکایی در افغانستان، نخستین گزارشش از ارزیابی أوضاع در آن کشور را به مقامات دولت ایالات متحده تسلیم کرده است. یک مقام نظامی ایالات متحده با ذکر این مطلب به آژانس اسوشیتد پرس گفت که این گزارش همچنان بر چگونگی شکست دادن طالبان نیز متمرکز است. از قرار معلوم قوماندان جدید قوای امریکایی در افغانستان توسعه فعالیت‌های نیروهای امریکایی را در حمایت نزدیکتر از قوای امنیتی افغانستان پیشنهاد کرد که طرف منظوری رییس جمهور اوبامه قرار گرفت و یک نتیجهٔ بارز آن را در هدف قرار دادن ملا اختر منصور رهبر طالبان توسط یک طیارهٔ بی پیلوت امریکایی و کشته شدن او در نزدیکی کویته دیدیم. جالب این است که ملا اختر منصور حین بازگشت از ایران کشته شد و پاسپورت پاکستانی او شاهد سفرهای متواتر او به ایران بود. در عین زمان امریکا تصمیم گرفت با قطع کمکهای مالی برای خرید طیارات ۱ف شانزده، پاکستان را تحت فشار قرار دهد. تمام این‌ها نشانه های خوبی از تغییر سیاست‌های امریکا به نفع دولت افغانستان است. اما آیا این سیاستها دوام خواهند یافت؟ زمان نشان داد که سیاست‌های امریکا نوسانی بوده به سرعت تغییر پذیر اند.

ابهام در سیاست‌های امریکا در مورد افغانستان، کشورهای مانند افغانستان مثل پاکستان و عراق، ناشی از ابن الوقتی پالیسی‌های آنکشور است. آنچه سیاست‌های جهانی امریکارا هدایت می‌کند اصول ایدیولوژیک و سیاسی، از قبیل حقوق بشر، دموکراسی، آزادی، حفاظت محیط زیست، مذهب و غیره نبوده منافع تاکتیکی و استراتژیکی آن کشور در تأمین هژمونی جهانی آن است. امریکا در ایجاد، تکامل و زوال گروه‌های سیاسی-نظامی در کشورهای مختلف مانند مجاهدین و طالبان در افعانستان، داعش و النصر در عراق و سوریه و مانند آن‌ها کمک کرده و زمانی هم در مخالفت با آن‌ها قرار گرفته اند.

ژنرال اودیرنو لوی درستیز قبلی امریکا به شبکه خبری فاکس نیوز امریکا گفته بود: "امریکا می توانست از ظهور داعش در عراق جلوگیری کند، البته اگر در عراق پیشتر پیوستگی می داشت." چیزیکه این جنرال می‌گوید یک تصویر بسیار ساده، نا آگاهانه و گمراه کننده از علل ظهور و گسترش داعش است. وی می‌گوید: "اگر نیروهای آمریکایی در عراق می ماندند و در سال 2011 از این کشور خارج نمی شدند ممکن می بود از آن چه اکنون در عراق شاهدش هستیم، به هیچ وجه نمی دیدیم.." آیا می‌توان به این اعتراف گفت؟ در حقیقت این اظهارات کمک در کمپاین انتخاباتی کاندیدهای حزب جموری‌خواه و در مخالفت با سیاست‌های بارک اوبامه گفته شده است.

واقعیت آن است که امریکا مسوول ایجاد داعش و گسترش آن در عراق است اما نه بخاطر خارج شدن از آن، بلکه برعکس، بخاطر رفتن به عراق! در حقیقت اصل اشغال عراق، انحلال اردوی نیرومند آن، درهم شکستن نیروهای متشکل ملی غیر مذهبی مانند حزب "بعث"، انحلال دولت عراق بخصوص سلطه قدرت مرکزی در کشور، تقسیم قدرت و کشور به حوزه‌های شیعه، سنی و کرد، انجام اعمال ضد انسانی توسط افراد اردوی امریکا سبب آن شد تا زمینه های ظهور و گسترش افکار افراطی مذهبی ضد امریکایی، ضد غربی و ضد ترقی و در نهایت داعش در عراق فراهم گردد.

در این شکی نیست که قدرت‌های جهانی از جنبش‌ها، تفاوت‌های ایدیولوژیک، احتلافات سیاسی و قومی، منطقوی و عقیدتی مانند شیعه، سنی و صدها مذهب و شاخه نهفته در این مذاهب مانند، اسمعیلی، حنفی، شافعی، وهابی، دوازده امامی، ۹ امامی، احمدی و غیره برای رسیدن به مقاصد و منافع سیاسی و اقتصادی خود استفاده می‌کنند. در این مورد هیچ سوالی وجود ندارد. این تفاوت‌ها

باید اول موجود باشند و زمینه های تاریخی و زمانی آن باید مساعد باشد تا قدرت‌های جهانی بتوانند از آن استفاده کنند. هرگاه جنبش وهابی، سلفی، تکفیری در جوامع مسلمان موجود نباشد قدرت‌های بزرگ از جمله امریکا و انگلستان قادر به ایجاد آن‌ها نیستند. نطفه‌های این جنبش از دوصدسال به اینطرف در عربستان وجود داشت که نتیجه آن ایجاد دولت آل سعود با ایدیولوژی وهابی به کمک انگلستان و امریکا در عربستان گردید. حالا سلطنتی بودن موروثی این دولت در نفس خود با ایدیولوژی سلفی اسلام که اساس آن بر خلافت اسلامی استوار است تضاد دارد.

من با آن سخنان محمد محقق که می‌گوید جنبش‌های "اخوانی" بستر طالبان امروزی و در نهایت داعش امروزی را هموار کردند کاملاً موافق هستم. در افغانستان جنبش‌های سیاسی اسلامی مانند، حزب اسلامی گلبدین و جمعیت ربانی سال‌ها عرق ریختند اما جنبش بدوی اسلامی طالبان - که تمام ایدیولوژی آن‌ها را برداشت عامیانه و سلفی از اسلام و شریعت تشکیل می‌دهد و برای عامه مردم قابل فهم است - به سادگی و سرعت اعجاز آوری بدون جنگ همه آن‌ها را از قندهار تا جلال‌آباد و کابل و هرات تا مزارشریف کنار زد و رژیم قرون وسطایی خود را ایجاد کردند. ربانی، گلبدین و غیره رهبران اسلام سیاسی بستر ایجاد دولت سلفی اسلام طالبان را فراهم کردند. گروه‌های افراطی مذهبی تاجیک و اوزبیک همین کار را در آسیای میانه کرده اند.

رژیم طالبان در اوایل برای امریکا قابل قبول بود اما به تدریج مانع رسیدن آن‌ها به اهداف اقتصادی آن‌ها گردید. ایجاد داعش تکامل جنبش طالبان به مرحله عالیتر ایجاد خلافت اسلامی است. اگر ایجاد چنین رژیمی منافع غرب و اسراییل را تأمین کند، از آن حمایت خواهندکرد. اما از قرار معلوم ایجاد یک خلافت بسیار نیرومند اسلامی با منابع سرشار نفت که آسیای میانه و شرق میانه را در بر گیرد با منافع علیای غرب و اسراییل مطابقت نخواهد داشت. بنابر آن با آن مخالفت وجود دارد.

متأسفانه یکی از توانایی‌های ستراتژیک پاکستان موقف آنکشور در هفتاد سال گذشته به عنوان یگانه متحد غرب در منطقه است. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی برای بیست سال پاکستان این امتیاز را از دست داد، اما با ظهور مجدد روسیهٔ پوتین در صحنه سیاسی و نظامی جهان، پاکستان به مقام مهم ستراتژیک خود در منطقه برای غرب دوباره دست یافته است. من قبلاً نوشته بودم که امریکا در هر زمانی پاکستان را به افغانستان ترجیح داده و با تشدید رقابت‌های تازه امریکا و روسیه خطر آن وجود دارد که امریکا افغانستان را یکبار دیگر به پاکستان واگذار کند.

مقابله با تروریزم

اوضاع امنیتی در کشور بسیار ناگوار است. با آمدن فصل گرما در افغانستان و باز شدن راه‌های صعب العبور فصل جنگ‌های بیشترشد و اوضاع امنیتی خرابتر گردید. در خرابتر شدن اوضاع امنیتی در افغانستان نقش عملیات ضرب الغضب پاکستان را برضد طالبان پاکستانی نمیتوان نادیده گرفت. با اجرای عملیات ضرب العضب، از ماه جون سال 2014 به اینطرف، اردوی پاکستان علاوه بر طالبان پاکستانی جنگ‌جویان یوغور، تاجیک، چیچین و اوزبیک را از مناطق قبایلی همسرحد با افغانستان بداخل افغانستان راند. این جنگ‌جویان، تعدادی با فامیل‌های خود، به مناطق تحت کنترول طالبان در افغانستان پراگنده شدند، از جمله ولایات شمالی همسرحد با کشورهای آسیای میانه از بدخشان تا فاریاب که روسیه آن‌ها را حوزه امنیتی خود بشمار می‌آورد. در ولایت بدخشان گفته می‌شود حدود 500 جنگجوی خارجی اکثرا با فامیل‌های شان مستقر شده اند که بیشترین آن‌ها را تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند و به تعقیب آن‌ها جنگ‌جویان وابسته به جنبش اسلامی اوزبیکستان، چیچین ها و یوغورها هستند.

با آنکه طالبان افغان با این جنگ‌جویان در مناطق مورد کنترول خود همکاری می‌کنند و عملیات مشترک را با آن‌ها بر ضد نیروهای امنیتی افغان اجرا می‌کنند اما آهسته آهسته اختلافات زیادی میان این دو گروه به میان آمده است. جنگ‌جویان خارجی از یکطرف بسیار خشن عمل می‌کنند و از جانب دیگر در رفتار روزمره خود موازین طالبان را مراعات نمی‌کنند. مولوی امان الدین والی نام نهاد طالبان در بدخشان می‌گوید که "شورای کویته از ما می‌خواهد با جنگ‌جویان خارجی به حیث مهمان رفتار مناسب نماییم اما ما با این جنگ‌جویان مشکلات فراوان داریم. از یکطرف خود را مجاهد می‌گویند و از طرف دیگر زنهای آن‌ها از حجاب اسلامی استفاده نمی‌کنند" موضوع مهمتر این است که جنگ‌جویان خارجی رفته رفته با داعش و آرمان‌های آنان نزدیکتر می‌شوند که این خود موجب بروز اختلافات با طالبان محلی می‌گردد.

روسیه، با درک اختلافات میان طالبان و جنگ‌جویان خارجی در شمال افغانستان، می‌خواهد از این مسئله برای جلوگیری از گسترش داعش در شمال افغنستان و بالاخره از نفوذ آن‌ها به کشورهای آسیای میانه استفاده کند. اگر قرار باشد طالبان در مقابل نفوذ داعش به آسیای میانه سدی ایجاد کنند و در دولت آینده افغانستان نیز سهیم شوند بنابر آن برقراری تماس‌های قبلی روسیه باطالبان کاملاً طبیعی جلوه می‌نماید. گذشته از آن پاکستان، چین، امریکا، سعودی و قطر همه با طالبان در تماس هستند و چرا باید تماس روسیه هیاهو ایجاد نماید.

کشف گدام‌های اسلحهٔ ساخت ایران در سلاحکوت‌های مربوط به طالبان در بامیان و افشای سفرهای متعدد ملااختر منصور رهبر مقتول طالبان به ایران، از روبط بسیار نزدیک و گستردهٔ دولت ایران نیز با طالبان حکایت می‌کند.

چگونه باید با تشدید حملات تروریستی در افغانستان مقابله کرد؟ امکانات دولت افغانستان برای مقابله با تروریزم طالبان چی است؟ آیا وقت آن رسیده تا دولت افغانستان تهدید به راجستر کردن جنبش طالبان به عنوان یک "سازمان تروریستی" در لیست سازمان‌های تروریستی ملل متحد و هر دولتی که به آن‌ها پناهگاه می‌دهد به عنوان کشورهای اسپانسر کننده تروریزم نماید؟ این تهدید باید همراه با تعیین یک ضرب العجل برای طالبان باشد که آن‌ها رسما همه نوع فعالیت مسلحانه را مردود دانسته آتش بس در افغانستان را قبول کرده به پروسه صلح آمیز برای اشتراک خود در دولت رو آورند.اینگونه تهدید طالبان و دولت پاکستان را در دوراهی تصمیم قرار خواهد داد و عملی شدن آن خطر وضع تعذیرات سیاسی، نظامی و اقتصادی را برای پاکستان از طرف شورای امنیت ملل متحد در بر خواهد داشت.

اما مشکل برگزیدن این پالیسی برای دولت افغانستان در عمل آن است که دولت‌های امریکا و انگلستان همیشه برداشت پاکستان از جنگ در افغانستان را به عنوان جنگ میان القومی افغانی قبول کرده و ترجیح داده اند. آیا این برداشت امروز تغییر کرده است؟ آیا انگلستان و امریکا از چنین موقف حمایت خواهند کرد؟

سوال مهم این است که آیا روسیه و ایران می‌خواهند برای امریکا و غرب در افغانستان مزاحمت ایجاد کند و یا تمام این تلاشهای آن‌ها متوجه هدف استراتژیک پیشگیری از نفوذ داعش به آسیای میانه و ایران به کمک طالبان است؟ من به موقف دومی عقیده دارم! در این مورد حدود مناسبات و همکاری روسیه و ایران با طالبان را باید دانست. عملکرد مسوولانه روسیه و ایران در این مورد اهمیت درجه اول دارد.

در عین زمان هرگاه استراتژی حمایت از طالبان برای مقابله با داعش، قسمیکه از جانب جنرال حمید گل چند روز قبل از وفاتش مطرح شد، مورد تأیید اردوی پاکستان باشد و طرف تطبیق قرار گیرد ناگذیر به دوام جنگ در افغانستان می انجامد. شاید هم عملیات ضرب العضب اردوی پاکستان

و راندن جنگ‌جویان خارجی از مناطق قبایلی به افغانستان ناشی از ترس پاکستان از نفوذ داعش در پاکستان توسط این جنگ‌جویان بوده باشد.

روسیه تلاشهای جاری چهار جانبه صلح را با طالبان به رهبری امریکا بیهوده تلقی می‌کند. این بیهودگی را از یکطرف ناشی از عدم موجودیت یک جبهه متحد در میان طالبان بعد از مرگ ملا عمر می‌داند و از جانب دیگر عدم موجودیت یک سیاست روشن از جانب دولت افغانستان و متحدان بین‌المللی آن برای دادن امتیازات به طالبان.

به هرصورت نقش روسیه و پاکستان در تأمین صلح در افغانستان و توافق با طالبان از اهمیت زیادی برخوردار است. دیپلوماسی دولت افغانستان باید شرایطی را ایجاد کند که بر اساس آن طالبان نباید احساس کنند که با حمایت روسیه و پاکستان می‌توانند زمام امور دولت افغانستان را به عهده گیرند.

طالبان، داعش و سرنوشت افغانستان

تعدادی هستند که حوادث را از مجرای یک علت ارزیابی می‌کنند. این‌گونه برداشت به ساده کردن قضایا منجر شده به خود فریبی و گمراهی می انجامد. معمولاً حوادث و پدیده ها محصول علل و منشأ متعددی بوده که حتی ظاهراً متضاد به نظر می‌خورند. حوادث مربوط به افغانستان و نقش بازیگران آن‌ها را نیز نباید از مجرای یک علت و یک بعد ارزابی کرد. از آن‌جمله است مذاکرات اخیر روسیه، چین و پاکستان در مسکو بدون سهم‌گیری افغانستان. البته که در تاریکی قرار دادن افغانستان قابل تشویش است، اما باید جهات متعدد آن را درک کرد.

تجربهٔ پنجاه سال اخیر در کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که اسلام گرایان یک مسیر رشد مظاعف افراطی گری را می‌پیمایند. اگر هستهٔ بزرگترین گروه‌های مجاهدین افغانستان، حزب اسلامی و حزب جمعیت اسلامی، را اسلام‌گرایان مکتبی از قماش مکتب اخوان‌المسلمین مصر تشکیل می‌داد، بستر فکری طالبان را معجونی از عقاید عنعنوی اسلام محلی و عوام پسند زمان پدرکلان‌های ما تشکیل می‌داد. در مقایسه با این دو نوع برداشت از اسلام، داعش کاملاً یک پدیدهٔ متفاوتی است. بستر فکری داعش را جنبش وهابی، سلفی، تکفیری می‌سازد که هدف آن بازگشت به عقاید و شیوه های عمل زمان گسترش اسلام در زمان صدر اسلام یا زمان حضرت محمد، یارانش و خلفای راشدین و ایجاد یک خلافت اسلامی استوار است. این دکتورین دنیا را به دو گروه اسلام و کفر تقسیم کرده اشغال سرزمین‌های کفر را هدف این خلافت دانسته باز گشت ایست به عهد موالی‌گری که در آن قتل کفار را وجیبه مجاهد دانسته به غلامی گرفتن پسران و مردان آن‌ها و به کنیزی گرفتن زنان و دختران آن‌ها و غضب دارایی‌های آن‌ها را جایز می‌دانند. داعش این دکتورین را در عراق و سوریه مو به مو به منصهٔ تطبیق قرار داد و در چند سال گذشته جهانیان شاهد فروش زنان و دختران مردم در بازارها، نکاح‌های اجباری جهادی، هولناکترین جنایات به نام اسلام خاص محمدی توسط داعش بودند.

نطفه‌های جنبش وهابی، سلفی، از دوصدسال به اینطرف در عربستان وجود داشت که نتیجه آن ایجاد دولت آل سعود با ایدیولوژی وهابی به کمک انگلستان و امریکا می‌باشد. سعودی ها همه ساله صدها میلیون دالر در راه توسعه ایدیولوژی وهابی در جهان اسلام مصرف می‌کنند که ایجاد و ادارهٔ صدها مسجد و مدرسه مذهبی در پاکستان از جمله این پالیسی است. اما سلطنتی بودن موروثی این دولت در نفس خود با ایدیولوژی سلفی اسلام که اساس آن بر خلافت اسلامی استوار است تضاد دارد.

بدون شک نفوذ روز افزون داعش در افغانستان سبب تشویش پاکستان، روسیه و چین شده است. در این هم شکی نیست که داعش تهدید جدی برای امنیت نه تنها این سه کشور بلکه افغانستان و تمام کشورهای منطقه منجمله ایران محسوب می‌گردد. برای پاکستان داعش یک تهدید جدی است بخصوص که داعش خارج از کنترول استخبارات اردوی پاکستان ایجاد شده و در منطقه ریشه دوانیده و هژمونی اردوی پاکستان را با تهدید جدی روبرو کرده است. بی جهت نیست که جنرال حمید گل، این پدر معنوی گروه‌های تروریزم ساکن پاکستان، در یک مصاحبه چند روز قبل از مرگ خود به اردوی پاکتسان توصیه نمود تا از طالبان افغانستان برای جلوگیری از نفوذ داعش به پاکستان کمک بگیرند. او فکر می‌کرد که داعش از طریق ایران و افغانستان به پاکستان نفوذ خواهد کرد. شواهد امروز خلاف آن را نشان می‌دهد. حنیف اتمر مشاور ارشد امنیت ملی ریاست جمهوری افغانستان اخیرا تأیید کرد که داعشی‌ها از خاک پاکستان به ولایت ننگرهار نفوذ کرده و اتباع پاکستانی در زمرهٔ کشته شده‌گان داعش در آن ولایت بودند.

اردوی پاکستان در طول حیات خود از گروه‌های افراطی مذهبی اول بر ضد هندوستان و متعاقباً بر ضد افغانستان استفاده کرده خاک خود را به مرکز تربیه و هدایت تروریزم بین‌المللی مبدل نمود. با شکست افراطیون در کشمیر و ایجاد بن بست در افغانستان، به تدریج خود پاکستان به عنوان لقمهٔ چرب‌تری برای اسلام افراطی بروز نمود و طالبان پاکستانی به تهدید مستقیم و جدی برای دولت و اردوی پاکستان عرض اندام کردند.

در خراب‌تر شدن اوضاع امنیتی در افغانستان، بخصوص در شمال کشور، در دو سال اخیر از یکطرف خلای امنیتی ناشی از خروج قوای ناتو ازاین مناطق و از جانب دیگرعواقب عملیات ضرب الغضب اردوی پاکستان را برضد طالبان پاکستانی نمی‌توان نادیده گرفت. با اجرای عملیات ضرب الغضب، از ماه جون سال 2014 به اینطرف، اردوی پاکستان علاوه بر طالبان پاکستانی جنگ‌جویان یوغور، تاجیک، چیچین و اوزبیک را از مناطق قبایلی همسرحد با افغانستان بداخل افغانستان راندند. این جنگ‌جویان، تعدادی با فامیل‌های خود، از جمله به مناطق تحت کنترول طالبان در ولایات شمالی هم‌سرحد با کشورهای آسیای میانه از بدخشان تا فاریاب که روسیه آن‌ها را حوزه امنیتی خود بشمار می‌آورد نیز پراگنده شدند. در ولایت بدخشان گفته می‌شود حدود 500 جنگ‌جوی خارجی اکثرا با فامیل‌های شان مستقر شده اند که بیشترین آن‌ها را تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند و به تعقیب آن‌ها جنگ‌جویان وابسته به جنبش اسلامی اوزبیکستان، چیچین‌ها و یوغورها هستند. با آنکه طالبان افغان با این جنگ‌جویان در مناطق مورد کنترول خود همکاری می‌کنند و عملیات مشترک را با آن‌ها بر ضد نیروهای امنیتی افغان اجرا می‌کنند اما برخورهای جدی میان آن‌ها هم رخ داده است. موضوع مهمتر این است که جنگ‌جویان خارجی رفته رفته با داعش و آرمان‌های آنان نزدیکتر می‌شوند که این خود موجب بروز اختلافات با طالبان محلی می‌گردد.

روسیه، با درک اختلافات میان طالبان و جنگ‌جویان خارجی در شمال افغانستان، می‌خواهد از این مسئله برای جلوگیری از گسترش داعش در شمال افغانستان و بالاخره از نفوذ آن‌ها به کشورهای آسیای میانه استفاده کند. اگر قرار باشد طالبان در مقابل نفوذ داعش به آسیای میانه سدی ایجاد کنند و در دولت آینده افغانستان نیز سهیم شوند بنابر آن برقراری تماس‌های قبلی روسیه با طالبان کاملاً طبیعی جلوه می‌نماید. گذشته از آن پاکستان، چین، امریکا، سعودی و قطر همه با طالبان در تماس هستند تماس روسیه با آن‌ها نباید هیاهو ایجاد نماید. کشف اخیر گدام‌های اسلحهٔ ساخت ایران در سلاحکوت‌های مربوط به طالبان در بامیان و افشای سفرهای متعدد ملا اختر منصور رهبر مقتول طالبان به ایران، از روابط بسیار نزدیک و گستردهٔ دولت ایران نیز با طالبان حکایت می‌کند. طوری‌که معلوم می‌شود این کشور ها مشورهٔ جنرال حمید گل را در حمایت از طالبان بر ضد داعش بسیار جدی گرفته اند.

متأسفانه این برداشت پاکستان، که جنگ در افغانستان یک مبارزهٔ قومی و زبانی عمدتاً میان پشتون‌ها با تاجیک‌ها و هزاره‌ها است، از موضع‌گیری شورای نظار و حامیان آن‌ها در مقابل قوم پشتون ناشی می‌شود (به مصاحبه اخیر جنرال پرویز مشرف رییس جمهور اسبق پاکستان با تلویزیون طلوع مراجعه کنید). این افراد و گروه‌ها، چه در دولت و چه خارج از دولت، چه در لباس جامعه مدنی و چه از طریق مطبوعات و رسانه‌های وابسته تفاوتی میان پشتون‌ها و طالبان قایل نیستند و تمام رهبران پشتون شامل دولت و خارج از دولت را بشمول رییس جمهور غنی طالب یا طالب پرور می‌دانند و بر همین اساس گسترش چنگ را در شمال کشور ناشی از حمایت این افراد می‌دانند.

شواهد نشان می‌دهد که ابهام موجود در سیاست امریکا در مقابل طالبان در افغانستان درعدم وضاحت از تعریف دوست و دشمن بطور رسمی از جانب دولت افغانستان سهم عمده دارد. این سر درگمی ناشی از ابهام در خصلت مبارزه مسلحانه طالبان در افغانستان نیز نهفته است. چنین ابهامی بالای سیاست‌های دوستان بین‌المللی دولت افغانستان در مقابل دولت افغانستان و طالبان نیز نقش دارد. ابهام در سیاست‌های امریکا در مورد افغانستان، کشورهای مانند افغانستان مثل پاکستان و عراق، ناشی از ابن الوقتی پالیسی‌های آنکشور است. آنچه سیاست‌های جهانی امریکارا هدایت می‌کند اصول ایدیولوژیک و سیاسی، از قبیل حقوق بشر، دموکراسی، آزادی، حفاظت محیط زیست، مذهب و غیره نبوده منافع تاکتیکی و استراتژیکی آن کشور در تأمین هژمونی جهانی آن است. امریکا در ایجاد، تکامل و زوال گروه‌های سیاسی-نظامی در کشورهای مختلف مانند مجاهدین و طالبان در افغانستان، داعش و النصر در عراق و سوریه و مانند آن‌ها کمک کرده و زمانی هم در مخالفت با آن‌ها قرار گرفته اند.

اما باید بخاطر داشت که هرگاه جنبش وهابی، سلفی، تکفیری در جوامع مسلمان موجود نباشد قدرت‌های بزرگ از جمله امریکا و انگلستان قادر به ایجاد آن‌ها نیستند. طوری‌که قبلاً گفته شد نطفه‌های این جنبش از دو صدسال به این‌طرف در عربستان وجود داشت که نتیجه آن ایجاد دولت آل سعود با ایدیولوژی وهابی به کمک انگلستان و امریکا در عربستان گردید. حالا سلطنتی بودن موروثی این دولت در نفس خود با ایدیولوژی سلفی اسلام که اساس آن بر خلافت اسلامی استوار است تضاد دارد. در حقیقت جنبش‌های "اخوانی" بستر طالبان امروزی و در نهایت داعش امروزی را هموار کردند. در افغانستان جنبش‌های سیاسی اسلامی مانند، حزب اسلامی گلبدین و جمعیت ربانی سال‌ها عرق ریختند اما جنبش بدوی اسلامی طالبان - که تمام ایدیولوژی آن‌ها را برداشت عامیانه از اسلام و شریعت تشکیل می‌دهد و برای عامه مردم قابل فهم است - به سادگی و سرعت اعجاز آوری بدون جنگ همه آن‌ها را از قندهار تا جلال‌آباد و کابل و هرات تا مزار شریف کنار زد و رژیم قرون وسطایی خود را ایجاد کردند. ربانی، گلبدین و غیره رهبران اسلام سیاسی بستر ایجاد دولت اسلام طالبان را فراهم کردند. گروه‌های افراطی مذهبی تاجیک و اوزبیک همین کار را در آسیای میانه کرده اند. رژیم طالبان در اوایل برای امریکا قابل قبول بود اما به تدریج مانع رسیدن آن‌ها به اهداف اقتصادی آن‌ها گردید. ایجاد داعش تکامل جنبش‌های مجاهدین و طالبان به مرحله عالیتر ایجاد خلافت منطقوی اسلامی است. اگر ایجاد چنین رژیمی منافع غرب و اسراییل را تأمین کند، از آن حمایت خواهند کرد. اما از قرار معلوم ایجاد یک خلافت بسیار نیرومند اسلامی با منابع سرشار نفت که آسیای میانه و شرق میانه را در بر گیرد با منافع علیای غرب و اسراییل مطابقت نخواهد داشت. بنابر آن با آن مخالفت وجود دارد. همچنان آیا اردوی پاکستان حاظر است دولت مستقل خود را لغو کرده در یک خلافت اسلامی "خراسان" با افغانستان و آسیای میانه مدغم شود؟ به یقین که اردوی پاکستان چنین خیالی در سر نخواهد داشت.

سوال مهم این است که آیا روسیه و ایران می‌خواهند برای امریکا و غرب در افغانستان مزاحمت

ایجاد کنند و یا تمام این تلاش‌های آن‌ها متوجه هدف استراتژیک پیشگیری از نفوذ داعش به آسیای میانه و ایران به کمک طالبان است؟ من به موقف دومی عقیده دارم! در این مورد حدود مناسبات و همکاری روسیه و ایران با طالبان را باید دانست. عملکرد مسوولانه روسیه و ایران در این مورد اهمیت درجه اول دارد. در عین زمان هرگاه استراتژی حمایت از طالبان برای مقابله با داعش، قسمی‌که از جانب جنرال حمید گل مطرح شد، مورد تأیید اردوی پاکستان قرار گرفته و طرف تطبیق قرار دارد. این امر ناگذیر به دوام جنگ در افغانستان می انجامد. عملیات ضرب الغضب اردوی پاکستان و راندن جنگ‌جویان خارجی از مناطق قبایلی به افغانستان ناشی از ترس پاکستان از نفوذ داعش در پاکستان توسط این جنگ‌جویان می‌باشد. روسیه تلاش‌های جاری چهار جانبه صلح را با طالبان به رهبری امریکا بیهوده تلقی می‌کند. این بیهودگی را از یکطرف ناشی از عدم موجودیت یک جبهه متحد در میان طالبان بعد از مرگ ملا عمر و جانشین او می‌داند و از جانب دیگر عدم موجودیت یک سیاست روشن از جانب دولت افغانستان و متحدان بین‌المللی آن برای دادن امتیازات به طالبان. به هرصورت نقش روسیه و پاکستان در تأمین صلح در افغانستان و توافق با طالبان از اهمیت زیادی برخوردار است. در حالی‌که دولت روسیه در عین زمان رسما سیاست حمایت از دولت افغانستان و ایجاد صلح در این کشور را تعقیب می‌کند، دیپلوماسی دولت افغانستان باید شرایطی را ایجاد کند که بر اساس آن طالبان نباید احساس کنند که با حمایت روسیه و پاکستان می‌توانند زمام امور دولت افغانستان را به عهده گیرند. اینکه کنفرانس سه جانبه پاکستان، چین و روسیه در مسکو تصمیم گرفت تا از دولت افغانستان در نشست بعدی دعوت به عمل آورد نشانۀ خوبی بوده و دیپلوماسی دولت افغانستان باید فعالانه با سایر قدرت‌های منطقه در ایجاد یک تفاهم برای مقابله با داعش و کشانیدن طالبان در جهت ختم جنگ و قبول یک مصالحۀ ملی و شراکت در دولت سعی کند. این چنین سیاست همین اکنون به کمک روسیه در مورد حل بحران سوریه در جریان است.

مرگ ملا عمر رهبر جنبش طالبان

(متولد سال ۱۹۶۰ع وفات ۲۰۱۳ع؟)

بعد از تأیید خبر مرگ ملا عمر از جانب جنبش طالبان شورای کویته معاون او ملا اختر منصور را به عنوان رهبر انتخاب کرد. نشر خبر مرگ ملا عمر سوال‌های زیادی را مطرح می‌کند:

1. آیا چنین شخصی اصلاً وجود داشت؟
2. آیا ملا عمر صرف اسمی بود برای اختفای رهبر اصلی طالبان در وجود یک افسر عالی‌رتبه آی اس آی؟
3. چگونه طالبان قادر به مخفی نمودن مرگ ملا عمر برای بیش از دو سال گردیدند؟
4. چرا خبر مرگ ملا عمر حالا نشر گردید؟
5. چه کسی و چرا این خبر را حالا فاش ساخت؟
6. آیا نشر خبر مرگ ملا عمر ناشی از شدت اختلافات درونی میان جنبش طالبان است؟
7. آیا نشر این خبر در این زمان برای برهم زدن پروسه نو آغاز صلح میان دولت و طالبان می‌باشد؟
8. آیا نشر این خبر در این هنگام بیانگر آن است که پاکستان به طالبان به عنوان نماینده‌های شان

در افغانستان بیشتر از این نیاز ندارند؟

9. خبر مرگ ملا عمر را چه مقامی برای بیش از دو سال مخفی نگهداشت؟

10. آیا اختلافات درونی میان گروه‌های طالبان و بخصوص ظهور و توسعه داعش در کشورو در منطقه قابلیت آن‌ها را برای رسیدن به یک توافق صلح با دولت افغانستان تضعیف نموده است؟

11. آیا نشر خبر مرگ ملاعمر به گسترش بیشتر داعش در افغانستان منجر خواهد شد؟

12. از قرار معلوم جنبش طالبان نیز از نشر خبر مرگ ملا عمر در مطبوعات پاکستانی (ظاهراً به نقل از اعلامیه ارگ ریاست جمهوری افغانستان) دست و پاچه شده اند. آن‌ها تا ۱۶ تا ساعت بعد از نشر این خبر در مطبوعات پاکستانی موضوع را تأیید نکردند. این امر نشان می‌دهد که آن‌ها هم نمیدانستند چگونه با موضوع بر خورد کنند.

بر خلاف القاعده و داعش که جانشینی رهبرانشان تنظیم شده است. مقام ملا عمر به عنوان "امیر المومنین" قابل انتقال به شخص دیگری نبود.

دروغ‌گویی آی اس آی

بر اساس خبر واشنگتن پوست یک مقام سابق پاکستانی می‌گوید که آی اس آی به رهبران فعلی دولت پاکستان هم در مورد ملا عمر دروغ گفته بود: " ای، اس، ای به رهبران پاکستان در ماه مارچ سال جاری اطلاع داده بود که «ملاعمر به شدت بیمار است و حالتش وخیم تر شده می‌رود.»"

درگیری‌ها میان شاخه‌های مختلف طالبان

منابع امنیتی افغان به طلوع نیوز می‌گویند که در جریان ۲۴ ساعت گذشته شاخه‌های مختلف طالبان دست کم سه بار در کویته باهم درگیر شده اند. این منبع می‌گوید که حملهٔ اول زمانی رخ داد که یک کاروان طالبان معاون ملا اختر منصور را به جای دیگر انتقال می‌داد. این منبع همچنین می‌افزاید که مولوی هیبت الله معاون رهبر جدید طالبان از این حمله جان به سلامت برده است. این حمله از سوی مردان ناشناس مسلح در ایالت بلوچستان پاکستان رخ داده است.

این منبع که نمی‌خواهد نامی از وی برده شود می‌گوید که والی پیشین طالبان برای ننگرهار و رئیس کمیته مرکزی گروه نیز در این کاروان حضور داشتند. این حمله در بیرون شهر چمن در نزدیکی کویته صورت گرفته و این منبع می‌گوید که هرچند مولوی هیبت‌الله و مولوی عبدالکبیر از این حمله جان به سلامت بردند اما سه رهبر دیگر طالبان در نتیجه این حمله زخم برداشته اند. گفته شده است رهبران طالبان برای به دست‌آوردن حمایت مردم و دیگر ملاها راهی این منطقه بودند که هدف حمله مردان مسلح ناشناس قرار گرفتند. چمن زادگاه ملا عبدالرزاق است، شخصی که با گزینش ملا منصور به حیث جانشین ملا عمر و رهبر جدید گروه طالبان شدیدا مخالف است. در دو روز گذشته درگیری‌های مشابه میان جناح‌های دیگر طالبان در شهر کویته صورت گرفته است و تاکنون از آمار تلفات ناشی از این حمله ها در دست نیست.

داعش و زمینه های توسعهٔ آن

یک دوست بسیار قدیم بنده محترم Noor Nasheet نور نشیط در کامنتی به ارتباط مصاحبه محمد محقق در مورد داعش و شرایط ایجاد و توسعه آن نوشت که: "برادر ارجمند محترم خالدی عزیز به نظر شخص من داعش را مانند نفری که بین دو تیم فوتبال را کنترول و به اصطلاح فول‌های هریک تیم را زیر سلطه و کنترول خود دارد و متوجه خطاهای ان توأم با تماشاچیان می‌باشد گروپ داعش را همین قسو تصور کن ان پلان‌های مخفی که در منطقه قدرت مندان دارن گاهی به نام یک گروه وگاهی به نام گروهی دیگر با تغیر در پالیسی برای رسیدن به اهداف خود طرح و در عمل پیاده می‌کند اینکه گفته ان قدرت‌های بزرگ وسرمایه دارن بالای اشیای مدفون شده می‌جنگند ودر باره هریک به نام‌های این وان با در نظر داشت اهداف شان و مخصوصا جامعه افغانی پالیسی را قبلاً طرح کرده و در عمل پیاده خواهند نمود زیرا محترم شما همه چیز را میدانید."

پاسخ من چنین بود:

محترم نشیط عزیز! در این شکی نیست که قدرت‌های جهانی از جنبش‌ها، تفاوت‌های ایدیولوژیک، اختلافات سیاسی و قومی، منطقوی و عقیدتی مانند شیعه، سنی و صدها مذهب و شاخه نهفته در این مذاهب مانند، اسمعیلی، حنفی، شافعی، وهابی، دوازده امامی، ۹ امامی، احمدی و غیره برای رسیدن به مقاصد و منافع سیاسی و اقتصادی خود استفاده می‌کنند. در این مورد هیچ سوالی وجود ندارد. این تفاوت‌ها باید اول موجود باشند و زمینه های تاریخی و زمانی آن باید مساعد باشد تا قدرت‌های جهانی بتوانند از آن استفاده کنند. هرگاه جنبش وهابی، سلفی، تکفیری در جوامع مسلمان موجود نباشد قدرت‌های بزرگ از جمله امریکا و انگلستان قادر به ایجاد آن‌ها نیستند. نطفه‌های این جنبش از دوصدسال به اینطرف در عربستان وجود داشت که نتیجه آن ایجاد دولت آل سعود با ایدیولوژی وهابی به کمک انگلستان و امریکا در عربستان گردید. حالا سلطنتی بودن موروثی این دولت در نفس خود با ایدیولوژی سلفی اسلام که اساس آن بر خلافت اسلامی استوار است تضاد دارد. من با آن سخنان محقق که می‌گوید جنبش‌های "اخوانی" بستر طالبان امروزی و در نهایت داعش امروزی را هموار کردند کاملاً موافق هستم. در افغانستان جنبش‌های سیاسی اسلامی مانند، حزب اسلامی گلبدین و جمعیت ربانی سال‌ها عرق ریحتند اما جنبش بدوی اسلامی طالبان - که تمام ایدیولوژی آن‌ها را برداشت عامیانه و سلفی از اسلام و شریعت تشکیل می‌دهد و برای عامه مردم قابل فهم است - به سادگی و سرعت اعجاز آوری بدون جنگ همه آن‌ها را از قندهار تا جلال‌آباد و کابل و هرات تا مزارشریف کنار زد و رژیم قرون وسطایی خود را ایجاد کردند. ربانی، گلبدین و غیره رهبران اسلام سیاسی بستر ایجاد دولت سلفی اسلام طالبان را فراهم کردند. گروه‌های افراطی مذهبی تاجیک و اوزبیک همین کار را در آسیای میانه کرده اند. رژیم طالبان در اوایل برای امریکا قابل قبول بود اما به تدریج مانع رسیدن آن‌ها به اهداف اقتصادی آن‌ها گردید. ایجاد داعش تکامل جنبش طالبان به مرحله عالیتر ایجاد خلافت اسلامی است. اگر ایجاد چنین رژیمی منافع غرب و اسراییل را تأمین کند، از آن حمایت حواهندکرد. اما از قرار معلوم ایجاد یک خلافت بسیار نیرومند اسلامی با منابع سرشار نفت که آسیای میانه و شرق میانه را در بر گیرد با منافع علیای غرب و اسراییل مطابقت نخواهد داشت. بنابر آن با آن مخالفت وجود دارد. مصاحبه محقق بسیار جالب است.

آیا امریکا مسوول ظهور و گسترش داعش در عراق است؟

ژنرال اودیرنو لوی درستیز امریکا که قرار است تا چهار هفته دیگر و بعد از 40 سال خدمت در اردوی آمریکا این سمت را ترک کند، به شبکه خبری فاکس نیوز امریکا گفته است: "امریکا می

توانست از ظهور داعش در عراق جلوگیری کند، البته اگر در عراق پیشتر پیوستگی می داشت."

چیزی‌که این جنرال می‌گوید یک تصویر بسیار ساده، نا آگاهانه و گمراه کننده از علل ظهور و گسترش داعش است. وی می‌گوید: "اگر نیروهای آمریکایی در عراق می ماندند و در سال 2011 از این کشور خارج نمی شدند ممکن می بود از آن چه اکنون در عراق شاهدش هستیم، به هیچ وجه نمی دیدیم.." آیا می‌توان به این اعتراف گفت؟ در حقیقت این اظهارات کمک در کمپاین انتخاباتی کاندیدهای حزب جمهوری‌خواه و در مخالفت با سیاست‌های بارک اوبامه گفته شده است.

واقعیت آن است که امریکا مسوول ایجاد داعش و گسترش آن در عراق است اما نه بخاطر خارج شدن از آن، بلکه برعکس، بخاطر رفتن به عراق! در حقیقت اصل اشغال عراق، انحلال اردوی نیرومند آن، درهم شکستن نیروهای متشکل ملی غیر مذهبی مانند حزب "بعث"، انحلال دولت عراق بخصوص سلطه قدرت مرکزی در کشور، تقسیم قدرت و کشور به حوزه‌های شیعه، سنی و کرد، انجام اعمال ضد انسانی توسط افراد اردوی امریکا سبب آن شد تا زمینه‌های ظهور و گسترش افکار افراطی مذهبی ضد امریکایی، ضد غربی و ضد ترقی و در نهایت داعش در عراق فراهم گردد.

کوبیدن بالای طبل صلح

باید بخاطر داشت که جبر زمان حکم کرده و بجز کوبیدن بالای این طبل پاره صلح برای رهبران ما راه دیگری وجود ندارد. در آنزمان روس‌ها فشار می‌آوردند که با مخالفان راه سازش را پیدا کنید و در این زمان شرط اول ناتو و امریکا این است که دولت افغانستان راه‌های سازش ملی را پیدا کند. ما بیش از دو راه در پیش نداریم:

· کوبیدن بر طبل صلح همزمان با دفاع از کشور به امید آشتی ملی و امید بر آن که دولت پاکستان منافع دراز مدت اقتصادی و سیاسی خود را در منطقه و در آسیای میانه در دوستی بایک افغانستان ترقیخواه ببیند، و

· راه دوم ختم هرگونه سعی در ایجاد پروسهٔ صلح، تشدید جنگ و توقع شکست کامل طالبان از راه جنگ.

در شرایط فعلی تعریف مشخصی از تروریست را در افغانستان نه غنی ارایه کرده می‌تواند و نه عبداله. امریکا و ناتو سالانه بیش از ۵ میلیارد دالر به افغانستان می‌دهنداما آن‌ها تعریف مشخصی از دوست و دشمن در افغانستان ندارند. امریکا طالبان را دشمن نمی‌داند. اگر رییس جمهور غنی طالبان را تروریست به نامد باید دروازه هر گونه راه حل سیاسی را با آن‌ها ببندد و به پیروزی نظامی چشم بدوزد. آیا این پیروزی با در نظر داشت توانایی‌های قوای امنیتی افغانستان امکان پذیر وعملی است و آیا امریکا با او توافق می‌کند؟

هر زمان امریکا و ناتو طالبان را تروریست اعلام کردند و پاکستان را مسوول ادامه جنگ در افغانستان دانستند و حاظر شدند از طریق شورای امنیت ملل متحد تعذیرات لازم بالای پاکستان وضع کنند در آن‌صورت افغانستان قادر خواهد بود تا طالبان را تروریست خوانده و پاکستان را دولت حامی تروریزم اعلان کند و به پیروزی در جنگ به شکست نظامی طالبان امیدوار گردد.

کسانی هم هستند که می‌گویند هرگاه دولت افغانستان سیاست روشنی در پیش گرفته طالبان ر اتروریست بخواند امریکا و غرب و سایر دوستان بین‌المللی به پیروی از دولت افغانستان اقدام نموده طالبان را تروریست خواهند خواند. آن‌ها می‌گویند سیاست‌های فعلی بین‌المللی در مورد

طالبان ناشی از سیاست مجهول دولت افغانستان است. این افراد نمی‌دانند که در افغانستان این سگ است که دم را تکان می‌دهد نه برعکس آن طوری‌که مناسبات پاکستان و امریکا نشان می‌دهد!

بنابر آن دولت‌های افغانستان به ناچار به کوبیدن طبل آشتی ملی و صلح ادامه خواهند داد و امید بر آن خواهد داشت که دولت پاکستان منافع دراز مدت اقتصادی و سیاسی خود را در منطقه و در آسیای میانه در دوستی بایک افغانستان ترقیخواه ببیند نه در وجود یک افغانستان قرون وسطایی!

شناخت این واقعیت‌ها و اجبار تاریخی توسط مخالفین راه صلح در داخل و خارج دولت وحدت ملی افغانستان ضروری است. باید به تبلیغات نا سالم مساوی دانستن طالبان با پشتون‌ها خاتمه داد. کوبیدن طبل تفرقه ملی وزبانی و کوشش در تجرید سایر اقوام و ولایات از طیف‌های اداره سیاسی ودولتی در نهایت به تجرید خودی می انجامد. لازم است در موفقیت‌ها و در ناکامی‌های دولت وحدت ملی خود را شریک دانست. امتیازات در قبال خود مسئولیتها را هم در بر دارد. ادامة انحصار قدرت سیاسی، اداری، نظامی، اقتصادی و فرهنگی کشور توسط گروه خاصی که اکثریت آن‌ها وابسته به قوم و سمت مشخصی هستند در سایهٔ قدرت و همکاری نظامی و لوژیستیکی امریکا و ناتو برای همیشه میسر نیست. این امر را امریکا و ناتو می‌دانند و سیاست‌های آن‌ها آن را منعکس میسازد. ایجاد صلح و زندگی در صلح به همزیستی مسالمت آمیز تمام اقوام در کنار همدیگر مطابق به احکام قانون اساسی کشور نیاز دارد.

منشور صلح برای افغانستان

این منشورتوسط اینجانب خطاب به دولت جمهوری اسلامی افغانستان، تنظیم طالبان و دولت ایالات متحده امریکا تهیه و از جانب اتحاد یکتعداد وطن دوستان به مقامات مربوطه ارسال گردید.

بیستم اپریل 2020م

اول - مقدمه

1. نزدیک به دوسال مذاکره زلمئ خلیلزاد نمایندهٔ حکومت ایالات متحده امریکا و ملا برادر نمایندهٔ تنظیم طالبان به تاریخ ۲۹ فبروری 2020م مطابق دهم ماه حوت ۱۳۹۸ **توافقنامهٔ آوردن صلح به افغانستان** را در قطر امضا کردند (موافقتنامهٔ قطر).
2. مقام‌های امریکایی معتقد اند که این توافقنامه زمینهٔ خروج کامل قوای خارجی را از افغانستان و زمینهٔ مذاکرات بین الافغانی صلح را فراهم کرده می‌تواند؛
3. همزمان با امضای توافقنامه میان امریکا و طالبان در قطر، مارک اسپر، وزیر دفاع ایالات متحده امریکا و محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان **اعلامیهٔ مشترکی** را صادر کردند (اعلامیهٔ کابل) که در آن از توافق صلح قطر حمایت شده و همچنان بر ادامهٔ حمایت امریکا از افغانستان، بخصوص حمایت از نیروهای امنیتی و دفاعی افغان تاکید شده است؛
4. وبا توجه به این برداشت که مطابق دو سند فوق شرکت‌کنندگان مذاکرات بین‌الافغانی در مورد تاریخ و چگونگی آتش‌بس دائمی و فراگیر، از جمله میکانیزم‌های اجرایی بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق در مورد نقشه راه سیاسی آینده افغانستان اعلام خواهد شد؛
5. **ما اعضای این اتحادیه این توافقات را یک فرصت استثنائی برای تآمین صلح و ختم جنگ در افغانستان می پنداریم.**

6. وقت آن رسیده تا جانبین منازعه با اغتنام از فرصت ایجاد شده بالای موقف های آشتی ناپذیر که به امر صلح کمک نمیکند تجدید نظر نموده با یک روحیهٔ مثبت، سازنده و همکاری برای دستیابی به ختم جنگ، تأمین صلح و رسیدن به یک توافق سیاسی برای آیندهٔ کشور گام بردارند.
7. ما امضأ کننده گان این پیشنهاد بر آنیم که سخنان نمایندهٔ طالبان آقای عباس ستانکزی در مورد اینکه "جنگ با امریکایی متوقف شده وجنگ با نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان ادامه دارد" خودتأیید کنندهٔ این واقعیت است که **معضلهٔ طالبان با دولت جمهوری اسلامی افغانستان خواهد بود نه با امریکا.**
8. اما تجربه نزده سال اخیر به وضاحت نشان داد که **معضله طالبان با دولت جمهوری اسلامی افغانستان از راه جنگ حل شدنی نیست.** طوریکه اعلامیه دولت با امریکا نشان میدهد **دولت جمهوری اسلامی افغانستان از حمایت امریکا و ناتو برخوردار بوده و این** حمایت حتی در صورت خروج کامل قوای امریکایی از افغانستان همچنان ادامه خواهد داشت.
9. باید تردید نداشت که با وجود موافقتنامه قطر، قوای ناتو و امریکا تعهد کرده اند تا در صورت حمله طالبان از قوای امنیتی افغان حمایت نمایند. چنانچه در عمل معلوم شد که قوای امریکایی با حمایت هوایی به کمک همرزمان افغانی خود شتافته اند طوریکه یک قوماندان امریکایی در افغانستان اعلام کرد که در صورت ادامهٔ حملات طالبان بالای پوسته های قوای امنیتی دولت افغانستان آنها به کمک قوای امنیتی افغان خواهند شتافت.
10. بنابر آن هرگونه اقدام در ادامه و تشدید جنگ همانند گذشته به پیروزی قاطع هیچ جانب منازعه نه انجامیده بلکه تنها سبب ادامه تلفات جانی و مالی جانبین شده و مخالف روحیهٔ موافقتنامهٔ قطر میباشد.
11. با درک این امر ما معتقدیم که ادامه و تشدید جنگ به روند صلح کمک نمیکند و جریان آزادی زندانیان طالبان را کند مینماید.
12. همچنان ما معتقدیم که در ساحهٔ سیاسی نیز پافشاری بالای موقف های افراطی و دور از واقعیت موجود به پیشرفت روند صلح کمک نمیکند. اظهارات خلاف روحیهٔ صلح توافقنامهٔ قطر توسط نمایندگان طالبان از جمله اینکه "حکومتی در افغانستان وجود ندارد ما با نمایندگان واقعی مردم افغانستان مذاکره خواهیم کرد" روند صلح را قبل از اینکه آغاز شود با شکست مواجه میسازد!
13. نباید فراموش کرد که امروز دولت جمهوری اسلامی افغانستان یک واقعیت عینی بین المللی بوده و تنظیمهای جهادی سابقه، احزاب و چهره های سیاسی ایکه در طول نزده سال گذشته در زیر چتر قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و با استفاده از امتیازات و مسؤلیتهای آن شامل دولت جمهوری اسلامی افغانستان بوده اند در طول این مدت مورد غضب و حملات افراد مسلح تنظیم طالبان قرار گرفته و در پهلوی نیروهای امنیتی دولت قربانیها داده اند.
14. بنابر آن تنظیمهای جهادی سابقه، احزاب و چهره های سیاسی در مذاکرات بین الافغانی صلح نیزدر یک هیأت مشترک با دولت شامل شده اند و بصورت هیاتهای مستقلانه در مذاکرات صلح اشتراک نخواهند کرد.
15. دولت به عنوان نماینده مشروع، رسمی و انعکاس دهنده دیدگاه‌ها و نظریات مجموعه‌های داخل نظام از قبیل گروه‌های قومی، احزاب سیاسی، نهادهای مدنی و اقشار آسیب پذیر نظیر زنان، اقلیت‌ها و قربانیان جنگ که در لویه جرگهٔ مشورتی صلح تبارز نمود، محسوب گردیده مکلف است در روند صلح، حساسیت‌ها و نگرانی‌های اصلی این مجموعه‌ها را در نظر بگیرد.
16. دولت بعد از مشوره های همه جانبه با اقشار وسیع جامعه، بخصوص با در نظرداشت پیشنهادات مطروحه در لویه جرگهٔ مشورتی صلح، رییس و اعضای تیم مذاکره کنندهٔ مشترک

دولت و احزاب و شخصیتهای مطرح و اثر گذار سیاسی را معرفی نمود که ترکیب این هیأت طرف تائید امریکا، ناتو و اتحادیهٔ اروپا نیز قرار گرفت. با معرفی این هیأت مشترک دولت و احزاب و شخصیتهای مطرح و اثر گذار سیاسی آمادگی خودرا برای آغاز مذاکرات بین الافغانی صلح اعلام نمودند.

17. ما معتقدیم که طالبان صلاحیت رد هیأت جانب مقابل خود را ندارند. این اصل را جامعهء بین المللی تأیید کرده است.

دوم- پیشنهادات

18. توصیهٔ ما آن است که طالبان نباید فکر کنند با امضای موافقتنامه قطر جنگ را برده اند و با انکار از موجودیت دولت افغانستان، آنچه باقیمانده صرف توافق با چند تنظیم سابقهٔ جهادی برای اشتراک در دولت آیندهٔ امارت اسلامی طالبان میباشد. اینگونه طرز تفکر دور از واقعیتهای موجود و گمراه کنند برای صفوف طالبان است، راه بازگشت را مسدود نموده و کمکی به روند صلح نمیکند.

19. با توجه به آنکه ایالات متحده امریکا، ناتو، اتحادیهٔ اروپا و تمام همسایگان افغانستان منجمله دولتهای چین، هندوستان، پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان و روسیه، آسترالیا و اتحادیهٔ اروپا پیروزی اشرف غنی را در انتخابات اخیر ریاست جمهوری برسمیت شناخته و به ایشان تبریک گفته اند؛

20. ما معتقدیم که موجودیت دولت جمهوری اسلامی افغانستان یک واقعیت بین المللی است که این مطلب را امیر قطر به نمایندگان طالبان در زمان امضای موافقطنامهٔ قطر نیز یادآوری کرده است. جامعهٔ جهانی به صدها بلیون دالر بالای آن در نزده سال گذشته سرمایگذاری نموده است.

21. بنابر آن با استفاده از فرصتیکه امضای موافقتنامه قطر برای رسیدن به صلح فراهم نموده است زمان برداشتن گامهای عملی در جهت پیشبرد روند صلح و برگشت ناپذیر نمودن این روند فرا رسیده است.

22. پیشنهاد میکنیم که برای آوردن صلح به افغانستان، که آرمان تمام مردم افغانستان است، طالبان انعطافیت لازم را نشان داده برخورد ایشان در مورد دولت افغانستان، با حفظ مخالفتهای خود، سازنده، دپلوماتیک و پراگماتیک باشد.

23. ما معتقدیم که در حقیقت ابعاد مربوط به شرایط خروج امریکا و ناتو از افغانستان میان امریکا و طالبان توافق گردیده و حالا ابعاد داخلی معضله که شامل رسیدن به یک توافق سیاسی بین الافغانی میباشد باید مورد بحث نمایندگان طالبان با هیأت مشترک دولت، احزاب و چهره های سیاسی و تنظیمهای جهادی سابق قرار بگیرد.

24. حالا وقت آن است که طالبان نیز آمادگی خودرا برای آغاز مذاکرات صلح بدون قید و شرط نشان دهند.

25. اگر طالبان خواهان شمولیت هواخواهان خود در مذاکرات صلح هستند؛ که بدون شک شامل جوانان، معلمین، استادان پوهنتون، زنان، داکتران طب، انجنیران، علمای حقوق، سیاست و اقتصاد و غیره اند، از تعداد ملاها در هیات خود کم نموده به عوض آنها یکتعداد نمایندگان این قشرهارا شامل سازند.

26. با گذشت بیش از چهل روز از امضای موافقتنامه قطر واضح گردید که پافشاری طالبان بالای آزادی بدون قید و شرط و یکباره گی پنجهزار زندانی آنها که در زندانهای دولت بسر میبرند غیر عملی میباشد. به یقین که مشروط ساختن شروع مذاکرات صلح به آزادی این

زندانیان در ده روز بعد از امضای توافقنامه قطر بدون توافق بالای آتش بس یک تعهد قابل تطبیق نبوده زیرا آزادی زندانیها مربوط دولت جمهوری اسلامی افغانستان میباشد.
27. واضح است که آزادی بدون قید و شرط و یکباره گی پنجهزار زندانی طالبان در شرایطیکه امریکاییان قوای خودرا از افغانستان خارج کنند اما طالبان همچنان به حملات خود بالای پوسته های امنیتی دولت ادامه دهند خطرات جدی امنیتی را برای دولت فراهم میکند.
28. ما امضأ کنندگان این پیشنهادات از پروگرام آزادی زندانیان جانبین که در جریان مذاکرات بین الافغانی بالای آن توافق صورت بگیرد حمایت میکنیم.
29. ما همچنان معتقدیم که اهداف مذاکرات بین الافغانی صلح باید میان جانبین واضح گردد.
30. این مذاکرات را نباید فرصتی برای تشکیل مجدد امارت اسلامی طالبان و بدست آوردن اهدافی از راه دپلوماسی دانست که در جبهه جنگ در حصول آنها موفق نشدند. بالای این موضوع درفیصله نامۀ شورای امنیت ملل متحد به ارتباط موافقتنامه قطر نیز تآکید شده است.
31. باید قبول کرد که بعد از ملیاردها دالر سرمایه گذاری جامعۀ جهانی در افغانستان در طول نزده سال گذشته و با توجه به پیشرفتهای حاصله در این راه احیأ دوباره یک دولت دیکتاتوری ضد تمدن، ضد معارف، ضد زنان و ضد پیشرفت و ترقی مذهبی هرگز در افغانستان عملی شدنی نیست.
32. طالبان مانند سائر اقشار جامعه حق دارند در صلح و امنیت کامل در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور در یک نظام جمهوری اسلامی بطور مساویانه با سائر اقشار جامعه سهیم باشند.
33. به نظر ما امضأ کنند ه گان این پیشنهاد، اهداف مذاکرات صلح عبارت از ختم جنگ، تأمین صلح و فراهم آوری امکانات اشتراک همه اقشار جامعۀ افغانی بشمول طالبان در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور در یک نظام جمهوری اسلامی میباشد.
34. پافشاری بالای تشکیل یک دولت اسلامی بدون تعریف واضح و بدون ابهام اصول دولتداری، اهداف اجتماعی، حقوق سیاسی مردم، نظام قانونگذاری، نظام قضایی و غیره برای مردم افغانستان قابل قبول نیست.
35. پیشنهاد میکنیم که هدف بنیادی جانبین مذاکرات بین الافغانی صلح توافق بالای یک نظام جمهوری اسلامی درافغانستان مانند سایر ممالک متمدن اسلامی امروزی چون پاکستان، اندونیزیا، مالیزیا، و ترکیه، و غیره باشد؛
36. به نظر ما یک نظام متمدن جمهوری اسلامی بالای اصول انتخاب زعامت دولت و حکومت توسط آرای مردم، سیستم پارلمانی انتخابی، نظام قضائی مدنی، تضمین قانونی عدالت اجتماعی و تضمین حقوق و آزادیهای اتباع کشور بشمول تضمین حقوق مساویانۀ زنان کشور در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشوراستوار خواهد بود.
37. ما معتقدیم که در چنین یک نظام متمدن جمهوری اسلامی وظیفه دولت استفاده از مزایای تمدن و ترقی معاصر و آینده جهان، بهبود سطح و شرایط زندگی مادی و معنوی مردم افغانستان از وطایف نظام دولتی میباشد.
38. با توجه به مواد فوق از تمام جوانب ذیدخل مذاکرات بین الافغانی تقاضا مینماییم تا با در نظرداشت مسؤلیت تاریخی خویش از فرصت های بدست آمده در راه ختم جنگ، تأمین صلح و ایجاد یک نظام دولتی اسلامی مترقی و عادلانه در افغانستان اقدام نمایند.

توافق صلح امریکا با طالبان

نمایندگان ایالات متحده (زلمئ خلیلزاد) و طالبان (ملا عبدالغنی برادر) به تاریخ ۲۹ فبروری 2020م (۱۰ حوت ۱۳۹۸) توافقنامهٔ صلح را بعد از نزدیک به دوسال مذاکره در قطر امضا کردند که به گفتهٔ مقام‌های امریکایی زمینهٔ خروج کامل قوای خارجی را از افغانستان و زمینهٔ مذاکرات بین الافغانی را فراهم کرده می‌تواند. همزمان با امضای توافقنامه میان امریکا و طالبان در قطر، مارک اسپر، وزیر دفاع ایالات متحده و محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان اعلامیهٔ مشترکی را صادر کردند که در آن بر ادامهٔ حمایت امریکا از افغانستان، به خصوص نیروهای امنیتی و دفاعی افغان تاکید شده است.

با گذشت چهل روز از امضای این موافقتنامه، حالا به تدریج واضح میگردد که زلمئ خلیلزاد با وعدهٔ چرب اعطای جایزهٔ صلح نوبل برای دونالد ترامپ نگرانیها و مخالفتهای هفت ماه قبل او را در مورد این توافق بر طرف کرده است! **بدون شک در صورت تحقق خروج کامل سربازان امریکایی از افغانستان و ختم طولانی ترین جنگ در تاریخ امریکا توأم با آوردن صلح در افغانستان و ایجاد یک دولت همه شمول با اشتراک طالبان در افغانستان به رهبری و ابتکار دولت امریکا تحت زعامت دونالد ترامپ، تمام شرایط لازمه اعطای جایزه صلح نوبل را تکمیل خواهد کرد. اما** خلاها و نواقص توافق قطر و فرضیه های غلط امریکاییها، پاکستانیها و طالبان نشان داد که آرزوی گرفتن جایزهٔ صلح نوبل توسط دونالد ترمپ به این زودیها میسر نیست و دونالد ترامپ باید انتظار بکشد.

موقف دولت بعد از انتخابات

حقیقت آن است که انتخابات تکمیل شد و اشرف غنی به حیث رییس جمهور منتخب مطابق احکام قانون اساسی توسط رییس کمسیون انتخابات اعلام گردید و مراسم تحلیف انجام شد که رییس ولسی جرگه، رییس مشرانوجرگه، قاضی القضات و اعضای ستره محکمه، دیپلوماتهای خارجی بشمول نماینده رییس جمهور امریکا و قوماندان قوای ناتو در افغانستان در مراسم تحلیف اشتراک داشتند.

این که انتقال قدرت بر خلاف خواسته های امریکا، پاکستان، طالبان، حامد کرزئ و همفکران داخلی او و یکتعداد دیگر به رئیس جمهور انتخابی مطابق به احکام قانون اساسی از مجرای دموکراسی صورت گرفت نه از طریق معاملات پشت پرده و تحمیلی مانند دولت موقت و یا ادامهٔ حکومت وحدت ملی، مطابق منافع ملی کشور است. به این صورت تمامیت نظام محفوظ و احترام شد. عبدالله و گروهش با اجرای مراسم تمردی تحلیف جعلی خلاف قانون خودرا در معرض تعقیب عدلی به جرم خیانت ملی قرار داده خواسته یا ناخواسته در جهت منافع استراتژیک طالبان و پاکستان در مخالفت با حکومت افغانستان و تضعیف ان قرار گرفته اند.

در بالا نوشتیم که انتقال قدرت به حکومت بعدی با تکمیل روند انتخابات سال 2019م بر خلاف خواسته های امریکا و دیگران مطابق به احکام قانون اساسی از مجرای دموکراسی صورت گرفت نه از طریق معاملات پشت پرده و تحمیلی مانند دولت موقت و یا ادامهٔ حکومت وحدت ملی. متآسفانه طوریکه وقایع اخیر نشان داد باوجودیکه امریکا ناگذیر به قبولی نتیجه رسمی اعلان شده انتخابات گردید و در مراسم تحلیف اشرف غنی اشتراک کرد و با تشکیل دولت موازی مخالفت نمود اما در عین زمان به عوض مشوره دادن به قبولی نتایج انتخابات به عبدالله با تعقیب یک سیاست دوگانه با تآکید بر ایجاد یک دولت همه شمول به معنی شراکت عبدالله در قدرت اجرایی غیر مستقیم به تشویق عبدالله برای عدم پذیرش نتیجه رسمی انتخابات پرداخت. هدف از این سیاست چیزی به جز تجدید و ادامهٔ حکومت مریض، ضعیف و غیر موثر وحدت

ملی سابقه نمیباشد تا بخصوص بعد از امضای موافقتنامه قطر بین امریکا و طالبان به نمایندگی و ادامهٔ سیاست خارجی امریکا در کابل در جهت منافع استراتژیک امریکا عمل نماید. اما موضعگیریهای ملی گرایانهٔ رییس جمهور اشرف غنی در قبال آزادی زندانیان طالبان، هیأت مذاکره کننده با طالبان و اهداف مذاکرات صلح نشان داد که منافع ملی مردم افغانستان با اهداف استراتژیک امریکا در منطقه همآهنگی کامل ندارند.

با تکمیل مراسم تحلیف رییس جمهور، که با شناخت گستردهٔ بین المللی بدرقه گردید، و با اعلان رییس و اعضات تیم مذاکره کنندهٔ مشترک دولت و احزاب و شخصیتهای مطرح اثر گذار سیاسی، دولت افغانستان در موقف مستحکم برای مذاکرات صلح باطالبان قرارگرفته است. تائید امریکا، اتحادیهٔ اروپا و حتی عبدالله از هیأت مذاکره دولت عمل درست در جهت منافع ملی تمام مردم و گروههایی است که در نزده سال گذشته در زیر چتر قانون اساسی از مزایای آن استفاده کرده اند ومورد غضب طالبان قرار داشتند. **حالا توپ صلح در میدان طالبان است** وطالبان چارهٔ بجز مذاکره با هیأت دولت ندارند!

پافشاری طالبان از یکطرف بالای آزادی بدون قید و شرط پنجهزار زندانی آنها که در زندانهای دولت بسر میبرند و از جانب دیگر مخالفت غیر اصولی با آغاز مذاکرات بین الافغانی با هیات معرفی شده دولت و احزاب سیاسی تنها و تنها به تجرید مزید طالبان در صحنهٔ بین المللی می انجامد.

نواقص، مشکلات و پیامدهای توافق قطر

از امضای موافقتنامهٔ قطر دیری نگذشت که خلاها و نواقص و فرضیه های غلط امریکاییها، پاکستانیها و طالبان نشان داد که آرزوی گرفتن جایزهٔ صلح نوبل توسط دونالد ترمپ به این زودیها میسر نیستو دونالد ترامپ باید انتظار بکشد.

امریکا از این جهت خشمگین است. وزیر خارجهٔ امریکا به کابل آمد و بعد از شکست مأموریتش در کابل به تهدید متوسل شد که دو ملیارد دالر از کمکهایش را به افغانستان قطع میکند. بعداً گفت بالای هم پیمانهای غربی خود هم فشار خواهد آورد تا آنها هم کمکهای خودرا تقلیل دهند. پاسخ رییس جمهور اشرف غنی صرفه جویی در مصارف دولتی و آمادگی قبلی دولت برای جبران این تقلیل کمکها بود. این پاسخ امریکا را بیشتر خشمگین ساخت و وزیر خارجه مایک پومْپیو تهدید کرد که امریکا تمام سربازان خودرا زودتر از معیاد توافق با طالبان بیرون خواهد کرد. پاسخ امرالله صالح معاون اول ریاست جمهوری در جریان مصاحبه در تلویزیون يك آن بود که در صورت قطع کمک دنیا "نه دریای پنجشیر خشک می‌شود و نه هم دریای هلمند و نه هم کمر کوه هندوکش می‌شکند". (نهم اپریل 2020م)

با امضای موافقتنامه قطر طالبان و حامیان آنها فکر میکنند جنگ را برده اند و با انکار از موجودیت دولت افغانستان، آنچه باقیمانده صرف توافق با چند گروه جهادی برای اشتراک در دولت امارت اسلامی طالبان میباشد. به حساب عباس ستانکزئ "حکومتی در افغانستان وجود ندارد ما با نمایندگان واقعی مردم افغانستان مذاکره خواهیم کرد (اول مارچ)." یقیناً با این طرز تفکر صلح ناممکن است! در حالیکه هُیچ تغییری در بیلانس نظامی صورت نگرفته حتی با خروج امریکائیها جنگ میان طالبان و قوای مسلح دولت افغانستان جریان خواهد داشت و ناگذیَر صلح هم میان طالبان و دولت باید انجام یابد. هیچ مقام، شخص و گروهی بجز دولت نمیتواند شرایط صلح و مصالحه ملی با طالبان را توافق نموده و عملی سازد. در این مورد امیر قطر تمیم بن حمد بن خلیفه آل ثانی بتاریخ چهارم مارچ 2020 اظهار داشت که "دولت داکتر غنی دولت منتخب، مشروع و قانونی افغانستان است و من اینرا به طالبان هم گفتم"!

تناقض بین توافقنامه‌ای که در قطر امضا شد و اعلامیۀ مشترکی که از کابل صادر شد یکی از علل کندی در اجرای مفاد این توافق میان امریکا و طالبان میباشد.

در حالیکه زلمئ خلیلزاد به طالبان در توافقنامه قطر وعده میدهد که پنجهزار زندانی آنها در مدت ده روز آزاد خواهند شد از حدود صلاحیتهای خود و صلاحیتهای دولت امریکا در قبال افغانستان عدول میکند. رییس جمهور غنی گفت که موضوع رهایی زندانیان طالبان، از صلاحیت های دولت افغانستان بوده و در مذاکرات بین الافغانی می توان روی آن بحث کرد. تاماس وست مشاور پیشین جو بایدن بتاریخ چهارم مارچ 2020 اظهار داشت که موضع رییس جمهور غنی در خصوص حفظ حق مذاکره روی رهایی زندانیان در گفتگوهای صلح با طالبان عاقلانه است. "این یک اهرم فشار حکومت افغانستان بر طالبان در مساله صلح است و کاملا او (غنی) حق دارد تا این مساله را مطرح کند." به گفتۀ حمدالله محب مشاور امنیت ملی دولت موضوع آزادی زندانیان طالبان یک موضوع مهم و خطر مهم امنیتی برای دولت افغانستان است. در موضوع آزادی زندانیان وزیر خارجۀ امریکا مایک پومپیو حرف های اشرف غنی را که گفت این موضوع به دولت افغانستان مربوط است رد نکرد اما گفت هرکس میخواهد در این شرایط توجه را بخود جلب کند. او صرف متن توافقنامه را تکرار کرد که آمریکا با جوانب ذیدخل برای رهایی زندانیان بخاطر اعتماد سازی کار میکند و این همان چیزی بود که غنی در مصاحبه خود بالای آن تاکید کرد که کدام تعهد موجود نیست.

بنظر میرسد که اختلاف کاربرد کلمات راه گنجشکک را برای ابآ ورزیدن طالبان از مذاکره با نمایندگان رسمی دولت باز گذاشته است! در اعلامیه دولت افغانستان با امریکا گفته میشود: ..."توافقنامه میان ایالات متحده و طالبان راه را برای مذاکرات مستقیم میان جمهوری اسلامی افغانستان و طالبان بالای یک توافق سیاسی و آتش‌بس دائمی و جامع هموار می‌سازد. جمهوری اسلامی افغانستان یک بار دیگر آمادگی خویش را برای اشتراک در چنین مذاکرات و توافق روی آتش‌بس با طالبان اعلام می‌دارد"

در توافقنامه طالبان با امریکا گفته میشود: به موجب این موافقتنامه "امارت اسلامی طالبان که توسط ایالات متحده به‌عنوان یک دولت شناخته نمی‌شود و به‌نام طالبان شناخته می‌شود مذاکرات بین‌الافغانی را با طرف‌های افغان در ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ مطابق ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی شروع خواهد کرد. آتش‌بس دائمی و جامع یک موضوع آجندای گفت‌وگو و مذاکرات بین‌الافغانی خواهد بود. شرکت‌کنندگان مذاکرات بین‌الافغانی در مورد تاریخ و چگونگی آتش‌بس دائمی و فراگیر، از جمله میکانیزم‌های اجرایی بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق در مورد نقشه راه سیاسی آینده افغانستان اعلام خواهد شد. بنظر میرسد که جملات "مذاکرات مستقیم میان جمهوری اسلامی افغانستان و طالبان" با " مذاکرات بین‌الافغانی ... با طرف‌های افغان" باهم مطابقت ندارند و امریکا (خلیلزاد) از دو زبان متفاوت با دولت و طالبان کار گرفته است. این اختلاف راه گنجشکک را برای ابآ ورزیدن طالبان با نمایندگان رسمی دولت باز گذاشته است! بیجهت نیست که به این ارتباط عباس ستانکزئ نماینده طالبان بعد از امضای توافقنامه با امریکا اظهار داشت "حکومتی در افغانستان وجود ندارد و ما با نمیندگان واقعی مردم افغانستان مذاکره خواهیم کرد. "!

دیری نه گذشت که تعبیرهای متفاوت در مورد توافق صلح میان طالبان و قوای امریکایی مستقردرافغانستان نیز رونما گردید. درحالیکه عباس ستانکزی بتاریخ دوم مارچ اظهار داشت که "جنگ با امریکایی متوقف شده وجنگ با نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان ادامه دارد." اما بزودی معلوم شد که قوای امریکایی با حمایت هوایی به کمک همرزمان افغانی خود شتافته اند. در پاسخ به احتجاج طالبان که گفته بودند آنها حملات خودرا محدود به پوسته های دور افتاده

دولت کرده اند، در این مورد یک قوماندان امریکایی در افغانستان اعلام کرد که در صورت ادامهٔ حملات طالبان بالای پوسته های قوای امنیتی دولت افغانستان آنها به کمک قوای امنیتی خواهند شتافت.

حسین حقانی، سفیر پیشین پاکستان در واشنگتن دی سی می‌گوید که توافقنامهٔ امریکا با طالبان یک "معاملهٔ بد" است. (صدای امریکا ۱۴ حوت ۱۳۹۸) به گفتهٔ وی افزون بر اینکه هر دو طرف معامله از آن تفسیر متفاوت دارند، مشکل پاکستان در این توافق حل نشده است. آقای حقانی می‌گوید که هرچند که ایالات متحده این توافق را "معاملهٔ صلح" به جهان معرفی کرده است، طالبان آن را "معاملهٔ خروج امریکا از افغانستان" می‌دانند و فکر می‌کنند که همه را شکست داده و اکنون دوباره به قدرت رسیده و خواست‌های شان را اعمال می‌کنند.

به همین منوال راکیش سود، سفیر پیشین هند در افغانستان می گوید که توافقنامه که اخیراً بین امریکا و طالبان امضا شد، یک توافقنامه صلح نه بلکه توافقنامه خروج سربازان امریکایی از افغانستان است. (صدای امریکا، ۱۴ حوت ۱۳۹۸هجری شمسی)

آقای سود در مصاحبه با صدای امریکا گفت: "این توافقنامه از چهار عنصر مندرج در آن، تنها به صراحت روی جدول زمانی دو عنصر آن بحث می کند که به خروج سربازان امریکایی و سایر سربازان خارجی از افغانستان و همچنین روی ضمانت طالبان که آنان در ساحات تحت کنترول شان به سازمان های بین المللی دهشت افگن چون القاعده پناه نمی‌دهند، ربط می گیرد."

این دپلومات هندی با تاکید بر اهمیت استقرار آتش‌بس پایدار و جامع در افغانستان می‌گوید که در توافقنامه‌ای که بین امریکا و طالبان امضا شده است، بحث آتش‌بس را به مذاکرات بین الافغانی واگذار کرده است، تا اینکه ضمانت‌های قاطع در این مورد از طالبان گرفته باشد.

آقای سود می‌گوید که بین توافقنامه‌ای که در قطر امضا شد و اعلامیهٔ مشترکی که از کابل صادر شد تناقض وجود دارد. او گفت: "زمانی شاهد بروز این تناقض بودیم که رییس جمهور غنی گفت که موضوع رهایی زندانیان طالبان، از صلاحیت های دولت افغانستان بوده و در مذاکرات بین الافغانی می توان روی آن بحث کرد."

راکیش سود که از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۰۸ میلادی به حیث سفیر هند در کابل کار کرده است، همچنین گفت که گروه طالبان تا کنون از آرمان خود برای اعاده امارت خود خوانده این گروه در افغانستان دست نکشیده است.

به این ارتباط لئونید ایواشف رئیس آکادمی مطالعات ژئوپلیتیک روسیه در یک مصاحبه با خبرگذاری ایرنای ایرانی (3 مارچ 2020م) به امضای توافقنامه صلح بین آمریکا و گروه طالبان اشاره کرد و آن را نشانه دیگری از حمایت واشنگتن از تروریسم و دورویی این کشور خواند.

به گزارش این خبرگزاری، لئونید ایواشف گفته: گروه طالبان بارها با اعمال خود ثابت کرده است که یک گروه تروریستی بوده و هزاران نفر از مردم افغانستان و سربازان و مقامهای دولتی این کشور به دست طالبان کشته شده‌اند. وی افزود: سران گروه طالبان هیچگاه از اعمال خود ابراز ندامت نکرده و نگفته‌اند که شیوه‌های تروریستی را کنار می‌گذارند و ازنظر جامعه جهانی این گروه تروریستی است.

ایواشف اظهار داشت: امضای توافقنامه صلح با گروه طالبان یک بار دیگر نشان داد که آمریکا تروریست‌ها را به خوب و بد تقسیم می‌کند و با گروه های تروریستی که در طبقه بندی گروه شرور قرار می‌گیرد مبارزه می‌کند و با بقیه مماشات و همکاری می‌کند.

رئیس آکادمی مطالعات ژئوپلیتیک روسیه معتقد است که به احتمال زیاد آمریکا از گروه طالبان برای نیل به اهداف ژئوپلیتیک خود استفاده می‌کند. وی در این مورد گفت که احتمال آن وجود دارد که آمریکا قصد آن داشته باشد که گروه طالبان که وارد دولت جدید افغانستان می‌شود، سیاست‌های این دولت را علیه ایران و روسیه و احتمالا چین خصمانه کند. به گفته ایواشف، گروه طالبان ممکن است که در طرح هایی برای بی‌ثبات کردن آسیای مرکزی نیز بطور پنهانی شرکت کند. موصوف اظهار داشته که بر هیچکس پوشیده نیست که آمریکا می‌خواهد منطقه آسیای مرکزی را که در مجاورت روسیه قرار گرفته بی‌ثبات کند و راههای مختلف برای رسیدن به این هدف را بررسی می‌کند. به نظر او نزدیک‌شدن گروه طالبان به واشنگتن امکان کمک این گروه را در اجرای طرح بی‌ثبات سازی در آسیای مرکزی فراهم می‌کند.

ایواشف بر این باور است که در شرایط جدید پس از امضای موافقت نامه صلح بین گروه طالبان و آمریکا باید کشورهای منطقه مراقب باشند و تحرکات این گروه و نیز گروه تروریستی داعش که به افغانستان نفوذ کرده است و برای بی ثبات کردن مناطق همجوار افغانستان تلاش می‌کند، را زیر نظر داشته باشند.

نشر این مصاحبه توسط خبرگزاری ایرنا نگرانیهای مشترک روسیه و ایران را از توافق صلح امریکا با طالبان نشان میدهد.

مذاکرات بین الافغانی صلح

بالای تعریف مذاکرات بین الافغانی میان طالبان و دولت افغانستان اختلاف نظر وجود دارد. طالبان دولت افغانستان را برسمیت نشناخته آنر ادارۀ کابل نامیده که حاظر نیستند با آن داخل مذاکره شوند. برای طالبان مذاکرات بین الافغانی میان هیأت امارت اسلامی و هیأت های احزاب و تنظیمهای سیاسی و شخصیتهای مطرح مانند حامد کرزئ و نمایندگان ادارۀ کابل در استقلالیت هر گروه صورت خواهد گرفت. آنها از معرفی یک هیأت مشترک نمایندگان دولت و احزاب و تنظیمهای سیاسی و شخصیتهای مطرح تحت ریاست معصوم ستانکزئ رییس سابقه امنیت دولتی و نمایندۀ دولت راضی نیستند.

هیأت مذاکره کننده که از طرف دولت معرفی شده بعد از مشوره های گسترده با اقشار مختلف و تنظیمهای جهادی و احزاب و گروهای مدنی و باشمولیت نمایندگان آنها تشکیل شده است. این هیأت از نظر امریکا که یک جانب توافق باطالبان است همه شمول بوده و میتواند با طالبان مذاکرات "بین الافغانی" را انجام دهد. این گروهها در نزده سال گذشته تحت حمایت قانون اساسی و با استفاده از امتیازات آن در کشور فعالیت داشته و از جانب طالبان بدیده دشمن با آنها برخورد صورت گرفته است و حالا در یک جبهۀ متحد با دولت برای مذاکره با طالبان برای تأمین صلح و فراهم آوری امکانات اشتراک طالبان در حیات اجتماعی و سیاسی کشور آماده میباشند. بنا بر این موضع دولت به عنوان نماینده مشروع، رسمی و انعکاس دهنده دیدگاه‌ها و نظریات مجموعه‌های داخل نظام از قبیل گروه‌های قومی، احزاب سیاسی، نهادهای مدنی و اقشار آسیب پذیر نظیر زنان، اقلیت‌ها و قربانیان جنگ، محسوب گردیده مکلف است ضمن پیشبرد روند صلح و تعامل سازنده حساسیت‌ها و نگرانی‌های اصلی این مجموعه‌ها را در نظر بگیرد. طالبان صلاحیت ویتوی هیأت جانب مقابل خود را ندارند. این اصل را جامعهء بین المللی تأیید کرده است.

مطابق این طرز دید اگر طالبان خواهان شمولیت هواخواهان خود در داخل و خارج کشورکه بدون شک شامل جوانان، معلمین، استادان پوهنتون، زنان، داکتران طب، انجنیران، علمای حقوق، سیاست و اقتصاد و غیره اند در مذاکرات صلح هستند، از تعداد ملاها در هیات خود کم نموده به عوض آنها یکتعداد نمایندگان این قشرهارا شامل ساخته نکوشند هواخواهان خودرا شامل هیأت مشترک دولت و احزاب کنند.

در اهداف مذاکرات بین الافغانی نیز میان طالبان و دولت اختلاف نظر موجود است. در حالیکه تأمین صلح و فراهم آوری امکانات اشتراک طالبان در حیات اجتماعی و سیاسی کشور هدف هیأت دولتی را تشکیل میدهد، برای طالبان به عنوان نیروی فاتح که گویا توانسته است امریکا و دیگر متحدانش را وادار به خروج کند، یگانه جریان با برنامه و مقتدر به شمار خواهد رفت که نظام سیاسی آینده را تشکیل داده و رهبری آن را به دست بگیرد. در این فرض، طالبان تضمین می‌کند که خطری از افغانستان متوجه منافع امریکا نگردد و با درک تغییرات عمیق فرهنگی و سیاسی پیش آمده در کشور در طی۱۹ سال گذشته و خاطره تلخ مردم از تجربه حکومتداری آن ها در دهه۹۰ میلادی، تلاش می کنند که انعطاف پذیری، تحول نسبی فکری و آمادگی بیشتری را برای مشارکت دیگر جریان‌ها و اقوام در اداره کشور از خود نشان دهند. اما با توجه به مبانی فکری طالبان مشارکت دیگران و تحول فکری طالبان صرفا جنبه سمبولیک خواهد داشت. بنابر آن مشکل بودن و طولانی بودن روند مذاکرات را به فرض اینک آغاز شود از همین نکات میتوان درک کرد.

بجز از راه مذاکره میان طالبان و دولت هیچ راه دیگری به تفاهم، آتش بس وصلح نمی انجامد! باید دانست که صلح تنها زمانی ممکن است که طالبان قبول کنند امارت اسلامی آنها دوباره احیا شدنی نیست بلکه برای اشتراک و ایجاد یک دولت مدرن جمهوری اسلامی امروزی شبیه اندونیریا، ترکیه و مالیزیا که در آن حقوق اساسی مردم بشمول حقوق زنان محفوظ باشد با دولت داخل مذاکره جدی گردند.

بر همین اساس به مذاکرات قریب الوقوع صلح نباید مانند کنفرانس بن سال 2001 برخورد کرد. نباید کشور را بی دولت دانسته و نقش دولت افغانستان را مطابق نظر طالبان در سطح یک تنظیم سیاسی محدود کرده مشروعیت آنرا مورد سوال قرار داد. اینکه در توافق میان امریکا و طالبان از کدام زبان استفاده شده دولت افغانستان را مکلف و مقید به اجرای آن نمیسازد. توافق آن دو جانب صرف در محدوده موجودیت و ختم ماموریت قوای خارجی اعتبار دارد.

اگر این مذاکرات فرصتی برای تشکیل مجدد امارت اسلامی طالبان و ایجاد یک دولت تحت الحمایه پاکستان باشد این یک فرصت نبوده بلکه پیروزی طالبان و پاکستان از راه دپلوماسی در بدست آوردن اهدافی است که در جبهه جنگ موفق نشدند.

دولت افغانستان مجبور نیست مذاکرات صلح را تحت قواعد و چوکات طرح شده طالبان، پاکستان و یا حتی امریکا انجام دهد. ابعاد مربوط به شرایط خروج امریکا و ناتو میان امریکا و طالبان توافق گردیده و حالا ابعاد داخلی معضله مورد بحث طالبان با هیأت دولت و احزاب سیاسی قرار میگیرد.

تعدادی اوضاع امروزی را با شرایط سقوط دولت نجیب الله مقایسه میکنند، در حالیکه این مقایسه سطحی و بدون پایه است. دولت نجیب الله در شرایط بـی تفـاوتی جامعـهٔ افغـانی و جهـانی بشـمول اتحاد شوروی سابق و خشکیدن منابع مالی دولت پسا اتحـاد شـورَی در افغانسـتان محکـوم بـه زوال بود. دولت اشرف غنی با این شرایط مواجه نیست. دولـت او هنـوز هـم از حمایـت گسـتردهٔ جامعـهٔ افغانی و جامعهٔ جهانی برخوردار میباشد.

بعضی ها عواقب خروج امریکا از افغانستان را با تجربه حاصله از ویتنام مقایسه نموده میگویند خروج امریکا به تبارز یک کشور مدرن امروزی ویتنام انجامید که در ساحهٔ داخلی ویتنام را به یک کشور مترقی و رو به انکشاف مبدل ساخته ودر جامعهٔ بین المللی به مثابه یک کشور مسئول عمل مینماید.

این مفسرین فراموش میکنند که افغانستان ویتنام نیست و ملا هیبت الله و شرکای او هیچ شباهتی با هوچی من ندارند. هوچیمن تحصیل یافته مسکو و پاریس بود به تمدن و مدرنیته عقیده داشت و حزب او ویتنام پیشرفته امروزی را طراحی و عملی کرد در حالیکه ملا هیبت الله و ملا برادر فارغان مدارس دینی قرون وسطایی سلفی پاکستانی به هیچ پدیدهٔ مدرنیتی تمدن جهان و هیچ اصل حقوق بشر و موازین دولتمداری عصر حاظر معتقد نمیباشند. حتی از همین امروز طالبان پاکستانی به حمایت طالبان افغان برای ایجاد یک پاکستان طالبانی چشم دوخته اند. ماری را که برای گزیدن دیگران پرورش داده اند روزی به یک افعی بزرگی مبدل میشود که صاحب خود را می بلعد!

مذاکرات صلح هنوز آغاز نشده است و اختلاف نظرهای اساسی بالای شکل، عمل و اهداف نظام سیاسی آیندهٔ افغانستان هنوز در میز مذاکرات طرفین مطرح نشده اند. ما هنوز در خَم یک کوچه ایم. به نظر میرسد که آقای دونالد ترمپ برای حصول جایزهٔ صلح نوبل باید بیشتر انتظار بکشد.

در این شرایط در حالیکه دولت هیأت مذاکره خود و احزاب را با توافق احزاب و مهره های سیاسی معرفی کرده و همچنین در پرنسیب به آزادی پنجهزار زندانی طالبان همزمان با مذاکرات صلح توافق **نموده حالا توپ صلح در میدان طالبان قرار دارد.**

بخش چهاردهم: سقوط دولت جمهوری اسلامی

حوادث چگونه واقع شدند؟

دوماه و چند روزی از سقوط دولت افغانستان بتاریخ 15 آگست سال 2021 بدست طالبان سپری شده است. در مدت 13 روز قبل از آن، جنگجویان طالبان مراکز ولایات را در سراسر کشور، با مقاومت اندک یا بدون مقاومت، تسخیر کردند. بدین ترتیب در پانزدهم اگست 2021، جنگجویان طالبان پس از حملات صاعقه وار که ازماه مئ، همزمان با شروع خروج نیروهای آمریکایی و ناتو و قراردادیهای آنها از افغانستان آغاز شده بود، در حاشیه شهر کابل ظاهر شدند. جنگجویان طالبان بدون مقاومت ارگ ریاست جمهوری را اشغال میکنند در حالیکه قبل از ورود آنها محمد اشرف غنی، رئیس جمهور با همکاران نزدیک خود، از آنجمله حمدالله محب مشاور امنیت ملی و محمود فضلی رییس ادارهٔ امور ریاست جمهوری، ارگ را ترک کرده بودند. متعاقبآ، در یک پیام ویدیویی به تاریخ هژدهم ماه آگست از امارات متحده عربی، اشرف غنی اظهار داشت که مجبور به ترک کشور شده چون مسئولان امنیتی به او گفته بودند که "توطئه جانی" در کمین او است. او گفت که طالبان پس از خروجش وارد ارگ ریاست جمهوری شده‌اند و "اتاق به اتاق" می‌گشته اند: "طالبان گفته بودند که تا من در قدرت باشم راه مسالمت‌آمیزی وجود نخواهد داشت."[18] آقای غنی اظهار داشت که برای جلوگیری از خونریزی و فاجعه افغانستان را ترک کرده وگرنه به گفته او وضعیت افغانستان شبیه سوریه و یمن می‌شده است.

متعاقبآ صحنه های دلخراش تلاش هزاران نفر در میدان هوایی کابل برای خروج از کشور با استفاده از طیارات ترانسپورت قوای امریکایی بوقوع پیوست که حوادث سال 1973 شهر سایگون در ویتنام را همزمان با خروج امریکاییها در خاطره ها زنده نمود. اما عملیات خروج امریکاییها و سایر قوای ناتو همچنان ادامه یافته بعد از بیست سال اقامت در افغانستان، بتاریخ 31 آگست 2021 آنها خروج کامل نیروهای خودرا از افغانستان تکمیل میکنند.

بعد از شروع حملات همه جانبهٔ طالبان در ماه مئ در تمام کشور، هیچ کسی سقوط ناگهانی اردوی ملی افغانستان را به این سرعت تا 15 آگست سال جاری 2021 پیشبینی نمی کرد. هیچ کسی چه در داخل افغانستان و چه در خارج از آن، حتی طالبان، پاکستان و امریکا، انتظار سقوط برق آسا و غیر مترقبهٔ اردوی ملی تا دندان مجهز وپروفشنل اجیر افغانستان را که توسط بهترین نظامیان امریکایی، آلمانی، انگلیسی و غیره کشورهای غربی تربیه و تجهیز شده بود، نداشتند.

در طول ماه های **مئ، جون و جولای،** همزمان با فرارسیدن تاریخ خروج کامل نیروهای خارجی، طالبان حدود نیمی از ولسوالی های افغانستان را در کنترل خود گرفته بودند اما تا آنزمان هیچ یک از مراکز ولایات را تصرف نکرده بودند. در این مدت تمام بنادر سرحدی افغانستان با کشورهای همسایه، به استثنای بندر تورخم در ولایت ننگرهار، و بندر حیرتان در ولایت بلخ بدست طالبان افتاد.

اما سقوط ناگهانی تمام مراکز ولایات افغانستان بدست طالبان **در ظرف 13 روز، از دوم تا پانزدهم آگست به ترتیب آتی** واقع شد:

---

[18] بی بی سی سرویس فارسی 18 آگست 2021.

دوم آگست، به گزارش مطبوعات **نیروهای طالبان شهر هرات، سومین شهر بزرگ افغانستان، را تصرف کرده‌اند.**

ششم آگست، بر اساس گزارش‌ها از افغانستان، طالبان شهر زرنج، مرکز ولایت نیمروز را تصرف کرده است. در ۵ سال گذشته این اولین باری است که طالبان کنترل مرکز یک ولایت را به دست می‌گیرد.

هفتم آگست، شهر شبرغان، مرکز ولایت جوزجان را تحت کنترول خود درآوردند. جوزجان یکی از ولایت های کلیدی در شمال افغانستان می باشد.

دوازدهم آگست، طالبان به بی بی سی گفته اند که کنترل قندهار را نیز در دست دارند. یک خبرنگار ساکن قندهار نوشته است که طالبان را در نزدیک اداره ولایت قندهار مشاهده کرده است.

دوازدهم آگست، امروز در پی سقوط شهر غزنی به دست طالبان وزارت داخله افغانستان گفت که محمد داوود لغمانی، والی ولایت غزنی، همراه با معاون و رئیس دفترش از سوی نیروهای امنیت داخلی وزارت داخله در ولایت میدان وردک به جرم سپردن ولایت به طالبان بازداشت شدند.

سیزدهم آگست، ولایت لوگر هم سقوط کرد/ طالبان به هفتاد کیلومتری جنوب کابل رسیدند.

سیزدهم آگست، امریکاییان تمام اسناد سفارت امریکا را در کابل منهدم نموده آتش زدند تا بدست طالبان نه افتد.

چهاردهم آگست، خبرنگار آناتولی اعلام کرد که شهر جلال آباد مرکز این ولایت به دست طالبان سقوط کرده است. وی افزود گروه طالبان در اطراف جلال آباد مستقر شده‌اند.

چهاردهم آگست، خبرنگار رویترز به نقل از یک مقام محلی گفت که طالبان بر شهر مزار شریف مسلط شدند و نیروهای دولتی به سمت مرزهای ازبکستان فرار کردند. گفته می‌شود عطا محمد نور و مارشال دوستم که از شهر دفاع می‌کردند به سمت بندر حیرتان و کشور ازبکستان رفته‌اند.

بدین ترتیب بعد از سقوط شهرهای قلعهٔ نو و هرات، از دوم آگست تا چهاردهم اگست مراکز 25 ولایت در افغانستان به دست طالبان افتاده است.

چهاردهم آگست، میدانشهر مرکز ولایت وردگ بدست طالبان افتاد.

چهاردهم آگست، به گزارش اقتصادنیوز به نقل از خبرنگار سایت افغانستان خبرگزاری فارس، "طالبان به نزدیکی کابل رسیدند. گفته می‌شود درگیری‌ها در حومه شهر کابل و در شهرستان‌های پغمان و پروان جریان دارد.

در همین روز سی‌ان‌ان گزارش داد نظامیان آمریکایی وارد ارگ ریاست جمهوری افغانستان شده و یگان ویژه و گارد ریاست جمهوری را خلع سلاح کرده‌اند." اما این خبر بطور مستقلانه تایید نشده است و در سایت سی ان ان هم نیست. ۳ چرخبال در محوطه ارگ مستقر است. گفته می‌شود که ۳ پاسگاه امنیتی پغمان به تصرف طالبان درآمده است.

پانزدهم آگست، جنگجویان طالبان بدون مقاومت ارگ ریاست جمهوری را اشغال میکنند در حالیکه قبل از ورود آنها محمد اشرف غنی، رئیس جمهور، با همکاران نزدیک خود، حمدالله محب مشاور امنیت ملی و محمود فضلی رییس ادارهٔ امور ریاست جمهوری، ارگ را ترک کرده بودند.

پانزدهم آگست، ملا عبدالسلام ظریف سفیر سابقهٔ طالبان در پاکستان در کابل اظهار داشت که حامد کرزئ شب گذشته دوبار به او زنگ زده و اصرار نموده بود که رییس جمهوراشرف غنی از کابل رفته است و به جنگجویان طالبان اطلاع دهید که داخل شهر شوند.

طبق برآوردهای پوهنتون براون، پس از 20 سال که هزاران نفر جان خود را از دست دادند و مخارج بالغ بر 2.2 تریلیون دالر شد. تصاویر چشمگیر خروج امریکا از سایگون تکرار شد هرچند در این مناسبت به میزان بسیار بیشتری. چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد؟ چگونه طالبان به این سرعت قدرت را در دست گرفتند؟ نیروهای امنیتی افغان پس از 20 سال آموزش و آمادگی توسط نیروهای بین المللی و پس از صرف بیش از 80 میلیارد دالر باید آماده میبودند و با تعداد 350،000 واحد بین اردوی ملی و قوای پولیس، جمهوری افغانستان باید حداقل در برابر عملیات طالبان مقاومت می کرد.

عوامل این سقوط غیر مترقبه چه بود؟

ما بر روی **پنج عامل اصلی** تمرکز میکنیم که پیروزی دوبارهٔ طالبان را در افغانستان توضیح می دهد. پنج سناریو رخ داده است که مکمل یکدیگر هستند، این عوامل عبارت بودند از:

اول: اشتباهات امریکاییان در تشکیل و سوق و ادارهٔ اردوی ملی افغانستان؛
دوم: موجودیت فساد گسترده در افغانستان و در اردوی ملی؛
سوم: تغییرو تبدیل دراولیتهای سیاسی و استراتژیکی امریکا؛
چهارم: ضعف رهبری دولت افغانستان و نقش امریکا در آن؛ و
پنجم: عامل پاکستان.

حتی لوی درستیز قوای مسلح، وزیر دفاع و رییس جمهور امریکا هم غافل گیر شدند؟ به گفتهٔ مارک میلی لوی درستیز اردوی های سه گانهٔ امریکا "[19] هیچ چیزی را من و یا دیگران مشاهده نکردیم که نشان دهنده سقوط قریب الوقوع دولت افغانستان در 11 روز بوده باشد." حتی آنها هم تصور نکردند که خروج امریکا از میدانهای جنگ سبب سقوط گردید زیرا امریکاییها در پنج سال گذشته در جنگهای زمینی با طالبان اشتراک نداشتند.

متأسفانه در افغانستان جستجو و یافتن پاسخهای حقیقی و دلایل اصلی این سقوط بزرگ برای یک کتلهٔ وسیعی از تحصیل یافته ها خریدار ندارد زیرا آنها قبلاً دلایل این سقوط را در ذهن خود یافته اند و به این آسانی حاضر به تغییر دادن آن نیستند. جامعهٔ تحصیل یافته و بخصوص سیاسیون افغانستان از سال 1992 میلادی یعنی با به قدرت رسیدن گروههای مجاهدین اسلامگرا به اینطرف بر اساس خطوط قومی و زبانی تقسیم شده اند. این تقسیمبندی به خصوص میان رهبران سیاسی و تحصیل یافته گان تاجیک به رهبری تنظیم جهادی "جمعیت اسلامی" و حامیان آنها در جامعهٔ تاجیکان افغانستان و همچنان جامعهٔ تحصیل یافتهٔ هزاره، بخصوص رهبران سیاسی آنها در وجود حزب وحدت و حامیان آنها در میان جامعهٔ هزارهٔ افغانستان، در مقابل پشتونها شایع وَ

---

[19] به نقل از صدای امریکا، 18 آگست 2021

برازنده شد. بخصوص بعد از سال 2001 میلادی و تشکیل دولت جمهوری اسلامی افغانستان به مرکزیت اتحاد شمال (تنظیمهای جمعیت اسلامی تاجیکتبآر، وحدت اسلامی هزاره تبار و جنبش اسلامی ترکتبار)، اوج گرفت و با هجوم فرهنگی ایرانی از طریق انحصاررسانه های چاپی، رادیویی، تلویزیونی و انترنتی به یک فرهنگ ضد افغانستان، ضد افغان، ضد ملی گرایی و ضد پشتون در میان این گروهها و حامیان آنها مبدل گردید.

با چنین یک طرز دید ضد پشتون و ضد ملی، برای این گروهها تمام پشتونها طالب و یا حد اقل حامی طالبان اند. **آنها یقین دارند که در طول بیست سال گذشته رهبران پشتون، منجمله حامد کرزئ و اشرف غنی از طالبان حمایت کرده و جنگجویان طالبان را که عمدتآ مسکونین دهات پشتون نشین میباشند به شمال افغانستان منتقل نموده و مسلح ساخته اند و بالاخره با خروج قوای امریکایی و ناتو دولت و اردوی ملی را به طالبان تسلیم کرده اند.** برای آنها طالبان را "برادر" خطاب کردن توسط حامد کرزئ و آزاد کردن زندانیان پشتون تبار که دلایل کافی جرمی در دوسیه های آنها موجود نبود توسط اشرف غنی دلایل ثبَوت طالب بودن آنها میباشد.

اما دریافت علل و زمینه های سقوط غیر مترقبۀ دولت و اردوی ملی افغانستان برای روشنفکران افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است. با وجود مشکلات و نارساییهای زیادی که در ادارۀ دولت موجود بود، ملیونها روشنفکر افغان امیدهای زیادی به یک آیندۀ درخشان، و یک افغانستان پیشرفته، دموکرات و متمدن در چوکات دولت جمهوری اسلامی و قانون اساسی سال 2004 داشتند. اما پیروزی طالبان با ایدیولوژی حاکمیت شریعت اسلامی مطابق تفسیر طالبانی که در هیچ کشور دنیا حاکمیت ندارد، این امید ها را به خاک یکسان نمود. بنابر آن به سوالات زیادی در این زمینه باید جواب داده شود تا نسلهای آیندۀ ما یک برداشت تاریخی روشنی از این چرخش قهقرایی داشته باشند.

با آنکه تاکنون علل و دلایل و معاملات پشت پرده که چنین سقوط غیر مترقبه را در پئ داشت، کاملا روشن نیست و به یقین با گذشت زمان واقعیتها روشنترخواهند شد، اما در این مقاله کوشش میشود پارچه های بزرگ، کوچک و پراگندۀ این معمای پیچیدۀ عصر کنارهم گذاشته شوند تا بتوان با استفاده از آنها یک تصویر کلی روشنتری را از آنچه واقعاً رخ داد ارائه کرد.

امرالله صالح، معاون اول رئیس جمهورافغانستان که خود را رئیس جمهور موقت می‌نامد، فهرستی از دلایل سلطه نهایی طالبان ذکر کرده و از جمله به تحمل فعالیت‌های این گروه از سوی آمریکا و متحدانش و مشروعیت بخشی به آن از طربق مذاکرات دوحه اشاره داشت. به گزارش ایسنا، امرالله صالح در 28 آگست در مصاحبه با شبکه تلویزیونی نیوز18 هند گفت[20]: بسیار واضح است که طالبان هرگز تحت فشار نبود. آنها از پاکستان به عنوان پایگاه پشتیبانی خود استفاده کردند. نه پناهگاه. بلکه کل پاکستان در خدمت طالبان بود. ایالات متحده تلاش کرد تا پاکستان را به همکاری ترغیب کند. هرچه آنها پول بیشتری پرداختند، پاکستانی‌ها ترغیب شدند تا خدمات و کمک‌های بیشتری به طالبان ارائه دهند، بنابراین مسئله این دولت هسته‌ای که از تروریسم و شبه‌نظامی‌گری علیه متحدان غربی در افغانستان حمایت می‌کند، هرگز مورد رسیدگی قرار نگرفت.موصوف افزود مذاکرات بین افغان‌ها در دوحه قطر همچنین به مشروعیت‌بخشی به طالبان که به تعهداتش پایبند نبوده و کل جامعه بین‌الملل را فریفته است، کمک کرد.

به تایید یکی از نزدیکترین همکاران و همراهان اشرف غنی بعد ازخروج او از افغانستان به نویسنده رهبران جهادی و تنظیمی بشمول امرالله صالح، دوستم، محقق و خلیلی ملیونها دالر را از

---

[20] گزارش ایسنا، 28 آگست 2021

بودجه اضطراری دولت برای تمویل خیزش های مردمی تقاضا و دریافت کردند اما در عوض پولها را گرفته از کشور خارج شدند! موصوف اظهار داشت که حتی فرصت بردن یک بکس دستی به آنها میسر نشد و در میدان هوایی شهر ترمز در کنار دیای آمو در ازبکستان، جاییکه چهار هلیکوپتر حامل اشرف غنی و همراهان برزمین نشستند، مقامات ازبکستان تمام دست داسته های آنها را باز رسی کردند و دروازه های هلیکوپترها را مهر و لاک کردند. قرر راپوهای تایید شده، عد از توقف سی و یک ساعته اشرف غنی و همراهان با یک طیارهٔ چارتر قزاقستان از ترمز به ابوظبی در امارات متحده رفتند. جای تعجب اینجاست که هنوز اشرف غنی و همراهان به امارات متحده نرسیده بودند که یکی از مقامات سفارت روسیه در کابل شایعهٔ فرار اشرف غنی با 69 ملیون دالر نقد را به رسانه ها پخش کرده از قول یک شاهد عینی بیان داشت که این مبلغ در چهار موتر در میدان هوایی به هلیکوپتر ها بار شدند در حالیکه بعداً معلوم شد که هلیکوپترهای حامل اشرف غنی و همراهان از داخل ارگ پرواز کردند و ویدیوهای منتشره نشان داد که کدام بکس به این هلیکوپترها بار نشدند. در حالیکه مقامات ازبکستان در ترمز با اشرف غنی و همراهات بسیار برخورد غیر صمیمانه کردند اما موجودیت مقدار هنگفت پول نقد را در نزد آنها تایید نکردند.

اما سیگار، مفتش امریکا در مورد افغانستان، بعد ار 9 ماه تحقیق همه جانبه در ماه جون 2022 اتهام اینکه رییس جمهور غنی پولهای هنگفتی را با خود بخارج انتقال داده رد کرد. راپور سیگار که به هدایت حکومت و کانگرس امریکا تحقیق، ارزیابی، ترتیب و نشر شده تایید کرد که جمع پولهاییکه نزد 18 تن کسانیکه بتاریخ 15 آگست 2021 با رییس جمهور در هلیکوپترها به ترمز رفتند کمتر از 500 هزار دالر بوده است. این اتهام طوریکه قبلاً گفته شد از جانب سفارت روسیه در کابل بتاریخ 16 آگست 2021 وارد شده بود و سفیر افغانستان در تاجیکستان که از گماشتگان داکتر عبدالله بود آنرا دنبال کرده به آن دامن زد.

بدین ترتیب حالا حد اقل یک دوسیه اتهام فساد اراکین دولت قبلی بسته شد. تقاضای مردم آن است که همچو تحقیقات در مورد سرمایه های قارونی عطا محمد نور، عبدالله عبدالله، برادران کرزئ، برادران مسعود، فامیلهای قانونی و فهیم. ظاهر قدیر، سیاف، دوستم و صدها نفر سایر مسولین دولت جمهوری اسلامی که در بیست سال گذشته در قدرت شریک بودند نیز صورت بگیرد!

قابل یادآوری است که سیگار توسط کانگرس امریکا ایجاد شده و به کانگرس امریکا در مورد پولهای کمک امریکا راپور میدهد و صلاحیت تعقیب قانونی متهمین را در محاکم امریکا دارد.

به گزارش دویچه ویلی تاریخی 17 آگست 2021 ینس استولتنبرگ، دبیرکل پیمان نظامی ناتو، گفته است[21] که این پیمان از پیروزی سریع طالبان در افغانستان «متعجب» شد. او رهبری افغانستان را مقصر این تراژدی عنوان کرده است. دبیرکل پیمان ناتو در ارتباط به اوضاع افغانستان پس از فروپاشی حکومت گفت: «سرانجام رهبری سیاسی افغانستان در ایستادگی در برابر طالبان و دستیابی به راه حل صلح آمیز که افغان‌ها نومیدانه خواستارش بودند، ناکام شد.» استولتنبرگ ادامه داد: «ناکامی رهبری افغانستان منجر به تراژدی‌ای شد که ما امروز شاهدش هستیم.» او گفت که هدف ناتو در افغانستان کمک به ایجاد یک دولت تداوم پذیر بود، نه حضور دایمی. او فروپاشی حکومت در برابر طالبان بعد از ۲۰ سال تلاش را یک تراژدی عنوان کرد.

---

[21] گزارش دویچه ویلی تاریخی 17 آگست 2021 ینس استولتنبرگ

رییس جمهور بایدن با عجله مسولیت سقوط را به دوش اردوی ملی افغانستان گذاشت! بعد از این سقوط رییس جمهور بایدن گفته بود: "سربازان امریکایی نمی توانند و نباید در جنگی بجنگند و در جنگی بمیرند که سربازان افغان حاضر نیستند برای خودشان بجنگند."

اما به شهادت سرفراز یک افسر کوماندوی افغان در حقیقت جو بایدن، رئیس جمهور ایالات متحده، دروغ گفته و باید خجالت بکشد. این افسر اظهار داشت که "ما 70 هزار نفر را در جنگ از دست دادیم واز سال 2014 به اینطرف 95 درصد تمام عملیات جنگی را ما انجام داده ایم. درست زمانی که در حال پاکسازی بودیم، امریکاییان زنجیره تامین پشتیبانی هوایی و ارتباطات مخابراتی ما را متوقف کردند. آنها دستان ما را از پشت بستند".

اما اردویی که از سال 2014 به این طرف مسئول بیش از 95 درصد عملیات نظامی بوده است چگونه ناگهان مانند یک پارچه قند آب شدند وطالبان قادر شدند با مقاومت کمی دوباره قدرت را به دست بگیرد.

در حقیقت با خروج پانزده هزار تکنیشن ها و قراردادی های خارجی که مسولیت ترمیم و آماده سازی قوای هوایی و وسایط نظامی اردوی ملی را به عهده داشتند این اردو قابلیت عملیاتی خودرا از دست داد.

باخت در جنگ هرگز شادی آور نیست، اما هیچکس تصاویر شکست، فرار و بی نظمی را در این ابعاد هرگز تصور نمی کرد. همه ما شاهد تصاویری بوده ایم که نشان دهندۀ بار سنگینی از غفلت، شکست و سوء مدیریت دولتهای پیهم امریکا و افغانستان و بخصوص دو دولت اخیر امریکا دونالد ترمپ و جو بایدن خواهد بود.

ما بر روی چند عامل اصلی تمرکز می کنیم که پیروزی طالبان را توضیح می دهد. سناریوهایی که رخ داده است که مکمل یکدیگر هستند، در حالیکه به طور قطعی وزن و تأثیر نسبی هر یک از آنها را که در شکست دولت افغانستان داشته اند نمیتوان بیان کرد اما این قدر میدانیم که همه آنها قاطعانه به آنچه اتفاق افتاده کمک کرده اند.

اول: اشتباهات امریکاییان در تشکیل و سوق و ادارۀ اردوی ملی افغانستان

واضح است که ایالات متحده اشتباهات زیادی در افغانستان مرتکب شده است. شاید مهمترین آنها ناکامی در ایجاد اردو و نیروهای امنیتی در افغانستان با توانایی شکست طالبان باشد. در عین زمان بسیاری از تحلیلگران به موضوع بسیار خاصی اشاره کرده اند. ایجاد اردو و نیروی پولیس از هیچ به هیچ وجه آسان نیست و بخصوص انجام این کار در افغانستان. و علاوه بر این رنج چرخش زیاد پرسونل به دلیل تلفات وارده همه چیز را بسیار پیچیده تر می کند. به گفتۀ مایکل میکاتا، قوماندان سابق قوماندانی عملیات ویژه ایالات متحده، "ما مجبور نیستیم به سربازان آمریکایی آموزش دهیم که از قانون اطاعت کنند، حقوق بشر را رعایت کنند و یا رشوه نگیرند. آنها با درک قبلی این موارد وارد نیروی ما می شدند، ما سعی کردیم نظامیان افغان را چنین در تصویر خود ایجاد کنیم، و این اغلب با شرایط سیاسی و اجتماعی که در آن نیروهای عمل می کنند ، مطابقت ندارد".

واقعیت این است که وقتی ایالات متحده در سال 2001 به افغانستان حمله کرد و طالبان را به کمک تنظیم های جهادی سابقه شکست داد در ایجاد یک اردوی ملی و قوای ملی پولیس در افغانستان توجه زیادی بعمل نیاورد. در آنزمان توجه امریکا بجانب عراق معطوف شد و وسواس زیادی برای عراق سبب کاهش در تعهد مصارف در افغانستان گردید. پرزیدنت بوش و دونالد رامسفلد وزیر دفاع او دو اشتباه بزرگ را مرتکب شدند: اولا، آنها از یکطرف پیشنهاد بسیاری از

رهبران طالبان برای مذاکره در مورد راه حل سیاسی را رد کردند؛ و ثانیا، آنها بطور مسخره اصرار داشتند که با یک اردوی ملی پنجاه هزار نفری میتوان یک کشور بزرگ مانند افغانستان را کنترل کنند. علاوه بر این که پنتاگون می خواست هزینه ها را کاهش دهد، بنابراین آنها اصرار داشتند که حقوق و مصارف ناشی از نگهداری سربازان در زمان خروج رامسفلد در سال 2006 کم نگه داشته شود. در حالیکه طالبان حملات خود را به شدت افزایش دادند صرف 26000 سرباز افغان آموزش دیده و تجهیز شده بودند. این تصمیم بسیار پرهزینه بود زیرا کاستی های اردو افغانستان در سال های بعد باید توسط نیروهای آمریکایی که مصارف استقرار آنها بیش از یک میلیون دالر در هر واحد در سال بود، جبران شود.

بدترین چیز این است که اردو افغانستان هرگز نتوانست به یک اردوی مدرن با تشکیلات متممه و ضروری مجهز گردد. یک اردو مدرن چیزی بیشتر از یک سرباز با حمل سلاح است. به عنوان مثال، این ارسو فاقد میخانیک ها از همه نوع، پرسونل مسلکی ادارۀ قرارگاهها، داکتران و پرسونل طبی بود. هیچ کدام از این موارد در اردوی افغانستان ایجاد نشد. اساساً، تصمیمات بوش و رامسفلد ائتلاف بهترین سالها برای تقویت فساد بود که قبلاً ذکر کردیم.

اما درک کامل اینکه چرا اردو افغانستان به این سرعت منحل شد کافی نیست، این چیزی است که حتی خود دولت ایالات متحده را کاملاً غافلگیر کرد، **اگرچه حقیقت این است که کاهش تقریباً کامل حملات هوایی یا خروج پیمانکاران نیروی هوایی و پیامد آن تضعیف روحیه سربازان نقش کلیدی ایفا کرد**. در پاییز 2015 در ولایت قندوز 500 نفر طالبان 3000 سرباز و پولیس افغان را شکست دادند. سپس در ولایت هلمند، حدود 1800 طالبان نزدیک به 4500 سرباز و پولیس را شکست دادند. یک نکته مهم، اجازه دهید اشتباه نکنیم. این بدان معنا نیست که اردو افغانستان در طول این سالها هیچ تلاشی نکرده است، افغانها بیشترین بار را بر دوش کشیده اند. اردو و پولیس به تنهایی حدود 70،000 کشته بر جای گذاشته اند. واقعیت این است که هم انگیزه زدایی و هم کمبود مواد دستور کار روز بود. اما چگونه اردوی که بیش از 80 میلیارد دالر در آن سرمایه گذاری کرده است، تقریباً 15 سال است که می تواند مشکلات زیادی داشته باشد؟ خوب ، یک دلیل در نوع اردو نهفته است: ایالات متحده اردو را طراحی کرده است به شکل و شمایل خود و آنرا در سراسر کشور در پایگاه های پراگنده مستقر نمودند که از راه دور با استفاده از یک شبکۀ کاملاً وابسته به یک سیستم پیچیده لوجستیکی پشتیبانی به کمک هواپیماها و هلیکوپترهایی که افغانها در مدیریت آنها ناتوان بودند اکمالات می شدند. در نتیجه بطور مثال، وقتی ولایت قندوز به دست طالبان افتاد بسیاری از سربازان کشته شدند، ما محاصره شدیم، هیچ پشتیبانی هوایی وجود نداشت. در آخرین دقایق، قوماندان ما به ما گفت که هیچ کاری نمی توانند برای ما انجام دهند و فرار بهتر است. همه آنها جنگ را رها کرده فرار کردند (سرباز 29 ساله عبدالقدوس).

بنابر آن قطع حملات هوایی امریکاییان بالای طالبان، واخلال در حمایت لوژستیکی از اردوی افغانستان یکی از عوامل اساسی تقلیل قابلیت محاربوی و عملیاتی اردوی ملی افغانستان بوده و از عوامل مهم سقوط آن شمرده میشود.

دوم: موجودیت فساد گسترده در اردوی ملی

اما مهمتر از همه ، این مربوط به چیزی است که شاید بارزترین خصوصیت جنگهای افغانستان در دهه های اخیر باشد که آن عبارت است از فساد گسترده. و می بینید، علیرغم مبالغ هنگفتی که آمریکایی ها هزینه کردند ، سربازان افغان دستمزد ناخوشایندی داشتند، آنها می توانستند ماه ها بدون پرداخت دستمزد به سر ببرند، و حتی مهمات نیز کم بود. اعتقاد بر این است که طالبان ماه هاست که معاملات خود را با مقامات نظامی محلی اجرا می کنند.

هیچ منطقه ای در نتیجه جنگ سقوط نکرده است. اما در نتیجه جنگ روانی. توکلی، قوماندان قول اردوی 217 اردو افغانستان. همه اسلحه خود را تحویل دادند و فرار کردند. ما از دولت مرکزی هیچ کمکی دریافت نکردیم. این ولسوالی بدون هیچ گونه درگیری سقوط کرد (رحیم الله، سرباز 25 ساله افغان).

نکته اصلی این است که منابع کمیاب بودند زیرا احتمالاً بخش زیادی از پول صرف شده توسط آمریکایی ها به جاهایی مانند دوبی یا قطر ختم می شد، به عنوان مثال، احمد ضیا مسعود، معاون رئیس جمهور سابق افغانستان متهم شد که بیش از 50 میلیون دالر به دوبی آورده است جایی که در یک عمارت مجلل زندگی می کرد و با موترهای رولز رویس رانندگی می کرد. مثال دیگر، مقامات ارشد نظامی و دولتی در مورد تعداد سربازان دروغ گفته و پول حقوق و دستمزد سربازانی را که وجود نداشتند به جیب میزدند. یک روز، آمریکایی هایی که حقوق و دستمزدهای بیش از 300000 نفر افراد اردو را تأمین می کردند، متوجه می شوند که تعداد واقعی آنها به سختی بیش از 250،000 بود. در صورت پرداخت حقوق و دستمزد قانونی ، بسیاری از قوماندانان و جنگ سالاران معمولاً قسمت خوبی از آن را حفظ می کردند و سربازان را بدبخت تر می کردند. در نهایت، با وجود آنکه آنها مجبور به راه اندازی سیستم پرداخت الکترونیکی شدند اما مشکلات همچنان ادامه داشت.

اما این فساد فقط مربوط به کسانی که در بالا بودند نبود، فساد در همه جا گسترده بود. به هر حال ، اگر به سربازی که ماهیانه 200 دالر حقوق دریافت می کرد تجهیزاتی راکه 1000 دالر ارزش دارد میدادید نتیجه این امر عجیب نیست که این تجهیزات دربازار سیاه ظاهر گردند. دقیقاً همان اتفاقی افتاد که پنتاگون سعی کرد اردو افغانستان را به دوربین های دید در شب مجهز کند، اما این دوربین های شب بین اکثراً ناپدید می شدند، سامان موترها و سلاح ها، مهمات، تیل، موبلایل و غُرج همه در بازار سیاه ظاهر میشدند. در مجموع آمریکایی ها رسید ها را پرداخت می کردند و کنترل در نبود آن مشهود بود. علاوه بر این، سربازان و پولیس در بسیاری از موارد به جمع آوری رشوه در پست های بازرسی می پرداختند که باعث شده بود که بخش بزرگی از جامعه اعتماد چندانی به آنها نداشته باشند. پولیس منفورترین نهاد در کشور شد. طالبان هم همین کار را انجام داده جزیه جمع میکردند اما صرف یکبار به جانب مقابل در برابر آن رسید میدادند نه مانند پولیس که دائماً خواستار پرداخت پول بودند.

اصل طالبان این است که وقتی رشوه مالیاتی پرداخت می کنید، رسیدی به شما می دهند که در سراسر کشور کار می کند و دیگر از شما نمی خواهد رشوه مالیاتی بپردازید. از سوی دیگر افسران پولیس در قبال رشوه ای که اخذ می کنند کدام رسید پرداخت نمی کنند (احمد سعید، معاون اتاق بازرگانی در ولایت هرات).

بنابراین اگر اردوی دارید که تا حد زیادی آموزش ندیده است، مجهز نیست، در همه چیز فاقد انگیزه است، نتیجه دقیقاً همان چیزی است که ما دیده ایم. اسدالله خالد وزیر دفاع افغانستان برای هفت ماه در سال 21/2020 بالای وظیفهٔ خود نبود. وقتی طالبان وارد شدند و آنها را تهدید کردند بسیاری از نیروها فرار کردند و یا با تحویل تجهیزات نظامی به طالبان فرار کردند، این پدیده زمانی تشدید شد که دیگر حمایت آمریکایی ها را نداشتند. آنها برای یک هدف نمی جنگیدند و همه چیز در اطراف آنها فاسد بود چرا این عامل جان آنها را به خطر انداخت، نیروهای افغان را به سطحی کاهش دادند که در واقع بسیار کمتر از 167000 سرباز اردو بود. برخی منابع نشان می دهند که در لحظه حقیقت، شروع حملات بالای مراکز ولایات در دوم آگست، تقریباً 50،000 سرباز مجهز آماده جنگ وجود داشت اما بدون هیچ استراتژی در سراسر کشور پراگنده شدند. نتیجه اش راهمه ما در حال حاضر می دانیم.

براساس گزارش سازمان شفافیت بین الملل، افغانستان در سال 1997 در فهرست فاسدترین کشورهای جهان شناخته شد بطوریکه در بین 187 کشور جهان در رتبه 184 قرار گرفت که به این ترتیب جایگاه سومین کشور فاسد جهان را به خود اختصاص داد. آمریکا مدعی است که بیش از یک تریلیون دالر در این کشور مصرف کرده است اما فساد اداری و مالی باعث شده که از این کمک ها استفاده نادرست صورت گرفته و پیشرفت ها در این کشور قابل ملاحظه نباشد. اما حقیقت آن است که آمریکایی ها با نحوه مصرف و کمک های خود در ترویج فساد در افغانستان نقش داشته اند. متاسفانه آنچه گزارشهای بین المللی نمی نویسند عبارت از موجودیت شبکه و سیستم اجرائی فاسد برای تطبیق کمکهای خارجی بخصوص کمکهای امریکا میباشد. بیش از 20 فیصد این کمکها از خود امریکا خارج نمیشوند و این پولهایی است که به حساب کمک به افغانستان از بودجه های پروژه های منظور شده به شرکتهای امریکایی به عنوان مصارف حقوقی، مصارف مشاورتی و مصارف نظارتی و اجرای پروژه ها پرداخته میشود. کشورهای کمک کننده بخش اعظم کمکهای خودرا به افغانستان از طریق موسسات دولتی و خصوصی خود مستقیما به شرکتهای قراردادی افغانی که خود انتخاب میکنند و موسسات ان جی او (NGO) که بازهم خود انتخاب میکنند میپردازد نه از طریق دولت افغانستان و مسولیت تفتیش و حساب دهی هم بدوش خود این موسسات خارجی است.

سوم: تغییرو تبدیل دراولیتهای سیاسی و استراتژیکی امریکا

هدف امریکایها در افغانستان چه بود؟ امریکاییها هرگز به پلان گذاریهای طویل المدت عقیده ندارند. سیاستهای آنان بر اساس منافع روز در نوسان است. نه دوست دایمی دارند و نه دشمن دایمی. بطور مثال تازمانیکه چین یک کشور عقب مانده رو به انکشاف بود هچ مشکلی با آن نداشتند و در چهل سال گذشته از راه تجارت وهمکاری صنعتی با آن به هزارها ملیارد دالر منفعت بردند. اما امروز که چین موقف هژمونی جهانی امریکا را در تمام زمینه ها به خطر انداخته است بدشمن درجه اول امریکا مبدل شده است. روسیه دست به گدایی زمان یلتسین در سالهای 1990 دوست امریکا بوذ اما دولت قدرتمند روسیه زیر رهبری پوتین دشمن امریکا محسوب میشود. این تغییرات استراتژیک درسیاست خارجی امریکا تمام معادلات سابقه را در سیاست خارجی امریکا تغییر داده از جمله اهداف موجودیت امریکا را در افغانستان!

جوزف بایدن رییس جمهور امریکا ضمن دفاع از تصمیم خود برای خروج از افغانستان بتاریخ شانزدهم آگست 2021 تایید کرد که امریکا هرگز اهداف دولت سازی و ملت سازی را در افغانستان در نظر نداشته است. به تایید این نظر میتوان سخنان کلونل لارنس بی ویلکرسن را که در زمان ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش رییس دفتر جنرال کالین پاول وزیر خارجه امریکا بود به یاد آورد که در سال 2018 در سخنرانی درانستیتوت ران پاول ضمن بیان اینکه امریکا در افغانستان بدنبال دولت سازی و ملت سازی نیست، اهداف استراتژیکی امریکا را در انستیتوت ران پاول چنین تعریف کرده بود[22]:

اول – مقابله با القاعده و سائر گروههای تروریستی به منظور جلوگیری از تکرار حوادث سپتمبر 2001؛

دوم – استفاده از افغانستان توسط سی آی ای برای عملیات حمایت از جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIM) برای بی ثبات سازی ایالت سینکیانگ چین و اخلال پروژه

---

[22] ویدیو کلپ سخنان کلونل لارنس بی ویلکرسن در یوتوب، انستیتوت ران پاول، 2018

های مربوط به کمربند و راه (Built and Road) چین از سین کیانگ به آسیای میانه، اروپا و آسیای جنوبی و غربی؛ و

سوم – بودن در مجاورت ذخایر اسلحهٔ اتمی پاکستان برای محافظت از آنها در صورت لزوم.

در افغانستان امریکاییها در پنج سال گذشته حتی یک سرباز تلفات نداده بودند و بر اساس توافقنامه امنیتی با دولت براحتی میتوانستند افغانستان را ترک گویند طوریکه قوای خودرا از 120هزار در سال 2013 به 1200 نفر در سال 2019 تقلیل داده بودندآنرا به صفر هم میتوانستند کاهش دهند . طالبان آنقدر احمق نبودند که مانع خروج کامل امریکاییها گردند همانطوریکه در گذشته نشدند حالا هم مانع نشدند. هدف ضمایم مخفی توافقنامه دوحه موافقت طلبان با امریکا در همکاری با سی آی ای برای بی ثبات سازی ایالت سینکیانگ چین توسط جنبش اسلامی ترکستان شرقی بود که توسط سی آی ای تمویل میگردد. بی ثبات سازی چین هدف استراتژیک امروزی امریکا و استفاده از موقف اسلام گرایی افراطی طالبان برای کمک به جنبش اسلامی ترکستان شرقی میباشد. برای رسیدن به این مقصد، امریکاییان موقف طالبان را ارتقا داده و در عمل به تضعیف سیاسی موقف دولت افغانستان پرداختند. در این زمان هدف امریکا در افغانستان ایجاد یک دولت اشتراکی به رهبری طالبان و شرکت رهبران سابقه جهادی در کابل بود که با موجودیت دراز مدت یک پایگاه محرمانه سی آی ای در افغانستان موافقه نماید تا برعلاوه ایالت سینکیانگ چین که همسرحد افغانستان است، ناظر فعالیتهای القاعده در جنوب آسیا و افغانستان هم باشد .

اما توافق باطالبان همانند یک شمشیر دو لبه عمل خواهد کرد. برای طالبان جنبشهای اسلامی ترکستان شرقی، تحریک طالبان پاکستان، جنبش اسلامی ازبکستان، القاعده و امثالهم در یک ردیف قرار دارند و همه دوستان و همفکران عقیدتی و استراتژیک آنها اند .

یک افسر افغان اظهار داشت که "به ما خیانت شد. به ما گفتند توافق صلح حاصل شده است. یک دولت انتقالی در حال شکل گیری است."

بر اساس ارزیابی یک برنامهٔ ویدیویی وژول پولیتس امریکایی[23] [تصور کنید شما رئیس جمهور ایالات متحده هستید و پس از 20 سال نبرد و هزاران تلفات و مصارف سرسام آور، درگیر جنگی شده اید و می دانید که هرگز نمی توانید برنده شوید. به گفتهٔ لورا جودی، روزنامه نگار امریکایی "من افغانستان را به عنوان یک کابوس خاکی از مکانی پر از افراد شجاع و مغرور یاد می کنم که موجودیت ما را در آنجا نمی خواستند." تصور کنید که در آن لحظه دقیق به شما یک برنامه جدید ارائه شده که گفته میشود: آقای رئیس جمهور، ما فارمول فرار از لانه شیر را یافته ایم! برنامه ای داریم برای جلوگیری از تلفات مزید برای جلوگیری از مصارف مزید اقتصادی برای جلوگیری از نفوذ گروه های تروریستی و در عین حال دستیابی به برخی از دستاوردهای جغرافیایی و اقتصادی که افغنستان فراهم میکند. جالب به نظر می رسد، اینطور نیست؟ خوب ، اکنون تصور کنید که این طرح به طور خاص شامل بستن پیمان با طالبان و حتی تسهیل دسترسی آنها به قدرت است. بله، بله، این چیزی است که من گفتم. بر اساس این برنامه در سال 2018 ، دولت ترامپ از پاکستان خواست تا ملا عبدالغنی برادر را آزاد کند و مایک پمپئو، وزیر امور خارجه ایالات متحده نیز به دوحه سفر کرده و با وی ملاقات کرد. برادر رهبر سیاسی کنونی طالبان است. نتیجه این شد که در29 فبروری 2020 ، توافقنامه دوحه امضا شد که دولت غنی افغانستان به شدت با آن مخالف بود، اگرچه در نهایت فایده ای نداشت. این توافقنامه زمان بندی

[23] راپورتاژ از-ویژول پالیتیکس VisualPolitik EN یکشنبه پنجم سپتمبر 2021

خروج نیروهای بین المللی، آزادی هزاران و هزاران زندانی طالبان و کاهش حملات هوایی و همچنین خیم عملیات نظامی ایالات متحده را تعیین کرد. همه اینها در ازای عدم حمله طالبان به نیروهای بین المللی که متعهد شده اند گروه های تروریستی را پناه ندهند و با دولت افغانستان در مورد راه حل سیاسی درگیری مذاکره می کنند . ما با آزادی بیش از 5500 زندانی طالبان که اکثر آنها در جنایات جدی علیه بشریت مجرم هستند، موافقت کردیم و دولت افغانستان را زیر ففشار قرار دادیم این زندانیان را آزاد کند. ما مصارفسنگینی را برای صلح پرداخته ایم و خطرات جدی را پذیرفته ایم. اما متأسفانه هنوز هیچ سودی مشاهده نکرده ایم.]

از نظر امریکاییان توافق با طالبان به نوعی منطقی است به نظر Andrew Watkins, member of the US Institute of Peace اگر با طالبان پیمان ببندید و اطمینان حاصل کنید که آنها به گروه های تروریستی که می توانند به امریکا حمله کنند، پناه نمی دهند، دیگر تلفاتی نخواهید داشت، **می توانید توجه و منابع خود را بر اولویت واقعی خود در اقیانوس آرام و مهار چین متمرکز کنید.** و اگر علاوه بر این آنها به قدرت برسند، خوب ، این می تواند حتی دری را برای فرصتهای خاصی باز کند. بگذار توضیح بدهم. افغانستان کشوری بسیار غنی از مواد معدنی است که بیشتر مورد علاقه مواد معدنی صنعت فناوری مانند مس، لیتیوم، نیوبیوم کبالت، خاکهای کمیاب و همچنین طلا و اورانیوم است.

در حقیقت، بر اساس گزارش پنتاگون که نیویورک تایمز در سال 2010 به آن اشاره کرد، افغانستان این پتانسیل را دارد که عربستان سعودی لیتیوم شود. و نه تنها این، پروژه هایی مانند خط لوله گاز تاپی، 1127 مایل و 1814 کیلومتر پروژه خط لوله وجود دارد که می تواند گاز طبیعی را از ترکمنستان به پاکستان، هند و چین منتقل کند و متعلق به شرکت نفتی شورون است. این می تواند وابستگی چین به گاز طبیعی روسیه را کاهش داده و از اهمیت استراتژیک ایران بکاهد. خوب ، در فوریه 2021 ، طالبان در سفری که ظاهراً توسط خود آمریکا هماهنگ شده بود، از ترکمنستان دیدن کردند و متعهد شدند از این پروژه محافظت کنند زیرا خط لوله باید از افغانستان عبور کند. و مشکل تا اینجا این است که برای بهره برداری از مواد معدنی یا ایجاد شبکه های انرژی، به ثبات سیاسی نیاز دارید. تا زمانی که شما در جنگ با طالبان هستید هیچ کاری نمی شود کرد. اما توافق دوحه فرصتی بود برای امریکاییان. این برای بسیاری از تحلیلگران آن چیزی است که توضیح می دهد چرا ایالات متحده عملاً حمله به طالبان را متوقف می کند با وجود این واقعیت که طالبان عملیات خود را علیه اردو و نهادهای افغان افزایش داده اند تا جایی که سازمان ملل متحد سال 2020 را خشن ترین سال در این کشور توصیف کرد.

توافقنامه های دوحه ممکن است سناریوی کلی را توضیح دهد. اینها جزئیاتی است که مشخص است زیرا بسیاری ازمواد توافقنامه مخفی مانده و باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، آمریکایی ها در مورد نقشه راه آینده افغانستان مذاکره کردند، نه با دولت افغانستان، که حتی در میز مذاکره حضور نداشت، اما با طالبان. توافقنامه دوحه برای طالبان یکسال مهلت خرید، آنها توانستند به دقت برنامه ریزی کنند تا خطوط تأمیناتی خود را تقویت کنند تا بتوانند آزادی حرکت داشته باشند بدون ترس از بمباران امریکاییان.

چهارم: ضعف رهبری دولت افغانستان

زمینه های ضعف دولت جدید پسا طالبان در افغنستان در کنفرانس 2001 بن پایه گذاری شد. تیمور شاران در سال 2009 در بی بی سی مینویسد: **"توافقات بن در سال 2001 روی کاغذ بستری را برای یک حکومت دارای پایه های وسیع، چند قومی و متوازن سیاسی به وجود آورد. با این وصف، قدرت عملاً به صورت عمده در اختیار آنچه که "ائتلاف شمال" خوانده می شد و**

بویژه میان شاخه کوچک نظامی حزب جمعیت متشکل از چهره های موسوم به 'پنجشیری' قرار داشت". ائتلاف شمال، 17 پست مهم از میان جمعاً 30 پست را از آن خود کرد که وزارتهای مهم دفاع، داخله، خارجه، پلان، تجارت و ریاست امنیت ملی جزو آنها می شد. در این میان تنها دو پست ریاست دولت و وزارت مالیه در اختیار گروه به اصطلاح "روم" متشکل از طرفداران ظاهرشاه قرار گرفت. بدین ترتیب، ائتلاف شمال، که به دنبال سقوط طالبان کابل را در کنترل خود گرفته بود، برنده تمام عیار بازی بود. این کابینه متوازن نبود، چرا که در آن به برخی از گروهها بیش از اندازه لازم سهم داده شده بود و برخی دیگر از سهم واقعی برخوردار نشده بودند. کوتاهی در عملی کردن توافقات بن در زمینه برقراری مناسبات مبتنی بر تقسیم متناسب قدرت، کشمکش داخلی شدیدی را میان چهره های مختلف داخل حکومت به دنبال داشت. آقای کرزی که می توان گفت به نوعی در احاطه "جنگسالاران" نیرومند بود و حوزه نفوذش به کابل محدود می شد، از سال 2003 سیاست کنارزدن حریفان از قدرت را در پیش گرفت و تلاش کرد تا سهم ائتلاف شمال را در کابینه خود محدود سازد. به همین دلیل دوره بین سالهای 2002 تا 2005 شاهد کشمکشها و منازعه شدید داخلی بین نخبگان گوناگون دولتی بود که در جریان آن رییس جمهور و با متحدان نزدیک خود در یک طرف و "جهادیهای" ائتلاف شمال در طرف دیگر قرار داشتند. آقای کرزی از سال 2006 و با برکناری حریفان "جهادی" از دولت، درعین حال سیاست کنارزدن مخالفان را با سیاست مدارا و دلجویی عجین کرد و طی آن شبکه پیچیده ای از روابط با فرماندهان، رهبران قومی و دیگر بازیگران قدرت به وجود آورد. انتخابات سال 2009 بازتاب همین سیاست است که براساس آن وی با بازیگران عمده قدرت چون ژنرال دوستم، محمد محقق و دیگران به معامله روی آورد تا در ازای حمایتشان پستهای دولتی و دیگر امتیازات را در اختیار آنان قرار دهد. یعنی همان کسانی را که پیش از این تلاش کرده بود تا موقعیت شان را در جامعه و سیاست افغانستان تضعیف کند.

دست‌آورد غم انگیز و فاجعه بار دولت ربانی-مسعود (1992-1996) درهم شکستن ساختمان دولت افغانستان و خلع اردوی مسلح و مسلکی کشور، آغاز جنگ‌های تنظیمی و جنگ ضد قوم هزاره آن‌ها بود که هنوزهم بیاد ملت افغانستان است. شورای نظاریها به دموکراسی و حکومت قانون احترام و پا بندی ندارند. عبدالله در نقش رییس اجراییهٔ دولت رییس جمهور خود را بی‌کفایت خطاب کرد، یک والی در وجود عطا محمد نور به رییس جمهور کشور گفت تو صلاحیت برطرفی مرا نداری و بعداً امان‌الله گذر اعلان کرد که کابل را به خاک و خون می‌کشد! از این بیشتر انارشیگری را در هیچ دولتی نمی‌توان مشاهده کرد. شورای نظاریها زمزمه اغتشاش، کودتا و ایجاد حکومت موازی را چندبار سر دادند و بعد از انتخابات سال 2019 اجرا کردند.

تأمین حاکمیت دولت مرکزی بالای قدرت‌های محلی، ختم قدرت‌های نیمه مسقل محلی وابسته به جنگ‌سالاران گذشته، جواب‌دهی اداری و مالی ارگان‌های محلی به دولت مرکزی و غیره ابتکارات مورد نیاز ضرورت دارد این ابتکارات در بسیاری موارد با منافع حامیان رییس اجراییه در تناقض واقع شده با مقاومت شدید رییس اجراییه در نطفه کشته می‌شدند. بطور مثال عطا محمد نور سرپرست فعلی ولایت بلخ که در طول یازده سال گذشته با خود مختاری کامل والی ولایت بلخ بوده است آشکارا از تقرر شخص دیگری به این مقام جلوگیری کرده و داکتر عبدالله از این موقف تمردی او حمایت می‌کند.

تزلزل ائتلاف سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله در هردو دور ریاست جمهوری اشرف غنی ناشی از بی موازنگی ساختمان سیاسی دولت ائتلافی آنهاست. در یک قطب داکتر عبدالله رییس اجراییه/رییس شورای عالی مصالحهٔ ملی از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی-نظامی در وجود حزب جمعیت و حزب وحدت وحامیان جهادی آن‌ها در داخل ساختمان دولتی، در رسانه‌های وابسته،

جامعه مدنی وابسته، در وجود وکلای وابسته در پارلمان و تمام عناصریکه در بیست سال اخیر با استفاده از قدرت دولتی به جاه و منال رسیده اند بر خوردار بود. در قطب دیگر داکتر اشرف غنی بدون برخورداری از حمایت یک سازمان متشکل سیاسی حزبی به حمایت روشنفکران و سازمان‌های خورد و ریزه غیر جهادی و افراد عامۀ ملت که از استیلای جنگسالاران در 20 سال اخیر به ستوه رسیده اند، دل بسته است.

مضاعف بر آن، امتیاز دهی‌های سخاوت‌مندانه اشرف غنی به داکتر عبدالله در توافقنامه های سیاسی و دادن سهم پنجاه - پنجاه در دولت سبب نارضایتی عمومی پشتون‌ها شد و اشرف غنی را از حمایت مورد نیاز بسیار نزدیک بسیاری از سیاست‌مداران پشتون محروم ساخت. این امتیاز دهی‌ها عملاً حکومت او را فلج نموده و در گروگان داکتر عبدالله قرار داده بود.

اخطار نماینده ملل متحد در جلوگیری از نشر نتایج تفتیش شده انتخابات سال 2014 قبل از توافق سیاسی باید به اشرف غنی از متزلزل بودن موقف حامیان خارجی کشور و نقش سازشکارانه آن‌ها هیچ شکی باقی نمی‌گذاشت. در نهایت طوری‌که دیدیم با وجود پیروزی قاطع اشرف غنی که بزرگترین تفتیش انتخاباتی در جهان آن را تأیید نمود، موقف متزلزل و سازشکارانه امریکا سبب تحمیل ائتلاف ۵۰-۵۰ بالای اشرف غنی شد که نتایج نامیمون آن در بی اعتباری و ضعف دولت در کشور مشاهده گردید.

بدین ترتیب تنظیمهای جهادی دوباره در نتیجه کانفرانس بن به کمک امریکا و متحدین آن در افغانستان به قدرت رسیدند. در طول بیست سال متعاقب با سرازیر شدن ملیاردها دالر کمک نظامی، اداری وانکشافی به افغانستان و تطبیق و اجرای آن توسط شرکتهای خصوصی امریکایی-غربی و قراردادیهای داخلی آنها و سازمانهای (تصدیهای) تازه ایجاد شدۀ غیر دولتی)ان، جی، او (NGOsها زمینه های فساد بزرگ در کشور فراهم گردید. در همچو یک فضایی، رهبران تنظیمهای جهادی و تازه به قدرت رسیده های وارداتی امریکاییها به سرعت به غارت ثروتهای کشور پرداخته با سؤ استفاده از قدرت دولتی، تولید و قاچاق مواد مخدر یک اقتصاد مافیایی را درکشور ایجاد کرده یک قشر فوق العاده ثروتمند، بخصوص در محور اتحاد شمال، ایجاد گردید که به انحصار قدرت دولتی دست زده و از پذیرفتن هرگونه شکست انتخاباتی بدست مردم، به کمک امریکا، ابأ ورزیدند. علاوه بر آن این گروه زمینه های گسترش هجوم فرهنگی "ایران بزرگ!" را در کشور فراهم کردند که هدف آن حذف هرگونه اشاره به ملت افغانستان و بی هویت ساختن مردم و دولت افغانستان است.

در کشور ما، به گفتۀ فرید بهمن "بيشرف ترين نوع اشرافيت سياسي ميراثي" شکل گرفته است (از صفحۀ فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل 2020م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند.

متآسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانۀ و بیدریغ پشتون-نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه های متکی به سرمایگذاری ایرانیها، بشمول رسانه های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقآ همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محورمیباشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت-سیاسی-تنظیمی-قومی عبدالله محور همدست میباشند. به دلایل نامعلومی این اشرافیت سیاسی-تنظیمی-قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخوردداربود. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آیندهٔ سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد. علاوه بر آن طوریکه قبلاً توضیح شد بی ثبات سازی چین هدف استراتژیک امروزی امریکا و استفاده از موقف اسلام گرایی افراطی طالبان برای کمک به جنبش اسلامی ترکستان شرقی میباشد. برای رسیدن به این مقصد، امریکاییان موقف طالبان را ارتقا داده و در عمل به تضعیف سیاسی موقف دولت افغانستان پرداختند. در این زمان هدف امریکا در افغانستان ایجاد یک دولت اشتراکی به رهبری طالبان و شرکت رهبران سابقه جهادی در کابل بود که با موجودیت دراز مدت یک پایگاه محرمانه سی آی ای در افغانستان موافقه نماید تا برعلاوه ایالت سینکیانگ چین که همسرحد افغانستان است، ناظر فعالیتهای القاعده در جنوب آسیا و افغانستان هم باشد .

این شرایط رقت بار و انحصار قدرت سیاسی توسط مافیای سیاسی-اقتصادی به زعامت رهبران تنظیمهای جهادی و گسترش فساد اداری توسط این گروه زمینه های عینی را برای مداخلهٔ مجدد پاکستان در افغانستان از طریق تنظیم و تجهیز مجدد تحریک طالبان، که اکثریت رهبران و فعالان طراز اول آنها بعد از سال 2001 در پاکستان پناه برده بودند، فراهم نمود. از سال 2005 به این طرف حملات تروریستی تحریک طالبان در افغانستان مجدداً آغاز گردید که امروز قدرت را در افغانستان بدست دارد.

ایجاد بحرانهای مصنوعی سیاسی و مدیریت این بحرانها برای تضعیف دولت اشرف غنی به سیاست رسمی مخالفان شورای نظاری او مبدل گردیده بود. عدم قبولی نتایج سه انتخابات پیهم از جانب عبدالله عبدالله و حامیان شورای نظار او به وضاحت معلوم گردید که نظام سیاسی دولت افغانستان با دو خطر جدی مواجه بود. خطر مافیای جهادی جنگسالاران که با جوهر نظام و حاکمیت قانون در تقابل قرار دارند وبا تضعیف بنیادهای دولت در نتیجه سبب سقوط کشور به امارت اسلامی طالبان شدند. بی جهت نیست که بسیاریها در افغانستان از پیروزی طالبان صرف به آن جهت استقبال میکنند که به انحصار قدرت سیاسی و مافیایی توسط آنچه آنها "اندغران" می نامند پایان داده اند.

پنجم: عامل پاکستان

باوجود بی اعتنایی امریکاییان و اروپاییها در ارزیابی واقعی ابعاد و اهمیت نقش پاکستان در سقوط نهایی دولت افغانستان، عامل پاکستان به عنوان عامل کلیدی برجسته میباشد. بسیاری از افغان ها و تحلیلگران معتقدند که اردوی پاکستان به طالبان آموزش نظامی داده آنها را مجهز ساخته و خدمات لوجستیکی برای آنها فراهم میکنند و حتی افسران، مشاوران و سربازانی را برای کمک به طالبان فراهم کرده اند. به عبارت دیگر، اردوی ملی افغانستان در واقع با نیرویی روبرو شده است که تا حد زیادی توسط یک اردوی بسیار بزرگتر و حرفه ای تربیت شده است. اما چرا پاکستان از طالبان حمایت می کند؟ عمدتا برای کنترل افغانستان، ایجاد عمق استراتژیک در مقابله با هند و جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان. علاوه بر این، مسئله خط لوله گاز تاپی نیز وجود دارد که می تواند روزی گاز مورد نیاز پاکستان را از ترکمنستان تامین کند و موضوع دسترسی پاکستان به کشورهای آسیای میانه از طریق افغانستان. یک دولت مطیع در افغانستان در این موارد به عنوان یک ضرورت حیاتی برای پاکستان توسط رهبران آن کشور تلقی شده است.

به نظر میرسد که برندۀ اصلی در این بازی بزرگ قرن بیست و یکم، پاکستان میباشد. سی سال قبل، هنگامی که رئیس جمهور ضیاالحق (2) فهمید که امریکا دیگر علاقمند حضور در افغانستان نیست، سیاست پاکستان را در مقابل افغانستان تعریف کرد، که تفاوت چندانی با سیاستهای دولت استعماری هند برطانوی در افغانستان نداشت: وی اظهار داشت که "ما حق داشتن یک قدرت را [در کابل] کسب کرده ایم که نسبت به ما بسیار دوستانه باشد. ما به عنوان یک کشور خط مقدم خطرات جدی را پذیرفته ایم و اجازه بازگشت به وضعیت قبل از جنگ را که با نفوذ گسترده هند و شوروی و ادعاهای افغانستان در مورد کشور خودما مشخص شده بود، نمی دهیم (3) ".در این روزها دربحبوحۀ خروج امریکا از افغانستان، این برداشت به همان پیمانه صادق است که سی سال قبل سیاستهای پاکستان را در مورد افغانستان تعیین مینمود.

در حقیقت، از دیدگاه پاکستان، به نظر می رسید که در حال حاضر ایالات متحده از همه رقبای منطقه ای پاکستان حمایت می نمود. این وضعیت برای پاکستان به مثابه یک فاجعه استراتژیک محسوب میگردد. (4) به گفته احمد رشید، کابل ناگهان به کشمیر جدید - میدان نبرد جدید برای رقابت هند و پاکستان - تبدیل شده است. آنچه این قیاس را به حقیقت سوق می دهد این است که هند، به نوبه خود، پاکستان را به حمایت از شورشیان در کشمیر هند و اقدامات تروریستی در هند، مانند آنچه در بمبئی در سال 2008 واقع گردید، متهم می کند.

ایالات متحده از سه مورد به پاکستان بی اعتماد است: حمایت پاکستان از گروه های شبه نظامی و تروریستی، گسترش سلاح های هسته ای و امنیت زرادخانه هسته ای پاکستان. هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا در هنگام سفر خود به پاکستان در نوامبر 2009 ، اظهار داشت که "رهبری طالبان افغانستان و القاعده در پاکستان هستند و من فکر نمی کنم که هیچ کس در دولت شما نمی داند کجا هستند و نمی توانند، اگر آنها واقعاً می خواستند، آنها را بگیرند (5)"وقتی ایالات متحده اسامه بن لادن را در پاکستان پیدا کرد و او را کشت، نشان داد که حق با او بود.

در48 سال گذشته، نخست تنظیمهای جهادی و متعاقباً طالبان، که همه ارتباطات عمیق با سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) دارند، در بی ثباتی سیاسی و اجتماعی افغانستان نقش درجه اول ایفا کرده اند. بدین ترتیب دولت پاکستان، در عین زمان، توانایی ایفای نقش سازنده و هم مخرب را در افغانستان دارد. با این حال، تجارب تاریخی نشان می دهد که این کشور علاقه بیشتری به خدمت به منافع خود به قیمت ثبات، صلح و توسعه افغانستان دارد.

طبق برخی از اندیشکده های (think tanks) ایالات متحده، پاکستان بر اساس دو پیش فرض موضع دوگانۀ را در مورد طالبان افغانستان حفظ کرده است:

اول، آنکه ایالات متحده سرانجام دوباره از منطقه خارج خواهد شد؛ و

دوم، پس از خروج ایالات متحده از کابل طالبان به قدرت بازمیگردند (6) .

بدون شک با خروج امریکا از افغانستان و به قدرت رسیدن طالبان در کابل پییش فرض های پاکستان به حقیقت پیوسطه است. فرض براین است از آنجا که پاکستان توانایی داشتن دو سرحد خصمانه را ندارد، داشتن یک دولت طرفدار پاکستان در افغانستان به نفع منافع ملی پاکستان است.

تا آنجا که به هدف اول مربوط می شود، پاکستان علاقه ای ندارد که به هندوستان حق هر نوع حضور را در افغانستان بدهد و هر مرحله از دوستی و همکاری هند و افغانستان را با سؤظن می بیند. پاکستان نه تنها هند را به اتخاذ سیاست "محاصره استراتژیک" با تقویت همکاری با افغانستان متهم می کند بلکه مجری این پالیسی را نیز از طریق قونسلگری های هند در افغانستان

میداند. با این حال، با توجه به سطح کمک های انکشافی هند و افزایش قدرت آن در صحنه بین المللی، پاکستان فهمیده است که به سادگی نمی تواند هند را از افغانستان خارج کند و این همان دلیلی است که هدف خود را اصلاح کرده و اکنون اصرار دارد که نفوذ هند را به حضور فقط در فعالیتهای توسعوی محدود کند.

سیاست افغانستان در پاکستان نه توسط نخبگان غیرنظامی در وزارت امور خارجه بلکه توسط رهبری نظامی در قرارگاه (GHQ) در راولپندی تدوین می شود. تهدید هندوستان برای اردوی پاکستان به یک وسواس دایمی مبدل گردیده است و به طور ضمنی تأکید می کند که موجودیت یک دولت مطیع در کابل که "عمق استراتژیک" را در هر جنگ آینده با هند فراهم کند، برای پاکستان ضروری است.

پاکستان در برابر افغانستان سه منافع اصلی را در ذهن دارد که می خواهد به هر قیمتی آنها را دنبال نماید:

اول- هدف اولی پاکستان قطع کامل نفوذ هند در افغانستان است و اگر قادر به قطع کامل روابط هند با افغانستان نشود، محدود کردن حضور هند، حد اقل هدف پاکستان در افغانستان است؛

دوم- تأکید بر ایجاد یک دولت مطیع به رهبری طالبان به عنوان تامین کنندۀ "عمق استراتژیک" در افغانستان در برابر هند؛ و

سوم- پاکستان برای حفظ "داشته های استراتژیک" خود به شدت به فضای خاصی در افغانستان نیاز دارد.

تجدید حیات طالبان را در سال 2006 می توان از یکطرف تا حدودی ناشی از انحراف توجه ایالات متحده به عراق و بخشی دیگر به تصمیم پاکستان برای استفاده از داشته مهم استراتژیکی خود، که اعضای طالبان فراری از افغانستان بود، برای بی ثبات ساختن دولت نو بنیاد جمهوری اسلامی افغانستان و به قدرت رساندن مجدد طالبان و یا شریک ساختن آنها در قدرت دانست. بدین گونه طالبان به عنوان تهدیدی بزرگ برای حضورایالات متحده در افغانستان و ثبات آن کشور ظاهر شد[24]. اهمیت پاکستان در تلاشهای ایجاد ثبات در افغانستان در سخنان صدراعظم پیشین این کشور یوسف رضا گیلانی به تصویر کشیده شده است طوریکه در اکتبر 2010 اظهار داشت: "بدون ما هیچ اتفاقی نمی افتد، زیرا ما بخشی از راه حل هستیم". با این حال، مفهوم پاکستان در مورد حل مسئله افغانستان و نقشه راه ایالات متحده برای ثبات بسیار متفاوت است. اعتماد پاکستان به مرکزیت نقش خود در راه حل قضیۀ افغانستان از این واقعیت ناشی می شود که افغانستان برای حمل و نقل و تجارت خود به پاکستان وابسته است و از همه مهمتر پاکستان کنترل گروههایی را بدست دارد که برای برقراری صلح پایدار در افغانستان بسیار مهم هستند. در حقیقت، راولپندی از این گروهها به عنوان بخشی از استراتژی خود برای تنظیم حملات علیه منافع هند و آمریکا در افغانستان استفاده کرده است.
علیرغم تهدیدهای متعدد برعلیه انسجام داخلی و ثبات پاکستان از سوی طالبان و وابستگان القاعده آنها، پاکستان همچنان از اسلام گرایان تندرو حمایت می کند. این کشور کاملاً معتقد است که در صورت نیاز، در شرایطی که وضعیت افغانستان به نفع آن باشد، توانایی کنترل آنها را در آینده دارد.

---

[24] Nawaz, FATA, 11

این احتمال وجود داشت که پاکستان تلاش کند تا در تشکل نظام سیاسی آینده افغانستان دست بالا داشته باشد. حوادث بعد از پانزدهم آگست سال جاری نشان داد که پاکستان از نفوذ فوق العاده خود بالای طالبان برای نصب یک دولت کاملاً مطیع استفاده نمود. در حالیکه پاکستان با بی میلی، نقش تعیین کنندۀ ایالات متحده را در قبال افغانستان پذیرفت اما از به حاشیه رفتن خود در مذاکرات دوحه ناراضی بود. اما طولی نکشید که بعد از اشغال کابل توسط طالبان اختلافات میان گروههای شامل تحریک طالبان در مورد ترکیب دولت جدید امارت اسلامی ایجاد این دولت را به مشکلات مواجه نمود. در حالیکه انتظار می رفت ملابرادر و اعضای برجستۀ تیم مذاکراتی طالبان در دوحه پستهای مهم دولتی را اشغال کنند اما با مخالفت شدید گروه حقانی که از حمایت نزدیک آی اس آی یا سازمان استخبارات نظامی پاکستان بر خوردار است و قوماندانی عملیات نظامی را در افغانستان به عهده داشتند مواجه شدند و با مداخلۀ رییس آی اس آی که به کابل مسافرت نمود کنار زده شده به پستهای درجه دوم و سوم مقرر شدند و در عوض آنها گروههای افراطی داخل رهبری طالبان و گروه حقانی پستهای رییس الوزرأ، وزارت داخله، وزارت دفاع و معاونیت اداره امنیت ملی را بدست گرفتند.

بدین ترتیب بدون شک با به قدرت رسیدن طالبان در کابل پاکستان برندۀ اصلی بوده و به اهداف خود در افغانستان نایل میگردد.

بخش پانزدهم: معضلۀ خط دیورند

پیشگفتار

در این اواخر مسئلة خط دیورند دوباره سر زبان‌ها افتـاد. یـک سناتور امریکـایی پیشـنهاد کـرده تـا کمک‌های امرکا به افغانستان مشروط به شناخت رسمی خط دیورند از جانب افغانستان گردد. اخیرا دولت پاکستان تصـمیم گرفتـه منـاطق قبـایلی را ضـمیمه ایالـت خیبـر پختون‌خـوا، کـه از زمـان هنـد بریطانوی تا سال‌های اخیر ایالت شمال غربی نـام داشـت، نمـوده و بـدین طریـق منـاطق مـذکور را رسما ضمیمه خاک پاکستان نماید. پارلمان پاکستان اخیرا یـک لایحـه را تصـویب کـرد کـه طبـق آن مناطق قبایلی آنطرف خط دیورند با ایالت خیبر پختون‌خواه منضم می‌شـود.فاتـا FATA یـا فـدرالی ادمنسترد ترایبل ایریاز[25] (مناطق قبایلی) در حقیقت مناطقی اند که بـر اسـاس معاهـده دیورنـد اداره امور امنیتی و اداری آن را دولت هند بریطانوی به عهده گرفت بدون آنکه شـامل قلمـرو هـای هنـد بریطانوی گردند. بعد از ایجـاد پاکسـتان ایـن منـاطق از نظـر حقـوقی خـارج قلمـرو رسـمی ایـالات متشکله پاکستان (ایالات شامل قلمروهای هند بریطانوی سابقه) باقیماندنـد چـون پاکسـتان تنهـا وارث قلمروهای مربوطه هند بریطانوی گردید امـا اداره ایـن منـاطق توسـط دولـت فـدرال پاکسـتان ماننـد زمان استعمار بریتانیا همچنان ادامه یافت.

در آنطرف خط دیورند اعضای حزب جمعیت علمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمن وحـزب پشتونخوا ملی عوامی به رهبری محمود خان اچکزی از اشتراک در نشست پارلمـان پاکسـتان خـود داری کردنـد. وزارت سـرحدات اقـوام وقبایـل افغانسـتان انضـمام منـاطق قبایـل بـه ایالـت خیبـر پختون‌خواه پاکستان را اقدام یکجانبـه خوانـده رد کـرد .طبـق اخبـار نشـر شـده معین وزارت اقـوام وقبایل افغانستان به رادیو آزادی گفت که اسلام آباد دراین اقدام خود نظـر مـردم قبایـل را نگرفتـه و ضمن تلاش هـای خـود بـرای بـه رسـمیت شناسـی خـط دیورنـد گـام برداشـته اسـت .محمـد یعقـوب احمدزی شب گذشته به رادیو آزادی گفت که اسلام آباد باید درمورد سرنوشت قبایل طبق پروتوکول با حکومت افغانستان مشوره می کرد. موصوف اظهار داشت "موقف مـا ایـن اسـت کـه بـه اقـوام و قبایل حق داده شود. این اقوام نمی خواهند که سیسـتم خـود را بـا پختون‌خـواه شـریک سـازند، یـا بـه مناطق ایشان اردویا پولیس بیاید. آن‌ها می خواهند که با سیستم سابق خـود کـه قبایـل آزاد انـد آزادی خود را حفظ کنند".

یکبار دیگر نظریات متضاد در بـاره خـط دیورنـد و موقـف امـروزی آن موضـوع داغ تفسـیر هـای سیاسی رسانه‌ها در افغانستان گردید. در این مقاله کوشش بعمـل می‌آیـد بـرای روشـنی اذهـان عامـه موضوع برویت اسناد بصورت عینی مورد بررسی قرار بگیرد.

برخی از برداشت‌ها و سوالاتی راکه در مورد معاهده دیورند دوستان فیسبوکی طرح کرده اند چنین می‌توان جمعبندی کرد:

- در زمان حکمروایی عبدالرحمن خان، افغانستان یک کشوار آزاد و مستقل نبـود. ایـا حکـام یـک کشور اشغال شده صلاحیت قانوني امضای قرارد مانند موافقتنانمه خط دیورند را دارند؟
- آیا این ادعا که هدف معاهده دیورند در زمـان انعقاد تعیـین خـط سـرحدی میـان افغانسـتان و هنـد

[25] Federally Administered Tribal Areas (FATA)

بریطانوی بوده و با ایجاد دولت پاکستان به مثابه وارث قلمروهای هند بریطانوی در غرب نیم قاره هند خط دیورند اکنون سرحد شناخته شده بین‌المللی پاکستان و افغانستان را تشکیل می‌دهد درست است؟.

- در تلویزیون‌ها اسنادی را نشان داده اند که گویا زمامداران پشتون بشمول امان‌الله خان خط دیورند را برسمیت شناخته اند، شما در این مورد چه نظر واسناد می‌توانید ارایه کنید ؟
- آیا ادعای احمد سعیدی درست است که گویا مطابق به مواد ۶۹ و مادة ۷۴ منشور سازمان ملل متحد معاهده دیورند تابع زمان است و چون بیش از صد سال از آن گذشته یک موضوع حل شده می‌باشد؟[26]
- برعکس فوق،آیا ادعای کسانی‌که می‌گویند معاهده دیورند بعد از صد سال قابل تجدید نظر است درست است؟
- موقف رسمی و غیر رسمی دولت افغانستان در مورد خط دیورند چیست؟
- موقف پاکستان، رسمی و غییر رسمی، در مورد خط دیورند چیست؟
- هرگاه اختلاف افغانستان و پاکستان بالای خط دیورند به یک حکمیت بین‌المللی ارجاع شود آیا شانس پیروزی موقف افغانستان موجود است؟
- آیا به رسمیت شناختن خط دیورند می‌تواند تضمین کننده توقف مداخله پاکستان در افغانستان باشد؟
- آیا با به رسمیت شناختن خط دیورند وسیله یک فشار بر دولت پاکستان را از دست نخواهیم داد؟
- آیا طرح کننده‌گان موضوع خط دیورند، واقعا به این عقیده اند که به رسمیت شناختن این خط حلال مشکلات موجود در کشور است؟ یا اینکه در زیرکاسه آن‌ها نیم کاسه قرار دارد؟
- آیا "فتوای حقوقی"، ساختهٔ آقای غلام محمد محمدی، شخصیت تنظیمی شورای نظار، در مورد خط فرضی دیورند، که به نفع پاکستان صادر نمودند، به مثابهٔ "خیانت ملی" تلقی نمی‌گردد؟
- موضوع معاهدهٔ خط دیورند با مسلهٔ شناخت حق مردمان پشتون و بلوچ آنطرف خط دیورند در تعیین سر نوشت شان چه ارتباط دارد؟
- ایا پشتون‌های پاکستانی خواهان متصرف شدن سرزمین شان توسط افغانستان هستند؟
- یکتعداد پشتون‌های آنطرف خط دیورند از موقف پاکستان در موضوع حمایت می‌کنند شما در این مورد چه می‌گویید؟
- آیا بخاطر عقد معاهدهٔ دیورند می‌توان امیرعبدالرحمن خان را وطن فروش نامید؟

در اینجا هدف از بررسی موضوع معاهدهٔ خط دیورند دانستن بهتر خود معاهدهٔ دیورند و موقف موجودهٔ آن است. در این مقاله کوشش می‌گردد تا جای امکان به سوالات فوق برویت اسناد معتبر

[26] CHAPTER X: THE ECONOMIC AND SOCIAL COUNCIL -Article 69: The Economic and Social Council shall invite any Member of the United Nations to participate, without vote, in its deliberations on any matter of particular concern to that Member.

CHAPTER XI: DECLARATION REGARDING NON-SELF-GOVERNING TERRITORIES Article 74 Members of the United Nations also agree that their policy in respect of the territories to which this Chapter applies, no less than in respect of their metropolitan areas, must be based on the general principle of good-neighbourliness, due account being taken of the interests and well-being of the rest of the world, in social, economic, and commercial matters.

پاسخ داده شود.

سابقه تاریخی

وقتی مونتستیوارت الفنستون به عنوان نمایندهٔ سیاسی استعمارگران انگلیسی در سال 1809م بدربار شاه شجاع پادشاه افغانستان در پایتخت زمستانی او در پشاور مشرف شد تا یک معاهده اتحاد بر ضد تجاوز احتمالی ناپلیون با موصوف امضأ کند قلمروهای سلطنت کابل تا کشمیر، پنجاب و سند امتداد داشت (الفنستون، گزارش سلطنت کابل و ملحقات آن در هندوستان، تارتاری و فارس[27]). در آنزمان دولت افغانستان یک تهدید باالقوه در برابر گسترش سلطهٔ استعماری بریتانیا در نیمقارهٔ هندوستان محسوب می‌گردید. قابل یادآوری است که مهاراجه های هندوستان در سال‌های اخیر قرن هژدهم از زمانشاه پادشاه افغانستان طلب کمک کرده بودند و حاظر شده بودند مصارف قوای افغانی را برای بیرون راندن انگلیس‌ها از هندوستان بپردازند (مراجعه شود به کتاب محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرم ۱۹، چاپ تهران). از این جهت انگلیس‌ها برای تضعیف دولت افغانستان با رنجیت سنگ در پنجاب همکاری نمودند تا رنجیت سنگ یک دیوار باشد تا افغان‌ها نتوانند به مردم هند در مقابل انگلیس‌ها کمک نمایند. موجودیت چنین یک دیوار به انگلیس‌ها موقع داد تا اول تمامی مناطق هند جنوبی را در تحت کنترل آورده پس از آن دیوار رنجیت سنگ را که هردو طرف دشمن درانتظارش بودند ازبین برده خود در مقابل یک دولت ضعیف شده در کابل قرار بگیرند.

بر این اساس از سال 1818م به بعد اول در نتیجه تجاوزات مسلحانهٔ رنجیت سنگ (-1818 1838 م) و متعاقباً تجاوزات انگلیس‌ها طی جنگ‌های متعدد منجمله جنگ اول افغان و انگلیس (1842-1838م) و جنگ دوم افغان و انگلیس (1882-1879م) مناطق و قلمروهای دولت افغانستان در دو طرف دریای سند از طریق جنگ و تحمیل معاهدات استعماری (معاهده جمرود 1855م در زمان امیردوست محمد خان[28] و متعاقباً معاهده گندمک 1879 م با امیر محمد یعقوب خان) از پیکر افغانستان جدا گردیدند. (به این ارتباط لازم به یادآوری است که معاهده سه جانبه 26 جون سال 1838م شاه شجاع با رنجیت سنگ و انگلیس‌ها در لاهور و توافق او در واگذاری قلمروهای متبوعهٔ افغانستان در پنجاب به رنجیت سنگ فاقد اعتبار است زیرا موصوف در آنزمان امیر و یا شاه برحال افغانستان نبود و این توافق را به عنوان زعیم خانواده سدوزایی عقد کرده بود نه پادشاه افغانستان[29].)

---

[27] مونتستیوارت الفونستون، گزارش سلطنت کابل و ملحقات آن در هندوستان، تارتاری و فارس.

[28] رنجیت را در عقب انگلیس‌ها همکاری نمود تا یک دیوار باشد تا افغان‌ها نتوانند به مردم هند در مقابل انگلیس‌ها کمک نمایند. مهاراجه‌های هندوستان در سال‌های اخیر قرن هژدهم از زمانشاه پادشاه افغانستان طلب کمک کرده بودند. دلیل ان این بود که انگلیس‌ها موقع یابد تا اول تمامی مناطق هند جنوبی را در تحت کنترل آورده پس از آن دیوار رنجیت سنگ را که هردو طرف دشمن درانتظارش است ازبین خواهد برد؛ انگلیسی‌ها همین عمل را اجرا کردند. زمانی‌که رنجیت فوت نمود. انگلیس‌ها اولاً دولت افغان را ضعیف ساختند پس از ان بالای پنجاب حمله نموده توسط معاهده جمرود با امیر دوست محمد خان پنجاب را از خاک افغان جدا کردند. سپس مناطق پشتون‌خواه امروزی را توسط معاهده دیورند در ۱۸۹۳ از خاک افغانستان جدا کردند.

[29] بعد از اشغال جلال آباد، کابل و قندهار توسط قوای انگلیسی در سال 1898م استعمارگران انگلیسی معاهده معروف به گندمک را بالای امیر محمد یعقوب خان که بعد از وفات پدرش امیر شیرعلی خان جانشین او شده بود تحمیل کردند. بر اساس این معاهده ده ماده‌ای معاهده گندمک که_ سر لویس کیوناری، نماینده سیاسی انگلیس آنرا بالای یعقوب خان تحمیل کرده بود، انگلیس‌ها علاقه کرم تا ابتدای جاجی، درهٔ خیبر تا کناره

عقد معاهده دیورند

دلایل عقد معاهده دیورند

بعد از ختم جنگ‌های دوم افغان و انگلیس در سال 1882م مناطق زیادی از چترال در شمال تا چمن در جنوب در دست قوای متجاوز انگلیس قرار داشت که خارج از حدود قلمروهای رسمی هند بریطانوی بودند. از انجاییکه حوزه‌های نفوذ دولت‌های افغانستان و هند بریطانوی در مناطق سرحدی واضح نبودند برای جلوگیری از بروز اختلافات میان جانبین معاهده دیورند در دوازدهم نوامبر سال 1893 م میان امیر عبدالرحمن خان و سر هنری مورتمر دیورند (Sir Mortimer Durand) وزیر خارجه دولت هند بریطانوی در کابل به امضا رسید. در آن زمان مطابق به معاهده تحمیلی استعماری سال 1879 گندمک افغانستان در اجرای امور سیاست خارجی خود وابسته به هند بریطانوی بود.

هدف عقد معاهده دیورند

معاهده دیورند حوزه‌های نفوذ دو دولت را بالای قبایلی که در غرب دریای سند از چترال تا بلوچستان زندگی می‌کردند تعیین می‌کند. این مناطق از یکطرف در نتیجه تجاوزات رنجیت سنگ و انگلیس‌ها از حیطهٔ نفوذ دولت افغانستان خارج گردیده بود اما در عین زمان از لحاظ اداری رسما شامل قلروهای هند بریطانوی (1935 م) نیز نبودند. ایالت سرحدی شمال‌غرب در سال 1849م ایجاد گردید و بر اساس معاهده دیورند مناطق آزاد قبایلی (چترال، سوات، دیر، باجور، خیبر، کرم وزیرستان) که بدون سرنوشت بودند از سال 1893م به بعد به مثابه مناطق حایل میان قلمروهای هند بریطانوی و قلمروهای دولت افغانستان تحت نفوذ امنیتی هند بریطانوی قرار گرفتند بدون آنکه از لحاظ اداری رسما شامل قلروهای هند بریطانوی گردند.

سوال اساسی اینجاست که آیا خط دیورند سرحد رسمی بین‌المللی میان افغانستان و پاکستان است؟ برویت اسناد از خود منابع انگلیسی بخصوص با تأیید شخص دیورند هدف معاهده دیورند تعیین خط سرحدی میان افغانستان و هند بریطانوی نبوده بلکه هدف آن تعیین حدود نفوذ این دو بالای اقوام ساکن مناطق قبایلی غرب دریای سند بود که تا امروز اکثر این مناطق به نام مناطق آزاد قبایلی یاد می‌گردند. مهمتر از همه اینکه شخص خود سر هنری مورتمر دیورند که در سال 1893 وزیر خارجهٔ دولت هند بریطانوی بود و معاهده دیورند را با امیر عبدالرحمن خان امضا کرد و معاهده به نام او معروف است این نظر را تأیید می‌کند، دیورند در یک مصاحبه در سال 1897 با ایشیاتیک کوارترلی جورنال می‌گوید: "اقوامی راکه در طرف هندوستان واقع شده اند نباید در محدودهٔ قلمرو دولت هند بریطانوی قلمداد کنیم. آن‌ها صرفاً، تا جاییکه به امیر مربوط است، در زیر نفوذ ما به معنی تخنیکی کلمه قرار دارند، آنهم تا جاییکه خودشان به این نفوذ تن در دهند و یا ما این نفوذ را تحمیل کنیم". همچنان دایره المعارف بریتانیکا می‌نویسند که "معاهده سال 1893 دیورند مناطق نفوذ دولت هند بریطانوی و دولت افغانستان را برای تطبیق قانون مشخص می‌کند و هرگز به عنوان یک سرحد بین‌المللی بطور دیجوره مد نظر نبوده است.[30]"

شرقی هفت چاه، لندی کوتل وسیبی وپشین را تا کوه کوژک غضب نموده استقلال افغانستان را در امور خارجی نیز بدست گرفتند.

[30] In an interview with Durand quoted by Leitner, G. W. (1897) ‘The Amir, the Frontier

مدت اعتبار معاهده دیورند

بر اساس تعامل دولت انگلستان، معاهدات با امیران افغانستان معاهدات شخصی با امیر مربوطه از طرف دولت هند بریطانوی پنداشته شده و با مرگ امیر و یا عزل او این معاهدات از اعتبار خارج بودند. برای همین منظور اگر دولت هند بریطانوی تمدید میعاد معاهده را مطابق به منافع خود میدید ناگذیر به تعهد رسمی امیر جدید نیاز داشت. به همین دلیل بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان انگلیس‌ها تعهد امیر حبیب الله خان را برای تمدید اعتبار معاهده دیورند در سال 1905م گرفتند و بعد از کشته شدن او توافق امیر امان‌الله خان را در مورد ادامهٔ اعتبار معاهده دیورند در معاهده هشتم آگست سال 1919م راولپندی بدست‌آورده اعلان کردند که با استقلال کامل افغانستان در امور خارجی خود تمام معاهدات قبلی با امیران افغانستان منسوخ و از اعتبار خارج می‌گردند.

طوری‌که گفته شد بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان پسر او امیرحبیب اله خان در سال 1905م تعهد پدر خود را در مورد معاهدهٔ دیورند تأیید می‌کند. در معاهدهٔ 1905 که توسط امیر حبیب‌اله خان امضا شد "ادامهٔ معاهدات میان امیر عبدالرحمن خان و دولت هند بریطانوی" تأیید شده و در پاراگراف دوم گفته می‌شود که "من مطابق به این معاهدات عمل کرده ام، عمل می‌کنم، وعمل خواهم کرد و در هیچ معامله با آن‌ها مخالفت نخواهم کرد."

متعاقب او دولت امیر امان‌الله خان تعهد امیر حبیب‌اله خان به ارتباط خط دیورند را در معاهده آتش بس هشتم آگست سال 1919م راولپندی دوباره تأیید کرد. اما برویت مکتوب سر الفرد همیلتون گرانت گرانت وزیر خارجه دولت هند بریطانوی و رییس هیأت انگلیس[31] که به حیث ضمیمهٔ دوم معاهده رسما عنوانی علی احمد خان رییس هیات افغانی[32] نوشته شده تمام معاهدات قبلی امیران افغانستان با دولت هند بریطانوی فسخ شده اعلان گردیدند.

موافقتنامه 8 اگست سال 1919 راولپندی

معاهدهٔ راولپندی در ذات خود یک معاهدهٔ موقتی آتش بس بود و قرار بود بعداً به امضای یک معاهدهٔ دوستی میان دوطرف در کابل به انجامد. بعد از توافق بالای متن معاهدهٔ راولپندی رییس هیات افغانی علی احمد خان اعتراض می‌کند که در مسوده معاهده هیچ اشاره به استقلال افغانستان نشده است. در مقابل سر الفرد همیلتون گرانت گرانت وزیر خارجه دولت هند بریطانوی و رییس هیات انگلیسی در مکتوبی عنوانی علی احمد خان رییس هیات افغانی که به حیث ضمیمهٔ شماره دوم رسما به معاهده اضافه شد مواد آتی را تأیید می‌کند که با امضأ معاهده آتش بس راولپندی در 8 اگست سال 1919:

- انگلستان آزادی افغانستان را در اجرای امور داخلی و خارجی خود برسمیت شناخته؛
- سبسدی یا کمک پولی دولت انگلستان به افغانستان خاتمه یافته؛

Tribes and the
Sultan', *The Asiatic Quarterly Review Series* 3, p.4, 237, quoted by Kakar, M. H. (2006) *A Political and Diplomatic History of Afghanistan, 1863-1901,* London: Brill, Omrani, B. and Ledwidge, F, *op. cit*.

[31] Sir Alfred Hamilton Grant Foreign Secretary of the Government of India 1914-1919

[32] Ali Ahmad Khan, commissary for home affairs.

- تمام معاهدات قبلی امیران افغانستان با دولت هند بریطانوی فسخ شده اعلان گردیدند؛ و
- واردات اسلحه توسط افغانستان از طریق هندوستان ممنوع اعلان شد.

سر الفرد همیلتون گرانت گرانت (Foreign Secretary of the Government of India Sir Alfred Hamilton Grant 1914-1919) وزیر خارجه دولت هند بریطانوی رییس هیات انگلیسی در مذاکرات صلح راولپندی بود و ریاست هیات افغانستان را علی احمد خان (پسر کاکای امان‌الله خان) به عهده داشتند. یکتعداد نویسنده‌گان منجمله لویی دوپری معتقد اند که گرانت به عنوان یک دیپلومات کارگشته قادر شد از علی احمد خان امتیازات بگیرد.. بخصوص پشتون‌های مناطق غرب دریای سند با این توافق راضی نبودند. حتی گفته می‌شود که امان‌الله خان با مفاد این توافق کاملاً خوشنود نبود و علی احمد خان را از وظیفه اش برکنار کرد و از خسر خود محمود طرزی خواست تا منبعد ریاست مذاکرات با انگلیس‌ها را بگیرد. علی احمد خان سرنوشت نافرجامی دارد و به امرامیر حبیب‌اله کلکانی در سال 1929 در کابل به توپ پرانده و اعدام شد.

در مادهٔ پنجم موافقتنامه راولپندی معاهدهٔ دیورند "طوری‌که از جانب امیر متوفی قبول شده بود" باز هم تأیید می‌گردد (. Historical Dictionary of Afghanistan, p 465, Ludwig W. Adamec:).

باید بخاطر آورد که معاهدهٔ راولپندی زیر تهدیدهای شدید دولت هند بریطانوی به امضأ رسید. تهدید های انگلستان در مذاکرات راولپندی شامل اقدامات آتی بود:

- اشغال جلال آباد؛
- ادامهٔ کنترول سیاست خارجی توسط بریطانیه؛
- قطع راه‌های تجارتی افغانستان؛ و
- قبولی بریطانیه به مثابه دولت برتر و ترجیحی در تمام روابط خارجی.

کنفرانس میسوری هند 17 اپریل تا 18 جولای 1920

معاهدهٔ راولپندی در ذات خود یک معاهدهٔ موقتی آتش بس بود و تمام مسایل مورد اختلاف جانبین را نتوانست احتوا نماید. در حقیقت برای رسیدگی به این مسایل یک کنفرانس در میسور میان نماینده گان دولت افغانستان، بریاست محمود طرزی وزیر خارجه و خسر امان‌الله خان، دولت هند بریطانوی دایر شد که بکدام نتیجه نرسید.

قبایل آنطرف خط دیورند معاهدهٔ اگست سال 1919 را به مثابه یک معاهدهٔ آتش بس نگریسته و انتظار داشتند هرگاه انگلیس‌ها به تقاضاهای دولت افغانستان گردن ندهد جنگ دوباره اغاز شود.

در حقیقت برای رسیدگی به این تقاضاها یک کنفرانس در میسور میان نماینده گان دولت افغانستان، بریاست محمود طرزی وزیر خارجه و خسر امان‌الله خان، دولت هند بریطانوی دایر شد که بکدام نتیجه نرسید.

معاهدهٔ سال 1921م کابل میان دولت‌های انگلستان و افغانستان

معاهدهٔ 22 نوامبر سال 1921 میان دولت‌های انگلستان و افغانستان ([33] Anglo-Afghan Treaty of 1921) اولین معاهده ایست که میان دولت افغانستان و دولت بریطانیه انعقاد میابد. تمام معاهدات قبلی میان دولت هند بریطانوی و امیران افغانستان منعقد می‌گردید نه با دولت افغانستان و از همین لحاظ از جانب انگلستان این ها معاهدات شخصی با امیران افغانستان تلقی شده و با عزل یا مرگ امیران منتفی تلقی می‌گردیدند. هدف انگلیس‌ها از این پالیسی آن بود که خود را مقید به هیچ معاملهٔ قبلی ندانسته با رویکار آمدن هر امیر جدید نظر به تقاضای وقت امتیازات بیشتری کسب کنند.

ماده دوم معاهده سال 1921 کابل تعهد ماده پنجم معاهده راولپندی را در مورد خط دیورند تأیید می‌نماید. اما مطابق به ماده چهاردهم، معاهده مذکور موقتی بوده صرف برای سه سال اعتبار داشت و طرفین با اطلاع قبلی یکساله می‌توانستند آن را ملغی اعلان کنند. [34] بر همین اساس در ماه جون سال ۱۹۲۵م لارد بیرکنهد وزیر مستعمرات بریطانیا (Lord Birkenhead in a memorandum circulated in June 1925) بعد از ختم سه سال از معاهده ۱۹۲۱م کابل

---

[33] Also called " Treaty of Kabul" because it was negotiated and signed at Kabul by Henry R. C. Dobbs, the British envoy, and Mahmud Tarzi, chief of the Afghan delegation, after arduous, eleven month negotiations.

The treaty restored "friendly and commercial relations" between the two governments after the third Anglo-Afghan War and negotiations at the Mussoorie Conference and Rawalpindi.

The negotiations proceeded in four phases:

1. During the first session, January 20 to April 9, 1921, the Afghan Amir unsuccessfully demanded territorial concessions, while Britain wanted the exclusion of Russian consular offices from southeastern Afghanistan.
2. In the second phase, from April 9 to mid-July, 1921, Britain asked Afghanistan to break the newly established diplomatic with Russia in exchange for a subsidy of 4 million rupee and weapons, as well as guarantees from unprovoked Russian aggression. (26 May 1921, Treaty between USSR and Afghanistan; diplomatic representatives exchanged.)
3. When in the third stage, from mid-July to September 18, the British foreign office informed the Italian government that it was about to conclude an agreement which would, "admit the superior and predominant political influence of Britain" in Afghanistan, the Afghans refused to accept an "alliances." An exclusive treaty was impossible after Afghanistan announced ratification of the Russian-Afghan treaty of 1921.
4. In the fourth and final stage of negotiations, from September 18 to December 8, 1921, the British mission twice made preparations to return to India, when finally an agreement was signed at Kabul on November 22, 1921. Ratifications were exchanged on February 6 of 1922.

In the treaty both government

- "mutually certify and respect each with regard to the other all rights of internal and external independence."
- Afghanistan reaffirmed its acceptance of the boundary west of the Khaibar, subject to minor "re-alignment."
- Legations were to be opened in London and Kabul, consulates established in various Indian and Afghan towns, and
- Afghanistan was permitted to import arms and munitions through India. No customs duties were to be charged for goods in transit to Afghanistan and
- each party agreed to inform the other of major military operations in the frontier belt.
- Representatives of both states were to meet in the near future to discuss conclusion of a trade convention, which was signed in June 1923. [Source: The A to Z of Afghan Wars, Revolutions and Insurgencies, By Ludwig W. Adamec, pages 61-63. Scarecrow Press Inc, Maryland, 2005.]

[34] Treaty of Kabul signed in 1921 was made for three years

Not all pending anomalies were resolved and there remained yet more territorial disputes between the two Governments, along with other diplomatic issues of conflict. Therefore, this treaty included a clause which gave either of the “High Contracting Parties” the right to unilaterally denounce the Treaty after giving one year’s notice. The treaty was made for three years in the first instance, and is now subject to denunciation by either party with 12 months’ notice. As the Treaty was only a temporary arrangement and that the provisions of this treaty shall come into force from the date of its signature, and shall remain in force for three years from that date. In case neither of the High Contracting Parties should have notified 12 months before the expiration of the said three years the intention to terminate it, it shall remain binding until the expiration of one year from the day on which either of the High Contracting Parties shall have denounced it. (National Archives of India (1921) ‘Texts of the Treaty of Kabul, 1921’, Foreign Department, Sec. F, 147/78, pp.1469.)

طئ یک یادداشت رسمی به پارلمان انگلستان تأیید میکند که "این معاهده برای سه سال اعتبارداشت و اکنون بعد از گذشت سه سال این معاهده از جانب طرفین با ارائهٔ یکسال یادداشت قبلی قابل فسخ میباشد"[35].

آیا معاهده دیورند هنوزهم مورد اعتبار است؟

قبلاً توضیح گردید که معاهده دیورند با وفات امیرعبدالرحمن خان از اعتبار افتاد و زیر فشار انگلیسها امیر حبیب الله خان ناگذیر به تعهد اعتبار آن درسال ۱۹۰۵م گردید که با مرگ وی این تعهد در سال ۱۹۱۹م نیز از اعتبار ساقط میشود و انگلیسها تمدید اعتبار آن را در توافق آتش بس ۸ آگست ۱۹۱۹م راولپندی میگنجانند. متعاقباً معاهده موقت سه سالهٔ ۱۹۲۱ کابل جانشین معاهده راولپندی میگردد. دولتهای بریتانیا و افغانستان تا سال 1949م به تطبیق معاهدهٔ سال 1921م کابل وفادار باقی بودند تا اینکه بعد از ایجاد دولت پاکستا،ن و بخصوص در اعتراض به بمباران قسمتهایی از ولایت پکتیا توسط پاکستان، دولت افغانستان در لویه جرگه سال 1949م دولت افغانستان تمام معاهدات با دولت هند بریطانوی را ملغی اعلام کرد. در همان وقت نماینده افغانستان کوشید تا موضوع در شورای امنیت ملل متحد مطرح گردد اما با مخالفت امریکا از طرح آن جلوگیری شد. بنابر آن با تطبیق ماده چهاردهم معاهده سال ۱۹۲۱کابل دولت افغانستان این معاهده را ملغی اعلان نموده و بر این اساس میعاد اعتبار معاهدهٔ دیورند و توافقهای مربوطهٔ بعدی خاتمه مییابد.

ادعای احمد سعیدی که گویا مطابق به مواد ۶۹ و مادهٔ ۷۴ منشور سازمان ملل متحد معاهده دیورند تابع زمان است و چون بیش از صد سال از آن گذشته یک موضوع حل شده میباشد یک ادعای کاملاً غلط و بی بنیاد است. در مواد مذکور و هیچ ماده و بخش دیگر منشور سازمان ملل متحد آن چه که آقای احمد سعیدی در مورد میعاد معاهدات بینالمللی ادعا میکند وجود ندارد .آقای سعیدی این مواد را شخصاً نخوانده و یا اینکه از دیگران اشتباه شنیده است. ماده ۶۹ تا به ماده ۷۲ منشور سازمان ملل متحد به فصل دهم تعلق دارند که مربوط به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد میشود.[36] ماده ۷۴ هم به موضوع میعاد معاهدات ارتباط ندارد.[37]

آنچه را که میتوان در نظر گرفت کنوانسیون ۱۹۶۹ ملل متحد منعقدهٔ ویانا مربوط معاهدات میباشد (United Nations (1969) 'Vienna Convention of Law of -VCLT Treaties', Treaty Series) که مادهٔ ۴۵ آن معاهدات منعقده بعد از سال ۱۹۶۹ را تابع زمان مینمایند. این کنوانسیون به ماقبل خود رجعت نمیکند بنابر آن بالای معاهده دیورند و معاهده

---

[35] Lord Birkenhead in a memorandum circulated in June 1925 assessed the same when he mentioned that "the treaty was made for three years in the first instance, and is now subject to denunciation by either party with 12 months' notice." (Source: National Archives of UK (1925) 'Afghanistan', Record Type: Memorandum, 9 June, Reference: CAB, 24/173/88.)

[36] ماده ۶۹: شوراي اقتصادي و اجتماعي از هر يك از اعضاي ملل متحد براي اشتراک در مذاکرات مربوط به هر موضوعي که آن عضو به نحو خاصي در آن ذينفع است دعوت خواهد کرد بدون آنکه عضو مزبور حق راي داشته باشد. ماده ۷۳ تا به ماده ۷۴ شامل فصل یازدهم اند که مربوط به «اعلاميه راجع به سرزمينهاي غير خود مختار» ميشود.

[37] ماده ۷۴: اعضاي سازمان ملل متحد همچنين موافقت ميکنند که خط مشي آنها چه در سرزمينهاي مشمول مقررات اين فصل و چه در قلمر خاك اصلي خود آنها در امور اجتماعي، اقتصادي و تجارتي با رعايت ملاحظات لازم از حيث منافع و رفاه ساير نقاط جهان بر اساس اصل كلي حسن همجواري استوار باشد.

سال ۱۹۲۱ کابل قابل تطبیق نیست.[38]

موقف دولت‌های بعدی افغانستان و سایر ممالک در مورد خط دیورند

موقف دولت‌های افغانستان

بعد از گذشت نزدیک به هفتاد سال اعلامیة 1949 دولت افغانستان در مورد لغو معاهدات با هند بریطانوی هنوز هم به قوت خود باقیست. در آنزمان دولت امریکا از ارجاع این منازعه به سازمان ملل متحد جلوگیری نمود. از آنسال به این طرف هیچ دولت افغانستان بشمول دولت‌های سلطنتی، جمهوری داوود خان، جمهوری دموکراتیک پرچم-خلق-وطن، جمهوری اسلامی مجددی، جمهوری اسلامی ربانی-مسعود، امارت اسلامی طالبان، دولت جمهوری اسلامی موجوده افغانستان خط دیورند را به عنوان سرحد رسمی بین‌المللی افغانستان برسمیت نشناخته اند

موقف دولت بریطانیه

پس از آنکه شاه محمود خان در سال 1946 به صدارت رسید، نامه‌هایی به دولت بریتانیا فرستاد و خواستار تعیین سرنوشت پشتون‌های آن طرف خط دیورند شد، او در بحبوحة تقسیم و استقلال هندوستان در نامه‌های خود از بریتانیا خواسته بود: "برای پشتون‌ها و بلوچها هم فرصت داده شود تا حکومت خود را تشکیل دهند یا به افغانستان بپیوندند".

اما دولت بریتانیا در برابر درخواست‌های شاه محمود نوشت: "سؤال سرحدات آزاد حل و فصل شده‌است و خط دیورند به حیث یک سرحد و حد فاصل بین‌المللی شناخته شده‌است. پیمان ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ هجری شمسی) هنوز مورد تطبیق و موجود است که خط قبلی دیورند را دوباره تأیید می‌کند" و همچنین به افغانستان هشدار داده بود، "پس از تحویل قدرت از حکومت هند بریتانیایی به هند و پاکستان، از هرگونه دخالت و اعمال تحریک‌آمیز خود داری کند".

موقف دولت پاکستان در مورد خط دیورند

کشور پاکستان نیز در نخستین روزهای تشکیل خود در برابر ادعای افغانستان اعلان کرد:

"خط دیورند که در معاهده سال ۱۸۹۳ مشخص شده است، به حیث مرز بین‌المللی قابل اعتبار است که متعاقباً در چندین موارد، جانب افغانستان آن را تأیید نموده‌است. نقشه این خط بین‌المللی به هرگونه ادعای جانب افغانی در مورد خودمختاری ارضی یا نفوذ برمردم شرق دیورند نقطه پایان گذاشته است. پاکستان بمثابه دولت جانشین هند بریتانوی مالک کامل این منطقه و مردم آن می‌باشد، حق و مسئولیت یک دولت جانشین را بدوش دارد"

---

[38] Article 45(a) of the VCLT does not apply in the case of Treaty of Kabul and the dispute over it between Afghanistan and Pakistan. It applies to treaties entered into after 1969. Thus, the Treaty of Kabul is subject to International Laws independently and therefore, Afghanistan had never lost the legal right to denounce and repudiate the arrangements made under Treaty of Kabul, as per Article XIV of the Treaty.

Source: VCLT -United Nations (1969) 'Vienna Convention of Law of Treaties', *Treaty Series*, vol. 1155, p.331. Available online at http://untreaty.un.org/ilc/texts/instruments/english/conventions/1_1_1969.pdf, accessed, 18 February 2013.

افغانستان تنها کشوری بود که به عضویت پاکستان در سازمان ملل رای منفی داد. عبدالحسین عزیز نماینده افغانستان در سازمان ملل ابتدا در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۷ به عضویت پاکستان در سازمان ملل رای منفی داد و ادعا کرد افغانستان ایالت سرحد شمال غربی را به عنوان بخشی از خاک پاکستان نمی‌پذیرد و تا زمانی‌که شرایط آزاد برای خودمختاری مردم این ایالت در پیوستن به پاکستان یا استقلال سرزمین شان مساعد نشود، افغانستان از این موقف خود دست نخواهد کشید. اما سپس نماینده مذکور در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۷ به عضویت پاکستان در سازمان ملل رأی مثبت داد و ابراز امیدواری کرد که هر دو کشور اختلافات خود را از راه مذاکره و دیپلماتیک حل کنند.

در اواسط نوامبر ۱۹۴۷ گفتگوهایی میان افغانستان و پاکستان در خصوص منازعه دیورند در کراچی صورت گرفت. در این گفتگوها نجیب‌الله خان نماینده افغانستان از عدم شناسایی موافقت نامه دیورند و بازگردانی سرزمین‌های از دست رفته در این معاهده صحبت نکرد و اکثر خواسته‌ها در محور اعطای حق خود مختاری به قبایل آزاد سرحدی، ارتقای سطح مادی و معنوی زنده‌گی پشتون‌ها در پاکستان و نامگذاری ایالت شمال غربی به نامی که معرف هویت قومی آن‌ها باشد، خلاصه می‌شد.

با افزایش جنگ سرد میان افغانستان و پاکستان، کشور پاکستان در ۱۲ جون ۱۹۴۹ قریه مغلگی پکتیا را بمباران کردند که در اثر آن ۲۳ نفر کشته شدند. سپس شورای ملی افغانستان و لویه جرگه تمام معاهدات قبلی افغانستان به شمول توافقنامه دیورند با حکومت هند بریتانیایی را ملغی اعلان کرد.

با آنکه دولت پاکستان رسما در ظاهر قضیه دیورند را حل شده و مسدود می‌داند (خط دیورند یک قضیهٔ حل شده است، روزنامه تریبیون اکسپرس پاکستان به نقل از وزارت خارجه پاکستان 2012 [39]) اما در باطن همواره کوشیده است دولت‌های افغانستان رسما این خط را به عنوان سرحد بین المللی میان دو کشور برسمیت بشناسند.

موقف امریکا

کشور ایالات متحده آمریکا در خصوص مسئله دیورند از پاکستان حمایت کرده و از افغانستان همواره خواسته تا به مسئله دیورند پایان ببخشید. همچنین دولت آمریکا در سال ۱۹۴۹ از ارجاع این منازعه به سازمان ملل متحد که از سوی افغانستان ارائه شده بود، جلوگیری به‌عمل آورد. در زمان داوودخان کشور آمریکا حمایت خود را از دولت او مشروط به رسمیت شناختن مرز دیورند ساخت.

موقف افغانستان در یک محکمهٔ بین‌المللی

یکی از بیننده گان برنامه دورنما تلویزیون زرین سوال کرده بود که آیا موقف افغانستان در یک محکمهٔ بین‌المللی امکان پیروزی دارد؟ جواب من به این سوال مثبت است. بلی اگر دولت افغانستان در یک محکمهٔ حکمیت بین‌المللی تقاضا کند سرزمین‌هاییرا که بر اساس معاهدهٔ دیورند از دست داده بود دوباره به خاک خود ضمیمه کند شانس پیروزی ادعای او فوق العاده زیاد است؟ چگونه؟ و چرا چنین ادعایی تا حال نکرده است؟ اگر افغانستان ضمیمه کردن مناطق قبایل آزاد سرحدی را به

[39] The Express Tribune (2012) ‘Splintering Relations: Durand Line is a ‘settled issue’, says FO’.

قلمرو خود از یک محکمهٔ بین‌المللی تقاضا کند امکان پیروزی این ادعا چگونه خواهد بود؟

مشورهٔ کتبی مشاور حقوقی خود دولت بریتانیا!

به تأیید لودویک ادامک، معاهدهٔ کابل برای سه سال قابل اعتبار بود. طرفین می‌توانند با اطلاع قبلی یکسال این معاهده را فسخ نمایند. بنابر همین نکته انگلستان همیشه از فسخ یکجانبهٔ معاهدهٔ دیورند توسط دولت افغانستان ترس داشت (لودویک دبلیو ادامک، پروفیسور در پوهنتون آریزونا، دکشنری تاریخی افغانستان). [40]

بر اساس "قانون آزادی هندوستان سال 1947" دولت مستقل هندوستان و دولت جدید پاکستان متشکلهٔ 15 آگست 1947 وارث هند بریطانوی آنچنانکه در "قانون 1935 دولت هندوستان" تعریف شده است، می‌باشند. بر اساس قانون دولت هندوستان منعقدهٔ سال 1935، مناطق آزاد قبایلی آنطرف خط دیورند شامل قلمرو هند بریطانوی نبودند. این مطلب را طوری‌که قبلاً دیدیم شخص خود مورتمر دیورند بعد از عقد معاهدهٔ دیورند نیز تأیید کرده بود. مناطق آزاد قبایلی بصورت مناطق حایل در فاصله میان سرحدات ایالت شمال-غرب دولت هند بریطانوی و خط دیورند در شرق و جنوب قلمرو افغانستان واقع شده اند.

بنابر آن با ایجاد کشور پاکستان به حیث وارث قلمروهای هند بریطانوی در غرب هندوستان مناطق قبایلی شامل قلمرو کشور پاکستان نمی‌باشند.

شواهد نشان می‌دهد که این مطلب حساس را مشاور حقوقی دولت بریتانیا در 5 نوامبر سال 1947 نیز نمیدانست. مشاور حقوقی دولت بریتانیا در انزمان به دولت خود مشوره داد که هرگاه از یک محکمهٔ بین‌المللی تقاضا شود که آیا پاکستان وارث سرحدات بین‌المللی مطابق به مادهٔ دوم معاهدهٔ سال 1921 کابل می‌باشد یا خیر، به نفع پاکستان نظریه داد.

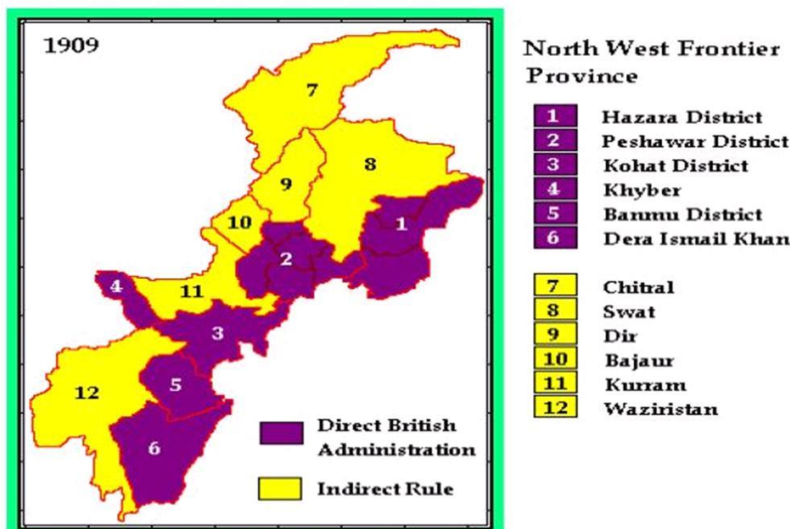
در 28 اپریل سال 1949 طئ یک نامه اشد محرمانه دفتر روابط کامنولث دولت بریتانیا مشاور حقوقی دولت بریتانیا را را مطلع ساخت که "...ایالت شمال‌غرب دولت هند بریطانوی تا سرحد افغانستان امتداد ندارد و مناطق قبایلی یک خالیگاه میان سرحد دولت هند بریطانوی و سرحد هندوستان را تشکیل می‌دهند". از مشاور حقوقی تقاضا شد که با در نظر داشت این موضوع بالای مشورهٔ سال 5 نوامبر سال 1947 خود تجدید نظر کرده در مورد نظریه تازه ارایه کند.

در 28 اپریل سال 1949 مشاور حقوقی دولت بریتانیا مجددا نظریه داد که:

"در 15 آگست سال 1947 (زمان تشکیل کشور و دولت پاکستان)، بنابر آن، مناطق قبایلی ایالت شمال‌غرب در حالت بین‌المللی سردرگم قرار گرفته، مربوط به هیچ دولتی نشدند. در چنین حالتی مناطق قبایلی مستقل از پاکستان بوده باوجودیکه یک سلسله روابط گمرکی، مخابراتی و غیره از این قبیل با آن دارد، معلوم می‌شود که پاکستان نمی‌توانست وارث سرحدی باشد که در معاهده سال 1921 با افغانستان تعیین شده بود و یا وارث هرگونه حقی باشد مطابق مادهٔ دوم این معاهده باشد. باوجود آن این به این معنی نیست که خط دیورند بعد از این سرحد بین‌المللی افغانستان نمی‌باشد....اما این امکان وجود دارد که پاکستان نتواند کدام اعتراض قانونی نماید در صورتیکه قبایل خود را تحت حمایت افغانستان قرار دهند و یا با توافق اقوام، افغانستان این مناطق را ضمیمهٔ

[40] The A to Z of Afghan Wars, Revolutions and Insurgencies, By Ludwig W. Adamec, pages 61-63. Scarecrow Press Inc, Maryland, 2005.

خاک خود کند...." (منبع: لودویک دبلیو ادامک، دکشنری تاریخی افغانستان، سال، 2012)[41].



خط دیورند و مناسبات سیاسی با پاکستان

اهمیت قضیهٔ خط دیورند

از سال 1893 م به اینطرف و بخصوص بعد از ایجاد پاکستان تا امروز مسلهٔ خط دیورند به حیث یک عنصر اساسی سیاست خارجی دولت افغانستان باقیمانده است. برای افغانستان از دست دادن مناصفهٔ قلمروهای پشتون‌نشین و از دست رفتن دو سوم حصهٔ نفوس بزرگترین قوم کشوراست. بر اساس احصاییه‌های رسمی پاکستان نفوس پشتون‌های آنطرف خط دیورند در حدود 40 میلیون نفر حساب شده است که بعد از پنجابی‌ها دومین قوم پرنفوس در پاکستان به شمار می آیند. برعلاوه با از دست دادن بلوچستان، افغانستان دسترسی به آبهای بحیرهٔ عرب و بحر هند را بجز از طریق خاک پاکستان از دست داد. طوری‌که دیدیم دولت‌های متواتر افغانستان در طول ۱۲۵ سال گذشته خط دیورند را به عنوان سرحد بین‌المللی قبول نکرده و آزادی رفت و آمد مردم قبایل دو طرف خط را تأمین کرده اند. بعد از ایجاد دولت جمهوری اسلامی افغانستان در سال 2001 سیاست رسمی دولت در مورد قضیهٔ دیورند آن بوده که حل قضیهٔ دیورند مربوط به اقوام دو طرف خط بوده و دولت افغانستان صلاحیت تصمیمگیریی را در موضوع ندارد. رییس جمهور کرزی روز شنبه 14 ثور 1392 در یک کنفرانس خبری در کابل گفت حملات سرحدی از سوی پاکستان دو دلیل دارد: یکی جلوگیری از پیشرفت و ترقی افغانستان و دومی، فشار برای به رسمیت شناخته شدن خط دیورند. کرزی گفت: "دلیل دوم شاید این باشد که مردم افغانستان مجبور شوند تا سر خط دیورند به مذاکره بنشینند و این خط دیورند را به رسمیت بشناسند".

---

[41] Ludwig W. Adamec, 1967, Afghanistan 1900-1923, A Diplomatic History, Berkeley University Press, USA.
Afghanistan: A "Spy" Guide, By International Business Publications Staff, Global Investment and Business Center, Inc. Staff, USA

آقای کرزی تاکید کرد تمام تلاش ها برای جلوگیری از پیشرفت افغانستان و همچنین به رسمیت شناختن خط دیورند، نتیجه ای نخواهد داد: "آن هایی که به این اقدامات وحشت و دهشت دست می زنند، کامیابی حاصل نمی‌کنند. ملت افغانستان از روزی که انگلیس‌ها این خط را ایجاد کردند، آن را نپذیرفته اند" (به نقل قا وبسایت صدای آلمان).

برای پاکستان مسلۀ دیورند یک مسلۀ حیات و ممات است. مناطق مورد دعوا در حدود 60 خاک پاکستان را احتوا می‌کند. احتمال اینکه پاکستان فیصلة یک محکمـة بین‌المللی را برای واپس دادن مناطق غضب شده خط دیورند به افغانستان داوطلبانه قبول کند بسیار کم خواهد بود. از جانب دیگر قدرت‌های جهانی منجمله امریکا، انگلستان و چین نیز در دفاع از پاکستان شدیداً با این موضوع مخالفت خواهند کرد.

در طول سال‌های جنگ سرد، تبارز افغانستان به عنوان دوست شوروی و پاکستان به مثابه هم پیمان نظامی امریکا و اختیلافات این دو در قضایای جهانی و منطقوی، سبب آن شد تا مسلۀ دیورند هم چنان لاینحل باقیمانده و به آن توجه جدی صورت نگیرد.

کودتا های 26 سرطان ۱۳۵۳، متعاقب آن کودتای 7 ثور ۱۳۵۷ و پناهندگی یکتعداد چهره‌های سیاسی افغانستان بدولت پاکستان برای دولت پاکستان یک شانس طلایی فراهم کرد تا دولت‌های افغانستان را بی ثبات نموده، ساقط کند و دولت و اردوی افغانستان را نابود نماید و افغانستان آنقدر قوی نسود که بتواند یکجانبه سرحدات فعلی با پاکستان را تعدیل نماید.

با ایجاد دولت مجاهدین در سال 1992 پاکستان عملاً به این آرزوی خود دست یافت، قادر شد ساحتمان ادارۀ دولت و نیروهای امنیتی افغانستان را کاملاً تخریب نموده در نهایت یک رژیم قرون وسطایی طالبان را در افغانستان مستقر نماید. بعد از ایجاد دولت جمهوری اسلامی افغانستان بر اساس کنفرانس بن، با وجود تظاهر به حسن نیت، پاکستان هیچ فرصتی را برای بی ثبات کردن افغانستان و دولت جدید آن از دست نداد.

سیاست لوی افغانستان

کسانی هم هستند که آرزومند "لوی افغانستان" با اتحاد اقوام پشتون و بلوچ آنطرف خط دیورند می‌باشند. با توجه به آنکه پاکستان شش برابر افغانستان نفوس دارد و دارای یک اردوی بسیار قوی و همچنان اقتصاد بزرگتر است راه‌هایی‌که افغانستان قادر خواهد شد سرزمین‌های از دست رفته خود را باز پس بگیرد عبارت خواهند بود از:

- سقوط دولت پاکستان؛
- به احتمال زیاد در نتیجة جنگ چهارم با هندوستان؛
- بروز یک جنگ داحلی در پاکستان؛
- بروز یک انقلاب داخلی در پاکستان؛
- و یا تمام امکانات فوق.

برای پیشگیری از سناریوهای فوق پاکستان همچنان به یک حامی خارجی نیاز دارد و این حامی خارجی زمانی امریکا بود و امروز این نقس را چین به عهده گرفته تا از موجودیت پاکستان در مقابل هندوستان ضمانت نماید.
اخیرا قیام میلیونی پشتون‌های آنطرف خط دیورند تحت عنوان "جنبش حفاظت پشتون‌ها" تحت قیادت منظور پشتین امیدواری‌های فراوانی را در میان طرفداران جنبش "لوی افغانستان" ایجاد کرده است. این قیام در حالت نطفوی بوده تاکنون تشکل لازم با اهداف مشخص را نیافته است.

اهداف اعلان شدهٔ جنبش برابری پشتون‌ها در تمام زمینه ها با سایر اقوام ساکن پاکستان می‌باشد. رهبران این جنبش از مسدود شدن پیهم راه‌های تجارتی ومواصلاتی با افغانستان شکایت کرده و مدعی اند که این سیاست پاکستان منجر به ورشکستگی اقتصاد مناطق آزاد قبایلی یا فاتا (FATA) شده است. آن‌ها می‌گویند رهبران پنجابی با وجود اختلافات سیاسی با هندوستان همیشه بندر واگه را با هند باز نگهداشه اند در حالی‌که برعکس بنادر با افغانستان را متواتر مسدود می‌کنند. آصف غفور سخنگوی اردوی پاکستان گسترش این جنبش را کار ادارهٔ امنیت ملی افغانستان قلمداد کرده از حمایت گسترده پشتون‌های ساکن افغانستان که در رسنه های اجتماعی منعکس شده درهراس هستند. (وبسیات انگلیسی گندهارا تاریخ 11اپریل 2018).

نتیجه و راه‌های عملی حل قضیه

شناخت رسمی خط دیورند یا همه‌پرسی عمومی در میان اقوام پشتون و بلوچ پاکستان

شناحتن خط دیورند از جانب افغانستان در بدل ختم حمایت پاکستان از طالبان و سایر گروه‌های تروریستی. امکانات این راه حل بسیار کم است. مسلهٔ خط دیورند برای دولت افغانستان به مثابه یک مسلهٔ ناموسی است. از جانب دیگر دولت پاکستان هرگز قبول ندارد که حامی عملیات نظامی طالبان می‌باشد.

حل این مسئله از طریق مذاکرات جانبین و رسیدن به یک راه حل؛ بطور مثال توافق به تطبیق یک ریفراندم یا همه پرسی عمومی در میان اقوام پشتون و بلوچ پاکستان تحت نظارت ملل متحد و دادن حق انتخاب به آن‌ها برای برگزیدن

- دوام حاکمیت پاکستان،
- پیوستن به افغانستان و یا
- استقلال سیاسی.

راه حل دومی یگانه راه منطقی به نظر می‌آید و با توجه به ادعای پاکستان که اقوام پشتون و بلوچ ساکن پاکستان در 125 سال حاکمیتهای هند بریطانوی و پاکستان کاملاً با سایر مردم پاکستان، منجمله پنجابی‌ها و سندی‌ها از جهات فرهنگی، سیاسی، اداری مدغم شده اند، پاکستان نباید در این مورد کدام مشکلی را ببیند. اما امکان اینکه مردمان پستون و بلوچ راه حل استقلال سیاسی و ایجاد کشور مستقل خود را انتخاب کنند بسیار زیاد موجود است. از این رو توافق پاکستان در این مورد بسیار نا ممکن به نظر میخورد.

ایجاد یک پارتنرشپ فعال همکاری افغانستان و پاکستان

بنابر آن یگانه راه منطقی در مقابل سیاست‌مداران افغانستان و پاکستان آن است تا با ایجاد یک پارتنرشپ فعال همکاری منطقوی در زمینه‌های انکشاف اجتماعی قبایل سرحدی، انرژی، ترانسپورت، تعلیم و تربیه، تجارت، ساینس و تکنالوژی، ایجاد بازارهای ازاد تجارتی، باز کردن بیش از پیش نقاط عبور و مرور بندری برای اقوام سرحدی، مسلهٔ خط دیورند را عملاً از اهمیت به اندازند. من این پیشنهاد را بیش از دوسال قبل کرده بودم.

شواهد نشان می‌دهد که رییس جمهور اشرف غنی نیز به همچون راه حلی عقیده دارد. اشرف غنی به مجرد گرفتن زمام قدرت برای ایجاد همچو یک پارتنر شب با پاکستان اقدام کرد و با دادن دست دوستی و امتیازات بدولت پاکستان، با وجود مخالفت‌های زیاد داخلی اولین گام را بجلو گذاشت.

متأسفانه این ابتکارات همکاری نزدیک سازمان های اردو و امنیتی دو کشور و آمادگی برای ایجاد طرح‌های مشترک اقتصادی و ترانسپورتی با پاکستان از جانب پاکستان عکس‌العمل مناسب دریافت نکرد. در نتیجه نتایج مطلوبی را در تقلیل میزان جنگ در افغانستان و فعالیت‌های تروریستی طالبان به میان نه آورد؛

برعکس پاکستان از یکطرف به بی ثبات ساختن مزید افغانستان از طریق تشدید فعالیت‌های تروریست طالبان و سایر گروه‌ها مبادرت کرد تا ز خلای ایجاد شده با خروج قوای ناتو حد اکثر استفاده را در قسمت نظامی بکند. از جانب دیگر به ایجاد موانع ویزه و پاسپورت، احداث دیورها و خندق‌ها و موانع سیم خار دار در طول خط دیورند پرداخت.

راه حل مشکلات سرحدی دوکشور موانع ویزه و پاسپورت، احداث دیورها و خندق‌ها و موانع سیم خار دار نیست. این پالیسی‌ها نه در میان دو آلمان موفق شدند و نه در کوریا موفق هستند. اگر حسن نیت موجود باشد و تروریزم از جانب دستگاه‌های امنیتی دولت‌ها حمایه نگردد تزیید تعاملات و آزادی رفت و آمدها و معاملات تجارتی و اجتماعی به مرور زمان مسئلهٔ خط دیورند را در عمل حل می‌کند.

بزرگترین میراث استعمار گران اروپایی ایجاد سرحدات مصنوعی بر منبای منفع نظامی و سیاسی استعماری زمان گذشته می‌باشد که با توجه به تاریخ و فرهنگ و تقسیمات قومی کشورها امروز قابل فهم نیستند. مشکل خط دیورند یکی از مثال‌های بارز این چنین خطوط سرحدی غیر عادلانه استعناری است که در هفتاد سال گذشته بر مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان سایه انداخته و هرکاه از طرف سیاست‌مداران این دوکشور آگاهانه باآن مقابله نشود، همچنان سایه خواهد انداخت.

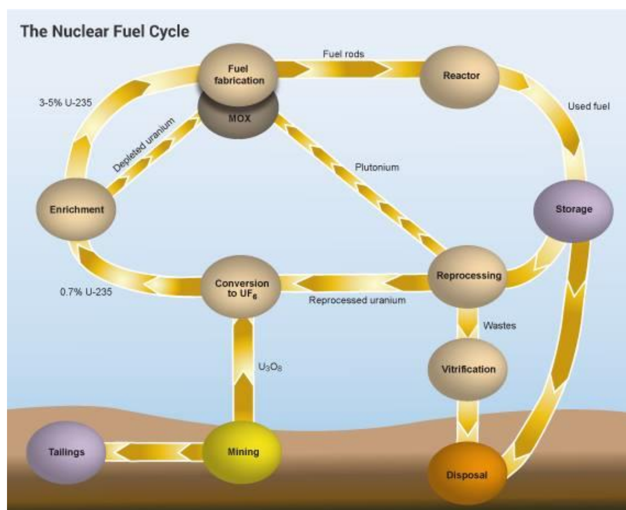
بخش شانزدهم: مقالات و یادداشت‌های متفرقه

آوازه های قاچاق یورانیم هلمند با طیارات ترانسپورتی امریکایی؟

آوازه هایی از قبیل ادعای فوق را وقتآ فوقتآ در مطبوعات می‌خوانیم. آیا چنین آوازه ها می‌توانند حقیقت داشته باشند؟ بخاطر دارم که در سال 1976م ساعت هشت یکی از شام‌ها بود و من در تعمیر وزارت پلان در چارراهی پشتونستان، مانند بسیاری از شام‌ها، هنوز هم مشغول کار بالای پلان هفت سالۀ رییس جمهور داوود در دفترکار پسر ارشد او انجنیر عمر داوود بودم. تلفون زنگ زد و رییس معادن وزارت معادن و صنایع میخواست با عجله آمده و خبر مهمی را با خود بیاورد. موصوف آمد و از تأیید نتایج لابراتواری موجودیت یورانیم در هلمند اطلاع داد. ما سه نفر این خبر خوش را باهم جشن گرفتیم و به همدیگر تبریکی دادیم. من در آنزمان مدیر صنایع در وزارت پلان بودم و همچنان وظیفۀ سکرتریت توحید و انسجام پلان هفت ساالله را به عهده داشتم که عمر داوود رییس آن بود.

باید دانست که پروسۀ استخراج، تصفیه و غنی سازی یورانیم یک پروسس بسیار مغلق و مفصل می‌باشد. در یک تن سنگ و خاک حاوی یورانیم کمتر از 0.1 یورانیم موجود است. حالا شما خودتان حساب کنید چند تن سنگ یورانیم را باید استخراج کرد تا یک کیلوگرام یورانیم قابل استفاده صنعتی uranium oxide (U3O8) concentrate یا "کیک زرد" بدست‌آورد. بطور مثال یک کارخانه تولید برق اتمی یکهزار مگاواتی سالانه 200 تن uranium oxide (U3O8) concentrate ضرورت دارد. حالا 20،000 تن سنگ را باید استخراج کرد تا 200 تن (U3O8) یا کیک زرد بدست‌آورد.

کدام عقل سلیم می‌تواند باور کند که در شرایط عدم موجودیت کارخانه پروسس سنگ خام یورانیم در هلمند، امریکایی‌ها هزاران تن سنگ یورانیم را توسط طیارات انتقال می‌دهند؟ در حالی‌که سنگ یورانیم به وفرت در امریکا موجود است و هم آن را بسادگی می‌توانند از برازیل، آسترالیا، هندوستان و غیره کشورها از طریق کشتی های عظیم انتقال مواد معدنی وارد کنند.



تعیین اعضای کابینه یا وزرا توسط رییس جمهور

میزان شعور سیاسی در کشور را می‌توان بسادگی آزمایش کرد. یک مثال آن در مخالفت با تعیین اعضای کابینه از طرف رییس جمهور است. به عقیده من مباحثه بالای تعیین اعضای کابینه یا وزرا توسط رییس جمهور یک بحث غیر موجه است. رییس جمهور مسوول اجرای برنامه‌های خود در مقابل ملت و شورای ملی است. رییس جمهور برای اجرای برنامه‌های خود اعضای کابینه خود را انتخاب می‌کند. هرگاه رییس جمهور فکر می‌کند شخص معینی برنامه‌های او را از نظر سیاسی در سکتور معینه بهتر و به دلخواه او می‌تواند تطبیق کند لازم است به انتخاب او احترام کرد. شورای ملی صلاحیت دارد در مورد رای اعتماد بدهد.

در کشورهای دموکراسی منجمله آسترالیا هرگاه پارلمان دوبار پیشنهاد حکومت را رد کند رییس حکومت حق دارد پارلمان را منحل نموده انتخابات جدید پارلمانی را تطبیق کند. همین امروز صدراعظم آسترالیا پارلمان را منحل کرد و تقاضای انتخابات جدید را در ماه جولای کرد چون پارلمان دوبار پیشنهاد حکومت را در یک موضوع مشخص رد کرده بود.

تعیین اعضای کابینه یعنی وزرا در هر کشور دموکراسی پارلمانی بشمول آسترالیا و افغانستان و امریکا و غیره بر اساس ملحوضات سیاسی و اعتماد صورت می‌گیرد نه بر اساس شایستگی مسلکی چون وزارت پست سیاسی است نه مسلکی. برای امور مسلکی کارمندان وزارتخانه ها تا مقام معیین و مشاورین و متخصصین موجود اند.

به زبان عامیانه می‌گویند دلش بایسکلش. کابینه بایسکل رییس حکومت، صدراعظم و یا رییس جمهور است، در کشورهاییکه رییس جمهور رییس حکومت هم هستند.

این نوشته حمایت از رییس جمهور غنی نبوده من بالای یک پرنسیپ صحبت می‌کنم و هرکسی که رییس جمهور باشد این پرنسیپ باز هم صادق است.

آیا وزارت یک مقام سیاسی است یا اداری

چهارم اکتوبر 2014 م

هموطنان ما باید به این نکته توجه کنند بخصوص که بزودی در افغانستان انتخابات ریاست جمهوری برگذار خواهد شد و یک حکومت تازه زمام امور را در اختیار خواهد گرفت.

وزارت پست سیاسی است نه اداری. وزیر باید در پارلمان طرفدار سیاسی داشته باشد تا پیروز شود. امور اجراییوی وزارت را معین که یک شخص مسلکی و غیر سیاسی است اداره خواهد کرد. تمام کارمندان اداری باید مسلکی و غیر سیاسی باشند اما در خدمت حکومت انتخابی وقت.

اعضای کابینه ناگذیر از لحاظ سیاسی متعهد به حکومت انتخابی زیر قیادت رییس جمهور خواهند بود. در غیر آن محکوم به زوال و بی ثباتی و بدون قدرت لازم خواهد بود. آنچه باید تاکید شود این است که دستگاه اداری دولت باید غیر سیاسی، مسلکی و در خدمت تطبیق پالیسی های دولت وقت باشد. این را من ا ز تجربه خود در حکومات فدرال و ایالتی آسترالیا در طئ بیست و پنج سال گذشته میگویم. همین حالا هم در حکومت آسترالیا کار می‌کنم. مدتی هم به حیث سر مشاور امور قبایل در دفتر صدارت عظمی حکومت فدرال آسترالیا کار کرده ام.

موقف افغانستان در قبال ایران و عربستان سعودی

22 اپریل 2015ع

متأسفانه افغانستان در شرایطی قرار ندارد تا در مورد سیاست‌های سائر کشور ها در منطقه از لحاظ اخلاقی موضعگیری نماید. برای ما منافع استراتژیک افغانستان حق اولیت را دارند.

محروم کردن طالبان از حمایت حامیان تاریخی آن در وجود عربستان سعودی، کشورهای عربی خایج فارس و پاکستان و در نتیجه ایجاد صلح در کشور منافع استراتژیک افغانستان را تشکیل می‌دهند. ایران در این مورد، هرگاه از دل وجان هم بخواهد کمکی کرده نمی‌تواند. در عوض عربستان و کشورهای خلیج و پاکستان این قدرت را دارند.

اخیرا پادشاه عربستان سعودی مستقیماً از رییس جمهور ما حمایت معنوی خواسته است. پاسخ دادن مثبت، زیرکانه و دپلماتیک به چنین درخواستی از لحاظ استراتژیک مطابق منافع افغانستان است. این درست موقفی است که در اعلامیه‌ی دولت افغانستان در باره‌ی اوضاع یمن دیده می‌شود.

ما می‌خواهیم مبارزه‌ی مسلحانهٔ طالبان ختم شود و صلح و آرامش به افغانستان برگردد. سیاست های مبارزه طلبی با پاکستان و اعراب برای افغانستان نتایج مفید تا حال نداده است. لازم است طالبان را از حمایت حامیان اصلی اش که عبارت از پاکستان، عربستان سعودی و کشورهای عربی خلیج فارس است محروم کرد. نزدیکی استراتژیک افغانستان با عربستان سعودی، پاکستان و کشورهای عربی خلیج فارس عملاً این امکان را برای دولت افغانستان فراهم می‌کند. قیمتی را که افغانستان در بدل این سیاست در روابط خود با ایران خواهد پرداخت برای افغانستان قابل تحمل است.

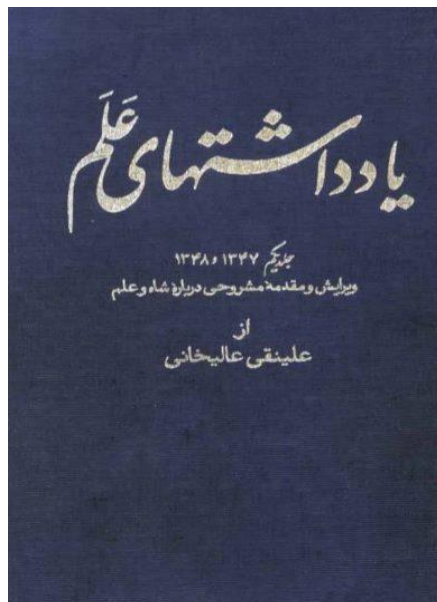
باید توجه داشت که از بدو تأسیس دولت مدرن افغانستان در سال 1747ع فارس دیروز و ایران امروز دوست بسیار نزدیک افغانستان نبوده است، حتی در زمان استیلای دولت‌های پادشاهی در هردو کشور. دوام حالت موجود و یا سردتر از آن در روابط افغانستان با ایران با آنکه مطلوب نیست اما با توجه به دورنمای صلح و پیشرفت اقتصادی افغانستان قابل تحمل است.

دولت ایران موقف رسمی افغانستان را بهتر از بعضی افغان‌ها که همه دست و پارچه شده اند، درک کرده است. موقف افغانستان دیپلماتیک و حساب شده است و ضرری برای ایران ندارد. در غیرآن دولت ایران سفر اشرف غنی را به عنوان اعتراض فسخ می‌کرد و یا حد اقل چنین استقبالی از رییس جمهور غنی نمیکرد. اما دیدیم که برخلاف توقع بعضی از افغان‌ها، دولت ایران هوشیار تر از آن است که به چنین اقدامات عجولانه دست زند. در مورد مهاجرین افغانستان در ایران بهتر است از زبان خود رییس جمهور غنی بشنویم. او در مصاحبه‌ی خود گفت که هرگاه ایران در مورد افغان‌های مهاجر سیاست خود را عوض نکند افغانستان هم از کارت های دست داشته‌ی خود استفاده خواهد کرد. فراموش نکنیم که با موجودیت قوای امریکایی در افغانستان، ایران به همکاری و حسن نیت دولت افغانستان بیشتر نیاز دارد تا دولت افغانستان از ایران.

جنگ افغانستان بیش از سی سال است ادامه دارد یکشبه ختم نمیشود. مسایل جنگ و صلح مانند سوچ برق نیست که هرگاه دل کسی بخواهد روشن و خاموش کند. جنگ افغانستان جنگ دوکشور نیست که دو رییس جمهور یا پادشاه یکشبه روی آن تصمیم بگیرند. در این جنگ جوانب متعدد ذیدخل اند که همه جوانب اهداف و منافع خود را تعقیب می‌کنند. همانطور که شروع جنگ تدریجی بود همانطور ختم آن تدریجی خواهد بود.

تاریخ افشا می‌کند: دعوت خلیل اله خلیلی از شاهنشاه ایران برای اشغال افغانستان

درمورد خلیلی در کتاب خاطرات اسداله علم وزیر دربار شاهنشاه ایران (یاد داشت‌های علم، صفحات ۴۶۱-۴۵۷ جلد پنجم،۱۳۵۴) می‌خوانیم که خلیل اله خلیلی وقتی سفیر افغانستان در بغداد بود از سفیر ایران در بغداد می‌خواهد که زمینه ملاقات مخفی او را با شاهنشاه محمد رضا پهلوی فراهم کند. او به سفیر ایران می‌گوید که رژیم داوود خان در حال سقوط است و قبل از افتیدن افغانستان بدست کمونیست‌ها اگر شاهنشاه اقدام نماید تمام مردم افغانستان "که شاهنشاه را شاهنشاه خود می‌دانند" از اقدام او حمایت خواهند کرد. سفیر ایران در یک تلگرام اشد محرم به شاهنشاه می‌نویسد که منظور خلیلی استفاده از هزاران کارگر افغان در ایران و تنظیم آن‌ها برای این مقصد است. سفیر ایران این پیام را بطور محرمانه به شاهنشاه میفرستد و علم می‌نویسد که او این پیام را به شاهنشاه تقدیم می‌کند.
هر کسی در مورد این کتاب شک دارد می‌تواند هر پنج جلد آن را از لنک آتی داونلود کرده و بخواند:



تجلیل از نوروز

بر خلاف ادعای افراطیون مذهبی وهابی، تجلیل از نوروز باستانی در افغانستان تجلیل از یک عنعنهٔ مذهبی زردشتی نیست. بطور مثال، بر خلاف ایرانی‌ها در نوروز کسی در افغانستان بالای آتش جست و خیز نمی‌کند بلکه مردم افغانستان از آمدن نوروز به مثابه آغاز بهار و فصل کشت و زرع تجلیل می‌کنند. حتی بالاکردن جنده نوروز در مندوی شهر کابل ممثل امیدواری برای یکسال پر برکت کشت و درو محصولات زراعتی است. ممثل فراوانی غله است.

در صبح نوروز آفتاب خط استوا را از جنوب به شمال عبور می‌کند و فصل بهار و فصل کشت در نیمکره شمالی زمین شروع می‌شود. این خود برتری دانش ستاره شناسی آریایی‌های باستان را

نشان می‌دهد. در حقیقت ماه‌های زودیاک یونانی که امروز اروپاییان با آن به فالگیری طالع خود می‌پردازند بر مبنای همین ماه‌های متداول آریایی استوار است و ۲۱ مارچ مطابق است با اول ماه اریس زودیاک.

در امتداد زمان تعدادی کوشیده اند با بالا کردن جنده زیارت سخی در مزارشریف و کابل نوروز را با اسلام و بخصوص مذهب شیعه ارتباط دهند. در حالی‌که سابقهٔ تاریخی تجلیل از نوروز در میان آریایی‌های آسیای میانه، پارس‌ها، آسوری‌ها و کردها به زمانه‌های قبل از اسلام بر می‌گردد.

تعدادی نا آگاه فکر می‌کنند نوروز یک عنعنهٔ منحصر به فارس‌ها بوده به ما ارتباطی ندارد. حقیقت آنست که نوروز در درجه اول به افغانستان ارتباط دارد چون شمال کشور گهواره تمدن آریایی بود. از این جاست که آیین زردشتی و زبان مردم بلخ یعنی زبان دری به جنوب وغرب و به فارس گسترش میابد و زبان دربار ساسانیها می‌گردد در حالی‌که مردم پارس به زبان پهلوی ساسانی و آرامی گفت و شنود و کتابت می‌کردند. در طول تاریخ اسلام در این سرزمین‌ها مردم افغانستان نوروز را به عنوان یک عنعنه فرهنگی غیر مذهبی تجلیل کرده اند اما حالا با پیدا شدن افرطیون تکفیری و وهابی مخالفت با آن شروع شده است.

نیاز مبرم به اصلاح سیستم ادارهٔ دولت در افغانستان

حکومت فعلی افغانستان از پراگندگی فکری و تکیه بر بنیاد های متفرق سیاسی و قومی رنج می‌برد. ترکیب کنفرانس بن که سنگ تهداب حکومت فعلی را گذاشت ناشی از ترکیب نیروهای سیاسی و نظامی فعال ضد طالبان در سال ۲۰۰۱ عیسوی در افغانستان بود و غیر از آن هم نمی‌توانست باشد. پراگننده گی سیاسی و بدون تکیه به یک دیدگاه واضح سیاسی امروزی حکومت افغانستان ناشی از نارسایی‌های رژیم ریاستی دولت است که ریس جمهور مستقل از زیربنای سیاسی حزبی قدرت اجراییوی را نیز در اختیار دارد. بهترین راه حل این خواهد بود تا با تعدیل قانون اساسی کرسی صدارت عظمی مبتنی بر اکثریت پارلمانی حزبی ایجاد شود تا حکومت را تشکیل کرده امور اجرایوی دولت را عهده دار شود چیزی مانند سیستم دولتی فرانسه. فکر می‌کنم کشور برای پذیرفتن چنین سیستمی امروز آماده است. در آنصورت حکومت متکی بر اکثیت حزبی در پارلمان چه از جانب حزب اکثریت ایجاد می‌شود و یا چه از طریق ائتلاف چند حزبی کشور را با در نظر داشت ایدولوزی سیاسی خود اداره می‌کند و به ریس جمهور و پارلمان جوابده می‌باشد و به این صورت از پراگندگی سیاسی منفرد اعضای حکومت که امروز دچار ان هستیم جلوگیری به عمل می‌آید. اما شرط اولیه موفقیت چنین سیستمی در تجرید حکومت است از سازمان ادارهٔ دولتی. دستگاه ادارهٔ دولت باید یک سیستم غیر سیاسی بوده کاملاً مسلکی 'پروفشنل" باشد که وظیفه اش تطبیق سیاست‌های حکومت انتخابی مردم است.

جنبش روشنایی هزاره‌ها را بشناسیم!

طوری‌که شواهد نشان می‌دهد جنبش نام‌نهاد "روشنایی" هزاره‌ها دو هدف اصلی را دنبال می‌کند:

1) غضب رهبری سیاسی قوم هزاره و بیرون کردن آن از دست رهبران سنتی مذهبی مانند، خلیلی، محقق و سایرین؛ و

2) تحقیر، توهین و بی اعتبار کردن دولت افغانستان در انظار جامعه جهانی.

به گفته یک نویسنده هزاره تبار، حمزه واعظی، تا کنون در جامعه امروزی هزاره افغانستان قدرت سیاسی، مشروعیت اجتماعی، ثروت و امکانات اقتصادی و نمایندگی داخلی و بیرونی منحصر شده بود به دو فرد مشخص: خلیلی و محقق. بنابر واقعیت های سیاسی این مسئله تاحال چنین بود که هرنوع حرکت وهرگونه مرجع و عنصری که خواهان حضور موثر در جامعه و در سطح سیاست ورزی جامعۀ هزاره باشد ناگزیربود با شناخت این حقیقت وارد بازی سیاسی و حضور اجتماعی گردد.

هدف جنبش روشنایی تغییر نظم فوق است. حمزه واعظی در جریده انترنتی "روزگارما" (۲۰ میزان ۱۳۹۴) نوشته بود: "جامعۀ هزاره بیش ازهرزمانی دچار دگردیسی ذهنی ـ ساختاری گردیده است. شهر نشینی، روی آوری به آموزش، دسترسی به امکانات نسبی اقتصادی و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی ـ مدنی الگوی زندەگی جمعی را در آستانۀ دگرگونی قرارداده است. معیارهایی مانند حمایت از رهبران سیاسی، گرایش‌های جناحی، عصبیت ورزی‌های حزبی، رویکرد عمومی به پدیدۀ سیاست و نگاه به قدرت بصورت روشنی درحال تغییراست. پیروی متعبدانه از رهبران و رجوع گله ای به نخبگان قومی تا حدود زیادی تلطیف گردیده است و عمدتاً گرایش و دید ابزاری پیدا کرده است. نقد گسترده و جدی رهبران سیاسی درمیان نخبگان فرهنگی ـ فکری هزاره، تقریبن تبدیل به یک رویکرد مدنی و پذیرفته گردیده است. ظرفیت هضم نقد و حتا هجو رهبران سیاسی بصورت قابل توجهی بالا رفته است. این ها، نشانه های آشکاری از شکل گیری آرام تغییرات اجتماعی فرهنگی درجامعه هزاره می‌باشد که الگوی سنتی رهبری سیاسی را نیز تا حد زیادی به چالش کشیده است. بدین رو، هرنوع حرکت جدید سیاسی و هرگونه تحولی که قراراست در این جامعه هدایت شود، می باید با درک این شرایط اجتماعی وبسترهای فرهنگی ـ سیاسی همراه باشد".

رهبری جنبش روشنایی هزاره‌ها تاکنون با زرنگی این دگرگونی‌های فکری جوانان را طرف استفاده قرار داده است. آنچه قابل تشویش است نفوذ روز افزون عناصر شناخته شده متعهد به ناسیونالیزم ایرانی از یکطرف و فعالین سیاسی هزاره‌های پاکستانی (کویته)، که هیچ پیوند عاطفی به کشور افغانستان ندارند، در میان آن‌هاست. برای این افراد تحقیر، توهین و بی اعتبار کردن دولت افغانستان در انظار جامعه جهانی حتی قبل از احراز رهبری سیاسی قوم هزاره امکان پذیر بوده و در دستور روز قرار دارد.

رهبری جنبش روشنایی هزاره‌ها با استفاده از منابع مالی که وابستگی‌های سیاسی آن‌ها به استخبارات خارجی برای آن‌ها فراهم کرده برای رسیدن به اهداف دوگانه بالا در عجله است. بخصوص دورنمای انتخابات آینده شورای ملی افغانستان و تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی کشور به اهمیت این موضوع می افزاید.

چه میخواهیم؟ برق به بامیان یا توتاپ از راه بامیان به هرقیمت؟

بگویید حق مردم بامیان را برای دسترسی به "برق" می‌خواهیم نه اینکه حتماً "توتاپ" میخواهیم. توتاپ با ظرفیت بالای 500 کیلو ولت برای بامیان نیست بلکه نیازمندی بامیان به برق 220 کیلوولت است که به سادگی از سب استیشن پروان می‌تواند از مسیر غوربند که سرک موجود است تأمین گردد. برای احداث توتاپ از طریق بامیان اول به موجودیت سرک نیاز است، دوم 84 کیلومتر طولانی تر است، سوم سه سال دیرتر تکمیل می‌شود و چهارم میلیون‌ها دالر قیمت تر است.

شما از کابل به لندن با طیارات بزرگ میروید اما از کابل به بامیان با طیارات توین آتر کوچک. به همین اساس توتاپ، به مثابه برخی از خطوط انتقالی حلقوی کشور، از ترکمنستان تا مقصد با ولتاژ بالا به مستقیم ترین راه و آسان ترین راه و اقتصادی ترین راه نیاز دارد. در تمام کشورهای پیشرفته خطوط انتقال برق با ظرفیت و ولتاژ بالا در کنار شاهراه‌های حلقوی ممالک احداث می‌گردند. نیازمندی‌های برق ساحات و مناطق دورتر از این خط انتقال را با احداث سب استیشن ها و پایان آوردن ولتاژ به 220 کیلوولت و خطوط انتقالی فرعی می‌توان تأمین کرد.

انکشاف پروژه‌های سنگ آهن حاجیگک و مس عینک لوگر به دلیل نبودن برق توتاپ به عقب نه افتاده اند، دلایل دیگری دارند. برای حاجی گک ذغال سنگ دره صوف مهمترین منبع انرژی است که هم در ذوب آهن و هم در تولید برق حرارتی از آن می‌توان استفاده کرد.

هم رییس جمهور و هم رییس اجراییه هردو گفتند پروژه از طریق سالنگ سه سال قبل توسط اسمعیل خان پیشنهاد و توسط فهیم تصویب شده بود وآن‌ها اجرای پروژه را رویدست گرفتند. من حرف این دو نفر را باور می‌کنم.

استخراج وانتقال و ذوب آهن حاجی گک یکی از پروژه های دفتر من در طرح پلان ۷ساله داوود خان در سال۱۹۷۶ بود وقتی من مدیر عمومی معادن و صنایع در وزارت پلان بودم. این پروژه تا امروز که ۴۰ سال می‌گذرد به همان موقف ۴۰ سال قبل است باور کنید تاخیر آن هیچ ارتباطی با برق ندارد.

معدن مس عینک لوگر، که آن نیز یکی از پروژه های دفتر من در طرح پلان ۷ ساله داوود خان در سال۱۹۷۶ بود، به کابل و پروان نزدیکتر است تا به بامیان. بنابرآن نام گرفتن از مس عینک در ارتباط به توتاپ و بامیان بجز از منافقت کدام دلیل دیگری ندارد.

سبوتاژ کردن یک پروژه ملی "خواستن حق" نیست، بلکه گرفتن حق دیگران است، اخلال امنیت عامه است، به تشویش انداختن یک ملت است، فرصت دادن به دشمنان است، انداختن نفاق ملی است و دلسرد کردن کمک کننده های بین‌المللی است. توهین به رییس جمهور مملکت آنهم در خارج کشور خواستن حق نیست بلکه توهین به ملت افغان است، تقاضا برای قطع کمک‌های بین‌المللی برای مردم افغانستان، طوری‌که بعضی هزاره‌های آشوبگر لندن شعار دادند، خواستن حق نیست بلکه خیانت به ملت افغانستان است، همین اکنون ایران اظهار آمادگی کرده که از طریق خاک خود برق ترکمنستان را به پاکستان برساند. شاید اهداف کسانی مانند لطیف پدرام، ناهید فرید و غیره بدنام کردن دولت افغانستان و سبوتاژ کردن این پروژهٔ ملی باشد.

ادعای جعلی بودن قانون اساسی

ادعای زکریا اصولی در مورد جعلی بودن قانون اساسی توشیح شده رییس جمهور کرزی آغاز یک دسیسهٔ شومی برای از میان برداشتن موانع در مقابل هجوم فرهنگی ایران در کشور ماست.

با ین ادعای شوم باید مبارزه کرد. من تمام مواد "توشیح شده" را با مواد شامل نسخهٔ به اصطلاح "تصویب شده" مقایسه کردم و این مقایسه نشان می‌دهد که "کمسیون تصحیح املایی و انشایی قانون اساسی" منتخبهٔ لویه جرگه کار خود را به خوبی انجام داده اند و تمام نواقص املایی و انشایی قانون اساسی تصویب شده را بدون آنکه در معانی، اهداف و روحیهٔ مواد تصویب شده کدام تحریفی و کدام تغییری رونما گردد با کمترین دستبرد مطابق هدایت لویه جرگه اصلاح کرده اند. اما مثل اینکه هدف اصلی این نویسنده بند مربوط به حفظ "مصطلحات ملی و اداری" ماده شانزدهم قانون اساسی است. این ادعای مسخره را در ۱۴ سال کسی نکرده بود. ما می‌دانیم که موجودیت این ماده به مذاق بسیاری از ایرانی پرستان و دشمنان زبان دری مروج در افغانستان سازگار نیست و این ماده سد قانونی در مقابل هجوم فرهنگی زبان مروج فارسی ایرانی بر ضد زبان دری مروج در افغانستان است. ادعای این آقا آغاز یک دسیسهٔ شومی برای از میان برداشتن موانع در مقابل هجوم فرهنگی ایران در کشور ماست. مقابله با این دسیسه وظیفه وطنپرستانه هر فرد این سرزمین که به هویت ملی کشور خود افتخار دارند و در مقابل زدودن این هویت مستقل ملی که هدف اصلی ایرانی پرستان است، مقاومت می‌کنند می‌باشد.

شهروندان یا اتباع

افغان‌ها همه اتباع افغانستان بوده تابع قوانین افغانستان هستند، همچنانکه از امتیازات شامل قانون اساسی و سایر قوانین کشور استفاده می‌کنند، در برابر قوانین کشور مسئول و تابع هم هستند. شهروند یا همشهری ترجمه کلمه Citizen انگلیسی است. بکار بردن کلمه همشهری در زمان انقلاب کبیر فرانسه رواج بیشتر یافت و بیشتر به یکپارچگی، برادری و همسنگری همشهریان در قیام برضد دولت وقت تکیه داشت. در حالی‌که کلمه تبعه و جمع آن اتباع مفهوم مسوولیت نفوس در مقابل دولت و کشور را دارد. شهروند اصطلاح جدید ساخته شده در ایران به عوض کلمه عربی تبعه است اما بیخبر از آنکه خود کلمه "شهر" عربی است.

اصلاح سیستم انتخاباتی افغانستان

نباید به نام اصلاح سیستم انتخاباتی شرایط ادامه استیلای مافیای جنگسالاران را با چهره نو آن در کشور سهولت بخشید. از اشتباه توشیح عجولانه قانون تذکره های الکترونیکی باید آموخت. این اشتباه، بدون حل قبلی قضیه از راه‌های تفاهم ملی، سبب بروز بزرگترین بحران حیات سیاسی معاصر ما شده است. در اصلاح قانون انتخابات و سیستم انتخاباتی از شفافیت باید کار گرفت و تمام پیشنهادات اصلاحی را باید در معرض مباحثه ملی گذاشت نه بر خورد با آن در عقب درهای بسته که در آن جا مافیای، قومی، مذهبی، نظامی، اقتصادی و سیاسی نفوذ بلا منازعه دارند. این مافیا دشمن تمام کسانیست که به حکومت قانون، دموکراسی و حقوق افراد و اقوام کشور مطابق منشور جهانی حقوق بشر عقیده دارند. اصلاح سیستم انتخاباتی باید به تقویت دموکراسی در کشور و به تقویت نهادهای دموکراتیک در کشور به انجامد نه به تقویت انحصار قدرت سیاسی بدست جنگسالاران،تقویت ملوکالطوایفی سمتی و تضعیف قدرت دولت مرکزی.

تجلیل از نوروز

هشتم سپتمبر سال ۲۰۱۵ع

در امتداد زمان تعدادی کوشیده اند با بالا کردن جنده زیارت سخی در مزارشریف و کابل نوروز را با اسلام و بخصوص مذهب شیعه ارتباط دهند. در حالی‌که سابقهٔ تاریخی تجلیل از نوروز در میان آریایی‌های آسیای میانه، پارسها، آسوریها و کردها به زمانه های قبل از اسلام بر می‌گردد.

تعدادی نا آگاه فکر می‌کنند نوروز یک عنعنهٔ منحصر به فارس‌ها بوده به ما ارتباطی ندارد. حقیقت آنست که نوروز در درجه اول به افغانستان ارتباط دارد چون شمال کشور گهواره تمدن آریایی بود. از این جاست که آیین زردشتی و زبان مردم بلخ یعنی زبان دری به جنوب وغرب و به فارس گسترش مییابد و زبان دربار ساسانی‌ها می‌گردد در حالی‌که مردم پارس به زبان پهلوی ساسانی و آرامی گفت و شنود و کتابت می‌کردند. در طول تاریخ اسلام در این سرزمین‌ها مردم افغانستان نوروز را به عنوان یک عنعنه فرهنگی غیر مذهبی تجلیل کرده اند اما حالا با پیدا شدن افرطیون تکفیری و وهابی مخالفت با آن شروع شده است.

حماسهٔ مقاومت هفتصد روزهٔ مردم هرات در برابر متجاوزین ایرانی

[20 نوامبر 1836م الی 8 سپتامبر 1838م]

پیشگفتار

تجاوز اردوی ایران برای تصرف هرات با حمله بر ولسوالی غوریان آغاز می‌گردد. غوریان در حاشیهٔ سرحد با ایران زادگاه من است (۲۹ دلو ۱۳۲۸هجری شمسی) و مکتب موفق و لیسهٔ سلطان شهرهرات مراکزی اند که من تعلیمات ابتداییه و متوسطه خود را در آن ها آغاز و ادامه داده ام. پارک ظاهرشاهی، گازرگاه شریف، تخت سفر، پل مالان، خواجه غلطان ولی و غیره همیشه در خاطرات من زنده اند. وقتی صنف ۱۱ لیسهٔ سلطان هرات بودم هر هفته مجلهٔ اطلاعات هفتگی چاپ تهران را دریافت می‌کردم و از عنوان تا اعلانات تجارتی همه صفحات آن را با شوق می‌خواندم. با استفاده از اعلان های دوستی قلمی در اطلاعات هفتگی با چند شاگرد همسن و سال خود در ایران راه مکاتبهٔ قلمی را هم باز کرده بودم. با یکی از این دوستان قلمی خوشبختانه تا امروز، یعنی بعد از ۵۱ سال، هنوز هم دوست هستم. ایشان علی میر فطروس، یکی از دانشمندان و نویسنده‌گان بسیار معروف امروزی ایران هستند که کتاب "اسلام شناسی" ایشان تا اکنون بیش از ده بار تجدید چاپ شده است. از اقبال خوب فرصت دیدار با ایشان چند سال قبل در پاریس هم میسر شد. از این رو آنچه مینویسم نه از روی ایران ستیزی بلکه از روی ایمان به صداقت مسلکی در بازگویی حقایق تاریخی است، احترام به مسوولیتی است در برابر نسلهای امروز و آینده که برای آگاهی از آنچه گذشته به نوشته های تاریخی مراجعه می‌کنند.

زمانی، در گذشته های بسیار دور، در عصر هخامنشی‌ها و ساسانیها سرزمین‌های آسیای میانه و افغانستان امروزی بخشی از قلمروهای اشغالی فارس باستان را تشکیل می‌دادند. همانطوری‌که بخشی یا تمام این سرزمین‌ها بشمول فارس زمانی قلمروهای اشغالی امپراطوریهای سلوکی، کوشانی، هندی، خلافت اسلامی، مغولی، تیموری، غزنوی، غوری، سلجوقی و غیره بوده اند. اما برای ناسیونالیستان پان ایرانیست فارس، هنوز هم این سرزمین‌ها "ایرانزمین" تخیلی هستند. این حقیقت است که مردمان این سرزمین‌ها بسیار موارد فرهنگی مشترکی باهم دارند و همه مربوط اند به یک حوزهٔ فرهنگی مشترک تاریخی. اما صدها سال است که بخش‌های مختلف این حوزهٔ فرهنگی با ایجاد کشورها و ملتهای جداگانه راه‌های مستقل خود را در تاریخ می پیمایند و هویتهای تاریخی، سیاسی، فرهنگی مختص به خود را ایجاد کرده پیگیری می‌کنند. به این واقعیت عینی باید احترام کرد و حرمت استقلال ممالک و ملتهای دیگر را باید نگهداشت.

لازم است بخاطر داشت به تعقیب اقدام میرویس‌خان هوتکی (غلزایی) که قندهار را از سلطهٔ خونین حاکم صفوی گرگین خان نجات داده ایجاد یک دولت مستقل را که مرکز آن در همین سرزمین باشد پایه گذاری کرد (1709م)، هرات به قیادت عبدالله خان ابدالی موفقانه به قیام استقلال خواهی از سلطهٔ نزدیک به دوصد سالهٔ صفوی‌های فارس دست زده حکومت خودمختار ابدالیان هرات را ایجاد کرد (26، July 1717 م). با تاجگذاری احمدخان ابدالی در سال 1747م کشور مستقلی که امروز به نام افغانستان در جهان شناخته می‌شود ظهور نمود. این دولت نوظهور به سرعت به امپراطوری ابدالی، امپراطوری افغان و مملکت افغانستان مبدل شد که زمانی از بحیره کسپین در شمال ایران امروزی تا دهلی و از دریای آمو تا بحیره عرب در سواحل پاکستان امروزی قلمرو داشت. در طول مدت نزدیک به یک قرن از ایجاد دولت نوظهور افغانستان تا سال‌های حوادث مورد بحث این مقاله (1836-1838م)، هرات و مردم آن بخش لاینفک

جغرافیای این کشور و ملت نوظهور بوده است. اما متأسفانه هیچ کتاب، مجله، روزنامه و رسانهٔ تاریخی ایرانی را نخواهید یافت که در آن هنوز هم غم از دست دادن هرات را با آه و حسرت یاد نکنند و با جعل برای فریب ملت ایران استعمار انگلیس را مقصر آن ندانند! طوری وانمود می‌گردد که گویا هرات در سال 1838م از ایران جدا شد در حالی‌که این شهر با قیام سال 1717م تصمیم خود را برای استقلال اعلام کرد و از سال 1747م به بعد در جغرافیای سیاسی کشور مستقلی که امروزافغانستان نامیده می‌شود قرارگرفت.

انداختن گناه تمام نارساییها، بی عرضه گیها، بی خبریها وعقب ماندهگیهای ملتهای کشورهای جهان سوم به گردن قدرت‌های استعماری گذشته و جهان پیشرفتهٔ صنعتی امروزی غرب از شیوه های معمول در کشورهای ماست. فرضیه این است که ما هیچ وقت مسوول آنچه بر ما گذشته است نبوده ایم این دیگران بوده اند و هستند که ما را به این روز انداخته اند! اگر جیمی کارتر و رادیو بی بی سی نمیبودند خمینی نمیتوانست در ایران دولت اسلامی برقرار سازد، اگر استعمار انگلیس نمیبود افغانستان تا هنوز جزء ایران می‌بود، صدها بهانهٔ گمراه کننده و خود فریبانه از این قبیل. از آنجمله است انداختن گناه ناتوانی دولت بی کفایت قاجاری فارس در شکست محاصره هرات به گردن انگلیسی‌ها که با وجود داشتن یک اردوی بزرگ و همکاری قدرت‌های استعماری زمان نتوانست در طول بیش از یکسال حمله متداوم مقاومت مردم هرات را درهم شکند. بیجهت نیست جمله ای معروف از زبان میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم ناصر الدین شاه ایران، را بیاد آریم که گفته بود "هرات از دست رفت خدا را شکر صدارت ما باقی است. " (هشتم آذر ۱۳۹۳ حمید رضا پارسا،) خوشبختانه اراده، خواست، عزم و عمل مردم هرات در تعیین سرنوشت شان حتی از لابلای صدها کتاب و هزاران نوشتهٔ تاریخی گمراه کنندهٔ مؤرخین ایرانی هم مانند روز روشن است، فقط یک چشم حقیقت بین می‌خواهد که آنهارا ببیند. از همین رو هدف بر آن است تا حماسهٔ قهرمانی مردم این دیار باستانی را در دفاع از شهر و دیار شان، هرچند موجز، عمدتاً با استفاده از نوشته های خود مؤرخین ایرانی برشتهٔ تحریر در آورم.

خلاصه

تجاوز اردوی ایران برای تصرف هرات در 20 نوامبر 1836میلادی با استفاده از دهها هزار سربازو توپخانه و ساز وبرگ نظامی با حمله بر ولسوالی غوریان که در حاشیهٔ سرحد افغانستان با ایران قرار دارد آغاز شد. این حمله به قیادت شخص محمدشاه قاجار آغاز گردیده قوای عظیم ایرانی قادر شدند مقاومت مدافعین قلعهٔ کوچک غوریان را بعد از سه روز جنگ شدید شکسته و آن را تسخیر نموده به خاک یکسان کنند. متعاقباً این اردو بجانب هرات مارش نمود. مشاورین نظامی روسی و شخص و زیر مختار روسیهٔ تزاری و نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در کنار شاه به دروازه های هرات رسیدند. دارسی تود، افسر توپخانه بنگال که پیش از آن مدت 5 سال ایرانیان را آموزش توپخانه داده بود، نیز همراه آنان بود (پاتینجر، 1379، 64). در این باره محقق ایرانی علي اکبر بینا دکتراي رشته تاریخ می‌نویسد: "سپاهیان ایران در 17 ربیع‌الاول 1254 عملیات خود را آغاز کردند و حصار هرات را گلوله‌باران نمودند و پس از شش روز بمباران برج و باروهاي شهر به حمله مبادرت کردند و تا کنار خندق رسیدند و بعضي هم از خندق عبور کردند ولي به علت مقاومت سرسختانه افاغنه وآب خندق و تلفات زیاد نتوانستند داخل شهر شوند و در همین حمله که بزرگترین حادثه محاصره ده ماه هرات مي‌باشد سرتیپ بروکلي از امیرزادگان مهاجر لهستان که در خدمت نظام ایران بود به قتل رسید. نقشه حملات را کنت سیمونتیچ وزیر مختار روسیه کشیده بود." ("بررسي‌هاي تاریخي" سال چهارم، شماره یك، فروردین و اردیبهشت 1348). این حمله بعد از نزدیک به ۱۴ ماه یا هفتصد روز نظر به مقاومت قهرمانانهٔ مردم هرات به پیروزی نرسید

و اردوی بزرگ ایرانی با تحمل تلفات و خسارات هنگفت جانی و مالی و روانی مجبور به بازگشت شد. دکتور مهدی ابو الحسنی ترقی علل شکست اردوی ایرانی در محاصرۀ هرات را چنین خلاصه می‌کند:

"در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد. اما مقاومت سرسختانه افاغنه به تشویق و با برنامه‌ریزی افسر انگلیسی مانع از تحقق این امر شد. علاوه بر نقس الدرد پاتینجر... در عدم فتح هرات، ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود. حتی خود الدرد متحیر بود که چرا ایرانیان نتوانستند هرات را فتح کنند. این بخشی از واقعیات آن روز بود اما در حقیقت ... اتکای دولتمردان ایرانی به وعده و وعیدهای روسیه تزاری و عدم حمایت روسیه از ارتش ایران به هنگام نیاز، موجب ناکامی این حرکت گردید... دولت ایران حاجی‌خان بهادر جنگ فرمانده سپاه ایران در جنگ هرات را معزول کرد." (دکتور مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسۀ مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران).

توجه کنید یک مورخ ایرانی با درجۀ دکتورا موجودیت یک "افسر انگلیسی" (جاسوس انگلیسی) را در شهر هرات دلیل عدم موفقیت اردوی بزرگ ایران می‌داند و همین مورخ در جای دیگری تأیید می‌کند که این افسر یا جاسوس انگلیسی در لباس مبدل اول به عنوان تاجر اسپ و بعداً با تقلب سید واهل طریقت بودن، بدون اجازه رسمی دولت افغانستان، به کابل رفته و از آنجا به هرات رسیده بود و هر لحضه انتظار گرفتاری و اعدام شدن و یا افتیدن به دام برده فروشان را نیز داشت. پس به این ترتیب اگر توضیح این دکتور تاریخ ایرانی را قبول کنیم مأمور 007 انتلیجنس سرویس دولت امپراطوری سلطنتی بریتانیا در آنزمان در هرات بوده و شکست اردوی ایران را که از جانب روسیۀ تزاری کمک هم می‌شده طراحی و اجرا کرده است! چگونه ممکن است شعور یک خوانندۀ آگاه ایرانی را با اینگونه جعلیات به تمسخر گرفت؟ حد اقل این نویسنده، برخلاف سایر مؤرخین ایرانی، تهدید پنج کشتی جنگی انگلیسی را بالای بندر بوشهر بهانۀ برای شکست قوای ایرانی بعد از نزدیک به ۱۴ ماه جنگ در اطراف هرات پیشکش نمی‌کند!

در بارۀ شکست اردوی ایران در محاصرۀ هرات محقق ایرانی علي اکبر بينا دکتراي رشته تاریخ می‌نویسد: "محمدشاه ناچار در 8 سپتامبر 1838م بي اخذ نتیجه از محاصره هرات دست برداشت ... به این ترتیب دولت ایران عملاً از تصرف هرات چشم پوشید و انگلیسي‌ها آن شهر را تسخیر و اشغال کردند." ("بررسي‌هاي تاريخي" سال چهارم، شماره يك، فروردين و ارديبهشت 1348هجری شمسی). این نویسنده و مورخ ایرانی، باز هم با درجه دکتورا، هیچ مأخذی را برای این "اشغال خیالی هرات توسط انگلیسی‌ها" ذکر نمی‌کند. حقیقت تاریخی آن است که انگلیس‌ها نه تنها بعد از محاصره هرات بلکه متعاقب آن در سه جنگی که با افغانستان کردند (1839-1842م، 1878-1880م و 1919م) هرگز پایشان به هرات نرسید و هرگز این شهر مورد هجوم نیروهای انگلیسی قرار نگرفته و به تسخیر و اشغال آن‌ها در نیامده است. سوال اینجاست که چگونه ممکن است ملت روشنفکری مانند ایران با اینگونه جعل واقعیات تاریخی دلگرم گردند؟ مگر اینکه اتکا به همچو جعلیات برای زنده نگهداشتن جنبش پان ایرانیزم پارس‌ها لازمی باشد.

چند نکته در خلال این یاد داشت‌ها قابل تأمل اند: اول- با وجود ادعای مالکیت بر هرات، مؤرخین ایرانی در تمام اشارات هرات را شامل خاک افغانستان قلمداد می‌کنند. دوم- مطلب دیگری را که به وضاحت در نوشته های مؤرخین ایرانی می‌توان مشاهده کرد اشارۀ آن‌ها به کشور "افغانستان" است. حتی یک نویسنده را نیافتم که سرزمین فعلی افغانستان را "خراسان" خطاب کرده باشد. در حقیقت تمام مؤرخین ایرانی در این یادداشت‌ها خراسان را تنها شامل مشهد، نیشاپور، سبزه وار،

مرو، خیوه، بادغیس و هرات و حوالی آن‌ها می‌دانند. سوم- همچنان مطلب مهم دیگری را که به وضاحت در نوشته های مؤرخین ایرانی می‌توان مشاهده کرد اشارۀ آن‌ها به "افغان" و "افاغنه" به معنی افراد مربوط به تمام اقوام مسکون افغانستان می‌باشد. اینگونه اشاره در ایران امروزی هم عام است مگر اینکه به غلط تصور کنیم ایرانی‌ها تمام افتخارات مردم افغانستان را در جنگ‌های ضد هند بریطانوی و ایران صفوی و قاجاری به "پشتون‌ها" داده باشند.

مختصری از تاریخ هرات

از شهر باستانی هرات در کتاب زردشتی اوستا به نام "هریوا" یاد شده است. هرات به مثابه دروازۀ ماورالنهر (آسیای میانه) و هندوستان در عصر باستان در مسیر فتوحات کوروش و داریوش شاهان هخامنشی فارس (630-330 ق م)، اسکند مقدونی و سایر سایر فرماندهان گریکو باختری (323-239 ق م) و ساسانیها (224-651م) قرار داشت. نام باستانی هرات "آریا" بوده که در ادبیات دری به نام های هرا، هراه، هری وهریوا نیز خوانده شده است. ارگ شهر هرات مشهور به قلعه اختیارالدین بنایی تاریخی در شهر هرات بجامانده از روزگار اسکندر مقدونی است (به عکس بالا توجه کنید). ارگ هرات را که یکی از قدیمی ترین آثار باستانی افغانستان است توسط اسکندر پس از تصرف شهر (آرتاکوآنا) یا هرات امروزی در آنجا برای نظامیان خود ساخته ساخت. این قلعه توسط مغول‌ها ویران شد اما در عصر ملک فخرالدین آل کرت (1370م) توسط وزیرش اختیارالدین دوباره آباد شده که امروز به نام وی نامیده می‌شود. در بارۀ قدامت شهر هرات چنین می‌خوانیم:

لهراسپ نهادش شهری بنیاد گشتاسپ در او بنای دیگر بنهاد بهمن پس از او عمارت دیگر کرد اسکندر رومیش همه داد برباد.

عرب‌های مسلمان بعد از تسخیر فارس (651م)، مرو را در خراسان مرکز اداری و نظامی خود قرار داده از اینجا بالای خراسان، فارس، ماورالنهر و سیستان حکومت می‌کردند. در آنزمان هنوزغزنی و کابل را هندوشاهان اداره می‌کردند. هرات در کنار نیشاپور و مرو یکی از سه شهر عمده و مرکز شرقی خراسان باستانی می‌باشد که امروزه اولی در قلمرو افغانستان، دومی در قلمرو ایران و سومی در قلمرو ترکمنستان واقع شده اند. طاهر که زادۀ فوشنج هرات بود، بعد از ختم غایله امین الرشید از طرف خلیفۀ عباسی مامون الرشید در سال 816م به حیث حاکم خراسان مقرر شد و برای هشت سال حکومت نیمه مستقل خود را ایجاد کرد. موصوف شبی در سال 822م بعد از آنکه در یک نماز جمعه خطبه را به نام خلیفۀ عباسی نخواند از طرف یکی از زنهای خود که گماشته مامون الرشید بود مسموم شده وفات نمود. بعد از طاهر پسر او طلحه در خراسان به حکومت رسید. طاهریان در مجموع شصت سال در خراسان بطور خود مختار حکومت کردند و در این مدت هرات از مصیبت‌ها در امان بود. آن‌ها اولین دولت خودمختار را در خلافت اسلامی ایجاد کرده استفاده از خط و کتابت عربی را در زبان دری رواج داند. با اضمحلال سلطۀ طاهریان، یعقوب لیث صفار موسس سلسلۀ صفاریان از زرنچ نیمروز علم برافراشته و در سال 867م هرات را بدست‌آورد و تا سال 950م جز قلمرو آنها، بطور نیمه مستقل از خلافت عباسی، اداره می‌گردید ودر این ایام با شکست زمامداران هندوشاهی کابل را بدین اسلام مشرف ساخت. در زمان صفاریان برای بار اول شعر گفتن به زبان دری مطابق به عروض عربی مروج شد. با شکست عمر و لیث صفار بدست اسمعیل بن احمد سامانی، هرات توسط گماشتۀ او ابوعلی سیمجور اداره می‌شد (950م-993م).

در دوران سامانیان شهر هرات از مقام و منزلت خاصی برخوردار بود تا جاییکه نصر بن احمد

سامانی چهار سال را در این شهر گذرانید و اراکین همرکاب او رودکی سمرقندی را وادار کردند تا شاه را ترغیب به بازگشت به ماورالنهر سازد و رودکی این قصیده معروف خود را در آنزمان نوشت و سبب بازگشت شاه به بخارا شد:

بوی جوی مولیان آید همی - یاد یار مهربان آید همی ریگ آمو و درشتی راه او - زیر پایم پرنیان آید همی آب جیحون از نشاط روی دوست - خنگ ما را تا میان آید همی ای بخارا! شاد باش و دیر زی - میر سویت شادمان آید همی میر ماه است و بخارا آسمان - ماه سوی آسمان آید همی میر سرو است و بخارا بوستان - سرو سوی بوستان آید همی آفرین و مدح سود آید همی - گر به گنج اندر زیان آید همی.

از قول جهانبخش ثواقب می‌خوانیم که: "در واقع، هر چند بنیانگذار حقیقی امارت سامانیان، نصر بن احمد بود، اولین پادشاه مستقل این خاندان، برادر او اسماعیل بن احمد است که بعد از مرگ نصر بن احمد (279 ه) توانست با پیروزی بر عمرو لیث صفار، حکومت سامانیان را در ماوراء النهر استوار سازد و حکومت او از طرف خلیفه معتضد عباسی به رسمیت شناخته شد. به نوشته نرشخی: "چون خبر وفات امیر نصر به امیر المؤمنین معتضد بالله رسید، منشور عمل ماوراء النهر به امیر اسماعیل بداد. (نرشخی، تاریخ بخارا، ص 94.کامل، ج 13، ص 70.) "اسماعیل سامانی" نیز به پاس حمایت خلیفه، تا پایان زندگی تابع وفادار او باقی ماند. وی که مردی دلیر و پر تحرک بود، به یک سلسله فعالیت‌های سیاسی پرداخت و فتوحاتی نمود که در اثر آن، موقعیت و مقامش بالا رفت و به تدریج توانست همه نواحی ماورالنهر را به زیر اطاعت حکومت خویش درآورد. اسماعیل مرکز امارت خویش را در بخارا قرار داد که نزدیکترین شهر به سرحد خراسان و ماوراء النهر بود و به قول اصطخری هر کس آنجا می‌بود خراسان را رو به روی خویش داشت و ماوراء النهر را پشت سر. (مسالک و ممالک، ص 245)." (پرتال جامع علوم انسانی، سامانیان و نظام خلافت عباسی). به هرصورت ابوعلی سیمجور در سال‌های اخیر حکومت خود از دادن مالیات و باج به امرای سامانی بخارا خودداری کرده هرات را تا شکست او بدست سبکتگین امیر غزنی در سال 993م، مستقلانه اداره کرد. بعد از ابوعلی سیمجور هرات جز امپراطوری وسیع غزنوی شد که از غزنی اداره می‌شد.

هرات در اواخر زمامداری غزنوی‌ها بدست سلطان سنجر سلجوقی افتاد و توسط تاج الدین یلدوز و بعد از او غلام بها الدین طغرل حکام سلجوقی اداره می‌شد. هرات در سال 1169م توسط سلطان غیاث الدین غوری فتح شد. سلطان غیاث الدین غوری ۴۳ سال در هرات حکومت کرد و مسجد جامع معروف شهر هرات یاد گاری از دوران زمامداری او در هرات است. موصوف در سال 1202م در شهر هرات در گذشت و در محوطه مسجد جامع هرات دفن گردید.

سلطان محمد خوارزمشاه بعد از سال 1206م شهر هرات را فتح می‌کند. مرکز خوارزمشاهیان شهر گرگنج بود که در جنوب جهیل آرال در ترکمنستان امروزی واقع شده است که در سال 1219م بدست مغولان افتاد. گفته می‌شود که چنگیز مغول با داشتن چین در زیر سلطهٔ خود نیازی به جهانگشایی بجانب مغرب و جنوب نداشت و تنها خواهان برقراری روابط تجارتی با همسایگان غربی خود در آسیای میانه و جنوب که از طرف محمد خوارزمشاه اداره می‌شد بود. اما جواب‌های تند سلطان محمد خوارزمشاه به پیغام‌های دوستانهٔ چنگیز خان و قتل تجار و فرستادگان او و فروش اموال ایشان نشانهٔ بی‌تدبیری و آشنا نبودن او به قواعد سیاست را نشان داده سبب خشم چنگیز و هدف انتقامجویی او گردید. همچنین سلطان محمد و مادر او درهیچ یک از ممالک تحت سلطه خود از کاشغر (شهری در نواحی مرزی غربی چین امروزی) گرفته تا عراق یک نفر پادشاه مقتدر را مستقل باقی نگذاشتند و در هنگام حمله از مقابل ایشان گریختند، به همین جهت در سرتاسر امپراطوری کسی که بتواند رهبری را در دست گرفته و در مقابل مغول بایستد باقی نمانده بود.

نفوذ ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه، نبودن اتفاق بین او و پسرش تا حدی بود که سلطان محمد حتی در انتخاب ولیعهد کشور از خود اراده نداشت و باید از حکم مادر پیروی میکرد. محمد خوارزمشاه با دو بارکشتن فرستاده گان چنگیزو رد کردن دست دوستی و تجارت با آنها خشم مغولان را بر انگیخت و در نتیجه مغولان از سال 1219م تا 1222م تمام شهرهای ماورالنهر را یکی بعد از دیگری اشغال میکنند و محمد خوارزمشاه فراری میگردد.

چنگیز پسر خود تولی را به خراسان مأمور کرد (618 ه ق، 1221م). تولی خراسان را از مرو تا بیهق (سبزوار) و از نسا و ابیورد تا هرات یکی بعد دیکری اشغال نموده و آنجا را همانند شهرهای ماوراءالنهر تخریب کرد. در این زمان بود که دختر چنگیز و زن تغاجار که شوهرش در محاصره شهر نیشابور کشته شده بود، برای انتقام به این شهر رسید. به دستور او شهر به آتش کشیده شد و ۷ روز بر ویرانههای آن آب بستند و سپس در آن جو کاشتند. تولی پس از محو کردن نیشابور راه هرات را پیش گرفت و یکی از سرداران خویش را با ۴۰۰ مرد جنگجو آنجا گذاشت. در مرو نیز مردم به امید غلبهٔ جلالالدین (پسر و جانشین محمد خوارزمشاه) بر مغول شورش کردند و شهر دوباره به دست یاران جلالالدین افتاد. آنان حاکم دست نشاندهٔ مغول در مرو را کشتند. پس از آن لشکریان چنگیز به قصد خوابانیدن شورش مردم رسیدند و جمعیت ساکن مرو را به اقسام شکنجه از قبیل مثله کردن و سوزاندن در آتش کشتند. در هرات نیز مردم به رهبری ملک شمسالدین جوزجانی شوریده و حاکم مغولی را کشتند. چون این خبر به چنگیز رسید پسر خود تولی را سرزنش کرد و گفت "اگر بار اول تو تمامی مردم هرات را میکشتی چنین فتنهای بروز نمیکرد." و دستور داد که از مردم آن شهر احدی را زنده نگذارند. شهر ۶ ماه و ۱۷ روز تحت محاصره بود تا آنکه در جمادیالثانی سال ۶۱۹ق (1222م) شهر به تصرف مغول درآمد و آنان به هر کس که دست یافتند، کشتند و شهر را ویران کردند. پس از خرابی مرو، هرات و نیشابور قیام مردم سرزمینهای جنوب ماوراءالنهر به زودی خوابید. چنگیز پس از فتح طالقان (طالقان بلخ) و بامیان با گروه زیادی به سوی غزنی رفت.

بعد از مرگ چنگیز هرات و توابع آن و فارس توسط هلاکو خان مغول اداره میشد. بعد از مرگ هلاکو ملک شمس الدین کرت که اجداد او به سلطان غیاث الدین غوری میرسد از طرف اباقاخان نواسهٔ چنگیز به حکومت هرات، سیستان، اسفزار، غور، غرجستان، فراه مآمور شد و تا سال 1279م برای سی و سه سال در قدرت بود. اینها به آل کرت مشهور اند و در مجموع ۱۴۰ سال از مرکزیت هرات بالای اکثریت سرزمینهای امروزی افغانستان حکومت کردند. در این دوران به امپراطوری مغولان در سمرقند وایلخانان مغولی که پایتخت آن تبریز بود وفادار بوده هرات و سایر مناطق تحت قلمرو خود را در افغانستان امروزی از گزند حوادث بدور نگهداشتند.

در سال 1339م ملک معزالدین حکمران هرات شد و این زمانی بود که ستاره اقبال حکومات اولادهٔ هلاکو خان مغول در ایران و عراق رو به نزول بوده آخرین سلطان این سلسله سلطان ابوسعید بهادر خان برای مقابله با اورنگ شاه مغول برآمد و در راه مریض و وفات یافت. از این زمان به بعد با استفاده از جنگهای داخلی بازمانده گان ایلخانان مغول در ایران، ملک معزالدین در هرات به نام خود خطبه خوانده اعلان استقلال سرزمینهای خود را که شامل بخش بزرگ افغانستان امروزی بود نموده و تا سال وفات خود (1374م) مستقلانه در هرات حکومت کرد. با حمله و محاصره هرات توسط امیر قرغن برلاس از ماورالنهر مغولها کوشیدند تا هرات را دوباره زیر قیادت خود آورند مگر بعد از چهل روز محاصره شکست خورده به ماورالنهر برگشتند. بعد از ملک معزالدین پسر او ملک غیاث الدین پیرعلی به حکومت هرات رسید که بعد از ۱۲ سال حکمرانی در سال 1387م توسط امیر تیمور لنگ (771-807 هجری قمری1370-1405م) برانداخته شد و هرات زیر حکومت تیموریان قرار میگیرد.

تیمور پسر خود معین الدین شاهرخ تیموری (807-850 هجری قمری1405-1447 م (را به حکومت خراسان در هرات می‌گمارد. او چهارمین پسر تیمور گورکانی و یکی از جانشین او و از بزرگترین پادشاهان تیموری است. پس از مرگ تیمور حاکمانی که از ترس حاضر به اطاعت او شده بودند هر کدام علم استقلال برافراشتند. هریک از فرزندان تیمور نیز در گوشه‌ای حکومتی تشکیل دادند. سرانجام شاهرخ با غلبه بر رقبا به عنوان جانشین پدر حکومت را در دست گرفت. شاهرخ برخلاف پدرش مردی آرامش طلب بود و به عمران و آبادانی علاقه بسیار داشت. این وضع در زمان جانشینان او نیز کم و بیش ادامه یافت. پس از او پسرش الغ بیگ (850-883 ه. ق/1441-1449 م) حکمران امپراطوری تیموری شد. شاهرخ هنرپرور و ادب‌دوست بود و به علم و هنر بسیار علاقه داشت. شورش‌های جدایی طلبانه را فرونشاند و بر آبادانی خراسان زمین همت گمارد. او پایتخت خود را از سمرقند به شهر هرات منتقل کرد و آن شهر را مرکز هنرمندان و دانشمندان ساخت. سبک هنری یا مکتب هرات تحت حمایت او و پسرش بایسنقر شکل گرفت. همسر او گوهرشاد نیز بناها، مساجد و مدارس بسیاری بنا کرد که مسجد گوهرشاد مشهد، مسجد گوهرشاد هرات و مدرسه گوهرشاد در هرات از آن جمله‌است.

در سال‌های اخیر حکومت تیموریان هرات در زمان سلطان حسین بایقرا در ماورالنهر شیبانی خان اوزبیک که از اخلاف جوجی پسر چنگیز بود در ماورالنهر به قیادت اوزبیک‌ها رسیده و به سرعت دامنهٔ حکومت خود را به خراسان امتداد می‌داد. در این زمان کابل بدست بابر یکی دیگر از شاهزده گان مغولی/تیموری افتاده بود. سلطان حسین بایقرا از بابر دعوت می‌کند که به هرات بیاید اما قبل از رسیدن بابر سلطان حسین بایقرا وفات می‌کند. وقتی بابر به هرات می‌رسد می‌بیند که سلطنت سلطان حسین بایقرا مساویانه میان دو پسر او تقسیم شده است و هردو در هرات حکومت می‌کنند. بابر زوال این حکومت را بدست شیبانی خان اوزبیک حتمی دانسته و از راه هزاره‌جات به کابل بر گشته دیری نمی گذرد که هرات بدست شیبانی خان اوزبیک سقوط کرده و بدین سان دوران شگوفان تیموریان هرات به پایان می‌رسد. زمانی که شیبک خان اوزبیک به خانی اوزبیکان رسید و برای تسخیر ماوراءالنهر به جنگ‌های پیاپی با سلطان حسین میرزا تیموری پرداخت. سرانجام پس از سال‌ها جنگ، در ۷ محرم ۹۱۳ ه.ق (1516م) جنگ بادغیس میان شیبک خان اوزبیک و پسران سلطان حسین بایقرا رخ داد. در این جنگ اوزبیکان بر تیموریان پیروز شدند و بر ماورالنهر و مرکز آن سمرقند چیره شدند. اوزبیکان به سرعت خراسان را نیز با کشتار و غارت تصرف کردند. در این زمان در ایران صفوی‌ها درصدد ایجاد یک دولت مقتدر هستند و منافع آن‌ها در شمال شرق با شیبانی خان اوزبیک تلاقی می‌کند. محمد مهدی در دانشنامه آریانا می‌نویسد: "شیبک خان به‌مناسبت نام جدش "شیبانی" تخلص می‌کرد. وی مردی بسیار دلیر و جنگجو و خودخواه و متعصب بود. در سال ۹۰۶ ه.ق (۸۷۹ خ) قسمتی از ماوراءالنهر را با شهر سمرقند از یکی از نوادگان امیر تیمور گرفت و به‌سلطنت نشست و از آن پس تا سال ۹۱۳ ه.ق (۸۸۶ خ) نیز تمام ترکستان و ماوراءالنهر را با سراسر خراسان و استرآباد را از دست بازماندگان سلطان حسین‌میرزا بایقرا و دیگر جانشینان تیموری بدرآورد و از مغرب و جنوب با ولایت عراق عجم، کرمان و یزد که در قلمرو شاه اسماعیل یکم صفوی بود همجوار شد. از آنجا که شیبک خان در مذهب تسنن و شاه اسماعیل در مذهب تشیع تعصب وافر داشتند، با هم به‌سختی دشمن می‌ورزیدند. از این روی، خان اوزبیک، شاه اسماعیل را به‌چشم دشمن می‌نگریست و او را در نامه‌ها تحقیر می‌کرد. سرانجام، شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ه.ق (۸۸۹ خ) با لشکر بسیار به‌خراسان تاخت و شیبک‌خان از بیم او به قلعهٔ مرو پناه برد و محاصره شد. شاه اسماعیل عاقبت او را به‌حیله از قلعه بیرون کشید و به‌جنگ وادار ساخت. در نبرد مرو که در نزدیک قریه محمودآباد در سه‌فرسنگی مرو میان دو حریف درگرفت، پس از کشتاری هولناک اوزبیکان را شکست داد. شیبک‌خان با گروهی از همراهان در چهاردیواریی محصور شدند و خان در زیر سم

اسبان لشکر خود پایمال گردید و جسدش را نزد شاه اسماعیل بردند و سرش را از تن جدا کردند و پوست سرش را پر از کاه کرده برای سلطان بایزید دوم عثمانی فرستادند و استخوان سرش را طلا گرفتند و از آن جام شراب ساختند." بدین سان شهر هرات در سال 1519م بدست صفوی‌ها افتاد.

قیام ابدالیان هرات بعد از دوره کوتاه شیبانی خان اوزبیک هرات برای ۱۸۷سال بعدی توسط صفوی‌ها اداره می‌شد. شاه عباس صفوی نیز در همین شهر متولد شده بود. هنگامی که کیخسرو خان گرجی عازم قندهار بود، عبدالله خان ابدالی را که قوم او با افغان‌های غلجایی دشمنی داشت، به حکومت هرات منصوب نمود. چون کیخسرو خان کشته شد و سپاهیان صفوی از افغان‌های غلجایی به قیادت میرویس‌خان در نزدیکی قندهار شکست خوردند، افغان‌های ابدالی مقیم هرات هم به قیام دست زده و هرات را از قبضهٔ صفوی‌ها خلاص ساختند. در این زمان شاه سلطان حسین صفوی از اصفهان به قصد بنیه ایشان حرکت کرد، اما از تهران جلوتر نرفت و سرداری را به سرکوبی ابدالیان فرستاد. ابدالیان، سردار ارسالی شاه را نیز به قتل رساندند. محمد احمد پناهی سمنانی می‌نویسد: "غارتگری‌های عبدالله خان حاکم قندهار و عدم توجه شاه سلطان حسین صفوی به شکایات مردم قندهار از دست ستم‌های او، تمایل مردم قندهار به ویژه قوم غلزایی را به پیوستن به حکومت مغول هند، به امید وضع بهتر، بیشتر کرد. برای کنترل طغیان‌های قندهار، شاه سلطان حسین یکی از والیان خود به نام گرگین را برای در مشت گرفتن غلزایی‌ها، به حکومت قندهار منصوب کرد. در قندهار شخص با نفوذی به نام میرویس که نقش مؤثر و قاطعی در پی ریزی و سازماندهی نهضت ضد صفوی در میان افغان‌ها داشت، هنگام انتصاب گرگین به سمت حکمران کل قندهار، کلانتری آن شهر را بر عهده داشت. میرویس که مردی باهوش و سیاستمدار بود نهایتاً گرگین را توسط افغان‌ها و سربازان گرجی، به قتل رساند. شاه سلطان حسین طی هفت سال حکمرانی میرویس بر قندهار، نتوانست او را به زانو درآورد و میرویس به صورت خود مختار قندهار را اداره می‌کرد. نهایتاً" پس از مرگ میرویس، میرعبدالعزیز یا میر عبدالله برادر میرویس جانشین او شد اما ... محمود افغان فرزند ارشد میرویس، با قتل میر عبدالله کنترل قندهار را به دست‌آورد." (محمد احمد پناهی سمنانی،" تراژدی ناتوانی حکومت"،چاپ اول، انتشارات کتاب نمونه، ۱۳۷۴). گزارشگر و محقق ایرانی بهرام مشیری در یکی از برنامه‌های تلویزیونی خود می‌گوید: "این حملهٔ افاغنه بر ایران را دیگر به کنار بگذارید، این‌ها مانند مغول و تیموری‌ها که نبودند، این‌ها مانند ما از یک حوزهٔ فرهنگی بودند. گرگین را وقتی به حکومت قندهار اعزام کردند بهش گفتند از ظلم و شکنجه هیچ کمی نکنید. این‌ها سنی هستند تا می‌توانید بالایشان ظلم کنید. خوب آن‌ها هم بجان رسیدند و آمدند پایتخت را گرفتند. آن اشرف افغان در زمان حکومتش یک دفاع جانانه هم از ایران در برابر عثمانی‌ها کرده و عثمانی‌ها را شکست هم داده است...". نا گفته نماند سکه های اشرفی طلا که در ایران معمول شد در زمان اشرف هوتکی ضرب زده شده و به نام او معروف شدند.

علاوه بر قندهار و هرات، در سایر نقاط مفتوحهٔ صفوی‌ها نیز به تدریج دامنه طغیان وسعت یافت. از یک سو، اعراب خوارج عمان، آن نواحی را زیر استیلای ایران بیرون آوردند و از سوی دیگر، حکمران پیشین شهر تون - ملک محمود سیستانی - که خود را از بازماندگان صفاریان می‌دانست در 1122ق / 1710م بر مشهد حمله برد و در خراسان به استقلال به حکومت پرداخت. محمود افغان با استفاده از این ناتوانی دولت صفوی به ایران لشکر کشی می‌کند و بعد از محاصره اصفهان دولت صفوی را سقوط داده دولت افغان‌ها را در ایران برقرار میسازد.

طوری‌که می‌بینیم هرات در مسیر لشکرکشی‌های سامانی، غزنوی، غوری، سلجوقی، مغولی برای تسخیر خراسان، سیستان، کابلستان، زابلستان، فارس، عراق و شام همواره مورد تاخت و تاز جهان گشایان قرار گرفته است. بعد از تیموریان، هرات شاهد لشکرکشی‌های اوزبیک‌ها، صفوی‌ها،

افشاری‌ها قرار گرفته و از سال 1747م به بعد به مثابه دژ مستحکم غربی بخش جدا نا پذیر کشور مستقل افغانستان بوده تمام دسایس و لشکر کشی‌های زمامداران فارس را برای گرفتن آن نقش بر آب کرده است.

بازی بزرگ استعماری

در اوایل قرن نزدهم که انگلستان تسلط خود را بالای هندوستان قایم کرده بود برای حفظ آن از سه خطر در هراس بود:

- حملهٔ زمان‌شاه درانی پادشاه افغانستان به دعوت مهاراجه های هند برای اخراج انگلیس‌ها؛

- ظهور ناپلئون و احتمال اتحاد با دولت عثمانی و خطر حمله او به هندوستان از طریق ایران و افغانستان؛ و

- فتوحات روس‌ها در آسیای مرکزی و خطر حمله احتمالی امپراطوری روسیهٔ تزاری به هندوستان از طریق ایران و افغانستان.

این سه خطر خارجی زمامداران انگلیسی را واداشت تا برای حفظ مستعمرات خود در جنوب آسیا به خصوص هندوستان، با ایران روابط دوستانه‌تری برقرار سازد. اعزام سرجان ملکم به ایران در سال 1800م از طرف وایسرای کل هندوستان و امپراتور بریتانیا و عقد قرارداد با ایران در همین راستا بود. سرجان ملکم در پائیز سال ۱۱۷۹ ق (۱۸۰۰ میلادی)، وارد بوشهر شد و سپس به تهران آمد. در جنوری ۱۸۰۱ میلادی، قرارداد سیاسی و تجاری بین دولت‌های ایران و انگلیس منعقد شد. با انعقاد این قرارداد، فتحعلی شاه دستور داد در تمام کشور باید با عمال دولت انگلیس همراهی شود و از ورود فرانسوی‌ها به نواحی جنوبی ایران و بنادر خلیج فارس ممانعت شود. علاوه بر آن دولت قاجاری فارس متعهد شده بود که در صورت حملهٔ افغان‌ها به هند بریطانوی برضد افغانستان لشکرکشی کند. مورخ ایرانی مشیری می‌نویسد: "در فصل پنجم عهدنامه مفصل میان ایران و انگلستان آمده بود: «هرگاه افاغنه را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران سپاه تعیین نموده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت انگلیس بگیرند.» (مشیری، 1347، 44-43). در این قراردادها ایران تعهد کرده بود تا اجازه ندهد فرانسوی‌ها در ایران فعالیت کنند. فتحعلی شاه با آغاز ارتباط نزدیک با انگلیسی‌ها، دستور اخراج فرانسوی‌ها را صادر نمود و اعلام کرد: "هرجا فرانسوی‌ها بخواهند به خاک ایران قدم بگذارند، آنان را توقیف و حبس خواهند کرد." همچنان ایران امتیاز فعالیت تجارتی را ازبنادر خود در انحصار انگلستان قرار داد (محمود محمود[1]، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نزدهم میلادی، تهران ۱۳۵۳هجری ش). در عوض افسران انگلیس متعهد به تجهیز و تعلیم قوای توپخانه ایران شدند.

مقابله با خطر افغانستان

در افغانستان زمان‌شاه افغان نواسه احمدخان ابدالی بعد از وفات پدرش تیمورشاه به تخت پادشاهی نشست. محمود و فیروز، دو برادر ناراض زمان‌شاه، برای جلب مساعدت فتحعلی شاه علیه زمان شاه به دولت ایران پناهنده شدند. در این زمان به قول مورخ ایرانی محمود محمود: "زمان شاه سفیری نزد حاج ابراهیم خان کلانتر صدر اعظم ایران فرستاد و خواهان الحاق خراسان (مشهد، نیشاپور، تربت جام و توابع آن-نویسنده) به افغانستان شد. این موضوع خشم شهریار ایران را

برافروخت."

دکتور مهدی ابوالحسنی ترقی در نشریه انترنتی "پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران" به نقل از جورج پاتینجر می‌نویسد: که "انگلیسی‌ها خود معترفند که اگر یک افغانستان دشمن، تهدیدی برای هند بریتانیایی بود این دشمنی را ما برانگیختیم." (پاتینجر، 1379، 19). او می‌نویسد که "چهار مرتبه لشکرکشی افغان‌ها به سوی هندوستان از سال 1748 م تا اواخر 1759م به منظور جهانگیری نبود." قراریکه می‌دانیم افغان‌ها بعد از هر حمله دوباره به کشور خود باز گشتند. او می‌نویسد: "مظالم بیش از حد و اندازه انگلیسی‌ها نسبت به مردم صبور و صلحجوی هندی به حدی شدید و بیرحمانه بود که آن‌ها را علیه خود برانگیخته و امرای هند که در مضایق شدید قرار گرفته بودند از زمان‌شاه افغان نواده احمدخان ابدالی استمداد و یاری طلبیده، او را برای نجات و خلاصی سرزمین‌های خود به جنگ و حمله به اردوگاه‌های انگلیسی تحریض و تحریک کردند. نیز تعهد و تقبل نمودند که روزی یک لک روپیه خرج اردوی او را بدهند." این مطلب را محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی هم می‌خوانیم (محمود محمود ص ۱۱). لرد جان راسل، از نمایندەگان پارلمان انگلستان، بعدها گفت: «در هندوستان عقیده عمومی بر این است که ورود ارتش فاتحین به هند نه تنها در مناطق تحت‌الحمایه بلکه در خود هند انگلیس هم باعث شورش عمومی خواهد گردید.» (سیمونیچ، 1353، 152). در 1798م ریچارد ولزلی فرماندار جدید هند، از لشکرکشی‌های زمان‌شاه افغان پریشان خاطرگردید. از سوی دیگر تیپوسلطان که در میسور جنوب هند برضد انگلیس‌ها قیام کرده بود نیز درصدد جلب حمایت فرانسویان برای اخراج انگلیسی‌ها و با حکام افغان در تماس بود (پاتینجر، 39).

انگلیسی‌ها از اردوکشی زمان‌شاه (1798-1799م) به وحشت افتادند و دربار ایران را با دادن رشوه و وسائل دیگر واداشتند تا لشکر به سوی افغانستان بکشد (مشیری، 1347، 19-18؛ پاتینجر، 1379، 40.، محمود محمود، ص ۱۱). در روضه الصفای ناصری[2] از قول محمود محمود می‌خوانیم که "در این هنگام مهد علی خان بهادر جنگ از جانب فرانروای هندوستان نامه و تحفهٔ پادشاه انگلیس را حامل و ...اواخر ربیع الولی ۱۲۱۴ بشرف تقبیل پادشاه اسلام مشرف شد ...چون بعد از نادر شاه افشار احمد خان افغان حکومت افغانستان یافت ...در این ایام ویلیام چهارم پادشاه انگلیس هندوستان را به تصرف در آورد ...و ضمناً تمنی نمود که دولت بهیه ایران را بادولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایرانشاه آن طایفه را آسوده نگذراند که به فکر عزیمت هندوستان در افتند...پس از روزی.چند پادشاه حکمت آگاه گیتی پناه مهدی علی خان نواب را رخصت داده مخلع و خورسند با جواب نامه ملاطفت ختامه روانه مقصد فرمود." (محمود محمود، ۱۳۵۳، ص ۱۲).

فتح علی شاه قشون ایرانی را برای حمله به افغانستان در اختیار محمود قرارداد. "زمان شاه به پشت دروازه‌های هند رسیده بود که در همین زمان خبر لشکرکشی شهزاده محمود با قشون ایرانی به سوی افغانستان را دریافت کرد و بلافاصله به کشورش مراجعت نمود. اما قندهار به دست محمود افتاده بود. میان دو برادر نزاعی درگرفت. زمان‌شاه شکست خورد و اسیر و از دو چشم نابینا شد و وزیرش وفادار خان به دست محمود شاه کشته شد. حکومت هندوستان که از مدت‌ها از خوف ووحشت آن‌ها راحتی نداشت اینک با کورشدن او و افتیدن سلطنت افغانستان بدست محمود شاه آسوده و راحت شدند. این بود اوضاع افغانستان در سال ۱۲۱۵هجری ق مطابق 1800میلادی". (محمود محمود، ۱۳۵۳، ص ۱۴).

این حادثه سرآغاز بی ثباتی دولت افغانستان و خانه جنگی‌های بیشماری گردید که زمینه های مداخلات و تجاوز مستقیم نظامی انگلیس و مداخلات ایران و روسیه را برای سالیان زیادی در امور افغانستان فراهم نمود.

هند برطانوی، روسیه، ناپلیون و ایران

انگلیس‌ها اهداف دوگانهٔ را در قبال افغانستان در پیش گرفتند: از یکطرف واقف بودند تا زمانی که یک افغانستان یکپارچه و واحد در تحت حاکمیت حکومت درانی قرار داشت، خطر حمله افغان‌ها به هندوستان همیشه موجود بود و امکان عملی‌کردن نیات انگلستان میسر نمیگردید؛ اما از جانب دیگر موجودیت یک افغانستان با حکومت مرکزی ضعیف و دوست با انگلیس‌ها برای جلوگیری از حملات احتمالی ناپلیون و تزار روسیه بالای هندوستان از طریق ایران و افغانستان ضروری بود. گزارش افسر انگلیسی آرتور کنلی که در 1831م از راه سن‌پترزبورگ به هند بازمی‌گشت حاکی از آن بود که اگر روس‌ها خیوه را بگیرند، تهدید واقعی تهاجم آنان از طریق ایران و هرات به میان می‌آید. به نظر او بهترین وسیله برای مقابله با این تهدید افغانستان می‌توانست باشد (پاتینجر، 1379، 43-42). این هدف دوگانه انگلیس‌ها با تشکیل امارت‌های نیمه مستقل در افغانستان مانند هرات، قندهار و کابل در اثر لشکرکشی ایرانی‌ها به افغانستان به تحریک انگلیس‌ها میسر گردید. با لشکر کشی ایرانی‌ها به حمایت شاه محمود برضد شاه زمان که در نتیجه آن موصوف عزل و کور شد اختلافات میان شهزاده گان افغان تشدید شده بالاخره عملاً منجر به ایجاد یک کنفدراسیون امارت‌های نیمه مستقل در افغانستان شد. در سال 1837م دوست‌محمدخان بارکزایی امیر کابل و برادرش کهندل‌خان، امیر قندهار از دشمنان دیرینه کامران‌میرزای درانی در هرات بودند. بنابراین وایسرای هند، لرد آکلند، بعد از سال 1837م تمام تلاش خود را مصروف نمود تا از یکطرف ایالات افغانستان به همین شکل حائلی در مقابل روسیه و ایران برای هندوستان باقی بماند (کلی، 1373، 16) واز جانب دیگر تدارک یک لشکر کشی بسوی افغانستان رابرای تبدیل کردن آن به یک مستعمره و یاحداقل نصب یک شاه که تابع شان باشد (در آن هنگام شاه شجاع که بعد از شکست در کابل به هند پناه برده بود) آغاز کرد.

محمدشاه قاجار تصميم گرفته بود به هرات لشكركشي نمايد به طوري كه اقدامات نماينده‌گان دولت انگليس براي جلوگيري و ممانعت از تصميم محمد شاه به نتيجه نرسيد؛ زيرا از يكطرف محمد شاه شخصاً مايل بود كار هرات را يكسره نمايد از طرف ديگر نماينده‌گان دولت روس محمدشاه را به اين لشكركشي ترغيب مي‌كردند؛ اين موضع از گزارش مورخ 8 ژوئيه مسترالیس به لرد پالمرستون روشن مي‌گردد، ـ در اين گزارش نمايندهٔ بريتانيا اظهار مي‌دارد كه: "دولت روسيه و نماينده آن دولت شاه را به قشون‌كشي به سمت هرات تشجيع مي‌كنند. در گزارشات قبلي راجع به تذكرات خود به دولت ايران براي حفظ صلح نوشتم ولي اصرار روس‌ها بالاخره منجر به جنگ خواهدشد. در آخرين مذاكره كه با حضور حاج ميرزا آقاسي و ميرزا مسعود وزير خارجه ايران داشتم به آنان تذكر دادم كه اقدام دولت ايران به لشكركشي افغانستان عدم توجه دولت ايران را به عدم تمايل دولت انگلستان نشان خواهد داد. ميرزا آقاسي تذكرداد كه افغان‌ها در معيت تركمانان اراضي ايران را غارت كرده رعاياي ايران را به اسارت برده‌اند. اطلاعات رسيده دال بر اين است كه ميرزا مسعود وزير خارجه ايران پروژه دولت روسيه را پشتيباني مي‌كند." 6

در تعقيب همين گزارش دو روز بعد يعني در دهم ژانويه 1836 مسترالیس به لردپالمرستون از طرز رفتار مأموران دولت روس نسبت به انگليسي‌ها شكايت كرده اظهار مي‌دارد: "نفوذ روس‌ها در دربار ايران روزافزون است و به نظر مي‌آيد روس‌ها ايران را به يك لشكركشي به طرف شرق تشويق مي‌كنند. منظور روس‌ها از تعقيب اين سياست اين است كه «خيوه» را تصرف كند و توجه ايران را به سمت افغانستان معطوف سازند."(7) در دنبال همين گزارش در تاريخ 15 ژانويه 1836 مستر اليس به لرد پالمرستون طي گزارش مبسوطي مي‌نويسد: "من دولت ايران را به معاهده‌ي ايران و انگليس متوجه ساختم و تذكر دادم كه اين اقدام دولت ايران منافع و امنيت

امپراطوري هند انگليس را به خطر مي‌اندازد و به اولياي ايران اخطار كردم كه دولت انگلستان نمي‌تواند به عمليات لشكركشي ايران به سمت افغانستان نظاره كند ودر نتيجه نفوذ دولت روس به سمت هندوستان توسعه يابد. سفارت ما در تهران در مقابل نفوذ فوق‌العاده قوي روس‌ها در دربار ايران وضع بدي دارد."

يك ماه بعد يعني در 15 فوريه 1836 در مورد اقدامات روس‌ها در مشرق ايران مستر اليس در گزارش شماره 18 خود به لرد پالمرستون چنين بيان مي‌كند: "در اينجا از نظريات روس‌ها درباره خيوه صحبت مي‌كنند و مي‌گويند براي حفظ تجارت و اتباع روس دولت تزاري روسيه مشغول تهيه استحكامات مي‌باشد. من بايد متأسفانه به لرد بگويم كه شاه ايران باز از لشكركشي به سمت هرات صحبت مي‌كند."(8)

كاپيتان هنت در كتاب جنگ ايران و انگليس در اين مورد چنين مي‌نويسد: "در آن اوان مأموران انگليسي جهد داشتند كه شاه جوان ايران را به هر ترتيبي كه هست از قشون‌كشي به هرات منصرف نمايند و سعي كنند قضايا به وسيله مذاكرات دوستانه حل و تصفيه شود ولي «كنت سيمونتيچ»(9) وزيرمختار روس به پادشاه ايران توصيه كرد كه تسخير هرات كه فعلاً با ده‌هزار نفر مرد جنگي امكان‌پذير مي‌باشد به طور قطع بعدها با چندين برابر اين عده هم ممكن‌الحصول نخواهد بود. اسناد پارلماني كه حاوي نكات مهمي راجع به ديپلماسي روسيه است حركات عجيب و غريب دولت روس را به خوبي روشن مي‌سازد. اجمالاً اقدامات «كنت سيمونتيچ» به قدري برخلاف مواعيد دولت روس بود كه لرد پالمرستون بالاخره در 1837 به «اورل اودرهام»(10) وزير مختار بريتانيا مقيم «سن‌پطرزبورگ» نوشت و به مشاراليه دستور داد كه اقدامات خلاف «كنت سيمونتيچ» را به دولت روس خاطر نشان سازد. وزير مختار بريتانيا بر طبق دستور با دولت مشاراليه وارد مذاكره شد و «كنت‌نسلرود» (11) در جواب اظهار داشت معلوم مي‌شود بعضي حوادث موجبات سوء تفهام براي «كنت سيمونتيچ» فراهم كرده والا به مشاراليه دستور صادر شده است كه شاه رادر موقع و نسبت به هر موضوعي از جنگ منصرف نمايد. ولي با اين وصف نه فقط «سيمونتيچ» شاه را به تسخير هرات تشويق و ترغيب مي‌نمود بلكه حاضر شد كه خود نيز شخصاً در بعضي از خدمات نظامي شركت نمايد."(12)

در اين مورد مستراليس در گزارش شماره 35 مورخه 16 آوريل 1836 به لرد پالمرستون چنين مي‌نويسد: "اطلاعات رسيده مشعر بر اين است كه همكاري نزديك بين روسيه و ايران در قضاياي هرات موجود است. از طرف حاج‌ميرزا آقاسي اطلاع داده شده روس‌ها وعده داده‌اند در لشكركشي هرات همكاري كرده و كمك مستقيم يا غير مستقيم نظامي خواهند نمود." (19)

مستر اليس نماينده دولت انگلستان در تهران طي نامه مورخ فوريه 1836 به شاهزاده كامران ميرزاي هرات نوشته متذكر شده است: «دولت بريتانياي كبير مايل است و نفوذ خود را به كار خواهد برد كه صلح را در آن ناحيه حفظ كند. دولت بريتانيا به علت مراوده و تجارت با افغانستان همواره آرزو داشته كه اوضاع آن سامان مرفه و آسوده باشد. من به شما يادآور مي‌شوم و موقع تبريك جلوس شاه تذكر دادم كه بايستي صلح را در قسمت مشرق ايران حفظ كند و از جنگ پرهيز نمايد و در اين مورد مسئولان ايران به ما وعده داده‌اند.» «مستر مك نيل» (4)

اما ایرانی‌ها برخلاف توافقات با کامران میرزا حاکم هرات، توافقات با انگلیس‌ها به فرانسوی‌ها تعهد سپرده بودند تا باکمک روس‌ها هرات را تصرف کرده و در اختیار ناپلئون قرار دهند و با استقرار نیروی چهل هزار نفری در هرات به فرانسه یاری برساند (محمود، 1344، ج1، 77-70؛ دوما، 1361، 67-62). طبق اسناد موجود، سیمونیچ وزیر مختار روس در تهران در کنار ایرانیان مشاوره نظامی و آنان را در فتح هرات راهنمایی می‌کرده است (نصیری مقدم، 1374،

156-130). او حتی نظارت بر کار محاصره هرات را به یکی از افسران ستاد و آجودان‌های خود سپرده بود.

مستر مك نيل وزير مختار انگلستان در ايران در گزارش مورخ 24 نوامبر 1837 خود چنين مي‌نويسد: "صرف‌نظر از ادعاي دولت ايران راجع به تملك هرات اگر موضوع اختلاف را بين دو دولت مستقل فرض نمائيم اينجانب معتقد است كه حق با دولت ايران است و هرات در اين مورد تقصير دارد. در موقع مرگ عباس‌ميرزا كه شاه فعلي از محاصره‌ي هرات دست كشيد و مراجعت نمود مذاكرات طرفين به عقد قرارداد منتهي شد كه خطوط سرحدي در آن تعيين گرديد و طرفين نيز تعهد كرده بودند كه از حملات خصمانه نسبت به همديگر اجتناب نمايند. از آن تاريخ تاكنون دولت ايران به خاك افاغنه هيچ دست اندازي نكرده در حالي كه پس از مرگ شاه سابق، حاكم هرات با تركمن‌ها و ايل هزاره همدست شده و به خاك ايران تجاوز نموده و رعاياي آن مملكت را به غلامي برده بودند و افاغنه هرات اين مشي تجاوزكارانه را لاينقطع ادامه مي‌دهند و ايران براي جلوگيري از اين دست‌اندازي‌ها به عمليات خصمانه مبادرت نورزيده است مگر اينكه تصميم اخير تصرف هرات چنين تلقي شود. بنا به مراتب فوق شاه در حمله به قلمرو كامران ميرزا و بي‌اعتنائي به يادآوري داير به عدم مبادرت به چنين اقدامي محقق و ناگزير مي‌باشد.» (5)

حمله ایران بالای افغانستان و محاصرۀ هرات

قبلاً گفته شد که شاه زمان از ایران خواسته بود تا ولایت خراسان تحت اداره ایران را به افغانستان بدهد. به همین هدف کامران میرزا حاکم هرات گاه و ناگاهی برای الحاق خراسان لشکر کشی می‌کرد. تا آنکه در قراردادی که احتمالاً اواخر سال 1252 ق میان کامران‌میرزا حاکم هرات و محمدشاه قاجار منعقد گردید، کامران‌میرزا متعهد شده بود از نزاع و درگیری و اسیر گرفتن ایرانی‌ها دست بردارد، مزاحم رعایای شاهنشاه ایران نشود و در سرحد خراسان اختلال و اغتشاش نکند. همچنین ترکمانان را تا سر حد امکان از تاخت و تاز به خاک ایران باز دارد و در صورت لشکرکشی ایران به دیار ترکمانان به سپاه ایران یاری رساند. بازگردانیدن اسرای دربند دیگر تعهدات حاکم هرات بود. در مقابل، دولت ایران نیز تعهداتی را پذیرفته بود از جمله: رفتار برادرانه شاه ایران با کامران‌میرزا، عدم دخالت امنای دولت ایران در امور هرات و واگذاری امورات آن به هراتیان، واگذاری قلعه غوریان به شیرمحمدخان، عدم لشکرکشی شاه ایران به هرات و قدغن کردن لشکرکشی اتباع خود به آن صوب. بنابر تقاضای ایران دولت انگلستان ناظر بر حسن اجرای این قرارداد بود (نصیری مقدم، 1374، 34-33). البته محمدشاه قبل از آن نیز بارها به عهد شکنی کامران میرزا تصریح کرده، گفته بود: "به شما اطمینان می‌دهم که این‌ها جز حیله و فریب نیست.....حتی تضمینات انگلستان هم به هیچ دردی نمی‌خورد." (سیمونیچ، 1353، 130).

در اين زمان كامران ميرزا و يارمحمدخان به تحكيم برج و باروي هرات پرداخته و بيش از 22 هزار سپاهي در آن شهر تجهيز كردند. پوتينجر37 از اعمال سياسي انگليس به عناوين ساختگي تاجر اسب و سيد علوي و پزشك خود را به هرات رساند و با كامران ميرزا و يارمحمدخان در تعمير حصار هرات و دفاع از آنجا شركت جست. در مورد وسايل دفاعي هرات مستر اليس در گزارش شماره 27 مورخ اول آوريل 1836 به وزارت خارجه انگلستان مي‌نويسد: "وسايل دفاعي كامران ميرزا اضافه شده ولي دليلي در دست نيست كه تصور شود بتواند در برابر حمله شاه ايران مقاومت كند." 38...

تحريكات دولت انگلستان و اقدامات نماينده كامران‌ميرزا در اراده‌ي محمدشاه خللي وارد نياورد و بالاخره قشون ايرانی محمدشاه قاجار به جانب هرات لشكر كشيده و از تهران روانه شدند. لشكريان

ایران ابتدا به محاصره قلعه غوریان که از دروازه‌هاي هرات محسوب مي‌شود پرداختند دفاع از این قلعه از طرف کامران میرزا به شیرمحمدخان برادر یارمحمدخان واگذار شده بود. محاصره قلعه سه روز طول کشید و در تاریخ 24 نوامبر 1836 غوریان فتح شد و «حکم پادشاهي به هدم بنیان قلعه شده، قلعه را از بیخ و بن کنده اردوي همایوني به سمت هرات در حرکت آمد.»39

اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان پس از فتح غوریان چنین مي‌نویسد: «توضیح آنکه بعد از وصول خبر فتح غوریان به دارالخلافه نخست جان مکنیل صاحب وزیر مختار انگلیس و پس از او وزیر مختال دولت بهیه روسي غراف سیمونیچ صاحب به هرات رفتند و در حضرت پادشاهي اقامت گزیدند.» (40)

هراتیان تصور نمی‌کردند محمدشاه از خراسان قدمی آنسوتر بردارد. به همین دلیل به دفاع از شهر نپرداخته و در حال آرامش به سر می‌بردند. اما به زودی معلوم شد که سپاه ایران به غوریان رسیده و این قلعه را مسخر کرده است. این در حالی است که وزیرمختار روس، فتح ناچیز غوریان و شادی بی‌مورد اردوی شاه و بزرگ‌نمایی این اقدام را یکی از دلایل ناکامی محمدشاه در فتح هرات می‌دانست (سیمونیچ، 1353، 145). با این وجود، فتح غوریان را به محمدشاه تبریک گفت و پیام خود را به وسیله چاپاری که عازم اردوی شاه بود فرستاد و شاه را به ادامه فتوحات تشویق و تحریض کرد (نصیری مقدم، 1374، 56). این خبر هرج و مرج بزرگی به وجود آورد و اگر نایب توپخانه پاتینجر، در آنجا حضور نداشت، شاید خود کامران‌میرزا و وزیرش هم پایتخت را ترک می‌کردند. این افسر جوان بسیار جدی و شایسته تکریم، افغانستان و ایران را زیر پا گذاشته و چندی در تهران اقامت کرد و چون کسی او را نمی‌شناخت به وجودش پی نبردند. او پس از دریافت دستورها و جمع‌آوری اطلاعات لازم از راه مشهد به هرات آمده بود. وی رگ غیرت و مردانگی محاصره‌شدگان را تحریک کرد و در سایه کوشش و فعالیت او فرصتی که از دست رفته بود جبران شد. این بود که از روی نهایت استحقاق از دولت متبوعه‌اش کریمانه پاداش گرفت و در اعلامیه‌هایی که مدیر کمپانی پس از رفع محاصره هرات انتشار داد وی به نحوی شایسته مورد تمجید قرار گرفت (سیمونیچ، 1353، 146-145).

جلگه هرات برای مسافر کوه‌های صعب‌العبور شمال، منظره‌ای خوش داشت. هرات در معتدل‌ترین بخش افغانستان واقع و جابه‌جا بیشه‌های بید و سپیدار نمایان بود و آب‌های روان مزارع و دهکده‌های اطراف را سیراب می‌کرد (پاتینجر، 1379، 52). این شهر با بارویی از خشت محصور بود و در هر چهار گوشه آن برج دفاعی بزرگی و در فاصله آن‌ها برج‌های کوچکتری قرار داشت. این بارو بر روی خندقی با 60 پا ارتفاع، بنا گردیده بود. پاتینجر دستور داد که در شیب بیرونی آن دو نقب مخفی بر روی همدیگر حفر نمایند. در مقابل نقب زیرین خاکریز و خندق قرار داشت. خندق هرچند وسعت زیاد نداشت با این‌همه کسی قادر نبود از سراشیبی دو طرف بر آن دست یابد. قلعه‌ای که کاخ امیر در آن واقع بود اهمیت چندانی نداشت. خانه‌های شهری در پناه دیوارهایی بود که می‌شد آن‌ها را تنها با گلوله توپ با خاک یکسان کرد (سیمونیچ، 1353، 146).

محاصره هرات ده ماه به طول انجامید زیرا «حاج میرزاآقاسي صدراعظم درویش مآب ایران سوء تدبیر به خرج داده و شهر را از سه طرف در محاصره نگهداشته بود و براي این کار چنین دلیل مي‌آورد: اشخاصي که در محاصره ناراضي و ناراحت باشند از شهر خارج مي‌شوند درنتیجه قواي دفاعي شهر از بین مي‌رود.» (41)

سپاهیان ایران در 17 ربیع‌الاول 1254 عملیات خود را آغاز کردند و حصار هرات را گلوله‌باران نمودند و پس از شش روز بمباران برج و باروهاي شهر به حمله مبادرت کردند و تا کنار خندق رسیدند و بعضي هم از خندق عبور کردند ولي به علت مقاومت سرسختانه افاغنه وآب

خندق و تلفات زیاد نتوانستند داخل شهر شوند و در همین حمله که بزرگترین حادثه محاصره ده ماه هرات مي‌باشد سرتيپ بروكلي از اميرزادگان مهاجر لهستان که در خدمت نظام ايران بود به قتل رسيد. نقشه حملات را کنت سيمونتيچ وزير مختار روسيه کشيده بود و چون دولت انگلستان از اقدامات و اعمال وزير مختار روسيه به دربار پطرزبورگ شکايت كرد، وزارت امور خارجه روسيه هم براي نشان دادن اينكه كارهاي سيمونتيچ بي‌اجازه دولت مركزي بوده وي را احضار نمود. سرهنگ استوارت در سپتامبر 1837 به اردوي محمدشاه رسيد. قبل از رسيدن وي سپاهيان ايران حمله سخت ديگري به هرات كرده بودند. استوارت محمدشاه را تهديد به جنگ نمود و روس‌ها نيز در سخت‌ترين و حساس‌ترين لحظات از كمك و مداخله و حمايت ايران دست برداشته بودند، محمدشاه ناچار در 8 سپتامبر 1838 بي اخذ نتيجه از محاصره هرات دست برداشت و كليه تقاضاهاي دولت انگلستان را پذيرفت و به اين ترتيب دولت ايران عملاً از تصرف هرات چشم.

در عین زمان الدرد پاتینجر انگلیسی که به زبان‌های پشتو و دری آشنایی داشت خود را یک تاجر اسب اهل چک معرفی کرده بدون همراه از راه شکارپور و پشاور به کابل رفت. در مورد اسپ اطلاعات تخصصی داشت یا آموخته بود تا بتواند به پرسش‌های قبایل کنجکاو پاسخ دهد. اما چون به پایتخت رسید تردید داشت که با افسانه اسب‌داری بتواند به کار ادامه دهد و بهنر دانست ادعای سیادت کند یا صوفی گردد. مسلم است که در اتخاذ این تصمیم از یاداشت‌ها و تجربیات عمو هنری پاتینجر که قبلاً به افغانستان و ایران سفر کرده بود بسیار سود برده بود. پس برخی اعمال و عادات مدعیان عرفان و اشراق را فرا گرفت. از کابل با حیله و نیرنگ و مخفیانه خارج شد حتی با مأمور مرموز انگلیسی به نام چارلز ماسون تماسی نگرفت و با صبر و حوصله و خویشتن‌داری و سیاست از دست خان هزاره یعقوب‌بیگ برده‌فروش و دلال برده جان به در برد. در 18 اوت الدرد نیز با نقاب سیادت به هرات وارد شد (پاتینجر، 1379، 52-49). هنگامی که سید پاتینجر به هرات وارد شد محمد شاه، کامران و یار محمدخان در بیرون شهر سرگرم تنظیم سواره نظام برای اعزام به یک مأموریت غیرضروری بر ضد قلعه جوین سیستان بودند.

شهر در آستانه محاصره بود. آذوقه و علوفه لازم در شهر انبار، زمین‌های اطراف سوزانده، چاههای آب پر و درختان میوه از بیخ و بن کنده شد (پاتینجر، 1379، 56). در گزارشی دیگر آمده است که پاتینجر به محض ورود به هرات، مبلغ ده هزار تومان به کامران‌میرزا و یارمحمدخان وزیر او داد و آنان را به مرمت برج و باروی شهر و ادامه مقاومت برانگیخت. (حسینی فسایی، بی‌تا، 294). مکنیل که دریافته بود موقع فشار آوردن بر محمدشاه است خود روانه اردوی شاه شد. دارسی تود، افسر توپخانه بنگال که پیش از آن مدت 5 سال ایرانیان را آموزش توپخانه داده بود، نیز همراه او بود (پاتینجر، 1379، 64). دارسی تود به بهانه مذاکره با هراتیان به درون شهر فرستاده شد. مکنیل خود نیز شامگاه به دروازه هرات رفت تا با یارمحمدخان مذاکره کند. آنان امیدوار به راضی‌کردن محمدشاه به پذیرش صلح با هراتیان و بازگشت به تهران بودند.

مشاهده استحکامات هرات حیرت سفیر روسیه را برانگیخت. در هنگام یورش، افواج مختلف از خود شجاعت بسیار به خرج می‌دادند. حتی بروفسکی پولندی که فرماندهی را بر عهده داشت، کشته شد. بسیاری از فرماندهان ایرانی در پشت دیوارهای قلعه هرات جان دادند (نصیری مقدم، 1374، 165-164).

در ماه مارچ 1838 مستر ماك‌نيل به عنوان اينكه واسطه صلح بين كامران‌ميرزا و محمدشاه شود به اتفاق مهديخان قره‌پاپاخ از صاحب‌منصبان ايران و چهارنفر سوار داخل هرات شد. ماك‌نيل چندبار به عنوان وساطت و برقراري صلح بين كامران‌ميرزا و محمدشاه مداخله كرد و هر بار صورت قراردادي به محمدشاه تسليم نمود ولي نه شاه و نه حاجي‌ميرزا آقاسي حاضر نبودند پس از

آن همه معطلبي و محاصره هرات دست خالي و بي‌اخذ نتيجه ترك مخاصمه نمايند و تصميم داشتند لااقل پولي از دولت انگليس دريافت دارند.

کامران میرزا از عقد هرگونه موافقتنامه جدید خودداری نمود و سرداران قندهار نیز از سوی اتباع خود تحت فشار بودند که با ایران صلح نکنند. آنان تمایل به بهره برداری از سرزمین‌های متصرفی خود یعنی فراه و سبزهوار افغانستان داشتند (سیمونیچ، 1353، 168).

از طرف دولت انگلستان به ماكنيل دستور رسيد كه وي اعتراض و عدم موافقت دولت خود را به اقدامات دولت ايران جداً به اطلاع محمدشاه و اولياي دولت ايران برساند و به همين مناسبت سرهنگ استوارت از شاهرود به اردوي محمدشاه اعزام شد كه به پادشاه ايران پيغام دهد كه دولت انگلستان عمليات بر ضد هرات را به منزله تهديد هندوستان تلقي كرده و تذكر مي‌دهد كه اين اقدام مخالف مواد عهدنامه مودتي است كه ميان دولتين ايران و انگلستان منعقد شده. در همين موقع نماينده دولت انگلستان يادآوري كرد كه پنج فروند كشتي انگليسي به عنوان اعتراض به آبهاي خليج فارس آمده و جزيره خارك نيز از طرف قواي انگليسي اشغال شده است.

یک فوج از سپاه انگلیس و یک واحد مرکب از پنج فروند کشتی جنگی به خلیج فارس وارد شده و سپاهیان در جزیره خارک پیاده شده‌اند. به گفته وزیر مختار روس، «چنان وضعی پیش آمده بود که شاه ناچار بود تسلیم شود. او غافلگیر شده بود و بلاشک بایستی در فکر آینده سلطنت خود باشد.» (سیمونیچ، 1353، 169) دو روز بعد که محمدشاه ترجمه سند تقدیمی استودارت را مطالعه کرد عبارات آن را بدون واکنش پذیرفت و گفت که او با بریتانیا وارد جنگ نخواهد شد و «اگر به خاطر دوستی آنان نمی‌بود نمی بایست از برابر هرات باز می‌گشتیم و اگر می‌دانستیم که آمدن ما خطر از دست‌دادن روابط دوستانه آنان را در بر دارد هرگز نمی‌آمدیم.» (اعتضادالسلطنه، 1365، 87). روس‌ها هنوز آتش‌افروزی می‌کردند. آخرین پیشنهاد روس‌ها مبنی بر اینکه کامران‌میرزا به بیرون دروازه هرات آمده و به شاه ادای احترام کند تا محاصره برداشته شود، توسط افغان‌ها رد شد (پاتینجر، 1379، 70-69).

در شعبان 1254 پس از بازگشت سپاه ایران از محاصره‌ی بی‌نتیجه هرات، مکنیل در نام‌های به وزارت خارجه ایران مراتب خرسندی و خوشحالی خود و دولت متبوع خود را از این عمل و تقاضای بازگشت او به تهران به اطلاع نایب وزیر امور خارجه ایران رسانید و حتی شیل نایب سفارت انگلیس در تهران برای استقبال از موکب شکست خورده شاه و گفتگو در باب سایر موارد اختلاف دو طرف، فرستاده شد (نصیری مقدم، 1374، 163-162). محمدشاه نیز در منشوری که پس از بازگشت از هرات منتشر ساخت به مردم و فرماندهان خود قول داد که در آینده‌ای نزدیک با تجدید قوا به سر وقت افغانستان و هرات باز گردد (محمود، 1344، ج1، 373). این بود که هنری الیس سال بعد به تهران رفت و هشدار داد که محمد شاه بازیچه دست روس‌ها برای تکرار لشکرکشی به هرات و افغان‌ها نشود (پاتینجر، 1379، 74). دولت ایران حاجی‌خان بهادر جنگ فرمانده سپاه ایران در جنگ هرات را معزول کرد. بدین سان لشکر کشی ایرانی‌ها بالای هرات که بتاریخ 20 نوامبر 1836م با عبور از سرحد وحمله غوریان آغاز شده بود بتاریخ 8 سپتامبر 1838م با عقب نشینی قوای ایرانی بجانب مشهد یعنی بعد از نزدیک به هفتصد روز جنگ و محاصره خاتمه می‌یابد.. دکتور مهدی ابو الحسنی ترقی علل شکست اردوی ایرانی در محاصرۀ هرات را چنین خلاصه می‌کند:

"در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد. اما مقاومت سرسختانه افاغنه به تشویق و با برنامه‌ریزی افسر انگلیسی مانع از تحقق این امر شد. علاوه بر نقش

انکارناپذیر پاتینجر و سایر نظامیان انگلیسی در عدم فتح هرات، ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود. حتی خود الدرد متحیر بود که چرا ایرانیان نتوانستند هرات را فتح کنند. این بخشی از واقعیات آن روز بود اما در حقیقت پیمان‌شکنی انگلستان و دخالت پنهان و آشکار آنان در مسائل داخلی ایران و اتکای دولتمردان ایرانی به وعده و وعیدهای روسیه تزاری و عدم حمایت روسیه از ارتش ایران به هنگام نیاز، موجب ناکامی این حرکت گردید." (دکتور مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران).

آیا غلجایی‌ها همان خلجی‌ها هستند؟

اسدالله ابوبکر می‌نویسد: "پشتون‌های غلزایی در تشکل تاریخ افغانستان نقش بسیار مهمی بازی کرده اند. تاریخ افغانستان بدون دانستن کامل غلزایی‌ها ناتکمیل خواهد بود (افغان‌های غلزائی، وبسایت پشتونخواه). برای دانستن بهتر موضوع یک بررسی مختصر تاریخی مفید دانسته می‌شود.

در آغاز سال 2018م با نشر فلم هندی پدماوتی یکبار دیگر اسم علاءالدین خلجی روی زبان‌ها افتاد. که در نتیجهٔ آن علاقمندی به سلسهٔ خلجی در میان افغان‌ها و افراد مربوط به نیمقارهٔ هند در دنیا اوج بی‌سابقه گرفت. پدماوتی یک فلم حماسی هندی است که توسط سنجئ لیلا بنسالی کارگردانی شده. این فلم که بر اساس یک شعر حماسی ملک محمد جیاسی تهیه شده مورد ارزیابی‌های متفاوت منتقدین قرار گرفت. در حالی‌که صحنه سازی‌ها، سنماتوگرافی و بازی سنگ در نقش خلجی طرف تمجید قرار گرفت در عین زمان منتقدین داستان، اجرا، طول فلم را مورد انتقاد قرارداده و بخصوص تمثیل کلیشه یی خلجی را به عنوان یک سلطان خونخوار مسلمان در مقابل نقش رتن سنگ به مثابه یک پادشاه حق به جانب هندو انتقاد کردند. با آنکه این فلم در بعضی ایالات هندوستان به نمایش گذاشته نشد اما در مجموع از نظر تجارتی یکی از موفقترین فلم‌های هندی بوده عواید آن به ۸۱ میلیون دالر امریکایی یا ۵.۸۵ کرور روپیه هندی بالغ گردید.

در نتیجهٔ فلم پدماوتی افراد زیادی می‌خواهند بدانند که خلجی‌ها کی بودند. در فلم نشان داده می‌شود که خلجی‌ها از افغانستان آمده بودند. تمام نویسندگان تا این حد باهم اتفاق نظر دارند اما اینکه از نظر قومی ریشه‌های آن‌ها چه بود موضوعیست که طرف مباحثه می‌باشد. تعدادی خلجی‌ها را ترک می‌دانند اما تعداد دیگر با این امر موافق نبوده (سونیل کمار، ۱۹۹۴م ص ۳۶) خلجی‌ها را همین قوم غلجی‌های (غلجایی ها یا غلزایی ها) امروزی می‌پندارند.

از نظر علم اتیمولوجی (Etymology) یا ریشه یابی کلمات می‌توان گفت که کلمهٔ غلجی از غر-زئ اشتقاق یافته که به معنی پسر کوهستان است. غلجی‌ها، که به نام‌های غلزائی، غلزئ و غرزئ هم مشهور هستند، یک مجموعهٔ بزرگ قبایل قوم پشتون را تشکیل می‌دهند که مجموع نفوس آن‌ها حد اقل امروز در افغانستان، مأورای خط دیورند و دور دنیا به بیش از ۳۵ میلیون نفر تخمین می‌گردد. اقوام غلزائی اکثرا در مناطق قبایلی آزاد مأورای خط دیورند و ایالت خیبر پختونخوا و در داخل افغانستان در ولایات مشرقی (ننگرهار، لغمان، کنرها، نورستان) و جنوبی (لوگر، وردگ، پکتیا، خوست، پکتیکا) زندگی می‌کنند. اکثریت اقوام کوچی افغانستان مربوط به قوم غلزایی می‌باشند. از شاخه‌های معروف غلجایی‌ها می‌توان اقوام هوتکی، تره کی، منگل، جاجی، وزیری، محسود، خوگیانی، شینوار و غیره را نام گرفت. غلجایی‌ها در دورآن‌ها مختلف بر سرزمین‌های افغانستان حکمروایی کردندو از یک‌هزار میلادی تا سال 1747 که قدرت به درانی ها انتقال یافت با نفوذ ترین مجموعهٔ قبائل پشتون‌را تشکیل می‌دادند. از سال 1709م تا سال 1738م غلزایی‌ها امپراطوری هوتکی را تشکیل دادند که اول از قندهار و متعاقباً از اصفهان در

فارس و دوباره از قندهار حکومت کردند. آزاد خان غلزائی بعد از نادر افشار مدتی بالای آذربایجان ایران حکومت نمود.

سرزمین‌های آریانای یونانو-باختری، خراسان عصر گسترش اسلام و افغانستان امروزی در شمال-غرب نیم‌قارهٔ هند واقع شده است که در این نوشته برای سهولت مطالعه به آن‌ها افغانستان و هندوستان خطاب می‌گردد. به مثابه همسایگان از نظر جغرافیایی، تبادل گستردهٔ مردمان، فرهنگ‌ها و زمامداران میان افغانستان و هندوستان در طول قرون و هزاره‌ها به تفصیل یادداشت شده و برای همه‌گان واضح است. اما بسیاری‌ها تعجب خواهند کرد که چگونه ترک‌ها به هندوستان رسیدند و حتی زمادارن آن شدند!

المعتظم (۲۱۸-۲۷هجری 833-42م) به عنوان اولین خلیفهٔ معروف است که از سربازان غلام ترک تبار (غلمان، ممالک) بطور وسیع استفاده کرد و از آن‌ها به عنوان گاردهای شخصی در اطراف خود در مرکز خلافت بغداد و بعداً در سمارا استفاده نمود اما این جریان در زمان پدر او هارون الرشید آغاز شده بود (لیوی، ساختمان اجتماعی اسلام، صفحات ۴۱۶۱۹). ترک‌ها به عنوان یک نژاد عالی سلحشور معروف شد که قادر به تحمل مشقات سخت را نظر به سابقهٔ زندگی سخت خود در چراگاه‌ها بوده و به ولینعمت خود وفاداری کامل میداشته باشند بطوری‌که سائر سربازان استخدام شده از محل قادر به آن نیستند. از این سبب در طول قرون بعدی داشتن تیر اندازان سریع الحرکت ترک و اسپهای آن‌ها حتی برای زمامدارانیکه دارای هستهٔ قابل ملاحظهٔ مردان جنگی محلی هم بودند یک امر حتمی بود. بخصوص سامانیان ماورالنهر و خراسان برای استفاده از نیروی غلامان ترک تبار از مناطق آسیای میانه در آغاز قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) درموقعیت خوبی قرار داشتند و تمام قوماندان‌های عالیرتبه اردوهای آن‌ها را افسران ترک تشکیل می‌داد که بعداً نقش بزرگی در تعیین سلاطین بازی کردند همانگونه که در تعیین شخص خلیفه در عصر عباسی ها نیز نقش داشتند.

استفاده از سربازان ترکتبار به مثابه یک قوت جنگی مسلکی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی بخصوص در دولت‌های غزنویان در افغانستان و مناطق شرقی ایران بسیار متداول شد باآنکه اردوهای غزنویان، همانند سائر اردوهای هم عصر خود، متشکل از افراد اقوام مختلف مانند عرب، کرد، دیلمی، تاجیک، پشتون و هندی بودند اما هستهٔ اصلی را سربازان غلام ترک تشکیل می‌داد که در مرکز آن گاردهای قصر قرار داشتند که به غلامان سرای معروف بودند (سی ای بوسورث، دایرة المعارف ایرانیکا، ۲۰۱۲).

در واقع محمد بن قاسم اولین مهاجم مسلمان بالای هندوستان شمرده می‌شود اما در اثر مرگ زودرس نتوانست یک امپراطوری در هند ایجاد کند. سلطان محمود غزنوی نیز موفق به ایجاد یک امپراطوری اسلامی در هندوستان نشد و صرف به ضمیمه کردن پنجاب به قلمروهای خود اکتفا کرد. ناگذیر این اهم بدوش معزالدین محمد غوری افتاد تا یک امپراطوری مسلمان را در هندوستان باپایه های ثابت ایجاد کند. متصرفات محمد غوری (1175-1206م) سبب ایجاد اولین امپراطوری بزرگ اسلامی در شمال هندوستان از پنجاب تا بنگال گردید (ممتا اگروال، وبسایت مباحث تاریخ).

محمد غوری در جنگ تراوری (1192م) با شکست دادن و کشته شدن پریتویراها به پیروزی نایل شد و بخش‌های بزرگ شمال هندوستان در معرض تصرف قرار گرفت. بعد از این پیروزی محمد غوری به مرکز خود در غزنی بازگشت و قطب الدین ایبک را که قوماندان ترکتبار و غلام مورد اعتماد او بود به حیث وایسرای یا قائم مقام خود در هندوستان بر جا گذاشت. قطب الدین عینک وفادارانه به محمد غوری خدمت کرد همچنانکه خود او به برادر بزرگش سلطان غیاث الدین

غوری که از هرات حکومت می‌کرد وفادار بود.

محمد غوری در ماه مارچ سال 1206م در کنار دریای سند توسط خوکرها و یا هم به روایتی توسط قاتلین اسمعیلی ها کشته شد. در زمان مرگ خود محمد با جانشین شدن برادر خود سلطان یک امپراطوری بزرگی بود که تمام افغانستان و شمال هندوستان را در بر می‌گرفت.

با مرگ محمد غوری چون کدام پسری نداشت تا جانشین او گردد قطب الدین ایبک که در لاهور بود با آنکه اعلان سلطنت نکرد اما به سرعت زمام امور متصرفات او را در هندوستان به عهده گرفت که از این جهت اکثرا او را به حیث به مثابه بنیان گذار "سلطنت دهلی" و مؤسس "سلسلهٔ غلامان" یاد می‌کنند که نزدیک به یک قرن تا سال 1290م حکومت کردند.

قطب الدین ایبک در سال 1210م در نتیجهٔ افتیدن از اسپ در بازی چوگان وفات یافت و دامادش التومش جانشین او شد. التوتمش که بزرگترین شاه دودمان یا سلسهٔ غلامان محسوب می‌گردد بزودی بنگال را دوباره مطیع ساخت و متصرفات زیادی را به قلمروهای امپراطوری خود اضافه کرد به شمول مناطق سفلی دریای سند. سلسلهٔ غلامان سلطنت دهلی در جون سال 1290م با کودتای جلال الدین فیروز خلجی به پایان رسیده و عصر حکومت خلجی‌ها آغاز می‌گردد.

به این اساس بیشترین ترک‌ها در زمان حکمرانی سلسلهٔ غلامان سلطنت دهلی که خود ترکتبار بودند به هند مهاجرت کردند. ناگفته نباید گذاشت که اشغال آسیای مرکزی و افغانستان که توسط چنگیز خان مغول از سال 1220م آغاز گردید سبب فرار و مهاجرت بسیاری از چهره‌های ترکتبار از ماورالنهر و خراسان به هندوستان شد.

سلسلهٔ خلجی یک دودمان مسلمان بود که از سال 1290م تا سال 1320م بالای قسمت‌های وسیع نیمقارهٔ هند حکومت کردند (داریرهٔ المعارف بریتانیکا، 1914م). دومین سلسلهٔ سلطنت دهلی محسوب می‌گردند. از آنجاییکه بیشترین تعداد نفوس مسلمان‌های دهلی را در آنزمان اشراف ترکتبار تشکیل می‌دادند بر اساس نوشتهٔ داریرهٔ المعارف بریتانیکا، 1914م، تشکیل حکومت خلجی‌ها مورد استقبال آن‌ها قرار نگرفت. اشراف ترک خلجی‌ها را ترک نمی‌دانستند. بانی سلسلهٔ خلجی‌ها ملک فیروز از جانب کیقباد یکی از سلطان های سلسلهٔ غلامان به حیث عریض ممالک مقرر شده بود. موصوف بعد از مرگ سلطان بالبان، از بیکارگی جانشینان او استفاده نموده یک سلطان شیرخواره را بر کنار و خود تخت سلطنت را اشغال نمود. موصوف بتاریخ 13 جون سال 1290م بر تخت دهلی به عنوان جلال الدین فیروز شاه تکیه زد. زمامداری این سلسله با خسرو خان در سال 1320م خاتمه میبابد.

معروفترین شاهان این سلسله سلطان علاو الدین خلجی است که از سال 1296م تا سال 1316م حکومت می‌کند. سربازان او الماس معروف کوه نور را در سال 1310م از سلسلهٔ ککاتیا (Kakatiya dynasty) در ورانگل (Warangal) بدست‌آوردند (هرمان کولکی و دیتمار روثرموند، 2004م). دوران زمامداری علاو الدین با اجرای ابتکارات مالی واداری معروف بوده اصلاحات در جمع آوری عواید دولت بمیان می‌آید مقررات بازار تدوین می‌گردد و همراه است با یک دوران موفق فتوحات. این دوران به عنوان دوران طلایی حکومت خلجی‌ها معروف شده است. بعد از اشغال جنوب هندوستان و افزایش قابل ملاحظهٔ در خزانهٔ او. سلطان علا الدین قادر شد به فعالیت‌های گستردهٔ فرهنگی و تعمیراتی بپردازد. ادبا، طبیبان، ستاره شناسان و مؤرخین بدربار او سرازیر شدند، اکثرا از بغداد و آسیای مرکزی که توسط مغولان به خاک و خون کشیده شده بود. در زیر سایهٔ سلطان علاؤالدین خلجی، دهلی به مرکز شرقی مسلمانان مبدل گردید که از نتایج درخشان آنزمان اعمار ساختمان‌های زیبا می‌باشد. مسجد جامع دهلی شاندار و بزرگ بوده با یک گنبد عظیم و زیبا کاری‌های زیاد مزین است.

منشأ قومی خلجی‌ها

در مورد منشأ قومی خلجی‌ها در زمان حاکمیت این سلسله در هندوستان اتفاق نظر موجود نیست. یکتعداد منابع خلجی‌های قرون دهم تا سیزدهم میلادی را بعضی‌ها ترکتبار دانسته و تعدادی هم با این نظر موافق نیستند (سونیل کمار، ۱۹۹۴م، ص ۳۶). تعدادی خلجی‌ها را همان غلجی‌ها (غلجایی ها، غلزاییها) معاصر افغانستان می‌دانند (عرفان، حبیب، ۱۹۸۱م). احمد حسن دانی (۱۹۹۹م) معتقد است که پشتو زبان‌های غلزایی معاصر افغانستان نیز از بازماندگان مردم خلج می‌باشند؛ که تغییر قومی آن‌ها به یک قوم افغان مدت‌ها قبل از قرن شانزدهم میلادی صورت گرفته است. موصوف می‌نویسد که بعد از چند تغییر قومی از خلج های افغان همین قوم غلزایی موجوده بجا ماند (احمد حسن دانی، ۱۹۹۹م، ص ۱۸۱.). موصوف می‌نویسد که مردمان خلج غرب ایران به زبان خلج تکلم می‌کنند.

تعدادی خلجی‌ها را یک نژاد مخلوط ترک و افغان می‌دانند. آن‌ها می‌نویسند که خلجی‌ها اساسأ از مردمان آسیای مرکزی بوده اما بعد از اقامت طولانی در افغانستان در رفتار، کردار و زبان خود از ترکتبار ها متفاوت شده اند (گیشبرت اوونک، ۲۰۰۷، بورجور آوانی ۲۰۱۳، اشیر بادی لعل شریواستوا ۱۹۵۳). بنابر آن به قدرت رسیدن خلجی‌ها در سلطنت دهلی انکشافی بیشتر از تغییر یک سلسله می‌باشد. گیشبرت اوونک (۲۰۰۷م) و بورجور آواری (۲۰۱۳م) آن‌ها را ترکتبارانی می‌دانند که قبل از رفتن به هندوستان سال‌های طولانی در افغانستان اقامت کرده اند. آشیر بادی لعل شریواستوا (۱۹۵۳م، ص ۱۵۰) می‌نویسد که اجداد جلال الدین خلجی برای بیش از دو صد سال در مناطق میان هلمند و لغمان میزیسته اند. ابن خرداباده (قرن نزدهم) در توضیح تالاس به عنوان "سرزمین ترک‌ها" به مردم خلج اشاره می‌کند. اما فاصله میان دریای آمو و تالاس در قرغزستان آنقدر زیاد است که استفاده از چراگاه‌های تالاس را برای مردمیکه در جنوب دریای آمو زندهگی کنند ناممکن میسازد.

مینورسکی در تبصره بالای کتاب حدود العالم (۱۹۳۷) می‌نویسد که تاریخ قدیم قوم خلج روشن نیست و هویت این مردم تا کنون واضح نشده است (احمد حسن دانی ۱۹۹۹ صفحات ۱۸۱-۱۸۲).
محمد کاشغری (قرن ۱۱ میلادی) مردم خلج را در زمره قوم اوغوز محسوب نمی‌کند اما آن‌ها را از نظر لباس، رفتار "شبیه ترک" می‌داند (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۶). در تاریخ سیستان (قرن ۱۱م) و شاهنامۀ فردوسی نیز مردم خلج را از مردم ترکتبار جدا می‌کنند (احمد حسن دانی ۱۹۹۹ ص ۱۸۰). منهاج سراج جوزجانی (قرن ۱۳م) هرگز مردم خلج را ترک ندانسته اما آن‌ها را افغان هم ندانسته مردم خلج را جدا از ترک، تاجیک و افغان محسوب می‌کند (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۱). محمد ابن نجیب بکران در کتاب "جهان نامه" خلج ها را ترک می‌داند اما می‌نویسد که صورت آن‌ها تاریکتر شده (به نسبت ترک‌ها) و زبان آن‌ها به اندازه کافی تغییر یافته تا یک لهجۀ مشخص گردد (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۱).

مؤرخ معاصر عرفان حبیب مدعی است که خلجی‌ها به ترک‌ها ارتباط نداشته و یک قوم افغان می‌باشند (عرفان حبیب ۱۹۸۱). موصوف می‌نویسد که در کتیبه های قرن پانزدهم دیواناگاری ساتی (Devanagari Sati inscriptions) به خلجی‌های ملوا (Khaljis of Malwa) به نام "خلچی" (با خ فتحه) و "خلچی" (با خ کسره) یاد شده اند و در کتاب قرن هفدهم "پادشاه نامه" یک منطقه در نزدیکی بست (هلمند) در افغانستان به نام "خلچ" (با کسر ل) یاد گردیده که خلجی‌ها زمانی در آنجا زندهگی می‌کردند.

به همین ارتباط عبدالحئ حبیبی در اثر خود به نام "خلجی‌ها افغان هستند" می‌نویسد که بر اساس

معلومات تاریخی و زبانی موجود خلجی همان غلجی امروزی بوده که نام یکی از اقوام افغانستان است. ریشه های این در غرچ، غرچه، غلچه، سائر کلمات تاریخی موجود بوده "غ" به مرور زمان به "خ" عوض شده است که در نتیجه غلجی اشتباهاً خلجی تلفظ شده است. این تغییر در نوشته های قرون سوم و چهارم هجری و بعد آن به ملاحظه می‌رسد. او می‌نویسد که به قول منهاج سراج (در طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲) پانزده شخصیت بزرگ خلجی بالای هندوستان حکمروایی کرده و فرهنگ خراسانی و اسلامی را در شمال هندوستان تا بنگال گسترش داده اند. حبیبی می‌نویسد تمام این حکمروایان غلجی های افغانستان می‌باشند. او می‌نویسد چندین منطقه در افغانستان هنوز هم خلج نام دارند مانند خلج نزدیک ارزگان، خلج هلمند (استخری نیز از آن یاد کرده است) و خلج غزنی که به قول یاقوت آن را نزدیک غزنی در زابلستان می‌داند (مؤزن البلدان، ج، ص ۳۸۱).

حبیبی می‌نویسد که منهاج سراج (طبقات ناصری ج ا ص ۴۲۲) از محل زنده‌گی خلجی‌ها در اطراف غزنی، گرمسیر و غور یاد آوری می‌کند اما از اینکه این افراد ترک بوده باشند چیزی نگفته است. از جانب دیگر موصوف به وضاحت از سأیر حکمران‌های ترک‌تبار به نام ترک یاد آوری می‌کند. حبیبی می‌نویسد که خلج توسط میرزاها به خلچ با فتح ل نوشته شده یک کلمه بسیار متداول در میان جغرافیا آن‌ها بسیار قبل از نوشتن کتاب "حدود العالم" بوده است. او می‌نویسد که ابن خردادبه (۸۴۴-۸۴۸م) هم از خلجیه یاد کرده است. موصوف از تفاوت خلجیه و خلج ملتفت بوده و می‌گوید که "اقامتگاه زمستانی ترک‌های خرلوخ (خرلیخ) نزدیک تراز بوده و در نزدیکی آن‌ها چراه‌گاه‌های خلج (خلجیه) قرار دارد" (المسالک و الممالک ص ۲۸). از این بر می‌آید که مردمان کوچی خلج آنزمان، همانند عادت امروزی آنها، بجانب مناطق گرمسیر در فصول سرما کوچ می‌کردند. به قول ابن خردابه این مناطق را جارمیه (جروم بلادهوری و منهاج سراج). ابن خردابه می‌نویسد که چراه‌گاه‌های زمستانی آن‌ها در اینطرف دریای آمو قرار داشت (ص ۳). بعضی از این قبایل کوچی هنوز هم به این مناطق میروند.

از نوشته هایی‌که به قدرت رسیدن خلجی‌ها را در هندوستان بیان می‌دارند بر می‌آید که آن‌ها را در اواخر قرن سیزدهم میلادی در دهلی یک نژاد کاملاً متفاوت از ترک‌ها می‌دانستند (پیتر جکسن ۲۰۰۳م، ص ۸۲). به نظر اوخلجی‌ها در اصل ترک بوده به افغانستان مهاجرت کرده بودند و در نتیجهٔ زندگی طولانی درمیان افغان‌ها و ازدواج‌های مختلط با آن‌ها عادات و رسوم افغان‌ها را کسب کردند. خلجی‌ها عادات، رسوم و فرهنگ تازه را بدربار دهلی آوردند (مارشال کاوندیش ۲۰۰۶، ص ۲۳۰). اشیربادی لعل و سریواستوا (۱۹۵۳، ص ۱۵۰) می‌نویسند که اشراف ترک مقیم دهلی به خلجی‌ها با نظر بد نگریسته آن‌ها را افغان می‌دانستند. (همانجا ص ۹۶.) اشراف دربار دهلی آن‌ها را افغان دانسته و مخالف به تخت نشستن جلال الدین در دهلی بودند (رادی شیام چور اسیا ۲۰۰۲، ص ۲۸).

یک جغرافیه دان دیگر به نام ابن محمد اصطخری (در حدود سال ۹۵۱م) می‌نویسد که خلج‌ها یک طایفهٔ اتراک (شاید جمع عربی ترک به فتح ت و ر) اند که در زمانه های باستان به مناطق میان هندوستان و سیستان آمده اند. آن‌ها رمه‌های بزرگ گوسفند داشتند و زبان ب لباس‌های آن‌ها شبیه ترک‌ها بود (مسالک الممالک، ص ۲۴۵).

حبیبی می‌نویسد که بعضی شرق شناسان غرجی‌ها را بازماندگان یفتلی‌ها می‌دانند (یک نژاد مخلوط میان یفتلی‌ها و پخت‌ها که از زمان ویدی در افغانستان زنده‌گی کرده اند). به همین ادعا مارقورات می‌نویسد که خلچ یا خولاچی بازماندگان یفتلی‌ها بوده که از آن‌ها در خوالاص در منابع سوری (در حدود ۵۵۴ ق.م) یاد شده است. متعاقباً سفیر زیمارچوس از آن‌ها به اسم خولیاتای یاد کرده است.

بر همین اساس محمد ابن خوارزمی (۹۸۰م) می‌گوید خلج و ترک (با فتح ت و فتح ر) های کابجیه از بازماندگان یفتلی‌ها بوده که در تخارستان دارای شهرت زیاد اند (مفتی العلوم، ص ۷۲). حبیبی می‌نویسد که در منبع اصلی کنجینه غلط نوشته شده در کتاب بیهقی کپچی است و در طبقات ناصری کوچ نوشته شده و اعراب آن را به قوف‌ها تغییر داده اند. در کتاب ملحقات شاهنامه کوچ نوشته شده که کلمهٔ امروزی آن در افغانستان "کوچی" است. این کلمه از بقایای اسم کوش=کوشان قرن اول میلادی می‌باشد.

فراموش نکنیم که تمام مؤرخین به خلج و افغان‌ها همیشه باهم اشاره کرده اند و اصلیت و نژاد آن‌ها بطور لایتجزأ یکی بوده است. ابونصر محمد ابن عبدالجبار عتبی (۱۰۲۳م) در تاریخ یمینی (ص ۲۶) در رابطه با فتوحات سبکتگین می‌نویسد که "افغان‌ها و خلج از سبکتگین اطاعت نموده و ناگذیر شامل اردوی او شدند". این مطلب را ابن اثیر نیز می‌نویسد (الکامل ج ۸ ص ۳۴۸). او در همانجا می‌نویسد یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.

مینورسکی به وضاحت می‌نویسد که خلجی‌ها اجداد غلجایی های امروزی افغانستان می‌باشند (تبصره های مینورسکی الای حدود العالم، ص ۳۴۸). بارتولد و هیگ همین مطلب را در دایرة المعارف اسلامی می‌نویسند. بنابر آن عبدالحئ حبیبی نتیجه می‌گیرد که خلجی یا غلجی به یفتلی‌ها و حاکمان زابل رابطه داشته اند چون یفتلی‌ها (هیتیله عربی) بالای زابلستان حکومت کردند. مشخصات چهرهٔ آن‌ها که برروی سکه های آن‌ها حک شده به چهرهٔ جوانان غلجایی امروزی این منطقه شباهت دارند مانند بینی های کشیده و چشمان بادامی.

شاعر مشهور زبان پشتو خوشحال خان ختک که درسال ۱۶۸۸م وفات یافت در توصیف سلطان جلال الدین "خلجی" را سلطان جلال الدین "غلجی" نامیده (دیوان خوشحال خان ختک قندهار، ص ۶۶۹) می‌نویسد که:

"بیا سلطان جلال الدین په سریر کیناست - چي په اصل کښي غلجی د ولایت وو

بیا له پسه فیروز شاه چي امرا وو - پرورش یې د غلجیو په دولت وو"!

از "ولایت" منظور خوشحالخان سرزمین‌های امروزی افغانستان است. این مطلب واضح می‌سازد که تا زمان خوشحال خان خلجی‌ها را افغان می‌دانستند نه ترک.

بنابر آن حبیبی نتیجه می‌گیرد که خلجی‌ها یا غلجی‌ها بازماندگان ترک و غوزها که در دوران اسلامی وارد خراسان شدند نبوده بلکه مربوط به یفتلی‌های نژاد آرین می‌باشند که به نام هون‌های سفید معروف بوده که در ترکستان و زابلستان زندگی می‌کردند که اسمهای اجداد شان در اسم‌های امروزی اقوام مقیم زابل، غلجی-کوچی=کوشی زنده مانده است. به همین اساس ریشهٔ هفتال در یفتال و یفتلی و ابدالی دیده می‌شود. امروز کلمهٔ غلجی در بدخشان بصورت غلچه=غرچه می‌باشد. در ادبیات دری این کلمه به معنی یک انسان ساده یا یک فرد کوهستانی می‌باشد. ابو طایب موسابی (سال 938م) شاعر دربار سامانی می‌گوید: اهر یک غرچه بالاتر از صد سال می‌تواند زندهگی کند چرا عرب (پیغمبر) صرف شصت و سه سال زندهگی کرد.

مروت خان لودی می‌نویسد که در حقیقت کوچی‌های خلجی یا غلجی در آریانا سابقهٔ طولانی دارند. بعضی محققین بر آنند که این کوچی‌ها همانهایی اند که قبل از آمدن هونیشهای آریایی به نام اپوکوچیه در کتیبه های هخامنشی‌ها از آن‌ها یاد آوری شده است (بهار، فارسی قدیم، سبک شناسی، ج ۲، ص ۶۷). مخلوط شدن هون‌های سفید آریایی با پخت‌ها (پشتون‌ها) یا به عبارهٔ دیگر دو شعبهٔ شمالی و جنوبی اقوام آریایی در باختر، دره های هندوکش، زابلستان و کابلستان یک پدیدهٔ طبیعی محسوب می‌گردد. معلوم نیست که هون‌های سفید یا یفتلی‌ها به چه زبانی تکلم می‌کردند اما از

نزدیکی لهجه های هندوکش علیا، غرچه، واخی می‌توان حدس زد که بیشتر با صداهای پشتو نزدیک اند که در پهلوی، دری، زبان اوستا و سانسکریت پیدا نیستتند. این هون‌های سفید یفتلی‌ها بودند که بالای هندوستان از زابلستان حمله کردند و کشمیر را اشغال کردند. یک کتیبه سانسکرت مربوط قرن هفتم میلادی که در سال 1839م در ویهاند نزدیکی اتک در کنار دریای سند یافت شده گفته می‌شود که آن‌ها افراد قوی بودند که گوشت میخوردند و خود را "توروشکا" می‌خواندند (الکساندر برنس، کابل، لندن، ص ۱۹۰). کلکانه یک مؤرخ کشمیری در کتاب خود به نام راجه ترانگنی (1148م) در مورد این توروشکاها و جنگ‌های شدید آن‌ها می‌نویسد که این افراد اسلحهٔ خود را بالای شانه هاه خود حمل نوده و نیم سر خود را میتراشیدند. او می‌نویسد که شاهان کوشانی کنشکا، هوشکا و جوشکا از همین مردم می‌باشند. (راجه ترانگینی به ترجمهٔ سر اوریل شتاین لندن ۱۹۰۰م و هند بوهلر ج ۲، ص ۲۰۶).

ضیا بارانی مؤرخ هندی (1357م) در کتاب خود به نام تاریخ فیروزشاهی در یک فصل اختصاصی می‌نویسد که پادشاهان باید از میان ترک‌ها باشد اما در مورد به تخت نشستن ملک جلال الدین خلجی می‌نویسد که برای مردم بسیار مشکل بود که به تخت نشستن یک حلجی را قبول کنند (تاریخ فیروزشاهی ضیآ بارانی صفحهٔ ۱۷۳، کلکته).

دلیل دیگری که ثابت می‌کند خلجی‌ها پشتون هستند این است که در یک کتاب قدیمی نوشته شده که زبان خلجی‌ها زبان افغانی (پشتو) بوده است. در یک کتاب خطی که در باب معجزه های سلطان سخی سرور (که مشهور به لخداتا بود و در سال ۱۱۸۱م وفات کرده و در شاه کوت دیره غازی خان دفن است) به زبان دری توسط یک نویسنده ناشناس نوشته شده آمده است که در تاریخ غزنی به قلم ابو حمید الزوالی آمده است که "کابل شاه خنجل (۷۷۹م تاریخ یعقوبی) یک پارچه شعر را به زبان خلجی به لویک غزنی ارسال کرد.' ارزیابی این شعر نشان می‌دهد که به زبان قدیم پشتو نوشته شده بود که عفته می‌شود زبان خلجی‌ها بوده است که همان غلجی‌های امروزی هستند. کلمه لویک غزنی در حقیقت همان کلمه لویه یا بزرگ غزنی به زبان پشتو می‌باشد.

فخرالدین مبارکشاه که به نام فخر المدبر معروف است و نویسنده کتاب معروف آداب الحرب و سائر کتاب‌ها می‌باشد در کتاب تاریخ هندوستان (۱۲۰۵م) می‌نویسد که سربازان قشون قطب الدین ایبک متشکل از ترک‌ها، غوری‌ها، خراسانی‌ها، خلجی‌ها و هندی‌ها بودند. این می‌رساند که در آغاز قرن هفتم هجری ترک‌ها و خلجی‌ها دو قوم متفاوت محسوب میودند.

تا زمان بابر بنیان گذار سلسله مغولی هندوستان خلجی‌ها به نام افغان‌های خلجی یاد می‌شدند. بابر می‌نویسد که "ما از کابل به عزم تسخیر مناطق افغان‌های خلجی شمال شرق غزنی خارج شدیم و با خود یکصد هزار رآس گوسفند و غیره آوردیم (توزک بابری ص ۲۷۱، چاپ بمبئ).

منهاج السراج از عساکر ترک، خلجی، غوری، تاجیک که در خدمت سلطان جلال الدین خوارزمشاه و ملک خان هرات بودند نوشته است که خود می‌رساند ساکر ترکتبار از نظر قومی از عساکر خلجی جدابوده اند. در تاریخ جهان‌کشاه جوینی هم از موجودیت خلجی‌ها در جنگ پروان و شکست اردوی چنگیز صحبت شده است.

در زبان مکالمهٔ مردم خراسان (شهرهای مرو، نیشاپور و هرات) خلجی را با (غ) غلجی تلفظ می‌کردند. بخش شرقشناسی اکادمی علوم مسکو التاریخ المنصوری نوشتهٔ محمد بن علی هماوی را به زبان عربی از روی یک نسخهٔ منحصر به فرد خطی عکاسی و چاپ کرده که در آن از حامیان خوارزم‌شاه متواتر به نام قلجی یاد گردیده است. از آنجاییکه در خراسان و ایران حرف (غ) را (ق) تلفظ می‌کنند بنابر آن غلجی را قلجی نوشته اند اما اگر خلجی شنیده بودند نیازی به تغییر تلفظ نبود چون در خراسان خرف (خ) موجود است و نیازی به تغییر تلفظ ندارد.

بر اساس نتیجه گیری حبیبی "ما گفته می‌توانیم که خلجی‌ها مربوط به غلجی‌های ولایت زابل افغانستان بوده که اسم اصلی آن‌ها در پشتو غرزئ یا کهزاد می‌باشد." به این اساس غرزئ در اسناد تاریخی افغانستان و هندوستان به خلجی و متعاقباً غلجی مبدل گردید است.

خراسان در عهد هارون الرشید از قول زین الاخبار گردیزی، ۴۴۳ قمری

اسم ولایات و حکام آن‌ها (پسران هارون الرشید) در عهد هارون الرشید خلیفهٔ عباسی (بیش از هزارسال قبل):

به نقل از زین الاخبار گردیزی که در عهد مسعود غزنوی نوشته شده است:

1) عراق (ایران و عراق امروزی)، یمن و حجاز و برخی از شام – محمد الامین

2) خراسان و ماورالنهر و هند و سند، نیمروز و کابل و زابلستان – عبداله مامون

3) برخی شام، مغرب، آذربایجان، روم، زنج و حبش- موتمن

طوری‌که می‌بینیم ماورالنهر، نیمروز، کابل و زابلستان (از قندهار تا کابل) قلمروهای خارج از خراسان بودند.

چند فرهنگی (Multicultural)

افغان‌هایی‌که در غرب زندگی می‌کنند باید به این موضوع توجه کنند. 25 جنوری روز ملی آستراليا و در حقیقت جشن پیروزی سیاست‌های چند فرهنگی است. بنده چندین سال در وزارت های مربوط به قبایل وامور اجتماعی در آستراليا در بخش پالیسی و ارزیابی پالیسی‌ها و برنامه‌ها تجربه کار دارم. به ارتباط این موضوع مهم خواستم در اینجا نکاتی چند را با دوستانی‌که مجله بانو را تعقیبب نمی‌کنند در میان بگذارم.

بطور ساده اصطلاح چند فرهنگی بیانگر تنوع diversity فرهنگی و قومی یک جامعه است. هرگاه دولت‌ها این تنوع فرهنگی و قومی جامعه را برسمیت شناخته و به دوام آن معتقد باشند، مانند کشورهای امریکا، کانادا، ممالک اروپای غربی، آستراليا و نیوزیلند، سیاست‌های "پالیسی‌های" دولتی چندگانگی فرهنگی "پلورالیزم فرهنگی" Cultural pluralism و چند فرهنگی multiculturalism را طرح و به مورد اجرا قرار می‌دهند. سیاست‌های دولتی چند فرهنگی عبارت از ظوابط و اقداماتی اند که دولت‌ها در پاسخ به چنین تنوع طرح و عملی می‌کنند. دولت‌های دموکراتیک این نوع پالیسی را بمنظور اداره و مدیریت عواقب تنوع فرهنگی بخاطر حفظ منافع فرد و جامعه به مثابه کل طرح و تطبیق می‌کنند.

ابعاد پالیسی‌های چند فرهنگی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- هویت فرهنگی: حق افراد در تبارز میراث فرهنگی خود و سهیم ساختن آن با دیگران بشمول زبان، مذهب،

- عدالت اجتماعی: حق افراد برای برخورد مساویانه و فرصت‌های مساویانه با ایشان و از میان برداشتن تمام موانع نژادی، قومی، فرهنگی، مذهبی، زبانی، جنسی و محل تولد،

- مؤثریت اقتصادی: نیازمندی به تقویت واستفاده مؤثر از مهارت‌ها و استعدادهای تمام افراد جامعه بدون توجه به پس منظر فرهنگی آنها.

محدودیت‌های سیاست‌های چند فرهنگی

سیاست‌های چند فرهنگی کشورهای پیشرفته دموکراسی که در بالا از آن‌ها نام بردیم دارای محدودیت‌هایی هم می‌باشد که لازم است به آن‌ها توجه نموده مراعات نمود:

- تعهد و پابندی به منافع کشور میزبان و آیندهٔ آن؛

- تعهد و قبولی سازمان‌ها و ارزش‌های اساسی اجتماعی کشور میزبان، از جمله قانون اساسی، حاکمیت قانون، زبان ملی، مساوات زن و مرد، دموکراسی، تحمل یکدیگر و برابری؛ و

- قبول مسوولیت برای احترام متقابل به افکار و ارزش‌های سایر افراد جامعه.

اصول چند فرهنگی "مولتی کلچرالیزم" Multiculturalism را نباید با اصول چندگانگی فرهنگی "پلورالیزم فرهنگی" Cultural pluralism یکسان دانست. این دو از هم متفاوت اند. در جوامع که به اصول چند فرهنگی "مولتی کلچرالیزم" وفادار اند فرهنگ برتر بطور رسمی وجود ندارد همه در کنار هم حیات دارند که در تیوری کانادا، آسترالیا، نیوزیلند و بعضی کشورهای اروپای غربی شامل این گروه اند. در کشوریکه از اصل چندگانگی فرهنگی یا "پلورالیزم" پیروی می‌کند یک فرهنگ برتر به عنوان فرهنگ رسمی وجود دارد که در کنار خود فرهنگ‌های کوچکتر دیگر را تا جاییکه اصول فرهنگ برتر را نقض نکند قبول دارد مانند کشور ایالات متحده امریکا.

ملیت و تذکره های برقی!

دوستی در فیسبوک نوشت "بلی آقای خالدی عزیز میپذیرم که اکثریت قوم پشتون است. جای شک هم وجود ندارد .

اما چرا روند تذکره الکترونی را مخطل می‌سازند چرا خود را در عقب نام افغان پنهان می‌کنند و چرا ایجازه نمی‌دهند که اقوام دیگر که هویت شان را خداوند داده درج تذکره الکترونی کنند و هزاران چرا دیگر ....؟؟"

پاسخ من چنین بود:

خود را در عقب نام افغان قرار می‌دهند تا با سایر اقوام برادر کشور همه در عقب نام ملیت افغان از حقوق مساوی برخوردار باشند و هیچ قومی برتر از قوم دیگر نباشد. داشتن تذکره تابعیت الکترونیکی یک نیاز اداری و احصاییوی است بخصوص در کشورما که مجراهای دیگری این نیاز را نمی‌توانند مرفوع نمایند. درج هر گونه معلومات در مورد شخص حامل میباید بر مبنای نیازهای اداری، احصاییوی و سیستم دموکراسی کشور برای معلومات مذکور باشد. از این لحاظ تذکره تابعیت را یک وسیله سیاسی ساختن به هر اسم و رسمی خیانت به منافع کشور است. در این خیانت دو گروه شامل اند اول آنانیکه با درج معلومات ملیت از دید قومی و ضدیت با کلمه "افغان" از جایگاه ایدیولوژیک مخالفت می‌کنند و گروه دوم آنانیکه به درج ملیت از دید قومی و هژمونیستی پافشاری دارند. به نظر من هر کسی که تابعیت افغانستان را دارد مطابق به ماده چهارم قانون اساسی "افغان" گفته می‌شود. بنابر آن درج معلومات ملیت در تذکره ها هیچ معلومات ضروری مورد نیاز احصاییوی و اداری را فراهم نمی‌کند. اما متأسفانه گروهی حین بحث بالای مسوده قانون تذکره های برقی موضوع ملیت را با ضدیت با کلمه "افغان" از جایگاه ایدیولوژیک تذکره های برقی را کاملاً جنبه سیاسی دادند و در نتیجه آنانیراکه به درج ملیت از دید قومی و هژمونیستی پافشاری دارند در سنگرهای ایشان آنچنان مستحکم ساختند که بیرون شدن از آن امکان پذیر نیست مگر آنکه هردو جانب به یک موقف میانی و منطقی توافق نمایند.

در مورد تاخیر در توزیع تذکره های برقی تا جاییکه من میدانم یک سلسله مشکلات تخنیکی آن تا حال حل ناشده مانده است. از جمله موضوع آرشیف کردن Data backups الکترونیکی وقتاً فوقاً مصون معلومات شامل دیتابیس‌ها، استفاده از شبکه امنیتی مصون انترنتی دیتابیس‌ها (شبکه فایبر کنونی در کشور شاخه از شبکه فایبر پاکستان را تشکیل میدهد. مطمناً هیچ افغانی نخواهد خواست تمام معلومات خصوصی آن‌ها در اختیار سازمان آی اس آی پاکستان باشد).

دو هویت را در این جا مغشوش نکنید: اول هویت قومی اتباع افغانستان که شامل پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، ترکمن، نورستانی، ایماق، بلوچ میباشد و به گفته شما خدا داد است و دوم هویت ملی اتباع افغانستان که با یجاد دولت افغانستان به نام ملت واحد "افغان" شکل گرفته در قانون اساسی کشور درج است و چه بخواهیم و چه نخواهیم تا این کشور وجود دارد و نامش افغانستان است ملیت همه باشنده گانش"افغان" خواهد بود. جهان خارج همه ما را به نام افغان‌ها میشناسد. بطور مثال در ایران هر هزاره یک "افغان" است و مجموع هزاره‌ها به گفته ایرانی‌ها "افاغنه". حالا هر قدر این فرد هزاره بگوید من هزاره هستم و افغان نیستم ایرانی‌ها برویش خواهند خندید. تمام اقوام افغانستان به جبر تاریخ و چبر موقعیت جغرافیایی ناگزیر شریک روزهای خوب و بد این سرزمین برای ابد خواهند بود. بنابرآن قبول اسم " افغان" به نام ملیت مشترک ما در کشور "افغانستان" یک مطلب اختیاری نبوده اجبار جغرافیا و تاریخ است. بنابر آن این موضوع نباید هرگز مجددا مورد سوال و مباحثه قرار بگیرد.

مقاله روزنامه هشت صبح در مورد تذکره های الکترونیک

August 28 2015 at 10:16am

تبصره در مورد مقاله "جنجال کاذب قومی بر سر تذکره الکترونیک" منتشره روزنامه هشت صبح چهارشنبه ۴ سنبله ۱۳۹۴ - نوشته سلیم آزاد"

در حالیکه نویسنده مقاله میکوشد ظاهراً تحلیل بیطرفانه داشته باشد اما موضعگیری ضد غنی و ضد پشتون او در لابلای نوشته هویدا است. او میگوید "حکومت به فیصله نهادهای خود احترام نمیگذارد". برای نویسنده و همفکران او چرا این اصل در مورد نتایج انتخابات و پیروزی اشرف غنی قابل تطبیق نبود؟ حالا جای تعجب نیست که به گفته او "... در حکومت افغانستان نه حرف نهادها بلکه موضعگیری و منافع سیاسی افراد و جناح‌های قدرت اهمیت بیشتری دارد". در دولتی که تهدابش با نادیده گرفتن نتایج مشروع رای مردم و بر تخریب و بی اعتبار ساختن نهاد های‌قانونی و دموکراتیک دولت و مقام‌های در راس آن‌ها بنا یافته و موضعگیری و منافع سیاسی افراد و جناح‌های قدرت مشخصه آن است، ادامه کار عطا محمد نور به حیث والی بلخ بطور مثال، توقع غیر از آن صرف موضع گیری اپورچونیستی چیز دیگری نیست.

باآنکه شخصاً درج ملیت "افغان" را در تذکره های الکترونیک از نگاه موارد استفاده اداری و احصاییوی آن بیلزوم میدانم، اما کسانیکه با درج آن از موضع ایدولوژیک ضد پشتون، ضد افغان، ضد افغانستان مخالفت کردند انتظار نداشته باشند که جامعه پشتون به سادگی تسلیم شده و همچو تذکره‌ها را با پیشانی باز قبول کنند.

توشیح عجولانه قانون تذکره های الکترونیک از جانب رییس جمهور اشرف غنی اشتباه بود. او باید با دقت بیشتر به دلایل تاخیر در توشیح آن توسط رییس جمهور کرزی توجه میکرد. متأسفانه حالا کار از کار گذشته و پروژه توزیع تذکره‌های برقی بدون درج ملیت "افغان" عملاً شکست خورده و عملی نیست.

نویسنده می‌گوید: "موضوع تذکره از پارلمان گذشته، شورای وزیران آن را پذیرفته و سران حکومت هم تاریخ توزیع آزمایشی آن را مشخص کرده بود. اما با قومی شدن مساله توزیع آن، بازهم ارگ از فیصله‌های خود عقب‌نشینی کرده و بر جنجال‌های موجود دامن زده است." در دری ضرب المثلی داریم که می‌گوید اگر جلو نقص را در نیمه راه هم بگیری باز هم فایده کرده یی! رییس جمهور غنی حالا متوجه اشتباه خود شده است. توزیع تذکره ها به شکل فعلی عملاً امکان پذیر نیست.

جامعه پشتون برای تحقق خواسته های خود نیاز به اغتشاش‌های سبز و نارنجی و حمله بر ارگ ندارد. صرف عدم همکاری با این پروژه کافی است. جامعه پشتون می‌تواند با خودداری از گرفتن تذکره های جدید به شکل فعلی این پروژه را به زباله دان اندازد. هرگاه مخالفین درج ملیت افغان در تذکره های برقی حاضر به تجدید نظر بالای موضعگیری خود نباشند بهتر آن است تا دولت این پروژه را در شرایط فعلی کاملاً حذف کند چون ضررهای آن بیشتر از مزایای آن است.

نویسنده پیشنهاد می‌کند تا داکتر عبداله و جناح وی لویه جرگه قانون اساسی را دایر کند تا اسم افغانستان و ملیت مردم افغانستان را تبدیل کند. مگر این آقایان همان‌هایی نبودند که همیشه "لویه جرگه" را یک مجمع، یک عنصر قبیله یی پشتون نامیده و دایر کردن آن را در شرایط امروزی بی لزوم می‌دانستند؟ حالا که منافع ایشان تقاضا می‌کند چگونه می‌خواهند از لویه جرگه سو استفاده کنند؟ این آقایان باید بدانند آنچنانکه قدرت سیاسی و نظامی را به کمک طیارات بی ۵۲ امریکایی بدست‌آورده اند و عملاً نشان دادند که حاضر نیستند از مجاری دموکراتیک با رای مردم قدرت سیاسی را از دست بدهند، بنابر آن تغییر نام افغانستان و ملیت افغان نیز از مجاری دموکراتیک با رای مردم و یا از مجرای لویه جرگه هرکز امکان پذیر نبوده بهتر است از جان کیری و طیارات بی52 کمک بخواهند.

دست‌آورد انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ افغانستان

این انتخابات برای مردم افغانستان و برای آنانیکه در خارج از کشور جریان را تعقیب کردند مانند یک نمایشنامهٔ دنباله دار شش ماههٔ بود که تمام بازیگران آن نقش های حقیقی خویش را بازی کردند. این نمایشنامهٔ حیات واقعی سیاسی و اجتماعی پرده از چهرهٔ بسیاری‌ها برداشت و مردم با چشمان باز و گوش‌های شنوا به سرشت واقعی اشخاص، افراد، چهره‌ها، مهره‌ها و گروه‌ها پیٔ بردند. همهٔ ما شاهد شکستن نقاب‌های دموکرات‌های قلابی بودیم و شناختیم کسانی‌را که به دموکراسی و حکومت قانون و انتخابات تا جایی وفادار اند که منافع شخصی و گروهی آن‌ها را تضمین می‌کند و تداوم قدرت دولتی آن‌ها را به خطر نمی اندازد. به مجردی‌که این منافع در خطر قرار گرفت حاضر اند قانون اساسی و رای هشت میلیون انسان را به سطل باطله به اندازند. ما شاهد ثبوت مقولهٔ که می‌گوید کسانی‌که قدرت را با زور تفنگ بدست‌آورده اند حاضر نیستند آن را در پای صندوق‌های رای از دست بدهند بودیم. کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ مشتی میوهٔ آفت رسیده را، به گفتهٔ یکی از آگاهان، در کاغذ تحفهٔ زیبای دموکراسی بسته بندی کرد و به ملت افغانستان فرستاد. در میان این کاغذ تحفه کسانی بودند که هرگز به دیموکراسی و حقوق مردم باور نداشتند، به حقوق مساوی افراد و اقوام در زیر چتر قانون باور نداشتند، به حقوق مساوی زن و مرد باور نداشتند، به حقیقت وجودی کشور خود باور نداشتند، به نقش کشور خود و مردم خود در تاریخ باور نداشتند، به رسالت نظام سیاسی مابعد طالبان در کشور باور نداشتند. این میوه‌های گندیدهٔ داخل کاغذ تحفه در سال ۲۰۱۴ به درجهٔ عفونت رسیدند، کثافات آن‌ها کاغذ زیبای تحفه دموکراسی و حکومت قانون را لکه دار ساخت و بوی گندیدگی و عفونت آن‌ها نه تنها به مشام مردم افغانستان

رسید بلکه در سطح جهانی سبب اذیت مردم گردید.

به باور من انتخابات سال ۲۰۱۴ عیسوی با تمام مصارف گزاف مالی و روانی خود – ملت افغانستان را از لحاظ دانش و آگاهی سیاسی و اجتماعی دهها سال به جلو برد و اعتقاد مردم را به ارزش دیموکراسی واقعی، به دیموکرات‌های واقعی بیشتر ساخت. مردم حالامی‌دانند که در میان لباس‌های زیبا و گران‌بهای آخرین مود روز ایتالوی همان تاریک اندیشان تفنگ بدست و ظالمانی قرار دارند که بجز منافع شخصی خود به هیچ اصل دیگری نمی‌اندیشند.

افسانه تقلب انتخاباتی!

می‌گویند "تقلب به اندازه ای ظریف انجام داده شده که هیچ‌کس آن را تشخیص داده نه می‌تواند! اما تقلب، تقلب گسترده هست اگر ملایکه تشخیص کنه انسان‌ها خو نتوانست! ما قبول نداریم ...مجیب_رحمان"! واقعیت این است که تقلب را شیطان در ذهن شما جابجا کرده به ملایک هیچ ربطی ندارد. وقتی یک کاندید قبل از انتخابات بگوید که تنها رقیب انتخاباتی اش "تقلب" است، پس چه انتظاری از چنین کاندید می‌توان داشت بجز چسپیدن به اتهام خیالی "تقلب" در وقت شکست و گروگان گرفتن یک ملت! کسی نه کاروان لاری‌های بیش از یکنیم میلیون رای تخیلی تقلبی را دید ونه کسی توانست آن‌ها را از درون صندوق ها به کمک ۴۰۰ ناظر بین‌المللی برون کند! چنین کاندیدی را که به پروسهٔ قانونی و دموکراتیک انتخابات باور و احترام نداشت باید از روز اول اجازهٔ سهم‌گیری در انتخابات نمی‌دادند. شرم آور این است که بعد از دعوت ۴۰۰ ناظر ملل متحد و صرف میلیون‌ها دالر پول ملت باز هم از پروسهٔ تخنیکی تفتیش و باطل کردن آرای "تقلبی" در آخرین مرحلهٔ آن خارج می‌شوند تا اصل مشروعیت پروسهٔ را که خود با لجبازی تحمیل کرده اند مورد سوال قرار داده از قبول نتایج آن طفره روند اما در عین حال بالای اشتراک مساویانه در دولت بعدی، در دولتی که به گفتهٔ شان از "تقلب" به میان می‌آید تا پای مرگ پافشاری می‌کنند! حالا ملت افغانستان و تمام دنیا می‌داند که چنین کاندیدی و چنین جناحی به هیچ اصلی پابندی نداشته بجز چسپیدن به قدرت و پس گرفتن پول‌های مصرف شده در انتخابات. جای طبیعی چنین جناح سیاسی در ذباله دان تاریخ است!

برای کسانی‌که افسانه ۳ میلیون رای گوسفندی در انتخابات در پکتیا را کورکورانه باور کرده اند و کورکورانه تبلیغ می‌کنند نتایج نهایی انتخابات را در تمام ولایات در این جا میگذارم: آرایی که به نفع اشرف غنی در ولایات پشتون‌نشین جنوبی داده شده است چنین اند: پکتیا 307،445 رای، پکتیکا 357،173 رای و در خوست 388،532 رای در مجموع سه ولایت پرنفوس جمعاً کمی بیش از یک میلیون رای به نفع اشرف غنی ریخته شده است:

Afghanistan 2014 Presidential election final audited results

Province	Abdullah	Ghani	Total	Abdullah	Ghani	Total
Badakhshan	247,637	64,578	312,215	247,637	64,578	312,215
Badghis	88,650	46,702	135,352	88,650	46,702	135,352
Baghlan	212,223	172,317	384,540	212,223	172,317	384,540
Balkh	224,506	131,259	355,765	224,506	131,259	355,765
Bamyan	126,570	40,758	167,328	126,570	40,758	167,328
Daikondi	136,779	39,743	176,522	136,779	39,743	176,522

Farah	40,133	35,252	75,385	40,133	35,252	75,385
Faryab	113,228	217,895	331,123	113,228	217,895	331,123
Ghazni	181,791	129,146	310,937	181,791	129,146	310,937
Ghor	238,303	90,491	328,794	238,303	90,491	328,794
Helmand	18,083	40,943	59,026	18,083	40,943	59,026
Herat	325,843	186,118	511,961	325,843	186,118	511,961
Juzjan	25,179	104,957	130,136	25,179	104,957	130,136
Kabul	422,269	454,296	876,565	422,269	454,296	876,565
Kandahar	51,186	268,946	320,132	51,186	268,946	320,132
Kapisa	74,364	10,756	85,120	74,364	10,756	85,120
Khost	11,628	388,532	400,160			
Kunarha	25,521	186,697	212,218	25,521	186,697	212,218
Kunduz	81,375	110,742	192,117	81,375	110,742	192,117
Laghman	16,986	102,556	119,542	16,986	102,556	119,542
Logar	8,722	86,567	95,289	8,722	86,567	95,289
Nangerhar	91,738	318,348	410,086	91,738	318,348	410,086
Nimroz	10,970	20,668	31,638	10,970	20,668	31,638
Nooristan	57,193	23,722	80,915	57,193	23,722	80,915
Paktia	26,960	307,445	334,405			
Paktika	47,389	357,173	404,562			
Panjshir	60,214	4,085	64,299	60,214	4,085	64,299
Parwan	124,287	20,044	144,331	124,287	20,044	144,331
Samangan	89,141	51,962	141,103	89,141	51,962	141,103
Sar-i-pul	62,117	70,830	132,947	62,117	70,830	132,947
Takhar	160,218	146,648	306,866	160,218	146,648	306,866
Urozgan	6,709	13,922	20,631	6,709	13,922	20,631
Wardak	49,281	186,382	235,663	49,281	186,382	235,663
Zabul	4,446	55,408	59,854	4,446	55,408	59,854
All provinces	3,461,639	4,485,888	7,947,527	3,375,662	3,432,738	6,808,400
Percentage	43.6	56.4	100.0	49.60	50.40	100.00

http://www.iec.org.af/results/en/runoff Source: IEC of Afghanistan Website:

با در نظر گرفتن آرای تمام ولایات اشرف غنی با کسب 56.4 درصد برنده انتخابات محسوب گردید.حالا ببینیم که چه کسی برنده است هرگاه تمام آرای سه ولایت پشتون‌نشین خوست، پکتیا و پکتیکا را نظر به اتهامات تقلب انتخاباتی را باطل اعلان کنیم؟ (به سه ستون راست جدول فوق توجه کنید) اشرف غنی باز هم با گرفتن 50.4درصد آرا برنده انتخابات می‌باشد. به جدول ذیل توجه کنید.

چگونه اشرف غنی میدان سیاست داخلی افغانستان را به رقبا بخشید؟

اشرف غنی در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری در مقابل عبدالله عبدالله کاندید شورای نظار و ائتلاف شمال قرار گرفت و با حمایت قاطع ملی گرایان، که از شعارهای قومیگری، پشتون ستیزی جدایی طلبی ضد افغانی مشتی ستمیها و هزارستانیها خسته شده اند، و اکثریت خاموش جامعه، که هنوز هم دوران حکومت انارشی ربانی-مسعود و بربریت حزب وحدت را به خاطر دارند، و بخصوص با حمایت روشنفکران پشتون تبار، به راحتی در هردو انتخابات پیروز شد. نتیجهٔ این دو انتخابات نه تنها حایز اهمیت زیاد برای کشور بود بلکه یک تحول ستراتژیک در بیلانس حاکمیت سیاسی بعد از کنفرانس بن سال 2001م محسوب میگردید. در حقیقت نسل جوان روشنفکر توانست با حمایت از یک رهبر اکادمیک غیر جهادی مافیای قومی جهادی مذهبی تفنگسالاران را با آنهمه سرمایه های بی حساب و ملیشه های مسلح مزدور شان با پشتوانهٔ مردم، قلم ودموکراسی در میدان دموکراسی شکست دهد و یک شاهراه درخشان و مشخص سیاسی را برای آینده یک افغانستان مترقی پیریزی نماید.

مافیای قومی جهادی تفنگسالاران و کاسه لیسان شان از این تحول استراتژیک بسیار ناراضی بودند. بیجهت نبود که عبدالله عبدالله در طرح پیشنهادی "مصالحهٔ ملی" خود برگشت قدرت را به مافیای قومی جهادی تفنگسالاران پیشنهاد کرد، او در طرح پیشنهادی خود نوشت که "شورای عالی رهبری دولت همه شمول، متشکل ازرهبران احزاب تاثیرگذار سیاسی و شخصیت های ملی می‌باشد."

بنابر آن لازم بود اشرف غنی به هیچ قیمتی به این زراندوزان تاریک اندیش که با حاکمیت قانون و دموکراسی بیگانه اند اجازه میداد بعد از شکست فاحش انتخاباتی دوباره قدرت سیاسی را از راه فشار و تهدید قبضه کنند، بخصوص اینبار که او به عنوان رییس جمهور با تائید جامعه جهانی و امریکا حلف وفاداری نیز یاد نموده بود و میتوانست در مقابل فشار دیپلوماتیک امریکا برای ایجاد حکومت شراکتی ایستادگی نموده ملتی را در حمایت از خود بر انگیزد! اما متاسفانه چنین نشد، اشرف غنی راه معامله را انتخاب کرد. عبدالله و حامیان شکست خورده او در انتخابات قادر شدند با حمایت و فشار دیپلوماتیک امریکا با خلق بحران و اعلان حکومت موازی بدون آنکه بازداشت و مورد پیگرد قانونی قرار گیرند برعکس دوباره قادر شدند با یک فورمول 50/50 بزور خودرا دردولت جدید اشرف غنی شامل سازند.

من هیچ شکی ندارم که طرح پیشنهادی عبدالله عبدالله در مورد تشکیل "شورای عالی رهبری دولت همه شمول، متشکل ازرهبران احزاب تاثیرگذار سیاسی و شخصیت های ملی ..." که همانا رهبران بدنام و منفور جهادی میباشند از جانب رییس جمهور غنی قبول خواهد شد. مگر ندیدیم که همین چند روز قبل الله گل مجاهد یکی از قوماندانانهای جهادی که اکنون وکیل در ولسی جرگه است با وقاحت پیشنهاد کرد که امنیت شمال به عطا محمد نور داده شود، امنیت غرب به تورن اسمعیل خان، امنیت شرق به ظاهر قدیر و امنیت مرکز به خود او. در حالیکه هفت سال قبل جنرال ظاهر رییس تحقیقات جنایی آنوقت قوماندانی امنیه کابل گفته بود که "اسناد موثق در اختیار دارد که الله گل مجاهد، در ترور، اختطاف های مسلحانه و جرایم سازمان یافته در شهر کابل دست دارد." (خبرگزاری صدای افغان). چگونه چنین متهمی در شش سال حکومت اشرف غنی محاکمه وبه سزای اعمالش نرسید که امروز طرح میثاق امنیتی دولت را مسخره میکند و

میخواهد ارگانهای امنیتی دولت را بدست خود و دیگر شرکای جرمی اش قرار دهند. خطر آن موجود است که اشرف غنی به این تقاضا هم سر تسلیم فرود آرد!

در کشور ما، به گفتهٔ فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسي میراثي" شکل گرفته است (از صفحهٔ فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل 2020م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند. اشرف غنی تمام امکانات آنرا داشت که بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال 2014م با استفاده از امکانات و فرصت ایکه تیم انتخاباتی او به همکاری و حمایت بیدریغ ملی گرایان در سراسر افغانستان ایجاد کرده بود تشکیل یک حزب ملی گرا را درسراسر کشور تشویق میکرد. هستهٔ این تشکل موجود بود و حامیان ایدیولوژیک و سر سپرده چنین یک ابتکار همه منتظر بودند. پیشنهادهای لازم هم از طریق همکاران و استراتژیستهای رییس جمهور به او تقدیم شده بود. اما متاسفانه اشرف غنی اعتنایی به این پیشنهاد ها نکرد. این بی اعتنائی و اغماض در مقابل نیاز به موجودیت یک سازمان یا حزب سیاسی که با تشکل و دیدگاه سیاسی ملی به هدف بدست آوردن اکثریت چوکی های ولسی جرگه در انتخابات ولسی جرگه اشتراک نماید، نیز از جانب رئیس جمهور اشرف غنی نشان داده شد. در حالیکه عبدالله عبدالله و شورای نظار به پشتوانهٔ انتخاباتی قومی خود کاملاً وفادار اند، هیچ اعتنائی از جانب اشرف غنی در این زمینه دیده نشد. نتیجه آن شد که ولسی جرگه دربست در اختیار شورای نظار و اتحاد شمال قرار گرفت و آنها هم یک بیسواد مطلق را بریاست آن تعیین کردند !

نتیجهٔ پشت پا کردن به حامیان صادق سیاسی و گوش ندادن به هشدار های صاقانه و مکرر آنها آنست که متأسفانه بعد از شش سال ریاست جمهوری اشرف غنی، امروز شورای نظار و حزب وحدت، و در کل آنچه اتحاد شمال نام گرفته، در صحنه سیاست افغانستان با نفود تر از آغاز دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی میباشند! تمام وزرای پیشنهادی عبدالله عبدالله و وزرای پیشنهادی همکاران شورای نظار اشرف غنی به راحتی از ولسی جرگه رای اعتماد می گیرند و وزرای پیشنهادی اشرف غنی ناکام میشوند.

دست آورد های سیاسی رییس جمهور اشرف غنی کدامها اند؟ از دست دادن حمایت ملی گرایان صادق، یک حکومت 50:50 فیصد به نفع شورای نظار در دور اول و یک حکومت احتمالی 70:30 فیصد به نفع شورای نظار در نتیجه یک معاملهٔ خلاف قانون اساسی در دور دوم ریاست جمهوری! بر علاوه، یک پارلمان بالنسبه متوازن در دور اول و یک پارلمان 70فیصد به نفع شورای نظار در دور دوم! هرگاه ما نتیجه پروسه صلح با طالبان را در نظر نگیریم، چگونه دولتی را اشرف غنی بعد از ختم دور دوم ریاست جمهوری به حامیان سیاسی خود به میراث میگذارد؟

شش سال تجربه ریاست جمهوری اشرف غنی نشان داد که برای رهبری موثر یک کشور یک سیاستمدار قاطع و دور اندیش با ایدیولوژی مشخص لازم است نه یک فرد اکادمیک معامله گرخودخواه بدون اعتنا به حامیان سیاسی خود، بدون قاطعیت در تصامیم و بدون اعتقاد به یک ایدیولوژی مشخص سیاسی و بخصوص عدم دور اندیشی سیاسی در جهت منافع ملی کشور!

بخش هفدهم: در جستجوی یک نظام موثر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی

مقدمه

با آغاز مذاکرات صلح میان تیم مذاکراتی دولت جمهوری اسلامی افغانستان با هیأت تحریک طالبان در شهر دوحه در کشور قطر، موضوع چگونگی شکل و محتوای نظام دولتی آینده کشور، که طرف توافق دو هیأت مذکور و ملت افغانستان در مجموع باشد، به مهمترین نگرانی برای مردم افغانستان مبدل گردیده است. در این نوشته شکل و محتوای نظام دولتی احتمالی آینده کشور با توجه به تجربه تاریخ معاصر افغانستان و سائر کشورها طرف تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. در این ارزیابی ایجاد یک نظام سیاسی-اجتماعی و اقتصادی که سبب تحقق صلح پایدار، انکشاف اقتصادی، رفاه اجتماعی، بهبود وضع زندگی و تأمین عدالت اجتماعی برای تمام اقوام و قشرهای ملت افغانستان در کوتاه ترین مدت زمانی گردد مورد مباحثه ماست.

تحولات سیاسی هفتاد سال اخیر در افغانستان

قبل از دههٔ دموکراسی

با ختم این ماه یا جنوری سال 2021 میلادی، اگر قسمت بود و هنوز زنده بویم، اینجانب هفتاد و یک سالگی خودرا تجلیل خواهم کرد. نسل ما بشمول کسانیکه ده سال بعد از من تولد شده اند امروز نسل کهن سال سنین شصت سال به بالای جامعهٔ افغانستان را تشکیل میدهد که اکثریت آنها در داخل افغانستان و یک کتلهٔ عظیم آن در جمع دیاسپورای افغان در ممالک مختلف جهان و بخصوص کشورهای پیشرفتهٔ اقتصادی غربی زندگی میکنند. این نسل شاهد زندهٔ تاریخ معاصر کشور اند بخصوص از عصر دههٔ دموکراسی 1964-1973م دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به اینطرف شرایط زندگی مردم، روشهای حکومتداری و حوادث و چرخشهای تاریخی را بخاطر داشته قادر به ارزیابی عینی این شرایط و حوادث میباشند.
در آستانهٔ دههٔ دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانهای پنجسالهٔ اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشورکمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حد اقل زیربناهای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصری و خدمات صحی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت.
مردم در تمام دهات کشور که تعداد آن به 38 هزار میرسید با نور اریکین و لمپه شب ها را سپری میکردند و از انرژی دوامدار برق بجز از شهرهای کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال آباد در سایر شهرها خبری نبود. در اکثریت علاقه داریها و ولسوالیهای کشور مکاتب ابتدائی، بخصوص برای دختران، موجود نبود و مکاتب ثانوی یا لیسه ها که تعداد مجموعی آنها از شمار انگشتان دو دست بیشتر نبودند صرف در شهرهای بزرگ موجود بودند. بطور مثال در شهر هرات که سومین شهر بزرگ کشور بعد از کابل و قندهار شمرده میشد در سال 1965م تنها دو لیسه عمومی برای پسر ها (لیسهٔ سلطان و لیسهٔ جامی) یک لیسهٔ دخترانه (لیسهٔ مهری) و یک دارالمعلمین و یک مدرسهٔ دینی فخرالمدارس فعال بودند. جای تعجب نبود که در آنزمان تعداد باسوادان در جامعه کمتر از ده فیصد، خدمات صحی عصری بجز از چند شفاخانه و کلینیک در شهرهای بزرگ در سطح ولسوالیها و دهات اصلاً موجود نبودند. در نتیجه با موجودیت میزان بلند وفیات، بخصوص در میان کودکان، و شاخص بلند میزان وفیات نوزادان قبل از رسیدن به یکسالگی به 200 نوزاد در هر هزار تولد، طول متوسط عمر در افغانستان 38 سال و در پایان ترین سطح خود در جهان قرار داشت.

نظام سلطنتی مشروطه در دههَ دموکراسی (1964-1973)

با معرفی اصلاحات در اداره دولت از طریق انفاذ قانون اساسی جدید، تقسیم قدرت دولتی بـه قـوای ثلاثه، سپردن ادارۀ حکومت به مردم و معرفی صدراعظمهای غیر خاندانی و تضمین آزادی بیان و مطبوعات، شاه کوشید شرایط لازم سیاسی و اجتماعی را برای یـک حکومـت مسول پاسـخ گـو بـه ملت فراهم نمـوده عوامـل سیاسـی و اجتمـاعی بازدارنـده در مقابـل انکشـاف اقتصـادی و اجتمـاعی کشور را از میان بردارد. بعد از سالها حکومتهای دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خـان و محمـد داوود خان، که قصه های آنرا از زبان پدران و پدرکلانهای خود شنیده بـودیم؛ نسـل مـا در عنفـوان جوانی با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال 1964م (۱۳۴۳ هجـری شمسـی) بـه یـک **سیسـتم دولـت سـلطنتی مشـروطه** دسـت یافتنـد کـه بـه موجـب آن آزادی‌هـای سیاسـی، حـق بیـان فکـر و آزادی مطبوعات تضمین گردید. شاه بـا کسـب موقـف غیرمسـوول و واجب‌الاحترام در رأس دولـت قـرار گرفت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را بـه مـردم واگذار نمـود و اعضـای خـانواده سـلطنتی را مطـابق تعامـل کشـورهای شـاهی دموکراتیـک اروپـایی از احـراز کرسـی‌های پـر مسـولیت دولتـی صدارت و وزارت ممنوع نمود.

در ده سال متعاقب آن کـه بـه دهـۀ دموکراسـی شـهرت دارد صـدراعظمان متعددی آمدنـد و رفتنـد (دکتور محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نوراحمـد اعتمـادی و محمـد موسـی شفیق). این دوران همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنـان مؤسسـات صـنعتی بـه تحریک چپیهای افراطی و راستیهای افراطی.

در دهـۀ دموکراسـی، هماننـد هـر کشـور دارای سیسـتم دموکراسـی تـازه پـا، سـال‌های بیـداری و اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی درافغانستان به حساب می‌آید. ده‌هـا جریـان فکـری و حـزب سیاسـی و ده‌ها روزنامه و جریده سیاسی و اجتماعی آزاد غیردولتی عـرض وجـود کـرده زمینـه‌های تشـکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعلۀ جاویـد)، راست افراطی (منجمله سـازمان جوانـان مسلمان یـا اخوان‌المسـلمین کـه بعـداً بـه حـزب اسـلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو ملی گرا (مانند افغان ملت، مساوات یـا دمـوکرات مترقی) را فراهم آورد.

در این زمان بود که در حلقه های روشنفکری کشور الگوهای مختلف انکشاف اقتصـادی-اجتمـاعی در چوکات جهان بینی های متفاوت و متخاصم جهانی وسیعاً مورد مباحثه بود.

جهان بینی های متفاوت

در طول دهۀ دموکراسی چهار تفکر سیاسی-اقتصادی برای انکشاف کشورهای عقب افتادۀ اقتصادی جهان در مقابل مردم این کشورها قرار داشت:

اول - جهان بینی لیبرال دموکراسی بورژوازی

ممالک غربی در راس ایلات متحده امریکا سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایداری خصوصی رقابتی بازار آزاد را تجویز کرده کمکهای خودرا به ممالک رو به انکشاف مشروط به تعقیب راه بازار رقابتی اقتصاد میکردند. اکثریت غربیها عقیده دارند که داشتن آزادیهای فردی مهمترین ارزش برای مردم است و در نتیجه مناسبترین سیستم سیاسی و اقتصادی ناگذیر آزادی فردی را دربطن خود دارد. لیبرالیزم ایدیولوژی نظام سرمایداری است. نظریه پردازان یا تیوریسن های لیبرال غربی مانند آدم سمیث و دیوید ریکاردو از یک سیستم آزاد اقتصادی "لیسه

فر لسه پسی" یادآور شده تکامل جوامع بشری را بصورت خطی طوری ترسیم میکنند که گویا تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها از جوامع اولیه متکی به گروپهای انسانی به مثابه واحد اصلی اجتماعی-اقتصادی، به جوامع پیشرفته متمدن امروزی که در آنها فرد واحد اصلی اقتصادی-اجتماعی است، تکامل میکنند و تمام این افراد تصامیم خودرا در زمینه های اقتصادی و سیاسی بطور عاقلانه و منطقی اتخاذ میکنند و با دادن رای خود در انتخابات آزاد حکومتهای مسول و خوب را انتخاب میکنند. زمانی مارگرت تاچر صدراعظم انگلستان اعلام کرد که جامعه یی در کار نیست هرچه است فرد میباشد و خواهان کمترین مداخلهٔ دولتها در امور اقتصادی شدند.
با توجه به تکامل تمدن مغرب زمین چه کسی میتواند با این برداشت مخالفت کند؟ در طول صد سال گذشته موجودیت لیبرال-دموکراسی اجتماعی-سیاسی و سیستم سرمایه داری خصوصی بازارِ آزاد اقتصادی، ایالات متحده امریکا و اروپای غربی را به قله های بلند ترقی و ثروت ارتقأ داد. در ایالات متحده امریکا عواید مردم در صد سال گذشته 30 چند افزایش یافت و صد ها هزار نفر از حالت فقر اقتصادی نجات یافتند. در عین زمان ابتکارات صنعتی در ساحات وسایل مورد نیاز خانواده ها در امریکا سبب ایجاد وسایل ضروری مانند یخچال، موتر، تلویزیون، کمپوتر شخصی، تلفون موبایل و غیره گردید که تسهیلات زیادی را برای خانوارها فراهم نموده تبارز خانوار مرفه و ایده آل امریکائی برای سائر کشورهای جهان گردید.
اما به گفتهٔ پروفیسور امریکایی ریچارد دی وولف نظام اقتصادی سرمایه داری خصوصی مودل امریکا دارای دو نقیصهٔ بنیادی است: اول در آن عدم مساوات فاحش در تقسیم عواید موجود است به این معنی که عواید مازاد در جامعه عادلانه تقسیم نشده پولدار پولدارتر میشود و خلای عایداتی میان یک گروه کم پولداران و اکثریت جامعه روز بروز فراختر میگردد. دوم اینکه این سیستم از یک بی ثباتی ذاتی رنج میبرد که به موجب آن دوره ها یا سایکل های رونق اقتصادی دوره های کساد، رکود و سقوط اقتصادی را در پئ دارد که سبب بیکاری های عظیم میگردد این دوره ها در هر 4 تا 7 سال تکرار میشوند. حامیان این سیستم میگویند که سیستم در هر سایکل خودرا اصلاح میکند در حالیکه این اصلاح به قیمت گزافی برای کارکنان و کارگران در موسسات صنعتی و تجارتی و خانواده های آنها تمام شده اکثرأ دار و ندار خودرا و مساکن خودرا از دست میدهند.
با توجه به این معضلهٔ ذاتی سیستم سرمایداری خصوصی فردی بود که در سالهای 1930م برای مقابله به آن دکترین اقتصادی کینزین به میان آمد (جان مینارد کینز) که افزایش تقاضای دستجمعی توسط دولت یا مداخله مالی و پولی دولت را برای تقلیل اثرات بزنس سایکل توصیه میکند.

دوم - جهان بینی سوسیالیستی

در مقابل سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایداری خصوصی نسخهٔ اتحاد شوروی راه رشد سوسیالیستی بود. در مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی میخواندیم که تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها، از کمون اولیه به تدریج بدوران های بردگی، فیودالی، سرمایداری، سوسیالیستی و بالاخره کمونیستی یک سیر تکامل خطی را طئ خواهند کرد. در ایران نشرات حزب توده، در افغانستان جریده های سوسیالیستی "خلق" و "پرچم" تعقیب راه و تجربه بازار اقتصاد رقابتی کشورهای سرمایداری غربی را راه رشد طولانی پر رنج و درد ترسیم کرده تجویز میکردند که گویا با استفاده از "تجربهٔ گرانبهای کشور شوراها" راه رشد غیر سرمایداری را باید تعقیب کرد. جریان شعلهٔ جاوید از این هم فراتر رفته چشم به تحولات انقلابی جمهوری خلق چین در قسمت اشتراکی نمودن مناسبات زراعتی داشت که بعد از پیروزی انقلاب

در آنکشور در سال 1949م نسخهٔ پر خریدار بود. جریدهٔ مساوات مربوط به حزب دموکرات مترقی محمد هاشم میوندوال از "اقتصاد رهبری شده" انکشاف اقتصادی-اجتماعی صحبت میکرد.

سوم - اقتصاد مختلط رهبری شده

تعقیب راه رشد غیر سرمایداری یا اقتصاد مختلط رهبری شده در کشورهای رو به انکشاف، از الجزایر تا هندوستان، نسخهٔ پرفروشی بود. قابل تأمل است که در افغانستان با وجود تغییرات سیاسی در سطح ادارهٔ دولت، از زمان قبل از دههٔ دموکراسی تا ختم حکومتهای خلق، پرچم و حزب وطن نظام اقتصادی-تجارتی کشور تغییر اساسی نیافت و همچنان متکی به عوامل اقتصاد بازار آزاد در کنار موجودیت تصدیهای دولتی صنعتی، ترانسپورتی و خدماتی ادامه یافت. پروژه های زیربنایی شامل پلانهای انکشاف اقتصادی-اجتماعی اول، دوم و سوم به کمکهای رقابتی اتحادشوروی وقت و ایالات متحدهٔ امریکا تکمیل شدند. در پلان چهارم در دههٔ دموکراسی، توجه بیشتر به توسعهٔ موسسات صنعتی زودرس تولیدی گردید اما کودتای جمهوری داوود خان عمر این پلان را کوتاه کرد همچنانکه کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ عمر پلان هفت سالهٔ داوود خان را کوتاه نمود. در حقیقت افغانستان و تمام کشورهای روبه انکشاف بشمول هند، مخلوطی از اقتصاد بازار آزاد و عناصر اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب میکردند. در تمام این ممالک در حالیکه تولید وسایل روزمره صنعتی، زراعت و داد و ستد تجارتی از طریق پروسه های بازار آزاد رقابتی فراهم میگردید؛ استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن در اختیار تصدیهای دولتی قرار داشتند و سرمایگذاری خصوصی داخلی و خارجی در این سکتورها ممنوع و یا بسیار محدود بودند. دولتها در این کشورها معیارهای انکشافی را طئ پلانهای پنجساله طرح و تطبیق میکرد.
مشکل اساسی در آن بود که تغییر مالکیت یا مدیریت خصوصی تصدیها به مالکیت و مدیریت دولتی (راه رشد غیر سرمایداری) به بهبود و موثریت تولید و ایجاد نو آوریها منجر نگردید و در نهایت به کسالت و عقب ماندگی تولید منجر شد و ممنوعیت یا محدودیت سرمایگذاری داخلی و خارجی استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن و غیره اقتصاد ملی را از موجودیت سرمایه لازم برای انکشاف این سکتورها محروم نمود.

چهارم - نظامهای سوسیال دموکراسی

در کنار یک نظام لیبرال-دموکراسی-سرمایداری خصوصی امریکائی که در آن اقتصاد سرمایهٔ بزرگ بی باکانه و لجام گسیخته آزمندانه بالای ادارهٔ سیاسی نافذ است و حتی سیستم خدمات صحی را پولی ساخته در انحصار خود قرار داده است؛ هستند کشورهایی مانند سویدن، ناروی، دنمارک، آسترالیا، نیوزیلاند، هالند وغیره که عدالت اجتماعی سوسیالیستی را با موثریت مدیریت خصوصی نظام سرمایداری اقتصاد هماهمنگ ساخته اند.
اساسات سوسیال-دموکراسی شامل آزادی، عدالت اجتماعی و همبستگی میباشند. آزادی به معنی توانایی افراد برای زندگی کردن آنطوریکه دلخواه شان است میباشد که آزادانه بتوانند در مورد امنیت مالی، تعلیم و تربیه و امکانات اجتماعی خودشان تصمیم بگیرند. عدالت اجتماعی به معنی آن است که هر فرد بدون توجه به محل بود و باش، جنس، قومیت و سابقه فامیلی در مقابل قانون حقوق و مسولیتهای مساوی داشته باشند و همه از فرصتهای مساوی مستفید گردیده مستمندان به یک سیستم بیمه های اجتماعی همگانی دسترسی داشته باشند. همبستگی به معنی آن است تا تمام

جامعه باهم دست بدست داده در بهبود شرایط جامعه همکاری کنند. در یک نظام سوسیال دموکراسی مردم از سیستم خدمات تعلیم و تربیهٔ همگانی مجانی و هم چنان از خدمات صحی همگانی مجانی برخوردار میباشند و همچنان یک سیستم رفاهی بیمه های اجتماعی برای کهن سالان، معیوبین، اطفال و کسانیکه قادر به یافتن کار نیستند موجود میباشد که مصارف آن از طریق یک سیستم مترقی مالیات بر عایدات فراهم میگردد.
امروز سطح زندگی مردم در کشورهای سوسیال دموکراسی ناروی، سویدن، دنمارک، آسترالیا و نیوزیلند درعالیترین سطح جهانی و بالاتر از کشورهایی مانند امریکا، انگلستان، فرانسه و ایتالیا میباشند.

پنجم – دولت و اقتصاد اسلامی

نمونه های دولتهاییکه خودرا اسلامی میگویند متعدد است: از ترکیهٔ امروزی به رهبری رجب طیب اردوغان (از مریدان حکمتیار)، عربستان سعودی و امارات متحده تا جمهوری اسلامی افغانستان، پاکستان، مالیزیا و اندونیزیا همه خودرا دولتهای اسلامی خطاب میکنند. این کشورها از نظر ماهیت و شکل نظام سیاسی تفاوت های عظیمی از همدیگر دارند. از رژیمهای سلطنتی مطلقه موروثی سعودی، امارات، قطر، کویت تا دموکراسی های نوع وست منستر پاکستان و مالیزیا و جمهوری های ریاستی ترکیه و اندونیزیا نمونه های متعددی موجود اند که عملکرد آنها میتواند مورد توجه مردم ما قرار بگیرد.
از احزاب اسلامگرای افغانستان مانند حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و همچنان تحریک طالبان در مورد سیاستهای اقتصادی آنها مطالب زیادی منتشر نشده است. اما اکثراً ازطرفداران آنهامیشنویم که آنها میخواهند یک دولت سوچه (خالص) اسلامی در افغانستان برقرار گردد. وقتی از یک دولت سوچه یا خالص اسلامی صحبت میشود ناگزیردانستن موازین و اساسات یک اقتصاد خالص اسلامی هم اهمیت پیدا میکند.
سوال اساسی این است که اساسات یک اقتصاد اسلامی کدامها اند؟
سیستم اقتصاد اسلامی شامل اساسات آتی محسوب میگردد: در اسلام گفته میشود که خداوند انسانها را بدرجات متفاوت ثروتمندی آفریده است تا در روز آخرت از هرکس در مقابل آنچه به او داده شده بود پاسخگو باشد. در یکی احادیث آمده است که اولاد آدم در روز آخرت بخشیده نخواهند شد مگر اینکه او به پنج سوال پاسخ گوید: او چگونه زندگی خودرا گذراند؟ جوانی خودرا چگونه سپری کرد؟ از کدام راهها او عاید خودرا کسب کرد؟ او چگونه عاید خودرا مصرف کرد؟ و اینکه او از دانش خود چگونه استفاده کرد؟
طوریکه دیده میشود دو سوال در مورد راههای کسب ثروت (مال) و چگونگی مصرف کردن ثروت مطرح است. هدف آن است که عاید باید از راههای حلال بدست آید و در راههای حلال به مصرف برسد. بنابر آن اساسات اقتصاد اسلامی که به هدف ایجاد ثروت، توزیع ثروت و حمایت از ثروت نافذ اند شامل یک سلسه موازنین میباشند.

اول- ایجاد ثروت

- تولید و تجارت برای مرفوع نمودن نیازمندیهای فرد و جامعه و ایجاد ثروت از طریق دست زدن به فعالیتهای تولیدی و تجارتی مشروع برای کسب عاید؛
- اشتراک هرچه بیشتر مردم در فعالیتهای اقتصادی مشروع تولید عاید؛
- تأکید بالای مصرف کردن عواید حاصله در مقابل اندوختن ثروت و موضوع مشروعیت مصرف کردن؛
- تأکید بالای ممنوعیت احتکار و مخالفت با اندوختن ثروت و سرمایه.

دوم- توزیع ثروت

- توزیع ثروت به منظور تأمین مساوات و عدالت اجتماعی از طریق قوانین میراث، ذکات، صدقه، مصرف در راه خیر و اوقاف عملی میشود.
- احکام **وراثت یا میراث** در اسلام نیز در امرتوزیع ثروت نقش مهم دارند.
- هدف از **ذکات** جلوگیری از اندوختن سرمایه است.
- منظور از **صدقه** دادن عبارت از کمک، دسترسی و اعانه به محتاجان برای تأمین عدالت اجتماعی میباشد.
- **مصرف در راه خیر** از طریق اعمار مساجد، اعمار مکاتب، اعمار سرکها و پلها و امثالهم عملی میگردد.
- **اوقاف** نیز در امر توزیع ثروت نقش دارند. اوقاف از عاید تصدیهای خود فعالیتهای عام المنفعه را تمویل میکند. بطور مثال در ترکیه از جمله صدها تصدی مربوط اداره اوقاف تعادی به فعالیت هایی مانند حمایت از حیوانات خانگی بی صاحب می پردازند.

سوم- حمایت از ثروت

حمایت از تجارت و ثروت شامل قوانین و مقررات، تشویق فعالیتهای مشروع و جلوگیری از فعالیتهای غیر مشروع مانند مخالفت با ربح یا سود خوری، قمار و قمار خانه ها، فحشأ و جلوگیری از فاحشه خانه ها. مخالفت و ممنوعیت تولید و تجارت امتعهٔ حرام مانند گوشت خوک و محصولات الکولی. اینگونه محدودیتها حدود فعالیتهای اقتصاد اسلامی را مشخص میسازند و واضح میکنند کدام فعالیتها مجاز اند و کدام فعالیتها ممنوع و غیر مشروع میباشند.
اصول بانکداری اسلامی در سالهای اخیر برای تلفیق و هماهنگ کردن فعالیتهای بانکی عصر حاضر با محدودیتهای اقتصاد اسلامی بنیانگذاری شده اند. بانکداری اسلامی در حقیقت بانکداری اجتماعی است بدین معنی که بانکداری اسلامی در خدمت کمونتی یا اجتماعات انسانی است نه در خدمت اقتصاد بازار. قروض بانکهای اسلامی به افراد و سرمایگذاریهای بانکهای اسلامی در سکتورهای، مسکن و سکتورهای اخلاقی اقتصاد صورت میگیرد که ممنوعیت ربح یا دریافت سود از قرض دادن پول یکی از اصول آن میباشد. دریافت ربح یا سود از قرض دادن پول در اسلام ممنوع است. اصول بانکداری اسلامی در کشورهای مالیزیا و اندونیزیا و بعضی کشورهای عربی رواج یافته است.
طوریکه ملاحظه میگردد در اسلام انجام فعالیتهای اقتصادی روا است و بدست آوردن عاید حلال برای یک مسلمان برای رفع احتیاجات او و خانواده اش یک وظیفهٔ دینی محسوب میگردد. اما تأمین رفاه اقتصادی نباید موضوع، هدف و مقصد فعالیت اقتصادی یک مسلمان باشد. کسب رزق حلال مورد تاکید دین است و آثار و برکات آن بر کسی پوشیده نیست، اما نباید دور از نظر داشت که ثروت دنیوی وسیله رسیدن به سعادت اخروی باید باشد. در اسلام فعالیت اقتصادی بذات خود یک هدف نه بلکه یک وسیله برای رسیدن به هدف سعادت اخروی محسوب میگردد.
در اسلام بالای قناعت و اعتدال تأکید صورت میگیرد و مال اندوزی را عمل ناپسند میپندارد.
انسان مسلمان در انفاق و مصرف، نه اسراف مي كند و نه سخت گيري، بلكه ميانه اين دو را برمي گزيند. از يك سو، نيازهاي انسان گوناگون است و به دليل محدوديت ها نمي تواند تمام آن را به بيشترين مقدار برآورده سازد. ازاين رو، به نيازهاي گوناگون خود بايد در حد اعتدال رسيدگي كند. از سوي ديگر، بيشتر امكانات و منابع مادي، محدود است و زياده روي در مصرف، محروميت ديگران را به همراه خواهد داشت. در كنار اين دو نكته بايد دانست سلامت و نشاط انسان و پرداختن به جنبه هاي ديگر زندگي به ويژه امور معنوي نيز نيازمند مصرف معتدلانه است.

قرآن مجید به تناسب بحث دنیاپرستی پیشوایان یهود و نصاری، به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته، می‌گوید: کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده! (آیه ۳۴ از سوره مبارکه توبه). مطابق به احکام قرآنی، با کسب رزق حلال و اهتمام بر دستگیری از نیازمندان و انفاق است که می‌توان به سعادت واقعی رسید و از فرصتی که خدای متعال در اختیارما قرار داده است نهایت استفاده را داشته باشیم. از نظر قرآن، فریفته شدن به مال و فرزند و ملاک ارزش قرار دادن آن، نشانه جهل و بی‌خردی است.(مومنون، آیات 55 و 56). از نظر قرآن مجید، کاربرد مال و ثروت تنها در دنیا است و اگر ارزش و اعتبار نسبی به آن قائل است (آل عمران، آیه 116) در همین دنیا و برای اهداف آفرینش و به کار گیری آن در مسیر رضایت الهی با اعمال صالح است (سباء، آیه 17)؛ وگرنه در آخرت مال و ثروت و حتی فرزند هیچ نفعی برای افراد ندارد و موجب رهایی شخص از گرفتاری نخواهد شد. (شعراء، آیات 69 و 88؛ آل عمران، آیات 10 و 11و 116؛ توبه، آیه 68). قرآن مجید بارها تاکید دارد که مال و ثروت همانند فرزندان، زینت‌های زندگی دنیوی است و نباید برای آن اصالتی قائل شد؛ زیرا مال و ثروت در آخرت هیچ معنا و مفهومی ندارد.(کهف، آیه 46؛ همزه، آیات 3 و 4).

از نظر قرآن، کسانی که مال و ثروت و زندگی دنیوی برای آنها اصالت دارد، آرزوی ثروت دارند و آن را به عنوان ارزش مطلق دانسته و ملاک سنجش و ارزش‌گذاری کرامت خود و دیگران در دنیا و حتی آخرت قرار می‌دهند و با چنین گمانی به تکاثر اموال و گردآوری و شمارش آن مشغول می‌شوند. (قصص، آیات 76 و 79؛ همزه، آیات 3 و 4؛ بقره، آیه 247 و آیات دیگر) از همین رو تمام تکیه و همت آنها به مال اندوزی و جمع ثروت و قدرت است؛ در حالی که ثروت و قدرت، آنها را از عذاب‌های الهی دنیوی و اخروی نجات نمی‌دهد.(کهف، آیه 34؛ آل عمران، آیات 10 و 11؛ توبه، آیات 68 و 69؛ مسد، آیات 1 و 2). آموزه‌های قرآنی تاکید دارد که انسان در فعالیت‌های اقتصادی اصل را بر صداقت و درستکاری گذاشته و کمتر به گردآوری اموال به هر شکلی بیندیشد؛ زیرا درستکاری اقتصادی، دارای ارزشی بهتر از داشتن مال و دارایی و تکاثر آن به هر شکل و شیوه‌ای است. (اسراء، آیه 35).

نواقص اقتصاد اسلامی

برداشت های قناعت، اعتدال، تکذیب زراندوزی، عدم اهمیت مال و دارایی دنیوی در عمل در طول تاریخ جوامع اسلامی تعداد زیادی را به گوشه گیری از فعالیتهای دنیوی و صوفیگری تشویق کرده است. بدین گونه این برداشت خاص اسلام که فعالیت اقتصادی بذات خود یک هدف نه بلکه یک وسیله برای رسیدن به هدف سعادت اخروی محسوب میگردد نه رفاه دنیوی، زیربنای اختلافات با نظام اقتصادی کشورهای مغرب زمین را تشکیل میدهد.

جمهوری داوود خان و آغازبی‌ثباتی سیاسی در افغانستان (1973-1978م)

کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ (1973م) سردار محمد داوود آخرین صدراعظم خاندانی دوران ماقبل دههٔ دموکراسی به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دههٔ دموکراسی انجامید. این کودتا با آنکه برای پنج سال به تظاهرات و اعتصابات محصلی در شهرها خاتمه داد و یک دوران ثبات دولتی را به میان آورد، اما در نهایت با ختم خونین خود در اثر کودتای هفتم ثور۱۳۵۷ هجری شمسی (اپریل 1978م)، سر آغاز یک دوران طولانی بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در کشور گردید که تا امروز ادامه دارد.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار داوود خان جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی‌های سیاسی

و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و با پیروی از نظامهای ملی گرای جمهوری مطلقه انور سادات در مصر، بومیدین در الجزایر، اسد در سوریه و صدام حسین در عراق، منجر به استقرار یک دولت جمهوری غیر انتخابی یکنفره گردید.

سردار محمد داود خان بعد از احراز قدرت سیاسی در اولین بیانیه رادیویی خویش در رابطه به شکل نظام سیاسی گفت "من برای سعادت اینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس ان بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم به نظر بنده تهداب چنین یک وضع اجتماعی تامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر و یا پوشیده خلل وارد نشود".

اظهارات فوق که انعکاس نیت پاک و احساس میهن پرستانه محمد داود بود نباید مورد سوال قرار داد، اما نسبت عوامل معین که شاید عدم تکوین و رشد سیاسی و بیسوادی گسترده در جامعه ویا هم مصلحت زمان باشد سردارمحمد داود خان انچه در مورد دموکراسی و حاکمیت ملی دراول تعهدکرده بود حین تدوین قانون اساسی طفره رفت ارزیابی مواد مبنی بر وظایف و صلاحیت های ریس جمهور در قانون اساسی حوت 1355 جمهوری افغانستان نشان میدهد که بیشترین صلاحیت در مقام ریاست جمهوری که خود در ان قرار داشت متمرکز شده بود.مسلم است که ملت و مردم از طریق نماینده گان یعنی اعضای پارلمان یا ولسی جرگه در حاکمیت کشور سهم میگیرند اما در قانون اساسی حوت 1355 جمهوری محمد داود حکومت مکلف به اخذ رای اعتماد از پارلمان یا ولسی جرگه نبود،ولسی جرگه یا شورای ملی نمیتوانست از حکومت یا اعضای کابینه سلب اعتماد نماید ،با این اساس مردم نمیتوانست از طریق نماینده خود در اداره کشور سهم بگیرد و اراده خود را در حاکمیت دولتی تمثیل نماید .تعیین ،برطرف ساختن و قبول استعفای مامورین ریس جمهور و اعضای کابینه طبق ماده (87) و قسمت یازدهم ماده قانون اساسی از وظایف وصلاحیت های ریس جمهور به شمار میرفت .از همین جهت ماده 21 قانون اساسی جمهوری افغانستان که حکم میکرد"حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد "عملا تحت سوال قرار میگرفت.

در قانون اساسی محمد داود خان جز حزب انقلاب ملی که مربوط به سردار محمد داود بود سایر احزاب اجازه فعالیت نداشتند . این موضوع در ماده چهلم قانون اساس چنین توضیح گردیده است.

"به خاطر روشنی خواست های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تا زمانیکه این ارزو براورده میشودو به شد طبیعی خود میرسد تحت رهبری حزب انقلاب ملی که بناد گذار و پیش اهنگ انقلاب ملی و مترقی 26 سرطان مردم افغانستان است در کشور صرف سیستم یک حزبی مستقر میباشد." بدین ترتیب از نظر سردار محمد داود خان تا زمانیکه جامعه افغانستان به رشد و پخته گی معین سیاسی میرسد برای دولت افغانستان شکل حکومتی یک حزبی را برگزیده بود.

صرف نظر از آرزوهای داوود خان برای پیشرفت اقتصادی کشور، نتایج این کودتا از لحاظ سیاسی و امنیتی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور فاجعه بار بوده اند. عواقب فاجعه بار کودتای داوود خان، که نقطۀ چرخش سیاسی در تاریخ افغانستان است.

کسانیکه حقوق و آزادیهای دوره دموکراسی، آزادی مطبوعات، استقلالیت قوهء اجراییه، قوهء مقننه و قویهء قضاییه و سیستم مشروطه پارلمانی قدرت دولتی را محکوم کرده شرایط بحران امروزی را ناشی از آن آزادیها میدانند باید بدانند که به حکم روند طبیعی تکامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری ملتها دیر یا زود این آزادیها را میخواهند و بدست می آورند و کسانیکه این آزادیها را از مردم سلب میکنند در هر فرهنگ و قاموس سیاسی به عنوان

دیکتاتور شناخته میشوند! کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در عمل نظام شاهی مشروطه متکی به دموکراسی پارلمانی را ساقط کرد و بجای آن یک نظام حاکمیت مطلقه سیاسی را نصب کرد و اسم آنرا جمهوریت گذاشت تا حدیکه دورنمای سیاسی آن نیز یک دیکتاتوری یک حزبی (حزب انقلاب ملی) بدون آزادی مطبوعات و دموکراسی را نوید میداد.

در اخیر داوود با وعده‌های کمکهای هنگفت اقتصادی شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی، کوشید افسران و عناصر چپی را، که خود عامل به قدرت رسانیدن او بودند، از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

دولت جمهوری دموکراتیک (1978-1992م)

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای چهارده سال، از هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی معادل 27 اپریل 1978 تا هشتم ثور ۱۳۷۱ یا 28 اپریل سال 1992م در قدرت بود. در این مدت چهار رهبر حزب دموکراتیک خلق در مقام رییس دولت و منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق دولت را رهبری نمودند که عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله.

گروههای پرچم و خلق، که صاحبمنصبان وابسته به آنها در پیروزی کودتای سردار محمد داوود خان نقش اساسی داشتند خودرا جانشین منطقی رژیم کودتای داوود خان میدانستند. بعد از اتحاد مجدد پرچم و خلق، که به تحکیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و صفوف آنها منجر شد، برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند. در نتیجه با اولین فرصت که داوود خان با زندانی نمودن رهبران این حزب بتایخ ششم ثور فراهم کرد، افسران وابسته به حزب دولت جمهوری داوود خان رابتاریخ هفتم ثور سال ۱۳۵۷ ه ش مطابق 27 April 1978 ساقط کردند.

آیا حزب دموکراتیک خلق به برنامه خود وفادار بود؟

با آنکه مبنای فکری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ایدئولوژی مارکسیزم-لنینیزم تشکیل داده و از الگوی حکومتداری و سیاستهای حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی و حمایت میکرد، در نشرات خود در طول دوران دههٔ دموکراسی، سیستم دموکراسی پارلمانی و راه رشد غیر سرمایداری اقتصاد را به حیث برنامه خود تبلیغ میکرد. در مدت کوتاهی بعد از بدست گرفتن قدرت خلقی‌ها و پرچمی‌ها به عوض وفاداری به آنچه خود در دههٔ دموکراسی تبلیغ میکردند، با تطبیق الگوی انقلاب اکتوبر و ایجاد ساختمان سیاسی حزب-دولت مطابق آن مؤفق شدند تمام اقشار جامعه را برضد خود قرار دهند و بالاخره با دعوت از مداخلهٔ اتحاد شوروی، یک مبارزه ایدیولوژیک را به جنگ آزادیبخش ملی مبدل سازند.

اخیراً فرید مزدک معاون داکتر نجیب الله در مصاحبة با بی بی سی اظهار داشت، "ای کاش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت نمی‌رسید". به نظر من آرزوی منطقی نیست باید می‌گفت که رهبری حزب با از دست دادن یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک جامعة واقعی دموکراتیک که در نشرات حزب همیشه منعکس می‌گردید، از جمله ایجاد پلورالیزم سیاسی، تحقق آزادی‌های دموکراتیک به مردم منجمله آزادی بیان و ایجاد سازمان‌های اجتماعی، به صفوف خود و به مردم افغانستان خیانت کردند و الگوی دیکتاتوری اتحاد شوروی را در عوض تطبیق کرد و با شوروی یکجا به زباله‌دان تاریخ فرو رفت!

بعد از خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م و قطع کمک‌های اقتصادی آن‌ها دولت داکتر نجیب الله سه سال دوام آورد و در این سه سال توانست مؤفقانه از سقوط دولت به دست مجاهدین جلوگیری کند و بالاخره با ختم منابع مالی، عدم تحقق یک توافق سیاسی با گروه‌های مجاهدین برای ختم جنگ و ایجاد یک دولت ملی، دوام دولت امکان نداشته جبراً آماده به تسلیمی قدرت به مجاهدین گردید. داکتر نجیب الله در آخرین اجلاس کابینه از ختم منابع مالی به وزرای خود اطلاع داد و با شکست کوشش‌های او برای رسیدن به یک توافق سیاسی در ژنیوا با گروه‌های مجاهدین به آخر کار دولت خود رسیده بود از این جهت به رفقا و وزرای خود اجازه داد تا در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند و خود نیز خواست تا به دهلی نزد فامیل خود برود، اما ملیشه‌های دوستم که امنیت میدان هوایی کابل را به دست داشتند از پرواز او جلوگیری کرده موصوف ناگذیر به دفتر ملل متحد در کابل پناهنده شد.

با اعلان خاتمه کار حکومت به مجلس وزرا و متعاقباً ناکامی داکتر نجیب الله برای خروج از کشور، بی‌جهت نیست که رفقا و وزرای دولت نجیب الله در مورد آیندهٔ خود، خود تصمیم گرفتند و هر که به راهی رفت. در این بحبوحه جانبداری فرصت‌طلبانه جنرال عبدالرشید دوستم از احمد شاه مسعود و تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله توسط تعدادی عناصر پرچمی دولت او مانند وکیل، فرید مزدک، جنرال نبی عظیمی، جنرال علومی و غیره در سال ۱۹۹۲م، به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا با نادیده گرفتن توافقات میان گروه‌های مجاهدین تمام قدرت را به دست گرفته حاکم مطلق گردند.

افغانستان سال های دهه ۱۹۷۰ هرچند فقیر و بی بهره از مساوات بود، اما از آنگونه تمرکز زراعت، به طور مثال، همچون عصر پیش از انقلاب های چین و مکزیکو رنج نمی برد. همانگونه که «جاناتان ستیل» تشریح می کند، دهاقین غالبا «حلقه ها و پیوندهای مذهبی، قومی و خانوادگی با مالکان زمین داشتند و حاضر نبودند که از اقتدار آنان سرپیچی کنند». جامعه روستائی که همواره نسبت به کابل به گونه ای خودمختار بود، با حاکمیت حزب دموکراتیک خلق احساس می کرد که دستخوش تهدید است. ناگزیر رفته رفته به مقاومت مسلحانه روی آورد و به احزاب اسلامگرا پیوست که در دوران سرکوبی داوود خان به پاکستان گریخته بودند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حالیکه از آغازین روزهای حیات خویش، مظالم حکومت های پیشینه را نکوهش می کرد، استبداد و گونه های دیده شدهٔ آن را محکوم می کرد، اما همین حزب همزمان با تبلیغاتی که در این زمینه داشت، به عوض آنکه اعمال جفاآمیز خود را منشأ بروز ناهنجاری ها ارزیابی کنند، مخالفین شوروی را محکوم کردند. گویی مخالفین شوروی هم از خدا بروز چنان روزی را مطالبه می کردند تا اسباب مشغولیت نظامی برای شوروی و حکومت جمهوری د. ا با بهره برداری های مختلف سیاسی و "ایدیولوژیک" مساعد شود. دیکتاتوری و مظالم اعمال شده از طرف دولت یک بار دیگر به این تجربهٔ گرانبها و نتیجه گیری برای کشور ما افزوده است که نظام یک حزبی و متکی به بیگانگان، ظلم مضاعف را در حق مردم یک جامعه اعمال می کند.

عبدالله نایبی یکی از تیوریسن های پرچمی اخیراً در وبسایت "حزب نوین مردم افغانستان" زیر عنوان مقالهٔ "انحطاط جامعهٔ افغانی" در مورد عوامل ناکامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بخصوص عوامل داخلی حزب مینویسد: "... این جا روی کاستیهای سرشتی حزب مکث میکنم که چگونه در امتدادِ چهارده سالِ حاکمیتش نقش بارزی را (خواسته یا ناخواسته) در استقرارِ انحطاط در جامعه بازی کرد."

مقاومت علیه رژیم جمهوری دموکراتیک

این اشتباه خواهد بود که قیام مردم برضد حاکمیت جمهوری د خ را به نتیجهء تجاوز اتحادشوروی خلاصه کنیم. حقیقت آن است که شش ماه قبل از شش جدی ۱۳۵۸ و ورود قوای شوروی به افغانستان، دولت کنترول بیش از 35 فیصد کشور را در مناطق کوهستانی و دور افتاده از دست داده بود. مطابق احصاییه های رسمی اداره مرکزی احصائیه در جریان سرشماری سال ۱۳۵۸ این مناطق که ۳۵ فیصد نفوس در آنجاها زندگی میکردند از لحاظ امنیتی امن نبودند تا عملیات سرشماری در آنها تکمیل گردد. اما ورود قوای اتحاد شوروی به وسعت و کیفیت این قیام افزود و آنرا به یک جنبش آزادی بخش ملی مبدل کرد. قیامهای خونین لوگر، بادغیس و هرات (1979 اسماعیل خان) اتفاق افتاد.

هفت گروه جهادی سنی مذهب مجاهدین در خاک پاکستان تنظیم شدند و هشت گروه شیعه بخصوص گروههای هزاره در ایران تنظیم شده بر ضد دولت جمهوری دموکراتیک در افغانستان به اجرای عملیات جهادی پرداخته این فعالیتها را به کمک کشورهای پاکستان و ایران از یکطرف، عربستان سعودی، امریکا انگلستان و غیره تشدید نمودند. مداخلهء مستقیم اتحادشوروی منجر به توسعهء کمکهای این کشورها به مجاهدین افغان گردید و جنگ داخلی افغانستان را ابعاد بین المللی بخشیده به نیروهای افراطی جهادی کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی فرصت مناسب بدست داد تا در جهاد در کنار مجاهدین افغان سهم بگیرند. در این باره برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کرتر رییس جمهور وقت امریکا در مصاحبه‌ای می‌گوید: «روزی که روس‌ها بطور رسمی از مرز [افغانستان] گذشتند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم که ما هم اکنون این فرصت را داریم که به روس‌ها جنگ ویتنامشان را عرضه کنیم. واقعاً این طور بود، برای مدت ده سال، مسکو مجبور بود در جنگی وارد شود که حکومتش توانایی پیش برد آنرا نداشت" (یاسین رسولی، بی بی سی فارسی). زبیگینو برژینسکی، دیپلمات و استراتژیست آمریکایی پولندی الاصل، دانش‌آموخته هاروارد، شوروی شناس برجسته و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر و مشاور دولت ریگن بود. او استفاده از نیروهای جهادی علیه کمونیسم را وارد سیاست خارجی آمریکا کرد.

با گسترش قیام ضد دولت و مصارف هنگفتی که برای مقابله با آن اتحادشوروی متحمل میشد دولت شوروی در صدد تغییرات در اداره دولت افغانستان گردید و داکتر نجیب الله به عوض ببرک کارمل به قدرت رسید. نجیب الله در دوره ریاست جمهوری خود دست به اصلاحات گسترده ای در نظام و سیاست های حزبی وارد کرد، حتی نام حزب را تغییر داد و حزب دموکراتیک خلق را به حزب "وطن" تغییر نام داد.

او لویه جرگه را در سال ۱۳۶۶ برگزار کرد و این جرگه قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند. در این قانون اساسی آزادی های زیادی برای اتباع کشور، از جمله آزادی رسانه ها و تشکیل احزاب سیاسی تضمین شد. احترام به "دین مقدس اسلام" و پیروی از آن برای دولت الزامی شد و نجیب الله حتی خود در برخی از گردهمای های مذهبی در کابل شرکت می کرد. نجیب الله به ادامه سیاست آشتی ملی خود تشکیل اداره موقت و حتی برگزاری انتخابات را پذیرفت، اما اختلافات درونی در سالهای آخر حکومتش، او را در آستانه سقوط قرار داد.

دولت مجاهدین (1992-1996م)

قرار بود جنگهای جهادی که از سال 1979م در افغانستان جریان داشت در ماه اپریل سال 1992م با یک مصالحهٔ ملی و انتقال قدرت به یک حکومت موقت مجاهدین خاتمه یابند. اما در آخرین لحظات، به گفتهء احمد شاه مسعود، او تصمیم گرفت که از تطبیق این پروسه جلوگیری

نموده قدرت را بصورت یکجانبه توسط نیروهاییکه از طرف مردم شمالی ایجاد شده بود بدست گیرد و به گفتهٔ او "از تطبیق یک توطئهء بین المللی جلوگیری بعمل آمد". ناگفته نماند که پیوستن فرصت طلبانهٔ تعدادی از عوامل پرچمی دولت داکتر نجیب الله و هم چنان جنرال دوستم با ملیشه های احمدشاه مسعود این امکان را برای مسعود فراهم نمود و در نتیجه فرصت صلح در کشور از دست رفته کشور غرق در جنگهای تنظیمی گردید.

فرصت طلبی دوستم و برخی از رفقا و یاران پرچمی و تسلیمی آنها به احمدشاه مسعود امکانات ایجاد یک دولت ملی مابعد داکتر نجیب الله را مطابق به توافقهای ژنیوا از میان برداشت و سر آغاز جنگهای تنظیمی، تخریب شهر کابل و ایجاد یک سیستم ملوک الطوایفی قوماندانهای جهادی بر مبنای خطوط قومی در سراسر افغانستان گردید.

گروههای مجاهدین در هشتم ثور ۱۳۷۱ شمسی وارد کابل شدند؛ پس از آن بزودی درگیری های مسلحانه در شهر کابل آغاز شد و این جنگ ها تا پنج سال در کابل و تا ده سال دیگر در مناطق مختلف افغانستان ادامه یافت.

در جامعهٔ عمیقاً عنعنوی افغانستان رهبری مقاومت در مقابل رژیمهای، تره کی، امین، کارمل و نجیب الله متآسفانه بدست نیروهای سیاسی اسلامگرای جامعه افتاد. این نیروها به دو گروه بودند: گروه اسلامگرایان مکتبی (مکتب اخوان المسلمین محمد قطب) مانند گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و گروه اسلامگرایان سنتی افراطی مانند مولوی یونس خالص، محمدی، حقانی، سید احمد گیلانی و مجددی. در میان گروه دومی همچنان میتوان گروه وهابی عبدالرب سیاف و همچنان گروههای شیعی حزب حرکت و وحدت هزاره ها امثالهم را شامل نمود.

تمام احزاب و گروههای جهادی ریشه های سربازگیری آنها به وابستگی های قومی و زبانی و مذهبی آنها مربوط میگردد و از اینجاست که سیاست در افغانستان از جنبش روشنفکری سالهای 1960-1980م به وابستگیهای مذهبی و قومی نزول میکند. البته سیاسیهای فعال و انتخابی قومیگرانه و مذهبی دولت های پاکستان و ایران و جریان دادن انتخابی کمکهای پولی، نظامی و سیاسی به گروههای معین مورد نظر در تشکل و رشد این جهت گیریها نقش برازنده دارند.

تسلیمی دولت و نیروهای نظامی داکتر نجیب الله به احمد شاه مسعود و حزب جمعیت فرصت داد تا از یک نیروی محدود محلی به یک قدرت حاکم در کشور مبدل گردند. این نفوذ غیر متوازن در قدرت سبب بروز جنگ های خانگی خانمانسوز میان گروههای مجاهدین گردیده ملیشه های حزب اسلامی حکمتیار در مقابل جمعیت و دوستم و بعداً ملیشه های مسعود و سیاف در مقابل ملیشه های نظامی هزاره به رهبری مزاری، و متعاقباً جنگ ها میان گروهها مختلف هزاره در شهر کابل هرکدام برای توسعهء نفوذ خود در دولت وافزایش ساحه مناطق تحت کنترول شان کشور را به ویرانهء مبدل گردیده، نفوذ دولت مرکزی وحاکمیت قانون از میان رفته کشور عملاً میان جنگسالاران جهادی منقسم گردید.

احساسات قوم پرستانه و پشتون ستیزی در کشور با به قدرت رسیدن اولین حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲ع اوج گرفته و منجر به حاشیه راندن انزوای سیاسی قوم پشتون، بزرگترین قوم از میان اقوام برادر کشور گردید. درحالیکه قوم تاجیک وملیت هزاره از داشتن احزب متشکل و نیرومند مانند جمعیت و وحدت که ممثل خواسته های قومی، سیاسی، سمتی، اجتماعی و تاریخی آنها میباشند برخوردار بوده اند، در عین زمان در طول ۲۴ سال گذشته هیچگونه سازمان متشکل سیاسی ملی که از آرمانهای سیاسی و اجتماعی ملیت پشتون بدون دخالت دگم مذهبی نمایندگی کند وجود نداشته است. باید اظهار نمود که بدلایل اوضاع نا مساعد سیاسی سالهای جهاد، حزب افغان ملت نتوانست این خلا را پرکند. متاسفانه این خلای سیاسی را افراطیون مذهبی از جمله

حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ع و بعد از آن جنبش طالبان پر کرده اند.

در حالیکه تنظیمهای جهادی، مانند سیاف، محمدی، خالص، حقانی، گیلانی و حکمتیار درمناطق پشتون نشین بیشتربر ایدیولوژی مذهبی متکی بر خطر کمونیزم و مقابله با آن تکیه داشتند، در مقابل حزب جمعیت اسلامی، رهبر و تشکیلات آن برای احمدشاه مسعود وهمفکران معتقد به مفکورهء ستم ملی او یک پوشش مناسب و یک فرصت مطلوب برای خاتمه دادن به حاکمیت سیاسی پشتونها، بخصوص در مناطق تاجیک نشین، محسوب میگردید. بیمورد نیست که سایر تنظیمها احمدشاه مسعود را به عقد توافقهای سری با قوای اتحاد شوروی و دنبال کردن مقاصد قومی، زبانی و سمتی متهم میکنند.

شرایط افغانستان و سقوط دولت مجاهدین

در واقعیت تبارز جنبش طالبان دراواسط سالهای 90م که به تسلط مجاهدین در افغانستان در جریان سالهای 1994-1996م پایان داد، نتیجه ی سوء استفاده دولت پاکستان از استیلای انارشی حکومت مجاهدین در افغانستان وسؤ استفاده از احساسات نشنالیستی پشتونها در کشور میباشد. از این رو بی جهت نیست که ظهور طالبان در سال 1995م و پیروزی چشمگیر آنها در سقوط حکومت مجاهدین و گرفتن کابل و ولایات در سال 1996م، اکثراً بدون جنگ، در حقیقت عکس العمل نشنلیزم پشتونها در مقابل قبضۀ دولت توسط شورای نظار در محور پنجشیر از یک طرف و نا رضایتی مردم از انارشی لجام گسیخته و بی امنیتی مستولی در کشور بود.

پیش از ظهور طالبان در سال 1994م افغانستان بالقوه در حالت تجزیه قرار داشت و میان جنگسالاران تقسیم شده بود:

- حکومت ربانی-مسعود کابل و اطراف آنرا تحت کنترول داشتند؛
- سه ولایت غربی در دست اسماعیل خان قرار داشت؛
- سه ولایت شرقی پشتون نشین همسرحد با پاکستان، ننگرهار، لغمان و کنرها، از طرف شورای مشرقی ادارم میشد؛
- یک منطقهء در شرق و جنوب کابل در دست گلبدین حکمتیار بود؛
- جنرال رشید دوستم شش ولایت شمال را در دست داشت؛
- گروههای هزاره ولایت بامیان را در افغانستان مرکزی در اختیار داشتند؛
- افغانستان جنوبی و قندهار در بین جنگسالاران خورد و گروههای سارقین تقسیم شده بودند.

حکومت طالبان (1996-2001م)

برای یک ربع قرن اخیر، از سال 1994م که برای اولین بار نام تحریک طالبان در مطبوعات سر زبانها افتاد تا امروز که 25 سال از آن میگذرد تحریک طالبان نقش بارزی در شکل گیری حوادث افغانستان و سرنوشت آن بازی کرده اند. از این جهت مطالعۀ چگونگی تشکیل، تبارز، به قدرت رسیدن طالبان سیاستها اهداف آنها و حوادث مابعد آن، که همچنان امروز نیز فعالانه در حیات سیاسی کشور مطرح اند، از یک دید گاه تاریخی بیطرفانه برای نسل جوان افغانستان بسیار ضروری پنداشته میشود.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 میلادی و استقلال کشورهای آسیای میانه، ترکمنستان درصدد صدور منابع سرشار گازش به جنوب آسیا شد. دو شرکت بریداس آرژانتینی و یونوکال آمریکایی برای اجرا این طرح به رقابت افتادند. طرح عبور خط لوله گاز

از ترکمنستان به پاکستان و هند در سالهای 1994 میلادی بیشتر سر زبانها افتاد. گفته می‌شود که ظهور گروه طالبان با حمایت سازمان اطلاعات اردوی پاکستان در این راستا بوده است. تآمین امنیت شاهراه ترانسپورتی میان پاکستان و آسیای مرکزی از طریق کویته، قندهار و هرات و همچنان تمدید پایپلاینهای نفت و گاز از ترکمنستان به پاکستان از اهداف بزرگی بود که بر اساس آنها حکومت بینظیر بوتو در پاکستان به ایجاد گروه طالبان، و حکومت امریکا به حمایت مستقیم و غیر مستقیم از طالبان دست زدند.

قبلاً گفته شد که در سال 1994م پیش از ظهور طالبان افغانستان بالقوه در حالت تجزیه قرار داشت و میان جنگسالاران تقسیم شده بود. این جنگسالاران هر آن وفاداری خودرا به یکدیگر تغییر میدادند. دوستم در جنوری 1994 اتحاد خودرا با حکومت ربانی-مسعود شکست و با حکمتیار پیوست و کابل را مشترکآ مورد حمله قرار دادند. پشتونها نتوانستند یک رهبری واحد داشته باشند. به گفتهء احمد رشید "پاکستان نمیخواست کمکهای نظامی خودرا در اختیار پشتونهای درانی مقیم جنوب بگذارد. باین کار فقط حکمتیار را تعیین کرده بود. پشتونهای جنوب باهم در جنگ وستیز بودند" (احمد رشید، طالبان، 1990).

هنوز سه ماه از صدارت بینظیر بوتو در پاکستان سپری نشده بود که کابل در آغاز زمستان 1994 در یک جنگ خونین و ویرانگر دیگر فرو رفت؛ جنگی که دستان دولت پاکستان با صدارت بینظیر بوتو در پشت سر آن قرار داشت. احمدرشید نویسنده و ژورنالیست پاکستانی در مورد دخالت و نقش پاکستان در این جنگ می نویسد: "در جنوری 1994 همه گروه های اپوزیسیون دست به دست هم داده و حمله ی مشترکی را علیه ربانی-مسعود تدارک دیدند. حکمتیار، ژنرال عبدالرشید دوستم فرمانده ازبک شمال و هزاره های مرکز افغانستان که بخشی از کابل را نیز در اختیار داشتند، با هم متحد شدند. پاکستان به اتحاد جدید کمک کرد؛ زیرا حکمتیار هنوز دوست پاکستان به شمار می رفت. در آغاز همان سال حکمتیار مقدار زیادی راکت برای گلوله باران شهر کابل از پاکستان دریافت نمود".

جنگ حکمتیار در ائتلاف شورای همآهنگی که برای تصرف کابل براه انداخته شده بود، منجر به تصرف پایتخت و تصاحب قدرت از سوی او نشد. در حالیکه این جنگ ویرانی و کشتار زیادی بار آورد و هنوز شعله های آتش آن زبانه می کشید که اسلام آباد به آزمایش راهکار جدیدی در دخالت به افغانستان و در جنگ افغانستان پرداخت. زیرا به قول احمدرشید تحلیلگر پاکستانی : "پاکستان رغبتی به حمایت از یک شکست خورده (گلبدین حکمتیار) نداشت و در جستجوی نیروی بالقوه جایگزین پشتون بود. هنگامیکه بینظیر بوتو در سال 1993 به صدارت رسید، همچنین مشتاق بود مسیری به آسیای مرکزی باز کند".

اشتیاق بینظیر بوتو در کرسی صدرات پاکستان برای گشودن مسیری بسوی آسیای میانه او را به حمایت از شکل گیری و ظهور گروه طالبان در افغانستان برد. در این اشتها و اشتیاق موصوف را حلقه ها و گروه های زیادی در داخل پاکستان و بیرون از پاکستان به خصوص گردانندگان سیاست در واشنگتن، لندن و ریاض همراهی میکردند. آنگونه که وی در مصاحبه با نشریهٔ لوموند در سال 2002 گفت: "فکر روی کار آوردن طالبان ازانگلیس هابود، مدیریت آنرا امریکائیها کردند، هزینهٔ آنرا سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرافراهم آوردم و طرح را اجرا کردم."

اسلام‌آباد ادامهٔ جنگی پیچیده در افغانستان و نبردهای تمام‌نشدنی میان جناح حکمتیار و جبههٔ ربانی-مسعود را به لحاظ استراتژیک و اقتصادی به سود خود نمی‌دید. آن‌ها علاقه‌مند بودند تا افغانستان به نوعی ثبات دست یابد تا پاکستان بتواند از این کشور راهی به سمت بازارهای آسیای

میانه پیداکند. راهی که با ادامهٔ جنگ داخلی در افغانستان کاملا مسدود به نظر می‌رسید. پاکستان ثبات در افغانستان را می‌جست و دریافت که بنیادگرایان طالبان احتمالا همان حلقه‌ی مفقوده‌ای است که قادر است سقوط کابل را رقم زند و به اهداف اسلام‌آباد جامه‌ی عمل بپوشاند.

طالبان بتاریخ 26 سپتامبر 1996 کابل پایتخت افغانستان را تصرف کردند. سپس نام حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان گذاشته و تشکیلات خود را از طریق رادیو افغانستان اعلان نمودند. کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی تنها سه کشوری بودند که طالبان را به رسمیت شناختند.

آن‌ها نام حکومت افغانستان از جمهوری اسلامی به "امارت اسلامی افغانستان" تبدیل نموده و رهبر خود ملا محمد عمر را به عنوان "امیرالمؤمنین" معرفی نمودند. قطعنامه‌های پیاپی شورای امنیت را نادیده گرفتند و تعدادی از خارجیان را از کشور اخراج نمودند. حکومت طالبان با رادیو، تلویزیون، موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی و آثار هنری مخالف بودند و مجسمه‌های بودا در بامیان را که از جمله غنائم فرهنگی و باستانی افغانستان بود منهدم ساختند.

آن‌ها به زنان اجازه نمی‌دادند تا به تنهایی از خانه‌هایشان بیرون روند. مجازات لواطکاران و زناکاران مرگ بود و دست کسانی که دزدی می‌کردند باید قطع می‌شد. مردم را برای ادای نماز، بزور از مغازه‌هایشان به مساجد می‌فرستادند. ریش مردان در نظام طالبانی باید دراز می‌بود و موهای سرشان را می‌باید کوتاه می‌کردند.

استقرار طالبان در افغانستان، اوج فاجعه ای بود که سالها سایه ننگ آن بر پیشانی افغانستان سایه افگنده بود و مصیبت افغانستان بلا زده هر گز چنین ابعادی به خود نگرفته بود و آسمان تیره افغانستان هیچگاه چنین ظلمانی نشده بود. چنانچه اقدام بعدی طالبان اعلام موازین شرع در شهر کابل بود، طبق مقررات اعلام شده طالبان که نظارت بر اجرای آنها بر عهده یک هیئت شش نفری بود، از این پس زنان حق اشتغال در ادارات را ندارند و هر زنی که بدون رعایت حجاب کامل شرعی از منزل بیرون بیاید طبق دستورات شرع به سختی مجازات خواهد شد. بدین ترتیب حقوق ابتدایی زنان و دختران به شمول کار در بیرون از خانه و رفتن به مکتب از آن‌ها گرفته شد.

رژیم ملا عمر به نقض حقوق بشر و قتل عام در شمال افغانستان متهم است. در زمان ملا عمر بود که افغانستان تبدیل به پناهگاه امن القاعده شد. ظاهراً اسامه بن لادن، رهبر مقتول شبکه القاعده در قندهار زندگی می‌کرد و رابطه نزدیک با ملا عمر داشت.

در زمان حکومت طالبان کمپنی بزرگ امریکائی یونیکال و بریداس ارجنتاین کوششهای وسیعی برای جلب حمایت طالبان و کشورهای ذیدخل برای احداث این پایپلاینها انجام دادند ودر آنزمان بود که نامهای زلمئ خلیلزاد و حامد کرزئ به عنوان مشاورین و کارمندان این شرکتها روی زبانها افتاد. مشکل اصلی ترکمنستان این بود که حضور شرکت آرجنتاینی را آمریکا نمی‌خواست و حضور شرکت یونوکال آمریکایی درمنطقه باعث می‌شد که آمریکا مسایل حقوق بشری را مطرح کند.

براساس گزارشها در دسامبر 1997م نمایندگان طالبان به دعوت یونوکال به شهر هوستون آمریکا رفتند تا با آنان درباره کشیدن خط لوله گاز مذاکره شود. قرار معلوم زلمی خلیل زاد، میزبان هیات طالبان بود. آقای خلیل زاد نیز تایید می‌کند که در نشست طالبان و مسئولین یونوکال حضور داشته و صحبت‌های تندی نیز با امیرخان متقی، از رهبران طالبان درباره برخورد آنان با زنان داشته است. خلیل زاد در کتابش(نماینده) نوشته که در اواسط دهه 1990م نهاد انرژی

کمبریج از او خواسته بود که در یک تحقیق امکان سنجی (فزیبلیتی ستدی) شرکت نفتی یونوکال شرکت کند.

نزدیکی گروه طالبان با اسامه بن لادن، رهبر شبکه القاعده باعث شد که آمریکا به گروه طالبان به دیده شک نگرد و بعدا طالبان را به دلیل نقض حقوق بشر و ممانعت از کار زنان و آموزش آنان تحریم کند. یونوکال که به امید بدست آوردن این پروژه دفتر خود را به ریاست عبدالسلام عظیمی، رئیس پیشین قوه قضایه افغانستان در کابل باز کرده بود، بعد از فشار فزاینده آمریکا به دلیل رفتار طالبان با زنان و نقض حقوق بشر دوباره بست و افغانستان را ترک کرد.

با سقوط شهرهای هرات، مزارشریف و بعداً قندز طالبان حکومت خودرا بالای بیش از 90 فیصد خاک افغانستان ایجاد کردند. دولت طالبان به انارشی تنظیمهای جهادی و ملوک الطوایفی زمان حکومت مجاهدین در افغانستان خاتمه داد و امنیت جان و مال مردم را تآمین نمود. اما متأسفانه طالبان یک رژیم اختناق مذهبی قرون وسطائی را در کشور برقرار ساخته هیچ اقدامی در راه عرضهء خدمات صحی، تعلیماتی، تجارتی، صنعتی، ترانسپورتی، مخابراتی، اجتماعی، فرهنگی برای استفاده مردم کشور انجام ندادند و هر آنچه هم از دوران قبل از مجاهدین بجا مانده بود تعطیل یا با بی توجهی فرسایش یافتند.

معمولا در نظامهای تحت‌اداره بنیادگرایی افراطی، بدیهی‌ترین حقوق عمومی مردم درزمینه‌های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و تشکلهای مستقل‌در سایه آن می‌خشکد; چنانکه در افغانستان تحت اداره جنبش‌طالبان، نمونه‌های آن به وضوح به مشاهده می‌رسید. احزاب وگروههای نامدار جهادی و شخصیتهای علمی و سیاسی مستقل، کمترین‌جایگاهی در نظام سیاسی اداری طالبان ندارند. رسانه‌ها ونشریه‌های مخالفین علی‌رغم حفظ هویت اسلامی و علمی به تعطیلی‌کشیده شده است و سرمایه‌های علمی و باستانی، قربانی تعصبهای‌ناروا گردیده و اکثرا به نابودی کشیده شده و یا در معرض‌نابودی قرار گرفته است.

احمد رشید در مورد طالبان مینویسد: **"بسیاری از طالبان در کمپهای مهاجرین در پاکستان بدنیا آمده و در مدارس آنجا آنجا درس خوانده اند، و مهارت جنگی را در دوران جهاد کسب کرده اند. طالبان جوان بسیار اندک از کشور خود و تاریخ آن اطلاع دارند ولی دربارهء جامعه مطلوب و دلخواه اسلامی که در زمان حضرت محمد علیه و سلم ۱۴۰۰ سال پیش ایجاد شده بود از مدارس خود معلومات کافی حاصل کرده و تطبیق آنرا اکنون خواهانند."** (طالبان، ص 37).

به قول بینظیر بوتو رهبری عقیدتی طالبان در اختیار **"جمعیت العلمای"** پاکستان قرار داشت. بر اساس پیوندهای خونی پشتونهای‌دو طرف «خط دیورند» علی‌رغم دوگانگی در تابعیت و شهروندی، هیچ‌گاه همدیگر را به فراموشی نسپرده‌اند. اگر امروز «جمعیةلعلمای اسلام» به رهبری مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق ودیروز «جماعت اسلامی» به رهبری قاضی حسین‌احمد، با تمام‌امکانات و علی‌رغم مصالح عمومی ملت و مردم پاکستان، به حمایت‌از گروههای اسلامی در افغانستان شتافتند، بی تاثیر از تمایلات‌قومی، قبیله‌ای و پشتونی آنها نبوده است. چه اینکه، هر سه رهبرنامبرده و منحصراً فعال در قضایای افغانستان، وابسته به قوم پشتون می‌باشند. بنابراین، می‌توان مدعی شد که «عرف وسنت» جایگاه بس مهمی در جامعه پشتونها داشته و دارد. مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله‌ای سبب جذب جوانان افغان در مدارس جمعیة العلمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه‌های دیوبندی جمعیة العلمای اسلام نیزگردید. **طالبان که بینش وسیع نداشته، از قراء و قصبات، راسابه مدارس جمعیة العلمای اسلام پیوسته اند یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند.**

لذا تعبیر سخت‌گیرانه طالبان ازاسلام و تعصب دیوانه وار آنها در برابر زنان از آنجا ناشی شده است. به طورکلی، مدارسی که متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان بوده و طلاب‌دینی را در آنها بر اساس آموزه‌های دیوبندی آموزش می‌دهند، بعضاقرار ذیل هستند: دارالعلوم حقانیه اکوره ختك در ایالت صوبه سرحد، مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه بنوری تاون ودارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندو الله یارخان در سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیرالمدارس ملتان و چندین مدرسه‌مهم دیگر در کوئته بلوچستان. با توجه به مطالبی که پیرامون منابع تاثیرگذار بر اندیشه‌طالبان و زمینه و بستر آموزش و پرورش آنان بیان گردید سیر تفکردینی طالبان نیز تا حدودی روشن خواهد شد.

جنبش طالبان، جنبشی است که از لحاظ فکری، از خارج از مرزهای افغانستان تغذیه می‌شود. تفکر مذهبی‌سیاسی کنونی طالبان، ریشه در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده درداخل جامعه افغانستان ندارد. تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از نوع خردگرایانه آن است وبنیادگرایی افراطی نوع طالبانی، صرفا در مناطق روستایی در حدانسجام نیافته، حضور داشته که به عنوان یك اندیشه جدی هیچ‌گاه‌قابل توجه نبوده است. اما تحولات سه دهه اخیر با توجه به‌زمینه‌های تاریخی، سبب شکل‌گیری و رشد نوع تفکر طالبانی در این‌کشور گردید. در عین حال، اندیشه جنبش‌طالبان به دور از ویژگیهای محلی و تفسیرهای متاثر از فرهنگ‌داخلی، اندیشه‌ای است که در شبه قاره هند و برخی از کشورهای‌حاشیه خلیج فارس به صورت اندیشه رسمی مطرح بوده و در میان‌توده‌های مردم (نه نخبگان) ریشه عمیقی پیدا نموده است.

حملات تروریستی یازدهم سپتمبر در امریکا و حکومت طالبان

ارتباط ملا عمر با القاعده و رهبر سابق آن برای گروه طالبان حیاتی بود، زیرا القاعده در بدل به دست آوردن پناهگاه به رژیم طالبان کمک مالی فراهم می‌کرد. امریکا مسؤلیت حمله بر برج‌های دوگانه مرکز تجارت جهانی را در نیویارک به عهدهء اسامه بن لادن گذاشت. بر اساس آن ایالات متحده خواستار تسلیمی اسامه بن لادم از ملا عمر شد. ملا عمر به این تقاضا پاسخ منفی داد و در نتیجه، ایالات متحده امریکا علیه رژیم طالبان حمله کرد که به سقوط دولت طالبان منجر شد.

افغانستان پسا طالبان (2001 تا امروز)

سرنگونی دولت طالبان در سال 2001م توسط قوای هوایی امریکایی با استفاده از ملیشه های محلی در بدل هزارها ملیون دالر نقد، کمکهای تسلیحاتی و با همکاری نزدیک قوتهای خاص امریکایی یکبار دیگر افغانستان را به حوزه های نفوذ جنگ سالاران مبدل ساخت. در بلخ، سمنگان، جوزجان و فاریاب ملیشه های دوستم، عطامحمد نور و محمد محقق به قدرت رسیدند، در هرات اسمعیل خان، در قندهار ملیشه های حامد کرزی و گل آغا شیرزی، در ننگرهار ملیشه های شورای مشرقی (حاجی قدیر، حضرت و غیره) و با خروج عجولانهء طالبان از کابل، ملیشه های شورای نظار شهر را بدون جنگ اشغال کرده زمام قدرت رابدست گرفتند.

دولت حاصله از کنفرانس بن در حقیقت انعکاس سیاسی این تقسیم بندی منطقوی قدرت در کشور میباشد و تا امروز بعد از ۱۴سال دولت مرکزی نتوانست حاکمیت مرکزی را در کشور تامین نماید.

با اشغال کابل توسط شورای نظار و همکاری دوامدار نیروهای بین المللی با آنها شرایطی را فراهم ساخت تا شورای نظار و حامیان محلی آنها بصورت غیر متوازن به قوی‌ترین نیروی سیاسی و نظامی در کشورمبدل گردند. تمام قوماندان های جهادی شورای نظار به جنرالهای

اردوی ملی ارتقاء یافتند و پست های کلیدی سیاسی، اداری و نظامی را در طول ۱۴سال گذشته در اختیار گرفتند و طوریکه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م نشان داد به هیچوجه حاظر به از دست دادن این قدرت سیاسی، اداری و نظامی و حتی شراکت متناسب دیگران در آن نیستند.

سرنگونی طالبان در سال 2001م، تشکیل کنفرانس بن، ایجاد دولت مؤقت به اشتراک تمام نیروهای اتحاد ضد طالبان و بالاخره تصویب قانون اساسی نوین "جمهوری اسلامی افغانستان" در سال 2003 توسط لویه جرگه با حمایت قاطع تمام نیروهای سیاسی و ملی شامل لویه جرگه، و سرازیر شدن کمک‌های ملیاردها دالر انکشافی از طرف کشورهای ایتلاف ضد طالبان، را در پئ داشت.

کنفرانس بن سال 2001 یک کنفرانس نهادساز برای افغانستان بود. در متن موافقتنامه کنفرانس بن به این توجه شده بود که با ایجاد ساختارهای اساسی برای افغانستان، زمینه برای ایجاد و شکل گیری دولت قوی و فراگیر ایجاد شود و از این طریق ثبات سیاسی در افغانستان به وجود بیاید. اما متاسفانه چنین نشد!

دولت جمهوری اسلامی پسا طالبان در افغانستان صرف نظر از نتایج چهار انتخابات ریاست جمهوری بعد از بیست سال، هنوز هم در محور خود متشکل از همان چهره های مافیای قومی جهادی تفنگسالاران است که نظام دولتی افغانستان سخاوتمندانه از جانب امریکا در کنفرانس بن به آنها سپرده شد. تازه این عناصر یک نظام اشرافیت جهادی میراثی را ایجاد کرده اند. نتیجهٔ دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری حایز اهمیت زیاد برای کشور بوده یک تحول ستراتژیک در بیلانس حاکمیت سیاسی محسوب میگردد. با آنکه مافیای جهادی تفنگسالاران را با آنهمه سرمایه های بی حساب و ملیشه های مسلح مزدور شان با پشتوانهٔ مردم، قلم ودموکراسی در بازار دموکراسی شکست خوردند اما این مافیا و کاسه لیسان شان این شکست استراتژیک را نه پذیرفته به مقاومت پرداختند. بیجهت نبود که عبدالله در طرح پیشنهادی "مصالحهٔ ملی" خود برگشت قدرت را به مافیای جهادی تفنگسالاران پیشنهاد کرد و "شورای عالی مصالحهٔ ملی را متشکل ازرهبران احزاب جهادی" ایجاد نمود.

شکل و محتوای نظام سیاسی آینده

نسل ما سیستمهای مختلف حاکمیت سیاسی را در 60-70 سال گذشته به چشم سر تجربه کرده اند. از دوران صدارت دیکتاتور منشانهٔ سردار داوود خان، تا دههٔ دموکراسی محمد ظاهر شاه، جمهوری داوود خان، حاکمیت مشترک حزب دموکراتیک خلق و مشاورین اتحاد شوروی، رژیم انارشی مجاهدین به رهبری ربانی-مسعود، دولت امارت اسلامی قرون وسطایی طالبان، و دولت جمهوری اسلامی پسا طالبان به رهنمائی امریکاییان. هیچکدام این دولتها نتوانست عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی و آزادیهای اساسی مردم را در یک حاکمیت متکی به قانون برای اتباع افغانستان تأمین نمایند.

لیبرال دموکراسی-سرمایداری خصوصی و جهانی شدن تجارت و اقتصاد

فروپاشی نظام سیاسی-اقتصادی-اجتماعی اتحاد جماهیراشتراکیهٔ شوروی دردسمبر سال 1991م نظام فکری مارکسیستی-لنینیستی را برهم زد. تکامل خطی جامعهٔ شوروی از نظام سوسیالیستی به نظام اشتراکی کمونیستی حقیقت نیافت و برعکس، در جوف محدود رهبری مرکزی اقتصاد، ازانکشاف تکنولوژی و نو آوریهای رقابتی مدیریت اقتصاد جلوگیری نموده فاسد شد و پوسید و بالاخره درهم شکست و ناگذیر به سیستم سرمایداری خصوصی اقتصاد رو آورد. این گونه

شکست برق آسای نظام سوسیالیستی برای تیوری پردازان نظام لیبرال-دموکراسی و سرمایداری خصوصی شعف آور بود و در گیر و دار این پیروزی گروه "نیو لیبرالها" درامریکا ظهور کردند که هدف آنها را، با استفاده از فروپاشی اتحادشوروی، ایجاد یک نظام جهانی یک قطبی به رهبری سیاسی و اقتصادی امریکا و تأمین هژمونی امریکا بالای تمام کشورهای جهان منجمله ممالک روبه انکشاف و تغییر جبری نظامهای این ممالک به سیستم دلخواه دموکراسی لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد و رفع تمام محدودیتهای دولتی در مقابل سرمایه خصوصی داخلی و خارجی تشکیل میداد. ایالات متحده برای رسیدن به این اهداف خود از اهرم تمام بنیادهای جهانی نظام اقتصادی-سیاسی جهان غرب منجمله بانک جهانی، صندوق وجهی بین المللی و استفاده از قدرت نظامی زیر حمایت شورای امنیت ملل متحد استفاده کردند.

بی کفایتی و بی اعتباری نظام سوسیالیستی از یکطرف و پیشرفت چشمگیر اقتصادی ممالک و مناطقی مانند جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هانگ کانگ، سنگاپور و مالیزیا با تعقیب نظامهای لیبرال دموکراسی و بازار آزاد رقابتی انکشاف اقتصادی به کشورهای رو به انکشاف مانند هندوستان، بنگله دیش و اندونیزیا فرصت داد تا در سیاستهای اقتصادی، پولی، مالیاتی، گمرکی و سرمایگذاری خود تجدید نظر کرده موانع مقابل راه ورود سرمایهٔ خارجی را در سکتورهای معدنی، تولیدی، زیَربنائی، بانکی، مخابراتی و مواصلاتی از میان بردارند. همزمان با تغییرات اقتصادی تغییرات سیاسی نیز معرفی شدند. بر اساس نتایج یک مطالعه توسط موسسهٔ "فریدم هاوس" امریکایی تعداد نظامهای دموکراسی از 45 کشور در سال 1970 به 115 در سال 2010 افزایش یافتند.

از جانب دیگر در عمل لیبرال دموکراسیهای غربی بشمول امریکا نشان دادند که آنها خود به نتایج دموکراسی هرگاه با منافع استراتژیک سیاسی نظامی آنها در مطابقت نباشد اعتبار نمیدهند چنانچه تجربه انتخابات در نوار غزه، لبنان، افغانستان، ونزویلا، ریفراندم کریمیا و انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا نشان داد.

مودل چینایی انکشاف اقتصادی-اجتماعی و گلوبلایزیشن

امروزه در میان روشنفکران کشورهای روبه انکشاف مودل چینایی انکشاف اقتصادی-اجتماعی روز بروز دلجسپی بیشتر را جلب میکند زیرا آنها در عمل ملاحظه کردند که این مودل میتواند در کمترین زمان پیشرفت اقتصادی-اجتماعی را در کشورهای شان امکان پذیر سازد. چگونه روشنفکران و مردم کشورهای روبه انکشاف به این مودل رو آورده اند؟ نخست از همه این تجربه رشد معجزه آسای اقتصادی و اجتماعی چین در 30 سال گذشته است که مردم را به برتری این سیستم معتقد ساخته است.

بعد ازتشکیل جمهوری مردم چین در سال 1949م در سال 1953م خطوط اقتصاد سوسیالیستی اعلان گردید در آنسال یا چهار سال بعد از انقلاب چین تولیدات ناخالص داخلی چین معادل 1000ملیارد دالر تخمین گردیده است. این مبلغ در سال1975م معادل 1300ملیارد دالر، در سال 1995 معادل3800 ملیارد دالر و در سال 2019 معادل 16500 ملیارد دالر تخمین شده است (ارقام به قیمتهای ثابت سال 2011)[42].

---

[42] **The People's Republic of China: 70 Years of Economic History**
Published, October 12, 2019, By Iman Ghosh, Visual Capitalist Website.
اقتصاد چین در هفتاد سال گذشته نوشته ایمان گوش در سایت انترنتی ویژول کاپیتالیست اکتوبر 2019

این تغییرات کمی و کیفی در اقتصاد چین با تحولات سیاسی و پروگرامهای اقتصادی مربوطهٔ آنها در چین پیوند نزدیک دارند. 1949در سال دولت جمهوری خلق چین تشکیل گردید و متعاقب آن در سال 1953 پروگرامهای سوسیالیزه ساختن اقتصاد چین اعلان شدند. در سال 1964 کتاب سرخ ماوتسه دونگ نشر شد و در سالهای 1958-1962 پالیسی جهش بزرگ طرف تطبیق قرار گرفت. سالهای 1966-1976 انقلاب فرهنگی چین در جریان بود. در طول این مدت اقتصاد چین با ادامه الگوی سوسیالیزه ساختن اتحاد شوروی رشد متوسط سالانه بطی معادل 1.3 فیصد داشته است.
بعد ازسفر سال 1972 ریچارد نیکسن به چین در سال 1975 اصلاحات چهارگانهٔ اقتصادی-اجتماعی رویدست گرفته میشوند. و چین در سال 2001 شامل سازمان تجارت بین المللی میگردد و دروازه های چین بروی سرمایه گذاری خصوصی بین المللی باز میشوند. به تعقیب آن در سال 2004 قانون اساسی چین تعدیل شده و حق داشتن مالکیت خصوصی به مردم چین داده میشود. در سال 2013 پروگرام کمربند و راه آغاز میشود و با این تحولات و رفورمها میزان رشد اقتصادی سالانه چین تا سال 1995 به 5.4 فیصد و تا سال 2019 به سالانه 6.1 فیصد افزایش میبابند.
در 28 سال از 1980 تا 2008 کشور چین توانست 650 ملیون نفر را از حالت فقر اقتصادی نجات داده به سطح طبقه متوسط ارتقأ دهد. در سال 1970 شمولیت در دوره تعلیمات ثانوی در چین 28 فیصد بود این رقم در سال 2012 به 85 فیصد ارتقأ کرده است. طول متوسط عمر مردم چین در سال 1949 صرف 41 سال بود این رقم امروز بیش از 70 سال است. در چین در دوازده سال اخیر 35 هزار کیلومتر خط آهن سریع السیر احداث شده است. در سی سال گذشته در چین 80 هزار کیلومتر سرک قیریزی شده ساخته اند که به مراتب بیشتر از امریکا میباشد. در سالهای اخیر تحت پروگرام "کمربند و راه" در قارهٔ افریقا به کمک کشور چین 9 هزار کیلومتر سرک قیرریزی شده احداث شده است. مردم افریقا این موفقیت را به چشم سر می بینند. بر علاوه چیناییها قادر شدند برای مشکلات مزمن کشورهای رو به انکشاف راههای حل عملی پیداکنند. بطور مثال در شهرهای مکسیکو سیتی، موگدیشو و مومبای (بمبئ) تسهیلات فرسودهٔ زیربنایی مشکل عمده در راه عرضهٔ خدمات صحی اساسی برای مردم در مناطق دهاتی میباشد. اما چین قادر شد توسط یک شبکهٔ وسیع تصدیهای دولتی این خدمات را برای مردم دهات فراهم سازد.
بدین طریق چین توانست با پذیرفتن اقتصاد بازار آزاد رقابتی بدون توصل به سیستم لیبرال-دموکراسی عاید متوسط مردم خود را بطور قابل ملاحظه افزایش بخشد. بطور مثال امروز چین و ایالات متحده باوجودیکه دو کشور دارای دو سیستم متفاوت اقتصادی و دو سیستم کاملاً متفاوت سیاسی میباشند؛ یکی دارای اقتصاد سرمایداری خصوصی و دیگری سرمایداری دولتی اند؛ هردوکشور ابر قدرتهای اقتصادی بوده و هردو از توسعهٔ جهانی شدن اقتصاد (گلوبلایزیشن) حد اکثر مفاد را کرده ثروت های بی حساب اندوخته اند. اما در ظرف سی سال گذشته در حالیکه در چین شاخص "مساوات در عاید" شخصی مردم (Gini Coefficient) در حال صعود است، این شاخص در امریکا در حال نزول قرار دارد. چرا؟ اگر این ثروت هنگفت که به امریکا سرازیر شد عاید متوسط نفوس را بالا نبرد پس به کجا رفت؟ به جیب ثروتمند ترین افراد امریکائی! پولدار- پولدارتر شد. در عین زمان سیستم سیاسی، حکومت و کانگرس، از افزایش مالیات بر عایدات ثروتمند ترین افراد در امریکا خودداری گردند و راههای قانونی خودداری از پرداختن مالیات بر عایدات شخصی را برای ثروتمند ترین امریکاییها باز گذاشتند!
بطور مثال مطبوعات امریکا با نشر راپور سالانه تکس یا مالیات بر عایدات دونالد ترمْپ رییس

جمهور امریکا، که یکی از ملیارددر های آنکشور است، نشان دادند که موصوف با استفاده از خلاهای موجود در سیستم مالیاتی از پرداخت مالیات بر عایدات خود خودداری کرده است.
در امریکا به عوض عرضهٔ مجانی خدمات اساسی صحی برای تمام همشهریان از طریق یک سیستم بیمهٔ دولتی صحی؛ به پولی ساختن خدمات صحی دست زدند و سیستم خدمات صحی را در خدمت ثروت اندوزی خصوصی و توفان نوسانات اقتصاد بازار آزاد خصوصی قرار دادند.
در مقابل در چین دولت آن کشور با سرازیر شدن سرمایه های هنگفت در نتیجه فعالیتهای اقتصاد سرمایداری دولتی به افزایش معاشات و مزدها پرداختند، به اعمار سرکها و زیربناههای اقتصادی پرداختند، به سرمایگذاری در سیستمهای آبیاری برای انکشاف تولیدات زراعتی دست زدند، به اعمار منازل و مسکن برای گارگران دست زدند، به اعمار و تجهیز شفاخانه ها پرداختند، تحصیلات عالی را برای جوانان مجانی ساختند، خدمات مخابراتی را در تمام کشور توسعه دادند و غیره.
اما این بار، برخلاف کشورهای جاپان، کوریای جنوبی، تایوان و سنگاپور؛ کشورهای چین و ویتنام این نسخه را در کلیت آن قبول نکردند، سرمایهٔ خصوصی و انکشاف سرمایداری را پذیرفتند اما نظام سیاسی خودرا فدای آن نکردند! با آنهم چین در ظرف 30 سال اخیر از یک کشور فقیر زراعتی به دومین ابر قدرت اقتصادی جهان مبدل گردید قرار است مطابق پیش بینیهای متعدد در چند سال آینده از امریکا پیشی گرفته به بزرگترین قدرت اقتصادی در جهان مبل میگردد.

دورنمای رشد اقتصادی برای کشورهای رو به انکشاف

واقعیت آن است که برای بار اول در تاریخ معاصر جهان یک بدیل قابل دقتی خلاف عقاید حاکم در کشورهای غربی در مورد ارجحیت امکانات پیشرفت اقتصادی از طریق رشد سرمایداری خصوصی در موجودیت لیبرال دموکراسی پیدا شده است. این بدیل بصورت چشمگیری با مثال انکشاف اقتصادی غیر قابل تصور کشور چین در برابر مردم کشورهای جهان سوم قرار دارد.
چینابیها در عمل نشان دادندکه به عوض لیبرال دموکراسی و سرمایداری خصوصی، میتوان یک سیستم اقتصاد سرمایداری زیر اداره دولت داشت واداره دولت را عمیقاً در داخل به نفع اکثریت جامعه اصلاح کرد؛ و به عوض ارجحیت حقوق و آزادیهای سیاسی فردی – میتوان حقوق و آزادیهای اقتصادی-اجتماعی فردی را اهمیت بیشتر داد.
جای تعجب نیست که مردم کشورهای روبه انکشاف مثال پیشرفت چین را می بینند، آنرا می پسندند! مثال چین نسان داد که موجودیت دموکراسی شرط قبلی برای تحقق پیشرفت اقتصادی نیست. تجربه کشورهای تایوان، تایلند، چلی و سنگاپور که به مرور زمان از دیکتاتوری به دموکراسی رسیدند نشان داد که بر عکس این انکشاف اقتصادی است که شرط قبلی برای تحقق دموکراسی میباشد.
تجربه رشد سریع اقتصادی چین برای یک تعداد کشورهای روبه انکشاف مانند هند، مالیزیا، اندونیزیا، ویتنام، بنگلاه دیش، تایلند و غیره الگوی مناسبی بود و در نتیجه با باز کردن اقتصادهای خود بروی سرمایگذاری خصوصی خارجی و تطبیق اصلاحات لازم مالیاتی، گمرکی و تأمین امنیت حقوقی برای سرمایه های خصوصی و ایجاد زیربناهای لازم مواصلاتی، مخابراتی و بندری به رشد سریع اقتصادی و افزایش سطح عواید مردم نایل گردند.
البته هضم این مسئله برای بسیاریها درکشورهای غربی مشکل است چون معتقدند پیشرفت اقتصادی، با سرمایداری خصوصی و لیبرال دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگر اند! اما باید در نظر داشت که هرگاه ما مجبور به انتخاب میان داشتن سرپناه و یا حق دادن رای باشیم کدام یک را انتخاب خواهیم کرد؟ این بدین معنی نیست که مردم جهان روبه انکشاف دموکراسی نمی خواهند و یا ارزش آزادیهای سیاسی را نمیدانند. بلکه این بدین معنی است که آنچه برای مردم در

کشورهای روبه انکشاف ارزش حیاتی و درجه اول دارد قابلیت دولتهای آنها در عرضه نیازمندیهای روزمره آنها از جمله تأمین امنیت، فراهم آوری غذا، مسکن، معارف و خدمات صحی میباشد.
مشکل اساسی مودل انکشافی چین استیلای سیستم دولتی **یک حزبی** میباشد. حزب کمونیست چین یگانه حزب سیاسی مجاز در چین بوده و رهبری دولت را به عهده دارد. با آنکه مردم کشورهای روبه انکشاف مثال پیشرفت چین را می بینند و آنرا می پسندند اما رو آوردن به یک نظام یک حزبی، بخصوص با تجربه شکست سیستم کمونیستی در جهان با فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی، جزابیت زیاد برای آنها ندارد. از جانب دیگر نمونه های نظام استالینی کوریای شمالی در مقایسه با نظام سرمایداری خصوصی لیبرال دموکراسی کوریای جنوبی کمترین جذابیت ممکنه را از میان بر میدارد.
کشورهای غربی در راس ایالات متحده امریکا سیستم سیاسی چین را از نظر عملیاتی، مانند زمان برژنف در شوروی "جامد و انعطاف ناپذیر"، از نظر سیاسی مانند رژیم کوریای شمالی "بسته" و از نظر اخلاقی مانند رژیمهای کودتاهای نظامی "غیر مشروع" ترسیم میکنند. یک تعداد دانشمندان علوم سیاسی معتقد اند که سیستمهای یک حزبی قادر به اصلاح خود نبوده از آنجاییکه قادر به پذیرفتن تغییر نیستند عمر آنها کوتاه خواهد بود.
در عین زمان بعضی محققین از جمله ارک لی (Eric Li) محقق چینایی این نوع برداشت را در مورد سیستم یک حزبی کشور چین مطابق با واقعیت نمیدانند. اِرک لی معتقد است که سیستم یک حزبی چین بر مبنای اساسات "انعطاف پذیری"، "اصل شایستگی" و اصل "مشروعیت" استواراند. اومیگویند که حزب کمونیست چین در 66 سال حکومت خود بالای بزرگترین کشور جهان وسعت و حدود سیاستهای آن به مقایسهٔ هر دولتی در جهان فراختر بوده است. از اشتراکی ساختن زمینهای زراعتی در سال 1950 تا چرخش بزرگ در سال 1960 و شخصی سازی فارمهای زراعتی در سال 1965و انقلاب فرهنگی سال 1970 و متعاقب آن اصلاحات دینگ شیاوپنگ در جهت اقتصاد بازار آزاد در سال 1980 تا باز کردن دروازه های چین توسط چیانگ زمین بروی سرمایه داران خصوصی در سال 1990 که در عصر مائوتسه تونگ غیر قابل تصوربود. به گفتهٔ ارک لی این تغییرات کیفی با تغییرات لازم سازمانی برای از میان برداشتن موانع و شرایط ناسالم همراه بودند. موصوف به خصوص بر مثال تقاعد اجباری رهبران حزبی در سن 68 تا 70 سالگی تاکید میکند که از تجمع قدرت در دست تعداد محدود جلوگیری نماید. به گفتهٔ او تغییرات بنیادی در نحوهٔ اداره دولت در تمام سطوح، از اداره محلی تا دفتر سیاسی حزب در سی سال اخیر بوجود آمده که در نتیجه شرایط قبلی قابل دید نیستند.

مشکلات مصالحهٔ ملی در سایهٔ اختلافات ذاتی نیروهای متخاصم

با آنکه به ظاهر در پروسهٔ صلح دو تیم مذاکره کننده مقابل هم نشسته اند اما در واقعیت هرگونه مصالحهَ سیاسی در مورد شکل و ترکیب نظام سیاسی آینده کشور زیر فشار منافع گروههای آتی صورت خواهد گرفت:

- روشنفکران غیر متشکل پشتون؛
- مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش؛
- تحریک طالبان؛ و
- اکثریت خاموش جامعه.

اول- روشنفکران پشتون

در حالیکه تحریک طالبان و اتحاد شمال هردو متشکل اند و از حمایت شبکه های وسیع همفکران از محل تا ولایت و کشوربرخوردار هستند، روشنفکران پشتون پراگنده و بدون کدام سازمان سیاسی متحد میباشند. اشرف غنی به عنوان نمایندۀ روشنفکران پشتون حتی از نیروی پراگندۀ احزاب و سازمانهای مدنی ملی گرا در داخل و خارج کشور نیز استفاده نمیکند. اشرف غنی تمام امکانات آنرا داشت که بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال 2014م با استفاده از امکانات و فرصت ایکه تیم انتخاباتی او به همکاری و حمایت بیدریغ ملی گرایان در سراسر افغانستان ایجاد کرده بود تشکیل یک حزب ملی گرا را درسراسر کشور تشویق میکرد. هستۀ این تشکل موجود بود و حامیان ایدیولوژیک و سر سپرده چنین یک ابتکار همه منتظر بودند. پیشنهادهای لازم هم از طریق همکاران و استراتژیستهای رییس جمهور به او تقدیم شده بود. اما متاسفانه اشرف غنی اعتنایی به این پیشنهاد ها نکرد. این بی اعتنائی و اغماض در مقابل نیاز به موجودیت یک سازمان یا حزب سیاسی که با تشکل و دیدگاه سیاسی ملی به هدف بدست آوردن اکثریت چوکی های ولسی جرگه در انتخابات ولسی جرگه اشتراک نماید، نیز از جانب رئیس جمهور اشرف غنی نشان داده شد. در حالیکه عبدالله عبدالله و شورای نظار به پشتوانۀ انتخاباتی قومی خود کاملًا وفادار اند، هیچ اعتنائی از جانب اشرف غنی در این زمینه دیده نشد. نتیجه آن شد که ولسی جرگه دربست در اختیار شورای نظار و اتحاد شمال قرار گرفت.

نتیجۀ پشت پا کردن به حامیان صادق سیاسی و گوش ندادن به هشدار های صاقانه و مکرر آنها آنست که متأسفانه بعد از شش سال ریاست جمهوری اشرف غنی، امروز شورای نظار و حزب وحدت، و در کل آنچه اتحاد شمال نام گرفته، در صحنه سیاست افغانستان با نفود تر از آغاز دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی میباشند!

دوم- مافیای جهادی

در کشور ما، به گفتۀ فرید بهمن "بیشرف ترین نوع اشرافیت سیاسي میراثي" شکل گرفته است (از صفحۀ فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل 2020م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند. متآسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد و اتفاقآ همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محوردر سه انتخابات اخیر میباشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت-سیاسی-تنظیمی-قومی عبدالله محور همدست میباشند. یگانه دلیل مشترک این اتحاد نامقدس برداشت همگون آنها از خصلت جنگ جاری در افغانستان است که آنرا جنگ قومی میان طالبان به نمایندگی از پشتونها و ائتلاف شمال (جمعیت-جنبش-وحدت) به نمایندگی ازغیر پشتونها برای احراز قدرت و برتری سیاسی در افغانستان میدانند. به این حساب، در این مبارزۀ قدرت، روشنفکران پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی مخالف طالبان و حمایت روشنفکران پشتون تبار خارج از قدرت سیاسی از آنها، همانند انگشت ششم به

یک نیروی ارتعاش آور، بطور یکسان برای اتحاد شمال و طالبان و حامیان خارجی آنها منجمله امریکا و پاکستان مبدل شده اند. عدم پذیرش دولت حامد کرزئ و متعاقب او دولت اشرف غنی از طرف طالبان به عنوان یکطرف قضیۀ افغانستان را باید از همین زاویه ارزیابی کرد.

به دلایل نامعلومی این اشرافیت سیاسی-تنظیمی-قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخورداراست. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آیندۀ سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد.

امریکاییها آشکارا از پیامدهای سه انتخابات ریاست جمهوری گذشته که سبب نزول قدرت اتحاد شمال گردید ناراضی بوده ناگذیر بر خلاف روحیۀ حمایت از خصلت دولت پسا طالبان در مخالفت با روند انکشاف دموکراسی در کشور قرار گرفته اند. امریکاییها آشکارا در انتخابات 2009 برای شکست حامد کرزئ سرمایه گذاری و مداخله کردند که این مخالفت آنها در کتب و نوشته های متعدد مقامات مسول و دخیل امریکایی تآیید شده است. امریکاییها این مداخله را در سال 2014 تاسرحد ایجاد حکومت وحدت ملی و شمولیت ۵۰/۵۰ عبدالله در دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی ادامه دادند. اخیراً با وجود پیروزی آشکار رییس جمهور غنی در انتخابات سال 2019، با پافشاری و ایجاد فشار بالای غنی برای تشکیل دولت همه شمول به معنی شراکت مجدد عبدالله و همراهان در قدرت سیاسی پنجسال آینده بدون در نظر داشت نتایج انتخابات، حمایت آشکار خودرا از اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور-پشتون ستیز ابراز میکنند.

بالاخره یکی از تئوری پردازان شورای نظار بنام آصف منصوری در صفحه فیسبوک خود (24 مارچ 2020م) نقاب و فریب "تقلب انتخاباتی" تیم عبدالله را بدور انداخت و واضح و پوست کنده با تکیه به تعصب قومی این گروه نوشت که "رهبران داخلی و جهادی باید از دو دهه ... سیر نزولی عبرت گرفته باشند که در این کشور قدرت از میله تفنگ ... حاصل میشود نه از کار مدنی یا مجرای پارلمان و انتخابات." کسی باید به این آقا یادآوری کند که سیر نزولی سهم اتحاد شمال در قدرت سیاسی و اداری کشور ناشی از استفاده از تفنگ توسط مخالفین سیاسی آنها نبوده بلکه این سیر نزولی ناشی از انتخابات و آگاهی مردم و نفرت روز افزون از استیلای قدرت مافیایی جنگسالاران در جامعه بوده است.

این برداشتی بود از طرز تفکر عبدالله و شورای نظار که تحلیلگران واقع بین برای توجیه موضع گیریهای غیر دموکراتیک آنها بالای آن تاکید میکردند و حالا از زبان خودشان میشنویم.

پس منظر بغاوت و ستون فقرات دولت تخیلی همه شمول عبدالله را تنظیمهای جمعیت، وحدت و جنبش تشکیل میدهند. بخصوص با فروپاشی جمعیت این ملیشه های وحدت و جنبش اند که با خیالپردازی برگشت به دوران خودکامگی کامل در مناطق نفوذی خود به پشتوانه و تکیه گاه بغاوت عبدالله مبدل شده اند. دلیل اصلی این بغاوت را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره چنین خلاصه میکند: "جان گپ این است که اگر در این مرحله‌ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می‌شود بسیج شوید." همچنان دلیل اصلی بغاوت اخیر عبدالله را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره شامل حزب وحدت خلاصه نمود که "جان گپ این است که اگر در این مرحله‌ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می‌شود بسیج شوید." در حقیقت هردوبیان صادقانه موقف سیاسی این دو تنظیم سیاسی را به نمایندگی از تمام فعالین سیاسی تاجیک و هزاره که در

بیست سال اخیر در سیاست نفوذ قابل ملاحظه داشتند بیان میکند. از دوستم هم همیشه در طول سالهای اخیر شنیده ایم که دلایل تهدید تعقیب عدلی خوددرا نه رفتار ناشایست ضد اخلاقی خودش بلکه کوشش عمدی در جهت تجرید او و جنبش از پروسه اداره کشور میداند.

طوریکه میبینیم مافیای جهادی و جنگسالار و بخصوص شورای نظار که در بعد از ۲۰۰۱ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداری را قبضه کرده اند با وجود شکستهای فاحش در چهار انتخابات پیهم، هرگز راضی به آن نیستند که این قدرت را در پای صندوقهای رای و اراده مردم از دست بدهند با هزار حیله و توطئه و بغاوت آشکار همچنان به قدرت چسپیدند.

در حالیکه جوهر نظام متکی به قانون اساسی موجوده را اراده آزادانه مردم و انتخابات تشکیل میدهد **در نظام انتخاباتی ریاستی موجوده برنده مالک مطلق است و شمولیت افراد متعلق به سایر اقوام، قشرها و گروههای سیاسی در دولت وابسته به حسن نظر رییس جمهور است تا محدودیت های قانونی.** تجربهٔ چهار انتخابات گذشته نشان داد که معیار انتخاب زعیم کشور برای مردم به درجهٔ اول وابستگی قومی کاندید مورد نظر است. این بدان معنی است که در پای صندوق رای دهی پشتون به پشتون رای میدهد، تاجیک به تاجیک هزاره به هزاره و ابیک به ازبیک. حتی روشنفکران دو آتشهٔ دست چپی ما که زمانی ترمپت انترناسیونالیست بودن را به صدا می آوردند از این امر مثتثنی نیستند. چهره هائی مانند فرید مزدک، دستگیر پنجشیری، نجیب مسیر و امثالهم امروز با پشتون ستیزی آشکاردر خدمت قوم پرستان شورای نظار قرار دارند.

در حالیکه امریکاییها در کنفرانس بن سال 2001 قدرت اصلی سیاسی را بدون در نظر داشت ترکیب قومی در افغانستان و سابقهٔ تاریخی زعامت سیاسی کشور به اتحاد شمال ارزانی کردند، از سال 2009 به اینطرف آنها نیز آشکارا از زدودن پایه ها و اثرات تفوق سیاسی اتحاد شمال در قدرت سیاسی ناراضی اند. در نتیجهٔ پایه گرفتن روند های دموکراسی در کشور واقعیتهای عینی ترکیب قومی نفوس در جامعهٔ سنتی قوم محور افغانستان در نتایج انتخابات منعکس شده سبب شکست پیهم انتخاباتی عبدالله به عنوان کاندید دلخواه اتحاد شمال در سه انتخابات پیهم گردید. واقعیت چهار انتخابات ریاست جمهوری به وضاحت نشان داد که "نظام ریاستی" در افغانستان، صرف نظر از حسن نیت رییس جمهور برنده، به باور فعالین سیاسی تاجیک، هزاره و ازبیک نمیتواند منافع سیاسی اقلیتهای قومی را تضمین کند.

بنابرآن امروز مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش که با طرح های ضد پشتون و ضد افغان و مرکز گریز خود زمینه های فکری اتحاد سیاسی عبدالله-محور را شکل داده رهبری میکنند در هرگونه مصالحهٔ سیاسی آینده بالای تغییر نظام ریاستی موجوده پافشاری خواهند کرد. این سه عنصر متشکله اتحاد سیاسی عبدالله-محور هرکدام با اهداف مشخص خود که داغها و تجربه جنگهای خانمانسوز برتری طلبی فرقوی میان خودرا هنوز بخاطر دارند، برای یک سازش تاریخی با طالبان به قیمت تمامیت دولت افغانستان، آزادیهای مردم، دموکراسی و ترقی آمادگی کامل دارند. بیجهت نیست که قریشی وزیر خارجه پاکستان از نقش مهم عبدالله در آینده افغانستان صحبت میکند. مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان که از سال 2001م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده اند بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند.

سوم- تحریک طالبان

در سی و پنج سال گذشته طالبان در صحنه سیاسی افغانستان فعال بوده اند و در آیندهٔ سیاسی- اجتماعی کشور نیز ناگزیر نقش مهمی خواهند داشت. از این جهت شناخت بهتر و نزدیکتر از عقاید و باورهای آنها برای روشنفکران کشور ضروری است. متاسفانه کدام بیانهٔ مفصل سیاسی یا مانیفست در مورد خط مشی و سیاستهای طالبان بعد از پیروزی و اختلافات شان با قانون اساسی موجودهٔ افغانستان در دسترس قرار ندارد. در "موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان" که با امریکا در 29 مئ سال 2020 امضأ کردند از ایجاد یک "حکومت اسلامی جدید" صحبت شده است. برای مردم و بخصوص روشنفکران افغانستان دانستن موازین فکری و عقاید سیاسی طالبان در مورد شکل و اداره نظام سیاسی آیندهٔ کشور که آنها در آن سهیم باشند از اهمیت فوق العاده برخوردار است. عقاید سیاسی طالبان را در مورد آیندهٔ کشور از دو راه میتوان حدس زد. تجربه حکومتداری سالهای 1996-2001 امارت اسلامی آنها در افغانستان و ارزیابی موازین و ریشه های فکری آنها.

طالبان دارای عقاید دگماتیک مذهبی با ریشه‌هایی در مکتب حنفی دیوبندی و دیدگاه های جهاد گرایی میباشند. البته نمی‌توان ادعا کرد که طالبان متأثر از یک مکتب ایدئولوژیک خاصی هستند؛ بلکه ذهنیت و رفتار آنان آمیزه یی از چند مکتب افراطگرای دینی است. علاوه بر تأثیرپذیری از دو مکتب سلفی‌گری و دیوبندی، طالبان تحت تأثیروهابیت نیز قرار دارند. بطور خلاصه **تفکر دینی طالبان درحقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی‌گری» درشبه قاره هند به شمار می‌رود.** اندیشه سیاسی طالبان بازتاب اندیشه های سلفی گری است. **ابن حنبل، ابن تیمیه و محمد ابن عبدالوهاب از بنیانگذاران حدیث نگری و جنبش سلفیه در عربستان هستند.** طالبان همان طلبه های پشتون افغان هستند که توسط گروههای دیوبندی مدارس دینی در پاکستان تعلیم دیده اند. ریشه های فکری آنها را باید ابتدا در **وهابیت عربستان** و سپس در **دیوبندی پاکستان** جستجو کرد.

طالبان در عمل بیشتر از اینکه دیوبندی عمل کنند قشری و قبیله ای برخورد می‌کنند. آن‌ها حتی با اخوانی‌ها مانند گلبدین حکمتیار در افغانستان و جماعتی‌ها و مودودی‌ها در پاکستان نیز سر سازش ندارند و در رفتار آنها عرف قبیلوی بر دین برتری دارد. این امر ناشی از ترکیب قومی رهبران و افراد منسوب به تحریک طالبان میباشد. بیشتر افراد گروه طالبان پشتونهایی هستند که در مناطق شمال غربی زیر کنترول پاکستان و دو سوی خط دیورند، زندگی می‌کنند. علاوه بر آن تعدادی از پشتونهائی که از تمرکز یکجانبهٔ قدرت بدست حزب تاجیک تبار جمعیت اسلامی ربانی-مسعود و بخصوص انحصار دولت در دست پنجشیریها ناراضی بودند و همچنان خلقیهای سابق نیز از طالبان حمایت کردند. . این ها در حقیقت پشتونهای ناسیونالیست و بخصوص پشتونهای خلقی بودند که پس از شکست دولت نجیب الله با تبارز افکار انحصارگر قدرت بدست غیر پشتونها با افکار ستیزانهٔ و ضد افغان در حاکمیت ربانی-مسعود، شورای نظار، ستمیها و اتحاد شمال، به جرگه طالبان پیوستند.

طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، خلیفه (امیرالمومنین) دولت خود را در قندهار تعیین نموده و تئوری "امارت اسلامی" را در افغانستان به اجرا گذاشتند. تئوری «امارت اسلامی» اولین‌بار در تاریخ معاصر شبه قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد وجمعیة العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروههای‌وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی ولایات شرقی و جنوب‌شرقی کشور تجربه نمودند و طالبان نیز که از اعقاب‌فکری جمعیة العلمای هند به شمار می‌روند، این طرح را در افغانستان تطبیق کردند.

در تئوری "خلافت" و "امارت" آن طوری کهطالبان آن را می‌خواهد، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی‌از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان "شورای علمای جیِّد" گرد هم‌آمده و فردی را برای این پست نامزد می‌نمایند و آنگاه تمام‌اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیر المؤمنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده اند که "در افغانستان انتخابات‌برگزار نخواهد شد، چون انتخابات يك تقليد غير اسلامی است." مخالفت‌با مفاسد فرهنگ‌و تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروههای اسلامی‌است، **اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه‌گروههای اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله‌آنهاست.** گروههای دیگر اسلامی مانند اخوانیها (حزب اسلامی و حزب جمعیت اسلامی) با دید نقادانه به‌تمدن غربی نگریسته و ضمن رد جنبه‌های منفی آن، از پذیرش‌جنبه‌های مثبت آن استقبال می‌نمایند در صورتی که طالبان و مکتب‌دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به‌مخالفت‌برخاسته و سپس به تدریج زیر فشار نیازمندیهای عصر حاظربه سوی محافظه کاری تمایل پیدا کردند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ‌غربی، مشکلات بیشماری را به همراه دارد. مخالفت تعصب‌آمیزطالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما وامثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه جویی آنان با مظاهرتمدن غربی است.

به نظر می‌رسد که امروزه طالبان در امر مبارزه با مظاهر تمدن‌غربی، دچار نوعی تناقض گردیده اند. چرا که آنها از يك طرف‌مخالفت آشکار خود را با مظاهر فرهنگ و تمدن غربی ابرازمی‌دارند و در دوران حکومت امارت اسلامی خود در افغانستان در عمل این مخالفت را تبارز دادند اما از طرف دیگر، از شروع شورش مجدد شان از سال 2006 به اینطرف به طور وسیع در فعالیتهای روزانه خودعملا از آنها سود می‌جویند.

طالبان بنیادگرایی افراطی، دوران صدر اسلام و عصر میانه را دوره طلایی و مصون از هر نوع خطاتلقی نموده و راجع به تفاسیر و تاویلهای دینی این دوره، اعتقاد جزم گرایانه دارند. اجتهاد و استنباط تازه، در این مکتب جایگاهی ندارد و مردم عموما موظف به پیروی از کلمات وگفتار ملاهای سلفی می‌باشند. برداشت صرفا تقلید گرایانه اینها ازدین، سبب بدبینی و حتی دشمنی آنان با الگوهای زندگی رایج دردنیای معاصر جهان اسلام گردیده است.

تنها الگوی مطلوب در نزدبنیادگرایان افراطی، الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه‌اسلامی می‌باشد و رفتار خشك و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش‌شان نسبت به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین روح سلفی‌گری آنها دارد که با ضروریات زندگی کنونی کاملابیگانه است.

طالبان با تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی‌افراد را تحت نظارت دقیق مامورین خود گرفته و از «درازی موی‌سر» تا «کوتاهی موی صورت» و از حمام عمومی تا تردد زن درمحیط بیرون از منزل، عموما تحت ضوابط و مقررات حکومتی آنها درآمده است. و همچنین در مساله اعتقاد به توحید و مبارزه با مظاهر شرك، تا آنجا شدت عمل به خرج داده که حتی نگه داری عکس و اسباب بازی کودکان در منزل را مغایر با عقاید توحیدی اسلام اعلام کرده اند.

رهبری طالبان

رهبر کنونی طالبان پس از کشته شدن ملا اختر منصور، مولوی هیبت‌الله آخوندزاده از شورای کویته است. کفته میسود که رهبریت مرکزي شوراي کويته ديگر به مانند گذشته از اقتدار لازم

برخوردار نیست. همچنین ذهنیت هاي متفاوتي راجع به روند مذاکرات صلح در سطوح رهبري و تصميم گيري طالبان به وجود آمده است.

طالبان در سطح رهبري داراي چهار شورا مي باشند: شورای کویته، شورای مشهد، شورای شمال، و شورای رسول. رهبری قدیمی در شورای کویته واقع شده است. بخشی از این شورا در کراچی و بخش دیگر آن در کویته قرار دارد.

افزون بر این، ساختار رهبری شوراهای مختلف به طور جداگانه توسط شوراهای مربوطه پیش برده می شود. از این رو، چند دستگی ها سبب آغاز و ادامهٔ مذاکرات صلح با دولت افغانستان میباشد و از این جهت انتظار آشتی با طالبان و حصول توافق بر سر شرایط صلح طی مدت زمان کوتاه غیر واقع بینانه و عجولانه است.

چهارم- اکثریت خاموش جامعه

تنظیمهای جهادی و تحریک طالبان اکثریت مردم افغانستان را تشکیل نمیدهند. این اکثریت چه در داخل افغانستان و چه در دیاسپورا از شرکت در تحولات سیاسی در افغانستان محروم اند. کثرت و تعدد احزاب و سازمانهای سیاسی در داخل و خارج افغانستان که خودرا بیانگر تمنیات اکثریت خاموش جامعه معرفی میکنند به یک عامل منفی نزد مردم مبدل گردیده است. اکثریت این احزاب صرف برای گرفتن امتیاز و اشغال چند کرسی وزارتی فعالیت میکنند نه تشکیل یک اپوزیشین موثر که صدای اکثریت جامعه را بلند نماید. بدون موجودیت احزاب متشکل ملی گرا که از دل و جان برای ایجاد یک اپوزیشن موثر در مقابل دولت متاثر از نفوذ مافیای جهادی فعالیت نمایند صدای اکتریت خاموش جامعه همچنان ناشنیده باقی خواهند ماند.

مشکلات رسیدن به توافق صلح با طالبان

چگونه میتوان با گروهیکه به ارادهٔ آزاد مردم از طریق انتخابات برای تعیین زعیم کشور و موجودیت شورای ملی برای تدوین قوانین مدنی معتقد نیستند به توافق رسید؟

چگونه میتوان با گروهیکه الگوی حکومتداری آنها در هیچ یک از کشورهای اسلامی موجوده حاکم نیست و تنها الگوی مطلوب نزد آنها الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه‌اسلامی می‌باشد در مورد شکل و محتوای یک نظام مناسب قرن بیست و یکم به توافق رسید؟

چگونه میتوان با گروهیکه رفتار خشك و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش‌شان نسبت‌به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در روحیه سلفی‌گری جوامع روستایی قرون اولیه‌اسلامی داشته با ضروریات زندگی کنونی کاملابیگانه است در مورد نقش زن در دولت آیندهٔ افغانستان به توافق رسید؟

تصادفی نیست که مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش در محوریت عبدالله عبدالله نیز به تبارز ارادهٔ آزاد مردم از طریق انتخابات و لویه جرگه معتقد نبوده "شورای عالی مصالحهٔ ملی" را که در حقیقت متشکل از رهبران تنظُم های جهادی است عالیترین مرجع تصمیم گیری بالای نتایج پروسه مذاکرات صلح با طالبان میدانند. از قرار معلوم ایالات متحدهٔ امریکا نیز با این طرز دید موافق است.

در اعلامیهٔ اخیر شورای همبستگی افغانهای خارج از کشور در مورد صلاحیت "شورای عالی مصالحهٔ ملی" گفته شده "این خود یک بازی خطر ناک بر سرنوشت سیاسی مردم افغانستان و سپردن سرنوشت کشور به رهبران بی اعتبار تنظیمهای جهادی است که برای حفظ منافع

شخصی و تنظیمی خویش حاظر به هرگونه معامله با سرنوشت ملت افغانستان خواهند بود. درحالیکه طبق مواد قانون اساسی کشور اینگونه تصامیم و تصاویب در درجهٔ اول باید به منظوری رئیس جمهور و متعاقب آن به تأیید مجلسین شورای ملی و تصویب آن از طرف لویه جرگه نیاز دارند."

یک واقعیت باید نزد طالبان و حامیان آنها کاملاً روشن باشد: افغانستان سال 2021 به هیچصورت با افغانستان سال 1996 که طالبان قدرت را از نظام انارشی مجاهدین بدست گرفتند شباهت ندارد! مردم افغانستان اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره با وجود تقاضای عاجل ختم جنگ و برقراری یک آتش بس سراسری و کامل، هرگز حاظر نیستند تا حقوق و آزادیهای مدنی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و سیاسی خودرا با انفاذ مجدد یک نظام امارت اسلامی از دست بدهند.

امکانات عملی نظام آینده در شرایط کنونی

با خروج قریب الوقوع تمام قوای ناتو از افغانستان کمکهای بین المللی به دولت افغانستان همچنان ادامه خواهد یافت و تجربه پنج سال گذشته ثابت نمود که طالبان قادر به شکست کامل نیروهای امنیتی دولت نمیباشند. ادامهٔ جنگ بجز از خونریزی بیلزوم بیشتر مردم افغانستان هیچ نتیجهٔ نخواهد داشت.

از یکطرف پیروزی قطعی جنگ برای طالبان میسر نیست و از جانب دیگر انفاذ مجدد نظام امارت اسلامی مطابق نمونهٔ سالهای 1996-2001م طالبان نیز ممکن نمیباشد.

در عین زمان اشتباه کنفرانس بن سال 2001 و تدوین قانون اساسی در سال 2003 بدون اشتراک تحریک طالبان نباید بیش از این ادامه یابد.

ضرورت ادغام یا اشتراک طالبان در یک نظام سیاسی که در آن ارزشهای دین مقدس اسلام با نیازمندیهای زندگی مردم در قرن بیست و یکم و آزادیهای اساسی مردم تلفیق یافته باشد بیش از پیش عاجل پنداشته میشود. **ایجاد چنین نظام یگانه راه رسیدن به یک صلح با عزت و پایدار در افغانستان است.**

خطوط اساسی دولت آیندهٔ افغانستان عبارت خواهد بود از:

- نظام متکی بر پلورالیزم سیاسی انتخابی؛
- ضمانت حق مردم در انتخاب حکومت و رئیس جمهور؛
- جدائی قوای ثلاثهٔ دولت؛
- ضمانت آزادیهای اساسی مردم بشمول حقوق زنان؛
- ادامهٔ اقتصاد بازار آزاد رقابتی؛
- باز نمودن دروازه های کشور بروی سرمایگذاریهای خصوصی و دولتی بین المللی؛
- تحکیم نقش دولت برای انکشاف زیربناهای لازم برای تبدیل افغانستان به یک چهار راه تجارت منطقوی؛
- تاکید بر مسولیت دولت در ایجاد خدمات سراسری معارف و صحت عامه برای نفوس کشور، تأمین امنیت و ایجاد یک نظام متکی به قانون؛ و
- تبدیل ادارهٔ دولت به یک دستگاه مسلکی بیطرف غیر سیاسی در خدمت حکومت وقت به منظور عرضه خدمات دولتی؛

وقت آن رسیده است که تا افغانها صرف نظر از اختلافهای ایدیولوژیک، قومی، زبانی، مذهبی، سمتی و سلیقوی خود این جنگ تباه کن چهل ساله را پایان داده به یک مصالحهٔ سیاسی تاریخی دست زنند.

بخش هژدهم: مأخذ، منابع، یادداشت ها پاورقی‌ها

1. ابن اثیر (الکامل ج ۸ ص ۳۴۸).

2. ابو طایب موسابی (سال 938م) شاعر دربار سامانی

3. ابونصر محمد ابن عبدالجبار عتبی (۱۰۲۳م) در تاریخ یمینی (ص ۲۶)

4. احمد حسن دانی (۱۹۹۹م)

5. احمد رشید، شیکاگو، قونسل روبط خارجی، سال 2012م

6. احمد علی کهزاد، بالاحصار کابل و پیش‌آمدهاي تاریخي، جلد اول، مرکز نشراتي میوند. پیشاور، چاپ دوم 1378 شمسي.

7. ادارهٔ مرکزی احصاییه و اداره ملل متحد در کابل UNFPA "معلومات دموگرافیکی نفوس افغانستان سال‌های 2003-2005"

8. استاد (صباح) «مستنداتی برسه و نیم دهه جنایت و آدم کشی در کشور»، مجلهٔ انترنتی "اصالت" تاریخی 14 اکتوبر 2013 م. www.esalat.org

9. استاد خلیل اله خلیلی، اعلان پادشاهی میرویس‌خان هوتک، مجلهٔ ژوندون، ۱۹۷۴م، کابل سال 1974م.

10. اسطخری مسالک الممالک

11. الکساندر برنس، کابل، لندن، ص ۹۰.

12. امین صیقل، اخبار ای بی سی آسترالیا: , OPINION, ‹The Drum ,ABC :am7:35 ,2014 May 5 Amin Saikal, Posted By http://www.abc.net.au/news/2014-05-05/saikal-afghan-powerbrokers-risk-election-mess/5430806

13. اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، متن انگلیسی، چاپ دوم، یونیورستی کمبرج، 1990م

14. اولیورروی اسلام و نوگرایی سیاسی در افغانستان، ترجمه ابوالحسن سروقد، سال1369،ص31

15. بابرنامه، خاطرات ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی، ترجمه انگلیسی از روی متن ترکی توسط انت سوزانا بیوریج، لندن سال 1922م.

16. بهار، فارسی قدیم، سبک شناسی، ج ۲، ص ۶۷

17. بورجور آواری (۲۰۱۳م)

18. بی بی سی فارسی، میزگرد پرگار درباره آریایی‌ها

19. پرویز مشرف، 2013م، به نقل از آلِشیپیا وتمیر، What Went Wrong in Afghanistan، ژورنال فارن پالیسی.

20. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نزدهم میلادی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۳ه. ش.

21. تاریخ فیروزشاهی ضیا بارانی صفحۀ ۱۷۳، کلکته)

22. تبصره های مینورسکی الای حدود العالم، ص ۳۴۸).

23. توزک بابری ص ۲۷۱، چاپ بمبئ.

24. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان".

25. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، چاپ یونیورستی پرنستون، 2010م.

26. جاوید نادر مقالة در فیسبوک نشر کرده (سوم مارچ 2016م)

27. جلال بایانی .Larawbar.com 2015-08-25

28. جنرال اودیرنو لوی درستیز قبلی امریکا به شبکه خبری فاکس نیوز امریکا، ۲۰۱۶م.

29. جنرال جان کمپل قوماندان قوای امریکا و ناتو درافغانستان، بیانیه در مجلس سنای امریکا، ۲۰۱۶م.

30. جنرال حمید گل، مصاحبه با تلویزیون پاکستان، ۲۰۱۶م.

31. جورج فورستر، "یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق قسمت‌های شمال هندوستان، کشمیر، افغانستان و فارس به روسیه از طرتق بحیرة کسپین، لندن، 1798م.

32. جیمز فریزر انگلیسی، لاکهارت

33. چنگیز پهلوان، کتاب "شعرای معاصر افغانستان" چاپ تهران.

34. حامد کرزی، سخنرانی در پارلمان به ارتباط تجزیۀ افغانستان.

35. حامد نوید، آریانا افغانستان آنلاین، ریشه یابی کلمه افغان، ۲۰۱۸/۲/۲۷م

36. حسين علي يزداني «حاج كاظم»، پژوهشي در تاريخ هزاره‌ها»، جلد دوم،چاپ اول، قم1373شمسي

37. خطابۀ احمد شاه مسعود به شاگردان خود (ویدیو کلپ)

38. داریرة المعارف بریتانیکا، 1914م

39. دستگیر پنجشیری، کتاب «ظهور وزوال ح د خ ا »

40. دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور 1382 مطابق 27 اپریل 2003 میلادی.

41. دستگیر روشنایی صفحه فیسبوک خودشان بتاریخ ۱۴ مئ سال ۲۰۱۶م.

42. دیوان خوشحال خان ختک قندهار، ص ۶۶۹

43. رابرت بلکویل پلان B برای افغانستان، ژورنال روابط خارجی، شماره جنوری/فبروری سال ۲۰۱۱م.

44. راجه ترانگینی، کلکانه، به ترجمهٔ سر اوریل شتاین لندن ۱۹۰۰م و هند بوهلر ج ۲، ص ۲۰۶

45. رادی شیام چوراسیا ۲۰۰۲، ص ۲۸.

46. رزاق مامون." کابل پرس" یکشنبه 26 جون 2011م.

47. رزاق مآمون، "تقدیم به حبیب الله، نخستین خط شکن پس از هزار سال"، شنبه ۱۳ سنبله ۱۳۹۵ هجری شمسی سایت انترنتی "گزارش نامهء افغانستان".

48. روزنامه اکسپرس تریبیون پاکستان

49. ریچارد ارمیتاژ، FP, 18 Sep 2013 انترویو

50. ژورنال پلوس یل، Plus One دانشمندان پوهنتون پورت سموث انگلستان، هشتم مارچ سال ۲۰۱۲م

51. سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول

52. سفرنامه ابن بطوطه (که در سال ۷۵۴ هجری قمری پایان یافت و درمجموع ۲۹ سال و نیم به طول انجامید. این سفرنامه به ۴۰ زبان ترجمه شده است)

53. سونیل کمار، ۱۹۹۴م، ص ۳۶

54. سید عسکر موسوی کتاب "هزاره‌های افغانستان". (بر گرفته شده از سایت انترنتی http://urozgan.org/fa-AF/article/8284/)

55. سید محمد علی جاوید، جریده انترنتی "جمهوری خراسان" تاریخی ۲ دلو ۱۳۹۴.

56. سیف فاضل (فیسبوک) ۲۰۱۸م.

57. شیربادی لعل و سریواستوا (۱۹۵۳، ص ۱۵۰)

58. صاحبنظر مرادی جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش

59. عبدالحمید مبارز، مصاحبه با تلویزیون نور در گفتگوی باز، ۲۰۱۱م

60. عبدالحي حبيبي، تاريخ مختصر افغانستان، چ. سوم 1377 هـ.ش دانش کتابخانه پیشاور

61. عبدالحئ حبیبی Abdul Hai, Khaljies are Afghan, Pashtun ,Habibi Forums, 2013-22-07, http://www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-afghans-abdul-hai-habibi.html

62. عبدالحئ خراسانی (مقالات نشر شده در فیسبوک)

63. عبدالله نایبی شمارۀ ۹ نشریۀ «آینده»، میزان ۱۳۸۰ مطابق اکتوبر 2001م.

64. عرفان، حبیب، ۱۹۸۱م

65. عروج باركزايي، ادوارد الالسيس پيرس، مترجم: عبدالرحمن پژواك و محمد عثمان صدقي، مطبع عمومي كابل 1333 شمسي.

66. غیاث آبادی، رادیو فرانسه بخش فارسی.

67. فرید مزدک، مصاحبه تلویزیونی با تلویزیون فارسی بی بی سی ۲۰۱۵

68. فيض محمد كاتب، سراج التواريخ: 1331شمسي، طبع دارالسلطنه كابل.

69. کابل پرس، تجزیه افغانستان، جون ۲۰۱۱.

70. کابل پرس، نتایج پرسش در مورد تجزیۀ افغانستان، ۲۰ سپتمبر ۲۰۱۳م.

71. کتاب خاطرات امیر عبدالرحمن خان

72. کلونل رالف پیتر. نقشه شرق میانه نو، MAP OF THE NEW MIDDLE EAST 2006 Lit-Colonel Ralph Peters

73. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. تاریخ گردیزی. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

74. گیشبرت اوونک، ۲۰۰۷، بورجور آوانی ۲۰۱۳، اشیر بادی لعل شریواستوا ۱۹۵۳

75. لطیف پدرام مصاحبه ویدیویی بعد از واقعهٔ سقوط شهر قندز-۲۰۱۵م

76. لطیف پدرام، مصاحبه با بی بی سی فارسی، میزگرد پرگار تلویزیون فارسی بی بی سی درباره ایرانیان و افغانی‌ها ۲۰۱۳م.

77. لهکارت، انقراض سلسله صفویه نوشته لکهارت

78. مجیب الرحمن رحیمی، مصاحبه با تلویزیون نور در گفتگوی باز، ۲۰۱۱م

79. مجیب مهرداد، روزنامهء هشت صبح، پنجشنبه, 19 جدی 1398.

80. محبوب الله کوشانی به نقل از دستگیر پنجشیری، وبسایت آریائی، هفتم ثور 1382 مطابق 27 اپریل 2003 میلادی.

81. محبوب الله کوشانی، سخنرانی ایکه بمناسبت بیستمین سال‌گرد شهادت م ط بدخشی در دوشنبه مرکز تاجیکستان

82. محمد ابراهیم عطايي، نگاهي به تاریخ معاصر افغانستان، مترجم: جمیل الرحمن کام‌گار بنگاه انتشارات میوند، چ. اول 1383 هـ.ش.

83. محمد ابن خوارزمی (۹۸۰م) (مفتی العلوم، ص ۷۲).

84. محمد احمد پناهی سمنانی. شاه سلطان حسین صفوی تراژدی ناتوانی حکومت. چاپ اول. انتشارات کتاب نمونه، ۱۳۷۴.

85. محمد اکرام اندیشمند، " کابل پرس"، تاجیک‌ها و زبان فارسی دری؛ بازندۀ اصلی نظام فدرالی در افغانستان پانزدهم مارچ سال ۲۰۱۲م

86. محمد سعیدی، هزارستان از اقتدار تا افتخار، (سایت انترنتی http://urozgan.org/fa-AF/article/8284/).

87. محمد سعیدی،"هزارستان، از اقتدار تا افتخار" هزاره پیوند

88. محمد قاسم فرشته "تاریخ فرشته: تاریخ گسترش اسلام در هندوستان تا سال 1612م"، ترجمه انگلیسی از روی نسخۀ اصلی فارسی سال 1606م توسط جان برگز، اردوی مدراس کمپانی هند شرقی، چاپ مجدد سال 2006، دهلی.

89. محمد کاشغری (قرن ۱۱ میلادی)

90. محمد محقق، شفقنا، دوشنبه, 18 اسفند 1393 (www.shafaqna.com/persian).

91. محمد مهدی، دانشنامۀ آریانا، انترنت (http://database-aryana-encyclopaedia.blogspot.com.au/p/blog-page_10.html)

92. محمد نظیف شهرانی، خراسان زمین، ۲۱ جدی ۱۳۹۲.

93. مروت خان Defence Forum, Jun 20, 2014 Pakistan

94. مصاحبه جنرال پرویز مشرف رییس جمهور اسبق پاکستان با تلویزیون طلوع، ۲۰۱۶م.

95. مصاحبه ویدیویی لطیف پدرام با تلویزیون فارسی بی بی سی-۲۰۱۴م

96. مقایسة تاریخ هندوستان و اندونیزیا. مجموعة مقالات، بلوسه و ان بوت، نیویارک 1978، ص

97. ممتا اگروال، وبسایت مباحث تاریخ " The Sultanate of Delhi. S. L. Agarwala

98. منهاج سراج طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲

99. موتی لال بنارسیداس، "History of Civilizations of Central Asia: The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750. Motilal Banarsidass. ISBN 978-81-208-1540-7

100. مونستوارت الفنستون "گزارش پادشاهی کابل و توابع آن در تارتاری، فارس و هندوستان"، در دو جلد به زبان انگلیسی، چاپ لندن، 1842م

101. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، صحافي احساني، قم 1375شمسي

102. میرغلام محمد غبار، احمدشاه بابا، دانش کتابخانه، چاپ دوم، پیشاور 1376شمسي

103. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، انتشارات محمدوفايي، چاپ دوم قم 1374شمسي.

104. مینورسکی در تبصره بالای کتاب حدود العالم (۱۹۳۷)

105. نک کلگ رهبر حزب لیبرال دموکرات و معاون صدراعظم بریتانیا سپتمبر سال 2009 در روزنامه گاردین، پلان B

106. نادر شاه افشار، وبسایت تمدن ما (tamadonema.ir/)

107. نوراحمد خالدی، "نتایج انتخابات دور اول ریاست جمهوری از تقسیم آرأ بر اساس خطوط قومی حکایت می‌کند" فیسبوک، ۲۷ اپریل ۲۰۱۴م.

108. نیویارک تایمز از قول "لانک وار ژورنال" ۱۶ اکتوبر ۲۰۱۵م.

109. هرمان کولکی و دیتمار روثرموند، 2004م، Hermann Kulke & Dietmar Rothermund 2004, A History of India. Psychology Press. ISBN 978-0-415-32919-4.

110. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳.

111. وبسایت ادارهٔ مرکزی احصاییه، کابل

112. وبسایت مشعل Popal Karim, Mashal.org, http://mashal.org/blog/نژاد-وملی های-افغانستان/

113. وبسیات انگلیسی گندهارا تاریخ 11اپریل 2018

114. ویکیلیکس گاردین، دسمبر ۲۰۱۰م

115. ی ای بوسورث، دایرة المعارف ایرانیکا، ۲۰۱۲.

116. یوی، ساختمان اجتماعی اسلام، صفحات ۴۱۶۱۹

117 مهر الدین مشیط سایت آریایی "قصرهای مافیایی از شیرپورتا جمیرا نمادی از فساد واشنگتن در کابل"
118 روزنامه اطلاعات روز دوشنبه 12 سرطان 1396 (2017م) زیر عنوان "خاطره‌ی تلخ و فراموش‌ناشدنی، عبدالباری جهانی"
119 داکتر طاووس وردگ، جریده انترنتی مشعل
120 محمد عوض نبی زاده جریده انترنتی مشعل
121 واشنگتن پوست در مقالهٔ به قلم کریگ ویتلاک Craig Whitlock بتاریخ نهم دسمبر 2019م

بخش هژدهم در مورد نویسنده

دوکتور نوراحمد خالدی



دوکتور نوراحمد خالدی در ۲۹ دلو سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در غوریان هرات تولد شد. والدین موصوف نظر به اقتضای وظیفه پدر، مرحوم نیک محمد خان قوماندان امنیه، در آنزمان در غوریان زندگی می‌کردند. از لیسه حبیبیه شهر کابل ۱۳۴۶ فارغ التحصیل شده و در سال ۱۳۵۲ از پوهنحئ اقتصاد پوهنتون کابل به درجۀ دوم در جمع ۱۶۳ محصل فارغ گردید.

پدر دوکتور خالدی پشتون خیربن ازولسوالی خوگیانی ولایت ننگرهار بود. مادر دوکتور خالدی مرحومه رحیمه از باشندگان شهر کابل از جانب پدر بارکزایی و از جانب مادر تاجیک از بگرام ولایت کاپیسا بود که از آن جهت خویشاوندان بسیار نزدیک اواز شهر چاریکار ولایت پروان هستند که در آنجا زندگی می‌کنند. زبان دری زبان فامیلی ایشان بوده و به آن زبان تعلیم یافته، بزرگ شده و به آن زبان شعر گفته و مضمون به نشر رسانده است.

دوکتور خالدی بعد از فراغت از پوهنتون کابل برای دوازده سال در وزارت پلان، اداره مرکزی احصاییه و وزارت صحت عامه در کابل بکار مشغول بود. موصوف ماستری خود را در علم نفوس در سال 1984م از انستیتوت بین‌المللی مطالعات نفوس واقع شهر بمبئ هندوستان بدست‌آورد و متعاقباً در سال 1990م دکتورای خود را در علم دموگرافی یا نفوس شناسی از پوهنتون ملی آسترالیا در شهر کانبیرای آسترالیا حاصل نمود.

موصوف از سال 1986 به اینطرف با فامیل خود در آسترالیا زندگی می‌کند و از سال 1989 تا سال 2014 به حیث کارمند دولت آسترالیا در مقامات مسوول، بشمول سر مشاور در اداره صدارت عظمی دولت آسترالیا، ایفای وظیفه کرده است. دکتور خالدی چند سالی هم به عنوان متخصص نفوس برای کشورهای جنوب پسیفیک در شهر نومیا، کشور نیو کالیدونیا ایفای وظیفه نموده و در زمان حاظر به حیث متخصص در امور احصاییه و نفوس یک دفتر مشاورتی KRD Social Consulting دارد که مشتریان او عمدتاً وزارخانه‌های دولت فدرال آسترالیا، حکومت‌های ایالتی و سازمان‌های مختلف اند که به تحقیقات و پیشبینی های دراز مدت نفوس و خانوارها نیاز دارند. نتایج تحقیقات دوکتور خالدی در این زمینه ها توسط چندین وزارت و سازمان‌ها در چند ایالت آسترالیا به نشر رسیده است.

موصوف در سال ۱۳۵۴ با نادره سکندری ازدواج نمود که ثمرۀ این وصلت با سعادت یک پسر و یک دختر به نام‌های ابوبکر و مریم می‌باشند.

دوکتور نور احمد خالدی به زبان دری شعر می‌گوید و یکتعداد هنرمندان معروف کشور و همچنان آوازخوان‌های جوان از اشعار ایشان در آهنگهای خود استفاده کرده اند از جمله احمدولی، حیدر سلیم، غوث نایل، احمد شاکر، میرویس نصیر و بارق نصیر و غیره.

دوکتور خالدی نشرات متعدد علمی مسلکی و شعری دارد که یکتعداد آن‌ها برای استفاده علاقمندان از طریق انترنت آنلاین موجود است و با استفاده از لنک آتی می‌توان به آن‌ها دسترسی یافت.

https://independent.academia.ed u/Nkhalidi

AFGHANISTAN
PEOPLE, HISTORY & POLITICS

BY

DR NOOR AHMAD KHALIDI

LANGUAGE: DARI

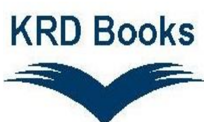
FIRST HARD COPY PRINT: 2020 BRISBANE, AUSTRALIA

ISBN 978-164945970-1



Email Writer: noor.khalidi@gmail.com

First E-Print: 17 September 2022 in pdf format



Afghanistan: People, History & Politics

In Dari Language

Produced by:
Dr Noor Ahmad Khalidi

The Founding Fathers of Afghanistan

KRD Books
June 2020



By
Dr Noor Ahmad Khalidi